

جزوه پیاده شده درس:

خارج فقه

(کتاب الصلاه)

توسط حضرت استاد:

آیت الله محمد تقی شهیدی پور

سال اول (۹۵ - ۹۶)

منتشر شده در:



@taghrirat_shahidi

جلسه ۱

شنبه - ۹۵/۰۶/۱۳

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و على آبائه في هذه الساعة و في كل ساعة وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتی تسکنه أرضک طوعا و تمتعه فيها طويلا.

بحث واقع می شود در کتاب الصلوة که ان شاء الله مباحث مهمه را مطرح می کنیم بر اساس کتاب عروه.

استخفاف به نماز

در کتاب عروه مقدمه ای دارد در فضیلت صلوات یومیه. روایات را مطرح می کند. آنی که بحث فقهی دارد این است که من استخف بها کان فی حکم التارک لها. استخفاف به نماز در حکم ترک نماز هست. روایاتی هست؛ از جمله در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام هست که ان شفاعتنا لاتنال مستخفا بالصلوة.

بحث این است که استخفاف به نماز چیه؟ اگر کسی نماز می خواند اما همیشه نمازهایش آخر وقت است، با اقل واجبات، احتیاط های واجب مرجع تقلیدش را هم رجوع می کند به یک مرجعی که فتوی بدهد واجب نیست، یک نمازی می خواند با اتیان به اقل واجبات، نوعا هم آخر وقت، نماز صبحش هم گفته مگر واجب هست من ساعت بگذارم بیدار بشوم؟ چون این مورد بحث است. برخی معتقدند قبل از این که واجب مشروط یا موقت وقتش برسد، اشکال ندارد تعجیز نفس از آن. در بحث مقدمات مفوته گفته اند [اشکال ندارد] ما قبل از اذان کاری نکنیم عاجز بشویم از اتیان به نماز در داخل وقت. از جمله مرحوم آقای خوئی، مرحوم آقای تبریزی، آقای سیستانی نظرشان این است. بر خلاف امام که معتقد بودند عقلاء تقبیح می کنند این شخصی را که تعجیز بکند خودش را از واجب و لو قبل از دخول وقت آن. خب طبق این نظر که تعجیز نفس قبل از

دخول وقت جایز هست، نماز صبحش را هم می گوید من شب که می خوابم ساعت نمی گذارم بیدار بشوم، ساعت هشت صبح، نه صبح بیدار می شوم قضائش را می خوانم. آیا این عرفا مستخف بالصلاة هست؟

معنای قدر متیقن: مطلق ترک عمدی

به نظر می رسد واضح نیست تعبیر استخفاف شاملش بشود. محتمل هست استخفاف به معنای این باشد که ترک بکند واجبات نماز را و یا مبالات نداشته باشد نسبت به فوت نماز که این خلاف حکم عقل است. خیلی مبالات به فوت نماز واجب ندارد. اما کسی که نه، می گوید آنی که واجب است من به او مبالات دارم، اقل واجبات نماز را و لو در آخر وقت من به این اهمیت می دهم، همیشه دقیقه نود نمازش را می خواند، می گوید من اتفاقاً این دلیل بر مبالاتم است، یک روز نگذاشتم فوت بشود از من نماز، خب این عرفا معلوم نیست به او بگویند استخفاف به نماز؛ سبک شمردن نماز.

[سؤال: ... جواب:] حکم خدا مگر این نیست که صرف الوجود نماز را در داخل وقت بخوانید؟ این هم می خواند. مستحب است اول وقت نماز بخوانیم، خب مستحب یعنی خود شارع گفته که می توانی ترک کنی. و لذا عملاً مستحبات استخفاف به این معنا در او راه ندارد. اصلاً در عمرش یک بار نماز شب نخوانده. خب این می گوید خدا واجب نکرده است نماز شب را، من فقط واجبات را می خواهم انجام بدهم.

بله، صاحب عروه در صلات جماعت یک عبارتی دارد، می گوید و لایجوز ترکها رغبة عنها او استخفافاً بها. از مرحوم آقای خوئی سؤال کردند در صراط النجاة که استخفاف به نماز جماعت یعنی چه؟ ایشان فرموده معنی الاستخفاف عدم اعتنائ به باصل الجماعة و اعتقاده انها شیء بسیط فی الدین لاهمیة لها و اذا کان عدم حضوره لصلاة الجماعة لاجل ان الشارع رخص فی ترکها فلا یاس به و اذا کان عدم الحضور لاعتقاده انها شیء بسیط و لاجلة له فی ثوابها فهو استخفاف منه. کسی نماز جماعت نمی رود می گوید خب واجب نیست. آقای خوئی می گویند این استخفاف نیست به نماز جماعت. استخفاف به نماز جماعت این است که بگویند نماز جماعت که مهم نیست؛ ما نیازی به ثواب این نماز جماعت نداریم. این می شود استخفاف.

استخفاف در مستحبات به معنای اهانت به حکم شرعی است نه ابراز عدم نیاز

4..... استخفاف به نماز

حالا این‌ها را هم باید بحث بکنیم. واقعا اگر کسی فکر می‌کند که نیاز به ثواب نماز جماعت ندارد، همین که واجبات را انجام می‌دهد، محرمات را ترک می‌کند، خب حداقل مراتب بهشت را به او می‌دهند ان شاءالله. این هم به نظر می‌آید استخفاف به جماعت نیست. استخفاف به جماعت باید مراد این باشد که استخفاف به حکم شرعی. یعنی یک جوری باشد که اهانت تلقی بشود در نظر عرف به حکم شرعی. این بله، خب اهانت به حکم شرعی است. دیگر از اهانت به یک مؤمن کمتر نیست حکمش. اما معمولا این جور نیست که انسان نماز جماعت که شرکت نکند توهین به حکم شرع تلقی بشود. اگر بشود بله؛ حرام است.

[سؤال: ... جواب:] نیاز ندارم، یعنی چی نیاز ندارم؟ ... بقیه‌اش از سر من هم زیاد است. ما که نمی‌خواهیم برویم همنشین ابوذر و سلمان بشویم، ما دم در بهشت راه بدهند. این جوری می‌گوید دیگر. خب چه اشکال دارد؟ این کجایش استخفاف است؟ حداقل مشکوک است و اصل، برائت است.

پس استخفاف به نماز یک معنایی که قدر متیقن است این است که ترک کند نماز را یا واجبات نماز را و یا مبالات نداشته باشد نسبت به ترک شدن آن بدون عذر. اما آنی که می‌گوید آقا! خب وقتی که شارع تجویز کرده من شب بخوابم و لو نماز صبحم قضاء بشود (اما هر وقت بیدار بشوم بعد از نماز صبح، دیگر نمی‌خوابم. دیگر نمی‌خوابم چون وقتی بیدار بشوم تکلیف فعلی است بعد از اذان صبح. نمی‌توانم بگویم می‌خوابم ان شاءالله بیدار می‌شوم. نه، آن جایز نیست. من هم بیدار بشوم بعد از اذان صبح بلند می‌شوم نماز می‌خوابم) اما اصرار ندارم بیدار بشوم اصلا زنگ ساعت را خاموش می‌کنم که بیدار نشوم. چون واجب نیست بر من، [استخفاف شامل او نیست]. مثل کسی که سعی می‌کند مستطیع نشود حج نرود. بعضی از علماء بودند مالی بدست می‌آوردند که به تنهایی کافی نبود برای استطاعت، می‌بخشیدند به دیگران، وقف می‌کردند تا بالفعل مال الاستطاعة پیدا نکنند برای حج. یا نقل می‌کنند صاحب جواهر نذر کرده بود هر سال عرفه مشرف بشود کربلا. و لذا معتقد بودند که این نذر قبل از استطاعت مالیه مانع از تحقق استطاعت شرعیه است نسبت به حج. خب این کجایش استخفاف است؟ کاری می‌کند واجب نشود بر او. این استخفاف نیست.

[سؤال: ... جواب:] ممکن است کسی اصل نماز را بخواند اما به واجباتش اهتمام نداشته باشد یا نه، اهتمام ندارد به این که نماز بخواند یا نخواند، شد شد نشد نشد، این می‌شود استخفاف. اما اگر کسی بگوید من تا

واجب هست نماز، ترکش نمی‌کنم، اما چه اشکال دارد کاری بکنم واجب نشود؟ ... امر مولی چیست؟ امر مولی این است که تا قبل از اذان مغرب نماز ظهر و عصر بخوانید. من کی سبک شمردم امر مولی را؟ آن امر استحبابی است که اول ظهر بخوان. ... حتی اگر بخاطر تنبلی هم نباشد. اصلاً از نماز آخر وقت که وصل بشود به اذان مغرب، خوشش می‌آید. این چه اشکال دارد؟ اشکال شرعی چیست؟ عرف لا اقل محرز نیست که این را استخفاف به نماز بداند.

[سؤال: ... جواب:] نماز اول وقت که قطعاً فضیلت دارد. ... کسی همیشه پنیر می‌خورد از باب این که پنیر خوردن را خدا و لو مکروه کرده اما کل مکروه جایز، این استخفاف به حکم شارع است؟

[سؤال: ... جواب:] حالا آن مقداری که روایت داریم. ما در استخفاف حج دلیل داریم. استخفاف به نماز دلیل داریم. ولی عرض ما این است که استخفاف به نماز معنایش بیشتر از این ظهور ندارد که یا واجبات نماز را ترک می‌کند (مثل این روایتی که نقر کنقر الغراب. که نقر کنقر الغراب [یعنی] استقرار نداشت در رکوع و سجود. خب معلوم است این ترک کرده است واجبات نماز را) و یا کسی که برایش مهم نیست نمازش ترک بشود یا نشود. با این که بر او واجب است نماز، برایش مهم نیست، اصرار ندارد نماز بخواند حتی تا آخر وقت، می‌گوید حالا اگر هم نشد بعداً قضائش را می‌خوانیم، این می‌شود استخفاف.

معنای محتمل: خصوص ترک تهاونی (بدون عذر شرعی و عرفی)

معنای دوم استخفاف (که محتمل است) اضیق است از ترک نماز. استخفاف به نماز یعنی ترکه تهاونا به. در روایت مسعده بن صدقه است که افرادی که شرب خمر می‌کنند یا افرادی که نعوذ بالله مرتکب زنا می‌شوند، دارد که لاتجد الزانی الا و هو مستلذ لاتیانه ایاها. خب شهوت بر او غلبه می‌کند می‌رود مرتکب این عمل شنیع می‌شود؛ اما این استخفاف به حرمت زنا ندارد. ولی کسی که نماز را ترک کند و کل من ترک الصلاة قاصدا لتركها فلیس یكون قصده لتركها اللذة فاذا نفيت اللذة وقع الاستخفاف. یعنی کسانی که نماز را بدون عذر شرعی ترک می‌کنند اما روی یک عذر عرفی، می‌گویند سر کارم، یا بر من سخت است تحصیل آب، یک عذر عرفی دارد نه استخفاف، طبق این روایت مشمول آن روایت لاتنال شفاعتنا مستخفا بالصلاة نخواهد بود. مستخف بالصلاة یک حصه‌ای می‌شود از ترک نماز بدون عذر. و لذا تفصیل داد این روایت بین ترک نماز

6..... استخفاف به نماز

و ارتکاب محرمات دیگر مثل زنا. آن ممکن است از روی استخفاف نباشد؛ شهوت بر او غلبه می‌کند می‌رود مرتکب عمل شنیع زنا می‌شود. خب این ممکن است استخفاف نباشد. اما کسی که نماز نمی‌خواند، خب چه لذتی می‌برد از نماز نخواندن؟ خب این عادتاً می‌شود از روی استخفاف. معلوم می‌شود که گاهی ترک نماز از روی عذرهای عرفی مصداق استخفاف نیست. طبق این معنا که اصلاً استخفاف می‌شود اخص از ترک الصلاة بلاعذر.

و حاصل الکلام این که ما از استخفاف به نماز (که حرام است) یک معنای زایدی نمی‌فهمیم که کسی نماز اول وقت نمی‌خواند، غالباً نماز آخر وقت می‌خواند، با اکتفاء به اقل واجبات، بگوییم این مستخف به نماز است، به اقل سائر اکتفاء بکند چون که می‌گوید سائر مرد در نماز ما یستر القبل و الدبر هست، می‌گویند تو آدم شادی هستی اما نماز را سبک شمردی، می‌گوید نه آقا، رساله را نگاه کنید! رساله بیشتر از این ندارد.

[سؤال: ... جواب:] در این روایت استخفاف به نماز، اخص حالاً باشد، حداقل مساوق با ترک الصلاة نشد که هر تارک الصلواتی مستخف بالصلاة باشد.

[سؤال: ... جواب:] روایات متعددی بود که راجع به استخفاف به صلات وارد شده و بابی هست در وسائل که برخی از این روایات را هم در عروه مطرح کرده که لیس منا من استخف بصلاته، ان شفاعتنا لاتنال مستخفا بالصلاة که این ظاهرش این است که حرام است این کار.

[سؤال: ... جواب:] خب آن هم که می‌گوید آقای سیستانی گفته شک در رکعات کردید می‌توانید نمازتان را قطع کنید از نو بخوانید. و لذا اصلاً یاد نمی‌گیرد مسائل شکیات در نماز را. کجایش این مشکل دارد؟ ... احراز نکند امتثال را که این استخفاف به نماز است. ولی احراز امتثال اگر بکند منتها با اقل واجبات، این به نظر می‌رسد که استخفاف به نماز نیست.

تعداد نمازهای یومیه

بعد صاحب عروه فرموده است که نمازهای واجب، الصلوات الواجبة، ستة و منها الجمعة و الآيات، نماز طواف واجب، نماز واجب به نذر یا عهد یا یمین یا اجاره، صلاة الوالدین علی الولد الاکبر، صلاة الاموات.

ملاحظات در تقسیم صلوات

جهاتی در اینجا هست که بحث کنیم:

ملاحظه اول: ورود صلاة العیدین در بحث

جهت اول این است که صاحب عروه نماز جمعه را جزو صلوات واجب ذکر کرد؛ ولی صلاة العیدین را اصلاً اسم نبرد با این که مسلماً نماز عید فطر و عید قربان در زمان حضور امام معصوم واجب هست. حالا یا مطلقاً یا حداقل اگر اقامه بشود مؤمنین واجب است شرکت کنند در زمان حضور معصوم علیه السلام. خب شاید صاحب عروه دیده که عروه را برای مردم عصر غیبت نوشته؛ دیگه واجبات در عصر غیبت را گفته. ولی این را توجه داشته باشید که این واضح نیست که صلاة العیدین در عصر غیبت واجب نباشد. حالا ما به صورت نقل فتوی می‌گوییم؛ بحثش ان شاء الله در جای خودش.

آقای صدر در کتاب الفتاوی الواضحة نوشته که اگر حکومت شرعی تشکیل بشود، در عصر حکومت شرعی، حاکم نماز عید برگزار بکند حالا بالمباشرة یا بالاستنباط، واجب است مؤمنین حضور پیدا کنند در نماز عید. نظر ایشان این است. در نماز جمعه ایشان یک حرف اضافه‌ای دارد. در نماز جمعه می‌گوید حکومت دینی واجب هست اقامه کند نماز جمعه را. حالا حکومت دینی تشکیل نشود، نه؛ اقامه نماز جمعه واجب نیست. ولی اگر اقامه شد با شرائط، مؤمنین باید حضور پیدا کنند در نماز جمعه‌ای که اقامه شده باشد با شرائط و لو در عهد حکومت دینی نباشد. اذا اقيمت الجمعة بشرائطها وجب الحضور فيها علی المؤمنین. ولی در عهد حکومت دینی، اقامه نماز جمعه بر حاکم واجب تعیینی است. در صلاة العیدین این را نمی‌گوید؛ نمی‌گوید بر حاکم واجب تعیینی است اقامه صلاة العیدین، بلکه می‌گوید اگر حاکم اقامه کرد صلاة العیدین را با شرائطش واجب است بر مردم حضور در آن.

8..... تعداد نمازهای یومیه

پس می‌بینید وجوب صلاه العیدین در عصر غیبت هم جای بحث دارد. آخه یک فقیهی این نظر را دارد و دلیل دارد، حالا دلایلش را باید بررسی کرد. و لذا مناسب بود به این مطلب اشاره بشود. ولی چون مشهور گفته‌اند صلاه العیدین در عصر غیبت واجب نیست صاحب عروه هم مطرح نکرده.

ملاحظه دوم: اختصاص وجوب قضاء به نمازهای پدر

مطلب دوم این است که صاحب عروه یکی از نمازهای واجب را صلاه الوالدین علی الولد الاکبر ذکر کرد. و این خلاف مشهور است. مشهور می‌گویند صلاه الوالد بر ولد اکبر واجب است. صاحب عروه می‌گوید صلاه الوالدۀ هم، صلاه الأم هم اگر فوت بشود بر ولد اکبر واجب هست.

خب این نظر صاحب عروه موافقینی دارد از جمله شیخ انصاری همین نظر را دارد. ولی ظاهراً حق با مشهور است. چون دلیل وجوب قضاء صلات بر ولد اکبر موردش این است که الرجل یموت. صحیحه حفص بن بختری: فی الرجل یموت و علیه صلات او صیام، قال یقضی عنه اولی الناس بمیراثه. بله، یک کتابی دارد ابن طاووس به نام غیاث سلطان الوری لسکان الثری. روایات مرسله‌ای را نقل کرده و موجب دردسر شده در این بحث و در بعضی بحث‌های دیگر. یک روایتی را نقل می‌کند از عبدالله بن سنان عن الصادق علیه السلام: الصلاه التي دخل وقتها قبل ان یموت المیت یقضی عنه اولی الناس به. اینجا دیگه قبل ان یموت المیت است؛ در او رجل ندارد. خب اگر سند این روایت تمام بود فتوی صاحب عروه درست می‌شد دیگه. چون با صحیحه حفص تنافی ندارند؛ مثبتین هستند. سائل در صحیحه حفص می‌گوید فی الرجل یموت، موردش مرد است، شامل فوت مادر نمی‌شود، ولی روایت عبدالله بن سنان مطلق است. مثبتین هستند. ولی مهم این است که سندش ضعیف است.

اشتراک احکام بین مرد و زن یک قاعده تعبدیه نیست، بلکه ناشی از اطلاق ادله و الغاء

خصوصیت عرفیه است

[سؤال: ... جواب:] احکام فرق می‌کند. رجل شک بین الثلاث و الرابع یبنی علی الرابع، مرد بودن در نظر عرف خصوصیت ندارد. ولی در مورد الرجل یموت یقضی عنه اولی الناس بمیراثه ممکن است مرد بودن آن میت خصوصیت داشته باشد. چون ولد اکبر حبه را از پدر ارث می‌برد؛ از مادر که ارث نمی‌برد. احتمال

خصوصیت می‌دهیم. مثل این‌که می‌گویند در لبس ثوبی الاحرام در حج خطاب داریم که اذا مثلا اردت ان تحرم فلبس ثوبی الاحرام. بعضی از بزرگان از جمله مرحوم آقای گلپایگانی احتیاط واجب می‌کردند زن‌ها هم در حال احرام، لباس احرام و لو روی لباس‌های عادی‌شان بپوشند. و لو یک آن بپوشند تلبیه بگویند در بیاورند. همین قاعده اشتراک بین زن و مرد. خب این‌که قاعده تعبدیه نیست. این ناشی است از اطلاق ادله و الغاء خصوصیت عرفیه. باید احکام را حساب کنیم. هر حکمی را که نمی‌شود الغاء خصوصیت کرد از مرد به زن. اینجا هم احتمال خصوصیت می‌دهیم.

تنبیه: اختصاص وجوب قضاء به ولد اکبر

یک نکته هم عرض کنم. بحث است در باب قضاء فوائت اب یا ابوین که آیا بر ولد اکبر فقط واجب است یا نه، اگر ولد اکبری نداشت، پسر بزرگ نداشت، ولی برادر داشت، پدر داشت، که این‌ها ارث می‌بردند از این میت، [بر آن‌ها واجب است؟]. مشهور البته می‌گویند نه، اختصاص دارد وجوب قضاء فوائت بر ولد اکبر. و لکن مطلب قابل بحث است. من اشاره می‌کنم؛ بحثش اینجا نیست. برای این‌که ذهن‌تان آماده بشود رویش کار کنید.

بعضی از بزرگان محققین مثل مرحوم آل یاسین در تعلیقه عروه، مرحوم آسید عبدالهادی شیرازی در تعلیقه عروه احتیاط واجب می‌کنند که اگر ولد اکبر نبود وارث‌های مذکر دیگر قضاء کنند فوائت میت را. حالا چرا گفتند مذکر؟ بخاطر این‌که ذیل صحیحیه حفص بختری که بعد از این‌که امام فرمود یقضی عنه اولی الناس بمیراثه، حفص می‌گوید فان کان اولی الناس بمیراثه امرأة قال لا الا الرجل. و لذا گفتند این اولی الناس بمیراثه اگر مرد بود و لو ولد اکبر نباشد، ولد اکبر ندارد این میت، باید بقیه ورثه قضاء کنند. مرحوم آشیخ عبدالکریم حائری در کتاب الصلاه می‌گوید مقتضای قاعده همین است؛ یقضی عنه اولی الناس بمیراثه.

بله، می‌توانید بگویید اجماع داریم بر این‌که این حکم درست نیست و اختصاص دارد قضاء به ولد اکبر. ولی روایت اطلاق دارد. حالا اجماع هم خیلی واضح نیست. شیخ مفید صریحا می‌گوید بر همه ورثه واجب است. منتها می‌گوید حتی بر زن‌ها. اگر مردها نبودند زن‌ها. خب این قسمتش خلاف روایت است. مرحوم آشیخ هم به همین خاطر گفته هیچکس طبق این روایت فتوی نداده. شیخ مفید هم که گفته اختصاص به

10..... تعداد نمازهای یومیه

ولد اکبر ندارد یک حرفی زده بر خلاف این روایت. گفته اگر مرد نبود زن ها قضاء کند. و لذا این مسأله مشکل است.

توجیهی که مثل آقای خوئی کردند و بعضی از بزرگان [این است که] گفتند اولی الناس بمیراثه فقط ولد اکبر است چون حبوه جزء میراث است. حبوه را می دهند به ولد اکبر، پس ولد اکبر اولی الناس بمیراثه است. خب این خلاف ظاهر روایت است؛ خلاف فهم حفص است. حفص می گوید قلت فان کان اولی الناس بمیراثه امرأة، زن که دیگه حبوه به او نمی رسد.

آقای خوئی توجه دارد به این اشکال. فرموده خب به ما چه که حفص مقصود امام را نفهمید. نفهمیدن حفص را هم جورش را ما باید بکشیم؟ ما از اولی الناس بمیراثه بقول مطلق می فهمیم ولد اکبر را چون حبوه به او می رسد. حفص نفهمید، خب نفهمد، به ما چه؟

جواب این است که امام هم تقریر کرد فهم حفص را. امام در جواب فرمود لا الا الرجل. خب اگر این جوری که حفص اشتباه فهمید خب مناسب نبود امام تذکر بدهند که لیست المرأة اولی الناس بمیراث المیت لانهما لاترث الحبوه؟ و لذا مسأله، مشکل است. لولا الشهرة و الاجتماع على الاختصاص القضاء بالولد الاکبر، به قول مرحوم آقای حائری، آشیخ در کتاب الصلاة، این روایت اطلاق دارد.

ملاحظه سوم (مرحوم امام): نماز مندور، از اقسام نماز واجب نیست چون بررسی اشکال امام به

قسم الواجب بالنذر چون حکم عنوان به معنوی سرایت نمی کند فضلا از یک عنوان دیگر

جهت سوم در این بحث این است: امام قدس سره فرمودند جناب صاحب عروه! چرا مسامحه می کنید؟ الواجب بالنذر و الاجاره از اقسام نمازهای واجب است؟ مگر وجوب عنوان به معنوی سرایت می کند؟ مگر وجوب عنوان به عناوین دیگری که متحدند با آن عنوان سرایت می کند؟ آقا! حکم هر عنوانی مختص به خودش است. الوفاء بالنذر واجب، اما نماز واجب نمی شود. شما وقتی نذر کردی نماز شب بخوانی، اگر نماز شب بخوانی و بگویی نماز شب واجب می خوانم، تشریع کردی. نماز شب واجب نشد، نماز شب مستحب است. آنی که واجب است وفاء به نذر است، وفاء به عهد است، وفاء به اجاره است.

خب این فرمایش امام قدس سره حالا ممکن است یک نوع مناقشه فنی باشد. صاحب عروه قصدش این است که بگوید و لو بالعرض این نماز می شود واجب و لو بالعرض. اما به نظر می رسد که نه، بیشتر از مناقشه فنی است. ما برای این که مقصود امام را توضیح بدهیم یک مثالی بزنیم چون بحث اصولی است نمی خواهیم دنبال کنیم. خیلی روی این بحث ها نمی خواهیم معطل بشوم. یک فرعی بگویم نظر امام را تطبیق کنیم:

اگر در ضمن عقد زن شرط کند به شوهرش، به شرط این که لااقل تا این ماه اول عروسی مان نماز شب را ترک کنی. این نمی شود که. نماز شب با طول و تفصیل. ماه اول، ماه غسل. فرض کنید. خب اشکال ندارد که. این شوهر هم قبول کرد این شرط را. شد شرط ضمن العقد؛ واجب الوفاء است دیگه. نذر نیست که بگویید باید متعلقش راجح باشد. متعلق شرط نباید حرام باشد. از نظر امام اگر این مرد نماز شب بخواند مستحب است. حث شرط، خلف شرط، حرام است. هر حکمی روی عنوان خودش رفته. نماز شب مستحب است. بله، حث و خلف شرط کرده، وفاء به شرط نکرد خب خلاف شرع است، اما نماز شب مستحب است.

پاسخ: طبق این مبنا و در برخی از فروض، معنون دو تا حکم متضاد پیدا می کند

ما این را قبول نداریم. ما می گوییم نمی شود. حق با صاحب عروه است. مگر می شود حکم از عنوان وفاء به نذر که می گوید سرایت نمی کند به معنون، این معنون دو تا حکم متضاد پیدا کند؟ هم مستحب است هم حرام؟ آخه [در مورد] مولای ملتفت مگه می شود بگوییم مولی! این نماز شب این آقا حکمش چیه؟ می گوید نماز شب بهتر است بخواند اما حرام است تخلف از شرط بکند. می گوییم بالاخره گیج نکن مردم را، این نماز شب در این حال یا مستحب است؟ اگر مستحب است پس چه جور می گویی که تخلف از شرط به این که نماز شب بخوانید حرام است؟ این ها با هم جمع نمی شود.

[سؤال: ... جواب:] ترکیب، اتحادی است؛ نماز شب خواندن یک فعل است. امام نمی گوید ترکیب، انضمامی است. ترکیب، اتحادی است. این فعل هم مستحب به عنوان نماز شب هم حرام به عنوان تخلف از شرط، این نمی شود.

و لذا ما اصل اشکال امام را به شکل فنی هم قبول نداریم.

12..... تعداد نمازهای یومیه

بله، در جایی که نماز شب مستحب را نذر می‌کند اتيان کند اشکال ندارد بگوییم به عنوان وفاء به نذر واجب، اما از حیث عنوان نماز شب و از حیث آن امر به نماز شب که یک امر آخری است، ترخیص در ترک دارید. از حیث امر به نماز شب ترخیص در ترک دارید؛ از حیث وفاء به نذر امر وجوبی است، ترخیص در ترک ندارید. اشکال ندارد. این را ما ملتزم می‌شویم. چون تنافی ندارد. امر استحبابی به نماز شب یعنی ترخیص در ترک نماز شب به طور مطلق نیست. یعنی ترخیص در ترک امثال آن امر استحبابی فقط می‌دهد. می‌گوید از حیث آن امر استحبابی شما ترخیص در ترک داری. و لو ترخیص حیثی است. این استحباب نماز شب جمع می‌شود با وجوب وفاء به نذر. چون استحبابش یعنی ترخیص حیثی. یعنی از حیث آن امر به ذات نماز شب ترخیص در ترک داری. منافات ندارد که از حیث وجوب وفاء به نذر وجوب داشته باشد. اینجا صحیح است بگوییم هم وجوب وفاء به نذر، هم استحباب نماز شب جمع می‌شود. تضادی بین‌شان نیست.

کلام واقع می‌شود در جهت رابعه که بحث وجوب نماز جمعه است. نبداً بالكلام در وجوب نماز جمعه در عصر غیبت و یا حرمت آن که آیا نماز جمعه در عصر غیبت واجب است یا حرام است یا تفصیل‌های دیگری دارد؟ ان شاء الله فردا.

جلسه ۲

یک‌شنبه - ۹۵/۰۶/۱۴

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

صاحب عروه فرمود نمازهای واجب چند قسم هست: صلوات یومیه، نمازهای یومیه که شامل نماز جمعه و نماز آیات هم می‌شود که البته مقصود ایشان این هست که نماز جمعه واجب تخییری است در عصر غیبت و موارد دیگر را ذکر کرد از جمله "ما وجب بالنذر أو العهد أو اليمين أو الجارة".

ما اشکالی را از امام قدس سره نقل کردیم راجع به ما وجب بالنذر و شبهه که ایشان فرمودند در شمردن این قسم از اقسام نمازهای واجب مسامحه هست. چون عنوان الوفاء بالنذر واجب بشود نماز شب که نذر

کردید واجب نمی‌شود. نماز شب به حال استحباب خود باقی می‌ماند. نماز شب، مستحب؛ وفاء به نذر، واجب. حکم از عنوان به معنوی سرایت نمی‌کند. چون معنوی ظرف سقوط حکم است نه ظرف ثبوت و عروض حکم. یعنی اگر شارع بگوید نماز واجب است وجوب می‌رود روی عنوان نماز. معنوی که فعل خارجی نماز هست مسقط تکلیف است؛ نه معروض تکلیف. و لذا حکم از عنوان به معنوی سرایت نمی‌کند تا چه برسد به این که از یک عنوان به یک عنوان دیگر که متحد است در وجود با آن بخواهد سرایت کند.

ما اشکال کردیم به فرمایش ایشان. عرض کردیم اصل این که عنوان نماز شب واجب نمی‌شود مطلب درستی است. بعید است که صاحب عروه هم مقصودش این باشد که نماز شب در حال نذر واجب می‌شود. نه، الوفاء بالنذر واجب؛ منطبق است بر نماز شب. و لذا آن امر استحبابی به نماز شب جمع می‌شود با امر وجوبی وفاء به نذر.

بعضی قائلند آن حد امر استحبابی که ترخیص در ترک هست از بین می‌رود. و این استحباب ذات نماز شب با وجوب وفاء به نذر مندرک در هم می‌شوند؛ می‌شود یک امر مؤکد. که نظر مرحوم آقای خوئی این است.

ترخیص در امر استحبابی نماز شبی که منذور است، یک ترخیص حیثی است و قابل جمع با امر

وجوبی وفاء به نذر

ما این را نپذیرفتیم. عرض کردیم وجهی ندارد که آن حد امر استحبابی به ذات نماز شب در حال نذر از بین برود. نسبت عموم من وجه است بین استحباب نماز شب و وجوب وفاء به نذر. در این مورد جمع شدند؛ مورد تصادقشان است. نماز شب امر دارد؛ مقرون به ترخیص در ترک امتثال این امر. الان هم که شما نذر کردید نماز شب بخوانید و وجوب دارد وفاء به این نذر، امر به نماز شب (آن امر به ذات نماز شب) مقرون است به ترخیص در ترک امتثال این امر، و این جمع می‌شود با وجوب وفاء به نذر. شما مرخصید در ترک امتثال آن امر به ذات نماز شب؛ الان هم مرخصید. ولی این، ترخیص حیثی است. یعنی شما دو عقاب نمی‌شوید اگر نماز شب را ترک کنید: یکی این که چرا وفاء به نذر نکردید، دیگر این که چرا امر به نماز شب را

14..... تعداد نمازهای یومیه

ترک کردید. نه، امر به نماز شب مقرون است به ترخیص در ترک امتثال این امر. ترک امتثال این امر ترخیص دارد. این می شود ترخیص حیثی.

مرحوم امام: اختلاف عنوان وفاء به نذر و عنوان اصلی مندور، رافع تضادی است که در بعضی از

فروض حاصل می شود

اما آنی که امام قدس سره ادعا می کنند عرض کردیم ادعای خیلی گسترده ای است که حتی امر به وفاء به نذر و شرط و امثال آن، اگر تضاد پیدا کند با آن امر به ذات نماز شب، باز ایشان قائل است به جمع بین این دو. معتقد است که تضاد با اختلاف عنوان برطرف می شود.

کسی را خدمه کاروان بردند، شرط کردند ترک کند یک مستحب را. گفتند شما به عنوان خدمه کاروان حج بیا به شرط این که حج بجا نیاوری. خب این هم نباید حج بجا بیاورد، باید عمره بجا بیاورد. ولی دور از چشم مدیر کاروان این محرم شد به حج. گفت یک کاری می کنم مدیر کاروان متوجه نشود. از نظر مشهور این حج مشکل دارد. چرا؟ برای این که این حج مصداق مخالفت شرط واجب الوفاء است. یعنی در حقیقت نهی دارد. به عنوان این که تخلف از شرط حرام است و این عنوان منطبق است بر این حج، یعنی این حج نهی دارد. وقتی این حج نهی دارد به عنوان تخلف از شرط ضمن العقد، مشهور می گویند دیگر با امر به ذات حج و لو امر استحبابی قابل جمع نیست. امام معتقدند نخیر؛ قابل جمع است. قابل جمع است.

اشکال: تضاد در احکام به لحاظ تضاد در مقتضای آن احکام است

به نظر ما حق با مشهور است. چون تضاد در احکام به لحاظ تضاد در مقتضای آن احکام است. مقتضای امر به حج بعث نحو الحج است. مقتضای نهی از مخالفت شرط زجر از مخالفت شرط است. وقتی مولی ملتفت بشود که این حج هم مصداق حج است هم مصداق مخالفت شرط، چطور می شود هم اطلاق امرش محفوظ باشد هم اطلاق نهیش از تخلف شرط؟ خب امر می کند به حج. داعی، تحریک و بعث است به طرف حج. از آن طرف نهی می کند از تخلف از شرط در ضمن عقد. داعی از آن، زجر از تخلف شرط است که عملاً می شود زجر از اتیان به این حج. و این قابل جمع نیست. ممکن است مولی تفصیلاً غافل باشد از این که

تصادق کردند آن امر با این نهی در این مورد، ولی اگر سؤال کنیم از مولی (این مهم است. ارتکاز مولی را باز کنیم. حالا مولی عرفی ممکن است غافل باشد، مولی حقیقی که غافل نیست. مولی عرفی ممکن است غافل باشد از اجتماع این دو عنوان در این مورد ولی مهم این است که اگر از این مولی عرفی سؤال کنیم) مولی! همچون عبدی است، رفته میقات، شرط کردند بر او در ضمن عقد اجاره خدمه کاروان بودن که حج بجا نیاوردی، این آقا حج بجا بیاورد یا نیاورد؟ نمی‌شود بفرماید ما امر استحبابی کردیم همه را به حج از جمله این فرد را، از آن طرف ما حرام کردیم تخلف از شرط را از جمله این شرط عدم الحج را. این معقول نیست.

تنبیه: عدم ربط بحث به مسأله اجتماع امر و نهی چون نهی در مقام، انحلالی است

این منافات ندارد با بحث اجتماع امر و نهی. مشهور از جمله ما قائل به جواز اجتماع امر و نهی هستیم با تعدد عنوان. مثل صل و لاتغصب، توضاً بالماء و لاتغصب. اما فرقی این است: در اجتماع امر و نهی امر به صرف الوجود تعلق گرفته. صرف الوجود نماز امر دارد نه نماز در مکان مغضوب. اصلاً مولی می‌گوید من امر نکردم به نماز در مکان مغضوب، من امر کردم به صرف الوجود نماز. این جمع می‌شود با نهی از یک فرد از این نماز به عنوان غصب. مثال که می‌زنند می‌گوید من امر کردم عبدم را به خیاطت ثوب، از آن طرف نهی هم کردم از غصب. حالا خیاطت ثوب در مکان مغضوب باشد یک مصداق خیاطت ثوب است، در مکان مباح باشد یک مصداق خیاطت ثوب. حالا این عبد رفت خیاطت ثوب کرد در مکان مغضوب. این خیاطت ثوب هم امتثال امر به خیاطت ثوب است هم می‌تواند مصداق غصب مال غیر باشد. چون در فضای غصبی دارد تصرف می‌کند. امر به صرف الوجود و امر به جامع به معنای امر به کل فرد فرد که نیست.

این فرق می‌کند با امر انحلالی. در این مثال، این خدمه کاروان امسال اگر این امر نداشته باشد به حج، خب سال‌های دیگر امر دارد به چه درد می‌خورد؟ امر انحلالی ما نیاز داریم. یا در همان مثالی که زن شرط می‌کند بر شوهرش که در این یک ماه اول ازدواج نماز شب را ترک کن (این شرط مشروع است. شرط ترک مستحب که اشکالی ندارد) خب به نظر می‌رسد که دیگه نماز شب خواندن این مرد در این ایام بدون موافقت زوجه‌اش باطل است. چرا؟ برای این که اینجا دیگه امر به صرف الوجود نیست که بگوییم از یک فردی از افراد

16..... تعداد نمازهای یومیه

آن نهی شدیم به عنوان ثانوی. نخیر، امشب نماز شب هر زمانی بخواند این مرد، مصداق تخلف از شرط است.

این طور نیست که نهی به یکی از افراد این طبیعت تعلق بگیرد تا مصداق بحث اجتماع امر و نهی بشود.

نماز جمعه

أقوال در حکم نماز جمعه در عصر غیبت

راجع به بحث نماز جمعه، نماز جمعه در عصر غیبت محل بحث است که آیا واجب تعیینی است یا واجب تخییری است یا حرام است و یا تفصیل هست، اقامه آن واجب تخییری است، حضور در آن بعد از اقامه با شرائط واجب تعیینی است که عمده همین چهار قول است.

قول اول (شهید ثانی در رساله نماز جمعه): وجوب تعیینی اقامه و حضور در نماز جمعه

قول اول، قول به وجوب تعیینی آن. یعنی حتی اقامه آن طبق این قول اول واجب تعیینی است. که اولین شخصی که نقل شده که قائل شده به این قول، شهید ثانی است در رساله صلات جمعه. که در ضمن رسائل الشهد الثانی چاپ شده. در آنجا می‌گوید به نظر ما در عصر غیبت نماز جمعه مثل عصر حضور واجب تعیینی است. اگر هفت نفر جمع بشوند و یک امامی باشد عادل که بتواند خطبه نماز جمعه بخواند واجب است اقامه نماز جمعه. البته شهید ثانی با این رساله صلات جمعه نوشتنش مورد هجوم مثل صاحب جواهر قرار گرفته. گفته این تعبیرات ایشان اصلا مناسب نیست با شأن ایشان. و لذا اگر بخواهیم توجیه کنیم باید بگوییم ایشان این کتاب را در ایام خردسالی نوشته، در ایام نوجوانی نوشته که هنوز پخته نشده. چون تعبیرهایی دارد که جسارت به علماء تلقی شده.

حالا این فرمایش صاحب جواهر یک مؤیدی دارد. و آن این است که شهید ثانی در کتاب‌های دیگرش مثل مسالک ذیل کلام محقق حلی تعبیری دارد که می‌سازد با این کلام صاحب جواهر. چون در مسالک وقتی می‌رسد به این متن شرائع که در شرائع می‌گوید که در عصر غیبت دو قول هست: (خوب دقت کنید!) قول به استحباب نماز جمعه، قول دوم عدم جواز نماز جمعه. بعد می‌گوید که و لایبعد الاول. مرحوم شهید ثانی در مسالک می‌گوید بله؛ حرف درستی است. و مراد ایشان از استحباب نماز جمعه در عصر غیبت این است که افضل الفردین در واجب تخییری است. نه این که مستحب محض است. یعنی افضل العدلین است در واجب تخییری. و این قول اقوی هست. اصلا اشاره نمی‌کند به این که بابا! یک قول ثالثی هم هست و هو

18 نماز جمعه

القول بوجوب صلاة الجمعة في عصر الغيبة تعيينا و ما هم اين قول را انتخاب كرديم. اصلا اين حرفها را نمي‌زند. دو قول را فقط محقق در شرائع مطرح کرده و شهيد در مسالك هم همين دو قول را مطرح مي‌كند و اختيار مي‌كند استحباب نماز جمعه را در عصر غيبت. مسالك قطعا در زمان پختگی شهيد ثاني نوشته شده. و همين طور در شرح لمعه. ملاحظه بفرماييد!

اين مطلبي است كه بالاخره شهيد ثاني در رساله صلات جمعه قائل شده به وجوب تعييني نماز جمعه. صاحب مدارك نوه دختری شهيد ثاني است. او هم مي‌گويد كه بله؛ حق با جدم هست در اين رساله‌اش و نماز جمعه واجب تعييني است.

فيض كاشاني هم يك رساله‌اي دارد در همين رابطه.

اين قول اول است: القول بوجوب صلاة الجمعة في عصر الغيبة تعيينا.

[سؤال: ... جواب:] صاحب مدارك عرض كردم. صاحب مدارك گفته حق با جدم هست در اين رساله صلات جمعه و نماز جمعه واجب تعييني است. مرحوم صاحب مدارك در آخر استدلالش به وجوب به آيات و روايات بر وجوب نماز جمعه مي‌گويد كه فهذه الاخبار الصحيحة الواضحة الدلالة على وجوب الجمعة على كل مسلم (رواياتي داريم كه نماز جمعه بر هر شخصي واجب است مگر بر مسافر، زن و عده‌اي) هذه الاخبار الصحيحة تقتضي الوجوب العيني (يعني وجوب تعييني) اذ لا اشعار فيها بالتخير بينها و بين فرد آخر فكيف يسع المسلم الذي يخاف الله تعالى ان يقصر في امرها و يُحملها الى غيرها و يتعلل بخلاف بعض العلماء فيها و امر الله و رسوله و خاصته عليهم السلام احق و مراعاته اولي فليحذر الذين يخالفون عن امره ان تصيبهم فتنة او يصيبهم عذاب اليم و لعمرى لقد اصابهم الامر الاول (يعني نماز جمعه نرفتند، اصابتهم فتنة) فليرتقب الثاني (منتظر عذاب اليم هم باشند) ان لم يعف الله تعالى و يسامح نسأل الله العفو و الرحمة بمنه و كرمه. صاحب جواهر يك عذر خواهي هم باب صاحب مدارك بايد بکند. چون او هم لحن تندى است. اين قول اول.

قول دوم (مشهور بين متاخرين): وجوب تخييري اقامه و حضور در نماز جمعه

قول دوم، قول به وجوب تخییری نماز جمعه است در عصر غیبت. که مشهور لاقول بین متاخرین این قول است. که صاحب عروه هم همین نظر را دارد.

قول سوم (آقای بروجردی): حرمت نماز جمعه

قول سوم، قول به حرمت نماز جمعه است در عصر غیبت که مرحوم آقای بروجردی در کتاب البدر الزاهر این قول را انتخاب می‌کند. و می‌گوید مقتضای ادله این است که نماز جمعه در عصر غیبت مشروع نیست. شرط اقامه نماز جمعه حضور امام معصوم است یا نائب خاص آن حضرت. هم از روایات این را استفاده می‌کند و هم ادعای اجماع عامه و سیره متشرعه می‌کند، یعنی قائل بودند نماز جمعه از شئون حکومت است. و ائمه هم این مطلب را رد نکردند. نماز جمعه شد از شئون حاکم که به نظر شیعه حاکم بالاصل امام معصوم است. و در عصر غیبت هم ما دلیل نداریم که فقهاء این منصب امام معصوم را به آنها واگذار کرده باشند. ما دلیلی بر ولایت فقیه در این موارد پیدا نکردیم. چون می‌گویند ولایت فقیه در خصوص امور حسبیه است مثل حفظ اموال غیب و قُصْر. اما در مثل اقامه نماز جمعه ما دلیل نداریم که ائمه این ولایت بر اقامه نماز جمعه را واگذار کرده باشند به فقهاء در عصر غیبت.

مقصود کسانی که قائلند به حرمت نماز جمعه در عصر غیبت مثل مرحوم آقای بروجردی و یا مرحوم آقای حکیم که در تعلیقه عروه می‌گویند مشروع نیست نماز جمعه در عصر غیبت، مقصودشان حرمت ذاتیه نیست؛ مقصودشان حرمت تشرعیه است. می‌خواهند بگویند جعل ولایت نشده بر فقهاء بر اقامه نماز جمعه در عصر غیبت؛ نه این که حرام ذاتی است. مثل این که بدون اذن ولی المیت شخصی برود نماز بخواند بر میت. این حرام ذاتی نیست، ولی مشروع نیست چون ولایت ندارد. و لذا رجاء اگر کسی بخواند نماز جمعه بخواند، بخواند اما به نظر مرحوم آقای بروجردی و آقای حکیم مجزی از نماز ظهر نیست.

بناء بر این قول، حرمت اقامه نماز ممکن است حرمت ذاتی باشد از باب غضب منصب امام

ولی این مطلب خیلی واضح نیست. اگر کسی اقامه نماز جمعه را از مناصب امام معصوم بداند (که برخی از روایات اشعار به این مطلب دارد و در دعای امام سجاد در روز جمعه که در صحیفه سجاده است که اللهم ان هذا مقام خلفائک قد ابتزوها یعنی غضب کردند جائزین مقام امامت نماز جمعه را از اولیاء خدا. اگر واقعا

20..... نماز جمعه

این منصب، منصب امام معصوم باشد) امامت جمعه مصداق غصب می‌شود. چرا حرام ذاتی نباشد؟ نه حضور در نماز جمعه توسط مامومین [مصداق غصب باشد، بلکه] تشکیل نماز جمعه توسط امام جمعه شبهه غصب پیدا می‌کند طبق این قول ثالث. غصب منصب امام است دیگه. حتی در آن مورد ولی المیت اگر اذن ندهد به شخصی که نماز بخواند این شبهه هست. اگر این شبهه مطرح بشود، این دارد غصب می‌کند حق ولی المیت را.

[سؤال: ... جواب:] مثل احتمال رضایت مالک. کافیه؟ می‌شود تصرف کرد در مال الغیر؟ احتمال می‌دهید این حق التالیف را مؤلف راضی است، شما مراعات نکنید و این کتاب را بدون اذن مؤلف چاپ کنید، این مجوز چاپ کتاب بدون اذن مؤلف می‌شود؟ اگر واقعا شما قائل به حق التالیف بشوید. اگر قائل بشوید حق امام معصوم تصدی امامت جمعه است شخص دیگری [می‌تواند تصدی کند؟] یک وقت اصل برائت جاری می‌کنید می‌گویید نه، ان شاء الله حق امام معصوم نیست، خب این بحث دیگری است. یک وقت نظرتان این است که از ادله استفاده شده است که حق امام معصوم است و تصدی امامت جمعه توسط غیر معصوم بدون اذن معصوم غصب مقام او است، خب این شبهه حرمت ذاتیه ندارد؟

این شبهه حرمت ذاتیه‌اش را نمی‌شود نادیده گرفت. و باید این را بحث کرد. بله، برای مامومین این شبهه نیست. اما ظاهرا قائلین به قول ثالث که مرحوم آقای بروجردی هست، مرحوم آقای حکیم هست (بلکه مرحوم آقای بروجردی نسبت می‌دهد این مطلب را به مشهور) قائل به حرمت ذاتیه نشدند؛ قائل به حرمت تشریعیه شدند. که ادله‌اش را ان شاء الله بررسی می‌کنیم.

قول چهارم (محقق خوئی و مرحوم استاد): وجوب تخییری اقامه و وجوب تعیینی حضور در

نماز جمعه

قول رابع که مطرح است در جواهر هم مطرح هست تفصیل بین اقامه و حضور بعد الاقامه است. که از قائلین به این قول مرحوم آقای خوئی بود، مرحوم استاد بودند. حالا در رساله‌های‌شان احتیاط واجب می‌کردند که مردم به زحمت نیفتند. ولی خودشان نظرشان فقهی قطعی‌شان این بود که اصل اقامه نماز جمعه واجب تخییری است. اقامه نکنند نماز جمعه را ولی اگر اقامه بکنند نماز جمعه را با شرائط بقیه

نماز جمعه ۲۱

مؤمنین واجب است حضور پیدا کنند در این نماز جمعه‌ای که با شرائط اقامه شده است. الاقامة للصلاة الجمعة واجبةً تخییراً. واجب تعیینی نیست به نظر این قائلین به قول رابع ولی اگر نماز جمعه برگزار شد مؤمنین دیگه نمی‌توانند بگویند حضور در نماز جمعه واجب تعیینی نیست؛ طبق قول رابع که قول مرحوم آقای خوئی و قول استاد هست. بلکه باید حاضر بشوند. مگر این‌که به سفر بروند قبل از اذان ظهر. گفت مرحوم آقای خوئی که مشرف شده بود مشهد، بعضی از آقایان مشهد نماز جمعه اقامه می‌کرد، آقای خوئی ظاهراً فرموده بود که این نماز جمعه شما برای ما زحمت دارد. زحمتش این بود که هر روز جمعه مجبور بود به سفر برود.

[سؤال: ... جواب:] خب قصد اقامه عشر ایام کرده بود، می‌گفت ما مسافر شرعی نیستیم. دیگه وظیفه‌مان تمام است. شبهه می‌کرد که باید حاضر بشود در نماز جمعه. حضور در نماز جمعه هم که سخت است، می‌گذاشت می‌رفت مسافرت. ... یعنی امام جمعه‌ای باشد عادل و شرائط نماز جماعت هم فراهم باشد که همان اتصال مأمومین چون همه این‌ها بحث دارد، این نرده‌هایی که گاهی می‌گذارند اتصال مأمومین با امام را قطع می‌کند، این شبهات وقتی حل شد، آن وقت این اقامه شده نماز جمعه با شرائط و وجوب الحضور فیها. این قول رابع یک جزئیاتی هم دارد یعنی یک اختلاف‌های جزئی هم در آن هست. مثلاً عرض کردیم مرحوم آقای صدر می‌فرمودند که در عصر حکومت دینی و لو حاکم امام معصوم نباشد، حاکم عادل غیر معصوم باشد، ما قائلیم به قول اول؛ وجوب تعیینی. یعنی حاکم باید اقامه کند نماز جمعه را و در حکومت دینی باید اقامه بشود نماز جمعه. ولی اگر حکومت دینی نبود یا اقامه نکرد نماز جمعه را خب آن وقت این قول رابع پیش می‌آید. اگر حکومت دینی باشد قول اول و اختصاص ندارد وجوب تعیینی نماز جمعه به حضور امام معصوم، تشکیل حکومت شرعی هم بشود، اقامه نماز جمعه واجب تعیینی می‌شود و لکن اگر حکومت دینی تشکیل نشد، در جوامعی که حکومت دینی نیست قول رابع را اختیار کردند.

این محصل اقوال در مسأله هست که باید این‌ها را بررسی کنیم.

..... نماز جمعه

[سؤال: ... جواب:] قول به استحباب نماز جمعه یعنی همان قول دوم؛ یعنی قول به وجوب تأخیری نماز

جمعه. چون کسی که قائل به وجوب تأخیری نماز جمعه است مسلم نماز جمعه را افضل الفردین می‌داند؛ نتیجه‌اش می‌شود استحباب نماز جمعه. یک قول آخری نیست.

این قول رابع عرض کردم یک اختلاف‌های جزئی در آن هست. این‌ها را باید بررسی کنیم. از جمله این فرمایش آقای صدر. و یا این که آیا در صحت نماز جمعه اذن ولی الامر لازم است یا لازم نیست. چون این مطلب جداگانه باید بررسی بشود. آیا نماز جمعه بدون نصب ولی امر صحیح است یا صحیح نیست، خب برخی نظرشان این هست که صحیح نیست. در عصر غیبت هم باید از ولی الامر اذن بگیرند برای اقامه نماز جمعه. نماز جمعه یک منصب سیاسی اجتماعی است؛ فردی نیست که هر کسی در هر مهمانی بگوید خب اینجا ما هفت نفر هستیم، یک فرسخ هم با نماز جمعه شهر فاصله داریم، بیایید نماز جمعه بخوانیم. نه، این محل بحث جدی است. نظر برخی از فقهاء از جمله امام قدس سره این بود که نماز جمعه بدون اذن ولی الامر صحیح نیست.

خب این اقوال در مسأله است که باید بررسی بشود.

[سؤال: ... جواب:] زمان حضور امام معصوم (یعنی زمان بسط ید امام معصوم) طبعاً تسالم هست بر این که

نماز جمعه واجب تعیینی بوده. زمان بسط ید امام معصوم. بحث در زمان عدم بسط ید امام معصوم یا زمان غیبت امام معصوم است که این اقوال مطرح می‌شود.

عمده دلیل برای قول اول که وجوب تعیینی نماز جمعه است آیه شریفه اذا نودی للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله و روايات هست. البته به استصحاب هم مرحوم شهید ثانی تمسک کرده. می‌گوید زمان حضور واجب بود تعییناً نماز جمعه، استصحاب می‌کنید بقاء وجوب تعیینی را. ولی عمده دلیل ایشان و مرحوم صاحب مدارک آیه شریفه و اخبار است.

اما آیه شریفه فرموده‌اند که اذا نودی للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله، ذكر الله به اتفاق مفسرین یعنی خطبه نماز جمعه. فاسعوا الى خطبة صلاة الجمعة. خب کسی که بشتابد برای حضور در خطبه نماز

نماز جمعه ۲۳

جمعه این مقدمه شرکت در نماز جمعه است. ذیلش هم دارد فاذا قضیت الصلاة فانتشروا فی الارض. امر هم ظاهر در وجوب است.

مرحوم شهید ثانی فرموده ممکن است به ما اشکال کنید که آقا! این آیه می‌گوید اگر نماز جمعه برپا شد فاسعوا الی ذکر الله، در حالی که شما می‌خواهید بگویید اقامه نماز جمعه هم واجب تعیینی است نه فقط حضور در نماز جمعه بعد از اقامه. مستشکل به شهید ثانی می‌گوید جناب شهید ثانی! آیه می‌گوید اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة یعنی اذا اقيمت صلاة الجمعة بشرائطها حاضر بشود در نماز جمعه. از این آیه چه جور استفاده می‌کنید وجوب اقامه نماز جمعه را؟

ایشان می‌فرماید که این عنوان اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة ظهور در مرآتیت و طریقیت دارد به هنگام ظهر روز جمعه. اگر گفتند اذا اذن المؤذن فصل، اذا اذن المؤذن فافطر، آقا! مؤذن امروز مریض شده، نیم ساعت هم از اذان مغرب گذشته، این آقا نه نماز می‌خواند نه افطار باز می‌کند، می‌گوید مولی گفت اذا اذن المؤذن فصل، فافطر. می‌گویند آخه این عنوان ظهور دارد در مرآتیت به دخول وقت. آیه هم همین است. اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة یعنی اذا دخل وقت صلاة الجمعة فاسعوا الی ذکر الله. یعنی بشتابید به سمت خطبه نماز جمعه و اقامه نماز جمعه. اقتضاء می‌کند که مردم برای اقامه نماز جمعه هم وظیفه دارند که اقامه بکنند نماز جمعه را.

تامل بفرمایید ببینیم این استدلال تمام هست یا نه، ان شاء الله فردا.

جلسه ۳

دوشنبه - ۹۵/۰۶/۱۵

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در وجوب نماز جمعه در عصر غیبت بود که ما چهار قول نقل کردیم. قول اول وجوب تعیینی آن بود که قول شهید ثانی در رساله صلات جمعه است. قول دوم قول به وجوب تخییری است که مذهب مشهور

متاخرین هست؛ از جمله امام قدس سره و آقای سیستانی. قول سوم قول به حرمت نماز جمعه است در عصر غیبت.

بناء بر قول سوم حرمت نماز جمعه، حرمت تشریعی است چون دلیلی بر حرمت غضب اعتباری

نداریم

ما استظهارمان این بود که اگر هم حرمت داشته باشد نماز جمعه در عصر غیبت، حرمت تشریعی دارد. یعنی ولایت نداریم ما بر اقامه نماز جمعه. چون نماز جمعه از مناصب امام معصوم هست و با اذن او باید نماز جمعه برگزار بشود. می شود مثل تصدی غیر ولی. مادر یک فرزند ولایت ندارد بر او؛ بعد از فوت پدر، باید از حاکم شرع کسب تکلیف کند. مگر پدر وصیت کند به قیمومت او در فرض فقد جد پدری و الا اگر جد پدری نیست (که او قیم شرعی است) مادر بخواهد متصدی اداره فرزند یتیمش و اداره اموال او بشود باید از حاکم شرع اذن بگیرد. حالا اگر بدون اذن حاکم شرع متصدی قیمومت این طفل یتیمش شد، اگر تصرف تکوینی بکند در اموال او، خب حرام تکلیفی است. اما تصرف اعتباری مثل بیع و شراء، حرام وضعی است. یا امام جماعت اگر فاسق بود، خب این حرام تکلیفی مرتکب نمی شود. فوقش جماعت باطل است و الا کار حرامی مرتکب نمی شود. مگر این که بگوییم تسبیح کرده است مامومین را به ترک وظیفه نماز فردای که از این جهت هم مشهور اشکال نمی کنند. می گویند فوقش قرائت را ماموم ترک می کند بخاطر اعتقادی که به این امام جماعت دارد و لو امام جماعت خودش را فاسق می داند و این موجب بطلان نماز نیست. و لذا می گویند امام جماعت شدن شخصی که خود را فاسق می داند شرعا حرام نیست. و لو ولایت ندارد فاسق بر اقامه امامت جماعت، اما این حرمت ذاتیه و تکلیفیه که نمی آورد. امام جمعه هم همین است. خب ولایت ندارد بر اقامه نماز جمعه، فوقش چون شرط اقامه نماز جمعه طبق فرمایش برخی از بزرگان از جمله مرحوم آقای بروجردی و آقای حکیم، اذن از امام معصوم است و ما دلیل نداریم بر این که در عصر غیبت ماذون هستیم از امام معصوم در این مورد، خب مشروع نمی شود نماز جمعه اما چرا حرام ذاتی باشد؟ این که تعبیر کردند غضب منصب امام معصوم هست، غضب اعتباری است؛ غضب تکوینی که نیست. غضب اعتباری دلیل ندارد

نماز جمعه ۲۵

بر حرمت. تصرف در مال الغیر که نمی‌کند. یک منصبی است که اهلیت آن را ندارد، متصدی این منصب شد. تصرف در مال الغیر که نمی‌کند. بعدش هم که احتیاطاً نماز ظهر را می‌خواند. چرا حرام ذاتی باشد؟ و لکن این مطلب که عرض ما هست آقای زنجانی فرمودند ما شبهه حرمت ذاتیه هم داریم در نماز جمعه. هم برای امام جمعه هم برای مامومین. چون این کارشان غصب منصب امام معصوم ممکن است باشد. و نقل کردند که مرحوم آقای بروجردی هم احتیاط می‌کردند در رابطه با حرمت ذاتیه اقامه نماز جمعه، و مرحوم آقای داماد فتوی می‌داده به حرمت ذاتیه آن.

اگر آن وقت بحث حرمت ذاتیه پیش بیاید می‌شود دوران الامر بین المحذورین. آن وقت دیگه نمی‌شود بگوییم آقا! ما احتیاط می‌کنیم هم نماز جمعه شرکت می‌کنیم هم بعد نماز ظهرمان را می‌خوانیم. نماز جمعه خواندن امرش دائر است بین حرام ذاتی بودن و واجب بودن. و لذا آقای زنجانی فرمودند ما احتیاط می‌کنیم؛ مقلدین ما یا از موضوع خودشان را خارج کنند؛ بروند سفر یا از مرجع تقلید دیگری تقلید کنند با رعایت اعلم فالاعلم. ببیند آن مرجع تقلید دیگر چی می‌گوید. چون در این موارد احتیاط ایشان ناشی است از عدم رجوع کامل به ادله. اجازه می‌دهند رجوع به دیگران را.

ما خلاصه این شبهه برای ما ضعیف است که شبهه حرمت ذاتیه بکنیم در اقامه نماز جمعه. و لذا اگر حرمتی باشد حرمت تشریعیه است که آقای حکیم فرمود در تعلیقه عروه که فرمود الظاهر عدم مشروعیه صلاه الجمعة فی عصر الغیبه و لکن مانعی ندارد افراد رجاء نماز جمعه بخوانند ولی مجزی از نماز ظهر نیست.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که در عصر غیبت ما راه اقامه جمعه توسط امام معصوم یا نائب خاص او را که نبستیم. ما صرفاً فوقش تصدی کردیم منصبی را که صلاحیت تصدی آن را نداریم. این که حرام ذاتی نمی‌شود. بله، اگر یک کاری بکنیم، تصرف در مال غیر بکنیم، این حرام تکلیفی است. ما یک نمازی می‌خوانیم؛ تصرف در نفس خودمان می‌کنیم. تصرف اعتباری و غصب اعتباری منصب امام معصوم هم ممکن است باشد. دلیلی بر حرمت آن نداریم.

نفرمایید که در دعای صحیفه سجادیه پس چرا گفت اللهم ان هذا مقام خلفائک قد ابتزوها. یعنی کار آن‌ها حرام بود که غصب کردند مقام خلفاء خدا را که اقامه نماز جمعه است.

جوابش این است که خلفاء جور مانع شده بودند از این که ائمه اقامه نماز جمعه بکنند. کار آن‌ها حرام تکلیفی بود. اما اگر مانع نمی‌شدند، می‌رفتند در یک روستایی که امام در آنجا حضور ندارد، نائب خاص هم در آنجا ندارد، نماز جمعه برپا می‌کردند، خبر معلوم نبود کارشان حرام تکلیفی باشد. قد ابتزوها برای این که این منصب را از امام معصوم گرفته بودند و نمی‌گذاشتند امام معصوم متصدی این منصب بشود. ربطی به ما ندارد. ما که این کار را نمی‌کنیم.

پس به نظر ما اگر قول ثالث را ما بپذیریم باید بگوییم حرمت تشریعی نماز جمعه. حرمت ذاتیه آن خلاف ظاهر است.

قول رابع هم تفصیل بود بین اقامه نماز جمعه که واجب تخییری بود ولی بعد از این که اقامه شد با شرائط، حضور در آن واجب تعیینی است که عرض کردیم نظر مرحوم آقای خوئی و استاد همین بود و لو احتیاط واجب می‌کردند.

احتیاط واجب مرحوم استاد در مقام چون ناشی از تخطئه غیر است، لذا برای مطلعین از این

تخطئه، قابل رجوع به غیر نیست

و این را هم عرض کنم: کسانی که مقلد مرحوم تبریزی هستند این احتیاط واجب از آن احتیاط‌های واجبی است که ایشان تخطئه غیر می‌کرد. یعنی می‌فرمود اشتباه می‌کنند آن‌هایی که فتوی نمی‌دهند به وجوب حضور در نماز جمعه بعد از اقامه آن با شرائط. ولی من که لازم نیست فتوی بدهم بر خلاف مشهور؛ احتیاط می‌کنم. کسانی که خبر ندارند که ایشان تخطئه می‌کرد غیر را و رأی داشت و لو طبق رأیش فتوی نداد، خبر می‌توانند رجوع کنند به مراجع دیگر که قائل به وجوب تخییری مثلا هستند حتی نسبت به حضور بعد الاقامه مثل آقای سیستانی. اما آن‌هایی که خبر دارند ایشان تخطئه غیر می‌کرد، اخیرا نظر ایشان این بود در احتیاط‌های واجبی که عامی بداند که مرجعش تخطئه غیر می‌کند، می‌گوید دیگران اشتباه کردند، رأی صحیح همین است که من در بحث استدلالی گفتم، ولی فتوی دادن بر من واجب نیست، در

نماز جمعه ۲۷

رساله می‌گویم احتیاط واجب، اما کسانی که بدانند من تخطئه غیر کردم حق رجوع به فالاعلم ندارند و باید طبق این احتیاط عمل کنند. آن وقت رجوع در این احتیاط به دیگران مشکل خواهد بود.

[سؤال: ... جواب:] در اواخر عمرشان در کتاب اصول هست که فرمودند احتیاط‌های واجبی که ناشی است از تخطئه دیگران رجوع به دیگران جایز نیست. و لکن چون نوعاً خبر ندارند که این احتیاط‌ها ناشی از تخطئه غیر است می‌توانند رجوع بکنند. اما هر کجا که خبردار بشوند مثل همین مورد رجوع به غیر جایز نخواهد بود و باید طبق احتیاط عمل بشود.

نقد و بررسی ادله قول اول: وجوب تعیینی نماز جمعه

بحث راجع به ادله قول اول بود؛ قول به وجوب تعیینی نماز جمعه اقامتا و حضوراً. که قول شهید ثانی هست در صلاة الجمعة، رساله صلاة الجمعة. و همان‌طور که مرحوم صاحب جواهر گفته این خلاف فرمایشات‌شان است در کتاب‌های دیگر. ما به شرح لمعه هم که رجوع کردیم، ایشان در شرح لمعه صریحاً فرموده که ما قائل به وجوب تخییری نماز جمعه هستیم چون اجماع داریم، لدعواهم الاجماع علی عدم وجوبها تعییناً فی عصر الغیبة. و الا اگر اجماع نداشتیم ظاهر ادله وجوب تعیینی نماز جمعه در عصر غیبت است.

صاحب مدارک، مرحوم فیض کاشانی در رساله صلاة الجمعة قائل به وجوب تعیینی شدند. در معاصرین مرحوم حاج آقا مرتضی حائری قائل به وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه و حضور در آن بعد از اقامه هستند. دلیل‌شان برخی از آیات و روایات هست.

استدلال به آیات

اما آیات:

دو تا آیه است در قرآن استدلال شده به آن بر وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه در عصر غیبت:

اولین آیه، آیه سوره جمعه است که اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون.

28..... نماز جمعه

آیه دوم هم حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی هست که در برخی از روایات به صلات جمعه تفسیر

شده.

اما آیه اول:

بیان شهید ثانی: اجماع مفسرین بر این که مراد از "ذکر الله" یا نماز جمعه است یا خطبه نماز

جمعه

مرحوم شهید ثانی در استدلال به این آیه شریفه این جور فرموده، فرموده: اجماع دارند مفسرین که مراد از فاسعوا الی ذکر الله یا نماز جمعه است یا خطبه نماز جمعه. و لذا امر داریم به سعی بعد از شنیدن اذان روز جمعه، بشتابیم برای شنیدن خطبه‌های نماز جمعه بعد شرکت در نماز جمعه و یا امر داریم به شتافتن به سمت خود نماز جمعه. و امر ظاهر است در وجوب.

بیان آقای حائری: وجود دو قرینه: طریقت اذان برای دخول وقت و مطلق بودن نداء برای اعم

از نماز ظهر و جمعه

مرحوم آقای حائری، حاج آقا مرتضی حائری، فرمودند به نظر ما این استدلال تمام است. چرا؟ ایشان فرمودند برای این که این آیه درست است به نحو قضیه شرطیه است، اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله، ولی ما قرینه داریم که مراد از این آیه این نیست که اذا اقيمت صلاة الجمعة فاحضروا فیها. نخیر. باید هنگام دخول وقت و هنگام ظهر در روز جمعه مردم بشتابند به سمت اقامه نماز جمعه.

قرینه یکی این است که هیچ عرفی برای نداء که اذان نماز است موضوعیت قائل نیست. حالا مردم بگویند اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة یعنی اذا أذن للصلوة، خب ما دستور می‌دهیم هیچ روز جمعه در مساجد اذان نگویند، شرط وجوب نماز جمعه را ما از بین می‌بریم، هیچ عرفی این را نمی‌پذیرد. موضوعیت قائل نیست برای این عنوان. ظاهر این عنوان به ارتکاز عرفی این است که یعنی اذا دخل الوقت، اذا زالت الشمس من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله.

قرینه دوم که ایشان ذکر کرده فرموده: این آیه که ندارد اذا نودی للأذان لصلاة الجمعة. اذا نودی للصلاة من يوم الجمعة. حالا این نداء للصلاة برای نماز ظهر باشد یا برای نماز جمعه. اذان ظهر بگویند اعم از این که بخواهند نماز ظهر بخوانند یا نماز جمعه. شرط محقق است دیگه. نگفت اذا نودی للأذان صلاة الجمعة، گفت اذا نودی للصلاة من يوم الجمعة. اذا نودی لجنس الصلاة اعم از نماز ظهر یا نماز جمعه. می گوید اگر اذان ظهر را بگویند در روز جمعه باید بروید نماز جمعه بخوانید. حالا این اذان ظهر را برای اقامه نماز جمعه گفتند یا برای اقامه نماز ظهر گفتند، چه فرق می کند؟ اذا نودی للصلاة فی يوم الجمعة است دیگه. نگفت اذا نودی للصلاة الجمعة فی يوم الجمعة.

و لذا این آیه شریفه دلیل بر وجوب اقامه نماز جمعه است در هر زمانی چه در عصر حضور چه در عصر غیبت.

بعد ایشان می فرماید که ممکن است شما به ما اشکال کنید؛ بگویند آقا! این آیه در مقام بیان شرائط صحت نماز جمعه نیست؛ این آیه در مقام ترغیب به نماز جمعه است با حفظ شرائط آن، شاید یکی از شرائط آن حضور امام معصوم باشد. آیه که در مقام بیان شرائط نماز جمعه نیست. یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من يوم الجمعة یعنی نودی للصلاة الصحيحة دیگه، فاسعوا الی ذکر الله یعنی فاسعوا الی صلاة صحيحة یا فاسعوا الی خطبة صلاة جمعة صحيحة. اما صلات جمعه صحيحة چیست در مقام بیان او نیست. شاید نماز جمعه صحیح آن نمازی است که به اذن معصوم یا با وجود نائب خاص معصوم برگزار بشود و شامل عصر غیبت نمی شود.

اطلاق آیه نسبت به زمان غیبت، نفی می کند شرطیت حضور امام را

ایشان در جواب فرموده است که این آیه اطلاق دارد. این آیه می گوید اذا نودی للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله. اگر روز جمعه شد، اذان ظهر شد، بشتابید به سوی اقامه نماز جمعه. اطلاق دارد؛ شامل عصر غیبت هم می شود که امکان اذن از امام معصوم نیست. خب این اطلاقش نفی می کند شرطیت حضور امام معصوم را. آیه می گوید هرگاه اذان روز جمعه شد، ای مردم! بشتابید به سمت نماز جمعه! بشتابید به سمت خطبه های نماز جمعه! یکی از مخاطبین به این خطاب هم خود امام جمعه است که امروز می گوید من

30..... نماز جمعه

حال ندارم بروم نماز جمعه؛ مردم بروند نماز ظهرشان را بخوانند. خدا می‌گوید یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله؛ بشتابید به سوی نماز جمعه یا به خطبه نماز جمعه. پس اقامه نماز جمعه هم می‌شود واجب و اطلاقش شامل عصر غیبت می‌شود و از اطلاقش کشف می‌کنیم که حضور امام معصوم شرط نیست.

بعد ایشان درد دلی می‌کند. می‌گوید آخه ما نفهمیدیم این اطلاق‌گیری هم یک مصیبتی است. بعضی جاها اطلاق‌گیری می‌خواهیم بکنیم می‌گویند این آیه در مقام تشریع اصل حکم است. کتب علیکم الصیام می‌خواهیم بگوییم اطلاق دارد نسبت به این که ارتماس در ماء مبطل نیست می‌گویند آقا! این آیه در مقام اصل تشریع صوم است؛ اطلاق‌گیری نکنید. بعضی جاها می‌خواهیم اطلاق‌گیری بکنیم می‌گویند این آیه در مقام این خصوصیت است نه سائر خصوصیات. بالاخره ما نفهمیدیم کجا اطلاق‌گیری بکنیم؟ اگر آیه در مقام تشریع باشد می‌گویید در مقام تفصیل نیست. آیه در مقام تفصیل باشد می‌گویید ناظر به این خصوصیت است؛ کاری به خصوصیات دیگر ندارد؛ اطلاق ندارد. پس کجا ما اطلاق‌گیری بکنیم؟ خب اصل، اطلاق است دیگه. از جمله در همین آیه اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة. و این شبهات مانع از اطلاق‌گیری نیست. و لذا ایشان می‌گویند ما به این آیه شریفه تمسک می‌کنیم برای اثبات وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه در عصر غیبت فضلا از حضور مؤمنین در آن.

اشکال به استدلال به آیه

اشکال اول (آقای بروجردی): مانعیت شأن نزول آیه از انعقاد اطلاق

اما در مقابل، مرحوم آقای بروجردی و مرحوم آقای خوئی اشکال‌هایی به استدلال به این آیه مطرح کردند که عرض می‌کنیم:

اما مرحوم آقای بروجردی:

مرحوم آقای بروجردی فرموده از شأن نزول این آیه نباید غافل بشویم. غفلت از شأن نزول این آیه منشأ این توهم‌ها است که فکر می‌کنند آیه دارد امر می‌کند به اقامه نماز جمعه. نخیر. شأن نزول این آیه را در نظر بگیریم می‌فهمیم این آیه دارد می‌گوید اگر نماز جمعه با شرائط اقامه شد حاضر بشوید در نماز جمعه.

نماز جمعه ۳۱

اما کجا نماز جمعه با شرائط اقامه می‌شود در مقام بیان نیست. انصراف دارد اذا نودی للصلاة من يوم الجمعة به قرينه شأن نزول به اذا نودی للصلاة الجمعة الصحيحة. خطاب به مردم می‌کند، می‌گوید مردم! اهمال کاری نکنید، مشغول لهو نشوید، مشغول تجارت نشوید، بروید شرکت کنید در نماز جمعه‌ای که منعقد شده است با شرائطش. و شک می‌کنیم بلکه استظهار می‌کنیم از ادله که حضور امام معصوم یا نائب خاص او شرط صحت نماز جمعه است. و لذا در عصر غیبت اقامه نماز جمعه با شرائطش محقق نمی‌شود تا موضوع بشود برای اذا اقيمت صلاة الجمعة بشرائطها فاسعوا الى ذكر الله.

خب شأن نزول این آیه چیست که مرحوم آقای بروجردی فرموده باید به او توجه کنیم؟ شأن نزول این است که دحیه کلبی از شام می‌آمد مدینه جنس می‌آورد. مال التجارة می‌آورد. وقتی می‌آمد مدینه یک طبلی داشت. با این طبلیش، خلاصه، می‌زد. موسیقی سنتی اجراء می‌کرد. یک روز وارد شد مدینه. پیغمبر در حال خطبه نماز جمعه بود. مؤمنین که حضور داشتند در مسجد یا کسانی که بیرون بودند، یک عده بخاطر خرید، یک عده بخاطر شنیدن طبل نوازی دحیه. بیرون ایستادند. و ترکوک قائما. پیغمبر هم همین‌جور ایستاده در حال خطبه نماز جمعه منتظر بود که این مردم برگردند نماز جمعه را شروع کند. آیه نازل شد: اذا نودی للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله و ذروا البيع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون فاذا قضیت الصلاة فانتشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله. تا اینجا می‌رسد: و اذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها و ترکوک قائما قل ما عند الله خیر من الله و من التجارة و الله خیر الرازقین. این، شأن نزول آیه. ترکوک قائما یعنی چی؟ خب خطبه نماز جمعه را پیغمبر ایستاده می‌خواند تا زمان معاویه. معاویه تن‌پرور دید نشسته خطبه نماز جمعه را بخواند راحت‌تر است. از آن به بعد خطبه نماز جمعه را خلفاء بنی امیه نشسته می‌خواندند. خب و ترکوک قائما یعنی فی حال الخطبة.

ایشان می‌فرمایند ببینید! مراد از فاسعوا الى ذكر الله، اکثر مفسرین هم گفتند فاسعوا الى خطبة صلاة الجمعة. ترکوک قائما هم که ترکوک قائما فی حال الخطبة. خب وقتی این‌جور شد امر کرد خدا مردم را که شتاب کنند برای ادراک خطبه پیامبر. و فرض این بوده که نماز جمعه را پیامبر با شرائطش برگزار می‌کرده. پیامبر نماز جمعه با شرائطش برگزار می‌کرده، مسلمین مشغول لهو و تجارت می‌شدند ترک می‌کردند حضور

32..... نماز جمعه

در خطبه‌ها را، آیه نازل شده. همه‌اش مربوط به حضور مسلمین است در نماز جمعه که با شرائط اقامه شده. اما کدام نماز جمعه با شرائط اقامه می‌شود؟ در مقام نیست. وقتی در مقام بیان نبود یا استظهار کردیم که هو الصحيح فی نظر السید البروجردی که حضور امام معصوم یا نائب خاص او شرط صحت نماز جمعه است یا اگر شک هم بکنیم می‌شود شک در تحقق شرط این آیه که اذا اقيمت الجمعة بشرائطها فيجب الحضور. این محصل فرمایش آقای بروجردی.

بعد فرمودند نگویید دلیل ولایت فقیه. [چون دلیل] ولایت فقیه اطلاق ندارد نسبت به نماز جمعه.

یک مطلبی عرض کنم:

البدر الزاهر اشتباه کرده. از آقای بروجردی نقل کرده که امام دو صنف وظیفه دارد. صنف اول در زمانی که مبسوط الید است. تعبیر این جور می‌کند، می‌گوید: كحفظ الانتظامات الداخلية و سدّ ثغور المملكة و الامر بالجهاد و الدفاع و نحو ذلك. بعد می‌گوید این صنف، دلیل نداریم که تفویض شده به فقیه در عصر غیبت. و بعد می‌گوید صنف دوم مثل اداره اموال غیب و قُصْر، او دلیل داریم تفویض شده به فقیه در عصر غیبت. و ظاهر این است که صلات جمعه از صنف اول است که تفویض نشده است به فقیه و لااقل من الشک. این مثالی که برای صنف اول زد در بدر الزاهر (حفظ الانتظامات الداخلية و سدّ ثغور المملكة و الامر بالجهاد و الدفاع و نحو ذلك) اشتباه است. آقای بروجردی این‌ها را از صنف دوم می‌داند. این مثال‌ها از صنف دوم است که به نظر ایشان واگذار شده به فقیه در عصر غیبت. دو تا شاهد داریم:

یک شاهد این است که در صفحه ۷۴ همین البدر الزاهر می‌گوید سدّ ثغور، اداره امور مسلمین، از چیزهایی است که نمی‌شود مهمل گذاشت. نمی‌شود اسلام نسبت به اداره امور مسلمین بی تفاوت باشد، نسبت به سدّ ثغور بی تفاوت باشد. آن وقت چه جور می‌شود بعدش در صفحه ۸۱ بگوید که این‌ها از صنف اول هستند که مختص امام معصوم است و تفویض نشده است به فقیه؟ آن هم مثل دفاع که در هر زمانی واجب است. حفظ نظم جامعه، انتظامات داخلی. این مثال اشتباه است.

شاهد دوم ما تقریرات دیگری است که از آقای بروجردی هست، مرحوم حاج آقا علی صافی نوشتند به نام

تبیان الصلاة صفحه ۹۱ این مثال‌ها را برای صنف دوم می‌زند که تفویض شده به فقیه.

نماز جمعه ۳۳

ولی هر دو تقریر در این مشترکند که نماز جمعه را می‌گوید تفویض نشده به فقیه در عصر غیبت. یا می‌شود شبهه مصداقیه اقیمت الجمعة بشرائطها یا استظهار این است که اصلاً فاقد شرط است نماز جمعه در عصر غیبت. چون اذن معصوم و نائب خاص او نیست.

این فرمایش آقای بروجردی.

اشکال دوم (محقق خوئی): بیان آیه به نحو قضیه شرطیه

مرحوم آقای خوئی هم می‌فرمایند به نظر ما این آیه شریفه دلالت بر وجوب نماز جمعه نمی‌کند. چرا؟ مرحوم آقای خوئی دو تا دلیل آوردند. دلیل اول این که فرمودند: فوقش این آیه به نحو قضیه شرطیه هست که اذا اقیمت الجمعة بشرائطها وجب الحضور فیها. اما هل تجب اقامه صلاة الجمعة؟ این که در مقام بیان نیست.

فرق بیان ایشان با آقای بروجردی این است: آقای بروجردی می‌فرمود اگر نماز جمعه هم بخوانند الان، معلوم نیست با شرائط باشد. آقا! امام جمعه عادل است، همه شرائط هست. آقای بروجردی می‌فرمود شرط اصلیش حضور امام معصوم است، او نیست. ولی آقای خوئی این را قبول ندارد. آقای خوئی شرط صحت نماز جمعه را حضور امام معصوم نمی‌داند. می‌گوید هر شخص عادل می‌تواند نماز جمعه اقامه کند. ولی کلام در این است که حالا اقامه نکرد، کار گناهی نکردند مردم. اگر اقامه شد با شرائط، آن وقت حضور واجب است. این اشکال اولش.

بعد ایشان می‌گوید مؤید این عرض ما این است که بعدش دارد و اذا رأوا تجارةً او لهوا انفضوا اليها و ترکوک قائماً، یعنی ذم این مردم این است که بابا نماز جمعه برگزار شده شما رها می‌کنید می‌روید مشغول لهو تجارت می‌شوید!!

این اشکال اول آقای خوئی را خواستند جواب بدهند. در کلمات مرحوم شهید ثانی و آقای حائری خواسته شد جواب داده بشود از این اشکال. گفتند اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة ندارد اذا نودی للصلاة الجمعة. اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة، اذان ظهر بگویند روز جمعه. پس آقای خوئی باید جوابش را تکمیل می‌کرد. می‌گفت ظاهر اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله ظاهرش این است که وجود نماز جمعه را

34..... نماز جمعه

مفروض الوجود گرفته. اقامه نماز جمعه را فرض گرفته. اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة ظاهرش این است که یعنی اذا نودی للصلاة الجمعة. ظاهرش این است. و لا اقل من الاحتمال که اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة یعنی اگر بگویند شرکت کنید در نماز جمعه یعنی نماز جمعه‌ای برگزار بشود و از شما بخواهند شرکت کنید. انصافا همین است. انصافا این بیان درست است. همان ترکوک قائما هم همین است. ظاهرش این است که بالاخره پیغمبر داشت خطبه می‌خواند، اقامه داشت می‌شد نماز جمعه، مشکل دیگران بود که حضور پیدا نکردند.

و لذا این اشکال اول به نظر ما وارد است. و این آیه هیچ ظهوری در امر به اقامه نماز جمعه ندارد. اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة ظاهرش این است که مقدر الوجود گرفته. مقدر الوجود گرفته که نماز جمعه‌ای دارد به پا می‌شود اذان می‌گویند برای اذان جمعه. یا ظاهر آیه این است یا لا اقل اجمال دارد احتمال دارد آیه مرادش این باشد. و قرینه‌اش هم این ترکوک قائما است که مفروض گرفته پیغمبر داشت خطبه می‌خواند به مردم می‌گوید چرا رها کردید خطبه پیامبر را؟

یک اشکالی ممکن است کسی بکند به این مطلب، بگوید آقا! اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة و لو یک مؤمنی می‌گوید مردم! بیایید نماز جمعه! آقای امام جمعه! آن چهار نفر دیگر یا آن شش نفر دیگر که همراه با امام جمعه بشوید تا اقل عدد تشکیل بشود، بابا بیایید نماز جمعه. نودی للصلاة من یوم الجمعة. آن وقت واجب می‌شود امام جمعه و آن عددی که عرفی این اقل واجب هست در نماز جمعه حاضر بشوند.

ولی به نظر ما نه، این هم خلاف فهم عرفی است. ظاهر فهم است که شما نماز جمعه هم نیاید تشکیل دارد می‌شود. نودی للصلاة من یوم الجمعة. ذکر الله برگزار می‌شود. شما حضور پیدا کنید در این نماز جمعه. نه این که نودی للصلاة من یوم الجمعة یک شخصی نداء کرد ایها الناس! ای امام جمعه‌ای که در خانه هستی! و آن عدد واجب، بیایید تا نماز جمعه تشکیل بشود، این خلاف ظاهر است. ظاهر نداء للصلاة الجمعة آن اذانی بود که قبل از خطبه‌های نماز جمعه می‌گفتند. آن اذان قبل از خطبه‌های نماز جمعه که بلافاصله بعدش خطبه‌ها شروع می‌شد، این ظاهرش این است که آن عدد تشکیل شده و آن نماز جمعه برگزار می‌شود، دیگران واجب است حضور پیدا کنند.

و لذا از این آیه وجوب اقامه نماز جمعه را انصافاً نمی‌شود فهمید. این اشکال اول آقای خوئی به نظر ما با این تقریب که عرض کردیم وارد است.

اما اشکال دوم ان شاء الله فردا.

جلسه ۴

سه‌شنبه - ۹۵/۰۶/۱۶

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

بحث در اقوال در نماز جمعه در عصر غیبت بود که عرض کردیم برخی قائل شدند به وجوب تعیینی نماز جمعه در عصر غیبت مثل شهید ثانی در رساله صلات جمعه با این که در کتاب‌های دیگر مثل مسالک، شرح لمعه، روض الجنان فرموده است چون اجماع داریم بر عدم وجوب تعیینی نماز جمعه در عصر غیبت ما ملتزم می‌شویم به وجوب تخییری. ولی در بین معاصرین مرحوم آقای حائری قائل به وجوب تعیینی بودند، صاحب مدارک در متاخرین قائل به وجوب تعیینی بود. قول مشهور متاخرین وجوب تخییری نماز جمعه است. قول برخی مثل سید مرتضی و سلار و ابن ادریس و در متاخرین مرحوم آقای بروجردی حرمت نماز جمعه است در عصر غیبت و همین‌طور مرحوم آقای حکیم. و قول دیگر هم تفصیل بین اقامه نماز جمعه و حضور در نماز جمعه است که اقامه واجب تخییری است ولی بعد از اقامه با شرائط حضور در آن بر بقیه مردم واجب تعیینی می‌شود که نظر مرحوم آقای خوئی و استاد بود.

ادله قول اول که وجوب تعیینی نماز جمعه است یکی آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع بود. استدلال به این آیه را مرحوم شهید ثانی پذیرفت، صاحب مدارک پذیرفت، مرحوم آقای حائری در کتاب صلات جمعه پذیرفته. مرحوم استاد ما رضوان الله علیه در شرح عروه‌شان هم فرموده‌اند به نظر ما استدلال به این آیه بر وجوب تعیینی نماز جمعه تمام هست.

عمده استدلال این بزرگان این است که می‌گویند آیه به نحو قضیه حقیقه است. و شرط در آیه هم این نیست که اذا اقيمت الجمعة فاسعوا الی ذکر الله؛ شرطش اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة است، اذان ظهر را

36..... نماز جمعه

در روز جمعه بگویند. ندارد اذان نماز جمعه را بگویند؛ اذان نماز را بگویند، اذا نودی للصلاة من يوم الجمعة، اذان ظهر را در روز جمعه بگویند برای نماز، پس بشتابید به سوی ذکر خدا که نماز جمعه هست. و این اقتضاء می‌کند که اگر مردم نخواهند نماز جمعه هم بر پا کنند، بر خلاف خواست خودشان ملزم باشند نماز جمعه را بر پا کنند تا آیه را امتثال کرده باشند.

مرحوم آقای خوئی دو تا اشکال کرد:

اشکال اول این بود که فرمود این آیه می‌گوید اذا نودی للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله. ظاهرش این است که یعنی اذا اقيمت صلاة الجمعة فاسعوا الى ذكر الله. و در فرضی که اقامه نشود نماز جمعه شرط در این آیه محقق نشده.

به نظر ما این فرمایش آقای خوئی با تتمیم قابل قبول است. جواب شبهات را اگر بدهیم به نظر می‌آید فرمایش آقای خوئی قابل قبول باشد. شبهه این بود که آیه ندارد اذا نودی للصلاة الجمعة من يوم الجمعة. اذا نودی للصلاة، لجنس الصلاة. اذان ظهر را که در روز جمعه بگویند دعوت می‌کنند مردم را به نماز. لازم نیست دعوت کنند به نماز جمعه. حی علی الصلاة می‌گویند دیگه. و اذان هم که حالا بگویند یا نگویند خصوصیت ندارد. خب این اشکال این بزرگان بود که می‌گفتند اذا نودی للصلاة من يوم الجمعة ندارد اذا اقيمت صلاة الجمعة. پس چرا این آقایان مثل آقای خوئی معنا کردند اذا اقيمت صلاة الجمعة؟ به نظر ما این تعبیر اذا نودی للصلاة من يوم الجمعة یک تعبیر عرفی است و می‌شود با این تعبیر بیان کرد این که نماز جمعه بر پا شده است. این آیه که می‌گوید هر گاه نداء بشود برای نماز در روز جمعه پس بشتابید به سوی ذکر خدا، متفاهم عرفی در این آیه است که مفروغ الوجود گرفته که اذان شروع نماز جمعه را سر دادند. و لااقل من الاجمال.

همین الان اگر به مردم بگویند ای مؤمنین! هر گاه نداء بشود برای نماز در روز جمعه بشتابید به سوی ذکر خدا و مغازه‌های تان را ببندید، خب هیچ ظهوری ندارد در این که شما اگر نماز جمعه هم یک روز تعطیل بود بروید آن روز نماز جمعه را برگزار کنید حتما. مفروغ عنه گرفته که نماز جمعه‌ای برگزار می‌شود، نودی للصلاة من يوم الجمعة، بعد می‌گوید فاسعوا الى ذكر الله.

نماز جمعه ۳۷

و لذا به نظر ما این اشکال مرحوم آقای خوئی که این آیه در آن فرض شده تحقق تشکیل یافتن نماز جمعه و به دیگران خطاب می کند مشارکت کنید در نماز جمعه، این اشکال، اشکال واردی هست.

[سؤال: ... جواب:] ظاهر این آیه و لا اقل من الاحتمال این است که نماز جمعه مفروغ عنه هست تشکیل یافتنش. ... آخه اینی که شما می گوید دیگه نداء نمی کنند به، ببینید! شما یک وقت می گوید اذان نماز ظهر را می گویند، آیه شاملش می شود، اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة، ما می گوئیم این خلاف ظاهر است. ظاهرش این است که اذانی بگویند که بعدش خطبه های نماز جمعه را می خواهند بخوانند. بیش از این لا اقل ظهور ندارد نودی للصلاة من یوم الجمعة. شامل جایی نمی شود که اذان ظهر می گویند می خواهند نماز ظهر بخوانند آیه می گوید اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله. ای مردم! بروید نماز جمعه بخوانید، این چه کاری است که نماز ظهر می خوانید، این خلاف ظاهر است. ظاهرش این است که مفروغ عنه گرفته اذان نماز جمعه را می گویند، مفروغ عنه گرفته ذکر الله محقق شده است، شما بشتابید محروم نشوید از ذکر الله. و ذیلش هم قرینه بر همین هست که و ترکوک قائما. عده ای هستند پیامبر را در حال خطبه نماز جمعه رها می کنند، پیامبر مجبور است منتظر بماند آن ها برگردند نماز جمعه را شروع کند بخواند. این ها ما یصلح للقرنیة است. ... و ترکوک قائما یعنی، حالا از پای منبر پیامبر رفتند، انفضوا الیها، پراکنده شدند به سمت او یا قسمتی هم از بیرون مسجد داشتند می آمدند مسجد، دحیه کلبی را دیدند رفتند طرف او، مجموعا انفضوا الیها، پراکنده شدند به سمت دحیه کلبی. خب و ترکوک قائما. اصلا ظاهرش این است: مفروغ عنه است که نماز جمعه ای برگزار می شود، شما محروم نکنید خودتان را از نماز جمعه.

[سؤال: ... جواب:] حالا ببینید! آخه مرحوم شهید ثانی و مرحوم آقای حائری و مرحوم استاد می گویند قضیه، حقیقه است. زمان پیامبر نماز جمعه برگزار می شود. آیه اطلاق دارد. آیه شامل امروز هم می شود. شامل آن روزی هم می شود که نماز جمعه برگزار نمی شد در شهرها. می گوید یا ایها الذین آمنوا هنگامی که اذان نماز را می گویند در روز جمعه بشتابید به ذکر خدا. حالا یا نماز جمعه یا خطبه ها و نماز جمعه. بشتابید و لو به این که بشتابید بروید تشکیل بدهید نماز جمعه را. ما عرض مان این است: این خلاف ظاهر است.

38..... نماز جمعه

ظاهرش این است که تشکیل یافتن نماز جمعه مفروغ عنه است و می‌گویید بروید در نماز جمعه شرکت کنید.

این فرمایش آقای خوئی به نظر ما با این تکمیلی که شد قابل قبول است.

[سؤال: ... جواب:] نودی للصلاة فی يوم الجمعة با من يوم الجمعة فرق نمی‌کند. ... بله. ایشان می‌فرمایند که نودی للصلاة من يوم الجمعة بهتر از نودی للصلاة فی يوم الجمعة است برای تایید این مطلب که نودی للصلاة من يوم الجمعة یعنی نمازی که خواستگاهش روز جمعه است یعنی نماز جمعه. حالا خیلی این مطلب واضح نیست که نودی للصلاة من يوم الجمعة این من متعلق به صلات باشد. یعنی صلاتی که ناشی است از روز جمعه که یک نماز خاصی است که در روز جمعه برگزار می‌شود که همان نماز جمعه است. ظاهر این است که فرقی بین نودی للصلاة من يوم الجمعة با نودی للصلاة فی يوم الجمعة نیست.

[سؤال: ... جواب:] اصلا این آیه طبق این وجه اول وظیفه امام را بیان نمی‌کند؛ وظیفه پیامبر را بیان نمی‌کند. دیگران بعد از این که امام و یا پیامبر نماز جمعه برگزار کرد باید مشارکت کنند در نماز جمعه. آیه بیش از این دلالت نمی‌کند.

اشکال سوم: استفاده استحباب حضور از آیه شریفه

وجه دومی که آقای خوئی ذکر کردند (خوب دقت بفرمایید!) این است که ایشان می‌فرمایند: سیأتی، خواهد آمد که قائلیم اگر نماز جمعه اقامه بشود با شرائطش، حضور در آن بر همه مردم واجب است. ولی همین مدعای ما هم استفاده‌اش از این آیه مشکل است. ما این را از روایات استفاده خواهیم کرد. چرا؟ برای این که این آیه بیش از استحباب نمی‌رساند. فاسعوا یعنی یستحب السعی الی ذکر الله. شاهدش چیه؟ چند تا شاهد ذکر می‌کند:

یک شاهد می‌فرمایند ببینید! ذکر الله قطعا نماز جمعه نیست. چرا؟ برای این که بعد از اذان روز جمعه تا وقت شروع نماز جمعه وقت زیاد است. تا رکوع امام در رکعت اول نماز جمعه وقت هست. چه لزومی دارد فاسعوا الی صلاة الجمعة؟ چرا سیر سریع بکنیم به نماز جمعه. نخیر، سیر بطئی می‌کنیم. اگر بحث نماز جمعه است ما جوری می‌رویم که به رکوع امام در رکعت اول نماز جمعه برسیم. بیش از این که لازم نیست.

نماز جمعه ۳۹

[سؤال: ... جواب:] فاسعوا الى ذكر الله یعنی فاسعوا الى صلاة الجمعة خب سیر سریع کنید به نماز جمعه،

خب هنگام اذان چرا سیر سریع بکنیم به نماز جمعه، سیر بطیء هم بکنیم می‌رسیم به نماز جمعه.

و مفسرین هم بعضی هایشان گفتند که مراد از ذکر نماز جمعه نیست؛ خطبه نماز جمعه است. این قرینه می‌شود که فاسعوا الى ذكر الله یعنی فاسعوا الى خطبة الجمعة. چون سعی به نماز جمعه، لازم یعنی نیازی نیست. اگر برای رسیدن به نماز جمعه است اذان ظهر که بگویند فاصله دارد به نماز جمعه. حالا تا امام خطبه‌ها را بخواند، سوره جمعه را بخواند، برود به رکوع، خب مقداری زمان می‌برد، ما چرا سیر سریع بکنیم؟ بشتابیم؟ آرام می‌رویم می‌رسیم. این نشان می‌دهد فاسعوا الى ذكر الله، ذكر الله نماز جمعه نیست؛ خطبه نماز جمعه است. بعض مفسرین هم که این را گفتند که مراد خطبه نماز جمعه است.

[سؤال: ... جواب:] نودی للصلاة من يوم الجمعة ما اذان مشروع که داریم، بحث در این است که این اذانی که در این آیه هست، اذا نودی للصلاة من يوم الجمعة بعد می‌گوید و اذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها و ترکوک قائما، این ترکوک قائما بعد از آن اذان بوده. یعنی بعد از اذان، پیامبر خطبه می‌خواند پس آن اذان قبل از خطبه است. اذان ثالث هم بدعت است. عثمان اذان ثالث را ایجاد کرد. اذان ثالث بدعت است. ... بهرحال آن اذان مشروع که بود، اذانی که می‌گفت بلال، بعدش پیامبر خطبه می‌خواند، بعد نماز می‌خواند. اذا نودی للصلاة من يوم الجمعة آن اذانی است که بعد از خطبه‌های پیامبر برگزار می‌شد و لذا بعدش می‌گوید و اذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها و ترکوک قائما، این خطبه‌ای بود که بعد از آن اذان گفته می‌شد.

وقتی که مراد سعی و شتاب به خطبه‌های نماز جمعه شد ایشان می‌فرماید قطعا شتاب کردن به شنیدن خطبه‌های امام جمعه لازم نیست بالاجماع. واجب نیست انسان شرکت کند در خطبه‌های نماز جمعه؛ به نماز برسد کافی است. پس باید باشد يستحب السعی الى ذكر الله. آیه دلالت بر وجوب نمی‌کند.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره خطبه‌ها با آن قرائت سوره حمد و جمعه طول می‌کشیده، اگر بناء بود بخواهیم

برسیم به نماز قبل از رکوع امام، نیاز به سعی و سیر سریع نبود. سیر بطیء هم داشتیم می‌رسیدیم.

قرینه دوم که آقای خوئی ذکر می‌کند لفظ خیر است که می‌گوید لفظ خیر ظهور دارد در این که دو تا خیر است منتها می‌گوید سیر و شتاب کردن به این کار بهتر است از شتاب نکردن. نه این که شتاب نکردن

حرام است. این هم دلیل بر استحباب سعی است. پس آیه استحباب سعی الی ذکر الله را می‌گوید، وجوب را نمی‌فهماند.

پاسخ: شمول ذکر الله برای نماز - شمول خیر برای خیر لازم

این وجه دوم به نظر ما ناتمام است. چرا؟ برای این که:

اولا ظاهر ذکر این است که یا مراد از آن نماز است یا لاقل شامل نماز هم می‌شود. قبلش دارد نودی للصلاة، صلات را بکار می‌برد، بعدش هم دارد فاذا قضیت الصلاة. در آیات هم که از نماز به ذکر الله تعبیر شده، اقم الصلاة لذكری، چه وجهی دارد ما بگوییم ذکر شامل نماز نمی‌شود؟ اگر ذکر منصرف نباشد به نماز، لاقل اطلاقش شامل نماز می‌شود.

و این که آقای خوئی فرمودند نیازی به سیر سریع ندارد رسیدن به نماز جمعه، آخه این بیان عرفی است. بشتابید به سمت نماز جمعه یعنی نماز جمعه از شما فوت نشود. اگر نیاز به شتاب دارد بشتابید. متفاهم عرفی این است. یعنی اگر رسیدن به نماز جمعه نیاز دارد به سیر سریع بشتابید به آن. تا از خانه در بیایید برسید به نماز جمعه یک وقت نماز جمعه از شما فوت بشود پس بشتابید به سمت آن. مراد از شتاب کردن یعنی سعی بکنید برسید، تلاش کنید برسید به آن.

ثانیا: بر فرض مراد از ذکر خطبه‌ها باشد، کدام اجماع می‌گوید واجب نیست حضور در خطبه‌ها؟ بله، شرط صحت نماز جمعه این نیست، قبول، اما [این که] واجب نیست حضور در خطبه‌های نماز جمعه هذا اول الکلام. کی می‌گوید واجب نیست؟ شما اصل مسلم گرفتید واجب نیست حضور در خطبه‌های نماز جمعه و شتاب کردن به سماع خطبه‌های نماز جمعه. این از واضحات نیست. آنی که واضح است این است که اگر کسی به خطبه‌ها نرسید نماز جمعه‌اش باطل نمی‌شود. شرط صحت نیست، اما واجب تکلیفی هم نیست این را شما از کجا ادعا می‌کنید؟

پس ظاهر فاسعوا الی ذکر الله وجوب است. وجهی ندارد ما حمل بر استحباب بکنیم.

و اما آنچه که فرمودید خیر در این آیه دوبار تکرار شده و خیر ظهور دارد در استحباب، و این که در مقابلش یک خیر دیگری است منتها این کاری که ما گفتیم اشد خیرا هست، افضل است، خیر هیچ ظهور

نماز جمعه ۴۱

ندارد در استحباب. فوقش خیر اعم است. گاهی تعبیر می‌کنند خیر، [خب] ظاهرش خیر لازم است. أرباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار. خیر لازم. گاهی تعبیر می‌کنند به خیر، مراد خیر راجح است، اعم است. وقتی خیر اعم بود از خیر راجح و خیر لازم چه قرینه‌ای می‌شود که از ظهور فاسعوا الی ذکر الله در وجوب رفع ید کنیم؟ ظاهر فاسعوا الی ذکر الله وجوب است. ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یا قل ما عند الله خیر من الله و من التجارة ظهور در استحباب ندارد. اعم است از این که این خیر استحبابی است یا خیر وجوبی. و لذا ما به ظهور فاسعوا الی ذکر الله و ظهور ذروا البیع تمسک می‌کنیم در وجوب.

پس این وجه دوم که آقای خوئی فرموده تمام نیست.

اما می‌شود به جای این وجه دوم وجه سومی ذکر کرد که ما عرض می‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] همین خیر که شما می‌گویید به معنای اشد خیرا این گاهی در، مثل اولی، اولویت تعیینیه بکار برده می‌شود. اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله. و لقد علمتم انی احق بها من غیری، اولی بها من غیری. امیر المؤمنین اولی و احق به خلافت بود به نحو تعیین و به نحو لزوم نه به نحو رحجان. و للآخرة خیر لک من الاولی. یعنی در تقابل دنیا و آخرت، آخرت خیر لازم است نه خیر راجح. قل اذلک خیر ام الجنة التي وعد المتقون. خیر لازم است. بله، خیر اعم است از خیر لازم و خیر مستحب؛ اما هیچ ظهوری در خیر مستحب ندارد. و لذا وقتی ظهور در خیر مستحب نداشت، قرینه صارفه نمی‌شود که از ظهور امر به سعی الی ذکر الله و ترک بیع رفع کنیم در وجوب.

اشکال چهارم: ظهور آیه در قضیه خارجیّه

وجه ثالثی که جایگزین این وجه ثانی می‌کنیم این است: دقت بفرمایید! به نظر ما این آیه شریفه هیچ ظهور ندارد در قضیه حقیقیه الی یوم القیامه. این آیه شریفه قرینه داخلیه دارد که در مورد پیامبر و آن مشکل مسلمین بود که رها کردند خطبه‌های پیامبر را، رفتند سراغ تجارت و لهو. در آیه اول می‌گوید اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع، این ذروا البیع اشاره است به آن کاری که مسلمین انجام دادند که در آیه سوم هم دارد که و اذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما. آیه ثالثه که روشن است که موردش مورد پیامبر است: و ترکوک قائما. و ظاهر این است که این سه آیه: اذا نودی

لِلصَّلَاةِ، آیه دوم: فَادَا قَضَيْتَ الصَّلَاةَ فَاَنْتَشِرُوا فِي الْاَرْضِ، آیه سوم که و اِذَا رَاَوْا تِجَارَةً اَوْ لَهْوًا يَكُ جَا نَازِلٌ شَدِه كَمَا عَلِيهِ الْمَفْسُرُونَ. قرینه داخلیه هم همین را اقتضاء می کند و لااقل من الاحتمال.

پس قرینه داخلیه بوده که این آیه در مورد قضیه پیامبر نازل شده و اطلاق ندارد. اگر بیایند بگویند "ای مؤمنین! هنگامی که نداء می کنند برای نماز در روز جمعه بشتابید به سمت ذکر خدا، رها کنید بیع را، کسانی که تجارت یا لهو را می بینند می روند سراغ آن، این درست نیست" خب این ظهور ندارد که در زمان غیبت هم این حکم هست؛ شاید یا ایها الذین آمنوا خطاب باشد به همان مسلمین در زمان پیامبر. شما اشکال دارد که خطاب کنید به موجودین، بگویید ای مردم مؤمن بشتابید دفاع کنید از مرزهای کشور اسلامی در مقابل مثلاً تجاوز عراق در زمان جنگ؟ این خلاف ظاهر است؟ نه. "ای مؤمنین" مخاطبان مؤمنین هستند منتها مؤمنین موجودین. این خلاف ظاهر نیست.

نگویید در روایات داریم قرآن آیاتش تا روز قیامت ادامه دارد. یجری مجری الشمس و القمر. ما هم قبول داریم. یجری مجری الشمس و القمر و لكن باید خود آیات فی حد ذاته عموم و اطلاق داشته باشد. بله، اگر عموم و اطلاق داشت آیه، شأن نزول مقید آن نیست. اما اگر آیه اطلاق نداشت، خب ما به زور که نمی توانیم اطلاق گیری کنیم. در یک سری آیات اصلاً مشخص است که مسلمین زمان پیامبر مراد هستند. یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم فقدموا بین یدی نجواکم صدقة. یا ایها الذین آمنوا انفروا ثباتاً او انفروا جمیعاً. خذوا حذرکم فانفروا ثبات او انفروا جمیعاً. یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار. این بیش از این ظهور ندارد که مؤمنین موجودین مخاطب هستند. دلیل نداریم که شامل مؤمنین الی یوم القیامه بشود. مخصوصاً با آن قرینه داخلیه که عرض کردم و ترکوک قائماً.

و لذا به نظر ما به این آیه نمی شود استدلال کرد حتی بر وجوب حضور در نماز جمعه صحیحه در عصر غیبت. قرآن می گوید مردم بد می کنند؛ ترکوک قائماً. پیامبر را در حال القاء خطبه نماز جمعه رها می کنند. نفرمود مردم بد می کنند رها می کنند فلان امام جمعه را در فلان شهرک. این را که نمی گوید که.

[سؤال: ... جواب:] امیرالمؤمنین نفس پیامبر است. اصلاً محتمل نیست اختصاص داشته باشد به پیامبر دون امام المعصوم. اما احتمال اختصاص به معصوم دارد. ... الغاء خصوصیت می کنیم از پیامبر به سایر

نماز جمعه ۴۳

معصومین. اما می‌توانیم الغاء خصوصیت بکنیم از پیامبر به امام جمعه‌های عصر غیبت؟ ... سه تا آیه با هم نازل شده عرض کردم، ذروا البیع در آیه اول است، ترکوک قائما در آیه سوم است و این بیش از این ظهور ندارد مخاطب مسلمین در زمان پیامبر هستند.

[سؤال: ... جواب:] کلام در این است که برخی از مؤمنین این کار را کرده بودند چوبش را که همه نباید بخورند. بگویند و اذا رأیتم تجاراً او لهوا انفصوا الیها یک عده‌ای می‌گویند ما چه گناهی کردیم؟ تر و خشک که با هم نمی‌سوزند. و لذا فرمود و اذا رأوا یک عده‌ای از مردم این‌جور بودند. ما اطلاق نداریم در این آیه که بخواهیم اطلاق‌گیری کنیم بعد بگوییم این‌ها حکمت یا علت است. اول اطلاق بگیرید بعد ما. این آیات سه تا آیه است با هم نازل شده. و بیش از این ظهور ندارد که مخاطب مسلمین زمان پیامبر هستند. ... نه این‌که حالا در یک شهری یک آقای آمده نماز جمعه می‌خواند، این‌ها که شرط نصب را قائل نیستند، مشهور، مشهور متاخرین، امام شرط نصب را قائل بود. می‌گفت در زمان غیبت هم فقیه باید نصب کند امام جمعه را. مشهور که قائل نیستند. نه آقای خوئی قائل بود نه آقای تبریزی قائل بود. حالا یک آدم نیمچه عادل، حسن ظاهر دارد، آمده می‌گوید من نماز جمعه را واجب می‌دانم، شروع کرده با پنج نفر یا هفت نفر نماز جمعه می‌خواند، کل مردم علماء اعلام حجج اسلام همه وجوب داشته باشد حضور پیدا کنند در این نماز جمعه، فردا این آقا دم و دستگاه برای خودش درست کند، ما چه می‌دانیم، آیه که در مورد قضیه حقیقه نیست. این وجه ثالث به نظر ما وجه درستی هست.

وجهی که مرحوم آقای بروجردی فرمود، آن وجه را هم در نظر داشته باشید. به نظر ما آن وجه هم به این سادگی از آن نمی‌شود گذشت. آن را به عنوان وجه رابع عرض می‌کنیم. و آن این است:

بعد از این‌که آیه ظهور پیدا کرد در این‌که اقیمت الجمعة، دیگه نپذیرفتیم که اذا اذن المؤذن فی یوم الجمعة، این را نپذیرفتیم گفتیم این کنایه است از تشکیل نماز جمعه، شد اذا اقیمت الجمعة، فشارکوا فیها، آن وقت طبق این وجه رابع که فرمایش آقای بروجردی هست خب اقیمت الجمعة انصراف دارد اقیمت الجمعة بشرائطها. این آیه در مقام بیان شرائط نماز جمعه نیست. شاید شرط نماز جمعه اذن امام معصوم باشد. چه می‌دانیم. آیه می‌گوید اذا اقیمت الجمعة بشرائطها فاسعوا الی ذکر الله. آیا نماز جمعه در عصر

غیبت مصداق اقامت الجمعة بشرائطها هست؟ هذا اول الکلام. شاید نصب امام معصوم شرط صحت نماز جمعه باشد.

نفرمایید که اطلاق دارد. یا ایها الذین آمنوا به نظر ما بر خلاف وجه ثالث، مستشکل می گوید ها! می گوید اطلاقش شامل عصر غیبت می شود. در عصر غیبت هم مؤمنین مخاطب به این آیه هستند. از عموم یا ایها الذین آمنوا نسبت به این مؤمنین در عصر غیبت کشف می کنیم که حضور امام معصوم شرط نیست. این را نفرمایید.

چرا؟ برای این که بر فرض عموم داشته باشد یا ایها الذین آمنوا نسبت به مؤمنین عصر غیبت، و وجه ثالث ما را نپذیرید، خب هر امری مشروط به قدرت بر متعلقش است. یا ایها الذین آمنوا اقيموا الصلاة. شامل فاقد الطهورین می شود یا ایها الذین آمنوا. ولی اول باید ببینیم اقيموا الصلاة اطلاق دارد نسبت به نماز بی وضوء و بی تیمم؟ اگر اطلاق داشت خب فاقد الطهورین هم می شود یا ایها الذین آمنوا اقيموا الصلاة. ولی اگر اقيموا الصلاة اطلاق نداشت و فاقد الطهورین ممکن بود اصلا نماز در حقش مشروع نباشد خب یا ایها الذین آمنوا اقيموا الصلاة یعنی اقيموا الصلاة ان قدرتم علیها. فاقد الطهورین قادر نیست بر نماز صحیح. اینجا هم همین جور. یا ایها الذین آمنوا ان اقیمت الجمعة صحیحه فشارکوا فیها در فرض قدرت دیگه. خب ما در عصر غیبت قدرت نداریم بر مشارکت در نماز جمعه صحیحه. چون شاید شرط صحت نماز جمعه حضور امام معصوم باشد.

پس نمی توانیم به عموم یا ایها الذین آمنوا تمسک کنیم بگویید شامل مسلمین عصر غیبت می شود پس شرطیت حضور معصوم را در صحت صلات جمعه نفی کنیم. این اشکال به برخی از کلمات مرحوم آقای خوئی در بحث های آینده هم وارد می شود ها! به مرحوم آقای تبریزی هم این اشکال وارد می شود ها! می گوییم آقا این مثل این می ماند بگویی یا ایها الذین آمنوا اقيموا الصلاة، اطلاق یا ایها الذین آمنوا فاقد الطهورین را می گیرد پس کشف می کنیم که فاقد الطهورین باید نماز بخواند و لو بی وضوء و بی تیمم. خب این درست نیست. خب اول باید ببینیم آن صلات شرطش چیه بعد هر تکلیفی مشروط به قدرت بر متعلقش هست و چه بسا ما قدرت نداشته باشیم بر آن.

تأمل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۵

شنبه - ۹۵/۰۶/۲۰

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در وجوب نماز جمعه بود که ادعا شده بود در عصر حضور امام معصوم تسالم هست بر وجوب تعیینی آن و اختلاف در عصر غیبت بود.

و لکن برخی از ثقات نقل کرده‌اند که امام قدس سره حتی در وجوب نماز جمعه در عصر پیامبر و ائمه علیهم السلام هم به عنوان واجب تعیینی اشکال می‌کردند و مستحب مؤکد می‌دانستند تشکیل نماز جمعه را و حضور در نماز جمعه را حتی اگر امام جمعه شخص معصوم باشد. و ظاهراً منشأ اشکال ایشان یک امر اعتباری بوده به این معنا که و لو ظاهر ادله وجوب تعیینی نماز جمعه در عصر حضور معصوم هست، اما عملاً این که بگوییم تمام مردها غیر بیمارها و پیرمردها و مسافرها، باید در نماز جمعه شرکت کنند با وضع تاریخی سازگار نیست. مسجد النبی مگر اینقدر بزرگ بود که گنجایش این همه جمعیت را داشته باشد. مگر مسجد کوفه اینقدر بزرگ هست که مردم شهر کوفه با آن بزرگی که در تاریخ می‌نویسند که شهر کوفه یکی از بلاد کبیره بوده، همان‌طور که مرحوم آقای خوئی هم در صلات مسافر دارند، آن وقت اگر بناء بود که همه باید بیایند و هر کس نیاید خلاف شرع مرتکب شده باشد، این با وضع تاریخی سازگار نیست و محتمل نیست که اینقدر اصرار به حضور تک تک مردم در عصر حضور بوده است فضلا از عصر غیبت.

که این مطلبی است که حالا باید در نهایت بحث آن را متذکر بشویم و متعرض بشویم.

حالا فعلاً راجع به قول اول بحث می‌کردیم که گفته می‌شد که در عصر غیبت نماز جمعه واجب تعیینی

است اقامه بشود و حضور در آن هم واجب تعیینی است.

اولین کسی که این قول قطعا از او صادر شده شهید ثانی است در رساله صلات جمعه. برخی نسبت دادند این قول را به شیخ مفید. ولی ما رساله مقنعه شیخ مفید را که دیدیم، دیدیم این عبارتی که ایشان دارد ظهور ندارد در وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه. تعبیر شیخ مفید در مقنعه این است که می‌گوید که ما از ائمه علیهم السلام روایت داریم که از این جمعه تا آن جمعه سی و پنج نماز واجب است و جماعت فقط در نماز جمعه فریضه هست به شرط این که امامی امام جمعه باشد که صفات امام جماعت را داشته باشد. بعد می‌گوید صفات امام جماعت این است که حر باشد، بالغ باشد، طیب ولادت داشته باشد، جذام و برص نداشته باشد. خب نمی‌شود بگوییم این شرائط را گفته برای این که بگوید شرط، حضور امام معصوم است. راجع به امام معصوم که انسان این طور صحبت نمی‌کند. این می‌خواهد بگوید که شرط امام جمعه که شرط وجوب نماز جمعه حضور امام جمعه واجد شرائط هست، شرطش عبارت است از طیب ولادت و امثال آن، یعنی معصوم بودن امام جمعه شرط نیست و اذا حضر الامام وجبت الجمعة، وقتی همچون امام جمعه‌ای بود نماز جمعه وجبت الجمعة علی سائر المکلفین...

[سؤال: ... جواب:] تعبیر این است که و شرائط التي تجب فیمن يجب الاجتماع معه ان يكون حرا بالغا طاهرا فی ولادته مجنبا من الامراض الجذام، البرص، مسلما مؤمنا معتقدا للحق، مصليا للفرض، یعنی عادل هم باشد.

به نظر ما از این عبارت نمی‌شود استفاده کرد که ایشان می‌گوید نماز جمعه واجب است به شرط وجود امام جمعه عادل مثلا که بشود شبیه قول شهید ثانی.

اولا این عبارت می‌سازد با وجوب حضور بعد از اقامه آن با شرائط. شبیه نظر آقای خوئی. چون ذیلش دارد و يجب حضور الجمعة مع من وصفناه من الائمة. یا آن تعبیر بود: و اذا حضر الامام وجبت الجمعة علی سائر المکلفین. و اذا حضر الامام ظاهرش این است که و اذا اقيمت الجمعة مع الامام الواجد للشرائط وجب الحضور علی سائر المکلفین که می‌شود همان نظر مرحوم آقای خوئی که قول چهارم بود.

یک تعبیر هم در ذیل دارد آن هم مؤید این هست که ایشان نمی‌خواهد وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه را در عصر غیبت بگوید غیر از این نکته‌ای که عرض کردیم که شاید وجوب حضور را می‌خواهد بگوید بعد از

نماز جمعه ۴۷

اقامه با شرائط. نکته دیگری که مؤید این استظهار ما است که ایشان وجوب تعیینی اقامه را در عصر غیبت نمی‌گویند این ذیل است که می‌گویند و يجب حضور الجمعة مع من وصفناه من الائمة فرضا و يستحب مع من خالفهم تقيّة. خب این تعبیر ظاهر در این است که مراد امام معصوم است. و يجب الحضور مع من وصفناه من الائمة فرضا و يستحب مع من خالفهم ائمة یعنی مع من خالف ائمه جمعه عادل را؟ مستحب است نماز جمعه با عنوان تقيّه بخوانیم با کسانی که مخالف امام جمعه عادل هستند؟ این که نیست. ضمیر بر می‌گردد به همان ائمه و می‌خواهد بگوید مخالفین ائمه یعنی اهل سنت اگر اقامه جمعه کردند مستحب است تقيتا در نماز جمعه آن‌ها شرکت کنید. پس این قرینه می‌شود که مراد از ائمه ائمه معصومین علیهم السلام است. و این شرائطی که ذکر می‌کند خب لازم نیست که در مورد امام معصوم بخواهد این حرف‌ها را بزند که بگوییم تناسب ندارد. خب کسانی که در زمان امام معصوم می‌خواستند با اذن امام معصوم نماز بخوانند شیخ مفید می‌گوید شرائط دارد امام جمعه.

[سؤال: ... جواب:] بله منافات ندارد امام معصوم شرائط را می‌داند ما طبق موازین فقه شرائط را کشف کردیم که امام جمعه این شرائط را باید داشته باشد. و نتیجه‌اش این است که در عصر حضور اگر همچون امام جمعه‌ای بود واجب است حضور، در عصر غیبت مشروع است حضور و مجزی است از نماز ظهر.

این بیان، بیان درستی هست. و هیچ به نظر ما ظهور ندارد کلام شیخ مفید در مقنعه در این که نظر شهید ثانی را می‌خواهد بگوید به دو قرینه. قرینه اول عرض کردیم و اذا حضر الامام وجبت الجمعة علی سائر المكلفين که این به نحو واجب مشروط بیان کرد که اگر امام جمعه بود ظاهرش این است که یعنی نماز جمعه برگزار می‌شد با شرائط بقیه مکلفین باید حاضر بشوند این دلیل بر وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه نیست. و قرینه دوم هم این ذیل است که و يستحب مع من خالفهم تقيّة که ضمیر بر می‌گردد به مخالف ائمه به معنای ائمه معصومین. و می‌تواند نظر شیخ مفید وجوب اقامه نماز جمعه تخییرا و حضور در نماز جمعه بعد الاقامة باشد تعیینی که قول رابع هست و این ربطی به قول شهید ثانی ندارد.

[سؤال: ... جواب:] حالا چون شیخ مفید قید نزد فی عصر الامام المعصوم ممکن است بگوییم که اطلاقش شامل زمان غیبت هم می‌شود. ... شریطه حضور امام مأمون علی صفات يتقدم الجماعة و اذا حضر الامام

ظاهرش این است که این امام عادل، وجبت الجمعة على سائر المكلفين. منتها این وجوب حضور بعد الاقامة بعد الشرائط را می گوید. فاذا كان كذلك و اجمتمع معه اربعة نفر وجب الاجتماع. یعنی اگر امام جمعه عادل بود، چهار نفر هم به او اقتداء کردند بر بقیه واجب می شود حضور. این ها قرینه است بر این که نظر شهید ثانی را ایشان نمی خواهد بگوید.

راجع به ادله قول اول عمده دلیل یکی آیه شریفه فاسعوا الى ذكر الله بود که ما عرض کردیم قبول داریم ظاهر فاسعوا الى ذكر الله فاسعوا الى صلاة الجمعة است.

این که برخی احتمال می دهند فاسعوا الى ذكر الله یعنی فاسعوا الى النبي، ذكرا رسولا، خود پیامبر ذکر است، خود پیامبر ذکر الله است، ذكرا رسولا، در قرآن آمده است، خب این خلاف ظاهر است. فاسعوا الى ذكر الله بگوییم یعنی فاسعوا الى النبي این خلاف ظاهر است. حالا یا مراد صلات جمعه است یا حالا اگر احتمال بدهیم حداکثر می شود خطبة صلاة الجمعة و صلات جمعه؛ هر دو. و ما از این جهت مشکل نداریم. ظاهر امر وجوب است و لکن عرض کردیم آیه ثالثه دارد که و ترکوک قائما ما يصلح للقرينة است که این آیه مربوط به شرکت نماز جمعه پیامبر است.

این که مرحوم آقای تبریزی رضوان الله علیه فرمودند آیه ثالثه دارد و ترکوک قائما، ما به آیه اولی تمسک می کنیم: یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الى ذکر الله، آیه اولی اطلاق دارد، شامل عصر غیبت هم می شود این فرمایش ایشان به نظر ما تمام نیست. چون عرض کردیم این سه آیه با هم نازل شده جزما على قول المفسرين و لا اقل من الاحتمال. و وقتی آیه ثالثه یک قرینه ای داشت که مختص می کرد آن را به پیامبر خب اجمال سرایت می کند به کلام متصل به آن و هیچ ظهوری این آیه در وجوب حضور یا وجوب اقامه نماز جمعه در عصر غیبت نخواهد داشت.

اما آیه دوم که استدلال شده است به آن بر وجوب نماز جمعه این آیه است که حافظوا على الصلوات و الصلاة الوسطی.

در تفسیر مجمع البیان گفته که و هی صلاة الجمعة. خب می شود حافظوا على الصلوات و الصلاة الجمعة.

دو اشکال به این استدلال متوجه هست:

نماز جمعه ۴۹

اشکال اول این است که حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی در روایات معتبره تفسیر شده به صلات ظهر. و هی صلاة الظهر. چون در روز سه نماز واجب است: صبح و ظهر و عصر. در روایت می گوید صلاة الظهر هی صلاة الوسطی. حالا در برخی از روایات غیر معتبره آمده که و صلاة العصر. حتی در یک روایتی دارد که آیه این جور نازل شده که حافظوا علی الصلوات و صلاة الوسطی و صلاة العصر. خب این هم مشتمل بر قول به تحریف قرآن هست و همین که سند ضعیف است این روایات. روایات معتبره که حافظوا علی الصلوات و صلاة الوسطی را معنا کرده. دیگه آیه را نگفته ادامه دارد؛ اضافه دارد: و صلاة العصر. تفسیر کرده صلات وسطی را به صلاة الظهر. حافظوا علی الصلوات و صلاة الظهر. و نقل مجمع البیان ضعیف است. سند ندارد.

[سؤال: ... جواب:] اهمیت داده خدا به صلات وسطی. ما که نمی خواهیم بگوییم نکته اهمیت به صلات وسطی را برویم ببینیم چیه. ما چه کار داریم. مهم این است که خدا فرموده حافظوا علی الصلوات و صلاة الوسطی؛ ائمه هم تفسیر کردند به صلات ظهر.

اگر سند روایت مجمع البیان تمام بود می گفتیم مراد صلات ظهر در روزهای دیگر و صلات جمعه در روز جمعه است و مشکلی نداشتیم با حدیث مجمع البیان. جمع می کردیم بین روایات. می گفتیم صلاة الظهر فی سائر الایام و صلاة الجمعة فی یوم الجمعة. و لکن سند نقل مجمع البیان مرسل هست و اعتباری ندارد.

[سؤال: ... جواب:] اگر سند این روایت مجمع البیان تمام بود می شد حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی که شامل نماز جمعه در روز جمعه می شد؛ امر می کرد به محافظت بر صلات جمعه دیگه. ... حافظوا. ... اگر این سند روایت مجمع البیان درست باشد می گوید صلاة الوسطی هی صلاة الجمعة. ظاهرش تعیینی است در روز جمعه. و امر به محافظت ادعا می شود که ظاهر است در تعیینیت. منتها این اشکال اول این است که سند این حدیث مجمع البیان ناتمام است.

اشکال دوم:

اشکال دوم این است که حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی، می گوید صلاة الجمعة با شرائط. ما تحفظ می کنیم بر صلوات و صلات وسطی که فرض کنید صلات وسطی نماز جمعه در روز جمعه است اما محافظت بر صلات جمعه خب ممکن است صلات جمعه مشروط باشد به حضور امام معصوم یا نائب خاص ایشان. و لذا

50..... نماز جمعه

نمی‌شود اطلاق‌گیری کرد. حافظوا علی الصلوات و الصلاه الوسطی و هی صلاه الجمعة الصالحة دیگر؛ نه صلات جمعه فاسده. خب اگر شرط صحت نماز جمعه اذن امام معصوم باشد که الان مقدور نیست.

مرحوم آقای خوئی...

[سؤال: ... جواب:] روایت مجمع البی‌آن که در مقام بیان شرائط نیست. ... خب آیه هم که با روایت تفسیر شد به صلات جمعه. یعنی صلات جمعه با شرائط دیگر. در مقام تشریع نماز جمعه که نیست این آیه. این آیه می‌گوید تحفظ کنید بر نمازها و نماز وسطی؛ شما هم گفتید نماز وسطی نماز جمعه است؛ در مقام تشریع که نیست. یعنی تحفظ کنید بر آن نماز جمعه صحیح. خب شاید شرط صحیح بودن نماز جمعه حضور امام معصوم یا نائب خاص او باشد.

مرحوم آقای خوئی اشکال سومی مطرح کرده‌اند. فرموده‌اند که اصلا لسان حافظوا، لسان امر تاسیسی نیست. و ظهور دارد در ارشاد. مثل اطیعوا الله. چه جور اطیعوا الله ظهور دارد در ارشاد به حکم عقل به اطاعة الله در واجبات، واجب است، در مستحبات، مستحب است. لاتتبعوا الشیطان، لاتطیعوا الشیطان، قریب به این مضمون. خب این ظهور دارد در ارشاد. یعنی محرمات را ترک کنید؛ واجبات را انجام بدهید. شیطان می‌خواهد شما را از واجبات دور کند؛ به محرمات نزدیک کند. دلش می‌خواهد مستحبات را هم انجام ندهید؛ مکروهات را انجام بدهید. این می‌شود ارشاد دیگر. اتباع شیطان نکنید. آیه حافظوا علی الصلاه آقای خوئی فرمود ظهور دارد در ارشاد به این که آن نمازهایی که ما تشریع کردیم هر گونه که امر او هست طبق امر او عمل کنید. حالا امرش اگر وجوبی است واجب عمل کنید؛ امرش استحبابی است مستحب است عمل کنید. مثل این که می‌گوید این حرف‌هایی که به تو زدم حتما حفظش کن و پیگیرش باش. خب حالا حرف‌هایی که زده اگر واجب است، واجب است پیگیر باشد. مستحب است، مستحب است پیگیر باشد.

به نظر می‌آید که این اشکال وارد نباشد. حافظوا علی الصلوات و الصلاه الوسطی یعنی لایفوت منکم. فوت نشود از شما صلوات که ظاهرش صلوات یومیه است. نمازهای یومیه و نماز وسطی مبادا از شما فوت بشود. خب این چه ظهوری دارد در ارشاد که بگوییم اگر مستحب است بهتر است فوت نشود؛ واجب است، حتما فوت نشود. معنای ارشاد این هست دیگر.

نماز جمعه ۵۱

[سؤال: ... جواب:] بعد از جعل هم باشد. اگر گفت الله الله فی الصلاة یا الله الله فی الحج که ترک نکنید نماز را، ترک نکنید حج را، خب این بگوییم ارشاد است؟ چرا ارشاد؟ دارد نهی می کند از فوت؛ می گوید فوت نشود بر شما؛ تفویت نکنید این ها را. حافظوا علی الصلوات یعنی تفویت نکنید نمازهای یومیه را و نماز وسطی را.

[سؤال: ... جواب:] حافظوا علی صلاة اللیل قرینه داریم که مستحب است؛ حافظوا علی صلاة اللیل هم می شود مستحب. ... اگر شما خبر ندارید که فلان نماز واجب است یا واجب نیست، با همین خطاب بگوید حفظ کنید این نماز را، مثلا حفظ کنید نماز آیات را در هنگام فرض کنید حادث سماوی مخوف، خب شما می گوئید که این ظهور در وجوب ندارد؟ حافظوا علی صلاة الآیات عند حدوث المخوف السماوی. خب این ظاهرش این است که نباید فوت بشود.

[سؤال: ... جواب:] اگر صلات وسطی تطبیق بشود بر نماز جمعه که ما قبول نکردیم و با اطلاقات دیگر بگوییم حضور امام معصوم و اذن امام معصوم شرط نیست، بله؛ ما آن وقت به این آیه تمسک می کنیم. اشکال مرحوم آقای خوئی را قبول نداریم که این ارشاد است و بیان نمی کند کدام نماز مستحب است کدام واجب. نخیر. ظاهر این آیه این است که فوت نشود بر شما نماز وسطی. و فرض این است که شما در مجمع البیان دارید که نماز وسطی مراد نماز جمعه است و اشکال ما را یا نپذیرید یا بگویید ما با اطلاقات ادله نفی کردیم شرطیت حضور امام معصوم و اذن امام معصوم را در صحت نماز جمعه. دیگه اشکال به این که بگوییم این ارشاد است و ظهور در وجوب ندارد، اگر قبلا نماز جمعه واجب شده، حافظوا می شود وجوب، اگر قبلا نماز جمعه مستحب شده حافظوا می شود مستحب، نخیر؛ این بیان تمام نیست.

[سؤال: ... جواب:] حافظوا علی الصلوات یعنی صلوات یومیه و صلات وسطی. ... شرائطش را گفتیم؛ اما اگر نماز جمعه با شرائط فرض شد باید محافظت کنید بر آن. ... یعنی می فرماید نماز جمعه قبلا بیان شده که واجب تعیینی نیست؟ این که بیان نشده. اگر بله، مثل حافظوا علی صلاة اللیل باشد که ارتکاز متشرعی می داند نماز شب، حافظوا علی صلاة اللیل، ارتکاز متشرعی می داند نماز شب واجب نیست، بله؛ حافظوا هم می شود مستحب. امام در نماز جمعه که قطعاً این ارتکاز بر استحباب نیست.

پس این دو آیه شریفه دال بر وجوب نماز جمعه نبود.

اما روایات

خوب دقت بفرمایید! روایات کثیره‌ای است استدلال شده به این‌ها بر وجوب نماز جمعه. شهید ثانی استدلال کرده به این‌ها بر وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه در عصر غیبت. برخی مثل مرحوم آقای خوئی و استاد استدلال کرده‌اند به این روایات بر وجوب حضور در نماز جمعه‌ای که اقامه شده است با شرائط. ما این روایات را بررسی می‌کنیم.

روایت اول: صحیح زارره: عن ابی جعفر علیه السلام انما فرض الله عز و جل على الناس من الجمعة الى الجمعة خمسة و ثلاثين صلات. منها صلات واحدة فرضها الله في جماعة و هي الجمعة و وضعها عن تسعة، عن الصغير، كودك، و الكبير، پیرمرد، و المجنون و المسافر و العبد و المرأة و المريض و الاعمى و من كان على رأس فرسخ. گفته می‌شود که خب این صحیح می‌گوید خداوند نماز جمعه را فرض کرد بر مؤمنین و فقط از نه نفر برداشت. ما که ان شاء الله جزء این نه نفر نیستیم دیگه. نه صغیریم نه کبیر. نه مجنونیم نه ماسافر. خب این روایت می‌گوید واجب است بر ما نماز جمعه.

شهید ثانی می‌گوید خب این روایت گفته واجب است نماز جمعه واجب مطلق است؛ باید مقدماتش را تحصیل کنیم.

مقدمه‌اش این است که پنج نفر جمع بشویم، یک امام عادل‌ی هم بیاید که قدرت دارد بر خطبه نماز جمعه خواندن که خیلی‌ها قادرند. یک امر به تقوی و صلوات و سلام بر ائمه معصومین که یاد گرفتنش کاری ندارد. خب روایت می‌گوید پس شما قادرید بر امتثال این واجب مطلق؛ باید امتثال کنید.

[سؤال: ... جواب:] در مقام بیان بود که وضعها عن تسعة. ... و من كان على رأس فرسخين ... من كان على رأس فرسخين... حالا این بیان شما اگر بخواهیم توضیح بدهیم این است که در اشکال به شهید ثانی مطرح می‌شود؛ گفته می‌شود آقا! از ذیل این روایت و روایات دیگر استفاده می‌شود که نماز جمعه بر کسی واجب است که فاصله‌اش بیش از دو فرسخ نباشد به نماز جمعه. هم این روایت می‌گفت و وضع عن تسعة، یکی من كان على رأس فرسخين و روایات دیگر هم هست که مفادش این است؛ مثل این روایت. صحیح زارره:

الجمعة واجبة على من ان صلى الغداة في اهله ادرک الجمعة. نماز جمعه واجب است بر کسی که اگر نماز صبح را در خانه بخواند به نماز جمعه می‌رسد. کنایه از هم‌آن که کمتر از دو فرسخ به محل اقامه نماز جمعه فاصله داشته باشد. بعد دارد که کان رسول الله صلى الله عليه و آله انما یصلی العصر فی وقت الظهر فی سائر الایام تا آخر حدیث، این جمله اولی مهم است که گفته می‌شود آقا! پس نماز جمعه بر همه واجب نیست؛ بر کسی واجب است که اگر نماز صبح را بخواند، حرکت کند به نماز جمعه می‌رسد. یعنی بیش از دو فرسخ فاصله ندارد با نماز جمعه. اگر بناء باشد، خوب دقت کنید! نماز جمعه اقامه‌اش واجب تعیینی باشد، خب من کان علی رأس فرسخین بر او هم نماز جمعه واجب است. خب همان کسی که علی رأس فرسخین است، خب بیاید به برادرش، به باجناقش، به پدرش بیاید بگویند بیاید پنج نفر بشویم. خب یکی از ما که عادل هست بشود امام جمعه. ... چرا فرمود کسی که علی رأس فرسخین است نماز جمعه بر او واجب نیست؟ این محصل این اشکال.

این اشکال اگر تمام بشود نظر شهید ثانی را نفی می‌کند. اما وجوب الحضور را بعد الاقامة مع الشرائط نفی نمی‌کند. کسی که علی رأس فرسخین است لازم نیست اقامه بکند. و چون علی رأس فرسخین است حضور هم بر او لازم نیست. اما کسی که کمتر از دو فرسخ فاصله دارد از محل اقامه نماز جمعه بر او حضور واجب می‌شود.

و لکن به نظر ما حتی این اشکال به شهید ثانی هم وارد نیست. یعنی شهید ثانی هم می‌تواند از این اشکال جواب بدهد. شهید ثانی که می‌گفت اقامه واجب تعیینی است نه صرف الحضور بعد الاقامة، ایشان هم می‌تواند از این اشکال جواب بدهد. چرا؟ برای این که این روایت می‌گوید من کان علی رأس فرسخین، نماز جمعه بر او واجب نیست، یعنی حضور در این نماز جمعه واجب نیست؛ اما اطلاق صدر می‌گوید که نماز جمعه بر همه واجب است. خب این هم که علی رأس فرسخین است، اگر نماز جمعه با شرائط بتواند برقرار کند داخل در صدر حدیث است. صدر حدیث می‌گوید خداوند نماز جمعه را واجب کرد و وضعها عن تسعة. فقط از نه نفر برداشت وجوب نماز جمعه را. یکی من کان علی رأس فرسخین. کسی که دو فرسخی باشد یعنی دو فرسخی نماز جمعه. خب این ظاهرش این است که یعنی این آقا لازم نیست در این نماز جمعه

54..... نماز جمعه

شرکت کند؛ اما خودش هم لازم نیست با شرائط اگر ممکن بود تحصیل شرائط در همان دو فرسخی نماز جمعه بخواند؟

[سؤال: ... جواب:] خداوند واجب کرد نماز جمعه را و از نه نفر برداشت. یکی کسی است که بیش از دو فرسخ به محل نماز جمعه دور است. یعنی بر او لازم نیست شرکت در این نماز جمعه. اما اگر خودش می‌تواند با شرائط نماز جمعه برقرار کند در همان محل خودش، بر او واجب نیست نماز جمعه برگزار کند؟
خب این اول الکلام است.

[سؤال: ... جواب:] این که ما بیاویم به شهید ثانی ایراد بگیریم بگوییم جناب شهید ثانی! شما طبق نظراتان کسی که علی رأس الفرسخین است بر او هم واجب است نماز جمعه، باید اگر می‌تواند در همان محل خودش نماز جمعه برگزار کند اگر توانست عدد لازم را پیدا کند، پنج نفر پیدا کند و نماز جمعه بخواند، می‌گوییم خب شهید ثانی جواب می‌دهد. می‌گوید ظاهر این استثناء این است که من کان علی رأس فرسخین در این نماز جمعه‌ای که دو فرسخ با او فاصله دارد لازم نیست شرکت کند اما روایت می‌گوید واجب است نماز جمعه بر همه. ... کبیر که ممکن است بغل خان‌هاش نماز جمعه باشد. می‌گوید لازم نیست شرکت کنید. اما من کان علی رأس فرسخین، خدا از او برداشت نماز جمعه را یعنی خدا از او برداشت شرکت در آن نماز جمعه دو فرسخی را. بیش از این ظهور ندارد و وجوب اقامه نماز جمعه را نفی نمی‌کند بر او.

و یؤید ذلک که در عصر حضور ائمه ممکن است شرط صحت اذن امام معصوم باشد. و لذا کسی که دو فرسخی بود این که اذن امام معصوم را نداشت خودش نماز جمعه را بخواند. اما در عصر غیبت اگر ما به اطلاعات تمسک کردیم گفتیم نماز جمعه مشروط به اذن امام معصوم نیست، خب آن کسی که علی رأس الفرسخین است لازم نیست در این نماز جمعه دو فرسخی شرکت کند. اما خودش هم لازم نیست اگر می‌توانست در همان محل خودش نماز جمعه برقرار کند؟ این هم لازم نیست؟ این استفاده نمی‌شود.

بقیه الکلام ان شاء الله فردا.

فردا بحث هست. ما سال‌ها است که اینجا نبودیم خبر نداریم. اما استصحاب می‌کنیم که تا فردا بحث

هست.

جلسه ۶

یکشنبه - ۹۵/۰۶/۲۱

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله فی الارضین و اللعن الدائم على أعدائهم أجمعين.

روز عرفه است. روز زیارت ابی عبدالله سلام الله علیه است. سه بار می گوئیم صلی الله علیک یا اباعبدالله!

صلی الله علیک یا اباعبدالله! صلی الله علیک یا اباعبدالله! السلام الله یا بقیة الله!

بحث راجع به نماز جمعه بود که قول اول این بود که نماز جمعه واجب تعیینی است در عصر غیبت.

استدلال شد به آیات و روایات. رسیدیم به روایات. اولین روایت صحیح زرارہ بود.

در صحیح زرارہ آمده است: انما فرض الله على الناس من الجمعة الى الجمعة خمسة و ثلاثين صلات منها

صلات واحدة فرضها الله في جماعة و هي الجمعة و وضعها عن تسعة عن الصغير و الكبير و المجنون و

المسافر و العبد و المرأة و المريض و الاعمى و من كان على رأس فرسخين.

گفته اند که ظاهر فرض شدن نماز جمعه بر غیر این نه گروه این است که اداء نماز جمعه واجب تعیینی

است بر هر مکلفی غیر از معذورین و نماز جمعه می شود واجب مطلق. و واجب مطلق اقتضاء می کند اتیان به

مقدمات آن را. پس باید مردم مقدمات تشکیل نماز جمعه را فراهم کنند؛ اقامه بکنند نماز جمعه را و بقیه

هم حاضر بشوند.

اشکال هایی به این استدلال شده:

اشکال اول این است که گفته شده که این صحیح در مقام بیان شرائط صحت نماز جمعه نیست.

می گوید نماز جمعه را خدا واجب کرده بر همه. اما نماز جمعه شرائطش چیست، ساکت هست از آن. شاید

شرط صحت نماز جمعه حضور امام معصوم یا نائب خاص آن حضرت باشد. و لذا نمی شود در عصر غیبت ما

به اطلاق این صحیح تمسک کنیم.

مرحوم آقای خوئی جواب داده از این اشکال. فرموده است که ما به اطلاق متعلق تمسک نمی کنیم. صلاة

الجمعة واجبة ما یک متعلق داریم: صلات جمعه؛ یک وجوب داریم که از آن تعبیر گاهی می کنند به هیئت و

56..... نماز جمعه

از متعلق تعبیر می‌کنند به ماده. ما اگر می‌خواستیم به اطلاق متعلق تمسک کنیم اشکال وارد بود که این صحیحه در مقام بیان شرائط متعلق نیست؛ اجمال دارد. ما به اطلاق هیئت و وجوب تمسک می‌کنیم. می‌گوییم صلاة الجمعة واجبة على الناس. ناس عام وضعی است. جمع محلی به لام ادات عموم است و شامل مردم در زمان غیبت هم می‌شود. پس حضور امام معصوم شرط الوجوب نیست. اگر حضور امام معصوم شرط الوجوب بود خب چرا پس اطلاق در وجوب نماز جمعه منعقد شد؟ فرمود صلاة الجمعة واجبة که ظاهرش این است که واجبة مطلقا.

مؤید این اطلاق وجوب این است که در صحیحه دیگر زراعه دارد که الجمعة واجبة على من ان صلى الغداة في اهله ادرك الجمعة و كان رسول الله صلى الله عليه و آله انما يصلى العصر في وقت الظهر في سائر الايام كي اذا قضاوا الصلاة مع رسول الله رجعوا الى رحالهم قبل الليل و ذلك سنة الى يوم القيامة. ایشان می‌فرمایند ببینید و ذلك سنة الى يوم القيامة. استمرار این حکم را تا روز قیامت بیان کرد. یعنی در عصر غیبت معصوم هم این حکم مستمر است که گفتیم صلاة الجمعة واجبة.

و مهم این است که الناس جمع محلی به لام است در صحیحه زراعه‌ای که در مقام بحث می‌کنیم که صلاة الجمعة واجبة على الناس و عام مثل مطلق نیست که بگوییم در مقام بیان نیست. عام است؛ مگر می‌شود عام در مقام بیان نباشد؟ در مقام بیان است از حیث این که من يجب عليه صلاة الجمعة اعم است از کسانی که در زمان حضور معصوم بودند یا کسانی که مثل امروز در زمان غیبت معصوم هستند. نمی‌شود بگوییم در مقام بیان نیست. عام وُضع للبيان. مطلق است که می‌شود بگوییم در مقام بیان نیست. مولی گفت اشرب دواء، قلد مجتهدا. اما يجوز لك ان تقلدای مجتهد. بعد بگوییم در مقام بیان نیست؟ مگر می‌شود همچون حرفی زد؟

اشکال به فرمایش آقای خوئی این است که آقای خوئی! اگر شما هم بپذیرید که متعلق اطلاق ندارد در این صحیحه، شاید شرط صحت نماز جمعه حضور امام معصوم یا نائب خاص او باشد، خب شرط وجوب هم لباً قدرت بر متعلق است. هر وجوبی لباً مقید است به قدرت بر متعلقش. ان الصلاة كانت على المؤمنين کتابا موقوتا. خب شما آنجا می‌فرمایید که چون مؤمنین جمع محلی به لام است و شامل فاقد الطهورین می‌شود

پس معلوم می‌شود نماز بر فاقد الطهورین هم واجب هست؟ کتابا موقوتا. این را نمی‌فرمایید شما و نباید هم کسی بگوید. چون وقتی که صلات مهمل است از حیث شرائط و شاید شرط طهارت باشد، وجوب هم مقید است لبا به قدرت بر متعلق، می‌شود ان الصلاة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا اذا قدروا علی الصلاة الصحيحة. بعد فاقد الطهورین می‌شود شبهه مصداقیه قادر بر صلات صحیحه. اینجا هم همین است. صلاة الجمعة واجبه علی الناس. خب صلاة الجمعة الصحيحة واجبه علی الناس. صلات جمعه فرض این است که در مقام بیان نیست. شاید شرط صحت حضور امام معصوم یا نائب خاص باشد. این نماز جمعه واجب است بر همه مردم یعنی همه مردمی که قادرند بر اتیان این نماز جمعه.

و این که شما فرمودید الناس جمع محلی به لام است و این ادات عموم است، این درست نیست. ما در اصول عرض کردیم جمع محلی به لام ادات عموم نیست. بله، دلالت بر جمع می‌کند. مثل جمع مضاف: اکرم علماء البلد. اکرم علماء بلد که دیگر اصلا مضاف الیه هم لام نداشته باشد. اکرم علماء بلد. هیچ فرقی با اکرم علماء البلد ندارد الا این که اکرم علماء البلد حالا خب ظاهرش یعنی بلد خودت در مقابل اکرم علماء بلد یعنی بلدما. و الا از حیث جمع علماء فرقی نمی‌کند. چه فرق می‌کند؟ جمع محلی به لام هم همین است. اکرم العلماء. این ادات عموم نیست. ادات جمع است. ادات عموم یعنی ادات استیعاب جمیع افراد. اشکال دارد بگوید من در مقام نبودم وقتی که گفتیم اکرم العلماء؟ از حیث شرط عدالت و فسق در مقام نبودم. گفتیم دانشمندان را اکرام کن. شرائطش را بعدا می‌خواستم بگویم که شرط علمائی که باید کرام کنی این است که عادل باشند، موالی اهل بیت باشند. اشکال دارد؟ چه اشکالی دارد؟ می‌گوید در مقام بیان نبودم از حیث شرائط علماء. اکرم العلماء جمع است نه عام. فرق است بین این که وضع للجمع یا وضع للعموم. خب تشنیه هم وضع للثنیه. جمع هم وضع للجمع. کسی گفته که تشنیه از ادات عموم است با این که وضع للثنیه دیگر.

[سؤال: ... جواب:] اگر بگوید اکرم کل العلماء می‌گویند خودت گفتی اکرم کل العلماء چه طور می‌گویی در مقام بیان نبودم از حیث شرائط؟ اما اگر بگوید اکرم العلماء می‌گویند خب سکوت کردی از شرائط. اطلاق این هست ملاکش که به مولی نمی‌توانند بگویند گفتی. می‌گویند نگفتی. آقا! شما نگفتیم اکرم علماء العدول.

58..... نماز جمعه

فقط گفتی اکرم العلماء. نگفتی لاتکرم الفساق المتجاهرين. گفتی لاتکرم الفساق. سکوت کردی از قید زاید. این می شود اطلاق. هرگاه بگویند مولی! ما را مؤاخذه نکن، تو سکوت کردی از بیان قید زاید و سکوت تو حجت است، این می شود اطلاق. هر کجا بگویند تو گفتی، تو گفتی اکرم کل العلماء، خودت گفتی همه علماء را اکرام کن، بعد می گویی من نمی خواستم عالم فاسق را اکرام کنی؟ خب پس چرا گفتی اکرم کل العلماء. احتجاج می کنند به گفتن مولی. این می شود عام وضعی.

[سؤال: ... جواب:] ما کلا این که جمع محلی به لام از ادات عموم است اشکال داریم. و لذا اکرم العلماء بر لاتکرم الفاسق مقدم نیست. کسانی که عام وضعی را در فرض تعارض به عموم من وجه بر مطلق مقدم می دانند می گویند اکرم کل عالم بر لاتکرم الفاسق مقدم هست، چون اکرم کل عالم عام وضعی است، تعارض کرد با لاتکرم الفاسق در مورد عالم فاسق، عام وضعی اقوی ظهورا هست، مقدم است بر مطلق حکمی، مطلق که ناشی است اطلاقش از مقدمات حکمت مثل خود مرحوم آقای خوئی، مشهور نظرشان این است، اما به نظر ما نمی توانند در اکرم العلماء بیایند بگویند مقدم است بر لاتکرم الفاسق. آقا! اکرم العلماء از ادات عموم نیست؛ از ادات جمع است. می خواهد اکرام یک عالم کافی نیست؛ علماء را اکرام کن. فرق می کند با اکرم کل العلماء. و لذا این بیان ایشان که الناس جمع محلی به لام هست درست نیست.

و ما نیازی نداشتیم به این بیان ایشان. ایشان این را به عنوان تاکید گفت. نیازی هم نبود به این بیان. مهم این است که ایشان گفت افعال متعلق سرایت به حکم نمی کند. ما به اطلاق حکم تمسک کردیم و نفی کردیم شرط الوجوب بودن حضور معصوم را. و جواب ما هم از بیان ایشان واضح شد که قید بر متعلق شرط الوجوب است دائما و شاید متعلق مراد جدی از او صلات جمعه به اذن معصوم باشد. چون او صلات صحیحه است.

[سؤال: ... جواب:] اتفاقا شبهه این است که امام جمعه یا معصوم باشد یا نائب خاص او شرط صحت باشد. نه صرف حضور معصوم. و الا زمان امیرالمؤمنین معصوم حاضر بود. حالا یک کسی به جای این که پشت سر امام معصوم یا نائب خاص او نماز بخواند برود پشت سر ابوموسی اشعری نماز بخواند، حالا کار نداریم که ابوموسی اشعری فاسق بود وای فسق اعظم من ترک الولاية به قول علامه حلی، کار به این جهت نداریم، بر

فرض عادل بود، اما امام معصوم حاضر است، شرط وجوب نماز جمعه محقق است، کافی نیست. شرط واجب این است که امام جمعه یا خود حضرت باشد یا نائب خاص حضرت. خب ما این احتمال را می‌دهیم. نه فقط بخاطر این که شرط وجوب است. شاید شرط واجب هم باشد. آن وقت چه جوری با اطلاق وجوب نفی کنیم شرط الواجب بودن این را؟ و عرض کردم هر وجوبی مشروط است به قدرت بر واجب و شاید واجب با توجه به این که مهمل هست مراد جدی از او خصوص نماز جمعه‌ای باشد که با حضور معصوم تشکیل می‌شود یا نائب خاص او.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است اهمال دارد متعلق وجوب. شک در قدرت که احتیاط باید کرد، دقت کنید! شما می‌گویید که ما شک در قدرت داریم در عصر غیبت، شاید قدرت داشته باشیم بر واجب، پس اصالة الاحتیاط می‌گوید احتیاط کنیم. این درست نیست. چرا؟ برای این که شک در قدرت در جایی مجرای قاعده اشتغال هست، مجرای اصالة الاحتیاط هست به نظر مشهور که واجب، معین است نمی‌دانم قادر بر او هستم یا نیستم. مولی گفته اکرم زیدا العادل، نمی‌دانم قادر هستم بر اکرام زید عادل یا نه، بروم او را اکرام کنم محافظتیش اجازه ورود نمی‌دهند. اینجا می‌گویند احتیاط کنید. شک در قدرت دارید احتیاط کنید. اما یک وقت نه، واجب، مردد است بین مقدور قطعی و غیر مقدور قطعی. نمی‌دانم مولی گفت اکرم زیدا العالم که مقدور قطعی است اکرام او. یا گفت اکرم عمرو العالم که یقینا مقدور نیست اکرام او چون در دسترس نیست. کسی در اینجا ادعا نمی‌کند احتیاط، واجب است. من نمی‌دانم متعلق تکلیف اکرام زید عالم است که مقدور قطعی است یا اکرام عمرو عالم است که غیر مقدور قطعی است. اینجا جای احتیاط در موارد شک در قدرت نیست. مانحن فیه هم از این قبیل است. نمی‌دانم نماز جمعه واجب نماز جمعه با اذن معصوم هست که غیر مقدور است الان. یا نماز جمعه است لابلشرط از اذن معصوم که غیر مقدور است الان. متعلق وجوب می‌شود مردد بین مقدور قطعی و غیر مقدور قطعی و اینجا هیچکس فکر نمی‌کند قائل بشود به لزوم احتیاط.

[سؤال: ... جواب:] اکثر مکلفین می‌گویند زمان غیبت هستند، هذا اول الکلام شما زمان حضور امام زمان را چه می‌دانید چقدر است. شاید سال‌ها طول بکشد بیشتر از عصر غیبت. برخی از روایات ضعیفه گفتند چند

سال حکومت می‌کند حضرت ولی این‌ها که سند ندارد که. شاید عصر حضور امام زمان خیلی طویل باشد ان‌شاءالله. هم قریب باشد هم طویل باشد. اما علاوه بر این تخصیص اکثری که مستهجن است در قضایای خارجیه است. مولی قضیه حقیقیه گفته. گفته نماز جمعه واجب است و شرط آن اذن معصوم است. حالا خارجا در عصر غیبت ما اذن معصوم را نداریم و خارجا عصر غیبت زیاد طول بکشد این که موجب استهجان نیست. مثل این که مولی به نحو قضیه حقیقیه بیاید بگوید اکرم کل عالم بعد بگوید که و لاتکرم الفساق منهم، اتفاقا علماء اکثرا بشوند فاسق العیاذ بالله، خب این که تخصیص مستهجن نیست. مولی می‌گوید من به عنوان مولی، نه به عنوان عالم بالغیب، من چه کار کنم اکثر مولی فاسق شدند. من قضیه حقیقیه گفتم. به نحو قضیه حقیقیه هم تخصیص زدم گفتم اکرم کل عالم الا الفساق منهم. خارجا حالا اکثر علماء فاسق شدند مشکل آن‌ها است. مشکل من نیست. مشکل قانون گذاری من نیست.

اما این که آقای خوئی فرمود که ذیل صحیحیه ثانیه زراره دارد و ذلک سنه الی یوم القیامه، آقا! در آن بحث وقوع استثناء عقیب جمله متعدده، خود شما فرمودید استثناء به جمله اخیر می‌خورد نه به تمام الجمل. خب این و ذلک سنه الی یوم القیامه هم بالاخره یک کالاستثناء، استثناء مهم نیست، مهم این است که یک ذیلی است، قدر متیقن از این ذیل این است که جمله اخیر می‌خورد. جمله اخیر چیه؟ در صحیحیه آخری زراره این جوری بود دیگه: جمعه واجب است، الجمعة واجبه علی من ان صلی الغدا فی اهله ادرك الجمعة. نماز جمعه بر کسی واجب است که اگر نماز صبحش را در خانه بخواند نماز جمعه را درک کند.

چون مستحب است آدم با آرامش بیاید به نماز جمعه. با آرامش بیایی لابد وسط راه هم می‌خواهی یک استراحتی کنی، یک چایی بخوری، صبحانه بخوری آن دو فرسخ در ظرف این چند ساعت می‌خواهی طی بکنی، حالا حمل کردند فقهاء این را که بیشتر از دو فرسخ نباشد فاصله شما با نماز جمعه. حالا این را کار نداریم. بعد جمله ثانیه این است. جمله اولی تمام شد. الجمعة واجبه علی من ان صلی الغدا فی اهله ادرك الجمعة. جمله دوم: و کان رسول الله صلی الله علیه و آله انما یصلی العصر، پیامبر نماز عصر را در روز جمعه در وقت ظهر در سائر ایام می‌خواند. وقت ظهر سائر ایام کی هست؟ اذان ظهر. وقت ظهر سائر ایام اوائل اذان ظهر است. حضرت نماز جمعه را که می‌خواندند نماز ظهر روز جمعه را در وقت نماز ظهر در سائر روزها

می‌خواندند. نماز عصر روز جمعه را بلافاصله بعد از نماز جمعه می‌خواندند. یعنی در وقتی که روزهای دیگر نماز ظهر می‌خواندند، روز جمعه در همان وقت نماز عصر را می‌خواندند بلافاصله بعد از نماز جمعه. نمی‌گذاشتند ساعت چهار و پنج، ساعت چهار حدوداً در روزهای تابستان نماز عصر را بخوانند مثل سایر روزها. چرا؟ می‌گوید و کان رسول الله انما یصلی العصر، یعنی فی یوم الجمعة، فی وقت الظهر فی سایر الایام، در وقتی که نماز ظهر را در سایر روزها می‌خواندند نماز عصر را هم در روز جمعه همان موقع می‌خواندند بلافاصله بعد از نماز جمعه. کی اذا قضاوا الصلوة مع رسول الله رجعوا الی رحالهم قبل اللیل. تا مردم بتوانند به آن دو فرسخی منزل‌شان قبل از این‌که شب تاریک بشود برگردند. و ذلک سنۀ الی یوم القیامة. شاید بخواهد بفرماید این مطلب که نماز عصر را امام جمعه بلافاصله بعد از نماز جمعه بخواند سنۀ الی یوم القیامة. سنت ما سنۀ النبی است. خب قبلش هم سنۀ النبی است که و کان رسول الله انما یصلی العصر. خب این فعل پیغمبر سنۀ الی یوم القیامة. اتفاقاً لفظ سنت قرینه است که این فعل پیامبر را دارد می‌گوید. و الا آن جمله اولی که حکم شرعی کلی بود که الجمعة واجبة علی من ان صلی الغداة فی اهله ادرك الجمعة.

پس به نظر ما این اشکال اول قوی است. اشکال اول این است که این روایت در صورتی قابل استدلال است که ما از خارج بفهمیم حضور معصوم یا نائب خاص او شرط صحت نماز جمعه نیست و هذا اول الکلام. [سؤال: ... جواب:] احسنت.

ان قلت: و ذلک سنۀ الی یوم القیامة نشان می‌دهد که حضور معصوم شرط صحت نماز جمعه نیست. چون می‌گوید این‌که نماز عصر را بلافاصله بعد از نماز جمعه بخوانند این سنتی است که تا روز قیامت باید ادامه پیدا کند. یعنی در زمان غیبت هم باید ادامه پیدا کند. پس معلوم می‌شود نماز جمعه در عصر غیبت هم مشروع است. تا شد مشروع، دیگه شرط الواجب نیست. از و ذلک سنۀ الی یوم القیامة این مستشکل که ما هستیم در جزوه آقا هم اشاره کردند، استفاده می‌کند و ذلک سنۀ الی یوم القیامة پس سنت است نماز عصر را بلافاصله بعد از نماز جمعه خواندن حتی در عصر غیبت، پس معلوم می‌شود نماز جمعه در عصر غیبت مشروع است حالا که مشروع شد پس شرط الواجب نیست. شرط الواجب که نبود خب اطلاق صلاة الجمعة

62..... نماز جمعه

واجبة علی الناس می گوید خب زمان غیبت هم واجب است بر مردم نماز جمعه صحیح و فرض این است که صحت نماز جمعه مشروط به حضور معصوم نشد.

در جواب این اشکال می گوئیم که و ذلک سنۀ الی یوم القیامة که تصریح نمی کند فی عصر الغیبة. بستگی دارد به این که آن نماز جمعه شرطش چی باشد. اگر نماز جمعه شرطش حضور معصوم یا نائب خاص او است این حکم که نماز عصر را بعد از نماز جمعه ای که به اذن معصوم یا نائب خاص او برگزار می شود، این حکم که نماز عصر را بلافاصله بعد از همچون نماز جمعه ای بخوانند مستمر است الی یوم القیامة. آخه تصریح نکرد که فی عصر الغیبة. یعنی زمان بعد از رحلت پیامبر هم حکم هم همین است.

[سؤال: ... جواب:] آخه نگفت فی زمان الغیبة که. زمان حضور امام علیه السلام. زمان امام باقر علیه السلام بود. الی یوم القیامة بشرطها و شروطها. اگر صلات جمعه مشروعیتش به این است که امام معصوم متصدی آن بشود یا نائب خاص او این استحباب که نماز عصر را بلافاصله بعد از این نماز جمعه بخوانند اختصاص به زمان پیغمبر ندارد. این حکم تا روز قیامت مستمر است که بعد از نماز جمعه صحیح نماز عصر را بلافاصله بخوانند. اما حالا نماز جمعه صحیح شاید شرطش اذن امام معصوم باشد. شرطش حضور امام معصوم یا نائب خاص او باشد. تصریح نکرد که و ذلک سنۀ الی وقت غیبة المعصوم. و ذلک سنۀ الی یوم القیامة.

مثل این که یکی بیاید بگوید آقا! سبق و رمایة حکم اسلام است تا یوم قیامت که اسب دوانی، اسب های جنگی را یا تیر اندازی این ها جایز است در او رهان تا روز قیامت. خب این که فرض نکرد یک روزی می آید مردم دیگه در جنگ به اسب نیاز ندارند؛ به تیراندازی مثلا نیاز ندارند.

[سؤال: ... جواب:] خب او می گوید اسب دوانی، اسب جنگی دواندن حالا اگر مختص اسب جنگی باشد اشکال ندارد رهان بر او. تصریح نکرد که و لو آن روزی که دیگر مردم در جنگ از اسب استفاده نکنند. بله، حکم اسلام مستمر است الی یوم القیامة. حلال محمد حلال الی یوم القیامة. ولی باید ببینیم قید آنی که حلال است چیه، قید آنی که واجب است چیه، قید آنی که حرام است چیه. شاید اینجا هم می گوید بابا این سنت که بعد از نماز جمعه صلات عصر را بلافاصله بخوانند تا روز قیامت است. خب شاید نماز جمعه ای که بلافاصله بعدش نماز عصر خوانده می شود آن نماز جمعه ای است که به اذن امام معصوم باشد. تا روز قیامت این حکم

نماز جمعه ۶۳

مستمر است. هر کجا اذن امام معصوم بود مستحب است نماز عصر را بعد از نماز جمعه بخوانند. و الا اگر اذن امام معصوم نبود نماز جمعه چه بسا باطل است. این اشکال دارد؟ این چه اشکالی دارد گفتن این؟ در زمان غیبت که این روایت صادر نشده. در زمان حضور معصوم صادر شده. تصریح نکرده که یک روزی زمان غیبت می‌رسد بعد بگوید این حکم در زمان غیبت هم هست. خب اگر این را می‌گفت ما مشکل نداشتیم که.

[سؤال: ... جواب:] بعدا بفرمایید من متوجه بشوم.

اشکال دوم به استدلال به این صحیح زراره این بود که دیروز اشاره شد. گفته می‌شود که در این صحیح زراره فرمود و وضع عن تسعة. صلاة الجمعة واجبة على الناس و وضع عن تسعة. یکی هم من کان علی رأس فرسخین. من کان علی رأس فرسخین اگر نماز جمعه اقامه‌اش واجب باشد بر هر مکلفی خب من کان علی رأس فرسخین هم باید نگاه کند ببیند در همان محل خودش می‌تواند نماز جمعه برگزار کند یا نمی‌تواند؟ مطلقا مستثنی نیست. بناء بر وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه بر هر مکلفی، من کان علی رأس فرسخین مستثنی نیست از این حکم. اگر بتواند در همان محل خودش نماز جمعه بخواند باید بخواند با حضور پنج نفر یا هفت نفر از مؤمنین. بطور مطلق وقتی بیایند بگویند کسی که در دو فرسخی است برداشته شده از او نماز جمعه این ظهور در این دارد که یعنی برداشته شده از او حضور در نماز جمعه دو فرسخی. و این نشان می‌دهد بحث، بحث وجوب حضور است. واجب است حضور در نماز جمعه مگر بر کسی که فاصله او با نماز جمعه دو فرسخ باشد. و الا اگر اقامه نماز جمعه بر همه واجب باشد، آن هم که در رأس دو فرسخ است بر او هم اقامه واجب است عند القدرة. چه فرق می‌کند؟

[سؤال: ... جواب:] ما هم همین را می‌گوییم دیگه. ... اشکال دوم هم همین است. اشکال دوم این است: اگر بناء بود این صحیح بگوید نماز جمعه واجب تعیینی است اقامه بشود، خب من کان علی رأس فرسخین هم باید اگر می‌تواند در همان دو فرسخی خودش نماز جمعه اقامه کند؛ اگر می‌تواند. نباید به قول مطلق او را استثنا بکنیم. استثناء من کان علی رأس فرسخین از وجوب حضور است در آن نماز جمعه‌ای که در دو فرسخ دیگر برگزار می‌شود نه از وجوب اقامه. اگر وجوب اقامه در این روایت مطرح بود من کان علی رأس

64..... نماز جمعه

فرسخین اگر قدرت دارد بر اقامه نماز جمعه در همان منطقه خودش باید اقامه کند. چون شما می‌گویید واجب است نماز جمعه بر همه در همه مکان‌ها.

این اشکال به نظر ما اشکال قابل توجهی هست.

دیروز می‌خواستیم دفاع کنیم و این اشکال را جواب بدهیم ولی انصاف این است که این اشکال موجب اجمال در این صحیح است. واقعا با توجه به این نکته عرف دیگه استظهار نمی‌کند که مستثنی منه وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه باشد. نه، با توجه به این که من کان علی رأس فرسخین از وجوب حضور استثناء شده است، عرف می‌گوید شاید هم مستثنی منه وجوب حضور باشد. وجوب حضور در نماز جمعه بر همه ثابت است. نماز جمعه‌ای که با شرائط اقامه می‌شود بر همه واجب است حضور در آن مگر این نه گروه. و لذا این اشکال دوم را ما قبول داریم و موجب اجمال این روایت می‌دانیم.

عمده اشکال در این صحیح شد دو اشکال. یکی این که شاید اذن امام معصوم شرط صحت نماز جمعه باشد کما علیه السید البروجردی که اشکال اول بود. اشکال دوم هم این است که ما یصلح للقرینیة داریم که این روایت حکم وجوب و حضور را بیان می‌کند نه وجوب اقامه را. عمده این دو اشکال است به این صحیح. اشکال امام هم قبلا مطرح شد که از نظر تاریخی فرمودند نماز جمعه احتمال وجوب تعیینی در عصر حضور معصوم هم ندارد که ان شاء الله این را بعدها بررسی می‌کنیم.

کلام واقع می‌شود در روایت دوم پس فردا ان شاء الله.

جلسه ۷

سه‌شنبه - ۹۵/۰۶/۲۳

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على

سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در روایاتی بود که استفاده شده بود از آن‌ها وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه در عصر غیبت.

روایت اول را مطرح کردیم؛ رسیدیم به روایت دوم. صحیحی دیگر از زراره است. قلت لابی جعفر علیه السلام علی من تجب الجمعة؟ قال تجب علی سبعة نفر من المسلمين و لاجمعة لاقل من خمسة من المسلمين احدهم الامام. فاذا اجتمع سبعة و لم يخافوا أمهم بعضهم و خطبهم.

تقریب استدلال به این صحیح بر وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه این است که امام فرمود اذا اجتمع سبعة و لم يخافوا أمهم و خطبهم ظهور در وجوب تعیینی دارد که اگر هفت نفر جمع بشوند، خوف از حکومت نداشته باشند چون در آن زمان اگر شیعه نماز جمعه خصوصی می خواند چه بسا خوف این بود که عمال حکومت کشف کنند این را و به عنوان مقابله با حکومت تلقی بشود امام می فرماید اذا اجتمع سبعة و لم يخافوا أمهم و خطبهم. اطلاق این صحیح شامل عصر غیبت هم می شود.

ما یک تقریب واضح تری را برای این صحیح به نظرمان می آید عرض کنیم. و آن این است که این صحیح نه تنها ظهور دارد در وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه بر هفت نفر اگر جمع بشوند، یعنی وجود داشته باشند و حاضر باشند نماز جمعه بخوانند، بلکه قابل حمل بر وجوب تخییری هم نیست. چرا؟ برای این که در همین صحیح فرمود که و لاجمعة لاقل من خمسة من المسلمين. کمتر از پنج نفر اگر بود که یکی از این پنج نفر امام است که یخطب، نماز جمعه مشروع نیست. پنج نفر که شدند که یکی امام است نماز جمعه مشروع می شود. هفت نفر که شدند واجب می شود. اذا اجتمع سبعة و لم يخافوا أمهم بعضهم و خطبهم. در کنار این تعبیر که و لاجمعة لاقل من خمسة من المسلمين. یعنی اگر پنج نفر بودند نماز جمعه شان صحیح است. صحیح است یعنی عدل واجب تخییری است. اگر هفت نفر بشوند حکم سخت تر می شود. یعنی می شود واجب تعیینی. اگر کسی می گفت پنج نفر اگر باشند نماز جمعه اصلا واجب تخییری هم نیست، مشروع هست یعنی یک مستحبی است مسقط از واجب، خب، می توانست توجیه کند بگوید حالا اگر هفت نفر بودند واجب هست نماز جمعه و قابل حمل بر وجوب تخییری. فرقش با پنج نفر این است که پنج نفر اصلا وجوب ندارد لاتعیینا و لاتخییرا. مستحبی است که مجزی از واجب و مسقط واجب است. ولی اگر هفت نفر شدند واجب است و به قرینه برخی از روایات حمل می کنیم بر وجوب تخییری. این می شد. اما اگر بگوییم این خلاف متفاهم عرفی است که ما بگوییم نماز جمعه این پنج نفر اصلا واجب نیست لاتعیینا و

..... نماز جمعه
لاتخیرا و صرفا یک مستحبی است که مسقط واجب است این خلاف متفاهم عرفی است. پس این نماز
جمعه پنج نفره می شود واجب تخییری.

مشروع است یعنی عدل واجب تخییری است. پس نماز جمعه هفت نفره که امام فرمود اذا اجتمع سبعة و
لم يخافوا أمهم بعضهم و خطبهم این متعین می شود که یعنی در این صورت که هفت نفر بشوند واجب
تعیینی می شود نماز جمعه. و این هم می گوید أمهم بعضهم و خطبهم نه وجب علی البقیة الحضور. بحث
وجوب حضور نیست. اذا اجتمع سبعة باید یکی از این هفت نفر امام بشود؛ خطبه نماز جمعه بخواند و نماز
جمعه برگزار بشود. پس می شود وجوب تعینی اقامه نماز جمعه بر هفت نفر فصاعدا. و اطلاقش زمان غیبت
را هم می گیرد.

این تقریب استدلال به این روایت دوم.

[سؤال: ... جواب:] امام راجع به پنج نفر در این روایت فرمود نماز جمعه مشروع است. کمتر از پنج نفر
مشروع نیست. اگر هفت نفر شدند باید نماز جمعه بخواند. خب ما این که هفت نفر شدند باید نماز جمعه
بخوانند را، در روایات دیگر ممکن بود حمل کنیم بر وجوب تخییری. باید نماز جمعه بخوانند یا نماز ظهر
بخوانند. یک عدل واجب تخییری را که افضل است در اینجا بیان فرمود. ولی این اذا اجتمع سبعة در کنار و
لاجمعة علی اقل من خمسة بیان شده. پنج تا بشوند این جمعیت نماز جمعه مشروع است. کمتر از آن
مشروع نیست. شما می گوید یعنی مستحب است؛ نه واجب است تعینا نه تخیرا، این خلاف متفاهم عرفی
است که این کسانی که پنج نفر می شوند نماز جمعه مستحب می خوانند اصلا هیچ تکلیف به نمازی امروز
ندارند نسبت به نماز ظهر و نماز جمعه. نماز ظهر را تکلیف ندارند چون مسقط دارند. نماز جمعه را هم
تکلیف ندارند چون واجب نیست. پس این آقایانی که پنج نفر شدند نماز جمعه خواندند هیچ تکلیفی به نماز
امروز نداشتند. تکلیف به نماز ظهر نداشتند چون مسقط تکلیف را آوردند. مسقط تکلیف یعنی تکلیف فعلی
نیست با وجود این مسقط. یعنی کسی نماز ظهر بر او واجب است که نماز جمعه نخواند و الا اگر نماز جمعه
بخواند نماز ظهر بر او واجب نیست. پس این آقایان پنج نفری که نماز جمعه می خوانند نماز ظهر بر آنها
واجب نیست. نماز جمعه ای هم که خواندند مصداق واجب نیست. پس امروز حالا غیر از نماز عصری که بعدا

واجب است می‌خوانند نسبت به نماز ظهر و جمعه هیچ مصداق واجب را اتیان نکردند. این خیلی خلاف فهم عرفی است.

[سؤال: ... جواب:] معنای مسقطیت این است. معنای مسقطیت این است که این آقای که با پنج نفر می‌شوند نماز جمعه می‌خواند چون نماز جمعه می‌خواند تکلیف به وجوب به نماز ظهر اصلاً در حقش فعلی نشد. معنا ندارد تکلیف به نماز ظهر در حقش فعلی بشود و عقاب نشود چرا این تکلیف را امتثال نکردی. واجب است نماز ظهر بخواند در عین حال بگویند می‌توانی نماز ظهر نخوانی، این که نمی‌شود. پس این که نماز جمعه پنج نفره خواندند و مشروع هم بود و مجزی از نماز ظهر هم بود، کشف می‌کند که نماز ظهر در حق این‌ها واجب فعلی نبود. اگر نماز جمعه این‌ها هم مصداق واجب تعیینی یا تخییری نباشد معنایش این است که اصلاً هیچ واجب در حق این‌ها نبود. و این خلاف متفاهم عرفی است.

و لذا ظاهر عرفی این است که هر کجا نماز جمعه مشروع است، لاقلاً عدل واجب تخییری است. اگر گفتیم طبق روایات نماز جمعه بر مسافر مشروع است معنایش این است که نماز جمعه در مورد مسافر عدل واجب تخییری است. اگر گفتیم نماز جمعه بر زن مشروع است، معنایش این است که عدل واجب تخییری است. آن وقت فرقی، فرق این مسافر با این زن این است که مردهایی که مسافر نیستند نماز جمعه بر آن‌ها واجب تعیینی خواهد بود ولی بر مسافر و زن نماز جمعه عدل واجب تخییری خواهد بود. نه این که یک عمل مشروعی است که هیچ مصداق واجب نیست لاتعییناً و لاتخییراً. این خلاف فهم عرفی است. و لذا حالا که این نماز جمعه پنج نفره شد مشروع ولی واجب نیست یعنی واجب تعیینی نیست ولی مصداق نماز واجب که هست. اگر مصداق نماز واجب نباشد نماز ظهر هم که بر او واجب نیست. پس چه چیز امروز بر او واجب بود؟ نماز واجب نبود بر او؟ آن وقت اذا اجتمع سبعة أمّهم، اگر هفت نفر بشوند اینجا دیگر واجب می‌شود نماز جمعه یعنی واجب تعیینی می‌شود دیگر. چون پنج نفر بودند عدل واجب تخییری بود، حالا بشوند هفت نفر می‌شود واجب تعیینی دیگر. اذا اجتمع سبعة أمّهم بعضهم و خطبهم. این ظهورش را تقویت می‌کند که بحث در وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه است بر این هفت. و این روایت لقائل ان يقول که قابل حمل بر وجوب تخییری نیست کما این که قابل بر وجوب حضور علی تقدیر الاقامة بشرائطها نیست. چون این روایت

68..... نماز جمعه

نمی‌گوید وجبت الجمعة. این روایت می‌گوید أمّهم. أمّهم بعضهم و خطبهم یعنی اگر هفت نفر شدند اقامه نماز جمعه بر این هفت نفر واجب خواهد بود. پس حمل می‌شود وجوب اقامه بر این هفت نفر، هم ظهور قوی دارد در وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه بر این هفت نفر. بلکه نسبت به عصر غیبت اطلاق دارد. قابل حمل بر عصر حضور هست. اما خب اطلاق حجت است دیگه. شامل عصر غیبت هم می‌شود.

این تقریب استدلال به این روایت.

[سؤال: ... جواب:] بلکه ... عرض می‌کنم.

مرحوم آقای خوئی به استدلال به این صحیحه زراره هم ایراد گرفته. فرموده که این روایت اگر ناظر باشد به شرائط واجب، اگر بیان شرائط واجب بخواهد بکند که معتبر در نماز جمعه چیست، خب ما می‌توانستیم بگوییم که نفی می‌کند شرطیت حضور معصوم را. ولی این روایت که در مقام بیان شرائط واجب نیست. در مقام بیان شرائط صحت نماز جمعه که نیست. نمی‌گوید نماز جمعه چه شرائطی دارد. شرائط صحتش را نمی‌گوید. شاید شرط صحت نماز جمعه حضور امام معصوم باشد. اگر این روایت در مقام بیان شرائط واجب بود و اطلاق‌گیری می‌کردیم می‌گفتیم نفرمود که أمّهم بعضهم باذن الامام پس اذن امام شرط صحت نماز جمعه نیست. خب خوب بود. ولی این روایت که به لحاظ شرائط نماز جمعه در مقام اهمال است. شرائط نماز جمعه را، شرائط صحت نماز جمعه را که این روایت بیان نمی‌کند که. این راجع به وجوب نماز جمعه است نه شرائط صحت نماز جمعه. مثل ان الصلاة كانت على المؤمنين کتابا موقوتا. این که شرائط صحت نماز را بیان نمی‌کند که. اصل وجوب نماز را بیان می‌کند. و لذا در رابطه با شرائط صحت نماز جمعه اهمال دارد. چون اهمال دارد شاید شرط صحت نماز جمعه حضور امام معصوم یا نائب خاص او باشد. و ما در عصر غیبت نماز جمعه‌ای که با حضور امام معصوم یا نائب خاص او باشد نمی‌توانیم برگزار کنیم.

مرحوم آقای خوئی فرموده است که این اشکال را ما می‌توانیم جواب بدهیم؛ بگوییم ما یک اطلاق از حیث متعلق وجوب داریم، یک اطلاق از حیث خود وجوب داریم. به لحاظ متعلق وجوب درست است؛ اطلاقی در این صحیحه نیست. چون متعلق وجوب نماز جمعه به اذن امام است یا نماز جمعه لابشرط از اذن امام است. چون نسبت به شرائط صحت نماز جمعه در مقام بیان نیست. اما، آقای خوئی فرمودند به لحاظ شرائط

وجوب، به لحاظ من تجب علیه، که اطلاق دارد. سائل می‌گوید علی من تجب الجمعة؟ امام فرمود تجب علی سبعة نفر من المسلمين. اگر بناء بود شرط وجوب نماز جمعه حضور معصوم بود، خب این اطلاق وجوب مشکل می‌شد. چرا امام وجوب را مطلق گذاشت؟ متعلق وجوب مهمل است اما من تجب علیه، موضوع وجوب، که این صحیحه نسبت به او در مقام بیان هست. اگر بناء بود شرط وجوب نماز جمعه حضور امام معصوم بود، خب امام در این صحیحه نباید بطور مطلق می‌فرمودند که تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمين؛ باید قید می‌زدند. تجب الجمعة فی حال حضور الامام المعصوم. اصالة الاطلاق را در وجوب یا به تعبیر دیگر در من تجب علیه صلاة الجمعة جاری می‌کنیم. و لذا ایشان فرموده است با این بیان ما دیگه مشکل برطرف شد و این روایت دلالت بر وجوب می‌کند.

اما، آقای خوئی فرمودند ما یک اشکال دیگری به این صحیحه داریم. اشکال چیه؟ اشکال ما این است: می‌گوییم که این صحیحه گفته نماز جمعه واجب است بر هفت نفر. این هفت نفر، وجود هفت نفر شرط وجوب نماز جمعه است یا شرط صحت؟ این را بیان کنید. اگر وجود هفت نفر شرط صحت نماز جمعه است، پس از اول این روایت شرائط صحت را می‌خواهد بگوید. در مقام بیان شرائط صحت خواهد بود. ربطی به بحث ما ندارد. بحث ما در این است که آیا وجوب نماز جمعه مطلق است یا مشروط به زمان حضور است. و اگر بگویید، خوب دقت کنید! اشکال آقای خوئی را دقت کنید! اگر بگویید این روایت که می‌گوید نماز جمعه واجب است بر هفت نفر، می‌خواهد شرط وجوب نماز جمعه را بگوید، بگوید وجوب نماز جمعه مشروط است به وجود هفت نفر، نه این که صحت نماز جمعه مشروط است به اجتماع هفت نفر، وجوب نماز جمعه مشروط است به وجود هفت نفر، این لغو است. چرا؟ برای این که نماز جمعه اگر واجب باشد هر کی کمتر از دو فرسخ باشد بر او واجب است نماز جمعه. در شعاع دو فرسخی هفت نفر پیدا نمی‌شدند؟ این چه شرطی است؟ چه شرطی است که در این روایت بیان می‌کند که واجب است نماز جمعه در صورتی که هفت نفر وجود داشته باشند؟ کدام منطقه‌ای است که انسان مسلمانی در او زندگی بکند و در شعاع دو فرسخی او نشود شش نفر دیگر پیدا بکند که نماز جمعه بخوانند؟

خلاصه اشکال آقای خوئی این است: می‌گوید اگر این صحیحی که می‌گوید تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمین می‌خواهد شرط صحت نماز جمعه را بگوید که اجتماع هفت نفر شرط صحت است، کاری به شرائط وجوب ندارد، در مقام بیان این که در کجا واجب است در کجا واجب نیست نبود، پس چه جور می‌خواهیم به اطلاق این صحیحی تمسک کنیم بگوییم در عصر غیبت هم واجب است؟ خب این روایت شرائط صحت را دارد می‌گوید. نمی‌گوید در کجا واجب است در کجا واجب نیست. اگر می‌خواهد شرائط وجوب را بگوید پس می‌خواهد بگوید نماز جمعه واجب است در فرض وجود هفت نفر خب این لغو است. خب هفت نفر همیشه عادتاً هستند مگر یک مسلمانی رفته در یک غار زندگی می‌کند، در شعاع دو فرسخی او هیچ انسان مسلمانی نباشد و این هم یک فرض نادر کالمعدوم است.

پس استدلال به این صحیحی مشکل پیدا کرد. چون از دو حال خارج نیست. یا می‌گویید تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمین یعنی اجتماع سبعة نفر من المسلمین شرط فی صحه صلاه الجمعة اصلا این روایت در مقام بیان شرائط وجوب نیست که در چه زمانی نماز جمعه واجب است در چه زمانی واجب نیست. می‌خواهد بگوید نماز جمعه با حضور هفت نفر صحیح است. خب این که انصافاً خلاف ظاهر روایت است. ظاهر روایت این است که در مقام بیان وجوب است. حالا که در مقام بیان وجوب است می‌خواهد بگوید که شرط وجوب نماز جمعه وجود هفت نفر است، خب این لغو است. نادر کالمعدوم است که یک منطقه‌ای پیدا کنید که در شعاع دو فرسخیش، از چهار طرف دو فرسخ حساب کنید ببینید چقدر می‌شود که این هفت نفر مسلمان وجود نداشته باشند.

و لذا آقای خوئی فرموده توجیه ما نسبت به این روایت این است که بگوییم این روایت می‌خواهد بگوید تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمین یعنی تجب الجمعة مع اجتماع سبعة من المسلمین لصلاه الجمعة. اگر هفت نفر مسلمان بودند و آمدند نماز جمعه برگزار کردند، اجتماع فعلی هفت نفر، آن وقت نماز جمعه واجب می‌شود. یعنی چی؟ یعنی واجب می‌شود بر بقیه مردم حضور در این نماز جمعه.

خلاصه اشکال آقای خوئی را عرض کنم. آقای خوئی فرموده تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمین، طبق آن استظهار مستدل مشکل دارد. چون اگر تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمین در مقام شرائط

نماز جمعه ۷۱

صحت نماز جمعه باشد، پس در مقام بیان وجوب که چه زمانی واجب است چه زمانی واجب نیست نخواهد بود. و اگر در مقام بیان شرائط وجوب باشد، شرطیت وجود هفت نفر در شعاع دو فرسخی از چهار طرف، دو فرسخ از شرق، دو فرسخ از غرب، دو فرسخ از شمال، دو فرسخ از جنوب، شرطیت وجود هفت نفر مسلمان لغو است. برای این که عادتاً این شرط حاصل بوده. گفتن ندارد که. خب می گفتید تجب الجمعة علی کل مکلف دیگر. پس باید روایت را درست معنا کنیم. روایت می گوید تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمین یعنی اگر هفت نفر مسلمان جمع شدند، اجتماع فعلی پیدا کردند نه وجود پیدا کردند در خانه های خودشان، اجتماع فعلی پیدا کردند نماز جمعه اقامه کردند، تجب الجمعة. آن وقت حضور در نماز جمعه بر بقیه واجب می شود. اما اگر پنج نفر نماز جمعه برگزار کنند حضور نماز جمعه بر بقیه دیگر واجب نخواهد بود.

[سؤال: ... جواب: بله؟ ... اجازه بفرمایید.

به نظر ما...

[سؤال: ... جواب:] تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمین فاذا اجتمع سبعة أمهم بعضهم و خطبهم. او می گوید علی من تجب الجمعة؟ قال تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمین.

این فرمایش آقای خوئی به نظر ما ایراد دارد. این که ایشان فرمود ما بخاطر این محذوری که پیدا شد در معنای روایت، این روایت را این جور معنا می کنیم، اذا اجتمع سبعة نفر من المسلمین و اقاموا الجمعة آن وقت تجب الجمعة می شود يجب الحضور فی هذا الصلاة که اقامها سبعة نفر من المسلمین. این خلاف متن روایت است. چون روایت می گوید اذا اجتمع سبعة نفر من المسلمین و لم يخافوا أمهم بعضهم و خطبهم. محمول ایجاد نماز جمعه است نه حضور در نماز جمعه برگزار شده. محمول این است أمهم بعضهم و خطبهم اذا اجتمع سبعة نفر من المسلمین. یکی امام جمعه بشود و خطبه نماز جمعه بخواند یعنی منعقد کنند نماز جمعه را. آن وقت ایشان می فرماید نه، مراد این است که اگر هفت نفر اقامه کردند نماز جمعه را می توانند اقامه نکنند ولی اگر اقامه کردند بر بقیه واجب است حضور در این نماز جمعه. انصافاً این خلاف کالصریح این روایت است. چه اشکالی دارد آقا! ما بگوییم تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمین یعنی وجود هفت نفر، منتها نه وجود تکوینی هفت نفر. وجود هفت نفر که بالقوة آمادگی نماز جمعه خواندن داشته باشند. هفت

نماز جمعه نماز جمعه

نفر اما برخی شیعه اثنی عشری نیستند. عامی هستند. مثل زمان ائمه شیعه اقلیت بوده. درست است در روستاها، در بادیه نشینی‌ها، اقلاً هفت نفر بودند ولی یکی شیعه بوده شش تا غیر شیعه. آن‌ها نماز جمعه نمی‌خواندند در روستا. در شهر نماز جمعه می‌خواندند طبق فتوی فقهاءشان مثل ابوحنیفه. در شهر هم حاضر بود سنی بیاید؟ شیعه باید باشد امام جمعه، امام جمعه عادل، کدام سنی می‌آمد پشت سر امام جمعه شیعه نماز بخواند، امام جمعه منصوب خلیفه را رها کند؟ نمی‌کردند این کار را. وجود فیزیکی هفت نفر بله عادتاً هست. اما وجود فیزیکی آن که شرط نیست. این که هفت نفری باشند که بالقوه نماز جمعه برگزار کنند، یعنی چی؟ یعنی من که جزء این هفت نفر هستم اگر بروم به این شش نفر بگویم آقا! تشریف بیاورید نماز جمعه برگزار کنیم در مسجد یا در منزل آن‌ها هم بگویند چشم می‌آییم، ولی این جور نبوده معمولاً. خیلی جاها امام عادل پیدا نمی‌شده؛ امامی که عادل است، حسن ظاهرش محرز است. خب یکی سری این آقایان که نماز جمعه شرکت نمی‌کنند می‌گویند شک داریم در شرائط انعقاد نماز جمعه، آن وقت شما حساب کنید هفت نفر جمع شدند، خب طبیعی است که اولین جمعه این است که می‌گویند این امام جمعه‌ای که جزء این هفت نفر است، این که رفیق خودمان هم هست، از بچگی با هم بزرگ شدیم، از کجا او عادل است ما عادل نیستیم؟ قبول ندارند مردم همدیگر را.

خب ببینید کلام در این است: نوعاً مردم دنبال غریبه می‌روند دیگه. فامیل را عادل نمی‌دانند، همشهری را عادل نمی‌دانند، چون رفیق‌شان بوده، با هم نشستند برخاستند. حالا نمی‌خواهم این حرف شرعی است، ولی احراز حسن ظاهر هم کار آسانی نیست. نمی‌شود پشت سر هر کسی اقتداء کرد. پس اذا اجتمع سبعة، تجب الجمعة علی سبعة نفر، اذا اجتمع سبعة اجتماع به معنای وجود هفت نفر اما نه وجود فیزیکی هفت نفر. یعنی این که یکی از این‌ها عادل باشد، مسائل نماز جمعه را بداند که خطبه نماز جمعه چی بخواند، امر به تقوی بکند و شرائط خطبه و شرائط نماز جمعه. و این که آن شش نفر دیگه حاضر باشند بیایند نماز جمعه. این طور نبوده که همه جا تضمین شده باشد.

و لذا این اشکال آقای خوئی هم به نظر ما وارد نیست.

نماز جمعه ۷۳

ظاهر این صحیحه این است: علی من تجب الجمعة؟ قال تجب علی سبعة نفر منهم المسلمین. بعد دارد
فاذا اجتمع سبعة نفر و لم يخافوا أمهم بعضهم و خطبهم. انصاف این است که این ظاهرش وجوب تعیینی
اقامه نماز جمعه است بر هفت نفر.

اما این که احتمال دادند برخی از آقایان که واجب کفایی باشد، خب این خلاف اطلاق این روایت است.
[سؤال: ... جواب:] واجب کفایی نیاز به مؤنه زایده دارد. ... تجب الجمعة علی سبعة نفر یعنی اذا اجتمع
سبعة، اذا اجتمع سبعة بشرط لا نیست از زاید. لالبشرط است. یعنی اذا اجتمع عشرة هم حکم همین است. اذا
اجتمع مائة شخص هم حکم همین است. ... با هفت نفر اقامه واجب می شود. این لالبشرط از زاید است. یعنی
اگر ده نفر هم شدند واجب است اقامه کنند، صد نفر هم شدند واجب است اقامه کنند.

و لذا دلالت این روایت را ما قبول داریم با قطع نظر از معارض ها که بعدا بحث می کنیم.
فقط می ماند این اشکال آخر که اشکال مرحوم آقای بروجردی هست. اشکال ایشان این است که شاید
نماز جمعه صحتش مشروط باشد به این که امام جمعه یا معصوم باشد یا ماذون خاص از قبل معصوم باشد. و
این روایت که در مقام بیان شرائط صحت نماز جمعه نیست. اذا اجتمع سبعة نفر من المسلمین تجب الجمعة
عليهم اما صلات جمعه صحیحه. خب شاید شرط صحت نماز جمعه حضور معصوم یا نائب خاص ایشان باشد.
این اشکال هم ممکن است جواب داده بشود. چون در روایت تعبیر دارد أمهم بعضهم. أمهم بعضهم
حملش بر امام معصوم یا نائب خاص آن امام، خلاف ظاهر است. ظاهرش این است: حکم شرعی این است که
اذا اجتمع سبعة نفر من المسلمین و لم يخافوا أمهم بعضهم و خطبهم، این بعض نه امام معصوم است و نه
نائب خاص ایشان. تعبیر از امام معصوم یا نائب خاص آن حضرت به این که بگوییم اذا اجتمع سبعة نفر من
المسلمین أمهم بعضهم این تعبیر عرفی نیست. و لذا دلالت این روایت را ما می پذیریم.

روایت سوم صحیحه منصور بن حازم هست: الجمعة واجبة علی کل احد لایعذر الناس فیها الا خمسة
المرأة و المملوک و المسافر و المریض و الصبی.

گفته می شود که این روایت دارد که جمعه بر هر کسی واجب است. هیچ کس معذور نیست در ترک نماز
جمعه مگر پنج گروه: زن، عبد، مسافر، مریض و صبی. و گفته می شود که هم ظاهر الجمعة واجبة علی کل

74..... نماز جمعه

احد وجوب تعیینی است و هم به قرینه استثناء مسافر ما نمی‌توانیم حمل کنیم این وجوب را بر وجوب تخییری. چرا؟ برای این که مسافر دلیل داریم که نماز جمعه‌اش مشروع است. روایت داریم مسافر نماز جمعه شرکت کند صد برابر نماز جمعه حاضر است ثوابش. پس نماز جمعه مسافر مشروع است. مشروع که شد یعنی عدل واجب تخییری نه مستحب. پس مسافر که استثناء شد نماز جمعه بر او واجب تعیینی نیست و الا عدل واجب تخییری هست. آن وقت مستثنی منه فرقی با مستثنی این است که مستثنی منه که غیر مسافر است نماز جمعه بر او واجب تعیینی خواهد بود.

تامل بفرمایید این دو مطلب را: یکی این که آیا استثناء مسافر نص می‌کند این صحیح را در وجوب تعیینی وجوب نماز جمعه بر غیر او؟ و علاوه بر آن آیا این صحیح قابل حمل بر وجوب حضور علی تقدیر الاقامة بشرائطها هست یا نیست؟ ان شاء الله روز شنبه این را بررسی می‌کنیم. فردا بحث افعال محرمه، حرمت مجسمه‌سازی است ان شاء الله.

جلسه ۸

شنبه - ۹۵/۰۶/۲۷

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به ادله قول به وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه در عصر غیبت بود. رسیدیم به روایت دوم که صحیح زرارہ بود که به نظر ما همان طور که مرحوم آقای بروجردی هم در البدر الزاهر نقل شده از ایشان، این صحیح اقوی الروایات هست در دلالت بر وجوب اقامه نماز جمعه. روایت این بود: زرارہ سؤال کرد که نماز جمعه بر چه کسی واجب است؟ امام علیه السلام در جواب فرمودند که علی سبعة نفر من المسلمين و لاجمعة لاقل من خمسة فاذا اجتمع سبعة من المسلمين و لم يخافوا أمهم بعضهم و خطبهم.

تقریب دلالت روشن بود. گفته شد که هم صدر صحیحهمی گوید تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمين و ظاهر این وجوب اداء هست، بلکه اصلا حمل این جمله بر وجوب حضور بی معنا است. تجب

نماز جمعه ۷۵

الحضور فی صلاه الجمعة منعقدة علی سبعة نفر من المسلمين. سبعة نفر من المسلمين که شرط انعقاد هست. بعد از این که منعقد شد نماز جمعه با شرائط آن واجب است بر هفت نفر حاضر بشوند در این نماز جمعه، این معنا ندارد. پس سؤال از اصل انعقاد است. علی من تجب الجمعة؟ قال تجب علی سبعة نفر من المسلمين.

و لکن اشکال‌هایی به این روایت شده بود:

اشکال اول، اشکال صاحب جواهر هست که فرموده است که این امر در مقام توهّم حظر است و ظهور در وجوب ندارد. أمّهم بعضهم این، یعنی جایز است بعضی از همین هفت نفر امام جمعه بشوند و بقیه اقتداء کنند و نماز جمعه بخوانند. چون توهّم بود که امام جمعه باید منصوب خاص باشد، امام فرمود نخیر؛ اذا اجتمع سبعة و لم يخافوا أمّهم بعضهم و خطبهم. دلیل بر وجوب نیست.

این فرمایش صاحب جواهر انصافاً ناتمام است. چرا؟ برای این که ما اولاً به صدر صحیحہ تمسک می‌کنیم. علی من تجب الجمعة؟ قال تجب علی سبعة نفر من المسلمين. این لسان توهّم حظر نیست. واجب است نماز جمعه بر هفت نفر از مسلمین، بعد بگوییم این برای این است که می‌خواهد دفع توهّم حرمت بکند؟ این چه عرفیتی دارد؟

ثانیا: بر فرض ما به ذیل صحیحهمی خواستیم تمسک کنیم، اذا اجتمع سبعة و لم يخافوا أمّهم بعضهم و خطبهم، باز این اشکال درست نبود که این در مقام توهّم حظر است و ظهور در وجوب ندارد. ما بارها عرض کردیم مواردی که می‌گویند امر در مقام توهّم حظر ظهور در وجوب ندارد، جایی است که فقط توهّم حظر است. اذا حللتهم فاصطادوا. اما مواردی که هم توهّم حظر است هم توهّم وجوب، اینجا ظهور در دفع توهّم حظر ندارد؛ بلکه ظهور در وجوب دارد. مثلاً: در مورد قاعده تجاوز امام فرمود: رجل شک فی الركوع بعد ما سجد فليمض. بعضی‌ها گفتند در مقام توهّم حظر است. یعنی جایز است مضی و عدم اعتناء به شک. چون توهّم حظر بود. آقا! توهّم همه چیز بود. هم توهّم این بود که مبدا ممنوع باشد من بدون تدارک این رکوع نماز را تمام کنم و هم توهّم این بود که مبدا اگر تدارک کنم این رکوع را زیاده در رکن پیش بیاید. یعنی هم شبهه این بود که مضی و عدم اعتناء به این شک حرام باشد و هم شبهه این بود که اعتناء و تدارک این

رکوع مشکوک حرام باشد. یعنی نمی‌دانست اصلاً وظیفه‌اش چیست؛ آیا باید اعتناء کند به این شک یا نباید اعتناء بکند. خب اینجا جهل به وظیفه است و در مقام جهل به وظیفه امامی فرماید فلیمض. این ظهور دارد در بیان وظیفه.

اینجا هم همین است. اذا اجتمع سبعة و لم يخافوا أمهم بعضهم اگر شبهه حرمت هم داشت که فرد غیر منصوب امام جمعه بشود برای این هفت نفر که خودش هم جزء این‌ها است، شبهه حرمت داشت، از آن طرف شبهه وجوب هم داشت. مخصوصاً به قرینه صدرش که می‌گوید تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمين. و لذا اینجا ظهور امر در وجوب منعقد می‌شود.

[سؤال: ... جواب:] به قول اگر فقط شبهه حرمت بود چرا گفت علی من تجب الجمعة؟ باید می‌گفت علی من تجوز الجمعة؟ قال تجوز الجمعة علی سبعة نفر من المسلمين. معلومی‌شود که شبهه وجوب بود نه شبهه حرمت.

اشکال دوم...

[سؤال: ... جواب:] بر یک عده‌ای واجب است؟ نه. علی من تجب الجمعة؟ سؤال می‌کند نماز جمعه، بله بر یک عده‌ای واجب است اما... بهر حال این اشکال صاحب جواهر تمام نیست.

اشکال دوم، اشکال مرحوم آقای بروجرودی است. فرموده است که با این که این روایت اقوی الدلّة است بر وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه اما به نظر ما ذیل این صحیحیه معلوم نیست کلام امام باشد. شاید کلام صدوق است. یعنی شاید فقط این صحیحیه زراره که در فقیه فقط نقل شده، جمله اولی آن برای امام باشد. تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمين. اما ذیلش حداقل آن جمله اخیر که فاذا اجتمع سبعة نفر من المسلمين و لم يخافوا أمهم بعضهم و خطبهم این شاید کلام و فتوی صدوق است.

شاهدش این است که اگر این جمله ظهور داشت که ذیل صحیحیه زراره است، آن وقت این روایت قویّه الدلالة را شهید ثانی در رساله صلاة الجمعة رها می‌کرد می‌رفت سراغ سایر ادله که به قوت این روایت نیست؟ اصلاً این روایت را متعرض نشده است.

شاهد دیگر این است که کتاب هدایه که کتاب فتوی صدوق است این تعبیر آمده است؛ همین تعبیر. این نشانی دهد این فتوی صدوق است نه ذیل صحیح زرار. و اساسا کتاب فقیه کتاب فتوی بود. من لایحضره الفقیه شبیه من لایحضره الطیب زکریا رازی بود. خواستند از صدوق کتابی بنویسد برای کسانی که دسترسی به فقهاء ندارند. من لایحضره الفقیه نوشت. و اساسا کتاب حدیث محض نیست. بله، کتاب فقه هم در زمان قدیم مملو بود از روایات. اما دیگه ما قرینه نداریم بگوییم هر مطلبی در فقیه بود این جزء حدیث است. مرحوم مجلسی اول هم در برخی از موارد این را تذکر داده است در روضه المتقین. در اینجا هم مرحوم بحر العلوم گفته شاید این ذیل که فاذا اجتمع سبعة نفر من المسلمین أمهم بعضهم کلام صدوق باشد.

[سؤال: ... جواب:] و لاجمعة لا اقل من خمسة من المسلمین فاذا اجتمع سبعة و لم يخافوا أمهم بعضهم و خطبهم. بعد ایشان در البدر الزاهر نقل کردند می گوید کتاب من لایحضره الفقیه هست که در هند چاپ شده؛ در پاورقی آن کتاب متعرض شدند که شاید این جمله اخیر از کلام صدوق باشد؛ ذیل حدیث نباشد. ... بله. ... حالا حداقل این ذیل شاید کلام صدوق باشد.

اگر این ذیل کلام صدوق باشد، صدر این صحیح از نظر آقای بروجردی مشکلی ایجاد نمی کند. چرا؟ برای این که خب امام بفرمایند که تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمین. خب جمعه صحیح واجب است بر هفت نفر از مسلمین. و جمعه صحیح آن جمعه ای است جزما یا لا اقل احتمالا که امام معصوم امام جمعه باشد و یا نائب خاص آن حضرت. بله، تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمین. اقامه نماز جمعه بر هفت نفر که جمع بشوند واجب است ولی به شرط این که بتوانند امام معصوم را امام جمعه قرار بدهند یا نائب خاص آن حضرت را. چون در مقام بیان شرائط صحت نماز جمعه که نیست. و لذا صدر این صحیح برای آقای بروجردی مشکل ایجاد نمی کند؛ ذیل این صحیح که أمهم بعضهم که ادعای شود که این ظهور دارد در این که هر کدام از این هفت نفر که خواستند می توانند امام جمعه بشوند که الغاء می کند شرطیت حضور امام معصوم یا نائب خاص آن حضرت را، این جمله آخر این صحیح زرار را آقای بروجردی خواست بگوید معلوم نیست ذیل صحیح زرار باشد و مشکل را به این نحو حل کرد.

به نظر ما این اشکال هم قابل جواب است:

اولا: چرا ما نتوانیم به تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمین و لو ذیل این صحیحہ کلام صدوق باشد، چرا نتوانیم به صدر این صحیحہ تمسک کنیم؟ خب زرارهمی گوید علی من تجب الجمعة؟ ظاهرش این است که اداء نماز جمعه رامی گوید. بر چه کسانی واجب است نماز جمعه بخوانند؟ امام فرمود بر هفت نفر از مسلمین واجب است نماز جمعه بخوانند. این انصافا اگر بناء بود که شرط نماز جمعه حضور امام معصوم باشد، این تعبیر عرفی نبود. باید تعبیری کردند که اگر امام اقام الجمعة باید مردم حاضر بشوند ولی شرط صحت نماز جمعه این است که هفت نفر در نماز جمعه شرکت کنند. شرط صحت نماز جمعه اقل عدد هفت نفر هست یا حالا در روایت که اگر ذیل را هم حساب کنیمی گوید شرط صحت این است که پنج نفر باشند، شرط وجوب این است که هفت نفر باشند، ولی حالا ما ذیل را اصلا کار نداریم؛ تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمین این ظهور قوی دارد در این که در این هفت نفر امام معصوم لحاظ نشده. و الا این جور تعبیر نمی کردند. بر چه کسی نماز جمعه واجب است امام در جوابمی فرمایند بر هفت نفر نماز جمعه واجب است. یعنی اگر هفت نفر تشکیل شدند، مجتمع شدند نماز جمعه بر این ها واجب است. و حمل این هفت نفر بر آن هفت نفری که در این ها امام بوده است حمل بر فرد نادر است عرفا. این همه گروه های هفت نفری هست، همه این ها را خارج می کنیم فقط یک گروه هفت نفری که امام در بین آن ها است می گوئیم مراد این گروه است، این اخراج اکثر افراد از آن لازمی آید. تخصیص اکثر از آن لازمی آید.

[سؤال: ... جواب:] شمامی گوئید واجب است نماز جمعه بر هفت نفر، خب گروه های هفت نفری زیاد هستند، شمامی گوئید نه، بر آن گروه های هفت نفری که امام در بین آن ها نیست نماز جمعه خواندن واجب نیست. ... بحث در وجوب اقامه نماز جمعه است نه حضور در نماز جمعه ای که امام منعقد کرده. این که تجب علی الكل. این که تجب علی سبعة نفر من المسلمین راجع به انعقاد نماز جمعه است و هفت نفر که بودند نماز جمعه بر این ها واجب است. بعد حساب می کنیم: آقا! این هفت نفر؟ می گوید این در بین شان امام نیست. آن هفت نفر؟ آن هم که در بین شان امام نیست. تخصیص اکثر می زنیم. فقط آن هفت نفری که در بین شان امام است باقیمی ماند تحت این خطاب عام. این مستهجن است عرفا.

نماز جمعه ۷۹

[سؤال: ... جواب:] علی من تجب الجمعة؟ قال تجب الجمعة على سبعة نفر من المسلمين این ظاهرش حکم شرعی است. سؤال از حکم شرعی می‌کند. ببینید! یک وقت شما اشکال‌های خارجی می‌گویید آقا! زراره که راوی این حدیث است از امام باقر، خودش نماز جمعه نمی‌خواند و لذا امام علیه السلام فرمود نماز جمعه بخوانید! این‌ها قرینه خارجی است. بحث در این است که ما هستیم و متن این روایت؛ بدون نگاه کردن به قرائن خارجی. امامی آید خدمت امام. آقا! بر چه کسانی نماز جمعه واجب است؟ امامی فرماید بر هفت نفر از مسلمین نماز جمعه واجب است. خب این را حمل کنیم بر هفت نفری که امام معصوم یا نائب خاص آن حضرت در بین این هفت نفر باشد، این عرفی نیست.

[سؤال: ... جواب:] حالا این اشکال دیگری است؛ عرض می‌کنم.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... روایت اول این جور بود دیگه؛ می‌گفت که خداوند، انما فرض الله عز و جل علی الناس من الجمعة الى الجمعة خمسة و ثلاثين صلات منها صلات واحدة فرضها الله عز و جل فی جماعة و هی الجمعة. خب آن شرائط نماز جمعه را که بیان نکرد. شاید یکی از شرائط نماز جمعه این هست که به اذن امام معصوم اقامه بشود. اما در این روایت دارد سؤال می‌کند بر چه کسی نماز جمعه واجب است امامی فرماید هفت نفر که باشند نماز جمعه واجب است. تعیین می‌کند. بر هفت نفر نماز جمعه واجب است بعد بگوییم مراد آن هفت نفری که امام در ضمن آن‌ها است؟ بله این اشکالی که آقایان اشاره می‌کنند بعد مطرح می‌کنیم.

فعلا اشکال آقای بروجردی را ما عرض کردیم که اولاً تنها همین علی من تجب الجمعة قال تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمين هم بود به نظر ما ظهور داشت در وجوب نماز جمعه بر عدد هفت نفر و لو امام در بین آن‌ها نباشد.

ثانیا: انصافا این است که فاء تفریع، فاذا اجتمع سبعة من المسلمين و لم يخافوا أمهم بعضهم و خطبهم، این ظهور دارد در این‌که این ذیل حدیث است. با این تعبیر فاء آن هم یک قید زاید، و لم يخافوا این‌ها را صدوق از کجا آورد؟ این ظاهرش این است که ذیل حدیث را دارد مطرح می‌کند. و این‌که ایشان فرمود که کتاب هدایه هم همین متن را دارد. خب کتاب هدایه خود شما فرمودید که کتب قدمات متن روایات را

80..... نماز جمعه

ذکر می‌کرد. و در اول مبسوط دارد که ما کتاب نهاییه را که در قدیم نوشتیم بر اساس متون بود؛ تفریع فروغ نکردیم. این که دلیل نمی‌شود پس بگوییم کتاب فقیه این جمله‌ای را که دارد ذیل حدیث نیست و فتوی صدوق هست.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! یک وقت قرینه‌ای داریم به قرینه اخذ می‌کنیم. اما این بیان شما معنایش این است که هر کجا صدوق یک حدیث نقل کرد فقط آن جمله اولش قدر متیقن از روایت است؛ بقیه‌اش شاید فتوی خودش باشد و لو با فاء تفریع بکار ببرد. این‌ها عرفی نیست. ... چه قرینه‌ای دارد ذیل که از دیگری نقل کردند؟ ... خصال چی دارد؟ ... حالا پیدا کنید.

اشکال سوم که آقای بروجردی مطرح فرمودند...

[سؤال: ... جواب:] بفرمایید! ... که یکی امام است، یکی قاضی است. آن رامی‌گویید؟ ... خب مگه یک روایت دیگه داشته باشد اقل عدد سبعة است دلیلی می‌شود این روایت کلش با آن روایت متحد باشد؟ بحث وجوب نماز جمعه است بر هفت نفر. حالا یک روایت دیگر شرط نماز جمعه را هم عدد هفت ذکر می‌کند بگوییم این‌ها یک روایت است؟

[سؤال: ... جواب:] حالا بعد ببینیم.

اشکال سوم:

اشکال سوم باز از آقای بروجردی است. ایشان فرموده با توجه به سیره در آن زم‌آن که عامه امام جمعه رامی‌گفتند منصوب باید باشد از طرف حاکم، این قرینه لبیه متصله است که أمّهم بعضهم یعنی بعضی که منصوب هست؛ نه هر بعضی؛ بعض ماذون. و لذا أمّهم بعضهم بر فرض ذیل صحیح زراره باشد، اطلاق ندارد.

[سؤال: ... جواب:] ایشان در اشکال سوم فرمودند أمّهم بعضهم به قرینه سیره متشرعه که نماز جمعه را از مناصب حکومتی دانستند و مشروع نمی‌دانستند نماز جمعه‌ای برگزار بشود بدون نصب امام جمعه توسط حاکم این قرینه‌می‌شود که أمّهم بعضهم یعنی أمّهم بعضهم مع اذنه من السلطان؛ منتها اذنه من السلطان العادل.

نماز جمعه ۸۱

انصاف این است این هم درست نیست. سیره عامه اولاً: معلوم نیست این بوده که هیچ نماز جمعه‌ای بدون نصب حاکم برگزار نشود. نه. یک منصب رسمی بوده خب امیر خودش متصدی امامت جمعهمی شده؛ خب منصب حکومتی بوده. اما این که هیچ نماز جمعه‌ای بدون نصب حاکم نباشد، این ثابت نیست. الان هم این طور نیست. الان هم این طور نیست که بلاد اهل سنت امام جمعه منصوب باشد. چون یک امام جمعه ندارند. هر مسجدی یک نماز جمعهمی خوانند. حالا بعضی از شهرها ممکن است امام جمعه داشته باشند؛ امام جمعه واحد ولی شما دیدید در مکه، مدینه هر مسجدی نماز جمعه برگزار می کنند. این طور نیست که... [سؤال: ... جواب:] بله هر مسجدی نماز جمعه برگزار می کنند.

این طور نیست که بگوییم هر نماز جمعه‌ای که پراکنده بوده، از نظر عامه مشروع نبوده، بدون این امام جمعه نصب از طرف حاکم شده باشد.

ثانیا: بر فرض عامه این جور فکر کنند این قرینه می شود بر این که کلام امام را ما تاویل بکنیم؟ عامه فقه‌شان مگر قرینه لبیه متصله است که مراد امام را تفسیر کند؟ خب امامی که معتنی نبود به فقه عامه و به سیره عامه، معرض بود از آن، می آیندمی فرمایند اذا اجتمع سبعة من المسلمين و لم يخافوا أمهم بعضهم و خطبهم بگوییم سیره عامه که این بعض که باید امام جمعه منصوب از طرف حاکم باشد این قرینه می شود که این أمهم بعضهم، أمهم بعضهم مع اذنه من الامام؟ این چه قرینه ای می شود؟ اصلا به نظر ما أمهم بعضهم كالصریح است در این که اذن خاص معتبر نیست. هر گاه هفت نفر جمع شدند، یکی از این ها امامی شود و خطبه می خواند، بقیه اقتداء می کنند. این كالصریح است در این که فرق نمی کند، هر کدام از این هفت نفر بودند مهم نیست.

بله، ممکن است شما بگویید امام شاید در زمان خودشان اذن عام دادند، حالا اگر بخواهیم تشبیه کنیم و المثل یقرب من وجه و یبعد من وجوه، امام قدس سره قائل بودند که نماز عید، نماز جمعه از مناصب حکومت هست و لذا اصلا مشروع نمی دانستند نمازهای عید فطر و عید قربان در مساجد را. اشکالمی کردند. حرمت ذاتیه قائل نبودند ولیمی گفتند رجاء خوانده بشود. بعد از انقلاب فرمودند که هر امام جماعتی مانعی ندارد در مسجدش نماز عید فطر بخواند. این اذن عام بود. از نظرش آن که بر نگشته بودند. اذن عام دادند

82..... نماز جمعه

برای تسهیل امر که هر امام جماعتی می‌تواند نماز عید فطر بخواند اما نماز جمعه نه، نماز جمعه را فرمودند باید با نصب حکومت باشد و الا مشروع نیست. خب آن اذن عامی که راجع به نماز عید فطر دادند ما احتمالی دهیم امام معصوم سلام الله علیه دیدند حالا که مبسوط الید نیستند فرمودند اذا اجتمع سبعة من المسلمين و لم يخافوا أمهم بعضهم و خطبهم. کانه فرمودند ما اذن عامی دهیم به این کار.

این احتمال هم به نظر ما خلاف ظاهر این قضیه است که قضیه حقیقه است. سؤال زراره از قضیه حقیقه است. ظاهر جواب امام هم این است که قضیه حقیقه است. علی من تجب الجمعة؟ قال تجب علی سبعة نفر من المسلمين. فاذا اجتمع سبعة من المسلمين و لم يخافوا أمهم بعضهم و خطبهم، این الی یوم القيامة حکم همین است. نه این که تا مادامی که ما اذنی دهیم. ظاهرش قضیه حقیقه است. این که بخواهند حمل کنند بر این که فقط منحصر است به زمان امام معصوم چون اذن در آن زمان محرز است، این خلاف ظاهر این قضیه است که قضیه حقیقه است.

و مؤید این عرض ما کلمه و لم يخافوا أمهم است. اذا اجتمع سبعة من المسلمين و لم يخافوا أمهم بعضهم و خطبهم خب اگر بناء بود امام جمعه ماذون از قبل امام باشد خب اذن خاص اگر مراد باشد، خب فرض خوف مطرح کردن عرفی نیست. چون امام اذن خاصش در زمان بسط یدش بود. و لم يخافوا یعنی چه؟ مگر بگویند اذن عام دادند که اگر خوف ندارید یکی از شما که عادلید امام جمعه بشوید به اذن عام که آن هم عرض کردم خلاف ظاهر این خطاب است در این که قضیه حقیقه است.

[سؤال: ... جواب:] اگر می‌گویید اذن عام داده امام به نحو قضیه حقیقه الی یوم القيامة پس سر بی صاحبی تراشیم؟ خب اختلاف سر چی داریم؟ اگر بناء است اذن عام الی یوم القيامة است پس عملاً یعنی اقامه نماز جمعه بر هفت نفر مشروع است، آن امام جمعه هم که جزء این هفت نفر است ماذون به اذن عام است از طرف معصوم الی یوم القيامة، خب این نزاعی شود لفظی. این معنایش اینمی‌شود که شما طرفدار شهید ثانمی شوید اقامه نماز جمعه در عصر غیبت واجب می‌دانید، می‌گویید بله اذن امام معصوم هم اگر شرط بوده خود امام اذن الی یوم القيامة داده، خب این که ثمره عملیه دیگه پیدا نمی‌کند این نزاع.

نماز جمعه ۸۳

و لذا به نظر ما دلالت این روایت ثانیه اقوی الدلالات هست فی حد ذاتها بر وجوب اقامه نماز جمعه. ولی معارض‌ها، قرائن منفصله را بعدا عرض خواهیم کرد.

روایت سوم روایت منصور بن حازم بود. که روایت منصور بن حازم این بود که متن کامل روایت را برای تان بخوانم:

يجمع القوم يا يجمع القوم يوم الجمعة، یعنی نماز جمعهمی خوانند، اذا كانوا خمسة فما زادوا، فان كان اقل من خمسة فلا جمعة لهم و الجمعة واجبة على كل احد لا يعذر الناس فيها الا خمسة المرأة و المملوك و المسافر و المريض و الصبي.

مرحوم آقای بروجردی و مرحوم آقای خوئی فرمودند خب، این که ندارد يجب اقامة صلاة الجمعة. شاید مراد این باشد که يجب الحضور فی صلاة الجمعة المنعقدة بشرائطها. انعقاد واجب نیست. فوقش اینمی شود که بعد از انعقاد با شرائط حضور واجب است. شاهدش استثناء این پنج نفر هست که این‌ها مستثنی هستند از وجوب حضور.

آقای خوئی شاهی ذکر می کند. می گوید ببینید! امام استثناء کرد مسافر را. مسافر، آنی که از او ساقط هست وجوب حضور است نه اصلا وجوب. اصل وجوب تخیری که در حق مسافر ثابت است. اصل وجوب تخیری بر مسافر ثابت است. و لذا اگر در نماز جمعه شرکت کند نماز جمعه اش صحیح است بلکه له مأه اجر صلات للمقیم. این معلومی شود که استثناء شده مسافر از وجوب حضور. و همین طور و من كان على رأس فرسخين. خب من كان على رأس فرسخين از وجوب حضور استثناء است. و الا اگر اقامه واجب بود، اقامه نماز جمعه واجب بود خب آنی که در دو فرسخی است در محل خودش اقامه کند دیگه. این که می گویند بر تو لازم نیست نماز جمعه یعنی حضور در نماز جمعه در آن دو فرسخی بر تو لازم نیست. پسمی شود حکم حضور و استثناء این پنج نفر از حکم وجوب حضور است. پس مصب این صحیحه منصور بن حازم وجوب حضور در نماز جمعه است مگر بر این پنج نفر. آقای خوئی فرمودند ما ملتزمی شویم.

84..... نماز جمعه

آقای بروجردی ملتزم نمی‌شوند چونمی‌گویند اول الکلام است که نماز جمعه در عصر غیبت بدون نصب امام معصوم مشروع باشد. و لذا حضور در نماز جمعه مشروع و واجب است. نماز جمعه در عصر غیبت مشروع نیست به نظر آقای بروجردی.

بعد آقای خوئی هم ادامه داده. فرموده: استثناء زن هم همین‌طور است. او هم شاهد بر این هست که مستثنی منه وجوب حضور است. چرا؟ برای این‌که نماز جمعه زن هم مشروع است؛ حضور بر او واجب نیست.

به نظر ما این فرمایش آقای خوئی ناتمام است. چرا؟ این جمله را عرض کنم. ان شاء الله ادامه‌اش فردا. الجمعة واجبة این ظاهرش یعنی ایجاد نماز جمعه واجب است. اگر گفت الکذب حرام، ایجاد الکذب حرام، دیگه تقدیر نمی‌خواهد. این تقدیر عرفی است. اما اگر بگویید مراد از الکذب حرام استماع الکذب حرام است، او قرینهمی‌خواهد. الکذب حرام ظاهرش این است که ایجاد دروغ حرام است نه شنیدن دروغ. نماز جمعه واجب است ظاهرش این است که اتیان نماز جمعه واجب است؛ ایجاد نماز جمعه واجب است. نه این‌که نماز جمعه‌ای که منعقد شده حضور در آن واجب است. پس اینمی‌گوید انعقاد نماز جمعه واجب است. حضور در نماز جمعه هم واجب است. هر دو. اتیان اداء نماز جمعه بر همه واجب است. اگر نماز جمعه منعقد است حضور پیدا کنید. منعقد نیست بروید منعقد کنید. بله این پنج نفر مستثنی است. مسافر نه واجب است حاضر بشود در نماز جمعه نه واجب تعیینی است اقامه کند نماز جمعه را. آقا! مستثنی منه وجوب تعیینی اقامه است، شمامی‌گویید بر مسافر مشروع است نماز جمعه، خب معلوم است مشروع است. واجب تخییری است. مستثنی منه وجوب تعیینی نماز جمعه است. خب نماز جمعه واجب تعیینی است مگر بر مسافر. نماز جمعه مسافر صحیح است ولی مستثنی منه مان این بود که واجب تعیینی است نماز جمعه الا علی المسافر. ما نفهمیدیم این استثناءها چه قرینه ایمی‌شود بر این فرمایش آقای خوئی؟

و لذا دلالت این روایت ثالثه هم به نظر ما تام است.

يقع الکلام فی بقیة الروایات غذا ان شاء الله.

یکشنبه - ۹۵/۰۶/۲۸

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به وجوب نماز جمعه بود.

روایت سوم که به آن استدلال شده بود صحیحه منصور بن حازم بود که فرمود: الجمعة واجبة على كل احد لايعذر الناس فيها الا خمسة المرأة و المملوك و المسافر و المريض و الصبي.

مرحوم آقای خوئی فرمود: ما قرینه داریم که ظاهر این روایت حضور در نماز جمعه است نه اقامه آن. حضور در نماز جمعه که منعقد شده طبق شرائط واجب است بر بقیه مگر این پنج نفر. اما اگر اقامه نشود مشکلی نیست؛ اقامه واجب تخییری است اما اگر اقامه بشود با شرائط الجمعة واجبة على كل احد؛ حضور در نماز جمعه بر همه واجب می شود مگر بر این پنج گروه. شاهد آقای خوئی بر این که این صحیحه وجوب حضور را بیان می کند نه وجوب اقامه را استثناء مسافر است و همین طور استثناء من كان على رأس فرسخين و همین طور استثناء در حال نزول مطر. فرموده این استثناءها با توجه به این که این افراد که استثناء شدند، مثل مسافر، مثل من كان على رأس فرسخين، مثل حال نزول مطر نماز جمعه از اینها مشروع است. نماز جمعه از اینها مشروع بود فقط حضور در نماز جمعه بر اینها واجب نیست. و لذا این دلیل می شود که بگوییم این صحیحه مربوط به بحث وجوب حضور است.

اشکال ما به مرحوم آقای خوئی این است که آقا! در این صحیحه فقط مسافر ذکر شد و امرأة و مملوك و مريض و صبي. من كان على رأس فرسخين ذکر نشد. نزول مطر ذکر نشد. اگر من كان على رأس فرسخين ذکر می شد بله قرینه خوبی بود. می گفتیم من كان على رأس فرسخين حضور در نماز جمعه بر او واجب نیست، اگر اقامه نماز جمعه واجب تعیینی بود خب آن هم که كان على رأس فرسخين آن هم موظف بود در همان محل خودش نماز جمعه را اقامه کند دیگه. اگر من كان على رأس فرسخين استثناء می خورد در این صحیحه ما حق می دادیم به آقای خوئی؛ می گفتیم من كان على رأس فرسخين نماز جمعه بر او واجب نیست یعنی حضور در نماز جمعه بر او واجب نیست. و الا اقامه اگر می تواند نماز جمعه را در محل

خودش با شرائط چرا اقامه نکند؟ در این روایت که ندارد من کان علی رأس فرسخین. مسافر را دارد، مرأه را دارد و امثال این‌ها. بر مسافر نه نماز جمعه واجب است اقامه کند و نه واجب است در نماز جمعه اقامه شده حاضر بشود؛ هیچکدام. واجب تعیینی نیست بر مسافر. منافات ندارد که واجب تخییری باشد. الجمعة واجبه علی کل احد ظهور دارد در وجوب تعیینی. مگر بر مسافر و زن و مانند این‌ها که بر این‌ها نماز جمعه واجب تعیینی نیست نه اقامه‌اش و نه حضور در آن بعد از اقامه. این اشکال دارد؟ این چه قرینه‌ای می‌شود بر این که ما بگوییم این روایت فقط مربوط به وجوب حضور است بعد از اقامه نماز جمعه؟ ظاهر الجمعة واجبه اداء نماز جمعه است حتی در جایی که اقامه نمی‌شود می‌گوید الجمعة واجبه علی کل احد چرا نمی‌روید اقامه کنید؟ نه این که الحضور فی الجمعة واجبه علی کل احد، چرا در نماز جمعه‌ای که منعقد شده شرکت نمی‌کنید؟ نخیر اطلاق دارد. نماز جمعه واجب است بر هر شخصی و لو در زمانی که اقامه نمی‌شود واجب است نماز جمعه بر مردم اگر می‌توانند اقامه کنند.

[سؤال: ... جواب:] من کان علی رأس فرسخین اگر بود شما می‌گفتید خب چرا این آقا را استثناء می‌کنید از نماز جمعه؟ خودش چرا اینجا نماز جمعه اقامه نمی‌کند؟ پس معلوم می‌شود اقامه واجب نیست؛ حضور واجب است. من کان علی رأس فرسخین از حضور استثناء شده است از وجوب حضور. آن وقت این روایت اگر من کان رأس فرسخین بود می‌شد مبتلی به ما یصلح ما للقرینیه اگر من کان علی رأس فرسخین استثناء می‌شد. می‌گفت الجمعة واجبه علی کل احد الا من کان علی رأس فرسخین این ما یصلح للقرینیه بود بگوییم مراد حضور در نماز جمعه است که واجب است بر هر شخصی. اما این روایت این را ندارد که. ... مریض هم لازم نیست اقامه کند. ... نه فقط از وجوب حضور از وجوب اقامه هم استثناء شده. مریض نه اقامه لازم بکند نماز جمعه را نه حاضر بشود در نماز جمعه اقامه شده. ولی غیر این مریض و مسافر و مانند این‌ها واجب است نماز جمعه بر آن‌ها؛ اطلاق دارد. نماز جمعه واجب است بر آن‌ها مطلقاً. و این وجوب مشروط به انعقاد نماز جمعه نیست. وجوب مطلق است. واجب مطلق هم یقتضی اتیان مقدمه آن را. واجب مطلق است اداء نماز جمعه. مقدمه این واجب مطلق این است که هفت نفر جمع بشوند، یک امام جمعه عادل را انتخاب کنند از خودشان، نماز جمعه بخوانند. الجمعة واجبه علی کل احد.

بله، اگر ما احتمال بدهیم شرط صحت نماز جمعه حضور امام معصوم یا نائب خاص او است، بله، ما اشکال را قبول می‌کنیم. چون الجمعة واجبۀ علی کل احد در مقام بیان شرائط نماز جمعه نیست. یعنی الجمعة واجبۀ علی کل احد یقدر علی اتیان صلاة الجمعة. و شاید ما قادر بر اتیان صلات جمعه نباشیم. چون شرط صلات جمعه فی علم الله حضور امام معصوم است. اگر احتمال فقهی بدهیم کما این که مدعای برخی از بزرگان از جمله مرحوم آقای بروجردی است که شرط صحت نماز جمعه حضور معصوم یا نائب خاص ایشان است به این روایت نمی‌توانیم تمسک کنیم. چون می‌گویید يجب الجمعة علی کل احد. جمعه چیه؟ جمعه شرائطش چیه؟ شاید یکی از شرائطش این باشد که حضور امام معصوم در آن باشد. در مقام بیان شرائط صحت نماز جمعه که نیست این روایت.

[سؤال: ... جواب:] در مقام بیان نیست تا اطلاق داشته باشد؛ اطلاق لفظی یا مقامی.

[سؤال: ... جواب:] حالا اتفاقاً آقای بروجردی ادله‌ای می‌آورد بر این که حضور معصوم در نماز جمعه یا نائب خاص آن حضرت در نماز جمعه شرط است و باید امام جمعه یا خود معصوم باشد یا نائب خاص ایشان. این را از ادله استفاده کرده. یا اگر شک هم بکنیم نظر آقای بروجردی درست است یا نه نمی‌توانیم دیگه به اطلاق این صحیحہ تمسک کنیم. اما مثل آقای خوئی که معتقد است با اطلاق ادله نفی می‌کنیم شرطیت اذن امام معصوم را در صحت نماز جمعه خب این روایت دلالتش تمام می‌شود دیگه. چون شرط صحت نماز جمعه الان هم فراهم است. و این روایت می‌گوید الجمعة واجبۀ علی کل احد. این که حضور را در تقدیر بگیریم خلاف ظاهر است. ظاهرش این است که ایجاد و اتیان در تقدیر است. مثل این که می‌گویند الکذب حرام یکی بگوید استماع الکذب حرام. خب این عرفی نیست. ظاهر الکذب حرام یعنی ایجاد الکذب حرام. اینجا ظاهر الجمعة واجبۀ این است که ایجاد الجمعة واجبۀ. و اطلاق وجوب اقتضاء می‌کند تحصیل مقدماتش را. و تحصیل مقدمات به این است که اگر بتوانیم هفت نفر بشویم امام جمعه از خودمان قرار بدهیم نماز جمعه بخوانیم.

پس یا شرط صحت نماز جمعه حضور امام معصوم است جزماً یا احتمالاً، وجوب حضور را هم از این روایت استفاده نمی‌شود کرد در زمان غیبت. شاید این نماز جمعه‌ها صحیح نباشد. چون نصب امام معصوم که

نماز جمعه نیست. خود امام معصوم هم که نیست. و اگر شرط صحت نباشد برای وجوب اقامه هم می‌شود به این صحیح تمسک کرد.

[سؤال: ... جواب:] اصلا تقدیر گرفتن ایجاد عرفی نیست. اصلا خود فعل ظهور دارد در ایجاد. اگر گفتند مثلا شرب الماء حرام یعنی ایجاد شرب الماء حرام. اصلا به تعبیر امام قدس سره می‌فرمایند اسماء اجناس ظهور دارد در موجود. اگر بگویید مثلا فرض کنید النار حاره، این نیاز نیست بگویید النار الموجود حاره. اصلا نار معدومه حار نیست به نظر عرف. لازم نیست بگویید آتش موجود می‌سوزاند. اصلا آتش یعنی همان عرفا. لازم نیست ایجاد را در تقدیر بگیرید یا وجود را در تقدیر بگیرید. این نیاز به تقدیر ندارد. حذف متعلق نیست. و لذا در لا اله الا الله گفتند لا اله الا الله آنی که ظاهر است یعنی لا اله بموجود الا الله نه این که موجود در تقدیر است. اصلا نیازی به تقدیر ندارد عرفا. اصلا لا اله یعنی لا وجود لله الا الله. نه لا اله يستحق العباده الا الله.

[سؤال: ... جواب:] اگر بگویند الجمعة واجب معنایش این است که نماز جمعه واجب است بر همه. شما چه می‌فهمید از این عبارت؟ اگر بیايند به شما بگویند نماز جمعه بر همه مکلفین واجب است بعد شما نماز جمعه نخوانید. خب می‌گوید نماز جمعه بر همه واجب است چرا نماز جمعه نمی‌خوانی؟ اگر بگویی نمی‌توانم چون اذن امام معصوم ندارم آن بحث دیگری است. اگر اذن امام معصوم شرط نبود جزما طبق ظاهر ادله که نظر آقای خوئی هست نمی‌توانی بگویی نمی‌توانم. تو می‌توانی نماز جمعه بخوانی. خب این روایت هم می‌گوید نماز جمعه بر همه واجب است. ... نه، ایجاد. نه متعلق هست. متعلق وجوب که در آن فرض وجود نمی‌شود. ایجاد. می‌گوید ایجاد نماز جمعه واجب است. ایجاد را لازم نیست در تقدیر بگیرید. نیاز به تقدیر ندارد. معنای این که نماز جمعه واجب است همین است.

و لذا دلالت این روایت سوم هم بر وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه به نظر ما تمام است.

روایت چهارم...

[سؤال: ... جواب:] نماز جمعه بر همه واجب است. اگر اقامه نشود باز واجب است مقدمه‌اش اقامه آن است. اگر اقامه بشود بر شما هم که شرکت نمی‌کنید نماز جمعه واجب است. مقدمه نماز جمعه خواندن شما این

نماز جمعه ۸۹

است که در آن نماز جمعه‌ای که منعقد شده شرکت کنید. ... ایجاد انحلالی است. ایجاد نماز جمعه بر همه واجب است. نماز جمعه که یک ماهیت صرف الوجودی ندارد. شما نماز جمعه می‌خوانید. دیگران نماز جمعه می‌خوانند. فقط امام جمعه که نماز جمعه نمی‌خوانند. همه مردم که در نماز جمعه شرکت می‌کنند دارند نماز جمعه می‌خوانند. نماز جمعه بر همه مردم واجب است. آن‌هایی هم که نماز جمعه شرکت نمی‌کنند در خانه‌هایشان نشستند، رفتند مهمانی، آن‌ها هم الجمعة واجبۀ علی کل احد. بگویند آقا! در خانه‌مان نماز جمعه می‌خوانیم می‌گویند کمتر از یک فرسخ با نماز جمعه فاصله است. پس باید بروید در نماز جمعه‌ای که منعقد شده با شرائط شرکت کنید تا شما هم اتیان کرده باشید به نماز جمعه. نه حضور تنها است نه اقامه. اداء نماز جمعه بر هر مکلفی واجب است. اگر اقامه نشود پس اقامه نشده است، اداء نماز جمعه مقدمه‌اش اقامه آن است. اگر اقامه شده است اداء نماز جمعه توسط دیگران به حضور آن‌ها است در این نماز جمعه.

روایت چهارم: صحیحہ ابی بصیر و محمد بن مسلم: من ترک الجمعة ثلاثا متوالات بغیر علّة طبع الله علی قلبه.

مرحوم آقای خوئی فرموده است این روایت هم به نظر ما دلالت نمی‌کند بر وجوب اقامه. چون متعلقش شاید حضور باشد. من ترک الحضور فی صلاة الجمعة. بله، حضور در نماز جمعه از این روایت استفاده می‌شود واجب است. چون می‌گوید اگر سه هفته پشت سر هم نروید منافق می‌شوید. طبع الله علی قلبه یعنی منافق می‌شود. چون فطبع علی قلوبهم. منافقین هستند که طبع علی قلوبهم.

خب حالا این‌طور نیست که بگوییم پس سه هفته یک بار واجب است برویم. نه این خلاف تسالم فقهی است. یا واجب است بروی در هر هفته یا اگر واجب نباشد در سه هفته هم واجب نیست. فقط فرقی این است: اگر سه هفته نروی می‌شوی منافق. یک هفته نروی ترک کردی واجب را. اما هنوز به حد منافق شدن نرسیده.

به نظر ما الکلام الکلام. ظاهر من ترک الجمعة یعنی من ترک صلاة الجمعة یعنی لم یأت بصلاة الجمعة. لم یأت بصلاة الجمعة اطلاق دارد و لو در شهری که اقامه نمی‌شود ولی می‌شود اقامه بکنند، این‌ها دارند ترک می‌کنند صلات جمعه را. اگر کسی گفت من ترک شرب لبن، لبن به معنای آبدوغ هست، کسی که در هنگام

90..... نماز جمعه

ظهر آبدوغ نخورد این سه روز پشت سر هم منافق هست، حالا آبدوغ نیست، آب داری ماست هم داری، می‌گویی چون آبدوغ نیست شامل من نمی‌شود. می‌گویند کسی که ترک کند شرب آبدوغ را و لو به این که آبدوغ درست نمی‌کند می‌گویند حیف است این ماست را ما آبدوغش بکنیم. نگفته هرگاه آبدوغ موجود بود و نخوردید، نه، می‌گویند هر کسی آبدوغ نخورد شما شمایی می‌شود که آبدوغ نیست ولی می‌توانی آبدوغ درست کنی. اینجا هم می‌گویند کسی که ترک کند نماز جمعه را و لو نماز جمعه برگزار نمی‌شود در این شهر، صدق می‌کند این مردم ترک کردند نماز جمعه را. چون می‌توانند اقامه کنند.

[سؤال: ... جواب:] بله. اگر کسی که ترک کند جماعت را در نماز فریضه، یک امام جماعتی است می‌گویند نمی‌خوانم مردم! بروید فرادی بخوانید. من نمی‌خوانم من شبهه دارم در... نه دیگه. آنی که می‌تواند. امام جماعت می‌تواند نماز جماعت بخواند. خب گفتند هر کس جماعت را در نماز فریضه ترک کند حکمش این است، می‌گویند آقای امام جماعت شما نرفتی مسجد مردم فرادی خواندند نماز جماعت را ترک کردی. ... خب فرض این است. فرض این است واجب است کسی که عادل هست و قدرت بر خطبه خواندن دارد واجب است. وقتی به شش نفر می‌گویند بیا نماز جمعه بخوان واجب است نماز جمعه بخواند. پس اقامه واجب شد. شش نفر آمدند به شما می‌گویند آقا! ما شما را عادل می‌دانیم. خودت که خودت را عادل می‌دانی. قدرت بر خطبه خواندن داری. و لو همان خطبه خواندن با همان بیان خیلی عادی. بگویی تقوی داشته باشید یک سوره حمد هم داشته باشید. بعدش هم یک سلام و صلواتی هم به ائمه مسلمین بدهی تمام شد. این هم که خطبه دوم می‌گویند بحث‌های سیاسی بکنید این هم واجب که نیست. در روایت علل هست که امام خطبه می‌خواند حکمت خطبه خواندن امام این است که و یخبرهم بما ورد علیهم من الآفاق. اخبار مجتمع مسلمین را یا اخبار جهانی را به مردم بیان کند. این حالا حکمت است که امام مسلمین نماز جمعه می‌خواند خطبه هایش پربار باشد از جهت سیاسی. ما که امام المسلمین نیستیم. شش نفر آمدند به شما می‌گویند نماز جمعه بخوان. اگر نماز جمعه نخوانی با این که عادل و قدرت بر خطبه‌ها و لو به آن اقل مراتب واجب داری خب صدق می‌کند ترک الجمعة ثلاثا متوالیات بغير علّة طبع الله علی قلبه.

نماز جمعه ۹۱

[سؤال: ... جواب:] می‌دانم. اگر شش نفر بیایند به این آقای عادل که قدرت بر خطبه خواندن دارد بگویند نماز جمعه برگزار کنیم در این روستا ما چای کم داریم از روستای بالاچی، از آن روستای علیا ما چای کم داریم، شما قبول نکنی مصداق این روایت می‌شوی. پس واجب است اقامه دیگه. یا این عادل بیاید بگوید مردم! بیایید شش نفر بشوید نماز جمعه بخوانیم آن‌ها می‌گویند نه، حال نداریم، خب من ترک الجمعة ثلاثا متوالیات بغیر علّة طبع الله علی قلبه شاملش می‌شود.

بله، ممکن است ما راجع به این روایت چهارم بگوییم بغیر علّة، بدون سبب، شاید نفس غیبت امام معصوم علت باشد. می‌گوید من نمی‌روم نماز جمعه. چون زمانی که امام معصوم بود امیرالمؤمنین نماز جمعه می‌خواند خب می‌گفتید من ترک الجمعة ثلاثا متوالیات بغیر علّة طبع الله علی قلبه اما چون امام معصوم امام جمعه نیست این شد سببی برای ترک حضور در نماز جمعه. یا مرحوم آقای بروجردی بفرمایند خود شبهه مشروعیت داشتن نماز جمعه در عصر غیبت و این که شرط صحت نماز جمعه اذن امام معصوم است این مصداق این می‌شود که من ترک نماز جمعه ام می‌شود ترک الجمعة لعلّه نه بغیر علّة. می‌شود تمسک به عام در شبهه مصداقیه بغیر علّة. شاید ترک ما نسبت به نماز جمعه ترک لعلّه باشد نه ترک لغیر علّة. تمسک به عام در شبهه مصداقیه آن جایز نیست.

این اشکال در این روایت هست.

اما اشکال آقای خوئی که این روایت مربوط به وجوب حضور بعد الاقامه هست به نظر ما وارد نیست.

[سؤال: ... جواب:] بغیر علّة یعنی بغیر سبب. ... خودش موجه است. ... بدون سبب. ... شاید عدم انعقاد نماز جمعه به اذن امام معصوم سبب صحیح باشد. می‌شود تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود عام که قطعاً جایز نیست. ... حداقل اگر مشروعیت نماز جمعه بدون اذن امام معصوم را شک کنیم مثل آقای بروجردی که روشن است به این روایت نمی‌شود تمسک بکند. ما حالا چای؟ بالاتر می‌گفتیم شما به آن اشکال دارید. می‌گوییم حتی اگر احراز مشروعیت هم بکنید، آقا! می‌گوییم من وقتی امام معصوم نیست حاضر نمی‌شوم. این هم یک سببی است عرفی. سبب عرفی است. در حج هم مگه گفتند من ترک الحج بغیر علّة. ... اتفاقاً همانجا روایت دارد، یک روایتی هست که من ترک الحج من غیر عذر یعذر الله فيه فقد ترک شریعه من

شرائع الاسلام. بعضی از بزرگان فرمودند، فرمودند تمسک به این حدیث در موارد شک در عذر تمسک به عام در شبهه مصداقیه است. آنجا هم فرمودند. اتفاقا شما خوب اشاره کردید. یادمان آوردید. همانجا هم برخی، روایت هست راجع به این روایت ها! نه روایت دیگه، کار نداریم. ما هم راجع به این روایت داریم حرف می‌زنیم. روایت دیگر را که بررسی می‌کنیم.

روایت پنجم صحیح زرارہ عن ابی جعفر علیہ السلام...

[سؤال: ... جواب:] حالا طبع الله علی قلبه انصاف این است: ظهورش در عرف متشرعی این است که این کار حرام است بلکه حرام شدیدی است. و الا انسان گناهکار که طبع الله علی قلبه ندارد. منافقین را گفتند طبع علی قلوبهم. طبع علی قلوبهم یعنی هیچ هدایتی در این‌ها تاثیر ندارد. آدم به جایی برسد که هیچ هدایت در او مؤثر نیست، کاری بکند که هدایت در او تاثیر نگذارد این حرام نیست؟ انصافا در ارتکاز متشرعی این حرام است. ... اگر روایت بگوید طبع الله علی قلبه، ختم الله علی قلبه ظاهرش حرمت است دیگه. شما روایت همین‌طوری یادتان است یا جعل... قلبش سیاه می‌شود. قلب سیاه بشود مهم نیست. نه. قلب سیاه می‌گوید یعنی رقت قلب دیگه ندارد. رقت قلب ندارد. اما طبع الله علی قلبه یعنی لایهتدی بهدایة الله. معنای طبع الله علی قلبه این است دیگه. مهر می‌زند خدا روی دلش. یعنی دلش بسته می‌شود. ختم الله علی قلوبهم. یعنی هر چی به او می‌گویی آدم خوبی باشد قبول نمی‌کند. خب این چرا قبول نمی‌کند بخاطر این که نماز جمعه را سه هفته ترک کرد. خب این ظهورش در حرمت است. حالا روایت بعدی که از این بهتر است.

صحیح زرارہ می‌گوید عن ابی جعفر علیہ السلام صلاة الجمعة فريضة والاجتماع اليها فريضة مع الامام فان ترك رجل من غير علة ثلاث جمع فقد ترك ثلاث فرائض و لا يدع ثلاث فرائض من غير علة الا منافق.

تقریب استدلال به این صحیحه مثل تقریب استدلال به صحیحه سابقه است. صلاة الجمعة فريضة ظاهرش این است که اداء آن فريضه است. و الاجتماع اليها فريضة مع الامام. اگر امام طبق نظر مرحوم آقای بروجردی مشی کنیم بگوییم ظاهر است در امام اصلی، که نظر آقای بروجردی بود، آقای خوئی هم در غیر این روایت در مطلق روایاتی که لفظ امام هست مثل شهادت عدلین عند الامام بالهلال که امر الامام بالافطار امام به قول

نماز جمعه ۹۳

مطلق ظهور دارد در امام معصوم. آن امامی که امام مطلق است، امام الکمل است، یعنی حتی امام فقهاء است، حتی امام ولی امر است او امام معصوم است. امام به قول مطلق.

[سؤال: ... جواب:] اگر یک جایی گفتند امام، قرینه بود، می‌گوییم امام شامل امام غیر معصوم هم می‌شود. ... نظر آقای بروجردی را دارم می‌گویم. نظر آقای خوئی را دارم می‌گویم در غیر این روایت. آقای بروجردی راجع به این روایت هم فرمود که ظهور دارد، انصراف دارد به امام اصلی. ما بحث کردیم استعمال لفظ امام را. به نظرمان می‌آید ظهور امام در حاکم عادل است نه در خصوص امام معصوم. ... نه. امام به قول مطلق انصراف دارد به امام عادل. می‌گوید ان انفق علی زوجته و الا فعلى الامام ان يفرق بينهما. ... امام یعنی حاکم عادل. ... یعنی حاکم جائز؟ ... حالا. این که قطعا و الاجتماع اليها فريضة مع الامام شامل امام جائز که نمی‌شود که. یعنی در تحت ظل حکومت معاوية بن ابي سفيان. پس این امام عادل است. اما امام معصوم نه، اطلاق اقتضاء می‌کند هر امام عادلی. حالا آقای خوئی که می‌گویند امام جماعت. اصلا لازم نیست امام به معنای حاکم باشد. خب می‌گوید صلاة الجمعة فريضة و الاجتماع اليها فريضة مع الامام این ظاهرش این است که اداء نماز جمعه و لو به اقامه آن. اقامه نمی‌شود، اقامه کنید. صلاة الجمعة فريضة. اینجا دیگه روشن است. می‌گوید سه تا فريضة است. هر جمعه یک فريضة. سه تا جمعه سه تا فريضة است. ترک کنی سه تا فريضة را می‌شوی منافق. البته من غير علة. من غير علة. آن وقت این شبهه پیش می‌آید که شاید حضور امام معصوم علت باشد که اگر ما در عصر غیبت شک در مشروعیت بکنیم می‌شود ترک نماز جمعه من علة. این اشکال آقای بروجردی وارد است.

انشاءالله بقیه روایات را فردا بررسی می‌کنیم.

جلسه ۱۰

دوشنبه - ۹۵/۰۶/۲۹

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله في الارضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به ادله وجوب نماز جمعه در عصر غیبت بود.

رسیدیم به روایت پنجم صحیح زرارہ عن ابی جعفر علیہ السلام قال صلاۃ الجمعة فريضة و الاجتماع اليها فريضة مع الامام فان ترك رجل من غير علة ثلاث جمع فقد ترك ثلاث فرائض و لا يدع ثلاث فرائض من غير علة الا منافق.

راجع به این صحیح بحث در این بود که آیا مفاد این صحیح وجوب حضور هست در نماز جمعه منعقد شده که مرحوم آقای خوئی فرمودند؟ یا مفاد این صحیح وجوب اداء صلات جمعه هست و لو به این که اقامه بکنیم آن را؟

ممکن است کسی بگوید فرمایش مرحوم آقای خوئی که وجوب حضور علی تقدیر اقامه صلاۃ الجمعة بشرائطها از این روایت استفاده می شود شاهدش این جمله دوم هست که و الاجتماع اليها فريضة مع الامام. یعنی حضور در نماز جمعه واجب است.

به نظر ما این دلیل نمی شود که بگوییم مفاد این صحیح فقط وجوب حضور هست در نماز جمعه بعد از انعقاد آن با شرائط. بلکه مفاد این صحیح از این وسیع تر هست. مفادش این است که در شهری که نماز جمعه بر گزار نمی شود که باید مؤمنین نماز جمعه اقامه کنند. صلاۃ الجمعة فريضة. خود همین اطلاق دارد. یعنی اداء صلات جمعه فريضة است. اگر متوقف است اداء آن بر این که هفت نفری بیايند اقامه کنند نماز جمعه را واجب می شود اقامه. و الاجتماع اليها فريضة مع الامام یا به این معنا است که حضور بعد الاقامة هم واجب است که حکم حضور را هم بیان کرده حضرت. و یا مفاد این جمله دوم بیان شرطیت اقامه نماز جمعه هست به جماعت. نماز جمعه فريضة است و الاجتماع اليها فريضة مع الامام. یعنی نماز جمعه عبادت گروهی است. عبادت اجتماعی است. باید امامی داشته باشند که امامت جمعه را به عهده بگیرد و خطبه بخواند و بقیه اقتداء کنند. صلاۃ الجمعة فريضة کانه فرموده که و لاجمعة الا فی جماعة.

[سؤال: ... جواب:] و الاجتماع اليها یعنی نماز جمعه نماز فرادی ندارد. باید اجتماع کنند بر نماز جمعه با امامی که امامت جمعه را بر عهده بگیرد.

شبهه ای که در استدلال به این روایت بود کلمه امام بود و کلمه من غیر علة.

کلمه امام مرحوم آقای بروجردي فرمودند ظاهر است در امام اصلی که امام معصوم است.

این نیاز دارد به یک تحقیق بیشتر که ما قبلاً تحقیق کردیم. ولی مناسب هست این تحقیق را در آینده به مناسبت بحث از مشروعیت نماز جمعه در مقابل قول ثالث که قول به عدم مشروعیت نماز جمعه هست آن تحقیقات را ان شاء الله مطرح کنیم و بررسی کنیم. فعلاً ما به عنوان اصل موضوعی مطرح کنیم. اگر امام ظهور داشته باشد در امام معصوم و یا قدرمتیقن امام معصوم باشد خب اشکال به دلالت این روایت وارد است که و الاجتماع الیهما فریضه مع الامام المعصوم. شک هم نکنیم در این که آیا مراد از امام، امام معصوم است یا مطلق حاکم عادل یا مطلق امام جماعت عادل، نتیجه اخس مقدمات هست. شاید مراد این باشد که و الاجتماع الیهما فریضه مع الامام المعصوم. دیگه نمی‌شود بگوییم به صرف حاکم عادل و نصب حاکم عادل یا به صرف امام جمعه عادل باید نماز جمعه خواند. برخی از روایات روشن است که امام یعنی امام معصوم. چون تعبیری هست در اصول کافی، تعبیر کرده به امام و اصلاً در مورد عصمت امام هست که مشخص است یعنی امام معصوم. این روایات را بعداً مطرح می‌کنیم. روایات برخیش ظهور دارد در امام معصوم. برخیش ظاهر است در مطلق حاکم عادل. برخیش که اصلاً ظاهر است در مطلق قائد. حالا و لو قائد حج. سر فان الامام لایقف. امیر حاج دید امام صادق علیه السلام از اسب به زمین افتاده‌اند. ایستاد. امام فرمود سر، حرکت کن، فان الامام لایقف. امام الحاج نباید توقف کند. باید همراه کاروان حج به جلو برود و به مواضع برود. امام تعبیرهای مختلفی دارد در روایات. امام به معنای امام معصوم، به معنای حاکم عادل، به معنای امام در یک حیث مثل امیر الحاج و گاهی هم امام به معنای امام جماعت بکار رفته. بحث در این است که اگر ما اجمال قائل شدیم در کلمه امام، قدرمتیقن امام معصوم بود دیگه نمی‌شود دلالت این روایت را پذیرفت. اما اگر بعداً اثبات کردیم که مراد از این امام یا امام یخطب، امام جماعتی که می‌تواند خطبه بخواند یا فوقش گفتیم امام یعنی حاکم عادل، دیگه این اشکال که لفظ امام در اینجا بکار رفته و امام به معنای امام معصوم هست و شامل نماز جمعه عصر غیبت نمی‌شود، به این نحو قابل جواب خواهد بود.

اگر اثبات کنیم که مراد از امام در این روایت یا امام عادل است، حاکم عادل است یا امام جمعه عادل است، خب دیگه دلالت این روایت بر وجوب اقامه نماز جمعه در زمان حاکم عادل بناء بر این که امام به معنای امام و حاکم عادل باشد یا اگر به معنای امام جمعه عادل باشد، در فرضی که امام جمعه عادل هست،

خود این روایت می‌گوید الاجتماع الیهما فريضة مع الامام، دلالت این روایت تمام می‌شود. و لذا اگر ثابت بشود که این امام به معنای حاکم عادل هست نه خصوص امام معصوم و یا به معنای امام جمعه عادل است، دیگه آن وجه دوم که گفته شد این روایت می‌گوید من ترک الجمعة من غیر علة کان منافقا مثلاً، آن اشکال و آن وجه دیگر برای شبهه که بگوییم ترک نماز جمعه در عصر غیبت شاید مصداق ترک الجمعة من علة باشد نه من غیر علة که در این روایت تقبیح کرد ترک جمعه را من غیر علة، جواب داده می‌شود این بیان هم اگر ثابت بشود که امام به معنای حاکم عادل است یا به معنای امام جمعه عادل است، خب خود صدر روایت می‌گوید حضور در نماز جمعه با فرض حاکم عادل و لو معصوم نیست، یا با فرض امام عادل فريضة است، دیگه معنا ندارد اشکال دومی مطرح کنیم، بگوییم ذیل روایت گفت من ترک الجمعة من غیر علة فقد ترک ثلاث فرائض و شاید نماز جمعه نخواندن ما در عصر غیبت مصداق ترک جمعه من غیر علة باشد، این اشکال دوم در صورتی پیش می‌آمد که مراد از امام یا امام معصوم باشد یا مجمل باشد.

پس یک اشکال بیشتر در این روایت مطرح نیست. و آن این است که بگوییم امام معلوم نیست مراد امام معصوم هست یا مطلق حاکم عادل هست یا امام جمعه عادل است. شاید مراد امام معصوم باشد و دیگر نمی‌شود گفت در عصر غیبت نماز جمعه بر ما واجب است چون امام معصوم نیست. فقط همین اشکال به این صحیح متوجه خواهد بود. و اگر ثابت بشود ظهور امام در امام به معنای حاکم عادل که نظر برخی مثل مرحوم آقای صدر هست و یا ثابت بشود امام در این روایت یعنی امام جمعه عادل دیگه استدلال به این روایت تمام می‌شود دیگه. می‌گوید الاجتماع الی الجمعة فريضة مع امام عادل یخطب یا مع وجود حاکم عادل. آن وقت بعد دیگه ما اگر با وجود حاکم عادل یا با وجود امام جمعه عادل نماز جمعه نخوانیم می‌شویم مصداق من ترک الجمعة من غیر علة، فقد ترک ثلاث فرائض و لایدع ثلاث فرائض من غیر علة الا منافق.

[سؤال: ... جواب:] اشکال کلی مرحوم آقای بروجردی این است که امام ظهور دارد در امام معصوم. ... اگر امام ظهور داشته باشد در مطلق امام عادل یا امام جمعه عادل یا حاکم عادل و لو معصوم نباشد خود این روایت بیان کرده که نماز جمعه و لو معصوم اقامه نکند، امام جمعه عادل اقامه کند حالا مطلقاً یا با نصب حاکم عادل، خود این صدر روایت می‌گوید الاجتماع الیهما فريضة مع الامام دیگه. جایی برای این شبهه

نماز جمعه ۹۷

نمی‌ماند که شاید نماز جمعه در عصر غیبت نامشروع باشد. وجه تشکیک در مشروع بودن نماز جمعه در عصر غیبت این است که ما احتمال بدهیم امام در این روایت مراد امام معصوم است. و الا اگر استظهار کنیم مراد امام عادل یعنی حاکم عادل است یا امام یخطب، امام جمعه عادل است دیگه خود این روایت بیان مشروعیت می‌کند برای نماز جمعه‌ای که بدون حضور معصوم منعقد می‌شود.

روایت ششم: صحیحہ ابی بصیر و محمد بن مسلم جمیعا عن ابی عبدالله علیه السلام: ان الله عز و جل فرض فی کل سبعة ايام خسما و ثلاثین صلات منها صلات واجبة علی کل مسلم ان یشهدا الا خمسة المریض و المملوک و المسافر و المرأة و الصبی.

استدلال به این صحیحہ بر وجوب اقامه به نظر ما ناتمام است. چون این روایت می‌گوید وجوب علی کل مسلم ان یشهدا. خب این ظاهرش وجوب حضور بعد الاقامة است نه وجوب اقامه. علاوه بر این که اشکال مرحوم آقای بروجرودی به این روایت وارد است که خب این روایت که گفته نماز جمعه واجب است حضور در آن انصراف دارد به نماز جمعه‌ای که با شرائط اقامه بشود. و شاید شرط صحت نماز جمعه اذن خاص است از طرف معصوم. وقتی در مقام بیان شرائط صحت نماز جمعه نبود ما چطور استفاده کنیم که در زمان غیبت هم نماز جمعه هم بر ما واجب است اقامتا او حضورا؟

[سؤال: ... جواب:] وقتی در مقام بیان نیست، ... عرض کردم ان الصلاة كانت علی المؤمنین کتابا موقوتا می‌توانید اطلاق‌گیری کنید بگویید چون اطلاقش شامل فاقد الطهورین هم می‌شود و او جزء مؤمنین است پس کشف کنیم نماز بر او واجب است و لو بدون طهارت؟ نه. برای این که ان الصلاة در مقام بیان شرائط صحت نماز که نیست. یعنی صلات تامه موقوت بود علی المؤمنین. صلات تامه شاید صلات مع الطهارة باشد که فاقد الطهورین نسبت به آن عاجز است. ... کتب علیکم الصیام، صیام اهمال ندارد. صیام معنای عرفی واضح دارد. ... صلات جمعه یک ماهیت مهمله است. شرائط آن را بیان نکردند. نماز واجب است. نماز، هر چی که عرفا بگویند نماز؟ این که در مقام بیان نیست. ... در مقام بیان شرائط بشمار نماز جمعه نیست که اطلاق‌گیری بکنیم.

روایت هفتم...

[سؤال: ... جواب:] وقتی در مقام بیان نبود از حیث شرائط صحت اصل وجوب نماز جمعه را بیان می‌کند.

منتها نماز جمعه با شرائط. شاید یکی از شرائطش نصب امام معصوم باشد.

[سؤال: ... جواب:] چرا ائمه این مطلب را فرمودند؟ برای این‌که بیان کنند اسلام و احکام اسلام را. لازم نیست که امام باقر یا امام صادق علیه السلام که مبسوط الید نبودند سکوت کنند از حکم مثل نماز جمعه، مثل اجراء حدود، مثل احکامی که برای حکومت هست. چون حکومت در دست امام باقر و امام صادق نبود پس بیان نکنند احکام حکومت اسلام را و مردم فکر کنند اسلام حکومت ندارد، اسلام ناقص است؟ خب نه. بهترین راه این است که بیان کنند احکام اسلام را. اسلام نماز جمعه دارد. منتها به تعبیر صحیفه سجادیه هذا المقام مقام خلفائک و اصفیائک و اولیائک قد ابتزوها. خب بیان کنند. چه اشکال دارد؟ بیان کنند نماز جمعه هم در اسلام هست. آقا! چرا خودتان نماز جمعه نیست؟ بفرمایند بنی امیه برای ما نمازی نگذاشتند؛ چیزی نگذاشتند. این‌که اشکال ندارد که. شرائط را که بیان نکردند که نماز جمعه چه شرائطی دارد. یک شرطش مبسوط الید بودن امام معصوم است که این شرط در زمان ائمه هم نبود.

روایت هفتم صحیح محمد بن مسلم و زراره هست عن ابی جعفر علیه السلام تجب الجمعة علی کل من کان منها علی فرسخین. نماز جمعه واجب است بر کسی که بیش از دو فرسخ فاصله با نماز جمعه نداشته باشد. تجب علی کل من کان منها علی فرسخین یعنی مازاد بر فرسخین منزلش نباشد.

خب انصاف این است که این روایت هم دلالت بر وجوب اقامه نمی‌کند. خود همین که می‌گویند کسی که بیش از دو فرسخ فاصله دارد نماز جمعه بر او واجب نیست ما یصلح للقرینة است که حضور بر او واجب نیست. ناظر به حکم اقامه نیست. البته نفی هم نمی‌کند وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه را ها! نه نافی است نه مثبت. این روایت در مقام بیان وجوب حضور است. اما اقامه هم واجب است یا واجب نیست این را باید از بقیه روایات بفهمیم. این روایت ناظر نیست.

فتحصل مما ذکرنا که برخی از این روایات دلالت قویه دارند بر وجوب تعیینی نماز جمعه در عصر غیبت اقامتا و حضورا. و لذا به نظر ما قول اول که قول شهید ثانی است فی حد نفسه دلیلش تام است. باید معارض‌های آن را پیدا کرد.

مرحوم آقای خوئی خب در دلالت این روایات بر وجوب اقامه مناقشه کرد. توجیه کرد. گفت این روایات بیش از وجوب حضور بعد الالقامه بشرائطها را نمی فهماند.

که البته مبنای آقای خوئی با مبنای شهید ثانی در جایی که نماز جمعه صحیح بر گزار می شود تفاوت عملی ندارد. فقط کسانی فتوی آقای خوئی بدریشان می خورد که در شهرشان امام جمعه قبلی استعفاء داده، امام جمعه ای که واجد شرائط است استعفاء داده، امام جمعه واجد شرائط جدید هم نیست. خب برای آنجا خوب است. شهید ثانی می گوید خودتان بروید نماز جمعه بخوانید دیگه. مثل بعضی از آقای آن که قائل به وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه بودند در زندان هم که می رفتند می گفتند ما قدرت داریم نماز جمعه بخوانیم. جمع می کردند زندانی ها را؛ نماز جمعه می خواندند. خب طبق نظر شهید ثانی این می شود دیگه. آقای خوئی می گویند نه. حضور واجب است بعد الالقامه.

ایشان در رابطه با مبنای خودشان با توجه به مبنای خودشان قول اول را که قول شهید ثانی است متصدی شدند رد کنند.

اول فرمایشات آقای خوئی را مطرح می کنیم. بعد می رسیم به فرمایشات کسانی که نه قول اول را قبول دارند که وجوب تعیینی اقامه است نه قول آقای خوئی را قبول دارند که وجوب تعیینی حضور بعد الالقامه است. که به ترتیب نظر این بزرگان را عرض می کنیم ببینیم نتیجه چه می شود. فعلا نظرات آقای خوئی در رد قول اول، یعنی رد وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه و لو نتیجه این فرمایشات اثبات وجوب حضور هست در نماز جمعه ای که اقامه شده با شرائط.

مرحوم آقای خوئی فرمودند خب شما این روایات را دیدید اما ادله دیگری هم هست که می شود قرینه قرار داد که اقامه نماز جمعه واجب تعیینی نیست. آن ادله را ایشان می شمرد. می فرماید یکی از این ادله که نافی وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه است روایاتی است که مشروط کرده وجوب نماز جمعه را بر وجود امام یخطب.

مثلاً: صحیحہ محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام: سألته عن أناس في قرية هل يصلون الجمعة جماعة؟ قال: نعم و يصلون اربعاً اذا لم يكن من يخطب. سؤال می‌کند گروهی در روستایی هستند نماز جمعه را بخوانند؟ امام می‌فرماید بله. ولی اگر من یخطب نداشتند نماز ظهر بخوانند.

فرض این سؤال این است که یک شخص عادل است در بین این‌ها. چون فرمود من یصلی اربعاً اذا لم یکن من یخطب این ظاهرش این است که جماعت می‌خوانند نماز ظهر را. یعنی امام، عادل است اما چون من یخطب نیست نماز جمعه نمی‌خوانند. ولی اگر من یخطب باشد می‌توانند نماز جمعه بخوانند.

روایت دوم: صحیحہ عبدالملک سمعت ابا عبد الله یقول اذا کان قوم فی قریة صلوا الجمعة اربع رکعات فان کان لهم من یخطب لهم جمعو یا جمعو. می‌فرماید اگر قومی در قریه‌ای بودند این‌ها روز جمعه نماز جمعه بخوانند. ولی اگر من یخطب داشتند نماز جمعه بخوانند.

روایت سوم موثقہ سماعه: ان لم یکن امام یخطب فہی اربع رکعات و ان صلوا جماعة. می‌فرماید اگر امام یخطب نبود نماز ظهر بخواند و لو با جماعت.

خب این فرض کرده امام عادل دارند. امام فاسق که نمی‌شود حتی نماز ظهر هم به او اقتداء کرد. امام عادل بود. می‌فرماید اگر من یخطب نبود نماز ظهر بخوانند.

روایت چهارم را هم بخوانم: موثقہ ابن بکیر: عن قوم فی قریة لیس لهم من یجمع بهم یصلون الظهر یوم الجمعة فی جماعة؟ قال نعم. نماز جماعت می‌خوانند نماز ظهر را، قال نعم اذا لم یخافوا. اگر خوف ندارند که بگویند نماز جماعت چرا خواندید روز جمعه؟ با جماعت هم بخوانند یک عده‌ای گیر به آن‌ها می‌دهند، خب نخوانند بروند فرادی بخوانند. ولی اگر کسی گیر نمی‌دهد که نماز ظهر را با جماعت خواندید، خب نماز ظهر را با جماعت بخوانند اگر کسی نیست که نماز جمعه بخواند.

آقای خوئی فرموده: خب اگر نماز جمعه اقامه‌اش واجب تعیینی باشد، فرض هم این است که امام عادل دارند، چرا نماز جمعه نخوانند؟ می‌گویید آقا! شاید این امام جماعت توانایی القاء خطبه‌های نماز جمعه را ندارد. آقای خوئی فرموده مگر می‌خواهند خطبه‌های نماز جمعه بخوانند که دنیا را بلزره در بیاورند؟ نه؛ یک خطبه نماز جمعه در دهات که دیگه این حرف‌ها را ندارد. همه می‌توانند. پس نشان می‌دهد این شرط وجود

نماز جمعه ۱۰۱

امام یخطب این که مراد وجود بالفعل است. یعنی نماز جمعه اگر شخصی برگزار می کند، نماز جمعه می خواند، خطبه نماز جمعه می خواند بروند نماز جمعه بخوانند. اگر امام عادل هست، قدرت بر القاء خطبه در همان حداقل واجب هم دارد کما این که معمولاً دارند اما می گوید من حالش را ندارم، حوصله اش را ندارم، می خواهم نماز ظهر بخوانم، معلوم می شود اقامه واجب تعیینی نیست. و الا امام می فرمود وقتی یک شخص عادل در بین این گروه هست باید این شخص عادل خطبه بخواند و نماز جمعه بخواند. شرط گذاشتن بی معنا خواهد بود.

[سؤال: ... جواب:] ایشان می فرمایند همین تفصیل بین من یخطب و من لایخطب با توجه به این که امام عادل هست و می خواهند نماز ظهر را جماعتاً با او بخوانند، دلیل بر مدعای ما است. آقای خوئی این جور می فرماید. دلیل بر این است که مراد از من یخطب، من یخطب بالفعل است نه من یخطب بالقوه که صلاحیت القاء خطبه دارد. نوع افراد صلاحیت القاء خطبه دارند. با همان بیان الکن هم انسان می تواند واجبات خطبه نماز جمعه را اداء کند دیگه. مگه چه کار دارد؟ ... واجب است اقتداء کنند. مشکل چیه؟ ... فرض این است عادل است. فرض این است نماز ظهر را می خواهند با جماعت با او بخوانند. فقط این می ماند این که این آقا قبلش یک خطبه ای بخواند و لو این مردم می گویند این بیانش الکن است حال گوش دادن نداریم. او که شرط صحت نماز جمعه استماع الی الخطبه که نیست که. او هم برای خودش شروع می کند تقوی داشته باشید، سوره دیگری هم بلد نیست، همان سوره حمد را می خواند.

[سؤال: ... جواب:] اگر امام عادل هست حاضر نشود خطبه بکند یعنی فاسق شد. چون اقامه نماز جمعه واجب است تعییناً به نظر شما شهید ثانی. آن وقت دیگه عادل بودنش زیر سؤال می رود. ... دارند وظیفه را از امام می پرسند. از امام دارند می پرسند وظیفه چیه؟ خب امام بفرماید اگر شخص عادل بود خطبه نماز جمعه را بخواند نماز جمعه بخوانید. این جور باید صحبت کنند. اگر اقامه نماز جمعه واجب است خب باید او القاء کند خطبه نماز جمعه را. چون او عادل است شیعه است گوش به حرف امام معصوم می دهد. امام معصوم باید برای او وظیفه اش را بیان کند. ... لیس لهم من یجمع لهم یعنی لیس لهم من یخطب بهم. یعنی کسی نیست که الان بالفعل خطبه بخواند. ... بتواند که همه می توانند دیگه. گفتند حالا آقای بروجردی

می‌گوید عثمان بود. حالا در تاریخ نمی‌دانم. یک امیری بود نصب شد به امارت. رفت خطبه نماز جمعه بخواند یادش رفت؛ گیر کرد. اما یک جمله‌ای گفت در تاریخ ثبت شد. بسم الله که گفت بقیه‌اش یادش رفت. گفت انتم الی امیر فعال احوج منک الی امیر قوّل. خلاصه یک امیر اجرایی برای شما، به او بیشتر نیاز دارید تا یک سخنور. این هم بلد نیست همین‌ها را بگوید. حالا یک امر به تقوی هم بکند. امر به تقوی سخت است؟ وقتی بناء نیست کسی عمل بکند چه سختی دارد؟

خب، پس این شاهد اول.

[سؤال: ... جواب:] خب پس ظاهر اذا کان لهم امام یخطب شد فعلیت خطبه به نظر آقای خوئی. امام می‌گوید من نمی‌خواهم خطبه بخوانم. ... می‌دانم. اگر اقامه نماز جمعه واجب باشد باید القاء خطبه کند چون شیعه است، تابع اهل بیت است، امام باید به او بفرمایند که تو باید نماز جمعه بخوانی، یعنی چی من نمی‌خواهم القاء خطبه کنم؟ خب شما می‌گویید نمی‌خواهم القاء خطبه کنم، آن شش نفری هم که باید بیایند می‌گویند ما هم از خانه‌مان بیرون نمی‌آییم. این که نشد که. ... خطبه بالفعل یعنی نماز جمعه منعقد بشود. خب اگر نماز جمعه منعقد می‌شود... من یخطب بالفعل ایشان کنایه می‌گیرد از انعقاد نماز جمعه. اگر نماز جمعه منعقد بشود عیب ندارد، نماز جمعه مجزی است. ولی اگر نماز جمعه منعقد نشود همان نماز ظهر بخوانند کافی است.

مرحوم آقای تبریزی یک زمانی در رساله‌شان هم بود، می‌فرمود مراد از من یخطب یعنی کسی که یک توانایی عرفی داشته باشد. یعنی آن امام جمعه در زندان بدرد نمی‌خورد. یک امام جمعه‌ای که قوی باشد در جامعه.

ولی خب این از من یخطب استفاده نمی‌شود. خود ایشان هم بعداً برگشتند از این اشکال. من یخطب یعنی کسی که خطبه بخواند و لو اصلاً هیچکس حتی بچه‌هایش گوش به حرفش نمی‌دهند. هیچ قدرتی ندارد. او مهم نیست. منتها بحث در این است من یخطب را قرینه گرفتند بر این که مراد من یخطب بالفعل است. یعنی بالفعل نماز جمعه اقامه بشود.

نماز جمعه ۱۰۳

به نظر ما این بیان آقای خوئی تمام نیست. بالاخره این که در روایات گفتند اذا کان لهم امام یخطب هر عادل این طور نیست که بالفعل معرفت داشته باشد به القاء خطبه. یاد نگرفته. یا حالا خیلی عوام است. مخصوصا در آن زمان. خب مسائل نماز جمعه، شرائط القاء خطبه نماز جمعه چه بسا در دسترس همه نبوده. یاد نگرفته. همه اش که بحث الکن بودن که نیست که یک امر به تقوی نمی تواند بکند، یک حمد نمی تواند بخواند، چرا می تواند خب یاد نگرفته.

نگویید آقا! اگر یاد نگرفته فاسق می شود. شرائط یاد گرفتن در همه جا فراهم نبوده. خیلی از نصوص کیفیت خطبه نماز جمعه نرسیده بوده به مردم. در دسترس مردم نبوده. خب همه که این جور نبود که امام یخطب باشند.

و شاهد بر این عرض ما که فرمایش آقای خوئی تمام نیست این است که این که آقای خوئی معنا می کند، معنایش این است که اگر نماز جمعه اقامه بشود، امام جمعه نماز جمعه بخواند، شش نفر هم به او اقتداء کنند، آن وقت بر بقیه نماز جمعه واجب می شود. خب این که مفاد این روایات نیست که. خود همین روایاتی که آقای خوئی مطرح کردند، راجع به همین امام یخطب دارد که سألته عن أناس فی قریه هل یصلون الجمعة جماعة؟ قال نعم و یصلون اربعا اذا لم یکن من یخطب. یا این موثقه سماعه: ان لم یکن لهم امام یخطب فهی اربع رکعات و ان صلوا جماعة. خب این ظاهرش این است که یعنی اگر امام یخطب بود نماز جمعه بخوانند دیگه. آن ها نماز جمعه بخوانند؛ همان قوم نماز جمعه بخوانند. نه این که دیگران واجب است حضور پیدا کنند در نماز جمعه. و داریم خیلی از عوام اگر بیادش بدهی یاد می گیرد. کاری ندارد. ولی یاد دادن شرائط دارد باید بروند نصوص را پیدا کنند. خیلی از نصوص به گوش مردم نرسیده بوده. پس صحیح هست بگوییم لیس لهم امام یخطب امامی که توانایی و معرفت القاء خطبه دارد اگر نبود نماز ظهر بخواند. اگر بود واجب بقیه بیایند نماز جمعه بخوانند. آن شش نفر که اقل عدد است باید بیایند. نمی توانند بگویند آقا! ما امروز مهمان داریم باید برویم مهمان داری بکنیم. این ظاهرش وجوب اقامه است.

پس این دلیل آقای خوئی تمام نشد. بقیه ادله ان شاء الله جلسه بعد.

شنبه - ۹۵/۰۷/۰۳

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به اشکال های مرحوم آقای خوئی بود بر وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه در عصر غیبت. اولین اشکال ایشان این بود که در روایات داریم که اذا كان لهم امام يخطب جمّعا و الا صلوا الظهر جماعة. اگر مقصود این است که امام عادل اگر داشتند، نماز جمعه بخوانند، خب در فرضی که لم یکن لهم امام یخطب یعنی امام عادل نداشتند چه جور می خواهند نماز ظهر را با جماعت بخوانند؟ روایت می گوید و الا صلوا الظهر جماعة. پس معلوم می شود مراد از امام یخطب امام عادل تنها نیست؛ امامی که خطبه می خواند علاوه بر عدالت. امامی که خطبه می خواند اگر مراد این است که توانایی خطبه خواندن داشته باشد این عرفا تقییدش مستهجن است. چون نوع مردم توانایی القاء خطبه به مقدار اقل واجبات را دارند. پس باید بگوییم مراد این است که امامی که بالفعل خطبه می خواند. یعنی نماز جمعه برگزار بشود امام جمعه هم خطبه بخواند، خب بقیه باید در این نماز جمعه حضور پیدا کنند و ما به این ملتزم هستیم.

این فرمایش آقای خوئی عرض کردیم ناتمام هست. برای این که اولاً کی می گوید در نماز جمعه اقل واجبات در خطبه این است که حمد بکند خدا را و ثناء بکند بر ائمه مسلمین و یک سوره قرآن بخواند، همین و امر به تقوی هم بکند تا بگویید این که کاری ندارد؟ اقل مسمای عرفی خطبه هم باید صدق کند. یخطب یعنی سخنرانی کردن.

خود شما در بحث سفر فرمودید ما دو شرط در صلات مسافر معتبر می دانیم. یک: صدق عرفی سفر. دو: اجتماع شرائط شرعی آن؛ هشت فرسخ رفتن مثلا. اگر اطراف شهر، کمربندی شهر هشت فرسخ باشد، این آقا در کمربندی شهر بچرخد، از حد ترسخ هم بیرون رفته، اما عرف به این نمی گوید سافر. می گوید یدور حول بلده. خود مرحوم آقای خوئی فرموده است که نخیر، این آقا نمازش شکسته نیست. چون عرفا سفر صدق نمی کند. و اگر سفر عرفی باشد ولی هشت فرسخ نباشد قیود شرعی آن منتفی است. و لذا دو شرط لازم است در صلات مسافر. روی همین مبنا ایشان فرمودند کسانی که می خواهند مثلا دو سال در قم بمانند، قصد

نماز جمعه ۱۰۵

توطن دائم ندارند، اخیرا که کمتر از دو سال هم از ایشان نقل شد که حدود یک سال هم بیايند بمانند در یک جا، عرف به این‌ها نمی‌گویند مسافر. می‌گوید مسکنش شده این شهر. مسافر کسی است که عرفا غائب هست از مسکن خودش و مقرّ خودش. این آقا مقرّش امسال شده شهر قم. حالا یک سال را هم اگر تشکیک کنید دو سال را دیگر قطعا آقای خوئی می‌فرمودند. آقای سیستانی کردنش یک سال و نیم. می‌گویند عرفا به این نمی‌گویند مسافر. پس مفهوم عرفی سفر در وجوب قصر بر مسافر معتبر است. و لذا این‌هایی که عرفا به آن‌ها مسافر نمی‌گویند مثل این که دو سال آمدند در قم بمانند این‌ها نمازشان شکسته نیست.

اینجا هم همین است. روایت می‌گوید و اذا كان لهم امام يخطب بعد آمدند گفتند در خطبه امر به تقوی هم بکنند، این خطبه عرفی باید صدق کند، بعد از این که خطبه عرفی صدق کرد می‌گوییم شرائط شرعی هم دارد: امر به تقوی در هر دو خطبه. اگر کسی بیاید بگوید به نام خدا، خدا را ستایش می‌کنم، یک سلامی هم به ائمه بدهد بعد بگوید که مردم! آدم خوبی باشید، یک سوره حمد هم بخواند، بعد بیاید، یک دقیقه بیشتر کفش طول نکشد، می‌گویند آقا سخنرانی گرایی کردند؟ خطب؟ کی می‌گویند خطب؟

[سؤال: ... جواب:] خطب ظاهرش یعنی سخنرانی کردن دیگه. ... و لذا نهج البلاغه می‌بینید جدا کرده؛ و من خطبته. ... بله. ... خطبه عقد که در فارسی بکار می‌برند، خب حالا آن... کلام در این است که و الامام يخطب صدق نمی‌کند. ... نخیر. هم باید مفهوم عرفیش صادق باشد هم شرائط شرعی آن صادق باشد.

ثانیا: عرض کردیم همه نمی‌توانند خطبه بخوانند. بعضی‌ها وقتی نگاه می‌کنند به جمعیت، حالا گاهی هفت نفر است نماز جمعه گاهی بیشتر است، نمی‌تواند حرف بزند. دچار لکنت زبان می‌شود. مگر نقل نکردیم از خلیفه سوم که رفت روز اولی که خلیفه شد، رفت نماز جمعه بخواند، بسم الله گفت، یک الحمد لله می‌گویند گفت، جمعیت را که دید، لکنت زبان گرفت. یادش رفت اصلا. بعد گفت انتم الی امیر فعال احوج منکم الی امیر قوّل، آمد پائین. بعد یواش یواش لابد یادش دادند که بالاخره خطبه بخواند.

وانگهی یک سری نمی‌دانند اصلا، جاهلند به کیفیت خطبه. روز جمعه است، جاهل است، عادل است ولی خب جاهل قاصر است. مگه حتما باید عادل به همه احکام عالم باشد؟ نرسیده به او این احکام.

ثالثا: این توجیه آقای خوئی که ما این را حمل می‌کنیم بر وجوب حضور بعد الاقامه انصافا این طرح بکنند ایشان این روایات را بهتر از این است که بخواهند این جور توجیه بکنند. همین روایاتی که دارد در موثقه سماعه مثلا تعبیر می‌کند: فان لم یکن امام یخطب فهی اربع رکعات فان صلوا جماعة. سألته عن اناس فی قریه هل یصلون الجمعة جماعة؟ صحیحہ محمد بن مسلم، قال نعم و یصلون اربعا اذا لم یکن من یخطب. این کالصریح است در اقامه. هل یصلون الجمعة جماعة؟ قال نعم و یصلون اربعا اذا لم یکن من یخطب. این کالصریح است در این که اگر امامی که خطبه بخواند وجود داشته باشد باید مردم نماز جمعه بخوانند. و لو اگر مردم مجاز بودند اقل عدد هم شرکت نمی‌کرد در نماز جمعه. امام یخطب هست ولی دو تا مستمع بیشتر ندارد. خب این روایت چی می‌گوید؟ این روایت می‌گوید امام یخطب که دارید. باید بروید نماز جمعه بخوانید. در حالی به آقای خوئی بگویید آقای خوئی می‌گوید نه. اگر غیر از امام یخطب شش نفر دیگه رفتند در نماز جمعه شرکت کردند که این نماز جمعه بشود منعقد با شرائط، آن وقت بقیه هم باید بیایند حاضر بشوند. در حالی که این روایت می‌گوید اگر امام یخطب بود باید مردم نماز جمعه بخوانند. یعنی آن اقل عددی که نماز جمعه را تشکیل می‌دهند آن‌ها هم مکلفند به اقامه نماز جمعه. در حالی که طبق نظر آقای خوئی نه. آن اقل عدد مکلف نیستند به اقامه نماز جمعه. امام جمعه را تنها بگذارند. امام جمعه می‌بیند مستمعینش یکی دو نفر بیشتر نیستند. دیگران هم گناه نکردند. آقای خوئی این جور می‌گویند دیگه. آقای خوئی نظرشان این است که در صورتی که هفت نفر بشوند بقیه حاضر بشوند و الا لزومی ندارد حضور بقیه. در حالی که این روایت می‌گوید اگر امام یخطب بود باید بقیه حاضر بشوند و نماز جمعه بخوانند.

[سؤال: ... جواب:] خطبه فعلی می‌خواند این امام اما جمعیت هنوز هفت نفر نشده. ... شما مگر نمی‌گویید خطبه بالفعل؟ خطبه بالفعل دارد می‌خواند. ... این روایت می‌گوید اگر کان لهم من یخطب بهم. یعنی اگر حاضر بشوند امام جمعه هم خطبه می‌خواند. یا امام جمعه ممکن است خطبه بخواند، فکر کند که همین مقدار کافی است، او خطبه‌اش را بخواند، آقای خوئی می‌گوید چون جمعیت هفت نفر نشده، بقیه لازم نیست حضور پیدا کنند. خب این روایت مفادش این نیست.

نماز جمعه ۱۰۷

و همین‌طور عرض کردم این توجیه خلاف صریح برخی از روایات سابقه است. این مهم است. برخی از روایات سابقه عرض کردم کالصریح بود در این که اداء نماز جمعه واجب است. شما این روایت را دارید قرینه می‌گیرید بر این که روایات سابقه را همه‌اش را حمل کنید بر وجوب حضور بعد الاقامه بشرائطها. این صحیحه منصور بن حازم که قبلاً خواندیم، یجمع القوم، بهتر است آن صحیحه زراره که از من لایحضره الفقیه خواندیم او را عرض کنم؛ او بهتر است: علی من تجب الجمعة؟ قال تجب علی سبعة نفر من المسلمین و لاجمعة لاقل من خمسة و فیهم امام یخطب فاذا اجتمع سبعة نفر و لم یخافوا أمهم بعضهم و خطبهم. آخه این را چه جور می‌خواهید حمل کنید بر وجوب حضور؟ شما این روایات را که دارد و فیهم امام یخطب قرینه گرفتید بر این که مراد وجوب حضور است نه وجوب اقامه. خب آخه این صحیحه زراره را که گفتیم اظهر روایات باب است، بقیه روایات هم خیلی هایش خوب بود، صحیحه منصور بن حازم بود، برخی از روایات صحیحه دیگر بود ولی این صحیحه زراره که صحیحه ثانیه بود که علی من تجب الجمعة؟ قال تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمین و لاجمعة لاقل من خمسة احدهما الامام فاذا اجتمع سبعة نفر و لم یخافوا أمهم بعضهم و خطبهم. شما این را حمل می‌کنید بر وجوب حضور بعد الاقامه؟

اسؤال: ... جواب: عرض می‌کنم این روایت حملش بر وجوب حضور الغاء این روایت است. نه این که این روایت را بتوانیم این جور توجیه کنیم.

پس این ایراد اول ایشان درست نیست.

ایراد دوم:

ایراد دوم آقای خوئی این است که فرمودند برخی از روایات می‌گویند لاتجب الجمعة علی من زاد علی فرسخین. مثلاً صحیحه محمد بن مسلم: سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الجمعة فقال تجب علی کل من کان منها علی رأس فرسخین فان زاد علی ذلک فلیس علیه شیء. نماز جمعه بر کسی واجب است که تا نماز جمعه دو فرسخ بیشتر فاصله‌اش نباشد. اگر بیشتر از دو فرسخ فاصله‌اش بود لیس علیه شیء.

ایشان می‌فرماید این روشن می‌کند که مراد نفی وجوب حضور است بر آن کسی که بیشتر از دو فرسخ فاصله دارد. و الا اگر امام می‌خواست بحث وجوب اقامه را مطرح کند خب چه فرق می‌کند؟ آنی که هم علی

رأس فرسخین است اگر می‌تواند باید در همان مکان خودش اقامه کند نماز جمعه را. یک امام عادل بود و شش ماموم باید نماز جمعه بخوانند. حالا علی رأس فرسخین از نماز جمعه شهر، خب باشد. اما در آن محل خودشان منتظر نمانند که امام جمعه تعیین بشود. امام جمعه تعیین نشود خودشان یک امام جمعه‌ای را انتخاب کنند، نماز بخوانند، اگر اقامه واجب است. ولی امام فرمود نخیر. چون بیشتر از دو فرسخ تا نماز جمعه فاصله دارید لیس علیه شیء.

این فرمایش ایشان هم ناتمام است. چرا؟ برای این که اگر می‌خواهید بگویید خود این روایت ظهور دارد در وجوب حضور بعد الاقامه، ما بحثی نداریم. اما شما ادعا می‌خواهید بکنید مقید روایات دیگر هم هست. خب این ادعا اثبات می‌خواهد. چه اشکالی دارد ثبوت اقامه نماز جمعه بر کسانی که قدرت دارند بر اقامه آن، یعنی هم امام جمعه عادل که می‌تواند خطبه بخواند دارند، هم غیر از امام جمعه شش نفر دیگر هستند آمادگی دارند بدون خوف از حکومت بیایند در نماز جمعه شرکت کنند. اگر این اقامه نماز جمعه با این خصوصیت واجب باشد امام در یک روایت دیگر بفرماید حضور در نماز جمعه برای کسی که بیش از دو فرسخ فاصله دارد با محل اقامه نماز جمعه واجب نیست، با هم تنافی دارد؟ دو تا حکم مستقل است. یک: اقامه نماز جمعه بر هر شخصی که قدرت دارد بر اقامه نماز جمعه بدون خوف از حکومت واجب است. دو: حضور در نماز جمعه منعقد شده برای کسی که بیش از دو فرسخ فاصله دارد با آن نماز جمعه واجب نیست. دو تا حکم مستقل.

ثمره‌اش کجا ظاهر می‌شود؟ ثمره‌اش اینجا ظاهر می‌شود که من دو فرسخ بیشتر با محل انعقاد نماز جمعه فاصله دارم اما قدرت ندارم در این محل خودم نماز جمعه اقامه کنم. حالا یا امام عادل نیست یا امام یخطب نیست یا شش نفر دیگر گیر نمی‌آید. مخصوصا در آن زمان. نگویید فرد نادر است که شش نفر گیر نیاید. شش تا شیعه در زمان غلبه مخالفین خیلی جاها گیر نمی‌آمد. همه جا که کوفه نبود که مرکز تشیع بود. خیلی از قراء و بلدان شیعه در اقلیت بودند. در حال تقیه بودند. خب امام بفرماید که آقا! اقامه نماز جمعه در صورتی که شرائط اقامه فراهم باشد که عرض کردم وجود امام عادل یخطب و عدم خوف از انعقاد نماز جمعه توسط هفت نفر از شیعه، این یک مطلب. مطلب دیگر این است که آقا! حضور در نماز جمعه

نماز جمعه ۱۰۹

منعقد شده برای کسی که بیش از دو فرسخ با آن فاصله دارد لازم نیست. عرض کردم ثمرش هم خیلی جاها ظاهر می‌شود. افرادی بودند بیشتر از دو فرسخ فاصله داشتند با نماز جمعه می‌گفتند خب نماز جمعه که حکمش این است. بر ما لازم نیست حضور. خودمان هم بخواهیم اقامه کنیم خب یا امام عادل نداریم یا امام یخطب نداریم یا متمکن از جمع کردن آن هفت نفر نیستیم یا خوف داریم از حکومت.

[سؤال: ... جواب:] حیث حضور در نماز جمعه منعقد شده در این صحیحه محمد بن مسلم لحاظ شده. از حیث وجوب حضور در نماز جمعه منعقد شده تفصیل است بین کسی که بیش از دو فرسخی این نماز جمعه باشد یا کمتر از آن. این یک حکم است. حکم وجوب اقامه حکم دیگری است که ربطی به این ندارد. اگر می‌خواهید بفرمایید که این صحیحه دیگر ظهور ندارد در وجوب اقامه قبول است. ما این را حرفی نداریم. چون من کان فی رأس فرسخین گفته ناظر است به بحث وجوب حضور. اما دلیل نمی‌شود روایات دیگر را هم حمل کنیم بر وجوب حضور. مخصوصا مثل این صحیحه زراره که عرض کردیم حملش بر حضور بعد الاقامه شبیه الغاء نص است. اذا اجتمع سبعة نفر من المسلمین و لم یخافوا أمهم بعضهم و خطبهم.

پس این وجه دوم آقای خوئی هم تمام نیست.

ایشان فرموده‌اند که آقا! ما یک دلیل خامسی داریم در فقه؛ غیر از کتاب، سنت، اجماع، عقل. دلیل خامس عبارت است از این که لو کان لبان. ایشان می‌گویند ما این را اسمش را گذاشتیم الدلیل الخامس. خیلی هم در فقه ایشان استدلال می‌کند به این لو کان لبان. چون خیلی جاها ادله لفظیه تام است، وجوب وفاء به عهد. خیلی ادله‌اش قرص است. که کسی که خلف وعد کند فبمقت الله بدأ و بسخطه تعرض. یا به عنوان نفاق تلقی شده ظاهرا در برخی از روایات. آقای خوئی می‌گویند لو کان لبان. سیره قطعیه متشرعه، حالا این را هم در پرانتز ما اضافه کنیم مخصوصا علماء خلف وعده، اگر بناء بود وفاء به وعده واجب باشد خب مثل وجوب نماز از واضحات می‌شد دیگه. در حالی که واضح نشده. نه این که هیچ کس قائل نیست به وجوب وفاء به وعده. نخیر. همین که واضح نشده کافی است برای این که بگوییم واجب نبود. چون مسأله ابتلائیة است. عام البلوی است. لو کان لبان. مثل نمازهای واجب یومیة.

و همین‌طور موارد مختلفی را ایشان مطرح می‌کنند. از جمله همین وجوب اقامه نماز جمعه. ایشان می‌گویند اجماع داریم بین قدماء اصحاب بر عدم وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه. بلکه افرادی مانند ابن ادریس و سلار مشروعیت نماز جمعه در عصر غیبت را قبول ندارند. از زمان شهید ثانی و صاحب مدارک و این‌ها بحث وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه مطرح شد. چه جوری می‌شود که نماز جمعه ادله‌اش دال بر وجوب اقامه تعیینی آن باشد ولی علماء خلافش فتوی بدهند. در حالی که اگر نماز جمعه واجب بود در عصر غیبت لبان و اشتهر.

بعد فرمودند اضافه بر این یک مطلبی بگوییم. خود سیره اصحاب ائمه بر عدم اقامه نماز جمعه بوده. بابا! همین زارره‌ای که می‌آید سؤال می‌کند علی من تجب الجمعة؟ امام در جواب می‌فرماید علی سبعة نفر من المسلمین، خود زراره چقدر التزام عملی داشته به نماز جمعه. نماز جمعه نمی‌خوانده. خود زراره در یک روایت صحیح این‌جور می‌گوید، حثنا ابو عبدالله علیه السلام علی صلاة الجمعة. حالا بعضی‌ها گفتند حثنا، ظاهراً آقای بروجردی دارند حثنا این ترغیب است. این با وجوب نمی‌سازد. حالا ما این را نمی‌گوییم. حثنا ممکن است با وجوب هم بسازد. ولی بحث در این است که زراره می‌گوید که آنقدر امام راجع به نماز جمعه ما را ترغیب کرد حتی ظننت انه یرید ان نأتیة. فکر کردیم از این هفته آقا می‌خواهند نماز جمعه برگزار کنند در منزل‌شان. فقلت نغدو علیک؟ آقا! یابن رسول الله! روز جمعه خدمت‌تان بیاییم؟ فقال لا. انما عنیت عندکم. خانه ما چرا می‌آیید؟ بروید خانه خودتان نماز جمعه بخوانید. از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمین همین جناب زراره. بعد امام صادق علیه السلام می‌فرماید چرا نماز جمعه نمی‌خوانید. خب واقعا این نشان نمی‌دهد زراره وجوب اقامه نفهمیده بود از این روایاتی که خودش نقل کرده؟

[سؤال: ... جواب:] آقای خوئی هم این مطلب را دارند که خود حثنا هم می‌تواند دلیل باشد که واجب نبوده. و الا راجع به واجب که نمی‌گویند حثنا.

یک روایت دیگر هم هست ایشان آن را هم مطرح می‌کند. می‌گویند در معتبره عبدالملک بن اعین، برادر زراره است عن ابی جعفر علیه السلام، امام باقر علیه السلام به او فرموده: مثلک یهلك و لم یصل فريضة

نماز جمعه ۱۱۱

فرضها الله. قلت كيف اصنع؟ قال صلوا جماعة یعنی صلاه الجمعة. امام باقر علیه السلام به عبدالملک برادر زراره می گوید مثل تو فوت بکند یک بار نماز جمعه نخوانده باشد؟ این معلوم می شود نماز جمعه نمی خوانند اصحاب ائمه. آن وقت چه جور همین اصحاب ائمه هی پشت سر هم روایات دال بر وجوب اقامه نماز جمعه را مطرح می کردند و نقل می کردند؟ این معلوم می شود که یک خللی در ظهور این روایات هست؛ دال بر وجوب اقامه نماز جمعه نیست. بله دال بر وجوب حضور است بعد از اقامه نماز جمعه با شرائط. خب نماز جمعه با شرائط، آن زمان برگزار نمی شد که. شرط اولش عدالت امام جمعه است که آن امام جمعه ها منصوب از قبل خلفاء بودند و عادل نبودند. و لذا نماز جمعه عملاً تعطیل شده بود میان اصحاب ائمه.

[سؤال: ... جواب: نه. یهلک یعنی یموت. مثلك یهلک. ... هلک یعنی مات دیگه. ... نخیر. مثل تو بمیرد و یک نماز جمعه نخوانده باشد؟ ... خب مستحب است که در عمرت یک بار نماز جمعه تشکیل بدهی و لو در خانه ات. ... نه دیگه. ... مستحب است که یک بار اقلاً برادرهایت را دعوت کنی، الحمدلله برادرهای زیادی هم داشتند دیگه. زراره و عبدالملک و ضریس. زیاد بودند. بکیر و این ها. جمع بشوید در مهمانی فامیلی نماز جمعه بخوانید. می میری و نماز جمعه نخواندی؟ خب می شود مستحب. افضل افراد نماز روز جمعه نماز جمعه است. ولی اگر واجب بود چه جوری می شود که این همه روایات را اصحاب بشوند و عمل نکنند؟ نگویند آقا! اصلاً این روایات مفادش مشارکت با عامه است در نماز جمعه از باب تقیه که امام دارد می گوید بابا! چرا نماز جمعه این ها نمی روید.

جوابش این است که نخیر. حالا آقای خوئی فرمودند به نظر ما: اصلاً نماز جمعه با این ها باطل است. ایشان نظر خودشان را در تفسیر روایت اعمال کردند. فرمودند به نظر ما امام نمی آید بفرماید چرا نماز جمعه اهل سنت شرکت نمی کنید. شرکت در نماز جمعه اهل سنت باطل است. در نماز جماعت این ها هم که شرکت می کنید باید نماز فرادی بخوانیم. حمد و سوره را بخوانیم و لو آهسته. چون روایت دارد که حمد و سوره را بخوان پشت سر این ها.

البته این نظر آقای خوئی است. مشهور این را نمی گویند. مشهور می گویند تقیه مداراتی اقتضاء می کند نماز جماعت با این ها صحیح است، نماز جمعه هم با این ها صحیح است از باب تقیه مداراتیه. ولی ما هم فکر

می‌کنیم که حق با آقای خوئی باشد. نماز جمعه با عامه باطل است. و نمازهای دیگر جماعت با عامه هم اگر می‌شود باید حمد و سوره را هم انسان بخواند. در روایت صحیح داریم یک روز امام علیه السلام به همین حمران برادر دیگر زراره فرمود نماز جمعه بخوانید. زراره شنید. گفت عدو الله!! این‌ها دشمن خدا هستند. ما برویم پشت سر این‌ها نماز بخوانیم؟ آمد خدمت امام صادق. به حمران هم گفت، گفت که فکر کنم که امام صادق از تو تقیه کرده. آمد خدمت امام صادق. امام صادق فرمود دو رکعت را پشت سر این‌ها بخوانید، سلام ندهید، این‌ها که سلام نماز جمعه را دادند، دو رکعت دیگر، رکعت سوم و چهارم نماز ظهرتان را بخوانید که به این‌ها نشان می‌دهید که به این‌ها اقتداء کردید و الا شما دارید نماز ظهرتان را می‌خوانید نه نماز جمعه. می‌گویند امیرالمؤمنین هم همین کار را می‌کرد. می‌رفت، نماز شرکت می‌کرد، بعد از این‌که مجبور به بیعت شد، خب نماز شرکت می‌کرد اما همین‌جور. نمازهای حتی یومیه را رکعت مثلاً سوم، یک جوری رکعت سوم امام نماز خودش را شروع می‌کرد به خواندن. بعد یک اسمی هم گذاشته بود آن دو رکعتی که بعد از نماز امام می‌خواند، یک اسم خاصی برای آن گذاشته بود، آن‌ها فکر می‌کردند که حضرت نماز مستحب می‌خواند. به این شکل حضرت هم تظاهر می‌کردند به این‌که مثلاً اقتداء کردند به آن‌ها هم این‌که نماز فرادی خودشان را می‌خواندند.

پس ما اصل مدعای آقای خوئی در این بحث را قبول داریم.

اما خلاصه فرمایش ایشان این شد که این چه جور وجوب اقامه تعیینی نماز جمعه است که نه اصحاب ائمه پایبند به آن بودند و نه فقهاء به آن ملتزم شدند؟ این نشان می‌دهد واجب نبوده. این روایات را باید حمل کنیم بر تأکد استحباب.

این استدلال هم در آن مناقشه شده.

مناقشه اول این است که راجع به اصحاب ائمه اولاً: نمی‌شود اصحاب ائمه هیچکدام نماز جمعه مخفیانه برگزار نکردند. آقای خوئی می‌گوید اگر برگزار می‌کردند در تاریخ ثبت می‌شد. مگر تاریخ می‌گشت خانه‌های شیعه ببیند در خانه‌های شیعه نماز جمعه برگزار می‌شود یا نه؟ همین که نماز جمعه علنی برگزار نمی‌شد،

نماز جمعه ۱۱۳

مخفیانه برگزار می‌شد، همین مخفی ماندن این مطلب شده. کی می‌گوید اصحاب ائمه هیچ گاه نماز جمعه در منازلشان برگزار نکردند؟

[سؤال: ... جواب:] زمان ائمه می‌گویید یا... حالا زمان ائمه متاخرین. و الا شیعه قم از زمان رضا به بعد این‌ها اشعری‌ها آمدند قم. یعنی زمان تقیه بوده. زمان سلطه شدید بنی العباس بوده. ... کلام در این است که اولاً کی می‌گوید که مخفیانه نماز جمعه اصلاً برگزار نمی‌شده. هذا اول الکلام. تاریخ ننوشته؟ به قول آن بنده خدا یکی از او پرسید این و السر المستودع فیها چیه؟ الهی بفاطمه و ابیها و بعلها و بنیها و سر المستودع فیها. گفت خب اگر من و تو می‌دانستیم سر نمی‌شد. خب اگر بناء بود تاریخ می‌نوشت نماز جمعه مخفی نبود.

ثانیاً: بر فرض برگزار نمی‌کردند اصحاب ائمه شاید تشخیص داده بودند که این مصداق خوف است. ترس داشتند از حکومت. و شاید نصب امام را حالا نصب خاص یا نصب عام، شرط می‌دانستند در زمان حضور امام. در زمان حضور امام معصوم علیه السلام شاید معتقد بودند که امام جمعه را باید امام نصب کند. چون نماز جمعه از مناصب حکومتی است. و لذا اقامه نمی‌کردند.

[سؤال: ... جواب:] می‌دانم. بعد از این که زراره را امام صادق علیه السلام، حثّنا، قال صلوا، تعبیر چی بود؟ ... عنیت عندکم، باز هم شما می‌گویید که زراره بی‌اعتنائی کرد به این ترغیب امام صادق علیه السلام؟ خب اگر این جور است لابد خوف داشتند. ... وقتی امام صادق به عبدالملک می‌فرمایند مثلک یهلهک و لم یأت بفریضة من فرائض الله، خب بعد در عین حال باز ادامه داد عبدالملک بدون احساس خوف از حکومت، باز نماز جمعه نخواند؟ شرائط بود و نخواند؟ این خیلی بعید است. ... ایشان می‌گویند بعد از این روایات هم باز نخواندند. این خیلی بعید است. یعنی کان لم یسمع و لم یکن شیئا مذکورا. این جور خیلی بعید است. اگر هم ادامه داشته لابد احساس خوف کردند. ... حالا این بعد می‌رسیم.

پس راجع به سیره اصحاب ائمه که ایشان می‌گویند سیره نبود نماز جمعه مخفی بخوانند، ایراد اول این است که اولاً انکار کلی انعقاد نماز جمعه در منازل شیعه مشکل هست، تاریخ ننوشته چون مخفی بود.

114..... نماز جمعه

ثانیا: شاید این‌ها خوف داشتند از حکومت. می‌ترسیدند. از همسایه‌ها می‌ترسیدند. از مردم می‌ترسیدند. شما فکر می‌کنید تقیه اصحاب ائمه فقط از حکومت بود؟ از همسایه‌های‌شان می‌ترسیدند. مثل الان. شیعیان در ریاض و در مکه خودشان می‌گویند، می‌گویند ما از همکاران‌مان هم، از همسایه‌مان هم تقیه می‌کنیم. اصلا معلوم نیست حکومت خودش مستقیم بیاید دستگیر کند بگوید این آقا شیعه ساکن ریاض است. ممکن است کار سیاسی کنند، سریع با آن‌ها برخورد کنند اما به عنوان یک شیعه کاری به کارشان ندارند اگر فعالیت سیاسی نکنند. اما همان همسایه‌ها، همان کارمندهای اداره‌شان، چنانچه این‌ها را بایکوت می‌کنند این‌ها از زندگی ساقط می‌شوند. خب تقیه که همش از حکومت نیست. تقیه از مردم. خب می‌ترسیده همسایه بیاید نگاه کند این‌ها دارند نماز جمعه می‌خوانند. کافی است از هستی ساقط بشود.

پس این هم اشکال دوم.

راجع به فقهاء اصحاب هم کلمات فقهاء روشن نیست که شما می‌گویید لو کان لبان و اشتهر. اختلاف بین فقهاء زیاد است.

همین وجوب حضوری هم که شما می‌گویید خب به شما هم اشکال می‌شود که لو کان لبان. تفصیل بین وجوب حضور و وجوب اقامه در کدام از کلمات مطرح بوده؟

اختلاف شدیدی هست در بحث وجوب نماز جمعه بین فقهاء. و یک سری می‌گویند چون نائب منصوب از طرف امام معصوم نیست نماز جمعه نمی‌خوانیم. نه این‌که نماز جمعه اقامه‌اش واجب تعیینی نیست. نخیر، واجب تعیینی است اما نائب امام وجود ندارد. این جور می‌گفتند.

و لذا این بی‌آن‌ها تمام نیست.

بقیة الکلام ان شاء الله فردا.

جلسه ۱۲

یک‌شنبه - ۹۵/۰۷/۰۴

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

بحث راجع به اقوال در نماز جمعه بود.

قول اول قول شهید ثانی بود در رساله صلات جمعه که صاحب مدارک هم پذیرفت. در معاصرین هم مرحوم حاج آقا مرتضی حائری رضوان الله علیه در کتاب صلات جمعه به نحو مستوفی بحث کردند و این قول اول را پذیرفتند که وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه است بر کسانی که توانایی اقامه نماز جمعه را دارند که ما تلاش کردیم اشکال‌هایی که مطرح شد بر این قول توسط بزرگانی مثل مرحوم آقای خوئی فعلا جواب بدهیم. و لذا تا حالا این قول اول اشکال قوی بر آن متوجه نشده تا الان که بحث به اینجا رسیده. حالا ما اقوال دیگر را هم بررسی می‌کنیم ببینیم نظر نهایی چه خواهد بود.

قول دوم، قول منسوب به مشهور هست که گفته‌اند نماز جمعه چه اقامه آن چه حضور در آن واجب تخییری است. حتی امام قدس سره فرمودند در زمان نبی اکرم و ائمه طاهرين عليهم السلام هم نماز جمعه واجب تعیینی نبوده است تا چه برسد به زمان غیبت.

عمده دلیل بر این قول ادعای اجماع هست بر عدم وجوب تعیینی نماز جمعه. خود شهید ثانی در کتاب شرح لمعه می‌گوید لولا دعواهم الاجماع علی عدم الوجوب التعیینی لکان القول به فی غایة القوة فلاقل من التخییری.

انصاف این است که این اجماع اگر ثابت باشد بر عدم وجوب تعیینی نماز جمعه اجماع تعبدی است؛ اجماع مدرکی است یا محتمل المدرک است. کاشف از رأی معصوم نیست. ما اجماعی را قبول داریم که کاشف باشد از ارتکاز متشرعه در زمان ائمه. و الا این فرمایش مرحوم آقای بروجرودی که کشف می‌کند اجماع قدماء در مسائل غیر تفریعیه از یک نص معتبر که به دست ما نرسیده، این فرمایش انصافا خلاف وجدان است و احتمالش موهوم است. ایشان دو دسته می‌کرد، مرحوم آقای بروجرودی اجماع‌ها را. یک دسته اجماع در مسائل تفریعیه. یک دسته اجماع در اصول متلقاه از معصومین عليهم السلام. ایشان می‌فرمود قدماء کتب‌شان را بر اساس نصوص می‌نوشتند. ولی بعدا شیخ طوسی در مبسوط گفت من دیدم بر شیعه تشنیع می‌کنند عامه که شما قلیل الفروع هستید. خب من قدیم کتاب نهاییه را نوشته بودم بر اساس فروع موجوده و لکن الان مبسوط را می‌نوسیم با تفریع فروع. مرحوم آقای بروجرودی می‌فرمود نهاییه فرق با مبسوط این

می‌شود که نه‌ایه مشتمل است بر متون روایات. و لذا ایشان از نه‌ایه شیخ به این سادگی نمی‌گذشت. جایی که نص معتبر نبود به متن نه‌ایه اهمیت می‌داد بر خلاف متن کتاب مبسوط که مشتمل است بر مسائل اجتهادیه.

به نظر ما این مطلب که در اصول متلقا ما بگوییم این‌ها متون روایات را می‌نوشتند و اگر نص معتبری هم نباشد خود این متن این کتب قدمات کاشف از یک نص معتبری است که به دست ما نرسیده است از کتب رواییه، این احتمالش ضعیف است. چون که اولاً ما بررسی کردیم همین نه‌ایه شیخ طوسی را دیدیم این‌طور نیست که بر اساس متون روایات باشد. موارد مختلفه‌ای پیدا کردیم که مشخص است این‌ها اجتهاد شیخ طوسی است و ذکر فروع جدید است توسط شیخ طوسی. و حداقل شاهی ندارد ایشان که متون روایات ذکر می‌شده. نخیر. تفریع فروع در آن زیاد نبود؛ در کتب قدمات. اما این معنایش این نیست که متون روایات ذکر می‌شود. آن هم ما بگوییم ما کشف می‌کنیم در این مسأله‌ای که مورد اجماع است یک نص معتبری بود، گم شد، مجمعی استناد به این نص معتبر کردند، فتوی دادند ولی این نص معتبر نه در تهذیب است، نه در کافی است، نه در من لایحضره الفقیه است، نه در کتب استدلالیه به آن اشاره شده است. این احتمال، احتمال موهومی است.

پس اجماع اعتبارش بخاطر این است که در مواردی که مدرکی نیست کشف می‌کند از ارتکاز قطعی متشرعه در زمان معصوم.

و این هم که می‌گویند اجماع اگر مدرکی باشد اعتبار ندارد چون کاشف از ارتکاز متشرعه در زمان معصوم نخواهد بود، شاید اجتهاد کردند فقهاء ما بر اساس این مدارکی که در دست‌شان بود از وجوه نقلیه و عقلیه، دیگه کشف نمی‌کنیم مستندشان ارتکاز متشرعه در زمان ائمه بود. آن وقت در اینجا انصافاً کشف از ارتکاز متشرعه در زمان ائمه بر عدم وجوب نماز جمعه تعییناً بسیار مشکل هست بعد از این که اصحاب ائمه در تقیه بسر می‌بردند. و بر فرض نماز جمعه را واجب تعیینی نمی‌دانستند شاید در زمان حضور می‌گفتند یا خود امام بخواند یا نائب خاص او. چه ربطی دارد به زمان غیبت؟ و یا چه ربطی دارد به زمانی که حکومت شرعی تشکیل می‌شود؟ حکومت اسلامی تشکیل می‌شود در عصر غیبت. باز هم ارتکاز اصحاب ائمه بر این

نماز جمعه ۱۱۷

بود که اقامه نماز جمعه بر حاکم عادل که موفق شده است به تشکیل حکومت اسلامی، واجب نبود؟ ما همچون ارتکاز را کشف می‌کنیم؟

[سؤال: ... جواب:] قطعاً همچون ارتکازی نبود. آن ارتکازی که بر فرض بود این بود که می‌گفتند بر ما اقامه نماز جمعه واجب نیست. ... اما اقامه نماز جمعه بر اصحاب ائمه چرا واجب نبود؟ لخوف النوعی؟ خوف نوعی داشتند. تقیه نوعیه داشتند از حکومت و از مردم. یا بخاطر این که امام خودشان حاضرند نماز جمعه نمی‌خوانند، نائب خاص هم ندارند به این خاطر نماز جمعه بر ما واجب نیست. بیش از ما کشف نمی‌کنیم، بیش از این احتمال عرفی نمی‌دهیم که یک ارتکاز متشرعی واضح بود که در هیچ زمانی در زمان غیبت هم اقامه نماز جمعه واجب نیست مخصوصاً اگر یک حکومت اسلامی تشکیل بشود. حضور در نماز جمعه صحیحه هم واجب نیست، این را هم ما واقعاً کشف می‌کنیم؟ کجا کشف می‌کنیم؟ خب زمان ائمه نماز جمعه نمی‌خواندند. یک نماز جمعه می‌خواند امام جمعه فاسق که شیعه شرکت نمی‌کرد. کجا ارتکاز متشرعه را بر عدم وجوب حضور در نماز جمعه منعقد شده با شرائط کشف می‌کنیم؟

و لذا انصاف این هست که این اجماع دلیل تامی نیست.

و اما آنچه که از امام قدس سره نقل شده که فرمودند با واقع تاریخی سازگار نیست که بگوییم نماز جمعه حتی در زمان پیامبر واجب تعیینی بوده. چه اقامه‌اش چه حضور در آن بعد از اقامه. خب غیر از پیغمبر در قری و بلدان زمان پیغمبر نماز جمعه نمی‌خواندند. در هیچ تاریخی ننوشتند که نماز جمعه برگزار می‌شده در مناطق مختلف بلاد اسلامی. مثل یمن که پیامبر در آنجا طرفداران زیادی داشت. همچون چیزی نقل نشده است. و حضور هم حتی در نماز جمعه پیامبر از نظر تاریخی بسیار احتمالش موهوم است بگوییم بر تک تک مردم واجب بود؛ لایعذر الناس فیها الا خمسۃ، آن خمسۃ زن‌ها و بچه‌ها و پیرمردها و بیمارها و مسافرها باشد. خب بقیه همه ملتزم بودند نماز جمعه شرکت کنند؟ این با واقعیت تاریخی و محدودیت مسجد النبی و مسجد الکوفه و بزرگی شهر مدینه و شهر کوفه سازگار نیست.

خب این فرمایش امام اگر درست باشد فووقش عذرهای عرفی را هم ملحق می‌کند به این عذرهای شرعی. کسانی که عذر عرفی دارند، کشاورز است، وقت کشاورزیش رسیده، وقت آبیاری مزرعه‌اش رسیده، وقت

118 نماز جمعه

آبیاری باغ کسی رسیده، وقت بردن گوسفندها به چرا رسیده، این جور اعدار عرفی، خب اینها فوق می‌گوییم اینها هم موجب رفع وجوب حضور در نماز جمعه می‌شود. اما آن‌هایی که نه عذر عرفی دارند نه عذر شرعی، خب روایت می‌گوید سه تا نماز جمعه را ترک کنند می‌شوند منافق. خب این را چه جور حمل کنیم بر تأکید استحباب؟ مستحب مؤکد است که انسان منافق نشود، این که نمی‌شود. روایت می‌گوید سه تا نماز جمعه را ترک کنی می‌شوی منافق. بغیر عذر البته، بغیر علّه. فوqش شما می‌گویید اعدار عرفی هم مثل اعدار شرعی موجب عدم وجوب حضور در نماز جمعه می‌شود که حرف بعیدی هم نیست ولی آن‌هایی که عذر عرفی هم ندارند چه؟

[سؤال: ... جواب:] سه تا جمعه را ترک کند منافق می‌شود ولی یک جمعه را هم ترک کند، ترک فریضة و من ترک ثلاث جمع متوالیات فقد ترک ثلاث فرائض و لایترکهن من غیر علّه الا المنافق.

بله اعدار عرفی را ما بعید نمی‌دانیم ملحق بشود به اعدار شرعی. شبیه سقوط سوره در نماز. عذرهای عرفی هم کافی است برای سقوط سوره در نماز. خب همین بیان امام اگر تمام باشد که ما احتمال نمی‌دهیم، با وضع تاریخی جور نمی‌آید، بگوییم تک تک مردم در نماز جمعه شرکت می‌کردند این با مسجد مدینه و بزرگی شهر مدینه یا مسجد کوفه و بزرگی فوق العاده شهر کوفه که در تاریخ نوشته‌اند سازگار نیست.

[سؤال: ... جواب:] چرا همه نمی‌رفتند؟ شما از کجا می‌گویید همه نمی‌رفتند؟ ... زن‌ها مستثنی هستند. پیرها مستثنی هستند. مسافرها مستثنی هستند. ... کی می‌گوید افراد بدون عذر عرفی و عذر شرعی شرکت نمی‌کردند؟ ... جمعیت کوفه آن‌هایی که طرفدار امیرالمؤمنین بودند کی می‌گوید شرکت نمی‌کردند؟ مگر عذر عرفی یا شرعی داشته باشند. خب یک عده شده بودند خوارج بعداً، شرکت نمی‌کردند.

[سؤال: ... جواب:] حالا ایشان لابد می‌گویند که اگر شرکت نمی‌کردند در جامعه دینی آن روز بدنام می‌شدند و... حالا این کارهای نامشروع مخفی غیر از این است که بیاید علناً در نماز جمعه شرکت نکنند. حالا البته به قول ایشان حالا فی الجمله درست است. یک عده هم بدون عذر عرفی و عذر شرعی ترک می‌کردند

نماز جمعه ۱۱۹

نماز جمعه را. وقتی جمعیت زیاد است خیلی شناسایی هم که نمی‌شوند کی آمده کی نیامده. هر کی بگوید تو چرا نبودی او می‌گوید تو ندیدی من را. من بودم در یک گوشه‌ای.

[سؤال: ... جواب:] حالا این در تاریخ ما نمی‌دانیم نماز عیدین بیشتر از نماز جمعه شرکت می‌کردند؟ از نظر تاریخی این ثابت است؟ حالا آن‌ها یک عده کسانی که واجب هم نبود بر آن‌ها. مستحب است بیرون در فضای باز نماز عید را بخوانند یک بحث است اما این که بیشتر جمعیت شرکت می‌کرد در نماز عیدین این ثابت نیست. حالا بر فرض بیشتر شرکت می‌کرد. زن‌ها. زن‌ها یک ماه بعد از روزه گرفتن دیگر دل‌شان نمی‌آمد نماز عید فطر شرکت نکنند شرکت می‌کردند اما نماز جمعه هر هفته است، هر هفته برو نماز جمعه خسته می‌شدند می‌گفتند زن‌ها که واجب نیست نمی‌رفتند، پیرمردها واجب نیست نمی‌رفتند. اما آن‌هایی که عذر عرفی و شرعی نداشتند هم نمی‌رفتند. حالا یک عده‌ای عصیان می‌کردند نمی‌رفتند این دلیل بر چی می‌شود؟ دلیل بر این می‌شود که واجب تعیینی نبوده حضور در نماز جمعه‌ای که علی‌اقامه می‌کند؟ این را نمی‌شود گفت.

[سؤال: ... جواب:] حالا ایشان در قول دوم، امام، می‌فرماید که نماز جمعه واجب تعیینی نیست، واجب تخییری است حتی در زمان معصوم. حضور در آن هم واجب نبود. خب شما می‌گویید زمان پیامبر در جاهای دیگر تاریخ نگفته اقامه می‌شد، شما می‌گویید حضور بعد الاقامه هم واجب تعیینی نیست. بحث ما در این است. ما این‌ها را اشکال می‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] حالا می‌گوییم، حداکثر ایشان فرمایش‌شان در اعدار عرفی تمام بشود، کسانی که عذر عرفی داشتند نمی‌آمدند، همه کار و زندگی‌شان را تعطیل نمی‌کردند بیايند نماز جمعه. حالا این خالی از وجه نیست. اما آن‌هایی که عذر عرفی نداشتند چه؟ عذر شرعی هم نداشتند عذر عرفی هم نداشتند. نشسته در خان‌هاش، خان‌هاش هم نزدیک نماز جمعه است، نمی‌آید نماز جمعه، این واقعا ثابت است در تاریخ؟ برای ما که ثابت نیست. حالا اگر چند نفر هم نیابند عصیان نکنند، دلیل نمی‌شود که بر حکم شرعی.

اما قول ثالث:

[سؤال: ... جواب:] آن را می‌رسیم. حالا عیب ندارد.

یک روایتی است ایشان هم اشاره کردند، تعبیر می‌کند من دوست دارم، تعبیر در روایت این است که أحبّ که مؤمن، یصلی الجمعة فی جماعة، أحبّ ان یصلی الجمعة فی جماعة. که برخی به این روایت تمسک کرده‌اند بر این که مستحب مؤکد هست حضور در نماز جمعه و الا تعبیر أحبّ از امام علیه السلام این تعبیر با وجوب تعیینی نمی‌سازد. حالا این را ما بعدا متعرض می‌شویم ولی اجمالا اشاره کنم الان:

من دوست دارم مؤمن در روز جمعه أن یصلی الجمعة فی جماعة، این نفی وجوب تعیینی مثلا حضور در نماز جمعه را نمی‌کند. چرا؟ برای این که شاید مراد این است که من دوست دارم اقامه بشود نماز جمعه. من دوست دارم اقامه بشود نماز جمعه. اما اگر اقامه شد، حضور در نماز جمعه بعد الاقامه هم واجب نیست؟ خب این را نفی نمی‌کند.

[سؤال: ... جواب:] در برخی از روایات که دارد واجبه. صلاة الجمعة واجبه فی جماعة. ولی یک روایت دارد أحب. ... بله، بله. احسنت. در ابواب متعه این روایت را صاحب وسائل ذکر کرده که انی لأحب للرجل. محمد بن الحسن الطوسی فی المصباح، جلد ۲۱ وسائل الشیعة صفحه ۱۴ ابواب المتعة، شیخ طوسی در مصباح المتهجد نقل می‌کند از ابن ابی عمیر از هشام عن ابی عبدالله علیه السلام انی لأحب للرجل ان لایخرج من الدنیا حتی یتمتع و لو مرة و ان یصلی الجمعة فی جماعة. من دوست دارم که مؤمن از دنیا خارج نشود مگر این دو کار را بکند. حالا کار اولش را از ترس خانم‌ها نگوییم. کار دوم این است: و ان یصلی الجمعة فی جماعة. گفته می‌شود اگر واجب بود حضور در نماز جمعه این جور تعبیر نمی‌کردند که أحب. کم است برای بیان یک واجب الهی که امام یا یک فقیه بگوید من دوست دارم این کار را، مثلا بگوید من دوست دارم شما نماز صبح بخوانی. من دوست دارم کم است، باید بگویی باید نماز صبح بخوانی. و لذا ما عرض کردیم هر کجا در روایات امام علیه السلام بفرماید انی أحب یا ما أحب این ظهور دارد در استحباب. این با وجوب عرفا نمی‌سازد.

[سؤال: ... جواب:] أحب الصلاة بله دیگه از شب تا صبح می‌خواست نماز بخواند. انی أحب الصلاة. ... بله، طبیعی صلات را امام دوست دارد. منافات ندارد که صلات فریضة را واجب می‌دانست نماز مندوبه را مستحب. اما امام به یکی بفرماید انی ان تصوم فی شهر رمضان و انت فی بلدک. آقا! انی أحب ندارد که. باید بفرماید

نماز جمعه ۱۲۱

يجب عليك ان تصوم في شهر رمضان و انت في بلدك. اگر اینجا بگویند احب تناسب عرفی ندارد. اینجا هم

گفته می‌شود انی لاحب للرجل ان لا يخرج من الدنيا حتى يتمتع و لو مرة و ان یصلی الجمعة فی جماعه.

ممکن است قائلین به وجوب تخییری به این روایت هم استدلال کنند.

به نظر ما این استدلال ناتمام است. اولاً سند شیخ طوسی به این حدیث ابن ابی عمیر ثابت نیست. ارسال

کرده است شیخ طوسی این حدیث را از ابن ابی عمیر.

[سؤال: ... جواب:] حالا راجع به فهرست که سند صحیح ذکر می‌کند به احادیث ابن ابی عمیر، این سند به

نظر ما تیمنا و تبرکا هست. تشریفاتی هست. ما چه می‌دانیم از کتاب ابن ابی عمیر نقل می‌کند این حدیث

را. شاید از یک کتاب دیگری نقل کرده است که در آن کتاب مرسل بود. و لذا این سند ایراد دارد.

اما دلالت آن: ...

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... شیخ طوسی سند ذکر نکرده به این روایت ابن ابی عمیر. ... تعبیر شیخ طوسی

در مصباح المتعجد البته این است: و روی ابن ابی عمیر عن هشام عن ابی عبدالله قال ان لاحب للرجل، و لذا

ممکن است کسی بگوید این جزء مراسیل جزمیه شیخ طوسی است. و مثل امام قدس سره سند این مراسیل

جزمیه را که صدوق، شیخ طوسی و امثال این بزرگان دارند قبول می‌کند. و لکن ما اشکال مان سر جای

خودش محفوظ است. خب حالا شیخ طوسی گفت روی ابن ابی عمیر این حتماً سند معتبر داشت به این

حدیث؟ شاید می‌خواهد بگوید و فی روایه عن ابن ابی عمیر. این دقتی که بکند روی عن ابن ابی عمیر یا

روی ابن ابی عمیر این برای ما واضح نیست که قدماء این جور دقت می‌کردند که هر جا جزم دارند بگویند

روی، هر جا شک دارند مثلاً بگویند روی عنه، این برای ما ثابت نیست. و آن سند شیخ طوسی هم در

فهرست به احادیث ابن ابی عمیر سند تشریفاتی است کما اُکدنا علیه مراراً. و لذا شاید این حدیث را از کتاب

ابن ابی عمیر نقل نکرده است تا بگوییم کتاب ابن ابی عمیر معروف بوده است. شاید در لابلای کتاب‌های

دیگر دیده و در آن کتاب‌های دیگر هم مرسل نقل شده بوده.

این از نظر سندی.

از جهت دلالتی:

از جهت دلالتی هم به نظر ما دلالت نمی‌کند بر عدم وجوب تعیینی نماز جمعه. وجوب تعیینی نماز جمعه حالا چه حضور در آن بعد از اقامه چه اصل اقامه آن، مشروط است به یک شرائطی. خب این شرائط اگر مهیا نباشد لازم نیست اقامه نماز جمعه یا حضور در آن. امام می‌فرماید که من دوست دارم که انسان در روز جمعه نماز جمعه بخواند. یعنی اگر شرائطش هم نبود، شرائط وجوب هم نبود، باز من دوست دارم شرکت کند در نماز جمعه. من دوست دارم نماز جمعه را انسان بخواند و لو شرائط وجوب فراهم نباشد. این اشکال دارد؟ اما اگر شرائط وجوب فراهم بود دیگه نه. آن موقع واجب است. خود اصحاب ائمه نماز جمعه نمی‌خواندند، خب امام مگه به آن‌ها نفرمود، به عبدالملک که بروید نماز جمعه بخوانید، انک لتهلك و لم تأت بفريضة من فرائض الله یعنی صلاة الجمعة؟ مگر به زراره در آن روایت نفرمود، حثنا، زراره می‌گوید حثنا ابو عبدالله عليه السلام على صلاة الجمعة فقلت نغدوا عليك؟ قال: صلوا عندكم. خب یعنی با این که واجب نیست و لو از این باب که شرائط خوف هست، شرائط تقیه مداراتیه هست، خب واجب نیست، ولی من دوست دارم که شما در عین حالی که واجب نیست کاری بکنید که نماز جمعه را اقامه بکنید. حالا خلاف تقیه مداراتیه است، واجب نیست اما جایز که هست. امام معصوم حاضر است، نائب خاص ندارد، واجب نیست بر شما، اما جایز که هست نماز جمعه بخوانید. من دوست دارم نماز جمعه را بخوانید، کاری بکنید که شرائط صحتش فراهم بشود و لو شرائط وجوبش فراهم نشده. اما معنایش این نیست که اگر شرائط وجوبش فراهم شد باز من واجب نمی‌دانم نماز جمعه بخوانید.

[سؤال: ... جواب:] چه اشکالی دارد؟ چون تقیه مداراتیه بود، واجب نبود نماز بخوانند در خانه‌هایشان. ... تقیه مداراتیه مشروع است؛ واجب که نیست. ... بابا! تقیه مداراتیه گاهی منشأ رخصت می‌شود. گاهی تقیه مداراتیه منشأ رخصت می‌شود. اما امام می‌فرمایند که من دوست در عین حالی که زمان تقیه مداراتیه است، زمان حضور من هست و من نائب خاص برای امامت جمعه تعیین نکردم و لذا واجب نیست بر شما اقامه نماز جمعه ولی من دوست دارم نماز جمعه بالاخره در عمرتان یک بار بخوانید به یک نحوی. و از طرف دیگر، حداقل وجوب حضور بعد الاقامة را نفی نمی‌کند این روایت. خب نماز جمعه اقامه نمی‌شده امام ترغیب می‌کنند نماز جمعه اقامه کنید دیگه. انی لاحب ان یصلی الرجل منکم الجمعة فی جماعة. اما اگر نماز جمعه

نماز جمعه ۱۲۳

اقامه می‌شد باز هم من دوست دارم حاضر بشوید در نماز جمعه و واجب نیست حضور؟ این را نمی‌شود فهمید.

[سؤال: ... جواب:] همین مقدار که در زمان امام نماز جمعه واجب نبوده ولی امام ترغیب می‌کند به حضور در نماز جمعه، همین کافی است برای تعبیر احب. دیگه ظهور ندارد در این که بخواهد بگوید بقیه اوامری که در روایات دیگر هست و ظاهر در وجوب بود قرینه بشود که آن‌ها را حمل بر استحباب بکنیم. قرینه بر حمل روایات دیگر بر استحباب نمی‌شود. همین مقدار کافی است که در زمان ائمه شرائط وجوب نماز جمعه نبوده امام می‌فرماید احب که نماز جمعه بخوانی با این که شرائط وجوب نبوده.

و چه بسا ممکن است معنایش این باشد که در نماز جمعه عامه شرکت کنید از باب تقیه مداراتیه. [سؤال: ... جواب:] فرق نمی‌کند. بالاخره نماز جمعه عامه شرکت کنید که این‌ها نگویند شیعه معتقد به نماز نیست؛ شیعه معتنی به نماز نیست.

[سؤال: ... جواب:] با شرائط واجب می‌شود نماز جمعه. حالا شرائط الان در زمان ائمه فراهم نبوده، خوف بوده، تقیه مداراتیه بوده. ... قضیه حقیقیه امام فرمود علی من تجب الجمعة قال تجب علی سبعة نفر من المسلمين. ذیلش هم که فرمود و لم یخافوا. ... حالا اجازه بفرمایید.

[سؤال: ... جواب:] ما از قضیه حقیقیه خارج نکردیم انی لاحب للرجل ان یصلی الجمعة فی جماعة. حرف ما این است: می‌گوییم همین مقدار که در زمان ائمه فرض می‌شد بر افرادی واجب نبود نماز جمعه. یا بر شیعه کلاً واجب نبود نماز جمعه چون یا تقیه مداراتیه اقتضاء می‌کرد عدم وجوب را یا چون اقامه نمی‌شد واجب نبود حضور طبق نظر آقای خوئی یا چون امام معصوم حاضر بود در زمان حضور امام معصوم اذن امام معصوم یا نائب خاص او شرط وجوب باشد. بالاخره نتیجه این است که در زمان امام معصوم که زمان بسط ید امام معصوم هم نبود، در زمان امام صادق علیه السلام نماز جمعه واجب نبود. امام در این شرائط می‌فرمایند احب، من دوست دارم نماز جمعه بخوانید شما. این دیگه قرینه عرفیه نمی‌شود بگوییم چرا امام فرمود احب با این که این واجب است. و ما روایات دیگری که ظهور در وجوب دارد بخاطر این لفظ احب حمل کنیم بر استحباب. نه. شاید این احب را بخاطر این نکته گفتند که در زمان خود ائمه شرائط جوری

124..... نماز جمعه

بود نماز جمعه واجب نبود. به این خاطر گفتند احب. اما در جایی که شرائط فراهم باشد، حاکم عادل هست یا اقامه شده نماز جمعه با شرائط، خب اینجا از این لفظ احب نمی‌توانیم کشف کنیم که روایاتی که ظهور دارد در وجوب حضور در نماز جمعه‌ای که منعقد می‌شود به شرائطش آن حمل بشد بر استحباب. همچون قرینه‌ای نمی‌شود.

اما قول ثالث:

قول ثالث قولی است که مرحوم آقای بروجردی اختیار کردند وفاقا للسلار و ابن ادریس که نماز جمعه در عصر غیبت حرام است. نه تنها واجب تعیینی نیست بلکه واجب تخییری هم نیست. بلکه حرام است. البته ظاهر کلمات این بزرگان حرمت ذاتیه نیست. حرمت تشریعیه است که قبلا عرض کردیم و لذا رجاء هم کسی بخواند بعد نماز ظهرش را بخواند دومرتبه مشکلی ندارد. آقای حکیم که صریحا گفته. گفته ما مشروع نمی‌دانیم نماز جمعه را در عصر غیبت اما رجاء می‌شود خواند ضمیمه کرد به نماز ظهر. استدلال کردند بر این که نماز جمعه در عصر غیبت نامشروع است به ادله‌ای که این ادله را ما بررسی می‌کنیم.

دلیل اول اجماع هست. ادعای اجماع کردند بر این که نماز جمعه بدون حضور معصوم و یا نائب خاص آن حضرت نامشروع بوده.

انصاف این است همان طور که آقای خوئی دارند، استفاده اجماع تعبیدی بر عدم مشروعیت نماز جمعه این کار مشکلی هست. بله، فوقش ادعاء شد که اجماع داریم بر عدم وجوب تعیینی اقامه نماز جمعه اما این که نماز جمعه نامشروع است، این در کلمات برخی از فقهاء مثل سلار و ابن ادریس است اما در کلمات خیلی‌ها این نیست. شیخ مفید، شیخ طوسی این‌ها ظاهر کلامشان بلکه صریح کلام شیخ طوسی در خلاف این است که نماز جمعه شرط وجوبش حضور امام یا نائب خاص آن حضرت است اما مردم ماذونند، مجازند در قری و بلد آن که امام عادل یا نائب خاص امام عادل نیست نماز جمعه را اقامه کنند و مجزی است از نماز ظهر. این را صریحا مرحوم شیخ طوسی در خلاف ذکر فرموده. و لذا این اجماع اعتباری ندارد.

نماز جمعه ۱۲۵

دلیل دوم که ذکر شده دلیل استحسانی است. گفتند اگر نماز جمعه در عصر غیبت مشروع باشد منشأ نزاع می‌شود. بعد می‌گویند اتفاقاً در زمان حدوداً هفتاد هشتاد سال قبل در کاظمین بخاطر همین نماز جمعه یک اختلافی رخ داد و عده‌ای کشته شدند. در زمان یکی از آقایانی که به نام خالصی بود و نماز جمعه را واجب می‌دانست بعد هم تبعیدش کردند به ایران.

این هم جوابش روشن است. این که منشأ اختلاف می‌شود فوqش هر جا منشأ اختلاف می‌خواست بشود حاکم شرع نصب می‌کند امام جمعه‌ای را و دیگران مجاز نخواهند بود از اقامه نماز جمعه.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره یک حاکم شرعی ما در هر زمانی داریم که... حاکم شرع عرض کردم، میرزای شیرازی.

علاوه بر این که ما فرض مان امام جمعه عادل است. اگر امام جمعه غیر عادل را می‌گویید که خب، ما حرف ما که عوض نمی‌شود راهش. امام جمعه عادل است. عادل که دنبال فتنه‌گری و دنبال تشنج و دنبال این حرف‌ها نیست. وظیفه شرعی‌ش را عمل می‌کند. می‌گوید اینجا نماز جمعه می‌خوانم. اگر نماز جمعه دیگری برگزار شد، شرائط داشت، خب من نماز جمعه را ترک می‌کنم. چون نامشروع است.

و لذا این وجه هم درست نیست.

عمده وجوه رواییه است که تامل بفرمایید ان شاءالله فردا.

جلسه ۱۳

دوشنبه - ۹۵/۰۷/۰۴

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به ادله عدم مشروعیت نماز جمعه در عصر غیبت بود که سلار در مراسم صریحاً گفت و ابن ادريس هم در سرائر مطرح کرد. بلکه این مطلب از سید مرتضی نقل شده در یکی از رساله‌هایش که فرموده است است که مشروع نیست نماز جمعه بدون امر امام علیه السلام یا نائب خاص ایشان. بلکه صاحب سرائر ادعای عدم خلاف کرد بین اصحاب. گفت عندنا الی خلاف بین اصحابنا ان من شرط انعقاد الجمعة الامام او

من نصبه الامام. سید مرتضی هم عبارتش را بخوانم برای تان: لاجمعة الا مع الامام العادل او من نصبه الامام العادل. که امام عادل در کلمات فقهاء گذشته ظاهر است در امام معصوم.

استدلال شد بر عدم مشروعیت به وجوهی:

وجه اول ادعای اجماع بود که در سرائر مطرح شد.

که ما اشکال کردیم که اولاً ادعای اجماع بر عدم مشروعیت ادعای غریبی هست. شاهد بر این که ما اجماع نداشتیم بر مشروعیت کلام شیخ طوسی هست در خلاف. در خلاف می گوید من شرط انعقاد الجمعة الامام او من يامرہ الامام بذلك و متى اقيمت بغيره لم تصح و به قال الوزاعي و ابوحنيفة. لنا، دليلنا انه لاخلاف آن‌ها تنعقد بالامام او بامرہ و ليس على انعقادها اذا لم يكن امام و لا امره دليل. بعد می گوید: فان قيل اليس قد رويتم في كتبكم انه يجوز لاهل القرى و السواد و المؤمنين اذا اجتمع العدد الذي تنعقد بهم ان يصلوا الجمعة؟ قلنا ذلك ما دون فيه مرغّب فيه فجرى ذلك مجرى ان ينصب الامام من يصلى بهم. و ايضا عليه اجماع الفرقه فانهم لا يختلفون ان من شرط الجمعة الامام او امره فان من عهد النبي الى وقتنا هذا ما اقام الجمعة الا الخلفاء و الامراء و من ولى الصلاة فعلم ان ذلك اجماع اهل الاعصار و لو انعقدت بالرعية لصلوها كذلك.

البته این عبارت خلاف در آن اضطراب هست. شاید مشتمل بر تعارض هم باشد. ولی قرائنی در آن هست نشان می دهد که اجماع نداریم بر عدم مشروعیت نماز جمعه بدون امر امام یا نائب خاص آن حضرت.

یکی این که ایشان گفت بر انعقاد به امر امام و مشروعیت انعقاد نماز جمعه با امر امام اجماع داریم و در غیر مورد امر امام دلیل نداریم. نه این که اجماع داریم بر عدم مشروعیت. اگر اجماع داشتیم بر عدم مشروعیت خب این را می گفت. شبیه آنچه که در بحث مضاربه مطرح می کند مرحوم شیخ. می گوید ما اجماع داریم بر این که مضاربه به طلا و نقره صحیح است و در غیر آن اجماع نداریم. پس باید مضاربه با طلا و نقره باشد نه با چیز دیگر. بعضی ها فکر کردند ایشان ادعای اجماع می کند بر شرطیت ذهب و فضه در مال المضاربة با این که ایشان می گوید اجماع بر صحت با مضاربه به ذهب و فضه داریم و اجماع در غیر آن نداریم. چون اجماع نداریم کانه دلیلی معتبر نداریم بر صحت مضاربه در غیر ذهب و فضه، ما قائل نمی شویم به

نماز جمعه ۱۲۷

صحت مضاربه. نه این که اجماع بر عدم داریم. اینجا هم همین طور است. اینجا ادعای اجماع بر مشروعیت

نماز جمعه به امر امام کانّ بر عدم مشروعیت در فرض فقد امام است.

شاهد دیگرش این است که خود ایشان پذیرفت. گفت ما قبول کردیم که مردم عادی هم می توانند نماز

جمعه بخوانند ولی معنایش این است که مردم اذن عام دارند. ذلک ماذون فیه مرغب فیه فجری ذلک مجری

ان ینصب الامام من یصلی بهم.

[سؤال: ... جواب:] آنی که امام در کلمات بزرگان مثل شیخ طوسی مطرح می شود یعنی امام معصوم. ...

اختلاف در مصداق بود. آن ها می گفتند امام این ها هستند، شیعه می گفت امام ائمه معصومین هستند. مرسوم

نبود که به فقهاء بگویند امام در کلمات قدماء. و لذا تعبیر را جدا می کردند. امام بعد می گفتند و فقهاء من

شیعه... که عبارت را می خوانیم. جدا می کردند از هم.

در نهاییه در باب صلات جمعه اول گفته الاجتماع فی صلاة الجمعة اذا حصل الشرائط و من شرائطه ان

یکون هناك امام عادل او من نصبه الامام للصلاة بالناس و لا بأس ان يجتمع المؤمنون فی زمان التقیة بحيث

لاضرر علیهم فلیصلوا جمعة بخطبتین. خب و لا بأس ان يجتمع المؤمنون، کاملاً فتوی می دهد به مشروعیت

نماز جمعه بدون امر امام یا نائب خاص آن حضرت. باز در جای دیگر دارد که يجوز لفقهاء اهل الحق ان

یجمعوا بالناس فی الصلوات کلها و صلاة الجمعة ما لم یخافوا ضررا.

بله، در مبسوط یک عبارتی دارد، آن عبارت این است که الشروط الراجعة الى صحة الانعقاد اربعة. شرائط

که مربوط به صحت انعقاد نماز جمعه است چهار تا است: السلطان العادل او من یامرہ السلطان و العدد. اینجا

سلطان عادل را شرط صحت انعقاد گرفته که عرض کردم مراد ایشان از سلطان عادل به قرینه سایر کلمات

امام معصوم هست. این کلام مبسوط نظر ایشان را در مبسوط بیان می کند. ولی مخالف است با نظر ایشان در

نهاییه و خلاف. و شاهد بر این که اجماع بر عدم مشروعیت نماز جمعه بدون امر امام معصوم ما نداریم.

علاوه بر این که این اجماع اگر هم وجود داشته باشد بر عدم مشروعیت اجماع محتمل المدرک است که

دیروز توضیح دادیم.

یک مطلبی عرض کنم:

مرحوم آقای بروجردی این تقریرات البدر الزاهر را که ما دیدیم کلماتشان مضطرب است در اینجا ادعای اجماع می‌کنند بر اشتراط امر امام معصوم ولی گاهی بیان‌شان مربوط می‌شود به اشتراط امر امام معصوم و یا نائب خاص ایشان نسبت به وجوب نماز جمعه. گاهی این را مطرح می‌کنند نسبت به مشروعیت نماز جمعه. عبارت ایشان در آن یک مقدار خلط هست. ببینید! یکجا ایشان می‌گویند که آقا! معلوم است که امام معصوم یا نائب خاص ایشان شرط است در نماز جمعه، اگر بناء بود شرط نباشد پس واجب بود نماز جمعه بر همه و مقدمه آن تعلم احکام نماز جمعه بود، پس واجب کفایی می‌شد تعلم احکام نماز جمعه و لو کان لبان.

خب این مطلب خالی از وجه نیست و لکن گاهی مطلب را عوض می‌کند. می‌گویند که شرط نماز جمعه اذن امام علیه السلام یا نائب خاص او است و اعتناء نمی‌کنیم به مخالفت مثل شافعی و احمد بن حنبل و مالک. چون دلیل‌شان معلوم است. مراجعه که می‌کنیم به خلاف می‌بینیم شافعی و احمد بن حنبل و مالک چی گفتند. می‌بینیم آن‌ها گفتند لو انعقدت الجمعة بغیر اذن الامام جاز، صحّ. خب این معنایش این است که ایشان بحث را برد به مشروعیت نماز جمعه بدون حضور امام معصوم یا نائب خاص او که می‌گویند اجماع داریم و لایضراً مخالفة این‌ها. خب مخالفت این‌ها راجع به وجوب نبود که. راجع به مشروعیت بود. می‌گفت و لو اقيمت الجمعة بغیر اذن الامام که مراد حاکم است در کلمات عامه، جاز.

بهر حال اگر ایشان می‌خواهد ادعای اجماع کند آقای بروجردی بر این که بدون حضور معصوم یا نائب خاص ایشان واجب نیست، خب این بالاخره خالی از وجه نیست. و لو حالا ما هنوز جازم نیستیم ولی خالی از وجه نیست. خب محقق در معتبر صریحا گفته، علامه در منتهی و تذکره صریحا گفته، السلطان العادل او من نصبه شرط وجوب الجمعة و هو قول علمائنا. یا هو مذهب علمائنا اجمع. اما اگر می‌خواهد بگوید اجماع بر شرطیت صحت حضور امام معصوم یا نائب خاص ایشان هست، ادعای اجماع به قول آقای خوئی مجازفه.

وجه دیگری که مطرح شده برای اثبات عدم مشروعیت نماز جمعه در عصر غیبت وجهی است که مرحوم آقای بروجردی ذکر کرده. فرموده که آقا! عادت مسلمین در زمان پیغمبر و ائمه بر این نبود که نماز جمعه بدون امر این‌ها بخوانند. پیامبر خودش نماز جمعه را منعقد می‌کرد. خلفاء بعد از پیامبر هم حتی امیرالمؤمنین خودش نماز جمعه می‌خواندند. و تعیین امام جمعه توسط خود خلفاء بود. این‌طور نبود که هر

نماز جمعه ۱۲۹

کسی صبح از خان‌هاش بیاید بگوید من می‌خواهم نماز جمعه بخوانم، مردم هم شرکت کنند. و این یک ارتکاز متشرعی به وجود آورده بود.

[سؤال: ... جواب:] نماز جماعت به اذن خلفاء بود؟ ... حالا این برائت شما قابل تقدیر است اما فرمایش شما با تاریخ سازگار نیست.

ایشان می‌گویند این مطلب یک ارتکاز متشرعی به وجود آورده بود که اذهان جمیع مسلمین حتی اصحاب ائمه بر این شکل گرفته بود که اقامه نماز جمعه از مناصب حکومت هست و اگر خلاف این را ائمه نظر مبارک‌شان بود، خب باید ردع می‌کردند از این ارتکاز قطعی عامه و خاصه که اقامه نماز جمعه از مناصب حکومت است. ائمه اگر مخالف بودند ردع باید می‌کردند. ایشان می‌گویند که اصلاً ما معتقدیم فقه شیعه حاشیه‌ای است بر فقه اهل سنت. وقتی که فقه اهل سنت می‌گوید نماز جمعه از مناصب حکومت است، حالا ایشان ادعایش این است، به مناسب ارتکاز عموم مسلمین ائمه هم خلافت را نفردند معلوم می‌شود این مطلب را قبول دارند. و الا مخالفت می‌کردند که این که در مسأله عول و تعصیب می‌بینید ائمه چقدر مخالفت کردند با نظر عامه که مخالف بودند با آن نظر.

بعد ایشان فرموده اگر بناء بود حضور امام یا منصوب خاص امام شرط انعقاد نماز جمعه نبود، نماز جمعه هم می‌شد مثل بقیه نمازهای یومیه از ضروریات دین.

این جمله اخیر باز بحث را برد به وجوب. آخه اگر شرط وجوب نباشد دیگه مثل نمازهای یومیه نمی‌شود که. شرط صحت نباشد. مردم حوصله ندارند چیزی که واجب نیست بروند انجام بدهند به این سادگی. این ذیل که می‌گویند اگر بناء بود شرط نبود اذن امام، مثل نمازهای یومیه می‌شد وجوبش، رفت در شرط وجوب. اما آن صدرش بحث شرط صحت را مطرح کرده.

انصافاً این بیان تمام نیست. ما اولاً فتاویٰ فقهاء عامه را که نقل کردیم، شافعی، احمد بن حنبل، مالک، مالک فقیه اهل مدینه بود. اصلاً فقه اهل سنت با مالک ترویج شد. مالک از فقهای بود که هم بنی امیه قبولش داشتند هم بنی العباس. و فقیه بزرگ عامه مالک بوده. بعد ابوحنیفه که تا زمانی که خودش بود یا در زندان بود یا در عزلت بود، بعد از فوتش شاگردانش معروفش کردند، یا شافعی یا احمد بن حنبل و یا

دیگران این‌ها به اندازه مالک معروف نبودند. خب این‌ها گفتند که شرط صحت نیست اذن امام. یعنی اذن حاکم. چه جوری شما می‌فرمایید شرط صحت بوده؟ اما این‌که می‌گویید پیامبر و خلفاء حتی امیرالمؤمنین خودشان اقامه جمعه می‌کرد یا نصب می‌کردند امام جمعه را. ما زمان پیغمبر را که اطلاع نداریم. پیغمبر خودشان نماز جمعه می‌خواندند. اما در سایر شهرها چه می‌کردند ما نمی‌دانیم. تاریخ چیزی ننوشته. عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود. ما نمی‌دانیم وضع چه طور بوده. زمان خلفاء بله عادت شده، امراء امام جمعه می‌شدند. منصب خاصی نبود امامت جمعه. عملاً امیر شهر نماز جمعه می‌خواند. چون امام جماعت هم بود نماز جمعه هم می‌خواند. البته نه این‌که دیگران حق امامت جماعت نداشتند، ولی خب امام جمعه نبودند. عملاً این بود. اما عادت این بوده معنایش این است که ارتکاز متشرعه بر شرطیت اقامه نماز جمعه توسط امام یا نایب خاص امام هست؟ این‌ها را از کجا ما کشف می‌کنیم؟

وانگهی این‌که ایشان فرمودند که ائمه سکوت کردند پس معلوم می‌شود موافق بودند با فتوی عامه، باب! اساس فقه عامه باطل است از نظر ائمه. گفت اصل مطلب دروغ است، به جزئیاتش گیر بدهند؟ اصل فقه عامه بر اساس روایات ضعیفه و یا استحسان و قیاس بوده، آن وقت ائمه بیایند به جزئیات بپردازند؟ چه لزومی دارد؟

[سؤال: ... جواب:] حالا بعضی از موارد بدعت بوده، مبارزه با بدعت می‌کردند. اما حالا چیزی که بالاخره عادت شده حالا چند نفر هم بگویند شرط است یا اکثر عامه بگویند شرط اقامه نماز جمعه این است که توسط حاکم اقامه بشود، ائمه اصلاً نماز جمعه را اصلاً نمی‌خواندند، خیلی هم به این جزئیات نپردازند، مشکل کجاست؟ از سکوت ائمه چه چیزی، چه مفسده‌ای مترتب می‌شود بر سکوت ائمه تا ما از سکوت‌شان کشف کنیم که معلوم می‌شود موافق بودند و الا سکوت نمی‌کردند؟ اساس امامت جمعه این‌ها را قبول نداشتند. اتفاقاً می‌شود گفت ائمه خلاف این جهت شرطیت اذن حاکم یا نایب خاص حاکم را بیان کردند. اذا اجتمع سبعه نفر من المسلمین و لم یخافوا امهم بعضهم و خطبهم یعنی هر کی خواست. و الا اگر نص معتبر بود این تعبیر مناسب نبود که اذا اجتمع سبعه نفر من المسلمین و لم یخافوا امهم بعضهم و خطبهم. البته آقای بروجردی می‌گوید این جمله کلام صدوق است. اما ما این را نپذیرفتیم.

نماز جمعه ۱۳۱

پس این فرمایش آقای بروجردی هم ناتمام است.

[سؤال: ... جواب:] یک وقت خطر انحراف شیعه را هم تهدید می‌کند، اینجا است که ائمه به میدان می‌آیند. یک وقت بحث مبارزه با بدعت است، ان الله فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف المبطلین که با بدع مبارزه می‌کنند، بله. اما اگر نه، روش عامه را قبول ندارند چون فقه عامه را قبول ندارند، اتفاقا در روایت صحیح داریم، خیلی روایت عجیبی است، راجع به اشتباه خون حیض با خون بکارت، ابوحنیفه بکند این زن، جمع بکند بین تروک حائض و افعال طاهره. یعنی نماز احتیاطا بخواند اما با همسرش نزدیکی نکند. مسأله بلد نبود این جوری جواب داد. این آقا هم می‌گوید آمدم خدمت امام کاظم علیه السلام در منی. فرمود شب بیا. شب که آمدیم، حضرت به اطراف نگاه کرد، فرمود این مطلب که به شما می‌گویم سر خدا است. لاتعلم الناس دین الله ارضوا ما رضى الله لهم من الضلال. بگذارید در گمراهی بمانند. این احکام را به این مردم یاد ندهید. خود شیعه این احکام را یاد بگیرد. به عامه یاد ندهید. چون یاد بدهید آن‌ها انحرافات‌شان را تصحیح حاشیه‌ای می‌کنند. اصل انحراف در امامت و ولایت‌شان محفوظ است، بعد ظاهرسازی می‌کنند؛ اشتباهات فقهی‌شان را این جوری برطرف می‌کنند. عملا باطن، خراب؛ ظاهر را با ارشادات ائمه خراب کردند. نخیر. ما نمی‌خواهیم این کار را بکنند. ارضوا لهم ما رضى الله لهم من الضلال.

[سؤال: ... جواب:] نقض غرض به این است که شیعه در خطر انحراف قرار بگیرد. ... نه. نماز جمعه که شیعه نمی‌خواند. یک مشت فسقه و فجره نماز جمعه می‌خواندند. چه خطر انحرافی؟ حالا آن‌ها بگویند باید یزید تعیین کند امام جمعه را، مهم نیست.

[سؤال: ... جواب:] به چه دلیل امام واجب است ردع بکند؟ ... چه خلاف ظاهری است که امام اگر مخالف باشند سکوت نمی‌کنند. حتما ابراز مخالفت می‌کنند؟

وجه چهارم باز از آقای بروجردی این است. ایشان فرمودند وزان نماز جمعه مثل وزان نماز عید فطر و عید اضحی هست. همان شرائط در اینجا هم هست. و اقامه نماز عید مسلم از مناصب ائمه بوده یا منسوبین خاص ائمه. و خلفاء جور غصب کردند مقام ائمه را، متصدی نماز عید شدند. اقامه نماز جمعه هم که شبیه اقامه نماز عید است، این هم منصب ائمه است، خلفاء غصب کردند. ایشان می‌گویند شاهد بر این که امامت

نماز عید منصب ائمه است، این روایت صحیح است که صدوق نقل می‌کند باسنادش که اسناد صحیح هم هست از حنان بن سدید. سند صدوق به حنان بن سدید معتبر است. می‌گوید ما کان عن حنان فقد رویته عن ابی و محمد بن الحسن بن ولید عن سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحمیری جمیعا عن محمد بن عیسی بن عبید عن حنان بن سدید. سند تمام است. عن عبدالله بن سنان عن ابی جعفر علیه السلام قال یا عبدالله! ما من عید للمسلمین اضحی و لا فطر الا و هو یجدد لآل محمد صلی الله علیه و آله فیه حزن. قلت و لم؟ قال لانهم یرون حقهم فی ید غیرهم. آقای بروجرودی فرمودن روز عید فطر می‌شود، همه شاد هستند، لباس نو پوشیدند، ائمه ناراحت هستند، چون می‌بینند منصب امامت عید فطر یا عید قربان را خلفاء غصب کردند. این دلیل بر این است که این‌ها منصب بوده. وقتی منصب است باید ثابت بشود که امام اذن داده به غیر خودش برای تصدی این منصب.

بعد ایشان فرموده است در خصوص نماز جمعه هم ما داریم این عبارت را که نماز جمعه را هم تعبیر کردند که مقام خلفاء. البته چون سند آن روایت یک مقدار محل بحث است، در صحیفه است، صحیفه به قول امام تک تک کلماتش ثابت نیست که از امام سجاد علیه السلام است و لو آقای بروجرودی می‌فرمود ما سند داریم. اما اول این صحیح حنان بن سدید را مطرح می‌کند ایشان که بلاشکال سندش صحیح است، بعد به عنوان بیان دیگر آن دعاء صحیفه را مطرح می‌کند که در دعای صحیفه آمده که اللهم ان هذا المقام مقام خلفاءک و اصفیاءک و امناءک قد ابتزوها. در روز جمعه و در روز قربان حضرت این دعا را می‌خواندند. پس معلوم می‌شود این منصب خاص ائمه است که خلفاء عامه این را غصب کرده بودند. در صحیفه سجادیه عبارت این است: اللهم ان هذا المقام مقام لخلفاءک و اصفیاءک و مواضع امناءک فی الدرجة الرفیعة التي اختصتم بها قد ابتزوها، این مقام را غصب کردند، و انت المقدر لذلك لایغالب امرک، قضا و قدر تو است، و لایتجاوز المحتوم من تدبیرک. بعد می‌گوید که حتی عاد صفوتک و خلفاءک مغلوبین مقهورین مبتزین یرون حکمک مبدا و کتابک منبوزا و فرائضک محرفة عن جهات اشراک و سنن نبیک متروكة اللهم العن اعدائهم من الاولین و الآخرين و من رضی بفعالهم و اشیائهم و اتباعهم. این دعای صحیفه سجادیه است که در روز جمعه و عید اضحی حضرت این را می‌خواندند. خب این نشان می‌دهد که مقام نماز جمعه مقام و منصب

نماز جمعه ۱۳۳

ائمه است، دیگران غصب کردند، خب ما هم بخواییم نماز جمعه بخوانیم بدون اذن خاص از ائمه خدایی نکرده ما می شویم غاصب مقام یکی از مقامات ائمه.

این محصل فرمایش آقای بروجردی.

[سؤال: ... جواب:] مشکلی نیست عبدالله بن سنان از امام باقر علیه السلام نقل کند. حالا این را تامل بکنید. قال یا عبدالله، اصلاً مشخص است که امام باقر علیه السلام و لو نوجوان بوده. ... یا عبدالله، نوجوان بوده حضرت به عبدالله بن سنان گفته یا عبدالله. ... اشکال ندارد. ... سنش کم بود این از کجا؟ ... چون پدرش با او بود پس سنش کم بود؟ آن وقت سنش اینقدر کم بود که امام باقر را درک نکرد و لو در ایام جوانی؟

سند مشکل ندارد.

صحیفه سجادیه هم آقای بروجردی فرمودند که ما سند داریم به این کتاب. ما نمی دانیم سند آقای بروجردی چیست؟ انصاف این است که به قول امام قدس سره، احراز این که تک تک این جمله ها از امام سجاد علیه السلام باشد مشکل است. ولی خب کسی مگه جرئت دارد تشکیک کند در سند صحیفه سجادیه یا سند نهج البلاغه؟ اما از نظر فقهی استدلال به تک تک این جمله ها مشکل است. خب ما چه می دانیم شاید این جمله در صحیفه سجادیه اصلیه جابجا شده. تعبیر یک جور دیگری بوده. البته انصاف این است بنده شخصاً وثوق دارم که این متن از کلام امام است. داعی بر جعل نیست. احتمال تصحیف هم در این مطالبی که اضطراب متن ندارد، احتمال تصحیف هم نبوده. بنده وثوق شخصی دارم، اما استدلال علمی نمی توانم بکنم. یک سند معتبری بر تک تک این کلمات ما نداریم. حالا بهر حال.

[سؤال: ... جواب:] مخالفین جعل می کنند علیه خودشان؟ ... چه غلوی است که اللهم ان هذا المقام مقام خلفائک قد ابتزوها؟ ... مگه کم بوده این ها؟ مگه احتیاج دارند این ها را جعل کنند؟ برو احادیث را ببین! کم له من نظیر. ... صحیفه هم که یحی بن زید دستش بود. او داد امانت به آن آقا. اول صحیفه را بخوانید. در زمان ائمه اینقدر آشکار نبوده.

به نظر ما این استدلال هم تمام نیست.

134..... نماز جمعه

اما راجع به آن روایت عبدالله بن سنان یک جمله بگویم. کی گفته که یوم حزن ائمه بخاطر این بوده که دیدند امامت عید را دیگران متصدی می‌شوند؟ نه. یوم حزن است برای این که دیگران شاد هستند اما ائمه می‌دیدند مقام امامت را غصب کردند و مسلمین را به انحراف کشاندند، برای ائمه عید نگذاشتند. اگر هم آن نماز عید بهانه بوده، نماز عید به آن‌هاش این بوده که عادتاً خلفاء متصدی می‌شدند جا داشت که ائمه متصدی بشوند نه این که حالا شرط شرعی نماز عید اقامه توسط امام معصوم بوده. این از آن استفاده نمی‌شود.

اما راجع به صحیفه سجادیه ان شاء الله فردا.

جلسه ۱۴

سه شنبه - ۹۵/۰۷/۰۵

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الارضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به ادله‌ای بود که مرحوم آقای بروجردی بر عدم مشروطیت نماز جمعه در عصر غیبت اقامه کرده بودند.

یکی از ادله ایشان روایتی بود که در من لایحضره الفقیه نقل می‌کند از حنان بن سدید.

در نسخه قدیمه من لایحضره الفقیه هست عن عبدالله بن سنان. و لکن هم کافی و هم علل الشرایع دارد حنان بن سدید عن عبدالله بن دینار. و در این من لایحضره الفقیه چاپ مرحوم آقای غفاری هم در متن عن عبدالله بن دینار است. در پاورقی می‌گوید و فی بعض النسخ عن عبدالله بن سنان.

مرحوم مجلسی در روضه المتقین که شرح من لایحضره الفقیه است می‌فرماید که این متن عبدالله بن سنان است ولی در بعض نسخ هست عبدالله بن دینار و هو الصحیح. چون معهود نیست حنان بن سدید از عبدالله بن سنان نقل کند و عبدالله بن سنان هم از امام باقر نقل کند.

و این مطلب درستی است. عبدالله بن دینار وقتی شد راوی توثیق ندارد. و لذا این روایتی که آقای بروجردی مطرح فرمود به گمان این که سندش صحیح است، نخیر؛ سندش صحیح نیست.

نماز جمعه ۱۳۵

در تهذیب اشتباه کرده. حالا یا اشتباه نساخ بوده، عبدالله بن ذبی‌آن که قطعا اصلا همچون راوی وجود ندارد. این عبدالله بن دینار است. و توثیق ندارد. مولی عمر بن الخطاب، از فقهاء عامه بود. ولی توثیق هم ندارد.

اما دعاء صحیفه سجادیه: اللهم ان هذا المقام مقام خلفائک و مواضع امنائک قد خصصتهم بها فی درجۃ عالیۃ قد ابتزوها:

ایشان در البدر الزاهر فرموده بودند این نشان می‌دهد مقام امامت نماز جمعه منصب ائمه است و دیگران نمی‌توانند بدون اذن ائمه متصدی این منصب بشوند.

ما عرض کردیم راجع به سند صحیفه همان‌طور که امام قدس سره در مکاسب محرمه دارند، فی الجمله و ثوق حاصل می‌شود به صدور این متن از امام ولی تک تک جمله‌ها را نمی‌شود ما بگوییم از امام حتما صادر شده. مثل نهج البلاغه. این مثال را خود امام می‌زنند در مکاسب محرمه. و انصافا مطلب درستی هست. مرحوم میرزا حسین نوری در مستدرک الوسائل هم شواهدی می‌آورند که این کتاب در زمان ائمه مطرح نبوده. می‌گویند اگر در زمان ائمه مطرح بود یکی از ائمه به اصحاب‌شان می‌فرمود که جد ما امام زین العابدین کتاب دعا دارد. اصلا در هیچ حدیثی این نیامده است.

راوی این کتاب هم متوکل بن عمر بن متوکل هست که می‌گوید کتاب را از یحیی بن زید گرفتم در آن لحظات آخر عمرش. متوکل بن عمر بن متوکل توثیق ندارد. و لذا از نظر فنی نمی‌شود تصحیح کرد سند این کتاب را.

[سؤال: ... جواب:] دیگه حالا بحث و ثوق شخصی تابع خصوصیات اشخاص هست. یک شخص و ثوق پیدا می‌کند می‌گوید احتمال جعل نیست مثل آقای بروجردی نیست. می‌فرماید این زبور آل محمد است. اللهم صلی علی محمد و آل محمد. با این اتقانی که دارد. می‌فرماید ما هم سند داریم که ما سند ایشان را خبر نداریم. در بحار جلد ۱۰۳ صفحه ۲۱۱ حدودا سندهای ذکر می‌کند ولی این سندها به اصل نمی‌رسد. مثلا سند به یکی از علماء می‌رسد بعد قطع می‌شود. شهید اول از یکی از اساتیدش مثلا، تمام می‌شود دیگه. ادامه پیدا نمی‌کند تا امام سجاد علیه السلام.

راجع به دلالت این روایت اشکالاتی مطرح می‌شود:

اشکال اول این است که ما منکر نمی‌شویم که امامت جمعه بالاصالة مال ائمه بوده اما ادله و روایات می‌گوید که اذن دادند به شکل اذن عام، به شیعه در برگزاری نماز جمعه. یک دلیل بر اذن عام صحیحه زراه بود. اذا اجتمع سبعة نفر من المسلمين و لم يخافوا ائمة بعضهم و خطبهم. حتی اگر این ذیل را بگوییم کلام صدوق شاید هست، صدر این حدیث: علی من تجب الجمعة؟ قال تجب علی سبعة نفر من المسلمين، خب این حملش بر سبعة نفر من المسلمين که در این‌ها امام معصوم یا نائب خاص حضرت هست این شبیه حمل بر فرد نادر است. این دلیل بر اذن عام هست به شیعه که نماز جمعه بخوانند. در زمانی که امام معصوم مبسوط الید نیست، هر مؤمنی با اجتماع شرائط می‌تواند نماز جمعه بخواند.

[سؤال: ... جواب:] این که می‌گوید تجب علی سبعة نفر من المسلمين خب این ظاهرش این است که حرف لغو که نمی‌خواهند بزنند، ظاهرش این است که یعنی هفت نفر از مسلمین جمع بشوند نماز جمعه بخوانند. یا صحیحه عمر بن یزید. صحیحه عمر بن یزید این است که اذا كانوا سبعة نفر صلوا الجمعة فی جماعة و یلبسوا البرد و یتکؤ علی عصا او قوس و یصلی بخطبة. خب صحیه عمر بن یزید می‌گوید که اگر هفت نفر بودند نماز جمعه بخوانند، خب را قید بزینم هفت نفر بودند و فیه امام معصوم یا نائبه الخاص؟ این خلاف ظاهر است.

یا آن روایاتی که بود که اگر در قریه گروهی جمع شدند، صلوا الظهر اربعا اذا لم یکن لهم امام یخطب. اگر امامی که خطبه بخواند نداشتند نماز ظهر را با جماعت بخوانند مردم. خب این متفاهم عرفی این است که اگر امام یخطب بود نماز جمعه بخوانند. و حمل امام یخطب، بر امام معصوم یا نائب خاص آن حضرت عرفی نیست. این که آقای بروجرودی گفتند مراد از امام یخطب یعنی امام معصوم یا نائب خاص آن حضرت. خب عرفی نیست این توجیه. روایت می‌گوید که گروهی که یکجا جمع شدند، ان کان لهم امام یخطب جمعا. اگر امامی داشتند که خطبه می‌خواند، نماز جمعه بخواند. این را بگوییم یعنی امام معصوم در بین این‌ها بود یا نائب خاص آن حضرت بود؟ عرفی نیست این جور توجیه.

نماز جمعه ۱۳۷

و لذا ظاهر این روایات این است که امام اذن عام داده به شیعه. مادامی که امام معصوم بسط ید ندارد شیعه با شرائط صحت نماز جمعه مثل اجتماع هفت نفر و امام عادل که قدرت بر خطبه دارد نماز جمعه بخواند، مشروع است.

[سؤال: ... جواب:] اما این که شرط این خطیب این باشد که امام معصوم باشد یا نائب خاص حضرت عرفی نیست. ... نصب حکومت یزید و معاویه به چه درد می خورد؟ ... ما کار داریم. امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام وقتی که می فرمایند مردم وقتی که جمع می شوند یکجا اگر امامی دارند که یخطب نماز جمعه بخوانند در حالی که در زمان امام صادق قطعاً امام معصوم امام جمعه نبوده است، نائب خاص آن حضرت امام جمعه نبوده است، خب این متفاهم عرفی این است که اگر نیاز به اذن امام معصوم هم دارد امام اذن عام داده است.

اشکال دوم:

اشکال دوم اشکالی است که مرحوم آقای حائری کرده اند. فرمودند که اللهم ان هذا المقام مقام خلفائک کی می گوید مقام می خورد به منصب امامت جمعه؟ نخیر. مقام خلافت. مقام خلافت مقامی است که مقام خلفاء خدا است و مواضع امناء خدا است. شاهدش ذیل روایت است که بحث از غصب خلافت است که خدایا ما راضی هستیم به قضا و قدر تو که ما را مظلوم قرار داده اند و حق ما را غصب کرده اند.

به نظر ما این اشکال وارد نیست. ظاهر اللهم ان هذا المقام مقام خلفائک و اصفیائک و مواضع امنائک ظاهرش این است که یعنی امامت جمعه. چون دارد و کان من دعائه يوم الجمعة و يوم الاضحی. و قبل از این دعاء هم امام راجع به کسانی که در نماز جمعه حاضر بودند دعا کرد. بحث نماز جمعه بوده و...

[سؤال: ... جواب:] و کان من دعائه يوم الجمعة و يوم الاضحی این دعاء. ... یعنی يوم العيد، يوم عيد فطر، يوم عيد اضحی. ... اللهم ان هذا المقام. چه مقام امامت جمعه، چه مقام امامت عيد فطر، چه مقام امامت عيد قربان، این مواضع مقام خلفاء خدا و مواضع امناء خدا است.

138..... نماز جمعه

به نظر ما این اشکال آقای حائری وارد نیست. چرا؟ برای این که اللهم ان هذا المقام با توجه به این که صدرش راجع به مجتمעים در نماز جمعه صحبت کرده در ادامه فرموده اللهم ان هذا المقام مقام خلفاءک این می خورد به امامت جمعه. حملش بر مقام خلافت این عرفی نیست.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... بهر حال یعنی چه مصنف نوشته؟ خب مصنف حسا نوشته. ... این که صدر روایت نشان می دهد که بحث نماز جمعه بود. چون این جور نوشته. ببینید عبارت این است، اولش این است، اللهم ان هذا يوم مبارک میمون و المسلمون فيه مجتمعون فی اقطار ارضک. خب این و المسلمون فيه مجتمعون فی اقطار ارضک، خب روز جمعه بوده و روز عید قربان بوده و روز عید فطر. بعد ذیلش می گوید اللهم ان هذا المقام مقام خلفاءک. این که ذیلش بحث غصب خلافت است، دلیل نمی شود که مشارالیه هذا المقام مقام خلافت باشد. بله ذیلش دارد که حتی عاد صفوتک و خلفاءک مغلوبین مقهورین مبتزین یرون حکمک مبدا و کتابک منبوزا و فرائضک محرفه و سنن نبیک متروکه. حالا این ذیلش غصب خلافت را هم شامل بشود دلیل نمی شود که اللهم ان هذا المقام مقام خلفاءک ظهور داشته باشد در مقام خلافت.

نفرمایید که قد ابتزوها این چرا ضمیر را مؤنت ذکر کرد؟ پس معلوم می شود به خلافت می خورد. نه. شاید به اقامه نماز جمعه بخورد. شاید بخورد به مواضع امنائک. مواضع امنائک را این ها غصب کردند. مواضع امنائک یعنی امامت جمعه، امامت عید فطر، امامت عید قربان. و لذا به نظر ما این مشکلی ندارد.

[سؤال: ... جواب:] آخه ظهور مشارالیه این است که این مقام. نگفت مقام خلافت. همین مقام که روز جمعه است مسلمین جمع شده اند، این مقام مقام خلفاء تو است یعنی مقام خلافت؟ این عرفی نیست. اشکال دومی که مرحوم آقای حائری مطرح کرده فرموده که ما ملتزم می شویم آن امامت جمعه امراء غصب بوده نسبت به مقام ائمه. چرا؟ برای این که ما دو جور امام جمعه داریم. یک امام جمعه که خاضعا خاشعا می آید نماز جمعه می خواند. یک امام جمعه ای که می گوید انا الخلیفه و به عنوان خلیفه نماز جمعه می خواند. شبیه این که در باب زکات، یک وقت یکی می آید به شما می گوئی زکات نداری بدهی به چند تا فقیر بدهیم؟ به عنوان وکیل شما در صرف زکات عمل می کند. یک وقت می آید می گوید من به عنوان، مثل

نماز جمعه ۱۳۹

برخی از گروه‌هایی در بعضی کشورها، می‌گفت به زور می‌آمدند از مردم می‌گفتند ما ولی امر شما هستیم، زکات‌تان را باید بدهید به ما. این می‌شود غصب. چون دارد زکات می‌گیرد به عنوان ولی امر. و الا اگر بگوید آقا! خواهش می‌کنیم این زکات‌تان را بدهید به فقراء برسانیم، نه، او عیب ندارد. نماز جمعه اگر بخواند همین‌جور به عنوان این‌که نماز جمعه واجب است یا مستحب است با حضور هفت نفر اشکال ندارد. اما یک وقت می‌آید به عنوان ولی امر نماز جمعه می‌خواند خب خلفاء به این عنوان نماز جمعه می‌خواندند و این غصب بوده. ربطی ندارد به نماز جمعه‌ای که ما در عصر غیبت می‌خوانیم. ما که مدعی نیستیم خلیفه الله هستیم یا خلیفه رسول الله هستیم.

این هم درست نیست به نظر ما. چرا تقیید می‌زنید اللهم ان هذا المقام مقام خلفائک؟ ظاهر مقام یعنی مقام امامت جمعه. ندارد امامت جمعه‌ای که امام جمعه خود را ولی امر مسلمین بداند. همچون چیزی ندارد در روایت. این تقیید بلامقید است. ظهور عرفی هذا المقام مقام خلفائک بحث نماز جمعه بوده و دعا برای نمازگزاران نماز جمعه بوده. این ظهور دارد در مقام امامت جمعه. ندارد مقام امامت جمعه‌ای که شخص امام جمعه خود را خلیفه النبی بداند. این در روایت نیست.

اشکال...

[سؤال: ... جواب:] بالاخره امامت جمعه منصب ائمه است. خلافت هم منصب ائمه است. خلافت را که غصب کردند سر جای خودش. امامت جمعه را هم غصب کردند. ... تمام مصائب را امام جمع کرده دارد ذکر می‌کند. ربطی ندارد که امامت جمعه هم غصبش تابع غصب خلافت بوده و آن شخص امام جمعه به عنوان خلیفه امامت جمعه را اقامه می‌کرده از این جهت شده بوده غاصب، فرق می‌کند با نماز جمعه‌ای که ما بخوانیم، این عرفی نیست.

اشکال سومی که ایشان کردند. فرمودند آقا! معنای حق امام بودن این است که مزاحمت امام جایز نیست. مثلاً می‌گویند مسجد حق برای مصلین است. یعنی به جای این‌که مصلین نماز بخوانند مصلین را راه ندهند درس برگزار بشود. بعضی‌ها شبهه می‌کنند دیگه. می‌گویند یک جایی باشد که در وقت نماز که شخصی که وارد مسجد می‌شود بتواند نماز بخواند. مزاحمت مصلین با برگزاری مجالس که مانع از نماز باشد جایز نیست.

مسجد حق مصلین است. اما اگر نه، مزاحمتی نبود، دیگران هم می‌توانند از مسجد استفاده کنند. امامت جمعه حق امام معصوم است یعنی دیگران نباید مزاحمت کنند. خلفاء مزاحمت می‌کردند. اما که مزاحمت می‌کنیم. ما در عصر غیبت هستیم. ما آرزو می‌کنیم پشت سر آقا نماز بخوانیم. خب وقتی غائب هست چه بکنیم؟ بگوییم حالا جایی که آب نیست تیمم بکنیم، نماز جمعه بخوانیم پشت سر غیر معصوم، این که مزاحمت با معصوم نیست.

به نظر ما این هم درست نیست. معنای عرفی حق فقط این نیست که لایجوز المزاحمة. مگر قرینه‌ای باشد. حق التحجیر برای شخصی که سبق للاحیاء ثابت است یعنی فقط مزاحمت او جایز نیست؟ یا نه. اصلا بدون اذن او نمی‌شود تصرف کرد. من سبق الی مکان فهو احق، من سبق الی سوق المسلمین فهو احق، یعنی مزاحمت با او جایز نیست؟ یا نه، اصل حق او است. تا او راضی نباشد نمی‌شود در حق او تصرف کرد. بله یک جا قرینه داشته باشیم مثل مسجد نسبت به حق مصلین، قرینه داریم. بیش از این اصلا دلیل نداریم که فقط مزاحمت مصلین جایز نیست. و الا در مسجد می‌خوانیدند، در مسجد جلسات دعاء و ذکر و درس و این‌ها داشتند. اصل اولی در حق این است که لایجوز التصرف فیه الا باذن صاحب الحق.

پس این جواب‌های مرحوم آقای حائری، جواب‌های سه گانه ایشان درست نشد. جواب صحیح همان جوابی است که ما عرض کردیم وفاقا للسید الخوئی. که ما از روایات اذن عام را استفاده کردیم.

جواب دیگری هم می‌شود داد که امام این جواب را دادند. فرمودند که ما طبق ادله ولایت مطلقه فقیه، حالا تقریب از بنده است، الفاظ از بنده است که بر اساس ادله ولایت مطلقه فقیه این حق امام معصوم را برای فقیه ثابت می‌دانیم. کل ما ثبت للامام فی الشؤون العامة فهو ثابت للفقیه الا ما خرج بالدلیل.

مرحوم آقای بروجردی ملتفت بود به این مطلب ولی اشکال دارد در ادله ولایت فقیه. معتقد است که ما دلیلی بر ولایت مطلقه فقیه نداریم. پس فرق ایشان با امام این است: امام امامت جمعه را منصب امام معصوم می‌دانست منتها قائل به ولایت مطلقه فقیه بود. و لذا اگر در یک روستایی یا در یک شهرکی یا در یک شهری، گروهی بیایند بگویند ما یک فرسخ با نماز جمعه فاصله داریم یا بگویند ما این نماز جمعه را واجد شرائط نمی‌دانیم خودمان می‌خواهیم نماز جمعه بخوانیم، مرحوم امام قبول نداشت. می‌گفت باید از فقیه

نماز جمعه ۱۴۱

عادل اذن بگیرد. این را صریحا می‌فرمودند. ایشان ولایت مطلقه فقیه قائل بودند. ولایت مطلقه فقیه یعنی بدون استثناء تمام شؤونی که پیامبر و امام در رابطه با ولایت عامه داشت برای فقیه ثابت است مگر اجماع بر خلاف باشد مثل جهاد ابتدائی.

مرحوم آقای بروجردی می‌فرمود که ما از باب این که هرج و مرج پیش نیاید در عصر غیبت ثابت کردیم که فقیه ولایت عامه دارد برای اداره نظام اجتماع، برای حفظ حدود، حفظ حدود مملکت، برای اجراء حدود شرعی. اما کی می‌گوید امامت جمعه جزء این‌ها است؟ حالا نماز جمعه برگزار نشود هرج و مرج لازم می‌آید. شاید امام معصوم فرموده آن شؤون عامه‌ای که اگر به فقیه واگذار نکنیم هرج و مرج لازم می‌آید در جامعه چاره‌ای نیست واگذار می‌کنیم به فقیه. اما نماز جمعه واگذار نشود به فقیه هرج و مرج لازم نمی‌آید که بگذارید مردم در عصر غیبت نماز جمعه نخوانند، چه اشکالی دارد؟

انصافا این فرمایش آقای بروجردی عرفی نیست. حالا یک کسی اصل ولایت فقیه را منکر است مثل مرحوم آقای خوانساری، اصل ولایت فقیه را منکر بود، خب حرفی نیست. با او باید به نحو دیگری بحث بکنیم. ایشان حتی در اجراء حدود در عصر غیبت اشکال داشت مرحوم آقای خوانساری. در کتاب جامع المدارک جزء هفتم هست. ولی آقای بروجردی که معتقد به ولایت فقیه بوده. خب آقا! شما فقیه را در رأس گذاشتید، فرمانده کل قوا کردید، اجراء حدود می‌کند، امر به جهاد می‌کند، خب فقط ماند این امامت جمعه، این عرفی است که بگویید امامت جمعه را دیگه شارع و امام معصوم واگذار نکرده، فرموده این را دیگه بگذارید برای خودم بماند، این عقلا احتمالش هست ولی عرفی نیست. در اعظم از امامت جمعه شما واگذار کردید ولایت عامه را به فقیه.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! فرض این است که شما از باب امور حسبیه گفتید فقیه می‌تواند حاکم عادل بشود و اداره کند جامعه را، اقامه حدود بکند، امر به جهاد صادر کند، ولی نماز جمعه نخواند، این به نظر خلاف فحوی عرفی می‌آید. ولی ما خیلی روی این مطلب تکیه نمی‌کنیم. ما عمده وجه‌مان همان وجه اول است. ... اتفاقا امام نماز عید را از مناصب معصوم می‌دانست که برای فقیه ثابت است و لذا بعد از انقلاب اذن ولایی داد. از ایشان اذن خواستند ایشان اذن ولایی داد که هر کس در مسجد نماز عید فطر را می‌تواند اقامه

کند. این اذن ولایی بود. بعد از انقلاب اذن ولایی داد. رجاء که می‌فرمایید قبل از انقلاب بود که اذن ولایی نمی‌داد می‌فرمود نماز عید فطر را با جماعت رجاء برگزار کند. بعد از انقلاب اذن ولایی داد و لذا مشکل را حل کرد.

وجه دیگری که می‌شود وجه ششم...

[سؤال: ... جواب:] حالا دیگه اذن ندادند قبل از انقلاب. بعد از انقلاب دیگه رهبر شدند اذن دادند.

وجه ششم از وجوهی که مرحوم آقای بروجرودی ذکر کرده به عنوان این که مشروعیت ندارد نماز جمعه در غیر زمان حضور معصوم روایت علل هست. ایشان فرمودند در علل آمده فلم صارت صلاة الجمعة اذا كانت مع الامام ركعتين؟ بعد امام می‌فرمایند قيل لعل شتى تا اینجا می‌رسد: و منها ان الصلاة مع الامام اتم و اکمل لعلمه و فقهه و فضله و عدله. خب این کدام امام است؟ امام جمعه؟ در امام جمعه که سواد شرط نیست. عادل باشد، خطبه هر بخواند. این تعبیر که لعلمه و فقهه و فضله و عدله، این امام معصوم را دارد می‌گوید. ادامه‌اش باز دارد: و قيل فلم جعلت الخطبة؟ قيل لان الجمعة مشهد عام فاراد ان يكون للامام سبب لموعظتهم و ترغيبهم في الطاعة و يخبرهم بما ورد عليهم من الآفات يا من الآفاق من الاحوال التي لهم فيها المضره و المنفعة. امام روز جمعه می‌آید مردم را موعظه می‌کند، از بلاد خبرهایی که رسیده است چه خبرهای خوش چه خبرهای ناخوش به مردم می‌گوید. خب این هر امام جمعه‌ای نیست که. خب این امام معصوم است که حاکم است، اخبار به او می‌رسد، بعد روز جمعه می‌آید به مردم خبر می‌دهد.

آقای بروجرودی می‌فرماید اصلا این روایت نشان می‌دهد منصب بودن امامت جمعه برای امام معصوم مفروغ عنه بوده.

به نظر ما دلالت این روایت هم ناتمام است. بحث سندی ما نمی‌کنیم فعلا. چون ان شاء الله در فرصت‌های مناسب این بحث را دنبال می‌کنیم. کتاب علل فضل بن شاذان دو مشکل دارد. یک مشکل را آقای سیستانی مطرح می‌کند که می‌گوید اصلا این کتاب حدیث نیست؛ کتاب تالیف است. و فضل بن شاذان اصلا امام رضا را ندیده است. شواهدی را هم ذکر می‌کند. که ما جواب دادیم. اشکال دومش اشکال آقای خوئی است. می‌فرماید راوی کتاب علل فضل بن شاذان علی بن محمد بن قتیبه است و عبدالواحد بن عبدوست است.

نماز جمعه ۱۴۳

هیچکدام توثیق ندارند. ما در جای خودش این را جواب دادیم. در جزوه هم ان شاء الله ملاحظه می کنید. فقط ما اینجا اشکال دلالی می کنیم. می گوئیم آقا! رساله علل فضل بن شاذان واضح است که فوائد احکام را می گوید؛ حکمت ها را می گوید؛ نه علت ها را. فائده نماز جمعه بالاخره این است که اگر امام جمعه حاکم مسلمین باشد این فوائد بر او مترتب است. قطعاً شرط نیست امام جمعه حاکم مسلمین باشد. می تواند امام مسلمین به شخص عادی بگوید تو برو نماز جمعه بخوان. و اساساً اگر علت باشد امام هادی علیه السلام، امام عسکری علیه السلام نمی توانست نماز جمعه بخواند، چون در حصر بود، یخبرهم بما ورد علیهم من الآفاق مطرح نبود به حسب علم عادی اخبار به امام هادی و امام عسکری نمی رسید. محصور بودند در سامرا. در آن کاروانسرای که فقراء در او زندگی می کردند، امام هادی و امام عسکری در آنجا زندگی می کردند؛ در آنجا جای شان داده بودند. یک شهر نظامی بود. یک مشت فقیر هم در آن کاروانسرا بودند. امامین عسکرین را هم در آنجا جا داده بودند. کسی نمی توانست اخبار برساند به این دو امام. پس نمی توانستند امام جمعه بشوند چون بما ورد علیهم من الآفاق نبود؟ خب این قابل التزام نیست.

و لذا این استدلال هم ناتمام است.

دلیل های دیگری هم آقای بروجردی آوردند که سریع عرض می کنم.

وجه سابع: می گویند در روایات داریم که اگر روز عید با روز جمعه یکی شد، امام نماز عید را می خواند بعد اعلام می کند مردم آزادند. هر کی نماز جمعه نایستد، برود خان هاش، برود. ایشان فرموده این معلوم می شود که رخصت ولاییه دارد می دهد امام. از این نتیجه می گیریم این ولایتش با امام بوده نه حکم شرعی. و الا می تواند امام معصوم رخصت بدهد که آن هایی که خسته هستند نماز صبح نخوانند؟ نه. نماز جمعه حسابش جدا است. نماز جمعه از حقوق امام معصوم است. خودش اذن می دهد نیاید. صحیحه حلبی داریم، صحیحه اسحاق بن عمار داریم که اذا اجتمع لم عیدان فمن كان مكانه قاصيا فاحب ان ينصرف عن الآخر فقد اذنت له.

جواب این هم این است که رخصت امام رخصت من الله است. حکم شرعی را بیان می کند. حکم شرعی

اعلام می کند مردم! نماز جمعه نایستید. کی می گوید این رخص ولایی است؟

[سؤال: ... جواب:] در اجتماع عیدین امام رخصت می‌دهد. ... نه، این ظهور دارد در حکم شرعی. ... روایت صحیحہ حلبی از اجتماعا فی زمان علی الفطر او الاضحی فی یوم الجمعة فقال من شاء ان یاتی الی الجمعة فلیات و من قعد فلا یضره و لیصل الظهر. یا در روایت اسحاق بن عمار است که علی علیه السلام می‌فرمود اذا اجتمع عیدان للناس فی یوم واحد فانه ینبغی للامام ان یقول للناس فی خطبته الاولى قد اجتمع لکم عیدان فان اصلها جمیعاً فمن کان مکانه قاصیا فاحب ان ینصرف عن الآخر فقد اذنت له. این تنافی ندارد با این که بیان حکم شرعی دارد می‌گوید. ظهور ندارد در اذن ولایی.

وجه هشتم ایشان هم یک کلمه است. روایات ضعیفه‌ای است، اشعثیات، دعائم الاسلام که لاجمعه الا بامام. بعد می‌گوید امام هم که امام معصوم است. خود ایشان هم می‌گوید این روایات ضعیف السند است. ما عمده دلیل مان این روایات نیست.

و ما ثابت شد که به نظرمان هیچ دلیلی بر اشتراط اذن امام معصوم به اذن خاص در مشروعیت نماز جمعه نداریم. صحیح این است که در عصر غیبت نماز جمعه بدون اذن امام مشروع است و الاقوی وجوب الحضور فی صلاۃ الجمعة بعد اقامتها و ان شاء الله نتیجه این بحث را در بعد از تعطیلات محرم بیان خواهیم کرد. مدعای ما این است: الاحوط وجوباً اقامه صلاۃ الجمعة و يجب الحضور بعد اقامتها بشرائطها. این نظر مختار هست که ان شاء الله در جلسات بعد این نظر را دنبال می‌کنیم.

فردا جلسه همان افعال محرمه ان شاء الله هست.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۱۵

یکشنبه - ۹۵/۰۷/۲۵

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین سیما بقیة الله فی الارضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به نماز جمعه بود. خلاصه بحث را عرض کنیم وارد بحث نوافل بشویم به خواست خدا.

نماز جمعه ۱۴۵

ما استظهارمان از ادله این بود که برخی از روایات وجوب اقامه نماز جمعه را تعییناً اثبات می‌کند. در عصر غیبت هم به اطلاقش این اثبات می‌شود. و برخی از روایات وجوب حضور بعد از اقامه نماز جمعه با شرائطش را اثبات می‌کند. مثل وجب علی کل مسلم آن یشهدها که در صحیح محمد بن مسلم بود. یا تجب الجمعة علی من کان علی فرسخین فمن زاد علی ذلک فلیس علیه شیء. خب این روشن است که از وجوب حضور سخن می‌گوید.

و بر فرض اجماع مدعای محقق و علامه بر عدم وجوب تعیینی نماز جمعه در عصر غیبت تمام بشود اما اجماعی نداریم بر عدم وجوب حضور در نماز جمعه‌ای که منعقد شده با شرائط آن. اتفاقاً در جواهر می‌گوید که مشهور دو قسمند: برخی قائل به وجوب تخییری اقامه و حضور شده‌اند، برخی قائل به وجوب تخییری اقامه و وجوب تعیینی حضور بعد الاقامة شده‌اند، قیل و هو اشهر القولین.

و لذا مقتضای قاعده التزام به وجوب تعیینی حضور هست در نماز جمعه منعقد شده با شرائط.

وجه این که انسان فتوی نمی‌دهد هم این است که خلاف مشهور گفتند هست، حتی وجوب تعیینی حضور و هم فرمایش امام و لو ما قبلما سعی کردیم جواب بدهیم اما فرمایش قابل توجهی بود. که ما بگوییم حتی در زمان پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام مستحب مؤکد بود شرکت در نماز جمعه. بله، کسی نماز جمعه را ترک می‌کرد اعراضاً عن جماعة المسلمین، او بحث دیگری است. حتی در نماز جماعت داریم پیامبر تهدید کرد کسانی را که نماز جماعت شرکت نمی‌کردند، لأحرق علیهم بیوتهم. چون این‌ها بحث ترک نماز جماعت در موردشات مطرح نبود؛ شورش اجتماعی بود علیه اسلام. اما این که بر غیر معذورین یعنی بر مرد که هنوز پیرمرد نشده است و مسافر نیست، واجب باشد حضور در نماز جمعه، حالا در مسجد النبی بگویید معلوم نیست اینقدر کوچک بوده خودش و اطرافش که و مدینه اینقدر بزرگ بوده که گنجایش مردان غیر پیر را نداشته باشد، ولی دیگه مسجد کوفه و شهر بزرگ کوفه را چه می‌کنید؟ اوائل خلاف امیرالمؤمنین را چه می‌کنید که خوارج هم با حضرت بودند. این‌ها که هنوز جزء یاران حضرت بودند. اکثر مردم کوفه را شیعیان علی بالمعنی الاعم تشکیل می‌دادند. خب اگر واقعا واجب بود حضور در نماز جمعه منعقد شده، باید هر روز

جمعه یک انقلاب اجتماعی رخ می‌داد، همه مردان که شیخ کبیر نبودند، مسافر نبودند باید از اطراف می‌آمدند، از چهار طرف، دو فرسخی و کمتر از آن می‌آمدند و نماز جمعه شرکت می‌کردند.

[سؤال: ... جواب:] یعنی اکثراً تخلف می‌کردند از این واجب؟ ... نخیر. تخلف از این واجب اجتماعی به این شکل گسترده، این خیلی بعید است. ... حالا افراد نادر تخلف کنند، حرفی نیست. ... البته عرض کردم این استبعاد، استبعاد موجهی هست و قابل توجه است.

ما حالا سعی کردیم بگویید اعدار عرفیه هم مثل اعدار شرعیه، مهمان دارد، فرض کنید که خیلی خسته است، این‌ها را هم ملحق کنیم به اعدار شرعیه مثل کبر سن و نابینایی یا نزول مطر که اعدار شرعیه هستند. و لکن انصاف این است که فرمایش امام فرمایش موجهی هست و به این سادگی نمی‌شود از آن گذشت. در حد احتیاط واجب انسان باید بگوید و يجب الحضور فی صلاة الجمعة المنعقدة بشرائطها علی الاحوط وجوبا. و لذا کسانی که شرکت در نماز جمعه‌ای که احراز می‌کنند با شرائط منعقد می‌شود بر آن‌ها حرجی نیست، معنون به عنوان ثانوی هم نیست، باید حضور پیدا کنند علی الاحوط یا سفر بروند که امروز دیگه الحمدلله وسائل نقلیه فراوان است و راه احتیاط برای کسی که نمی‌خواهد نماز جمعه شرکت کند، این است که روز جمعه برود اطراف، یک آب و هوایی تازه کند. حالا بحث است که سفر شرعی باید باشد، هشت فرسخی برود؟ خب ظاهر کلمات آقای خوئی این است که نه، لازم نیست؛ سفر عرفی هم کافی است. برود بیشتر از دو فرسخ، بشود مسافر، این، نماز جمعه از او ساقط می‌شود. اما موقع اذان ظهر دیگه در شهر نباشد؛ خارج شده باشد از آن شهر.

[سؤال: ... جواب:] ما حالا اگر این را ضمیمه بکنید به آن عرض ما که می‌گفتیم اگر احتمال ارتکاز متشرعی بدهیم بر عدم وجوب، خطاب ظاهر در وجوب هم باشد فی حد نفسه، احتمال قرینه لبیه متصله بر عدم وجوب می‌دهیم و احراز ظهور فعلی در وجوب، دیگر نمی‌کنیم. مثل اغتسل للجمعة یا اغتسل للاحرام که می‌گفتیم احتمال وجود ارتکاز متشرعی بر عدم وجوب، این احتمال قرینه لبیه متصله هست و مانع از احراز ظهور می‌شود. و لکن این مبتنی است اولاً بر این که آیه قرآن را دلیل بر وجوب حضور ندانیم مثل آقای

نماز جمعه ۱۴۷

خوئی که معتقد بودند آیه دلیل بر وجوب تعیینی حضور نیست و الا آیه اگر دلیل باشد، گفته می‌شود که آیه قبل از تشکیل شدن ارتکاز متشرعی هست و ارتکاز متشرعی مانع از ظهور اطلاقی آیه نیست.

[سؤال: ... جواب:] ما دلالت آیه را بر وجوب حضور در نماز جمعه بطور مطلق نپذیرفتیم وفاقا للسید الخوئی و لذا مشکلی در آیه نداریم. راجع به روایت اگر احتمال ارتکاز متشرعی بر عدم وجوب تعیینی حضور بدهیم این هم وجهی می‌شود برای این که ما طبق مبنای خودمان وفاقا للسید الصدر دیگه احراز وجوب تعیینی نکنیم و این هم می‌تواند منشأی باشد برای عدم فتوی به وجوب تعیینی حضور. و لو روایات وجوب حضور تعبیرهای غلاظ و شدادی دارد. کسی که سه نماز جمعه را ترک کند منافق می‌شود و امثال آن که تعبیرهای سختی است. و بخاطر مجموع این جهات ما احتیاط می‌کنیم.

قول خامس را هم عرض کنیم که قول آقای صدر هست.

ایشان فرمود نماز جمعه در زمان تشکیل حکومت اسلامی اقامه‌اش هم واجب است. حکومت اسلامی باید تلاش کند برای اقامه نماز جمعه. و اما حضور در نماز جمعه منعقد شده که در همه زمان‌ها واجب هست تعییننا وفاقا للسید الخوئی.

فرق ایشان با آقای خوئی فقط در زمان تشکیل حکومت اسلامی است. حاکم عادل داریم، واجب است بر او اقامه نماز جمعه تعییننا به نظر آقای صدر.

ما نفهمیدیم وجه قول ایشان چیه. یک وجهی در ذهن مان آمده. بگوییم ادله وجوب اقامه نماز جمعه اقتضاء می‌کند وجوب تعیینی آن را. اجماع بر عدم وجوب تعیینی اقامه دلیل لبی است. قدر متیقن از این اجماع فرضی است که حکومت اسلامی تشکیل نشده باشد. در جایی که حکومت اسلامی تشکیل بشود دیگه اجماع نداریم بر عدم وجوب تعیینی اقامه. ولی به نظر ما دلیل تامی نیست. ظاهر ادله وجوب اقامه وجوب علی کل مکلف است؛ نه وجوب علی الامام العادل. از او که رفع ید کردید بخاطر اجماع؛ گفتید نمی‌شود ملتزم بشویم به وجوب تعیینی اقامه بر مسلمین. اذا اجتمع سبعة نفر من المسلمین أمهم بعضهم و خطبهم. اما وجوب اقامه تعییننا بر امام عادل مفاد ادله نبود. ما هیچ دلیلی بر این نداشتیم. آنی که دلیل داشتیم وجوب اقامه علی کل سبعة نفر من المسلمین بود که بخاطر اجماع حمل کردید بر وجوب تخییری.

148..... نماز جمعه

[سؤال: ... جواب:] عرفی نیست ما بیاایم بگوییم تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمین نسبت به فرض تشکیل حکومت اسلامی ظهورش در وجوب تعیینی است ولی در غیر فرض تشکیل حکومت اسلامی حمل می‌شود بر وجوب تخییری اقامه. این با توجه به این‌که مورد صدور این روایات فرض عدم تشکیل حکومت اسلامی بوده و این ظاهرش این است که ناظر است به حکم افراد نه حکم امام عادل.

و لذا این فرمایش ایشان تمام نیست.

این راجع به بحث نماز جمعه.

ما روایات را بررسی کردیم و آیه شریفه. بعضی‌ها آمدند بحث استصحاب را مطرح کردند. ما وارد این بحث اصولی نمی‌شویم.

خب اجمالاً فقط بگوییم. این‌ها می‌گویند ما استصحاب می‌کنیم بقاء وجوب تعیینی نماز جمعه را در عصر ائمه تا زمان ما.

و این اشکالاتی دارد:

اولا باید نظر امام را نفی کنیم که حتی در زمان پیامبر هم می‌فرمود واجب تعیینی نیست نماز جمعه.

و ثانياً استصحاب در شبهات حکمیه را قبول کنیم که ما قبول نداریم.

و ثالثاً اشکال آقای خوئی را جواب بدهیم که حکم وجوب نماز جمعه انحلالی است. نماز جمعه بر معاصرین ائمه واجب تعیینی بود، استصحاب بقاء وجوب تعیینی برای این‌که اثبات کنید برای ما که معدومین در زمان ائمه بودیم، نماز جمعه هنوز واجب تعیینی است، این شبهه به قیاس است. خب موجودین زمان ائمه واجب تعیینی بود نماز جمعه بخوانند این متیقن سابق است، مشکوک لاحق که وجوب تعیینی نماز جمعه است بر معدومین در زمان حضور که ما هستیم. این به قیاس شبیه است تا به استصحاب. حتی همان‌هایی که در زمان معصومین حاضر بودند بعد زمان غیبت امام را هم درک کردند باز هر نماز جمعه در هر هفته‌ای واجب مستقل است. نماز جمعه هفته قبل که امام معصوم حاضر بود واجب تعیینی بود چه ربطی دارد به نماز جمعه این هفته که امام غیبت کرده؟ باز هم می‌شود تعدد واقع.

نماز جمعه ۱۴۹

که این اشکال را ما سعی کردیم در اصول بطور کلی جواب بدهیم و بگوییم جعل، واحد است عرفاً، قضیه، حقیقه است؛ تجب الجمعة علی کل مکلف. مجعول انحلال دارد اما جعل عرفاً واحد است، قانون، واحد است. شبیه استصحاب حرمت وطی حائض که آقای خوئی آنجا هم اشکال کرد، گفت وطی حائض در حال نزول دم متیقن الحرمة است، وطی حائض بعد از انقطاع دم و قبل از غسل فرد دیگری است و حرمت دیگری دارد، استصحاب بقاء کلی حرمت این استصحاب قسم ثالث است؛ جاری نیست. حرمت میتقنه حرمت یک فرد از وطی بود که مقترن با حیض بود، استصحاب آن برای اثبات فرد دیگری از وطی که بعد از انقطاع دم هست این جاری نیست. ما جواب دادیم گفتیم عرفاً جعل، واحد است، قانون، واحد است. عرف می گوید وطی این زن در حال حیض حرام بود شک داریم در بقاء این حرمت بعد از انقطاع دم. اینجا هم می گوئیم نماز جمعه در عصر غیبت ما شک داریم واجب است یا نه، می گوئیم نماز جمعه قبلاً در زمان حضور واجب بود بر مکلفین استصحاب می کنیم بقاء این قضیه حقیقه را.

بله، نسبت به وجوب حضور ما این اشکال آقای خوئی را قبول داریم. چرا؟ برای این که شاید متعلق وجوب حضور، وجوب الحضور فی صلات جمعة عقدها الامام علیه السلام أو نائبه الخاص. شاید این، حکم سابق بوده. يجب الحضور فی صلات جمعة منعقدة من الامام علیه السلام أو نائبه الخاص. خب استصحاب بقاء این وجوب حضور از متعلقش که دیگه سرایت نمی کند به یک متعلق دیگر.

[سؤال: ... جواب:] چه می دانیم؟ ... ببینید حضور در چه نماز جمعه ای واجب است؟ شاید حضور در نماز جمعه ای واجب باشد که امامش معصوم است یا نائب خاص او است. ... فرض این است کسی که می گوید اقامه نماز واجب تعیینی است او می گوید اگر هفت نفر جمع می شدند در زمان ائمه نماز جمعه باید می خواندند. او این را می گوید دیگه. ... بله. اگر راجع به اقامه هم مثل آقای بروجرودی بشوید که بگویید اقامه هم بر هفت نفری واجب بود که فیه امام معصوم أو نائبه الخاص، بله، آن وقت باز اشکال وارد بود. چون وجوب اقامه علی کل مکلف نبود؛ وجوب الاقامة علی سبعة نفر من المسلمين و فیهم امام معصوم أو نائبه الخاص. خب آن وقت هفت نفری که یکبار امام معصوم است نماز جمعه بر آنها واجب است. اما ما هفت نفری هستیم در ما امام معصوم نیست، نائب خاص نیست. آن وقت بله، اگر این کلام را بگوییم که ظاهر کلام

آقای بروجردی بود باز اشکال وارد خواهد بود. چون از اول موضوع می‌شود وجوب الاقامه علی سبعة نفر فیهم الامام. چه ربطی دارد به ما سبعة نفر که لیس فیهم امام؟ بعد همین اشکال در وجوب حضور آنجا هم می‌آید. ولی مشهور که این را نمی‌گویند. مشهور می‌گویند زمان ائمه اقامه نماز جمعه بر هفت نفر واجب بود، استصحاب می‌کنیم هنوز هم بر هفت نفر اقامه نماز جمعه واجب است. و این اشکال استصحاب در شبهات حکمیه را دارد. اما اگر بیاییم بگوییم سبعة نفر فیهم الامام نماز جمعه بر آنها واجب است، بله، اشکال سوم هم موجه خواهد بود کما این که در رابطه با وجوب حضور این اشکال سوم موجه شد. چون گفتیم قدرمتیقن وجوب الحضور الی صلات جمعة عقدها الامام أو نائبه الخاص است. استصحاب بقاء این وجوب حضور به درد ما نمی‌خورد.

هذا تمام الكلام فی صلاة الجمعة.

تعداد نوافل یومیه و کیفیت آن

اما بحث نوافل:

صاحب عروه در مورد نوافل فرموده آکدها النوافل الیومیة. نوافل مستحبند و مستحب مؤکد اتیان به نوافل یومیه هست.

راجع به نوافل یومیه مباحثی مطرح می‌شود. بحث اول این است که شکی نیست که نوافل یومیه مستحب مؤکد است. و روایات عدیده‌ای دلالت می‌کند بر آن. از جمله این روایات روایاتی است که راجع به قضاء این نوافل وارد شده. عبارت صاحب عروه را بخوانم بعد این روایات را عرض کنیم.

می‌گوید و اما النوافل فکثیرة آکدها الرواتب الیومیة.

نوافل یومیه را اسمش گذاشتند رواتب. چون هم وقت معینی دارد هم مرتب هست. هر روز مقدار معینی هست. مشهور می‌گویند روز جمعه نوافل بیشتر هست، در غیر روز جمعه نوافل سی و چهار رکعت هست. هشت رکعت نافله ظهر است که قبل از نماز ظهر خوانده می‌شود. هشت رکعت نافله عصر است که قبل از نماز عصر خوانده می‌شود. چهار رکعت نافله مغرب است که بعد از مغرب خوانده می‌شود. دو رکعت نافله عشاء است، چون نشسته است در حکم یک رکعت است. صاحب عروه می‌گوید و يجوز فیهما القيام بل هو الافضل. جایز است نافله عشاء را دو رکعت ایستاده بخوانند بلکه افضل هم همین است و ان کان الجلوس احوط. و تسمى بالوتر. پس دو رکعت نافله فجر است، سیزده هم رکعت هم نافله شب است که مجموعاً می‌شود سی و چهار رکعت. چون نافله عشاء را یک رکعت حساب کرد. نافله عشاء و لو دو رکعت نشسته است ولی یک رکعت در روایات حساب شده. می‌شود عملاً سی و چهار رکعت. با هفده رکعت فرائض یومیه می‌شود پنجاه و یک رکعت.

راجع به استحباب و تأکد نوافل یومیه عرض کردم روایات متعددی است. صحیحه عبدالله بن سنان می‌گوید قلت له اخبرنی عن رجل علیه من صلاۃ النوافل ما لایدري ما هو من کثرتها. یک آقایی هست خیلی نافله‌ها را ترک کرده. کیف یصنع؟ قال فلیصل حتی لایدري کم صلی من کثرتها فیکون قد قضی بقدر علمه

152..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

من ذلک. آنقدر قضاء بکند این نوافل یومیه را تا دیگر یقین پیدا نکند که قضایی به گردنش باقی مانده است. قلت فانه لایقدر علی القضاء. عرض کردم یابن رسول الله، حالا در پرانتز بگوییم مردم نماز واجبشان را قضاء نمیکنند، حالا شما میفرمایید نوافل را قضاء کنند. فانه لایقدر علی القضاء. فقال ان کان شغله فی طلب معیشة لابد منها أو حاجة لآخ مؤمن فلاشیء علیه. اگر این که نمی تواند چون مشغول این است که زندگیش را تامین کند یا حاجت مؤمن را برآورده کند، عیب ندارد؛ قضاء نکند. و ان کان شغله لجمع الدنیا، ولی اگر این که می گویی نمی تواند قضاء کند نوافل را، هی می خواهد پول روی پول اضافه کند، فعلیه القضاء. این نه، قضاء کند نوافل را. و الا لقی الله و هو مستخف متهاون مضیع لحرمة رسول الله صلی الله علیه و آله. قلت فانه لایقدر علی القضاء، یابن رسول الله! نمی تواند قضاء کند نوافل را، فهل یجزی ان یتصدق؟ فمکت ملیا، امام مدتی را ساکت شدند ثم قال فلیتصدق بصدقة. حالا اگر نمی تواند قضاء کند نوافل را صدقه ای بدهد. قلت فما یتصدق؟ قال بقدر طوله. به قدر توانش صدق بدهد. و ادنی ذلک مد لکل مسکین و کان کل سلام. هر نماز نافله ای که قضائش به گردنش آمده به جایش یک مد طعام بدهد به یک فقیر.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... حالا بهر حال.

در صحیح ابن ابی عمیر از مرزم آمده که اسماعیل بن جابر عرض کرد به امام صادق علیه السلام اصلحک الله! ان علی نوافل کثیرة فکیف اصنع؟ قال اقضئها. فقال له آنها اکثر من ذلک. خیلی زیاد است نوافلی که قضاء شده. چیه قضاء کنم اینها را؟ قال اقضئها. قلت لا احصیها. قال توخأ. عرض کرد نمی توام به شمارش بیاورم. آنقدر زیاد قضاء شد که به شمارش نمی آید. حضرت فرمود توخأ. توخأ یعنی آنقدر قضاء کن تا دیگه یقین نداشته باشی قضائی به گردنت هست. قال مرزم و کنت مرضت اربعة اشهر لم اتنفل فیها. یابن رسول الله! چهار ماهی هم مریض بودم نافله را ترک کردم. فقال لیس علیک قضاء. ان المریض لیس کالصحیح. کل ما غلب الله علیک فالله اولی بالعدر. مریض بودی ترک کردی نوافل را، نه، تو قضاء نداری. غلب الله علیک فهو اولی بالعدر. ببینید چقدر نوافل یومیه اول، به خودم عرض می کنم. مرضت نمی گوید که اغمی علی.

[سؤال: ... جواب:] حالا غلب الله، به تناسب خودش. واجب که نیست نوافل.

نوافل ۱۵۳

ولی اینقدر مؤکد هست و لذا غیر از بحث قبلی نماز جمعه که مشکل درست شد این هم بالاخره اهتمام به

نوافل انسان را نگران می‌کند. این روایات خیلی اهتمام داده به نوافل.

[سؤال: ... جواب:] مرازم مروی عنه ابن ابی عمیر است، ما ثقه می‌دانیم. مرازم بن حکیم هست.

برخی از روایات برای تأکد استحباب نوافل عرض می‌کنم، فرموده که نوافل تشریعش برای این است که اگر نقصی در فرائض بود این نوافل جبران کند. آقای داماد فرمودند این را داشته باشید که نوافل برای این است که نقص فریضه جبران بشود و فریضه قبول بشود. نقصی فقهی نمی‌گوییم ها!، نقص حضور قلب. ایشان فرمودند، آقای داماد فرمودند: این را داشته باشی، ضمیمش کنید به این که ان قبلت قبل ما سواها و ان ردّت ردّ ما سواها. نماز فریضه اگر قبول بشود بقیه اعمال قبول می‌شود. رد بشود بقیه اعمال هم رد می‌شود. اول ما یحاسب به العبد الصلاه ان قبلت قبل ما سواها و ان ردّت رد ما سواها. ببینید نوافل اهمیتش این است که شرط قبولی اعمال است. چون شرط قبولی نماز است و نماز هم قبولیش شرط قبولی سایر اعمال است. صحیح محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام ان العبد لیرفع له من صلاته نصفها او ثلثها او ربعها او خمسها. فما یرفع له الا ما اقبل علیه منها بقلبه، به مقدار حضور قلب پذیرفته می‌شود نماز فریضه.

[سؤال: ... جواب:] ان العبد لیرفع له. یعنی می‌برند آسمان این عملش را، قبول می‌کنند، گاهی نصف نماز فریضه، گاهی ثلثش، گاهی خمسش، به مقداری که اقبل علیه منها بقلبه. آن نماز که کلش تهی است از حضور قلب معلوم می‌شود که هیچ چیزش نمی‌رود به آسمان. و انما أمرنا بالنافله لیتم بها ما نقصوا من فریضه. امر شده‌ایم به نوافل برای این که آن نقص فریضه جبران بشود. آن عدم حضور قلب در فریضه با این نوافل جبران بشود.

این فرمایش آقای داماد قابل مناقشه هست. انصافاً آن ان قبلت قبل ما سواها یک مرتبه‌ای است از قبول غیر این مرتبه‌ای که در این صحیح محمد بن مسلم می‌گوید. حالا اگر کسی نوافل را ترک کند، حضور قلب هم در نماز ندارد، یک آقایی پیش یکی از علماء رفته بود، گفته آقا! چه کار کنم حضور قلب پیدا کنم؟ گفت که من هم مثل شما، ماندم چه کار کنم، برویم سراغ یک شخص دیگر. واقعا مشکل هست. حضور قلب ندارد، نوافل را هم ترک می‌کند، اما موالی اهل بیت است، مقبول نیست نمازش؟ ان قبلت قبل ما سواها و ان

154..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

ردت رد ما سواها شامل او می‌شود؟ تا بعد بگوییم آقا! یکاش نوافل را می‌خواندی تا آن فریضه ات قبول می‌شد تا بقیه اعمال قبول بشود. نه. ان قبلت قبل ما سواها قبول در احد ادنی هست؛ در حد کف قبولی که موالی اهل بیت باشد، تارک الصلاۀ نباشد و لو فی الجملة. خب این بقیه اعمالش هم قبول می‌شود. اما آنی که تارک الصلاۀ بالمرءه است، موالی اهل بیت نیست، بله، او اصلا نمازش را که می‌بینند یا حالا نماز نمی‌خواند یا اگر بخواند ولایت اهل بیت ندارد، رد ما سواها.

[سؤال: ... جواب:] ظاهر این روایت این است که اگر واقعا کسی تارک الصلاۀ باشد بالمرءه... سندش خوب است. روایت داریم ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها هست روایاتش. سندش هم به نظرم خوب است. اگر کسی واقعا تارک الصلاۀ است ظاهر این روایات این است که روزه‌اش هم قبول نیست. نه این که روزه نگیرند. روزه نگیرد که عقاب می‌شود بخاطر روزه نگرفتن. نه، اگر روزه بگیرد بخاطر تارک الصلاۀش ثواب هم نمی‌دهند به روزه‌اش، ثواب هم نمی‌دهند به حجش، ثواب هم نمی‌دهند به زکاتش. اما معنایش این نیست که اگر حالا که تارک الصلاۀ است بگوید دیگه فایده ندارد روزه گرفتنم. فایده‌اش این است که دیگه عقاب نمی‌شود بخاطر ترک صوم، عقاب نمی‌شود بخاطر ترک حج.

[سؤال: ... جواب:] بنده عرضم این است که ان قبلت قبل ما سواها این حد ادنی از قبول است. ... این که یرفع له من الفرائض بقدر ما اقبل علیه منها بقلبه و لذا در مواردی که حضور قلب نداریم با نوافل جبران می‌شود آن نقص فرائض، این قبول حد اعلی هست و الا محتمل نیست کسی نماز فرائضش را می‌خواند با غیر حضور قلب، نوافل را هم نمی‌خواند، بگوییم پس نمازت مقبول نیست؟ و نمازت که مقبول نشد ردت ما سواها؟ این محتمل نیست فقهیا.

[سؤال: ... جواب:] کمال است. مثل لاصلاء لجار المسجد الا فی المسجد. ... آن نماز بی حضور قلب که جبران نشود با نوافل، آن نماز کامل نیست؛ رفع کامل نمی‌شود. ... فوقش بر آن بخشی از نماز که حضور قلب ندارد ثواب نمی‌دهند. اما نه این که ان لم تقبل، لم تقبل ما سواها. حالا این آقا حضور قلب نداشت در برخی از نمازهایش نوافل را هم نمی‌خواند، پس اصلا محروم می‌شود از ثواب بالمرءه؟ این محتمل نیست فقهیا.

نوافل ۱۵۵

و لذا این فرمایش آقای داماد به نظر ما قابل مناقشه است که بین این دو مطلب ضمیمه کنیم: یکی این که لا یرفع من الصلاه الا بمقدار ما اقبل و انما امرنا بالنافله لتمام ما نقص من الفريضه، این را ضمیمه به این که اول ما يحاسب به العبد فان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها، نخیر این دو مرتبه از قبول است.

[سؤال: ... جواب:] آخه شما احتمال می دهید فقها اگر کسی یک نمازی، نماز صبحش را اول وقت ریاء خواند. حالا ریاء کرد. نماز صبح می خواند حالا امروز ریاءا اول وقت خواند. مهمان داشت. مهمان بلند شد، موقع اذان صبح نماز خواند این هم روزهای دیگه تا نزدیک طلوع آفتاب می خوابد، امروز دیگه نمی شود که، حاج آقا رفتیم خان هاش، نماز صبحش را ده دقیقه به طلوع آفتاب خواند، بلند شد همان مقارن با نماز صبح نماز صبح خواند. این ریاء است دیگه. حداقل این است که قبول نمی شود این نماز دیگه. صحیح هم اگر باشد، قبول نمی شود. روایت داریم، لایقبل منه. خب بعد بگوییم رد ما سواها؟ این محتمل نیست که.

[سؤال: ... جواب:] انما يتقبل الله من المتقين یعنی انما يتقبل الله من المؤمنين که خاصیت ایمان این است که تقوی هم دارند. و الا معنا ندارد. ان الحسنان يذهبن السيئات. شما می گوئید ان السيئات يذهبن الحسنات. این می شود معنای فرمایش شما دیگه. اصلا ان الحسنات لاتبقى مجالا للحسنات. این که نیست. نظریه حبط نظریه صحیحی نیست.

[سؤال: ... جواب:] حالا اجازه بفرمایید بحث را تمام کنم.

ائمه هم خیلی اهتمام داشتند به نمازهای نوافل یومیه. معتبره محمد بن خلاد هست که ان ابا الحسن كان اذا اغتم ترك الخمسين. وقتی که خیلی ناراحت بودند، مغموم و مهموم بودند نافله را ترک می کردند و الا ترک نمی کردند.

این هم راجع به این بحث؛ اهمیت نوافل یومیه.

بحث مهم فقهی این است که نوافل یومیه چند تا است؟ چهار دسته روایت داریم. از سی و چهار تا بگیر تا سی و سه تا، تا کمتر. ببینیم این روایات چگونه جمع خواهد شد.

و الحمد لله رب العالمين.

دوشنبه - ۹۵/۰۷/۲۶

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به نوافل یومیه بود.

در جهت اولی تاكد استحباب نوافل یومیه را مطرح کردیم. وجهی را از مرحوم آقای داماد ذکر کردیم که فرمودند در برخی از روایات مثل صحیحہ ابی بصیر آمده است: أن اول ما يحاسب به العبد الصلاة فان قبلت قبل ما سواها که مفهومی این است که و ان ردت رد ما سواها. این روایت معتبره ابی بصیر می فهماند که شرط قبول سایر اعمال قبول نماز هست. از طرف دیگر در صحیحہ محمد بن مسلم آمده است که ان العبد ليرفع له من صلاته نصفها أو ثلثها أو ربعها أو خمسها فما يرفع له الا ما اقبل عليه منها بقلبه و انما أمرنا من نافله لیتم بها ما نقصوا من فريضة یا در معتبره زرارہ است انما جعلت النافله لیتم بها ما يفسد من الفريضة. که می فرماید که در نماز فريضة حضور قلب نداشتید این مقدار از نماز مقبول نیست مگر نافله بخوانید، جبران بشوید نفس این نماز فريضة. این دو مطلب را به هم ضمیمه کرده ایشان، فرموده پس نافله شرط قبولی نمازهای فريضة ما مردمی است که در کل نماز حضور قلب نداریم؛ یا اصلا حضور قلب نداریم یا در بخشی از نماز حضور قلب نداریم. و قبولی نماز هم شرط قبولی سایر اعمال است. پس نتیجه این می شود که نوافل در حق نوع مردم غیر اولیاء مخلص و مخلص شرط قبولی سایر اعمال خواهد بود. و این نشانه اهمیت نوافل یومیه است.

که ما جواب دادیم؛ گفتیم به ضرورت فقه ان قبلت قبل ما سواها معنایش این نیست که اگر حضور قلب نداشتید در فرائض، نافله هم نخواندید که جبران بشود آن نقض پس دیگر اعمال شما قبول نیست. این فقہیا محتمل نیست. این محتمل نیست حتی کسی جاهل مقصر باشد، برخی از نمازهایش باطل باشد، بقیه اعمالش قبول نشود. این عبارت را یا به این معنا بگیریم که کسی که تارک الصلاة است رأسا، سایر اعمالش ثواب ندارد. قبلت یعنی کسی که نماز صحیح را نمی خواند رأسا. یا نماز نمی خواند یا نماز باطل می خواند نوعا. این بقیه اعمالش ثواب ندارد. یا مراد این باشد که کسی که شرط عام قبولی اعمال را ندارد، و لم یکن

نوافل ۱۵۷

اعماله بدلالة ولی الله لم یکن له علی الله من ثواب. چون نمازش مقرون به ولایت نیست، بقیه اعمالش هم حتی مستحبات توصلیه‌اش هم ثواب ندارد. ولی در مورد صحیحه محمد بن مسلم تعبیر اصلاً قبول نیست؛ لیرفع له بمقدار ما اقبل علیها منها بقلبه. رفع نماز به عالم بالا این در مقابلش رد نماز و عدم قبولی نماز نیست. خب این به معنای این است که ثواب کامل را به این نماز نمی‌دهند. رفع بقول مطلق به عالم اعلی نمی‌شود اما غیر از این است که بگوییم این نماز مردود است. صحیحه محمد بن مسلم می‌گوید که اگر حضور قلب نداشتید. این نماز رفع نمی‌شود مگر نوافل را بخوانید و این نقص جبران بشود. و لذا این دو مطلب با هم مرتبط نیست.

ما عرض کردیم برخی از دوستان گفتند که از آیه انما یتقبل الله من المتقین هم استفاده می‌شود که شرط قبول اعمال تقوی است، این هم محتمل نیست که بگوییم اگر کسی عادل نبود بر اعمال نیکش ثواب نمی‌دهند. پس کجا رفت فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره؟ این آیه را در روایات تفسیر کردند: یا کسانی که ایمان ندارند، انما یتقبل الله من المتقین ای المؤمنین، یا به این معنا است، یا به این معنا است که کسانی که در عمل‌شان رعایت تقوی نمی‌کنند مثل همان کسی که دو تا انار دزدید و دو تا نان، رفت به چهار فقیر تقسیم کرد، امام به او اعتراض کرد، او گفت من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسيئة فلا یجزی الا مثلها، چهار تا مال مردم را دزدیم چهار تا گناه، چهار تا سیئه، به چهار نفر هم صدقه دادیم، چهل تا حسنه، علم ریاضیات می‌گوید که خلاصه کسر کنید، منها کنید از این چهل تا چهار تا سیئه را، می‌شود سی و شش تا، خدا بدهد برکت، سی و شش تا ثواب، امام فرمود انما یتقبل الله من المؤمنین. یعنی خود این کاری که می‌کنی صدقه می‌دهی به مال مغضوب خود این، گناه است. این عملت عمل بی تقوایی است. خدا این عمل را نمی‌پذیرد. و شاید در مورد قابیل هم که انما یتقبل الله من المتقین مطرح شده قابیل با یک مال غیر حلال این کار را کرد و یا مشکل ایمان داشت. بهر حال.

راجع به جهت ثانیه که عدد نوافل یومیه چقدر است، خب مشهور این است که عدد نوافل یومیه سی و چهار تا هست. ضمیمه کنیم به هفده تا عدد رکعات فرائض، سی و چهار رکعت نوافل، هفده رکعت فرائض

می‌شود پنجاه و یک رکعت. بلکه ادعای تسالم شده بر این حکم که ظاهراً هم همین هست؛ مخالفی ما پیدا نکردیم.

اما روایات چهار دسته‌اند.

یک دسته همین هست که مجموع فرائض و نوافل پنجاه و یک رکعت است. مثل صحیحه فضیل بن یسار که می‌گوید و الفریضة و النافلة احدى و خمسون رکعة و روایت سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن ابی نصر، آن هم مجموعاً که امام فرمود، امام رضا علیه السلام فرمود اصلی واحدة و خمسين رکعة. و در برخی از روایات صحیحه هم هست که سنّ رسول الله النافلة ضعف الفریضة، دو برابر فریضة. هفده دو برابر بشود می‌شود سی و چهار. این طائفه اولی.

طائفه ثانیه می‌گوید مجموع فرائض و نوافل پنجاه رکعت است. خب هفده رکعت نماز فریضة را که نمی‌شود کم کرد، پس نوافل شدند به جای سی و چهار تا، سی و سه تا. صحیحه معاویه بن عمار: کان فی وصیة النبی لعلیّ علیه السلام یا علی! أوصیک فی نفسک بخصال فاحفظها عنی ثم قال اللهم أعنه ... و السادسة الاخذ بسنتی فی صلاتی و صومی و صدقتی اما الصلاة فخمسون رکعة. روایت محمد بن سنان از ابن مسکان از محمد بن ابی حمزة سألت اباعبدالله علیه السلام عن افضل ما جرت به السنة من الصلاة قال تمام الخمسين. صحیحه حنان بن سدير: سأل عمر بن حريث اباعبدالله علیه السلام و انا جالس. فقال جعلت فداک! اخبرنی عن صلات رسول الله صلى الله عليه و آله! فقال کان النبی یصلی، خوب دقت کنید ببینید چند رکعت می‌شود! ثمان رکعات الزوال و اربعاً الاولى، یعنی نماز ظهر، و ثمانی بعدها و اربعاً العصر، بیست و چهار تا، و ثلاثاً المغرب و اربعاً بعد المغرب، سی و یکی، و العشاء الآخرة اربعاً، سی و پنج تا، و ثمانی صلاة الليل و ثلاثاً الوتر و رکعتی الفجر، نماز شب هم یازده تا، نافله فجر هم دو تا. نماز وتیره را ذکر نکرد. وتیره نماز عشاء ذکر نشد. مجموعاً شد پنجاه تا. هشت تا نافله ظهر، چهار تا خود ظهر. هشت تا نافله عصر، چهار تا خود نماز عصر. بیست و چهار تا. سه تا نماز مغرب، چهار تا نافله مغرب. سی و یکی. نماز عشاء، سی و پنج شد. نافله شب هم یازده تا. نماز صبح و نافله صبح هم چهار تا. پانزده با آن سی و پنج تا، شد پنجاه تا.

[سؤال: ... جواب:] امام نعوذ بالله؟ ... راوی. خب مگه فقط این روایت است؟ چندین روایت بود.

نوافل ۱۵۹

مجمع البيان: محمد بن الفضيل عن ابي الحسن عليه السلام في قوله تعالى و الذين هم على صلاتهم

يحافظون قال اولئك اصحاب الخمسين صلات من شيعتنا.

در معتبره حماد بن عثمان می گوید سألت ابا عبدالله عليه السلام عن صلات رسول الله صلى الله عليه و آله بالنهار قال و من يطيق ذلك؟ پیغمبر خیلی نماز می خواند، کی تحمل دارد؟ حالا نوافل یومیه را حضرت دارد بیان می کند، و لكن ألا اخبرك كيف اصنع انا؟ امام صادق عليه السلام فرمود خب خودم بگویم چه کار می کنم؟ فقلت بلى. خب فقال ثمانی رکعات قبل الظهر و ثمان بعدها قلت فالمغرب؟ قال اربع بعدها. قلت فالعتمة؟ یعنی فالعشاء، یعنی بعد از نماز عشاء، چي؟ قال كان رسول الله صلى الله عليه و آله يصلي العتمة ثم ينام. پیغمبر نماز عشاء را که می خواند دیگه بعدش نماز نمی خواند؛ می رفت می خوابید. پس نافله عشاءى دیگه در کار نیست. این هم طائفه دوم.

طائفه سوم:

روایاتی است که مفادش این است که نوافل یومیه بیست و هفت رکعت است. معتبره زرارہ: قلت لابی عبدالله عليه السلام ما جرت به السنة في الصلاة؟ آنی که سنت در نماز بر او جاری شده چیه؟ فقال، خوب دقت کنید! ثمان رکعت الزوال و رکعتان بعد الظهر و رکعتان قبل العصر و رکعتان بعد المغرب و ثلاث عشر ركعة من آخر الليل منها الوتر و ركعتا الفجر. شد بیست و هفت تا. چهار تا از عصر برداشتند و نافله عشاء را هم برداشتند، دو تا هم از مغرب برداشتند.

[سؤال: ... جواب:] نه. منها الوتر و ركعتا الفجر. سیزده رکعت آخر شب، یازده رکعت نماز شب را حساب کردند و دو رکعت نماز فجر را. که حالا... نه و ركعتا الفجر دیگه. ... می شود بیست و هفت. قلت فهذا جميع ما جرت به السنة؟ فقال نعم. همه سنت نماز همین است، بیشتر نیست؟ حضرت فرمود بلى.

خب صحیحه أخرایی هم دارد که خلاصه اش را می گویم. می گوید به امام باقر عليه السلام عرض کردم که من مرد تاجری هستم، رفت و آمدم زیاد است، خب من چه کار کنم، خلاصه سبک بگیر بر من! مقصود این بود. ظاهرا این بود. بعد امام به او که یاد داد آخرش فرمود فتلك سبعة و عشرون ركعة سوى الفريضة. به

160..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

همان وزان روایت قبلی. بعد فرمود انما هذا كله تطوع و ليس بمفروض ان تارك الفريضة كافر و ان تارك هذا ليس بكافر و لكنها معصية. تارك فريضة كافر است ولی تارك این نوافل معصیت کرده؛ کافر نیست. این معصیت کردن هم مثل فعلی آدم ربه فغوی است. لانه يستحب اذا عمل الرجل عمل الخير ان يدوم عليه. صحیحہ عبدالله بن سنان هم می گوید لاتصل اقل من اربع و اربعین رکعة. در شبانه روز کمتر از چهل و چهار رکعت نخوان! خب هفده رکعتش که نماز فريضة است. می ماند بیست و هفت رکعت. چهل و چهار منهای هفده می شود بیست و هفت. این هم طائفه ثالثه.

طائفه رابعه می گوید نوافل یومیه بیست و نه رکعت است. معتبره ابی بصیر سألت ابا عبدالله عليه السلام عن التطوع بالليل و النهار فقال الذي يستحب ان لا يقصر عنه ثمان ركعات عند زوال الشمس و بعد الظهر ركعتان و قبل العصر ركعتان و بعد المغرب ركعتان و قبل العتمة ركعتان. خب حساب کنید دیگه. ثمان ركعات عند زوال الشمس، نمازهای مستحب را دارد می گوید، هشت ركعت، بعد از الظهر ركعتان و قبل العصر ركعتان، چهار ركعت. می شود دوازده ركعت. و بعد المغرب ركعتان و قبل العتمة ركعتان. می شود شانزده. و من السحر ثمان ركعات ثم يوتر و الوتر ثلاث ركعات مفصولة ثم ركعتان قبل صلاة الفجر. این هم که سیزده. به علاوه او بشود، می شود بیست و نه.

و روایات دیگری هست. روایت یحیی بن حبیب یا یحیی بن ابی حبیب است که افضل ما يتقرب به العبد الى الله من الصلاة ست و اربعون ركعة، فرائضه و نوافله. چهل و شش منهای هفده ركعت فريضة می شود بیست و نه.

مرسله صدوق که خیلی واضح است. امام هم می گوید قال های صدوق را من قبول دارم این هم از آن قال های صدوق است. قال ابو جعفر عليه السلام كان رسول الله صلى الله عليه و آله لا يصلي بالنهار حتى تزول الشمس. این روایت مفصل است و خلاصه می گوید پیغمبر بیش از بیست و نه ركعت نافله نمی خواند. نافله عشاء هم نمی خواند. فاذا سقطت الشفق صلى العشاء ثم آوى الى فراشه و لم يصل شيئا حتى يزول نصف الليل.

[سؤال: ... جواب: نه. روزها خیلی نماز می خواند. بعد از نماز عشاء آوی الى فراشه تا نصف شب.

خب این هم بیست و نه رکعت حساب می‌شود.

یک روایتی هم هست این سندش صحیح است بخوانم. عبدالله بن زراره می‌گوید امام صادق به من فرمود اقرأ منی علی والدک السلام و قل له انما اعیبک دفاعاً منی عنک. همان قضیه معروف که امام پیغام داد به زراره که من تو را مثل سفینه‌ای می‌دانم که حضرت خضر سوراخ کرد برای حفظش و من تو را عیب جویی می‌کنم برای حفظت. چون دشمن هر کس را دید که من تعریف می‌کنم نابود کرد و مردم علیه او برخواستند. فانما اعیبک لانک رجل اشتهرت بنا و انت فی ذلک مظنون عند الناس لمودتک لنا، تا آخر می‌رسد به اینجا، می‌فرماید که فلا یضیقن صدرک من الذی امرک ابی و امرتک به و اتاک ابوبصیر بخلاف الذی امرناک به. می‌گوید چیزهایی را ابوبصیر گفت، ابوبصیر چی گفته بود؟ گفته بود پنجاه و یک رکعت نمازهای یومیه است. همان قول اول، طائفه اولی. امام فرمود حالا ابوبصیر یک چیزی برایت نقل کرد، معانی‌ای دارد نمی‌خواهم برایت بگویم. اما آنی که من به تو می‌گویم این است، آنی که به تو می‌گویم و علیک بالصلاة الستة و الاربعین. چهل و شش رکعت نماز بخوان. و الذی اُتاک ابوبصیر فله معان. آخرش می‌گوید. و تصاریف، ما یسعنا و یسعکم و لایخالف شیء منه الحق و لایضاده. اما من به تو می‌گویم چهل و شش رکعت بخوان. که همان می‌شود بیست و نه رکعت نافله، هفده رکعت فریضه.

این چهار طائفه از روایات است.

به نظر ما راجع به طائفه اولی و ثانیه جزء پناه بردن به تسالم اصحاب که اصحاب نافله عشاء را جزء نوافل و رواتب می‌دانند، جزء این چاره‌ای نداریم که موافق است با طائفه اولی. چون طائفه ثانیه وتیره عشاء را حذف کرد. اگر نبود این تسالم، جمع‌هایی که ذکر کردند به نظر ما ناتمام است. چه جمعی ذکر کردند؟ مرحوم آقای خوئی فرموده که حمل می‌کنیم طائفه ثانیه را که می‌گوید عدد نوافل سی و سه رکعت است به این که می‌خواهد بگوید نافله عشاء در اصل جعل نشده بود، بدل نماز وتر است، حکمت است، نماز وتیره عشاء این است که خلاصه نمونه کوچکی است از نماز وتر شب. حکمتش هم این است که کسانی که نماز شب موفق نمی‌شوند بخوانند، خواب می‌مانند یک نماز وتیره‌ای خوانده باشند بعد از نماز عشاء. خب در صحیحہ فضیل بن یسار هست: رکعتان بعد العتمة جالسا تعد برکعة مکان الوتر. دو رکعت نافله عشاء که

162..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

حکم یک رکعت را دارد و لذا شد پنجاه و یک رکعت و الا نافله عشاء دو رکعت است، باید بشود پنجاه و دو رکعت، چرا می شود پنجاه و یک رکعت؟ چون دو رکعت نشسته است، در قوه یک رکعت ایستاده است، شده پنجاه و یک رکعت. این نافله عشاء مکان الوتر است. بدل آن نماز وتر در نماز شب است. خب طائفه ثانیه جمع نکردند بین بدل و مبدل در حساب. طائفه اولی جمع کردند بین بدل و مبدل در حساب. و در روایت فضل بن شاذان اتفاقا دارد رکعتین یعنی همین دو رکعت وتیره عشاء، لیست من الخمسین و انما هی زیاده فی الخمسین لیتم بهما بدل کل رکعة من الفریضة رکعتین من التطوع. نماز وتیره نافله عشاء جزء آن نوافل مرتبه نبود. آن ها سی و سه تا بود که با هفده رکعت فریضه می شد پنجاه رکعت. ولی شارع مقدس خواست نافله دوبرابر فریضه بشود. سی و سه تا دوبرابر هفده رکعت فریضه نیست. نافله وتیره عشاء را تشریع کردند، سی و سه تا بشود سی و چهار رکعت تا بشود ضعف فریضه.

اما این که پیغمبر در برخی از روایات گفتند این کار را نکرد مثل معتبر حماد که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی العتمه ثم ینام، نماز عشاء را می خواند و می رفت و می خوابید، نماز وتیره نمی خواند یا در مرسله صدوق داشت: کان یاوی بعد العشاء الآخرة الی فراشه و لم یکن به آن وتیره و یا روایت علی بن ابی حمزه مشابیه این را دارد، می گوید عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام من کان يؤمن بالله و الیوم الآخر، فلا یبیتن الا بوتر. معمولا به این روایت عمل می شود. کسی که ایمان دارد به خدا و روز قیامت این نماز وتیره عشاء را ترک نمی کند. قال قلت تعنی الركعتین بعد العشاء الآخرة؟ قال نعم انهما برکعة. این دو رکعت نشسته در قوه یک رکعت است. فمن صلاهما ثم حدث به حدث مات علی وتر فان لم یحدث به حدث الموت یصلی الوتر فی آخر اللیل. اگر حادثه ای پیش بیاید، حالا بمیرد یا خواب بماند این ثواب نماز وتیر گیرش می آید. فقلت هل صلی رسول الله هاتین الركعتین؟ قال لا. قلت و لم؟ قال لان رسول الله کان یأتیه الوحی و کان یعلم انه هل یموت فی هذه اللیلة ام لا و غیره لایعلم. فمن اجل ذلك لم یصلهما و أمر بهما.

آقای خوئی فرمودند خب این روایات مفادش این است که پیغمبر نماز وتیره عشاء را نمی خوانده اما منافات ندارد که مستحب باشد نافله عشاء برای عامه مؤمنین. حکمتش این است که ما ممکن است خواب

نوافل ۱۶۳

بمانیم، ممکن است سخت‌مان بیاید نماز شب نخوانیم اما این حکمت در پیغمبر وجود نداشته، واجب بوده نماز شب بر پیغمبر، موضوع نداشته فوت وتیره عشاء.

به نظر ما این فرمایش آقای خوئی جمع عرفی درست نمی‌کند بین طائفه اولی و طائفه ثانیه. چرا؟ برای این‌که آقا! دو تا روایت است شما در کنار هم بگذارید. مرحوم نائینی به مرحوم آقای خوئی یاد داد، ایشان هم به اساتید ما یاد دادند، به ما این جور یاد دادند که اگر می‌خواهی تعارض بین دو خطاب مستقر است یا نه، این‌ها را در قوه خطاب واحد فرض کنید در مجلس واحد القاء شده. ببینید با هم عرف تنافی می‌بیند بین این دو خطاب یا نه. ما هم اینجا این قانون را تطبیق کنیم. یک طائفه، طائفه اولی بود. چی می‌گفت؟ می‌گفت سن رسول الله النوافل اربعا و ثلاثین رکعة. بزنطی می‌گفت امام رضا علیه السلام کان یأتی باریع و ثلاثین رکعة. خب دقت کنید! صحیحه فضل بن یسار می‌گفت کان رسول الله یصلی من التطوع مثلی الفریضة. پیغمبر دوبرابر نماز فریضة نماز نافله یومیه می‌خواند. هفده تا دوبرابرش می‌شود سی و چهار تا نه سی و سه تا. آن یک رکعت اضافه همان نافله عشاء است که دو رکعت نشسته را یک رکعت حساب کردند.

[سؤال: ... جواب:] مثلی الفریضة. ... نه. نماز شب که فریضة نیست. اگر این جور باشد، مثلی الفریضة که خیلی زیاد می‌شود یازده رکعت نماز شب پیغمبر هم جزء فریضة بیاوید. نه، مثلی الفریضة یعنی مثل فریضة شما مردم که هفده رکعت مثلین او، دوبرابر او می‌شود سی و چهار رکعت.

[سؤال: ... جواب:] جمع آقای خوئی می‌گویم عرفی نیست.

این یک طائفه. طائفه دوم می‌گوید سن رسول الله فی الصلاة إحدی و خمسون رکعة اما سنتی فی الصلاة فخمسون رکعة. این‌ها جمع عرفی دارند؟ سن رسول الله فی الله إحدی و خمسون رکعة، طائفه اولی. طائفه ثانیه: سنتی فی الصلاة خمسون رکعة.

[سؤال: ... جواب:] یک روایت می‌گوید در صحیحه فضل بن یسار پیامبر ترک می‌کرد وتیره عشاء را و این روایت صحیحه دیگر فضل بن یسار می‌گوید پیغمبر یصلی من التطوع مثلی الفریضة. دوبرابر رکعات فریضة نماز نافله می‌خواند. یکی می‌گوید سی و چهار رکعت می‌خواند، یکی می‌گوید سی و سه رکعت می‌خواند نافله.

164..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

[سؤال: ... جواب:] حالا. همه این فرمایشات شما احتمالاتی است در کلمات ذکر شده. این که بعضی موقع ها می خواند، بعضی موقع ها نمی خواند کلام صاحب وسائل است. همه این ها را می رسیم. این ها جمع عرفی نیست. یا اینی که آقایان اشاره می کنند می گوید تقریبی گفتند. تقریبی گفتند که پنجاه تا، حالا پنجاه و یکی هم به قول امروزی ها گرد کرد، یا از آن ور، یصلی تطوعا مثلی الفریضه، حالا دیگه تقریبی گفتند دوبرابر فریضه، حال گیر ندهید یکی کم و زیاد، این ها تسامح در آن می شود. این ها وجه هایی است که ذکر شده. یکی یکی بررسی می کنیم.

[سؤال: ... جواب:] ما عرض مان این است که این جمع آقای خوئی جمع عرفی نیست.

بله شما می گوید چون تسالم است بر طائفه اولی که نافله یومیه سی و چهار رکعت است باید توجیه کنیم طائفه ثانیه را؟ این جمع عرفی نشد. جمع عرفی نیست. احتمال هایی که آقای خوئی ذکر کرد، ثبوتا معقول است اما جمع عرفی نیست. احتمال های دیگر هم هست.

مثل احتمالی که مرحوم آقای داماد ذکر کرد. آقای داماد می فرمایند من استظهارم این است که این روایات خمسين تقیتا صادر شده. چطور؟ عامه می گفتند وتیره عشاء جایگزین نماز وتر شب می شود. و احتمالا این را به پیغمبر هم نسبت می دادند که پیغمبر نماز وتیره عشاء را می خوانده به جای این که اگر نماز شب موفق نشد بخواند این به جای نماز وتر شب باشد. البته ایشان می گوید من جایی ندیدم این مطلب را در تاریخ ولی بعید نمی دانم این معنا را. و این یک نقصی است برای پیامبر که بگویند پیغمبر ممکن بود خواب بماند نماز شب نخواند، نماز وتیره عشاء به جای نماز وتر شب باشد. ائمه آمدند دفع این تهمت و منقصت بکنند از پیغمبر و لذا فرمودند که پیامبر نماز وتیره نمی خواند و این که گفتند سنت پیامبر پنجاه رکعت است، فریضه و نافله، این را برای این گفتند که آن نماز وتیره را می خواستند نادیده بگیرند سوء استفاده نکنند عامه.

ایشان می گوید شاهدش این است: در موثقه سلیمان بن خالد دارد که بعد از نماز عشاء دو رکعت نماز بخوان و لا تعدهما من الخمسين. مبدا این نافله عشاء را جزء آن پنجاه رکعت حساب کنی. پنجاه رکعت

نوافل ۱۶۵
 فریضه و نافله را جدا حساب کن. این نافله عشاء را جزء او حساب نکن. معلوم می‌شود عامه جزء او حساب می‌کردند.

انصافاً این فرمایش آقای داماد به عنوان یک وجه ثبوتی محتمل است. اما این استظهاری که ایشان چیزی را در تاریخ ندیده‌اند می‌گویند ما تأمل اقتضاء می‌کند این جور بگوییم که عامه این دو رکعت نافله عشاء را جزء آن پنجاه رکعت حساب می‌کردند به جای نماز وتر و به پیغمبر هم نسبت می‌دادند. مستندتان چیه؟
 اما راجع به این موثق سلیمان بن خالد، و لا تعدهما من الخمسين سیأتی ان شاء الله که این ربطی به نماز وتیره عشاء ندارد. یک دو رکعتی است مستحب جداگانه. جزء سنن پیغمبر هم نیست. دو رکعت نماز مستحب بعد از نماز وتیره عشاء ایستاده مستحب است. او ربطی ندارد به وتیره. این روایت سیأتی که ربطی به بحث وتیره ندارد.

ان شاء الله بقیة الکلام فردا.

جلسه ۱۷

سه شنبه - ۹۵/۰۷/۲۷

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.
 بحث در چهار طائفه از روایات بود راجع به عدد نوافل.

طائفه اولی می‌گفت سی و چهار رکعتند که رکعت چهارم وتیره عشاء است که دو رکعت نشسته است در قوه رکعت واحده. طائفه ثانیه می‌گفت نوافل سی و سه رکعتند منهای وتیره عشاء.

مرحوم آقای خوئی بین این دو طائفه این جور جمع کرد، فرمود یا بگوییم که وتیره عشاء مجعول اصلی نیست و بخاطر بدلیت نماز وتر، یک رکعت نماز آخر شب، جعل شده و امام نخواستند بین بدل و مبدل منه در طائفه ثانیه جمع کنند. و یا بگوییم نماز نافله عشاء مجعول اصلی نیست نه بخاطر بدل وتر بودن بلکه بخاطر این جعل شده است که نوافل دو برابر فریضه بشوند. هفده رکعت فریضه دو برابرش سی و چهار رکعت نافله بشود که در روایت فضل بن شاذان بشود. جامع بین این دو احتمال این است که مجعول اصلی و اولی

166..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

در شریعت نبود نافله عشاء. و لذا طائفه ثانیه همان مجعول اولی را گفت سی و سه رکعت نافله. طائفه اولی مجعول ثانوی را هم حساب کرد، نافله عشاء را هم حساب کرد گفت سی و چهار رکعت.

ما عرض مان این بود که این جمع، جمع عرفی نیست و لو فرمایش ایشان را دیدیم مرحوم آقای بروجرودی هم دارند اما اگر ما بعد از فراغ از تسالم اصحاب بر طائفه اولی و این که عدد نوافل سی و چهار رکعت است و یقیناً نافله عشاء مشروع است، بخواهیم این احتمالات را مطرح کنیم حرفی نیست ولی جمع عرفی نیست. و احتمالات منحصر به این دو احتمال که آقای خوئی ذکر کردند نیست. احتمال های دیگری هم هست که عرض می کنم.

احتمال سوم احتمال مرحوم آقای داماد بود که فرمودند عامه قائل نبودند به این که وتیره عشاء سی و چهار رکعت می کند نافله را. می گفتند نافله سی و سه رکعت است. که مجموع فرائض و نوافل می شود خمسین، هفده بعلاوه سی و سه، خمسین. حالا بعضی هایشان اصلاً نافله عشاء را قبول نداشتند، مشروع نمی دانستند، آن هایی هم که مشروع می دانستند می گفتند عدل تخییری وتر نماز شب است. یا این را بخوان یا آن را. اگر نماز وتر بخوانی با نماز وتر نوافلت می شود سی و سه رکعت. اگر نماز وتر نخوانی، وتیره بخوانی دو رکعت نشسته به جای یک رکعت ایستاده، با بقیه نوافل می شود سی و سه رکعت. و لذا می گفتند خمسین رکعه هست نوافل و فرائض یومیه. امام تقیاً فرمودند که سنت پیامبر خمسین رکعه بود نوافله و فرائضه. و از طرف دیگر برای این که سوء استفاده نکنند عامه می گفتند که پیامبر نافله عشاء نخواند و نه این که خلاف واقع بیان کنند، نه، مطابق با واقع هم ممکن است باشد اما دو مطلب را کنار هم فرمودند: نافله عشاء نمی خواند پیامبر و سنت پیامبر هم پنجاه رکعت بود. آن که نافله نمی خواند مطابق است با واقع باشد. روایات متعارض است. اما این که سنت پیامبر پنجاه رکعت بوده نکته اش تقیه از عامه است. چون عامه معتقد بودند سی و سه رکعت است نافله. حالا یا وتیره عشاء را اصلاً قبول نداشتند یا اگر قبول داشتند عدل تخییری نماز وتر شب می دانستند.

که عرض کردیم این فرمایش ایشان شاهی ندارد از کتب عامه.

نوافل ۱۶۷

و همین‌طور اشاره می‌کنیم به فرمایش آقای بروجردی که فرمودند ائمه در اینجا تقیه کردند از عامه. چون عامه و تیره عشاء قبول ندارند به عنوان دو رکعت نشسته. یا اصلاً قبول ندارند یا دو رکعت ایستاده قبول دارند یا بیشتر از دو رکعت. اما بیایند بگویند دو رکعت نشسته، هیچکس از عامه این را نگفته.

خب به نظر ما این فرمایش هم مثل فرمایش آقای داماد می‌ماند. برای این که خب پس چه جور شد شما می‌گویید که ائمه فرمودند سنت پیامبر پنجاه رکعت بوده، هفده رکعت فریضه، سی و سه رکعت نافله، و عامه این را می‌گویند. یک بخشی از عامه این را می‌گویند. آن‌هایی که نافله عشاء را قبول ندارند. این که نمی‌شود تقیه که. بخش دیگر از عامه نافله عشاء را قبول دارند می‌گویند دو رکعت ایستاده. و بعضی‌ها بیش از دو رکعت می‌گویند. روشن نیست که عامه، ما ندیدیم در کتب عامه، مراجعه هم کردیم چیزی پیدا نکردیم عامه بگویند مجموع نوافل و فرائض یومیه پنجاه رکعت است. حالا بیشتر باید گشت. ما این مقدار که تتبع کردیم پیدا نکردیم.

پس این وجه هم دلیلی بر آن نیست.

احتمال چهارم...

[سؤال: ... جواب:] این که شما می‌فرمایید که ائمه تقیه کردند، نه مطابق با فتوی عامه، یک مطلب جدیدی خلاف واقع بفرمایند برای القاء خلاف بین شیعه که صاحب حدائق مطرح می‌کند در بعضی فروع که ما ایجاد اختلاف کردیم بین شیعه، أنا القیت الخلاف بینهم، خب این دیگه مقتضای صناع نیست. این یک احتمال ثبوتی است. آنی که حمل بر تقیه مقتضای صناع است این است که عند التعارض یک خبری مخالف عامه است، یک خبری موافق عامه؛ خبر موافق عامه را حمل بر تقیه می‌کنیم. اما صرف احتمال ثبوتی که امام خواسته شیعه متفرق بشوند، وحدت کلمه نداشته باشند که دشمن روی‌شان حساس بشود این‌ها به درد فقه عرفانی می‌خورد. فقه استدلالی نیست این. با موازین فقه نمی‌شود این را بیان کرد.

[سؤال: ... جواب:] موافقت بعض عامه که مصداق ما وافق العامة نیست. یا خبر مخالف او مصداق ما خالف

العامة نیست.

168..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

احتمال چهارم این است که گفته می‌شود که طائفه اولی سنت پیامبر را گفت پنجاه و یک رکعت، مراد سنت حکمی پیامبر هست. آنی که گفت در طائفه ثانیه، سنتی خمسون رکعت، سنت عملی پیامبر هست. پیامبر دو سنت داشته. یک: سنت عملیه. خودشان نافله عشاء نمی‌خواندند طبق بعض نصوص. عملاً می‌شود نوافل، سی و سه رکعت. و یکی هم امر کردند مسلمین را به سی و چهار رکعت نافله و منها وتیره العشاء. می‌شود سنت امریه و حکمیه پیامبر. و این‌ها با هم تنافی ندارند.

به نظر ما این هم خلاف ظاهر ادله است. چرا؟ برای این که در صحیحہ فضیل بن یسار تعبیر این جور بود: کان النبی صلی الله علیه و آله یصلی النافلة مثلی الفریضة. دوبرابر رکعات فریضه پیامبر نافله می‌خواندند. خب این عرفی نیست که پیامبر سی و سه رکعت بخوانند بعد بگوییم پیامبر دوبرابر فریضه، کان رسول الله یصلی من التطوع مثلی الفریضة. این عرفی نیست این جمع.

تسامح که بگوییم کان یصلی من التطوع مثلی الفریضة سی و سه رکعت بود اما حالا دیگه یک رکعت را اغماض کردند گفتند نصفی الفریضة، این‌ها عرفی نیست.

[سؤال: ... جواب:] همین نصفی الفریضة در روایات دیگر آمده دیگه، صحیحہ فضل بن یسار: سن رسول الله صلی الله علیه و آله النوافل اربعا و ثلاثین رکعة مثلی الفریضة. ... اربعا و ثلاثین رکعة مثلی الفریضة. خب آن صحیحہ دیگر فضیل بن یسار است که کان النبی یصلی من التطوع مثلی الفریضة، او هم عرفی نیست که بگوییم مراد سی و سه رکعت است. ... کان یصلی. ... خب اگر این جور بخواهیم توجیه کنیم روایات را که نقل به معنا کرد، اشتباه کرد، خب طرح کنیم روایت را. چرا توجیه کنیم؟ ... عرض می‌کنیم ما موازین جمع عرفی را می‌خواهیم اعمال کنیم. این، میزان جمع عرفی نیست.

احتمال پنجم احتمالی است که صاحب وسائل ذکر می‌کند. می‌گوید حضرت گاهی نماز نافله عشاء می‌خواندند، گاهی نمی‌خواندند. بخاطر این که گاهی می‌خواندند سن رسول الله اربعا و ثلاثین رکعة و چون گاهی نمی‌خواندند، سنتی ثلاث و ثلاثون رکعة فی النوافل که می‌شود خمسون رکعة فریضة و نافلة.

خب انصاف این است که این هم خلاف ظاهر است. چرا؟ برای این که آن روایت دیگر دارد، کان النبی صلی الله علیه و آله یصلی من التطوع مثلی الفریضة. کان یعنی یصلی احياناً؟ بعد در مقابلش روایت می‌گفت

نوافل ۱۶۹

پیامبر نماز نافله عشاء نمی‌خواند. آخه این‌ها را ما چه جوری با هم به این شکل که شما می‌گویید جمع کنیم که گاهی می‌خواند، گاهی نمی‌خواند؟ در این روایتی که خواندیم داشت که پیامبر و کان یصلی العتمه ثم ینام یا مرسله صدوق داشت و کان یاوی الی فراشه بعد صلاة العشاء.

این‌ها، این احتمالات ثبوتاً و لو معقول هست ولی اثباتاً جمع عرفی نیست. و لذا به نظر ما بید پناه ببریم به تسالم. همان‌طور که در نهایت مرحوم آقای بروجردی همین را فرمودند. فرمودند تا زمان امام رضا اختلاف بود بین اصحاب در عدد نوافل. بعد از امام رضا دیگه متفق شدند شیعه بر این که عدد نوافل سی و چهار رکعت است و خلافتی هم در بین فقهاء ما ندیدیم بعد از این. بله، آن روایت بزنتی به امام رضا گفت که اصحاب اختلاف کردند در عدد نوافل. خب زمان امام رضا اختلاف بود، بعدش دیگه بین فقهاء اختلاف نیست. و مهم هم این است که نافله عشاء روایات متعددی داریم در استحبابش. نمی‌شود بگوییم این، مستحب نیست، سنت پیامبر نیست. صحیح زراره می‌گوید من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یبیتنّ الا بوتر. و مراد از وتر هم یعنی نافله عشاء.

پس طائفه اولی بر طائفه دوم مقدم شد.

[سؤال: ... جواب:] تا زمان امام رضا اختلاف بود. بعدش دیگه از امام رضا پرسید امام رضا فرمود پنجاه و یک رکعت دیگه. ... سهل بن زیاد عن البزنطی، می‌گوید بزنتی به امام رضا گفت اصحاب اختلاف کردند، امام فرمود و انا اصلی، حساب کردند صلات امام علیه السلام پنجاه و یک رکعت بود.

[سؤال: ... جواب:] حالا بین طائفه اولی و ثانیه داریم فعلاً بحث می‌کنیم تا برسیم به طائفه ثالثه و رابعه.

[سؤال: ... جواب:] بین فقهاء هیچ اختلاف نیست که سی و چهار رکعت است عدد نوافل.

راجع به آن مطلبی که آقای خوئی فرمودند یک عرضی بکنم وارد تعارض طائفه ثالثه و رابعه بشویم. آقای خوئی فرمودند پیامبر نافله عشاء نمی‌خواند چون می‌دانست زنده است و واجب است بر او نماز شب، نماز وتر را می‌خواند، وتیره عشاء بدل وتر بوده.

اولاً این با آن ظهوری که امام رضا فرمود من نماز وتیره عشاء می‌خوانم سازگار نیست. امام رضا حالا و لو واجب نبود نماز شب بر ائمه اما اهتمام به نماز شب قابل تشکیک نیست و ائمه مقید بودند نافله عشاء

170..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

می خواندند. انا اصلی. فرمود من بعد از نماز عشاء دو رکعت جالسا می خوانم و کان الوتر. یعنی نماز شب

نمی خواند حضرت؟ هیچ وقت نمی خواند؟ این محتمل است؟

[سؤال: ... جواب:] هر شب احتمال می داد نماز شب نخواند؟ و لو شب های احیاء که فسقه و فجره هم

می آیند احیاء می گیرند. ... ربما یعنی بسیار شده؟ بر فرض این روایتی که شما می گوئید ربما قمت و قد طلع

الفجر درست باشد، بر فرض درست باشد، ربما یعنی بسیار؟

این مطلبی که ایشان می فرمایند خب روایات متعارض است. چه جور شما می گوئید پیامبر نماز نافله

عشاء نمی خواند؟ عرض کردم آن روایتی که دارد که یصلی من التطوع مثلی الفریضة، مفادش این است که

پیامبر نافله عشاء می خواند. آن روایتی که هست می شود معارض با این.

[سؤال: ... جواب:] گاهی اباء عرفی دارد از تخصیص یک خطاب. شما می گوئید پیامبر دو برابر رکعات

فریضة نافله می خواند بعد دو برابر تا زوج و فرد است. این جور می شود دیگه. حالت دو برابر باید زوج و فرد

باشد دیگه. هفده بشود سی و چهار، هر دو فرد است. هفده، سی و سه. خب هر عرفی می فهمد این اثنین

نیست. آخه گاهی بیان عرفی است از باب غلبه می گوید اکرم کل عالم چون فاسق نادر است بعد می گویند و

لاتکرم الفساق منهم. این عرفی است. اما بعضی بیان ها عرفی نیست. مثل این که بگوئیم کر شتتصد رطل

است بعد بیاییم رطل را دو برابر بکن بشود هزار و دویست رطل. این عرفی است. عرفی نیست؟ وقتی که

می گویند پیامبر دو برابر فریضة رکعات نافله اش بود خب هر عرفی می فهمد رکعات فریضة که همه می دانند

هفده رکعت است پس رکعات نافله اش زوج بوده، دو برابر بوده؛ نه او هم فرد باشد. این ها جوری است که اباء

عرفی دارد، استهجان عرفی دارد این بیان. و لذا ما نمی توانیم بپذیریم این را. ... حالا ما به ذهن مان این

جمع ها عرفی نمی آید. اگر عرفی به نظر شما می آید، قبول؛ ولی نتیجه یکی شد. ما هم طائفه اولی را قبول

کردیم بخاطر تسالم.

اما راجع به طائفه ثالثه و رابعه...

[سؤال: ... جواب:] خیلی که از سی و سه تا به سی و چهار تا که نمی رسد. یکی می شود خیلی؟ ... می دانم.

می گوید مثلی الفریضة یعنی سی و چهار تا. نماز مستحب که سی و چهار تا یا سی و سه تا نبود. مستحب

نوافل ۱۷۱

غیر نوافل زیاد بود و من یطیق ذلک؟ آن‌ها را نمی‌خواهد بگوید این روایت. همان نوافل مترتبه یومیه را می‌خواهند بگویند.

راجع به...

[سؤال: ... جواب:] مشهور این را گفته‌اند که سنت پیامبر سی و چهار رکعت است. ... آن روایات مقابل برخی‌ش ضعیف‌السند بود، برخی‌ش تام‌السند بود. این‌جور نیست که او بشود مشهور و این صحیح‌ه فضل بن یسار شاذ نادر الذی لیس بمشهور عند اصحابک. گ

راجع به طائفه ثالثه و رابعه هم عرض کنیم، طائفه ثالثه چند روایت بود. اما آنی که قابل توجیه نبود صحیح‌ه زراره بود. صحیح‌ه زراره نمی‌شود توجیه دلالی بشود. چرا؟ برای این‌که در صحیح‌ه زراره، زراره می‌گوید تمام نوافل چقدر است؟ امام می‌فرمایند بیست و هفت رکعت. فهذا جمیع ما جرت به السنه؟ قال نعم. خب این را نمی‌توانیم حمل کنیم بر تعدد مراتب استحباب. دارد می‌گوید تمام سنت همین بیست و هفت رکعت است. ولی بقیه روایات نه؛ قابل توجیه است. صحیح‌ه دیگر زراره: قلت لابی جعفر علیه السلام انی رجل تاجر أختلف و أتجر. خب شاید امام اقل مراتب را به او فرمودند، بیست و هفت رکعت که دیگه با شغل تجارتش هم جمع بشود. مراتب استحباب اختلاف دارد.

[سؤال: ... جواب:] دیگه بیست و هفت رکعت تا سی و چهار رکعت، بالاخره مشتری هست، دارند با هم بحث تجاری می‌کنند، این هم هی مشغول نوافل بشود خب مشتری می‌گذارد می‌رود دیگه. ... حالا بالاخره مستحبات است؛ واجبات که نیست اینقدر سخت می‌گیرید. مستحبات است، امام تخفیف دادند. می‌شود حمل کرد بر اختلاف مراتب فضل.

یا مثلاً صحیح‌ه عبدالله بن سنان: لاتصل اقل من اربع و اربعین رکعة. یعنی کمتر از این نخوان! ولی اگر بیشتر بخوانی، پنجاه و یک رکعت بخوانی که نور علی نور. اما دیگه کمتر از چهل و چهار رکعت فریضه و نافله روی هم نخوان! یعنی کمتر از بیست و هفت رکعت نافله نخوان. لاتصل اقل. خب این قابل حمل بر تعدد مراتب استحباب است.

172..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

فقط می ماند این صحیحه اولی زراره که هر کاری می کنیم نمی شود توجیه کنیم. گفت جمیع ما جرت به السنه هذا؟ قال نعم.

ولی...

[سؤال: ... جواب:] فهذا جمیع ما جرت به السنه؟ قال نعم.

در اینجا تنها توجیه همین توجیهی است که آقا اشاره کردند. بگوییم مقبوله عمر بن حنظله گفته که المشهور بین اصحابک یؤخذ به و یترک الشاذ النادر الذی لیس بمشهور عند اصحابک فان المجمع علیه لاریب فیه. صحیحه زراره می گوید بیست و هفت رکعت نافله و این خلاف تسالم اصحاب است.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره روایتی است رسیده، اصحاب ائمه بعد از امام رضا که دیگه تسالم شده بود، می گفتند پنجاه و یک رکعت، فوqش بگویند پنجاه رکعت، دیگه بیست و هفت رکعت خلاف روایات مشهوره است هم به شهرت روایه، هم به شهرت بلکه تسالم فتوایی.

این راجع به طائفه ثالثه.

راجع به طائفه رابعه هم روایت چند تا بود ولی تنها مشکل مرسله صدوق است که مرسله صدوق هم در طائفه رابعه نص بود. چرا؟ برای این که در مرسله صدوق این جور گفت، گفت که کان رسول الله صلی الله علیه و آله لایصلی بالنهار شیئا حتی تزول الشمس، می گوید پیامبر بیست و نه رکعت نماز می خواند، فهذه صلات رسول الله صلی الله علیه و آله التي قبضه الله علیها. تا آخر همین جور بود؛ بیست و نه رکعت.

خب این قابل توجیه نیست. این هم می شود شاذ نادر. علاوه بر این که ما مراسیل صدوق را قبول نداریم حتی آن مراسیلی که جزمی است. ما با نظر امام در این مورد موافق نیستیم که امام می فرمود لایقل مراسیل جزمیه صدوق از مراسیل ابن ابی عمیر. ربطی به هم ندارد. مراسیل ابن ابی عمیر شهادت دادند اصحاب که لایروی و لایرسل الا عن ثقة. راجع به صدوق که همچون چیزی نگفتند. صدوق می گوید امام فرمود، شاید از وسائط ضعیف نقل می کند. ما چه می دانیم.

[سؤال: ... جواب:] نه. خیر. کان. این جوری، کان یصلی و تا آخر هم همین جور بود. نه این که روزهای آخر که مریض بود این جور بود.

اما روایات دیگر:

روایات دیگر که قابل توجیه است. مثلاً معتبره ابی بصیر. عن التطوع باللیل و النهار فقال الذی یستحب ان لایقصر عنه، تطوع روز و شب آن است که محبوب است که کمتر از او دیگر نشود. خب این تعبیر الذی یستحب ان لایقصر عنه ظهورش در چیه؟ ظهور ندارد در این که بیشتر از این مستحب نیست. دیگه کف مستحب را دارد می گوید. کف مستحب بیست و نه رکعت است. و لااقل قابل جمع عرفی است؛ با طائفه دیگر حمل بر مراتب استحباب می کنیم. بیست و نه رکعت نافله که ذکر شد برای نماز عصر چهار رکعت نافله ذکر کردند، برای نماز مغرب چهار رکعت نافله ذکر کردند ولی برای نماز عشاء هیچ نافله ای ذکر نکردند. چهار رکعت از نافله عصر کم کردند و یک رکعت هم وتیره. پنج رکعت. خب این می شود اقل مراتب استحباب. یا روایت یحیی بن حبیب. می گوید افضل ما یتقرب به العباد الی الله من الصلوة ست و اربعون رکعة. قلت هذه رواية زرارة، قال أ و تری احدا کان اصدع بالحق منه؟ خب بله. افضل ما یتقرب به العباد، چهل و شش رکعت که فریضه اش می شود هفده رکعت، نافله اش می شود بیست و نه رکعت. این افضل ما یتقرب به العباد است. خب مشکل نیست. اما کف مستحب است. افضل ما یتقرب به العباد است. بالاتر از این هم داریم؛ همان سی و چهار رکعت نافله.

و یا همین طور آن صحیحه عبدالله بن زرارہ. اصلاً می بارد از این صحیحہ عبدالله بن زرارہ که ان لذلك معان و تصاریف لایخالف الحق. پیغام داد حضرت به زرارہ: تو چهل و شش رکعت نماز بخوان. یعنی بیست و نه رکعت نافله. و آنی که به ابوبصیر گفتیم که پنجاه و یک رکعت، فلذلك معان و تصاریف لایخالف کلها الحق و لایضاده. این مؤید این است که مراتب استحباب است. به زرارہ گفتند. حالا پیر شده بود، دیگه زمان امام صادق زمان پیری زرارہ بود. دیگه این اواخر پیر بود، مریض حال بود. امام پیغام دادند که بیست و نه رکعت نافله بخوان. شاید هم تقیه کردند برای ایجاد اختلاف بین شیعه. ولی از خود این روایت می بارد که هر دو قول صحیح است. فلذلك معان و تصاریف. همان پنجاه و یک رکعت که سی و چهار رکعت نافله می شود، هفده رکعت فریضه، هم این چهل و شش رکعت که به زرارہ گفتند.

174..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

[سؤال: ... جواب:] صحیح زرارہ می گوید فہذا جمیع ما جرت بہ السنۃ؟ ... آخہ باید جمع، عرفی باشد. فہذا جمیع ما جرت بہ السنۃ؟ سنت چہ کار بہ زرارہ دارد؟ ... قلت لابی عبداللہ علیہ السلام ما جرت بہ السنۃ فی الصلاۃ... نہ. در این صحیحہ عبداللہ بن زرارہ حضرت اصلا بہ خود زرارہ گفت علیک بست صلات و اربعین و ما جائک بہ ابوبصیر من صلات احدی و خمسين فلذلک معان و تصاریف لایخالف کلہ الحق و لایضادہ. آنجا اصلا خودش می بارد کہ ائمہ فرمودند ما سخن کہ می گوئیم ہفتاد وجہ دارد، لکل منها مخرج. ہفت تا وجہش ہم صحیح است. خب امام ممکن است از یک مطلبی ارادہ ای داشتہ باشند، منتہا باید قرینہ بر او باشد. صحیحہ عبداللہ بن زرارہ قرینہ اش با خود است. فلذلک تصاریف و معان لایضاد الحق و لایخالفہ. این راجع بہ این بحث.

اما جہت دیگر از بحث این است...

[سؤال: ... جواب:] اصدع بالحق. ... نہ. کلا. می گوید زرارہ گفتہ. می گوید زرارہ بگوید. زرارہ مگہ دروغ می گوید. اما چی گفتہ زرارہ. گفتہ افضل ما یتقرب بہ العباد. زرارہ ہم ہمین را گفتہ. حرف بدی نزدہ. جہت سوم این بحث این است:

صاحب عروہ گفتہ نماز وتیرہ عشاء را می شود ایستادہ خواند بلکہ افضل این است کہ نشستہ ایستادہ بخوانی و لو احوط استحبابا این است کہ نشستہ بخوانی. ایستادہ افضل است و لو احتیاط مستحب این است کہ نشستہ بخوانی.

نوعا ہم آقایان حاشیہ نزدند. امام حاشیہ نزدہ. آقایان دیگر حاشیہ نزدند. فقط ما دو تا حاشیہ دیدیم. یکی از آقای بروجردی رضوان اللہ علیہ. فرمود الجلوس احوط لایترک. تعبیر دارد لایترک. ذیل و الجلوس احوط فرمود لایترک. احتیاط واجب ہست. آقای خوئی ہم حاشیہ زدند فرمودند کہ جواز قیام فیہ اشکال بل لاصح عدم الجواز.

نقل شدہ کہ علماء متقدم قائل بودند بہ تعین جلوس. بعدا افضلیت قیام مطرح شدہ. چرا قائل شدند متاخرین بہ افضلیت نافلہ عشاء عن قیام؟ بخاطر دو روایت. یکی معتبرہ سلیمان بن خالد است. می گوید رکعتان بعد العشاء قائما او قاعدا و القیام افضل و لاتعدہما من الخمسين. یکی ہم معتبرہ حارث بن مغیرہ

نوافل ۱۷۵

است. کان ابی یصلیهما و هو قاعد و ان اصلیهما و انا قائم. امام صادق علیه السلام فرمود پدرم نماز نافله را نشسته می‌خواند چون امام باقر سمین بودند، هم پیر شده بودند و هم سمین بودند و لذا بعضی‌ها می‌گفتند آقا! شما چرا نافله‌های تان را نشسته می‌خوانید؟ حضرت می‌فرمود با این گوشتی که در بدن من هست و این سنی که بر من گذشته دیگر توان ایستاده نافله خواندن ندارم. امام صادق نحیف بود. و فرمود پدرم قاعدا نماز می‌خواند من قائما نماز می‌خوانم. معلوم می‌شود که افضل این است که قائما نماز بخواند آدم سالم و غیر چاق.

[سؤال: ... جواب:] آخه همین جوری که نمی‌شود تقیه. باید تعارضی بشود بعد حمل بر تقیه بکنیم. در یک روایتی حنان بن سدر از پدرش نقل می‌کند من به امام باقر علیه السلام عرض کردم أتصلی النوافل و انت قاعد؟ حضرت فرمود ما اصلیهما الا و انا قاعد منذ حملت هذا اللحم و ما بلغت هذا السن. به نظر ما این مطلب درست نیست. نماز نافله عشاء باید نشسته خوانده بشود. چرا؟ برای این که اصلا روایات گفت تعدان برکعة مکان الوتر. خب اگر دو رکعت ایستاده بخوانید که دیگه یک رکعت حساب نمی‌شود که. در صحیحہ فضیل گفت: و رکعتان بعد العتمة عن قعود تعدان برکعة مکان الوتر. برای همین گفتند یک رکعت.

این دو روایت ربطی به نافله عشاء ندارد. یک نماز مستحبی است بعد از نماز عشاء و نافله عشاء، مستحب است آدم دو رکعت نماز ایستاده بخواند و در آن مأة آية، دارد و تقرأ فیہما مأة آية. اتفاقا خود روایت می‌گوید و لاتعدهما من الخمسین. این دو رکعت را جزء آن نوافل یومیہ حساب نکن. و لذا به نظر ما...

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... آن نوافلی که سنّها رسول الله نیست. ... مثل بقیہ مستحبات. ... نوافل یومیہ یک امتیاز خاصی دارد. ... رواتب است؛ مربوط به نماز است. نافله عشاء، نافله مغرب، حالا یک نافله شب هم که در قرآن آمده. اما این مربوط به نوافل فرائض نیست. یک نماز مستحب جدایی هست. ... نافله شب خب او جزء رواتبی است که در قرآن هم آمده. ... مگر هر نمازی که پیامبر مستحب کرد در این نوافل یومیہ مطرح شده؟ ربطی به این نوافل یومیہ ندارد.

و لذا به نظر ما باید نماز نافله عشاء نشسته خوانده بشود.

اتفاقاً، دقت کنید! صحیح حجال را برای تان بخوانم الان تمام می شود. کان ابو عبدالله علیه السلام یصلی رکعتین بعد العشاء یقرأ فیهما بمأه آیه و رکعتین و هو جالس یقرأ فیهما ب قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون. دو تا دو رکعتی. این چیه؟ آن دو رکعتی نشسته نافله عشاء بود، آن دو رکعتی ایستاده یک نماز مستحبی دیگر.

یا صحیح عبدالله بن سنان: می گوید و رأیته یصلی بعد العتمه اربعاً رکعات. امام صادق بعد از نماز عشاء چهار رکعت یعنی دو تا دو رکعتی نماز می خواند. بعد شما می گوئید مستحب نیست غیر از این نافله عشاء دو رکعت مستحب دیگر؟

خب این راجع به این بحث.

الجهه الرابعه ان شاء الله فردا بررسی می کنیم. شبهه ان شاء الله این بحث را. فردا بحث استعمال آلات لهو و غنا هست ان شاء الله.

جلسه ۱۸

شنبه - ۹۵/۰۸/۰۱

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

رسیدیم به این بحث که آیا نافله عشاء در سفر ساقط می شود یا نه؟

شکی نیست که نافله ظهر و عصر در سفر ساقط می شود. نافله صبح و مغرب ساقط نمی شود. اما نافله عشاء محل اختلاف است.

راجع به سقوط نافله ظهر و عصر خب روایات داریم. صحیح محمد بن مسلم مثلاً می گوید سألته عن الصلاة تطوعاً في السفر قال لاتصل قبل الركعتين و لابعدهما شيئاً نهراً. در روز نافله نخوان. و ظاهر این صحیح محمد بن مسلم و روایات مشابه آن این است که مشروع نیست نافله ظهر و عصر در سفر.

نوافل ۱۷۷

ما در برخی از موارد قرینه داریم که سقوط را به معنای رخصت می‌گیریم. یعنی تخفیف استحباب. مثل سقوط اذان و اقامه در برخی از موارد به نحو رخص است. یعنی استحباب آن دیگر مؤکد نیست. ولی گاهی سقوط به نحو عزیمت هست. یعنی اصلاً دیگر مستحب نیست. نه این که رجائاً نمی‌شود بجا آورد. حرام ذاتی نیست. استحباب ندارد طبق نصوص.

حال اگر در همین بحث نافله ظهر و عصر یک انسانی نذر کرده است که نافله ظهر و عصر را در غیر سفر شرعی بجا بیاورد، بعد مجبور شده هفته‌ای دو روز می‌رود سفر برای کار تا شش ماه. سؤال می‌کند می‌گویند جمع کن بین قصر و تمام احتیاطاً. چون معلوم نیست به تو بگویند ان السفر عمله، کار او سفر است. با دو روز در هفته معلوم نیست صدق کند کار او در سفر است. خب شما اگر در این مسأله رجوع کنید به کسی که فتوی می‌دهد که دو روز در هفته صدق می‌کند سفر و صدق می‌کند کثیر السفر که هیچ. یا شخصی که می‌گوید صدق نمی‌کند کثیر السفر او هم روشن است. اما طبق این احتیاط واجب آن وقت نتیجه این می‌شود که احتیاطاً هم جمع کنیم بین نماز قصر هم نماز تمام همراه با نوافل آن تا وفاء به نذر کرده باشیم. این اشکال شرعی ندارد. منتها نافله که می‌خوانید می‌گویید احتیاطاً.

پس ظاهر این روایات سقوط نافله ظهر و عصر است در سفر شرعی به نحو عزیمت ولی به این معنا که استحباب ندارد نه این که حرام ذاتی است.

[سؤال: ... جواب:] در عبادات سقوط به نحو رخصت یعنی تخفیف استحباب. نمی‌شود یک عبادتی مرخص فیه باشی در آن ولی مستحب نباشد. اگر نه مستحب است نه واجب پس مشروع نیست. چون مشروعیت عبادت به مطلوبیت و محبوبیت آن است. و الا بحث حرمت ذاتیه آن که نیست.

در روایت ابی یحیی الحنات می‌گوید سألت ابا عبد الله عليه السلام عن صلاة النافلة بالنهار في السفر امام فرمود يا بني! لو صلحت النافلة في السفر تمت الفريضة.

این را به عنوان مؤید ذکر کردیم. چون ابی یحیی الحنات توثیق ندارد. ابن ابی عمیر نقل می‌کند از حسن بن محبوب روایات را از ابی یحیی الحنات ولی راجع به ابن ابی عمیر ما می‌گوییم ما روی عنه بالمباشرة، کسانی که ابن ابی عمیر، من روی عنه بالمباشرة، آنها ثقاتند. لایروون و لایرسلون الا عن ثقة قدر متیقنش

178..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

توثیق مشایخ بلاواسطه ابن ابی عمیر و بزنی و صفوان است. این تعبیر مرحوم شیخ در کتاب عدّه که فرمود عُرِفُوا بانهم لایروون و لایرسلون الا عن ثقة. و این که در مستدرک الوسائل مطرح می کند که شامل مشایخ مع الواسطه این ها بشود این خلاف ظهور این تعبیر است. این تعبیر بیش از توثیق مشایخ بلاواسطه ابن ابی عمیر و بزنی و صفوان را نمی فهماند. ... چون صدق نمی کند روی ابن ابی عمیر عن ابی یحیی الحنات. روی عن حسن بن محبوب و روی حسن بن محبوب عن ابی یحیی الحنات. ... این روایت؟ ... حالا بحث سندش را تمام کنم.

حسن بن محبوب هم بلاواسطه نقل می کند از ابی یحیی الحنات ولی ما قبول نداریم نظریه اصحاب اجماع را که حسن بن محبوب جزء آن ها است و طبق نظریه اصحاب اجماع، اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عن جماعة، که هیجده نفر هستند یکسان حسن بن محبوب است. ما این را گفتیم شهادت کشی در رجال، بیش از این ظهور ندارد که اجماع بر وثاقت و فقاهاست این هیجده نفر هست. و اقرروا لهم بالفقه و العلم. نه این که اگر سند تا حسن بن محبوب تمام بود، واسطه بین حسن بن محبوب و امام هر که بود مهم نیست، همچون ظهوری ندارد.

لذا سند این روایت ضعیف است به عنوان مؤید ذکر کردیم.

متنش این است: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن صلاة النافلة بالنهار في السفر فقال عليه السلام يا بني لو صليت النافلة في السفر تمت الفريضة.

این راجع به نافله ظهر و عصر.

راجع به نافله نماز صبح و مغرب هم که دلیل داریم بر عدم سقوط در سفر. غیر از اطلاقات دلیل خاص داریم.

معتبره ابی بصیر در نافله مغرب می گوید لاتدعهن فی سفر و لا حضر. موثقه زراره راجع به نافله فجر می گوید کان رسول الله صلى الله عليه و آله يصلي من الليل ثلاث عشر ركعة منها الوتر و ركعتا الفجر في السفر و الحضر. صحيحه محمد بن مسلم هم می گوید: قال لي ابو جعفر عليه السلام صل صلاة الليل و الوتر و ركعتين في المحمل. نماز شب را و نماز وتر را و دو ركعت نافله فجر را در محمل بخوان. یعنی لازم نیست در

نوافل ۱۷۹

سفر از محمل پیاده بشوی، روی زمین بخوانی. خب محمل در سفر است دیگه. محمل که انسان در خان‌هاش یا در خیابان‌های شهری که در محمل نیست. محمل در سفر استفاده می‌کردند. انصراف محمل یعنی فی السفر.

یک نکته‌ای در پرانتز عرض کنم. چون یادم رفت از بحث‌های گذشته بگویم.

این روایت که می‌گوید صل صلاة الليل و الوتر، و الشفع ندارد. ندارد صل صلاة الليل و الشفع و الوتر. این شما را به اشتباه نیندازد. در روایات ما گاهی از نماز شفع و وتر مجموعاً تعبیر شده به وتر. چون دو رکعت شفع یک رکعت وتر می‌شود سه رکعت. این‌ها منفصل از هم هستند بالاجماع. خلافاً للعامة که دو رکعت شفع را متصل می‌کنند به وتر. شیعه می‌گوید نه، مفصولة باید باشد. روایات ما این را می‌گوید. ولی در برخی روایات وتر را گفته‌اند ثلاث رکعات. این اسم گذاری است. یک آثار فقهی هم ممکن است بر آن، بار بشود که گفته می‌شود که قنوت در رکعت وتر است پس شفع که دو رکعت اول وتر است، قنوت ندارد. بعضی‌ها این ثمرات را می‌خواهند بار کنند. حالا کار به آن‌ها نداریم.

در روایات ما گاهی از سه رکعتی که دو رکعتش شفع و یک رکعتش وتر است تعبیر کردند الوتر. و لذا بعضی روایات می‌گویند الوتر ثلاث رکعات. ولی در روایات دیگر گفته‌اند الشفع و الوتر. دو تعبیر است و به نظر ما عملاً ثمره فقهی را از دست می‌دهد. اطلاقات در شفع می‌گوید در شفع هم قنوت هست کما سیأتی ان شاء الله. و این که مرحوم آقاسید مهدی روحانی رساله‌ای نوشتند، رساله ان الوتر ثلاث رکعات، آقای زنجانی هم پاورقی زدند به این کتاب ایشان، که کتاب مفیدی است مخصوصاً با پاورقی‌های ایشان، جناب آقای زنجانی. در آن کتاب می‌خواهد بگوید این اصطلاح شفع و وتر اصطلاح فقهاء است یا در روایات ضعیفه. و الا وتر بعد از هشت رکعت نماز شب سه رکعت است. عملاً فرقی نمی‌کند در خارج. دو رکعت می‌خوانیم سلام می‌دهیم بعد یک رکعت می‌خوانیم. ولی اسم هر سه رکعت وتر است. و هر چه احکام برای وتر وضع کردند مربوط می‌شود به کل این سه رکعت. حالا این روایت می‌تواند مؤید ایشان باشد. ما اگر نیاز شد بعداً بحث می‌کنیم. روایات مختلف هست. این روایت می‌گوید صل صلاة الليل و الوتر، وتر که می‌گوید مقصود شفع و وتر است. حالا مهم نیست. این را به عنوان پرانتز عرض کردم.

[سؤال: ... جواب:] عرض می‌کنم.

خب پس این روایت هم می‌گوید نافله فجر و رکعتین فی؟؟ نافله فجر را در سفر بخوان. نتیجه این شد: نافله مغرب و نافله فجر در سفر ساقط نیست بخاطر اطلاقات و نصوص خاصه. نافله ظهر و عصر در سفر ساقط است به نحو عزیمت. چون می‌گوید لاتصل قبل الركعتین و لابعدهما شیئا نهارا، خب یا سؤال از صلات نافله بالنهار در سفر گفت لو صلحت النافله فی السفر تمت الفریضه، خب این نشان می‌دهد نوافل ظهرین در سفر ساقط است. نهی وقتی داشت یعنی مشروع نیست نه این که استحباب غیر مؤکد دارد.

[سؤال: ... جواب:] عرض کردم رجاءا همانی هم که دلیل بر استحباب ندارد، حتی دلیل بر عدم استحباب دارد، می‌شود رجاءا خواند. چرا؟ برای این که رجاء با احتمال وجدانی استحباب هم می‌سازد. من احتمال وجدانی می‌دهم صلات غدیر با جماعت مشروع است. با این که خلاف اطلاقات است که لاجماعه فی النوافل. ولی رجاءا می‌رویم یک جماعتی در روز غدیر به عنوان صلات غدیر بر گزار می‌کنیم رجاءا. احتمال استحباب واقعی که می‌دهیم ولو خلاف اطلاقات و خلاف ادله ظاهریه است. رجاءا مشکلی ندارد ولی ما اماره داریم بر عدم استحباب نافله ظهر و عصر در سفر و نمی‌توانیم قصد جزمی استحباب بکنیم. بله به رجاء استحباب اگر احتمال استحباب می‌دهیم مشکلی ندارد رجاءا انجام می‌دهیم.

[سؤال: ... جواب:] نخیر. لاتصل نهی می‌کند از نافله ظهر و عصر در سفر، ظاهرش ارشاد به عدم مشروعیت است. مثل این که به زن حائض می‌گویند دع الصلاه ایام اقرائک. ... وقتی نهی می‌کنند از نافله ظهر و عصر ظهورش در نهی به نحو عزیمت است نه به نحو رخصت.

اما راجع به وتیره، نافله عشاء:

صاحب عروه می‌گوید یسقط فی السفر نوافل الظهرین و الوتیره علی الاقوی.

مشهور مثل صاحب عروه گفتند نافله عشاء در سفر ساقط است. در سرائر ادعای اجماع می‌کند بر این مطلب. استدلال هم می‌کنند می‌گویند صحیحہ عبدالله بن سنان می‌گوید الصلاه فی السفر رکعتان لیس قبلهما و لابعدهما شیء الا المغرب. صلات در سفر دو رکعت است، قبل و بعد از آن، نافله نیست مگر مغرب

نوافل ۱۸۱

که سه رکعت است و بعدش هم نافله هست. خب گفتند این اطلاقش شامل نماز عشاء هم می‌شود. نماز عشاء هم دو رکعت است لیس قبلها و لابعدها شیء.

روایت ابی یحیی الحنات هم قابل استدلال است بناء بر صحت سندش که ما مناقشه کردیم. می‌گفت یا بنی! لو صلحت النافله فی السفر تمت الفریضة. اگر بناء بود نافله در سفر مشروع باشد به جایش نماز را دو رکعتی نمی‌کردند. نماز عشاء را دو رکعت کردند خب چرا نماز عشاء را دو رکعت کردند؟ لو صلحت النافله فی السفر تمت الفریضة.

این نظر مشهور است.

در مقابل نظر مشهور برخی قائل شدند که نماز نافله عشاء در سفر ساقط نیست. از جمله شیخ طوسی در نهاییه، محقق همدانی که فرمود لولا الاجتماع ما طبق ادله می‌گوییم نماز وتیره عشاء در سفر مشروع است. آقای خوئی هم فرمودند ما هم هم‌نظر هستیم با محقق همدانی. و لذا آقای خوئی می‌بینید در رساله‌شان می‌گویند سقوط نافله عشاء در سفر مبنی بر احتیاط است. انسان رجاء بخواند نافله عشاء را در سفر مشکلی نیست.

این‌هایی که قائلند به استحباب و عدم سقوط نافله عشاء در سفر، عده‌ای از ادله را می‌شود برای‌شان ذکر کرد؛ به نفع این‌ها استدلال می‌شود کرد به جمعی از ادله.

دلیل اول: روایت صدوق از فضل بن شاذان در رساله علل عن الرضا علیه السلام و انما صارت العتمه مقصوره و لیس تترك رکعتاه، چرا نماز عشاء که چهار رکعت بود شد دو رکعت؟ و لیس تترك رکعتاه، و چرا نافله عشاء را ترک نمی‌کنیم در سفر؟ لانّ الرکعتین لیستا من الخمسین. علت این که نافله عشاء در سفر ساقط نیست با این که خود نماز عشاء دو رکعتی شد، آخه قبلش دارد که نافله ظهر و عصر ساقط شد چون نماز ظهر و عصر دو رکعتی شد، نافله مغرب ساقط نشد چون نماز مغرب دو رکعتی نشد، می‌گوید و اما نماز عشاء با این که دو رکعتی شد ولی نافله‌اش ساقط نشد چرا؟ لانّ الرکعتین لیستا من الخمسین. چون نافله عشاء جزء آن پنجاه رکعت فریضه و نافله اصلی نیست. و انما هی زیاده فی الخمسین تطوعا. اضافه کردند به آن پنجاه رکعت نافله و فریضه تا عدد رکعات نافله بشود دو برابر عدد رکعات فریضه. هفده تا رکعت فریضه

182..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

دو برابرش بشود سی و چهار رکعت نافله. و لذا نافله عشاء را هم به عنوان رکعت سی و چهارم نافله، رکعتین من جلوس بدل رکعه حساب کردند.

خب این که دلالتش بر استحباب نافله عشاء در سفر خیلی واضح است.

آنهایی که اشکال کردند اشکال سندی کردند به این روایت.

سند این روایت هم در فقیه ذکر شده، در مشیخه فقیه که این روایت را در خود فقیه نقل کرده، می گوید و ما کان فيه من العلل التي ذكره الفضل بن شاذان عن الرضا عليه السلام فقد رويته عن عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عن علي بن محمد بن قتيبة النيشابوري عن الفضل بن شاذان عن الرضا عليه السلام. در عيون اخبار الرضا سند دیگری ذکر می کند علاوه بر این سند. می گوید: رويته عن الحاكم ابي محمد جعفر بن نعيم بن شاذان عن عمه محمد بن شاذان عن الفضل بن شاذان.

دو تا مناقشه شده در این سند:

یک مناقشه، مناقشه معروفه است که صاحب مدارک مناقشه کرده. بعد آقای خوئی هم تقویت کرده این مناقشه را. گفتند آقا! این عبدالواحد بن محمد بن عبدوس و علی بن محمد بن قتيبة توثیق ندارد.

خوب بود طریق دوم را هم مطرح می کردند می گفتند جعفر بن نعيم به شاذان و محمد بن شاذان هم در طریق دوم توثیق ندارند.

این مناقشه اولی است.

مناقشه ثانیه مناقشه آقای سیستانی است. می فرمایند اصلا کتاب علل فضل بن شاذان کتاب تالیف است نه کتاب حدیث. بافته های خود فضل بن شاذان است نه احادیث از امام رضا علیه السلام. اما مناقشه اول:

به نظر ما سه وجه می شود ذکر کرد برای حل این مناقشه:

یک وجه این است، وجه آسان، بگوییم این حدیث را فقیه نقل می کند از کتاب علل و اول فقیه می گوید ما فيه فهو مستخرج من كتب مشهورة عليها المعول و اليه المرجع. می گوید این احادیثی که من از هر کتابی نقل کنم کتاب، کتابی است که مشهور است بین اصحاب. مورد اعتماد است. کتاب مرجع است. خب خودش

نوافل ۱۸۳

تایید کتاب علل فضل بن شاذان است دیگر. حالا یا این طریق به کتاب علل طریق تشریفاتی بود. و کتاب علل آنقدر مشهور بوده که نیاز به طریق نداشته است. یا این که اگر هم نیاز به طریق داشت، وقتی می‌گوید علیها المعول و الیه المرجع خب این نشان می‌دهد که این کتاب مورد تایید بزرگان بوده. نمی‌گوید انا اعول علیها و ارجع الیه تا بگویید شاید نظر صدوق در اعتماد به کتب نظر موسع بود، آسان می‌گرفت، اعتماد به خصوص اخبار ثقات نمی‌کرد، بیش از این بود. عبارت این است که کتب مشهوره علیها المعول و الیه المرجع بقول مطلق که ظاهرش این است که اصحاب تعویل و اعتماد می‌کنند به این کتب.

این یک راه.

[سؤال: ... جواب: بله.

وجه دوم:

وجه دوم این است که بیاییم بررسی رجالی کنیم. بگوییم عبدالواحد بن عبدوس اولاً کسی است که شیخ صدوق حدود بیش از صد بار اسمش را که می‌آورد می‌گوید رضی الله عنه و در فقیه بسیار از او نقل کرده. اول فقیه هم می‌گوید آنچه من در این کتاب نقل می‌کنم حجة بینی و بین ربی. آخه می‌شود همچون شخصی از نظر صدوق ثقه نباشد.

آقای خوئی فرمودند آقا! ترضی که دلیل نمی‌شود. آدم بر یک شیعه ترحم می‌کند دیگه. مرحوم فلان. حالا کار نداریم دروغگو بود. بالاخره شیعه علی بود. ان شاء الله خدا به کرمش و به ولایش نسبت به اهل بیت از گناهانش هم می‌گذرد. پس بگوییم نامرحوم؟ به هر گنهکاری ما می‌گوییم نامرحوم؟ خب مرحوم است دیگه.

خب شیخ صدوق هم گفت مرحوم. مگه خود ائمه ترحم می‌کردند بر بعضی از شیعه، این‌ها عادل بودند؟ آقای خوئی فرموده اما این که می‌گویید استاد صدوق بوده، صدوق استاد زیاد داشته. یکی از اساتیدش کسی است که شیخ صدوق راجع به او می‌گوید که ما رأیت اشد نصبا منه؛ کان يقول فی صلاته اللهم صل علی محمد خاصة. این هم جزء کسانی است که شیخ صدوق از او نقل حدیث کرده. دلیل نمی‌شود.

به نظر ما این اشکال وارد نیست. بیش از صد بار شیخ صدوق بگوید رضی الله عنه، این یعنی خدا از گناهانش بگذرد یا ظهور عرفیش این است که مورد تایید من است؟ این ظاهرش تایید است. و اینک ایشان

184..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

می‌گوید یک شخصی؟؟ نامی هست که ما رأیت اشد نصبا منه، یک حدیث صدوق از او نقل می‌کند در فضائل اهل بیت و الفضل ما شهدت به الاعداء. چه ربطی دارد به این که بیاید از ابن عبدوس روایات فقهیه نقل کند؟ این قابل قیاس با یک شخص ما رایت اشد نصبا منه که شیخ صدوق یک جا در کتبش از او نقل کرده راجع به مدح اهل بیت. خب این از باب الفضل ما شهدت به الاعداء است دیگه.

و لذا به نظر ما ابن عبدوس را از این راه می‌شود توثیق کرد.

علاوه بر این که در یک طریق دیگری که شیخ در فهرست ذکر می‌کند به کتاب علل فضل بن شاذان، ابن عبدوس نیست. احمد بن ادريس عن ابن قتيبة. احمد بن ادريس قمی دیگه از اجلاء است. دیگه اگر شما در ابن عبدوس مناقشه کنی، در احمد بن ادريس قمی نمی‌شود مناقشه کنی.

[سؤال: ... جواب:] شیخ در فهرست کتاب علل را که یک کتاب بوده دیگه، کتاب علل را از صدوق نقل می‌کند. عن المفيد عن محمد بن علي بن الحسين بن بابويه عن محمد بن الحسن بن ولید عن احمد بن ادريس عن علي بن محمد بن قتيبة عن الفضل بن شاذان.

[سؤال: ... جواب:] کتاب مشهور بوده و خود شیخ طوسی از طریق صدوق این کتاب علل را نقل کرده دیگه. معنا ندارد کتاب عللی که خود صدوق نقل می‌کند یک نسخه غیر معهوده را به شیخ بدهد نسخه‌های خوبش را خودش بردارد. نسخه مغلوته را برای شیخ بگذارد بعد به او بگوید که حدثنی، خب چه حدثنی؟ کتاب‌های خوبش را خودت برداشتی، کتاب مغلوط دادی به شیخ طوسی. این که نمی‌شود. پس این مشکل نیست.

اما ابن قتيبة. ابن...

[سؤال: ... جواب:] احمد بن ادريس. ... نه. احمد بن عبدوس که از مشایخ خود صدوق است. اینجا صدوق از ابن ولید نقل می‌کند از احمد ابن ادريس.

راجع به علی بن محمد بن قتيبة از راه‌هایی ممکن است اثبات بشود وثاقتش:

یکی این که علامه توثیقش کرده.

نوافل ۱۸۵

این که آقای خوئی فرمودند که اعتماد به توثیق علامه حلی نیست، چون ایشان از متاخرین است، اجتهاد می کند در توثیق افراد،

به قول آقای سیستانی چه فرق می کند توثیق علامه با توثیق شیخ طوسی؟ مگه چقدر فاصله بوده؟ شیخ طوسی زراره را که توثیق می کند، اصحاب امام باقر را توثیق می کند، خب فاصله زمانی بین شیخ طوسی و اصحاب امام باقر یا اصحاب امیرالمؤمنین، خب مگه کم بوده؟ چه فرق می کند بین این و بین فاصله زمانی بین علامه حلی و ابن قتیبه؟ اینقدر فرق نمی کند.

می گوید علامه مطلب تازه ای پیشش نبوده که به دست ما نرسیده باشد، این درست نیست. علامه می گوید من خیلی کتاب رجالی پیشم هست. خیلی از این کتاب های رجالی که پیش علامه بوده به دست ما نرسیده.

و لذا به نظر ما ابن قتیبه هم از این طریق که عرض کردیم توثیق علامه می شود تصحیحش کرد هم راه هایی دیگری هست که عرض می کنم.

[سؤال: ... جواب:] راجع به ابن قتیبه رضی الله زیاد ندارد یا اصلا ندارد. ... هیچ فرقی بین توثیق علامه و توثیق شیخ طوسی به قول آقای سیستانی نیست. اگر بحث احتمال اجتهاد هست در توثیقات شیخ طوسی هم هست. ... اصلا یکی از راه های اعتماد به توثیقات رجالیین این است که ما از آن ها تقلید کنیم به عنوان این که آن ها اهل خبره اند. اهل خبره ای هستند که منابع استنباط پیششان بوده و پیش ما نیست. چرا اعتماد نکنیم. اگر منابع استنباط پیش خودمان بود خودمان اجتهاد می کردیم. ما ابزار اجتهاد در این بحث های رجالی را نداریم. چون منابع توثیق روات پیش ما به طور وافی و کافی نیست. اما پیش علامه بوده. و هیچ فرقی بین توثیق علامه و توثیق شیخ در این جهت نیست. احتمال حس کافی باشد در هر دو احتمال حس هست. اگر می گوید احتمال حدث مضر است در هر دو احتمال حدث است و از راه تقلید و رجوع به اهل خبره ما عمل می کنیم.

186..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

راه دوم برای اثبات وثاقت ابن قتیبه این است که گفته شده، این را مرحوم محقق همدانی فرموده که نجاشی در ترجمه ابن قتیبه می گوید اعتماد علیه الکشی فی الرجال. کشی در کتاب رجال اعتماد کرده به ابن قتیبه.

احتمال این که کشی یک طلبی راجع به توثیق ابن قتیبه فرموده باشد و به ما نرسیده باشد، نیست. ظاهراً نجاشی از اکثر کشی در نقل از ابن قتیبه احساس کرده که اعتماد علیه الکشی. نه این که کشی گفت ثقة، ابن قتیبه ثقة. این خلاف ظاهر است که یک توثیقی باشد به دست هیچکس نرسیده است، به دست نجاشی رسیده است.

اکثر روایت کشی هم به هیچ درد نمی خورد. چرا؟ برای این که کشی همان طور که خود نجاشی می گوید، می گوید کان یكثر الروایة عن الضعفاء. کشی خیلی از ضعفاء نقل می کرد.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... و نجاشی دیده، مرحوم شیخ که خلاصه کرده رجال کشی را نیاورده، دیگران هم ندیدند... همچون ظهوری ندارد اعتماد. و الا می گفت قال. قال الکشی انه ثقة. این که نجاشی می گوید اعتماد علیه الکشی فی کتاب الرجال می تواند به این معنا باشد که اکثر الروایة عنه و این کاشف از اعتماد او است. منتها اعتماد به ضعفاء می کرد کشی. توثیق نمی کرد، اعتماد می کرد. خوش باور بود، حرف هایشان را باور می کرد.

[سؤال: ... جواب:] مزیت نمی گوید برای کشی. ... نه. می گوید اعتماد علیه الکشی فی کتاب الرجال. ... جای دیگر در ترجمه کشی هم گفته که کان یكثر الروایة عن الضعفاء. ... کجا به عنوان مدح گفته؟ اعتماد علیه الکشی فی کتاب الرجال.

[سؤال: ... جواب:] نخیر. اعتماد به معنای توثیق که نیست. شما گاهی از یک ضعیف زیاد مطلب نقل می کنید و خودتان هم قبول دارید ثقه نیست. اما می گوید آخه انگیزه ندارد در این حرف ها دروغ بگوید. می گویند بابا! انگیزه نمی خواهد. بعضی ها اصلاً از روی بی انگیزگی دروغ می گویند. روزنامه ها. آقا! روزنامه این جور می گوید. بعد می گویند آخه شاید دروغ می گویند. می گوید آقا! انگیزه ندارند دروغ بگویند

نوافل ۱۸۷

مشتری‌شان را از دست بدهند. توجیه این جور می‌کنند. نمی‌گویند ثقه‌اند. انگیزه را می‌روند کالبدشکافی می‌کنند. خب این که نشد توثیق. بله، اعتماد می‌کند به ضعفاء. کشی هم این جور بوده.

پس این راه برای توثیق ابن قتیبۀ تمام نیست.

راه دیگر این است که صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا کتاب محض الاسلام را که کتاب امام رضا است به مأمون، نقل می‌کند، با سه تا سند که یکی ابن قتیبۀ است، بعد می‌گوید و الاصح عندی ما رواه ابن عبدوس عن علی بن محمد بن قتیبۀ. این می‌گوید اصح الطرق هست از این سه طریق. خب وقتی می‌گوید اصح الطرق است معلوم می‌شود صدوق این طریق را صحیح می‌داند.

تامل بفرمایید این راه برای توثیق ابن قتیبۀ درست است یا نه ان شاء الله فردا.

جلسه ۱۹

یکشنبه - ۹۵/۰۸/۰۲

أعوذ باللّٰه من الشیطان الرجیم بسم اللّٰه الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین و صلّی اللّٰه علی سیدنا محمد و آله الطاهرین سیما بقیّه اللّٰه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به سقوط نافله عشاء در سفر بود.

استدلال شده بود بر نظر مخالف مشهور که شیخ در نهاییه اختیار کرد و محقق همدانی فرمود لولا الاجماع، حرف درستی هست که بگوییم نافله عشاء در سفر ساقط نمی‌شود، استدلال شد بر عدم سقوط این نافله عشاء در سفر به روایت فضل بن شاذان.

دلالت روایت تمام بود. مهم سند روایت بود که در سند آن ابن عبدوس و ابن قتیبۀ آمده بود. ما از سه راه خواستیم سند را درست کنیم.

راه اول این بود شیخ صدوق از کتاب علل فضل بن شاذان نقل کرده این حدیث را در فقیه و در اول فقیه هم گفته من از کتب مشهوره‌ای که علیه المعول و الیه المرجع نقل می‌کنم.

188..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

راه دوم این است که بگوییم ابن عبدوس ثقه است بخاطر کثرت ترحم صدوق بر او. علاوه بر این که احمد بن ادریس قمی هم در سند این حدیث علل فضل بن شاذان وجود دارد در عرض ابن عبدوس. و احمد بن ادریس قمی از اجلاء هست.

اما ابن قتیبۀ علامه نقل شده که توثیق کردند ابن قتیبۀ را که باید مراجعه کنیم ببینیم عبارت علامه چیه. حالا آنچه که نقل شده علامه توثیق کردند اگر واقعا درست باشد ما به توثیق علامه هم می توانیم اعتماد کنیم.

راه دوم این بود که نجاشی در رجال می گوید اعتماد علیه الکشی فی کتاب الرجال. که گفتیم کشی چون اعتماد می کند بر ضعفاء و اکثر روایت از ضعفاء می کند، اعتماد او فایده ای ندارد.

راه سوم این بود که صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا، کتاب محض الاسلام را که فضل بن شاذان می گوید کتاب امام رضا علیه السلام است به مأمون نقل کرده به سه طریق. یک طریق ابن عبدوس از ابن قتیبۀ است. می گوید الاصح عندی هذا الطريق.

این هم به نظر ما درست نیست. برای این که ظاهرا مراد ایشان الاصح عندی به لحاظ متن است. چون در آن دو نقل دیگر فقراتی بود که صدوق به آن ها ایراد دارد. مثلا الفطره مدان من حنطه. ان ذنوب الانبياء صغائرهم موهوبه. الوضوء مرة مرة فريضة و اثنتان اسباغ. این ها را صدوق می گوید درست نیست و چون نقل ابن عبدوس از ابن قتیبۀ خالی است از این فقرات می گوید اصح نقل ابن عبدوس از ابن قتیبۀ است. بیش از این ظهور ندارد که بخواهد سند را تصحیح بکند.

[سؤال: ... جواب:] الاصح عندی بعد از این که نقل می کند این فقرات را و در نقل ابن عبدوس نیست می گوید الاصح عندی هو ما رواه عبد الواحد بن عبدوس عن علی بن محمد بن قتیبۀ. این را در عیون اخبار الرضا می گوید. ... ظهور ندارد اصح در این که بخواهد بگوید این سند صحیح است. بر فرض هم بخواهد بگوید سند صحیح است به درد ما نمی خورد. چون سند صحیح است یک وقت علامه حلی می گوید سند صحیح است، او فقط به امامی عدل اعتماد می کند و سند امامی عدل را صحیح می داند. اما صدوق که مشخص

نوافل ۱۸۹

نیست تعریفش از صحیح در حدیث چیست تا ما بگوییم مراد صدوق از صحیح خبر امامی عدل هست یا خبر ثقة هست و شهادت به وثاقت داده است. این که ثابت نیست.

وجه دیگری که برای توثیق ابن قتیبۀ ذکر شده آقای زنجانی فرمودند که احمد ابن ادریس قمی همان طور که در کتاب الغیبه شیخ طوسی هست راوی کتاب ابن قتیبۀ است. احمد ابن ادریس قمی از اجلاء قمیین بوده. کتاب علی بن محمد بن قتیبۀ را بیاید نقل کند در حالی که صاحب کتاب یک انسان ضعیفی است. این محتمل نیست.

این فرمایش آقای زنجانی برای ما واضح نیست. و لذا ما نمی توانیم جازم بشویم که صرف نقل کتاب یک شخص دلیل بر اعتماد به آن مؤلف هست. خب شیخ طوسی هم در فهرست به همه کتب که سند ذکر می کند به کتاب های ابوالفرج اصفهانی، کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی سند ذکر می کند. این دلیل نمی شود که پس قبول دارد همه این ها را.

[سؤال: ... جواب:] روی دیگه. شیخ طوسی هم روی دیگه. روی یعنی چی؟ یعنی در طریق اجازه این کتاب بوده. خب شیخ طوسی در طریقه اجازه همه کتبی است که در فهرست ذکر کرده. ... دلالت نمی کند که ابن قتیبۀ را ثقة می داند. شاید بخاطر جمع قرائن می گوید افراد ممکن است وثوق پیدا کنند از این زحماتی که ما می کشیم.

[سؤال: ... جواب:] اکثر روایت اجلاء در موارد متفرقه این نشان دهنده اعتماد به یک شخص است. ... برای نقل کتاب یک شخص به تنهایی دلیل است که من مؤلف آن کتاب را قبول دارم؟ ... آمده طریق این کتاب قرار گرفته. به شاگردش گفته اجزت لک ان تروی عنی کتاب ابن قتیبۀ. تمام شد رفت. و ممکن است صدها کتاب دیگر را هم اجازه داده باشد. ... بهر حال. ... اکثر روایت اجلاء عرض کردم موارد متفرقه نقل می کنند آدم نمی شود که صدها بار بیاید از یک کسی نقل حدیث بکند در احکام الزامی فقهیه بعد او هم آدم ضعیفی باشد. این با جلیل القدر بودن این شخصی که از این آقای ضعیف نقل می کند سازگار نیست. فرق می کند با این که یک بار بگوید اجزت لکم ان ترووا عنی کتبا منها کتاب ابن قتیبۀ. یک وقت می گوید این کتاب مشهور اگر باشد نیاز به سند نداریم، آن بحثی ندارد. ولی فرض این است اینجا مؤلف کتاب مشکل دارد. ابن

190. تعداد و کیفیت نوافل یومیه

قتیبه‌ای است که تنها دلیل بر وثاقتش کلام علامه است که آن هم یک تعبیری می‌کند، آن که دیده شد این است که و فی الصحيح عن ابن قتیبه. و فی الصحيح عن ابن قتیبه، حالا آنی که دیده شد، بیشتر باید تتبع کرد. این شاید معنایش این باشد که تا ابن قتیبه صحیح است. و فی الصحيح عن ابن قتیبه شاید معنایش این است که تا ابن قتیبه صحیح است.

و لذا ما راجع به ابن قتیبه توقف می‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] شیخ طوسی راجع به ابن قتیبه دارد فاضل. این هم وجه آخری است برای توثیق ابن قتیبه که شیخ طوسی راجع به او دارد فاضل. اما آیا فاضل به قول مطلق دلیل بر این هست که ثقة، عدل؟ این روشن نیست تعبیر به فاضل. فاضل است اما هر فاضلی ثقة هم هست؟ ... با فضل است دیگه. عالم بوده دیگه. ... بله؟ ... بالاخره لازم نیست جعل نیست. ثقة نیست. به مظنونات اعتماد می‌کند؛ مظنونات را نقل می‌کند. ولی آدم فاضلی است. فروع علم اجمالی را خوب بلد است.

مرحوم استاد یک مبنایی داشتند ولی ما الان در ذهن مان نیست که تطبیق می‌کردند بر ابن قتیبه. می‌گفتند مشاهیری که لم یرد فیهم قدح این معلوم می‌شود که مشکلی نداشتند. انسان مشهور اگر عیبی داشته باشد در کلمات به آن اشاره می‌شود. اینجا که اشاره به عیبی در ابن قتیبه نشده هیچ، تازه فاضل هم گفتند. این مبتنی بر این است که ابن قتیبه جزء مشاهیر باشد در زمان خودش. یعنی در زمان شیخ طوسی و نجاشی که رجال را می‌نوشتند ابن قتیبه باید بگوییم از مشاهیر بوده. اگر واقعا ابن قتیبه از مشاهیر بوده این مبنای استاد را هم می‌شود تطبیق کرد. ما در این مبنای استاد مشکل مان این است که باید به حد وثوق برسد این مطلب که ما وثوق پیدا کنیم به این که این آقا بخاطر این که مشهور است و قدحی در او وارد نشده است وثوق پیدا کنیم که پس شخص ثقة‌ای بوده. یا حسن ظاهر او را بفهمیم، حسن ظاهر اماره تعبیه است به عدالت. هر کجا وثاقت شخص را بالوجدان فهمیدیم یا حسن ظاهر او را فهمیدیم و این اماره شرعی به عدالت بود و این در مورد کسی است که شخص، شیعی باشد نه غیر شیعی. غیر شیعی اگر مشهور هم باشد و لم یرد فیه قدح حسن ظاهرش نمی‌تواند کاشف از عدالت باشد. غیر شیعه که عادل نیست. آنجا باید جزم

نوافل ۱۹۱

پیدا کنیم به وثاقت او. اما در مورد شیعه حسن ظاهر را هم بفهمیم کافی است که اماره تعبدی به عدالت او قرار بدهیم.

این‌ها وجوهی است برای کشف وثاقت ابن قتیبۀ. ما جازم نیست به تمامیت این وجوه هر چند بعید نیست. اما مجموع این شواهد از جمله کلام علامه، از جمله این مبنای استاد، این‌ها ممکن است انسان را به این نتیجه برساند که وثوق پیدا بکند به این که ابن قتیبۀ شخص معتبری بوده است. و لکن ما اصراری به این مطلب نداریم.

وجه سوم برای تصحیح حدیث فضل بن شاذان تعدد اسانید صدوق است.

[سؤال: ... جواب:] حالا این را باید ببینیم اگر به نتیجه رسیدیم ان شاءالله فردا عرض می‌کنم.

وجه سوم برای تصحیح سند صدوق به فضل بن شاذان این است که سه تا سند دارد صدوق به فضل بن شاذان و کتاب او. آخه سه تا سند مستقل برای انسان متعارف وثوق آور نیست؟ که هر سه که دروغ نگفتند. این کتاب فضل بن شاذان است خود فضل بن شاذان هم که شخص جلیل القدری است.

سند اول در فقیه ذکر شد؛ در مشیخه فقیه. سند دوم در عیون اخبار الرضا ذکر شد: جعفر بن نعیم بن شاذان عن عمه عن الفضل بن شاذان. سند سوم را هم شیخ طوسی در فهرست در طریق صدوق به کتاب علل در ترجمه فضل بن شاذان می‌گوید. الفضل بن شاذان النیسابوری فقیه جلیل القدر له کتب و مصنفات منها کتاب العلل اخبارنا بروایاته و کتبه ابو عبدالله المفید رحمه الله عن محمد بن علی بن الحسین بن بابویه عن حمزه بن محمد العلوی عن ابی نصر قنبر بن علی بن شاذان عن ابیه علی بن شاذان عن الفضل بن شاذان. سه تا سند شد.

[سؤال: ... جواب:] این در فهرست است این سند سوم که... بله؟ ... اخبارنا بکتابه و روایاته مفید از صدوق.

طریق به کتاب علل است. تشریفات هم باشد به نسخه سند نداشته شیخ طوسی اما بالاخره صدوق که گفته است من اجازه می‌دهم که شما نقل کنید کتب فضل بن شاذان را از جمله کتاب علل از حمزه بن محمد علوی از قنبر بن علی بن شاذان از علی بن شاذان از فضل بن شاذان. این می‌شود سند سوم. آن دو تا سند

192..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

هم که یکی در فقیه و علل و عیون بود، دومیش فقط در عیون بود. جعفر بن نعیم بن شاذان عن عمه که سند مستقلى بود در عیون. خب می شود سه تا سند.

و این سه سند مشترک نیست. سه تا سند مستقل است و وثوق انسان پیدا می کند که این سند حداقل یکی از این ها مطابق با واقع هست. این اطمینان و وثوق حاصل می شود.

[سؤال: ... جواب:] آخه این احتمال های شما این احتمال های عرفی نیست که سه گروه مستقل نشستند توطئه کردند که کتاب علل را به فضل بن شاذان بچسبانند. ... آخه احتمال های نیش غولی ردش با خودش است.

این راجع به کتاب علل که به نظر ما سندش تمام است.

مناقشه دوم را ما قبلا بررسی کردیم. مناقشه آقای سیستانی است. می فرمایند اصلا کتاب علل برای فضل بن شاذان، ما مشکل مان در خود فضل بن شاذان است. فضل بن شاذان کتاب علل را تألیف کرده. اصلا امام رضا را درک نکرده فضل بن شاذان. و اعتباری به کتاب علل نیست. هم ایشان قرائن داخلی از کتاب پیدا کرده. یک مطالبی که ایشان می گوید موهون است، سست است. و اصلا تعبیرها به تعبیرهای مؤلفین شبیه است. فان قال قائل فاخبرني لم كلف الخلق قيل لعل. فان قال فاخبرني عن تلك العلل معروفة ام غير معروفة قيل بل هي معروفة موجودة عن اهلها فان قال قائل اتعرفونها انتم ام لاتعرفونها قيل منها ما لانعرفه و منها ما لانعرفه. امام معصوم این جور تعبیر می کند. علل معروفة عند اهلها منها ما نعرفه منها ما لانعرفه. اگر امام معصوم معروفة عند اهلها نیست پس چه کسی هست؟ امام معصوم آن وقت می فرماید منها ما نعرفه و منها ما لانعرفه؟ یا مثلا ایشان می فرماید که هی تکرار می کند فان قال قائل قيل له. این را به کتاب تألیف شبیه است. در احادیث همچون تعبیراتی ما ندیدیم. یک جای دیگر دارد: روى عن بعض الائمة. ليس من ميت يموت الا خرجت منه الجنابة. کسی که می میرد دچار جنابت می شود قبل از مردن. واقعا این جوری است؟ فلذلك وجب الغسل. آن وقت می گوید علت این که غسل میت واجب است این است که هر کس که می میرد موقع مردنش یعنی هنگام نزع روح، منی از او خارج می شود. حالا این...

نوافل ۱۹۳

[سؤال: ... جواب:] نه دیگه. خرجت منه الجنابة و لذلك وجب الغسل. ... صبی که غسل میت بر او واجب

است قبل از مردن منی از او خارج می‌شود؟

یا گاهی تعبیر می‌کند می‌گوید چرا غسل مس میت در جسد انسان واجب است ولی در جسد حیوان واجب نیست دست بزنییم به جسد. می‌گوید چون جسد حیوان پر دارد. شما وقتی که دست می‌زنی به حیوان، دست به آن پشم و پرش می‌زنی. دست به گوشتش که نمی‌زنی که. آخه این شد علت برای این که چرا غسل مس میت در انسان واجب است ولی مس میت حیوان واجب نیست. حالا اگر به خود گوشت مرغ مرده دست بزنییم آن وقت باید غسل مس میت بکنیم؟ اصلا این تعبیرها تعبیرهایی نیست که تناسب با امام داشته باشد.

بعد ایشان باز شواهدی را می‌آورد که اصلا قرائن خارجی می‌آورد که اصلا امام رضا را درک نکرده فضل بن شاذان و شیخ طوسی و نجاشی هم به عنوان اصحاب امام رضا ذکرش نکردند. به عنوان این که از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام عسکری بود. حتی از اصحاب امام جواد هم ذکرش نکردند این فضل بن شاذان را. آن وقت شما می‌آیی می‌گویید از اصحاب امام رضا بوده؟

این اشکال آقای سیستانی است. با این که در مشیخه فقیه می‌گوید الفضل بن شاذان عن ابی الحسن الرضا علیه السلام و نقل می‌کند در کتاب عیون، می‌گوید که، با همین سند ابن عبدوس از ابن قتیبۀ می‌گوید قلت لفضل بن شاذان این‌هایی که می‌گویی من عندک؟ می‌گوید من چیزی را از خودم نقل نمی‌کنم. من این‌ها را از مولای الرضا علیه السلام شنیدم مره بعد مره و الشیء بعد الشیء. در عین حال آقای سیستانی می‌فرمایند نخیر. این‌طور نیست. حالا کی این وسط این مطلب را به زبان فضل بن شاذان گفته؟ خود فضل بن شاذان که می‌گویند فقیه متکلم جلیل القدر. خودش که بعید است این حرف را بزند؛ دروغ بگوید که من از امام رضا شنیدم. لابد نظر آقای سیستانی این است که این دروغ را بعدی‌ها حالا یا ابن قتیبۀ یا یک کس دیگری این دروغ را گفته و پخش شده.

ما قبلا بحث کردیم راجع به این اشکالات داخلی و خارجی آقای سیستانی جواب دادیم. خلاصه جواب ما این است که بالاخره یک شهادتی هست که فضل بن شاذان از امام رضا نقل کرده علل را. و ما علم به خلافش

194..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

نداریم. حالا آقای سیستانی وثوق به صدور را لازم می‌داند. ما که وثوق به صدور را لازم نمی‌دانیم. ما خبر ثقه را کافی می‌دانیم. ایشان می‌گویند باید اطمینان به صدق پیدا کنیم و ما با این شواهد اطمینان به صدق پیدا نمی‌کنیم. ما که اطمینان به صدق را شرط حجیت خبر ثقه نمی‌دانیم.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... در بینه بر موضوعات تکوینیه نه. ولی در اخبار ثقات در احکام شرعیه... خب صدوق شهادت می‌دهد این بینه شد؟ اولاً بینه نیست. بینه هم باشد در روایات بینه اعتبار ندارد که. بینه در موضوعات اعتبار دارد. حالا ایشان می‌گویند باید وثوق به صدور پیدا بشود. وثوق به صدور پیدا بشود، خبر ثقه نه در موضوعات، نه در احکام اگر مفید وثوق به صدور نباشد حجت نیست. ما می‌گوییم در احکام ظاهر صحیح حمیری این است که خبر ثقه حجت است و لو علم به صدق او پیدا نکنیم. اطمینان به صدق پیدا نکنیم صرف ثقتی اسمع له و اطع. همین که شخص ثقه بود فاسمع له و اطع. حجت است قولش.

و ما علم به خلاف نداریم. خب شاید فضل بن شاذان یک نوجوان با استعدادی بوده. خب چون نیشابوری هم که بوده، نزدیک امام رضا بوده، رفته خدمت امام رضا، خب درک کرده محضر امام رضا را در جوانی. مگه نمی‌شود؟

[سؤال: ... جواب:] نخیر. این همه کتاب علل سمعته عن الرضا مره بعد مره و الشیء بعد الشیء. نه. روایات دیگر هم دارد. چهار تا روایت دیگر ما پیدا کردیم در عیون اخبار الرضا غیر از کتاب علل که از امام رضا نقل می‌کند.

اما این مطالبی که ایشان در علل پیدا کردند ما قبول داریم علل کتاب تألیف فضل بن شاذان است. ولی سیاقش تألیف او است. اما محتوایش می‌گوید از امام رضا شنیدم. حالا شما چند مورد اشتباه پیدا می‌کنید مگه کتاب شیخ طوسی در تهذیب مشتمل بر اشتباه نیست؟ مگه نگفتند قلما صفحه یا ورقه من التهذیب لیس فیها خطأ؟ اشتباه می‌شود دیگه. مگه کافی در آن نگفته که انسان‌ها مجبورند، اختیار از خودشان ندارند. حدیث نقل می‌کند. ما قطع داریم کذب است این حدیث. در کافی نقل می‌کند منعهم من طاعته، خدا اهل معاصی را محروم کرد، منع کرد، باز داشت از اطاعت. چرا؟ لیطابق علمه. تا علم خدا به این که این‌ها اهل جهنمند خلاف نشود. خدا علم داشت این‌ها اهل جهنمند. این‌ها هر چی می‌گفتند خدا! بگذار ما یک

نوافل ۱۹۵

کاری بکنیم بهشتی باشیم، خدا محکم دستشان را گرفته بود می گفت نمی گذارم. منعهم من طاعته لیوافق علمه. خب این در کافی هست. عین جبر. عجب شما به کافی گیر نمی دهید، فضل بن شاذان را بیچاره را به او گیر می دهید. خب هیچ کتابی خالی از اشتباه نیست. مگه در کافی نیست که به فاطمه فرمودند که تو و دوازده امام از فرزندان تو؟ که این می شود سیزده امام. دوازده فرزند فاطمه با حضرت علی می شود سیزده امام. در کافی هست. ما بگوییم پس کافی معتبر نیست. این را که نمی شود گفت که. حالا اشتباه می شود. یا اشتباه فهمیده یا اشتباه شنیده. دلیل نمی شود که ما از آن مواردی که علم به خطائش نداریم صرف نظر بکنیم.

[سؤال: ... جواب:] آن تعابیر قیل لهم منها ما نعرفه و منها ما لانعرفه اینها تعابیر فضل بن شاذان است. قبول. اینها را خودش می گوید. اما مثل بعضی کتابها هست سبک و سیاقش از این مؤلف است اما محتوای مطالب از استاد است. در همین تقریرات مرحوم کاظمی ما اوائل که درس خارج می خواندیم نوشته بود که مثلا و کان یمیل دام ظلّه الی این مطلب. خود متن کتاب. ما می گفتیم این دام ظلّه به کی بر می گردد؟ خب این دام ظلّه مقرر می گوید. آدم نمی گوید که من دارم نقل می کنم کلام استاد را. ظاهرش این است که مطالب، مطالب نائینی است. و لکن مشکلی نیست. مقرر این مقدار ولایت دارد که از خودش هم چهار تا مطلب اضافه کند.

[سؤال: ... جواب:] بله. این هم به قول شما محتمل است که فان قال قائل به شما نه به من امام، فان قال قائل به شما، قیل، یعنی شما در جواب این جور بگویید. بگویید هی موجوده عند اهلها که معصومین هستند. فان قال قائل به شما اتعرفونها انتم ام لاتعرفونها قیل، شما به آنها بگویید بعضی هایش را ما می دانیم، بعضی هایش را ما نمی دانیم چون امام به ما نفرموده. این هم به عنوان یک توجیه خوب است.

[سؤال: ... جواب:] فضل بن شاذان چهار حدیث دیگر دارد غیر از کتاب علل که می گوید از امام رضا شنیدم.

خب پس به نظر ما هم متن روایت هم سند روایت درست است و مفادش این است که در سفر نماز وتیره عشاء ساقط نمی شود.

[سؤال: ... جواب:] اشکال ندارد. نجاشی می‌گوید قیل که فضل بن شاذان از امام رضا نقل حدیث کرد چون خبر نداشت. اما صدوق خبر داشت. ... نه. این را آقای سیستانی به عنوان مخرب ذکر کردند. گفتند نجاشی معلوم می‌شود روشن نیست برایش که به قیل نسبت می‌دهد که فضل بن شاذان قیل روی عن الرضا در حالی که اگر بناء باشد رساله علل فضل بن شاذان که معروف بوده و کتاب‌های دیگر که عیون، علل الشرایع، من لایحضره الفقیه نقل می‌کند مطرح باشد دیگه نباید بگوییم و قیل روی عن الرضا. بابا! شیخ صدوق دارد این همه حدیث نقل می‌کند از فضل بن شاذان از امام رضا. و خود فضل بن شاذان می‌گوید که سمعته عن مولای الرضا مره بعد مره بعد شمای نجاشی می‌گویید و قیل روی عن الرضا. آقای سیستانی به عنوان شاهد خودشان ذکر کردند. که عرض کردم این‌ها دلیل نمی‌شود. حالا نجاشی اطلاع کافی نداشت. حالا فکر نکنید نجاشی می‌گویند اعلم به علم رجال بود از شیخ طوسی. این‌طور نیست. شیخ طوسی چون ذو فنون است مردم فکر می‌کنند نجاشی در رجال از او اعلم است. اتفاقاً نجاشی زیاد اشتباه دارد در رجال خودش. معلوم نیست اشتباهات کمتر از شیخ طوسی باشد. آقای زنجانی هم این را می‌گویند. و لذا به نظر ما این‌ها مشکل ایجاد نمی‌کند.

روایت دوم در تأیید این که مشروع هست نافله عشاء در سفر صحیحه حلبی هست. در صحیحه حلبی آمده سألت اباعبدالله علیه السلام هل قبل العشاء الآخرة و بعدها شیء؟ قال لا. غیر آنی اصلی بعدها رکعتی و لست احسبهما من صلاه اللیل. حلبی می‌گوید یابن رسول الله قبل از عشاء و بعد از عشاء چیزی ما داریم؟ حضرت فرمود نه ولی من بعد از عشاء دو رکعت نماز می‌خوانم و آن دو رکعت نماز را جزء نماز شب قرار نمی‌دهم ها! یعنی مثل سنی‌ها نیستیم که بگوییم این وتیره عشاء این عدل اختیاری نماز وتر نماز شب است.

محقق همدانی می‌گوید این روایت دلالت می‌کند که نافله عشاء تابع نماز عشاء نیست. این وتیره یک نماز مستحبی است فی حد نفسه. نافله عشاء نیست. نافله عشاء که نبود آن دلیلی که می‌گفت اذا صلحت النافله فی السفر تمت الفریضه شاملش نمی‌شود. چرا؟ برای این که آن نوافلی است که نوافل نمازهای چهار رکعتی است. می‌گوید اگر نماز چهار رکعتی در سفر شد دو رکعتی، خب دیگه معنا ندارد بعد از آن نوافل، این نماز را مشروع کنند. اگر بناء بود نوافل نمازهای چهار رکعتی را در سفر مشروع کنند خود نماز دو رکعتی

نوافل ۱۹۷

نمی‌شد. خب این مربوط به نافله‌های نمازهای چهار رکعتی است. نماز عشاء نافله ندارد. این وتیره نافله عشاء نیست.

این فرمایش ایشان است.

ولی این درست نیست. چون شاید این رکعتین همان رکعتینی باشد که در روایت حجال بود و در یک روایت دیگر بود که می‌گفت بعد از نماز عشاء من دو رکعت نشسته می‌خوانم، دو رکعت ایستاده. شاید این مربوط به همان دو رکعت ایستاده باشد. و ربطی به نافله عشاء نداشته باشد. و لذا نمی‌شود به این روایت استدلال کرد.

آن روایت حجال هم ما گفتیم صحیح است تبعا للسید الخوئی یک شبهه‌ای دارد که ما در صحیح بودن او دیگه توقف کردیم. چون دارد عن الحجال عن ابي عبدالله قال قال ابو عبدالله. حجال می‌گوید عن ابي عبدالله قال قال ابو عبدالله. حجال هم خودش از اصحاب امام صادق علیه السلام نیست. از اصحاب امام رضا علیه السلام است. خب این عن ابي عبدالله کیه؟ این مجهول است. و لذا ضعف السند دارد. ولی یک روایت دیگر بود او صحیح السند بود.

مهم این است که احتمالش هم کافی است که این صحیح حلبی که می‌گوید غیر از اصلی بعدها رکعتین مربوط می‌شود به آن دو رکعتی که ربطی به نافله عشاء ندارد.

بقیة الکلام ان شاء الله فردا.

جلسه ۲۰

دوشنبه - ۹۵/۰۸/۰۳

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

یک نکته از بحث دیروز مانده عرض کنم.

راجع به روایت فضل بن شاذان یکی از راه‌های تصحیح این روایت این بود که ما ابن قتیبه را توثیق بکنیم تا مشکل حل بشود. گفتیم علامه توثیقش کرده. جهتش این است که علامه در قسم اول از رجالش که

مخصوص من أعتمد علیه ذکر کرده. می‌گوید علی بن محمد بن قتیبه و يعرف بالقتیبي النیسابوری، ابو الحسن تلمیذ فضل بن شاذان فاضل. قسم اول یعنی کسانی که به نظر علامه حلی صحیحند یعنی امامی عدلند. خب بحث می‌شود که این توثیق اجتهادی است یا غیر اجتهادی که بحثش گذشت.

برخی فکر کردند که ابن قتیبه توسط نجاشی هم توثیق شده. چون نجاشی در دو جا مطلبی دارد که توهم این شده که مورد تأیید او است ابن قتیبه. یک جا در صفحه ۳۳۴ می‌گوید قال قتیبي كان الفضل بن شاذان يحب العبيدي و يثني عليه و يمدحه و بحسبك هذا الثناء من الفضل. می‌گوید همین تعریف فضل کافی است در عظمت محمد بن عیسی بن عبید. این را نجاشی می‌گوید. خب اگر اعتماد نکند نجاشی بر نقل ابن قتیبه، یک شخص مجهول الهویه‌ای بیاید بگوید فضل بن شاذان تعریف می‌کرد از عبیدی بعد نجاشی بگوید و بحسبك هذا الثناء من الفضل این عرفی نیست.

یک مورد دیگر هم روایتی نقل می‌کند از ابن قتیبه راجع به یونس بن عبدالرحمن. می‌گوید هذه منزلة عظيمة. امام به یونس بن عبدالرحمن، راجع یونس مطلب بزرگی فرمود طبق نقل ابن قتیبه. علیک بیونس بن عبدالرحمن. أفيونس بن عبدالرحمن ثقة أخذ عنه معالم ديني؟ قال نعم. بعد نجاشی می‌گوید هذه منزلة عظيمة. خب مستندش این روایت ابن قتیبه است.

به نظر ما این دلیل نمی‌شود نجاشی ثقة می‌داند ابن قتیبه را. چون که راجع به و حسبك هذا الثناء من الفضل، شاید وثوق پیدا کرده نجاشی که ابن قتیبه داعی بر کذب نداشت در این نقل. ثقة باشد یا نباشد ابن قتیبه مهم نیست. چه انگیزه‌ای دارد ابن قتیبه بیاید راجع به مدح محمد بن عیسی بن عبید جعل کند مطلبی را به فضل بن شاذان. مطمئن شد ابن قتیبه اینجا درست می‌گوید. این دلیل نمی‌شود که ابن قتیبه را بقول مطلق ثقة بداند. گاهی انسان می‌بیند یک شخصی که هیچ خرده و برده‌ای با فلان آقا ندارد، می‌آید یک مدحی راجع به آن آقا تعریف می‌کند، انسان مطمئن می‌شود که این راست می‌گوید و الا چه حساب و کتابی با آن آقا دارد که بیاید او را مدح کند.

[سؤال: ... جواب:] ما بناء نیست وثوق پیدا کنیم. می‌گوییم نجاشی شاید به این خاطر وثوق پیدا کرد. این دلیل نمی‌شود که نجاشی می‌گوید چون ابن قتیبه آدم خوبی است و لو من شک دارم این حرفش درست

نوافل ۱۹۹

است یا نه، من اعتماد می‌کنم. معنایش این نیست. و هذه منزلة عظيمة هم یعنی این مضمون روایت منزله عظیمه‌ای است. معنایش شهادت به وثاقت روات این حدیث نیست. این حدیث منزله عظیمه یونس بن عبدالرحمن را نشان می‌دهد نزد امام. و هذه منزلة عظيمة، ادامه نقل حدیث است. اما حالا این حدیث سنداً تمام است یا تمام نیست، در مقام بیان آن نبود.

و لذا به نظر ما این‌ها دلیل بر وثاقت ابن قتیبه نیست. فقط توثیق علامه حلی ماند که اگر در او هم اشکال نکنیم که آقای زنجانی اشکال می‌کنند می‌گویند علامه یقیناً اجتهاد می‌کرده، فرق می‌کند با نجاشی و شیخ، اگر واقعا ایشان احاله می‌دهند به تتبع که اگر تتبع بکنید در رجال علامه یقین می‌کنید که علامه کارش اجتهاد است نه خبر و طبعاً اجتهاد هم اگر باشد ایشان حجت برای دیگران نمی‌دانند، اگر این را بگوییم دلیل بر وثاقت ابن قتیبه دیگر نداریم. ولی دو وجه دیگر گذشت برای تصحیح روایت فضل بن شاذان.

راجع به اشکال آقای سیستانی یک نکته‌ای عرض کنم. آقای سیستانی فرمودند دو تا سند ضعیف که یکی ابن قتیبه بود یک جعفر بن نعیم شاذان بود، گفتند که فضل بن شاذان می‌گوید از امام رضا شنیدم. صدوق هم در مشیخه طبق نقل آن‌ها گفت الفضل بن شاذان فی ما رواه عن الرضا علیه السلام. سند صحیح ما نداریم که فضل بن شاذان از امام رضا نقل کرده باشد. و امام رضا علیه السلام اصلاً ثابت نیست که حدیثی را به فضل به شاذان فرموده باشد. چون فضل بن شاذان بعد از امام رضا علیه السلام که کوفه رفت، حسن بن علی بن فضال را آنجا دید. حسن بن علی بن فضال را آنجا دید که هفت سال حدوداً بعد از امام رضا فوت کرده حسن بن علی بن فضال، فضل بن شاذان راجع به او می‌گوید هو شیخ کبیر و کان یحترمنی و انا غلام حدث. از خودش تعبیر می‌کند غلام حدث. بعد از شهادت امام رضا علیه السلام فضل بن شاذان رفته کوفه، در آن هفت سال، حسن بن علی بن فضال را دیده، از خودش تعبیر می‌کند انا حدث غلام و از فضال شیخ کبیر، کبیر السن. خب این حدث غلام چه جوری می‌شود که حدود هفت سال قبلش جزء اصحاب امام رضا باشد؟ و نجاشی راجع به پدر فضل بن شاذان می‌گوید و قیل روی عن الرضا علیه السلام نه راجع به فضل بن شاذان. چون می‌گوید که کان ابوه کذا و کذا و روی عن ابی جعفر الثانی و قیل عن الرضا. بعد نجاشی می‌گوید کان من متکلمی اصحابنا. کان، و کان نمی‌گوید. کان یعنی این جمله مستأنفه من که راجع به پدر

200. تعداد و کیفیت نوافل یومیه

فضل بن شاذان بود تمام شد. از این به بعد راجع به خود فضل بن شاذان صحبت می‌کنم. پس معلوم می‌شود آن جمله قبل که روی عن ابی جعفر الثانی و قیل عن الرضا مربوط به پدر فضل بن شاذان است. و آقای سیستانی می‌گویند وقتی پدرش معلوم نیست از اصحاب امام رضا باشد، قیل روی عن الرضا، آن وقت خود فضل بن شاذان می‌خواهد از اصحاب امام رضا باشد.

ما اشکال مان این است که نه. چه اشکالی دارد پسر با استعدادی فاضل‌تر از پدرش است. می‌رود با امام ارتباط برقرار می‌کند. پدرش مشغول کارهای دنیا و گرفتاری‌های دنیا است و نتوانسته برود جزء اصحاب امام رضا بشود. این اشکال ندارد. و آنی هم که می‌گوید انا حدث غلام خب حالا بین بیست تا بیست و پنج سال هم باشد فضل بن شاذان، صدق می‌کند انا حدث غلام. علی اکبر که امام حسین علیه السلام فرمود لقد برز الیهیم غلام، چند ساله بود حضرت علی اکبر؟ خب این جور که می‌گویند از امام سجاد بزرگتر بوده. خب امام سجاد فرزندی داشته به نام امام باقر چهار ساله در کربلا. حالا دیگه می‌گویند جوان هیجده ساله علی اکبر، دیگه حالا این‌ها را نمی‌دانیم، این جور معروف شده ولی این جور که تاریخ نشان می‌دهد سن علی اکبر بالاتر بوده. خب تعبیر برز الیهیم غلام. بین بیست و پنج تا بیست حدث غلام دیگه. یم خواهد این پیرمرد با این عظمت با این محاسن سفید می‌آمد حجره من به من کتاب اصحاب را می‌خواند، احترام می‌کرد به من. خب حالا آن هم چه جور شد پیرمرد شد. گاهی بعضی‌ها همان شصت سال هم که هستند چون محاسن‌شان سفید است و وقار دارند آدم فکر می‌کند که این‌ها هشتاد سال‌شان است. شناسنامه ابن فضال را که ندیده بود که.

این‌ها استبعادهایی است که در مقابل این که صدوق نقل می‌کند که فضل بن شاذان گفت سمعته من مولی الرضا مره بعد مره و الشیء بعد الشیء. و یا در مشیخه گفت که عن الرضا علیه السلام در مقابل این‌ها مقاومت نمی‌کند. و انصافا وثوق هم پیدا می‌شود به صدور. حالا غیر از خبر ثقه. آخه داعی بر کذب، کی دروغ گفته. چند تا دروغ. مشیخه صدوق اشتباه است، کتاب علل اشتباه است. چند بار اشتباه رخ می‌دهد. بعدش هم که ما عرض کردیم چند سند هست، یک سند نیست. سه تا سند هست. وثوق هم پیدا می‌شود. اگر مبنای ما وثوق به صدور باشد مشکل ندارد. دلالتش هم تمام بود روایت.

نوافل ۲۰۱

و لذا مقتضای صناعیت این است که بگوییم نماز و تیره عشاء در سفر ساقط نمی‌شود. عملاً بروایه فضل بن شاذان. ولی چون خلاف مشهور است این مطلب احتیاط این است که رجاء نافله عشاء را در سفر بخوانند. بقیه ادله را هم بررسی کنیم این بحث را تمام کنیم.

[سؤال: ... جواب:] ما راجع به توثیقات علامه دست نکشیدیم. دو وجه ذکر کردیم که اصلش هم از آقای سیستانی است. یکی اجراء اصالة الحس یکی هم تقلید از علامه. منتها ما در اصول این مبانی را که بررسی کردیم در بحث حجیت خبر واحد، علی المشهور پذیرفتیم. خودمان یک مطالبی داریم که طبق آن مطالب برای ما واضح نیست این مبانی. حالا وارد آن مطالب نمی‌شویم که طول می‌کشد. طبق مبانی معروف این دو وجه، وجه خوبی است. اجراء اصالة الحس در توثیقات علامه و یکی هم این که ما تقلید کنیم از علامه. ما این را به عنوان تقریب بر اساس مبانی مشهور عرض کردیم. اما خودمان اعتمادمان به همین کثرت طرق و اسانید هست.

وجه و دلیل دومی که ذکر کرد محقق همدانی بر این که نافله عشاء در سفر مشروع است، این بود که صحیح حلی را گفت. هل قبل العشاء الآخر و بعدها شیء؟ قال لا غیر انی اصلی بعدها رکعتین و لست احسبهما من صلاة اللیل. که گفت خبر این رکعتین بعد العشاء معلوم می‌شود ربطی به نماز فریضه عشاء ندارد. و روایاتی که می‌گوید که وقتی نماز دو رکعتی می‌شود در سفر، نافله‌اش هم ساقط می‌شود، نافله عشاء اسمش نافله عشاء است اما از روایات استفاده کردیم نماز مستحبی است، مستقل از عشاء، شامل این نمی‌شود.

که آقای خوئی فرمودند این روایت که اصلی بعدها رکعتین، معلوم نیست نافله عشاء را بگوید. شاید آن دو رکعتی را می‌گوید که در بعضی از روایات بود که بعد از نافله عشاء حضرت دو رکعت دیگر نماز می‌خوانند و صد آیه در آن می‌خواندند.

خب البته استبعاد می‌شود این مطلب آقای خوئی که ما هم دیروز گفتیم. که حضرت نافله عشاء را می‌خواندند یا نمی‌خواندند؟ خب ظاهر ادله این است که ائمه نافله عشاء را می‌خواندند. خب آن وقت امام

202..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

نافله عشاء را که می‌خواندند ذکر نکنند، بفرمایند غیر انی اصلی بعدها رکعتین و مراد آن دو رکعتی است که غیر از نافله عشاء است. این یک استبعادی دارد؛ این اشکال آقای خوئی.

دلیل سوم که باز محقق همدانی ذکر می‌کند، خوب گوش بدهید! ایشان می‌گویند نسبت عموم من وجه است بین دو طائفه از روایات. یک طائفه می‌گویند من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یبیتن الا بوتر. مراد از وتر هم نافله عشاء است. در روایت علی بن ابی حمزه تصریح می‌کند. می‌گویند قلت تعنی الركعتین بعد العشاء؟ قال نعم. انهما برکعتین. این یک طائفه. که اطلاقش شامل سفر هم می‌شود. لایبیتن الا بوتر مطلقاً فی السفر أو الحضر. طائفه ثانیه خب این روایاتی است که می‌گویند اذا صلحت النافله فی السفر تمت الفریضة. که به اطلاقش می‌گویند نافله عشاء هم ساقط می‌شود چون نماز عشاء قصر می‌شود. در نماز وتیره در سفر تعارض به عموم من وجه می‌کنند. اگر تأکید من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یبیتن الا بوتر اقوائت ظهور نیابد در این طائفه اولی و بخاطر اقوائت ظهور مقدمش نکنیم، فوqش تعارض می‌کنند. تعارض و تساقط می‌کنند رجوع می‌کنیم به اطلاقات. اطلاقات مثل صحیحہ فضیل بن یسار که مشروع کرده نافله عشاء را. اطلاق دارد فی السفر او الحضر.

آقای خوئی اشکال کردند. فرمودند آقا! کی می‌گویند نماز وتر همان وتیره است؟ من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یبیتن الا بوتر. نفرمود وتیره. وتر همان نماز وتر در نماز شب است. بیتوته هم یعنی صبح کردن. صبح نکند مگر نماز وتر را بخواند. چه ربطی دارد به وتیره؟ بله، روایت ابی بصیر را می‌گویید؟ قلت انهما الركعتان بعد العشاء الآخرة؟ قال نعم، این روایت که ضعیف السند است. نه فقط بخاطر علی بن ابی حمزه، بخاطر این که مجاهیل در سندش هستند. حدثنا علی بن محمد. صدوق در علل الشرائع می‌گویند حدثنا علی بن محمد قال حدثنا محمد بن ابی عبدالله عن موسی بن عمران عن عمه الحسین بن یزید عن علی بن ابی حمزه. این موسی بن عمران کیه؟ این محمد بن ابی عبدالله کیه؟ این‌ها مجهولند. سند ندارد.

این اشکال به نظر ما ناوارد است. چرا؟ برای این که ظاهر فلا یبیتن یعنی به خواب نرود مگر نماز وتر را بخواند؛ نماز وتر در نماز شب که قبل از نماز صبح معمولاً خوانده می‌شود. بات به معنای اصبح نیامده. بات یعنی دخل فی اللیل. ما روایات متعدده‌ای داریم، قول لغوین هم هست که ظاهر بات یعنی دخول فی اللیل

نوافل ۲۰۳
 نه اصباح. كتاب العين می گوید البیتوته دخولک فی اللیل. المحيط می گوید البیتوته دخولک فی اللیل. بیتوته یعنی، ببینید بیتوته به معنای صبح کردن نیست که آقای خوئی می گوید. فلایبیتن الا یصبح الا بوتر. شب را به پایان نبرد مگر با نماز وتر. آقای خوئی این جور معنا می کنند. بیتوته به معنای شب را به پایان بردن نیست.

[سؤال: ... جواب:] فلایبیتن یعنی شروع نمی کند در بیتوته مگر بعد از این که نماز وتر بخواند. ... حالا یعنی مراد این است که بیتوته در رختخواب. یعنی فلا یذهب الی فراشه الا بعد صلاۃ الوترای الوتیره.
 شاهد بیاوریم از روایات. من بات عن العشاء الآخرة الی نصف اللیل فلأنا لله عینه. یعنی من بات حتی اصبح؟ خود این روایت می گوید من بات عن العشاء الآخرة الی نصف اللیل. تا نصف شب بشود و نماز عشاء نخواند. تا نیمه شب نماز عشاء نخواند نفرین می کنند ملائکه او را؛ می گویند فلأنا لله عینه.

[سؤال: ... جواب:] آقای خوئی بیتوته را به معنای پایان بردن شب معنا می کند. ... بیتوته شب را به صبح بردن نیست. این که در روایت می گویند کسی که چند تا زن دارد باید بیتوته کند نزد هر کدام، فاذا بات عند مثلا واحدة بات عند الاخری، بات یعنی شب را به صبح بردن؟ یعنی ده دقیقه مانده به اذان صبح برود پیشش صدق می کند بات عندها؟ ینبغی، خوب دقت کنید! ترک العشاء محرمه. شام نخوردن موجب پیری زودرس هست. و ینبغی للرجل اذا اسنّ ان لایبیت الا و جوفه من الطعام ممتلؤ. یعنی شب را به صبح نرساند مگر این که شکمش خالی از غذا نیست؟ ... نخیر. یعنی نیم ساعت به اذان صبح هم بخورد شام صدق می کند؟ ... بابا! نماز وتر هم همین است دیگر. آقای خوئی می گوید فلایبیتن الا بوتر. بخواب! ده دقیقه مانده به اذان صبح بلند شوی نماز وتر بخوانی صدق می کند بات علی وتر. خب این هم می خوابد ده دقیقه به اذان صبح بلند می شود غذا می خورد، بگوییم بات علی الطعام؟

یا در روایت دیگر امام به مفضل فرمود: یستحب للرجل اذا اکتحل ان لایبیت الا و فی جوفه طعام. در صحیح ابن ابی عمیر از حماد هست که اذا بلغ الرجل خمسين سنة فلایبیتن و فی جوفه شیء من السمن. این که ما می گوییم شام بخور، نه شام چرب، نه روغن. جوانی؟ بخور. اما اذا بلغ الرجل خمسين سنة فلایبیتن و فی جوفه شیء من السمن. روغن شب می خوری، این که ضرر دارد. این فلایبیتن. فلایبیتن یعنی قبل از

204..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

خواب دیگه. ظاهرش این است دیگه. قرینه داریم یعنی شب، یعنی آن اوائل شب که بعد صدق می‌کند بیتوته، وارد بیتوته نشود مگر این جور.

[سؤال: ... جواب:] حالا روایتش در منی چی می‌گفت؟ او هم می‌گفت بیتوته کرد بعد نصف شب رفت مکه. بیتوته کرد در منی، نصف شب رفت در مکه. کی معنای بیتوته این بود که تا صبح در منی ماند؟ ... یک وقت می‌گوید بت بمنی، ظهور اطلاقیش این است که کل شب را در منی بمان. یک وقت می‌گوید لاتبتُ الا و فعلت کذا یعنی شروع نکن بیتوته را مگر بعد از این کار.

و لذا به نظر ما ظاهر لایبیتن الا بوتر همین نماز نافله عشاء هست. از این جهت مشکل نیست.

اما اشکال دوم آقای خوئی به محقق همدانی این است که آقا! نسبت وقتی عموم من وجه شد، بعید نیست که این دلیلی که می‌گوید اذا صلحت النافله فی السفر تمت الفریضه این، حاکم باشد. من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یبیتن الا بوتر اصل مشروعیت نافله عشاء را می‌گوید. دلیل حاکم می‌گوید بابا! این نوافلی که مشروعیتش را گفتیم اگر نوافل نمازهای چهار رکعتی هستند در سفر ساقط می‌شوند. این ظاهرش این است که ناظر است به ادله مشروعیت نوافل و حاکم بر آنها است. طائفه ثانیه که اذا صلحت النافله فی السفر تمت الفریضه حاکم است بر آن.

که این اشکال، اشکال واردی هست به نظر ما.

دلیل چهارم که آقای خوئی ذکر می‌کند بر این که نافله عشاء در سفر مشروع است. ایشان فرموده‌اند ما از صحیحه فضل بن یسار فهمیدیم که نافله عشاء اصلاً این برای عشاء تشریع نشده. رکعتان بعد عتمه جالسا تعدّ برکعه مکان الوتر. این به جای آن نماز وتر آن نماز شب است که اتفاقاً اگر خواب ماندید نماز وتیره عشاء را به جایش خوانده باشید. و لذا در روایات می‌گفتند خمسین رکعه فرائضه و نوافله. نافله عشاء را به حساب نیاوردند. و لذا اذا صلحت النافله فی السفر تمت الفریضه مربوط به نوافلی است که تابع فرائض رباعیه است. نافله عشاء که بخاطر فریضه عشاء تشریع نشده.

به نظر ما این وجه هم تمام نیست. ظاهر صحیحه عبد الله بن سنان را ببینید. الصلاه فی السفر رکعتان لیس قبلهما و لبعدهما شیء الا المغرب. ثلاث. نماز در سفر دو رکعت است. نه قبل از آن و نه بعد از آن نماز

نوافل ۲۰۵

نافله‌ای نیست. فقط نماز مغرب است که در سفر هم سه رکعت است. این عرفا صدق می‌کند که نافله عشاء بعد العشاء است. آخه چه کار به حکمتش داریم. ظهور عرفی این عبارت این است که نافله عشاء هم که بعد از عشاء است، در سفر، لیس بعدهما و لاقبلهما شیء. پس این دلیل رابع هم که آقای خوئی ذکر کرد تمام نیست.

دلیل خامس باز آقای خوئی ذکر کردند. فرموده، خوب گوش بدهید! مفهوم وصف فی الجملة حجت است. یعنی چه؟ یعنی اگر یک خطابی بگوید اکرم العالم العادل می‌فهمیم عالم مطلقا واجب الاکرام نیست. و الا چرا قید عادل را گفت؟ لغو است ذکر عادل اگر اکرام عالم مطلقا واجب باشد. بعد ایشان فرموده حالا تطبیق می‌کنیم بر صحیح محمد بن مسلم. عن الصلاة تطوعا فی السفر قال لاتصل قبل الركعتین و لابعدهما شیئا نهارا. قید زد نهارا. فرمود که بابا! نماز نافله در سفر را سؤال می‌کنی. نماز مستحب در سفر را سؤال می‌کنی. لاتصل قبل الركعتین و لابعدهما. اما مطلق نفرمود. یک قیدی زد. فرمود نهارا. برای چی این قید را زد حضرت؟ اگر بناء است تمام نمازهای چهار رکعتی که دو رکعت می‌و شد در سفر نافله‌اش ساقط می‌شود قید نهارا برای چیه؟ معلوم می‌شود این قید برای این خواسته بگوید که بابا! شب که شد، نافله عشاء را که می‌خوانی، آن را بخوان در سفر، عیب ندارد او نهارا نیست. و الا نماز مغرب که رکعتین نیست که. لاتصل قبل الركعتین و لابعدهما شیئا نهارا. نافله مغرب که نمی‌تواند مراد باشد در این روایت. چون نافله مغرب که بعد الركعتین نیست، قبل الركعتین نیست، بعد ثلاث رکعات است. او را که نمی‌خواهد احتراز از او بکند. این نهارا احتراز از این است که آقا! ما که می‌گوییم لاتصل نافله عشاء را نمی‌خواهیم بگوییم. نافله عشاء را صلّ در سفر.

اگر این استدلال آقای خوئی تمام بشود، خب این تقیید می‌زند اطلاقات عدم مشروعیت نوافل رباعیه را در سفر. تقیید می‌زند. چون مفهوم وصف، اکرم العالم العادل، اکرم العالم را تقیید می‌زند دیگه. چون مفهوم وصف فی الجملة ثابت است دیگه. اطلاقی که می‌گوید نماز نافله رباعیه‌ها، نافله نمازهای واجب چهار رکعتی در سفر ساقط می‌شود، اطلاقی تخصیص می‌خورد به این روایت.

206..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

و لذا آقای خوئی فرمود من می‌خواهم فتوی بدهم نافله عشاء در سفر مشروع است چه کنم این مشهور نمی‌گذارند. من از مخالفت مشهور می‌ترسم. و لذا فتوی نمی‌دهم؛ احتیاط واجب این است که نافله عشاء را در سفر اگر می‌خوانید رجاء بخوانید. ولی دلیل می‌خواهید، دلیل بر مشروعیتش تمام است.

انصاف این است، این دلیل هم تمام نیست. آقا! باید لغویت یک قیدی عرفی باشد دیگه. اگر فی علم الله نافله عشاء هم ساقط باشد از مسافر، این خطاب استهجان عرفی دارد؟ که می‌گوید عن الصلاة تطوعا فی السفر. امام می‌فرمایند لاتصل قبل الركعتین و لابعدهما شیئا نهارا. از باب این که در شب بالاخره نافله فی الجملة مشروع است. نافله شب داریم، نافله مغرب داریم. درست است که مغرب رکعتین نیست، ثلاث رکعات است اما ذکر نهارا برای احتراز از نوافل لیلیه، این، استهجان عرفی ندارد.

[سؤال: ... جواب:] لغو عرفی نیست. ... در سفر نماز شب می‌خواهد بخواند، از اول شب مشروع است در سفر نماز شب. نماز عشاء را که خواند بلافاصله می‌خواهد نماز شب بخواند. ... بابا می‌خواهد نوافل نهاریه ساقط است، حالا نوافل لیلیه هم فی الجملة ساقط است، با هم تنافی دارد؟ ... شما گفتید مفهوم وصف باید فی الجملة باشد نه بالجملة. یعنی لغو نباید باشد این قید زاید. خب لغو نیست. احتراز می‌کند از نوافل لیلیه. می‌گوید در روز نماز نافله نخوان قبل از دو رکعت نماز واجب و بعد از آن. یعنی نماز ظهر و عصر را برایش نافله نخوان. این معنایش این است. حالا در شب چه کار بکند؟ در شب فی الجملة نافله است. اما برای نماز عشاء هم نافله هست در سفر؟ ظهور ندارد در این مطلب. یعنی لغو نیست اگر نماز نافله عشاء در سفر ساقط بشود در عین حال بگویند لاتصل بعد الركعتین و لابعدهما شیئا نهارا.

چی می‌فرمایید؟ ... بابا! با ابوعلی سینا صحبت نمی‌کرده امام. با عوام صحبت می‌کرده. یا اگر با خواص مثل محمد بن مسلم صحبت می‌کرده عرفی صحبت می‌کرده حضرت. اصول فقه که تدریس نمی‌کرده حضرت، بیان عرفی بوده. محمد بن مسلم هم می‌خواسته برای دیگران بگوید. یک بیان عرفی است. می‌گوید قبل از دو رکعتی واجب یا بعد از آن، در روز نافله نخوان. حالا اگر بیایند بگویند بعد از نماز عشاء هم وتیره نخوان، این عرفا مستهجن می‌شود این قید نهارا؟ امام می‌فرمایند نه، من نهارا را برای این گفتم در شب نافله داریم، نافله شب داریم. نافله مغرب هم داریم و لو با قید رکعتین می‌فهمیدید نافله مغرب را ما کار نداریم. و

نوافل ۲۰۷

اگر شما نماز صبح را هم جزء شب حساب کنی که آقای خوئی حساب می‌کند، خب نافله صبح در شب واقع می‌شود دیگر. اتفاقاً کسی که نماز شب می‌خواند مشروع است، نافله نماز صبح را قبل از اذان صبح بخواند. اذان صبح نگفته، نماز وترش را که خواند نافله صبح می‌خواند، اذان را می‌گویند نماز صبحش را می‌خواند می‌گیرد می‌خواهد یا سوار محمل می‌شود و می‌رود به سفر. اگر هم گفتیم اذان صبح که شد نهار است، در نافله فجر که شرط نیست که بعد از اذان صبح بخواند. کسی که نماز شب می‌خواند می‌تواند در همان شب نافله صبح را بخواند و بعد از اذان نماز صبح را بخواند. پس لغو نمی‌شود قید نهاراً.

و لذا تنها دلیل بر مشروعیت نماز وتیره در سفر روایت فضل بن شاذان است نه روایت دیگر.

جهت دیگر در بحث این است که آیا می‌شود من اکتفاء بکنم در نافله ظهر به دو رکعت؟ کی حال دارد هشت رکعت نافله ظهر بخواند؟ البته باید حال داشته باشیم. از نشسته شروع کنیم با حذف سوره‌ها. ما امتحان کردیم دیدیم خیلی زود تمام می‌شود. چهار تا دو رکعتی نشسته با حذف سوره. سلام هم یک بار بدهیم. یک السلام علیکم. خیلی سریع تمام می‌شود. ولی حالا یکی می‌گوید کی حالش را دارد؟ خب می‌خواهد از این چهار تا نماز، یک نمازش را بخواند، از نافله مغرب که چهار رکعت است دو رکعتش را بخواند یا از نماز شب فقط وترش را بخواند یا شفع و وتر را بخواند یا از آن هشت رکعت قبلش چهار رکعتش را بخواند، مشروع است یا نه؟

تامل بفرمایید صاحب جواهر استدلال کرده به چهار دلیل بر مشروعیت حذف بعض نوافل و اکتفاء به بعض آن در نافله فریضه واحده یا در نافله شب.

تامل بفرمایید ان شاء الله فردا.

جلسه ۲۱

سه‌شنبه - ۹۵/۰۸/۰۴

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

بحث در این هست که آیا نوافل یومیه را می‌شود به طور ناقص اداء کرد مثلاً نافله ظهر را ما به جای هشت

رکعت، دو رکعت بخوانیم، چهار رکعت بخوانیم یا نمی‌شود؟

مرحوم صاحب جواهر فرموده که ما به چهار دلیل اثبات می‌کنیم که جایز است تبعیض در نوافل حتی نسبت به فریضه واحده. نسبت به فرائض مختلف که روشن است تبعیض جایز است. نافله ظهر را می‌خوانم قبل از نماز ظهر ولی نافله عصر را نمی‌خوانم، مشکلی نیست. اما نافله ظهر را هم ایشان فرمود می‌توانم دو رکعت بخوانم، به یک چهار ثواب نافله ظهر مثلاً دست بیابم.

دلیل اول ایشان اصالة البرائة است. شک می‌کنیم شرط مشروع بودن نافله ظهر انضمام این چهار نماز است به یکدیگر، اصل برائت از شرطیت جاری می‌کنیم.

برائت از شرطیت یا جزئیت در مستحبات محل اختلاف است. برخی مثل مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند مشکلی ندارد. آنی که برائت از او جاری نمی‌شود برائت از اصل استحباب است. مثلاً نمی‌دانیم نماز غفله مستحب است یا نیست، رفع ما لایعلمون معنا ندارد جاری بشود. چون استحباب نماز غفله ثقل آور نیست. اما اگر بدانیم یک عملی مستحب است، نمی‌دانیم مشروط به یک شرطی هست که صحت این مستحب مشروط باشد به این شرط، در واقع این شرط شک در وجوب شرطیش داریم، وجوب شرط در مستحبات هم ثقل آور است. برائت جاری می‌کنیم.

ولی کسانی هستند مثل مرحوم آقای صدر می‌گویند ما قبول نداریم. انصراف قائل هستند در ادله برائت. می‌گویند ظاهر رفع ما لایعلمون رفع مؤاخذه است. در مستحب رأساً هم ترک بشود مؤاخذه‌ای در کار نیست تا چه برسد صحیحاً انجام ندهیم. و با این برائت ما چه می‌خواهیم اثبات کنیم؟ خب اگر می‌خواهید احتیاط تام بکنید در این مستحب، این شرط مشکوک را بیاورید. احتیاط تام نمی‌کنید، رجائاً می‌خواهید، بیاورید این نماز مستحب فاقد شرط را رجائاً بیاورید. اصل برائت که نمی‌آید بگوید نخیر من جاری می‌شوم تا دیگر نیازی به قصد رجاء نداشته باشید. بالاخره برائت هم جاری بشود برائت می‌گوید امر به اکثر ندارید اما ثابت نمی‌کند امر به اقل لابلشرط دارید. این مهم است. برائت از شرطیت ضمیمه شدن آن سه تا نماز دیگر به نماز اول در نافله ظهر، می‌گوید شما امر ارتباطی ندارید به این نماز دو رکعتی مشروط به لحوق آن سه نماز دیگر. ولی

نوافل ۲۰۹

ثابت نمی‌کند امر به آن نماز اول لبشرط است. این اصل مثبت است. ایشان در بحوث فرمودند وقتی این ثابت نشد شما باید قصد رجاء بکنید. برائت هم نبود قصد رجاء می‌کردید، برائت هم که آمده قصد رجاء می‌کنید. چه اثر عرفی دارد این برائت؟

ما در اصول سعی کردیم جواب بدهیم از این وجه، بگوییم عرفا وقتی برائت از اکثر جاری می‌شود عرفا اتیان به اقل را صحیح می‌بیند. اگر شما برائت جاری کردید در غسل جنابت از شرطیت ترتیب بین طرف راست و چپ و غسل کردید بدون رعایت ترتیب، این صحت ظاهریه دارد به نظر عرف. صحت ظاهریه یعنی برائت جاری کردید از شرطیت ترتیب. این طور نیست که عرف بعد بگوید خب من چه جوری با این غسل مشکوک وارد مسجد بشوم در حالی که شک دارم این غسل صحیح است. در حالی که طبق بیان بحوث استصحاب جنابت جاری است بعد از این غسل مشکوک و خود ایشان در جلد ۱ بحوث فی شرح العروة الوثقی صفحه ۱۵۱ ظاهرا ملتزم می‌شود به این مطلب. یعنی ظاهر کلامش این است که ملتزم می‌شود که بله، فقط می‌توانید با این غسل نماز بخوانید. عقاب نمی‌شوید که چرا نماز نخواندید با غسل تام. اما استصحاب حدث، استصحاب جنابت احکام جنابت را بار می‌کند که لایدخل الجنب فی المسجد. خب ما گفتیم این عرفی نیست. نماز بتوانم بخوانم اما مسجد نتوانم بروم. این عرفی نیست. عرف وقتی برائت از اکثر جاری کرد آثار صحت را بر اقل بار می‌کند. و لذا ما بعید نمی‌دانیم فرمایش آقای خوئی را که برائت از وجوب شرطی در مستحباب اثرش عرفا این است که من می‌توانم بگویم این نماز فاقد این شرط مشکوک که مستحب است صحیح است و ظاهرش این است که بر این نماز ثواب خواهند داد.

[سؤال: ... جواب:] ایشان در تقریب مطلبش همین را گفته دیگه. همین را گفته، گفته وقتی برائت از اکثر نمی‌تواند اثبات کند جواز قصد امر به اقل را و من باید رجاءا اقل را اتیان کنم چون امر به اکثر رفع شد ظاهرا، لازمه عقلیش اثبات اقل لبشرط است. و اصل مثبت حجت نیست. پس این اصل برائت شامل این مورد نمی‌شود. که ما این را جواب خواستیم بدهیم.

و لذا...

210..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

[سؤال: ... جواب:] دیگه ظهور عرفی دلیل برائت... بحث این نیست که ما بگوییم دلیل عقلی اقامه می‌کنیم تا شما بگویید القاء در مفسده نیست در مستحبات مردم دچار اشتباه بشوند. بحث در یک ظهور عرفی است. لازم بین بالمعنی الاخص است. ... حالا شما ممکن است لازمه بین بالمعنی الاخص اگر تشکیک کنید لازم بین بالمعنی الاعم هم کافی است. لازم بین کافی است؛ یعنی لازم عرفی. لازم بین یعنی لازم عرفی. حالا بالمعنی الاخص نباشد که تصور ملزوم موجب تصور لازم است. لازم بین بالمعنی الاعم باشد که تصور لازم موجب تصدیق هست عرفا. لازم بین بالمعنی الاعم همین کافی است.

اشکال به صاحب جواهر پس این نیست که اصل برائت در شرائط مشکوکی مستحبات جاری نمی‌شود. اشکال به ایشان این است که الاصل دلیل حیث لادلیل. خب ظاهر این که نوافل ظهر ثمان رکعات این است که ارتباطی هست این نافله ظهر. مثل نماز جعفر طیار. دو تا دو رکعتی است ولی قطعاً ارتباطی است. می‌شود نماز جعفر طیار را فقط دو رکعت بخوانیم؟ نمی‌شود.

دلیل دوم صاحب جواهر: گفتند سلام که می‌دهیم در هر دو رکعتی این دلیل بر استقلال این دو رکعتی است.

این هم جوابش روشن شد. استقلال از حیث نماز بودن غیر از استقلال در امر ارتباطی است. بله، مستقل است. مستقل است این دو رکعت در نماز بودن. بعد از سلام نماز اول مشغول صحبت کردن با دوستت بشو. اما امر به این نماز امر ارتباطی است. یک امر وحدانی داری به این چهار نماز. مثل نماز جعفر طیار.

[سؤال: ... جواب:] بله. ... به عنوان نافله ظهر یا نماز شب، نافله اللیل گفتند ثمان رکعات. می‌شود نافله شب را دو رکعت بخوانید؟ غیر از شفع و وتر دو رکعت بخوانید. ... ظهور این امر در امر ارتباطی است. مثل بقیه اوامر. در عبادات وقتی می‌گوید این کار را بکن ظاهرش ارتباطی است. اجزاء با هم مرتبط هستند. وجه سوم صاحب جواهر این است که فرموده است نماز مستحب است. معنا ندارد بگویید وقتی شروع کردی باید تمام کنی. نمی‌خواهم تمام کنم.

خب این جوابش روشن است. تکلیفاً اتمام آن واجب نیست، درست. اما وضع اگر اتمام نکنی آن دو رکعت اول هم امثال امر به نافله ظهر نیست این را که نمی‌شود منکر شد. ظاهر دلیل این است. و الا شما نماز دو

نوافل ۲۱۱

رکعتی مستحب را هم شروع کنی همان رکعت اول می‌توانی قطع کنی. اصلاً بعد از تکبیره الاحرام می‌توانی قطع کنی نماز مستحبی را. اتمام وجوب تکلیفی ندارد؛ نه این که وجوب وضعی هم ندارد.

[سؤال: ... جواب:] باشد. شما می‌گویید اتمام نماز مستحب واجب نیست به صرف شروع در آن. مگر بحث ما در وجوب تکلیفی اتمام است. ما بحث‌مان در وجوب وضعی اتمام است.

[سؤال: ... جواب:] استحقاق ثواب تابع این است که استحباب آن را اثبات کنیم. کسی شروع می‌کند نماز مستحب را، وسط نماز قطع می‌کند. این مستحق ثواب است؟ دلیل نداریم. وعده ندادند به این آقا ثواب می‌دهند. ... من شاء استقل یعنی نماز صحیح را کم بخواند. نه این که نماز صحیح را باطل کند بعد بگوییم که این ثواب دارد.

دلیل چهارم صاحب جواهر این است که آقا! نکته تشریع نوافل جبران نقص فریضه است. و انما جعلت النوافل لیکتمل بها ما نقص من الفرائض. خب آقا! با دو رکعت هم می‌شود بعضی از نقص فریضه را جبران کرد. چرا نمی‌گذارید این بیچاره حالا فرصت ندارد تا دو رکعتی بخواند قبل از نماز ظهر؟ یک نماز دو رکعتی به عنوان نافله بخواند بخشی از نقص فریضه‌اش جبران بشود.

این هم جوابش این است که آقا! این‌ها حکمت است. وانگهی ما چه می‌دانیم نقص نماز فریضه حتماً با یک نماز دو رکعتی جبران می‌شود، شاید این‌ها ارتباط با هم دارند. مثل بعضی از قرص‌ها هستند دو تایش را باید با هم بخوری تا تب تب را ببرد؛ یکی بخوری، نه، نمی‌برد. بگویی آقا! این را تشریع کردن برای از بین رفتن تب، خب یکی را بخورم بخشی از تبم از بین برود. خیر، ممکن است تاثیر معکوس داشته باشد.

[سؤال: ... جواب:] اما جعلت النافله. نافله ظهر هشت رکعت است.

محقق همدانی فرموده است که و لکن با همه این حرف‌ها که کلام صاحب جواهر ایراد دارد، ما می‌دانیم، روایات ظاهرش این است که نافله‌های یومیّه استقلالیّه هستند. چرا؟ برای این که در خود روایات، برخی از روایات نافله عصر را چهار رکعت ذکر کرده است. مثل معتبره زراره: ثمان رکعات زوال که نافله ظهر است. رکعتان بعد الظهر و رکعتان قبل العصر. رکعتان بعد المغرب. برای نماز مغرب فقط دو رکعت ذکر کرد. معتبره زراره نافله عصر را چهار رکعت ذکر کرد نه هشت رکعت. رکعتان بعد الظهر و رکعتان قبل العصر.

212..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

نافله عصر است ها! چون ثمان رکعات زوال نافله ظهر بود. بعدش نافله عصر، رکعتان بعد الظهر و رکعتان قبل العصر. و نافلتان بعد المغرب. نافله مغرب را هم دو رکعت ذکر کرد نه چهار رکعت.

یا صحیحہ عبداللہ بن سنان: لاتصل اقل من اربع و اربعین رکعۃ. اربع و اربعین رکعۃ، ہفدہ رکعت فریضہ، بیست و ہفت رکعت می شود نافله. خب بیست و ہفت رکعت ہمین است کہ در معتبرہ زرارہ گفت دیگہ. همان می شود دیگہ. خب آن ہم بیست و ہفت رکعت، زرارہ گفت کہ اول خواندیم.

[سؤال: ... جواب:] بلہ دیگہ. ایشان استظهار می کند پس ارتباطی نیست. اما با این روایات مطلب را می خواہد اثبات کند.

بعد ایشان می گوید اتفاقا بہ نظر ما از این روایات استفادہ می شود نافله عصر را ہم می شود فقط دو رکعت خواند. چرا؟ ہمین کہ فرمود رکعتان بعد الظهر و رکعتان قبل العصر. خود این تفریق. بعد از نماز ظهر دو رکعت می خواند بہ عنوان نافله عصر بعد دو سہ ساعت استراحت می کردند دیگہ، موقع نماز عصرش آن کہ می شد بلند می شدند نماز عصر بخوانند، آن موقع ہم دو رکعت بخوان. این دو رکعت، آن ہم دو رکعت، چند ساعت قبل خواندی؟ می شود نافله عصر. خود این فاصلہ انداختن نشان استقلال این دو تا است.

بعد ایشان فرمودہ: ما یک روایتی داریم کہ این روایت ہم جالب است. در این روایت دارد کہ حسین بن علوان می گوید کہ کان علی علیہ السلام یقول: اذا زالت الشمس عن کبد السماء فمن صلی تلك الساعة اربع رکعات فقد وافق صلاۃ الابوابین و ذلک بعد نصف النہار. نافله ظهر را ہم چہار رکعت کرد.

حسین بن علوان مورد بحث است. آقای بروجردی فرمودند ضعیف است، توثیق ندارد. و لکن حسین بن علوان از راهایی می شود توثیقش کرد. چون حسن بن علوان گفتہ اند اوثق من اخیه. حسن بن علوان از برادرش اوثق است. کان اوثق بنا و احمد. بعد نجاشی یک عبارتی دارد می گوید الحسین بن علوان اخو الحسن کان ثقۃ. آقای خوئی کان ثقۃ را می زند بہ حسین بن علوان. می گوید آقا! مترجم لہ حسین بن علوان است. حالا گفتند اخو الحسن کان اولی بنا و احمد عند اصحابنا. کان ثقۃ. خب این کان ثقۃ بہ مترجم لہ باید بخورد. ظاہرش این است.

نوافل ۲۱۳

ما اشکال کردیم. گفتیم نه، شاید اتفاقا به حسن بخورد. اخوه الحسن کان اولی بنا و احمد و کان ثقة، این به حسن بن علوان شاید بخورد. قرائنی ذکر کردیم از رجال نجاشی. ولی با این عرض ما مطلب تمام شد. و ما این تعبیر که استفاده کنیم حسن بن علوان اوثق من اخیه است و حسن بن علوان ثقة است. یک وقت حسن بن علوان شر است بعد می‌گوییم صد رحمت به او، به قول آن خانی بود در اطراف شهر ما گفتند که آقا! این قدر ظلم نکن به مردم، یک خدایا مرزی برای خود بگذار. گفت گذاشتم. یک پسری دارم هر کی او را ببیند می‌گوید صد رحمت به پدرش. این بله، می‌شود ابوه خیر منه. ولی فرض این است که نه، حسن بن علوان ثقة است بعد می‌آید می‌گویید حسن بن علوان اوثق بود. مثلاً یک فقیهی، فقیه است، یک وقت دو تا بیسواد است، می‌گویید این اعلم از او است، هر دو بیسوادند ولی این اقلاً بلد است بنویسد بابا آب داد. این می‌شود این باسوادتر از او است، هر دو بیسواد. است ولی یک فقیهی را می‌آیی می‌گویی این مرجع عالیقدر اعلم بود. بعد از کی می‌گویی اعلم بود؟ از یک آدم بیسواد؟ این عرفی بود؟ وقتی می‌گویی اعلم بود، باید بگویی اعلم بود از فلان آیه الله. عرفیش این است دیگه. حسن بن علوان اگر ثقة باشد، حسین بن علوان هم باید ثقة باشد بگویند حسن از حسین اوثق بود. بله، اگر هر دو ناباب بودند، مثل علی بن ابی حمزه بطائنی و حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی هر دو ناباب بودند به نظر ابن غضائری و لذا می‌گوید کان الحسن ضعیفا فی نفسه و ابوه اوثق منه. حسن بن علی بن ابی حمزه خیلی آدم کذایی بود، پدرش از او بهتر بود. اینجا دلیل بر وثاقت علی بن ابی حمزه نمی‌شود. چون حسن بن علی بن ابی حمزه ضعیف است، بعد می‌گوید پدرش از او بهتر بود. شاید بهتر بود یعنی این بدتر از پدرش بود. اما جایی که نه، حسن بن علوان ثقة است. کان ثقة اگر به حسین بخورد که هیچ. اگر به حسن بخورد کان حسن ثقة. بعد بیایی بگویی حسن اوثق من اخیه این ظاهر عرفیش این است که مقایسه بین دو ثقة می‌کنی دیگه.

خب پس به نظر ما این روایت سندش تمام است.

[سؤال: ... جواب:] حالا دو نفر بگویند مشکل چیه؟ ... وقتی ما از خارج فهمیدیم که حسن ثقة است، یکی

دیگه هم می‌آید می‌گوید حسن از برادرش اوثق بود متفاهم عرفی این است که یعنی این ثقة بود و اوثق از برادرش بود. حالا این وجهی که به ذهن مان می‌آید این است.

214..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

[سؤال: ... جواب:] نه. ... ببینید!... روایت را یک بار دیگر بخوانم. عند کبد السماء یعنی زوال شمس بشود.

فمن صلى تلك الساعة أربع ركعات فقد وافق صلاة الاوابين... چرا گفت اربع ركعات؟ خب بگويد صلى صلاة الظهر ديگه. ... خب چرا بگويد؟ اذا زالت الشمس فصلی صلاة الظهر بگويد، فقد وافق صلاة الاوابين. خب چرا می گوید اربع ركعات؟ اين عرفی نیست. ... بله، اگر نماز ظهر بگويد،؟؟ فصلی اربع ركعات، همان چهار ركعت را بخواند. و الا نماز ظهر را تعبیر اربع ركعات ايكند عرفی نیست. چهار ركعتی بخواند، اربع ركعات نكره است ديگه، چهار ركعتی بخواند بعد بگويد مقصود نماز ظهر است اين عرفی نیست. بعد مسافر چی؟ مسافر نماز دو ركعتی است. آن اول وقت نماز بخواند او را نمی گوید؟ ... خب حالا بهر حال ظاهرش همان نافله است.

در موثقه سليمان بن خالد هم سه تا نماز دو ركعتی برای نماز عصر گفته. ست ركعات. می گوید صلاة النافلة ثمان ركعات حين تزول الشمس قبل الظهر ست ركعات بعد الظهر و ركعتان قبل العصر. فاصله انداخته. گفته بعد از نماز ظهر سه تا دو ركعتی بخوان به عنوان نافله عصر يك دانه دو ركعتی را هم بگذار بعد از نماز عصر بخوان و اين فاصله انداختن قرينه بر اين است كه آن شش تا مستقل است.

این فرمایش مرحوم محقق همدانی است.

به نظر ما این فرمایش باطله ایراد دارد. چرا؟ برای این كه ما قبول داریم بعضی از این روایات جمع عرفی دارد. بعضی از این روایات. چطور؟ مثلا صحیحہ عبدالله بن سنان: لاتصل اقل من اربع و اربعین بود، او را ما قبول داریم. او متفاهم عرفی یعنی بیست و هفت ركعت نافله خب معنایش این است كه شما از نماز نافله مغرب دو ركعت زدی از نافله عصر هم چهار ركعت زدی. این را ما قبول داریم. و همین طور ما قبول داریم آن روایتی را كه معتبره ابی بصیر بود: الذی يستحب ان لايقصر عنه راجع به، گفت كه این جوری گفت، و بعد الظهر ركعتان و قبل العصر ركعتان، نافله عصر را چهار ركعت ذكر كرد. اما بیشتر از این ما نمی توانیم بگوئیم. ضمنا عرض كنم آن معتبره زرارہ را ما طرحش كردیم. ما فقط صحیحہ عبدالله بن سنان و معتبره ابی بصیر را حمل بر مراتب استحباب كردیم. چون معتبره زرارہ می گفت هذا جميع ما جرت به السنة؟ قال نعم. آن را طرح كردیم بخاطر مخالفت با تسالم اصحاب. ولی قبول داریم معتبره ابی بصیره، صحیحہ عبدالله بن سنان.

نوافل ۲۱۵

صحيحه عبدالله بن سنان بيست و هفت ركعت نافله گفت، معتبره ابى بصير بيست و نه ركعت. نافله عشاء را هم حساب كرد.

[سؤال: ... جواب:] نمى‌شود. اين‌ها يك مضمون است. عرفى نيست اين. تفكيك در ابعاض يك روايت در صورتى عرفى است كه مستقل از هم باشند نه هذا جميع ما جرت به السنه؟ قال نعم كه از توابع حرف قبلى است.

مراتب فضل را قبول داريم. قبول كرديم كه نافله عصر مى‌شود چهار ركعت باشد نافله مغرب هم مى‌تواند دو ركعت باشد. بيست و هفت ركعت مى‌شوند. بيشتر از اين ما دليل نداريم.

ايشان مى‌گويند كه گفتند بعضى از نافله عصر را دو ركعتش را بعد از ظهر بخوان، دو ركعتش را قبل از عصر بخوان با فاصله. با فاصله چند ساعته. خب اين دليل بر جواز تفريق است نه دليل بر جواز تبعيض. يعنى زمانش فاصله بيفتد. نه اين كه يكي را بخوانى يكي را نخوانى. نماز شب هم همين جور است. مستحب است انسان تفريق كند نه تبعيض بکند. استقلال در نماز نه استقلال در امر ارتباطى. نماز شب هم همين است. خب با اين كه ظاهراً مشهور كاد ان يكون اجماعاً كه آن هشت ركعت نماز شب ارتباطى است، تفريقش مستحب است كه انسان يك مقدار بخوابد. پيغمبر هم همين جور بودند. دو ركعت نماز مى‌خواندند استراحت مى‌كردند. كه انسان در حال خواب كلا به ياد خدا باشد. قم الليل الا قليلا نصفه الى آخر.

راجع به آن روايت حسين بن علوان خب مى‌گويد چهار ركعت نماز ظهر، او هم بعيد نيست بگويم نافله ظهر چهار ركعت مستحب است. چون نگفت بعدش چهار ركعت ديگه را هم بعدا بخوان. بعيد نيست نافله ظهر چهار ركعت، نافله عصر هم چهار ركعت، اين مقدار مستحب است. نافله مغرب هم دو ركعت. بيش از اين دليل نداريم تبعيض كنيم. نحن ابناء الدليل. ظهور ندارد كلا هر نافله دو ركعتى را مستقلش كنيم.

بله، نافله شب دليل داريم كه شفع و وترش مى‌تواند مستقلاً خوانده بشود. نماز شب را نخوانيد، شفع و وتر بخوانيد يا وتر تنها بخوانيد. دليل چيه؟ صحيحه معاوية بن وهب: عن الصادق عليه السلام أما يرضى احدكم ان يقوم قبل الصبح و يوتر و يصلى ركعتى الفجر فيكتب له صلاة الليل. حالا ثواب نماز شب را، حالا آن نماز شب حداقل. حالا چه جورى است نماز شب را نخوانده، ثواب نماز شب را، اين‌ها مى‌گويند ثواب استحقاقى

216..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

داریم و ثواب تفضلی. این ثواب استحقاقی نماز شب را می‌دهند، دیگه ثواب تفضلیش را به او نمی‌دهند. خب

چیه؟

[سؤال: ... جواب:] نه. ممکن است بیدار نشود، عمدا بیدار نشود. ... أما یرضی ان یقوم قبل الصبح حالا ممکن است سعه وقت هم باشد، یقول قبل الصبح و لو یک ربع قبل از صبح. یک ربع قبل از صبح می‌شود نماز شب خواند دیگه. ولی یک ربع قبل از صبح بلند می‌شود نماز وتر می‌خواند، طول می‌دهد نماز وترش را. ... بعضی‌ها در قنوت نماز وترشان دعای ابوحمزه ثمالی می‌خوانند. حالا این سه رکعت را می‌خواند، دعای ابوحمزه ثمالی هم می‌خواند با این که وقت هم دارد. اطلاق دارد. فیکتب له صلاۃ اللیل.

خب بحث این است که آیا این یوتر یعنی فقط آن یک رکعت؟ یا نه، سه رکعت، شفع و وتر؟ اینجا است که آن بحث پیش می‌آید که مرحوم آسید مهدی روحانی کتاب نوشتند که رسالۃ فی أن الوتر ثلاث رکعات. همان‌طور که محقق همدانی فرموده نه، گاهی وتر را ما می‌بینیم در روایات به ثلاث رکعات گفتند، شفع و وتر، گاهی به خود وتر گفتند. هر دو استعمال شده. و لذا این روایت اطلاق دارد. أما یرضی احدکم ان یقوم قبل الصبح و یوتر. اطلاق دارد. یوتر یک فرضش این است که شفع و وتر بخواند. یک فرضش این است که فقط وتر بخواند. اطلاق روایت می‌گیردش. و لااقل اطلاق روایت خصوص نماز وتر را می‌گیرد و مسلم اگر نماز وتر عبادت مستقل باشد شفع و وتر با هم به طریق اولی عبادت مستقله است.

[سؤال: ... جواب:] نه، اطلاق دارد. ... نه. وتر یک عنوان... وتر می‌تواند... نه. اجمال نیست. چرا اطلاق نباشد. نماز وتر بخواند. دو جور می‌شود نماز وتر خواند. نماز فردی بخواند نه زوجی. نماز فردی خواندن یا به این است که شفع و وتر بخواند، می‌شود فردی. یا فقط وتر بخواند او هم می‌شود فردی. ... نه. می‌گوید اطلاق اگر داشت یعنی نماز فردی. می‌گوید پلاک زوج و فرد. نمازی که پلاک فرد دارد بخواند. ... نه. اشتراک لفظی لازم نیست. اطلاق دارد.

و لااقل از مجموع روایات فهمیدیم که ظهور وتر در نماز وتر است نه در شفع و وتر. و ما قبول نداریم این بی‌آن که ظاهر وتر ثلاث رکعات است. این هم بیان دوم.

نوافل ۲۱۷

آن وقت نماز وتر ظهور دارد در خصوص آن یک رکعت. بالاولیة می‌گوییم شفع و تر هم عبادت مستقلة می‌تواند باشد.

[سؤال: ... جواب:] اما هشت رکعت مستقل. دو رکعتش را بخوانیم دلیل نداریم. ... چه اولویتی؟ آن هشت رکعت با هم است. همه را می‌خوانی بخوان. دو رکعت یا چهار رکعت بخوانی از نماز شب نمی‌خواهم بخوانی. نماز مستحب برو بخوان. اما شفع و وتر را بخوانی عیب ندارد.

[سؤال: ... جواب:] این خلاف ظاهر عرفی است. وتر تنها بخوانی مشروع، شفع هم کنارش بخوانی نامشروع، این خلاف متفاهم عرفی است.

و ببینید روایات را بخوانم برای‌تان. در حدائق جلد ۶ صفحه ۴۲ مثل مرحوم آقای روحانی گفتند الوتر ثلاث رکعات. دلیل‌شان بعض روایات است مثل صحیحه حنان؛ حنان بن سَدير. می‌گوید و ثلاثا الوتر. ثمان رکعات صلاة اللیل و ثلاثا الوتر. معتبره ابی بصیر: ثمان رکعات من السحر ثم یوتر و الوتر ثلاث رکعات مفصوله. روایت سهل بن زیاد از بزنی: و الوتر ثلاثا.

این‌ها وتر را بر شفع و وتر اطلاق کردند. ولی در روایات متعدده‌ای فقط بر نماز وتر تنها گفتند وتر. صحیحه فضل بن یسار: رکعتان بعد العتمة جالسا تؤدّ برکعة مکان الوتر. آن نافله عشاء دو رکعت نشسته به جای یک رکعت. یعنی تؤدّان برکعة مکان الوتر. خب این‌که عرفی نیست این مکان ثلاث رکعات.

[سؤال: ... جواب:] ما هم همین را می‌گوییم. می‌گوییم وتر دو استعمال دارد و اطلاق دارد. و این روایات به قرینه ارتکاز متشرعه هم مؤیدش این است که ظاهر وتر یعنی همان نماز وتر یک رکعتی.

[سؤال: ... جواب:] تؤدّ برکعة مکان الوتر. آخه بدل و مبدله منه عرفا باید یک جور باشند دیگه. یک رکعت که جای سه رکعت نمی‌شود که. ... عرفی نیست که تؤدّ برکعة مکان الوتر یعنی به جای آن یک رکعت وتر این دو رکعت.

روایت فضل بن شاذان می‌گوید الشفع و الوتر ثلاث رکعات. روایت اعمش: الشفع رکعتان و الوتر رکعة.

218..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

و لذا به نظر ما ظاهر این است که این اطلاق الوتر شامل نماز وتر یک رکعتی هم می‌شود. هر چند احتیاط مستحب این است که کسی که می‌خواهد اکتفاء کند به بعض نماز شب، شفع و وتر را با هم بخواند تا از این شبهه این که الوتر ثلاث رکعات، بیرون بیاید.

این راجع به این مسأله.

بحث ماند راجع به این که نافله روز جمعه چند رکعت اضافه می‌شود؟ او را فردا می‌گوییم و وارد مسأله بعدی می‌شویم ان شاء الله. روز شنبه ان شاء الله.

جلسه ۲۲

یکشنبه - ۹۵/۰۸/۰۹

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

بحث راجع به نوافل بود.

آخرین بحثی که در نوافل هست نوافل روز جمعه است.

در نوافل روز جمعه تعداد نوافل بیشتر می‌شود. صاحب عروه این جور فرموده، فرموده یزاد علی ستّ عشر اربع رکعات. هشت رکعت نافله ظهر است، هشت رکعت نافله عصر است، چهار رکعت هم در روز جمعه اضافه می‌شود.

و این مطلب موافق است با صحیحه بزنی: سألت أبا الحسن عليه السلام عن التطوع يوم الجمعة قال ست ركعات في صدر النهار، أول روز، بعد از این که آفتاب بالا آمد شش رکعت یعنی سه تا نماز دو رکعتی بخوان، و ست ركعات قبل الزوال.

[سؤال: ... جواب:] صدر در مقابل ذیل است دیگه. ... حالا از وقتی آفتاب بالا آمد. ... حالا دیگه مناقشه در

این جهت نکنید چون قبلش بعضی از روایات می‌گوید مکروه است صلات تطوعی.

اول روز شش رکعت، ست ركعات قبل از زوال، ركعتان اذا زالت، ست ركعات بعد الجمعة. فذلك عشرون ركعة سوى الفريضة.

نوافل ۲۱۹

خب طبق این محاسبه شش رکعت اول روز، شش رکعت قبل از زوال می‌شود دوازده رکعت، دو رکعت هم هنگام زوال، چهارده رکعت، شش رکعت هم بعد از نماز جمعه، بیست رکعت شد. مشهور هم همین را گفتند.

ولی در صحیحہ سعد بن سعد الاشعری دارد: سألت عن الصلاة يوم الجمعة كم ركعة هي قبل الزوال؟ قال: ست ركعات بكرة و ست بعد ذلك اثنا عشر ركعة و ست ركعات بعد ذلك، این می‌شود هیجده رکعت، و رکعتان بعد الزوال، دو رکعت هم بعد از زوال، این می‌شود بیست رکعت، و رکعتان بعد العصر، اضافه‌اش این است، دو رکعت هم بعد از نماز عصر بخوان که در صحیحہ بزنطی نبود، شد بیست و دو رکعت. دو رکعت این صحیحہ سعد بن سعد الاشعری اضافه کرد.

صحیحہ سعید الاعرج این جور دارد، می‌گوید: سألت عن صلاة النافلة يوم الجمعة، قال: ست عشرة ركعة قبل العصر، شانزده رکعت قبل از عصر و كان على عليه السلام يقول ما زاد فهو خير ان شاء رجل ان يجعل منها ست ركعات في صدر النهار و ست ركعات نصف النهار و يصلی الظهر و يصلی معها اربعة ثم يصلی العصر، اگر کسی خواست این کار را بکند. خب این شد شانزده رکعت.

پس روایت اول بیست رکعت بود، روایت دوم بیست و دو رکعت، روایت سوم شانزده رکعت.

پدر صدوق و مرحوم شیخ صدوق بخاطر همین تعارض بین این سه روایت ظاهراً گفتند آقا! از خیر این روایات متعارضه گذشتیم؛ روز جمعه هم مثل بقیه روزها؛ همان نوافل یومیه.

خب چه وجهی دارد آقا؟ خب حمل بر مراتب استحباب بکنید. شما که دأبتان این است که در خطابات استحبابیه حمل بر مراتب استحباب می‌کنید.

پس بهتر این است که ما طبق صحیحہ سعد بن سعد الاشعری بگوییم افضل زیاده شش رکعت است نه چهار رکعت که مشهور می‌گوید، فالافضل زیاده چهار رکعت است. و آن صحیحہ سعید الاعرج که شانزده رکعت گفت، آن دیگه می‌شود درجه سوم. شاید هم شاهدش این باشد که كلما زاد فهو الافضل که این را هم قرینه بگیریم. ذیل صحیحہ سعید الاعرج دارد و كان على عليه السلام يقول ما زاد فهو خير.

خب از این بحث بگذریم.

[سؤال: ... جواب:] حالا این روایت را بیاورید ببینم!

[سؤال: ... جواب:] در این مورد بله، اختلاف مراتب فضل به همین نحو استفاده می‌شود.

راجع به بحث...

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... اما صدوق می‌گوید مثل بقیه روزها. همان شانزده رکعت که روایت سعید الاعرج گفت. ما زاد فهو خیر از باب الصلاة خیر موضوع فمن شاء استقل و من شاء استکثر، آن دیگه ربطی به نوافل مربوط به نمازهای واجب نیست. آن نمازهای مستحب مستقل هست؛ نوافل غیر مترتبه که حد ندارد. ... چرا ما حمل بر مراتب استحباب نکنیم؟ بگوییم در روز جمعه واقعا نافله مترتبه داریم، بیست و دو رکعت، فالافضل بیست رکعت، ثم الافضل شانزده رکعت مثل بقیه روزها.

[سؤال: ... جواب:] روایت بزندی داشت و ست رکعات بعد الجمعة. این ظاهرش این است که بعد از نماز جمعه. خب در صحیحہ سعد بن سعد الاشعری نداشت این تعبیر را که ست رکعات بعد الجمعة. و لکن خب این‌ها مثبتین هستند؛ مشکلی ما نداریم. باز حمل بر مراتب استحباب می‌کنیم.

یک مطلبی عرض کنم راجع به بحث نوافل، این بحث تمام بشود.

آقای سیستانی در تعلیقه عروه راجع به تبعیض در نوافل این جور گفتند، گفتند: خب می‌شود در نماز شب فقط شفع و وتر بخوانیم بلکه می‌شود فقط وتر بخوانیم. ایشان ظاهرش این است که یوتر را در آن صحیحہ‌ای که بود در جلسه قبل خواندیم، ثم یوتر که یکتب له صلاة اللیل، ایشان ظاهر گرفته در همان نماز وتر یک رکعتی. ولی حالا چرا می‌گوید شفع و وتر هم می‌شود جدای از هشت رکعت نماز شب خوانده بشود، ممکن است وجهش این باشد که ظاهر روایت این است که نماز شب همان هشت رکعت است. شفع و وتر نماز جدایی است. و الا ظهور عرفیش این است که شفع و وتر ربطی به نماز شب ندارد. بعد از نماز شب مستحب است شفع و وتر بخوانیم. خود خطاب شفع و وتر ظهور دارد در استقلال نسبت به آن هشت نماز شب.

و این مطلب بعیدی هم نیست.

نوافل ۲۲۱

بعد ایشان این جور دارند: و فی نافله العصر اربع رکعات بل رکعة. در نافله عصر می‌توانی شما اصلا چهار رکعت بلکه دو رکعت بخوانی. ولی در جاهای دیگر احتیاط واجب این است که اگر تبعیض کردی به قصد رجاء باشد. یعنی به قصد قربت مطلقه باشد. چون معلوم نیست که به عنوان نوافل یومیه پذیرفته شود. حتی اگر نافله مغرب را می‌خوانید دو رکعت، قصد رجاء بکنید؛ قصد قربت مطلقه بکنید.

من به نظرم وجه فرمایش ایشان این است که ایشان در نافله عصر دیده روایت می‌گویند می‌شود چهار رکعت نافله عصر را خواند، در روایت صحیح بود، از این فهمیده که پس معلوم می‌شود نافله عصر ارتباط بین رکعاتش نیست. هشت رکعت نافله عصر؛ چهار تا نماز دو رکعتی. روایت می‌گویند می‌توانی اقتصار کنی بر اربع رکعات، این دیگه ظهور در ارتباطیت این چهار نماز نافله عصر را خراب می‌کند. و لذا اطلاقش اقتضاء می‌کند دو رکعت هم اگر خواندیم اشکال نداشته باشد. ولی ما در نافله مغرب جواز تبعیض نداشتیم؛ جواز تفریق داشتیم. که بعد از مغرب دو رکعت بخوان و قبل از عشاء هم که یک ساعت بعد می‌خوانید دو رکعت بخوان. آن هم نافله مغرب است دیگه. این تبعیض نیست؛ این تفریق است.

ولی انصافا از این روایتی که می‌گفت نافله عصر را چهار رکعت بخوانید ما جواز اتیان به رکعتین را نمی‌فهمیم. خب اول می‌گفتند هشت رکعت بخوان. دلیل گفت چهار رکعت می‌توانی بخوانی، اما بیش از این ما بگوییم دو رکعت هم می‌توانی بخوانی، از کجا؟ پس اگر این جور باشد پس چرا شش رکعت را ایشان اجازه نداده، نگفته و یجوز الاقتصار علی ست رکعات؟ این را نگفته ایشان.

راجع به نافله ظهر که روایت حسین بن علوان بود که چهار رکعت بخوان، کتب من الاولیین، که ما پذیرفتیم نافله ظهر را می‌شود چهار رکعت خواند، ایشان ظاهرا سند حسین بن علوان را تشکیک می‌کنند و وثاقتش را ثابت نمی‌دانند.

خب از این بحث گذشتیم.

مسأله ۱: یجب الاتیان بالنوافل رکعتین رکعتین الا الوتر فانها رکعة. و يستحب فی جمیعها القنوت حتی الشفع علی الاقوی فی الركعة الثانية و کذا يستحب فی مفردة الوتر.

خب این مسأله مشتمل است بر فروعی که عرض می‌کنیم.

222..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

فرع اول این است که ایشان فرموده نافله یک رکعتی ما نداریم الا نماز وتر. همین جوری بگوید آقا! من یک رکعت بگذارید نافله بخوانم، وقت دو رکعت نافله خواندن ندارم، نمی‌شود. فقط نماز وتر یک رکعت است. کسی هم بگوید آقا! دوست دارم چهار رکعت نماز نافله بخوانم بدون سلام در رکعت دوم، این هم مشروع نیست. مگر در صلات اعرابی که پیامبر تعلیم کرد. در صلات اعرابی این هست که بدون سلام چهار رکعت نافله می‌خواند.

[سؤال: ... جواب:] از نظر مشهور بلکه ادعای اجماع شده، غیر از نماز وتر که یک رکعت است و غیر از نماز اعرابی که چهار رکعت است، هیچ نافله‌ای نداریم که دو رکعتی نباشد.

محقق اردبیلی گفته نخیر. من قبول ندارم؛ طبق اطلاقات ادله. الصلاة خیر موضوع فمن شاء استقل و من شاء استکثر. من می‌خواهم یک نماز یک رکعتی نافله بخوانم. همین النوافل و الفرائض احدی و خمسون رکعة خب من دوست دارم این نافله ظهر را آخرش یک سلام بدهم؛ بعد از هشت رکعت. چه اشکالی دارد؟ اطلاقی دارد ادله.

ما اول حساب کنیم ببینیم دلیل مشهور چیه؟ دلیل‌شان بر لزوم سلام در رکعت ثانیه نافله، ببینیم دلیل‌شان چیه. اگر دلیل‌شان تمام بود که مقید اطلاقات است. اگر دلیل‌شان ناتمام بود آن وقت می‌رویم سراغ اطلاقاتی که مقدس اردبیلی ادعا می‌کند. ببینیم همچون اطلاقاتی در ادله داریم؟

[سؤال: ... جواب:] چه یک رکعت، چه سه رکعت، چه چهار رکعت، چه پنج رکعت. نافله است دیگه. هر جوری می‌خواهی بخوانی، بخوان. مقدس اردبیلی این را می‌گوید.

پس مرحله بحث این است: اول سراغ ادله مشهور برویم که اگر اطلاقی هم بود در ادله صلات این ادله مشهور مقید آن خواهد بود. اگر دلیلی بر مشهور نبود می‌رویم سراغ اطلاقات، ببینیم اطلاقاتی داریم مقدس اردبیلی حرفش ثابت بشود. اگر دیدیم اطلاقاتی نیست، مقیداتی هم که موافق نظر مشهور است نبود، کما علیه السید الخوئی که هم مقیدات را منکر است که موافق با نظر مشهور است، هم در وجود اطلاقات اشکال می‌کند که مطابق با نظر اردبیلی است، بعد می‌رود سراغ اصلی عملی. که آقای خوئی نتیجه حرفش این است که ما اگر بودیم، این ارتکاز عوام نبود، تعبیر ارتکاز عوام از بنده است البته، این ارتکاز مردم نبود که وحشت

نوافل ۲۲۳

می‌کنند ببینند نماز یک رکعتی نافله کسی بخواند در غیر نماز شب، وحشت می‌کنند ببینند کسی نماز نافله سه رکعتی می‌خواند، چهار رکعتی می‌خواند که این ارتکاز به نظر ما دلیل است بر قول مشهور، اگر این ارتکاز نبود، ما بودیم و ادله لفظیه، دلیل لفظی بر قول مشهور تمام نبود. اطلاق لفظی هم بر قول مقدس اردبیلی تمام نیست. مقتضای اصلی عملی برائت از شرطیت سلام در رکعت ثانیه بود. با اصل برائت با مقدس اربیلی موافق می‌شدیم لولا الارتکاز.

این سیر بحث.

اما تفصیل بحث:

شروع کنیم از ادله مشهور:

مشهور استدلال کردند اولاً به اجماع.

خب اجماع بر فرض ثابت باشد اجماع مدرکی است لااعتبار به.

من یک توضیحی بدهم راجع به اجماع مدرکی:

ما احراز اجماع اصحاب ائمه که نکردیم بر یک حکم تا گفته بشود آقا! مدرکی باشد یا نباشد مهم نیست، مهم این است که امام تقریر کرد نظر اصحاب خودش را و لو نظر آن‌ها بر اساس یک مستند ضعیفی بود. ما اجماع فقهاء متقدمین در عصر غیبت را داریم. می‌خواهیم از این اجماع کشف بکنیم ارتکاز متشرعه را در زمان ائمه معصومین علیهم السلام. چه جوری از اجماع فقهاء کشف بکنیم ارتکاز متشرعه در زمان معصوم را تا از آن کشف حکم شرعی بشود؟ راهش این است که اجماع فقهاء مدرکی نباشد. اگر اجماع فقهاء مستند باشد به یک حدیث، دیگر دلیل مجمعی ارتکاز متشرعه نخواهد بود. ما چرا اجماع را معتبر می‌دانیم؟ چون اجماع فقهاء متقدمین اگر دلیلی نداشت نشان می‌دهد که ناشی بود از ارتکاز متشرعه. و ارتکاز متشرعه اطمینان داریم که در زمان معصوم بود، کشف رأی معصوم می‌کنیم. و الا اگر اجماع مستند باشد به یک دلیل، ما باید رجوع کنیم به آن دلیل، ببینیم آن دلیل به نظر ما تمام است یا تمام نیست. اجماع که برای ما تقدس ندارد؛ باید کاشف از رأی معصوم باشد.

224..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

[سؤال: ... جواب:] تنها راه اعتبار اجماع همین است که کشف بکند از ارتکاز متشرعی و ارتکاز متشرعی در زمان معصوم کاشف از نظر معصوم است. و الا چه اعتباری دارد نظر فقهاء بر فرض کنید نجاست اهل کتاب و مشرکین بود. چون مستند بود به آیه انما المشرکون نجس. ما از این آیه نجاست شرعی و فقهیه نمی فهمیم. قذارت باطنیه می فهمیم. نمی توانیم کشف بکنیم ارتکاز متشرعه را. مجمعی اشتباه کردند. مگر نمی شود؟ مگر ما جزء فرقی هستیم که می گویند لاتجتمع امتی علی خطا؟ اجماع که برای ما موضوعیت ندارد.

[سؤال: ... جواب:] عصر ائمه، اصحاب ائمه اگر متفق القول بودند بر این که کافر نجس است، استنادا به آیه شریفه، امام سکوت کرد و لو دلیل، ضعیف است اما امام نظر اصحاب را دید و هیچ اعتراض نکرد، خب این کشف می کند معصوم موافق بود با این نظر. ... اگر اتصال به زمان معصوم ثابت بشود و لو مدرک ضعیف بشود کافی است. اما استناد به مدرک هایی غیر از ارتکاز متشرعه جلوی کشف اتصال اجماع را به زمان معصوم می گیرد. و لذا ما باید برویم سراغ روایات.

[سؤال: ... جواب:] اجماع قداماء عصر غیبت را کشف کردیم از زمان شیخ مفید تا زمان شیخ طوسی. ... همین که عرض کردم.

[سؤال: ... جواب:] پس ما چه می گوییم؟ ما همین را می گوییم. ما می گوییم اجماع زمان ائمه و لو ضعیف المدرک باشد معتبر است اما اجماع فقهاء در عصر غیبت محرز نیست متصل بوده است به اجماع اصحاب ائمه. مگر دلیلی غیر از ارتکاز متشرعه نداشته باشد که آن وقت ارتکاز متشرعه پیشینه اش بر می گردد به زمان ائمه و او کاشف از حکم شرعی خواهد بود.

و لذا اجماع مدرکی می گویند معتبر نیست به این خاطر هست و یا حتی محتمل المدرک معتبر نیست. و لذا باید برویم سراغ روایات.

روایت اول روایت عبدالله بن الحسن در قرب الإسناد عن جده علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیهما السلام قال: سألته عن الرجل یصلی النافله أیصلح له ان یصلی اربع رکعات، لایسلم بینهن؟ قال: لا الا ان یسلم بین کل رکعتین. نافله می خواند می تواند چهار رکعت بخواند بدون سلام در رکعت دوم؟ امام فرمود نخیر. باید بین هر دو رکعت سلام بدهد.

نوافل ۲۲۵

سند این روایت مشتمل است بر عبدالله بن الحسن با آن مشکلاتش. توثیق خاص ندارد. فقط حمیری اکثر کرده روایت از او را در کتاب قرب الإسناد.

آقای زنجانی یک اشکالی دارند. آن اشکال قابل توجه است. می‌گویند ما اگر نبود که هدف حمیری نقل احادیث است با سندهای کوتاه، می‌گفتیم اکثر روایت دلیل بر وثاقت این راوی است نزد حمیری. ولی چه کنیم، هدف این کتاب برای همه روشن است، قرب الإسناد یا قرب الأسناد. خوب حالا از شخص ضعیف یا مجهول حدیث نقل کند، این مشکلی ایجاد نمی‌کند. چون به هر کسی بگویید می‌گوید خب چه بکند؟ می‌خواست با سند کوتاه این احادیث را نقل کند، بهتر از این سند پیدا نکرد.

دیگه این انصافا این اشکال موجهی هست؛ مانع می‌شود ما وثوق پیدا کنیم به این که حمیری جهت نقلش از عبدالله بن الحسن اعتماد به عبدالله بن الحسن بوده.

[سؤال: ... جواب:] معلوم نیست. ... شاید حمیری مطمئن بود که عبدالله بن الحسن به جدش دروغ نمی‌بیند؛ علی بن جعفر جدش بوده به او دروغ نمی‌بندد. اما نقل‌های دیگر شاید اعتماد به مظنونات هم بکند، اعتماد به موهومات هم بکند. اما شاید در مورد جدش حمیری وثوق پیدا کرد، وثوق نوعی پیدا کرد که عبدالله بن الحسن لایکذب علی جده و لاینقل عنه نقلاً ظنیاً. اما حالا بیاید بگوید قال زراره، زراره عموی من است؟ دائی من است، بالاخره دید کلام مظنون است از زراره نقل بکند، این ممکن است. ... بهرحال ما، گفت کل یوم هو فی‌شان، فعلاً می‌بینیم این اشکال آقای زنجانی خب مدت‌ها است در ذهن ما هست، ولی فکر می‌کنم فعلاً من وثوقی ندارم که این اشکال آقای زنجانی را جواب بدهم. ... دیگه حالا ایشان اشکال‌شان این است دیگه.

خب این اشکال سندی.

اما اشکال دلالی:

اشکال دلالی این است که آقا! این می‌گوید بیش از دو رکعت نباشد. یک رکعت نباشد از کجا؟ این روایت می‌گوید که کسی که چهار رکعت نماز می‌خواند، در رکعت دوم سلام نمی‌دهد، این درست نیست. لایصلح له، یعنی این مشروع نیست. باید در هر رکعت دومی سلام بدهد. فرض کرده این آقا چهار رکعت می‌خواند

226..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

می‌خواهد سلام ندهد در رکعت ثانیه می‌گوید نه، برو سلام بده. اما آن کسی که می‌خواهد یک رکعت، یک رکعت بخواند، چهار تا نماز یک رکعتی بخواند، یکی به نیت پدرش، یکی به نیت مادرش، یکی به نیت پدرخانمش، یکی هم به نیت مادرخانمش که با خانمش دعواش نشود، از این روایت از کجا استفاده کنیم اشکال دارد؟

آقای خوئی فرموده که ببینید!...

[سؤال: ... جواب:] قطعاً مقصود نافله است. أیصلح له ان یصلی النافله، الرجل یصلی النافله. نافله مطلق

است در مقابل فریضه، چه نوافل یومیه چه غیر یومیه.

آقای خوئی فرمود که به نظر من این اشکال دلالتی درست نیست. چرا؟ برای این که شما اگر می‌گویید این آقا نماز چهار رکعتی می‌خواند، پس فرض نماز یک رکعتی نشده در سؤال، خب این آقا که نماز چهار رکعتی خواند بدون سلام در اثناء. امام می‌خواهد بگوید این نماز چهار رکعتی بدون سلام در رکعت ثانیه باطل است مگر سلام در رکعت ثانیه بدهد. این که معنا ندارد. پس این استثناء، استثناء از این فرد نیست. لا یعنی نماز باطل است. الا استثناء منقطع است. مثل لاتاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکن تجاره عن تراض یا لایسمعون فیها لغوا الا سلاما سلاما. خب سلاما سلاما که استثناء از لغو نیست. یعنی و لکن یسمع. این نمازی که این آقا می‌خواند یصلی اربع رکعات بدون سلام فی الركعة الثانية، این حکمش این است که لایجوز. الا، یعنی و لکن لابد من صلاه النافله رکعتین. الا ان یسلم بین کل رکعتین یعنی لایجوز هذا الصلاه و لا بد ان یسلم بین کل رکعتین. خب کسی که نماز یک رکعتی می‌خواند لایسلم فی الركعة الثانية بل یسلم فی الركعة الاولى.

به نظر ما این فرمایش آقای خوئی درست نیست. ظاهر این روایت این است که یصلی اربع رکعات اعم است. یصلی اربع رکعات اعم از این که سلام بدهد در اثناء یا ندهد. مثل نوافل الظهر ثمانیه رکعات، نافله العصر ثمان رکعات. سؤال می‌کند می‌گوید اینی که نماز چهار رکعتی می‌خواند که اعم است از سلام در اثناء یا عدم سلام، آیا جایز است این کیفیت را انتخاب کند، سلام ندهد در اثناء؟ حضرت می‌فرمایند نخیر. باید سلام بدهد در رکعت ثانیه. پس ضمیر بر می‌گردد به این کسی که یصلی اربع رکعات. اینی که یصلی اربع

نوافل ۲۲۷

رکعات، این آقا جایز نیست یک سلام بدهد برای کل این چهار رکعت. بلکه لایصلح الا ان یسلم بین کل رکعتین، یک سلام کافی نیست برای کل چهار نماز. باید در رکعت ثانیه هم سلام بدهد. اما کمتر از این سلام داد جایز نیست؟ این را نمی‌گوید. حداقل را می‌گوید که از دو رکعت کمتر نشود دیگه سلام. این‌طور نباشد رکعت دوم رد بشود و سلام ندهی. اما اگر رکعت اول سلام دادی نامشروع است؟ این را بیان نمی‌کند.

[سؤال: ... جواب:] عرض کردم لا الا ان یسلم بین کل رکعتین ناظر است به این که یک سلام برای چهار رکعت کافی نیست. باید بین هر دو رکعت سلام بدهد. یعنی این لازم است. اما کمتر از این هم مشروع نیست؟ این ظهور ندارد در این جهت. و لذا ناظر به این که نماز یک رکعتی مستحب ما نداریم نیست. و لذا اشکال دلالتی به این روایت تمام است.

[سؤال: ... جواب:] نافله سه رکعتی را نفی می‌کند. چون می‌گوید باید در رکعت ثانیه سلام بدهی. اما در رکعت اولی صحیح نیست سلام بدهی؟ این را نمی‌گوید. ... اگر رکعت اول سلام بدهد، بلند شود نماز بخواند که او می‌شود رکعت اول نماز بعدی.

روایت دوم، روایت ابن ادریس در سرائر از کتاب حریر: و افصل بین کل رکعتین من نوافلک بالتسلیم. جدا بکند بین هر دو رکعت از نوافلت با سلام؛ سلام بده.

آقای خوئی فرموده هم اشکال سندی داریم به این روایت، چون مستطرفات سرائر، ابن ادریس نسبت به احادیث آن سند ذکر نمی‌کند که کتاب حریر با چه سندی به من رسیده است. شاید سند، ضعیف باشد. فقط کتاب محمد بن علی بن محبوب خوب است، چون آنجا دارد و بخط الشیخ عنده. خط شیخ بود کتاب محمد بن علی بن محبوب نزد صاحب سرائر و شیخ هم که سند صحیح دارد به این کتاب. اما کتاب حریر این‌طور نیست.

آقای خوئی در این بحث این اشکال سندی را نمی‌کند ها! هنوز رجالی نشده بود. می‌گوید مستطرفات سرائر را ما قبول داریم. چون ابن ادریس به خبر واحد عمل نمی‌کند که. او به خبر مستفیض و متواتر عمل می‌کند. پس معلوم می‌شود این خبر، مستفیض و متواتر بوده که از کتاب حریر نقل می‌کند. ولی بعدا رجالی

228..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

که شد، از وسط‌های تنقیح، کتاب طهارت دیگه رجالی شد، بعد دیگه در معجم دیگه رجالی کبیر شد، از آنجا، از آن موقع دیگه اِبه مستطرفات سرائر اشکال سندی می‌کرد.

اما اشکال دلالی ایشان را هم بگویم. اشکال دلالی ایشان این است: فرمودند خب در مستحبات ما تا حالا شنیدیم و خواندیم که حمل بر مراتب استحباب می‌شود اوامر. یک روایت می‌گوید زر الحسین علیه السلام. یک روایت می‌گوید زر الحسین علیه السلام مغتسلا بماء الفرات. خب تعدد مراتب استحباب است. مطلق و مقید نیستند. روش فقهاء این است. اینجا هم و افصل بین کل رکعتین بالتسلیم، حمل بر مراتب استحباب می‌شود. اگر اطلاقی در دلیل نافله بود وجهی ندارد تقیید بزیم به این خطاب.

تامل بفرمایید اشکال سندی به نظر ما وارد نیست. فردا توضیح می‌دهیم. اشکال دلالی هم وارد نیست. چرا؟ برای این که خود آقای خوئی در اصول گفت اگر امر به تقید برود، نه این که بگوید و زر الحسین مغتسلا، بگوید و اغتسل قبل زیارة الحسین علیه السلام، این امر رفته روی تقید، این ظهور در ارشاد به شرطیت دارد. اینجا هم دارد و افصل بین کل رکعتین من نوافلک بالتسلیم. این امر رفته روی تقید نه این که امر برود روی مقید. نه این که بیاید بگوید إئت بنافله یشتمل علی التسلیم بعد کل رکعتین. این می‌شود امر مقید. اینجا امر رفته روی تقید. امر رفته روی خود تسلیم فی الركعة الثانية. امر رفته روی فصل بین کل نافله بالتسلیم فی الركعة الثانية. خود ایشان در اصول جلد پنجم محاضرات صریحا می‌گوید این گونه اوامر ظهور دارد در ارشاد به شرطیت.

و لذا این اشکال دلالی ایشان هم تمام نیست.

تامل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۲۳

دوشنبه - ۹۵/۰۸/۱۰

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

نوافل ۲۲۹

بحث راجع به این بود که محقق اردبیلی فرمود نافله را می‌شود یک رکعتی خواند، می‌شود سه رکعتی یا چهار رکعتی خواند به اطلاق دلیل مشروعیت صلات نافله.

مشهور در مقابل این نظر گفتند نماز نافله دو رکعتی است نه کمتر نه بیشتر مگر در موارد بسیار محدود مثل نماز وتر یا نماز اعرابی یا برخی از نمازهایی که روایت خاص دارد و لو به سند ضعیف. استدلال کردند مشهور یکی به روایت عبدالله بن الحسن از جدش علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام: سألته عن الرجل يصلي النافلة أیصلح له ان يصلي اربع ركعات لایسلم بینهن؟ قال لا الا ان یسلم بین کل رکعة.

که ما در سندش مناقشه کردیم فعلا و دلالتش به نظر ما بر نفی مشروعیت بیش از دو رکعت که سه رکعتی بخواند نافله را بخواند تمام است. اما این که نافله یک رکعتی بخواند ظهوری در نفی مشروعیت آن نداشت.

روایت دوم...

[سؤال: ... جواب:] وقتی که سائل سؤال می‌کند که آیا جایز است شخص نافله را چهار رکعت بخواند بدون سلام در رکعت دوم، امام می‌فرماید نه، باید در دو رکعتی سلام بدهد، یعنی نباید چهار رکعتی را با یک سلام بخواند. اما این که باید سر دو رکعتی سلام بدهد یعنی نمی‌تواند سر یک رکعتی سلام بدهد؟ همچون ظهوری ندارد. ... ظاهرش این است که این شخص می‌خواست چهار رکعت بخواند بدون سلام در رکعت ثانیه. وقتی امام به او فرمود این کار را نکن، این کار جایز نیست، جایز نیست چهار رکعت نماز بخوانی مگر این که در رکعت دوم سلام بدهی، یعنی اگر در رکعت دوم سلام دادی این جایز است. اما در رکعت اول سلام بدهی این جایز نیست؟ این همچون ظهوری به نظر می‌رسد که نداشته باشد. ... می‌گوید باید در رکعت ثانیه سلام بدهی. این باید باشد. اما حالا اگر کسی در رکعت اولی سلام داد این مشروع نیست، دیگه ما به نظرمان ناظر به این حیث نیست.

اما روایت دوم:

روایت دوم روایت مستطرفات سرائر بود: و افصل بین کل رکعتین من نوافلک بالتسلیم.

230..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

آقای خوئی فرمود مستطرفات سرائر چون مشتمل است بر احادیثی از کتب اصحاب که ابن ادریس گزینش کرده ولی سند را به کتب ذکر نکرده و لذا اعتباری به آن نیست. در دلالت هم مناقشه کرد گفت و افصل خب امر استحبابی است به یک حصه‌ای، منافات با استحباب طبیعت ندارد که. یک دلیل می‌گوید که زر الحسین علیه السلام، یک دلیل می‌گوید زر الحسین مغتسلا بماء الفرات. حمل می‌شود بر مراتب استحباب. به نظر ما هر دو اشکال ایشان ناتمام است.

اما اشکال سندی: ما این را بارها عرض کردیم. اگر بناء باشد نداشتن سند در مستطرفات سرائر مشکل ایجاد کند، سند داشتن شیخ طوسی به کتب اصحاب که در فهرست ذکر کرده هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. چرا؟ برای این که ما قرائنی داریم که سندهایی که شیخ طوسی ذکر می‌کرد، سندهای تشریفاتی بود. از باب تیمن و تبرک بود. نه این که به نسخه‌ای که نقل می‌کرد از آن، سند ذکر می‌کرد. نخیر.

مثلاً: حریر به شاگردش می‌گفت اجزت لک ان تروی عنی جمیع کتبی و روایاتی. همین. شاگرد حریر مثلاً می‌آمد به شیخ طوسی می‌گفت انا ایضا اجیز لک ان تروی عنی جمیع کتب و روایات حریر. اما چه چیزی که کتاب حریر است؟ چه چیزی روایات حریر است؟ خودت تشخیص باید بدهی. شیخ طوسی می‌رفت کتاب حریر را پیدا می‌کرد، اتقان نسخه را احراز می‌کرد از آن نقل می‌کرد. نه این که نسخه کتاب حریر را به توسط این سند از حریر نقل می‌کرد و یک سند به این نسخه بود. این خلاف ظاهر است.

[سؤال: ... جواب:] یک روشی بود برای این که ارتباط سندی قطع نشود، این روش حتی در زمان‌های معاصر ما هم بود. شما کتاب اربعین حدیثا امام قدس سره را اگر ملاحظه کرده باشید اول می‌آید سندی را که آشیخ عباس قمی وقتی که قم آمده بود و اجازه نقل حدیث داد به علماء و فضلاء آن روز از جمله به امام، آنجا آورده که حدثنا شیخ عباس القمی قال حدثنا میرزا حسین نوری تا می‌رساند به کلینی. ولی آن حدیثی که امام نقل می‌کند که از نسخه‌ای نیست که شیخ عباس قمی به او داده. همین اصول کافی است یا فروع کافی است که در بازار هست، از همان‌ها ایشان نقل حدیث می‌کرد.

نوافل ۲۳۱

شواهدی ما داریم که در زمان‌های قدیم هم، نمی‌گویم همه جا، ولی خیلی از جاها همین‌جور بود و هیچ ظهوری ندارد خبرنا بجمیع کتبه و روایات در این که شیخ طوسی سند به نسخه داشته. برخی از این شواهد را عرض می‌کنم:

شاهد اول این است که شیخ طوسی در کتاب فهرست راجع به ابن فضال می‌گوید: علی بن الحسن بن الفضال قیل له ثلاثون کتبا. قیل. بعد می‌گوید خبرنا بکتبه و روایات فلان عن فلان عن فلان. اگر بناء بود خبرنا بکتبه و روایات، سند به تفصیل کتب، بلکه سند به تفصیل نسخ کتب بود، با قیل می‌ساخت؟ قیل یعنی من نمی‌دانم چند کتاب دارد. می‌گویند سی کتاب دارد.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... حالا یک جا، دو جا، سه جا، وقتی شاهد زیاد شد دیگه انسان چقدر توجیه کند. راجع به ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: له کتاب الاغانی، کتاب کبیر. این را بنده عرض می‌کنم، مشتمل علی المزخرفات. خبرنا بکتبه و روایات. یعنی واقعا شیخ طوسی آمد کتاب اغانی را پیش استاد کلمه به کلمه خواند که با نسخه اصلیه مقابله کند که آیا این شعر بسبع رمین الجمع ام بثمانی بدا لی منها معصم حین جمّرت بسبع رمین الجمع ام بثمانی مطابق با نسخه اصلیه هست یا نیست. این احتمال می‌دهید شما این را؟ این همه سند به این همه کتاب، همه این‌ها سند به نسخه بوده؟ حالا غیر از این غرابت شاهد هم عرض کردم: قیل له ثلاثون کتبا.

شاهد دوم:

شاهد دوم هم که کتاب اغانی بود که گفتیم. له کتاب الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی کتاب کبیر و کتاب مقاتل الطالبیین و غیر ذلک من الکتب خبرنا عنه جماعة منهم احمد بن عبدون بجمیع کتبه و روایات. شاهد سوم:

در ترجمه یونس بن عبدالرحمن می‌گوید: ابن الولید خبرنا بجمیع کتب و روایات یونس عن فلان عن فلان عن یونس. بعد می‌گوید: و قال ابن الولید ما تفرد به محمد بن عیسی عن یونس فلأرویه. آقا! شما همان جا گفتید جمیع کتب و روایات یونس را ابن الولید نقل کرد با یک سند آخر غیر از سند محمد بن عیسی بن عبید، بعد می‌گویید ابن الولید گفت احادیث یونس که فقط محمد بن عیسی بن عبید نقل کرده است من

232..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

آن‌ها را نقل نمی‌کنم، مگر دیگر جایی برای ما تفرد به محمد بن عیسی عن یونس می‌ماند؟ اگر قرار باشد خبرنا بجمع کتب و روایات یونس ذکر می‌کنید، سند، سند صحیحی هم هست، پس جایی می‌ماند برای این‌که بگویید احادیثی که فقط محمد بن عیسی بن عبید نقل کرده است من آن‌ها را نقل نمی‌کنم. شما همین الان گفتید جمع کتب و روایات یونس را برای من جمع این‌ها را با سند صحیح نقل کردند. شما اگر بگویید جمع کلماتی که از امام مثلاً هست من به آن سند دارم، سندتان را ذکر می‌کنید از زید مثلاً، بعد می‌گویید و آنچه که عمرو تنها نقل می‌کند من آن‌ها را نقل نمی‌کنم. آقا! شما که فرض کردید جمع سخنانی که از امام مطرح است شما از طریق زید سند دارید، دیگه جا می‌ماند برای این‌که بگویید بخشی از این‌ها از متفردات محمد بن عیسی است من آن‌ها را نقل نمی‌کنم؟ شما که الان گفتید همه این کلماتی که مطرح است از امام من از طریق زید بن ارقم نقل می‌کنم. بعد بگویید از طریق عمرو بن کذا، اگر متفرداتی بود من نقل نمی‌کنم. این‌ها تناقض است.

پس معلوم می‌شود...

[سؤال: ... جواب:] عجیب است واقعاً. ... آقا! می‌گوید جمع کتب و روایات یونس بن عبدالرحمن را من سند صحیح دارم. ... سند به جمع روایاتی که مطرح است در کتب. ... آقا! بحث در این است که شما می‌گویید جمع روایاته. جمع روایاته یعنی چی؟ جمع روایات یونس این‌ها معنا می‌کند یعنی جمع روایاتی که در کتاب‌ها هست. ما می‌گوییم اجازه تیمنی و تبرکی بوده. ... یونس بن عبدالرحمن به چند نفر گفت. گفت اجزت لکم ان ترووا عنی جمع کتبی و روایاتی. خب این، کبری. خب ابن الولید هم این اجازه را داد به دیگران. از جهت صغروی در کتب یک احادیثی از یونس نقل شده که فقط محمد بن عیسی بن عبید نقل کرده؛ از جهت صغروی. آن خبرنا بجمع کتبه و روایاته نه این‌که تمام این روایاتی که در دسترس هست، ما سند آخر صحیح به آن داریم. اگر این باشد که نوبت نمی‌رسد به ما تفرد به محمد بن عیسی. آن سند صحیح به جمع روایات و کتب تفصیلیه نبود. یک عنوان اجمالی بود. تیمنا و تبرکا آن عنوان اجمالی که یونس به یک فرد جلیل القدری گفت اجزت لک ان تروی عنی جمع کتبی و روایاتی. او هم به ابن الولید گفت. ابن الولید هم به صدوق گفت. بالاخره تا رسید به شیخ طوسی. نه این‌که این طریق صحیح اعلائی،

نوافل ۲۳۳

طریق بود به تفصیل نسخ کتب و تفصیل روایات. اگر این جوری باشد، این معنایش این است که تمام این روایاتی که در دسترس هست من سند صحیح اعلائی دارم. یعنی هیچکدام ما تفرد به محمد بن عیسی عن یونس نیست. پس چرا بعدش می‌گویی ما تفرد به محمد بن عیسی عن یونس فلاأروی؟ مگر این که حمل بر تیمن و تبرک کنیم.

اما شاهد از کلمات دیگران هم هست. این‌ها هم از بزرگان ما بودند. شهید ثانی که صریحا می‌گوید. می‌گوید اجازه علماء از باب تیمن و تبرک بوده. اجازه محقق کرکی را ببینید! اجزت له ان یروی جمیع ما للروایة فیه مدخل مما یجوز لی و عنی روایت. آخه آدم به تفصیل کتب و نسخ این جوری اجازه می‌دهد؟ می‌گوید: هر چیزی که جایز است بر من نقل آن من هم اجازه می‌دهم شما نقل کنید. این معنایش این است که به نسخ کتب و تفصیل کتب محقق کرکی دارد اجازه می‌دهد و نقل می‌کند؟

شهید ثانی می‌گوید، می‌گوید: من خطوط جماعتی از فضلاء را دیدم، بچه‌شان که به دنیا می‌آمد اجازه نقل حدیث به او می‌دادند. یعنی در کنار قنداقش نسخه این کتب را تا سقف، آخه یک کتاب و دو کتاب نیست، تا سقف کتاب می‌چیندند، یک کاغذ هم می‌گذاشتند، اجزت لك یا ولدی الرضیع ان تروی عنی هذه الكتب، خب همین هذه الكتب ناگهان می‌افتد روی این ولد رضیع، همانجا به لقاء خدا ملحق می‌شود.

ایشان می‌گوید سید بن طاووس به فرزندش غیاث الدین همین جور. شهید اول از اکثر مشایخش در عراق برای اولادش که در شام به دنیا آمده بودند و قریب الولادة بودند، یعنی چند سالی بیشتر عمر نکرده بودند، اجازه نقل حدیث گرفت. گفت ما که آمدیم عراق اجازه نقل حدیث بگیریم، برای آن بچه سه چهار ساله‌مان هم اجازه نقل حدیث بگیریم. اجازه نقل حدیث یعنی به نسخ کتب این افراد از طریق این مشایخ دسترسی پیدا کردند؟

علامه...

[سؤال: ... جواب: آقا! چقدر قرینه را انکار بکنیم؟]

علامه در اجازه به بنی زهره ببینید چی می‌گوید؟ در اجازه‌ای که در پشت کتاب قواعد قطب رازی نوشته چی می‌گوید؟ می‌گوید اجزت له روایة هذا الكتاب باجمعه و روایة جمیع مؤلفاتی و روایاتی و ما أجزی لی

234..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

روایت و جمیع کتب اصحابنا السالفین. آخه اینها یعنی رفته پیش استاد نسخه به نسخه بررسی کرده که

این نسخه درست است یا درست نیست؟

شهید اول در اجازه به ابن خازن این جوری می گوید، می گوید فلیرو مولانا زین الدین علی بن خازن جمیع ذلک ان شاء بهذه الطرق و غیرها مما یزید علی الالف و الضابط ان یصح عنده السند فی ذلک لی و له. هر چیزی که سندش صحیح بود به نظر او می تواند از من نقل کند. قضیه حقیقیه. این چه جور جمع می شود با این ذهنیت که بله، این شاگردها می رفتند پیش اساتید، حالا یا نسخه استاد را می گرفتند از او، آن وقت این نسخه استاد یک نسخه داشته، آن هم برای خودش، چه جوری می داده به این شاگردها؟ این که نمی شود. شاگردها نسخه خودشان را می بردند هر روز پیش استاد، از باء بسم الله تا تاء تمت این می خواندند. آخه یک کتاب را بخواند، دو کتاب را بخواند، سه کتاب را بخواند، آن هم پیش چند تا شیخ اجازه این را بخوانند؟ آخه یک شیخ اجازه هم نبوده. اصلا عمر کفاف می دهد؟ اینها احتمالش هست که این اجازه ها اجازه به تفصیل نسخ باشد؟ اینها اجازه تیمنیه و تبرکیه بوده.

[سؤال: ... جواب:] حالا بر فرض شما بگوئید مثل برنج که یک سیخ می زنند می فهمند این برنج مرغوب است یا نامرغوب، بر فرض کتاب هم همین جوری سیخ بزنند، یک صفحه اول، یک صفحه وسط، یک صفحه آخر، بفهمند که این کتاب، کتاب متقنی است، چند تا کتاب را می شود این جور بررسی کرد؟ پیش چند تا استاد می شود این کار را کرد؟

[سؤال: ... جواب:] غیب نما شده که آن مستنسخ ده تا نسخه را تکثیر کرده، نسخه اش صحیح است؟ آدمیزاد اشتباه می کند. شما یک نامه می نویسی بعد نگاه می کنی، ده تا اشتباه در آن کردی. چه جوری این استاد غیب نما شده که بله، آن کاتب هر چی نسخه نوشته درست است، خیال تان راحت. آخه فکر کنید! و لذا به نظر ما اگر بناء باشد سند، مطرح باشد و ابن ادريس بخاطر بی سندی مشکل پیدا کند، آنهایی هم که سند دارند مثل شیخ طوسی مشکل شان حل نمی شود. چون سندها تیمنا و تبرکا بوده.

حل مطلب این است که آقا! اصالة الحس جاری می کنیم در اسناد این شخص این کتاب را به حریز. وقتی ابن ادريس می گوید و فی کتاب حریز، شهادت می دهد این، کتاب حریز است و احتمال حس می دهیم. حس

نوافل ۲۳۵

معنایش این نیست که از دست حریز این کتاب را بگیرد. حس این است که یک مقدمات قریبه‌ای دارد که هر کس ببیند علم عادی پیدا می‌کند که این نسخه، نسخه صحیحه است. و این احتمالش عرفی است، اصالة الحس در آن جاری می‌شود. فرقی هم بین اب ادريس و شيخ طوسی نیست.

این یک بیان.

بیان دوم...

[سؤال: ... جواب:] سند به عنوان صد تا ذکر نشود. مگر ما در عنوان کتاب حریز مشکل داریم. عنوان کتاب حریز که مشخص است که حریز کتابی داشته به نام کتاب حریز. مهم این است که سند به نسخه داشته باشد. آقای خوئی هم می‌گوید سند به نسخه را ذکر نکرده.

و عجیب است صاحب وسائل هم شده سنددار به نسخ کتب اصحاب. آقا! صاحب وسائل که مشخص است دیگه از چه نسخه‌هایی، نسخه کافی که به قول آقای زنجانی نسخه مغلوطة بوده، صاحب وسائل از او نقل می‌کند که آن غلط‌های در آن نسخه منتقل شده به وسائل. و خود صاحب وسائل بعضی از کتاب‌هایی که الان چاپ شده مثل کتاب النوادر احمد بن محمد بن عیسی، اولش خود صاحب وسائل نوشته، نوشته: آقا! همین کتاب نوادری که در وسائل می‌گوید من سند دارم به آن، آقا! من این را با دو تا نسخه‌ای که خطوط علماء در آن بود، آثار اتقان در آن‌ها، مقابله کردم. نسخه خوبی است ها! خیال‌تان راحت! نگاه کنید مضمون حرفش این است. کتبه الحرّ. خب اگر سند به نسخه دارد، خب این نسخه را مقابله کرده با نسخه استاد، استاد هم نسخه‌اش را مقابله کرده با نسخه استادش و هلمّ جرا تا احمد بن محمد به عیسی خب بگوید سند حسی دارم به این نسخه دیگه. دیگه چرا شما که برق روشن است دارد می‌بینی زید اینجا است، چرا می‌گویی آقا! خیال‌تان راحت، من یک احساسی به من دست داده که وقتی زید می‌آید اینجا آن احساس را دارم. خب تو که داری زید را می‌بینی، بگو زید را می‌بینم دیگه. کسی که نسخه به سند دارد حسا، معنا ندارد بگوید آقا! خطوط علماء در این نسخه بود، آن، آثار اتقان بود در آن، لالباس بالاعتماد علیه. این نشان دهنده کسی است که از روی عجز این حرف را می‌زند. از روی این که سند ندارد به نسخه این حرف را می‌زند.

236..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

خود وسائل را نگاه کنید می‌گوید از راه قرائن ما کشف می‌کنیم این کتاب‌ها مال اصحابش بوده. خودش می‌گوید. نگاه کنید در جلد سی‌ام وسائل. بالقرائن ما اسناد این کتب را به مؤلفینش احراز کردیم. آخه شما می‌گویید صاحب وسائل هم به این نسخ سند داشته؛ عن استاده عن استاده عن استاده الی مؤلف هذا الكتاب. این احتمال‌ها ناشی است از عدم تتبع در این موارد. آن‌هایی که اهل تتبع‌اند، جایی برای تشکیک نزد آن‌ها نیست. اصلاً تشکیک نمی‌کنند در این مطلب که این‌ها سند به نسخ نبوده.

خب این بیان اول.

بیان دوم:

بیان دوم این است: آقا! شما می‌گویید سند به نسخه می‌خواهیم، بسم الله. صاحب وسائل که جمیع کتب را ذکر کرده و گفته من سندم از طریق ابن ادریس حلی به شیخ طوسی می‌رسد. ابن ادریس حلی سند به این کتب ذکر کرده و با واسطه به صاحب وسائل رسیده. آن وقت خود ابن ادریس می‌گوید سند ندارد؟ اصلاً سند صاحب وسائل از طریق ابن ادریس می‌گذرد. خود صاحب وسائل می‌گوید. اسنادش را که ذکر می‌کند می‌گوید عن ابن ادریس. بعد می‌گوید ابن ادریس هم نقل می‌کند از پسر شیخ طوسی از خود شیخ طوسی جمیع این کتب را. یکی از آن کتب کتاب حریر است. نسخه صاحب وسائل از طریق ابن ادریس رسیده آن وقت خودش بی نسخه بوده؟ این می‌شود؟

و لذا این مناقشه به نظر ما تمام نیست در سند این روایت.

اما دلالت این روایت:

دلالت این روایت آقای خوئی فرمود و افصل بین کل رکعتین بالتسلیم، این مثل زر الحسین علیه السلام مغتسلا و زر الحسین؛ حمل بر مراتب استحباب می‌شود.

ما یک اشکالی مبنایی به آقای خوئی کردیم. می‌گوییم جناب آقای خوئی! شما نباید این حرف را بزنید. چرا؟ برای این که شما در اصول، محاضرات فی اصول الفقه جلد ۵ صفحه ۳۸۲، فرمودید که یک وقت در مستحبات امر می‌رود روی حصه و مقید، یک وقت امر می‌رود روی تقید. یک وقت می‌گویند زر الحسین و زر الحسین مغتسلا. بله، این مراتب استحباب است. یک وقت می‌گویند زر الحسین و لتکن مغتسلا حین زیارتک

نوافل ۲۳۷

للعسین علیه السلام. شما گفتید این ظهور در تقید دارد. ظهور در بیان شرطیت دارد. ما باید اینجا قائل به شرطیت بشویم. خب مانحن فیه هم ظاهرش همین است. یک روایت نیامده بگوید صل النافله، یک روایت بگوید صل النافله مع التسلیم فی کل رکعة. خب این می شود مثل زر الحسین مغتسلا. اینجا آمده گفته و افصل بین کل رکعتین بالتسلیم. این به نظر شما این ظهور دارد در ارشاد. این را چه می فرمایید؟

بله، ما در ظهور اوامر و نواهی، در مرکبات که بیایند بگویند که فرض کنید که لاتطف عریانا یا لاتؤخر الصلاه عن الطواف، لاتؤخر السعی الی غد، در ظهور این ها در ارشاد به شرطیت یا مانعیت یا جزئیت مناقشه کردیم. گفتیم این ها ظهور ندارد در ارشاد به حکم وضعی، مناسبت حکم و موضوع را باید ببینیم. و لذا اختلاف بین مشهور و آقای خوئی همینجا است. آقای خوئی کل این اوامر و نواهی را ظاهر می داند در ارشاد به جزئیت یا شرطیت یا مانعیت. مثلا: لاتنزع ذبیحتک. ایشان می گوید ظاهرش ارشاد به مانعیت تنخیع است. تنخیع یعنی قبل از این که جان این ذبیحه در بیاید نخاعش را قطع کنید. لاتقطع رأس ذبیحتک. سرش را قبل از جان دادن بکنید. آقای خوئی می گوید که این حرام می شود. اگر عمدا این کار را بکنید در گوسفند حرام می شود. در مرغ از روایتی استفاده کرده که حرام نمی شود. ولی این کار را نکنند. و لکن لایتعمد. ولی در مورد گوسفند فرموده که لاتنزع ذبیحتک، لاتقطع رأس ذبیحتک، ارشاد به مانعیت است.

[سؤال: ... جواب:] در مرغ می گوید دلیل خاص داریم که لالباس و لکن لاتنزع اگر مرغی را قطع رأسه، سرش را برید، لالباس و لکن لایتعمد. آنجا ملتزم می شود. اما در گوسفند و لو جاهل است به حکم، قصاب آوردند، سر گوسفند را همیچین زد، عمدا بوده ها! ولی جهل به حکم داشت، گفت باید هیئت عزاداری از ما بین آن لاشه گوسفند و این سرش عبور کند، یا این حاجی ما از این وسط عبور کند، خوش یمن است، چه خوش یمنی آقا؟ از نظر آقای خوئی تو این را حرامش کردی. می گوید آخه من مسأله نمی دانستم. می گوید خب مسأله نمی دانستی که ندان. لاتنزع ذبیحتک، لاتقطع رأس ذبیحتک.

مشهور چی می گویند؟ مشهور می گویند نه آقا، این ها حکم تکلیفی است. حالا چرا گفتند تنزع نکن ذبیحه را، تقطیع نکن رأسش را قبل از ولوج روح؟ حالا شاید بخاطر این که زجر نکشد این حیوان، هر جهتی، ما ملاک حکم را نمی دانیم ولی حکم، تکلیفی است.

238..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

ما انصافاً در ظهور این خطابات در ارشاد مناقشه داریم مثل مشهور. ما می‌گوییم مناسبات حکم و موضوع را باید دید. اینجا هم همین است. و فصل بین کل رکعتین بالتسلیم، خب در مستحبات مناسبت حکم و موضوع اقتضاء نمی‌کند حمل کنیم بر وحدب مطلوب. برای این که ما زیاد داریم مستحبات با اختلاف مراتب آن. و لذا و فصل ممکن است امر باشد به فصل، امر به فصل بکند و این ظهور عرفیش این است که شما مستحب است نماز نافله‌ای بخوانی که در هر دو رکعت سلام بدهی. اما ارشاد به شرطیت فصل فی کل رکعه بالتسلیم از این روایت استفاده نمی‌شود.

این شبهه‌ای است که ما داریم. تامل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۲۴

سه‌شنبه - ۹۵/۰۸/۱۱

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در این بود که آیا می‌شود نافله یک رکعتی یا سه رکعتی خواند یا نه؟

مشهور استدلال کردند به برخی از روایات بر عدم مشروعیت آن.

رسیدیم به این روایت مستطرفات سرائر که داشت: و فصل فی نوافلک بین کل رکعتین بالتسلیم.

این روایت در ذیل نوافل یوم الجمعة آمده. می‌گوید: ان قدرت ان تصلي في يوم الجمعة عشرين ركعة فافعل ستا بعد طلوع الشمس و ستا قبل الزوال اذا تعالت الشمس و فصل بين كل ركعتين من نوافلك بالتسلیم، ظاهرش این است همین دوازده رکعتی که گفتیم. اما می‌شود الغاء خصوصیت کرد از نوافل یوم الجمعة قبل از زوال به مطلق نوافل؟ خب این‌ها نوافل یومیه است، اما نافله غیر یومیه را هم نمی‌شود یک رکعتی خواند؟ این دلالت نمی‌کند.

علاوه بر این که شبهه این است که این و فصل بین کل رکعتین من نوافلک بالتسلیم یعنی بیش از دو رکعت نخوان نافله، سه رکعتی نخوان. بیش از این ظهور ندارد. اما یک رکعتی هم نخوان؟ بین دو رکعت از نوافلت جدایی بینداز با سلام، خب چشم! جدایی می‌اندازم، اما اگر یک رکعت خواندم نافله، خلاف دستور شما

نوافل ۲۳۹

عمل کردم؟ اگر سه رکعت بخوانم، بلکه؛ خلاف فرمان شما است. اما یک رکعت، ظهور ندارد در این که سلام در یک رکعتی خلاف امر به فصل در هر دو رکعت است در نوافل.

اگر این دو اشکال را ما نادیده بگیریم انصاف این است: و افصل بین کل رکعتین من نوافلک بالتسلیم، این ظهور در امر تعیینی دارد. ما که دیروز گفتیم شاید این استحباب نفسی باشد، مراتب استحباب را می‌گوییم که یک مستحب نفسی این است ما نماز نافله بخوانیم مستحب دیگر این است که سر دو رکعتی سلام بدهیم خب این خلاف ظهور این امر است در وجوب و لو وجوب در مستحبات وجوب نفسی نیست به آن معنای وجوب شرطی. ظاهر و افصل امر وجوبی است. ترخیص در ترک نداد. وقتی ترخیص در ترک نداد خب این قرینه می‌شود بر این که ما بگوییم وجوب نفسی هم که معنا ندارد در مستحبات، پس وجوب می‌شود وجوب شرطی با این بی‌آن که ظاهر و افصل لزوم است، ترخیص در ترک نداد و وجوب نفسی استقلالی که عقاب بر ترک آن بشویم در مستحبات محتمل نیست، خب این منشأ می‌شود که حمل کنیم آن را بر وجوب شرطی. [سؤال: ... جواب:] حالا بدعت و تشریع را که با رجاء حل می‌کند آدم دیگه. ... خب پس می‌شود وجوب شرطی دیگه. اگر بدعت است یعنی خلاف این عمل کنی، یعنی وجوب شرطی دارد دیگه.

روایت سوم روایت فضل بن شاذان است: الصلاة رکعتان رکعتان فلذلک جعل الاذان مثنی مثنی. نماز دو رکعت دو رکعت است بخاطر همین هم اذان دو تا دو تا شده. خب سندش که بحث شد روایت علل فضل بن شاذان.

دلالتش هم آقای خوئی فرموده بخاطر این تعلیل انصراف دارد به نوافل یومیه. می‌فرماید نماز دو رکعت دو رکعت بود بخاطر همین هم اذان را دو تا دو تا کردند. حداقل دو تا. بعضی هایش چهار تا است. الله اکبر. ولی حداقل دو تا در اذان. آن، اقامه است که لا اله الا الله یکی است. در اقامه [اذان همه چیز یا دو تا است یا چهار تا. حداقل دو تا است. خب اذان مربوط به نماز واجب یومیه است. الصلاة رکعتان فلذلک جعل الاذان مثنی و مثنی ارتباط بین اذان و فرائض یومیه هست نه بین اذان و نوافل.

این درست نیست. برای این که خب شما نماز واجب الان که دو رکعت نیست. اصل شرع را می‌خواهید بگویید. در عصر تشریع نماز دو رکعتی بود. پیامبر آن را در نماز مغرب سه رکعتی کرد، در نماز ظهر و عصر

240..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

و عشاء چهار رکعتی کرد. اما ظاهر روایت این است که الان نه عصر تشریع. الان نماز دو رکعت دو رکعت است.

[سؤال: ... جواب:] پس این روایت ظهور ندارد که مختص است به فرائض. نه. چون نماز دو رکعت دو رکعت است، اعم از نوافل و فرائض، کمتر از دو رکعت نیست و لذا اذان هم کمتر از دو بار نیست. به نظر ما دلالت این روایت هم نسبت به این که نماز یک رکعتی مشروع نیست، نسبت به این، تمام است. اما نماز سه رکعتی مشروع نیست آن دلالتش واضح نیست. آنی که واضح هست به نظر ما این است که همان طور که حداقل نماز دو رکعت الا مورد نادر که نماز وتر است، حداقل فصول اذان هم دو بار است.

و لکن لقائل ان یقول که نه. این ظاهرش تعیین حداقل و حداکثر است. چون نماز دو رکعت است نه کم و نه زیاد، بطور غالب، بطور اصل، اصل در نماز دو رکعتی است نه کمتر نه بیشتر، چون استثنائات را که نمی گوید، اصل را می گوید و لذا اذان را هم دو بار قرار دادند، لقائل ان یقول و هذا لیس ببعید که حداکثر را هم از این می فهمیم. حداقل را هم که واضح است می فهمیم.

پس این روایت به نظر ما هم سنداً خوب است هم دلالتاً. و نظر مشهور را ما با این روایت می پذیریم.

[سؤال: ... جواب:] بله. آخه روایات دیگر کدام بود؟ مستطرفات سرائر که در نافله جمعه بود. روایت اول هم روایت عبدالله بن الحسن بود که سندش یک مقدار مشکل پیدا کرد. اما روایت فضل بن شاذان سنداً به نظر ما خوب است. دلالتاً هم هم برای نفی مشروعیت نماز یک رکعتی هم برای نفی مشروعیت نماز سه رکعتی بعید نیست که قابل استدلال باشد.

آقای خوئی فرموده من سند این روایت را قبول ندارم، دلالتش را هم که مناقشه کرد. بقیه روایات هم سنداً یا دلالتاً مورد مناقشه ایشان بود. لذا می گوید دلیلی بر لزوم این که نافله باید دو رکعتی باشد ما پیدا نکردیم الا ارتکاز متشرعه.

انصاف این است: ارتکاز متشرعه در این موارد چون محتمل است ناشی باشد از فتوی فقهاء، یک فقیه زعیم الأمة است، وقتی یک فتوایی می دهد، اصل متحول می کند جامعه را. خب امام قدس سره، یک فتوی می داد، اصلاً عوض می شد جو مردم، خب حالا شما حساب کنید فقهاء گذشته ما که مردم متدین تر بودند،

نوافل ۲۴۱

تابع تر بودند نسبت به فتوی آن‌ها، شیخ طوسی، شیخ الطائفة که شاگردانش تا صد سال لااقل تابع او بودند، خب فتوی بدهد، این فتوی آرام، آرام جا می‌افتد بین مردم. دیگه نماز نافله یک رکعتی از کجا مردم احساس کنند مشروع است وقتی نمی‌بینند کسی بخواند؟ آخه کودکی که می‌خواهد ارتکاز در او شکل بگیرد نگاه می‌کند به پدر و مادر به مردم. کسی نماز نافله یک رکعتی می‌خواند او تعجب نکند؟ کسی نافله سه رکعتی می‌خواند او تعجب نکند.

مثل اقحام صلات فی صلات. آقای خوئی شما قبول دارید اقحام صلات فی صلات را. چیه اقحام؟ در وسط یک نماز نماز دیگری بخوانیم. آقا! شما دارید نماز ظهر می‌خوانید، یک میتی را آوردند گذاشتند جلوی شما. حاج آقا! عجله داریم سریع نماز میت را بخوان می‌خواهیم برویم. شما هم همانجا داشتی می‌گفتی و لاالضالین. گفتی الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله، خب نماز میت را خواندی. بعدا هم آن‌ها جنازه را برداشتند بردند. شما شروع کردی نمازت را ادامه دادی. اشکال دارد به نظر شما؟ آقای خوئی؟ نه. نمازهایی که رکوع دارد، سجود دارد آقای خوئی می‌گوید آن روایتی که می‌گوید السجود زیاده فی المكتوبة که به اولویت عرفیه الركوع زیاده فی المكتوبة، می‌گوید نماز در این نماز متخلل چون مشتمل بر رکوع و سجود است و رکوع و سجود زیاده فی المكتوبة و زیاد در مکتوبه مبطل است عمدا خب او مشکل ایجاد کرده. نماز میت که رکوع و سجود ندارد. البته این مقتضای قاعده است. و الا در مورد نماز آیات دلیل داریم که در ضیق وقت، وسط نماز فریضه نماز آیات را بخوانید به نحو اقحام صلاه الآیات فی صلاه الفریضة أو بالعکس. آنجا دلیل خاص داریم. خب آقا! اقحام صلات فی صلات را شما جایز دانستید در مثل نماز میت که رکوع و سجود ندارد یا حتی به نظر ما کسی نماز ایمائی بخواند، نماز مستحب ایمائی بخواند بناء بر این که مشروع است در حال اختیار، رکوع ندارد، سجود ندارد، اشاره می‌کند، اشاره به رکوع و سجود که رکوع و سجود نیست.

[سؤال: ... جواب:] نه. رکوع نیست. الركوع زیاده، السجود زیاده فی المكتوبة. این که رکوع نیست، این که سجود نیست.

ولی انصافا شما بیاید این جوری نماز بخوانید می‌گویند این چه نمازی شد؟ اصلا آن‌هایی که فتوی هم دارند فقهاء مردم می‌گویند این چه نمازی شد؟ زنی وسط نماز بچه‌اش گریه می‌کند. بیاید چند قدم جلوتر.

242. تعداد و کیفیت نوافل یومیه

بچه‌اش را بردارد، شیرش بدهد، برگردد نماز را ادامه بدهد. می‌گویند تو نماز می‌خواندی؟ خداییش این نماز است؟ حالا بگویی آقا! فقهاء می‌گویند اشکال ندارد. وسط نماز در خانه سوسک می‌بیند، چند قدم بیاید جلو، یک کفش پیدا کند، پشت به قبله نشود! بالاخره این سوسک کذا را بکشد، برگردد نماز را ادامه بدهد. می‌گویند این مراسم سوسک کشی بود یا مراسم عبادت خدا؟ مردم این‌جوری می‌گویند دیگه. می‌گویی آقا! روایت دارد که وسط نماز یقتل حیا، بچه را شیر بدهد، این‌ها. اما مردم ندیدند. چون ندیدند ارتکاز استغراب می‌کند. این‌که دلیل نیست.

پس عمده دلیل ما روایت فضل بن شاذان است.

آقای خوئی فرمودند که برویم سراغ ادله مقدس اردبیلی ببینیم ایشان چرا گفت نماز یک رکعتی یا سه رکعتی مستحب مشروع است؟ ایشان آمده می‌گوید اطلاقات. کدام اطلاقات؟ الصلاة مثلا خیر موضوع فمن شاء استقل و من شاء استکثر، صل احدى و خمسين رکعة. احدى و خمسين رکعة اطلاق دارد دیگه. چه این پنجاه و یک رکعت بعضیش یک رکعتی باشد، بعضیش سه رکعتی باشد.

انصاف این است که این استدلال از این محقق بزرگ واقعا عجیب است. آخه این‌ها در مقام بیان نیست.

پس بگویید بی وضوء بخوان. در مقام بیان شرائط یا اجزاء نیست.

و لذا اطلاقی هم در ادله نیست.

حالا اگر این مقیده‌ها را مناقشه کردیم مثل آقای خوئی، آن ارتکازی را هم که آقای خوئی می‌گفت ما قبول نکردیم، اطلاقات را که مقدس اردبیلی می‌گفت مناقشه کردیم، یعنی دلیل اجتهادی، دلیل به عنوان اماره، حالا اماره یا دلیل لفظی یا دلیل لبی که همان ارتکاز است نداشتیم، نوبت می‌رسد به اصل عملی. اصل عملی چیه؟ خب اختلاف است که آیا در شرائط و اجزاء مستحبات می‌شود اصل براءت جاری کرد؟ در اصل استحباب یک نماز مثل نماز غفلیه شک کنیم، خب معلوم است نمی‌شود براءت جاری کرد. براءت از چی جاری کنیم؟ براءت عقلیه جاری کنیم؟ یعنی قبح بلا بیان؟ معنا ندارد در مستحبات. رفع ما لایعلمون؟ آخه این ظاهر رفع ما لایعلمون رفع ثقل است؛ امتنان در رفع امر ثقیل. استحباب چه ثقلی دارد و چه امتنانی

نوافل ۲۴۳

دارد رفع استحباب ظاهراً؟ دوست دارید بخوانید، دوست دارید نخوانید. اما در اجزاء و شرائط مشکوک در مستحبات، اختلاف است.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... من کان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا یبتن الا بوتر. خب وتر که نماز نافله عشاء دو رکعتی است. ... ثقل ندارد. مستحب است. ترخیص در ترک دارد. ... شک دارید. به قصد رجاء می‌توانید بخوانید. شاید مستحب باشد. نخواستید نخوانید عقاب ندارد. برائت از چه چیز جاری بشود؟

اما در اجزاء و شرائط مستحب محقق همدانی گفته برائت جاری می‌شود از وجوب شرطی این جزء مشکوک در مستحب. آقا! من نمی‌دانم انسان نماز جعفر طیار بخواند، همراه با آن تسبیحات ده بار و پانزده بار وسط نماز، ما کمر نداریم، بعد از نماز دراز می‌کشیم تسبیح می‌گیریم، حرفی نیست، سبده بار، نه، ششصد بار، حرفی نداریم. خب من دوست دارم نماز جعفر طیار بخوانم. خب برائت جاری می‌کنم از شرطیت این که این سبده بار را در داخل نماز بگوییم. خب این رفع ثقل می‌کند.

آقای خوئی فرموده است که ما قبول داریم این فرمایش محقق همدانی را. برائت مشکلی ندارد. اما استصحاب نباید جاری کنید. استصحاب عدم شرطیت یعنی استصحاب عدم تقیید. یعنی شک می‌کنیم آیا مشروط است نماز جعفر طیار به تسبیحات سبده‌گانه داخل نماز، برائت از تقیید جاری کنید حرفی نیست، رفع ما لایعلمون رفع ثقل می‌کند. اما استصحاب عدم تقیید جاری نکنید چون معارض است با استصحاب عدم اطلاق. اطلاق امر وجودی است. اطلاق یعنی لحاظ لابلشروط بودن. برائت از بشرط شیء بودن مشکل ندارد؛ جاری می‌شود بلامعارض. چرا؟ چون برائت از لابلشروطیت معنا ندارد جاری بشود. لابلشروطیت موافق با امتنان است. لابلشروطیت تسهیل است. برائت از یک امر تسهیلی و یک امر موافق امتنان آن که معنا ندارد جای بشود. برائت از تقیید جاری است و معارضه نمی‌کند با برائت از اطلاق. چون اطلاق در آن توسعه است. اما استصحاب عدم تقیید با استصحاب عدم اطلاق تعارض می‌کند. چون استصحاب که حالیش نیست که این امتنانی است یا امتنانی نیست. استصحاب می‌گوید لاتنقض الیقین بالشک. استصحاب عدم اطلاق با استصحاب عدم تقیید جاری می‌شوند، تعارض می‌کنند، نوبت می‌رسد به خطاب مختص که اصل برائت از تقیید است.

244. تعداد و کیفیت نوافل یومیه

می‌دانید معنای این حرف چیه؟ معنای این حرف این است: کسانی این براءت از تقیید را می‌توانند جاری کنند که در اطراف علم اجمالی قائل به جریان خطاب مختص هستند. یعنی اگر علم اجمالی داشتیم به نجاست یا این آب یا این ثوب، اصل طهارت در این آب با اصل طهارت در ثوب تعارض می‌کند به عنوان خطاب مشترک. اختلاف است که آیا می‌شود در این آب قاعده حل جاری کنیم برای جواز شربش به عنوان خطاب مختص؟ چون ثوب قاعده حل ندارد. پوشیدن لباس نجس که حرام نیست. فوقش در نماز پوشیدن نماز نجس باطل است؛ حرام که نیست. قاعده حل فقط در آب جاری است. به این می‌گویند خطاب مختص. اختلاف است که خطاب مختص جاری است یا جاری نیست. آقای سیستانی جاری نمی‌دانند. مرحوم نائینی جاری نمی‌دانستند. آقای خوئی جاری می‌دانند. ما هم جاری می‌دانیم. مبتنی می‌شود بر آن بحث.

ولی به نظر استصحاب عدم اطلاق هم جاری نیست. چرا؟ خوب دقت کنید! این استصحاب عدم اطلاق چی می‌خواهد بگوید؟ می‌خواهد اثبات کند تقیید را؟ اصل مثبت است. این که استحباب نماز جعفر طیار لایشرط نیست نسبت به این شرط ثابت می‌خواهد بکند پس بشرط شیء است؟ این که اصل مثبت است. پس چه اثری دارد این استصحاب عدم اطلاق؟ اثر ندارد تا جاری بشود. جاری نیست نه بخاطر این که بحث امتنان در استصحاب را مطرح کنید. بخاطر این که اثر ندارد. استصحاب عدم تقیید ولی اثر دارد. اثرش نفی کلفت از ناحیه این وجوب شرطی است.

مرحوم آقای صدر در بحوث گفتند ما استظهارها و اثباتا حرف می‌زنیم. ثبوتا بحث نمی‌کنیم. ثبوتا حرف آقای خوئی معقول است. اثباتا از رفع ما لایعلمون بخواهیم استفاده کنیم در مستحبات هم جاری بشود در شک در جزئیت و شرطیت در مستحبات؟ نخیر؛ این استظهار را نمی‌کنیم. چرا؟ برای این که اثر ندارد. چطور؟ شما بعد از اجراء این براءت از شرطیت این شرط مشکوک در این نماز مستحب، چه کار می‌خواهید بکنید؟ می‌گویید خوب، دیگر حسن احتیاط از بین رفت؟ دیگر حسن احتیاط نداریم به اتیان این شرط مشکوک؟ این که معنا ندارد. براءت که نافی حسن احتیاط نیست. می‌خواهید با این براءت از شرطیت این شرط مشکوک اثبات کنید اقل یعنی آن نماز فاقد این شرط مشکوک مستحب است؟ لایشرط از این شرط

نوافل ۲۴۵

مشکوک؟ این اصل مثبت است. برائت از امر به اکثر بخواید اثبات کند امر به اقل للبشرط را، این اصل مثبت است.

و لذا در نماز هم ایشان می گوید من همین را می گویم. در نماز واجب هم همین را می گویم. برائت جاری می کنی از وجوب نماز با سوره، جاری کن، اما حق نداری نماز بی سوره بخوانی به قصد امر جزمی. نه، سر افکنده می گویم خدا! من یک نماز مشکوکی می خواهم بخوانم. فکر نکنید قصد جزمی می کنم که امر دارد. نخیر. بعد از نماز به قصد رجاء می گویم خدا! پیغمبرت گفت رفع عن امتی ما لایعلمون. دیگه نمی توانی من را عقاب کنی بخاطر مخالفت با وجوب نماز با سوره. اما این نماز بی سوره صحیح است؟ من چه می دانم. امر دارد؟ من چه می دانم. خب این در واجب خوب بود. نفی عقاب می کرد وجوب از اکثر. در مستحب که بحث عقاب مطرح نیست. فقط می خواهیم اثبات کنیم این نماز فاقد این شرط مشکوک، این نماز مستحب صحیح است، امر دارد، این هم که اصل مثبت بود. پس چه اثری دارد؟

و لذا اصل برائت جاری نیست.

اشکال استظهاری به رفع ما لایعلمون انصافا اشکال موجهی هست. آنهایی که می گویند رفع ما لایعلمون رفع مؤاخذة است مثل مرحوم شیخ که خب بحث مستحبات که بحث مؤاخذة نیست. رفع عن امتی ما لایعلمون یعنی عقوبت در ما لایعلمون را بر می داریم. مستحبات که در آن، عقوبت مطرح نیست.

ولی ما بعید ندانستیم در بحث برائت که نه، رفع مطلق تبعه باشد. مطلق تبعه. تبعه عرفیه. من اگر ملتزم هستم نماز مستحب بخوانم، بعد در نماز شک می کنم این نماز با وضوء بود یا نبود، قاعده فراغ جاری می کنم. این قاعده فراغ چه اثری دارد؟ چه اثری دارد؟ نفی عقاب می کند؟ حالا نماز قطعا باطل باشد مگر عقاب دارد در نماز مستحب؟ این نفی تبعه می کند. یعنی می گوید آقا! تو می خواستی نماز صحیح بخوانی، نماز صحیح و لو صحیح ظاهری، حالا مثال زدیم مقدمه بحث برائت، خب این نماز، صحیح ظاهری است، ظهور عرفیش این است که آن ثواب بر نماز صحیح را بر این نماز می دهیم. رفع ما لایعلمون هم همین است. ظهور عرفی رفع ما لایعلمون است که آقا! شما از ناحیه آن وجوب شرطی این شرط مشکوک در مستحب

246. تعداد و کیفیت نوافل یومیه

تبعه‌ای نداری اگر مراعات نکنی، ظاهرش این است که آن ثوابی که به نماز صحیح می‌دهیم به نماز فاقد این شرط مشکوک هم می‌دهیم.

[سؤال: ... جواب:] ظهور عرفیش این است. ... تبعه بطلان نماز مستحب چیه؟ ... عدم ثواب است دیگه. نماز مستحب باطل بشود ثواب نمی‌دهند و الا عقاب که نمی‌کنند. می‌گویند بر این نماز مشکوک ما ثواب می‌دهیم.

و یؤید ما ذکرنا که ما در اصول این را گفتیم. در ضمن چند کلمه می‌گویم. توضیح نمی‌دهم خیلی. چون بحث اصولی است.

گفتیم آقای صدر! یک چاهی کندید با این برائت از تقييد اثبات اطلاق نمی‌کند، برائت از بشرطیت شیء اثبات امر به اقل لابلش نمی‌کند، یک چاهی کندید که به این زودی نه خودت نه دیگران از این چاه نمی‌توانند بیرون بیایند و مشکلاتی درست می‌شود که قابل التزام نیست. آثار عمل صحیح بار کردن بر این عملی که در او برائت جاری کردیم، دیگه با بیان شما دچار مشکل شد. فقط نماز می‌خوانم بدون سوره، بعدش می‌گویم خدا! تو من را نمی‌توانی عقاب کنی ها! رفع عن امتی ما لایعلمون پیغمبرت گفته، وعده دادی که من را عقاب نکنی، احتیاط را واجب نکردی بخاطر شک در وجوب سوره، یعنی عقاب نمی‌شوم بر ترک نماز با سوره اما نگفتی این نماز بی سوره صحیح است. چون امر به نماز لابلش از سوره اثبات نشد. اما گاهی نماز صحیح موضوع اثر وضعی است. من یک نماز چهار رکعتی اگر در سفر بخوانم بعد عدول بکنم از نیت اقامه، وظیفه‌ام بعدا عوض می‌شود. تا آنجا هستم وظیفه‌ام تمام است. من با اصل برائت نماز چهار رکعتی خواندم.

اصل برائت در وضوئش، اصل برائت در غسلش، اصل برائت در خود نماز. نمی‌دانستم در تکبیره الاحرام باید بگویم الله اکبر، تفخیم بکنی، یا نه، الله اکبر بدون تفخیم هم صحیح است. گفتند اصل برائت جاری کن. ما هم اصل برائت جاری کردیم. بعد رجوع کردیم بعد از این نماز چهار رکعتی از نیت اقامه. شمای آقای صدر می‌گویید کی می‌گوید این نماز چهار رکعتی صحیح است؟ عقاب نمی‌شود بخاطر این که چرا الله اکبر نگفتی، تفخیم نکردی. اما آثار وضعی این نماز صحیح را چه جور بار می‌کنی؟ هیچی.

نوافل ۲۴۷

طواف: برائت جاری کردم از لزوم طواف بین بیت و مقام. شما گفتی عقاب نمی‌کنند تو را چرا امر به طواف بین البیت و المقام اگر بود، مخالفت کردی. خب الحمدلله خیالم راحت. تازیانه ندارم. اما آثار طواف صحیح را گفتی نمی‌شود بار کرد. یعنی چی؟ یعنی بعد از این طواف مشکوک می‌خواهم قیچی را بدست بگیرم، اعمال را تمام کردم دیگه، سعی هم کردم، قیچی دستم گرفتم، طبق مبنای شما آن‌هایی که تحت تاثیر تعالیم شما هستند، باید بگویند و ما هم به شاگردان ایشان عرض کردیم اول تعجب می‌کردند بعد مراجعه کردند دیدند همین است. استصحاب بقاء احرام جاری می‌شود. استصحاب بقاء احرام. استصحاب حرمت تقصیر. چون طواف صحیح موضوع است برای جواز تقصیر و خروج از احرام. شما با آن اصل برائت اثبات نکردید این طواف، صحیح است. طواف لابشرط ثابت نشد متعلق امر است.

و هکذا. با آن غسل جنابتی که برائت جاری کردی از ترتیب بین راست و چپ، نماز می‌خوانی عقاب نمی‌شوی، آقای صدر می‌گوید چون ما دلیل نداریم الحدث لایبطل الصلاه در صفحه ۱۵۱ جلد ۱ بحوث فی شرح العروه الوثقی می‌گوید. خب عقاب نمی‌شوم. خب الحمدلله. یک پله رد شدیم از عذاب جهنم. اما می‌خواهم بروم مسجد نماز بخوانم، با این مطلبی که آقای صدر گفت، استصحاب بقاء حدث جاری است، نرو مسجد! آقا! نمازم را خواندم آمدم مجلس ترحیم. خیر. مجلس ترحیم در مسجد نرو. اما آن نمازت اشکال ندارد. چرا؟ چون نداریم که الحدث یبطل الصلاه اما داریم الحدث یمنع من دخول المسجد. لایدخل المسجد المحدث. الجنب لایدخل المسجد. این را داریم. ولی نداریم الجنب لایصلی. ایشان این جور می‌گوید.

واقعا این‌ها درست است این حرف‌ها؟ حالا جوابش چیه؟ ما هم گفتیم ظهور عرفی برائت از اکثر که صحت ظاهریه می‌آورد برای اقل، اجزاء ظاهری دارد اقل دیگه. عرف بخاطر غفلت نوعیه می‌گوید بابا! آثار عمل صحیح را بار می‌کنیم بر این دیگه. اصل توجه نمی‌کند به این شبهات. با همان غسل که برائت جاری کردید وارد مسجد می‌شود. با همان نمازی که در سفر خواند بعد می‌گوید نمازم صحیح است، یعنی می‌توانم بعد از این نماز چهار رکعتی بخوانم در سفر بعد از عدول از نیت اقامه. این جوری می‌گوید دیگه. برائت از این شرطیت طواف که جاری کرد بعد می‌رود قیچی دست می‌گیرد تقصیر می‌کند، بعدش هم می‌آید ازدواج می‌کند. اگر بناء بود این دقائق در فقه بود، باید شارع مردم را از غفلت نوعیه در بیاورد.

248. تعداد و کیفیت نوافل یومیه

و لذا ما معتقدیم این مطلب آقای صدر درست نیست. برائت از اکثر اثبات اقل لابلشروط می کند. و لذا در مستحبات هم ما قائلیم که اشکال ندارد. با آن برائت از شرطیت آن شرط مشکوک ثابت می شود این اقلی که شما خواندید، این نماز جعفر طیار بدون تسبیحات در داخل نماز، صحیح هست و آثار صحت او را بار می کنیم.

هذا تمام الكلام في هذه المسئلة.

کلام واقع می شود در مسأله بعدی ان شاء الله فردا.

جلسه ۲۵

شنبه - ۹۵/۰۸/۱۵

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در این هست که آیا نماز وتر و نماز شفع که از نوافل لیل و نهار هستند، باید منفصل از هم آورده بشوند یا باید متصل به هم آورده بشوند یا مخیریم بین فصل و وصل؟ مشهور گفته اند نافله شفع باید منفصل از نافله وتر آورده بشود. و لکن برخی از فقهاء قائل به تخییر شده اند در مقابل عامه که منسوب به جمهور عامه این است که قائل به وصل نماز شفع هستند به نماز وتر. ما به روایات که مراجعه می کنیم می بینیم سه طائفه روایت داریم:

طائفه اولی روایاتی هستند که ظاهرشان لزوم فصل است بین نماز وتر و نماز شفع. مثل صحیح سلیمان بن خالد عن ابی عبدالله علیه السلام الوتر ثلاث رکعات تفصل بینهن. پس نماز شفع را باید از نماز وتر جدا کنیم؛ سلام بدهیم آخر نماز شفع. معتبره ابی بصیر: الوتر ثلاث رکعات ثنتين مفصوله و واحده. دو رکعت شفعش جدا است از یک رکعت وتر. ولی کل این سه رکعت را می گویند الوتر. صحیح برقی از سعد بن سعد اشعری که نجاشی و شیخ طوسی توثیقش کردند: عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سألته عن الوتر أفصل أم وصل؟ قال فصل. روایت علی بن ابی حمزه از بعض مشایخ: قلت لابی عبدالله علیه السلام أفصل

نوافل ۲۴۹

فی الوتر؟ قال نعم. قلت فانی ربما عطشت فاشرب الماء قال نعم و انکح. فصل بین نماز شفع و نماز وتر بکن و لو با آب خوردن و لو با نکاح کردن. این طائفه اولی است.

طائفه ثانیه روایاتی هستند که ظاهرشان این است که نماز وتر سه رکعت است با یک سلام. مثل نماز مغرب. شیخ طوسی به اسنادش از حسین بن سعید نقل می‌کند از محمد بن زیاد از کردویه الهمدانی یا الهمدانی. دیگه همدان در یمن است و همدان هم در ایران. حالا کدامیک مراد است الله اعلم.

[سؤال: ... جواب:] کردویه حالا چون ویه دارد ایشان می‌فرماید پس ایرانی بوده. مثل قفل که معلوم می‌شود روسی است، ایشان می‌گویند ویه هم معلوم می‌شود ایرانی است. بعید نیست. من مزاح کردم و الا مطلب، مطلب خوبی است.

قال سألت عبد الصالح عن الوتر قال صله.

آقای خوئی در سند این روایت مناقشه کردند.

ولی به نظر ما این روایت قابل تصحیح است. اما کردویه ما معتقدیم مشایخ ابن ابی عمیر طبق شهادت شیخ طوسی که لایروی و لایرسل الا عن ثقة مشایخ ابی ابن عمیر ثقاتند و حسین بن سعید از ابن ابی عمیر از کردویه مکرر نقل کرده است حدیث را. و خود همین قرینه است که حسین بن سعید عن ابن ابی عمیر عن کردویه الهمدانی که این محمد بن زیاد در اینجا هم محمد بن ابی عمیر است که در برخی از روایات از او تعبیر می‌شود به محمد بن زیاد. به قرینه راوی و مروی عنه می‌فهمیم که این مراد ابن ابی عمیر است. و لذا سند روایت تام است.

پس این طائفه سند تام داشت. دلالت کرد بر این که امر داریم به وصل نماز شفع به نماز وتر.

طائفه ثالثه روایاتی هستند که دال بر تخییر هستند. مثل صحیحہ یعقوب بن شعیب: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن التسليم في ركعتي الوتر، يعني دو ركعت نماز وتر که می‌شود همان شفع، وتر بالمعنى الاعم دو ركعت آن شفع است دیگه، قال فقال ان شئت سلمت و ان شئت لم تسلم. صحیحہ معاویه بن عمار: قلت لابي عبدالله في ركعتي الوتر قال ان شئت سلمت و ان شئت لم تسلم.

250. تعداد و کیفیت نوافل یومیه

خب مقتضای جمع بین این طوائف این است که ما حمل کنیم امر به فصل را در طائفه اولی بر افضلیت بخاطر نصوصیت طائفه ثالثه در تخییر.

و لذا صاحب مدارک گفته که اقوی قول به تخییر است بین وصل و فصل در نماز شفع. سلام می‌دهی، افضل است. در آخر شفع سلام ندهی، وصلش کنی به نماز وتر و در نماز وتر تکبیرة الاحرام نگویی، حذف سلام شفع و تکبیرة الاحرام وتر، این هم جایز است.

آقای سیستانی هم در تعلیقه عروه نوشتند بعید نیست ما قائل بشویم به جواز وصل.

آقای خوئی هم فرمودند مقتضای صناعیت همین است که ما قائل بشویم به تخییر بین وصل و فصل. و این انصافا مطلب درستی هست.

این که مرحوم شیخ طوسی در تهذیب حمل کرده طائفه ثانیه و ثالثه را بر تقیه، فرموده این روایت کردویه که می‌گوید صلّه یا این صحیحہ یعقوب بن شعیب که می‌گوید ان شئت سلمت و ان شئت لم تسلم حمل می‌شود بر تقیه، چون مخالف عامه است.

آقا! حمل بر تقیه بعد از عجز از جمع عرفی است. حمل بر تقیه در جایی است که دو حدیث داریم که عرفا بین این‌ها عرف متحیر می‌شود؛ جمع عرفی نمی‌کند. خب نوبت می‌رسد به حمل بر تقیه. عرفا به این‌ها بگویند خبران مختلفان، عرف در دو حدیثی که جمع عرفی دارد معتقد نیست که این‌ها مختلفند. مختلف یعنی ناسازگار. مخالف یعنی ناسازگار. مفسّر عرفا ناسازگار با مفسّر نیست. حدیث مفسر قرینه است بر حدیث مفسّر نه ناسازگار با آن، نه مخالف و معارض و مختلف با آن.

و لذا وجهی ندارد که ما حمل بر تقیه بکنیم.

بله، بناء بر نظر کسانی مثل صاحب کفایه و آقای سیستانی که حمل بر تقیه را از مراتب جمع عرفی می‌دانند، خب این بحث پیش می‌آید که ما دو نوع جمع عرفی داریم: یکی جمع عرفی حمل بر تخییر. افضل را حمل کنیم بر افضل بودن. این یک نوع جمع عرفی. جمع عرفی دیگر این است که حمل کنیم صلّه را یا ان شئت فسلم و ان شئت فلاتسلم را بر تقیه. آن وقت دیگه آقای سیستانی ادعایشان این است که و لو هر دو جمع عرفی هستند ولی عرف با وجود جمع عرفی اول که جمع دلّالی است، نوبت نمی‌رساند به جمع

نوافل ۲۵۱

عرفی دوم که جمع جهتی است، جهت دلالت‌های است که بیاید می‌گوید آن خبر مخالف عامه به جهت تقيه صادر شده است. درست است، این هم جمع عرفی است. عرف مولایی را که در ظروف تقيه زندگی می‌کند اگر یک بار سخنی بگوید خلاف تقيه، یک بار دیگر سخنی بگوید موافق تقيه، جمع عرفی می‌کند اما جمع عرفی جهتی. حمل می‌کند خبر موافق تقيه را بر این که به داعی تقيه صادر شده است. نیاز به مرجح تعبدی خذ بما خالف العامة ففیه الرشاد نداریم. ولی ایشان ادعاءشان این است که آن جمع عرفی دلالتی را عرف مقدم می‌کند بر این.

که این هم بعید نیست. ما منکر این مطلب نیستیم. ولی عرض ما این است که اصلاً حمل بر تقيه جمع عرفی نیست. یک نوع مرجح تعبدی است که در فرض تکافؤ خبرین نوبت می‌رسد به اعمال مرجح تعبدی و ترجیح خبر مخالف عامه بر خبر موافق عامه. و اینجا بهر حال جمع دلالتی هست. مقتضای صناعت حمل بر تخییر است.

ان قلت که آقا! چه جور ما می‌آییم می‌گوییم الفصل افضل؟ در حالی که الفصل افضل در بعضی از روایات با تعبیر لبأس بکار رفته. راجع به یک فعل افضل تعبیر می‌کنند لبأس؟ نماز شب ایستاده افضل است از نماز شب نشسته. بیایند بگویند لبأس ان تصلی صلاة اللیل و انت قائم، این عرفی است؟ عرفی نیست. گفته می‌شود که در صحیح ابی ولاد داریم لبأس ان یصلی الرجل الركعتین من الوتر ثم ینصرف فیقضی حاجته. تعبیر لبأس. در مورد فصل بگویند لبأس بعد بیاییم بگوییم الفصل افضل؟

جواب این است که آقا! فصل یعنی سلام بین نماز شفع و نماز وتر دادن. این افضل است. لبأس را که در صحیح ابی ولاد گفته‌اند راجع به این است که شخص منصرف بشود و قضاء حاجت بکند. همانی که در روایت ابن ابی حمزه می‌گفت که انی ربما عطشت و اشرب الماء قال نعم و انکح. او که افضل نیست که. او لبأس است. آن که افضل است این است که بین شفع و وتر سلام بدهیم. با هم تنافی ندارد. الفصل افضل بمعنی تخلل السلام و تکبیرة الاحرام لصلاة الوتر و لبأس بفصلی که انسان منصرف بشود بعد از نماز شب برود قضاء حاجت بکند.

252..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

و لذا اقوی جواز وصل نماز شفع است به نماز وتر به این که سلام نماز شفع را ندهد. نماز وتر هم تکبیره الاحرامش را نگوید. می شود مثل نماز مغرب. ولی خب خلاف مشهور است.

[سؤال: ... جواب:] سه تا حمد و سوره می خواند. چون تسبیحات اربعه ما در نمازهای فریضه دلیل داریم. آن هم مخیریم در نماز فریضه در رکعت سوم و چهارم بین حمد و تسبیحات اربعه. خب نماز شفع که سر دو رکعتی تشهد می خوانیم. مثل نماز مغرب.

[سؤال: ... جواب:] این روایات اخص است. این روایات اخص از آن روایاتی است که می گفت نماز نافله دو رکعت است. این می گوید نماز وتر. بالاخره تخصیص که باید بزنیم. تا حالا یک رکعتی وتر را تخصیص می زدیم حالا بیاییم نماز شفع و وتر را تخصیص بزنیم؛ بگوییم می تواند سه رکعتی بشود.

[سؤال: ... جواب:] سالتہ عن التسلیم فرمود مخیری بین سلام و عدم سلام، منافات با افضل بودن سلام ندارد. ... نه. سالتہ عن التسلیم فی رکعتی الوتر شاید سؤال می کند از لزوم تسلیم نه از جواز تسلیم. ... نخیر. چرا؟ سؤال می کند از لزوم تسلیم، امام می فرماید این شئت سلمت و ان شئت لم تسلم.

[سؤال: ... جواب:] طائفه دوم، صله را حمل بر جواز می کنیم. توهم حظر بوده. ... جواز است دیگه. عرف بین روایتی که می گوید که الوتر فصل او وصل؟ امام می فرماید فصل، یک روایت دیگر می گوید صله، این روایتی که می گوید صله، عرف می فهمد در مقام توهم حظر بوده. آن روایتی که می گوید فصل او وصل؟ قال فصل، خب مسلم این دیگه دال بر یک رجحانی در فصل هست. اگر مخیر بود بدون رجحان فصل که نمی فرمودند در جواب فصل او وصل، امام نمی فرمودند فصل. این نشان می دهد فصل یا واجب است یا مستحب. مباح متساوی الطرفین نیست. این را ما می فهمیم از این روایت. بعد آن روایت کردویه که می گوید صله عرف می گوید در مقام توهم حظر بوده. یا اگر شما نتوانید بین روایت کردویه و روایاتی که می گوید فصل، جمع عرفی بکنید نسبت به این طائفه ثانیه، روایت کردویه کلام مرحوم شیخ طوسی را می پذیریم. می گوییم صله با افضل بودن فصل هم تنافی دارد. و این جز حمل بر تقیه توجیه دیگر ندارد. موافق عامه می شود دیگه. و لکن این معنایش قول مشهور نیست. طائفه ثانیه طرح می شود بخاطر موافقت عامه. طائفه

نوافل ۲۵۳

ثالثه با طائفه اولی جمع عرفی دارد. جمع عرفیش این است که طائفه اولی را که فصل او وصل قال فصل حمل کنیم بر استحباب فصل. چون طائفه ثالثه صریح بود در تخییر.

[سؤال: ... جواب:] طائفه ثانیه یک روایت دارد. ... حالا طائفه ثانیه در مقابل طائفه اولی و ثالثه ممکن است شاذ نادر هم بشود از باب المجمع علیه بین اصحابک یؤخذ به و یترک الشاذ النادر. اگر جمع عرفی نداشت طائفه ثانیه شاذ نادر هم هست.

بحث دیگر که این بحث قبلی زمینه‌ساز آن خواهد بود این است که ببینیم آیا نماز شفع قنوت دارد یا ندارد؟

خب صاحب عروه می‌گوید یستحب فی جمیع النوافل القنوت حتی الشفع علی الاقوی فی الركعة الثانية. آسید ابوالحسن اصفهانی فرموده که الاحوط الاتیان به فیها رجاء. احتیاط این است که قصد رجا کند در قنوت نماز شفع.

مرحوم آقای حائری، آشیخ عبدالکریم حائری هم شبیه همین را فرمود. و همین‌طور آشیخ محمدرضا آل یاسین و آقای حکیم.

آقای گلپایگانی که احتیاط هم نکردند. یأتی به فیها رجاء. حتما قصد رجا بکنند. به قصد امر به قنوت در نماز شفع قنوت نگیرد.

آقای سیستانی هم مشابه آقای گلپایگانی فرمودند؛ یأتی به فیها رجاء.

خب وجه این‌ها چیه؟ وجه این مطالب چیه؟

مشهور گفتند قنوت در شفع مستحب است مثل بقیه نوافل. و لکن شیخ بهائی، صاحب مدارک، مرحوم سبزواری صاحب ذخیره، صاحب حدائق، گفتند نخیر. قنوت در نماز شفع مستحب نیست. دو دلیل دارند برای عدم مشروعیت قنوت.

[سؤال: ... جواب:] عرض کردم عدم مشروعیت منافات با اتیان رجاء ندارد. عدم مشروعیت به معنای مانعیت و حرمت ذاتیه نیست. به معنای این‌که است که مثل این‌که شما در رکعت اول نماز قنوت بگیرید،

254..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

چه جور مشروع نیست، حالا در رکعت دوم نماز شفع قنوت بگیرید مثل او می ماند. حالا احتمال استحبابش را می دهید، رجاء این را کار را بکنید مانعی ندارد.

وجه اول: صحیحہ عبد اللہ بن سنان عن ابی عبد اللہ علیہ السلام: القنوت فی المغرب فی الركعة الثانية و فی العشاء و الغداء مثل ذلک و فی الوتر فی الركعة الثالثة. قنوت در نماز مغرب در رکعت دوم است. در نماز عشاء و نماز صبح در رکعت دوم است. و در نماز وتر در رکعت سوم است.

ظاهرش چیه؟ ظاهرش این است که نماز وتر را سه رکعتی حساب کرد و گفت قنوت در نماز وتر در رکعت سومش است نه در رکعت دوم و سوم، هر دو.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... بالآخره فرمود القنوت فی الوتر فی الركعة الثالثة. ... نه دیگه. وتر سه رکعت است. حالا سه رکعت مفصوله یا موصوله یا مخیر، بحث دیگری است. نماز وتر طبق این استعمالات وتر بالمعنی الاعم است. سه رکعتی است. منتها مشهور می گویند سه رکعتی مفصوله. ما قائل شدیم به تخییر بین مفصوله و موصوله. نماز وتر سه رکعت است، قنوت در رکعت سوم آن است.

وجه دوم...

[سؤال: ... جواب:] نه. عرض کردم الوتر ثلاث رکعات مفصوله، پس چی بود؟ ... نخیر. می گوید الوتر فی الركعة الثالثة دیگه. حالا رکعت ثلثه مفصوله یا موصوله چه فرق می کند؟ ... آقا! می گوید القنوت فی الوتر فی الركعة الثالثة دیگه. یعنی لا فی الركعة الثانية. تقابل است دیگه. می گوید القنوت فی المغرب فی الركعة الثانية و فی العشاء و الغداء مثل ذلک و و فی الوتر فی الركعة الثالثة. آقایان می گوید رکعت ثلثه را اگر موصوله بیاوریم، قنوت ندارد نماز شب. نه؛ اطلاق دارد و لو مفصوله بیاوریم. ... آن را که جواب دادم. الوتر ثلاث رکعات مفصوله. سه رکعت حساب حساب کرد در عین حال گفت مفصوله در آن روایت صحیحہ.

وجه دوم وجه صاحب حدائق است. صاحب حدائق گفته آقا! از اول به شما بگویم، اصلا وتر سه رکعت است. بیخود معروف شده در کلمات فقهاء که نماز وتر یک رکعتی است بعد از نماز دو رکعتی شفع. یک روایت ضعیفه دارد، حالا چی شده فقهاء هی می گویند شفع و وتر؟ حالا دیگه بالآخره این جوری گفتند دیگه. شانس داشته. و الا دلیلش یک روایت ضعیفه است: رجاء بن ابی ضحاک گفته الشفع و الوتر. و الا این همه

نوافل ۲۵۵

روایت داریم می‌گوید الوتر ثلاث رکعات. و ما در روایات زیادی داریم بیان می‌کند دعاها را وارد شده در قنوت وتر را. خب وتر سه رکعتی اگر بناء بود دو تا قنوت داشته باشد، یکی قنوت رکعت دوم که مربوط به نماز شفع است، یکی قنوت رکعت سوم، خب پس این همه روایت می‌گوید که در قنوت نماز وترت این را بگو، خب چرا هیچکدام نگفت در قنوت دوم نماز وترت این‌ها را بگو؟ در قنوت نماز وتر به چهل مؤمن دعا کن. در قنوت نماز وترت این دعا را بخوان. خب هیچکدام نگفتند فی القنوت الثانی من صلاة الوتر.

نماز وتر سه رکعتی است. خب دقت کنید استدلال دوم را! نماز وتر یک رکعتی نیست، سه رکعتی است طبق روایات کثیره. اگر بناء باشد که نماز شفع هم که جزء این نماز سه رکعتی است قنوت داشته باشد، پس نماز وتر می‌شود دو قنوته. و این روایاتی که می‌گوید در قنوت نماز وتر این دعاها را ماثور را بخوان باید قید می‌خورد، در قنوت دوم نماز وتر این دعای ماثور را بخوان. و حال این که هیچ قید نخورده. آقای خوئی فرموده نه، هیچکدام از این دو وجه درست نیست.

اما وجه اول: آقا! وجه اول درست است، ظاهرش همین است که القنوت فی الوتر فی الركعة الثالثة. ولی قرینه داریم بر این که این روایت در مقام تقیه است. تقیه در چی؟ تقیه در این که قنوت را مختص کرده به نوافل جهریه. عامه نوافل را می‌گویند قنوت در آن مشروع نیست الا برخی از نوافل. در مطلق نوافل و حتی فرائض می‌بینید این‌ها قنوت را بطور مطلق مشروع نمی‌دانند. برخی از روایات ما مماشات کرده با عامه؛ گفته قنوت در نمازهای جهریه مستحب است تا خیلی تند نباشد در مقابل عامه. برخی از روایات گفته قنوت در هر نمازی مستحب است. این روایاتی که می‌گوید قنوت در نمازهای جهریه مستحب است قرینه داریم که تقیته صادر شده. یکی همین روایت عبدالله بن سنان است. همین عبدالله بن سنان می‌بینید نمازهای جهریه را گفت. گفت القنوت فی المغرب فی الركعة الثانية و فی العشاء و الغداة مثل ذلک و فی الوتر فی الركعة الثالثة. می‌خواهد بگوید قنوت در نماز مغرب است در رکعت دوم. قنوت در نماز عشاء و نماز صبح است در رکعت دوم. قنوت در نماز وتر است. یعنی در همه نمازها قنوت نیست. این جوری بخوانید روایت را به نظر آقای خوئی. نخوانید القنوت فی المغرب. این فی المغرب را قید مبتداء نگیرید. القنوت فی المغرب، فی الركعة الثانية. قید خبر است. القنوت فی العشاء و الغداة. القنوت فی الوتر.

256..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

خب قرینه بر این چیه؟ ایشان می‌گویند قرینه معتبره ابی بصیر است: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن القنوت فقال في ما يجهر فيه بالقراءة. قنوت در نمازهای جهریه است. فقلت له، خوب گوشه بدهید! انی سألت اباک عن مثل ذلک، عرض کردم یابن رسول الله! همین سؤال را من از پدر بزرگوارتان امام باقر پرسیدم فقال فی الخمس. فرمود در همه نمازهای یومیه قنوت هست حتی نماز ظهر و عصر. حضرت، امام صادق علیه السلام، یک لحظه فرمود که ها! ان اصحاب ابی اُتوه مستترشدین فسلوه فأفتاهم بمُرّ الحق ثم اُتونی شُکاکا فأفتوهم بالتقیة. حضرت فرمود خب حالا که می‌گویی من از پدرت شنیدم که همه نمازهای یومیه قنوت دارد، سر این که من به تو جواب دادم که نمازهای جهریه قنوت دارد ارا بگویم. سرش این است که اصحاب پدرم معرفت داشتند به مقام پدرم و لذا سؤال‌شان سؤال برای کشف حق بود. اصحاب من می‌آیند سؤال از من می‌کنند، امتحان کنند، ببینند آیا من امام هستم یا نیستم. اگر من خلاف مذهب عامه بطور صریح حرف بزنم، رسوبات ذهنی این اصحاب من، همان افکار عامه است.

حالا من اگر بخواهم ترجمه آزاد بکنم، دیدید ترجمه آزاد را هر چی به اسم آن طرف می‌گویند به اسم ترجمه آزاد، ما هم بخواهیم ترجمه آزاد کنیم، توضیح بدهیم همین زراره، شاگرد حکم بن عتیبه بوده، بعد آمده خدمت امام علیه السلام. این‌طور نبود که اول پیرو امام باشد، هر چی امام فرمود بگوید چشم. هی مناظره می‌کرد، هی تشکیک می‌کرد. می‌گفت بمَ عرفت ذلک؟ یواش یواش، زراره خودش می‌گوید، روز به روز ایمانم به امام صادق علیه السلام بیشتر شد تا دیگه آنقدر ایمانش زیاد شده بود که یک پله هم از امام جلوتر رفته بود. می‌گفت کسانی که این مذهب را قائل نیستند اهل جهنم هستند، شاید حالا تعبیر می‌کرد کافرنده. که امام فرمود نه دیگه. اینقدر تند نرو دیگه. این المرجئون لامر الله؟ این المستضعفون؟ این اصحاب الاعراف؟

خلاصه این جور بوده. این‌ها می‌آمدند امام را آزمایش کنند. الان خودتان می‌بینید می‌روید یک روستا، یک شهر. روستا می‌گویم چون خیلی بعضی روستاها اول امتحان می‌کنند عالم را با همین سؤال‌هایی که از عالم‌های قبلی کردند. شما اگر جواب‌تان با جواب آن‌ها فرق کند می‌گویند نه. به رفیقش می‌گویند نه، این آقا چیزی بارش نیست. شما مجبوری اولش مشابه حرف آن گذشتگان را بگوی، بعد یواش یواش بگویی ولی

نوافل ۲۵۷

این نظر فقهاء گذشته و مشهور است، برخی از مراجع فعلی نظرشان فرق می‌نکند. همین نماز شفع و وتر را بپرسند آقا! سلام دارد نماز شفع یا ندارد؟ بگویی نه؛ می‌توانی سلام بدهی می‌توانی ندهی طبق فتوای آقای خوئی و آقای سیستانی. می‌گویند!!! این مثل این که اصلاً در عمرش نماز شب نخوانده. مسأله بلد نیست. باید بیایی بگویی که بله، نماز شفع سلام دارد، نماز وتر سلام دارد، قنوت دارد. بعد آرام آرام بگویی ولی یک فتوایی هست که ما هم طبق صناعت به آنجا رسیدیم که نماز شفع را می‌شود به نماز وتر وصل کرد. قنوت هم ندارد. راهش این است دیگه.

این یک روش عقلانی است. شما همین کتبی که علامه می‌نویسد در فقه یا ملاصدرا در فلسفه نوشت، اول حرف مشهور را می‌گویند. در فقه اول حرف شیخ طوسی را می‌گوید. بعد می‌بینید ذیلش منافات دارد با صدر. او حرف خودش است. نمی‌آید از اول حرف خودش را بگوید. امام علیه السلام این جور فرمود. فرمود چون این‌هایی که با من ارتباط دارند، اتونی شکاکا، هنوز شناخت ندارند نسبت به مقام امامت، برای آزمایش دارند می‌آیند. آزمایش‌شان هم این جوری است. نمی‌گویند دلیلت چیه؟ اگر حرفی بزنی موافق فقه مشهور که فقه عامه بوده می‌گویند ها! آقا! خیلی خوب مسأله بلد است. اگر بخواهی خلاف مشهور حرف بزنی، شک می‌کنند. فافتیتهم بالتقیة. این معنای روایت.

آقای خوئی فرموده ببینید امام هر کجا فرموده قنوت در نمازهای جهریه است مطابق تقیه است. خودش فرمود فافتیتهم بالتقیة. یکی هم این صحیحہ عبدالله بن سنان است. بعد ایشان...

[سؤال: ... جواب: بله؟ ... نماز وتر هم جهری است دیگه. ... بالاخره این تقیتا صادر شده این روایت. آقای خوئی می‌فرماید واقعا ما از این بزرگانی که می‌گویند قنوت در نماز شفع مستحب نیست، از قدماء اسم برد، از معاصرین هم که آقای سیستانی تشکیک می‌کند در استحباب، یاتی به رجائا دیگه، و برخی از بزرگان هم همین را گفتند، ایشان می‌گویند از این‌ها سؤال می‌کنیم، آقا! صحیحہ زرارہ می‌گوید القنوت فی کل الصلوات. صحیحہ ابن حجاج می‌گوید که القنوت فی کل صلات فریضة و نافلة. روایت صدوق از محمد بن مسلم، آقای خوئی سندش را تشکیک می‌کند ما قبول داریم.

258..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

در سند صدوق به روایات محمد بن مسلم پسر برقی و نوه برقی هست عن البرقی. خب توثیق ندارند. ما گفتیم صدوق می گوید من از کتب مشهوره نقل می کنم احادیث این فقیه را و در من لایحضره الفقیه وقتی این حدیث را نقل می کند به عنوان و فی روایه محمد بن مسلم، از کتاب مشهور نقل می کند و قطعاً کتاب پسر برقی و نوه برقی مشهور نبوده. اصلاً این ها صاحب کتاب نبودند. اگر هم صاحب کتاب بودند کتاب شان مشهور نبود که علیه المعول و الیه المرجع. و لذا از کتاب پسر برقی و نوه برقی نقل نمی کند شیخ طوسی [صدوق. از کتاب خود برقی نقل می کند یا بالاتر از برقی که آن ها همه ثقاتند تا محمد بن مسلم.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... من همین را می گویم دیگه. ...ها. ولی اگر از نوه برقی نقل کند. ... اجازه بدهیم چرا این ها را گفتم دیگه. اگر از نوه برقی نقل کند و نوه برقی صاحب کتاب مشهور باشد، کتاب، مشهور است، نوه برقی هم آیة الله العظمی [باشد دلیل نمی شود پسر برقی هم ثقّه بوده، نوه برقی کتاب مشهور داشته باشد، علیه المعول و الیه المرجع، نقل می کند از پدرش از جدش برقی، خب این که توثیق پدر این نوه برقی نمی شود. ... نه. شهرت کتاب که کافی هم مشهور است، پس همه روایاتش معتبر است؟ اگر نوه برقی صاحب کتاب مشهور بود که مشکل پسر برقی حل نمی شد. این جهت است دقت اگر بفرمایید می رسید به این مطالب که ما اصرار داریم نه نوه برقی، نه پسر برقی هیچکدام صاحب کتاب مشهوری که علیه المعول و الیه المرجع بودند نیست.

خب این هم دارد القنوت فی کل رکعتین فی التطوع و الفریضة. خب پس باید بگوییم، جمع عرفی این است: یا حمل کنیم روایت ابن سنان را بر تقیه یا حمل کنیم بر اختلاف مراتب استحباب. بگوییم استحباب قنوت در نماز شفع کمتر از استحباب قنوت در بقیه نمازها است.

این فرمایش آقای خوئی است.

تأمل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۲۶

یکشنبه - ۹۵/۰۸/۱۶

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به استحباب قنوت در نماز شفع بود.

که عرض کردیم از روایات استفاده شده که نماز شفع قنوت ندارد. بر خلاف نظر مشهور. چون در روایت صحیح عبدالله بن سنان آمده است: القنوت فی المغرب فی الركعة الثانية و فی العشاء و الغداة مثل ذلك و فی الوتر فی الركعة الثالثة.

مرحوم آقای خوئی فرموده‌اند که این روایت باید حمل بر تقیه بشود. چون که ظاهر این روایت این است که فقط قنوت در نمازهای جهریه است. و لذا می‌فرماید قنوت در مغرب در رکعت دوم است، در عشاء و نماز صبح در رکعت دوم است، در وتر در رکعت سوم است، ظاهرش این است که قنوت فقط در نمازهای جهریه است. درست است که نماز وتر، نماز جهریه به معنای ما يجب فيه الجهر نیست ولی این مهم نیست. مهم راجع به نماز مغرب و عشاء و نماز صبح است که نمازهای جهریه یومیه‌اند، فقط قنوت را در آنها بیان کرد. کانه در نماز ظهر و عصر قنوت نیست. و این موافق تقیه است. و لذا این روایت حمل بر تقیه نمی‌شود. و دیگه نمی‌شود استدلال کرد به این روایت که گفت القنوت فی الوتر فی الركعة الثالثة و بگوییم که چون نماز وتر که فرمود سه رکعت است، دو رکعتش شفع است، یک رکعتش وتر است، اگر قنوت در رکعت ثلثه نماز وتر باشد، معلوم می‌شود که نماز شفع قنوت ندارد. خب آقای خوئی فرمودند چه کنیم؟ این روایت موافق تقیه است، باید حمل بر تقیه بشود، دیگه قابل استدلال نیست. ما هستیم و آن عمومات که هر نمازی چه نافله چه فريضه قنوت در آن مستحب است.

به نظر ما این فرمایش آقای خوئی ناتمام است. چرا؟ برای این که وجهی ندارد ما حمل کنیم این صحیح را بر تقیه. چرا ما اول استظهار بکنیم که این صحیح می‌گوید قنوت فقط در نمازهای جهریه است؟ مگر اثبات شیء نفی ماعدا می‌کند؟ القنوت فی المغرب فی الركعة الثانية.

شما فی المغرب را خبر می‌گیرید. می‌گویید القنوت فی المغرب. بعد می‌گویید تقدیم ما حقه التأخیر هم ظهور در حصر دارد یا به تعبیر دیگر شما که می‌گویید القنوت فی المغرب کانه گفتید الفقیه زید. با الف و

260..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

لام، الفقیه را بکار بردید و غیر از این که تقدیم کردید الفقیه را، با الف و لام هم بکار بردید این ظهور در حصر پیدا کرد. الفقیه زید. اینجا هم می‌گویید القنوت فی المغرب که یعنی قنوت فقط در مغرب است.

[سؤال: ... جواب:] اصطلاحاً اشیائی که افاده حصر می‌کند یکی تقدیم ما حقه التأخیر است. مثل ایاک نعبد. یکی هم این است که ما مبتداء را با الف و لام بکار ببریم. الفقیه زید.

به نظر ما الفقیه زید یک تلفیقی است از الف و لام و تقدیم ما حقه التأخیر. یعنی اگر می‌گفتند زید فقیه، خب این ظهور در حصر نداشت. اما بگویند زید الفقیه، خب این ممکن است ظهور در حصر پیدا کند. اما اگر بیایند همین الفقیه را مقدم بکنند دیگه ظاهر قطعی می‌شود، یعنی ظهور مسلم پیدا می‌کند در حصر. الفقیه زید. و لذا ما این جور در ذهن مان هست که الفقیه زید ظهورش در حصر اقوی هست از ظهور زید الفقیه. یعنی دو عامل کنار هم قرار گرفت تا الفقیه زید ظهور در حصر پیدا کرد: یکی این که الف و لام سر الفقیه آوردیم. دیگر این که تقدیم کردیم الفقیه را بر زید.

اگر اینجا می‌گفت فی المغرب قنوت، خب این ظهور در حصر نداشت. فی المغرب القنوت ممکن بود ظهور در حصر داشته باشد، اما القنوت فی المغرب دیگه اشکالی و شکی در ظهورش در حصر نیست. دو بعد را در القنوت شما اعمال کردید. یکی این که نگفتید فی المغرب قنوت. خب فی المغرب قنوت ظهور در حصر ندارد. آوردید الف و لام سر قنوت آوردید. بعد هم این را مقدم کردید. مقدم که بکنید در لسان خطاب قنوت می‌شود موضوع. قنوت کائن فی المغرب. یعنی طبیعی قنوت موضعش در نماز مغرب است. این ظهور در حصر پیدا می‌کند دیگه. مثل این که می‌گویید الفقیه زید. یعنی طبیعی فقیه موطنش در زید است. یعنی جای دیگری فقیه ما نداریم. فقیه زید است. روی این حساب ظهور در حصر پیدا می‌کند.

[سؤال: ... جواب:] الفقیه زید... القنوت فی المغرب... ببینید! ظاهر این که بیایند القنوت را موضوع قرار بدهند نه محمول، با این که می‌توانستند بگویند فی المغرب قنوت، قنوت محمول است. در لسان خطاب قنوت را شما در موضع محمول قرار دادید. این ظهور در مفهوم ندارد؛ ظهور در حصر ندارد. اما اگر بیایید بگویید القنوت فی المغرب این ظاهرش این است که حصر کردید قنوت را در مغرب. و این مطلب درستی است که آقای خوئی فرموده که ما القنوت فی المغرب اگر فی المغرب را خبر قنوت بگیریم و القنوت بشود

نوافل ۲۶۱

مبتداء و لو بخاطر تعلقش به آن ظرف مقدر، القنوت کائن فی المغرب، این ظهور در حصر پیدا می‌کند. این فرمایش، فرمایش متینی است. نمی‌دانم الان اشکال شما به تقریب بنده است یا به فرمایش آقای خوئی است. ... اگر شما بگویید الانسان فی الدار یعنی طبیعی انسان در خانه است. یعنی هر انسانی که شما فرض کنید، محمولش این است که فی الدار است. این ظهور در حصر پیدا می‌کند. بر خلاف این که بگویید فی الدار انسان.

[سؤال: ... جواب:] من نمی‌دانم شما اشکال تان به کجا است؟ این از مسلمات علم اصول است که موضوع ظهور در انحلال دارد، محمول ظهور در انحلال ندارد. چون موضوع ظهور در انحلال دارد، توضیح بدهم: یک وقت می‌گویید العالم مفید للبشریة، یک وقت می‌گویید زید عالم. زید عالم این عالم ظهور در انحلال ندارد که زید عالم است یعنی هم فقیه است هم مفسر است. نخیر. زید عالم است و لو فقط در فقه. اما وقتی می‌گویید العالم مفید للبشریة ظهور در انحلال دارد. یعنی طبیعی عالم. هر عالمی چه فقیه چه مفسر هر کسی که مصداق عالم است مفید للبشریة است. حالا اگر شما آمدید چیزی را موضوع قرار دادید گفتید القنوت، این ظهور دارد در انحلال. یعنی هر قنوتی که فرض کنید جایگاهش در مغرب است. این ظهور در حصر پیدا می‌کند دیگه. و این جهت این است که الفقیه زید ظهور در حصر دارد. مقصود ما از تقدیم ما حقه التأخیر حالا اگر تعبیر، تعبیری است که با آنچه که در ادبیات خواندید تطابق ندارد معلوم بشود، ما چیزی را که در اصول می‌تواند محمول باشد و ظهور در انحلال پیدا نکند، بیاییم او را موضوع قرار بدهیم که ظهور پیدا می‌کند در انحلال. به جای این که بگوییم زید فقیه، زید عالم، بیاییم بگوییم العالم زید، الفقیه زید که ظهور پیدا می‌کند که هر چیزی که مصداق عالم است، هر کسی که مصداق عالم است فرض کنید، او متحد است با زید. این معنایش چیه؟ یعنی ما عالمی نداریم که غیر از زید باشد. این می‌شود حصر دیگه. العالم زید یعنی این. الفقیه زید یعنی این. یعنی شما هر کجا فقیه در نظر بگیرید او زید است؛ غیر از زید نیست. این منشأ ظهور در حصر می‌شود. اینجا هم القنوت فی المغرب به جای این که بگوید فی المغرب قنوت بگوید القنوت فی المغرب یعنی کما وجد قنوت فموطن وجوده صلاة المغرب. خب این ظهور در حصر دارد دیگه. و این فرمایش فرمایش متینی است. فقط اشکالش این است که فی المغرب را شما خبر گرفتید؟ چرا فی

262..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

المغرب را شما محمول گرفتید آقای خوئی؟ فی المغرب قید موضوع است. القنوت فی المغرب، فی الركعة الثانية. یعنی القنوت فی المغرب کائن فی الركعة الثانية.

[سؤال: ... جواب:] این القنوت فی المغرب موضوع است. قنوت در مغرب، در رکعت ثانیه است.

ظهور در حصر به این معنا که القنوت کائن فی المغرب با جمله‌های بعدی نمی‌سازد که بعدش هم می‌گویید القنوت فی العشاء و الغداة مثل ذلک. شما اگر می‌خواستید القنوت منحصر فی المغرب دیگه درست نیست که بعدش بگویید و فی العشاء و الغداة مثل ذلک و فی الوتر. این ظاهر در این است که می‌خواهید بگویید قنوت در مغرب در رکعت ثانیه است، قنوت در عشاء و نماز صبح در رکعت ثانیه است، قنوت در نماز وتر در رکعت ثانیه است. یعنی می‌خواهید موطن قنوت در نماز مغرب رکعت ثانیه است نه قنوت منحصر است به نماز مغرب.

[سؤال: ... جواب:] نه. قنوت در نماز مغرب در رکعت ثانیه است. قنوت در نماز عشاء و نماز صبح در رکعت ثانیه است و قنوت در نماز وتر در رکعت ثالثه است. ظاهر عرفی از این خطاب این است که فی الركعة الثانية در آن جمله، خبر است، فی الركعة الثالثة در این فی الوتر فی الركعة الثالثة خبر است.

بهترین قرینه بر این عرض ما جمله دوم است. می‌گوید و فی العشاء و الغداة مثل ذلک. اگر می‌خواست بگوید قنوت منحصر است به نماز مغرب و عشاء و نماز صبح و نماز وتر، خب این جوری تعبیر نمی‌کرد که بیاید بگوید و فی العشاء و الغداة مثل ذلک، اصلاً لفظ قنوت را بکار نگیرد و مثل ذلک را خبر بگیرد. و فی العشاء و الغداة مثل ذلک یعنی فی الركعة الثانية. و این کاملاً ظهور دارد در این که فی الركعة الثانية خبر است.

و لذا ظهور این روایت در این که موضع قنوت در نماز مغرب و عشاء و صبح را بیان می‌کند که فی الركعة الثانية است. موضع قنوت در نماز وتر هم رکعت ثالثه است. و این ظاهرش این است که رکعت ثانیه قنوت ندارد. رکعت ثانیه یعنی رکعت دوم نماز شفع. و لذا دلالت این روایت تمام است. و وجهی هم ندارد که ما حمل بر تقیه کنیم.

نوافل ۲۶۳

این که فرموده‌اند اگر بناء بود فقط موضع قنوت را بگویند، چرا این جور گفتند؟ می‌گفتند القنوت فی کل صلات فی رکعتها الثانية الا الوتر فانه فی رکعتها الثالثة. دیگه اینقدر پیچاندن نداشت. خب شاید علت این که این جور بیان کردند مماشات با عامه بوده نه تقیه. فرق است بین تقیه و مماشات. مماشات یعنی واقعیت را گفتند منتها پرده‌داری نکردند. درست است که هر نمازی قنوت دارد چه جهریه چه اخفاتیه. ولی امام علیه السلام در مقام بیان این جهت نبودند. لزومی ندارد یک مطلبی بگویند عامه بر افروخته بشوند. امام در مقام بیان این بود که رکعت ثانیه موضع قنوت است در غیر نماز وتر. ولی در نماز وتر رکعت ثالثه موضع قنوت است. مثال‌هایی را انتخاب کرد که عامه هم قبول داشتند. لازم نبود بفرماید در نماز ظهر و عصر هم قنوت در رکعت ثانیه است، عامه بگویند ما قبول نداریم. همان مثال‌هایی که عامه قبول دارند مثال زدند. به این می‌گویند مماشات نه تقیه. تقیه این است که حرف خلاف واقع بزنیم به داعی تقیه. نه این که تمام واقعیت را نگوییم، سقوط کنیم از برخی از واقعیت‌ها این مماشات است و نه تقیه. و این اصلا خلاف ظاهر نیست. کاملاً امر عرفی و عقلانی هست.

[سؤال: ... جواب:] حالا یک اشکال دیگری هم در ذهن ما هست به آقای خوئی که آقا! شما آن جمله اول را حمل بر تقیه کردید و همین‌طور جمله دوم را. القنوت فی المغرب فی رکعتها الثانية و فی العشاء و الغداة مثل ذلک این تقیه شد. اما و فی الوتر فی الركعة الثالثة آن که خلاف ظاهر است حمل بشود بر تقیه. منتها ما تشکیک‌مان این است: آیا سیره عقلانیه در این گونه احادیث تبعیض در اجراء اصالة الجد هست یا نیست، برای ما واضح نیست که در یک فقره اجراء اصالة الجد بکنند در حالی که مقام، مقام تقیه بوده به لحاظ فقره اولی و ثانیه. و لذا ما اصل تقیه‌ای بودن این حدیث را قبول نداریم.

مرحوم صاحب حدائق وجه دیگری ذکر کرد برای این که قنوت در نماز شفع نیست. فرمود: نماز وتر که در روایات می‌گویند اعم است از شفع و وتر و ما در همه روایات داریم نماز وتر سه رکعت است. فقط در روایت رجاء بن ابی الضحاک آمده که امام رضا علیه السلام نماز شب می‌خواند در آن وقتی که من در مدینه بودم می‌خواستم با حضرت بروم طوس. نماز شفع می‌خواند و در رکعت دوم نماز شفع قنوت بجا می‌آورد و بعد سلام می‌داد، نماز وتر می‌خواند، در نماز وتر هم قنوت انجام می‌داد. خب فقط همین روایت است که نماز وتر

264..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

و شفع را در کنار هم گذاشته. آن هم نقل رجاء بن ابی ضحاک است، کلام امام نیست. سندش هم ضعیف است. روایات معتبره نماز وتر را گفتند سه رکعت. آن وقت این همه روایات داریم که در قنوت نماز وتر چه دعاهایی بخوان. نگفتند در قنوت دوم نماز وتر. پس معلوم می‌شود نماز وتری که سه رکعت است یک قنوت بیشتر ندارد.

آقای خوئی فرمودند که شما فقط روایت رجاء بن ابی الضحاک را دیدید. این همه روایت داریم که نماز وتر را در قبال نماز شفع قرار داده. شما آن‌ها را در نظر نگرفتید. روایات صحیحه داریم، روایات غیر صحیحه داریم. مثل روایت فضل بن شاذان، روایت اعمش: الشفع و الوتر ثلاث رکعات. در روایت فقه الرضا: رکعتی الشفع و فی الوتر. روایت تفسیر قمی که دارد الشفع رکعتان و الوتر رکعة. صحیحه فضیل بن یسار: رکعتان بعد العتمه جالسا تؤد برکعة مکان الوتر. می‌گوید نافله عشاء دو رکعت نشسته است به جای نماز وتر. دو رکعت نماز نشسته نافله عشاء تؤد برکعة، یک رکعت شمرده می‌شود، مکان الوتر، خب مکان الوتر مکان شفع و وتر؟ او که سه رکعت است. این یعنی همان مکان وتر یک رکعتی. و منصرف از لفظ وتر هم در کلمات فقهاء همان نماز یک رکعتی وتر است. و این اصطلاح جدیدی است. ناشی از اطلاق در لسان روایات. بله، گاهی به سه رکعت هم شفع و وتر را هم گفتند وتر، برای مماشات با عامه. و الا ظاهر لفظ وتر همان یک رکعت هست.

این مطلب خیلی مهم نیست. مهم در عرض همان وجه اول است؛ صحیحه عبدالله بن سنان است. ما به نظرمان وتر در روایات دو جور استعمال دارد: هم استعمال شده در یک رکعتی وتر. هم استعمال شده در معنای اعم که شامل شفع هم می‌شود. هیچکدام خلاف ظاهر نیست. ولی ما فعلا کاری به این بحث نداریم. عمده آن صحیحه عبدالله بن سنان است. و لذا احوط این است که ما در نماز شفع قنوت که می‌گیریم به قصد رجاء بگیریم نه به قصد امر خاص. این راجع به این مطلب.

مرحوم محقق در معتبر گفته که در نماز وتر ما یک قنوت دومی هم داریم بعد از رکوع. قبل از رکوع یک قنوت بعد از رکوع هم یک قنوت. دلیلش این روایت است: کافی عن علی بن محمد. این علی بن محمد، علی بن محمد بنده است. عن سهل بن زیاد، عن احمد بن عبدالعزيز قال حدثني بعض اصحابنا قال کان

نوافل ۲۶۵

ابوالحسن الاول اذا رفع راسه من آخر ركعة الوتر قال: هذا مقام من حسناته نعمة منك و شكره ضعيف و ذنبه عظيم الى آخر الحديث. ركعت را به معنای ركوع گرفته بعد گفته که خب بعد از ركوع رفع راس که می کرد حضرت، قنوت می گرفت.

اولا: سند این روایت ضعیف است. هم مرسله است، حدثنی بعض اصحابنا و احمد بن عبدالعزيز مجهول است و هم سهل بن زیاد مورد اختلاف است.

ثانیا: کی گفته که رفع راسه من آخر ركعة الوتر یعنی رفع راس بعد الركوع؟ نخیر. رفع راسه بعد سجده ثانیه. آخر ركعت نماز وتر سجده ثانیه است. وقتی سر از سجده ثانیه ركعت وتر بر می داشت شاید حضرت این جور می فرمود.

و اصلا در روایت ندارد که قنوت می گرفت. دعا می کرد. مگر هر دعایی در نماز یعنی قنوت؟ قنوت یک اصطلاح خاص است. خب انسان در نماز هر کجا مستحب است دعا کند. دعا جزء نماز است. شما صلوات هم که می فرستید دعا است. اللهم صل علی محمد و آل محمد در همه جای نماز این هست. خب این شد دعا، اما به این قنوت نمی گویند.

و لذا این فرمایش که برخی تبعا للمحقق فی المعتبر فرمودند درست نیست.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... اذا رفع راسه من آخر ركعة الوتر دیگه. سر از سجده ثانیه برداشتی، رفع کردی راست را از آخر ركعت وتر دیگه. ... من نفهمیدم فی با من چه فرقی می کند که اگر من بگویم می شود بعد از ركوع، اگر فی بگویم می شود بعد از سجده ثانیه. این اعجاز لغت می شود. ... آخر ركعت از نظر عرفی همان سجده ثانیه است. ... حالا اصل ریشه ركعت در لغت ركوع است، اما وقتی می گویند ركعت، اصطلاح شده در كل ركعت نه در خصوص ركوع. شك در ركعات یعنی شك در ركوع؟ نه. همان شك در ركعاتی که امروز تعبیر می کنند. ظاهرش همین است.

بر فرض این روایت دلالت کند بر استحباب قنوت بعد از ركوع نماز وتر، معارض است با صحیحه معاویه بن عمار: ما أعرف قنوتا الا بعد الركوع.

266..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

نگویید آقا! ما من عام الا و قد خص. خب ما اعرف قنوتا الا قبل الركوع، أستثنی من ذلک قنوت ثانی در نماز وتر را.

آقا بعضی از تعبیر اباء از تخصیص دارد. ما اعرف قنوتا الا بعد الركوع، من نمی‌شناسم قنوتی را مگر قبل از رکوع، این نفی صرف الوجود می‌کند. مثل این می‌ماند که...

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... حالا ببینید! گاهی مقید لبی واضح است. شما می‌گویید من از هیچکس نمی‌ترسم. بگویند خدا را چکار می‌کنی؟ می‌گویی خب بحث ما که خدا نیست. چون قرینه لبیه واضحه هست که می‌خواهید لا اخاف احدا غیر از خدا را می‌گویی. اما حالا اگر بگویی من هیچکس را نمی‌شناسم که از او بترسم. بعد هی استثناء بزنی، الا فلانی و فلانی. می‌گوید آقا! مگر آن‌هایی که می‌ترسند، از همه می‌ترسند. آن‌ها هم از یکی دو نفر می‌ترسند. تو چه افتخاری می‌کردی من از هیچکس نمی‌ترسم؟ حالا هی استثناء داری می‌زنی. این‌ها عرفا اباء از تخصیص دارد. مگر یک قرینه لبیه واضحه باشد. از اول انصراف داشته باشد از آنجا. از نماز جمعه و امام جمعه‌ای که قنوت می‌گیرد بعد از رکوع، خب بله، قرینه لبیه واضحه است. همه کیفیت نماز جمعه را می‌دیدند و ائمه هم که نماز جمعه نمی‌خواندند، اصحاب هم نماز جمعه نمی‌خواندند و لذا از اول از آن انصراف دارد. اما اگر شما بیایید هی استثناء بزنیند، ما اعرف قنوتا الا بعد الركوع، خب این قرینه لبیه واضحه ندارد که قنوت ثانی در نماز وتر. خب این اباء عرفی دارد. و لذا به نظر می‌رسد که این روایت قابل تقیید نباشد.

از این بحث بگذریم. ما در این بحث به این نتیجه رسیدیم که هر نمازی چه مستحب، چه واجب، رکعت ثانیه قنوت دارد مگر نماز شفع. چون صحیحه عبدالله بن سنان است. که ظاهرش این است که قنوت در نماز وتر در رکعت ثالثه است، یعنی در رکعت ثانیه نماز وتر که همان رکعت دوم نماز شفع است قنوت ندارد. مرحوم آقای داماد فرمودند چه کنیم که مشهور اعراض کردند از این روایت. و لذا اقوی همان نظر مشهور است که در نماز شفع هم مستحب است قنوت در رکعت ثانیه.

نوافل ۲۶۷

ما برای مان ثابت نشده. اعراض مشهور صغریا ثابت نیست از صحیحہ عبداللہ بن سن آن کہ ظاہرش این است کہ نماز شفع قنوت ندارد. چون شاید اصلا این روایت را ملتفت نشدند مشهور، سندا دلالتا توجه نکردند. و کبری موهن بودن اعراض مشهور را ہم ما قبول نداریم. کما حَقَّق فی الاصول.

از این مسأله گذشتیم.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... بله دیگه. آن روایت می گفت القنوت فی کل صلات فریضة او نافله.

مسأله دو: صاحب عروه فرمود: الاقوی استحباب الغفلیه.

بحث است کہ نماز غفیلہ مستحب است بین نماز مغرب و عشاء غیر از استحباب نافله مغرب؟ کہ نتیجہ اش این می شود ما شش رکعت نماز بخوانیم بین مغرب و عشاء. و جالب این است کہ از هیچ امامی و از پیغمبر ہم نقل نشده کہ بین نماز مغرب و عشاء سه نماز دو رکعتی خواندند. ولی مشهور می گویند مستحب است، غیر از نافله مغرب، نماز غفیلہ.

[سؤال: ... جواب:] بابا! ظاہر روایاتی کہ بیان می کرد کار پیغمبر و ائمه را این بود کہ بعد از نماز مغرب دو تا نماز دو رکعتی می خواندند. ... حالا طرح مسأله می کنم. دقت بفرمایید!

مستند مشهور دو تا روایت است: یکی روایت مصباح المتهجد است کہ شیخ طوسی در مصباح المتهجد می گوید: يستحب التنفل بين المغرب والعشاء الآخرة بما يتمكن من الصلاة و هي التي تسمى ساعة الغفلة. این کہ می گویند صلات غفیلہ بخاطر این کہ بین نماز مغرب و عشاء ساعت غفلت است. مردم مشغول اكل و شرب و تكلم و غيبت و تهمت و این ها می شوند. پیامبر بخاطر رفع غفلت فرمود کہ نماز بخوانید. اسمش را گذاشتند نماز غفیلہ. بعد می گوید کہ: فمما روى في الصلوات في هذا الوقت ما رواه هشام بن سالم عن ابي عبدالله عليه السلام: من صلى بين العشاءين ركعتين، که کیفیت نماز غفیلہ را بیان می کند، دارد کہ: و سأل الله حاجته اعطاه الله ما سأل. خدا با این نماز غفیلہ هر حاجتی کہ بخواهید بر آورده می کند.

ابن طاووس در فلاح السائل هم با یک سند ضعیف نقل می کند این حدیث را از هشام بن سالم ولی آخرش جالبه، آخرش این است کہ می فرماید کہ: فان النبي صلى الله عليه و آله لاتتركوا ركعتي الغفيلة. سفارش کرد نماز غفیلہ را ترک نکنید.

268..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

خب سند این روایت ضعیف است. اما روایت شیخ طوسی در مصباح المتهجد مرسل است. می‌گوید: ما رواه هشام بن سالم.

ولی کسانی مثل امام که مراسیل جزمیه صدوق را قبول دارند، می‌گویند لاتقل عن مراسیل ابن ابی عمیر، خب مراسیل جزمیه شیخ طوسی کمتر از مراسیل جزمیه صدوق است؟ خب اسناد جزمی داده این حدیث را به هشام بن سالم. و جالب این است که شیخ طوسی در فهرست سند صحیح دارد به اصل هشام بن سالم. ولی ما قبول نداریم. ما می‌گوییم چون می‌دانیم این حدیث مرسل است و واسطه هم ذکر نشده، اعتباری ندارد و لو مرسله جزمی بزرگانی مثل شیخ طوسی باشد.

[سؤال: ... جواب:] و اما اصالة الحس اصل عقلائی است. شما اگر یک مطلبی را از شیخ انصاری نقل کنید، بگویید شیخ انصاری این جور فرمود عقلاء اعتماد نمی‌کنند. چون می‌گویند خود ایشان که نشنید، خود ایشان که ندید. احتمال می‌دهیم ثقة عن ثقة به ایشان رسید. و این احتمال مورد تایید عقلاء نیست. دلیل نداریم عقلاء اصل عقلائی جاری می‌کنند می‌گویند ان شاء الله ایشان ثقة عن ثقة این خبر به او رسیده. اما سند به کتاب هشام بن سالم بله؛ سند خوبی است. ولی کی می‌گوید که مصباح المتهجد این حدیث را از کتاب هشام نقل می‌کند؟

[سؤال: ... جواب:] می‌گوید هشام نقل کرد، اما از کجا از کتاب هشام این را نقل کرده است شیخ طوسی؟ شاید در کتاب برقی این حدیث را دید. چه می‌دانیم؟ احتمالش قطعا کافی نیست. چون دلیل نداریم بر این که عقلاء اینجا اجراء اصالة الحس می‌کنند و اعتناء نمی‌کنند به احتمال شیخ طوسی در این نقل جزمی. شاید اصلا شیخ طوسی برایش فرق بین روی و روی عنه خیلی برایش مطرح نبود. و شاید ظن نوعی، وثوق نوعی پیدا کرد و همین برای او کافی بود در اسناد.

بله، یک وقت می‌گوید هذا ثقة، روی الثقات، ما قبول می‌کنیم. شهادت حسیه است. اما وقتی می‌گوید که روی هشام، مثل این که ما بگوییم قال الشيخ الانصاری. شما نمی‌آیید بگویید سندت کو؟ تا سند را از من نشنوید اعتماد نمی‌کنید.

نوافل ۲۶۹

و لذا سند این روایت تمام نیست. کلام واقع می‌شود در دلالت آن. که ان شاء الله پس فردا بحث می‌کنیم. یک روایت دیگر هم هست که او سنداً خوب است ولی دارد که: صلوا رکعتین بعد المغرب و لو خفیفین. این صحبتی از نماز غفیله در آن نشده.

ان شاء الله این روایت‌ها را بررسی خواهیم کرد. و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۲۷

سه‌شنبه - ۹۵/۰۸/۱۸

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به این بود که صلات غفیله آیا مستحب است یا نه؟

مشهور قائل به استحباب آن شده‌اند. دلیل‌شان روایتی است که شیخ در مصباح المتهجد نقل می‌کند. می‌گوید: رواه هشام بن سالم. و همین‌طور فلاح السائل تالیف ابن طاووس به سند ضعیف نقل می‌کند همین مضمون را از هشام بن سالم.

سند، ضعیف است و جبر ضعف سند به عمل مشهور کبرویا درست نیست.

و صغروی هم در مستحبات ممکن است ناشی باشد از تسامح در ادله سنن که نقل شده است مشهور قائل بودند خبر ضعیف در مستحبات حجت است. مثل خبر ثقه. بخاطر روایاتی که داریم: من بلغه ثواب علی عمل فعلمه أوتي ذلك الثواب و ان لم يكن كما بلغه. و همین‌طور اگر ما قائل بشویم به مسلک صاحب کفایه و مسلک آقای خوئی در دراسات که مفاد این اخبار من بلغ، استحباب عمل است به عنوان ثانوی. ما بلغ علیه الثواب فهو مستحب. باز شاید مشهور هم این را قائل بودند؛ هرچند ظاهر تعبیر تسامح در ادله سنن همان احتمال اول است، حجیت خبر ضعیف. و لکن محتمل است مشهور مثل صاحب کفایه قائل به استحباب ثانوی عملی بودند که بلغ علیه الثواب.

و لکن ما عرض کردیم که این دو قول هیچکدام درست نیست. و از این اخبار حتی ترغیب به احتیاط هم فهمیده نمی‌شود تا چه برسد به استحباب احتیاط، تا چه برسد به استحباب عمل. اخبار از تفضل الهی است.

270..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

می‌گوید فلانی هر کسی که در خان‌هاش را بزند و تقاضای کمک کند ردش نمی‌کنند. این ترغیب به این است که بروید صبح و شب در خانه آن آقا را بزنید از او تقاضای کمک بکنید؟ خیر. اتفاقاً او ناراحت هم می‌شود که آسایشش را از بین بردند. اما می‌گویید چقدر کریم است، چقدر بزرگوار است، لایرد سائله. پس مفاد این اخبار ترغیب نیست و لو از خارج به مناسبت حکم و موضوع ما بفهمیم که این کار مرغوب است. اما مفاد این اخبار ترغیب نیست تا بیایید از آن استحباب عمل را بفهمید. شما از خارج خدا را می‌شناسید که خدا کریم است و ثواب می‌دهد بر این عمل، خب خوب است که انسان برود دنبال ثواب الهی اما از لسان این اخبار من بلغ ترغیب به اتیان این عمل فهمیده نمی‌شود تا بعد بحث کنیم که این ترغیب، ترغیب ارشادی است به حکم عقل یا ترغیب مولوی است به احتیاط یا ترغیب مولوی است به ذات این عمل به عنوان ما بلغ علیه الثواب. اصلاً بحث می‌شود سالبه به انتفاء موضوع.

[سؤال: ... جواب:] مفاد این اخبار ترغیب به عمل نیست. مفاد این اخبار، إخبار از تفضل الهی است. ... خیر. دلالت التزامیه‌ای که مفاد درست کند برای این اخبار که بخواهند ترغیب کنند مردم را به اتیان این عمل، نه. مفاد این اخبار نیست لامطابقتاً و لا التزاماً. ما از خارج می‌دانیم که اگر خدا ثواب بدهد همه بهتر است برویم دنبال ثواب الهی تا روز قیامت یک ثوابی داشته باشیم. او بحث دیگری است؛ مفاد این اخبار نیست.

و اگر غمض عین هم بکنیم از این بی‌آن‌که مطابق است با آنچه که در منتقی الاصول گفتند، بر فرض بگوییم ظاهر این اخبار ترغیب است به اتیان عمل، برخی مثل آقای زنجانی فرمودند که اصلاً بلوغ ظهور ندارد در بلوغ به خبر ضعیف. اگر بگویند بلغنی انک فعلت کذا، این روشن نیست که شامل شایعه هم می‌شود. شایع شده. اذا بلغک انّ مثلاً زید یطلب منک ان تساعده فساداً، ایشان می‌گویند نه، این ظهور ندارد در بلوغ به خبر ضعیف. و لو گاهی استعمال می‌شود در بلوغ به خبر ضعیف اما ظهور ندارد در مطلق بلوغ. قدر متیقن بلوغ به خبر معتبر است.

ولی ما این را نپذیرفتیم. معتقد شدیم اطلاق بلوغ شامل بلوغ به خبر ضعیف می‌شود.

نوافل ۲۷۱

آقای سیستانی فرمودند چون در برخی از روایاتی که قدر متیقن هست از این اخبار من بلغ، تعبیر شده است بلغه شیء من الثواب علی شیء من الخیر، موضوع در این اخبار، جایی است که یک فعلی مفروغ عنه است که خیر است، پس مستحب بودن یک فعل باید مفروغ عنه باشد. صلات غفيله که استحبابش مفروغ عنه نیست تا به اخبار من بلغ تمسک کنیم.

که ما معتقدیم که برخی از این روایات تعبیر خیر دارد. ما تمسک می‌کنیم به اطلاق بقیه روایات که به نظر ما معتبر هستند. لفظ خیر در آن‌ها نیامده است.

و لذا اشکال ما که این اخبار در مقام ترغیب نیستند به اتیان عمل، بلکه در مقام بیان تفضل الهی هستند به این‌که آن ثواب بالغ به مکلف را به او خواهند داد اگر این عمل را رجائا انجام بدهد، بیش از این دلالت نمی‌کند، اگر این را بپذیرید فهو، اگر نپذیرید و ظاهر این اخبار من بلغ ترغیب باشد به اتیان عملی که بلغ علیه ثواب، ما معتقدیم که شامل این نماز غفيله هم می‌شود.

ولی ظهور ندارد در این‌که شما به قصد رجاء بیاورید، به قصد امتثال امر بیاورید. نخیر. مشهور می‌گویند بعد از این اخبار من بلغ شما این نماز غفيله را که خبر ضعیف بر آن قائم است شما به قصد امتثال امر بیاورید. کدام امر؟ همان امری که خبر ضعیف آن را فهماند و این خبر ضعیف طبق اخبار من بلغ مثل خبر معتبر شد. و یا مرحوم آخوند می‌فرماید قصد امتثال کنید در نماز غفيله این امر ثانوی را. که خود این اخبار من بلغ ظاهرش امر است به اتیان این عمل.

می‌گوییم نخیر. ما نمی‌توانیم قصد امتثال امر بکنیم. باید قصد رجاء بکنیم. چرا؟ برای این‌که این تعبیر در اخبار من بلغ که من بلغه ثواب علی عمل فعله، انصراف دارد که این عمل انقیادی باشد نه تشریعی. کسی که ثواب بر یک عملی به او می‌رسد و این بلوغ ثواب داعی می‌شود که آن عمل را انجام بدهد به او آن ثواب موعود را می‌دهند و لو آن خبر درست نباشد، این انصراف دارد به این‌که این عملی که شما می‌کنید انقیادی باشد نه تشریعی. اگر شما قصد امتثال امر قطعی بکنید می‌شود مصداق تشریع. در موضوع اخبار من بلغ قید لبی هست که من بلغه ثواب علی عمل فعله، عملا انقیادیا لاتشرعیا. و الا اگر عمل به داعی تشریع باشد که ثواب ندارد.

272..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

آن وقت تمسک به این خطاب در مواردی که شما قصد امر جزمی بکنید به نماز غفیله می شود به تمسک به عام در شبهه مصداقیه. بلکه وجدانا تا امر واصل نشود به شما، این قصد جزمی امر می شود مصداق تشریع و خلاف انقیاد هست و اخبار من بلغ شامل آن نمی شود.

همین امر در این اخبار من بلغ موضوعش چیست؟ موضوعش انصراف دارد به عمل انقیادی. وعد ثواب مطلق نیست. وعد ثواب در جایی است که عمل شما به داعی انقیاد باشد. پس من بلغه ثواب علی عمل فعلمه انصراف دارد از موارد تشریع. کسی که هنوز عالم نیست به امر به نماز غفیله، قصد امر جزمی به نماز غفیله بکند این عملش می شود مصداق تشریع و اخبار من بلغ شاملش نمی شود. و لذا اخبار من بلغ مختص است به کسی که این عمل را به قصد رجاء اتیان کند نه به قصد امر قطعی.

و لذا با اخبار من بلغ نمی شود ضعف حدیث دال بر استحباب نماز غفیله را اصلاح کرد و برطرف کرد. و جبر ضعف سند به عمل مشهور هم اینجا صغری ندارد بر فرض کبرایش تمام باشد. چون ممکن است مشهور از اخبار من بلغ کما هو المنسوب الی المشهور حجیت خبر ضعیف را فهمیدند. و لذا گفته اند قاعدة التسامح فی ادلة السنن. و بقیة الکلام موکول الی علم الاصول.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است: موضوع انصراف دارد به من بلغه ثواب علی عمل فعلمه. یعنی بلوغ ثواب سبب شد که این عمل را اتیان بکند، به نحو تشریع؟ از این که انصراف دارد. به نحو انقیاد باید باشد تا ثواب بدهند. و در جایی که علم به امر ندارید، قصد امر جزمی بکنید می شود مصداق تشریع و اخبار من بلغ شاملش نمی شود. و این محمول که اوتی ذلک الثواب و ان لم یکن کما بلغه شامل آن نمی شود. و اساسا به تعبیر بحوث، و ان لم یکن کما بلغه با لسان حجیت نمی سازد. اماره ای را که می خواهند حجت بکنند نمی گویند هر چند این اماره دروغ باشد ولی تو به این اماره عمل کن. می آیند می گویند لا عذر لاحد من موالینا فی التشکیک فی ما یروی عنا ثقاتنا. البته این به مناسبت حکم و موضوع عرض کردیم. از باب مؤید می گوئیم. و الا اگر مشکل در استفاده حجیت خبر ضعیف نداشتیم از این اخبار، حالا فوقش می گفتیم خلاف تناسب با لسان حجیت است. تضاد ندارد با لسان حجیت و ان لم یکن کما بلغه. تناسب ندارد. این را به عنوان مؤید عرض می کنیم.

این راجع به سند روایات نماز غفيله. حالا غمض عين می‌کنیم از سند.

مرحوم نائینی راجع به نماز غفيله می‌گوید: آقا! وقتی که مصباح المتهجد حدیث نقل می‌کند که متاخر است از تهذیب و استبصار و مورد عمل اصحاب است، دیگه جا ندارد که ما تشکیک کنیم و قطعاً نماز غفيله مستحب است.

دیگه حالا این فرمایش مرحوم نائینی است دیگه. ما نمی‌فهمیم چرا جای تشکیک نیست. عمل به کتاب دعا. پس امروز هم به کتاب مفاتیح الجنان علماء عمل می‌کنند، علماء گفتند امام که در ترکیه بود، به آقازاده ایشان گفته بودند، مرحوم حاج آقا مصطفی، ایشان چه کار می‌کنند در ترکیه؟ گفت: کتاب مفاتیح را دوره می‌کنند از اول تا آخر هر چی دعا است، عبادت است، شروع می‌کنند به خواندنش. خب این سیره علماء بوده. پس بگوییم دیگه حجت است؟ مفاتیح الجنان حجت است؟ خب مصباح المتهجد هم کتاب دعا بوده. علماء متعبد و متهجد مقید بودند. نماز غفيله را هم می‌خواندند. به قصد امر جزمی می‌خواندند؟ خب اگر کسی هم می‌خواند قائل به تسامح در ادله سنن بود. این دلیل بر اعتبار نمی‌شود.

اما غمض عين بکنیم از ضعف سند این روایات، روایت معتبره دیگری داریم قطع نظر از این روایت مصباح المتهجد که آن را هم عرض کنیم بعد وارد بحث دلالتی بشویم. آن روایت، موثقه سماعه است.

در موثقه سماعه تعبیر این است که فرمود: عن جعفر عن ابيه عليهما السلام قال رسول الله صلى الله عليه و آله تنفلوا في ساعة الغفلة و لو بركتين خفيفتين. فانهما يورثان دار الكرامة. در ساعت غفلت بین نماز مغرب و عشاء یک ساعت فاصله می‌شد، اسمش را می‌گذاشتند ساعة الغفلة. بعد از نماز عشاء دیگه سیره متشرعه این بود که می‌رفتند می‌خوابیدند. دیگه تلویزیون نبود بروند نگاه کنند. بین نماز مغرب و عشاء مشغول صحبت و گعده و این‌ها می‌شدند. صحبت‌های دنیا می‌شد، غفلت می‌کردند از یاد خدا. پیامبر فرمود تنفلوا في ساعة الغفلة و لو بركتين خفيفتين فانهما يورثان دار الكرامة. دار الكرامة یعنی بهشت.

صدوق می‌گوید و فی خبر آخر: دار السلام و هی الجنة و ساعة الغفلة ما بین المغرب و العشاء.

خب این روایت که اصلاً دلیل نمی‌شود بر این که نماز غفيله در مقابل نافله مغرب مستحب است. نه. بین نماز مغرب و نماز عشاء نماز مستحب بخوانید و لو دو رکعت سبک. خب یک مصداقش همان نافله مغرب

274..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

است. نماز غفیله به عنوان یک نماز مستحب مستقل با آن اذکار خاص، از این روایت استفاده نمی‌شود. و لذا منطبق می‌شود این تنفلوا بر نافله مغرب.

پس عمده ان روایت مصباح المتهجد است که دلیل نمی‌شود.

راجع به دلالت روایت مصباح المتهجد...

[سؤال: ... جواب:] به عنوان نافله المغرب. نه به عنوان یک نماز مستحب که گفتند نماز مستحب بین نماز مغرب و عشاء شش رکعت است. مشهور فقهاء این جور گفتند. گفتند چهار رکعت نافله مغرب، دو رکعت هم نماز غفیله. از این روایت این مطلب استفاده نمی‌شود. ... نافله است دیگه. ... او که شما هر نماز دو رکعتی بخوانید مصداق تنفلوا است. این که خصوص نماز غفیله نمی‌شود. آخه این کیفیت خاصش دلیل می‌خواهد که در رکعت اول آیه و ذا النون بخوانید، در رکعت دوم آیه و عنده مفاتیح الغیب بخوانید، در قنوتش دعای خاص بخوانید، علیه و علیهم السلام بگویید. خب این علیه و علیهم السلام، علیه سلام عیب ندارد او ذکر النبی است. ولی علیهم السلام ذکر الائمة است که در نماز دلیل ندارد. ... نخیر. انشاء تحیت است علیه و علیهم السلام. ... آقا! قصد دعا اگر بکنیم می‌شود دعا. ولی ظاهر علیه و علیهم السلام انشاء تحیت است. ... اگر می‌گفتید علیهم سلام الله، این می‌شد دعا. علیه و علیهم السلام... بابا! صلوا علیه و سلموا. شما سلام بدهید. این دعا است؟ انشاء تحیت است. دقت بفرمایید! و لذا این جوری، نماز غفیله با این کیفیت مستحب است، دلیل نداریم. و لذا آقایانی که احتیاط می‌کنند مثل آقای خوئی، آقای سیستانی، مرحوم آقای تبریزی، این‌ها بعضی‌های‌شان می‌گویند، مثلاً آقای سیستانی می‌گویند علیه و علیهم السلام را قصد دعا بکنید بنابر احتیاط. چون معلوم نیست این نماز غفیله مشروعیت خاص داشته باشد.

راجع به دلالت این روایت مصباح المتهجد آقای خوئی فرمودند بر فرض سند این روایت را بپذیریم این فقط بدرد جایی می‌خورد که ما نافله مغرب را خواندیم، بعدش می‌خواهیم نماز غفیله بخوانیم. خب اطلاق این امر می‌گوید نماز غفیله بخوان. اما اگر من اول قبل از نافله مغرب بخوانم نماز غفیله بخوانم، خب این خودبخود می‌شود مصداق نافله اول مغرب. امر به نافله اول مغرب ساقط می‌شود با این نماز غفیله‌ای که می‌خوانید. چرا؟ برای این که نماز غفیله خاص است، نماز نافله مغرب عام است، انطباق عام بر خاص قهری

نوافل ۲۷۵

است. چرا نماز غفيله خاص است؟ چون اذکار خاص دارد. ولی نافله مغرب که اذکار خاص ندارد. انطباق عام بر خاص قهری است. و لذا نافله مغرب یک نمازش ساقط می‌شود با این نماز غفيله. آن وقت ديگه مشروع نیست که شما بعد از این بیايد چهار رکعت نماز نافله مغرب بخوانيد. و لذا احوط و اولی این است که شما نماز نافله مغرب را که می‌خوانيد، ادغام کنید در آن، نماز غفيله را. یعنی به شکل غفيله بخوانيد که هم بشود نافله مغرب، هم بشود غفيله. اما اگر بخواهيد بعد از نماز نافله مغرب نماز غفيله بخوانيد، رجاء بخوانيد.

ولی همین هم خلاف احتیاط است. همین رجائش هم خلاف احتیاط است. چرا؟ چون شبهه این است که لاتطوع فی وقت الفریضه. بعد از این که نافله مغرب را خوانديد وقت نافله عشاء است. در وقت نماز عشاء نماز تطوع که دليل خاص ندارد، چون سند این روایت مصباح المتهجد ضعیف بود، اگر صحیح بود، مشکل نبود، چون ضعیف است، اطلاق لاتطوع فی وقت الفریضه می‌گوید این تطوع نهی دارد. ایشان می‌گويد البته ما استظهار کردیم این نهی کراهتی است، به معنای قلت ثواب در عبادات است. ولی بعضی از فقهاء گفتند حرام است اتیان به نماز تطوع در وقت نماز فریضه که هنوز نماز فریضه نخوانديد. و لذا اولی و احوط استحبابی این است که نافله مغرب را که می‌خوانيد در آن ادغام کنید صلات غفيله را و بعد از نافله مغرب ديگه نماز غفيله نخوانيد.

این بیان آقای خوئی به نظر ما ناتمام است:

اما این که ایشان فرمودند اگر ما نماز غفيله بخوانيم، بعدش بخواهيم نافله مغرب بخوانيم این درست نیست، چرا؟ برای این که آن دو رکعت غفيله مصداق قهری نافله المغرب می‌شود، آقا! ظاهر در عرف متشرعی این است که نافله مغرب عنوان قصدی است. من قصد نمی‌کنم که این نافله مغرب باشد. خودبخود بشود نافله مغرب؟ اگر این‌طور هست پس من می‌روم زیارت ابی عبدالله ان‌شاءالله همه‌تان مشرف بشويد، بعد از نماز مغرب می‌گويم: نماز زیارت بخوانم، می‌گويد این خودبخود می‌شود نافله مغرب. آقا! من قصد صلات زیارت داشتم، قصد نافله مغرب نداشتم، این خودبخود می‌شود نافله مغرب. این خلاف ارتکاز متشرعی است. ارتکاز متشرعی نافله مغرب را به عنوان قسیم می‌داند که دو رکعت به عنوان نماز مغرب بخوانيم. نه این که

276..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

می‌رویم مسجد نماز تحیت می‌خواهیم بخوانیم بعد از نماز مغرب، خودبخود بشود نافله مغرب. نماز زیارت می‌خواهیم بخوانیم بعد از نماز مغرب خودبخود بشود نافله مغرب. این که نیست؛ خلاف ارتکاز متشرعه است.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... ظاهر این روایاتی که می‌گفت که نافله برای مغرب، نافله برای عشاء اصلاً این در ارتکاز متشرعه این است که به عنوان نافله مغرب بخوانیم. ... این خلاف ارتکاز متشرعی است کسی رفته مسجد، دو رکعت تحیت خوانده در مسجد النبی بعد از نماز مغرب، بعد هم زیارت کرده پیغمبر را، دو رکعت نماز زیارت خوانده، بعد بگوییم آقا! دیگه تو نافله مغرب را خواندی دیگه. خب کی من نافله مغرب خواندم؟! آن دو رکعت که تحیت مسجد بود، این دو رکعت هم نماز زیارت پیامبر بود. خلاف ارتکاز متشرعه است که ما این‌ها را بیاییم بگوییم خودبخود بر آن‌ها نافله مغرب منطبق می‌شود.

و خود روایات هم ظاهرش این بود: نافله للمغرب، نافله للعشاء.

و این را هم عرض کنم خدمت‌تان: در روایاتی که نافله فجر را می‌گوید، بعد نماز فجر را می‌گوید، خود این که می‌گوید نافله فجر خواند، بعد شک کرد که وسط نافله فجر فکر کرد نماز صبح دارد می‌خواند یا بالعکس، خود این بعید نیست که بفهماند نافله فجر عنوان قصدی است.

البته ممکن است شما که تا به حال قبول نکردیم بگویید خب همین کافی است که نماز صبح عنوان قصد باشد. ولی من استظهارم و لو به لحاظ عرف متشرعی این است که خود نافله صبح عنوان قصدی است. حالا همین جوری من دو رکعت نماز مستحب می‌خواهم بخوانم بعد هدیه بدهم به روح اموات از حضرت آدم تا، بعد بگوییم این شد نافله صبح؟ این به نظر عرفی نمی‌آید. این خلاف ارتکاز متشرعی است.

و لذا این بیان درست نیست که انطباق نافله مغرب بر نماز غفیله قهری است. نه، اگر سند این روایت تمام بود می‌شد نماز غفیله بخوانیم بعد نافله مغرب را بخوانیم.

حالا بحث در این واقع می‌شود که حالا اشکال دارد ما یک نماز بخوانیم به قصد هر دو؟ این خودش یک بحث مستقلی است.

گفته می‌شود و مبانی مرحوم آقای خوئی هم همین است که اگر ما دو عنوان قصدی داشتیم، حالا آقای خوئی که فرمود نافله مغرب عنوان قصدی در مقابل نماز غفیله نیست که هیچ، راحت، انطباق قهری است.

نوافل ۲۷۷

اگر گفتیم نافله مغرب عنوان قصدی است کما هو الظاهر، آقای خوئی فرمودند در مباحث دیگر که دو عنوان قصدی را اگر خارجا فرقی با هم نکنند، قابل جمع باشند، مثل نماز غفيله و نافله مغرب قابل جمعند چون آیه و ذا النون خواندن که ضد نافله مغرب نیست که، اصلا می توانی در نافله مغرب سوره نخوانی، آیه و عنده مفاتیح الغیب که ضد نافله مغرب نیست، قابل جمعند، برای عنوان قصدی بودنش هم فکر می کنیم، قصد هر دو می کنیم، چه اشکالی دارد؟ هم می شود نافله المغرب هم صلاة الغفيلة.

مثل این که مولی گفت اکرم عالما، اکرم هاشمیا. ما هم صرفجویی کردیم، آمدیم یک عالم هاشمی پیدا کردیم، یک نان و پنیری به او دادیم، گفتیم خب هم اکرم عالما امتثال شد، هم اکرم هاشمیا. نسبت عموم من وجه است ولی در اینجا منطبق شد بر فعل واحد. و لذا گفتند در اینجا تداخل در مسبب یعنی تداخل در مرحله امتثال طبق قاعده است.

آقای خوئی فرمودند در عناوین قصدیه هم همین جور است. دو عنوان قصدی. مثلا بعضی از اغسال عنوان قصدی است. ایشان در اغسال مثال زده. مثلا غسل جمعه و غسل احرام، دو تا عنوان قصدی است. حالا شخصی روز جمعه می خواهد محرم بشود، هم قصد می کند غسل جمعه را، هم قصد می کند غسل احرام را، هر دو واقع می شود دیگه. چون نسبت عموم من وجه است. اغتسل للاحرام، اغتسل للجمعة. گاهی غسل جمعه می کنیم غسل احرام نیست، گاهی غسل احرام می کنیم غسل جمعه نیست. حالا امروز قصد هر دو را کردیم در این غسل واحد. مثل همان اکرم عالما و اکرم هاشمیا.

[سؤال: ... جواب:] کجا گفته اکرم هاشمیا مستقلا، اکرم عالما مستقلا؟ ... چرا؟ چرا تباین دارند؟ اغتسل للاحرام، اغتسل للجمعة. این فعل هم مصداق غسل جمعه شد، هم مصداق غسل احرام.

بله، گاهی متفاهم عرفی این است که به شرط لا از تداخل هست. مثل چی؟ مثلا شما هم نماز قضاء دارید، هم نماز شب می خواهید بخوانید. می گوئید الان می خواهم چهار تا نماز شب بخوانم یک نماز شفع هم می خواهم بخوانم، قصد می کنم، پنج روز نماز قضاء صبح هم باشد، پنج روز قضاء نماز صبح بابایم هم باشد، پنج تا نماز دو رکعتی خواندید، هم نماز شب خودتان، هم قضاء نمازهای صبح خودتان، هم قضاء نماز صبح آباء و اجدادتان، این نمی شود. چرا؟ برای این که ظاهر این اوامر این است که به شرط لا است از تداخل با دیگری.

278..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

این قرینه می‌خواهد. این نکته عرفیه دارد که قضاء تدارک ما فات است. چه جور خود ادائش مستقل بود، قضائش هم مستقل است. اما جایی که همچون قرینه‌ای نیست، چه اشکال دارد؟ چه اشکال دارد نماز غفیله و نماز نافله را تداخل بکنیم؟

پس این که منتقی الاصول فرمودند که ظاهر در این مستحبات این است که بشرط لا هست از تداخل، نه. ما همچون ظهور عامی نداریم. هیچ ظهوری ندارد در این که بشرط لا است. لا بشرط است. من با قصد هر دو عنوان می‌آیم این نماز را هم مصداق نافله مغرب می‌کنم هم مصداق نماز غفیله می‌کنم.

[سؤال: ... جواب:] حالا اگر قرینه نبود بر بشرط لائیت ملتزم می‌شویم. شما که نقض می‌کنید، چون ارتکازتان این است که ظاهر از نماز جعفر طیار این است که بشرط لا است از تداخل با نماز شب، با نماز نافله مغرب، خب اگر واقعا ارتکاز این است، ملتزم می‌شویم. اگر ارتکاز این نیست، خب چه اشکالی دارد قصد کند یک آدم زرنگ. بعضی‌ها نمازهایی که احتیاطا می‌خوانند، زرنگ هستند، مثلا این مسافر است نمی‌داند وظیفه‌اش قصر است یا تمام، ماها همین جوری می‌گوییم این که سخت شد، هم قصر بخوانم هم تمام، دیگه چاره‌ای نیست دیگه احتیاط واجب است. بعضی‌ها زرنگ هستند. می‌گویند آنی که نماز واجبم هست که هیچ. آنی که نماز غیر واجب است، قصد می‌کنم قضاء ما فات. کار خوبی می‌کند. زرنگ است. زرنگی مگه بد است؟ این هم زرنگ است. هم قصد نافله مغرب می‌کند، هم قصد نماز غفیله می‌کند. حالا شما نماز جعفر طیار هم به آن ضمیمه کردید. این هیچ مشکلی به وجود نمی‌آورد. راجع به آن علیه و علیهم السلام هم مواظب باشد که به قصد دعا بگوید نه به قصد انشاء تحیت. آن هم مشکل حل می‌شود. این راجع به نماز غفیله.

راجع به نماز وصیت...

[سؤال: ... جواب:] اشکال ایشان اشکال خوبی است. ولی یک جواب خوبی هم دارد. ایشان می‌گویند: ظاهر علیه و علیهم السلام که در مصباح المتعجد هست، ظهور عرفیش یعنی انشاء تحیت بکنید نه قصد دعا. می‌گوییم که خب این هم راه حل دارد. ما قصد تعلیقی می‌کنیم. می‌گوییم قصد می‌کنیم آن معنایی را که صحیح هست که یا انشاء تحیت است یا دعا. هر کدام صحیح است. خب ملائکه الله که می‌دانند کدام صحیح

نوافل ۲۷۹

است. اگر صحیح انشاء تحیت است انشاء تحیت می شود. اگر صحیح دعا است، دعا می شود. ... آقا! امر دارد و اطلاق اقتضاء تداخل می کند که اشکال ندارد که. اگر امر داریم در قنوت نماز غفیله بگوییم، انشاء تحیت بکنیم، خب این که اشکال ندارد. ... بهر حال ما در این نمازی که قصد نافله مغرب کردیم و قصد نماز غفیله کردیم رجاء، چون اصل نماز غفیله استحبابش ثابت نیست، می آییم قصد اجمالی می کنیم اعم از تحیت یا دعا در علیه و علیهم السلام. این هم مشکل حل است. ... آقا! نمی خواهی نماز غفیله بخوانی، نخوان دیگه، اینقدر معطلش نکن.

نماز دیگر نماز وصیت است. این هم بین مغرب و عشاء هست. دیگه تمام شد. این هم سندش ضعیف است. هم در مصباح المتعجد است که دیگه اینجا دارد روی. دیگه رواه هشام نیست ها. روی عن الصادق علیه السلام که پیغمبر فرمود أوصیکم برکعتین بین العشاءین یقرأ فی الأولى الحمد و اذا زلزلت ثلاث عشر مرة و فی الثانیة الحمد مرة و قل هو الله احد خمس عشر مرة فانه من یصلی ذلک فی کل شهر، یک بار، کان من المتقین فان فعل ذلک فی کل سنة کان من المحسنین، فان فعل ذلک فی کل جمعة مرة کان من المصلین فان فعل ذلک فی کل ليلة زاحمونی فی الجنة و لم یحص ثوابه الا الله تعالی. اگر کسی نماز وصیت هر شب بخواند، در بهشت مزاحم من است و ثوابش را فقط خدا احصاء می کند. خیلی ثواب بالا است. ولی خب سند، ضعیف است و با اخبار من بلغ انسان خوب است بخواند اگر حال داشته باشد، التماس دعا داریم. کلام واقع می شود در مسأله بعد، صلات وسطی چه صلاتی است ان شاء الله روز شنبه.

جلسه ۲۸

چهارشنبه - ۹۵/۰۸/۲۲

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

مسأله ۳: الظاهر ان الصلاة الوسطی اتی تتأكد المحافظة عليها هي الظهر. فلو نذر ان يأتی بالصلاة الوسطی فی المسجد او فی اول وقتها مثلا اتی بالظهر.

280..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

این که نماز وسطی که در قرآن فرمود حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی نماز ظهر است یا نماز عصر است، ثمره فقهیه ندارد. فقط ثمرش در نذر ظاهر می شود. آن هم که به قول مرحوم محقق عراقی این ثمره نذر تترتب علی کل برّ و فاجر.

و نذر هم تابع قصد است. اگر واقعا نذر بکند صلات وسطی را در مسجد بخواند و قصدش نماز ظهر است، کار نداریم که روایات تفسیر کنند صلات وسطی را به صلات عصر، اگر مقصودش نماز عصر است، کار نداریم که روایات تفسیر بکنند صلات وسطی را به صلات ظهر. النذور تابعه للقصد. بله، می شود فرض کرد یک طلبه ای بگوید خدایا! لله علیّ که آن صلات وسطایی که شرعا هست، به عرف کار ندارم، آن صلات وسطای شرعیه را در مسجد بخوانم، خب آن وقت باید بیاید سراغ روایات. ولی اگر نذرش رفته روی عنوان صلات وسطای عرفیه باید ببینیم در عرف او چه صلاتی صلات وسطایی هست.

شبهه این مسأله که بعضی ها نذر می کنند در روز عاشورا اطعام کنند، روز اربعین اطعام بدهند. بعد می گوید آقا! روز اربعین در ایران گفتند یکشنبه است امسال ولی شرعا ثابت نیست، در عراق هم چون شرعا اول ماه ثابت نشد، حتی با چشم مسلح هم تشکیک کردند که قابل رؤیت بوده امسال، روز دوشنبه اربعین است، من چه کار کنم؟ خب برخی آقایان می گویند که خب شما نذر کردی روز اربعین شرعا، اربعین روز دوشنبه است. نه، این نذر کرده اربعین عرفی را. بابا! همه مردم ایران روز یکشنبه می آیند مراسم اربعین را برگزار می کنند، چه کار به بحث شرعی داریم، این آثار روی عنوان اربعین عرفی بار می شود دیگه و نذر هم انصراف دارد به همین.

اینجا هم همین است. فقط عرض کردم اگر کسی نذر کند صلات وسطای شرعیه را من در مسجد می خوانم، و این بحث پیش می آید.

مشهور گفتند نماز وسطی، صلات وسطی در غیر روز جمعه نماز ظهر است، در روز جمعه، نماز جمعه است.

سید مرتضی گفته نه. اجماع داریم که صلات وسطی نماز عصر است. می گوید الصلوة الوسطی عند اهل البیت علیهم السلام هی صلاة العصر و الحجة علی ذلک اجماع الشیعة الامامية.

نوافل ۲۸۱

و لكن مشهور تصريح می‌کنند. می‌گویند صلاه الوسطی هی صلاه الظهر. و مستند مشهور هم روایات متعدده‌ای است. صحیحه زراره می‌گوید که حافظوا علی الصلوات و صلاه الوسطی و هی صلاه الظهر. معتبره ابی بصیر مرادی می‌گوید: سمعت ابا عبد الله علیه السلام صلاه الوسطی صلاه الظهر و هی اول صلات انزل الله علی نبیه صلی الله علیه و آله.

پس سید مرتضی چی می‌گوید؟ ظاهراً اشتباه کرده. عامه، بله، می‌گویند صلات وسطی صلات عصر است. و لكن خاصه غیر از سید مرتضی ما ندیدیم کسی این جور بگوید تا چه برسد به این که اجماع باشد بر این که صلات وسطی صلات عصر است.

بله، برخی از روایات مؤید ایشان هست:

صدوق در فقیه نقل می‌کند، می‌گوید جاء نفر من اليهود الى النبی صلی الله علیه و آله، تا اینجا می‌رسد: و اما صلاه العصر فهی ساعه التي اكل آدم فيها من الشجرة فهی احب من احب الصلوات الى الله و اوصانی ان احفظها من بین الصلوات.

و اوصانی ان احفظها من بین الصلوات خب ظاهرش این است که دارد همان حافظوا علی الصلوات و صلاه الوسطی را می‌گوید.

فقه الرضا می‌گوید سألت العالم فقال صلاه الوسطی العصر.

خب این فقه الرضا که اصلاً معلوم نیست کتاب حدیث باشد. حالا چه کتابی است که تالیف شده است، مؤلفش کیست؟ برخی‌ها می‌گویند مؤلفش شلمغانی است. بعضی‌ها می‌گویند کتاب رساله پدر صدوق است به مرحوم صدوق. رساله والد صدوق. ولی خب هر کدام یک شواهدی دارد و یک نقض‌هایی. آن وقت این سألت العالم‌هایش دیگه چیه؟ سألت العالم، مثل همین مورد. والد صدوق سألت العالم نمی‌گوید. شلمغانی سألت العالم نمی‌گوید. خب در عصر غیبت بوده؛ غیبت صغری.

[سؤال: ... جواب:] می‌گوید و سألت العالم. ... بعید است که این جوری سألت العالم از طریق توقیعات. فقال،

نمی‌گوید فوراً التوقیع.

282..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

بهرحال اعتباری به کتاب فقه الرضا نیست. مهم آن روایت صدوق است در فقیه که آن هم سندش ضعیف است.

بعضی‌ها گفتند ذیل صحیح زراره را که ما به عنوان دلیل بر این که صلات وسطی صلات ظهر است، گفتند ذیل این صحیح دلیل بر این است که نخیر، صلات وسطی صلات عصر است. چون در ذیل این صحیح این جور آمده: و فی بعض القراءة حافظوا علی الصلوات و صلاة الوسطی صلاة العصر.

خب جواب این است: آقا! وقتی امام در صدر صحیح فرمودند که صلاة الوسطی هی صلاة الظهر و هی وسط الصلواتین بالنهار صلاة الغداة و صلاة العصر بعد فرمودند و فی بعض القراءة حافظوا علی الصلوات و صلاة الوسطی صلاة العصر این معلوم می‌شود یعنی این فی بعض القراءات المغلوطة دیگه. اعتباری پس به این بعض القراءات نیست.

علاوه بر این که در بعضی از نقل‌ها واو دارد. دارد و فی بعض القراءة حافظوا علی الصلوات و صلاة الوسطی و صلاة العصر. در فقیه، علل الشرایع واو دارد. وافی هم که نقل می‌کند از کافی با واو نقل می‌کند. منتهی، واو دارد. بعض نسخ تهذیب واو دارد. اگر واو باشد قرینه بر تقابل است. حافظوا علی الصلوات و صلاة الوسطی و صلاة العصر. شاید امام این را فرمودند که و فی بعض القراءات حافظوا علی الصلوات و صلاة الوسطی و صلاة العصر خواستند بفرمایند این صلات وسطی صلات ظهر است. چون با واو صلات عصر بر او عطف شده.

[سؤال: ... جواب:] حالا این احتمال حالا شما مطرح می‌کنید، بالاخره این هم شیء. کسی بگوید اصلاً این صحیح زراره کلام امام نیست. ولی بالاخره قرینه‌ای نداریم بر این که این کلام امام نباشد. ... حالا این هم یک احتمالی است شما می‌دهید.

می‌ماند روایت تفسیر قمی. سندش هم خوب است. حدثنی ابي عن النضر بن سوید عن ابن سنان عن ابي عبدالله علیه السلام انه قرأ حافظوا علی الصلوات و صلاة الوسطی و صلاة العصر. بدون واو. خب این قرائت امام صادق علیه السلام اگر ثابت بشود خب دیگه بدون واو هم هست، ممکن است دلیل بشود بر این که پس این عطف بیان است دیگه. حافظوا علی الصلوات و صلاة الوسطی صلاة العصر.

نوافل ۲۸۳

ولی انصاف این است که بعد آن صحیح زراره و اینها احتمال تصحیف در این تفسیر قمی که واو حذف شده، این احتمال متنابه است. این تفسیر قمی که به دست ما رسیده که متواتر نیست که تازه نسخ کافی که کتاب مشهور در شیعه بوده، اینقدر اختلاف دارد.

[سؤال: ... جواب:] تفسیر قمی شاید تفسیر اصلی قمی واو داشت. ... اگر واو نباشد که در این تفسیر موجود نیست، می شود حافظوا علی الصلوات و صلاة الوسطی صلاة العصر. ... اگر واو باشد تنافی ندارد با این که صلات وسطی صلات ظهر باشد. ... بله آیه را آورده که حافظوا علی الصلوات و صلاة الوسطی و صلاة العصر، اگر واو باشد... حالا اشکال دارد ذیل آیه یک حدیث معتبر هم نقل کند. ... خودش دارد می گوید که قرء. تفسیر نمی کند که. می گوید در قرائت امام صادق طبق سند صحیح این جور گفته شد که حافظوا علی الصلوات و صلاة الوسطی صلاة العصر. اگر بدون واو باشد خب عطف بیان است. اگر با واو باشد این تقابل است و صلات وسطی می شود صلات ظهر. و چون احتمال تصحیف در این نسخه ها زیاد است و لذا اعتباری به آن نیست. مخصوصا با آن قرائنی که ذکر کردیم که و صلاة العصر در نسخ مختلفه بود و در صحیح زراره بود، در صحیح زراره در خیلی از نسخه این جور بود، علاوه بر این که صدرش هم که گفت صلاة الوسطی هی صلاة الظهر.

پس صلاة الوسطی هی صلاة الظهر. سید مرتضی هم اشتباه کرده، حالا خیلی مهم نیست.

مسأله ۴...

[سؤال: ... جواب:] اشتباه کرده دیگه. همین اجماع ادعا کرده معلوم شده اشتباه کرده. اگر اجماع نمی گفت آدم می گفت خب لابد یک چیزی بود ما خبر نداریم. دیگه وقتی مشهور امامیه می گویند صلاة الوسطی هی صلاة الظهر ایشان ادعای اجماع می کند صلاة الوسطی هی صلاة العصر معلوم می شود اشتباه کرده. ... گاهی اصلا سهو القلم است ها! نه سهو الفكر. گاهی سهو القلم است، سهو اللسان است. کما هو المتعارف. گاهی انسان اشتباه لفظی می کند. اسم یک کتاب را اشتباه می کند، یک کتاب دیگه می گوید، بعد می آیند سؤال می کنند می گویند این کتاب نیست اصلا. آدم می گوید خب من اشتباه کردم مقصودم این کتاب بود. امام در این مکاسب محرمه که می خواستند در همان اوائل از وسیله نقل کنند، وسیله ابن حمزه، گفتند مراسم، هی

284..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

گشتند می‌گویند لم نجد فی المراسم. خب اشتباه شده ایشان می‌خواستند بگویند وسیله، این مطلب در وسیله است. این‌ها اشتباهات فکری نیست. اشتباهات کتبی و لسانی و این‌ها است. و کم له من نظیر. خب سید مرتضی هم احتمالاً اشتباه کتبی و لسانی کرده. می‌خواسته صلات ظهر بگوید صلات عصر گفته.

[سؤال: ... جواب:] حالا این هم هست که سید مرتضی لابد یک کبرایی برای خودش تصویر کرده، بعد گفته این کبری هم که مورد اجماع است. خودبخود تطبیق کرده بر این صغری. از این کارها می‌کند. در بحث غَسَل به ماء مضاف می‌گوید که اجماع هست بر جواز غسل به ماء مضاف. بعد مرحوم محقق حلی در یکی از کتاب‌هایش می‌گوید که سید مرتضی گفته که وجه این که من گفتم اجماع هست بر جواز غسل به ماء مضاف چون اجماع داریم بر جریان اصل برائت. آقا! ما اجماع داریم بر جریان اصل برائت چه ربطی دارد به جواز تطهیر به ماء مضاف؟ خب جواز تطهیر به ماء مضاف از مصادیق اصل برائت است؟ حالا خب اجماع داریم بر اصل برائت خب خدا خیرت بدهد! ما مرهون زحمات شما هستیم ولی خب توقع این بود که بگویید للاجماع علی جریان اصل البرائة. دیگران به اشتباه نیفتند.

[سؤال: ... جواب:] کدام حضرات؟ ... صحیحه زراره که اولش گفت الصلوة الوسطی هی صلوة الظهر. بعد گفت و فی بعض القراءة حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و در خیلی از نسخه‌ها بود و صلوة العصر. ... اشکال ندارد.

مسأله ۴: النوافل المرتبة و غیرها یجوز اتیانها جالسا و لو فی حال الاختیار و الاولى حینئذ عدّ کل رکعتین برکعة فیأتی بنافلة الظهر مثلا ست عشرة رکعة و علی هذا یأتی بالوتر مرتین کل مرة رکعة.

مشهور می‌گویند اتیان به نوافل جالسا جایز است و لو بدون هیچ عذر. ولی افضل این است که هر دو رکعت نشسته را به جای یک رکعت ایستاده حساب کنید. و نماز شبش می‌شود بیست و دو رکعت. یعنی ده تا دو رکعتی بخواند و دو تا یک رکعتی وتر. چون نشسته می‌خواند. بعضی‌ها گفتند حالا اگر خوابیده بخواند چهل و چهار تا. چون نشسته‌اش شد بیست و دو تا، خوابیده که مقتضای اعتبار این است که دو برابر نشسته‌اش بشود، امی شود چهل و چهار تا. افضل این است. این را مطرح کردند. در مسالک هم هست. فتوی می‌دهد به همین مطلب.

نوافل ۲۸۵

حالا راجع به اصل این حکم که اختیارا جایز است اتیان به نوافل جالسا و همین‌طور اتیان به نوافل مضطجعا، ماشیا، راجع به این بحث کنیم. بعد برسیم به این که آیا افضل این است که عد کل رکعتین برکعه یا افضل نیست؟

راجع به اتیان نافله جالسا: این که جایز است مطلقا و لو در حال اختیار، خب این سزاوار نیست انسان در این تردید بکند. و این که ابن ادریس تردید کرده، گفته نخیر، در حال اختیار نباید نشسته نماز نافله را بخوانیم مگر وتیره عشاء، خب این اجتهاد در مقابل نص است. ما در صحیحہ سهل بن یسع داریم سأل ابالحسن علیه السلام عن الرجل یصلی النافله قاعدا و لیس به عله فی سفر أو حضر. فقال للباس. تصریح می‌کند.

موثقہ حنان بن سدید در مورد امام باقر علیه السلام است. دارد که: أتصلی النوافل و انت قاعد؟ فقال ما اصلها الا و انا قاعد منذ حملت هذا اللحم، امام باقر علیه السلام چاق بودند، و ما بلغت هذا السن. هم چاق شده بودند هم پیر بودند. فرمودند بعد از این که این گوشت در من به وجود آمده و هم به این سن رسیدم دیگه نشسته نماز می‌خوانم.

خب این روایت دوم در حال اضطرار عرفی است. در حال مشقت است. ولی روایت اول که مطلق بود. بلکه صراحت داشت: لیست به عله.

پس این کلام ابن ادریس عرض کردیم درست نیست که تعبیر می‌کند که می‌گوید و للباس بان یصلی الانسان النوافل جالسا اذا لم يتمكن من الصلاه قائما.

بعد می‌گوید شیخنا فی نهایتہ گفته که در حال اختیار هم جایز است نماز نافله را جالسا بخوانند بخاطر یک روایتی که مثل این که همین روایت سهل بن یسع هست. بعد می‌گوید و هو من اخبار الاحاد التي لاتوجب علما و لاعملا و الاولى عندي ترك العمل بهذه الرواية لانها مخالفة لاصول المذهب لان الصلاه لاتجوز مع الاختيار جالسا الا ما خرج بالدليل و الاجماع سواء كانت نافله أو فريضة الا الوتيرة. فان قيل يجوز عندكم صلاة النافله على الراحله مختارا في السفر و في الامصار قلنا ذلك الاجماع منعقد عليه و هو الذي يصححه.

286..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

خب ایشان خبر واحد را معتبر نمی‌داند حرفی نیست. ولی این که می‌گوید خلاف اصول مذهب است نماز نافله را در حال اختیار نشسته بخوانیم خب این وجهی ندارد. حالا شما فوقش عمل به خبر واحد را قبول ندارید، این اخبار تسامح در ادله سنن را که قبول داشتید. خب این می‌شود جزء سنن دیگه.

خب بگذریم.

راجع به مطلب بعدی...

[سؤال: ... جواب:] بله؟! ... بحث نافله را روی محمل خواندن و ایستاده خواندن، ماشیا خواندن یک بحث دیگری است. ما فعلا بحث مان نماز نافله است جالسا با حفظ بقیه شرائط؛ یعنی رو به قبله، با رکوع و سجود نماز نشسته. اما این که جایز است در حال اختیار انسان مضطجعا نماز بخواند، ماشیا نماز بخواند، راکبا نماز بخواند، بحث دیگری است. و خلاصه این بحث را هم عرض کنم:

ما دلیلی بر جواز نماز نافله مضطجعا برای غیر مریض نداریم. ما دلیل نداریم که شخص سالم، فقط حال ندارد از رختخواب بلند شود، وضوء گرفته یا غسلش را کرده، آمده دراز کشیده در رختخواب، می‌گوید حال ندارم نماز شب ایستاده بخوانم یا نشسته بخوانم، خب بعد دراز کشیده نماز شب می‌خواند، ما دلیل نداریم. یک وقت عاجز است، مریض است، حرفی نیست. دلیل داریم: المریض یصلی مضطجعا مومیا. اما اگر سالم هست دلیل نداریم بر این که این نماز صحیح است. حالا به قصد رجاء بخواند، بگوید شاید ان شاء الله مرضی رضاء خدا باشد، حرفی نیست ولی پُر بیاید بدهد که ما نماز شب خواندیم این پُر دادنی نیست. این دلیل بر استحباب آن نداریم.

اما ماشیا...

[سؤال: ... جواب:] حالا هر کجا روایت معتبر داشتیم که اینی که شما می‌گویید بعید است روایت معتبر باشد، ملتزم می‌شویم. اما طبق قاعده نمی‌شود گفت. کما این که صاحب عروه گفته. صاحب عروه در فصل فی جمیع الصلوات المندوبه صریحا می‌گوید: يجوز صلاة النافلة ماشیا راکبا جالسا، در حال اختیار یا در حال اضطرار و نوعا هم آقایان حاشیه زدند. نه ما به نظرمان اشکال می‌رسد به این حرف. دلیل نداریم بر این که نماز نشسته در حال اختیار می‌شود خواند. باید رجائا بخوانیم. همان طور که ظاهر کلام سیستانی هم هست.

نوافل ۲۸۷

[سؤال: ... جواب:] نشسته که جایز است. نه. من نشسته گفتم؟ ... همان سهو لسان است. مضطجعا دلیل

نداریم. نشسته که خب دلیل داشتیم.

اما ماشیا:

ماشیا روایت داریم. اما روایاتش این است که علی دابته فی المحمل نه این که راه برود در اطلاق. خدا رحمت کند یک امام جمعه‌ای بود با ما رفیق بود. می‌رفتیم تبلیغ، می‌رفتیم منزلش. این آقا خب تا اواخر ماه رمضان تا نزدیک‌های اذان صبح گعده می‌کرد، بعد بلند می‌شد راه می‌رفت در کتابخانه. هم کتاب‌ها را تنظیم می‌کرد هم نماز شب می‌خواند. نه. دلیل نداریم. این جور ماشیا که انسان عرفا صدق نمی‌کند الرجل یصلی النافلة علی دابته فی المحمل. این ظاهرش این است که دارد یک راهی را می‌رود. در ماشین است دارد می‌رود خانه، نافله می‌خواند. دارد می‌رود سفر، نافله می‌خواند. خب روایت می‌گوید نه شرط قبله لازم است، نه رکوع و سجود اختیاری لازم است، ایماء بکن. اما این که عمدا می‌آید قدم می‌زند در خانه یا در کوچه، فقط برای این که بتواند نماز نافله را به این شکل بخواند، نه؛ ما دلیلی بر مشروعیت آن نداریم.

[سؤال: ... جواب:] عاجز که حسابش جدا است. المریض یصلی جالسا، المریض یصلی قائما مومیا. او که در نماز فریضه هم مشکلی ندارد. فرض این است که اختیارا شخصی نماز نافله را می‌خواهد قدم بزند و بخواند. این فقط دلیلش در روایات گفته علی دابته، یصلی النافلة علی دابته یا یصلی فی المحمل. اینی که ایشان اشاره کردند، آن روایتی که در بحث تعادل و تراجیح هست که بعض روایات می‌گویند که صلها فی المحمل، بعضی روایات می‌گویند لاتصلها الا علی وجه الارض، امام فرمود موسع علیک بایهما عملت. او مربوط به نافله فجر بود و اختلاف در این بود که در حال سفر انسان در همان محمل نافله فجر را بخواند اختیارا یا بیاید زمین بخواند؟ یک روایت می‌گفت لاتصلها الا علی وجه الارض، یک روایت می‌گفت صلها فی المحمل. یعنی جایز است در محمل ایمائا، ایمائا نافله فجر را بخوانید. خب امام فرمود موسع علیک بایهما عملت. خب آخرش این است که نماز نافله را در محمل و علی دابته اجازه دادند انسان بخواند مومیا. این ربطی ندارد به این که انسان همین جوری دوست دارد که راه برود برای این که نماز، دیگه شرطش رو به قبله نباشد، شرطش رکوع و سجود نباشد، نه؛ این دلیل بر مشروعیت ندارد. البته این‌ها هیچکدام با اتیان رجائا ندارد.

288..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

[سؤال: ... جواب:] نه. آن که مسلم جایز است انسان در حال پیاده اگر یک مسیری را می‌رود. او که از روایات استفاده می‌شود. اما این که ما بیاییم بطور مطلق بگوییم لباس بالنافله ماشیا، ما همچون دلیلی نداریم. ... نداریم. همچون چیزی نداریم. ما روایت داریم: علی دابته یا فی المحمل. خب این که انسان پیاده هم برود این هم دیگه فرقی نمی‌کند. دارد مقصدی را می‌رود. اما این که بیاید همین جوری به قصد نماز در حال راه رفتن، راه رفتن را انتخاب کند و هیچ هدف خاصی ندارد از این راه رفتن، نخیر؛ این دلیل بر مشروعیت ندارد. این هم راجع به آن بخش.

[سؤال: ... جواب:] بله دیگه. در خان‌هاش مثلا حیاطش بزرگ است، هی می‌چرخد دور حیاط برای این که نماز شبش را ایمانا بخواند، نه، این دلیل نداریم. عرفا باید این علی دابته باشد بخاطر یک هدف عرفی، فی المحمل باشد بخاطر یک هدف عرفی. بعد بخواند نماز بخواند.

[سؤال: ... جواب:] ادله شرطیت قیام برای نماز، لاصلا لمن لم یقم صلبه فی الصلاۃ این اطلاق دارد. دلیل بر تخصیص آن نداریم.

اما راجع به بحث دوم:

بحث دوم این است که مشهور گفتند هر دو رکعت نافله نشسته را یک رکعت ایستاده حساب کند. در ثواب که روشن است، از روایات استفاده می‌شود که ثواب دو رکعت نشسته نصف ثواب دو رکعت ایستاده است. یعنی مساوی است با یک رکعت ایستاده نه با دو رکعت ایستاده. خب این روشن است. اما این که فقها بگویند مستحب است شما نماز شب را بیست و دو رکعت بخوانید، نافله ظهر را شانزده رکعت بخوانید، به جای چهار تا نماز دو رکعتی، هشت تا نماز دو رکعتی بخوانید، خب این نذر کرده نماز شب صحیح بخواند... [سؤال: ... جواب:] نه. نذر کرده نماز شب صحیح بخواند که مشهور می‌گویند همان یازده رکعت نشسته هم مجزی است، افضل این است که دو برابر بخواند و الا اجزائش که بحث ندارد.

دلیل این‌ها یک سری روایات است.

نوافل ۲۸۹

روایت اول: شیخ طوسی نقل می‌کند به اسنادش از حسین بن سعید از عبدالله بن بحر از حریر از محمد بن مسلم. سألت ابا عبدالله عليه السلام عن رجل يكسل او يضعف فيصلي التطوع جالسا قال يضعف ركعتين بركة. تضعيف می‌کند. یعنی هر یک رکعت ایستاده جایش دو رکعت نشسته قرار می‌گیرد.

خب این دلالتش تام است دیگه. و اطلاقش شامل نوافل مرتبه هم می‌شود. پس نماز شب را طبق این روایت به جای یازده رکعت، بیست و دو رکعت بخواند. ده تا نماز دو رکعتی که آن دو تا آخرش به جای شفع است و دو تا نماز یک رکعتی هم بخواند. می‌شود بیست و دو رکعت.

[سؤال: ... جواب:] دو تا یک رکعتی نشسته بخواند. چون نماز وتر است دیگه. برای نماز وتر نشسته دو تا نماز یک رکعتی بخواند. بقیه هم که به جای پنج تا نماز ده تا نماز می‌خواند. ده تا نماز دو رکعتی می‌خواند. مجموعا می‌شود بیست و دو رکعت.

دلالت این روایت تام است.

ولی عبدالله بن بحر توثیق ندارد. مگر طبق مسالک کسانی که قائل به نظریه تعویض السند هستند که بیاایم بگوییم بعد از عبدالله بن بحر حریر است. شیخ طوسی در فهرست می‌گوید اخبارنا بجميع كتب حریر و روایاته جماعة. چند سند صحیح ذکر می‌کند بن جمیع کتب و روایات حریر. قائلین به نظریه تعویض سند می‌گویند خب، اطلاق این کلام شیخ طوسی در فهرست شامل این روایت هم می‌شود. خب آن وقت آن سند مشترک در فهرست جایگزین این سند ضعیف در این حدیث در تهذیب می‌شود.

مرحوم استاد مصر بودند سابقا بر نظریه تعویض سند. ولی این اواخر یک مقدار تشکیک می‌کردند. می‌گفتند خود شیخ طوسی در تهذیب و استبصار این نظریه تعویض سند را منطبق نکرده بر برخی از موارد. گفته این حدیث ضعیف، این حدیث ضعیف است، با این که مورد تعویض سند بود.

ما اشکال بالاتری داریم. اشکال نقضی بالاتری داریم. در کتاب و روایات یونس بن عبدالرحمن در فهرست سند صحیح ذکر می‌کند به جمیع کتب و روایات یونس بن عبدالرحمن از طریق ابن الولید. می‌گوید ابن الولید از یک فرد جلیل القدر سند صحیح به جمیع کتب و روایات یونس دارد. بعد می‌گوید: و قال ابن الولید ما تفرد به محمد بن عیسی عن یونس فلاأعمل بروایته. اگر واقعا آن نظریه تعویض سند درست باشد، یعنی

290..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

جميع كتب و روايات يونس بن عبدالرحمن آن سند صحيح اول را بر آن منطبق بکنیم که در طريق آن، ابن الوليد هم هست، پس چطور ابن الوليد گفت برخی از احاديث هست فقط محمد بن عيسى نقل کرده است از يونس، کس ديگر نقل نکرده است، شما که همين الان گفتيد اخبرنا بجميع كتب و روايات يونس بن عبدالرحمن و سند صحيح ذکر کردید، اگر او شامل جميع روايات که منسوب است به يونس بن عبدالرحمن می شود، يعنى شامل اين رواياتی که محمد بن عيسى عن يونس نقل می کند همان سند صحيح می شود، پس ديگر محمد بن عيسى متفرداتی ندارد از يونس.

علاوه بر اين اشكال نقضی ما اشكال حلی هم داریم.

[سؤال: ... جواب: بله؟ ... نه. فهرست، بعد است ظاهرًا. ولی اين جهت مهم نيست.

ما دو اشكال حلی داریم به نظريه تعويض سند.

يکي اين که می گوييم قدر متيقن از روايات حريز، روايات واقعيه حريز است نه روايات منسوبه به حريز. اگر شما بگويد من به تمام سخنان امام قدس سره سند دارم، يعنى حتى آن سخنانی که فرض کنيد راديوهای بيگانه منتسب می کنند به ايشان؟ شامل او هم می شود؟ شامل او نمی شود. شما می گوييد من به تمام سخنان ايشان سند دارم. يعنى قبول داریم که سخنان ايشان است. از ديد شما سخنان ايشان است. به آن ها می گوييد سند صحيح دارم. شيخ طوسي که می گويد اخبرنا بجميع كتب و روايات حريز ظاهرش اين است که اين ها را روايات حريز بداند نه ما نُسب الی حريز. عبدالله بن بحر می گويد روی حريز، شيخ طوسي که نگفته روی حريز. بله، اگر شيخ طوسي بدء سند بکند به حريز، بگويد روی حريز، خب می شود آن چیزی که شيخ طوسي آن را حديث حريز می داند.

وجه دوم:

وجه دوم اين است که ما قبلا هم گفتيم تتبع در موارد استعمال اين عبارت در فهرست موجب قطع می شود که مراد از اين اخبرنا بجميع کتبه و رواياته سند به جميع كتب و روايات بالتفصيل نيست. چون در مواردی شيخ طوسي گفته است تمام روايات و كتب اين شخص به من نرسیده است، باز می گويد اخبرنا بجميع کتبه و رواياته.

نوافل ۲۹۱

در ترجمه ابراهیم ثقفی نگاه کنید فهرست را! می‌گوید له مصنفات کثیره و زاد احمد بن عبدون چندین کتاب را. خب این زاد یعنی من ندیدم دیگه. بعد می‌گوید اخبارنا بجمیع هذه الكتب. در عین حالی که آن زاد یعنی من ندیدم، چون له مصنفات کثیره و زاد احمد بن عبدون در فهرست، یعنی من این کتاب‌ها را ندیدم ولی چندین کتاب را احمد بن عبدون در کتاب فهرستش ذکر کرده. اسم کتاب را من شنیدم ولی باز می‌گوید اخبارنا بجمیع کتبه.

در صیرافی، احمد بن محمد بن نوح: می‌گوید له تصانیف غیر ان هذه الكتب كانت في المسودة و لم يوجد منها شيء و اخبارنا عنه جماعة من اصحابنا بجمیع روایاته. اول می‌گوید لم يوجد منها شيء بعد می‌گوید و اخبارنا عنه جماعة من اصحابنا بجمیع روایاته. خب این نمی‌شود که بگوید به من نرسیده در عین حال من سند دارم به جمیع کتب و روایات او.

و همین‌طور راجع به عیسی بن مهران همین است.

راجع به ابن ابی عمیر می‌گوید: له مصنفات کثیره و ذکر ابن بطه ان له اربعة و تسعين کتابا. ذکر ابن بطه یعنی خودم خبر ندارم. ابن بطه گفته که ابن ابی عمیر نود و چهار کتاب دارد. بعد می‌گوید اخبارنا بجمیع کتبه و روایاته جماعة.

راجع به علی بن حسن فضال هم بود قیل له ثلاثون کتابا اخبارنا بجمیع کتبه و روایاته.

این‌ها نشان می‌دهد این اخبارنا بجمیع کتبه و روایاته سند به تفصیل روایات نیست و به عناوین کتب و روایات هست این سند. یعنی روایته فی کتبه یا روایاته عن مشایخه، این است. و لذا نظریه تعویض سند درست نیست.

این روایت اول سندش اشکال پیدا کرد.

اما بقیه روایات ان شاء الله فردا.

جلسه ۲۹

یک‌شنبه - ۹۵/۰۸/۲۳

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به این بود که اگر نافله را نشسته بخوانیم آیا مستحب است دوبار برابر ایستاده بخواند مثلا نماز شب نشسته بیست و دو رکعت بشود یا نه؟

مشهور گفتند مستحب است که دوبار برابر بشود نافله نشسته نسبت به نافله ایستاده.

برخی مناقشه کردند. از جمله آقای سیستانی.

مستند مشهور برخی از روایات بود.

اولین روایت روایت حریر بود که در سندش مناقشه شد.

روایت دوم روایت حمیری است در قرب الأسناد از عبدالله بن حسن از علی بن جعفر از امام موسی بن جعفر علیه السلام. متن روایت این است: سألته عن رجل صلى نافلة و هو جالس من غير علة كيف تحسب صلاته؟ قال ركعتين برکعة.

مشکل سند این روایت عبدالله بن حسن که وثاقتش برای ما ثابت نشد.

روایت دیگر روایت صاحب وسائل هست از کتاب علی بن جعفر. در کتاب علی بن جعفر آمده: سألته عن المريض اذا كان لا يستطيع القيام كيف يصلي؟ قال يصلي النافلة و هو جالس و يحسب كل ركعتين برکعة. فرق این روایت با روایت قرب الأسناد این است که در این روایت فرض کرده لایستطیع القيام، در روایت عبدالله بن حسن در قرب الاسناد فرض کرد که من غیر علة.

راجع به سند این روایت صاحب وسائل از کتاب علی بن جعفر مرحوم آقای خوئی فرمودند ما مشکل نداریم. چون صاحب وسائل به این کتب سند دارد تا شیخ طوسی. شیخ طوسی هم سند صحیح دارد به کتاب علی بن جعفر.

و لکن ما عرض کردیم که صاحب وسائل به عناوین کتب سند دارد نه به تفصیل و نسخ کتب. چه فرق است ما بین صاحب وسائل و ما. صاحب وسائل یک اجازه تیمییه و تبرکیه گرفته بود از اساتیدش. آن ها گفته بودند اجزنا لك ان تروی جميع هذه الكتب و الروایات المتصل هذا السند الى شيخ الطوسی. اما این که کتاب

نوافل ۲۹۳

علی بن جعفر نسخه صحیح‌اش کدام است خود صاحب وسائل زحمت می‌کشید می‌رفت بررسی می‌کرد. همین کتاب نوادر بن عیسی اشعری که چاپ شده و نسخه خطیه‌ای که در نزد صاحب وسائل بوده و در کتابخانه آقای حکیم در نجف هست، افست شده صفحه اولش در همین کتاب چاپ شده، صاحب وسائل اصلاً حرف‌هایی که می‌زند کاملاً مشخص است که این کتاب اجتهاداً صاحب وسائل می‌گوید کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی است و نسخه صحیح است.

تعبیری که می‌کند این است، می‌گوید وجدت لهذا الكتاب نسختين صحيحتين عليهما آثار الصحة و الاعتماد. ثم اني تتبع ما فيه من الاحاديث فوجدت اكثرها منقولة في الكتب الاربعة و امثالها من الكتب المشهورة المتواترة و الباقي قد روى في الكتب المعتمدة ما يوافق مضمونه فلاوجه للتوقف فيه. و بالجملة القرائن على الاعتبار فيه كثيرة و ليس فيه ما ينكر. بعد می‌گوید کتبه الحر.

در صفحه آخر کتاب نوادر هم این جور می‌گوید: هذا ما وجدناه من كتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی فی نسخه معتبره قبل بنسختين صحيحتين عليه خطوط جماعة من الفضلاء.

آخه اگر آدم سند حسی داشته باشد به یک نسخه، و این نسخه را از استاد گرفته و استاد از استادش گرفته دیگر نیاز است به این اعمال اجتهاد و جمع قرائن؟

یا مثلاً صاحب وسائل در مورد مصنفات صدوق و اکثر کتب این جور می‌گوید. ان مصنفات الصدوق و اکثر الكتب الذی ذکرناه و نقلنا منها معلومة النسبة الى مؤلفيها بالتواتر و الباقي منها علم بالاخبار المحفوظة بالقرائن و وجدت بخطوط الثقات الافاضل و رأينا على نسخها خطوط علمائ المتأخرين و جمع من المتقدمين بحث لامجال للشك فی صحتها و الثبوت لمؤلفيها.

آخه این تعبیر واضح است که از کسی صادر می‌شود که نمی‌بیند واقع را. دارد در تاریکی جمع قرائن می‌کند تا یقین پیدا کند که فلان چیز اینجا است. کسی که چراغ را روشن کرده مشکل ندارد. می‌بیند طرف را می‌گوید زی‌ش اینجا است دیگر. کسی که نسخه خطیه از استاد گرفته نیاز ندارد که این جور حرف بزند. [سؤال: ... جواب:] و وجدت بخطوط ثقات الافاضل و رأينا على نسخها خطوط علمائنا المتأخرين. ... آن نسبت کتب، نسبت کتب به مؤلفین علی سبیل التواتر بود. اما نسخش به خطوط افاضل پیدا شده. خطوط

294. تعداد و کیفیت نوافل یومیه

علماء متاخرین بر آن بوده به حیثی که مجالی نیست آدم شک کند در صحت این نسخ. و الا اگر به تعبیر آقای خوئی سند حسی داشت صاحب وسائل به علامه مجلسی و صاحب وافى به این نسخ که این تعبیرها صادر نمی‌شد از این این‌ها.

و لذا کتاب علی بن جعفر نزد صاحب وسائل هیچ فرقی با این کتاب علی بن جعفری که در بازار هست و ما می‌خریم ندارد.

اگر کتابی مشهور بود، شهرت کتاب موجب وثوق می‌شود. آن هم با فحص از اختلاف نسخ. نه این که فقط نسخه چاپ شده کتاب را بگذاریم جلوی مان، بر اساس او فتوی بدهیم. کی می‌گوید این نسخه، نسخه صحیح است؟ باید تتبع کنیم، نسخ مختلفه را ببینیم وثوق پیدا کنیم. خب کتاب علی بن جعفر کتاب مشهور نبود در نزد متاخرین. یک نسخه کمیابی پیدا شده، علامه مجلسی داشته، صاحب وسائل پیدا کرده، از روی آن این روایات را نوشتند. و لذا اعتماد به نقل صاحب وسائل از کتاب علی بن جعفر مشکل هست کما علیه سید السیستانی و السید الزنجانی.

این هم راجع به این روایت سوم.

روایت چهارم روایت حسن بن زیاد صیقل است. حسن بن زیاد صیقل می‌گوید قال لی ابو عبدالله علیه السلام اذا صلی الرجل جالسا و هو یستطیع القیام فلیضعف. یعنی دوبرابر بخواند. در خصوص غیر معذور است و هو یستطیع القیام.

خب این هم سندش ضعیف است. بخاطر حسن بن زیاد صیقل.

پس روایات شد چهار روایت که ضعف سند دارد. اگر وثوق پیدا بشود به صدور برخی از این روایات، مشکلی نیست. بعید هم نیست حصول وثوق. و لکن اگر وثوق حاصل نشود نتیجه همین مطلب آقای سیستانی می‌شود که تامل می‌کند در استحباب این که عدد نافله نشسته دوبرابر نافله ایستاده باشد.

در مقابل این روایات یک روایتی هست از علی بن ابی حمزه که شبهه این است که معارض این روایات

باشد.

نوافل ۲۹۵

یک روایتی هم هست از فضل بن شاذان. شبهه این است که مؤید این روایات باشد. ما هر دوی این روایات را بخوانیم. اما این روایت مؤید را اول بگوییم. چون ما سند علل و عیون الاخبار را به کتاب فضل بن شاذان قبول داریم و لذا سند به نظر ما تمام است.

دارد: صلاة القاعد نصف صلاة القائم. نماز شخص نشسته نصف نماز شخص ایستاده است.

خب این دلالت نمی‌کند که برای این که از نصف بودن خارج بشود دوبرابر بخوانید. ثواب نشسته نصف

ثواب نماز ایستاده است. اما این دلیل می‌شود که نماز شب نشسته بیست و دو رکعت بشود؟

[سؤال: ... جواب:] نه. آن می‌گفت یضعّف. ... دو کدام بود؟ ... روایت قرب الاسناد دیگه. ... سألته عن رجل

صلی نافله و هو جالس من غیر عله کیف تحسب صلاته؟ قال رکعتین برکعة یا در کتاب علی بن جعفر بود

که: و یحسب کل رکعتین برکعة. خب یحسب کل رکعتین برکعة یعنی هر دو رکعت را یک رکعت حساب

کند. یعنی دو برابر بخواند.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... کیف یصلی؟ قال یصلی النافله و هو جالس و یحسب. ... او که باید بشود و

تُحسب کل رکعتین برکعة. و یصلی النافله و هو جالس و یحسب کل رکعتین برکعة. و یحسب کل رکعتین

برکعة؟ این خلاف ظاهر است. کیفیت صلات را می‌گوید. و یحسب کل رکعتین برکعة. اما راجع به روایت قرب

الاسناد آقا اشکال می‌کنند که آنجا ممکن است مجهول باشد. عن رجل صلی نافله و هو جالس من غیر عله

کیف تُحسب صلاته؟ قال رکعتین برکعة. یک رکعتش پیش خدا یک رکعت حساب می‌شود اما من می‌توانم

چهار رکعت بخوانم که بشود به جای دو رکعت ایستاده، نماز شب را بیست و دو رکعت بخوانم به جای یازده

رکعت ایستاده؟ از روایت قرب الاسناد این استفاده نمی‌شود و این می‌شود یک ضعف دلالتی در روایت قرب

الاسناد. و این اشکال به روایت قرب الاسناد وارد است.

پس روایت قرب الاسناد با این روایت علل فضل بن شاذان دلالت‌شان مشکل پیدا کرد. و این نتیجه را به

نفع آقای سیستانی تمام می‌کند. چون عدد روایاتی که ظهور دارد در این که مکلف دو رکعت را نشسته را به

جای یک رکعت ایستاده حساب کند که نتیجه‌اش این می‌شود که دو برابر بخواند، منحصر شد فقط به سه

تا روایت. روایت عبدالله بن بحر از حریز، روایت علی بن جعفر، روایت حسن بن زیاد صیقل. و ممکن است

کسی بگوید من وثوق پیدا نمی‌کنم از صرف سه تا روایت به صدور بعضی از این‌ها. تسامح در ادله سنن را هم قبول ندارم. و لذا نتیجه‌اش می‌شود همین احتیاط آقای سیستانی.

خب این راجع به روایت فضل بن شاذآن که به عنوان مؤید ذکر شد که عرض کردیم درست نیست.

اما روایت معارض...

[سؤال: ... جواب:] نه. به عنوان نماز شب شما بیایید دو تا نماز یک رکعتی وتر بخوانید، این که فمّن شاء استکثر نیست که. ... نه. آخه دو رکعت نشسته بخوانید بگویید دو تا نماز وتر به جای یک رکعت ایستاده وتر، این دلیل می‌خواهد. شما به عنوان نافله ظهر به جای هشت رکعت شانزده نشسته بخوانید به عنوان نافله ظهر، خب این دلیل می‌خواهد به عنوان استحباب خاص. و الا به عنوان نماز مستحب مطلق که مشکل نیست. مثل این می‌ماند که شما بیایید در نماز بگویید من چون قنوت نمی‌توانم مفصل بگیرم، در هر رکعتی می‌آیم یک نیم‌چه قنوتی می‌گیرم، بعد بگویید آقا! قنوت دعا است دیگه، فمّن شاء استقل و من شاء استکثر، نه، دعا حسن علی کل حال، مناجات الله در نماز مستحبّ علی کل حال ولی به عنوان استحباب خاص. خب این تشریع می‌شود. آن هم عرض کردم نماز وتر نشسته را یک رکعتی می‌خواهی بخوانی منتها دو بار می‌خوانی. می‌گویی این مستحب است. خب این تشریع می‌شود. دلیل می‌خواهد.

راجع به این روایتی که شبهه معارض دارد:

روایت علی بن ابی حمزه از ابی بصیر، می‌گوید: قلت له، به امام باقر علیه السلام عرض کردم، عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له: انا نتحدث نقول من صلی و هو جالس من غیر علیه کانت صلاته رکعتین برکعة و سجدتین بسجدة فقال لیس هو هكذا هی تامّة لکم. هی تامّة لکم. فرمود نه، این طور نیست که دو رکعت نشسته و لو من غیر علیه، و لو در حال اختیار و عدم عذر، این طور نیست که دو رکعت نشسته یک رکعت ایستاده باشد، دو سجده نشسته یک سجده نماز ایستاده باشد. هی تامّة لکم. برای شما شیعه نماز نشسته‌تان هم تام است. ولایت که باشد نماز نشسته هم تام است.

خب شبهه این است که این معارضه می‌کند با روایات قبلی. آن‌ها می‌گفتند رکعتان برکعة. امام می‌فرماید

لیس هو هكذا هی تامّة لکم.

نوافل ۲۹۷

و لذا علامه در تذکره گفته که می‌گوییم که خب تفصیل می‌دهیم بین فرض عذر و عدم عذر. در فرض عذر دو رکعت نشسته مثل یک رکعت ایستاده است ولی در فرض عدم عذر دو رکعت نشسته در حکم یک رکعت ایستاده است.

خب شما می‌دانید که این خلاف خود این روایت علی بن ابی حمزه است که می‌گفت من غیر عله. این را چه جور حمل کنیم بر فرض عذر؟ و یا در آن روایت علی بن جعفر می‌گفت و هو لایستطیع القيام، امام فرمود یحسب کل رکعتین برکعة. در فرض عذر فرمود یحسب کل رکعتین برکعة.

مرحوم آقای داماد می‌فرماید من یک توجیه دیگر می‌کنم. این روایت علی بن ابی حمزه اصلا مربوط به این نیست که دو رکعت نشسته یک رکعت ایستاده حساب نمی‌شود بلکه دو رکعت ایستاده حساب می‌شود. نه. این شبهه‌اش این بود که در هر رکعت نماز نشسته دو تا رکوع بهجا بیاورد، چهار تا سجده بجا بیاورد. رکعت یعنی رکوع در مقابل سجده. کانت صلاته رکعتین برکعة یعنی رکوعین بدل رکوع واحد فی الصلاة قائما و سجودین بدل سجود واحد فی الصلاة قائما. یعنی می‌شود شما نماز نشسته که می‌خوانید هر رکعتش دو تا رکوع بکن، چهار تا سجده. امام فرمود لیس هو هکذا هی تامة لکم.

واقعا این احتمال آقای داماد خیلی غیر عرفی است. حالا درست است که بعد از رکعتین سجدتین آورده ولی دلیل نمی‌شود آن رکعتین به معنای رکوعین باشد. این درست نیست. چرا؟ برای این که ذیل روایت غیر از این که حالا این کسی نگفته که نماز نشسته دو تا رکوع است، چهار تا سجده در هر رکعت، غیر از این، ذیل روایت می‌گوید هی تامة لکم. خب این در مقابل روایات قبلی است که می‌گفت که تُحسب کل رکعتین من الصلاة جالسا برکعة قائما. خب این می‌گوید هی تامة لکم. این‌ها با هم تعارض می‌کنند.

[سؤال: ... جواب:] همین دیگه. سجدتین بسجدة او می‌گفت یعنی مثلا دوبار نماز، یعنی نماز بخوانیم... خب چون دو سجده نشسته مثل یک سجده نماز ایستاده است، نه این که در هر رکعتی چهار تا سجده بجا بیاوریم که آقای داماد می‌گوید بعد امام می‌گوید این کار درست نیست. نه. برای این کار نماز را تکرار کنید. امام می‌فرمایند نه، نیازی به این حرف‌ها نیست؛ هی تامة لکم. ... بله دیگه. ... چرا تعبیر عرفی نیست؟ بعد

هم که می‌گوید هی تامه لکم یعنی این حرف‌ها درست نیست که می‌گوید تحسب کل رکعتین جالسا برکعه قائما. هی تامه لکم.

به نظر ما جمع عرفی همانی است شهید در ذکری گفته. گفته آقا! الزامی که نیست بر تکرار و این که ما دو برابر کنیم نماز نشسته را، نماز شب را بیست و دو رکعت بکنیم. الزام که نیست. روایت علی بن ابی حمزه جواز را می‌گوید. می‌گوید جایز است یازده رکعت نماز شب نشسته بخوانی. روایات قبلی استحباب تضعیف را می‌گوید؛ استحباب دو برابر کردن را می‌گوید. جمع عرفی این را اقتضاء می‌کند.

البته این جمع عرفی موقعی به آن نیاز می‌شود که ما سند روایت علی بن ابی حمزه را قبول کنیم. که ما متأسفانه با وجود این که علی بن ابی حمزه خبیث فاسق منحرف بود، ولی استصحاب وثاقتش را مجبور کنیم جاری کنیم. چون گفتیم قبلا که ثقه بودو لو از باب حسن ظاهر در زمان امام کاظم، بعدش هم تعارض کرده شهادت‌ها. شیخ طوسی در عده می‌گوید عملت الطائفه بما رواه علی بن ابی حمزه، ولی ابن فضال گفته که کذاب متهم یا کذاب ملعون. و لذا نوبت رسید به استصحاب بقاء وثاقت. اگر این استصحاب را خرابش می‌کردند ما خوشحال می‌شدیم.

برخی گفتند استصحاب وثاقت حجت نیست. حالا مثل آقای سیستانی که می‌گویند خبر باید موثوق الصدور باشد، خب معلوم است. ثقه وجدانی هم بدرد نمی‌خورد تا چه برسد به ثقه استصحابی. باید وثوق شخصی به صدور پیدا کرد. خب ما این را قائل نیستیم. ما می‌گوییم العمری ثقه فاسمع له و اطع.

[سؤال: ... جواب:] آقای سیستانی می‌گویند خبر باید مفید وثوق شخصی به صدور باشد.

و لذا ما به ایشان اشکال می‌کردیم: آقا! شما توثیق شیخ طوسی در عده را نسبت به مشایخ صفوان و بزنتی و ابن ابی عمیر قبول کردید با وجود این نقض‌هایی که می‌شود، چه جوری واقعا وثوق پیدا می‌کنید که ابن ابی عمیر یا بزنتی یا صفوان می‌گویند عن رجل، این رجل ثقه است بعد وثوق پیدا می‌کنید به صدور این حدیث از امام؟. خب لابد می‌فرمایند چه اشکالی دارد. انسان با همین مقدمات وثوق پیدا می‌کند. اصلا علم رجال برای این بررسی می‌شود که ما وثوق به صدور پیدا کنیم. و الا برای ما وثاقت شخص طریقت دارد برای این که وثوق شخصی پیدا کنیم به صدور خبر.

نوافل ۲۹۹

[سؤال: ... جواب:] بینه هم موجب وثوق می‌شود غالباً. بینه بر وثاقت موجب وثوق می‌شود. ... چون خبر ثقه را قبول ندارد. مشکل در بینه نیست. مشکل این است که خبر ثقه اعتماد ندارد به نظر ایشان و نظر برخی مثل صاحب منتقى الاصول یا صاحب درسات فی المكاسب المحرمه. می‌گویند خبر باید مفید به وثوق به صدور باشد. آقای سیستانی می‌گویند وثوق شخصی، برخی از آقایان می‌گویند وثوق نوعی. ... من علم وجدانی پیدا کنم شما ثقه‌ای خبرتان حجت نیست مگر از خبرتان وثوق به صدور پیدا کنم تا چه برسد به این که بینه بیاید بگوید شما ثقه‌ای. نظر آقای سیستانی این است. ما می‌گوییم نه، خبر ثقه موضوعیت دارد برای حجیت، استصحاب وثاقت هم کافی است.

[سؤال: ... جواب:] ظاهر عملت الطائفة بما رواه علی بن ابی حمزه وثاقت است. و الا از یک کافر فاجر کذاب، یعنی چون واقفی است امتیاز پیدا کرد. اگر شیعه اثنی عشری بود می‌گفتیم لن نحرز وثاقتهم فلانعمل بخبره. اما طرف بشود فاسق فاجر واقفی منحرف، دیگه وثاقتش برای ما مطرح نیست، عمل به خبرش می‌کنیم، این دیگه قابل تامل نیست. شیخ طوسی می‌گوید بعد از واقفی شدن هم عمل کردند طائفه به اخبار علی بن ابی حمزه. جزء اخبار طائفه به اخبار واقفه ذکر می‌کند نه به اخبار علی بن ابی حمزه آن موقعی که واقفی نشده بود. خب بگذریم.

از این بحث بگذریم.

راجع به نماز خوابیده دیروز عرض کردیم ما دلیل بر مشروعیت نداریم. دیدیم مرحوم نائینی و برخی از بزرگان هم همین را فرمودند. ولی امام دارند که لایخو من وجه که بگوییم در حال اختیار می‌شود نماز مستحب را خوابیده خواند.

و در میان قدماء هم محقق فخر المحققین صاحب ایضاح الفوائد این را گفته، شهید ثانی در مسالک گفته. و جالب این است که این دو بزرگوار گفتند نماز خوابیده هر رکعتش یک چهارم یک رکعت نماز ایستاده است. یعنی شما نماز شب خوابیده بخوانی باید چهل و چهار رکعت بخوانی.

حالا شهید در مسالک یک چیز جالبی گفته. تعبیرش این است، می‌گوید: اگر شما طرف راست بخوابی

یک چهارم، طرف چپ بخوانی یک هشتم.

300..... تعداد و کیفیت نوافل یومیه

حالا این‌ها دلیلش چیه؟ خب آیا این‌که نماز نافله را خوابیده بخوانی یک چهارم، خب بالآخره یساعده الاعتبار چون نماز نشسته که بشود یک دوم نماز ایستاده، نماز خوابیده لابد می‌شود یک چهارم دیگه. ولی این‌ها دیگه استحسان و اعتبار است دیگه؛ دلیل قانع کننده‌ای ندارد.

[سؤال: ... جواب:] خیر. نه، امام فقط فرموده که استحباب نماز مضطجعا و مستلقيا. مستلقى یعنی رویش به طرف آسمان است. مضطجع یعنی نه، به پهلو بخوابد. حالا یک فرض هم این است که مثل ابن ملجم به پشت بخوابد. حکم او چیست؟ امام منظورشان این است که مستحب است نافله در همه این حالات. ولی این‌که آن عددی که شهید ثانی گفت، آنش برای ما جالب بود. می‌گوید که: کما یحتسب الجالس رکعتین برکعة قائما، یحتسب المضطجع علی الایمن اربعاً برکعة و علی الایسر ثمان و المستلقى ستة عشر. مستلقى علی ظهره هر شانزده رکعتش در حکم یک رکعت ایستاده است. این‌ها نمی‌دانم دلیلش چیه؟ اصلش فی الجملة خب یساعده الاعتبار.

[سؤال: ... جواب:] اصل استحبابش عرض کردیم دلیل ندارد نماز نافله خوابیده اختیارا.

اما در حال مشی یک روایتی پیدا کردیم که محقق در معتبر نقل می‌کند از کتاب بزنی. چون ما دیروز اشکال کردیم که انسان عمدا بخواند در منزل قدم بزند برای این‌که نماز شب را حال ندارد که رکوع و سجود بکند، مضطر نیست، نه، می‌گوید که هم می‌خواهم قدم بزنم هم نماز شب بخوانم، هدفش صرفا این است که در حال قدم زدن نماز شب بخواند، ما اشکال کردیم، الرجل یصلی علی دابته النافلة، یصلی فی المحمل النافلة شاملش نمی‌شود. ولی یک روایتی داریم محقق در معتبر نقل می‌کند از بزنی از حماد بن عثمان از حسین بن مختار، عن ابی عبدالله علیه السلام: سألته عن الرجل یصلی و هو یمشی تطوعا قال نعم. این اطلاق دارد. و هو یمشی. و لو هدفش از مشی همین باشد که می‌خواهند نمازش را ماشیا بخواند و در مشی هم ایماء می‌کند به رکوع و سجود و استقبال قبله هم شرط نیست.

ولی مشهور ممکن است در سند این روایت مناقشه کنند. چون محقق در معتبر سندی به کتاب بزنی ذکر نمی‌کند. مثل مسطرفات سرائر می‌شود. و شاید از او هم بدتر. چون محقق حلی متاخر است زما. هر چه فاصله بیشتر بشود اصالة الحس جریانش مشکل‌تر می‌شود. و لذا مثل آقای خوئی اشکال می‌کنند.

نوافل ۳۰۱

اما به نظرمان اصالة الحس جاری می شود چه در حق ابن ادریس، چه در حق محقق. مخصوصا محقق قبل از حمله مغول بوده به عراق و ایران. یعنی کتابها هنوز محفوظ بوده، در حمله مغول کتابهای بسیاری سوخت و از بین رفت. و الا خیلی از کتابها تا زمان محقق بود. و لذا هیچ فرقی بین زمان محقق و زمان ابن ادریس نیست. ما به این روایت اعتماد می کنیم و لذا قبول می کنیم که انسان و لو به هدف نماز پیاده خواندن اگر پیاده روی بکند اشکال ندارد.

[سؤال: ... جواب:] الرجل یصلی و هو یمشی تطوعا. ندارد الرجل کان یمشی فاراد ان یصلی تطوعا. اگر می گفت الرجل یمشی فاراد ان یصلی تطوعا، این معنایش این است که کار داشت راه می رفت، بعد هوس کرد نماز بخواند. اما دارد: الرجل یصلی و هو یمشی. ... نه. به این تعبیر ما پیدا نکردیم. در برخی از روایات بود ولی آنها دلالتش تمام نبود. صحیحہ یعقوب بن شعیب بود: عن الصلاة فی السفر و أنا أمشی. آن ظاهرش این است که مشی در حال سیر است. و در روایت دیگر هم همین یعقوب بن شعیب نقل می کند. عبارتش این است: الرجل یصلی علی راحلته. یعنی نقل به معنا شده. در یک جا این یعقوب بن شعیب صحیحہ اش هست که: الرجل یصلی علی راحلته؟ قال یومی ایمانا. يجعل السجود اخفض من الركوع. در نقل دیگر دارد: عن الصلاة فی السفر و انا امشی قال أوم ایمانا و اجعل السجود اخفض من الركوع. ظاهرا یک حدیث است با دو نقل. و ظاهر امشی، الصلاة فی السفر و انا امشی هم این است که در حال سفر مشی می کند. یعنی مشیش بخاطر سفر است نه بخاطر نماز نافله خواندن. و لذا به آن روایات نمی شد اعتماد بکنیم. علاوه بر این که عرض کردم نقل به معنا است. در یک نقل است. در یک نقل دارد الرجل یصلی علی راحلته.

خب بگذریم.

اوقات فرائض

کلام واقع می شود در اوقات نماز یومیه.

نماز ظهر و عصر

صاحب عروه می گوید که وقت الظهرین ما بین الزوال و المغرب.

نماز ظهر و عصر وقتش یک مبدئی دارد و یک منتهایی. مبدئش مشکل فقهی زیادی ندارد. مبدئش زمان شمس است. منتهایش مشکل دارد که آیا غروب آفتاب است یا زوال حمرة مشرقیه است؟ اما مبدئش از نظر فقهی واضح است که زوال شمس است. اقم الصلاة لدلوك الشمس که لغت و روایات معنا کردندای زوال الشمس. صحیحه زراره هم می گوید اذا زالت الشمس دخل الوقتان الظهر و العصر. زوال شمس یعنی منتصف روز. ظاهرا شما اگر دقیقه طلوع آفتاب را با دقیقه غروب آفتاب حساب کنید، نصفش می شود زمان زوال شمس.

حالا آنی که شرعا ما می توانیم بگوییم، تضمین بدهیم این است که زوال شمس این است که بعد از این که سایه هر چیزی، مثلا شاخص، یک میله ای می گذارید روی زمین، سایه اش هنگام ظهر به حداقل رسید، بعد که شروع می کند این سایه بالا بیاید که از او تعبیر می کنند به فئ، چون خورشید می آید طرف مغرب و سایه این شاخص طرف مشرق می شود، به او می گویند فئ، یعنی بازگشت سایه، یعنی بازگشت سایه، انعکاس سایه این شاخص بعد از ظهر می شود حالت فئ که پیدا می کند، از وقتی که این سایه رسید به آخرین حد کم شدن، بعد شروع کرد به زیاد شدن، از زمان شروع به زیاد شدن می شود زوال.

خب هیچ وقت در مناطق ما سایه از بین نمی رود موقع ظهر. خب به حداقل کم شدن که رسید، بعد شروع می کند زیاد می شود و می شود زوال شمس. شاخص شما بگذارید! شاخص حتی یک میخ شما بگذارید! یک چوب بگذارید! این مشخص می کند این مطلب را.

برخی از مناطق هست که کمتر از بیست و سه و هفده درجه به خط استواء فاصله دارند مثل مکه. دو روز در سال این ها زمان ظهر سایه شان کاملا منعدم می شود و بعد شروع می کند به سایه انداختن. روز هفتم

فرائض ۳۰۳

خرداد و بیست و چهارم تیر ساعت دوازده و سی و پنج دقیقه حدودا. حدودا. زمان اذان ظهر مکه. زمان اذان ظهر مکه در این دو روز آفتاب موقع ظهر مستقیم می‌تابد روی زمین و سایه اشیاء کلا از بین می‌رود. آنجا بله. در این دو روز از وقتی که دوبرتبه سایه پیدا کرد می‌شود زوال شمس. و در این دو روز هم می‌شود ما قبله‌مان را کاملا دقیق بشناسیم. آن ساعت اذان ظهر مکه در روز هفتم خرداد و بیست و چهارم تیر شما بایستادید روبروی خورشید، دقیق روبروی کعبه خواهید بود.

خب این راجع به زوال.

یک سری روایات هست که وقت ظهر را بعد از یک قدم از زوال یا بعد از یک ذراع از زوال، یعنی سایه به اندازه یک قدم زیاد بشود یا به اندازه دو قدم یک ذراع است، یک ذراع دو قدم است، زیاد بشود بیان کرده. که آن روایات را فردا بررسی می‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۳۰

دوشنبه - ۹۵/۰۸/۲۴

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به اوقات نمازهای یومیه بود.

عرض کردیم اول وقت نماز ظهر و عصر زوال شمس است. و این مسلم هست.

البته برخی از روایات فرمودند که اول وقت نماز ظهر این است که بعد از زوال سایه به اندازه قدم بالا بیاید.

برخی از روایات گفته که دو قدم که مساوی است با یک ذراع.

اول توضیح بدهم مقصود را بعد روایات را بخوانم.

در روایات ما گفتند معیار شاخص در زمان پیامبر جدار مسجد النبی بود. قبل از این که سقف بزنند،

اشتکوا اليه الحر و البرد، حضرت فرمود خب سقف بزنید از شاخه‌های درخت خرما و قال: عریش کعریش

موسی، ولی قبل از آن به اندازه یک قامت انسان دیوار کشیده بودند دور مسجد. آن وقت این دیوار خب

شاخص اذان ظهر بود. این روایت که می‌گوید که به اندازه مثلا یک قدم اگر سایه بالا بیاید بعد از ظهر، یعنی نسبت قدم با قامت انسان که می‌شود یک هفتم. قامت متعارف انسان را که حساب کردند، با قدم متعارف انسان، گفتند یک هفتم حدودا. قدما و ذراع می‌شود دو هفتم. و لذا هر شاخصی، این در روایات تعبیر شده که حساب کنید، اگر سایه‌اش به حداقل برسد و بعد شروع کند به سمت مقابل مغرب که تقریبا جنوب می‌شود، فی‌الوقت یعنی انعکاس سایه، شروع بشود، بالا بیاید، می‌شود شروع زیاد شدن این ظل، زوال شمس. برسد به اندازه یک هفتم آن شاخص، می‌شود بلوغ الظل الی قدم. برسد به دو هفتم آن شاخص، می‌شود بلوغ الظل القدمین.

در روایات گاهی می‌گوید نماز ظهر را عند بلوغ الظل القدم بخوانید، در برخی از روایات می‌گوید عند بلوغ الظل القدمین بخوانید.

خب این روایات را بخوانیم بعد رابطه‌اش را با این روایاتی که می‌گوید اذا زالت الشمس وجبت الظهر و العصر، دخل الوقتان توضیح بدهیم.

روایات این است:

معتبره اسماعیل بن عبدالخالق: سألت اباعبدالله عليه السلام عن وقت الظهر فقال بعد الزوال بقدم او نحو ذلك. یعنی حدود یک هفتم شاخص سایه بالا بیاید.

معتبره ذریح محاربی...

[سؤال: ... جواب:] عرض کردم حداقل سایه که در ظهر حاصل می‌شود بعد شروع می‌کند بعد از ظهر این سایه زیاد شدن، او می‌شود زوال. سایه که هی زیاد می‌شود، منتها چون خورشید طرف مغرب هست، سایه که از آن تعبیر می‌کنند به فی، چون انعکاس سایه‌ای است که توسط تابش خورشید بر اجسام به وجود می‌آید، این می‌شود سمت جنوب تقریبا، این از وقتی شروع کرد زیاد بشود، تا این که برسد این مقدار زیادی به اندازه یک هفتم شاخص، این مقدار زاید برسد به اندازه یک هفتم شاخص طول می‌کشد، به این می‌گویند بلوغ الظل القدم.

فرائض ۳۰۵

[سؤال: ... جواب:] این مناطق نزدیک قطب اصلاً مشکل خاص خودش را دارد. هم در طلوع فجر اصلاً به آن معنا سپیده صبح ندارند. هم در این ضوابط که برای وقت فضیلت نماز ظهر که همان بلوغ الظل القدم یا القدمین، این ضوابط در آنجا نیست. یا حتی زوال حمزه مشرقیه در آنجا مشکل دارد. ما بحث مناطق نزدیک به قطب را مستقل کردیم و فعلاً مناطق معتدله را، خط استواء و مناطق معتدله که زمان صدور این روایات بخش مسکونی زمین که قابل دسترسی بود، بوده است و روایات ناظر است به این بخش، ما در این رابطه فعلاً صحبت می‌کنیم. راجع به مناطق نزدیک به قطب شمال و قطب جنوب بحث مشکلات ویژه خودش را دارد که ان شاء الله بررسی خواهیم کرد. یکی از مشکلات عرض کردم حالا فعلاً بحث وقت نماز ظهر و عصر است، ولی در وقت نماز صبح اصلاً این‌ها سپیده صبح ندارند. روز این‌ها مثل پنج دقیقه قبل از غروب آفتاب ما است. شب این‌ها مثل پنج دقیقه بعد از غروب آفتاب ما است. یعنی در واقع که نگاه می‌کند می‌بیند خورشید آن‌ته افق در روز همین جوری می‌دور می‌زند. بستگی دارد روز چند ساعت باشد. اگر مثلاً روزهای تابستانی در آن مناطق نزدیک قطب بیست و دو ساعت گاهی هست. در این بیست و دو ساعت این خورشید می‌دور این افق، یعنی دور آن منتهالیه افق می‌چرخد. شب که می‌شود به اندازه چند درجه می‌رود زیر افق. ولی مثل پنج دقیقه بعد از غروب آفتاب ما است. شب و روزشان نه شب درستی دارند نه روز درستی. شب این وقتی که خورشید بعد می‌آید بالا که خیط ابیض من الخیط الاسود من الفجری در کار نیست. آن وقت این‌ها برای روزه چه کار کنند، برای نماز چه کار کنند. و لذا از الان تا آخر بحث که برسیم به مناطق نزدیک به قطب شمال و قطب جنوب فعلاً این بحث را فاکتور بگیرد. راجع به مناطق معتدله صحبت می‌کنیم. این‌ها همین است که روایت می‌گوید.

روایت معتبره ذریح محاربی: سأل اباعبدالله عليه السلام اناس و انا حاضر فقال بعض القوم انا نصلی الاولى، یعنی ظهر را، اذا كانت علی قدمین، یعنی دو قدم می‌شود یک ذراع، دو هفتم سایه شاخص زیاد بشود، و العصر علی اربعة اقدام، نماز عصر را موقعی می‌خوانیم که چهار هفتم سایه شاخص زیاد بشود، فقال ابو عبدالله عليه السلام النصف من ذلك احب الی، من بیشتر دوست دارم نصف این حدی که شما می‌گویید، نماز ظهر را بعد از یک قدم، یعنی بعد از یک هفتم زیاد شدن شاخص و نماز عصر را بعد از دو قدم بخوانم.

خب روایت سوم صحیحہ فضلاء: عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیہ السلام. فضلاء چون چندین راوی هستند، همه شان هم فاضل بودند، گفتند چه اسمی بگذاریم برای روایت؟ گفتند صحیحہ فضلاء. انهما قالا وقت الظهر بعد الزوال قدام و وقت العصر بعد ذلك قدام. یعنی اربعه اقدام دیگر. وقت عصر می شود اربعه اقدام.

و همین طور صحیحہ زراره عن ابی جعفر علیہ السلام سألتہ عن وقت الظهر قال ذراع من زوال الشمس، ذراع می شود همان قدام، و وقت العصر ذراعا من وقت الظهر، وقت عصر هم می شود ذراعا، یعنی اربعه اقدام، فذلك اربعه اقدام من زوال الشمس، ثم قال ان حائط مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله كان قائمًا، قام انسان بود، و كان اذا مضى منه ذراع صلى الظهر، پیامبر اول اذان ظهر نماز نمی خواند، می گذاشت دو هفتم سایه شاخص زیاد می شد، بعد نماز ظهر می خواند، ثم قال اتدري لم جعل الذرع و الذراعا؟ قلت لم جعل ذلك يا لم جعل ذلك؟ قال لمكان النافله، لك ان تتنفل من زوال الشمس الى ان يمضي ذراع فاذا بلغ فيئك ذراعا بدأت بالفريضة و تركت النافله، دیگر اگر دو هفتم سایه شاخص زیاد شد، هی مشغول گعده شدی تا تاخیر افتاد دیگر نافله نخوان، اصلا برخی مثل آقای خوئی دیگر نافله مشروع نیست، نماز ظهر بخوان، بعدا می خواهی نافله ظهر را قضاء کنی قضاء بکن ولی دیگر اداء نافله نماز ظهر تمام شد. ظاهر این روایت هم همین است دیگر. تركت النافله.

[سؤال: ... جواب:] موقع شروع نافله از اذان ظهر است. ... نخیر. تا یک قدم وقت داری برای نافله. وقتی تا سایه رسید به یک قدم یا دو قدم، حالا روایت دو قدم می گوید، ذراع، یعنی دو هفتم شاخص رسید، حالا دقائقش را ما چقدر تعیین کنیم من نمی دانم، حالا فرض کنید یک ساعت، این یک ساعت که شد، بلغ الظل یا بلغ الفی، تعبیر بهتر این است که بگوییم بلغ الفی چون انعکاس نور خورشید بر روی هر جسدی که آن طرفش سایه است به او می گوید فی، خب این بلغ الفی ذراعا آن وقت می گوید تركت النافله و بدأت بالفريضة.

صحیحہ عبدالله بن سنان: كان حائط مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله قبل از يظلل قائمًا و كانت اذا كان الفی ذراعا و هو قدر مريض عنز، دیگر آن زمان می فهمیدند این علامتها را که ذراع یعنی به اندازه

فرائض ۳۰۷

مريض عنز، به اندازه آن جایی که یک بز قرار می‌گیرد و می‌خوابد، به آن اندازه صلی الظهر، فاذا كان ضعف ذلك صلی العصر.

معتبره اسماعیل جعفری هم همین است. دارد: اذا كان في الجدار ذراعاً كان رسول الله صلی الظهر و اذا كان ذراعين صلی العصر، قلت ان الجدار يختلف بعضها قصير و بعضها طويل فقال كان جدار مسجد رسول الله صلی الله عليه و آله يومئذ قائم و انما جعل الذراع و الذراعان لئلا تكون تطوع في وقت الفريضة. علت این که گفتند وقت نماز ظهر بعد از بلوغ ذراع است از سایه، نه ابتداء اذان ظهر برای این که الان دیگه وقت فريضة نباشد که بتوانی نافله ظهر را بخوانی ولی وقتی که رسید ظل به یک ذراع، دیگه حق نافله خواندن نداری. او دیگه وقت فريضة ظهر می‌شود، تطوع در وقت فريضة نکن.

خب خیلی واضح است. از این روایات خیلی واضح است که ما یک وقت ابتدائی داریم برای نماز ظهر و عصر؛ اذان ظهر. یک وقت نماز ظهر و عصری داریم که بخاطر رعایت نافله ظهر و عصر، تشریع شده که مستحب است انسان در این وقت تا قبل از بلوغ ذراع نافله را بخواند و نماز را اول بلوغ ذراع بخواند. خب خود این روایات دلیل بود. خود معتبره اسماعیل بن عبدالخالق می‌گفت وقت الظهر بعد الزوال بقدّم او نحو ذلك الا يوم الجمعة و في السفر فان وقتها حيت تزول الشمس. چرا؟ برای این که در سفر که نافله نداریم، در روز جمعه که نافله نداریم هنگام زوال. هنگام زوال دیگه وقت خطبه‌های نماز جمعه است. آنجا می‌گویند نه دیگه. اول وقت اذان ظهر وقت نماز فريضة است. حالا روز جمعه با خطبه‌های آن که آن هم جزء نماز است. یا آن روایتی که می‌گفت که اتدري لم جعل الذراع و الذراعان: قلت لم؟ قال لمكان النافلة. این‌ها همه مشخص می‌کند که بخاطر نافله است.

و لذا این اختلافی که در روایات هست، این اختلاف در روایات که یکی می‌گوید نصف ذلك احب اليّ با آن روایتی که می‌گوید وقت الظهر قدّمان توجیهش همین است. بهتر این است که آدم نافله ظهر را تا قبل از یک هفتم زیادی ظل شاخص بخواند که اول زیادی ظل شاخص به اندازه یک هفتم، یک هفتم نسبت به آن مقدار زاید حساب می‌کنیم و الا عرض کردم اصل ظل که می‌ماند در کشور ما، آن مقداری که زیاد می‌شود

اگر به اندازه یک هفتم برسد می شود بلوغ القدم، خب انسان بهتر است نافله ظهر را قبل از آن بخواند که اول بلوغ قدم نماز ظهر را بخواند. این مرتبه اعلی فضیلت.

مرتبه بعد این است که حالا یک کمی گعده می کند، یک کمی سهل انگاری می کند تا بلوغ قدمین، دو برابر این وقت. نافله را بخواند بعد نماز ظهر بخواند. اما اگر بلوغ قدمین شد، دو هفتم شاخص، سایه بالا آمد، دیگه فایده ندارد. دیگه عذرت پذیرفته نیست. نافله دیگه ساقط شد. نماز ظهر بخوان، بعدا قضاء نافله را بخوان. مراتب فضیلت است.

نگویید آقا! پیغمبر که مقید بود، کان اذا بلغ الظل الذراع یصلی الظهر.

می گوییم بله، پیغمبر رعایت اضعف الماموین را می کرد. خب همه که نمی توانند سریع نماز نافله بخوانند. یک عده تا بیایند وضوء بگیرند، تا بروند غسل کنند، تا بیایند شروع کنند نماز نافله ظهر خواندن، خب چه بسا طول می کشد، بلوغ قدمین می شود. پیغمبر رعایت اضعف الماموین را می کرد دیرتر نماز جماعت ظهر را شروع می کرد. ولی ظاهر نصف ذلک احبی الی در معتبره اسماعیل بن عبدالخالق این است که اگر این شرائط زعامتی و اقامتی پیغمبر نبود بهتر همین بود که به اندازه یک قدم یعنی یک هفتم شاخص سایه بالا بیاید بیشتر از این صبر نکنید.

[سؤال: ... جواب:] صحیحه فضلاء؟ خب عرض کردم حمل بر مراتب فضیلت می کنیم. صحیحه فضلاء آخرین وقت فضیلت را می گوید که بعد از او دیگه نافله ساقط می شود. آخر، نه. وقت الظهر بعد الزوال قدما. این وقت فالافضل است. وقت درجه دو است. پیغمبر این وقت درجه دو را مراعات می کرد عرض کردم بخاطر رعایت اضعف الماموین. ولی وقت درجه یک نماز ظهر این است که نه، تا رسید به یک قدم سایه اضافه شده بر شاخص نافلهات تمام شده باشد، نماز ظهر را شروع کنی بخوانی.

خب این راجع به این مطلب.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... عرض کردم قدم بالنسبه قامت انسان که جدار مسجد النبی بود و با آن شاخص را می سنجیدند. ... سایه ای که در هنگام ظهر مانده که او حساب نمی شود. ... آخه او که، اذا بلغ الظل ذراعا یا

فرائض ۳۰۹

بلغ الفی ذراعاً. فی. فی ذراعاً یعنی آنی که بعد از اذان ظهر تازه شروع می‌شود زیاد می‌شود. او را حساب می‌کنند برسد به حد ذراع یعنی دو هفتم، دو هفتم شاخص.

[سؤال: ... جواب:] کسی که نافله نمی‌خواند نه، معلوم می‌شود بخاطر رعایت نافله گفتند نماز ظهر را تا بلوغ ذراع تاخیر بینداز. شما که نافله نمی‌خوانی همان اذان ظهر نماز را بخوان دیگه. و انما جعل ذلک لمكان النافله. و لذا در سفر نافله نیست گفتند هنگام اذان ظهر نماز بخوان. خب اگر شما نافله نمی‌خوانی سارعوا الی مغفره من ربکم، استبقوا الخیرات. نماز نافله که نمی‌خوانی، نماز ظهرت را هم گعده می‌کنی می‌گذاری نیم ساعت دیگه. خب این که نشد که. روزه که نمی‌گیری، سحری هم نخوری که گفت می‌شوی کافر حربی. خب نافله که نمی‌خوانی، خب نماز ظهرت را هم تاخیر می‌اندازی، خب استبقوا الخیرات، سارعوا الی مغفره من ربکم. غیر از این که از خود این روایات هم استفاده می‌شود بخاطر خود نافله این را گفتند. نصف ذلک احب الی، این‌ها قرینه می‌شود که بخاطر نافله بود که این جور بود. سعی کنید زودتر نافله را بخوانید یک هفتم شاخص که سایه رسید نماز ظهر را بخوانید. حالا اگر نشد تا دو هفتم هم فرصت دارید. خب اگر نافله نمی‌خواهید بخوانید دیگه چه مشکلی دارید؟

[سؤال: ... جواب:] خلاف ظاهر است که... حالا اجازه بدهید شواهدی از خود روایات برای تان ذکر می‌کنم. برای این که این‌ها باز قانع که نمی‌شوید بیشتر شاهد ذکر می‌کنم برای تان.

روایت عمر بن حنظله: کنت اقیس الشمس عند ابی عبدالله علیه السلام، خورشید را اندازه‌گیری می‌کردم ببینم ظهر شده یا نه، فقال یا عمر! الانبئک بابین من هذا؟ قلت بلی قال اذا زالت الشمس، زالت الشمس یعنی نگاه به آسمان نکن، قیاس نکن خورشید را، نگاه بکن به همان زوال، یعنی به همان شروع سایه اجسام، اذا زالت الشمس فقد وقع وقت الظهر که هر جسمی را شما بگذارید عمودی می‌توانید با آن شاخص‌گیری کنید، اذا زالت الشمس فقد وقع وقت الظهر الا ان بین یدیها سبحة و ذلک الیک فان انت خفت، آن سبحة را یعنی نافله ظهر، فان انت خفت فحین تفرق من سبحتک و ان طولت فحین تفرق من سبحتک می‌خواهید نماز نافله بخوانی بخاطر آن می‌گوییم تاخیر نماز ظهر، هر وقت نافله‌ات تمام شد نماز ظهر را شروع کن. که

البته آن صحیح زراره می گفت اگر دو هفتم شاخص سایه بشود دیگه نه دیگه. او دیگه از آن چیزها نیست، از آن تو بمیری ها به قول معروف نیست. دیگه وقت نافله ظهر گذشت.

موثقه احمد بن محمد بن یحیی: کتب بعض اصحابنا الی ابی الحسن علیه السلام روى عن آبائك القدم و القدمین و الرابع و القامه و القامتین و ظل مثلک و الذراع و الذراعین. فکتب علیه السلام لا القدم و لا القدمین اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الصلاةین و بین یدیها سبحة و هی ثمانی رکعات فان شئت تطولت و ان شئت قصرت ثم صل الظهر.

کاملاً مشخص است که وقت نماز ظهر وقت اذان ظهر است. علت این که به تاخیر می اندازی بخاطر این است که نافله ظهر می خواهی بخوانی.

[سؤال: ... جواب:] آقا! وقت... چی را ترخیص داده؟ ... خود این روایت می گوید که اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الصلاةین. ... نه این ظاهرش این است که فاذا فرغت صل الظهر، ثم صل الظهر. دقت بفرمایید! دو تا مطلب اینجا عرض کنم بحث را تمام کنیم.

یک مطلب این است که آقای خوئی برای این که نماز ظهر و عصر را پیامبر گاهی هنگام اذان ظهر می خواند، تاخیر نمی انداخت تا بلوغ ذراع به این موثقه زراره تمسک می کند: صلی رسول الله صلی الله علیه و آله بالناس الظهر و العصر حين زالت الشمس من غير علة و صلی بهم المغرب و العشاء الآخرة قبل سقوط الشفق من غير علة فی جماعة و انما فعل ذلك لیتسع الوقت علی امته. آقای خوئی می فرماید ببینید! پیغمبر بدون هیچ مشکلی اذان ظهر گفتند نماز ظهر خواند.

آقا! این ربطی ندارد به اذان ظهر و نماز ظهر، این برای جمع بین نماز ظهر و عصر است. و لذا در این روایت می گوید که و صلی بهم المغرب و العشاء الآخرة قبل سقوط الشفق. قبل از سقوط شفق که وقت عشاء است، نماز مغرب و عشاء را خواند. یعنی جمع بین صلاتین. تفریق نکرد پیغمبر. یعنی گاهی پیامبر تفریق نمی کرد بین دو نماز. هیچ عذری هم نداشت. برای این که بفهماند جایز است جمع. این مربوط به بحث جمع است. چه ربطی دارد به این که نافله، یعنی پیغمبر آن روزها نافله ظهر را نمی خواند؟ بله ممکن است در سفر بود نمی خواند. اما من غیر علة یعنی در سفر هم نبود. چون خود سفر علت است. ظاهرش این است که در

فرائض ۳۱۱

سفر نبود. در خود مدینه خب نافله نمی‌خواند؟ این خیلی بعید است. این برای این است که بگویند بلافاصله بعد از نافله ظهر، ظهر را می‌خواند و بلافاصله نافله عصر را می‌خواند و عصر را. دیگه صبر نمی‌کرد ساعت سه و نیم و چهار نماز عصر بخواند. این روایت ظاهرش این است. ربطی به بحث ما ندارد.

[سؤال: ... جواب:] حین زالت الشمس یعنی نمی‌رفت وضوء بگیرد؟ بابا! حین زالت الشمس یعنی با مقدماتش دیگه. نافله ظهر مگه چقدر طول می‌کشد. چهار تا دو رکعتی. ... هشت دقیقه دیگه. سریع بخوانید کمتر هم می‌شود. سوره را حذف کن، سلام هم یکی بگو. تشهد هم اینی که آقای سیستمی می‌گویند و اشهد ان محمداً صلی الله علیه و آله عبده و رسوله السلام علیکم و رحمه الله و برکاته. این را که نمی‌گویند نافله نمی‌خواند. بعید است پیغمبر به دیگران سفارش می‌کرد الاخذ بسنتی، به امیرالمؤمنین، بعد خودش هم گاهی نمی‌خواند خیلی بعید است. ... ظاهر این است که پیامبر ملتزم بود در غیر سفر به نماز پنجاه و یک رکعت. این اصلاً ظهور ندارد در این جهت بابا. این برای این است که نماز عصر را زودتر بخواند، نماز عشاء را زودتر بخواند.

این یک مطلب.

مطلب دیگر این است که آقای خوئی مطرح کردند بعضی از روایات گفته نماز ظهر قامت انسان است، سایه به حد قامت انسان برسد بعد بحث کرده. من فکر می‌کنم این اصلاً بحث نداشت. البته آخر بحث درست شده مطلب ولی می‌گویم اصلاً بحث نداشت. چرا؟ برای این که هیچ روایتی نمی‌گویند وقت نماز ظهر موقعی است که سایه به اندازه قامت انسان برسد. آخر وقت نماز فضیلت ظهر را می‌گویند. آخر وقت فضیلت نماز ظهر آن وقتی است که سایه بشود به اندازه قامت انسان. سایه بشود یعنی مثل شاخص. سایه وقتی شد مثل شاخص حالا بعضی‌ها که گفتند اصلاً حرام است تاخیر نماز ظهر از آن وقت. بعضی‌ها گفتند که نه، دیگه قطعاً وقت فضیلت می‌گذرد. روایت منتهالیه وقت نماز ظهر را می‌گویند. حالا وقت فضیلت است یا وقت عزیمت است آن بحث دیگری است که می‌رسیم.

ببینید روایت این جور دارد، روایت عبیس عن حماد عن محمد بن حکیم. عبیس مجهول است. محمد بن حکیم هم ابن ابی عمیر از او نقل می‌کند به نظر ما ثقة است. سمعت العبد الصالح علیه السلام یقول ان اول

وقت الظهر زوال الشمس و آخر وقتها قامه من الزوال. قامه من الزوال. قامه من الزوال یعنی آخر وقت را می گوید؛ آخر وقت فضیلت.

اصلا بحث نداشت که ما بحث کنیم. بعد بگوئیم صاحب حدائق توجیه کرد. صاحب حدائق می گید شاید مراد از قامه ذراع باشد. چون در روایت علی بن ابی حمزه آمده فی کتاب علی علیه السلام القامه ذراع. خب حالا صاحب حدائق قامت را به معنای ذراع گرفت به خاطر یک روایت ضعیف السند، خلاف ظاهر هم هست که ما بیاییم بگوئیم قامت در هر روایتی به معنای ذراع است. قامت یعنی قامت دیگه. خود آن روایت می گفت نسبت ذراع به قامت. یعنی دو هفتم. خود آن روایتی که خواندیم می گفت جدار مسجد پیامبر قامت انسان بود، ذراع نسبتش به آن جدار، دو هفتم می شود. هر جا قامت می گویند ذراع؟ این خیلی بعید است. ولی حالا بالاخره در روایت عبیس دارد که آخرین وقت نماز ظهر قامت انسان است. این را اصلا نباید اینجا مطرح کنیم. در بحث آخرین وقت نماز ظهر باید مطرح کنیم.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... روایت ابن بکیر را می گوئید. ... این مطلب دیگری است عرض می کنم.

خلاصه عرض مان این شد که از روایات استفاده می شود برای حفظ نافله ظهر و این که تطوع در وقت فریضه نشود شارع آمد گفت: وقت ظهر موقعی است که ظل شاخص به یک قدم برسد یا دو قدم برسد. و روایت هم می گوید هذا فی الصیف و الشتاء واحد.

ولی یک روایتی داریم می گوید در وقت قیظ یعنی در وقت شدت گرما، موقعی نماز ظهر را بخوانید که سایه به اندازه خود شاخص شده باشد. کشی نقل می کند از حمدویه از محمد بن عیسی از قاسم بن عروه از ابن بکیر. ما سند را صحیح می دانیم. قاسم بن عروه از مشایخ ابن ابی عمیر است. دخل زرارہ علی ابی عبدالله علیه السلام فقال انکم قلتہ لنا فی الظهر و العصر علی ذراع و ذراعین یا بن رسول الله شما فرمودید نماز ظهر وقتی بخوانیم که سایه شاخص یک ذراع زیاد بشود، نماز عصر هم موقعی بخوانیم که دو ذراع سایه شاخص زیاد بشود، ثم قلتہ ابرودا بها فی الصیف، بعد فرمودید ابراد بکنید در تابستان، فکیف الابراد؟ چه جور ابراد بکنیم؟ منتظر جواب امام بود و فتح الواحه، دفترش را باز کرد مثل یک شاگرد خاضع و خاشع و فتحه الواحه لیکتب ما یقول فلم یجبه ابو عبدالله علیه السلام بشیء، حضرت سکوت کرد، فاطبق الواحه، زرارہ هم دفتر را

فرائض ۳۱۳

بست و قال انما علينا ان نسألکم و انت اعلم بما علیکم، ما وظیفه مان سؤال است، شما اعلم هستید به وظیفه خودتان، جواب دادید دادید، ندادید ندادید، سلام الله علیه! و خرج، رفت، و دخل ابوبصیر علی ابی عبدالله فقال ان زرارہ سألنی عن شیء فلم اجبه و قد ضقت من ذلک یا بعضی تعابیر دارد و قد حرجت من ذلک، یعنی برایم سخت بود که جواب زرارہ را ندادم فاذهب انت رسولی الیه، شما پیام من را به او برسان، فقل صل الظهر فی الصیف اذا کان ظلک مثلک و العصر اذا کان مثلیک و کان زرارہ هکذا یصلی فی الصیف و لم اسمع احدا من اصحابنا غیره و غیر ابن بکیر، تابست آن که می شد زرارہ و ابن بکیر، پسر برادرش، موقعی نماز ظهر و عصر را می خواندند که دیگه سایه به حد خود مثل شاخص شده بود.

خب این البته با آن ر وایتی که گفته فی الشتاء و الصیف سواء؟ قال نعم تنافی پیدا می کند اما از بعضی روایات استفاده می شود که پیغمبر در قیظ یعنی در شدت حر، در شدت گرما می فرمود ابرودا بالصلاه، ابراد هم معنا شد دیگه. ابراد یعنی سایه شاخص به مثل خودش برسد؛ برابر با خودش بشود. خب می شود این را این جور حمل کنیم که مقصود ایام شدت گرما بوده. این جمع به نظر ما عرفی است.

ولی بهر حال ما این مشکلی سر راه وقت نماز ظهر به لحاظ مبدأ ایجاد نکرد این روایات.

اما منتهای نماز ظهر بحث مفصل است. ان شاء الله خلاصه اش را فردا عرض می کنیم که آیا، سؤال این است، این را بحث می کنیم، دقت کنید! واجب است طبق بعضی از روایات تا قبل از فوت وقت فضیلت نماز ظهر را بخوانیم و عصیان است تاخیر آن و لو فوت نمی شود کما افتی به جماعه کما نقل عن الشیخ الطوسی و افتی به صاحب الحدائق یا نه؟

ان شاء الله این را فردا بررسی می کنیم.

جلسه ۳۱

سه شنبه - ۹۵/۰۸/۲۵

أعوذ باللّٰه من الشیطان الرجیم بسم اللّٰه الرحمن الرحیم الحمد للّٰه ربّ العالمین و صلّی اللّٰه علی سیدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّہ اللّٰه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

راجع به روایات وقت نماز ظهر و نماز عصر خلاصه عرض ما این شد که برخی از روایات می گوید وقت نماز ظهر بعد از زوال بقدّم هست. یعنی فیّ برسد بعد از زوال به اندازه قدم انسان که نصف ذراع است. برخی از روایات می گوید وقت نماز ظهر این است که فیّ برسد به اندازه دو قدم. ما حمل بر مراتب فضل کردیم.

اشکالی که ممکن است بشود این است که در صحیحہ عبید بن زرارہ می گوید سألت ابا عبد الله عليه السلام عن افضل وقت الظهر قال ذراع بعد الزوال قلت في الشتاء و الصيف سواء؟ قال نعم. گفته می شود که آقا! این عرفی نیست که یک حدیث می گوید نصف ذلک احب الیّ. معتبره ذریح محاربی. یعنی نصف ذراع. نصف ذراع یعنی قدم. احب الی. اینجا می گوید که ذراع افضل است. یعنی مثلاً یکی می گوید نیم ساعت بعد از اذان ظهر افضل است نماز ظهر بخوانی نه یک ساعت بعد از اذان ظهر، یک روایت دیگر بگوید یک ساعت بعد از اذان ظهر افضل است نماز ظهر بخوانید. خب این ها جمع عرفی ندارند.

به نظر ما عرف باز جمع می کند بین این دو خطاب. این صحیحہ عبید بن زرارہ که می گوید افضل وقت الظهر قال ذراع بعد الزوال یعنی از این بیشتر تاخیر نیندازید. افضل است بالاضافه الی وقت متاخر. زمان بعد از آن. منافات ندارد که یک افضل از این هم ما داریم و آن این است که قبل از بلوغ ذراع، همین که نصف ذراع رسید سایه، نماز ظهر را بخوانید.

این جمله ای هم که بود که فی الشتاء و الصيف سواء؟ قال نعم، با روایت کشی تعارض می کند. که دیروز خواندیم که زرارہ سؤال کرد از امام، گفت شما فرمودید که فی الظهر و العصر علی ذراع و ذراعین ثم قلت ابردوا بها فی الصيف فکیف الابراد بها؟ امام جواب نفرمود بعد ابوبصیر را فرستاد که وقتی که سایه شاخص به اندازه شاخص برسد، اذا کان ظلک مثلک، صل الظهر فی الصيف اذا کان ظلک مثلک و العصر اذا کان مثلیک. خب این ها با هم تعارض می کنند. یکی می گوید فی الصيف و الشتاء سواء، فقط بلوغ ذراع کافی است برای نماز ظهر، این روایت می گوید در صیف صبر کن تا این که این سایه به اندازه شاخص برسد.

ما دو تا جواب داریم:

یک جواب این است که این را هم حمل بر مراتب فضل کنیم. یعنی بگوییم افضل این است که بلوغ ذراع که شد نماز ظهر بخوانید چه در تابستان چه در زمستان. و لکن برای تسهیل امر، بخاطر گرمای تابستان،

فرائض ۳۱۵

خب ترخیص دادند در ابراد. ابراد هم معنا شد یعنی اذا بلغ ظلك مثلک. سایه شاخص مثل شاخص بشود، برابر شاخص بشود. این یک توجیه.

یک توجیه دیگر این است که بگوییم این روایت کشی نقل به معنا شده. ما در روایتی در تهذیب به سند صحیح از زراره داریم، یعنی سند موثق، ابن فضال از عبدالله بن بکیر از زراره نقل می‌کند. قال سألت ابا عبدالله عليه السلام عن وقت صلاة الظهر في القيظ، قيظ یعنی شده الحر، روزهای شدیدا گرم، فلم يجبنی فلما ان كان بعد ذلك قال لعمر بن سعيد بن هلال ان زراراً سألتني عن وقت صلاة الظهر في القيظ فلم اخبره فخرجت من ذلك، خرجت یعنی دچار سختی شدم، ناراحت شدم که چرا جواب زراره را ندادم، فاقراء مني السلام و قل له اذا كان ظلك مثلک و اذا كان ظلك مثلک [مثلیک فصل العصر. خب مسلم این دو واقعه نبوده. یک واقعه بوده. حالا من در ذهنم می‌آید بعید است دو واقعه. و لو یکی می‌گوید ابوبصیر را حضرت فرستاد، این می‌گوید که عمر بن سعید هلال را فرستاد، یکی می‌گوید قيظ، یکی می‌گوید صیف.

اگر شما هم استبعاد کردید که این دو واقعه باشد، خب این نقل مجمل می‌شود. نقل قضیه زراره اشتباه حجت به لاحت می‌شود. و اگر گفتید نه، احتمال تعدد واقعه است، بر فرض آن روایت شتاء و صیف سواء؟ قال نعم، که صحیحه عبید بن زراره بود با آن روایت کشی که می‌گوید اذا كان الصیف فصل الظهر اذا كان ظلك مثلک تعارض بکنند و جمع عرفی نداشته باشند این روایت موثق زراره که الان خواندیم مخصوص ایام قيظ حجت بلامعارض است. اگر اشتباه حجت به لاحت بشود، بگوییم واقعه واحده، اختلاف شد در نقل این واقعه، که هیچ. از اعتبار می‌افتند هر دو. هم نقل کشی هم نقل تهذیب. ولی اگر شما بگویید نه، چه اشکالی دارد، دو واقعه بود که ما مستبعد می‌دانیم این را...

[سؤال: ... جواب:] بالاخره یک واقعه است دیگه. آن وقت در یک واقعه... آن وقت زراره در یک جا یکی را نقل می‌کند برای یکی، برای دیگری هم جور دیگر نقل می‌کند، این خیلی بعید است.

ما بعید می‌دانیم دو واقعه باشد. اگر یک واقعه باشد می‌شود اشتباه حجت به لاحت. اگر دو واقعه باشد نه، هر دو حجت هستند. آن وقت نتیجه این می‌شود نقل کشی با نقل عبید بن زراره تعارض که کرد، اگر جمع عرفی نداشت، حمل نشد بر مراتب فضل و استحباب و قائل به تعارض و تساقط شدیم، وجهی ندارد

موثقه زراره مبتلی به معارضه بشود. خب این در خصوص ایام قیظ گفته که اذا کان ظلک مثلک فصل الظهر که ما دیروز بر همین اساس گفتیم.

این روایتی که نقل می کنند از پیامبر که سندش ضعیف است، پیامبر در ایام قیظ می فرمود ابرودا بالصلاة، این روشن نیست ابرودا بالصلاة یعنی نماز بخوانید تا خنک بشویم معنویا؟ چون دارد فان القیظ من حرّ جهنم، من نار جهنم، این از آتش جهنم است این گرمای شدید تابستان و لذا برای نجات از این آتش جهنمی که خدا فرستاده در این دنیا، نماز بخوانید که استعینوا بالصبر و الصلاة. باید معنایش این باشد. نه ابرودا بالصلاة یعنی آخروا الصلاة الى وقت البرودة.

[سؤال: ... جواب:] ابرودا بالصلاة، کدام معنا را اشکال دارید؟ ... شما می گوید ابرودا بالصلاة یعنی ظاهرش این است که نماز بخوانید و با نماز خودتان را خنک کنید. ... همین. صدوق هم عجلوا بالصلاة معنا کرده یعنی نماز بخوانید که نماز مشغولتان کند گرما خیلی به شما اثر نکند. آخه کولرگازی که نبود پیغمبر بگوید ابرودا بکولرگازی. خب ابرودا بالصلاة معنایش این است که با نماز و مشغول شدن به نماز و معنویت، اینقدر کم حوصلگی و کلافگی در گرما از خودتان کم کنید. این احتمالش هست.

مطلب دیگری که هست، این را هم عرض کنیم وارد بحث...

[سؤال: ... جواب:] عرض می کنم، ابرودا بالصلاة در روایت پیامبر دو احتمال در آن هست. اما در این موثقه زراره معلوم است معنایش چیه؟ چون گفت ما الابراد؟ حضرت فرمود اذا بلغ الظل مثلک فصل الظهر. ... حالا چه می دانیم ابرودا بالصلاة... مگر کسی خوشش می آمد؟ ... اینی که در این روایت می گوید که شما فرمودید که ابرودا معنای ابرودا چیه، ظهور ندارد که بخواهد ابرودا بالصلاة پیامبر را تفسیر کند. ... حالا زیاد عامه نقل کردند ابرودا بالصلاة را ولی حالا سندش ضعیف است و روشن هم نیست که ابرودا بالصلاة معنایش چیه. بله، به قول شما اگر این روایت را مفسر بگیریم، امام ابرودا بها فی الصیف فکیف الابراد بها را معنا کردند. فرمودند اذا بلغ الظل مثلک. ولی کلام پیامبر را معنا کردند؟ این همچون ظهوری ندارد.

مطلب آخری که عرض می کنیم و وارد بحث آخر وقت نماز ظهر و عصر می شویم:

فرائض ۳۱۷

اینی که در روایت محمد بن حکیم داشت که اول وقت الظهر زوال الشمس و آخر وقتها قامه، آخر وقت نماز ظهر به اندازه یک قامت انسان سایه بشود، و اول وقت العصر قامه و آخر وقتها قامتان.

خب آن فقره اول که آخر وقت نماز ظهر قامه من الزوال که خب آخر وقت فضیلت نماز ظهر را می گوید. اما اول وقت العصر قامه این اول وقت نماز عصر را می گوید که وقتی سایه رسید به اندازه قامت انسان یعنی به اندازه شاخص شد، مساوی با شاخص شد، اول وقت فضیلت نماز عصر است، خب این تنافی دارد با این روایاتی که می گفت اول وقت فضیلت نماز عصر این است که ظل به اندازه دو ذراع بشود. دو ذراع یعنی چهار هفتم شاخص. چهار هفتم کجا، هفت هفتم کجا. خب دیگه این هم یا باید حمل کنیم بر مراتب فضل یا بگوییم بالاخره برای تسهیل بر مردم گفتند حالا صبر کنید تا هفت هفتم، گرم است حالا، یک استراحتی کنید، یک چایی بخورید، وقتی ظل تان مساوی شد با خودتان، ظل شاخص مساوی با شاخص شد، هفت هفتم شد، آن وقت بیایید...

[سؤال: ... جواب:] مراد از ظل همان فی است. ظل اعم است از ظل بالمعنی الاخص و فی. این مراد فی است. اصلاً بعد از اذان ظهر هر چه هست فی است؛ بازگشت سایه است. مراد فی است.

خب این روایت برای تسهیل امر گفت اگر فی به اندازه مساوی شاخص بشود نماز عصر بخوانید. آن روایت می گفت وقت فضیلت نماز عصر موقعی است که چهار هفتم شاخص بشود فی. با هم جمع عرفی دارند. و اگر هم قبول نکنید این جمع های عرفی ما را، خب این روایت هم ضعیف السند است، عبیس ضعیف السند است، سند، مجهول است، و هم روایت مخالف با روایات کثیره که وقت فضیلت نماز عصر گفت اذا بلغ اربعة اقدام، بلغ ذراعان یا بلغ قدما. دیگه هیچکس نگفت اذا بلغ قامه الانسان.

خب از این بحث بگذریم.

راجع به آخر وقت نماز ظهر، مسلم نماز ظهر تا غروب آفتاب اداء است.

اما شیخ مفید، شیخ طوسی، ابن براج، ابی الصلاح حلبی، صاحب حدائق، گفتند جایز نیست تاخیر نماز ظهر در حال اختیار از وقت فضیلت آن.

شیخ مفید در مقنعه می گوید که لكل صلات من الفرائض الخمس وقتان اول و آخر. فالاول لمن لا عذر له و الثاني لصاحب العذر. و لا ينبغي لاحد ان يؤخر الصلاة لاول وقتها و هو ذاكر لها غير ممنوع منها فان اخرها ثم اخترم في الوقت، اگر تاخیر انداخت نماز ظهر را مثلا از آن وقت اول و نتوانست بعدا بخواند، كان مضيعا لها فان بقي حتى يؤديها عفي عن ذنبه. ولی اگر زنده ماند، توانست در وقت دوم که برای معذورین است، نمازش را بخواند، خدا گناهش را می بخشد. یعنی عقاب نمی شود ولی عادل نیست. فاسق است. گنهگار است. مذنب است. اما عفی عن ذنبه فی تاخیرها. یک ان شاء اللهی هم دارد. حالا این ان شاء اللهش تیمنا و تبرکا است یا خلاصه از باب تعلیق است. ظاهرا از باب تیمنا و تبرکا است. استفاده می کند از ادله که خدا گناه را می بخشد اما گناه است ها!!

شیخ طوسی در تهذیب این جوری می گوید، می گوید ان آخر الوقت وقت لصاحب العذر و من لا عذر له فوقته اول الوقت. بعد اخبار را که بعدا مطرح می کنیم ذکر می کند ادامه اش می گوید و لیس لاحد ان يقول ان هذه الاخبار انما تدل علی ان اول الوقت افضل و لاتدل انه يجب. ایشان می گوید نه این حرف درست نیست که یکی بیاید بگوید آقا! گفت اول الوقت افضل، نگفت اول الوقت واجب. شیخ طوسی می گوید آقا! این حرف ها چیه؟ این حرف ها درست نیست. اذا ثبت أنها فی اول الوقت افضل و لم یکن هناك منع و لا عذر فانه يجب ان یُفعل و متى لم یفعل و الحال علی ما وصفناه استحق اللؤم و التعنیف و لم یرد بالوجوب ما هنا ما استحق بترکه العقاب. این وجوب، وجوبی نیست که ترکش عقاب داشته باشد. هر وجوبی که ترکش عقاب ندارد.

این تعبیرها آخرش یک مقدار سست کرده حرف را. می گوید الوجوب علی ضروب عندنا. منها ما يستحق بترکه العقاب و منها ما یكون الاولی فعله و لا يستحق الاخلال به العقاب و ان كان يستحق به ضرب من اللؤم و العتب. نفهمیدیم، اگر اولی است، با وجوب چه جور می سازد؟ این خیلی این عبارت اخیر برای ما روشن نیست. و لكن گفتند علماء، صاحب مدارک، خود صاحب حدائق می گویند شیخ طوسی هم قائل است به وجوب اتیان به فرائض خمسہ مثل نماز ظهر در وقت اول که وقت فضیلت است مگر در حال عذر. این جور نسبت دادند به آنها.

فرائض ۳۱۹

خب به ابن عقیل هم نسبت دادند، ابوالصلاح حلبی و ابن براج هم که گفتیم، محدث کاشانی هم همین قول را قائل است.

صاحب حدائق هم که خیلی واضح دفاع می‌کند از این قول. می‌گوید آقا! فقه این است. مقتضای روایات این است که بدون عذر حرام است تاخیر بیندازید نماز واجب را از وقت اول.

[سؤال: ... جواب:] فقهیا می‌گویند ما از نظر فقهی قائلیم که واجب فقهی است و گناه است تاخیر آن. ...
نخیر. نخیر. ... می‌خواهد بخواهد امروز. این چه استخفافی است؟ ... واجب موسع است. دوست دارد اصلاً خوشش می‌آید امروز نماز ظهر و عصرش را ساعت چهار بعدازظهر بخواند. جلسه مهمانی است، گعده است، خوشش می‌آید گعده کنند با فامیل‌ها. این چه استخفافی است؟ اما ایشان می‌فرماید نخیر؛ گناه است.

خب شما می‌دانید اطلاقات اولیه که اقتضاء می‌کند نماز ظهر و عصر موسع باشد تا غروب آفتاب، نماز مغرب و عشاء هم موسع باشد تا نیمه شب، نماز صبح هم موسع باشد تا طلوع آفتاب. اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل و قرآن الفجر. خب اطلاق دارد دیگه. روایت قاسم بن عروه از عبید بن زراره هم هست: اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الظهر و العصر جميعا ثم انت في وقت منهما جميعا حتى تغيب الشمس. ثم انت في وقت منهما. قاسم بن عروه را ما قبول داریم چون از مشایخ ابن ابی عمیر است.

[سؤال: ... جواب:] حالا دیگه همه آیات همین مشکل را دارد. آقای خوئی می‌گوید اطلاق دارد یک عده می‌گویند در مقام بیان نیست. ... اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل، تا نیمه شب. یعنی کل این وقت نماز دارد. ... نه دیگه. در این فتره نماز هست. ... حالا بهر حال. آقای خوئی مسلک‌شان این است که این‌ها قائل به اطلاق هستند دیگه، شما یک فکر دیگری است که این‌ها در مقام بیان از این خصوصیات نیست. حالا ما اصرار نداریم به این مطلب. روایت قاسم بن عروه است و اصل براءت هم هست. در اصل این که وقت نماز ظهر و عصر ممتد است تا غروب آفتاب که شکی نیست. بحث در یک وجوب تکلیفی مستقل است به مبادرت. اصل براءت می‌گوید رفع ما لا يعلمون. مشروط که نیست اصل نماز ظهر به اول وقت. فوqش یک واجب تکلیفی مستقل است: بادروا. براءت از وجوب مبادرت جاری می‌کنیم. مشکلی نداریم. باید ببینیم

صاحب حدائق دلیلش چی بوده بر این فتوی. خب صاحب حدائق می گوید آنقدر روایت زیاد است که دیگه ما ماندیم چند تا یش را بگوییم. وقت هم که نیست حالا دو سه تایش را امروز می گوییم. بقیه اش بماند.

روایت اولی صحیحہ عبداللہ بن سنان: لكل صلات وقتان و اول الوقتین افضلہما و لاینبغی تاخیر ذلک عمدا لکنہ وقت من شغل او نسی او سہی او نام و لیس لاحد ان يجعل آخر الوقتین وقتا الا من عذر او علہ. دیگه از این واضح تر؟ لیس لاحد ان يجعل آخر الوقتین وقتا الا من عذر او علہ.

در صحیحہ دیگر عبداللہ بن سنان دارد: لكل صلات وقتان و اول الوقت افضلہ و لیس لاحد ان يجعل آخر الوقتین وقتا الا فی عذر من غیر علہ.

صاحب حدائق می گوید: اگر بگویید خب روایت که می گوید اول الوقتین افضلہما. خب افضل یعنی آخر الوقت هم فضیلت دارد، منتہا اول الوقت افضل است. خود این قرینہ است کہ واجب نیست. ایشان می گوید نہ. مگر ہر چیزی کہ افضل بود، یعنی متعین نیست؟ علی علیہ السلام افضل القوم بود. متعین نبود زعامت او؟ روایات داریم کہ: من تقدم علی قوم و فیہم من هو افضل منہ، لایزال یذهب امرہ؟؟. و روایات دیگر. افضل مگر ما ابن ابی الحدیدیم کہ الحمد للہ الذی قدم المفضل علی الفاضل لمصلحۃ اقتضاہا التکلیف. افضل گاهی باید مقدم بشود. بلہ، وقت ثانی فضیلت دارد برای مضطربین کہ جایز ہم ہست، برای مختارین ہم فضیلت دارد، اما وقت اول ہم افضل است، باید بروی سراغ وقت اول.

انصاف این است کہ ما منکر نیستیم کہ افضل گاهی متعین است. ولی ظہور عرفی اول الوقتین افضلہما چیہ؟ انصافا ظہور عرفیش یعنی بہتر است اول الوقتین. اگر می خواست بگوید اول الوقتین متعین است، این تعبیر عرفی نبود بگوید اول الوقتین افضلہما. اگر اول الوقتین افضلہما ساکت بود از وجوب و استحباب، می گفتیم ظہور و لیس لاحد و لاینبغی لاحد تاخیرہ در وجوب است و اول الوقتین افضلہما کہ ظہور در استحباب ندارد، با ہم تنافی ندارد. ولی انصاف این است کہ ما یصلح للقرینیۃ است. الان شما بیایید بگویید کہ آقا! امروز برو دیدن فلانی. امروز و فردا وقت است ولی امروز افضل است. امروز بہتر است. چہ می فہمد عرف؟ می گوید امروز و فردا وقت ملاقات ہست ولی امروز بہتر است. امروز را بہ فردا واگذار نکن. لیس لاحد، امروز را بہ فردا تاخیر نینداز. ولی شما اولش گفتی کہ امروز و فردا وقت است و امروز بہتر است. افضل این

فرائض ۳۲۱

است دیگه. افضل است. خب این متفاهم عرفی لاقلاً موجب اجمال می‌شود لیس لحد ان يجعل آخر الوقتين وقتاً.

برخی اشکال کردند...

[سؤال: ... جواب:] خب اینجا می‌گوید وقت افضل است دیگه. ... بله، حالا این نکته هم در ذهن ما هست. یک وقت می‌گوییم انتخاب علی افضل است، خب این ظاهرش این است که انتخاب دیگران هم جایز است. یک وقت می‌گوییم علی افضل است، می‌شود که انتخابش واجب باشد. اینجا وقتی می‌گویید اول الوقتين افضلهما ظاهرش این است که اتیان به نماز در این وقت اول افضل است. ظاهرش این است. ظاهرش این است. و چون ظاهرش این است و لذا قرینه است بر این که لیس لحد را حمل کنیم بر کراهت.

بعضی‌ها گفته‌اند که خب درست است، لیس لحد ان يجعل آخر الوقتين وقتاً، کسی است که دائماً آخر وقت نماز می‌خواند، وقت نمازش آخر وقت است، بعضی‌ها دیدید، تا ساعت ده و یازده نشده، نماز مغرب و عشاء نمی‌خوانند، می‌گوید وقت نمازم نشده، نماز ظهر و عصر هم که چهار و این‌ها می‌خواند، می‌گوید وقت نمازم نشده زودتر از این، این می‌شود که آقا! وقت نمازت را آن موقع قرار نده. اما حالا یک کسی هست یک روز اول وقت می‌خواند، یک روز وسط وقت، یک روز آخر وقت. وقت ندارد نمازش.

این هم به نظر ما عرفی نیست. خود آن می‌گفت و لاینبغی تاخیره عمداً، در صحیحه اولی ابن سنان. و حتی این جمله که و لیس لحد ان يجعل آخر الوقتين وقتاً، و لو وقت موقت، وقت امروز. لازم نیست وقت دائم باشد. وقت امروز نماز ظهر و عصرش را آخر وقت قرار داد. اطلاق این لیس لحد می‌گیرد این را.

مرحوم آقای خوئی فکر کرده و اول الوقت افضلهما طبق استدلال صاحب حدائق معنایش چیز دیگر است. معنایش این است که نماز ظهر مثلاً دو وقت دارد، هر کدام از این دو وقت اولی دارد و آخری، اول وقت اول بهتر از آخر وقت اول است، اول وقت دوم هم بهتر از آخر وقت دوم است. آقای خوئی فکر کرده صاحب حدائق این را می‌گوید. چون آقای خوئی دیده که معنا ندارد که بگوییم وقت اول افضل است از وقت دوم، در عین حال بگوییم وقت اول واجب است. فکر کرده این معنا ندارد. در حالی که صاحب حدائق همین را می‌خواهد بگوید. می‌خواهد بگوید وقت اول افضل است از وقت دوم ولی افضلی است که لابد للمختار من

اختیاره. آقای خوئی فکر نمی کرده این را بگوید. فکر می کرده صاحب حدائق اگر بپذیرد که وقت اول افضل است از وقت دوم، استحباب را می گوید. نمی شود افضل باشد ولی در عین حال بگوییم واجب است. افضل یعنی فرد دیگر هم فضیلت دارد. و لذا گفته صاحب حدائق می خواهد بگوید هر کدام از این دو وقت یک اولی دارند یک آخری. آخر وقت اول و اول وقت اول را حساب کردیم. اول الوقتین افضلهما. اول وقت دوم هم افضل است از آخر وقت دوم. تا منافات پیدا نکند با آن ذیل که می گوید حق نداری از وقت اول به وقت دوم تاخیر بیندازی نماز را. در عین حال وقت اول، اولش بهتر است از آخر همین وقت اول.

بعد اشکال کرده. گفته آقا! این چه معنایی است می کنید برای اول الوقت افضلهما. اول الوقت افضله یا اول الوقت افضلهما...

[سؤال: ... جواب:] نه. دو تا روایت است. صحیحه دوم عبدالله بن سنان این بود که: و اول الوقت افضله. صحیحه اولی این بود که: و اول الوقت افضلهما.

آقای خوئی فرمود آخه صاحب حدائق! این چه معنایی است شما کردید؟ آن صحیحه اولی ابن سن آن که واضح است اول الوقتین افضلهما می خواهد بگوید وقت اول افضل است از وقت دوم. نه این که هر کدام از این دو وقت یک اولی دارند و یک آخری. اول وقت اول از آخر وقت اول افضل است، اول وقت دوم از آخر وقت دوم افضل است. صحیحه اولی ابن سن آن که واضح است اول الوقتین افضلهما. این دو وقت را حساب کرده می گوید وقت اول بهتر است از وقت دوم است. یعنی وقت دوم هم خوب است ولی این بهتر است. همان اول الوقت افضله هم آقای خوئی فرموده که درست نیست که ما بگوییم اول این وقت اول افضل است از آخرش حتی آن اول الوقت افضله را بگوییم. چرا؟ برای این که خلاف روایات است. خود روایات می گفت تاخیر بیندازید از اول وقت. می گفت صبر کنید تا ذراع بشود سایه. شما می گوید اول الوقت افضله یعنی اول وقت اول بهتر از آخرش است. نخیر. کی اول وقت اول بهتر از آخرش هست؟ اتفاقاً روایت که می گفت تاخیر بیندازید، پیغمبر تاخیر می انداخت تا بلوغ ذراع.

بعد فرموده که پس این صحیحه عبدالله بن سنان برای قول مشهور اولی است استدلال بشود. اول الوقتین افضلهما دلیل بر این است که وقت دوم هم جایز است.

فرائض ۳۲۳

خب ما قبول داریم این فرمایش آقای خوئی را که اول الوقتین افضلهما، اول الوقت افضله، این ظاهرش این است که بین این دو وقت، وقت اول افضل است. این مطلب که دو وقت را هر کدام از این دو وقت را برایش یک اولی قرار بدهیم یک آخری. بگوییم اول وقت اول بهتر از آخر وقت اول است، بله، این اصلاً عرفی نیست. ولی کی صاحب حدائق این را گفت که ما بعد اشکال کنیم این عرفی نیست. صاحب حدائق صریحاً می‌گوید آقا! بله، من قبول دارم وقت دوم هم فضیلت دارد ولی فضیلتش در او کافی است که معذورین در او نماز می‌خوانند. ما هم اضافه کردیم خب مختارین هم آن موقع نماز می‌خوانند که درک فضیلت می‌کنند منتها حتی المقدور باید درک افضل بکنند. صاحب حدائق این را گفت.

فقط اشکال به صاحب حدائق بهتر است این جور بگیریم. بگوییم آقا! ظاهر اول الوقت افضله یا اول الوقتین افضلهما استحباب است و لا اقل موجب اجمال می‌شود در نهی در لیس لاحد و دیگر ظهور در حرمت پیدا نمی‌کند.

این مطلب را به آن اضافه کنید این که روایات با تعیین وقت اول سازگار نیست. چرا؟ برای این که روایات لسانش لسان ندب است. چند تا روایت بخوانم:

بکر بن محمد می‌گوید: فضل وقت الاول علی الاخیر خیر للمؤمن من ولده و ماله. فضیلتی که وقت اول نماز دارد نسبت به وقت آخر نماز، برای مؤمن از فرزندانش و مالش بیشتر خیر دارد. این لسان، لسان وجوب نیست.

یا در صحیح زراره: اصلحک الله! وقت کل صلات اول الوقت افضل او اوسطه او آخره؟ فقال اوله. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان الله يحب من الخیر ما یعجل. خدا دوست دارد کار خیر را زودتر انجام بدهید. این لسان، لسان ندب است. لسان وجوب نیست.

در روایت سعد بن ابی خلف دارد: الصلوات المفروضات فی اول وقتها اذا اقیم حدودها اطیب ریحا من قضیب الآس حین یؤخذ من شجره. حالا یک چوب نی‌آی است. حالا من نمی‌دانم قضیب العاص چه بوده، خیلی خوشبو بوده. می‌فرماید نماز در اول وقت خوشبو تر است از این عود.

خب این‌ها ظاهرش ندب است.

دو تا روایت دیگر بخوانم تمام کنم:

روایت قتیب اعشی ان فضل وقت الاول على الاخير كفضل الآخرة على الدنيا.

صحیحہ زراره: اعلم ان اول الوقت ابدأ افضل فتعجل الخير ما استطعت و احب الاعمال الى الله ما دام العبد

عليه و ان قل.

خب این‌ها لسان، لسان ندب و استحباب است. این‌که گناه باشد تاخیر نماز از وقت فضیلت، این با این

لسان‌ها نمی‌سازد.

این راجع به روایت اول.

روایت دوم هم مختصر است بگویم.

روایت دوم که استدلال کرده صاحب حدائق روایت ربیع هست عن ابی عبدالله علیه السلام: انا لنقدم و

نؤخر و لیس كما یقال. حضرت فرمود ما هم یک مقدار نماز را زود و دیر می‌خوانیم، و لیس كما یقال، اینی

که می‌گویند درست نیست، بعد فرمود من اخطا وقت الصلاة فقد هلك و انما الرخصة للناسی و المریض و

المدنف و المسافر و النائم فی تاخیرها. حضرت فرمود کسی که وقت نماز را اشتباه کند این نابود می‌شود.

فقط آن‌هایی مرخصند در تاخیر نماز که ناسی هستند، مریضند، مسافرنند، نائمند یعنی بقیه مرخص نیستند

دیگه. مدنف حالا یا به معنای خون‌ریزی بینی دارد. احتمال دارد به این معنا باشد.

[سؤال: ... جواب:] حال یک نوع بیماری است دیگه.

خب اولاً جناب صاحب حدائق! این سندش ضعیف است به اسماعیل بن صدر. ثانیاً چرا این‌جوری

می‌خوانید روایت را؟ چرا با پیش دآوری روایت را می‌خوانید؟ این‌جوری خواند صاحب حدائق: انا لنقدم و

نؤخر و لیس كما یقال. تما شد. باز دومرتبه امام شروع کرد: من اخطا وقت الصلاة فقد هلك و انما الرخصة

لنناسی الى آخر. نه. این‌جوری بخوانید: حضرت فرمود: انا لنقدم و نؤخر، ما هم گاهی نماز را زود می‌خوانیم

گاهی دیر می‌خوانیم، و لیس كما یقال، مقول این قول، کل این جمله‌ای است که بعد آمد. این حرف‌هایی که

بعضی‌ها می‌زنند درست نیست. چی می‌گویند؟ بعضی‌ها این‌جور می‌گویند. من اخطا وقت الصلاة فقد هلك و

انما الرخصة للناسی و المریض و المسافر و النائم فی تاخیرها. بعضی‌ها این‌جور می‌گویند، می‌گویند فقط

فرائض ۳۲۵

معذورین مرخصند در تاخیر و کسی که وقت فضیلت نماز را مراعات نکند هلاک می‌شود. نه آقا! لیس کما یقال. این درست نیست. انا لنقدم و نؤخر. خود ما هم گاهی نماز را دیر می‌خوانیم. محمد بن مسلم می‌گفت گاهی می‌آمد خدمت امام باقر علیه السلام. من نماز نخوانده بودم ایشان نماز خوانده بود. بعضی موقع‌ها بر عکس. من نماز خوانده مانده بودم، نماز ظهر و عصر را خوانده ماندم، ظاهراً نماز ظهر و عصر را هم با هم، آن وقت می‌دیدم امام می‌فرمود نه من هنوز نماز نخواندم. بلند شوم بروم تطهیر بکنم، رفع حدث بکنم می‌آیم نماز می‌خوانم. انا لنقدم و نؤخر و لیس کما یقال بقیه‌اش بشود مقول قول.

و اجمالش هم کافی است که این روایت قابل استدلال نباشد.

این دو روایت. البته روایت بیش از این است. حدوداً پانزده روایت هست غیر از این دو روایت، سیزده روایت است. بعضی از روایاتش مشکل تر از این‌ها است که جوابش را به این سادگی بتوانیم بدهیم و لذا می‌گذاریم برای بعد از تعطیلات روز یکشنبه چهارم ربیع الاول.

اللهم کل لولیک الحجة الحسن صلواتک علیہ و علی آبائہ فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنہ ارضک طوعا و تمتعه فیہا طویلا.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۳۲

یکشنبه - ۹۵/۰۹/۱۴

أعوذ باللّٰه من الشیطان الرجیم بسم اللّٰه الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین و صلّی اللّٰه علی سیدنا محمد و آله الطاهرین سیما بقیة اللّٰه فی الارضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در وقت نماز ظهر بود.

که مشهور گفتند جایز هست اختیارا نماز ظهر را تا نزدیکی غروب آفتاب تاخیر بیندازد.

و لکن برخی قائل شدند در حال اختیار و عدم عذر واجب هست تکلیفا نماز در وقت فضیلت اداء بشود.

نماز ظهر دو وقت دارد: یک وقت فضیلت که شخص مختار جایز نیست عمدا تاخیر بیندازد نماز را از وقت

326 اوقات فرائض

فضیلت. و وقت دوم وقتی است که افراد غیر مختار مجازند در آن وقت نماز بخوانند یا اگر شخص مختار عصیان کرد و نمازش را تاخیر انداخت، نمازش در وقت دوم مجزی هست و لو گناه کرده.

این نظر صاحب حدائق است که مرحوم شیخ مفید در مقنعه گفته، شیخ طوسی هم در تهذیب و استبصار این را مطرح می‌کند.

ادله‌ای که ذکر شد بر این قول مخالف مشهور، عده‌ای از روایات بود که عمده این‌ها را عرض می‌کنم. روایت اول در جلسه قبل مطرح شد. صحیح ابن سنان: لكل صلات وقتان و اول الوقتین افضلهما و لیس لاحد ان يجعل آخر الوقتین وقتا الا من عذر او علة.

که ما جواب دادیم. گفتیم درست است که ذیل روایت ظهور در وجوب دارد، لیس لاحد ان يجعل آخر الوقتین وقتا الا من عذر او علة ولی به قرینه تعبیر به افضل، اول الوقتین افضلهما، این ظهورش در وجوب مختل می‌شود. افضل بودن وقت اول، این عرفا ما یصلح للقرینة است که بیان استحباب باشد.

روایت دوم روایت ربعی بود: انا لنقدم و نؤخر و لیس كما یقال من اخطأ وقت الصلاة فقد هلك و انما الرخصة للناسی و المریض و المدنف و المسافر و النائم فی تاخیرها.

گفته شد امام فرمودند انما الرخصة برای این افراد معذور. دیگران مرخص نیستند.

که ما عرض کردیم هم ضعیف السند است این روایت، اسماعیل بن سهل در سندش هست که مجهول است و هم معلوم نیست که انما الرخصة کلام امام باشد. انا لنقدم و نؤخر، ما گاهی اول وقت نمی‌خوانیم گاهی وسط وقت نماز می‌خوانیم، و لیس كما یقال، این حرف درست نیست که بعضی‌ها می‌گویند من اخطأ وقت الصلاة فقد هلك و انما الرخصة للناسی و المریض. شاید می‌خواهد بگوید این حرف درست نیست نه این که این حرف، این سخن، سخن امام باشد. امام می‌فرمایند لیس كما یقال و شاید مقصود این است که این ما یقال که من اخطأ وقت الصلاة فقد هلك و انما الرخصة للناسی، این که بعضی‌ها می‌گویند این درست نیست.

روایت سوم مرسله صدوق است.

فرائض ۳۲۷

[سؤال: ... جواب:] چه اشکال دارد امام معصوم علیه السلام بدون عذر از اول وقت تاخیر بیندازند نماز را؟

... عذر که می‌گوییم، مراد خستگی نیست، بیحالی نیست. عذر یعنی مریض. اما آقا، از درس آمده خسته است یا وقت ناهار است، گرسنه است، این‌ها را که نگفتند عذر. ولی خب با همین جهات ممکن است انسان افضل را ترک کند، ائمه هم ممکن بود افضل را ترک کنند بخاطر همین مطالب. حالا یا بخاطر این که به مردم بفهمانند که این‌ها واجب نیست و یا نه، اصلا ما دلیل نداریم که هر چیزی که مستحب است امام صددرصد آن را انجام می‌دهد. ما دلیل بر این نداریم بلکه دلیل بر خلافش هم داریم. در روایت است که یکی از ائمه علیهم السلام فرمودند که من در جوانی خیلی مشغول عبادت بودم. پدرم به من فرمود یا بنی! ان الله اذا احب عبدا رضى منه باليسير. لازم نیست خیلی مشغول عبادت بشوی. وقتی بنده‌ای محبوب خدا است و ایمانش مقبول است، خدا عبادت کم از او را هم قبول می‌کند. خب این یعنی امام می‌فرمایند که پدر من به من فرمود که خیلی زیاد عبادت نکن با این که الصلاة خیر موضوع فمن شاء استقل و من شاء استكثر.

روایت سوم مرسله صدوق است. قال الصادق علیه السلام: اول الوقت رضوان الله و آخره عفو الله و العفو لايكون الا عن ذنب. آخر وقت نماز مصداق عفو الله است. عفو هم یعنی گناه کردی که خدا عفو می‌کند. و لذا صاحب حدائق می‌گوید خب این روایت می‌خواهد بگوید که کسی که آخر وقت نماز بخواند گناه کرده. منتها خدا می‌گویند اگر نماز بخوانی عفو می‌کنم. اما گناه کردی. آن وقت نتیجه این می‌شود که به عدالت لطمه می‌زند دیگه. حالا خدا می‌بخشد، عذاب نمی‌کند یک بحث دیگری است. اما گناه کردی و عدالت لطمه می‌بیند.

به نظر ما این درست نیست. ذیل این عبارت، و العفو الا ان يكون عن ذنب ظهور ندارد که حدیث است و ذیل حدیث هست. چون عرض کردم بارها، من لایحضره الفقیه کتاب فتوی بود. گاهی صدوق توضیح می‌داد روایت را. و لذا ذیل روایت ممکن بود توضیح صدوق باشد. و آخره عفو و العفو لايكون الا عن ذنب این تناسبش هم این است که این توضیح صدوق است. امام یعنی تناسب ندارد خودشان بفرمایند و آخره عفو الله بعد بفرمایند و العفو لايكون الا عن ذنب. این تناسب دارد که یک شخص دیگری دارد توضیح می‌دهد کلام امام را. و لااقل من الاحتمال.

و این توضیح صدوق هم درست نیست. چرا؟ برای این که آخره عفو الله، اما عفو الله از همین گناه تاخیر نماز؟ هذا اول الکلام. نماز اول وقت، انسان را به رضوان خدا می برد، این خیلی مقام بالایی است، و رضوان من الله اکبر، اما نماز آخر وقت منزلتش پایین تر است، خدا قبول بکند گناهت را می بخشد، نه گناه تاخیر نماز را، نه، گناهان دیگر، اما به رضوان خدا نمی رسی. شاید معنای روایت این باشد. نه این که و آخره عفو الله این معنایش این است که پس تاخیر نماز گناه بود منتها خدا می گوید اگر آخر وقت نماز بخوانی آن گناه را می بخشم. همچون ظهوری ندارد.

علاوه بر این که مرسله صدوق را ما قبول نداریم حتی اگر به شکل قال الصادق علیه السلام بگوید؛ جزمی بگوید. خلافاً للسید الامام که مرسلات جزمیه صدوق را قبول دارند.

[سؤال: ... جواب:] کجا دارد که نية السيئة عفى عنها؟ ... نه. داریم که نية السيئة لا تكتب. اتفاقاً در روایت داریم که لو أخذ الناس بالنيات لو أخذ من نوى الزنا بالزنا و السرقة بالسرقة و لكن الله عدل كريم ليس الجور من شأنه. در نیت گناه تعبیر عفو، من به خاطر من نیست. بعید می دانم تعبیر این باشد. گفتند نیت گناه را نمی نویسند. یعنی حرام نکردند نیت حرام را. اگر حرام می کردند می نوشتند. ... در زکات هم که داریم که وضع رسول الله الزكاة على تسعة اشياء و عفى عما سوى ذلك، او عفو از جعل است. یعنی عفو از جعل کرد؛ تشريع نکرد زکات را در غیر از نه چیز. غیر از عفو از ذنب است. عفو از ذنب ظهور دارد در گناه دیگر. ... و العفو لا يكون الا عن ذنب. آقا می فرماید این ذیل کلام امام باشد باز هم ظهور ندارد در حرمت. شاید مراد عفو از ذنب، ذنب به معنای تبعه باشد. یعنی تبعاتش را خدا بر می دارد. نه این که گناه است. ایشان این جور می خواهند بفرمایند. مثل لیغفر لك الله ما تقدم من ذنب و ما تاخر، یعنی آن تبعاتی که بود، حواشی که برای پیغمبر درست کرده بودند که ساحر، مجنون، آن حواشی که برای پیامبر درست کرده بودند به آن می گویند ذنب. یعنی دنباله ها. لیغفر لك الله ما تقدم و ما تاخر. خدا با این فتح مبین که در صلح حدیبیه نازل شده که اسمش را فتح مبین گذاشتند، با این فتح مبین خدا کاری می کند در آینده که آن حواشی آی برای تو هست در جامعه، آن دنباله ها و تبعات از بین خواهد رفت، چه تبعات و دنباله های از زمان قدیم، چه از زمان تازه. بله، آنجا ذنب به معنای تبعه است. اما ظاهر ذنب در لسان روایات به معنای گناه است. و العفو

فرائض ۳۲۹

لایکون الا عن ذنب ظاهرش گناه است دیگر. اگر این روایت ذیل کلام امام بود، خب ظاهرش همین بود دیگر. که تاخیر نماز به آخر وقت گناه است و خدا هم که می‌بخشد یعنی گناه کردی و می‌بخشد. پس اگر بپذیرید این ذیل کلام امام است، استدلال تمام می‌شود دیگر.

[سؤال: ... جواب:] آن وقت دیگر عادل نیستی. اگر بناء باشد مثل آن گناهایی که خدا وعده قطعی هم داده که می‌بخشم مثل این که بعضی‌ها می‌گویند در ظاهر خدا وعده قطعی داده که می‌بخشم، ان الله عفو، خب بر فرض این عفو مطلق درست بشود در گناه، لطمه به عدالت آقا می‌زند. ... اگر ذیل روایت بیاید بگوید و العفو لایکون الا عن ذنب، خب این دیگر دارد می‌گوید که تو گناه کردی که دارند می‌بخشند دیگر. خود ذیل این جور می‌گوید دیگر. در مقابل این ذیل ما چه ادعایی بکنیم؟ منتها اشکال ما این است که این ذیل معلوم نیست کلام امام باشد. و الا اگر ذیل از کلام امام، یعنی شما اگر از دو لب مبارک امام می‌شنیدی که امام فرمود اول وقت نماز رضوان خدا است و آخر وقت نماز عفو خدا است و عفو در مواردی است که انسان گناهی مرتکب بشود، خب انسان کاملاً می‌فهمد که یعنی تاخیر نماز از اول وقت، گناه است.

روایت چهارم:

روایت چهارم روایت ابراهیم کرخی است. ابراهیم کرخی توثیق خاص ندارد. ولی ابن ابی عمیر نه تنها راوی از ابراهیم کرخی است بلکه کتاب او را نقل می‌کند که این مهمتر از نقل یک حدیث یا دو حدیث است. قال سألت ابا الحسن موسى عليه السلام متى يدخل وقت الظهر؟ تا اینجا می‌رسد، قلت له: لو ان رجلاً صلى الظهر بعد ما يمضي من زوال الشمس اربعة اقسام أكان عندك غير مؤد لها؟ اگر کسی نماز ظهر را بعد از این که چهار هفتم شاخص، سایه به چهار هفتم شاخص برسد، موقع اذان ظهر، شاخص، آن سایه‌اش می‌رسد به حداقل، بعد شروع می‌کند سایه بالا آمدن و ممتد شدن، خب تا این که جایی می‌رسد که آن سایه اضافه شده، مساوی می‌شود با آن شاخص، می‌شود هفت هفتم شاخص، این روایت سؤال می‌کند از امام، می‌گوید اگر شخصی نماز ظهرش را از زوال شمس تاخیر انداخت تا آن ظل جدید بعد از زوال شمس رسید به اندازه چهار هفتم شاخص، این ظلی که در هنگام اذان ظهر است که هیچ، بعد از آن ظلی که شروع می‌شود اضافه بشود، از آنجا حساب می‌کنیم و می‌گوییم اگر چهار هفتم شاخص بشود این ظل جدید، آن وقت روایت

330 اوقات فرائض

می‌گفت که قبل از این که به این مرحله برسد نماز ظهرتان را بخوانید، ابن ابی عمیر می‌گوید حالا اگر کسی نماز ظهرش را نخواند تا چهار هفتم شاخص شد، آیا، اُکان عندک غیر مؤد لها؟ از نظر شما این شخص نماز ظهر را نخوانده است؟ فقال علیه السلام: ان کان تعمد ذلک لیخالف السنّة و الوقت، لم یقبل منه کما لو ان رجلا اخر العصر الی قرب ان تغرب الشمس متعمدا من غیر علّة لم یقبل منه ان رسول الله صلی الله علیه و آله قد وقتّ للصلوات المفروضات اوقاتا و حدّها لها حدودا فی سنته فمن رغب عن سنّة من سننه الموجبات کان مثل من رغب عن فرائض الله.

آقای خوئی فرمودند که خب این روایت فرض را برده روی جایی که این شخص تاخیر می‌اندازد نماز ظهرش را از چهار هفتم شاخص لیخالف السنّة. اعراض می‌کند از سنت. خب معلوم است کسی که معرض از سنت باشد کارش حرام است.

[سؤال: ... جواب:] نه، کارش حرام است. ... خب حالا فرض این است که شما از این روایت فهمیدید که این کارش تضييع است، و هو تضييع هم در ذیل داشت، و هو تضييع، در صدر روایت دارد و هو تضييع. به نظر ما جواب دیگه‌ای می‌شود از این روایت داد. این روایت صرفا عدم قبول را می‌گوید نه حرمت. ممکن است قبول نشود یعنی ثواب به او ندهند. اگر کسی عمدا نماز ظهرش را تاخیر بیندازد از وقت فضیلت، بعد اداء واجب کرده، گناه هم نکرده و لکن لایقبل منه یعنی ثواب به او نمی‌دهند چون قطعاً صحیح است حتی به نظر صاحب حدائق. خب پس لایقبل منه به معنای عدم صحت نیست؛ عدم ثواب است. خب حالا اگر کسی ثواب به او ندهند بخاطر نماز آخر وقتش این دلیل نمی‌شود گناه کرده.

[سؤال: ... جواب:] حالا بنده آن جمله ان کان تعمد ذلک لیخالف السنّة و الوقت لم یقبل منه کما لو ان رجلا اخر العصر الی قرب ان تغرب الشمس متعمدا من غیر علّة لم یقبل منه، عرض می‌کنم. اما... تاخیر بخاطر مخالفت سنت است. حالا که تاخیر انداخت، وقت فضیلت گذشت باید نماز بخواند. نماز که باطل نیست.

پس در واقع می‌شود دو تا جواب:

فرائض ۳۳۱

یک جواب آنی است که آقای خوئی فرمود و درست هم هست که ذیل روایت همین را می‌گوید که رغبت از سنت پیامبر حرام است. رغبت از سنت به این معنا است که شخص عرفا بی‌اعتنایی می‌کند به سنن پیامبر، اعراض می‌کند از سنن پیامبر. خب این ملتزم می‌شود انسان به حرمت آن.

جواب دوم این است که ما عرض کردیم آن ذیل صدر روایت که می‌گوید لم یقبل منه، خب این دلیل بر حرمت نمی‌شود؛ عدم اعطاء ثواب است. آن عبارت تضييع هم که در صدر روایت دارد، دارد که متی یخرج وقت العصر؟ قال وقت العصر الی ان تغرب الشمس و ذلک من علّة و هو تضييع...

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... این که ما بیاییم بگوییم کسانی که عادت کردند یک مستحبی را ترک کنند، عادت کرده نماز شب نخواند بلکه بیدار هم که می‌شود می‌گوید حال ندارم نماز شب بخوانم یا بالاتر بگوییم عادت کرده نماز شب ایستاده نمی‌خواند، نماز شب نشسته می‌خواند، ما بگوییم این اعراض از سنت کرده و کارش حرام است، این قابل التزام نیست. این خلاف ضرورت فقه است که انسان اگر نه بخاطر بی‌اعتنایی به سنت که بگوید آقا! ما احتیاج نداریم به این مستحبات، ما مقام مان بالاتر از این است که نیاز داشته باشیم به این مستحبات، این جور که اگر باشد اصلاً توهین به سنت پیامبر است. این قطعاً حرام است. اما اگر این نباشد، صرفاً عادت کرده به ترک یک مستحب، قصدش هم مخالفت با سنن پیامبر نیست، عادت کرده نماز شب را ترک کند، این از ضروریات فقه است که این حرام نیست و این نمی‌شود ما از این روایت و امثال آن استفاده کنیم که صرف اعتیاد بر ترک یک سنتی از سنن پیامبر، حرام هست. و الا ازدواج سنت پیامبر است، النکاح سنتی، خلاف ضرورت فقه است کسی بگوید که مجرد ماندن این حرام است، حتماً باید انسان ازدواج کند و تازه سنت پیامبر هم که مشهور می‌گویند تعدد زوجات است، آن وقت بگوییم اعراض از سنت پیامبر می‌شود اگر کسی می‌گوید من دوست ندارم ازدواج مجدد بکنم، این قابل التزام نیست که بگوییم این حرام است و اعراض از سنت است. و لذا لا اقل روایت را باید بخاطر روایات دیگر و ضرورت فقه توجیه کنیم.

[سؤال: ... جواب:] راوی گفت لو ان رجلاً صلی الظهر بعد ما یمضی من زوال الشمس اربعة اقسام أ کان عندک غیر مؤد لها؟ ... این یعنی اداء نکرده است نماز ظهر را؟ چون قبلش آخه امام فرمود و هو تضييع. تضييع است یعنی اداء نکرده است؟ حضرت فرمود که اگر عمداً این کار را بکند تا مخالفت با سنت بکند،

332 اوقات فرائض

مقبول نیست. ... بالاخره فرمود مقبول نیست دیگه. این هم، عدم مقبولیت هم یک مرتبه‌ای از عدم اداء است دیگه.

[سؤال: ... جواب:] این که محتمل نیست. هیچکس قائل نشده. حتی صاحب حدائق قائل نشده که اگر شما بعد از این که ظل رسید به چهار هفتم شاخص عمدا نماز ظهرتان را تاخیر می‌اندازید دیگه نماز ظهرتان باطل است، بخوانید هم حساب نمی‌شود؛ باید قضاء بکنید. ... عدم قبول ما در روایات عرض کردیم ظهور در عدم صحت ندارد. با عدم ثواب هم سازگار است. ما استظهارمان از عدم قبول اعم است از این که عدم ثواب یا عدم صحت. با هر دو می‌سازد. آقای خوئی فرمودند ظاهر عدم قبول عدم قبول در مقام امتثال است. ما گفتیم نه. این تعبیر در روایات زیاد مطرح شده. وقتی می‌گویند لایقبل ممکن است عدم قبول در مقام اعطاء ثواب باشد.

روایت پنجم، صحیحہ داوود بن فرقہ: قلت لابی عبدالله علیہ السلام قوله تعالی: ان الصلاه کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا قال: کتابا ثابتاً و لیس ان عجلت قليلا او اخرت قليلا بالذی یضرک.

صاحب حدائق می‌گوید ببینید! امام فرمود مقداری، مقدار کمی، زودتر نماز ظهر و عصر را مثلاً بخوانی یا مقدار کمی دیرتر بخوانی این مضر نیست. و لیس ان عجلت قليلا او اخرت قليلا بالذی یضرک. خب این معنایش این است که زیاد اگر بخواهید تاخیر بیندازید، تاخیر فاحش، خب اربعه ظل شاخص تاخیر فاحش است دیگه، این مضر است.

[سؤال: ... جواب:] آخه گفتند که نماز ظهر را مستحب است که بعد از اذان ظهر وقتش یک هفتم شاخص می‌شود سایه. آن موقع بخوانید. بعضی روایات می‌گفتند دو هفتم شاخص. یک هفتم شاخص، قدم است. قدم، کف پا نسبتش به قامت متعارف یک هفتم است. ذراع یا قدمان، دو هفتم است. خب روایت می‌گفت پیامبر وقتی که بعد از اذان ظهر سایه می‌رسید به حد ذراع، یعنی دو هفتم شاخص، نماز ظهرشان را می‌خواندند. حالا یکی می‌گوید که من می‌خواهم زودتر بخوانم. اول اذان می‌خواهم نماز ظهرم را بخوانم، عیب ندارد. لیس ان عجلت قليلا بالذی یضرک. خب پیامبر... عجلت قليلا دیگه. ... و لیس ان عجلت قليلا بالذی یضرک یعنی اگر قبل از اذان بخوانی لایضرک؟ این ان عجلت قليلا یعنی از آن وقتی که وقت فضیلت

فرائض ۳۳۳

نماز ظهر که گفتیم که یک هفتم شاخص بشود سایه یا دو هفتم شاخص بشود، اگر زودتر، تا اذان را گفتند بگویند دیگه وقت شده و الله اکبر، خب بابا! وقت شده اما نافله بخوان! می‌گویی نه، حالش را ندارم، نماز ظهر می‌خوانم قرئه الی الله، الله اکبر، می‌گوید لیس ان عجلت قليلا بالذی یضرک، أو أخرت قليلا. خب أو أخرت قليلا به این معنا است که حالا پیامبر وقتی دو سوم شاخص می‌شد نماز ظهر می‌خواندند، شما دو هفتم شاخص، شما حالا سه هفتم شاخص می‌شود نماز ظهرت را بخوانی عیب ندارد اما دیگه از چهار هفتم شاخص بخواهی تاخیر بیندازی این تاخیر، فاحش است؛ این، مضر است.

انصاف این است که این فرمایش صاحب حدائق و لو محتمل هست اما ظهور ندارد روایت در این. چرا؟ برای این که ذیل روایت می‌گوید و لیس ان عجلت قليلا أو أخرت قليلا بالذی یضرک ما لم تضيع تلك الاضاعة فان الله عز و جل يقول: اضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا، این معلوم نیست بخواهد بفرماید که تاخیر از وقت فضیلت مصداق تضييع نماز است. نه، می‌خواهد بفرماید که اگر مقداری تاخیر بیندازی، مضر نیست؛ اگر تضييع کنید یعنی نماز را طبق شرائط نخوانید، او مضر است. ما لم تضيع تلك الاضاعة شاید مراد تاخیر از وقت فضیلت نباشد. مراد این باشد که شرائط نماز را مراعات نکنید.

[سؤال: ... جواب:] ذکر قليلا لغو نیست. چرا؟ برای این که اگر تاخیر زیاد باشد و منجر به تهاون بشود، مصداق اعراض از سنت باشد، او جائز نیست. ... اگر کسی عملش مصداق تهاون باشد، یعنی همیشه می‌آید آخر وقت معلوم نیست برسد، نرسد، ولی عملا می‌رسد، خب این تهاون است دیگه. برای این که هر روز نمازش را می‌گذارد ده دقیقه به غروب آفتاب، حالا ممکن است ده دقیقه به غروب آفتاب امروز مشکلی برایت به وجود بیاید، ممکن است یک حاجبی در اعضاء وضوئ باشد، تا بخواهی او را برطرف کنی وقت نماز بگذرد. خب این می‌شود تضييع.

[سؤال: ... جواب:] ما ببینید! گفتیم اگر می‌دانی که شما هر روز نماز صبحت را یک ربع به طلوع آفتاب می‌خوانی ولی می‌دانی که بالاخره متمکن خواهی بود از نماز، بله، این دلیل نداریم بر حرمتش. اما اگر شما می‌گذاری نماز را تا آخر وقت معلوم نیست برسی، نرسی، حالا اتفاقا هم رسیدی، خب این مصداق تجری است. و این مصداق تهاون است. خب روایت می‌گوید لیس ان عجلت قليلا او أخرت قليلا بالذی یضرک ما لم

تضييع تلك الاضاعة، خب اين چرا قليلا را گفت؟ براي اين كه كساني كه زياد تاخير مي‌اندازند، في الجملة مصداق تهاون مي‌شود.

[سؤال: ... جواب:] گاهي آدم يادش مي‌رود. گاهي آدم اول وقت نماز نخواند يادش مي‌رود. ... و لذا تجري به حساب مي‌آيد چه بسا. همين مقدار كافي است براي اين كه از لغويت خارج بشود تعبير ان عجلت قليلا او اخرت قليلا.

يك احتمال ديگر هم مطرح مي‌شود در جواب اين روايت. و آن اين است كه بگوييم خب مفهومي اين است كه اگر تاخير زياد بيندازي نماز را، اين مضر است، خب حالا مضر است، ممكن است نقص از آن كمال باشد. مثل اين كه آقا! فرض كنيد كه فلان كار مضر است، مضر است يعني حتما بايد فاسق بكند انسان را؟ نه. توفيق نماز شب را سلب مي‌كند حرف‌هاي لغو. خب مضر است ديگه. خب اين روايت هم مي‌گويد اگر زياد تاخير بيندازي مضر است. اما مضر به چي؟ فاسقت مي‌كند يا از كمال، تو را مي‌اندازد؟ اين هم يك احتمال هست.

ولي اين احتمال با اين ذيل نمي‌سازد: فسوف يلقون غيا. اين تعبير را بكار بردن كه ظاهرش اين است كه اگر اين كاري كه بگوييم مصداق فسوف يلقون غيا نمي‌شود. اگر جور ديگر بشود مضر است و مي‌شود مصداق فسوف يلقون غيا. ظاهرش اين است. اين روايت را نمي‌شود توجيه كرد بگوييم اضرار دليل بر حرمت نيست. روايت ششم.

[سؤال: ... جواب:] بعد مي‌رسيم.

روايت ششم را عرض كنم كه ايشان اشاره مي‌كنند توضيحش فردا. موثقه ابي بصير: ان الموتور اهله و ماله من ضيع صلاة العصر قلت و ما الموتور؟ قال لا يكون له اهل و لا مال في الجنة. قلت و ما تضييعها؟ قال يدعها حتى تصفر او تغيب. موتور كسي است كه نماز عصر را تضييع كند. حالا اين راجع به نماز عصر است. تضييعش چيه؟ تضييعش اين است كه صبر كند تا موقعي كه آفتاب زرد مي‌شود. يكي دو ساعت مانده به غروب آفتاب آن موقع نمازش را بخواند. اين تضييع نماز عصر است. و اگر تضييع كنيد نماز عصر را مي‌شوید موتور.

خب آن وقت این روایت تضييع را معنا کرده، روایت دیگر هم که می‌گفت نباید تضييع کنید.

تأمل بفرمایید! ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۳۳

دوشنبه - ۹۵/۰۹/۱۵

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به این بود که برخی گفتند نمازهای یومیه یک وقت اختیاری دارد، یک وقت اضطراری دارد و جایز نیست در حال اختیار شخص تاخیر بیندازد نماز واجب را از وقت اختیاری.

گفتند وقت اختیاری نماز ظهر این است که سایه چهار هفتم شاخص بشود. اگر عمداً، بدون عذر تاخیر بیندازند مکلفین نماز ظهر را از این زمان، گناه کردند.

برخی هم گفتند اگر تاخیر بیندازند نماز ظهر را از زمانی که سایه به اندازه شاخص برسد گناه کردند. که در مبسوط نقل شده که شیخ این را فرموده.

ما روایات را بررسی می‌کردیم. راجع به این روایتی که دیروز خواندیم، روایت چهارم که روایت ابراهیم کرخی بود، باز مناسب هست برگردیم و یک مقدار استدلال صاحب حدائق را به این روایت تقویت کنیم و حق مطلب را اداء کنیم.

متن روایت این است: سألت أبا الحسن موسى عليه السلام، إبراهيم کرخی می‌گوید از امام کاظم علیه السلام سؤال کردم متى يدخل وقت الظهر؟ قال اذا زالت الشمس فقلت متى يخرج وقتها؟ قال من بعد ما يمضي من زوالها أربعة أقدام، وقت نماز ظهر تمام می‌شود آن موقعی که سایه چهار هفتم شاخص بشود، آن وقت الظهر ضيقٌ ليس كغيره، وقت نماز ظهر تنگ است، مثل غیر او نیست، قلت فمتى يدخل وقت العصر؟ قال ان آخر وقت الظهر هو اول وقت العصر. اول وقت عصر همین زمانی است که سایه چهار هفتم شاخص می‌شود، قلت فمتى يخرج وقت العصر؟ قال وقت العصر الى ان تغرب الشمس و ذلك من علة، مهلت نماز عصر تا غروب

آفتاب است ولی در صورتی که شما یک علتی و عذری داشته باشید و هو تضييع، اما بدان تاخير نماز عصر به آخر وقت تضييع است، فقال...

[سؤال: ... جواب:] نخیر. بدون علت دیگر. با علت عذر است دیگر. و هو تضييع یعنی و هو تضييع اذا صدر من غير علة. ظاهرش این است دیگر. می گوید من علة مهلت داری تا غروب آفتاب نماز عصر را بخوانی. و هو تضييع. اما بدان این تضييع نماز عصر است. یعنی اختیارا این کار را نکن.

فقلت له لو ان رجلا صلى الظهر بعد ما يمضي من زوال الشمس اربعة اقدام، اگر بعد از رسیدن سایه به چهار هفتم شاخص نماز ظهر را بخواند اكان عندك غير مؤد لها؟ به نظر شما نماز ظهر را اداء نکرده؟ فقال عليه السلام ان كان تعمد ذلك ليخالف السنة و الوقت لم يقبل منه كما لو ان رجلا أخر العصر الى قرب ان تغرب الشمس متعمدا من غير علة لم يقبل منه ان رسول الله صلى الله عليه و آله قد وقت للصلوات المفروضات اوقاتا و حد لها حدودا لسنته في الناس فمن رغب عن سنة من سننه الموجبات كان مثل من رغب عن فرائض الله.

اشکال کردند به این استدلال که این روایت تاخیر نماز ظهر و عصر را از وقت فضیلت می گوید به غرض مخالفت سنت و اعراض از سنت و رغبت از سنت و معلوم است که این کار حرام می شود. این اشکالی است که آقای خوئی مطرح کرده.

خب صاحب حدائق می تواند جواب بدهد از این اشکال. بگوید که:

اولا: من به آن صدر روایت تمسک می کنم که: متى يخرج وقتها؟ قال من بعد ما يمضي من زوالها اربعة اقدام. و همین طور تمسک می کنم به تعبیر و هو تضييع که در نماز عصر گفتند اگر قبل از غروب آفتاب نماز عصر را بخوانی نزدیکی های غروب آفتاب نماز عصر را بخوانی تضييع است. تضييع است یعنی خلاف محافظت بر صلات است. حافظوا على الصلوات. شما داری تضييع می کنی نماز را. خب این هم خلاف امر خدا است به محافظت بر صلوات.

[سؤال: ... جواب:] محافظت بر صلوات واجب است یا نه؟ ... اعرافوا شیعتنا به محافظت بر صلوات، دیگر. ... محافظت بر صلوات اگر واجب است، تضييع خلاف محافظت بر صلوات می شود دیگر.

فرائض ۳۳۷

ثانیا: صاحب حدائق ممکن است بگوید آقا! این تعبیر که ان کان تعمّد ذلک لیخالف السنّة لم یقبل منه، به این معنا باشد که شخص قصدش مخالفت سنت باشد، این عرفی نیست. چه کسی نماز ظهر یا عصرش را تاخیر می‌اندازد از وقت فضیلت به هدف دهن کجی به سنت پیامبر؟ مورد ندارد این. کسی که می‌خواهد این کار را بکند چرا نماز می‌خواند؟ حالا در نماز مغرب ممکن است بر اساس بدعت ابی الخطاب که تاخیر می‌انداخت نماز مغرب را تا این که ستاره‌ها آشکار می‌شدند، زوال حمزه مغربیه می‌شد، خب بدعتی بود و بخاطر بدعت این کار را می‌کرد، اما نماز ظهر و عصر که همه قبول دارند از هنگام زوال وقتش هست، آن وقت این بیاید عمدا بخاطر مخالفت با سنت بگذارد نماز ظهرش را نخواند مگر بعد از گذشتن چهار هفتم شاخص، نماز عصرش را نخواند مگر بعد از نزدیکی غروب آفتاب. اصلا مورد ندارد. این عرفی نیست. این ظاهرش این است که لام، لام عاقبت است. مثل فاتخذوه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا. نتیجه و عاقبت این کار این است. اینجا هم همین است. لو ان رجلا صلی الظهر بعد ما یمضی من زوال الشمس اربعه اقسام، امام می‌فرماید ان کان تعمّد ذلک لیخالف السنّة، یعنی نتیجه تعمّد تاخیر نماز ظهر از این وقت مخالفت سنت است. نه این که هدف این شخص دهن کجی به سنت باشد. این عرفی نیست. شاهدش این است که در جمله بعد دیگه این تعبیر تکرار نشده: لو ان رجلا اخر العصر الی قرب ان تغرب الشمس متعمدا من غیر علّه لم یقبل منه. دیگه اینجا نگفت لیخالف السنّة. ظاهرش این است که لیخالف السنّة یعنی تعمّد در تاخیر مخالفت سنت است.

پس این جواب آقای خوئی درست نمی‌شود.

و این که ایشان فرمود که رغبت از سنت پیامبر حرام است، مراد از رغبت یعنی تعمدا ترک بکند سنت را و این روایت در سنن موجبات می‌گوید نه سنن مستحبات. اینی که آقای خوئی می‌گویند، در سنن مستحبات هم اعراض از سنت به معنای توهین به سنت و هتک سنت حرام است. این که اختصاص ندارد به سنن موجبات. رغبت از سنت پیامبر مثل رغبت از فرائض الله است. یعنی عمدا ترک نکنید سنن موجبیه پیامبر را. این‌ها اتفاقا مؤید استدلال صاحب حدائق است که این سنن را در اوقات صلات سنن موجبات قرار داد این روایت نه از سنن مستحبات و مندوبات.

[سؤال: ... جواب:] پس برای چی گفتند سنن الموجبات؟ یعنی سننه التی اوجبها. ... نخیر. آن که من رغب

عن سنه من سنه فرض کرده سنن پیامبر است. الموجبات یعنی سنن واجبه؛ سننی که اوجه النبی.

پس این اشکال آقای خوئی به صاحب حدائق وارد نیست.

مرحوم شیخ انصاری اشکال دیگری کرده به این روایت. فرموده که این که در روایت می گوید متی یدخل وقت العصر؟ امام می فرماید ان آخر وقت الظهر و هو اول وقت العصر یقیناً اول وقت عصر اول وقت اجزاء نیست؛ اول وقت فضیلت است. هیچکس ملتزم نیست چهار هفتم شاخص که گذشت اول وقت نماز عصر شروع می شود. بله، اول وقت فضیلت بحث دیگری است. اول وقت اجزاء از زوال شمس است. حالا که شد وقت فضیلت، خب این روایت راجع به وقت فضیلت دارد صحبت می کند. او هم که دارد می گوید آخر وقت ظهر یعنی آخر وقت فضیلت ظهر هو اول وقت فضیله العصر. ربطی به بحث وجوب اتیان به نماز ظهر قبل از این که این ظل شاخص چهار هفتم بشود ندارد.

این فرمایش شیخ انصاری هم که در کتاب الصلاة فرموده درست نیست. قبول داریم اول وقت العصر یعنی اول وقت فضیله العصر، اما این چه دلیل می شود که شما ان آخر وقت الظهر را به معنای وقت فضیلت بگیرید؟ آخر وقت ظهر اول وقت فضیلت عصر است. اشکال دارد؟ یعنی آن وقت اختیاری ظهر که اختیاراً دیگر جایز نیست تاخیر نماز ظهر از آن، تا زمانی است که وقت فضیلت عصر شروع نشده. وقت فضیلت عصر شروع شد، دیگر وقت اختیاری نماز عصر گذشته. پس این که اول وقت العصر را ما مجبوریم بگوییم یعنی اول وقت فضیله العصر دلیل می شود بر این که آخر وقت الظهر هو اول وقت العصر، آخر وقت الظهر هم بگوییم آخر وقت فضیله الظهر؟ آخر وقتی که در حال اختیار جایز نیست تاخیر از آن، چون روایت این را می گفت. روایت گفت ان کان تعدد ذلک لیخالف السنه و الوقت لم یقبل منه. گفت اگر عمدا نماز ظهر را از چهار هفتم شاخص تاخیر بیندازی این مقبول نیست.

[سؤال: ... جواب:] یعنی از شما نمی پذیرند این کار را. ... باطل لازم نیست باشد. مثل رغبت از فرائض الله

است. یعنی پذیرفته نیست از شما. مؤاخذه می شوید که چرا این کار را کردید؟ اشکال ما به شیخ انصاری این است که جناب شیخ انصاری! شما می گوئید ان آخر وقت الظهر هو اول وقت العصر یقیناً چهار هفتم شاخص

فرائض ۳۳۹

اول وقت اجزاء عصر نیست؛ اول وقت فضیلت عصر است. این قرینه می‌شود بگوییم آخر وقت الظهر هم یعنی آخر وقت فضیلة الظهر. ما می‌گوییم چه قرینه‌ای می‌شود؟ آخر وقت الظهر یعنی آخرین وقتی که دیگر تاخیر عمدی از آن جایز نیست زمانی است که وقت فضیلت عصر شروع بشود. این اشکال دارد؟ ... فرض این است: وقت عصر روشن است. قرینه داریم یعنی وقت فضیلت عصر. این را قرینه داریم دیگه. اشکال دارد اما بفرماید آخر وقت ظهر زمانی است که وقت فضیلت عصر شروع بشود؟ نباید تاخیر بیندازی عمدا نماز ظهر را از او. ... می‌دانم. وقتی... بر فرض متحیر شد، خب سؤال کرد. متحیر شد سؤال کرد. گفت لو ان رجلا صلی الظهر بعد ما یمضی من زوال الشمس اربعة اقسام ا كان عندک غیر مؤد لها؟ امام هم فرمود ان كان تعمد ذلک لم یقبل منه کما لو ان رجلا اخر العصر الی قرب ان تغرب الشمس من غیر علّة لم یقبل منه من رغب عن سنّة من سننه الموجبات کان مثل من رغب عن فرائض الله. این ظاهرش وجوب است دیگه.

[سؤال: ... جواب:] امروز رغب دیگه. رغب عنه یعنی انجام نداد. رغبته عملیه است دیگه. امروز رغب دیگه. کان مثل من رغب عن فرائض الله دیگه. در فرائض الله اگر یک روز ترک کند نماز صبح را حکمش چیه؟ گناه کرده. خب این هم یک روز نماز ظهر را از وقت فضیلتش تاخیر بیندازد بعد از بلوغ چهار هفتم شاخص بخواند رغب عن سنّة من سننه الموجبات.

انصاف این است که این روایت اقوی الروایات است در دلالت بر نظر صاحب حدائق.

بله، ما مجبوریم با دو قرینه از این روایت رفع ید کنیم. و الا ظهور فی حد نفسه این روایت بر نظر صاحب حدائق ظاهرا تمام هست. آن دو قرینه:

یکی روایات دیگر است که از روایات دیگر استفاده می‌کنیم استحباب تعجیل را نه وجوب آن را. صحیحه زراره: قلت لابی جعفر اصلحک الله! وقت کل صلات اول الوقتین افضل او اوسطه او آخره فقال اوله قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله یحب من کل خیر ما یعجل. اگر بناء بود واجب بود در حال اختیار اتیان به نماز ظهر قبل از این که ظل به چهار هفتم شاخص برسد، این تعبیر که ان الله یحب من الخیر ما یعجل تعبیر عرفی نبود. این ظاهرش استحباب است.

340 اوقات فرائض

[سؤال: ... جواب:] اصلحک الله! وقت کل صلات اول الوقت افضل او وسطه او آخره؟ فقال اوله قال رسول

الله صلى الله عليه و آله ان الله يحب من كل خير ما يعجل.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که مراد... نه. فرض این است که وقت نماز ظهر به قول مطلق تا غروب

آفتاب است. مبادرت در حال اختیار و عدم عذر به نماز ظهر واجب باشد یک بحث است، اما این که وقت نماز

ظهر تا غروب آفتاب، به لحاظ هم افراد معذور و به لحاظ اجزاء. و لذا این روایت می گوید وقت الصلاة اول

الوقت افضل او وسطه او آخره، یعنی نماز ظهر یک وقت فضیلتی دارد یک وقت آخری دارد. خب وقت

فضیلتش تا چهار هفتم شاخص است. آن وقت این روایت می گوید ان الله يحب من الخير ما يعجل. این

معلوم می شود واجب نیست. اگر واجب بود تعبیر نمی کردند خدا کار خیری را دوست دارد که با عجله انجام

بدهیم.

[سؤال: ... جواب:] آخه فرض این است که از روایات دیگر می خواهید استفاده بکنید که تعجیل واجب

است در نماز ظهر. آخه این روایت می گوید ان الله يحب من الخير ما يعجل. این لسان با وجوب تناسب

ندارد.

[سؤال: ... جواب:] یعنی اقوی ظهورا در استحباب است تا این روایت ابراهیم کرخی در وجوب. عرف این را

قرینه قرار می دهد بر این که این تأکد استحباب است.

[سؤال: ... جواب:] اتفاقا این فرمایش شما مؤید ما است که اول الوقت افضل مراد اول زوال نیست. اول

زوال که افضل نیست. ... یعنی ما یک وقت فضیلت داریم، یک وقت متوسط داریم، یک وقت آخر داریم. پس

این که می گوید ان الله يحب من الخير ما يعجل یعنی بهتر است در وقت فضیلت بخوانید. ... حالا این روایت

را هم گوش بدهید...

[سؤال: ... جواب:] اتفاقا زراره... نه. گفت وقت کل صلات اول الوقت افضل او وسطه او آخره؟ خب

نمی دانست. راجع به موافقت نماز اینقدر روایات مختلف بود، عرض کردم زراره یکی از کسانی است که درگیر

این روایت بوده. کان یصلی الظهر اذا بلغ الظل مثله و کان یصلی العصر اذا بلغ العصر مثلیه. زراره این جوری

بود. این جوری فهمیده بود. و در یک روایتی هست که بعدا ان شاء الله می خوانیم که به امام علیه السلام عرض

فرائض ۳۴۱

می‌کند راوی که چرا شیعیان شما اینقدر اختلاف دارند، من وارد مسجد می‌شوم می‌بینم یکی نماز ظهر می‌خواند، یکی نماز عصر می‌خواند، امام فرمود من خودم ایجاد کردم اختلاف را بین شیعیان خودم، حتی لایؤخذ برقابهم، تا این که اختلاف پیدا کنند و دشمن حساس نشود به این‌ها. حالا این روایت را بعد از ان شاء الله می‌خوانم. این اختلافات بوده. و لذا شما می‌گویید زراره چرا سؤال کرد، زراره به همین جهت اختلافاتی که هست این سؤال را کرد. امام به او فرمود که ان الله يحب من الخير ما يعجل. این معلوم می‌شود که واجب نبوده؛ اگر واجب بوده این جور تعبیر نمی‌کرد.

حالا روایت دوم را هم دقت کنید! روایت داوود بن فرقد [قاسم بن عروه که به نظر ما معتبر است، مثل همین ابراهیم کرخی که مروی عنه ابن ابی عمیر است، او هم مروی عنه ابن ابی عمیر است. اگر مشکلی باشد در هر دو هست، اگر هم معتبر باشند هر دو معتبر است. در این روایت قاسم بن عروه، روایت قاسم بن عروه، قاسم بن عروه مروی عنه ابن ابی عمیر است.

روایت این جور دارد: اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الظهر و العصر جميعا الا ان هذه قبل هذه ثم انت في وقت منهما جميعا حتى تغيب الشمس. فرمود که اذان ظهر که بگویند وقت نماز ظهر و عصر داخل می‌شود، سپس تو در سعه هستی، ثم انت في وقت منهما، در سعه هستی از حیث نماز ظهر و عصر تا غروب آفتاب. خب این نمی‌سازد با این که شخص مختار ملزم باشد به اتیان نماز ظهر در وقت فضیلت.

[سؤال: ... جواب:] اطلاقش را تقیید می‌زنید به حال اضطرار؟ ... ثم انت في وقت منهما یعنی ثم انت في سعه منهما. معنایش این است دیگه. ثم انت في سعه منهما حتى تغيب الشمس. ... بله؟ ... نه. این تعبیر بگویند ثم انت في سعه منهما این می‌سازد با این که در جای دیگر بگویند در حال اختیار اگر در وقت فضیلت نماز نخوانی، نماز ظهرت را نخوانی، تضییع است، رغبت از سنت موجب پیامبر است و مثل رغبت از فريضة الله است، با این تناسب دارد؟ ... آخه شما نتیجه این تقییداتان این است که این روایت ثم انت في وقت منهما را حمل می‌کنید بر فرض اضطرار. این عرفی نیست که امام ناظر باشد به افراد مضطر.

[سؤال: ... جواب:] ثم انت في وقت منهما حکم وضعی نیست. ظاهرش حکم تکلیفی است. یعنی ثم انت في سعه منهما. ... روایت گفت که اگر من غیر علة تاخیر بیندازی این تضییع است در آن روایت ابراهیم

کرحی. خب شما اگر این را حمل می‌کنید بر کسی که علت دارد، بیمار است، مسافر است، خب این جمع عرفی نیست؛ حمل کنید یک خطاب مطلق را بر افرادی که دارای عذرند. خوردن شیر حلال است بعد بگوییم مراد افرادی هستند که بیمارند، در سفرند، خب این عرفی نیست. ... عصیان بکنی فقط مجزی است در آخر وقت. ولی تعبیر نمی‌توانند بکنند ثم انت فی وقت منهما فی سعة منهما. فی وقت منهما یعنی مهلت داری. ثم انت فی وقت منهما نه وقتها باقی به معنای حکم وضعی. ثم انت فی وقت منهما حتی تغیب الشمس ظهور عرفیش این است که مهلت دارید تا آن موقع.

حالا این قرینه روایات دیگر.

قرینه دوم فتاوای عامه است. به نظر ما این روایت ابراهیم کرحی ظهورش موافق با قول عامه است که می‌گویند وقت نماز ظهر تا غروب آفتاب نیست. عامه این را می‌گویند. خب این روایت هم می‌گوید وقت نماز ظهر به این است که چهار هفتم شاخص بشود سایه، وقت نماز ظهر ضیق است، مثل وقت نماز عصر نیست، وقت نماز ظهر موقعی تمام می‌شود که وقت نماز عصر یعنی وقت فضیلت نماز عصر شروع می‌شود. خب این قسمتش مطابق با قول عامه است. ما تسالم قطعی داریم از اصحاب که وقت نماز ظهر تا غروب آفتاب است. آن وقت این روایت می‌گوید که وقت الظهر ضیق، یخرج وقت الظهر عند دخول وقت العصر. این لسان موافق عامه است. شمای صاحب حدائق دارید توجیه می‌کنید می‌گویید مراد از این که وقت الظهر ضیق، یخرج وقت الظهر اذا دخل وقت العصر این است که اختیاراً تاخیر نینداز ولی اگر تاخیر بیندازی حتی اختیاراً قضاء نمی‌شود. خب این توجیه است. این حمل روایت است بر معنای خلاف ظاهر. ما که نمی‌توانیم روایتی را که ظهورش موافق عامه است و خلاف تسالم شیعه است، بگوییم چون این ظهورش موافق عامه است و خلاف تسالم شیعه است بیاییم حملش کنیم بر یک معنای خلاف ظاهر و به او اخذ کنیم. نخیر. متعین نیست که حمل کنیم بر معنای خلاف ظاهر شمای صاحب حدائق. حملش می‌کنیم بر وقت فضیلت و تأکد استحباب.

[سؤال: ... جواب:] آخه روایت گفت که متی یخرج وقت الظهر دیگه. روایت این بود دیگه: ان آخر وقت الظهر، گفت متی یخرج وقتها، وقت الظهر؟ قال من بعد ما یمضی من زوالها اربعة اقسام ان وقت الظهر ضیق لیس کغیره قلت فمتی یدخل وقت العصر فقال ان آخر وقت الظهر هو اول وقت العصر قلت فمتی یخرج وقت

فرائض ۳۴۳

العصر؟ قال وقت العصر الى ان تغرب الشمس و ذلك من علّة و هو تضييع، بعد راوی می‌گوید: لو ان رجلا صلى الظهر بعد ما يمضى من زوال الشمس اربعة اقسام أ كان عندك غير مؤد لها؟ آنجا امام می‌فرماید اگر تعمد بکند و مخالفت کند با وقتی که رسول الله تعیین کرده پذیرفته نیست. ... خب می‌دانم. این تعبیر این است که وقت نماز ظهر تا اربعة اقسام است. خب یعنی تا غروب شمس نیست. وقت نماز عصر تا غروب شمس است. آخه طبق بیان شما چه فرق است ما بین نماز ظهر و عصر؟ چه جور شد نماز عصر را گفتید تا غروب شمس وقت دارد. متی یخرج وقت العصر قال الى ان تغرب الشمس. به نماز ظهر که رسیدید گفتید اربعة اقسام. اگر وقت اختیاری را می‌گویید، وقت اختیاری نماز عصر هم شما گفتید که تا غروب آفتاب نیست. و هو تضييع. ... اگر وقت اختیاری می‌گویید وقت اختیاری نماز عصر هم تا غروب آفتاب نیست. ... نه. مضمون این روایت خلاف تسالم فقهاء شیعه است. ... اگر شما وقت اختیاری می‌گویید نماز عصر هم وقت اختیاریش خود روایت گفت که تا غروب آفتاب نیست. اگر نزدیک غروب آفتاب صبر کنی نماز عصر را عمدا بخوانی این مخالفت با سنت پیامبر است و تضييع است. ولی در عین حال فرمود که وقت العصر الى ان تغرب الشمس. و اگر وقت اضطراری را می‌گویید، نماز عصر وقت اضطراریش غروب شمس است، خب نماز ظهر هم وقت اضطراریش غروب شمس است.

[سؤال: ... جواب:] شما می‌گویید وقت نماز ظهر تا چهار قدم است، تا چهار هفتم ظل شاخص. فرق می‌کند وقت نماز ظهر با وقت‌های نمازهای دیگر. ضیق لیس کغیره. پس اینجا اگر وقت اضطراری را می‌گویید آن وقت، نماز عصر را اگر وقت اضطراریش را می‌گویید قطعاً وقت اضطراری نماز ظهر تا اربعة اقسام نیست. اگر وقت اختیاری را می‌گویید آن وقت نماز عصر را می‌گویید الى ان تغرب الشمس در حالی که وقت اختیاری نماز عصر هم تا غروب شمس نیست طبق نص این روایت.

و لذا مضمون این روایت لااقل اگر موافق قول عامه نباشد در این جهت، در این جهت که تا غروب آفتاب قرار نداد وقت ظهر را، از این جهت موافق عامه است و الا این را عرض کنم، عامه من ندیدم اربع اسباع شاخص، اربعة اقسام. نگاه کنید، الفقه على المذاهب الاربعة جلد ۱ صفحه ۱۸۳ و مغنی ابن قدامة را هم نگاه کنید جلد ۱ صفحه ۲۲۵، عامه نوعاً می‌گویند وقت ظهر قبل از غروب آفتاب تمام می‌شود. حالا

بعضی‌هایشان گفتند که بلوغ الظل مثله. ابوحنیفه می‌گوید بلوغ الظل مثلیه. سایه شاخص دو برابر بشود. آن وقت فقط از طاووس نقل کردند که وقت نماز ظهر و عصر تا غروب آفتاب است مثل مشهور فقهاء امامیه. مشهور عامه وقت نماز ظهر را می‌گویند تمام می‌شود. حالا یا بلوغ الظل مثله یا بلوغ الظلم مثلیه. فقط در کتاب مغنی ابن قدامه از مالک نقل می‌کند می‌گوید اگر عمدا تاخیر بیندازد از این بلوغ الظل مثله قضاء نیست؛ اداء است. و این روایت در این که آخر وقت نماز ظهر را غروب آفتاب قرار نداد می‌شود موافق عامه و لااقل می‌شود مصداق این روایت معتبره که می‌گوید ما سمعتم منی یشبه قول الناس ففیه التقیة. این صحیحه مصداق ما سمعتم منی یشبه قول الناس است. ففیه التقیة.

تأمل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۳۴

سه‌شنبه - ۹۵/۰۹/۱۶

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به روایاتی بود که استدلال شده بود به آن‌ها بر وجوب مبادرت به اتیان نماز ظهر در وقت فضیلت آن برای افرادی که معذور نیستند.

رسیدیم به روایت چهارم که روایت ابراهیم کرخی بود. در جواب از این روایت وجوهی ذکر شد. یکی از این جواب‌ها این است که بگوییم این روایت خودش طرف معارضه است با برخی از روایات که آخر وقت نماز ظهر را رسیدن سایه به اندازه شاخص ذکر کردند: بلوغ الظل مثل الشاخص. که گاهی در روایات تعبیر شده از آن به بلغ الظل قامة. قامت در روایت گفت که مساوی بود جدار مسجد پیامبر با قامت انسان و سایه وقتی برسد به مقدار قامت یعنی می‌رسد به مقدار جدار مسجد پیامبر که شاخص زمان پیامبر بود. ما عده‌ای از روایات داریم که مفادش این مطلب است.

یکی روایت یزید بن خلیفه که به نظر ما ثقه است چون صفوان از او روایاتی نقل می‌کند. و صفوان هم ممن عرفوا بانهم لایروون و لایرسلون الا عن ثقة همان‌طور که شیخ طوسی در عده فرموده است. قلت لابی

فرائض ۳۴۵

عبدالله عليه السلام ان عمر بن حنظله انا بوقت قال اذا لا يكذب علينا، اگر عمر بن حنظله راجع به وقت نماز حدیث برای تو نقل کرد، او دروغ به ما نمی‌بندد، قلت ذکر انك قلت ان اول صلات افترضه الله على نبيه صلى الله عليه و آله الظهر و هو قول الله عز و جل اقم الصلاة لدلوك الشمس فاذا زالت الشمس لم يمنعك الا سبحتك، یعنی نافله ظهر، ثم لاتزال في وقت حتى تصير الظل قائم و هو آخر الوقت فاذا صار الظل قائم دخل وقت العصر فلم تزل في وقت العصر حتى تصير الظل قائم و ذلك المساء فقال عليه السلام صدق.

برخی گفتند ما حمل می‌کنیم این روایات را بر اختلاف مراتب فضیلت. بگوییم افضل این است که انسان تا چهار هفتم شاخص نشده سایه نماز ظهر را بخواند. ولی اگر تاخیر انداخت دیگر از زمانی که سایه مساوی می‌شود با شاخص، دیگر تاخیر نیندازد.

خب به نظر ما این جمع، عرفی نیست. چه جور ما روایت ابراهیم کرخی را که می‌گفت: من آخر عن ذلك ليخالف السنه و الوقت فلم يقبل منه كما ان من آخر صلاة العصر الى ان يقرب غروب الشمس فلم يقبل منه فمن رغب عن سنه رسول الله الموجبات فكانما رغب عن فرائض الله، خب این را ما چه جوری حمل کنیم بر استحباب در مقابل وقت فضیلت دیگر؟ شما در این روایت ابراهیم کرخی دارید می‌گویید که این روایت ابراهیم کرخی گفت که آخر وقت نماز ظهر موقعی است که چهار هفتم شاخص بشود سایه، بعد اول وقت نماز عصر است، اذا دخل وقت العصر خرج وقت الظهر، بعد هم گفتید که اگر کسی متعمدا ترک کند نماز ظهر را، تاخیر بیندازد از چهار هفتم به بعد، این عملش مقبول نیست، خب بیایید بین این روایت و بین این روایت یزید بن خلیفه که می‌گوید ثم لاتزال في وقت الى ان يصير الظل قائم و هو آخر الوقت، ادعای جمع عرفی بکنید، حمل کنید بر مراتب فضیلت، به نظر می‌رسد که این جمع، عرفی نباشد.

البته همین روایت یزید بن خلیفه هم خودش می‌تواند از ادله کسانی باشد که قائل به وجوب مبادرت هستند ولی یک مقدار توسعه دارد، می‌گوید آخر وقت نماز ظهر موقعی است که سایه به اندازه شاخص برسد. ولی بهر حال این روایات با هم متعارضند. و بلکه ممکن است بگوییم این روایت یزید بن خلیفه صریحا موافق عامه است. چون عامه می‌گفتند وقت نماز ظهر بلوغ الظل مثله هست. این که ما بیاییم توجیه کنیم

این روایت را بگوییم مراد این است که باید سریعاً قبل از این زمان نماز ظهر را بخوانید، بدون عذر تاخیر نیندازید، این‌ها به نظر جمع عرفی نمی‌رسد. این روایات با هم تعارض دارد.

شبهه روایت یزید بن خلیفه موثقه معاویه بن وهب است. در آنجا هم دارد که اتی جبرئیل رسول الله صلی الله علیه و آله بمواقیت الثلاث فاتاه حین زالت الشمس فامرہ فصلی الظهر ثم اتاه حین زاد الظل قائمۃ فامرہ فصلی العصر، روز اول هنگام اذان ظهر، زوال شمس جبرئیل به پیامبر گفت نماز ظهر بخوان، وقتی سایه به اندازه شاخص شد، گفت نماز عصر بخوان، فردای آن روز، اتاه من الغد، فردای آن روز آمد، موقعی که سایه به اندازه شاخص رسیده بود امره فصلی الظهر، بعد موقعی که سایه دوبرابر شاخص شده بود امره فصلی العصر.

خب این روایت هم شبهه روایت یزید بن خلیفه است که در روز دوم می‌گوید که جبرئیل آمد و گفت نماز ظهر را، به پیامبر موقعی که سایه به اندازه شاخص شد گفت نماز ظهر را بخوان. این هم معارض با روایت ابراهیم کرخی است. چون آخه اگر تضييع باشد، اگر خلاف سنت پیامبر باشد که روایت ابراهیم کرخی می‌گفت، پس چه جور این موثقه ابراهیم بن وهب می‌گوید پیامبر در روز دوم اصلاً نماز ظهرش را وقتی خواند که سایه برابر شده بود با شاخص؟

البته مشهور بین این روایات جمع کردند. گفتند ما این روایت را حمل می‌کنیم بر مراتب فضیلت و آخرین وقت فضیلت نماز ظهر را گفتند بلوغ الظل مثله. وقتی سایه به اندازه شاخص برسد، آخرین وقت فضیلت نماز ظهر است. بین این روایات این جوری حمل کردند.

و این هم اشکال دارد. چرا؟ برای این که در این موثقه ابراهیم بن وهب اصلاً بعد از رسیدن ظل به اندازه شاخص پیامبر نماز ظهر خواندند. یعنی بعد از انتهاء وقت فضیلت؟

[سؤال: ... جواب:] ما بینهما وقت، آخر حدیث است. روشن نیست. ما بینهما، ما بین این وقت اول ظهر و بلوغ الظل مثله، چون بعد از این مقدار که خواندیم وقت نماز مغرب را بیان می‌کند، وقت نماز عشاء را بیان می‌کند، وقت نماز صبح را بیان می‌کند، بعد از این که این‌ها را گفت، ثم قال ما بینهما وقت. این معلوم نیست ما بینهما وقت به این وقت نماز ظهر یا وقت نماز عصر بخورد. شما که اشاره می‌کنید به این جمله، این جمله معلوم نیست به نماز ظهر و عصر باشد. چون عبارت را بخوانم، در ادامه‌ای که در روز دوم وقتی سایه به اندازه

فرائض ۳۴۷

شاخص شد، جبرئیل گفت نماز ظهر بخوان، وقتی سایه به اندازه دو برابر شاخص شد گفت نماز عصر بخوان، ثم اتاه حين غربت الشمس فامرہ فصلی المغرب ثم اتاه حين ذهب ثلث الليل فامرہ فصلی العشاء ثم اتاه حين نور الصبح فامرہ فصلی الصبح ثم قال ما بينهما وقت. این شاید ما بین نماز عشاء و نماز صبح فرصت زیادی هست حالا برای استراحت، برای عبادت. شاید این را می‌خواهد بگوید نه این‌که بگوییم ما بینهما وقت می‌خورد به صدر حدیث.

[سؤال: ... جواب:] ما که مشکل نداریم. معلوم است توسعه هست وقتی روز دوم گفتند موقعی که سایه مساوی با شاخص بشود نماز ظهر بخوان، روز اول گفتند هنگام اذان ظهر نماز ظهر بخوان، خبر معلوم می‌شود که این برای توسعه هست. اما فرض این است که این با نظر مشهور جور نمی‌آید. چون مشهور گفتند انتهاء وقت فضیلت نماز ظهر موقعی است که سایه مساوی بشود با شاخص. تازه بعد از این‌که سایه مساوی با شاخص شد جبرئیل آمد گفت نماز ظهر بخوان طبق این روایت.

مشهور بخاطر این اختلاف روایات حمل کردند این‌ها را بر اختلاف مراتب فضیلت. ولی ما برای مان این مطلب روشن نیست. تعارض بین این روایات می‌بینیم.

آقای سیستانی در ذیل کلام صاحب عروه که همان نظر مشهور را گفته، گفته وقت فضیلة الظهر من الزوال الى بلوغ الظل مثل الشاخص، همان نظر مشهور را گفته در جمع بین روایات که برخی از روایات گفت که بلوغ الظل اربعة اقسام، روایت ابراهیم کرخی، برخی از روایت گفت که بلوغ الظل مثله، همین روایات صحیحه که خواندیم و همین‌طور صحیحه بزنتی هم هست که نخواندیم: سألتہ عن وقت صلاة الظهر و العصر فکتب قامۃ للظهر و قامۃ للعصر. قامۃ یعنی بلوغ الظل مثله. مثل الشاخص. یک قامت یعنی به اندازه رسیدن سایه به اندازه شاخص برای نماز ظهر وقت هست و یک قامت دیگر هم که می‌شود دو برابر ظل شاخص برای نماز عصر وقت هست. گفتند این مراتب فضیلت وقت نماز ظهر و عصر را بیان می‌کند. آخر وقت فضیلت نماز ظهر این است: بلوغ الظل مثله. آخرین وقت فضیلت نماز عصر هم بلوغ الظل مثلیه هست.

آقای سیستانی چون دیدند این روایات با هم متعارض است قبول نکردند این جمع را. گفتند این جمع و این فتوایی که صاحب عروه می‌گوید فتوی مشهور است و لایبعد انتهاء وقت فضیلة صلاة الظهر ببلوغ الظل

اربعه اسباع شاخص. وقت فضیلت نماز ظهر با رسیدن سایه به اندازه چهار هفتم شاخص تمام می شود طبق روایت ابراهیم کرخی بعد از این که حمل کردند بر وقت فضیلت فتوی دادند.

ولی به نظر ما این فتوی هم همان مشکل فتوی مشهور را دارد که این تعارض بین روایات جمع عرفی به این شکل ندارد که ما بیاییم جمع عرفی بکنیم.

و شاید منشأ اختلاف این روایات فقط این نبود که امام تقیه می کرد در مقام فتوی. بلکه شاید منشأ اللقاء خلاف بین شیعه بوده. در روایت معتبره ابی خدیجه که سند صحیح هست، کافی نقل می کند از محمد بن یحیی از محمد بن حسین بن خطاب از عبدالرحمن بن ابی هاشم بن بجلی که نجاشی گفته ثقة ثقة، از سالم بن مکرم ابی خدیجه از امام صادق علیه السلام سألہ انسان و انا حاضر فقال ربما دخلت المسجد و بعض اصحابنا يصلون العصر و بعضهم يصلی الظهر فقال انا امرتهم بهذا لو صلوا علی وقت واحد عُرِفُوا فَأُخَذُوا بِرِقَابِهِمْ. مراعات حال شیعه شده. تقیه عملیه بوده برای شیعه.

خب وقتی این جوری هست، واقعا می شود جمع عرفی کرد بین این روایات؟ خب این روایات معلوم شد که در مقام اللقاء خلاف بین شیعه بوده.

پس اشکال دیگر به این روایت ابراهیم بن کرخی تعارضش بود با بقیه روایات آخر وقت نماز ظهر.

[سؤال: ... جواب:] راجع به سنت پیامبر هم روایات متعارضند. این روایتی که خواندیم موثقه معاویه بن وهب می گفت: پیامبر در روز دوم بعد از این که سایه به اندازه شاخص رسیده بود نماز ظهر خواندند. روز اول ابتداء اذان ظهر. در روایات دیگر می گوید که پیامبر وقتی که دو هفتم شاخص می شد، ذراع، بلوغ ذراع، دو هفتم شاخص می شد، ذراع دو قدم، دو کف پا هست عادتاً، این جوری هم گفتند، نسبتش با کل قامت متعارفه می شود دو هفتم، می گوید پیامبر وقتی سایه دو هفتم شاخص می شد نماز ظهر می خواند، وقتی چهار هفتم شاخص می شد نماز عصر می خواند. روایات راجع به سنت پیامبر هم متعارض است.

ایراد اخیر به این روایت ابراهیم بن کرخی این است که آقا! مسأله نماز از مسائلی است که دیگر بیشترین ابتلاء را مردم با آن داشتند؛ آن وقت واجب باشد بر شخصی که مسافر و مریض نیست، قبل از این که چهار هفتم شاخص برسد سایه نماز ظهر را بخواند، این واجب باشد و لکن برای شیعه واضح نشود، مشهور فقهاء

فرائض ۳۴۹

هم خلاف این فتوی بدهند، این می‌شود؟ آقا! لو کان لبان. مسأله به این مهمی و محل ابتلائی، واجب باشد برای شخص مختار قبل از این که سایه به چهار هفتم شاخص برسد نماز ظهر را بخواند، چهار هفتم شاخص برخی از دوستان این روزها محاسبه کردند، حدودا اگر لطف کنید آن جدول را، حدودا می‌شود دو و پنجاه و هفت دقیقه حدودا...

[سؤال: ... جواب:] چهار هفتم دو و شش دقیقه؟ ... الان دیگه... حدودا ساعت دو می‌شود. آقا می‌فرمایند خودشان محاسبه کردند دو و شش دقیقه الان که زمستان است.

خب واقعا اگر این جوری بود آن وقت مشهور خلاف این فتوی می‌دادند؟ این محتمل است؟ و لذا...

[سؤال: ... جواب:] شیخ طوسی هم عبارتش را ببینید می‌گوید عقاب نمی‌شود. مثل سایر معاصی نیست. شیخ مفید هم می‌گوید گناهی است که خدا می‌بخشد. ... نه. عکسش من می‌گویم. من می‌گویم اگر واجب بود مبادرت به نماز ظهر مخفی نمی‌ماند بر مشهور و بر جمهور شیعه.

[سؤال: ... جواب:] خب می‌دانم... بالاخره مشهور فقهاء می‌گویند واجب نیست. آخه این‌ها که روشن نیست که وقت فضیلت را شاید می‌گویند یک سری از این روایات. ... نه. ما عرض مان این است که بهر حال مبادرت به نماز ظهر برای شخص مختار واجب باشد... خب مگر بلوغ الظل مثله کی هست؟ ... دو و سی و هفت دقیقه الان. دو و سی و هفت دقیقه سایه به اندازه شاخص می‌رسد. این که قدر متیقن از این روایات بود دیگه. واقعا مشهور که گفتند واجب نیست مبادرت می‌شود حکم شرعی وجوب مبادرت باشد در این مسأله عام البلوی و مخفی بماند بر شیعه؟ ... خب اختلاف انداختند. وقتی اختلاف انداختند حکم واقعی روشن نیست رجوع می‌کنیم به اصل برائت. ... چرا تعارض ندارند؟ روایات همه‌شان با هم تعارض کردند. القاء خلاف کردند بین شیعه.

روایت پنجم

روایت پنجم را هم خواندیم. صحیحه داوود بن فرقد بود. که به نظر ما دلالت آن هم بعید نیست تمام باشد: لیس ان عجلت قليلا او اخرت قليلا بالذی يضرک ما لم تضيع تلك الاضاعه فان الله يقول اضاعوا الصلاه

فاتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا. به نظر ما صاحب حدائق راست می‌گوید. فی حد نفسه دلالت این روایت تمام است بر وجوب مبادرت.

این‌که آقای خوئی فرموده ما لم تضيع تلك الازاعة معلوم می‌شود یک معنایی معهود بوده بین امام و راوی که امام می‌فرماید آن جور ی تضيع نکنی ها!

خب چی معهود بوده بین امام و راوی؟ یا معهود بوده که از آخر وقت یعنی از غروب آفتاب هم تاخیر نینداز یا این بوده که تهاون نکن، عادتش نشود نماز آخر وقت خواندن که مصداق تهاون و اعراض از سنت است؟ انصاف این است که این توجیه‌ها خلاف ظاهر است. خب وقتی روایت می‌گوید ان عجلت قليلا او اخرت قليلا، مقدار کمی تاخیر عیب ندارد، مادامی که آن جور ی تضيع نکنی. آن جور ی تضيع نکنی یعنی معهود بوده بین امام و راوی؟ نه. یعنی تاخیر فاحش نباشد. ظاهرش این است. بعدش هم که آیه را مطرح می‌کنند که اضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا. آخه این‌که ما بگوییم اخرت قليلا اشکال ندارد در مقابل این است که کسی نماز نخواند تا غروب آفتاب بشود، آخه این عرفی است؟

و لذا انصاف این است که ظهور این روایت فی حد نفسه تمام است. فقط اشکالات قبلی ما به آن روایت ابراهیم کرخی اینجا هم تکرار می‌شود.

روایت ششم روایت فقه الرضا است که انما جعل آخر الوقت للمريض و المعتل و المسافرين.

خب این‌که اصلا فقه الرضا را آدم بحث نکند بهتر است و سند ندارد. علاوه بر این‌که قرائنی که ما ذکر کردیم و ایرادهایی که بر استدلال به روایت ابراهیم کرخی گرفتیم اینجا هم پیش می‌آید.

[سؤال: ... جواب:] فقه الرضا... من که نگفتم ارتکاز بود بر عدم وجوب. من می‌گویم همین که وجوب مشهور نشد کشف می‌کند حکم شرعی نیست. قطعا وجوب، مشهور نبوده. خود فقهاء فتوی می‌دادند به عدم وجوب. فقط از شیخ مفید در مقنعه یک عبارتی آمد، شیخ طوسی در تهذیب... کجا شیخ صدوق؟ ... شیخ صدوق، آن عبارت و ليس العفو الا عن ذنب که اول الوقت رضوان و آخره عفو الله و لا يكون العفو الا عن ذنب... [سؤال: ... جواب:] شهرت که بر آن نبوده که.

روایت هفتم صحیحه ابان بن تغلب: یا ابان...

فرائض ۳۵۱

[سؤال: ... جواب:] شما عملاً احتیاط بکنید.

یا ابان! الصلوات الخمس المفروضات من اقام حدودهن و حافظ علی مواقیتهن لقلی يوم القيامة و له عهد عنده یدخله به الجنة و من لم یقم حدودهن و لم یحافظ علی مواقیتهن لقلی و لاعد له ان شاء عذبه و ان شاء غفر له.

خب یک جوابی که از این روایت داده می‌شود این است که اگر کسی محافظت کند بر اوقات فضیلت خدا متعهد شده بهشت ببردش. ولی اگر محافظت نکند بر اوقات فضیلت، خدا تعهدی به آن نسپرده. لاعد له عند الله ان شاء عذبه و ان شاء غفر له، خب این دلیل نمی‌شود بر این که واجب را ترک کرده است. این یک جواب.

جواب دوم این است که بگوییم مراد اوقات فضیلت نیست؛ مراد همان اوقات اصل نماز است. کی گفته مراد اوقات فضیلت است؟ نه. اوقات اصل نماز است. کسی که محافظت نکند بر اوقات اصل نماز یعنی برایش مهم نیست، گاهی نماز قبل از اذان مغرب می‌خواند با اهل سنت، گاهی نیمه شب می‌گذرد نماز عشاءش را بعد از نیمه شب می‌خواند. اهتمام ندارد، شد یا نشد، خیلی برایش فرق نمی‌کند. اگر محافظت نداشته باشد بر اوقات اصلی نماز، خدا تعهد نداده او را بهشت ببرد. ممکن است ببخشدش، تارک الصلاة قطعی نیست، نماز می‌خواند، اما گاهی خارج وقت می‌شود، گاهی داخل وقت می‌شود، گاهی حدودش را رعایت ممکن است بکند، ممکن است نکند، اهتمام ندارد یعنی محافظت نمی‌کند، مقید نیست، خب خدا ممکن است ببخشدش، شیعه اهل بیت است، ممکن است خدا ببخشدش ولی خدا قولی نداده. خب چرا این جوری معنا نکنیم که اصلاً دیگه ربطی هم به نظر صاحب حدائق ندارد؛ ربطی به اوقات فضیلت ندارد، اوقات اصل نماز است. اوقات فضیلت نیست که صاحب حدائق بگوید خب معلوم می‌شود ترک نماز در اوقات فضیلت باعث می‌شود که خدا اگر خواست عذاب کند اگر خواست ببخشد، نه. کی گفته اوقات فضیلت مراد است؟

و لذا این روایت هم استدلال به آن ایراد دارد.

[سؤال: ... جواب:] عدم اهتمام تجری لااقل است دیگه. ... ممکن است خارج وقت بشود، ممکن است نشود.

خب کسی که تقید و محافظت ندارد بر صلواتش، ما نمی‌گوییم قطعاً جهنم می‌رود. خدا قولی نداده بهشت

352 اوقات فرائض

بربردش. این اشکالی ندارد. ... نه. اگر این معنا بگوییم نه، خود عدم اهتمام به اوقات اصلی نماز تجری است. خدا قول نداده این را ببخشد. آنی که آقای خوئی و بعضی‌ها معنا کردند که گفتند اوقات فضیلت را اگر مراعات کنی خدا قول داده گناهات را ببخشد، اوقات فضیلت را مراعات نکنی خدا قول نداده سایر گناهات را ببخشد، آن‌ها این‌جوری معنا کردند. ما می‌گوییم نه، دلیل نداریم که مراد اوقات فضیلت باشد. نه. اوقات اصلی نماز است و همین هم چون تجری است، اهمیت به آن ندادند مستحق عقاب است انسان ولی خدا قطعی جهنم نمی‌برد. دیگه بستگی به لطف و تفضل خدا دارد.

[سؤال: ... جواب:] استخفاف هم هست. کسی که محافظت نکند بر اوقات صلوات، ممکن است خارج وقت بشود، ممکن است نشود. حالا اتفاقاً نشد، خب این تجری است دیگه. تجری موجب استحقاق عقاب است دیگه. خدا ممکن است ببخشد.

روایت هشتم را هم عرض کنیم: عن ابی عبدالله علیه السلام، صحیحہ حلبی، اذا صلیت فی السفر شیئا من الصلوات فی غیر وقتها فلا یضره. اگر در سفر برخی از نمازها را در غیر وقتش بخوانید، این ضرر به شما نمی‌زند. مفهومش چیه؟ مفهومش این است که اگر در حضر برخی از نمازها را در غیر وقتش بخوانی، به شما ضرر می‌زند. خب مراد وقت اصلی نماز است؟ قطعاً این‌جور نیست. چرا؟ برای این‌که در سفر مگر می‌شود انسان از وقت اصلی نماز، نمازش را تاخیر بیندازد؟ پس مراد همان وقت فضیلت است. می‌گوید در سفر اگر از وقت فضیلت نماز را تاخیر بیندازی زیان ندارد به حالت. مفهومش این است که اما در حضر اگر از وقت فضیلت نمازت را تاخیر بیندازی زیان دارد به حالت.

[سؤال: ... جواب:] یا باید بگوییم وقت فضیلت یا باید بگوییم وقت اصلی نماز دیگه. اگر بگوییم وقت اصلی نماز که خیلی حرف، حرف عجیبی می‌شود. معنایش این است که در سفر اگر از وقت اصلی نماز، نماز را تاخیر انداختی یعنی نماز صبحت را ساعت نه صبح خواندی، نماز ظهر و عصر را ساعت ده شب خواندی فلا یضرک، این را که نمی‌شود که. پس مراد وقت فضیلت است. می‌گوید در وقت فضیلت اگر در سفر نماز نخوانی فلا یضرک. مفهومش این است که در حضر اگر در وقت فضیلت نماز نخوانی یضرک دیگه. این می‌شود

فرائض ۳۵۳

نظر صاحب حدائق که در حضر باید آن وقتی که تعیین کردند و معروف شده به وقت فضیلت مقید باشید، بدون عذر نمازتان را از آن وقت تاخیر نیندازید.

خب این تقریب استدلال به این روایت.

آقای خوئی جواب داده. فرموده که روایت که ندارد ان آخرت؛ روایت دارد ان صلیت فی غیر وقتها. خب ان صلیت فی غیر وقتها ممکن است تقدیم باشد. می‌گوید اگر در سفر در غیر وقتش برخی از نمازها را بخوانی، شیئا من الصلوات، فلا یضرک که قضیه موجه جزئی است، در سفر آدم برخی از نمازها را اگر در غیر وقتش بخواند عیب ندارد. معما طرح کرده حضرت. حل معما چیه؟ نماز شب. نماز شب را در سفر آدم می‌تواند اول شب بخواند. امام می‌فرماید شیئا من الصلوة، برخی از نمازها را، در سفر اگر در غیر وقتش بخوانی، نگفت دیرتر بخوانی که. می‌سازد با این که زودتر بخوانی. و آن هم، شیئا قدر متیقنش نماز شب است.

این جوابی که آقای خوئی داده.

جواب دومی هم که داده، فرموده که آقا! شما به چی تمسک می‌کنید در این صحیحه؟ به مفهوم قضیه شرطیه؟ این مفهوم ندارد که. چرا؟ برای این که مفهوم در این قضیه این است، وقتی منطوق این است که اذا صلیت فی السفر شیئا من الصلوات فی غیر وقتها این می‌شود: اذا لم تصل فی السفر شیئا فی غیر وقتها، این که می‌شود سالبه به انتفاء موضوع. چه جوری شما مفهوم را گرفتید اذا صلیت فی الحضر؟ مفهوم اذا صلیت فی السفر شیئا من الصلوات فی غیر وقتها این است که اذا لم تصل فی السفر شیئا من الصلوات فی غیر وقتها. این که می‌شود سالبه به انتفاء موضوع. این که مفهوم ندارد. شرط، محقق موضوع است. اگر مقصودتان مفهوم وصف است، مفهوم وصف هم که فی الجملة است؛ بالجملة نیست که. خب وقتی مفهوم وصف فی الجملة بود، باز ایشان تکرار می‌کند، می‌گوید می‌تواند فرق بین سفر و حضر در همان نماز شب باشد. و می‌تواند فرق سفر و حضر در منقصد و حرازت باشد نه حرمت. در حضر منقصد دارد که از آن وقت اول نماز تاخیر بیندازی. ولی در سفر این منقصد نیست.

تامل بفرمایید در این جواب‌های آقای خوئی، ببینیم جواب‌ها درست است یا نه، ان شاء الله فردا.

شنبه - ۹۵/۰۹/۲۰

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در روایاتی بود که استدلال شده بود به آن‌ها بر وجوب اتیان به نماز ظهر در وقت معروف به وقت فضیلت.

رسیدیم به روایت هشتم، صحیح حلی: اذا صليت في السفر شيئا من الصلوات في غير وقتها فلا يضرک. گفتند مفهومش این است که در حضر اگر نمازهای فریضه را در غیر وقتش بخوانی زیان دارد یعنی جایز نیست. و قطعاً مراد وقت اصلی نیست. مگر می‌شود انسان در سفر نمازهای واجب را از وقت اصلی آن تاخیر بیندازد، قضاء بشود؟ مراد همان وقت معروف به وقت فضیلت است که در سفر تاخیر زیان ندارد، مفهومش این است که در حضر زیان دارد، یعنی جایز نیست.

آقای خوئی دو تا اشکال فرمود. فرمود اولاً روایت ندارد آخر الصلاة عن وقتها. دارد صلیت شیئا من الصلوات فی غیر وقتها. و این شامل تقدیم هم می‌شود. و این روایت هم که فی الجملة حکم را بیان می‌کند: صلیت فی السفر شیئا. نکره در سیاق نفی موجب عموم است؛ نکره در سیاق اثبات که موجب عموم نیست. فی الجملة است. قدر متیقن نماز شب است که در سفر تقدیم نماز شب از نیمه شب بر مسافر جایز است؛ مشروع است. اول شب نماز شب را بخواند و بخوابد.

اشکال دوم ایشان این است که فرمودند: مفهوم شرط که در اینجا نداریم. زیرا این شرط، محقق موضوع است. اذا صلیت شیئا من الصلوات فی غیر وقتها انتفائش به این است که لم تصل فی السفر شیئا من الصلوات فی غیر وقتها، نه این که صلیت فی الحضر شیئا من الصلوات فی غیر وقتها. و اذا لم تصل فی السفر شیئا من الصلوات فی غیر وقتها، خب این دیگر معنا ندارد که ما بگوییم فیضرک. شما می‌گویید در سفر اگر برخی از نمازها را در غیر وقتش بخوانی مضر نیست، اگر نخوانی در سفر چیزی از نمازها را در غیر وقت خب دیگر اصلاً موضوعی پیش نمی‌آید که ما راجع به حکم آن بحث کنیم. مفهومش این نیست که اذا صلیت فی الحضر شیئا من الصلوات فی غیر وقتها فیضرک.

فرائض ۳۵۵

بله، به عنوان مفهوم وصف اگر مطرح می‌کنید که هر قید زاید عرفا ظهور دارد در احترازیت و الا لغو می‌شود، قید فی السفر هم باید با فی الحضر فرق کند و الا قید فی السفر لغو می‌شود، کافی است در اختلاف سفر و حضر این که در حکم تنزیهی با هم فرق کنند نه در حکم الزامی. در سفر مکروه نیست جابجا کردن وقت نمازها فی الجملة. تاخیر نمازهای فریضه در سفر از اول وقتش مکروه نیست ولی در حضر مکروه است. همین مقدار کافی است برای این که از لغویت خارج بشود قید و وصف.

به نظر ما هر دو جواب ایشان قابل اشکال است.

اما جواب اول که ایشان فرمود شیئا ظهور دارد در نکره در مقام اثبات و اطلاق و عموم ندارد، انصافا این خلاف ظاهر است. اذا صلیت فی السفر شیئا من الصلوات فی غیر وقتها این ظاهر در تعمیم است. یعنی اذا صلیت من السفر شیئا من الصلوات، ای شیء کان. و الا عرفا لغو است. چه فایده‌ای دارد این جور صحبت کردن که یک چیزهایی هست از نمازها، یک نمازهایی هست که در سفر اگر در غیر وقتش بخوانی اشکال ندارد؟ خب چه فایده‌ای دارد برای مخاطب؟ باید مخاطب استفاده کند از این جمله. هیچ استفاده نمی‌کند.

[سؤال: ... جواب:] خلاف ظاهر عرفی است که یک کلام مهملی بگویند که هیچ فایده‌ای ندارد. ظاهر این است که می‌خواهند به مخاطب یاد بدهند احکام را که اگر در سفر نمازی را در غیر وقتش بخوانی یعنی هر نمازی که شد. و این اطلاق دارد؛ چه تقدیم چه تاخیر هر دو را شامل می‌شود.

و اما جواب دوم ایشان که فرمودند این مفهوم شرط نیست...

[سؤال: ... جواب:] ایشان شیئا را مهمل گرفت؛ موجب جزئیة گرفت. گفت یک نمازهایی هست که نمی‌خواهم توضیح بدهم. در سفر اگر در غیر وقتش بخوانی اشکال ندارد. معما طرح می‌کنید یا می‌خواهید تعلیم بکنید احکام را به مردم؟ خب این خلاف ظاهر است طرح معما. ظاهرش تعلیم احکام است به مردم که مردم استفاده کنند.

[سؤال: ... جواب:] بهر حال عرف از این تعبیرها استفاده عموم می‌کند. مثلا شما اگر بگویید اذا تکلمت فی السفر شیئا غیر ضروری فلا یضرک. اگر در سفر کلامی غیر ضروری بگویی اشکال ندارد مثلا. خب این یعنی فی الجملة یا نه، می‌خواهد تجویز کند؟ می‌گوید در حضر خب انسان باید به کارهایش بپردازد، کلام لغو

نگوید. ولی در سفر بالاخره انسی نیاز است، نیاز به گعده است یا در برخی از مناسبات در حضر، می‌گوید رفع شده این قلم تکلم به کلام لغوی که و الذین هم عن اللغو معرضون، خب همه جا نیست، گاهی در برخی از مناسبت‌ها کلام لغو گفتن اشکال ندارد. اذا صدر منك کلام لغو فی بعض المناسبات فلا یضرک. خب بگوییم نکره در سیاق اثبات مفید عموم نیست، فی الجملة که نمی‌گوییم آن کلام لغو چیست؟ خب این خلاف ظاهر است. خب ظاهرش این است که این اطلاق دارد. برای این که از فایده خارج می‌شود اگر مهمل باشد.

اما اشکال دوم ایشان که فرمود مفهومش مفهوم شرط نیست، قبول داریم. مفهومش مفهوم شرط نیست. ولی مفهوم وصف فی الجملة که شما آقای خوئی! پذیرفتید. اکرم العالم العادل مفهوم فی الجملة‌اش این است که عالم غیر عادل وجوب اکرام ندارد. بلکه ممکن است عالم غیر عادل اگر هاشمی باشد وجوب اکرام داشته باشد. مفهوم فی الجملة است نه بالجملة. مطلقاً نمی‌شود گفت عالم غیر عادل وجوب اکرام ندارد ولی فی الجملة این‌طور است. ولی این مطلب شما ربطی به این وجهی که ذکر فرمودید ندارد. شما دارید لایضرک را در او تصرف می‌کنید. این مثل این می‌ماند که بگوییم اکرم العالم العادل مفهوم فی الجملة دارد، خب کافی است برای مفهوم فی الجملة که اکرام مثلاً عالم عادل در حکم الزامی و غیر الزامی با هم فرق کنند. ما باید ببینیم آن حکمی که ظاهر خطاب است چیه، همان حکمی که ظاهر خطاب است، این وصف ظهور دارد که این حکم مفهوم فی الجملة دارد. اگر لایضرک ظهور داشته باشد در نفی حرمت، نه نفی کراهت، ظهورش در نفی حرمت باشد، خب مفهوم وصف فی الجملة می‌خواهد بگوید که در حضر فی الجملة دارد. شما می‌گویید کافی است در اختلاف حکم حضر و سفر که در حضر کراهت داشته باشد، در سفر کراهت نداشته باشد، خب این چه ربطی به محمول در این جمله دارد؟ اگر بگویند لبأس باکرام العالم العادل، خب مفهوم فی الجملة‌اش این است که عالم فاسق فی الجملة بأس دارد یعنی حرمت دارد. مفهوم وصف، فی الجملة است اما نه این که در حکم تصرف کنید. حکم هر چه هست، ظهور حکم هر چه هست، همان منتفی باید بشود عند انتفاء الوصف، منتها انتفاء بنحو الموجبة الجزئية. لبأس باکرام العالم العادل، لبأس ظهور دارد در نفی حرمت. خب مفهوم وصف فی الجملة این است که عالم فاسق فی الجملة بأس دارد اکرامش یعنی حرمت دارد. نه

فرائض ۳۵۷

این که بگویید آقا! مفهوم وصف فی الجملة است دیگه، می سازد با این که اکرام عالم فاسق فی الجملة کراهت داشته باشد.

[سؤال: ... جواب:] اگر لایضرک ظهور داشته باشد در ضررهای الزامی... فرض این است شما... اگر شرط هم بود آن وقت این اشکال وارد بود که حتی اگر شرط هم بود، مفهوم لایضرک در جزاء این است که در حضر یضرک اما یضرک اضرار کمالیا لا اضرارا فی حکم الزامی. اگر شما می گوید لایضرک مفهومش اضرار اعم است از اضرار به حکم الزامی یا اضرار به حکم استحبابی این که فرق نمی کند مفهوم شرط باشد یا مفهوم وصف. شما که می گوید مفهوم شرط نیست، مفهوم وصف است، چه کار دارید به حکم؟ مفهوم للابأس باکرام العالم العادل با مفهوم ان کان العالم عادلا فلا بأس باکرامه، خب مفهوم این ها فرق شان این است که ان کان العالم عادلا فلا بأس باکرامه، شما ی آقای خوئی می گوید مفهومش مطلق است. یعنی ان لم یکن العالم عادلا ففی اکرامه بأس یعنی حرام مطلقا، ولی للابأس باکرام العالم العادل مفهومش این است که عالم غیر عادل فی اکرامه بأس أى حرمة منتهی نمی گوئیم هر عالم فاسقی اکرامیش حرمت دارد، فی الجملة حرمت دارد.

[سؤال: ... جواب:] نه. اگر محقق موضوع نبود، بود ان کان فی السفر، می گفت صلاتک فی غیر وقتها ان کان فی السفر فلا یضرک. خب این که دیگه مفهوم شرط دارد. دقت کنید! صلاتک شیئا فی غیر وقتها ان کان فی السفر فلا یضرک، خب این که دیگه مفهوم شرط دارد. ولی اگر شما بیاید اشکال کنید که آقا! ان کان فی السفر لایضرک یعنی مضر به کمال نیست، مکروه نیست، خب مفهوم شرط هم این است که اگر در سفر نبود، مضر به کمال است، یعنی می تواند مکروه باشد. این اشکال دیگری است. آقا! این اشکال ما است؛ نه اشکال آقای خوئی. اشکال آقای خوئی این است که می خواهد اینجا بین مفهوم شرط و مفهوم وصف فرق بگذارد. ما اشکال می کنیم به این صحیح؛ می گوئیم لایضرک اعم است از ضرر به کمال یا ضرر به اصل الزام. لایضرک زیان ندارد به حال تو ولی اگر در حضر بود زیان دارد به حال تو یعنی خلاف مستحب مؤکد است. این اشکال ما است. بله، ما حرف مان این است، ما جوابی که از این صحیح می دهیم همین است که مفهوم لایضرک یضرک است. یضرک معنایش این نیست که گناه کردی. از آن مقام مؤمنینی که و الذین هم علی صلواتهم یحافظون، آمدی پایین؛ اما فاسق نشدی. این اشکال ما است. آقای خوئی می گویند اگر مفهوم شرط

بود مشکلی نبود، چون مفهوم وصف است مفهوم وصف فی الجملة است، بعد برای این که بگویند مفهوم وصف فی الجملة است رفتن سراغ این که مفهوم لایضرک یضرک است، می سازد با این که برای مسافر مکروه نیست ولی برای حاضر مکروه هست. این چه ربطی به مفهوم وصف فی الجملة دارد؟ مفهوم وصف فی الجملة راجع به این که بگوید آن طبیعی که فاقد وصف است. للبأس باکرام العالم العادل می گوید طبیعت عالم که فاقد عدالت است، فی الجملة فی الجملة اکرامش بأس دارد؛ بأس هم به همان ظهور خودش باید حفظ بشود یعنی حرمت.

شما می گوید آقا! لایضر است، یضر هم که معنایش حرمت نیست، این که ربطی ندارد به بحث مفهوم شرط و وصف. اگر حتی اگر مفهوم شرط هم بود باز این اشکال بود. حتی اگر مفهوم شرط بود. صلاتک شیئا فی غیر وقتها ان کان فی الحضر فلا یضرک، باز این اشکال جا داشت با این که این مفهوم شرط است دیگه. صلاتک شیئا فی غیر وقتها ان کان فی السفر فلا یضرک مفهومش این می شود که ان لم یکن فی السفر فیضرک، باز این اشکال شما جا داشت و ما اشکال مان همین است که یضرک، موجب منقصت می شود و لو مفهوم شرط باشد.

پس اصل اشکال چیز دیگری است. اصل اشکال این است که یضرک جامع بین حرمت و کراهت است و لایضرک مفهومش این است که یضرک، اما نه این که حرام است؛ چه مفهوم شرط باشد چه مفهوم وصف. پس از این روایت هشتم هم گذشتیم.

[سؤال: ... جواب:] آها! اگر یضرک ظهور داشته باشد به یضر بدینک، اصلا یضر بود، یضر بدینک نه یضر بکمالک، خب صلاتک شیئا فی السفر فی غیر وقتها لایضر بدینک، خب انصافا مفهومش این بود که در حضر صلات در غیر وقتها یضر بدینک، می شو حرف صاحب حدائق و اطلاق داشت. چون عرض کردم این که شما به طور مطلق تجویز می کنی صلاتک شیئا فی السفر لایضر بدینک، این مقصود نماز شب باشد که مستحب است، این عرفی نیست. چون بحث اضرار به دین وقتی مطرح می کنی، بعد بگویند مرادم نماز شب است، در سفر، اول وقت بخوانید؟ قدر متیقن از این خطابات نمازهای فریضه است که مردم می خواندند. حملش بر خصوص نماز شب، عرفی نیست. علاوه بر این که چه بسا گفته می شود هم آن که آقای سیستانی هم قائلند که

فرائض ۳۵۹

نماز شب در حضر هم از اول شب مشروع است و اختصاص به سفر ندارد. بله، نماز شب اول وقت در حضر، ترک مستحب افضل هست ولی در سفر نه، فرقی نمی‌کند خیلی؛ یعنی مستحب مؤکد نیست که آخر شب بخوانیم. ولی اصل مشروعیت نماز شب در حضر از اول شب است. و این خالی از وجه نیست. آقای سیستانی هم نظرشان همین است. ان شاء الله همین را مطرح می‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] چون آقای خوئی بحث را برد به مفهوم شرط و مفهوم وصف. ما می‌گوییم هیچ ربطی ندارد بحث به مفهوم شرط و مفهوم وصف.

[سؤال: ... جواب:] خب اگر مفهوم شرط هم باشد، انتفاء جزاء این است که یضرک. یضرک هم که شما می‌گویید با منقصت و عدم کمال می‌سازد.

[سؤال: ... جواب:] لایضرک نفی صرف الوجود ضرر است. مفهومش ثبوت ضرر است. اگر ضرر ظهور دارد در ضرر به دین، لایضرک مفهومش این است که در سفر یضر بدینک. پس اشکال جای دیگری است که باید روی آن ترکیز می‌شد.

خب روایت...

[سؤال: ... جواب:] یعنی در سفر قضاء بکنیم اشکال ندارد؟ ... خب نماز مستحب که ندارد که.

روایت نهم: موثقه ابی بصیر: ان الصلاة اذا ارتفعت فی اول وقتها رجعت الی صاحبها و هو بیضاء مشرقه تقول حفظتني حفظک الله و اذا ارتفعت فی غیر وقتها بغیر حدودها رجعت الی صاحبها و هی سوداء مظلمه تقول ضیعتنی ضیعک الله.

صاحب حدائق می‌گوید ببینید! نماز اگر در اول وقتش بالا برود بر می‌گردد به صاحبش می‌گوید حفظتني حفظک الله، اگر در غیر وقتش بالا برود، برمی‌گردد به صاحبش محکم می‌خورد فرض کنید روی سر صاحبش و هی سوداء مظلمه تقول ضیعتنی ضیعک الله.

آقای خوئی فرمودند که در کافی و وسائل این روایت دارد: اذا ارتفعت فی اول وقتها. در تهذیب و حدائق دارد: اذا ارتفعت فی وقتها. و چون کافی اضبط است پس حق تقدم با او است. می‌شود اذا ارتفعت فی اول وقتها. وقتی این جور شد دلالت نمی‌کند بر مدعای صاحب حدائق. چرا؟ برای این که می‌شود ان الصلاة اذا

ارتفعت فی اول وقتها مسلم نماز در اول وقت لازم نیست. فوقش صاحب حدائق می گوید نماز ظهر را بعد از این که سایه مساوی بشود با شاخص تاخیر نیندازید اما اول وقت که لازم نیست بخوانید. و آنی که صاحب حدائق می گوید مفاد این روایت نیست. آنی که مفاد این روایت هیچکس قائل به وجوبش نشده. این روایت می گوید اذا ارتفعت فی اول وقتها. اول وقت صاحب حدائق هم می گوید واجب نیست.

بله، آقای خوئی فرمودند که طبق نقل تهذیب که اذا ارتفعت فی وقتها استدلال صاحب حدائق جور در می آید چون در مقابل نماز در غیر وقت فضیلت است. و لکن آقای خوئی می گویند باز ما اشکال می کنیم. اشکال ما این است که روایت می گوید اذا ارتفعت فی غیر وقتها بغیر حدودها. نگفت اذا ارتفعت فی غیر وقتها بطور مطلق. بغیر حدودها، یعنی فاقد شرائط صحت باشد. خب این که معلوم است. بدتر از این هم باید بگوید نماز به صاحب نماز. اما اذا ارتفعت فی غیر وقتها مع حدودها چطور؟ او را که نگفته که.

به نظر ما این مطلب قابل مناقشه است. اما راجع به آن که در کافی دارد: اول وقتها، مهم آن نیست. مهم ذیل است که اذا ارتفعت فی غیر وقتها. و آن اول وقتها ظاهرش این است که در نماز دو وقت داریم. وقت اول وقت دوم. وقت اول همان وقت فضیلت نماز است که صاحب حدائق می گوید واجب است مبادرت به نماز در حال اختیار در آن زمان. مراد از اول الوقت، آن است. و اصلا ما کاری به آن جمله ان الصلاة اذا ارتفعت فی اول وقتها نداریم؛ مهم جمله دوم است که اذا ارتفعت فی غیر وقتها.

و اینی هم که ایشان گفت کافی اضبط است و اذا ارتفعت فی اول وقتها کافی نقل کرده، این درست نیست. برای این که نسخ کافی مختلف است. وافی هم که از کافی نقل می کند اول در آن نیست؛ فی وقتها هست. و لذا این که ایشان گفته کافی اضبط است و در کافی اول وقتها هست، نخیر. وافی از کافی نقل می کند بدون اول. بعض نسخ کافی هم بدون اول است. ایشان خوب بگویند که مجمل است که روایت اول وقتها دارد یا وقتها. ولی اصلا مهم نیست. مهم جمله دوم است: اذا ارتفعت فی غیر وقتها.

و خلاف ظاهر است که حمل کنیم اذا ارتفعت فی غیر وقتها را بر غیر وقت واجب به معنای این که نماز ظهر را مثلا قبل از اذان ظهر بخواند یا قبل از غروب آفتاب بخواند.

فرائض ۳۶۱

[سؤال: ... جواب:] ما اگر روایت در خصوص تاخیر آمده بود، تردید نداشتیم که حق با صاحب حدائق است. چرا؟ برای این که این ظاهرش تاخیر از همان وقت متعارف هست و این خلاف متعارف است که این روایت بخواند بگوید اگر تاخیر بیندازی تا قضاء بشود. چون نماز خواندن در غیر وقت یعنی نماز قضاء؟ ... خب این عرفی نیست که این روایت بخواند بگوید نماز را قضاء نکنید اداء بخوانید. ظاهر این روایت که اگر باشد تاخیر الصلاة عن وقتها همان وقت متعارف نماز است. و لکن آنی که ما مانع می شود حرف صاحب حدائق را بزنیم، این روایت در خصوص تاخیر که نیامده. و اهل سنت نماز را گاهی مقدم می کردند بر وقت. نماز صبح را گاهی در فجر کاذب می خواندند. نماز مغرب را گاهی قبل از اذان مغرب می خواندند و لذا شاید این روایت ناظر به این ها است. و بغیر حدودها هم که گفته شاید این را می خواهد بگوید که این ها حدود نماز را با این کارشان مختل می کنند.

و لذا این روایت هم به نظر ما تمام نیست.

[سؤال: ... جواب:] عرض می کنم، اگر این روایت در خصوص تاخیر نماز از وقتش باشد، آخه متعارف را دارد نهی می کند. ... آخه این روایت می خواهد قضاء شدن نماز را بگوید حفظتني حفظك الله، ضیعتني ضیعتك الله؟ این خلاف فهم عرفی است. بهر حال ما چون این روایت ناظر به خصوص تاخیر نیست و اهل سنت مبتلا بودند به تقدیم نماز بر وقت شرعی، احتمال می دهیم عمل آن ها را دارد نهی می کند و چون دارد بغیر حدودها نمی توانیم اطلاق گیری بکنیم. نه، کسانی که نماز را در غیر وقتش می خوانند حدود نماز را مراعات نمی کنند. خب این شبهه مصداقیه است نسبت به آن هایی که نماز را از وقت فضیلت تاخیر می اندازند. و لذا به این روایت هم استدلال نمی شود کرد.

روایت دهم روایت امالی است که سندش ضعیف است از حسین بن ابراهیم تاتانه مجهول است، نقل می کند از عمار ساباطی: من صلی الصلوات المفروضات فی اول وقتها و اقام حدودها رفعها الملك الی السماء بیضاء نقیة و هی تهتف تقول حفظك الله كما حفظتني و من صلاها بعد وقتها من غیر علء و لم یقم حدودها رفعها الملك سوداء مظلمة و هی تهتف ضیعتني ضیعتك الله.

خب این روایت امتیازش بر روایت قبلی این است که در خصوص نماز بعد الوقت است. تقدیم نماز را شامل نمی‌شود. و صدرش هم داشت من صلی المفروضات فی اول وقتها. ذیلش هم دارد من صلاها بعد وقتها من غیر علة. خود من غیر علة نشان می‌دهد که متعارف عرفی این است که نماز را از وقت معروف فضیلت تاخیر بیندازیم. یعنی نماز را از بلوغ ظل مثل الشاخص تاخیر بیندازیم.

[سؤال: ... جواب:] اولش می‌گوید من صلی الصلوات المفروضات فی اول وقتها تقول حفظک الله کما حفظتني و من صلاها بعد وقتها من غیر علة و لم یقم حدودها... و من صلاها بعد وقتها من غیر علة، در مقابل من صلاها فی اول وقتها، و ظاهر اول وقتها همان وقت اولی است که در روایات گفت اول الوقتین افضلهما. و لذا بعید نمی‌دانیم دلالت این روایت بر مدعای صاحب حدائق تمام باشد.

این‌که بگوییم مورد روایت لم یقم حدودها هست، لم یقم حدودها ظاهرش این است که خود این عدم اتیان نماز در وقت مقرر، عدم اقامه حدود است و الا می‌شود ضم الحجر فی جنب الانسان، خب نماز را اول وقت هم بخوانی، اخلال به شرائطش بکنی باطل است. چه خصوصیت دارد که نماز را در غیر وقت بخوانی، نماز را بعد الوقت بخوانی و حدودش را مراعات نکنی؟ حدود را هر کی مراعات نکنی مشکل دارد چه اول وقت چه آخر وقت. پس این روایت ظهورش...

[سؤال: ... جواب:] حدود را هر کی مراعات نکنی همین است. پس چرا می‌گوید اگر اول وقت بخوانی حدود را رعایت کنی می‌گوید حفظتني حفظک الله، اگر بعد الوقت بدون علت نماز بخوانی، حدود را رعایت نکنی می‌گوید ضیعتني ضیعک الله، بگوییم یعنی وضوء نداشتی این عرفی نیست. این ظاهرش این است که یعنی بخاطر همان عدم رعایت وقت حدود را مراعات نکردی. این ظاهرش این است.

ولی سند این روایت مخدوش است.

و لذا به نظر ما دلالت این روایات بعضا یا سند این روایات در برخی از این روایات تمام نیست.

آخرین روایت هم نهج البلاغه است. محمد بن ابی بکر، امام نامه‌ای به او نوشت. در نامه این جور نوشت: ثم ارتقب وقت الصلاة فصلها لوقتها و لاتؤخرها عنه لشغل فان رجلا سأل رسول الله صلی الله علیه و آله عن

فرائض ۳۶۳

اوقات الصلاة فقال اتاني جبرئيل فأراني وقت الظهر حين زالت الشمس ثم أراني وقت العصر و كان ظل كل شيء مثله فصل لهذه الاوقات و الزم السنة المعروفة و الطريق الواضح.

خب اين هم امر می کند محمد بن ابی بکر را به نماز در وقت معروف به وقت فضیلت.

ولی سند این روایت و لو نهج البلاغة است اما تمام نیست. دلالتش هم قابل مناقشه است. چون ممکن است امر ولایی بوده، امام به والی خودش امر ولایی می کند و این دلیل بر این که این حکم شرعی باشد نیست.

و لذا این روایت هم دلالتش تمام نشد.

خلاصه مطلب این شد که الاقوی عدم وجوب المبادرة الى الصلوات كصلاة الظهر و يجوز تأخيرها عن وقت الفضيلة اختيارا.

حالا ان شاء الله فردا خلاصه اقوال و ساعات این اوقات را که برخی از آقایان پیدا کردند، مطرح می کنیم و وارد بحث بعدی می شویم ان شاء الله.

جلسه ۳۶

یکشنبه - ۹۵/۰۹/۲۱

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در این بود که آیا واجب است شخص مختار نماز ظهر را قبل از فوت وقت فضیلت بجا بیاورد یا نه؟ صاحب حدائق و برخی از قدماء قائل به وجوب شدند. استدلال شد به برخی از روایات که حدودا یازده روایت بود که عمده اینها ضعف دلالت داشت. ولی برخی از اینها به نظر ما بیشترین مشکلش ضعف سند است. مثل روایت صدوق در امالی که: من صلى الصلوات المفروضات في اول وقتها و اقام حدودها رفعها الملك الى السماء بيضاء نقية و هي تهتف به تقول حفظك الله كما حفظتني و من صلاها بعد وقتها من غير علة و لم يقم حدودها رفعها الملك سوداء مظلّمة و هي تهتف ضيعتني ضيعك الله لا يراک الله كما لم ترأني.

که ما استظهارمان این بود که این مراد از آن تاخیر از کل نماز نیست. بلکه ظاهرش و لو به قرینه مقابله من صلی فی اول وقتها نماز در همان وقت معروف به وقت فضیلت است. خود من غیر علّه هم می تواند قرینه باشد در این ذیل بر این مطلب. و لم یقم حدودها هم قرینه باشد. چون لم یقم حدودها یعنی بخاطر همین تاخیر لم یقم حدودها و الا اگر لم یقم حدودها بخاطر این که وضوء ندارد این که ربطی به وقت ندارد. چه اول وقت چه آخر وقت بی وضوء نماز باطل است.

و این تعبیر که ضیعتنی ضیعک الله ظهور در حرمت دارد. هم به قرینه ضیعتنی که خلاف حافظوا علی الصلوات است. حافظوا علی الصلوات یعنی لاتضعوا الصلوات. خب این روایت هم می گوید ضیعتنی. و هم خود ضیعک الله، للأراک الله. نماز نفرین کند به نمازگزار، بگوید خدا ضایعت کند. خدا ضایعت کند یعنی خدا نابودت کند. خدا حفظت نکند. این می شود در ترک مستحب این تعبیر را بکار ببرند؟ خب این عرفی نیست. مهم ضعف سند این روایت است. و این که لو کان لبآن که قبلا مطرح کردیم. به این خاطر ما قائل می شویم به عدم وجوب.

برخی به ما اشکال کردند. گفتند چرا می گوئید لو کان لبان؟ خب قدماء هم، شیخ مفید که در مقنعه گفت واجب است در وقت اول شخص مختار نماز بخواند. منتها حرفشان این است که اگر آخر وقت خواند خدا می بخشد گناه را، عقاب نمی کند، آیا این شخص دیگر فاسق نیست؟ ظاهرش این است که فاسق است دیگه حالا یا بخاطر ارتکاب صغیره یا بخاطر اصرار بر صغیره. دو روز پشت سر هم نمازش را بعد از وقت اول بخواند عمدا می شود مصر بر صغائر؛ لاصغیره مع الاصرار. خب آن وقت دیگه فاسق می شود. حالا گناهش را روز قیامت می بخشند، عقاب نمی کنند، اما دیگه این روحانی که محکوم به فسق است، چون نماز ظهرش را معمولاً بعد از وقت فضیلت می خواند، روزهایی که مسجد نمی رود، یا نماز صبحش را چون مسجد نمی رود، نوعاً بعد از سفید شدن هوا و از بین رفتن ستاره ها می خواند، خب آن وقت این دیگه فاسق است. چه جوری به او اقتداء بکنند؟ خب این ها را دیگه شیخ مفید مطرح نکرده. خب لازمه فرمایش شیخ مفید این است دیگه.

فرائض ۳۶۵

[سؤال: ... جواب:] راجع به نماز صبح هم داریم سیأتی. راجع به نماز مغرب بدترش را داریم. فقط راجع به نماز ظهر که نیست. حالا خود نماز ظهر هم.

خلاصه اشکال به ما می‌شود که شیخ مفید در مقنعه فرموده. شیخ طوسی هم در تهذیب فرموده. ایشان هم فرموده که عقاب نمی‌شود؛ مستحق لؤم است. و همین‌طور در مبسوط و در کتاب اقتصاد فرموده. ابن براج در مذهب بیان کرده. حلبی در کافی فی الفقه بیان کرده. خب این‌ها بیان کردند. خب این‌ها وقتی بیان کردند، آن وقت چه جور می‌گویید اگر واجب بود اتیان به نماز در وقت اول اختیارا، لو کان لبان؟ خب بان دیگه. بان و ظهر.

انصاف این است که به این مقدار بان و ظهر نمی‌گویند. چون خود این بزرگان در کتاب‌های دیگرشان، شیخ طوسی در کتاب‌های دیگر قائل شده به توسعه وقت اختیارا. شیخ صدوق مثلاً که در من لایحضره الفقیه دارد که و آخره عفو الله و هل یكون العفو الا عن ذنب، در کتاب هدایئ و مقنعه مطرح نکرده که در وقت اول واجب است مبادرت به اتیان نماز. اگر واجب بود که مطرح می‌کردند. خود آقایان ادعای شهرت کردند بر عدم وجوب مبادرت. در کلمات برخی از قدماء هست. و لذا واقعا آن استدلال ما به لو کان لبان تمام است.

حالا یک نکته هم عرض کنم. و اینی که همین علماء اختلاف دارند، همین علمائی که اسم بردیم، در این‌که آخر وقت مبادرت به نماز ظهر کی هست، خوب دقت کنید! در مقنعه شیخ مفید، آمده می‌گوید که آخر وقتش این است که سایه بشود دو هفتم شاخص. در این روزها آخر وقت دو هفتم شاخص یک و سی و چهار دقیقه است. همین امروز یک و سی و چهار دقیقه سایه می‌رسد به دو هفتم شاخص. شیخ مفید می‌گوید تا یک و سی و چهار دقیقه نماز ظهراً را اختیارا اگر خواندی، خواندی، نخواندی خلاصه گناه است. منتها عفو می‌کنند از این گناه. اما عرض کردم توضیح نداده که این گناه موجب فسق می‌شود، آن وقت طلبه فاسق چه به درد می‌خورد حالا عذاب هم نشود روز قیامت. دیگه نه امام جماعت می‌تواند بشود نه شاهد طلاق می‌تواند بشود.

البته یک چیز هم بگویم ها! شیخ مفید یک ان شاء اللهی هم دارد آخرش. می‌گوید عفی عن ذنبه فی تاخیرها ان شاء الله. یکی از بزرگان راجع به یکی از شاگردان‌ش آن‌که سؤال کرده بودند ایشان مجتهدند، گفته

بود ایشان مجتهدند ان شاء الله. سؤال کرده بودند این ان شاء الله تیمنا و تبرکا است یا تعلیق است؟ ایشان گفته بود تعلیق است. حالا اگر این ان شاء الله تعلیق باشد، که دیگه کار خیلی خراب می شود. ولی ظاهرا تیمنا و تبرکا است.

[سؤال: ... جواب: نه و آخره عفو الله.

ابن ابی عقیل نقل شده که گفته آخر وقت اختیاری نماز ظهر ایشان هم گفته برسد سایه به دو هفتم شاخص. ایشان هم مثل شیخ مفید است.

اما شیخ طوسی در مبسوط بیشتر توسعه داده. گفته: ثم یشتک الوقت بین الظهر و العصر الی ان یصیر ظل کل شیء مثله. سایه شاخص مثل شاخص بشود. آن سایه اضافه شده بعد از ظهر که می شود الان، امروز ساعت دو و سی و هشت دقیقه. ساعت دو سی و هشت دقیقه ظل کل شیء مثله می شود به حسب امروز. و روی حتی یصیر الظل اربعه اقدام. شیخ طوسی در مبسوط می گوید و یک روایت داریم که آخر وقت اختیاری نماز ظهر این است که سایه بشود چهار هفتم شاخص. همان ابراهیم کرخی. چهار هفتم شاخص دو و هفت دقیقه است. دو و هفت دقیقه؛ امروز. بعد ادامه می دهد شیخ طوسی. می گوید و فی اصحابنا من قال و هذا ایضا وقت الاختیار الا ان الاول افضل. این که ما گفتیم واجب است فوراً بخوانید، یک عده گفتند نه، افضل است.

مذهب ابن براج که آمده می گوید که خلاصه اول الوقت وقت من لاعذر له و آخره وقت ذوی الاعدار. ایشان در این عبارتی که ما داریم تعیین نکرده که منتهای وقت اول کی هست. در این عبارت تعیین نشده.

در کتاب اقتصاد شیخ طوسی دارد که آخر وقت الظهر اذا زاد الفیء اربعه اسباع الشخص، آنجا گفتند چهار هفتم ظل، او یصیر ظل کل شیء مثله. این ظاهر او تردید نیست. این ظاهرش تخیر بین اقل و اکثر یعنی سعی کنید تا چهار هفتم شاخص نشده نماز ظهرتان را بخوانید. ولی خب اگر رسید به هفت هفتم شاخص آن هم اشکال ندارد. ظاهرش این است. و آخره اذا زاد الفیء اربعه اسباع شخص او یصیر ظل کل شیء مثله. در کافی فی الفقه، حلبی، آخر وقت اختیاری ظهر را می گوید ان یبلغ الظل اربعه اسباعه. ایشان نظر می دهد. تعبیر این است می گوید آخر وقت المختار الافضل ان یبلغ الظل سبعة القائم و آخر وقت الاجزاء ان

فرائض ۳۶۷

یبلغ الظل اربعه اسباعه. آخر وقت اجزاء نماز ظهر برای مختار این است که سایه به چهار هفتم شاخص برسد. یعنی ساعت دو و هفت دقیقه به حسب امروز. البته بعدش می‌گوید و تاخیر المختار الصلاة عن وقته الى وقت المضطر تاخیر معفو عن تفریطه مؤد غیر قاض. یک وقت از لفظ آخر وقت الاجزاء به اشتباه نیفتید. من مقصودم این است که اگر به تاخیر بیندازید از این وقت تفریط است و لو تفریطی است که معفو است. اما موجب قضاء نیست. اداء است. خب این اختلاف هم در آخر وقت اختیاری نماز ظهر هم هست. که منشأ این اختلاف، اختلاف روایات است. ابراهیم کرخی می‌گفت که اربعه اقدام. و برخی از روایات داشتند که ذراع، ذراع می‌شد دو هفتم شاخص، بعضی از روایات هم داشتند که قام. قام می‌شد چی؟ مساوی شاخص. مثل.

خب از این بحث بگذریم.

یک مطلب هم مانده عرض کنم، وارد وقت اختیاری نماز عصر بشویم.

خود این اختلاف‌ها در روایات چه بسا قرینه می‌شود بر عدم لزوم. حکم لزومی بعضی‌ها گفتند اینقدر اختلاف در آن نیست. خود این اختلاف السنه روایات را بعضی مثل مرحوم آقای حائری، آشیخ عبدالکریم، قرینه گرفتند که این به معنای استحباب است.

[سؤال: ... جواب:] یعنی چه؟ ... شهرت بر عدم وجوب است. لو کان لبان کافی است که وجوبش مشهور نباشد. نه این که اجماع باشد بر عدم وجوب. همین که وجوب، مشهور نبود در حالی که این حکم محل ابتلاء هست... خود علماء گفتند در کتب قدیمه نگاه کنید مثل غنیه، گفتند... برخی از قدماء تصریح کردند گفتند: مشهور، علامه حلی تصریح می‌کند می‌کند می‌گوید مشهور بر جواز تاخیر است. محقق حلی، علامه حلی این‌ها وقتی ادعای شهرت می‌کنند بر وجوب مبادرت، آن‌ها اعرف هستند به فقه قدماء.

یک مطلب هم عرض کنم راجع به نماز ظهر.

دو تا روایت داریم راجع به زنی که پاک می‌شود از حیض. این دو تا روایت شاید هم بیش از این باشد، ما دو تا روایت نقل کردیم، مفادش این است که آقا! وقت نماز ظهر گذشت و وارد نماز عصر شدید که یعنی برسد سایه به چهار هفتم شاخص، این زنی که چهار هفتم شاخص که سایه رسید پاک نشده بود بعد پاک شد، دیگه لازم نیست نماز ظهر را بخواند. نماز عصر را می‌خواند.

دو تا روایت داریم. یکی روایت محمد بن عمر: الحائض تطهر فی وقت العصر أ تصلی الاولى؟ قال لا. خب این ظاهرش این است که عند العصر پاک می‌شود. عند العصر یعنی هنوز آفتاب غروب نکرده. قال لا. انما تصلی الصلاة التي تطهر عندها. روایت فضل بن یونس می‌گوید: اذا رات الطهر بعد ما یمضی من زوال الشمس اربعة اقدام فلاتصلی الا العصر لان وقت الظهر دخل علیها و هی فی الدم و خرج عنها و هی فی الدم فلم یجب علیها ان تصلی الظهر.

این دو تا روایت اولاً بگوییم صاحب حدائق هم می‌تواند به آن استدلال کند. چرا؟ برای این که صاحب حدائق گفت وقت مضطر ممتد است. خب این زن که حائض بود ممتد است دیگه.

[سؤال: ... جواب:] معذور است دیگه. ... صاحب حدائق راجع به مختار گفت مبادرت لازم است. آن هم گفت اگر مبادرت نکرد باید در وقت آخر بخواند و اداء است. ... دقت کنید!

فوقش در این مورد خاص اگر ما بتوانیم ملتزم بشویم به مضمون روایت بگوییم زن حائض اگر پاک بشود بعد از چهار هفتم شاخص دیگه لازم نیست نماز ظهر را بخواند. اگر اجماعی و نصل معتبری بر خلاف نباشد، دلیل تمام بشود ملتزم می‌شویم. این ربطی به بحث ما ندارد.

در حالی که اصل مطلب هم درست نیست. چرا؟ برای این که سند این دو روایت اگر درست هم باشد که برخی مناقشه کردند مثل مرحوم شیخ انصاری ولی ما مناقشه نمی‌کنیم، حالا وارد بحث سندی نمی‌شویم، معارض هست به یک روایت صحیح. روایت عبدالله بن سنان: اذا طهرت المرأة قبل غروب الشمس فلتصل الظهر و العصر. می‌گوید اگر قبل از غروب آفتاب زن پاک بشود نماز ظهر و عصر را بخواند. عرفاً وقتی می‌گویند قبل از غروب پاک شدم یعنی نزدیکی‌های غروب پاک شدم.

برخی گفتند آقا! جمع حکمی می‌کنیم. خب فلتصل الظهر حمل بر استحباب می‌شود به قرینه آن دو روایت.

ولی این عرفی نیست. چرا؟ برای این که آن دو تا روایت می‌گفت وقت نماز ظهر گذشت. این روایت عبدالله بن سنان می‌گوید وقت نماز ظهر باقی است. این‌ها جمع عرفی ندارند. یکی می‌گوید وقت گذشت، و خرج الوقت و هی حائض.

فرائض ۳۶۹

[سؤال: ... جواب:] بحث قضاء نیست. فلتصل الظهر و العصر اداء را می گوید. قضاء که قطعاً واجب نیست بر زن حائض. یک روایت می گوید وقت نماز ظهر گذشت، یک روایت می گوید نگذشته. این جمع عرفی دارد؟ جمع عرفی ندارد.

و لذا فوقش با هم تعارض می کنند. رجوع می کنیم به قواعد اولیه.

یک مطلبی هم راجع به سند این روایت ابن سنان بگوییم.

این روایت ابن سن آن که ما از آن تعبیر کردیم به صحیحی که یک اشکالی دارد باید جواب بدهیم.

اشکالش این است که شیخ طوسی در تهذیب نقل می کند از ابن فضال: علی بن حسن بن فضال. علی بن حسن فضال، تا بقیه سند مشکل ندارد. مشکل در خود اسناد شیخ به علی بن حسن فضال است. اشکال این است که سند شیخ به علی بن حسن فضال همان طور که در فهرست گفته این است: اخبرنا بجمیع کتبه قراءه علیه اکثرها و الباقی اجازه احمد بن عبدون عن علی بن محمد بن زبیر سماعا و اجازه عنه. خب این علی بن محمد بن زبیر توثیق ندارد. سند می شود ضعیف. آقای خوئی در اینجا گفته سند، ضعیف است. ولی بعداً آقای خوئی که رجالی شده، یواش یواش، شیئا فشیئا، از این اشکال رفع ید کرده. چه جور رفع ید کرده؟ خوب گوش بدهید!

ایشان فرموده که قبول؛ سند شیخ به کتب ابن فضال ضعیف است. اما نجاشی دو سند دارد به کتب ابن فضال. سند اول همین سند ضعیف است: احمد بن عبدون عن علی بن محمد بن زبیر عن ابن فضال. ولی سند دومش صحیح است. چون می گوید و اخبرنا محمد بن جعفر فی آخرین، یعنی فی رجال آخرین، عن احمد بن محمد بن سعید عن علی بن الحسن بکته. خب این سند، صحیح است. آقای خوئی فرموده ببینید! ما با دو مقدمه درست می کنیم تعویض سند را در اینجا. سند دوم نجاشی را می آوریم، می گذاریم روی سند ضعیف شیخ طوسی با دو مقدمه.

مقدمه اول: محتمل نیست که احمد بن عبدون نسخه ای را که به شیخ طوسی داده، یا شیخ طوسی بر او قرائت کرده و او تصحیح کرده غیر از نسخه ای باشد که به نجاشی داده. یعنی شیخ طوسی می آمده احمد بن عبدون با همان سند علی بن محمد بن زبیر، یک نسخه ای را، نسخه مغلوطنه را می آورده می گفته، بشش

هست شیخ طوسی. فرض کن این، ایرانی است؛ بسش هست. نجاشی می‌آمده می‌رفته آن نسخه مصححه را می‌آورده با نجاشی آن را مقابله می‌کرده. این محتمل نیست که. ظاهرش این است که نسخه واحده یعنی با متن واحد، احمد بن عبدون از علی بن محمد بن زبیر برای شیخ طوسی و نجاشی بیان کرده. این مقدمه اولی.

مقدمه ثانیه: نجاشی وقتی سند دوم را ذکر می‌کند می‌گوید و خبرنا ظاهرش این است که به همان نسخه‌ای که سند اول به او بود، همان نسخه‌ای که احمد بن عبدون به او نسخه ضعیف داشت، و خبرنا یعنی و خبرنا بها، به همان متن، نه با متن دیگر، به همان متن که سند ضعیف بود سند صحیح ذکر می‌کند. خب این تمام می‌کند مطلب را دیگر. سند صحیح دوم نجاشی جایگزین سند ضعیف اولش می‌شود که همان سند ضعیف شیخ طوسی است.

اسم این می‌شود تعویض السند منتها یک قسمی است از اقسام تعویض سند.

منتها شما می‌دانید این استدلال مبتنی است بر این که سند به نسخ داشته باشند علماء در عصر قدیم. یعنی می‌آمدند کتاب ابن فضال را کلمه به کلمه می‌خواندند بر استاد آن هم بر استادش خوانده بوده و هکذا. حالا کلمه به کلمه که می‌گوییم شما بفرمایید که نه، نمونه‌ای هم می‌شود. مثل همان گونی برنج که سیخ می‌زنند در می‌آورند به چند تایش می‌گویند خوب است، اینجا هم از این کتب ابن فضال چندین مورد را می‌خواندند استاد می‌گفت ها! متن خوبی است. حالا این هم یک توجیهی است. ولی این برای ما ثابت نیست. خود اینجا هم می‌گوید اجازه بعضها. اجازه یعنی گفته قبول است، اجزت لك ان تروی عن کتب ابن فضال. اما کتب ابن فضال را خودت برو از بازار تهیه کن، به من چه. معنای سماعه و اجازه. اکثرها سماعا بوده و بعضیش اجازه بوده. خود شیخ گفت.

ولی ما مشکل نداریم. ما اصالة الحس جاری می‌کنیم در نقل شیخ طوسی از کتب ابن فضال. چون کتب ابن فضال به احتمال قوی یا به جزم مشهور بود. چون ابن فضال در اوج وثاقت بوده. و اهتمام داشتند اصحاب به کتب او. کتاب هایش معروف بود بین اصحاب. معروف بود بین اصحاب، اصالة الحس می‌گوید شیخ طوسی هم از نسخه‌ای نقل می‌کند که قرائن حسیه بر اتقاناش هست. و لذا ما مشکلی نداریم.

از این بحث بگذریم.

اما راجع به نماز عصر هم بگوییم.

نماز عصر مشهور گفتند وقت اختیاریش تا غروب آفتاب است مثل نماز ظهر. ولی برخی گفتند نه، نماز عصر هم مشکل دارد. آدم مختار در نماز عصر هم آزاد نیست صبر کند تا غروب آفتاب. حالا خود اینها اختلاف دارند که تا کی شخص مختار باید صبر کند؟ چون روایات مختلف است.

روایت ابراهیم کرخی گفته وقت العصر الی ان تغرب الشمس و ذلک من علّة و هو تضييع. وقت عصر تا غروب آفتاب است اما برای شخص معذور. و ذلک من علّة و هو تضييع. ولی بدانید نماز عصر را بگذارید تا نزدیکی‌های غروب آفتاب، این، تضييع است. اختیارا جایز نیست. ذیلش هم دارد: لو ان رجلا اخر العصر الی قرب غروب الشمس متعمدا من غیر علّة لم یقبل منه فمن رغب عن سنه من سننه الموجبات کان مثل من رغب عن فرائض الله.

از شیخ مفید نقل شده که گفته آخر وقت اختیاری نماز عصر موقعی است که خورشید زرد می‌شود. اصفرار شمس دو معنا دارد: یکی اصفرار شمس فی حد نفسه که نزدیکی‌های غروب آفتاب است. یکی اصفرار شمس در انعکاس شعاعش بر زمین. شما نگاه کنید برگ درخت اول ظهر انعکاس خورشید چون مستقیم‌تر است، حالت سفیدی دارد، تابش خورشید بر او. یک مقدار که گذشت، حالت اصفرار پیدا می‌کند. این جویری بعضی معنا کردند اصفرار الشمس فی انعکاس ضوئها علی الاشياء. در الفقه علی المذاهب الاربعه این جور معنا کردند که فرق می‌کند با اصفرار الشمس به حسب خودش که آن دیرتر است.

سید مرتضی در بعض کتبش نقل شده که گفته وقت اختیاری نماز عصر تا شش هفتم سایه شاخص است. شش هفتم. ساعتش الان امروز شش هفتم می‌شود دو و بیست و نه دقیقه. دو و بیست و نه دقیقه دیگه شش هفتم شاخص می‌شود.

[سؤال: ... جواب:] گفتند دیگه. شش هفتم می‌شود دو و بیست و نه دقیقه امروز. ... زمستان است ها!

بیخشید. تابستان فرق می‌کند.

شیخ طوسی در مبسوط، قاضی ابن براج، حلبی، سلار، ابن حمزه این‌ها گفتند، نقل شده یعنی این جور نقل شده از آن‌ها، شیخ انصاری نقل می‌کند، می‌گوید گفتند آخر وقت اختیاری نماز عصر این است که سایه دوبرابر شاخص بشود. دوبرابر شاخص ساعت سه و هیجده دقیقه است. سه و هیجده دقیقه امروز می‌شود دوبرابر شاخص. مثلی الشاخص.

منشأ این اختلاف هم اختلاف اخبار است دیگه.

شیخ مفید که گفت اصرار دلیلش موثقه ابی بصیر است: ان الموتور اهله و ماله من ضیع صلاه العصر قلت و ما الموتور؟ قال لایکون له اهل و لا مال فی الجنه قلت و ما تضييعها؟ قال يدعها حتی تصفرّ او تغیب. تصفرّ او تغیب. تصفرّ گفته پس وقت اختیاری نماز عصر تا زمان اصرار شمس است.

حالا این دلیل می‌شود بر مدعای شیخ مفید یا نه، می‌رسیم.

اما سید مرتضی، سید مرتضی چی گفت؟ گفت شش هفتم شاخص بشود. مستندش صحیحه سلیمان بن خالد است عن ابی عبدالله علیه السلام: العصر علی ذراعین فمن ترکها حتی تصیر علی ستہ اقدام فذلک المضيّع. کسی که صبر کند تا سایه بشود شش هفتم شاخص، این شخص تضييع کرده نماز عصر را. تضييع نماز عصر هم خلاف حافظوا علی الصلوات و الصلاه الوسطی است دیگه.

[سؤال: ... جواب:] چی؟ ... نه. ستہ اقدام... نه. العصر علی ذراعین، آن ابتداء فضیلت، شروع فضیلت نماز عصر است. چهار هفتم وقت فضیلت نماز عصر گفته شروع می‌شود. اما تا شش هفتم وقت فضیلت ادامه دارد. از شش هفتم دیگه تاخیر بیندازی مضييع نماز عصری.

شش هفتم هم عرض کردم یعنی طبق نظر سید مرتضی از دو و هفت دقیقه وقت داری تا دو و بیست و نه دقیقه. یعنی بیست و دو دقیقه امروز وقت داری برای این نماز که هم در وقت فضیلت عصر باشد هم تضييع نکنی. دیگه شکنجه از این بالاتر نمی‌شود.

پس مستند سید مرتضی را هم گفتیم.

مستند شیخ طوسی هم شاید روایت منصور بن حازم باشد. می‌گوید: صل العصر علی اربعه اقدام. چهار هفتم شاخص شد باید نماز عصر را خوانده باشی.

فرائض ۳۷۳
ولی به نظر ما معلوم نیست این بخااهد آخر وقت اختیاری را بگوید. شاید اول وقت فضیلت را بگوید. شیخ طوسی ظاهراً فهمیده صل العصر علی اربعه اقدام یعنی تا چهار قدم نشده ظل، نماز عصر را بخوان. معلوم نیست این روایت این را بخااهد بگوید.

[سؤال: ... جواب:] لعل. شیخ طوسی که گفت. شیخ طوسی که نقل کردیم از او در... نخیر. اجازه بدهید.. شیخ طوسی در کتاب مبسوط گفته. ... یک لحظه اجازه بدهید.. بله، بله، درست است. در وقت نماز عصر گفته: ثم یختص.. حالا اجازه بدهید الان پیدا نمی‌کنم.. بیاورید!.. خب باشد برای فردا. عبارت را می‌خوانیم ان شاء الله.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۳۷

دوشنبه - ۹۵/۰۹/۲۲

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین سیما بقیه الله فی الارضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به وجوب مبادرت به نماز ظهر قبل از خروج وقت معروف به فضیلت آن بود و همین‌طور مبادرت به نماز عصر قبل از خروج وقت معروف به فضیلت آن بود.

روایات را راجع به نماز ظهر عمدتاً نقل کردیم. و اشکال سندی و بسیاری از موارد، دلالتی کردیم به این روایات. و گفتیم بر فرض دلالت این روایات تمام بشود، تعارض داخلی این روایات را هم ما نادیده بگیریم که در خود تعیین آخر وقت اختیاری با هم اختلاف دارند، می‌آییم:

اولاً می‌گوییم قرینه صارفه داریم که باید حمل کنیم این‌ها را بر استحباب مؤکد. قرینه صارفهمان مثل موثقه زراره است. در موثقه زراره امام فرمود اگر شما در اول وقت نماز بخوانی، این احب الی الله هست. ولی اگر در اول وقت نماز نخوانی دیگه تا غروب آفتاب وقت داری.

روایت این است: موسی بن بکر عن زراره. موسی بن بکر مروی عنه صفوان هست و لذا ما ثقه می‌دانیم.

مرحوم آقای خوئی هم از یک راهی توثیق می کرد موسی بن بکر را. می فرمود یک جمله ای هست در کتاب تهذیب، می گوید: هذا مما لا اختلاف فيه بين اصحابنا، بعد از ذکر سند و قبل از نقل متن حدیث می گوید: صفوان عن موسی بن بکر عن زراره، قال هذا مما لا اختلاف فيه بين اصحابنا، این را ایشان می گوید این قال به صفوان می خورد. صفوان گفته که این حدیث لا اختلاف فيه بین اصحابنا. یعنی موسی بن بکر که این حدیث را نقل می کند کسی است که حدیثش مورد اختلاف بین اصحاب نیست. یعنی مورد اتفاق هست وثاقت او.

و واقعا عجیب است. این هذا مما لا اختلاف بين اصحابنا کلام صفوان نیست. این کلام زراره است. بعد از این که می گوید عن موسی بن بکر عن زراره قال هذا مما لا اختلاف فيه بين اصحابنا انه قال ابو عبدالله عليه السلام. یعنی می خواهد بگوید زراره می گوید مسلم است این حدیث. در یک جای دیگری هم این تعبیر در همان کتاب الارث آمده که زراره می گوید هذا مما لا اختلاف فيه بين اصحابنا. یعنی مضمون این حدیث مورد اتفاق است. این چه ربطی دراد به این که بگوییم قال یعنی قال صفوان هذا مما لا اختلاف فيه بين اصحابنا. بر فرض هم صفوان بگوید هذا مما لا اختلاف فيه بين اصحابنا چه ربطی به توثیق موسی بن بکر دارد؟ فوقش این حدیث مورد اتفاق است. مگر یک کلامی از شخص ضعیف مورد اتفاق شیعه بشود بخاطر قرائن، این دلیل بر وثاقت این شخص است؟

مرحوم استاد موسی بن بکر را می گفتند از معاریفی هستند که لم یرد فیهم قدح و این نشانه حسن ظاهر است. اگر حسن ظاهر نداشت، شخص معروف، قدح او ذکر می شد در کلام بعضی. پس حسن ظاهر دارد که اماره عدالت است. که ما این را به اطمینان شخصی بر می گردانیم. باید اطمینان شخصی حاصل بشود. ضابطه مند نیست.

[سؤال: ... جواب:] حالا این هم یک اشکالی است که بعضی ها به استاد می کردند که شخصی که معروف است، قدرتمند است، چون معروفیت قدرت را هم می آورد، شخص قدرتمند معمولا عیوبش مخفی می ماند. چون افراد از جهاتی مراعات می کنند و عیوب را ذکر نمی کنند. اما در رجال، رجالیین از بزرگتر از این معاریف که مورد بحث هستند حساب نمی بردند تا چه برسد به این معاریفی که ما داریم در وثاقت آنها

بحث می‌کنیم. ولی مهم این است که باید وثوق شخصی حاصل بشود به حسن ظاهر این راوی بخاطر معروف بودن و عدم ورد قدح. ما موسی بن بکر را ثقه می‌دانیم چون صفوان از او حدیث نقل می‌کند.

قال ابوجعفر علیه السلام احب الوقت الى الله اوله حين يدخل وقت الصلاة فصل الفريضة فان لم تفعل فانك في وقت منهما حتى تغيب الشمس. پس چی شد صاحب حدائق؟ وجوب مبادرت کجا رفت؟ اولش که شد احب الوقت الى الله. این لسان اصلا لسان الزام نیست. بعدش هم که اول الوقت تمام شد فرمود که فانت في وقت منهما حتى تغيب الشمس.

یک مطلب هم گفتیم که لو کان مبادرت به نماز در وقت معروف به فضیلت لو کان واجبا لبان و اشتهر. برخی به ما دیروز هم عرض کردیم ایراد گرفتند که آخه این همه شما از قدماء نقل کردید، فتوی به وجوب مبادرت را باز هم برای تان بان و اشتهر نشد؟ ما دومرتبه مراجعه کردیم به کلمات و خلاصه مراجعه‌مان را عرض می‌کنم.

سید مرتضی در کتب معروفش مثل ناصریات قائل به عدم وجوب مبادرت شده. ولی علامه نقل می‌کند از کتاب مصباح که می‌گوید تالیف سید مرتضی است که در آنجا قائل به وجوب مبادرت شده. اما این بعید است. چون شیخ طوسی که خودش قائل به وجوب مبادرت است می‌گوید سید مرتضی قائل به عدم وجوب مبادرت بود. شاگرد سید مرتضی بود نظر سید مرتضی را بهتر می‌داند.

[سؤال: ... جواب:] عرض کردم در کتب معروفه سید مرتضی گفته که چه نماز ظهر چه نماز عصر تا غروب شمس وقت دارد. آزاد هست مکلف.

ابن جنید قائل به عدم وجوب مبادرت است. سلار، ابن ادریس، ابن زهره، علامه، یحیی بن سعید حلی، محقق حلی، این‌ها قائل به جواز تاخیر هستند اختیارا تا غروب آفتاب.

در تذکره راجع به آخر وقت نماز عصر می‌گوید: آخر وقت العصر للفضيلة اذا صار ظل كل شيء مثليه و للاجزاء الى الغروب عند اکثر علمائنا. البته راجع به نماز عصر گفته ولی ظاهرا فرق نمی‌کند نماز عصر و نماز ظهر اگر بناء است نماز عصر توسعه باشد تا غروب آفتاب عند اکثر علمائنا خب نماز ظهر هم ظاهرا همان حکم را دارد.

ابن زهره و ابن ادریس ادعای اجماع کردند بر عدم وجوب مبادرت.

البته این اجماع‌شان که شوخی است. باید بگویند شهرت و الا خودشان هم اعتراف کردند که شیخ طوسی، شیخ مفید قائل به وجوب مبادرت شده‌اند. ولی خب همین مقدار کافی است برای این که بگوییم لو کان لبان و اشتهر.

[سؤال: ... جواب:] وقتی علامه حلی می‌گوید اکثر علمائنا عدم وجوب مبادرت را قائل شدند در نماز عصر... غنیه ادعای اجماع می‌کند، ابن ادریس ادعای اجماع می‌کند. خب این چه جور می‌شود وجوب بان و اشتهر؟ واجب واضح نشده که. و این مسأله مورد ابتلاء بوده، اگر واجب بود واقعا بان و اشتهر.

البته ما قبول داریم احتیاط مستحب مؤکد بخاطر این روایات این است که انسان نماز ظهر را در حال اختیار در وقت اول بخواند. البته ما در این اختلاف وقت اول، حداکثر را می‌گیریم: بلوغ الظل مثله. چون کمتر از این روایات معارض داشت و قدرمتیقن این بلوغ الظل مثله می‌شود.

یک شبهه‌ای اینجا مطرح می‌شود. و آن این است که بگوییم روایاتی که متعارض هست در آخر وقت اختیاری نماز ظهر، از امام صادق علیه السلام است. امام صادق علیه السلام که فرمود انا القیت الخلاف بینهم حتی لایؤخذ برقابهم، اصالة الجد را اسقاط کرد در کلمات خودش راجع به این وقت فضیلت نماز ظهر که برخی آن را وقت اختیاری نماز ظهر می‌دانند. اما روایت ابراهیم کرخی از امام کاظم علیه السلام است. امام کاظم علیه السلام که اسقاط نکرد اصالة الجد را در سخنان خودش. و در آن روایت دارد که اربعة اقدام. نماز ظهر را اگر از چهار هفتم شاخص دیرتر بخوانی، این خلاصه تفویت کردی سنت واجب پیامبر را. و شاید همین جهت هست که آقای سیستانی آخر وقت فضیلت نماز ظهر را همین چهار هفتم شاخص می‌داند.

ولی این به نظر ما درست نیست این حرف. برای این که روایات وارده از امام کاظم و امام رضا علیه السلام هم متعارض است. این طور نیست که فقط روایات از امام صادق علیه السلام متعارض باشد. برای این که ما یک روایتی داریم از امام کاظم علیه السلام بر خلاف روایت ابراهیم کرخی از امام کاظم علیه السلام. و این روایت سندش هم خوب است. تهذیب نقل می‌کند از حسن بن محمد بن سماعه. که هم سندش صحیح است هم خود حسن بن محمد بن سماعه ثقه است. عن عیسی. عیسی، عباس بن هشام است که نجاشی

فرائض ۳۷۷

گفته ثقة جلیل فی اصحابنا کسر اسمہ فقیل عبیس. عن حماد عن محمد بن حکیم. محمد بن حکیم هم مروی عنه صفوان و بنظی و ابن ابی عمیر، هر سه هست. یک روایت هم کشی نقل می کند در مدح همین محمد بن حکیم. و لذا آقای خوئی می گوید خبر او خبر حسن هست. چون امامی ممدوح می شود. سند به نظر ما تمام است.

قال سالت العبد الصالح علیه السلام، امام کاظم علیه السلام و هو يقول: ان اول وقت الظهر زوال الشمس و آخر وقتها قامه من الزوال. قامه، قامت انسان گفتیم یعنی سایه مساوی شاخص بشود. یعنی سایه زیاد شده بعد از ظهر مساوی شاخص بشود. و اول وقت العصر قامه و آخر وقتها قامتان.

صحیحہ بنظی هم که حالا یا امام کاظم یا از امام رضا علیه السلام نقل می کند: سالتہ عن وقت صلاۃ الظهر و العصر فکتب قامه للظهر و قامه للعصر. سایه به اندازه مساوی شاخص بشود، هفت هفتم سایه بشود، وقت فضیلت نماز ظهر هست. ده هفتم یعنی دو برابر بشود، وقت فضیلت نماز عصر است. صحیحہ بنظی این است.

روایت یزید بن خلیفه هم، البته از امام صادق علیه السلام است؛ او را نقل نمی کنیم. او داخل در محل تعارض است. ولی دو تا روایت نقل کردیم. یکی قطعاً از امام کاظم است یکی مردد از امام کاظم یا از امام رضا. خب این ها با هم تعارض دارند دیگه.

[سؤال: ... جواب:] او می گوید خرج وقتها باربعه اقدام، این می گوید خرج وقتها قامه انسان.

مگر شما بگویید قامه در روایت گفت که فی روايه علی القامه الذراع. در کتاب علی علیه السلام قامه یعنی ذراع. و قطعاً ذراع یعنی دو هفتم شاخص، وقت فضیلت نماز ظهر تمام نمی شود که. یا قامتان چهار هفتم شاخص، دو ذراع، وقت فضیلت نماز عصر تمام نمی شود که.

ولی این را ما قبلاً جواب دادیم. اولاً سند آن روایت، علی بن حنظلّه فی کتاب علی قامه انسان الذراع. سندش ضعیف بود. ثانیاً در کتاب امیر المؤمنین قامه به معنای ذراع بود. چه ربطی به روایات دیگر دارد که قرینه واضح داشت، قبلاً هم خواندیم، گفت ذراع من قامه.

[سؤال: ... جواب:] چرا دیگه. شما گفتید که روایات امام صادق اصاله الجد در آن ساقط شد، انا القیت الخلاف بینهم حتی لایؤخذ برقابهم، بعد روایت ابراهیم کرخی را می‌گویید بلامعارض است، ما از خود روایات امام کاظم برایش معارض پیدا کردیم و یا به تعبیر برخی از بزرگان همین اختلاف منشأ حمل بر استحباب می‌شود و یا تعارض می‌کنند و تساقط می‌کنند.

خب این راجع به نماز ظهر بود. و اما راجع به نماز عصر..

بله من این را هم مطرح کنم. کلمات قدماء را که ما بررسی کردیم راجع به نماز ظهر، خب از مرحوم شیخ مفید، در مجموع از مرحوم شیخ مفید به دست آمد که آخر وقت اختیاری نماز ظهر دو هفتم شاخص است. دو هفتم شاخص.

در مختلف از ابن ابی عقیل هم نقل کرده همین مطلب را. دو هفتم شاخص.

در تهذیب گفته آخر وقت اختیاری چهار هفتم شاخص است. چون استدلال کرده به روایت ابراهیم کرخی و قائل هم هستند این‌ها که نام بردیم به وجوب مبادرت در این وقت اختیاری.

و همین‌طور در کتاب النهایه و کتاب عمل یوم و لیلۀ همین را فرمود: آخر وقت الظهر لمن لاعذر له و اذا صارت الشمس الی اربعه اقدام.

حلبی هم در کافی همین را گفته. چهار هفتم شاخص.

و یک مطلبی که حلبی دارد در کافی در فقه و خیلی عجیب است. گفته وقت اضطراری نماز ظهر هم موقعی که سایه مساوی شاخص بشود تمام می‌شود. وقت اختیاری چهار هفتم شاخص بشود تمام می‌شود. وقت اضطراری سایه مساوی شاخص بشود تمام می‌شود. این خیلی عجیب است. این را ما جایی ندیده بودیم. چون وقت اضطراری همه می‌گفتند تا غروب آفتاب ادامه دارد. می‌گوید: و آخر وقت المضطر ان یصیر الظل مثل الشاخص. بهر حال.

شیخ طوسی در اکثر کتبش قائل به وجوب وقت اختیاری است. اما می‌گوید آخر وقت اختیاری موقعی است که سایه مساوی شاخص بشود. در مبسوط، در اقتصاد، در خلاف، جمل و عقود همین را می‌گوید.

فرائض ۳۷۹

می‌گوید اذا صار ظل کل شیء مثله. بر خلاف تهذیب و نهاییه که می‌گفت اذا صار الظل اربعه اقدام، چهار هفتم شاخص.

این اختلاف بود.

ابن براج هم در مهذب هم همین قول اخیر را می‌گوید. می‌گوید الظهر له وقتان اول و آخر فالاول زوال الشمس و الآخر ان یصیر ظل کل شیء مثله. بعد می‌گوید آن وقت دوم برای مضطر است.

خب از این بحث بگذریم. برسیم به وقت اختیاری عصر.

[سؤال: ... جواب:] نه. آن‌ها را یا حمل می‌کنیم بر استحباب، تاکد استحباب بخاطر این موثقه زراره یا اگر هم تعارض کنند... دیگه همه‌شان با هم متعارض بودند دیگه. عجب شما، مثل این که یازده نفر با هم دعوی می‌کنند، بگوییم این یک نفر که با آن ده نفر هم با هم دعوی می‌کنند، این یک نفر را ول‌شان کن، آن ده نفر را بگیر. خب آن ده نفر هم با هم دعوی دارند. ... مدلول التزامی تابع مستقلى است. مدلول التزامی این چند تا روایت هم که می‌گفت وقت اختیاری، این‌ها خودشان طرف معارضه هستند.

راجع به نماز عصر ما گفتیم، تذکره گفت که اکثر علمائنا قائل به توسعه وقت هستند تا غروب آفتاب. ولی جماعتی هم خلاف این را می‌گویند. می‌گوید وقت اختیاری زودتر تمام می‌شود.

خب ما اقوال را که بررسی کردیم یک قول، قول مفید است که می‌گوید آخر وقت اختیاری عصر، اصفرار شمس است.

[سؤال: ... جواب:] در شروع اختلاف نیست. اول زوال. منتها حالا وقت مختص دارد اول زوال، این را هم می‌رسیم. وقت مختص ظهر که تمام شد نماز عصر شروع می‌شود.

قول دوم، قولی است که از سید مرتضی در بعض کتبش نقل شده که گفته وقت اختیاری نماز عصر این است که سایه شش هفتم شاخص بشود. ولی در ناصریات و جمل العلم و العمل این جور نیست. او می‌گوید وقتش تا غروب ادامه دارد.

قول سوم قول شیخ است در جمله‌ای از کتبش، مثل مبسوط و خلاف و اقتصاد. و همین‌طور قول قاضی ابن براج و حلبی و سلار و ابن حمزه. می‌گویند وقت اختیاری نماز عصر موقعی تمام می‌شود که سایه دوبرابر

شاخص بشود. همان گفتیم سه و هفده دقیقه؛ این روزها. مشهور در آخر وقت فضیلت عصر هم همین است دیگه.

قول چهارم قول محکی از ابن ابی عقیل است که گفته که آخر وقت عصر موقعی است که سایه بشود چهار هفتم شاخص. فاذا، تعبیر این است: اذا جاوز ذلک فقد دخل فی الوقت الآخر. اگر چهار هفتم شاخص رد بشود آن وقت، وقت اضطراری شروع می‌شود.

این شد چهار قول. هر کدام هم دلیل خودشان را دارند.

[سؤال: ... جواب:] در مختلف صریحا نقل می‌کند از ابن ابی عقیل که راجع به وقت عصر این را گفته. ما هم واسطه نقل مان علامه در مختلف است دیگه. ایشان صریحا می‌گوید در مورد عصر این جور گفته. هر کدام از این چهار قول هم دلیل خودش را دارد.

دلیل قول شیخ مفید موثقه ابی بصیر است که گفته که ما تضييعها؟ تضييع نماز عصر به چیه؟ قال يدعها حتی تصفر او تغيب. فرمود این که نماز عصر را نخواند، آنقدر تاخیر بیندازد که خورشید زرد بشود، تصفر. و لذا ایشان می‌گوید آخر وقت اختیاری نماز عصر اصرار شمس است.

آقای خوئی فرمودند که این استدلال درست نیست. چرا؟ برای این که استدلال ایشان به این روایت مبتنی بر این است که این روایت او داشته باشد. حتی تصفر او تغیب. که صاحب حدائق از تهذیب این جوری نقل می‌کند که او است. محاسن برقی، ثواب الاعمال صدوق، من لایحضره الفقیه او دارد. استدلال مبتنی بر این است که او باشد. ولی ایشان می‌فرماید به نظر ما او غلط است؛ این باید واو باشد. تهذیبی که چاپ شده و موافق با نقل صاحب وسائل است، و همین‌طور استبصار، علل الشرائع واو دارد. و همین هم صحیح است. چرا؟ برای این که معنا ندارد بگویند تصفر او تغیب علی البدل؛ او. چون همیشه اصرار شمس قبل از غیوبت شمس است. بگوید یا زرد بشود خورشید یا غائب بشود. خب همیشه قبل از غائب شدن زرد می‌شود دیگه.

این چه تخییری است؟ تخییر باید بین متباینین باشد. بگوید یا زید بیاید یا عمرو بیاید. اما اگر بگوید یا خورشید زرد بشود یا غائب بشود، خب هر وقت غائب بشود قبلش زرد شده دیگه. این که معنا ندارد که تعبیر کنند حتی تصفر او تغیب. خب وقتی این جور شد، غایت وقت اختیاری، اصراری است که همراه باشد با

فرائض ۳۸۱

غیوبت. اما نه غیوبت حقیقیه ها! غیوبت عنائیة. چرا؟ برای این که غیوبت حقیقیه که یعنی نماز را ترک کنی تا وقتش بگذرد. آن که عمدا ترک کنی فقد کفر. من ترک الصلاة متعمدا فقد کفر. نه این که بیایند بگویند این آقای که نماز را عمدا نماز عصر را نخواند حتی تغیب الشمس، این، موتور است. یعنی بهشت می‌برندش اما خانه ندارد. همه‌اش باید کلّ بر مردم باشد. در خانه این بهشتی را بزند، آقا! یک ظرف غذا هم برای ما بگذارید کنار. یک جا هم به ما بدهید بخوابیم. کارتن خواب بهشت به قول آقا بشود. چون کسی که نماز را عمدا ترک کند تا وقت اصلی بگذرد موتور فی الجنة، آی لیس له منزل فیها. یعنی در بهشت هست ولی کارتن خواب بهشت است؟ خدا کند ما هم کارتن خواب بهشت باشیم. مگر کم است؟ جهنم نبرند ما را، بس مان است. این کم است برای کسی که تارک الصلاة است. و لذا ایشان می‌گویند غیوبت عنائیة. یعنی دیگه آن آخرهای وقت که عرفا می‌گویند غیوبت. خب این چه ربطی دارد به ادعای شیخ مفید. ادعای شیخ مفید ثابت نمی‌شود.

بعد ایشان فرموده که از این بگذریم، بابا! اگر گناه بود که بهشت نمی‌بردند این را. بهشت می‌برند یعنی گناه نیست. ولی خب چون ترک مستحب مؤکد کرده مقامش در بهشت پایین است. خود این روایت دلیل بر این است که این کار، حرام است. و الا اگر حرام بود که نمی‌گفتند تو را بهشت می‌برند منتها خانه نداری در بهشت.

انصافا این فرمایش ناتمام است. به قول آقا مگر گنهکار را بهشت نمی‌برند؟ گناه بزرگ که نکرده که. نماز آخر وقت خوانده. تازه بعض روایات می‌گفت که عفو من الله ان شاء عذبه و ان شاء غفر له. خب این روایت می‌گوید بهشت می‌برند منزل به او نمی‌دهند در بهشت. خب این دلیل بر این نیست که این گناه نیست. پس این فرمایش درست نیست.

به نظر ما اشکال اصلی به این روایت این است که گفته می‌شود شما به چی دارید استدلال می‌کنید؟ [سؤال: ... جواب:] ببینید! مردد است، روشن نیست که آیا روایت تصفرّ أو تغیب باشد یا تصفرّ و تغیب. مجمل است. ما قبول داریم. اما این که ایشان می‌گویند تصفرّ أو تغیب غلط است، نه غلط نیست. یک بیان عرفی است. می‌گویند یک روز روزه بگیر یا دو روز صم یوما او یومین. یک بیان عرفی است. می‌گویند کسی که

نمازش را تاخیر می‌اندازد تا آفتاب زرد بشود یا غیوبت عرفیه عنائیه پیدا کند این موتور است. یعنی هرکدام از این‌ها پیش بیاید موتور است ظهور عرفیش این است. می‌گوید اگر شما صبر کنی تا ساعت دوازده بشود یا ساعت دوازده و نیم بشود، دیگه از نهار معلوم نیست خبری باشد ها! الان برو دنبال نهار. خب این بیان عرفی است. بیان عرفی است یعنی اگر غیوبت عرفیه شد امرش اشد است، سخت‌تر است. دیگه آن مشکلش بیشتر هست. و این یک بیان عرفی است. تستظهر بیوم او بیومین، این بیان عرفی است. تخیر بین اقل و اکثر ثبوتا معقول نیست. اثباتا که یک بیان عرفی است. صم یوما او یومین. یک بیان عرفی است. می‌گوید کسی که نماز عصرش را تاخیر بیندازد تا هوا زرد بشود یا خورشید غیوبت عرفیه پیدا کند، این در بهشت موتور است، این یک بیان عرفی است. با او عرفی است، با او هم عرفی است.

و این که آقای خوئی فرمود که هیچ کس به این قائل نشده که غیوبت عرفیه، شیخ مفید می‌گوید اصفرار شمس، خب آقا! در غیوبت عرفیه هم قائل به حرمت نیستید. شما می‌گویید غیوبت حقیقیه اگر نشود جایز است تاخیر نماز عصر. پس اصل اشکال تان این است که می‌گویید موتور بودن گناه نیست، بهشت می‌برند، کارتن خواب بهشت می‌کنند، این که دلیل بر گناه کردن نیست، این اتفاقا نفی گناه می‌کند. عمده جواب تان این است دیگه. خب این هم ما عرض کردیم نه، منافات ندارد آدم را بهشت ببرند گناه هم کرده باشد. شیعه گنهکار را بهشت می‌برند. اگر بناء است فقط سلمان و ابوذر را بهشت ببرند دیگه به قول آقا بهشت کسی نباید واردش بشوند. اکثر شیعه‌ها گنهکار است. پس این فرمایش آقای خوئی تمام نیست.

به نظر ما، دقت کنید!...

[سؤال: ... جواب:] غیوبت عرفیه دیگه. غیوبت عرفیه گاهی پشت کوه می‌رود، گاهی پشت ابر می‌رود، گاهی باید دقت کنی تا ببینیش. همان آخرین لحظات وقت قبل از غروب، غیوبت عرفیه است.

ما به نظرمان استدلال به این روایت تمام نیست. چرا؟ برای این که آنی که استدلال می‌کند به این روایت می‌آید می‌گوید روایت گفت این کار تضييع نماز است. بعد گفتند تضييع چیه؟ تضييع این است که تدع الصلاه حتی تصفر الشمس أو تغيب. خب این را باید ضمیمه بکنیم به این که حافظوا علی الصلوات می‌گوید حفاظت بکنید بر نماز و این تضييع است و خلاف حفاظت است. حافظوا هم ظهور در وجوب دارد.

فرائض ۳۸۳

خب جوابش این است که ما قرینه داریم بر این که در اینجا این امر، وجوبی نیست. قرینه ما کدام است؟
موثقه زراره. موثقه زراره می گفت احب الوقت الى الله اول وقت است. اگر نخوانی، فانت فی وقت منهما، منهما
یعنی هم از نماز ظهر هم از نماز عصر، حتی تغیب الشمس.

[سؤال: ... جواب:] چرا تعارض دارند؟ این می گوید تضييع ادعایی است. یعنی آنقدر شما سهل انگاری
کردی که ما ادعا می کنیم هذا تضييع. ولی موثقه زراره می گوید که نه، این کار، حرام نیست.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره شما جمع بین روایات باید بکنید. جمع بین روایات همین است دیگه. اگر
می گوئید تعارض می کنند، تساقط می کنند، رجوع می کنیم به اصل برائت. مشکلی نداریم. ما می گوئیم
تعارض نمی کنند، شما اصرار دارید نخیر، الا و لابد تعارضا تساقطا، باشد، بعدش رجوع می کنیم به اصل برائت.
این دلیل قول اول.

اما دلیل سید مرتضی در بعض کتبش که سته اقدام، آن هم که گفتیم صحیحه سلیمان بن خالد است:
العصر على ذراعين فمن تركها حتى تصير الظل على سته اقدام فذلك المضيع.

خب جوابش روشن شد. علاوه بر این که فذلك المضيع، ممکن است کسی بگوید فذلك المضيع لفضيلة
الوقت نه فذلك المضيع لصلاة العصر. این اشکال به این روایت هم ممکن است کسی بگیرد که روایت نگفت
فذلك المضيع لصلاة العصر. فذلك المضيع، شاید متعلقش مضیع، وقت فضیلت نماز عصر باشد. علاوه بر
این که اشکال های قبلی هم اینجا می آید.

اما ادله شیخ طوسی بر این که آخر وقت نماز عصر بلوغ الظل مثليه است و دلیل ابن ابی عقیل عمانی که
مختلف نقل می کند که بلوغ الظل اربعة اسباع اشخاص، ان شاء الله فردا بررسی می کنیم و این بحث را تمام
می کنیم و لو خیلی طول کشید. اما بحث مهمی است و موجب دغدغه است. خواب راحت را از آدم می گیرد.
دیگه آدم نمی تواند همین مقدار تاخیر نماز ظهر و عصر بیندازد. که البته خوب است انسان مقید باشد. ما هم
احتیاط مستحب موکد می کنیم که مراعات بشود این وقت اختیاری.

و الحمد لله رب العالمين.

سه‌شنبه - ۹۵/۰۹/۲۳

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

یک مطلبی راجع به بحث دیروز عرض کنم.

ما بین روایت ابراهیم کرخی و بین صحیحہ بزنی و روایت محمد بن حکیم تعارض انداختیم گفتیم همه این روایات از امام کاظم علیه السلام هست یا صحیحہ بزنی از امام رضا علیه السلام است. و امام صادق اگر فرمود که من الغاء خلاف کردم به شیعه در اوقات نماز و اصالة الجد در کلمات امام صادق ساقط شد ولی روایات امام کاظم و امام رضا علیهما السلام که اصالة الجد در آن محکم است و بین این‌ها تعارض هست. روایت ابراهیم کرخی می‌گوید آخر وقت نماز ظهر این است که چهار هفتم شاخص بشود سایه. ولی صحیحہ بزنی و معتبره محمد بن حکیم می‌گوید که آخر وقت نماز ظهر موقعی است که سایه مثل شاخص بشود و آخر نماز عصر هم موقعی است که سایه دوبرابر شاخص بشود.

ما قبلا یک وجهی گفتیم برای حل این تعارض. گفتیم این روایت صحیحہ بزنی و معتبره محمد بن حکیم موافق عامه است و حمل بر تقیه می‌شود و موجب می‌شود روایت ابراهیم کرخی بلامعارض باشد. قبلا نقل کردیم از کتاب مغنی ابن قدامة و فقه علی المذاهب الاربعة نظر عامه را. حالا من کلام مغنی ابن قدامة را می‌خوانم. می‌گوید اذا صار ظل كل شيء مثله فهو آخر وقت الظهر و بهذا قال مالك و الثوري و الشافعي و اللوزاعي و نحو قال ابو يوسف و محمد و ابو ثور و داود و حكي عن مالك ان وقت الاختيار لصلاة الظهر الى ان يصير ظل كل شيء مثله و وقت ادائها الى ان يبقى من غروب الشمس قدر ما يصلی به الظهر و قال ابو حنيفة الى وقت بلوغ الظل مثليه. گفته وقت اداء نماز ظهر تا زمانی است که سایه دوبرابر شاخص بشود. پس می‌بینید که عامه، جمهورشان آخر وقت نماز ظهر را بلوغ ظل به اندازه شاخص و مثل شاخص می‌دانند و آخر وقت نماز عصر را به این می‌دانند که سایه دوبرابر شاخص بشود. و این مطابق است با مضمون صحیحہ بزنی و روایت محمد بن حکیم و منشأ می‌شود روایت ابراهیم کرخی بلامعارض بشود و شاید منشأ این که

فرائض ۳۸۵

آقای سیستانی آخر وقت فضیلت نماز ظهر را بلوغ به چهار هفتم شاخص می‌دانند که سایه به اندازه چهار هفتم شاخص برسد، این باشد.

و لکن مهم برای ما همانی است که عرض کردیم که قرینه داریم که روایت ابراهیم کرخی نباید حمل بر لزوم بشود. قرینه هم گفتیم موثقه زراره است و انه لو کان لبان. لو کان لبان هم دوستان اشکال دارند. حق اشکال‌شان محفوظ است.

اما راجع به نماز عصر عرض کردیم اختلاف هست بین علماء که آخر وقت اختیاری نماز عصر کی هست آن‌هایی که قائلند به وقت اختیاری و الا مشهور که قائلند وقت نماز ظهر موسع است تا غروب آفتاب که صحیح هم همین است طبق موثقه زراره که: احب الوقت اول الوقت و اذا لم تصل فانت فی وقت منهما حتی تغیب الشمس. آن‌هایی که قائلند به وجوب اتیان به نماز عصر در وقت اختیاری آن، اختلاف داشتند. چهار قول بود.

شیخ مفید گفت آخر وقت اختیاری، اصرار شمس است. از سید مرتضی نقل شد که آخر وقت اختیاری برای نماز عصر این است که سایه شش هفتم شاخص بشود که آقای سیستانی هم وقت فضیلت را همین می‌داند. دلیل‌شان هم صحیح سلیمان بن خالد است که ما اشکال کردیم به سید مرتضی.

قول سوم قول شیخ است که آخر وقت اختیاری نماز عصر این است که سایه دو برابر شاخص بشود. و مشهور در وقت فضیلت نماز عصر هم همین است. خب مستند ایشان روایت محمد بن حکیم و روایت بزنی و روایت یزید بن خلیفه است که صریحا می‌گفت آخر وقت العصر قائم. بعد از آن قامتی که برای نماز ظهر گفتند. شد قامتان. یعنی مثلی الشاخص.

جواب همین است که این روایات حمل بر تقیه می‌شوند. و علاوه بر آن که عرض کردیم که اگر بشود باید حمل بر استحباب بکنیم بخاطر موثقه زراره و انه لو کان لبان.

قول چهارم قولی است که مختلف الشیعه از ابن ابی عقیل نقل می‌کند. و این خیلی عجیب است. می‌گوید آخر وقت اختیاری نماز عصر این است که چهار هفتم شاخص بشود سایه. ان ینتهی الظل ذراعین بعد زوال

الشمس. در حالی که از ایشان نقل شده بود که آخر وقت نماز ظهر این است. قبلا نقل کردیم که ابن ابی عقیل گفت آخر وقت نماز ظهر این است که ظل دو ذراع بشود.

[سؤال: ... جواب:] حکى فى المختلف عن ابى عقيل اول وقت الظهر زوال الشمس الى ان ينتهى الظل ذراعا واحدا او قدمين. آخر وقت نماز ظهر گفت که یک ذراع است یعنی دو هفتم شاخص. ما اشتباه کردیم. مختلف نقل می کند از ابن ابی عقیل آخر نماز ظهر این است که سایه دو هفتم شاخص بشود. راجع به نماز عصر آخر وقتش این است که چهار هفتم شاخص بشود.

تعجب این است، تعجب از ابن ابی عقیل نیست، تعجب این است که این خلاف مشهور بین عامه و خاصه است. یعنی هیچکس نگفته نه عامه گفتند نه خاصه که آخر وقت نماز عصر چهار هفتم شاخص اس. تعجب از این است. و الا تهافت در کلام ابن ابی عقیل نبود. و این معلوم نیست که مستندش چیه؟ یک روایتی هست...

[سؤال: ... جواب:] نخير رواية ابراهيم كرخي راجع به نماز ظهر گفت. راجع به نماز ظهر گفت آخر وقتش بلوغ الظل اربعة اقدام است. ایشان راجع به نماز عصر این را می گوید.

و این واقعا عجیب است. محتمل است که یک روایتی دلیلش باشد. آن روایت این است، روایت منصور بن حازم: صل العصر على اربعة اقدام. خب معلوم نیست این صل العصر على اربعة اقدام آخر وقت نماز عصر را بگوید. شاید اول فضیلتش را می گوید. که در بعضی از روایات هست. اربعة اقدام یعنی ذراعین و پیامبر اصلا نماز عصر را می گویند همین چهار هفتم شاخص که می شد می خواند نماز عصر را.

این چهار قول بود. و لکن روایات بیشتر این چهار قول است.

در روایت سلیمان بن جعفر هست که قال الفقيه عليه السلام: آخر وقت العصر ستة اقدام و نصف. آخر وقت نماز عصر شش و نیم، یعنی شش هفتم شاخص و نیم هفتم.

[سؤال: ... جواب:] شش و نیم هفتم شاخص هم یک بیان دیگری است.

که این سندش ضعیف است.

فرائض ۳۸۷

بهرحال باز تکرار می‌کنیم ما در مجموع استظهارمان این است که وقت نماز ظهر و عصر موسع است و لکن احتیاط مستحب مؤکد عدم تاخیر نماز عصر هم هست از دوبرابر شاخص. چون دیگه روایات این‌طور بود. مشهور هم این‌طور گفتند.

[سؤال: ... جواب:] روایت سندش ضعیف است. بهر حال ما بررسی کردیم. سلیمان بن جعفر سندش ضعیف است. ... سلیمان بن جعفر: آخر وقت العصر سته اقدام و نصف، این سندش ضعیف است.

بهر حال احتیاط مستحب این است که تاخیر نیندازد نماز عصر را از بلوغ الظل به دوبرابر شاخص. چون این مطابق با مشهور وقت فضیلت نماز عصر است. و آقایان هم برخی قائلند و ظاهر برخی از روایات هم این قرار دادند که تاخیر نماز از اول وقت یعنی همان وقتی که معروف به وقت فضیلت است لاینبغی لغیر المعذور.

[سؤال: ... جواب:] حالا تقدیم که از اول زوال وقت دارد نماز عصر. ... حالا راجع به وقت فضیلت بحث می‌کنیم ان شاء الله که وقت فضیلت نماز ظهر و عصر از کی شروع می‌شود، صاحب عروه بعدا مطرح کرده ما هم آنجا مطرح می‌کنیم.

مطلب دوم...

[سؤال: ... جواب:] اختلاف امتی رحمه دیگه. ... فرق نمی‌کند. هم اختلاف نظری، هم اختلاف عملی بین شیعه رخ می‌داد. دشمن از وحدت شیعه احساس وحشت نمی‌کرد. الان قضیه برعکس است. الان دشمن باید از وحدت شیعه احساس وحشت بکند. چون بحمدالله شیعه قدرت دارد. باید از قدرت شیعه احساس وحشت بکنند. ... حالا شهید هم شد کم له من نظیر.

امر ثانی...

[سؤال: ... جواب:] فمن ترکها حتی صار سته اقدام که این قول... ذراعین یعنی چهار تا، آن او وقت فضیلت است. چهار هفتم شاخص. فمن ترکها حتی صار سته اقدام یعنی شش هفتم شاخص. آن که قول دیگر بود. آن که نقل کردیم از سید مرتضی که ایشان می‌گویند که آخر وقت اختیاری نماز عصر شش هفتم شاخص هست. من ترکها حتی صار سته اقدام فذلک المضیع دیروز به عنوان دلیل سید مرتضی گفتیم.

وقت مختص

امر دوم راجع به این است که مشهور گفتند اول زوال به اندازه چهار رکعت وقت مختص ظهر است. آخر وقت هم به اندازه چهار رکعت وقت مختص عصر است. ما بینهما وقت مشترک است. البته این برای حاضرین هست. اما برای مسافرین وقت مختص می‌شود به اندازه دو رکعت.

آراء

این نظر مشهور است. منتها گفته که این نظر علماء ما هست. علمائنا. بعض از کلمات که صریحا گفتند که علیه الاجماع.

و لکن برخی از بزرگان گفتند آقا! وقت مختص ما نداریم. از اول اذان وقت نماز ظهر و عصر شروع می‌شود تا غروب آفتاب. بله، بین نماز ظهر و عصر ترتیب هست، نماز عصر را باید بعد از نماز ظهر بخوانیم ولی این ربطی به این بحث وقت مختص ندارد. قول به وقت مختص آثاری دارد که باید به آن آثار ملتزم شد. علامه قول به انکار وقت مختص را به صدوق نسبت داده. و همین‌طور شهید اول این قول را به صدوق نسبت داده.

صاحب حدائق می‌گوید که آخه صدوق، بنده خدا که انکار نکرد وقت مختص را. فقط در فقیه روایاتی را نقل کرد که ظهور دارد در وقت مشترک. مثل روایت قاسم بن عروه: اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر الا ان هذه قبل هذه ثم انت فی وقت منهما حتی تغرب الشمس. این روایت را نقل کرده. خب صریحا که انکار نکرده وقت مختص را. بلکه در آخر وقت صریحا قائل به وقت مختص شده. در احکام السهو فی الصلاة این جور می‌گوید، می‌گوید: ان نسیت الظهر و العصر ثم ذکرتهما عند غروب الشمس فصل الظهر ثم صل العصر ان كنت لاتخاف فوت احديهما و ان خفت ان تفوتك احديهما فابدء بالعصر و لاتؤخرها فیکون قد فاتتاک جمیعا. صریحا می‌گوید، می‌گوید آقا! اگر آخر وقت به اندازه چهار رکعت وقت داری، اگر نماز عصر را نخوانی، نماز ظهر بخوانی، هم نماز ظهرت باطل است هم نماز عصر. به اندازه چهار رکعت وقت داری آخر وقت فقط باید نماز عصر را بخوانی، نماز ظهر را قضاء بکن. و الا اگر نماز ظهر را بخوانی در آن چهار رکعت آخر وقت هم نماز ظهرت باطل است هم نماز عصر. خب این یعنی وقت مختص در آخر وقت.

فرائض ۳۸۹

حالا مهم نیست. شیخ صدوق بالاخره نسبت به او داده شده که انکار کرده وقت مختص را. جامع المقاصد و مدارک گفتند خود صدوق که هیچی، باباش هم انکار کرده وقت مختص را.

[سؤال: ... جواب:] مشهور که قائل به وقت مختص هستند. ... حالا می‌رسیم.

[سؤال: ... جواب:] این عبارت را در فقیه آورده. حالا این استشهاد صاحب حدائق درست است یا درست نیست، می‌رسیم چون ممکن است ما هم قائل به وقت مختص در آخر وقت نباشیم، قائل بشویم که چون روایات می‌گوید که باید نماز عصر بخوانی در ضیق وقت، اگر ما نماز ظهر بخوانیم نماز ظهرمان باطل است چون امر ندارد اما این به معنای قول به وقت مختص نیست. این را بعدا توضیح خواهیم داد.

فروع مترتب بر وقت مختص

قبل از این که ادله طرفین را بگوییم، سزاوار هست که فروع مترتبه بر وقت مختص را بگوییم تا با بصیرت وارد این بحث بشویم.

فروعی را مترتب کردند بزرگان ما بر قول به وقت مختص:

فرع اول: اتیان به نماز عصر موقع اذان ظهر

فرع اول: گفتند اگر کسی در وقت مختص به ظهر، یعنی در همان چهار رکعت اول وقت، نماز عصر بخواند، چرا؟ یا بخاطر این که حواسش نبود، فراموش کرد، یا نه، نماز ظهرش را قبل از اذان خوانده اشتباه، اشتباه کرده، نماز ظهر را کلا قبل از اذان خوانده، بعد نماز عصر را خوانده، حالا نگاه به ساعت می‌کند، می‌گوید عجب آن نماز ظهری که ما خواندیم، قبل از اذان ظهر بود، بعدش شروع کردیم دیدیم دعای فرج و تعقیبات و بعد همان اول اذان ما شروع کردیم نماز عصر خواندن، خب بناء بر قول به وقت مختص نماز عصرش باطل است. چون اخلّ بالوقت. لاتعاد الصلاة الا من خمس الوقت. یکی از آن خمس مستثناه، وقت است دیگه. الوقت و القبلة و الطهور و الركوع و السجود.

اما اگر قائل بشویم به این که ما وقت مختص نداریم، برخی گفته‌اند باز هم نماز باطل است. ظاهرا صاحب حدائق این‌طور گفته. چون اخلال کردید به ترتیب.

و این عجیب است. آقا! شمای فقیه بزرگوار حدیث لاتعاد را یادتان رفت؟ خب اگر اخلال به ترتیب بکنم سهوی است. لاتعاد الصلاة الا من خمس. اخلال به ترتیب بین نماز ظهر و عصر که اخلال به آن پنج چیزی که مستثناه است از حدیث لاتعاد، نیست. اخلال به غیر آن هست که مشمول حدیث لاتعاد است.

و لذا این شد یک فرع به عنوان ثمره قول به وقت مختص که نماز عصر را اگر در وقت مختص ظهر بخوانیم، بناء بر قول به وقت مختص باطل است. بناء بر قول به وقت مشترک فقط اخلال کردیم به ترتیب. حدیث لاتعاد تصحیح می کند این نماز عصر را.

[سؤال: ... جواب:] نماز ظهر که قبل از وقت خواندیم. ... پس نماز عصرمان را بدون رعایت ترتیب خواندیم. ... شرط نماز عصر این است که بعد از نماز ظهر باشد. شرط نماز ظهر این نیست که بعد از نماز ظهر نماز عصر را بخوانیم. و لذا اگر کسی نماز ظهر بخواند، نماز عصر نخواند، نمازش باطل نیست. چه سهوا، چه عذرا. مثل این که حائض بشود. نماز عصر مشروط است به سبق نماز ظهر. ولی نماز ظهر مشروط به لحوق نماز عصر نیست. ... پس نماز عصرش خلل به ترتیب در آن وارد شده سهوا، حدیث لاتعاد می گیرد آن را و بعدا نماز ظهر را هم می خواند.

البته این مطلب بناء بر نظر مشهور است.

جواب: تمسک به اطلاق صحیح زرارہ برای تصحیح نماز عصر

و لکن یک روایتی ما داریم که از آن تعبیر می شود به صحیح زرارہ. می گوید اذا نسیت الظهر حتی صلیت العصر فذكرتها و انت فی الصلاة أو بعد فراغک فإنوها الاولى ثم صل العصر فانما هی اربع مکان اربع. می فرماید اگر ظهر را فراموش کردی، نماز عصر خواندی، حال در اثناء نماز عصر ملتفت شدی یا بعد از نماز عصر، فإنوها الاولى، نیت کن که این نماز ظهر است. این ظاهرا ارشاد است ها! نه این که اگر نیت نکنی نماز ظهر نمی شود. یعنی بناء بگذار که این، نماز ظهر است. چرا؟ فانما هی اربع مکان اربع. چون تو چهار رکعت به نیت نماز عصر خواندی جای چهار رکعت نماز ظهر می نشیند. فانما هی اربع مکان اربع.

فرائض ۳۹۱

[سؤال: ... جواب:] اگر نیت هم نکند شبیه این علی الاکثر است. این علی الاکثر نه این که شما بناء قصدی باید بگذاری بر اکثر؛ این، بناء عملی است. بناء هم نگذاری خودبخود حکم اکثر بر آن بار می شود. شک بین سه و چهار محکوم است ظاهرا به این که رکعت چهارمی. این معنای اینو علی الاربع است.

[سؤال: ... جواب:] در این مورد. فانما هی اربع مکان اربع. ... نخیر. تعلیل برای این حکم که می کند می گوید چهار رکعت جای چهار رکعت است. انما هی اربع مکان اربع. ... حالا بالاخره مورد این روایت را ما داریم می گوئیم. حالا تعمیمش بماند بحث های بعد.

این روایت اگر عمل به آن بشود که صاحب عروه به آن عمل کرده، این نمازی که به عنوان عصر خواندی، یُحتسب ظهرا. بعد نماز عصر می خوانی. و دیگر ظاهرا فرقی بین قول به وقت مختص و قول به انکار وقت مختص نیست. چون اطلاق دارد این صحیحه.

اشکال اول: اعراض مشهور از سند

دو تا اشکال اینجا مطرح می شود:

یک اشکال، اشکال مبنایی است. اشکال مبنایی این است که می گویند آقا! ما صحیحه زراره را ما به آن عمل نمی کنیم. چون اصحاب اعراض کردند از این صحیحه. یعنی مشهور به مضمون این صحیحه فتوی ندادند. و لذا اعتبار ندارد. و این اعراض هم ظاهرا اعراض از سند هست. یعنی حتی مثل آقای صدر که می گویند اعراض از دلالت مشکل ایجاد نمی کند. مشهور اگر از دلالت یک روایتی اعراض کنند مهم نیست؛ از سند یک روایت اعراض کنند مهم است. جهتش هم این است: آقای صدر می گوید چون حجیت ظهور مشروط به عدم اماره ظنیه بر خلاف نیست؛ ولی حجیت سند مشروط است به عدم اماره ظنیه بر خلاف. اعراض مشهور اماره ظنیه بر خلاف است، از سند اعراض کنند، حجیت سند زیر سؤال می رود. چون عقلاء خبر ثقه ای که ظن نوعی به کذب دارند حجت نمی دانند. ولی ظهوری که ظن نوعی به کذب دارند حجت می دانند و معذور نمی دانند مکلف را در مخالف آن ظهور.

[سؤال: ... جواب:] ظن نوعی به کذب داریم. ... خطا، کذب خبری. حالا لازم نیست زراره باشد؛ کل سند. ... بالاخره مشهور بی دین که نبودند. چرا عمل نکردند به این حدیث؟ ... مشهور با التفات اعراض کردند از این

حدیث. یا خللی در سند او می‌دیدند یا خللی در ظهور او. اینجا که نمی‌شود بگوییم خلل در ظهور او می‌دیدند. چون نص است. پس باید بگوییم خلل در سند او می‌دیدند. ... پس مشهور نعوذ بالله بی‌دین بودند؟ چون اگر سند، خلل نداشت، ظهور هم خلل نداشت، هوای نفس باعث شد که مشهور اعراض کنند.

پاسخ اول: عدم ثبوت اعراض

ما هم اعراض از این حدیث برای مان ثابت نیست که قدماء، مهم قدماء هستند، مهم آن ریش‌سفیدها هستند، مرحوم آقای تبریزی می‌فرمود که یک روز صبح می‌آمدم، یک راننده‌ای رفت جلو، یک نگاهی کرد، عقب عقب برگشت. گفت نگاه کردم اگر از این طلبه‌های جوانی سوارت نکنم، اگر پیرمردی سوارت بکنم. خلاصه در شهرت، ما سراغ پیرمردهای فقاقت می‌رویم؛ قدماء اصحاب. متاخرین که نظرشان اجتهادی است. آن‌ها هم مثل بقیه. و اعراض مشهور قدماء ثابت نیست از این حدیث.

پاسخ دوم: اعراض، موهن نیست

علاوه بر این که ما اعراض از سند را هم موهن نمی‌دانیم. وفاقا للسید الخوئی. چرا؟ برای این که حجیت خبر ثقه به نظر ما مطلق است. العمری ثقتی فاسمع له و اطع و لو ظن نوعی به خطا او پیدا کنی. اطلاق دارد. و ما این خبر العمری ثقتی را ثابت کردیم قطعی الصدور است.

[سؤال: ... جواب:] اعراض ثابت نیست. چون اعراض این است که ملتفت بشوند به این حدیث و فتوی به خلاف آن بدهند. این برای ما ثابت نیست در بین قدماء.

اشکال دوم (آقای سیستانی): معلوم نیست ذیل حدیث، کلام امام باشد

آقای سیستانی یک وجهی ذکر کرده، گفته لعل منشأ اعراض مشهور این وجه ما باشد. وجهی که آقای سیستانی ذکر کردند این است. در تعلیقه عروه دارند. فرمودند که معلوم نیست اصلا این جمله کلام امام باشد. شاید اجتهاد زراره است. شاهدش هم بعض ما فی الجوامع الروائیة است. و قال اذا نسیت الظهر، می‌گوید و قال یعنی و شاید و قال زرارہ.

فرائض ۳۹۳

ما نفهمیدیم. جوامع روایی را ما بررسی کردیم شاهی پیدا نکردیم. در این جوامع روایی که دست ما هست.

[سؤال: ... جواب:] نه. راجع به همین مطلب؟ ... متوجه هستیم. زرارہ یک جاهایی نظر داده است پس هر حدیثی که بود بگوییم شاید اجتهاد زرارہ است؟ نخیر. ایشان در خصوص این فقره می‌گویند.

ظاهراً ایشان به اختلاف تعبیر در این روایت نگاه کرده و منشأ تردیدش شده. این روایت در کافی این‌جور آمده. خوب نگاه کنید! عن حماد عن حریر عن زرارہ عن ابی جعفر علیہ السلام قال. حدیث را شروع کرد. خوب این قال یعنی قال ابوجعفر علیہ السلام دیگه. در ادامه گفت و قال: قال ابوجعفر. ادامه حدیث. و قال. و قال یعنی چی؟ یعنی و قال زرارہ قال ابوجعفر علیہ السلام. ادامه داد حدیث را. در ادامه گفت و قال. دیگه نگفت و قال: قال. یک بار در وسط حدیث گفت و قال: قال ابوجعفر. در ادامه رسید به این ان نسیت الظہر فقط گفت و قال. خوب شاید معنایش این است که چه جور آن و قال: قال کلام حریر است، حریر گفت قال دیگه، حریر می‌گوید قال زرارہ، حریر می‌گوید و قال، این و قال را کی گفته؟ حریر گفته دیگه، حریر گفته و قال زرارہ قال ابوجعفر علیہ السلام، حالا هم شاید حریر می‌گوید و قال. یعنی و قال زرارہ.

پاسخ: با توجه به ذیل، خلاف سیاق روایت است

انصافاً این فرمایش آقای سیستانی خلاف ظهور است. چرا؟ برای این‌که ذیل این صحیح را ایشان اگر دقت بکنند که حتماً کردند، این‌جوری دارد، ادامه حدیث در انتہاء این‌جور دارد: و ان کانت المغرب والعشاء الآخرۃ قد فاتتاک جمیعاً، فابدء بهما قبل ان تصلی الغداء، می‌گوید اگر نماز مغرب و عشاءت قضاء شد قبل از نماز صبح نماز مغرب و عشاء را قضائش را بخوان، به شرط این‌که خوف فوت نماز صبح را نداشته باشی، قلت لم ذاک؟ چرا؟ حالا ادامه هم دارد حدیث‌ها! ادامه‌اش را می‌خواهید بخوانم، فان خشیت ان تفوتک الغداء ان بدأت بهما فابدأ بالمغرب ثم الغداء، می‌گوید امام در ذیل این روایت می‌فرماید اگر مغرب و عشاء را قضاء کنی می‌ترسی نماز صبحت فوت بشود نماز مغرب را قضاء بکن نماز عشاء را بگذار بعد از نماز صبح قضاء بکن، فان خشیت ان تفوتک الغداء ان بدأت بالمغرب، اگر نماز مغرب هم بخوانی می‌ترسی نماز صبحت فوت بشود، فصل الغداء، نماز صبح را بخوان، ثم صل المغرب والعشاء إبدأ باولهما، اول نماز مغرب را بخوان بعد نماز

عشاء را، لانهما جميعا قضاء ايهما ذكرت فلاتصلهما الا بعد شعاع الشمس قلت لم ذاك؟ قال لانك لست تخاف فوتها.

قال، خوب دقت كنيد! قال قلت لم ذاك؟ قال لانك لست تخاف فوتها. چرا اين حكم؟ گفتند كه چون خوف فوت كه ندارى كه. خوف فوت ندارى. پس اول مثلا نماز مغرب وعشاء را بخوان بعد نماز صبح را. حالا، خوب دقت كنيد! قال كى اين قال را گفته؟ قال اگر يعنى قال حريز، اين قال حريز را كى مى گويد؟ بايد حماد بگويد. قائل قال كيه؟ اگر فاعل قال زراره است، پس حرف ما ثابت مى شود. قال زرارۀ به امام. قال زرارۀ به امام كه قلت به امام لم ذاك؟ قال الامام لانك لست تخالف فوته. اين حرف ما را ثابت مى كند. اما اگر آقاى سيستانى توجيه بخواند بكنند كلام خودشان را بايد بگويند قال يعنى قال حريز قلت لزرارۀ. خب اين قال حريز را كى مى گويد؟ حماد بايد بگويد ديگه. اين خلاف سياق روايت است. چون سياق روايت از اول كه گفت، حريز عن زرارۀ قال، قال ابو جعفر.

[سؤال: ... جواب:] آقا! قال زرارۀ اگر باشد، قلت للامام پس آن مطالب را امام فرموده. اگر قال زرارۀ قلت للامام لم ذاك؟ پس معلوم مى شود آن مطالب را امام فرموده كه زرارۀ مى گويد چرا. آقاى سيستانى اگر بگويند اين مطالب كلام زرارۀ است، پس بايد معنا كنند قال حريز قلت لزرارۀ لم ذاك؟ فقال زرارۀ لانك لست تخاف فوتها. خب اين قال حريز اگر باشد، اين قال حريز را كى بايد بگويد؟ حماد بايد بگويد. و اين خلاف سياق روايت است. سياق روايت همه اش اين بود، آنجا هم كه بود قال قال، حريز مى گفت. حريز مى گفت قال. يعنى اين قال را، اين كلمه قال را كى گفته در اين روايت؟ فاعل قال زرارۀ بود. قال زرارۀ. ولى اين قال زرارۀ را كى گفته بود؟ حريز گفته بود. اگر بناء باشد آقاى سيستانى در اين قال سألت كه آخرش بود بگويند و قال يعنى و قال زرارۀ، آن وقت مى گويند حريز مى گويد قال زرارۀ و اين كلام زرارۀ است. ذيل حديث كه مى گويد قال قلت، اين معنا ندارد بگويم زرارۀ گفت من گفتم. به كى گفتم؟ تو كه اين، اجتهاد خودت بود، كلام خودت هست، به كى گفتى؟ پس بايد آقاى سيستانى آن وقت بگويند نه، مقصود اين است كه قال، قال يعنى قال حريز قلت لزرارۀ. در مقابل اجتهاد زرارۀ گفتم اين دليل اجتهادش چيه؟ آن وقت بايد اين قال حريز را كى گفته باشد؟ حماد كه قبل از حريز است. خب اين خلاف سياق است. خلاف ظاهر است.

فرائض ۳۹۵

و لذا به نظر ما این صحیح زراره هیچ اشکالی در سندش نیست. دلالتش هم که واضح است. حالا مسأله این است که ما طبق این روایت می‌گوییم چه وقت مختص بگوییم چه وقت مشترک این نمازی که به عنوان عصر خواندیم یقع ظهرا.

اشکال دوم اشکالی است که گفته می‌شود صحیح زراره شامل وقت مختص نمی‌شود. ناظر است به وقت مشترک.

تامل بفرمایید تا فردا.

جلسه ۳۹

یکشنبه - ۹۵/۰۹/۲۸

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الارضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به اختلاف بین مشهور و قائلین به نظر مخالف مشهور بود راجع به این که آیا اول اذان ظهر وقت مختص ظهر است به اندازه چهار رکعت و همین‌طور آخر وقت به اندازه چهار رکعت وقت مختص اذان عصر است کما علیه المشهور؟ یا نخیر، از هنگام اذان ظهر وقت نماز ظهر و عصر با هم داخل می‌شود و تا غروب آفتاب وقت مشترک باقی است؟

ما قبل از این که ادله طرفین را بررسی کنیم، فروعی را که به عنوان ثمره نزاع مطرح است، عرض می‌کردیم.

فرع اول این بود که اگر کسی در وقت مختص ظهر نماز عصر را بخواند سهوا، بناء بر قول مشهور باطل است. چون اخلال کرده به وقت و جزء مستثنیات حدیث لاتعاد، اخلال به وقت است. ولی بناء بر نظر مخالف مشهور این نماز صحیح است. چون اخلال به شرطیت ترتیب بین ظهر و عصر کرده که مشمول حدیث لاتعاد است.

ما عرض کردیم این ثمره درست است لولا صحیح زراره؛ اذا نسيت الظهر حتى صليت العصر فذكرتها و انت في الصلاة او بعد فراغك فإنوها الاولى ثم صل العصر فانما هي اربع مكان اربع.

مرحوم آقای حکیم...

الغاء خصوصیت از نسیان مخصوصا با توجه به تعلیل فانما هی اربع مکان اربع

[سؤال: ... جواب:] این صحیحه که متهم بود که معرض عنه مشهور هست و ما قبول نکردیم و لو موضوعش نسیان است ولی عرف خصوصیت برایش قائل نیست مخصوصا با تعلیل فانما هی اربع مکان اربع.

اشکال سوم (مرحوم حکیم): اخبار عدول نسبت به وقت مختص اطلاق ندارد. چون در مورد**اخلال به شرطیت ترتیب است.**

مرحوم آقای حکیم فرموده است که ادله عدول اطلاق ندارد؛ ناظر است به وقت مشترک. البته مرحوم آقای حکیم این مطلب را در جایی مطرح می کند که در اثناء این نماز که به عنوان نماز عصر شروع کردیم ملتفت بشویم که عجب! ما هنوز نماز ظهر نخواندیم. اتفاقا وقت مختص نماز ظهر هم هست. آقای حکیم می فرماید اگر وقت مشترک قائل شدیم، عدول می کنیم از نماز عصر به نماز ظهر؛ به عنوان نماز ظهر صحیح قرار می گیرد این نماز. اما اگر قائل به وقت مختص شدیم این نماز باطل است و ادله عدول که مشهور هم در اثناء نماز به آن قائلند و لو بعد از فراغ از نماز عصر گفته اند عدول نمی شود کرد از آن نماز عصری که خوانده شده است به نماز ظهر و او را به عنوان نماز ظهر تلقی کنیم اما در اثناء نماز آن را قائلند، آقای حکیم فرموده که این مطلب مختص به وقت مشترک است و الا در وقت مختص اخبار عدول شامل نمی شود. چرا؟ ایشان می فرماید چون ظاهر اخبار عدول از نماز عصر به نماز ظهر که مفتی به مشهور هم هست در اثناء نماز، جایی است که این نماز لولا اخلال به شرطیت ترتیب به عنوان نماز عصر صحیح قرار می گرفت. بخاطر اخلال به شرطیت ترتیب ما دچار مشکل شدیم. روایات گفته که خب عدول کن از نماز عصر به نماز ظهر بخاطر اخلال به شرطیت ترتیب. اما در مانحن فیه که وقت، وقت مختص است، مشکل ما در این نمازی که به عنوان نماز عصر نیت کردیم، مشکل وقت است نه مشکل فقط شرطیت ترتیب. و لذا اخبار عدول شامل اینجا نمی شود.

پاسخ: صحیحه زراره بر خلاف سایر اخبار عدول اطلاق دارد و حاکم است بر استثناء لاتعداد

فرائض ۳۹۷

به نظر ما این اشکال در مورد این صحیح زراره وارد نیست. اگر اشکال ایشان وارد باشد، بازگشتش به این است که ادله عدول اطلاق ندارد. اشکال دیگری که نمی‌شود کرد. اجتهاد در مقابل نص که نمی‌شود کرد. اگر اخبار عدول مطلق باشد، شامل این نمازی می‌شود که در وقت مختص ظهر ما خواندیم به عنوان نماز عصر. چرا؟ برای این که این نماز چه لزومی دارد که فقط مشکلش اخلال به شرطیت ترتیب باشد؟ نخیر. این نماز می‌تواند ظهر صحیح باشد، این نماز می‌تواند، این نمازی که به عنوان عصر نیت کردیم، می‌تواند ظهر صحیح باشد تعبدا؛ مشکل دیگری غیر از عدم نیت ظهر ندارد. اخبار عدول می‌گوید که خبر از الان نیت ظهر بکن. اگر اطلاق داشته باشد اخبار عدول که ما مشکل ثبوتی نداریم.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است: اخبار عدول حاکم است. اخبار عدول می‌گوید این نماز می‌شود نماز ظهر. وقتی شد نماز ظهر اخلال نکردیم به وقت نماز ظهر. اخبار عدول حاکم بر حدیث لاتعداد است. حدیث لاتعداد می‌گوید که اخلال به وقت فریضه معفو نیست. خبر اخبار عدول می‌گوید که هذا فریضة الظهر. وقتی فریضه ظهر شد، ما اخلال نکردیم به وقت آن؛ در وقت مختص ظهر خواندیم.

پس اخبار عدول اگر اطلاق داشته باشد نسبت به این نماز، ما مشکلی نداریم. لابد ایشان می‌خواهند بفرمایند اطلاقی در اخبار عدول نیست.

انصاف هم این است اگر نبود این صحیح زراره بقیه روایات عدول اطلاق ندارد. ما اشکال اثباتی آقای حکیم را می‌پذیریم. و لذا معتقدیم تنها دلیلی که شامل عدول از نماز عصر به نماز ظهری که نخواندیم می‌شود حتی اگر این نماز عصر در وقت مختص ظهر خوانده شده است، تنها دلیل مطلق همین صحیح زراره است. بقیه روایات اطلاق ندارد.

بررسی اطلاق اخبار عدول نسبت به وقت مختص

ما اول روایاتی را که اطلاق ندارد بخوانیم، نکته عدم اطلاقش را بیان کنیم، بعد ببینیم صحیح زراره که ادعا می‌کنیم اطلاق دارد، وجه اطلاقش چیه.

البته این روایات فقط در عدول در اثناء نماز است ها! اطلاق نسبت به ما بعد الفراغ ندارد. تنها دلیلی که نسبت به ما بعد الفراغ شامل می‌شود و می‌گوید او بعد فراغ، فقط صحیح زراره است. اما اشکال آقای

حکیم چون اعم بود می گفت حتی اگر در اثناء این نمازی که به عنوان نماز عصر شروع کردیم ملتفت بشوی نماز ظهر را نخوندی و در وقت مختص نماز ظهر هم هستی، بناء بر قول به وقت مختص این نماز باطل است و اخبار عدول شامل آن نمی شود، خب ما اشکال مان این است که صحیحه زراره شامل این مورد می شود. ولی بقیه روایات را می پذیریم اطلاق ندارد.

روایات دیگر را داریم می خوانیم.

صحیحه حلبی

یکی صحیحه حلبی است: سألته عن رجل نسي أن يصلي الأولى حتى صلى العصر قال فليجعل صلاته التي صلى الأولى ثم ليستأنف العصر.

البته این روایت به نظر ما شامل بعد الفراغ هم می شود. سألته عن رجل نسي أن يصلي الأولى، أي يصلي الظهر حتى صلى العصر قال فليجعل صلاته التي صلى الأولى، یعنی فليجعل صلاته ظهرا. بلکه بعید نیست که این قدر متیقنش بعد الفراغ هم باشد؛ ثم ليستأنف العصر. و لذا بعید نمی دانیم این روایت بعد الفراغ را بگیرد و بالاولویة شامل اثناء هم می شود.

[سؤال: ... جواب:] هم اولویت فتواییه دارد و هم این که عرف می گوید کل نماز را شما توجه نکردی، سلامش را دادی می گویند این نماز را به عنوان نماز ظهر تلقی کن؛ حالا وسط نماز این عرفی نیست که بگویند نماز باطل است.

عدم شمول روایت برای وقت مختص به قرینه حتی صلی العصر

ببینید! این روایت ما قبول داریم شامل وقت مختص نمی شود. چرا؟ برای این که می گوید رجل نسي أن يصلي الأولى حتى صلی العصر. این تعبیر برای کسی که نماز عصرش را اول اذان ظهر می خواند اشتباه، عرفی نیست. چرا؟ برای این که اول اذان کسی نماز عصر بخواند می گویند نسي الظهر فصلی العصر. نمی گویند نسي الظهر حتى صلی العصر. نسي الظهر یعنی مشکل این آقا نسیان ظهر است و الا نماز عصرش را در محل خودش خوانده. نماز ظهرش را فراموش کرد، فراموش کرد، تا نماز عصرش را خواند. یعنی مشککش این است که نماز ظهرش ادامه پیدا کرد فراموشیش تا اتیان نماز عصر.

فرائض ۳۹۹

[سؤال: ... جواب:] رجل نسی ان یصلی الاولی، یعنی رجل نسی ان یصلی الظهر حتی صلی العصر، الان یک آقای بگوید آقا! من فراموش کردم نماز ظهر را بخوانم تا این که نماز عصر را خواندم، عرفی چی می گوید؟ یعنی می گوید این فراموشیم امتداد داشت. امتداد داشت تا این که نماز عصرم را خواندم. کسی که همان اذان ظهر نماز عصر را می خواند سهوا، می گوید رجل نسی ان یصلی الظهر فقام فصلی العصر نه این که رجل نسی ان یصلی الظهر حتی صلی العصر. حتی صلی العصر یعنی و استمرار نسیانه. فراموش کرد نماز ظهر را بخواند و این فراموشیش ادامه پیدا کرد تا حین اتیان به نماز عصر.

و لااقل این است که اجمال دارد.

[سؤال: ... جواب:] بحث در این است که می خواهیم ببینیم اشکال آقای حکیم به قصور اثباتی اخبار عدول نسبت به کسی که نماز عصر را در وقت مختص ظهر سهوا خوانده حالا یا در اثناء نماز ملتفت شده یا بعد از نماز، می خواهیم ببینیم اشکال آقای حکیم نسبت به این روایات وارد است یا نه. ما بعید نمی دانیم نسبت به صحیح حلبی این اشکال وارد باشد.

روایت حلبی

روایت دوم، باز صحیح حلبی: رجل أمّ قوما فی العصر فذكر و هو یصلی بهم انه لم یکن صلی الاولی قال فلیجعلها الاولی التی فاتته و یتأنف العصر و قد قضی القوم صلاتهم.

عدم شمول روایت برای وقت مختص

خب این روشن است شامل وقت مختص نمی شود. چرا؟

قرینه اول: مردم نماز ظهر را خوانده بودند

برای این که فرض این است که مردم نماز ظهرشان را خوانده بودند حالا وقت عصر بود می خواستند نماز عصر بخوانند. این امام جماعت نماز ظهر نخوانده بود اما آمد از روی فراموشی نیت نماز عصر کرد. وسط نماز یادش آمد که بابا! من نماز ظهرم را امروز نخواندم. امام می فرماید فلیجعلها الاولی التی فاتته و یتأنف العصر و قد قضی القوم صلاتهم. مردم نماز عصری که خواندند صحیح است. خب مسلم فرض این است مردم نماز

400 اوقات فرائض

ظهر را قبل از خواندن الان نیت نماز عصر کردند. امام می‌فرمایند مردم که مشکل ندارند. نماز عصرشان صحیح است. شمای امام جماعت که نیت نماز عصر کرده بودی اول، یادت نبود نماز ظهرت را نخواندی، وسط نماز ملتفت شدی، عدول کن از نماز عصر به نماز ظهر. خب این معلوم است که وقت مختص نبوده. برای این که مردم فرض می‌کنیم نماز ظهرشان را قبل از خوانده بودند.

روایت سوم...

[سؤال: ... جواب:] و قد قضی القوم صلاتهم. ... رجل أمّ قوماً فی العصر. ... و قد قضی القوم صلاتهم. می‌گوید مردم که نمازی که خوانده بودند صحیح است، نماز عصرشان صحیح است. نماز خواندند. مشکل شمای امام جماعت است که نماز ظهر قبل از نخوانده بودی، وسط نمازی که نیت عصر کردی ملتفت شدی، عدول کن به نماز ظهر.

روایت سوم...

حمل روایت بر وقت نسبی عرفی نیست

[سؤال: ... جواب:] آقا! رجل أمّ قوماً فی العصر فذكر و هو یصلی بهم انه لم یکن صلی الاولی. امام می‌فرماید فلیجعلها الاولی التي فاتته و یستأنف العصر و قد قضی القوم صلاتهم. ... آقا! حالا این جور وقت اختصاصی نسبی که شما حساب می‌کنید، اکثر این مردم وقت اختصاصی‌شان سریع نماز می‌خواندند، وقت اختصاصی ظهرشان سه دقیقه طول می‌کشد، اما این امام جماعت وقت اختصاصی ظهرش چهار دقیقه طول می‌کشد، چون بطیء الحركة است، بطیء اللسان است، وقت اختصاصی نسبی داری حساب می‌کنی، بر فرض هم باشد، وقت اختصاصی نسبی حساب کنیم مثل اخلاق نسبی غرب، شما هم طرفدار وقت اختصاصی نسبی هستی، بر فرض این باشد، عرفی نیست حمل روایت بر این فرض. و قد قضی القوم صلاتهم این عرفاً یعنی وقت نماز ظهر گذشته بوده، نماز ظهر را مردم خواندند.

وجه دوم: تعبیر فی العصر

حالا اتفاقاً من معتقدم تعبیر أمّ قوماً فی العصر یعنی وقت عصر. آن‌ها جمع که نمی‌کردند. جداجدا نماز می‌خواندند. أمّ قوماً فی العصر یعنی وقت عصر آمد امام جماعت شد.

روایت معلی بن خنیس

روایت سوم روایت معلی بن محمد. معلی بن محمد مورد بحث است. آقای خوئی توثیقش می‌کند. ان شاء الله جایی که نیاز بود بحث جدی می‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] سند روایت دوم صحیح حلی است دیگر. صحیح حلی دیگر.

روایت سوم معلی بن محمد است که مرحوم استاد می‌گفتند من المشاهیری که لم یرد فیهم قدح. ما هم از راه اکثر روایت اجلاء قبولش داریم.

عن الوشاء عن ابان بن عثمان عن عبدالرحمن بن ابی عبدالله: سألت اباعبدالله علیه السلام عن رجل نسی صلات حتی دخل وقت صلات اخری، بعد در همین رابطه دارد که: و ان کان صلی العتمه، یعنی صلی العشاء، فصلی منها رکعتین ثم ذکر انه نسی المغرب اتمها برکعة، دو رکعت نماز عشاء را خواند یادش آمد نماز مغرب نخوانده، عدول می‌کند به نماز مغرب ثم یصلی العتمه بعد ذلک.

عدم شمول روایت برای وقت مختص

خب این موردش اصلاً روایت می‌گوید رجل نسی صلات حتی دخل وقت صلات اخری. معلوم است این وقت مختص را شامل نمی‌شود.

پس به نظر ما این روایات شامل آن نماز عصری که در وقت اختصاصی نماز ظهر خواندیم اشتباه نمی‌شود. اما یکفینا صحیح زرارہ.

صحیح زرارہ

شمول روایت برای وقت مختص به قرینه تعلیل فانما هی اربع مکان اربع

صحیح زرارہ، خوب دقت کنید! ببینید اطلاق گیری ما عرفی است یا نه؟ درست است که در صدرش آن هم دارد اذا نسیت الظهر حتی صلیت العصر، آن اشکالی که به صحیح حلی به این تعبیر وارد است، اذا نسیت الظهر حتی صلیت العصر به نظر ما ظاهرش این است که یعنی نماز ظهر را فراموش کردی و این فراموشیت ادامه پیدا کرد تا زمان اتیان به نماز عصر، این انصراف دارد از اتیان به نماز عصر در اول اذان ظهر

اشتباها، ولی تعلیلی که امام می‌کنند، می‌فرمایند که اذا نسیت الظهر حتی صلیت العصر فذكرتها و انت فی الصلاة او بعد فراغک فإنوها الاولى ثم صل العصر فانما هی اربع مکان اربع. این تعلیل عرفا یعنی خصوصیت ندارد وقت مختص و وقت مشترک. انما هی اربع مکان اربع. یعنی شما بناء بود اول اذان ظهر یک نماز چهار رکعتی بخوانی به عنوان ظهر، بعدش یک نماز چهار رکعتی بخوانی به عنوان نماز عصر، حالا اشتباه کردی، نماز چهار رکعتی اول را قصد عصر کردی، انما هی اربع مکان اربع، این چهار تا جای آن چهار تا، فإنوها الاولى.

[سؤال: ... جواب:] ما به نظرمان این تعلیل معمم است. شما آقایان که می‌گفتید اشکال ما به صحیحه حلبی هم وارد نیست که می‌گفتیم اذا نسی الظهر حتی صلی العصر. ما می‌گفتیم ظاهرش این است که نسیان ظهر مستمر بود. و لذا اول نماز ظهر آن وقتی که نماز می‌خواند نماز نخواند، فراموش کرد ظهر و این امتداد داشت نسیانش تا زمان اتیان به نماز عصر و لذا شامل اتیان به نماز عصر در وقت مختص نمی‌شود. ما این جور اشکال می‌کردیم. آقایان می‌گفتند نه، این اشکال وارد نیست. حالا اینجا می‌گوییم العلة تعمم. خب نمی‌دانم دیگه اشکال آقایان به اینجا چیه. ... آها! بله، بله. این اشکال خوبی است:

عدول من السابقة الى اللاحقة

یک بحثی هست راجع به این فانما هی اربع مکان اربع. و او این است که آیا می‌شود از مورد خودش که نماز عصر است که عدول می‌کنیم به نماز ظهر، یعنی العدول من اللاحقة الى السابقة، تعدی کنیم به سایر موارد؟ مثلا من فکر می‌کردم نماز ظهرم را نخواندم. بلند شدم نماز ظهر را نیت کردم. فرض کنید وسط نماز یا آخر نماز یادم آمدی بابا! اتفاقا امروز همان اول وقت نماز ظهرمان را خواندیم. اعتقاد داشتیم نماز ظهر نخواندیم نیت نماز ظهر کردیم. بحث است که این نماز ظهر به عنوان نماز عصر قبول می‌شود یا نه؟

صاحب عروه: از باب تقیید، نماز، باطل. از باب خطا در تطبیق، نماز، صحیح

صاحب عروه تفصیل داده. گفته اگر از باب تقیید است، یعنی چی؟ یعنی اگر می‌فهمیدی که نماز ظهر را خواندی، الان بلند می‌شدی نماز بخوانی؟ نه، این تقیید است، فایده ندارد. اگر نه، بالاخره می‌خواستی بلند بشوی نماز بخوانی، اگر می‌فهمیدی نماز ظهروت را خواندی خب نیت نماز عصر می‌کردی، این می‌شود خطا

فرائض ۴۰۳

در تطبیق. بعضی‌ها جواب می‌دهند: اتفاقاً من چون شبهه صاحب حدائق که وجوب مبادرت به نمازهای فریضه در وقت اختیاری را دارم، فکر کردم نماز ظهر را نخواندم خواب را بر خودم حرام کردم، بلند شدم نماز ظهر نیت کردم. اگر می‌دانستم نماز ظهر را خواندم، نماز عصر نخواندم، نماز عصر که وقتش امتداد دارد حالا. یک خوابی می‌کردیم بعد بلند می‌شدیم نماز عصر می‌خواندیم. صاحب عروه می‌گوید بطلت صلاتک. چون این تقیید شد. تقیید یعنی انحصار داعی.

محقق خوئی: نماز، باطل است مطلقاً. چون عنوان ظهر و عصر، قصدی هستند

آقای خوئی فرموده از من بپرسند می‌گویم این نماز مطلقاً باطل است حتی از باب خطا در تطبیق. چرا؟ برای این که شما بالاخره قصد نماز ظهر کردی، قصد نماز عصر نکردی؛ نماز ظهر و نماز عصر عنوان قصدی هستند. شما قصد نماز ظهر کردی. دلیل نداریم که این نماز به قصد نماز ظهر، نماز عصر بشود. مثل این که شما انشاء بیع بکنی بگوییم اجاره بشود. و این که کسی در اثناء نماز عصر ملتفت می‌شود نماز ظهر را نخوانده به او می‌گوییم می‌توانی عدول کنی به نماز ظهر بخاطر تعبد است؛ دلیل خاص داریم.

تمسک به عموم تعلیل در صحیح زراره صحیح نیست. چون علت، حکم را عوض نمی‌کند

آن وقت اینجا یک آقایی می‌آید، این را ما در یک بحثی مطرح کردیم که می‌آید می‌گوید آقا! انما هی اربع مکان اربع، العلة تعمیم. چه فرق می‌کند؟ روایت در عدول از لاحقه به سابقه گفته فانما هی اربع مکان اربع، ما در عدول از سابقه به لاحقه می‌توانیم این تعلیل را بگوییم.

جواب دادیم گفتیم هیچ وقت علت حکم را عوض نمی‌کند؛ مورد را از خصوصیت می‌اندازد. حکم چیه؟ حکم، عدول از لاحقه است به سابقه. فانوها الاولى فانما هی اربع مکان اربع. این مثل این می‌ماند که ان جائک زید فاکرمه لانه عالم. خب بابا! لانه عالم زید را که مورد است از خصوصیت می‌اندازد. اما ان جائک فاکرمه که حکم است او که از خصوصیت نمی‌افتد. می‌گوید زید خصوصیت ندارد، هر فرد دیگری که عالم است، به جای زید بیاید، او هم واجب الاکرام است. یعنی ان جائک عمرو العالم فاکرمه، ان جائک بکر العالم فاکرمه. نه این که حکم را هم از خصوصیت بیندازیم. ان جائک زید فاکرمه. چون که عالم است پس شهیدش

هم بکنیم تا یک عالم شهیدی داشته باشیم. خب چه ربطی دارد؟ عالم برای همین حکم نه برای احکام دیگر. ان جائك زيد فاکرمه. خصوصیت حکم معلل را نباید الغاء کرد.

این خیلی مهم است ها! ما بارها این را عرض کردیم. نهی النبی عن بیع السمک فی الآجام فانها غرر. گفتیم فانها غرر تعلیل است اما ببینید تعلیل چیه؟ تعلیل بیع است یا مبیع؟ اگر می گفت نهی النبی عن بیع السمک فی الآجام فان بیعها غرر، بله؛ این معنایش این است که نهی از بیع نه بخاطر خصوصیت بیع است؛ بخاطر این است که عقد غرری است. اجاره غرری هم همین حکم را دارد. اما اگر بگویند نهی النبی عن بیع السمک فی الآجام فانها غرر، ای مجهول، معنایش این است که دیگر این سمک، خصوصیت ندارد در حرمت بیع. هر مجهولی بیعش حرام است. فرق است که تعلیل برای چی باشد و حکم، چی باشد.

اینجا هم همین است. فانما هی اربع مکان اربع حکمش چیه؟ فانوها الاولى فانما هی اربع مکان اربع نه فانوها الثانية. بله، این که شما نماز عصرت چه خصوصیت دارد در وقت مشترک بوده یا در وقت مختص مهم نیست. اما فانوها الاولى مهم است. این حکم است. و ما هیچوقت تعلیل منشأ نمی شود حکم را عوض کنیم. حکم را حفظ می کنیم. مورد را برای این حکم از خصوصیت داشتن می اندازیم. خذ فاغتنم.

خب این فرع اول برای ثمره نزاع بین وقت مختص و وقت مشترک.

[سؤال: ... جواب:] انما هی یعنی این صلاتی که خواندی، صلاة العصر... می دانم. انما هی، این صلات عصر دیگر. اربع دیگه. نگفت اربع فی وقتها. تعلیل این است که انما هی اربع. ... اگر این جوری است؛ این نمازی که خواندی در هوای گرم، در هوای سرد، نمی دانم با معنویت. آخه چه می دانیم؟ ... بابا! ذکر نشده در تعلیل. ... ان جائك زيد لانه عالم. بگوئی ها! لانه عالم. اکرم زیدا لعلمه، ان جائك زيد لعلمه، علم زيد، بعد می گوئیم عمرو هم عالم است، می گوید تو علم زيد را با علم عمرو یکی می دانی؟ علامه دهر است زيد. عمرو دو روز است که آمده درس خوانده. سیوطی خوانده. این عرفی است این جور خصوصیتها برای تعلیل؟ می گوید ان جائك زيد فاکرمه. خب عمرو هم علم دارد. حالا چه کار داریم زيد بشکه علم است، عمرو سطل علم است. بالاخره علم است دیگه. فانما هی اربع مکان اربع. این نماز عصر اربع دیگه. نگفت اربع فی الوقت که.

فرع دوم...

[سؤال: ... جواب:] این که لاحقہ نیست کہ لاحقہ صلاتین مترتبتین. نماز عشاء کہ مترتب بر نماز ظهر نیست. ... فانوها الاولی یعنی اولی برای چی؟ اولی و ثانیہ ندارد کہ. اولی و ثانیہ برای این است کہ مترتبتین هستند نماز ظهر و عصر.

فرع دوم: اتیان به نماز ظهر به اعتقاد وسعت وقت

فرع دوم این است: کسی نماز ظهر را خواند به اعتقاد وسعت وقت. بعد معلوم شد کہ در وقت مختص عصر بودہ. بناء بر قول مشہور خب این نماز باطل است. چرا؟ برای این کہ نماز ظهرش را در ضیق وقت خواندہ و این وقت، وقت ظهر نبود؛ وقت عصر بود. لاتعداد نمی گیردش. چون اخل بالوقت. ولی بناء بر قول مخالف مشہور نخیر، این نماز ظهرش صحیح هست. نماز عصرش قضاء شدہ است.

حالا باید بحث کنیم. بناء بر قول مشہور این نماز ظهرش اداا قبول نیست، چون وقت نماز ظهر گذشتہ است ولی قضاا صحیح است و یا نہ، قضاا ہم باطل است؟ دقت کنید! تکرار می کنم. بناء بر قول مخالف مشہور طبق صناعت این نماز ظهرش صحیح است. چرا؟ برای این کہ نماز ظهر خواندہ در وقت. و لو بر فرض دلیل بیاید بگوید کہ تو باید نماز عصر بخوانی در ضیق وقت. خب سہوا نماز عصر نخواند نماز ظهر خواند. چرا این نماز ظهرش باطل باشد؟ اخلال بہ وقت کہ نکرده است. وقت، مشترک است.

بناء بر قول مخالف مشہور: اما بناء بر قول مشہور وقت نماز ظهر گذشتہ. چہار رکعت ماند بہ غروب آفتاب. حالا وقت نماز ظهر است؟ وقت نماز ظهر نیست. پس این نماز ظهرش اداا صحیح نیست. حالا بحث می شود کہ قضاا صحیح است؟ از باب این کہ فوت شدہ است نماز ظهر، من فاتتہ فریضۃ فلیقضہا. یا نہ، قضاا ہم صحیح نیست؟ و بعد از غروب آفتاب ہم نماز ظهرش را باید قضاء کند ہم نماز عصرش را. این بحثی است کہ ان شاء اللہ بعدا مطرح می کنیم.

فرع سوم (بخش اول): بعد از اتیان بہ نماز عصر کشف می شود وقت، ضیق نیست

فرع سوم را ہم عرض کنم: کسی کہ خوف تنگی وقت دارد، خوف ضیق وقت دارد، خب بناء بر قول مشہور می گویند شما اگر خوف داری کہ نماز ظهر را نخوانی، حتی یک رکعت نماز عصر ہم در داخل وقت

درک نمی‌کنی، و الا، دقت کنید! اگر مطمئنی به اندازه یک رکعت نماز عصر را درک می‌کنی در وقت، نه، نماز ظهر بخوان و لو بعض رکعات نماز عصر خارج وقت واقع می‌شود، همین که یک رکعتش داخل وقت می‌دانی واقع می‌شود کافی است. مشکل جایی است که نگرانی مبدا نماز ظهر بخوانی حتی یک رکعت نماز عصر هم داخل وقت درک نکنی. بناء بر قول مشهور و بناء بر قول مخالفین مشهور، نوعاً این جور می‌گویند، می‌گویند واجب است نماز عصر بخوانی. حالا نماز عصر خواندی، خوف است دیگر، خوف که قطعی نیست، بعد از این که نماز عصر خواندی، دیدی بابا! هنوز وقت هست برای نماز ظهر، ولی این وقتی که برای نماز ظهر است چه وقتی هست؟ همان وقت مختص عصر است. نماز عصر را خواندی دیگر. نماز عصر را عند خوف ضیق الوقت باید می‌خواندی، خواندی. الان که نماز عصر را خواندی می‌بینی به اندازه یک رکعت به غروب آفتاب وقت داری.

بناء بر قول مشهور باید ببینیم: ظاهرش این است که دیگه لزومی ندارد الان نماز ظهراً را بخوانی. الان که وقت نماز ظهر دیگه نیست. قضاء شده دیگه. نماز عصر را خواندی دیگه. نماز عصر هم یک رکعت مانده به غروب آفتاب، وقت مختص نماز عصر است دیگه. وقت نماز ظهر گذشته. دیگه وقت نماز ظهر گذشته، بعداً قضائش را بخوان، فردا، پس فردا. اما بناء بر قول مخالف مشهور ظاهرش این است که وظیفه این است که نماز ظهراً را بخوانی چون یک رکعت داخل وقت را از نماز ظهر درک می‌کنی. این فرع، فرع مهمی است.

در مبحث وضوء، وقت اختیاری نماز ملاک است اما در اینجا وقت اضطراری ملاک است

ما فقط یک نکته عرض کنیم، قبل از این که این فرع را بحث کنیم. و آن نکته این است، می‌خواهم بروید فکر کنید:

اصل این مطلب که گفتند اگر به اندازه پنج رکعت وقت داری، نماز ظهراً را بخوان، یک رکعت از نماز عصر را قبل از غروب درک بکنی کافی است، اما در بحث وضوء گفته‌اند اگر وضوء بگیری، نیم رکعت نماز هم خارج وقت باشد درست نیست، باید بروی تیمم کنی، تیمم بکن تا بتوانی کل رکعات نماز را در وقت درک کنی، حق وضوء گرفتن نداری. در وجوب وضوء وقت اختیاری نماز را ملاک قرار دادند. گفتند اگر وقت،

فرائض ۴۰۷

سعه ندارد برای این که نماز اختیاری را در وقت بخوانی برو تیمم کن. اما در بحث ضیق وقت در نماز ظهر و عصر آمدند گفتند نه، اینجا معیار نماز اختیاری عصر در وقت نیست. معیار یک رکعت در وقت است از نماز عصر به جواری که اگر می توانی نماز ظهر را بخوانی و یک رکعت از نماز عصر را داخل وقت درک کنی باید نماز ظهر را بخوانی.

فرق بین این دو تا فرع چیه که در یک جا گفته اند یک رکعت از نماز را در وقت درک کنی کافی نیست برای این که بروی وضوء بگیری، برو تیمم کن تا کل نماز داخل وقت باشد، اما اینجا نمی گویند که اگر نماز ظهروت را بخوانی بعض رکعات نماز عصر خارج وقت بشود اشکال دارد. می گویند نه، هیچ اشکال ندارد؛ یک رکعت هم داخل وقت بشود کافی است.

این را تامل کنید! ان شاء الله فردا، هم توضیح بدهیم هم جواب بدهیم.

جلسه ۴۰

دوشنبه - ۹۵/۰۹/۲۹

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

بحث در فروعی بود که ثمره نزاع بین مشهور که قائل به وقت مختص ظهر و عصر هستند و بین مخالفین مشهور مطرح بود.

توضیح فرع اول

ثمره اول این بود که کسی در وقت مختص ظهر اشتباها نماز عصر را بخواند. بناء بر قول به وقت مشترک این نماز صحیح است و بناء بر قول به وقت مختص این نماز به عنوان نماز عصر قطعاً صحیح نیست. بحث در این بود که آیا اخبار عدول شامل آن می شود که بگوییم این نماز عصر را به عنوان نماز ظهر قرار می دهیم یا نمی شود؟

ما استظهارمان از صحیح زراره: اذا نسیت الظهر حتی صلیت العصر فذکرت و انت فی الصلأ او بعد فراغک منها فإنوها الاولى فانما هی اربع مکان اربع، این بود که این تعلیل معمم است؛ شامل اتیان به نماز عصر در وقت مختص ظهر سهوا هم می‌شود. و لو مورد این صحیح هم اذا نسیت الظهر حتی صلیت العصر است که به قرینه حتی، ما گفتیم ظاهر این تعبیر این است که ما یک فتره‌ای داشتیم، فتره نسیان ظهر، فتره اتیان به نماز عصر بعد از این فتره بود. فرق می‌کند بگویند اذا نسیت الظهر فصلیت العصر، ممکن است اول اذان ظهر نماز عصر خوانده باشد سهوا، ولی می‌گوید اذا نسیت الظهر حتی صلی العصر. یعنی نماز ظهر را فراموش کردی، نخواندی، نخواندی تا این که رسید زمانی که نماز عصر را خواندی و بعد در اثناء نماز عصر یا بعد از فراغ از آن متذکر شدی. ولی تعلیل معمم هست و حتی شامل نماز عصر در وقت مختص ظهر هم می‌شود.

بررسی فقره فانما هی اربع مکان اربع

برای توضیح این مطلب عرض می‌کنم سه احتمال در این فانما هی اربع مکان اربع هست:

احتمال اول: تعلیل به یک امر واقعی یعنی ماتی به مانند ماموریه چهار رکعت است پس اینوها

الاولی

احتمال اول این است که ما استظهار کردیم که گفتیم فإنوها الاولى، امام می‌فرماید که نیت کن که این نماز، نماز ظهر است، چرا؟ چون که تکوینا آنچه بجا آوردی با آنچه که بناء بود بجا بیاوری، در عدد رکعات مشترک است. انما هی اربع اُتی به مکان الرابع الماموریه. چون آنچه شما آوردی با آنچه که امر داشتی بیاوری، هر دو چهار رکعتی هستند، این علت شده که ما امر کنیم بگوییم اینوها الاولى.

طبق این احتمال التعلیل معممٌ. العلة تعمم. کسی که در وقت اختصاصی نماز ظهر نماز عصر را بخواند، این نماز چهار رکعتی است که به جای آن نماز چهار رکعتی ماموریه آورده شده. یعنی در محل او آورده شده، در مکان او آورده شده. و لذا شارع می‌گوید اینوها الاولى.

فرائض ۴۰۹

[سؤال: ... جواب:] نخير. يعنى بناء بود نماز ظهر بخوانى، حالا يا در وقت مختص يا در وقت مشترك، ولى به جاى اين كه نماز ظهر بخوانى رفتى اشتباها نماز عصر خواندى ولى چون آنچه كه اشتباها خواندى با آنچه كه بناء بود بخوانى هر دو چهار ركعتى هستند و لذا حكم اين است كه إنها الاولى.

احتمال دوم...

[سؤال: ... جواب:] و لذا در نماز عشاء خود اين صحيحه زراره مستقلا فرمود: و ان نسيت المغرب فصليت الركعتين من العشاء أو قمت الى الثالثة فإنوها المغرب. البته فتوى فقهاء اين است كه تا ركوع ركعت چهارم نماز عشاء نرفتى محل عدول به نماز مغرب باقى است. ولى روايت مى گويد فذكرت بعد ركعتين أو بعد ما قمت الى الثالثة. و لذا ما آنجا شبهه داريم. مى گوييم احتياط اين است كه اگر بعد از ركوع ركعت سوم از نماز عشاء متذكر بشود كسى نماز مغرب را نخوانده، اين نماز را قطع كند، نماز مغرب مستقلى بخواند. چون مفهوم اين صحيحه زراره اقتضاء مى كند كه ديگه بعد از دخول در ركوع ركعت ثالثه محل عدول از بين مى رود. مى گويد بعد الركعتين أو بعد ما قمت الى الثالثة. ولى فتوى فقهاء اين است كه اذا تذكرت انك نسيت المغرب قبل الدخول فى ركوع الركعة الرابعة من العشاء، عدول مى كنى به نماز مغرب. فتوى فقهاء اين است. اين مستقل [است]. انما هى اربع مكان اربع در نماز ظهر و عصر تعبير شده.

[سؤال: ... جواب:] عبارت روايت را بخوانم براى تان.. تعبير در روايت اين است: و ان كنت صليت العشاء الآخرة و نسيت المغرب فقم فصل المغرب و ان كنت ذكرتها و قد صليت من العشاء الآخرة ركعتين أو قمت فى الثالثة فإنوها المغرب. خب اين اگر بناء بود قيام فى الرابعة هم مثل قيام فى الثالثة باشد و هنوز محل عدول باقى باشد، ذكر "قمت فى الثالثة" عرفا لغو مى شود. ... قمت فى الثالثة يعنى قيام قبل الركوع. خب بگذريم. اين، مطلب استطرادى بود.

احتمال دوم: تحليل به يك امر تعبدى يعنى ماتى به چهار ركعت است پس به جاى مامور به واقع

مى شود

احتمال دوم در انما هى اربع مكان اربع اين است كه بگوييم چون آنچه انجام دادى چهار ركعت است، انما هى اربع، فيكون مكان اربع. چون اين نمازى كه آوردى چهار ركعت است حكمش اين است كه شرعا به جاى

410 اوقات فرائض

چهار رکعت ظهر قبول می‌شود. یعنی مکان اربع را حکم شرعی بگیریم. انما هی اربع، مکان اربع شرعا. بر خلاف احتمال اول که می‌گفت انما هی اربع اُتی به فی مکان الاربع تکوینا. یعنی به جای این که نماز چهار رکعتی واجب را بخوانی، خودت از روی اشتباه در محل او و در مکان او رفتی نماز عصر خواندی. اما این احتمال دوم می‌گوید انما هی اربع، چون این نمازی که خواندی چهار رکعت است، نماز عصر است، مکان اربع. یعنی شرعا به جای چهار رکعت نماز ظهر قبول می‌شود. شرعا این طور است. پس تو هم همین طور نیت کن؛ فائوها الاولى.

احتمال سوم این است...

[سؤال: ... جواب:] انما هی اربع، یعنی لاجل انما اُتیت به اربع رکعات فهی شرعا تکون فی مکان الاربع.

احتمال سوم...

[سؤال: ... جواب:] فائوها الاولى طبق این احتمال دوم یعنی شما احتساب کن این نماز چهار رکعتی را که به عنوان عصر خواندی، ظهر. چون او شرعا به عنوان ظهر قرار داده شده است. ... حالا اجازه بفرمایید. احتمال سوم...

[سؤال: ... جواب:] چون تکوینا شما به جای نماز ظهر چهار رکعتی، نماز عصر چهار رکعتی خواندی، چون این طور است، طبق احتمال اول، شرع مقدس حکم کرده است: فائوها الاولى. فقط فائوها الاولى می‌شود حکم شرعی. فانما هی اربع مکان اربع اخبار از یک واقع تکوینی است. احتمال دوم این است که نه، فانما هی اربع یعنی لاجل کون ما اُتیت به اربع رکعات فهی جعل فی مکان اربع رکعات الظهر شرعا. انما هی اربع مکان اربع شرعا. یعنی چون چهار رکعت خواندی، شرعا به جای چهار رکعت ظهر قبول می‌شود.

احتمال سوم: تعلیلی بیان نشده فقط فرموده: ماتی به چهار رکعتی به جای مامور به چهار رکعتی

واقع می‌شود

احتمال سوم این است که بگوییم انما هی اربع مکان اربع، یعنی الاربع رکعات العصر اُعتبر شرعا رکعات الظهر.

فرائض ۴۱۱

فرق این احتمال سوم با احتمال دوم این است: در احتمال دوم انما هی اربع به منزله علت قرار داده شده برای حکم شرعی به این که مکان اربع. یعنی هی مکان اربع، طبق احتمال دوم، لکونها اربع. طبق احتمال دوم شارع حکم می کند که این نمازی که خواندی، شرعا به جای نماز ظهر پذیرفته شد. چرا؟ چون چهار رکعت است. اما احتمال سوم، انما هی اربع این علت نیست برای مکان اربع. بلکه کلش حکم شرعی است. فاینوها الاولی، فانما هی اربع مکان اربع. شارع حکم کرده است که این نماز عصر تو، حکم شارع این است که چهار رکعت است به جای چهار رکعت ظهر است. طبق احتمال اول که ما می دهیم انما هی اربع مکان اربع اخبار از یک امر واقعی است. می گوید آقا! چون شما به جای امتثال امر به نماز چهار رکعتی آمدی نماز چهار رکعتی دیگری خواندی، این منشأ شده که شارع حکم بکند با توجه به این که اینها در عدد رکعات مشترکند منشأ شده که شارع حکم بکند که عدول کن از لاحقه به سابقه؛ از نماز عصر عدول کن به نماز ظهر.

[سؤال: ... جواب:] حالا این عدول شرط است یا خودبخود، فاینوها الاولی یعنی یحتسب ظهرا این مهم نیست. ... اجازه بدهیم من مطالبم را بگویم. مطالب روشن بشود بعد اشکال کنید.

اما طبق احتمال دوم و سوم خود انما هی اربع مکان اربع حکم شرعی است. یعنی مکان اربع شرعا. یعنی أحتسب ظهرا. مکان اربع یعنی أحتسب ظهرا التی هی اربع رکعات. فرق احتمال دوم و سوم این است که در انما هی اربع مکان اربع طبق احتمال دوم علت احتساب را هم گفتند. چرا أحتسب این نماز عصر مکان الظهر؟ لکونها اربع. اما طبق احتمال سوم نه، علت را نگفتند. گفته انما أعتبر شرعا هذه الاربع رکعات بدل الاربع رکعات الظهر. اما علتش این نیست که لکونها اربع رکعات.

ثمره این سه احتمال

ثمره این سه احتمال را بگوییم.

طبق احتمال ما، خب العلة تعمم اما برای چه حکمی؟ برای فقط عدول از لاحقه به سابقه. اینوها الاولی. عدول از نماز عصر به نماز ظهر. طبق احتمال دوم که انما هی اربع مکان اربع یعنی إعتبر الشارع هذه الصلاة صلات ظهر لکونها اربع رکعات. خب لکونها اربع رکعات می شود علت. آن وقت این معمم است. آن وقت اگر

نماز ظهرت را هم دوبار بخوانی اشتباهها، با این که وظایفها بوده نماز عصر بخوانی، اما فکر می‌کردی نماز ظهر نخواندی، یک بار دیگه نماز ظهر خواندی، این علت می‌آید دیگه. چون شارع چرا گفت در مورد صحیحه زراره که این نماز عصر مکان ظهر است؟ لکونها اربعا. علتش این بود که این چهار رکعت بود. خب این علت در عدول از سابقه به لاحق هم می‌آید. اما طبق احتمال سوم اصلا این علت نیست. شارع چون حکم کرده است این نمازی که تو خواندی و چهار رکعت است به عنوان نماز ظهر حساب بشود، شما هم حساب بکن او را به عنوان نماز ظهر. اما شارع کجا حکم کرده به این که نماز عصر که خواندی به جای نماز ظهر حساب بشود؟ کجا حکم نکرده؟ نمی‌دانیم. آیا در وقت مختص نماز ظهر نماز عصر را بخوانیم، شارع حکم کرده که هی اربع مکان اربع شرعا؟ هذا اول الکلام. طبق این احتمال سوم اصلا تعلیل نیست. تطبیق یک کبری تعبیه است. می‌گوید فأنوها الاولى. احتساب کن این نماز عصر نماز ظهر است. چرا؟ چون این نماز تو نمازی است که شارع اعتبار کرده که هی اربع مکان اربع شرعا. اما آیا نماز عصر در وقت مختص هم شارع حکم کرده که هی اربع مکان اربع؟ هذا اول الکلام.

طبق این احتمال سوم فرمایش آقای حکیم درست می‌شود که این مورد روایت، نماز عصری است که در وقت مختص نخواندیم؛ در وقت مشترک خواندیم. ما چه می‌دانیم شارع راجع به نماز عصر در وقت مختص حکم کرده است که اربع مکان اربع شرعا. شاید در مورد نماز عصر در وقت مختص ظهر نگفته است اربع مکان اربع شرعا. فقط در مورد نماز عصر در وقت مشترک گفته باشد اربع مکان اربع شرعا. تمسک به انما هی اربع مکان اربع در این مورد می‌شود تمسک به خطاب در شبهه مصداقیه آن.

احتمال اول صحیح است. چون تعلیل به یک امر تعبیدی خلاف ظاهر است

ما به نظرمان انما هی اربع مکان اربع همان احتمال اول است. یعنی تعلیل به یک امر تعبیدی خلاف ظاهر است. ظاهر این است که تعلیل می‌کند به یک امر واقعی. یعنی می‌گوید چون این نماز عصر تو به جای نماز ظهر واجب خوانده شده است؛ نه این که ما آن را به جای او قبول کردیم، نخیر. شما به جای این که نماز ظهر واجب را بخوانی اشتباه رفتی به جای او نماز عصر خواندی. چون این طوری است ما می‌بینیم عدد رکعات هر دو یکی است، منشأ شده حکم بکنیم فأنوها الاولى، عدول بکن از نماز عصر به نماز ظهر. خب این علت به

فرائض ۴۱۳

یک امر تکوینی است. خب این علت در نماز عصری هم که در وقت مختص ظهر بخوانیم می‌آید. که چون شما نماز عصر چهار رکعتی را اشتباها به جای نماز ظهر چهار رکعتی واجب خواندی منشأ می‌شود فائوها الاولى. و احتمال اول اظهر الاحتمالات است.

احتمال سوم که خلاف ظاهر است این منشأ می‌شود که فقط اقتصار کنیم بر مورد خود روایت. چون هیچ تعلیل نیست. می‌گوید فائوها الاولى یعنی بناء بگذار که این نمازت نماز ظهر است. چرا؟ چون شرعا شارع این نماز عصر چهار رکعتی تو را به جای نماز ظهر چهار رکعتی پذیرفته است. اما آیا در وقت مختص ظهر هم اگر نماز عصر می‌خواندی شارع می‌گفت انما هی اربع مکان اربع شرعا؟ معلوم نیست. و لکن احتمال سوم خلاف ظاهر است.

[سؤال: ... جواب:] خب ما هم می‌گوییم خلاف ظاهر است. شما چرا به ما اشکال می‌کنید؟ ما هم می‌گوییم احتمال سوم خلاف ظاهر است، احتمال دوم هم خلاف ظاهر است. احتمال اول اظهر الاحتمالات است. و لذا ما به صحیحه زراه تمسک می‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] این روایت که اصلا راجع به وقت مختص نماز ظهر است. ... مفاد احتمال دوم این است که هی مکان اربع. شرعا این نمازی که خواندی به جای چهار رکعتی ظهر پذیرفته شده است. چرا؟ لکونها اربع. ... تعلیل این است که چرا شرعا این نماز را به جای چهار رکعتی ظهر پذیرفتیم، چون این نماز هم چهار رکعتی است. ... مکان اربع شرعا است طبق احتمال دوم و سوم. یعنی هی مکان اربع شرعا یعنی هی قُبَل عند الشارع بعنوان الاربع رکعات الظهر. طبق احتمال دوم این مشتمل بر تعلیل هم هست. چرا قبول کردیم این نمازی که خواندی به عنوان نماز چهار رکعتی ظهر؟ چون این نماز هم چهار رکعتی است. طبق احتمال دوم هی اربع مکان اربع، چرا؟ لکونها اربع رکعات. حالا طبق این احتمال باز تعلیل است و این نتیجه‌اش باز تعمیم است. حالا فقط طبق احتمال سوم هیچ تعلیل نیست و نمی‌شود تعمیم داد. چون طبق احتمال سوم هی اربع مکان اربع یک کبری شرعیه است. می‌گوید نمازی را که خواندی به عنوان ظهر تلقی کن چون شرعا این نمازی که خواندی و چهار رکعتی است شرعا به جای نماز ظهر چهار رکعتی پذیرفته شده است. و لذا چون شرعا پذیرفته است شما هم به عنوان نماز ظهر تلقی کن. اما آیا نماز عصری که در

وقت مختص ظهر می‌خوانی آن هم شرعا به جای نماز ظهر پذیرفته شده است یا نه، این می‌شود شبهه مصداقیه و دیگه نمی‌شود به او تمسک کرد.

از این بحث بگذریم. بقیه مطالب یک مقدار باشد بعد از بحث یک مقدار هم اشکال‌ها را منظم کنید مطالب واضح بشود بعد اشکال کنیم.

مرور فرع دوم

فرع دوم این است: کسی که در سعه وقت نماز ظهر می‌خواند. بعد معلوم می‌شود که در وقت مختص عصر نماز خوانده بوده. خب طبق نظر وقت مختص عصر این نماز باطل است. چون شما نماز ظهر را در وقت مختص عصر خواندی.

فرع سوم (بخش دوم): خوف دارد بیشتر از پنج رکعت وقت ندارد

فرع سوم این است: کسی که خوف دارد که ضیق وقت باشد، پنج رکعت بیشتر به آخر وقت نمانده باشد. اولاً فقهاء می‌گویند که در خوف ضیق وقت اگر مطمئنی که به اندازه پنج رکعت وقت است، خب نماز ظهرت را بخوان، یک رکعت از نماز عصر هم در وقت بخوان. حالا چرا فقهاء این را گفتند؟ ما یک اشکالی را طرح کردیم، جواب نمی‌خواهیم بدهیم. گفتیم چه جور شده فقهاء در اینجا این‌طور گفتند اما در بحث وضوء و تیمم گفتند نه، اذا خاف الوقت فليتيمم یعنی خوف فوت وقت اختیاری. اگر خوف فوت وقت اختیاری داری باید تیمم کنی و لو بدانی وقت اضطراری نماز را درک می‌کنی با وضوء اما این کافی نیست. باید بدانی وقت اختیاری نماز را با وضوء درک می‌کنی. و الا باید تیمم کنی. اما در مانحن‌فیه که روایت می‌گوید ان خاف ان تفوته العصر بدأ بالعصر آقایان فقهاء گفتند خوف فوت نماز عصر و لو در وقت اضطراری باشد. اگر مطمئنی در وقت اضطراری نماز عصر که قاعده من ادرک می‌توانی نماز عصر را درک کنی اینجا وظیفه‌ات این است که نماز ظهر بخوانی اول.

و لذا شبهه این است: اگر ظاهر وقت، وقت اختیاری است که در فاذا خاف الوقت فليتيمم گفتید و لذا گفتید خوف فوت نماز اگر با وضوء بخوانیم در وقت اختیاری کافی است که ما شرعا وظیفه پیدا کنیم برویم تیمم کنیم و لو بدانیم نماز با وضوء را در وقت اضطراری که یک رکعت آن داخل وقت است درک می‌کنیم.

فرائض ۴۱۵

اما این جایز نیست. باید تیمم کنیم. اگر ظاهر خوف فوت وقت، وقت اختیاری است، فرمایش شما در وضوء و تیمم درست است. ولی چرا در این مورد نماز ظهر و عصر این را نگفتید؟ فاذا خاف ان تفوته العصر فليبدأ بالعصر هم می گفتند فاذا خاف ان تفوته العصر في الوقت الاختياري. و اگر می گوئید صدق نمی کند خوف فوت مگر این که خوف فوت از وقت اضطراری هم داشته باشیم و لذا می گوئید که پنج رکعت وقت اگر بدانیم باقی است باید نماز ظهر را اول بخوانیم، این فلیبدأ بالعصر در جایی است که خوف فوت وقت اضطراری عصر داریم که حتی یک رکعت هم داخل وقت نتوانیم درک کنیم از نماز عصر، پس چرا در وضوء این را نگفتید؟ چرا در اذا خاف الوقت فليتييمم نگفتید مشروعت تیمم در جایی است که خوف فوت وقت اضطراری نماز با وضوء را داشته باشیم.

این طرح اشکال است. فعلا من نمی خواهم جواب بدهم. ان شاء الله سر فرصت مناسب همراه با فکر رفقاء بعد از بحث ان شاء الله جوابش را دنبال می کنیم.

حالا اصلا فرض مسأله این جور بکنیم که به اندازه چهار رکعت بیشتر می ترسد که وقت نباشد برای نماز. خب بناء بر قول به وقت مختص که باید نماز عصر بخواند. نماز ظهر دیگه وقتش گذشته. اما بناء بر قول به وقت مشترک گفته می شود که چرا نماز عصر بخوانی؟ اگر ترتیب بین نماز ظهر و عصر لازم است حتی در این حال، در ضیق وقت، اصلا نماز عصر بخواند باطل است. چرا؟ برای این که خب نماز عصر بخواند نماز عصر فاقد ترتیب بین ظهر و عصر می شود. باید نماز ظهر بخواند. شرط نماز عصر این است که بعد از نماز ظهر باشد. و اگر دلیل ترتیب شامل این مورد نمی شود، مخیر است بین نماز ظهر و عصر. چون متزاحمین هستند، اهمیت هیچکدام ثابت نیست، می شود مخیر.

این می شود ثمره نزاع بین وقت مختص و وقت مشترک.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است: خوف فوت مسلم منجز است. این را ما از روایات استفاده کردیم. کلام در این است که فرض کنید اصلا علم به ضیق وقت دارد. طبق قول به وقت مختص نماز عصر را می خواند. چون وقت نماز ظهر گذشته است. طبق وقت مشترک گفته می شود که یا باید بگوییم نماز عصرش باطل است اگر بخواند باید نماز ظهر بخواند حتما چون نماز عصر اگر بخواند ترتیب حفظ نمی شود بین ظهر و عصر

416 اوقات فرائض

و اگر دلیل بر شرطیت ترتیب اطلاق نداشت نسبت به این مورد مخیر است بین نماز عصر و ظهر. ... خب عصر هم محتمل الاهیة است. بالاخره احتمال می دهیم که عصر در ضیق وقت اهم باشد. ... اگر اطلاق ندارد دلیل شرطیت ترتیب پس طبق قول به وقت مشترک مخیریم بین نماز ظهر و نماز عصر. چون دو واجب است، تراحم کردند، نمی توانیم هر دو را در وقت درک کنیم.

این یک ثمره.

جواب اول (محقق خوئی): سقوط امر به نماز ظهر بخاطر شرطیت ترتیب است نه وقت مختص

مرحوم آقای خوئی فرموده نخیر. این ثمره را ما قبول نداریم. چرا؟ فرموده ما قائل به وقت مختص نیستیم. صریحا اعلام می کنیم ما ضد وقت مختصیم. طرفدار وقت مشترک هستیم از اذان ظهر تا غروب آفتاب. و لکن خود دلیل شرطیت ترتیب و این که باید قبلیت ظهر حفظ بشود، الا ان هذه قبل هذه، ظهر قبل از عصر است، خود این قرینه است. وقتی گفتند نماز ظهر باید قبل از نماز عصر باشد، رسیدیم به آخر وقت، امر به هر دو باشد، هم به ظهر هم به عصر، تکلیف به مالایطاق است. امر به نماز ظهر باشد امر به نماز عصر ساقط بشود، خب این خلاف ظاهر این است که ظهر قبل از عصر است. معنای قبل از عصر است یعنی آقا! وقتی توانستی ظهر را بخوان، نتوانستی آن قبلی را ول کن برو به بعدی بچسب.

اشکال اول: الا ان هذه قبل هذه به معنای بعد هذه است

ما نفهمیدیم. خود آقای خوئی الا ان هذه قبل هذه معنا کرده گفته یعنی هذه بعد هذه. نماز عصر باید بعد از ظهر باشد. نماز ظهر لازم نیست قبل از عصر باشد. شما نماز ظهر بخوانی نماز عصر نخوانی، نماز ظهر صحیح است.

اشکال دوم: روایت ظهور ندارد در این که در تنگی وقت، نماز قبلی بخاطر نماز بعدی رها شود

و این که روایت می گوید نماز ظهر باید قبل از نماز عصر باشد که معنایش این است که یعنی باید نماز عصر بعد باشد، کجا ظهور عرفیش این است که اگر وقت، تنگ بود آن قبلی را ول کن بروی سراغ بعدی.

فرائض ۴۱۷

کجا معنایش این است؟ معنایش این است که شرط صحت نماز عصر این است که بعد از نماز ظهر بخوانی. و حالا هم که این شرط در اینجا تحصیل نشد. خب اگر نماز عصر بخوانم نماز عصرم می شود فاقد شرط. بله، این که می گوئید خلاف تسالم است که ما بگوییم باید نماز ظهر بخوانی در ضیق وقت، یا مخیری بین نماز ظهر و عصر، بحث دیگری است. دلیل شما تمام نیست.

جواب دوم: تقدیم نماز عصر بخاطر نص خاص است نه وقت مختص

به نظر ما این ثمره، ثمره خوبی است لولا النص الخاص. نص خاص داریم که در خوف ضیق وقت یبدأ بالعصر، یبدأ بالعشاء الآخرة در نماز مغرب و عشاء.

راجع به نماز عصر که یبدأ بالعصر روایت حلبی است که در سندش محمد بن سنان است. ما هم دیروز اشتباه کردیم گفتیم صحیحہ حلبی. غفلت کردیم. آن روایت اولی حلبی را که گفتیم او صحیحہ نیست؛ روایت محمد بن سنان است که ان شاء الله فردا راجع به محمد بن سنان بحث رجالی می کنیم. فلیبدأ بالعصر در روایت محمد بن سنان است عن ابن مسکان عن الحلبي. اما روایت راجع به این که اگر فرصت نبود نماز مغرب را بخوانید بدأ بالعشاء الآخرة روایت عبدالله بن سنان است. خب بین مغرب و عشاء و ظهر و عصر هم که عرفا فرقی نیست. می گوید اگر وقت تنگ بود برای نماز مغرب و عشاء بدأ بالعشاء الآخرة ثم قضی المغرب. خب ظهر و عصر هم همین است.

و لذا این ثمره با توجه به روایت تمام نیست.

اما ثمرات دیگر ان شاء الله فردا دنبال می کنیم.

جلسه ۴۱

سه شنبه - ۹۵/۰۹/۳۰

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به ثمرات نزاع بین وقت مختص که مشهور قائلند و انکار وقت مختص [بود].

رسیدیم به این ثمره که اگر شخصی معتقد بود به ضیق وقت و به او گفتیم نماز ظهر را بخوان، نماز عصر بخوان، او هم نماز عصر خواند، بعد از این که نماز عصر خواند دید چهار رکعت به غروب آفتاب وقت است، بناء بر قول به وقت مختص عصر گفته می شود که خب این چه لزومی دارد که نماز ظهرش را در این چهار رکعت مانده به غروب آفتاب بخواند؟ نماز عصرش را چون معتقد است ضیق وقت بود یا خوف ضیق وقت بود قبلا خواند. الان نماز عصرش که تمام شده می بیند چهار رکعت به آخر وقت، به غروب آفتاب فرصت دارد. اگر ما قائل بشویم به وقت مختص بودن این چهار رکعت آخر وقت، خب وقت نماز ظهر گذشته و قضاء شده. چه لزومی دارد که الان قضاء بکند؟ می گذارد روزهای بعد قضاء می کند. ولی اگر قائل به وقت مشترک شدیم باید نماز ظهرش را در این وقت باقیمانده قبل از غروب آفتاب بخواند.

این ثمره دیگری برای این نزاع.

توضیح فرع سوم (بخش اول)

در این ثمره مطالبی هست که عرض می کنیم:

جواب سوم: تمسک به صحیح زراره برای تصحیح نماز ظهر با توجه به الغاء خصوصیت از

نسیان

مطلب اول این است که این ثمره با قطع نظر از صحیح زراره است که: اذا نسیت الظهر حتی صلیت العصر فذکرت انک لم تصل الظهر فانوها الاولى فانما هی اربع مکان اربع. [این] را اگر ما بپذیریم، خب اطلاقی این فرض را می گیرد. درست است که ما بخاطر نسیان نبود که نماز عصر را خواندیم قبل از نماز ظهر، بخاطر اعتقاد ضیق وقت بود، ولی عرف الغاء خصوصیت می کند. عرف الغاء خصوصیت می کند که نسیان ظهر مثالی است برای جایی که ما نماز عصر را شروع کردیم به وجه صحیح. و الا چه خصوصیتی دارد نسیان؟ مخصوصا نکته را هم که گفتند: انما هی اربع مکان اربع. و با توجه به این صحیح زراره چه قائل به وقت مختص بشویم، چه قائل به وقت مشترک، آن نماز قبلی که خواند به عنوان نماز عصر یقع ظهرا و در وقت مشترک هم بود. در این چهار رکعت به غروب آفتاب وظیفه اش اتیان به نماز عصر است.

جواب چهارم: دلیل وقت مختص منصرف است به کسی که نماز عصر را نخوانده باشد

مطلب دوم این است که گفته می‌شود بناء بر قول به وقت مختص هم ظاهر دلیل وقت مختص این است که در جایی چهار رکعت به غروب آفتاب وقت مختص است که شما قبلاً نماز عصر را نخوانده باشی. اگر قبلاً نماز عصر را خواندی بطور صحیح خب این چهار رکعت آخر وقت قبل از غروب آفتاب چرا صلاحیت نداشته باشد برای اتیان نماز ظهر؟ این که گفتند چهار رکعت به غروب آفتاب وقت مختص نماز عصر است، این انصراف دارد به جایی که شما نماز عصر را قبلاً نخوانده باشی. شامل این فرض نمی‌شود. وقتی شامل این فرض نشد رجوع می‌کنیم به اطلاقات اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر یا وجب الظهر و العصر ثم انت فی وقت منهما حتی تغیب الشمس. که اقتضاء می‌کند این اطلاق، این چهار رکعت مانده به غروب آفتاب هم وقت نماز ظهر هم هست؛ وقت مشترک است. دلیل مخصص فقط شامل جایی شد، دلیل مخصص مثل روایت داوود بن فرقد که می‌گفت وقت مشترک بین نماز ظهر و عصر تا مقدار چهار رکعت به غروب آفتاب است، این منصرف بود به جایی که ما قبل از چهار رکعت به غروب آفتاب نماز عصر را نخواندیم. از این فرضی که قبل از این مقدار اربع رکعات قبل از غروب ما نماز خواندیم منصرف شد. دلیل مخصص شامل این مورد نمی‌شود. رجوع می‌کنیم به اطلاق دلیل سعه وقت نماز ظهر و عصر تا غروب آفتاب. مثل روایت قاسم بن عروه یا موثقه زراره.

اشکال اول: روایت داوود بن فرقد اطلاق دارد

این مطلب قابل مناقشه است:

اولاً: دلیل مشهور روایت داوود بن فرقد است و او بعید نیست اطلاق داشته باشد. من روایت داوود بن فرقد را بخوانم. داوود بن فرقد عن بعض اصحابنا عن ابي عبدالله عليه السلام: اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الظهر حتى يمضي مقدار ما يصلي المصلي اربع ركعات فاذا مضى ذلك فقد دخل وقت الظهر و العصر حتى يبقی من الشمس مقدار ما يصلي المصلي اربع ركعات فاذا بقى مقدار ذلك فقد خرج وقت الظهر و بقى وقت العصر حتى تغیب الشمس. چرا اطلاق نداشته باشد نسبت به جایی که این مکلف نماز عصر را قبلاً نخوانده است؟

می‌گوید که فاذا مضی ذلک فقد دخل وقت الظهر و العصر حتی یبقی من الشمس مقدار ما یصلی المصلی اربع رکعات فاذا بقى مقدار ذلک فقد خرج وقت الظهر و بقى وقت العصر حتی تغیب الشمس.

اشکال دوم: این انصراف در دلیل وقت مشترک هم هست

اشکال دوم: اگر بگویید این روایت انصراف دارد از این فرض‌های نادر که نماز عصر را به اعتقاد ضیق وقت یا از روی نسیان در وقت مشترک خواندیم، اگر این انصراف دارد، چرا خطاب مطلق یعنی خطاب وقت مشترک، مثل روایت قاسم بن عروه اذا زالت الشمس فقد وجبت الظهر و العصر ثم انت فی وقت منهما حتی تغیب الشمس، انصراف نداشته باشد از این فرض؟ اگر فرض نادر است و روایت داوود بن فرقد از آن منصرف است پس روایت قاسم بن عروه هم که دال بر وقت نماز ظهر و عصر است تا غروب آفتاب از او منصرف باشد. بآنک تجرّ و بآئی لاتجرّ؟ پس شما نمی‌توانید بگویید دلیل وقت مختص روایت داوود بن فرقد است و او منصرف است از این فرض ولی روایت مطلق که روایت قاسم بن عروه است شامل این فرض می‌شود.

و به قول مرحوم آقای حکیم اگر روایت داوود بن فرقد را قرینه قرار بدهیم، این قرینه بر تخصیص نیست. این قرینه است بر این که بگوییم مراد از روایت قاسم بن عروه بیان وقت مسامحی نماز ظهر و عصر است. یعنی اذان ظهر وقت نماز ظهر و عصر شروع می‌شود، بدون ملاحظه وقت مختص ظهر گفتیم. غروب آفتاب هم انتهاء وقت نماز ظهر و عصر است بدون ملاحظه وقت مختص عصر گفتیم. جمع عرفی این است. نه این که بگوییم تخصیص می‌زند روایت داوود بن فرقد این روایت قاسم بن عروه را. تخصیص معنایش این است که روایت قاسم بن عروه می‌گوید وقت نماز ظهر هم تا غروب آفتاب امتداد دارد، بعد بگوییم روایت داوود بن فرقد می‌گوید کسی که نماز ظهر و عصرش نخواند تا چهار رکعت به آخر وقت، وقت نماز ظهر او تمام می‌شود؛ فقط وقت نماز عصر است. این می‌شود تخصیص. اما این جمع، عرفی نیست. جمع عرفی اقتضاء می‌کند بگوییم امام یک نظر اجمالی کردند در روایت قاسم بن عروه به وقت نماز ظهر و عصر. اجمالاً و مسامحتاً اذان ظهر که شد وقت نماز ظهر و عصر است با قطع نظر از بیان این که وقت مختص کدام چیست، وقت مشترک کدام چیست. غروب آفتاب هم انتهاء وقت نماز ظهر و عصر است، بدون بیان این که وقت مختص کدام چیست، وقت مشترک کدام چیست. باید بگوییم در مقام بیان نبود.

فرائض ۴۲۱

خب وقتی این جوری بگوییم آن وقت چه جوری می‌توانیم بیاییم به اطلاق روایت قاسم بن عروه تمسک کنیم در این فرض نادر؟ باید رجوع کنیم به اصل عملی. به اطلاق لفظی نمی‌توانیم رجوع کنیم. حالا مقتضای اصل عملی چیه، این بحث مستقلاً دارد.

[سؤال: ... جواب:] ما فعلاً بحث ادله رواییه وقت مختص نمی‌کنیم. ادعا شده که جبر ضعف سند این روایت به عمل مشهور. و بالاخره... عمل مشهور سند حدیث را درست کرد. ما به متن حدیث عمل می‌کنیم مطلقاً اگر سند تمام بشود. ما که فعلاً ادله مشهور را بررسی نکردیم. فعلاً بحث ما در ثمره نزاع بین مشهور و غیر مشهور است. حال، اصل عملی چه اقتضاء می‌کند، چون بحثش مفصل است، اجازه بدهید الان مطرح نکنم، در یک جای مناسب در فرعی که مربوط به خود این مطلب هست، بحث را دنبال کنیم. اجمالاً این‌طور نیست که همه جا مقتضای اصل جواز یا وجوب، مقتضای اصل، وجوب اتیان به نماز ظهر باشد در این چهار رکعت به غروب آفتاب برای کسی که نماز عصرش را سهواً یا بخاطر اعتقاد به ضیق وقت قبلاً خوانده است. استصحاب بقاء وجوب جاری بشود بگوید تو باید در همین چهار رکعت مانده به غروب آفتاب، بخوانی، نخیر. این استصحاب وجوب مبتلاً به اشکالاتی هست. مرحوم آقای حکیم مطرح کرده. ولی چون بحث طول می‌کشد، من اینجا مطرح نمی‌کنم.

فرع چهارم: وقوع جزئی از نماز ظهر در وقت

آخرین ثمره نزاع را هم بگوییم.

مشهور می‌گویند اگر کسی شروع کرد بخاطر اعتقاد به دخول وقت، نماز ظهر را خواند، ولی هنوز واقعا وقت داخل نشده بود، موقعی وقت داخل شد که فرض کنید این، سلام نماز ظهر را می‌خواست بدهد، مشهور گفتند این نماز صحیح است. چرا؟ بخاطر روایت اسماعیل بن رباح. روایت اسماعیل بن رباح این است: اذا صلیت و انت تری أنک فی وقت و لم یدخل الوقت فدخل الوقت و انت فی الصلاة فقد اجزأت عنک. این روایت نص در این مطلب است که اگر کسی با اعتقاد به دخول وقت نماز را شروع کند، بخشی از این نماز در وقت باشد، این نماز صحیح است. نه این‌که وقتی متلفت شد هنوز وقت داخل نشده باشد، آنقدر نماز را طول بدهد تا بعد سلام نمازش بعد از دخول وقت باشد. این‌که خلاف شرع است. با علم به عدم دخول وقت بخواد

نماز را ادامه بدهد. نه، بحث این است که نماز را تمام کرد آن وقت متوجه شد که من فقط سلام این نماز را داخل وقت درک می‌کنم. روایت می‌گوید اجزأت عنک یا داخل نماز فهمید اذان شده. موقعی فهمید که اذان شده بود.

خب این روایت مفتی به مشهور است.

آقای خوئی چون که معتقد است سند این روایت ضعیف است، فتوی نداده طبق این روایت. اما در سندش درست است اسماعیل بن رباح است، توثیق خاص ندارد، ولی راوی از او ابن ابی عمیر است. ابن ابی عمیری که شیخ طوسی گفت عرفوا بانهم لایروون و لایرسلون الا عن ثقة. کسانی که قبول دارند وثاقت مشایخ ثلاث را که ما هم جزء این‌ها هستیم خب به این روایت عمل می‌کنند. در ضمن این روایت در سندش اصحاب اجماع هم هستند. ابن ابی عمیر جزء اصحاب اجماع است و در سند این روایت واقع شده. بناء بر نظریه اصحاب اجماع که می‌گوید اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح ما عن هؤلاء و معنی می‌کنند عده زیادی از بزرگان که معنای این عبارت این است که سند تا این افراد اگر صحیح بود، اجماع علماء امامیه بر این است که این حدیث صحیح مطلقاً. یعنی لاینظر الی الواسطة بینهم و بین الامام. خب طبق این نظر هم این روایت صحیح می‌شود.

پس سند به نظر ما بخاطر وثاقت مشایخ ابن ابی عمیر قابل اعتماد است.

اما بیان ثمره: این آقا سلام نماز را گفت بعد از دخول وقت، طبق نظریه وقت مختص می‌خواهد شروع کند نماز عصرش را بخواند می‌گویند: بنشین! به اندازه چهار رکعت از اذان ظهر بگذرد، بعد شروع کن نماز عصر را بخوان. روایت می‌گوید اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الظهر فاذا مضی مقدار اربع رکعات دخل وقت العصر. مقدار اربع رکعات که نگذشته که.

مگر یکی بگوید این هم انصراف دارد از این فرضی که نماز ظهر صحیحش را خوانده باشد.

دیگه ما همیشه با این ادعای انصراف‌ها و ادعای اطلاق‌ها مشکل داریم.

[سؤال: ... جواب:] اربع رکعات افراد فرق می‌کند، یک بحث است، اما دیگه سلام نماز بعد از اذان گفته

بشود، دیگه این مضی مقدار اربع رکعات من زوال الشمس؟ خب این لم یمض دیگه.

فرائض ۴۲۳

این هم ثمره اخیره که آقای حکیم ملتزم شده. گفته من نظرم وقت مختص است و ملتزم می‌شوم. بله، باید بنشینند به اندازه چهار رکعت اذان ظهر بگذرد بعد نماز عصر بخواند. لم یمض مقدار اربع رکعات، برای چه نماز ظهر بخواند؟ نماز ظهرش صحیح است، تقبل الله. اما نماز عصر را باید صبر کند. کسی که قائل به وقت مختص است این جور می‌گوید. اما آنی که قائل به وقت مختص نیست، وقت مشترک است، فقط ترتیب بین نماز ظهر و عصر قائل است، خب نماز ظهر صحیح خواند دیگه.

این راجع به ثمرات این بحث.

[سؤال: ... جواب:] دیگه به تناسب حکم و موضوع مسافر هم می‌گویند وقت مختصش یمضی مقدار رکعتین دیگه. اربع رکعات که خصوصیت ندارد. در نماز مغرب هم گفتند حتی یمضی ثلاث رکعات. ... نماز مسافر دو رکعت است، چه ربطی دارد به این شخصی که از باب ارفاق و اجزاء گفتند سلام نمازت بعد از دخول وقت بود، مجزی است، فقد اجزأت عنک؟

ادله قول مشهور (وقت مختص)

اما ادله قول مشهور

برخی از ادله انصافا ضعیف است غیر از ادله رواییه ولی چون مطرح کردند ما هم مطرح می‌کنیم.

دلیل اول (صاحب مدارک): باید بتوان هر نمازی را در وقت خودش اتیان کرد

دلیل اول دلیل صاحب مدارک است. گفته که لامعنی لوقت الفریضه الا ما جاز ایقاعها فیه. آقا! مگر می‌شود بگوییم چهار رکعت اول اذان وقت نماز عصر است؟ وقت نماز آن وقتی است که بشود در او نماز را خواند و قطعاً نمی‌شود نماز عصر را عمدا در اول اذان ظهر ظهر خواند. نسیانا هم بخوانیم باطل است. چون اخلال کردیم به شرط این نماز.

جواب: اخلال به شرطیت ترتیب، معفو عنه است

خب جواب این وجه این است که آقا! اگر ما قائل به وقت مختص نشویم، اخلال کردیم در حال نسیان به شرط ترتیب و شرط ترتیب هم مشمول حدیث لاتعاد است. پس این وجه که گفت مع النسیان علی الظاهر

لعدم الاتیان بالماموربه علی وجهه، درست نیست. در فرض نسیان یا حتی جهل قصوری، حدیث لاتعداد اخلاص به شرطیت ترتیب را شامل می‌شود و این نماز عصر صحیح هست. پس صحیح واقع شد اتیان به نماز عصر در اول اذان ظهر فی الجملة و یا همان فرضی که عرض کردیم که اول وقت فقط سلام نماز ظهرش را داد، قبلش با اعتقاد به دخول وقت نماز ظهر را شروع کرد، سلام نماز در داخل وقت بود. خب الان عمدا هم می‌شود نماز عصر را خواند اگر قائل به وقت مختص نشویم.

دلیل دوم (علامه حلی): قول به وقت مشترک مستلزم خرق اجماع است

دلیل دوم دلیل علامه حلی است در مختلف. ایشان فرموده‌اند که ما قائل به وقت مختصیم. چرا؟ چون قول به وقت مشترک، قول به این که وقت نماز عصر از اذان ظهر است، مستلزم یکی از دو محال است: یا تکلیف مالایطاق یا خرق اجماع. اگر بگوییم واجب است در این چهار رکعت اول اذان هم نماز ظهر بخوانیم هم نماز عصر، این تکلیف مالایطاق است. گنجایش ندارد چهار اول وقت برای هر دو نماز که هشت رکعت می‌شود. اگر بگوییم مخیریم بین این دو نماز، یا باید نماز عصر را هنگام نماز ظهر بخوانیم، خرق اجماع است.

جواب اول: گرچه حکم به صحت، خرق اجماع است اما از باب اخلاص به شرطیت ترتیب است

جواب این هم واضح است. خرق اجماع است از باب این که اخلاص به شرط ترتیب است، نه از باب قول به وقت مختص. و لذا در جایی که مشکل اخلاص به شرط ترتیب نبود، مثل فرض نسیان که حدیث لاتعداد هم آن را تصحیح می‌کند یا فرض مورد روایت اسماعیل بن رباح، دیگر خلاف اجماع نمی‌شود.

جواب دوم: حکم به وجوب موسع نماز عصر مشروط به ترتیب، خرق اجماع نیست

و اصل اشکال به علامه این است که چه محذوری دارد که به نحو واجب موسع تکلیف بکنند به نماز ظهر و تکلیف بکنند به نماز عصر مشروط به ترتیب. واجب مضیق که نیست که همین الان بخوان. نماز عصر با رعایت ترتیب در حال عمد بخوان. مثل کسی که اول وقت وضوء ندارد. به او می‌گویند نماز با وضوء بخوان. از اول وقت می‌گویند نماز با وضوء بخوان. خب وضوئش چند دقیقه طول می‌کشد. نگفتند در این چند دقیقه که وضوء نداری نماز بخوان. واجب موسع است. و لذا اشکالی ندارد.

دلیل سوم: روایت داوود بن فرقد

دلیل سوم روایات است. و هی العمدۀ.

روایت اول همان روایت داوود بن فرقد بود که خواندیم. عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام: اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الظهر حتی یمضی مقدار ما یصلی المصلی اربع رکعات فاذا مضی ذلک فقد دخل وقت الظهر و العصر حتی یبقی من الشمس مقدار ما یصلی المصلی اربع رکعات فاذا بقی مقدار ذلک خرج وقت الظهر و بقی وقت العصر حتی تغیب الشمس.

کلام واقع می شود تارة در سند این روایت و اخری در دلالتش.

جواب اول: ضعف سند حدیث

سند این روایت مشکلش ارسالش است.

اشکال اول: ضعف حدیث منجر به عمل مشهور است

اما از دو راه خواستند تصحیح کنند این سند را:

یک راه ادعای جبر ضعف سند به عمل مشهور.

پاسخ اول: معلوم نیست فتوای مشهور مستند به این روایت باشد

و فيه المنع کبری و صغری:

استناد قول مشهور به وقت مختص به این روایت ثابت نیست. چون روایات دیگر داریم. روایت حلبی داریم که البته در سندش محمد بن سنان است. ولی معلوم نیست مشهور محمد بن سنان را قبول نداشتند. محمد بن سنان عن ابن مسکان عن الحلبي که بعدا روایتش را می خوانیم.

پاسخ دوم: کبرای انجبار درست نیست. شاید از باب احتیاط یا اکتفاء به وثوق نوعی باشد

علاوه ما اشکال کبروی هم داریم. ما جبر ضعف سند به عمل مشهور را قبول نداریم. شاید مشهور از باب احتیاط، از باب این که وثوق نوعی را کافی می دانستند در خبر، وثوق پیدا کردند. ما چه می دانیم؟

اشکال دوم (شیخ انصاری): روایات بنی فضال معتبر است

وجه دوم در تصحیح سند این روایت وجهی است که مرحوم شیخ انصاری ذکر کرده. فرموده آقا! هی اشکال نکنید مرسله داوود بن فرقد. این، روایت ابن فضال است. حسن بن علی بن فضال است. می‌گویند خب باشد چی می‌شود؟ می‌گویند مگر روایت نداریم راجع به بنی فضال: خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا؟ خذوا ما رووا. عمل کنید به روایات بنی فضال. شما می‌گویید مرسله است؟ اجتهاد در مقابل نص می‌کنید؟!

پاسخ اول: ظاهر خذوا ما رووا، بیان عدم ضعف این روایات فقط از ناحیه انحراف عقیده این‌ها**است**

انصافاً این فرمایش از این شیخ بزرگ قابل اغماض نیست:

اولاً: جناب شیخ! خذوا ما رووا ظاهرش این است که انحراف عقیدتی این‌ها مانع از اخذ به روایات این‌ها نشود. بابا! آن‌هایی که پیشکوست بودند، پیرغلام بودند، روایت نقل می‌کنند، می‌گویند آقا! مرسل نقل کردی قبول ندارم، عن رجل، خب این رجل کیه؟ این حسن بن علی بن فضال فطحی که منحرف العقیده هست و لو شخص ثقه‌ای است، در اوج وثاقت، این بگوید عن رجل، بگوئیم امام فرمود خذوا ما رووا. خذوا ما رووا یعنی لایمنعکم انحراف عقیده بنی فضال من العمل بروایاتهم. اما واجد شرائط صحت روایت از سایر جهات که باید باشد.

پاسخ دوم: روایت خذوا ما رووا، معتبر نیست

ثانیاً: خود این روایت سندش چیه؟ خب غیبت شیخ طوسی را نگاه کنید این جوری می‌گوید. می‌گوید ابی الحسین بن تمام قال حدثنی عبدالله الکوفی خادم الشیخ الحسین بن روح رضی الله عنه قال سئل الشیخ یعنی ابوالقاسم، همین حسین بن روح رضی الله عنه، عن کتب ابن ابی العذافر، یعنی شلمغانی، بعد ما ذم و خرج فيه اللعنة فقیل له فکیف نعمل بکتابه و بیوتنا منها ملاء؟ در هر خانه شیعه‌ای عادتاً کتاب تکلیف شلمغانی بود، مرجع تقلیدشان بود دیگه، رساله عملیه بود، فقال اقول فیها ما قاله ابو محمد الحسن بن علی

فرائض ۴۲۷

عليه السلام و قد سُئل عن كتب بنی فضال فقالوا كيف نعمل بكتبهم و بیوتنا منها ملأ فقال علیه السلام خذوا بما رووا و ذروا ما رأوا.

خب آقا! سند این روایت چیه؟ ابی الحسین بن تمام حدثنی عبدالله الکوفی خادم الشیخ حسین بن روح، نه ابی الحسین بن تمام توثیق دارد، نه عبدالله کوفی که خادم حسین بن روح بود. خدامنا، بعضی روایات می گوید شرار الخلق، البته سندش ضعیف است، ولی خدام ائمه که همه شان آدم های خوبی نبودند تا چه برسد به خادم حسین بن روح که در اوج تقیه بوده. یک شخصی از همین خدام حسین بن روح لعن کرد به معاویه. حسین بن روح در تاریخ هست که اخراجش کرد. چرا؟ برای این که اگر بناء بود حسین بن روح، نائب خاص، معروف بشود در مجتمع بغداد به این که لعن می کند خلفاء را، دیگه کار نمی توانست بکند. امام زمان علیه السلام هم بلد بود چه کسی را نائب خاصش قرار بدهد. نرفت علماء را نائب قرار بدهد. یک شخصی که بازاری بود نائب خاصش قرار داد که حساس به او نشوند. و لذا دید حسین بن روح خادمش لعن معاویه کرد و به او حساس می شوند، اخراجش کرد. حالا این خادم، عبدالله الکوفی لابد کسی بوده دیگران به او حساس نبودند، یک آدم معمولی بود، از کجا معلوم ثقه بوده؟ او ثقه بوده، ابی الحسین بن تمام چی؟ و لذا این روایت اشکال سندی دارد.

جواب دوم (محقق خوئی): متعینا بخاطر سه قرینه، مفاد این روایت، بیان ترتیب است نه وقت

مختص

اما اشکال دلالی

قرینه اول: الا ان هذه قبل هذ در روایات وقت مشترک

اشکال دلالی [را] آقای خوئی اشکال کرده. گفته که آقا! یمضی مقدار اربع رکعات فاذا مضی مقدار اربع رکعات فقد دخل وقت العصر، لا اقل با آن روایاتی که می گوید اذا زالت الشمس دخل الوقتان الا انه هذه قبل هذه جمع عرفی دارد. جمع عرفیش این است که بگوییم روایت داوود بن فرقد می خواهد بگوید اول نماز ظهیر را بخوان بعد نماز عصر. وقت مختص ذکر کرد، یعنی عملا برای متعارف مردم اول باید نماز ظهر

بخوانم بعد نماز عصر. نه این وقت مختصی که مشهور می‌گویند و ثمرات فقهیه بر او بار کردند. نه، همان الا ان هذه قبل هذه در روایات دیگر را، این روایت بیان می‌کند. لاقلاً مقتضای جمع عرفی این است.

و قرائنی بر این مطلب اقامه کرده ایشان. می‌گویند مبعدهاتی دارد قول به وقت مختص که آن مبعدهات را وقتی بگوییم روشن می‌شود که این جمع عرفی همین است که بگوییم اول نماز ظهر را بخوان و بعد نماز عصر. و مراد از وقت مختص این است.

انشاءالله تأمل بفرمایید فردا بحث می‌کنیم. سند روایت حلبی هم که در او محمد بن سنان است انشاءالله روز شنبه (البته) بحث خواهیم کرد.

جلسه ۴۲

شنبه - ۹۵/۱۰/۰۴

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به روایات دال بر وقت مختص برای نماز ظهر و یا نماز عصر بود.

اولین روایت، روایت داوود بن فرقد بود که اشکالش این بود که مرسله است.

و لو مثل مرحوم آقای بروجردی خواستند با عمل مشهور جبر ضعف سند بکنند، ولی به نظر ما این مطلب تمام نیست.

راجع به دلالت این روایت مرحوم آقای خوئی فرمودند که ظاهر این جمله که اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الظهر حتی یمضی مقدار ما یصلی المصلی اربع رکعات فاذا مضی ذلک فقد دخل وقت الظهر و العصر حتی یبقى من الشمس مقدار ما یصلی المصلی اربع رکعات فاذا بقى مقدار ذلک فقد خرج وقت الظهر و بقى وقت العصر حتی تغیب الشمس، مرحوم آقای خوئی فرمودند که ظاهر این تعبیر بیان شرطیت ترتیب بین نماز ظهر و عصر است. تا انسان نماز ظهر نخواند متمکن فعلی نیست در حالت ذکر و عدم نسیان از این که نماز عصر را بخواند. نه این که وقت مختص ظهر است چهار رکعت اول وقت به جوری که اگر نسیاناً نماز عصرش در این وقت واقع بشود، نماز عصرش باطل است یا اگر اعتقاد داشت به دخول وقت ظهر، نماز ظهر را

فرائض ۴۲۹

شروع کرد، سلام نماز ظهر بعد از اذان ظهر واقع شود که روایت اسماعیل بن رباح می‌گفت که فقد اجزأت عنک، بگوئیم نماز عصر را نمی‌تواند شروع کند. این خلاف ظاهر است.

هم قرائن منفصله رواییه بر این مطلب هست، هم قرائن غیر رواییه بر این مطلب هست.

قرائن رواییه منفصله آن روایاتی است مثل روایت قاسم بن عروه که می‌گوید اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جميعا الا ان هذه قبل هذه. کاملاً نشان می‌دهد که اذان ظهر که شد، وقت نماز ظهر و عصر هر دو داخل می‌شود. فقط نماز ظهر قبل از نماز عصر خوانده می‌شود. این قرینه منفصله رواییه است.

اما قرائن غیر رواییه: ایشان فرموده است که قرائن غیر رواییه این است که قول به وقت مختص مبعديات دارد که بعید است انسان به آن ملتزم بشود:

قرینه دوم: کسی که فقط سلام نماز ظهرش در وقت است باید برای نماز عصر صبر کند

مبعد اول این است که لازمه وقت مختص همین است که اگر سلام نماز ظهر داخل وقت بود و این آقا بر اساس روایت اسماعیل بن رباح که گفت فدخل الوقت و انت في الصلاة، فقد اجزأت عنک. خیلی بعید است که انسان ملتزم بشود که این آقا نماز ظهرش را خوانده، حالا سلام نماز داخل اذان ظهر بود فقد اجزأت عنک دیگه. بگوئیم نمی‌توانی نماز عصر بخوانی باید صبر کنی به اندازه چهار رکعت از اذان ظهر بگذرد. این التزام به آن بعید است.

قرینه سوم: ضابطه‌مند نبودن وقت مختص نماز ظهر

مبعد دوم: اگر معیار در وقت عصر را بگوئید مضی مقدار اربع رکعات، خب مراد شما از مقدار چهار رکعت مقدار فعلی که نیست. چون یک شخصی ممکن است نماز ظهرش نیم ساعت طول بکشد. او که مهم نیست. مهم مقداری است که يحتاج اليه المكلف. حداقل زمان برای چهار رکعت نماز می‌گوئید وقت مختص ظهر است. خب این ما يحتاج اليه المكلف، مراد متعارف مردم هستند؟ یا هر شخصی خودش را حساب می‌کند که چه مقدار نیاز دارد برای خواندن چهار رکعت نماز؟ اگر می‌گوئید متعارف مردم معیارند، خب متعارف در نماز ظهر، چهار رکعت نماز ظهر، مثلاً چهار دقیقه است. اما یک آقای است طی اللسان دارد، طی الصلاة دارد، سر دو دقیقه نماز ظهرش را می‌خواند، صحیح هم می‌خواند، این آقا باید صبر کند تا متعارف مردم که

چهار دقیقه طول می کشد نماز ظهرشان، آن مقدار بگذرد؟ مخصوصاً فرض کنید این آقا برخی از اجزاء نماز را هم فراموش کرد. حمد و سوره را فراموش کرد از رکعت اول و دوم، تسبیحات را هم از رکعت سوم و چهارم، خب می شود دیگه، آدم حواس پرت، سلام نماز را که دارد، یک دقیقه بیشتر نشد این نماز، چون کل نماز را حواسش جمع بود دو دقیقه می شد، این هم که با حدیث لاتعداد باید این نمازش را تصحیح کنیم و می کنیم، مشکلی نیست، بالاخره من نسی القراءة فلاشیء علیه ولی شما می گوئید این آقا صبر کند تا آنهایی که متذکرند و نمازشان بیشتر طول می کشد آن ها نمازشان تمام بشود؟ آخه این وجهش چیه؟ این ها مبعد است که بگوئیم این آقا نمی تواند نماز عصر بخواند، باید صبر کند.

و اگر می گوئید معیار شخص مکلف است، خب این شخص مکلف هم ممکن است حالانش فرق کند. یک روز سرحال است، چنان سرعت عمل پیدا کرده که سر سه دقیقه می تواند نماز ظهرش را بخواند. یک روز اصلاً دچار لکنت زبان شده، برخاستن و نشستنش مشکل شده، در پنج دقیقه هم نمی تواند نماز ظهرش را بخواند. انسان در شرائط مختلف تواناییش فرق می کند. آن روزی که سر حال بود و زودتر از متعارف راجع به خودش که متعارف راجع به خودش این بود که فرض کنید چهار دقیقه طول می کشید ولی امروز که غیر متعارف هست حالش و تیز شده، طی اللسان پیدا کرده آن روز، شارژ است، حالا چی کرده، چی مصرف کرده، الله اعلم، سریع نمازش را می خواند، خب بگوئید آقا نمی توانی نماز عصر را بعد از نماز ظهر بخوانی.

در فرض عدم اتیان به نماز ظهر، مقدار وقت برای نماز ظهر قابل پیش بینی نیست

و یک مطلب هم عرض کنم. و آن این است که شما هم نماز فعلی را که در نظر نمی گیرید. چون نماز فعلی ظهر بخواند که خب بعد نماز عصر بخواند، ما بیشتر نظرمان به جایی است که نماز ظهر نخوانده، نماز عصر سهوا خوانده. می خواهیم ببینیم وقت مختص نماز ظهر کی هست؟ این اصلاً نماز ظهر نخوانده. می خواهیم ببینیم در وقت مختص نماز ظهر خوانده تا حدیث لاتعداد نگیردش، این نماز عصرش باطل باشد، چون اخلال به وقت کرده، یا در وقت مشترک خوانده تا حدیث لاتعداد بگیردش و بگوید نمازت صحیح است. پس اصلاً فرض متعارف که نیاز داریم به او جایی است که نماز ظهرش را نخوانده. خب این باید به صورت قضیه تعلیقیه باشد که اگر امروز نماز ظهرش را می خواند چه جوری می خواند؟ آیا تند می خواند، کند

فرائض ۴۳۱

می‌خواند؟ آیا دچار اشتباه می‌شد؟ افرادی هستند اگر نماز بخوانند در یک روز دچار اشتباه می‌شوند می‌باید تکرار کنند. و لا الضالین را چند بار بگویند. وسواس نیست؛ خب غلط می‌شود دیگه. اشتباه می‌شود. متمکن نیست امروز. امروز متمکن نیست.

اگر معیار متعارف باشد عیب ندارد، معیار متعارف می‌گوییم میانگین نمازهایی که من می‌خوانم، نماز ظهرم سه دقیقه است. میانگین حساب کنید. آن اشکالش این بود که حالا اگر امروز دو دقیقه شد چی. اگر می‌گویید هر روز را حساب می‌کنیم، امروز شمای مکلف چقدر نیاز داری به نماز ظهر؟ یعنی نسبی اندر نسبی. یعنی هم به لحاظ افراد نسبی حساب کردیم، گفتیم خودت، علیکم انفسکم، ببین خودت چقدر نیاز داری به وقت برای نماز ظهر؟ بعد هم این آقا می‌گوید من فرق می‌کنم، گاهی شارژ هستم گاهی شارژ نیستم، آن هم می‌گفتیم اگر متعارف در نظر گرفته بشود مبعد دارد. امروز که شارژ است زودتر می‌خواند باید صبر کند بی خود همین جور الف بشود تا وقت متعارف برسد. اما اگر کسی بگوید آقا! نسبت به این مکلف هم حال امروزش حساب می‌شود. امروز ببینیم چه جوری است. خب این اصلاً مبعدهش این است که اصلاً چه جوری ما حساب کنیم حال امروزش را. چون فرد متعارف برای؟؟ جایی است که نماز نخوانده. اگر امروز نماز ظهر می‌خواند چقدر طول می‌کشید، در این نماز حمد و سوره یادش می‌رفت یا نمی‌رفت، خب این دیگه قابل پیش بینی نیست. ممکن است اگر نماز ظهر می‌خواند حمد و سوره یادش می‌رفت. ممکن است نه، حمد و سوره نه تنها یادش نمی‌رفت بلکه مجبور بود بعضی از الفاظ را چند بار تکرار کند چون غلط اداء می‌شد.

اصلاً ضابط مشخصی ندارد این وقت مختص نماز ظهر.

و لذا این که مرحوم آقای حکیم آمدند گفتند آقا! چرا ضابط مشخص ندارد وقت مختص؟ ضابطش حال فعلی مکلف است. امروز همین مکلف، کار به مکلفین دیگر نداریم، کار به این مکلف در سایر ایام هم نداریم، این مکلف در امروز چقدر نیاز دارد برای انجام نماز ظهر؟ حالش خوب است، سر حال است، شارژ است، دو دقیقه نیاز دارد، پس وقت مختص نماز ظهر امروز می‌شود دو دقیقه. اگر نه، یک روز است که توان کمتر از پنج دقیقه نماز ظهر خواندن ندارد، وقت مختص نماز ظهر امروزش می‌شود پنج دقیقه.

خب واقعا این هم مطلب عرفی نیست. چون عرض کردم معیار نوعا برای ما که می‌خواهیم این بحث را دنبال کنیم، جایی است که نماز ظهر نخوانده.

[سؤال: ... جواب:] چه می‌دانیم؟ ... شاید اگر از اول می‌خواست نماز هشت رکعتی بخواند، تاثیر داشت در روحیه‌اش. وانگهی بحث هم که منحصر به نماز ظهر و عصر نیست. بحث مغرب و عشاء را که چی می‌گویید؟ وقت مختص که دیگه فرق نمی‌کند بین نمازها. این جور نیست که بگویید آقا! چه فرق می‌کند؟ نماز ظهر با عصر بالاخره حساب می‌کنید علامتش این است که نماز عصرش چقدر طول کشیده. نه. ممکن است نماز عصر یک شرائطی برایش پیش می‌آید، نماز ظهر یک شرائط دیگری پیش می‌آید.

بالاخره عرض ما این است امروز برای نماز ظهرش چقدر به وقت نیاز دارد، شخص مکلف را نسبت به امروز حساب بکنیم، این یک ضابط معینی نیست چون ما موقعی نیاز به این بحث داریم که طرف نماز ظهر نخوانده. فراموش کرده نماز ظهر بخواند. شاید اگر نماز ظهر می‌خواند زودتر تمام می‌شد امروز، شاید دیرتر تمام می‌شود. پس وقت مختص امروز نماز ظهر با این که می‌گوییم اگر نماز ظهر می‌خواند امروز چقدر حداقلی زمانی که می‌توانست نماز ظهر بخواند امروز چقدر است، این اصلا ضابط معین ندارد.

[سؤال: ... جواب:] اگر بگویید متعارف، امروز تندتر از متعارف نماز خواند، باید بگوییم صبر کند، علافی بکشد، قطار می‌خواهد حرکت کند، ماشین می‌خواهد حرکت کند، راننده غر می‌زند، این هم نماز ظهرش را خوانده، هی صبر می‌کند، آقا! چرا صبر کردی؟ وقت مختص متعارف مردم هنوز تمام نشده است. می‌گوید تو که نماز ظهرت را خواندی. می‌گوید آره من طی اللسان دارم، طی الحركة دارم. این عرفی نیست. ... می‌خواهد نماز عصر را شروع کند، شما می‌گویید هنوز وقت مختص است، حق نداری نماز عصر شروع کنی. ... مبعد دارد. ما نمی‌گوییم عقلا قابل التزام نیست. اگر معیار آقای حکیم را بگوییم معیار شخص مکلف است در شخص امروز، حداقل زمانی که امروز این مکلف برای نماز ظهر نیاز داشت، چقدر بود؟ حداقل زمانی که امروز این مکلف برای نماز مغرب نیاز داشت، چه زمان بود؟ این می‌شود وقت مختص. ما عرض‌مان این است که این هم ضابط معین ندارد. چون نوعا موقعی به این بحث نیاز پیدا می‌کنیم که طرف اشتباه کرده نماز ظهر را نخوانده، نماز عصر خوانده، نماز مغرب نخوانده، نماز عشاء خوانده. ... عصر را کی به جای نماز ظهر

فرائض ۴۳۳

حساب می‌کند؟ از جهت زمان اگر می‌گویید بر فرض فرمایش شما در نماز عصر و مغرب درست باشد و ما عرفی ندانیم که این آقا اگر نیت نماز ظهر می‌کرد، خب همان نیت نماز ظهر بعضی‌ها دچار وسواس هستند، در بعضی نمازها. ... بالاخره شما باید بحث افراد غیر عرفی هم بکنید دیگه.

اشکال: مقدار وقت صرف شده برای نماز عصر کاشف از مقدار وقت مورد نیاز برای نماز ظهر

است

خب بر فرض شما بگویید دیگه نماز ظهر و عصر که دیگه وقتش مشخص است دیگه. این آقا اگر بطيء اللسان شده امروز، برای نماز عصر هم همین جور است، پس همین نماز عصری که خواند معیار است، کاشف از این است که نماز ظهر امروز چقدر طول می‌کشید برای این آقا.

پاسخ: این ضابطه در نماز مغرب و عشاء نمی‌آید

ولی در نمازهای دیگر چی می‌گویید؟ نماز مغرب و عشاء چی؟

محصل اشکال آقای خوئی این بود که قرائن روایه منفصله و قرائن غیر روایه قرینه می‌شود که این ظهور پیدا نکند یا حداقل بشود ظهور روایت داوود بن فرقد را حمل بکنیم بر این که مراد از این که مقدار چهار رکعت وقت بگذرد تا نماز عصر وقتش برسد، حمل بشود بر این معنا که یعنی تمکن فعلی از نماز عصر پیدا نمی‌کنید مگر بعد از اتیان به نماز ظهر در حالات عادی.

اشکال اول: احتمالا روایت داوود بن فرقد قرینه است بر ظهور الا ان هذه قبل هذه در بیان وقت

مختص نه شرطیت ترتیب

به نظر ما این اشکال آقای خوئی قابل جواب است.

اما این که فرمودند جمع عرفی بین روایت داوود بن فرقد و روایت قاسم بن عروه اقتضاء می‌کند روایت داوود بن فرقد را حمل کنیم بر این که یعنی تا نماز ظهر نخوانی در حالات عادی تمکن فعلی از نماز عصر پیدا نمی‌کنی، خب لم لایعکس؟ ما دو تا روایت داریم. روایت داوود بن فرقد می‌گوید اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر فاذا مضی مقدار اربع رکعات من الظهر دخل وقت العصر، روایت قاسم بن عروه می‌گوید اذا زالت

الشمس دخل وقت الظهر و العصر جميعا الا ان هذه قبل هذه. چرا روایت قاسم بن عروه قرینه بشود بر این که روایت داوود بن فرقد را حمل کنیم بر بیان شرطیت ترتیب؟ لم لایعکس؟ روایت داوود بن فرقد قرینه بشود بر این که امام علیه السلام در روایت قاسم بن عروه می‌خواهند بفهمانند آقایان مثل اهل سنت فکر نکنید که می‌گویند وقت نماز عصر موقعی است که سایه شاخص برابر شاخص بشود یا دو برابر شاخص بشود. خیر. اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جميعا، ولی نماز عصر وقتش بعد از مقدار اتیان نماز ظهر است. الا ان هذه قبل هذه یعنی الا ان وقت هذه قبل هذه.

اشکال دوم (مرحوم بروجردی): متعینا بخاطر چهار قرینه، الا ان هذه قبل هذه ظهور در وقت

مختص دارد نه شرطیت ترتیب

مرحوم آقای بروجردی فرموده اتفاقا متعین همین است که ما روایت قاسم بن عروه را حمل کنیم، الا ان هذه قبل هذه، بر این که الا ان وقت هذه قبل هذه. چرا؟

قرینه اول: ترتیب، از واضحات بوده

اولا: روشن بوده که نماز عصر بعد از نماز ظهر است. توضیح واضحات است. آنی که روشن نبود این بود که عامه فکر می‌کردند وقت نماز عصر بعد از بلوغ ظل است مثل الشاخص.

به جوری که در یکی از روایات‌شان هست که یکی از امراء یا فقهاء را دیدند در منزلش بعد از نماز ظهر نماز عصر را خواند، تعجب کردند. گفتند حالا که وقت نماز عصر نیست. پرسیدند از او. گفتند ما هذه الصلاة؟ این نماز چهار رکعتی که بعد از نماز ظهر خواندی چیه؟ گفت این نماز عصر است. یعنی نا مانوس بود برای عامه نماز عصر را آدم موقع ظهر بخواند. آخه می‌گویند نماز عصر. عامه این جور می‌گویند. می‌گویند به شما می‌گویند نماز عصر. مثل این که شما ناهار را بگذارید صبحانه دو بار. می‌گویند صبحانه و نهار، شما در صبحانه یک بار صبحانه بخوری بعد از ده دقیقه، ده دقیقه هم نمی‌خواهد دیگه، بلافاصله بگویید خب ناهارمان را هم بیاورید بخوریم. خب عامه می‌گوید این صبحانه دوم است؛ ناهار نیست. نماز عصر هم وقت دارد. وقتش وقت عصر است. موقع ظهر نماز دوم بخوانی این می‌شود ظهر دوم. مثل صبحانه دوم که آن آقا

فرائض ۴۳۵

می‌خواست بخورد. این عصر نمی‌شود. و همین‌طور نماز عشاء. نماز عشاء، آخر است، یعنی نماز آن انتها شب، آن وقتی که حالا زوال حمزه مغربیه می‌شود که مردم بعد از آن می‌روند می‌خوانند، اول مغرب نماز چهار رکعتی بخوانی این نماز مغرب دوم است، این نماز عشاء نیست. این جور فکر می‌کنند دیگه.

روایت قاسم بن عروه آمده می‌گوید خب اشتباه می‌کنند. پیغمبر هم جمع بین صلاة الظهر و العصر من غیر مطر و لاسفر تا بر امتش تسهیل بشود. آخه این ماهیت این نماز، نماز عصر است، چون وقت فضیلتش هم در وقت عصر است اسمش را گذشتند صلاة العصر. شما که خلیفه‌تان نماز جمعه را چهارشنبه خوانده، شما دیگه حق ندارید این حرف‌ها را بزنید. رو هم خوب چیزی است.

آقای بروجردی فرموده برای کسر این شبهه عامه روایت قاسم به عروه گفت اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جميعا. بعد استثناء زد؛ فرمود الا ان هذه قبل هذه. اگر می‌خواست الا این که صلات عصر بعد از نماز ظهر است اتیانش، ترتیب، معتبر است، این توضیح واضح‌تر بوده. اما بیان این که وقت عصر بعد از همان اذان ظهر شروع می‌شود این توضیح واضح‌تر نیست.

این یک قرینه.

قرینه دوم: مقتضای استثناء متصل این است که مراد از الا ان هذه بعد هذه، وقت هذه قبل هذه

باشد

قرینه دوم: خود استثناء الا ان هذه قبل هذه از اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جميعا. خب استثناء از حکم که می‌زنند ظاهرش استثناء متصل است دیگه. استثناء منفصل خلاف ظاهر است. خب شما در مستثنی منه راجع به چی بحث کردید؟ راجع به دخول وقت نماز ظهر و عصر. باید آن مگر هم بخورد به وقت: مگر این که نماز عصر شرطش این است که بعد از نماز ظهر باشد. این استثناء با آن مستثنی منه نمی‌خورد.

قرینه سوم: ترتیب با قبل هذه می‌سازد نه با بعد هذه

قرینه سوم که آقای بروجردی فرمودند: آقا! ترتیب اگر می‌خواستند بگویند باید می‌گفتند الا انه هذه بعد هذه. شرط صحت نماز ظهر این نیست که بعدش نماز عصر خوانده بشود. یکی از دوستان به بعضی از بی نمازها می‌گفت فقط نماز ظهر بخوانید. او هم یواش یواش، حالا فقهی بحث نمی‌کنیم، او می‌خواست مرشدی بحث کند، می‌گفت نماز صبح نخوان، نماز مغرب و عشاء [هم نخوان]، همان نماز ظهروت را بخوان. یواش یواش او را نماز خوان می‌کرد. حالا مهم این است که بعضی‌ها فقط نماز ظهر می‌خوانند. نماز عصر را دیگر نمی‌خوانند. نماز ظهرش باطل است؟ نه. باطل نیست. شرط نماز ظهر این نیست که بعدش نماز عصر بخوانی. شرط نماز عصر این است که قبلش نماز ظهر خوانده باشی. پس اگر شرطیت ترتیب می‌گفتند، می‌گفتند الا ان هذه بعد هذه.

قرینه چهارم: روایت داوود بن فرقد

و لذا در مقابل مرحوم آقای خوئی مرحوم آقای بروجردی فرموده بر عکس روایت داوود بن فرقد باید قرینه بشود بر این که ما در روایت قاسم بن عروه تصرف کنیم. اگر این قرائنی که ذکر کردیم در روایت قاسم بن عروه خودش کافی نباشد برای استظهار از روایت قاسم بن عروه که مراد الا ان وقت هذه قبل هذه هست، لااقل روایت داوود بن فرقد قرینه می‌شود بر این معنا.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... ثم انت فی وقت منهما حتی تغیب الشمس. ... ذیل روایت همین قاسم بن عروه است.

پاسخ قرینه اول: توضیح واضحات، ابتداء به ساکن عرفی نیست اما به صورت استثناء، عرفی

است

این فرمایش آقای بروجردی به نظر ما ایراد دارد. درست است ما به آقای خوئی هم اشکال کردیم لم لایعکس؟ اما این فرمایش آقای بروجردی از این طرف که می‌گویند روایت داوود بن فرقد قرینه است بر تصرف در روایت قاسم بن عروه اگر این قرائن منشا ظهور روایت قاسم بن عروه در این نباشد که الا ان وقت هذه قبل هذه، می‌گوییم جناب آقای بروجردی! این قرائن شما مخدوش است.

فرائض ۴۳۷

اما این که فرمودید توضیح و اوضحات است که بگویند الا ان صلاه العصر مشروطه بالترتیب بینها و بین الظهر، نه، توضیح و اوضحات همه جا که اشکال ندارد. به صورت استثناء بیان کردن که اشکال ندارد. توضیح و اوضحات اگر ابتداء به ساکن باشد عرفی نیست. اما برای دفع دخل، امام بفرماید که ای عامه که فکر می کنید وقت نماز عصر از زمانی است که سایه شاخص مثل شاخص بشود، شما اشتباه می کنید؛ وقت نماز عصر از اذان ظهر است مثل وقت نماز ظهر؛ فقط فرق این دو نماز این است که نماز عصر بعد از نماز ظهر خوانده می شود، فقط همین، از حیث وقت هیچ فرقی با هم ندارند، این که عرفی است. یک مرد و یک زن را بگوییم این ها هیچ فرقی با هم ندارند الا این که این زن است، او مرد است. این برای تاکید است. بعد بگوییم توضیح و اوضحات است این زن است آن مرد است؟ حضرت صدیقه طاهر در عصمت هیچ فرقی با ائمه اطهار ندارد الا انها امرأه و هم رجال. این توضیح و اوضحات است؟ توضیح و اوضحات ابتداء به ساکن عرفی نیست. برای تاکید مطلب که هیچ فرقی بین این دو نیست. الا این حیث، یک بیان عرفی است. هیچ فرقی در وقت بین نماز ظهر و عصر نیست فقط فرق این دو نماز در این است که نماز عصر باید بعد از نماز ظهر باشد، فرق دیگری با هم ندارند، این کاملاً عرفی است. این توضیح و اوضحات مستهجن نیست.

[سؤال: ... جواب:] رفع شبهه با صدر. اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جميعا. می گوید آقا! وقت نماز عصر همان وقت نماز ظهر است. چرا اشتباه می کنید؟ فقط فرق بین این دو نماز در این است که نماز عصر مشروط به ترتیب است. فرق دیگری با هم ندارند. این کاملاً عرفی است و لو آن فرق واضح باشد.

پاسخ قرینه دوم: استثناء برای بیان این است که موقع اذان، وقت بالفعل نماز عصر نیست

اما قرینه دوم که فرمودند که استثناء باید تناسب داشته باشد با مستثنی منه، با این بیانی که عرض کردیم کاملاً تناسبش عرفی است. می فرماید که وقت اذان که شد، وقت زوال شمس شد، وقت نماز ظهر و عصر هر دو داخل شده است، فقط نماز عصر بعد از نماز ظهر باید خوانده بشود.

[سؤال: ... جواب:] نخیر، استثناء منقطع نیست. ببینید! چون ظاهر دخل وقت الظهر و العصر جميعا، اطلاق مقامیش اگر بود یعنی اذان ظهر که بگویند وقت نماز ظهر و عصر فرارسیده، ممکن است کسی بعدها توهم کند که می توانی نماز عصر را بخوانی. درست است وقت نماز عصر فرارسیده اما وقتی نیست که بتوانی بالفعل

از آن استفاده کنی. مزاحم دارد. وقت شرعی نماز عصر فرارسیده با اذان ظهر ولی یک وقتی نیست بتوانی بالفعل از آن استفاده کنی. مزاحم دارد. این استثناء عرفی است. وقتی به شما می‌گویند وقت نماز عصر با اذان ظهر مثل وقت نماز ظهر فرا می‌رسد خب اطلاق مقامیش لا اقل اقتضاء می‌کنند بگویند همین الان می‌شود نماز عصر خواند، می‌گویند ولی اول برو نماز ظهر بخوان بعد نماز عصر. می‌گوید آقا! وقت خرید نان و حلیم رسید، ساعت شش صبح شد، الا این که اول حلیم بخور بعد نان بخور، این کاملاً عرفی است.

[سؤال: ... جواب:] نه. منقطع نیست. چون اگر این را نگوئی یک عده‌ای ممکن است فکر کنند شما مخیری، یا بروی آن را شروع کنی یا این را. ... هیچ خلاف ظاهر نیست. ... همین مثال نان و حلیم خریدن. اذا دخل ساعة السادسة صباحا فقد دخل وقت شراء الخبز و الحلیم الا ان هذا قبل هذا. کاملاً عرفی است. وقتش رسید ولی اول برو او را بخور بعد آن را.

پاسخ قرینه سوم: هذبه بعد هذبه برای بیان ترتیب، عرفی است

قرینه ثالثه این بود که آقا! چرا نگفتند الا ان هذبه بعد هذبه؟ اگر می‌خواستند ترتیب را بگویند باید نماز عصر را می‌گفتند مشروط به سبق نماز ظهر است. نماز ظهر که مشروط به لحوق نماز عصر نیست. این هم جوابش این است که یک بیان عرفی است. شما برای این که بگویید که بعد از نماز ظهر نماز عصر بخوان، نماز عصر مشروط است به این که قبلش نماز ظهر بخوانی، یک بیان عرفی این است که بگویی آقا! لابد ان تكون العصر بعد صلاة الظهر، یک بیان عرفی [هم] این است که آقا! نماز ظهر قبل از نماز عصر است. اول نماز ظهر را بخوان بعد نماز عصر را. اول وضوء بگیر بعد نماز بخوان. مگر صحت وضوء مشروط به لحوق نماز است. وضوء بگیر نماز نخوان. این که می‌گویند اذا قمتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهكم که ظاهرش این است که یعنی اولش وضوء بگیر بعد بروید نماز بخوانید، خب بیان عرفی است که نماز مشروط به وضوء است. وضوء که مشروط به نماز نیست. اینجا هم برای این که بگویند نماز عصر مشروط به سبق نماز ظهر است می‌گویند هذبه قبل هذبه، اول نماز ظهر را بخون بعد نماز عصر را. کاملاً بیان عرفی است. اما در عین حال این فرمایش آقای بروجردی قابل توجه است.

پاسخ قرینه چهارم: این دو روایت، متکافئان هستند

فرائض ۴۳۹

این که صحیح قاسم به عروه که به نظر ما صحیح است، چون مروی عنه ابن ابی عمیر است قاسم بن عروه، دال بر وقت مشترک است، ما انصافاً تردید نداریم. آن قرائن مذکوره هم تمام نبود. ولی بحث در این است که ما دو تا ظهور داریم: ظهور صحیح قاسم به عروه دال بر این است که وقت نماز ظهر و عصر از زوال شمس شروع می‌شود، فقط ترتیب است بین ظهر و عصر و روایت مرسله داوود بن فرقد که ظاهرش این است که مقدار چهار رکعت اول اذان ظهر وقت عصر نرسیده است. این دو تا ظهور که آقای خوئی فرمود ظهور روایت قاسم بن عروه مقدم است بر ظهور روایت داوود بن فرقد، آقای بروجردی بر عکس کرد، به نظر ما ظاهر این است که هیچکدام از این‌ها تمام نیست. و این دو حدیث متکافئان فی الظهور هستند.

حالا ببینیم، جمع حکمی ندارد، آیا راه حل‌های دیگر دارد یا ندارد که اگر نداشت تعارض می‌کنند علی فرض تمامیه السند، بحثی است که ان شاء الله فردا دنبال می‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۴۳

یکشنبه - ۹۵/۱۰/۰۵

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در ادله قول مشهور به وقت مختص بود.

استدلال کردند به روایت داوود بن فرقد.

مرحوم آقای خوئی فرمود که این روایت با روایت قاسم بن عروه و امثال آن جمع عرفی دارد. روایت داوود بن فرقد می‌گوید: اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر فاذا مضى مقدار اربع ركعات دخل وقت العصر فاذا بقي قبل الغروب مقدار اربع ركعات خرج وقت الظهر و بقي وقت العصر. که ظاهرش فی حد نفسه این است که نماز ظهر وقت مختص دارد در اول ظهر و نماز عصر هم وقت مختص دارد در قبل از غروب آفتاب. روایت قاسم بن عروه می‌گوید: اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جميعا الا ان هذه قبل هذه ثم انت في وقت منهما حتى تغيب الشمس. یا در صحیح زرارہ هست که: اذا زالت الشمس دخل الوقتان.

مرحوم آقای خوئی فرموده که عرف جمع می‌کند بین این دو روایت. می‌گوید: به قرینه روایت قاسم بن عروه و صحیح زراره ما روایت داوود بن فرقد را حمل می‌کنیم بر این که اول اذان ظهر و لو وقت نماز عصر داخل شده اما عملاً تا نماز ظهر نخوانی نمی‌توانی نماز عصر بخوانی، بخاطر شرطیت ترتیب. حالا یک وقت فراموش بکنی نماز عصر را اول وقت بخوانی، از باب حدیث لاتعاد تصحیح بشود آن، بحث دیگری است ولی در حال عمد و اختیار چون نمی‌توانی اول اذان ظهر نماز عصر را بخوانی، صحیح است بگوییم که اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر فاذا مضی مقدار اربع رکعات دخل وقت العصر. لاقل روایت قاسم بن عروه را قرینه بر این جمع عرفی می‌گیریم.

مرحوم آقای بروجرودی بر عکس فرمود. فرمود اتفاقاً ما بر فرض استظهار بکنیم از روایت قاسم بن عروه و صحیح زراره که اول اذان ظهر وقت نماز ظهر و عصر هر دو شروع می‌شود، بر فرض این را بگوییم، اما روایت داوود بن فرقد قرینه می‌شود بر این که بگوییم مراد از اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جمیعاً این است که یعنی وقت نماز عصر بعد از بلوغ الظل مثل الشاخص یا بلوغ الظل مثلی الشاخص نیست؛ مجموع نماز ظهر و عصر وقتش با اذان ظهر شروع می‌شود. اما این مجموع یک مقدار اختلاف در وقت‌شان هست. وقت نماز ظهر اول اذان است؛ وقت نماز عصر بعد از گذشت چهار رکعت از اذان است. این مقتضای جمع عرفی بین این دو روایت هست.

[سؤال: ... جواب:] در آخر وقت هم خبر روایت قاسم بن عروه گفت: ثم انت فی وقت منهما حتی تغیب الشمس، می‌گوییم یعنی شما تا غروب آفتاب فرصت داری برای نماز ظهر و عصر. ولی اگر چهار رکعت به غروب آفتاب ماند، و نماز ظهر را نخوانده بودی، دیگر حق نداری نماز ظهر را بخوانی؛ باید فقط نماز عصر را بخوانی. نه این که وقت ظهر تمام شد حقیقتاً؛ عملاً کسی که نماز ظهر را نخواند تا چهار رکعت به آخر وقت، باید نماز عصر را بخواند. اگر کسی نماز عصر را قبلاً در وقت مشترک خوانده، از باب سهو، حالا این چهار رکعت به آخر وقت مانده، او حق نداشته باشد نماز ظهر بخواند چون وقت مختص عصر است، نه. این را ما لاقل به قرینه روایت قاسم بن عروه، روایت داوود بن فرقد را حمل می‌کنیم بر این که نمی‌خواهد این مطالب را بگوید که آقا! چهار رکعت به غروب آفتاب وقت است و شما نماز عصر را قبلاً خواندی سهواً، بگوییم دیگر

فرائض ۴۴۱

نماز ظهرت قضاء شده است، هر کی خواستی نماز ظهر بخوانی و لو چند روز بعد مانعی ندارد. نه. ثم انت فی وقت منهما حتی تغیب الشمس. پس روایت داوود بن فرقد چی می گوید که می گفت حتی اذا بقی مقدار اربع رکعات قبل الغروب فقد خرج وقت الظهر و بقی وقت العصر؟ ایشان می گوید این ناظر است به این فرض متعارف که عملاً شما نماز ظهر و عصر را هیچکدام نخواندی و توجه هم داری، عالم عامد هستی، خب متعین است که بروی نماز عصر بخوانی. این یعنی عملاً وقت نماز ظهر تمام شد. توسعه در وقت نماز ظهر تمام شد. نه این که آثار وقت مختص را بار کنیم که یکی این بود که نماز ظهرت قضاء شده است حتی اگر نماز عصر را قبلاً خوانده ای و حدیث لاتعاد این نماز عصر را چون سهواً قبل از ظهر خوانده بودی تصحیح کرده باشد. این را نمی گوید.

[سؤال: ... جواب:] روایت قاسم بن عروه، الا ان هذه قبل هذه یعنی الا ان وقت هذه قبل هذه؛ به نظر آقای بروجردی. ... وقت نماز ظهر قبل از وقت نماز عصر است. آقای بروجردی این جور معنا می کنند. ... نه. نخیر. ترتیب بین نماز ظهر و عصر شرط است، آن، واضح بود. آن، بحث دیگری دارد. اما این که وقت نماز عصر بعد از وقت نماز ظهر است، این فقط مختص است به اول وقت. بعد از گذشت چهار رکعت از اول وقت، وقت مشترک داخل می شود. و اگر کسی سهواً نماز عصر را بخواند قبل از نماز ظهر این نماز عصرش صحیح است. اخلال به وقت عصر نکرده است. در مقام جمع عرفی مرحوم آقای بروجردی این جور جمع کرده.

جواب سوم: تعارض بین این روایت و دلیل وقت مشترک مثل قاسم بن عروه و جریان اصل

برائت در فرض صحت این روایت

به نظر ما هیچکدام از این دو جمع، عرفی نیستند. و عرف بین این دو دسته از روایات تعارض را مستقر می بیند.

روایت داوود بن فرقد صریحاً می گوید: اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر فاذا مضی مقدار اربع رکعات فقد دخل وقت العصر. خب طبق بیان آقای خوئی که صرف گذشت چهار رکعت از اول وقت کافی نیست برای خواندن نماز عصر تا بگوییم این روایت می خواهد بگوید تا نماز ظهر را نخواندی نماز عصر را نمی توانی بخوانی. خب نیم ساعت از اذان ظهر هم بگذرد من نماز ظهر را نخوانده باشم نمی توانم نماز عصر را بخوانم.

در حالی که این روایت آن چهار دقیقه اول اذان ظهر را می‌گوید. می‌گوید آن چهار دقیقه که وقت چهار رکعت نماز است، تا نگذرد وقت نماز عصر داخل نمی‌شود. صحیح قاسم بن عروه می‌گوید اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جميعا الا ان هذه قبل هذه. انصافا این جمع که ما بیاییم بگوییم مثل آقای خوئی، روایت قاسم بن عروه قرینه است بر تصرف در روایت داوود بن فرقد که بگوییم فقط بیان می‌کند روایت داوود بن فرقد که در آن چهار رکعت اول وقت، در حال عمد و اختیار نمی‌توانی نماز عصر را بخوانی و الا اگر سهوا نماز عصر بخوانی، حدیث لاتعداد شامل آن می‌شود، این خلاف فهم عرفی است.

کما این که حمل روایت قاسم بن عروه بر آنچه که آقای بروجردی فرمودند که بگوییم فقط ناظر است به الغاء نظر عامه که می‌گفتند نماز عصر وقتش از زمانی شروع می‌شود که سایه مساوی با شاخص بشود یا دوبرابر شاخص بشود، این خلاف فهم عرفی است. اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جميعا الا ان هذه قبل هذه.

و لذا به نظر ما تعارض بین این دو دسته از روایات مستقر است. اگر سند روایت داوود بن فرقد را ما اشکال کردیم، بله؛ روایت قاسم بن عروه می‌شود حجت بلامعارض یا صحیح زرارہ: اذا زالت الشمس دخل الوقتان، می‌شود حجت بلامعارض. اگر در سند روایت داوود بن فرقد مناقشه نکردیم و از آن دو راهی که مطرح بود تصحیح کردیم سند را، تعارض، مستقر می‌شود و باید رجوع کنیم بعد از تعارض و تساقط به اصل عملی که مقتضای اصل عملی طبق نظر ظاهر مشهور برائت هست. برائت از این که وقت نماز عصر بعد از چهار دقیقه از اذان ظهر شروع بشود. نه، ما نمی‌دانیم شارع گفته وقت غسل جمعه تا اذان ظهر روز جمعه است یا تا غروب آفتاب. خب اصل برائت می‌گوید مقید نیست وقت غسل جمعه تا اذان ظهر. که این اصل عملی که مشهور ظاهرا می‌گویند شبهاتی دارد که ان شاء الله بعدا متعرض آن می‌شویم.

[سؤال: ... جواب:] مرجح، ما از موافقت کتاب که نداریم. مخالفت عامه هم که هر دو مخالف عامه‌اند. چون عامه معتقدند اذان ظهر وقت نماز ظهر است و وقت نماز عصر وقتی است که سایه مساوی شاخص یا دوبرابر شاخص بشود. هر دو می‌شوند مخالف عامه. ... شهرت فتوائیه که مرجح نیست. اما شهرت روائیه که ظاهرا در

هیچکدام از دو طرف نیست. ... بهر حال ما روایت قاسم به عروه و صحیح زراره را حجت بلامعارض می دانیم و مشکلی نداریم.

اشکال اول (مرحوم بروجردی): صحیح زراره مؤید روایت داوود بن فرقد است نه معارض آن

برخی در روایت صحیح زراره مناقشه کردند. از جمله آقای بروجردی. فرمودند اذا زالت الشمس دخل الوقتان، گفت دو وقت. معلوم می شود نماز ظهر و عصر دو وقت دارد؛ نه یک وقت. خود این قرینه است بر این که سخن روایت داوود بن فرقد درست است. و الا اگر یک وقت بود برای نماز ظهر و عصر و آن، زوال شمس بود، باید می گفت اذا زالت الشمس دخل وقتها نه دخل الوقتان.

پاسخ: تثنیه (وقتان) در صحیح زراره بخاطر نوع نماز است

این اشکال انصافا عرفی نیست. خب دخل الوقتان، تثنیه بخاطر نوع نمازش است دیگه. بالاخره وقت نماز ظهر اگر از اذان ظهر باشد، وقت نماز عصر هم از اذان ظهر باشد باز صحیح است که بگوییم اذا زالت الشمس دخل الوقتان دیگه. این که آقای بروجردی می فرمایند از این تثنیه وقتان معلوم می شود که ما دو وقت داریم، یکی وقت نماز ظهر یکی وقت نماز عصر و مجموع الوقتین از اذان ظهر است؛ منافات ندارد که این مجموع الوقتین از اذان ظهر است، وقت نماز عصر با یک مقدار تاخیر آغاز بشود، نه. این خلاف ظاهر است. دخل الوقتان یعنی وقت الظهر و العصر به این خاطر تثنیه گفتند که متعلق وقت یکی نماز ظهر است، یکی نماز عصر است. و ظاهر اذا زالت الشمس دخل الوقتان مجموع من حیث المجموع نیست؛ انحلالی است. یعنی اذا زالت الشمس هم وقت نماز ظهر داخل می شود هم وقت نماز عصر. شاهدش روایت قاسم بن عروه است که تعبیر می کرد جمیعا. اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جمیعا.

دلیل چهارم: روایت حلبی

روایت دوم که به نفع مشهور استدلال شده، روایت حلبی است که گاهی از این تعبیر می شود صحیح. آقای خوئی هم ابتداء تعبیر کردند به صحیح. بعد از مدتی دیدند اشتباه شده، گفتند این صحیح نیست. شیخ طوسی در تهذیب به اسنادش از حسین بن سعید عن ابن سنان عن ابن مسکان عن الحلبي نقل

می‌کند. این ابن سنان محمد بن سنان است. چون عبدالله بن سنان مروی عنه ابن مسکان است نه راوی از او. حسین بن سعید از محمد بن سنان نقل می‌کند و محمد بن سنان راوی عبدالله بن مسکان است، عبدالله بن مسکان از عبدالله بن سنان نقل می‌کند. هر جا گفتند ابن مسکان عن ابن سنان او می‌شود عبدالله بن سنان. هر کجا گفتند ابن سنان عن ابن مسکان این می‌شود محمد بن سنان. و این واضح است. متن روایت را بخوانیم بعد راجع به محمد بن سنان مقداری صحبت کنیم.

قال سألته، مضمرة هم هست، عن ابن مسکان عن الحلبي قال سألته عن رجل نسي الأولى و العصر جميعا ثم ذكر ذلك عند غروب الشمس فقال: ان كان في وقت لا يخاف فوت أحدهما فليصل الظهر ثم ليصل العصر، اگر خوف ندارد از فوت نماز ظهر و عصر، می‌داند حداقل پنج رکعت به غروب آفتاب وقت است، خب اول نماز ظهر می‌خواند بعد نماز عصر، و ان هو خاف ان تفوته، اگر خوف فوت دارد، فليبدأ بالعصر و لايؤخرها فتفوته فتكون قد فاتتاه جميعا و لكن يصلي العصر ثم ليصل الأولى بعد ذلك على أثرها.

مشهور گفتند ببینید امام فرمود اگر خوف داری که پنج رکعت را در وقت درک نکنی نماز عصر را بخوان، نماز عصر را تاخیر نیندازد که منشا بشود نماز عصرت هم فوت بشود. اگر حداقل پنج رکعت به آخر وقت می‌دانی وقت است که هیچ. اگر خوف داری حداقل پنج رکعت را هم درک نکنی در وقت، نماز عصر را بخوان. چون اگر نماز عصر را نخوانی، نماز عصرت فوت می‌شود، فتكون قد فاتتاه جميعا. آن وقت هم نماز عصرت فوت شده هم نماز ظهرت. اول نماز عصر را بخوان بعدش نماز ظهر را.

یک تقریب استدلال مشهور این است که گفتند امام فرموده در این وقت چهار رکعت به غروب آفتاب حتما نماز عصر را بخوان، اگر نماز عصر را نخوانی، بروی نماز ظهر بخوانی، نماز ظهرت هم باطل است. فتكون قد فاتتاه جميعا. و لايؤخرها فتفوته فتكون قد فاتتاه جميعا. خب این غیر از این است که بگوییم این نماز ظهر الان دیگه وقتش گذشته است، باید بروی نماز عصر را بخوانی، توجیه دیگری ندارد.

حتی اگر بگوییم که این روایت نمی‌خواهد بگوید که الان اگر نماز عصر را نخوانی و نماز ظهر بخوانی، نماز ظهر باطل است. نه. نماز ظهر اگر بخوانی ممکن است صحیح باشد ولی این را روایت که می‌گوید که آقا! شما نماز ظهرت فوت شده. اگر الان نماز عصر را نخوانی این هم فوت می‌شود.

فرائض ۴۴۵

تقریب اول این بود که استظهار می‌شد که امام می‌فرماید که اگر در این چهار رکعت به غروب آفتاب نماز ظهر بخوانی بجای نماز عصر، نماز ظهرت هم چون باطل است او هم فوت می‌شود. گفتند این غیر از این است که بگوییم وقت چهار رکعت به غروب آفتاب وقت مختص عصر است توجیه دیگری ندارد. تقریب دوم این است که بگوییم نه، بحث نماز ظهر خواندن در این چهار رکعت نیست. نماز ظهر که فوت شده است از تو در گذشته. بخاطر این که چهار رکعت به غروب آفتاب شد و نماز ظهر نخواندی، نماز ظهر فوت شده، سریع برو نماز عصر را هم بخوان که این لااقل فوت نشود. بعد گفته می‌شود خب چرا نماز ظهر فوت شده؟ غیر از این است که وقتش تمام شده؟ چهار رکعت به غروب آفتاب مانده می‌گویند نماز ظهرت فوت شده. معلوم می‌شود وقت نماز ظهر تمام شده، وقت مشترکش و الان وقت مختص نماز عصر است.

جواب اول: فرض اتیان به نماز عصر سهوا قبل از نماز ظهر، از روایت خارج است

به نظر ما این استدلال هم اشکال سندی دارد، هم اشکال دلالی.

اشکال دلالیش مختصرا این هست که این اخص از مدعا است. ما ملتزم می‌شویم که کسی که نماز عصر نخوانده است و نماز ظهر را هم نخوانده است، چهار رکعت به غروب آفتاب که بشود حق خواندن نماز ظهر را عالما عامدا ندارد. وظیفه‌اش این است که نماز عصر بخواند. و این را از روایات دیگر هم استفاده کردیم. مثل آن روایت صحیح عبد الله بن سنان. که می‌گوید اگر کسی خوف دارد که نماز مغرب و عشاء را نتواند بخواند در وقت، فلیبدأ بالعشاء، اول نماز عشاء را بخواند ثم لیصل المغرب. ما این را ملتزم می‌شویم. ولی این اخص از مدعا است. این آثار وقت مختص را بار نمی‌کند. اگر من قبلا نماز عصر را سهوا خوانده باشم و حدیث لاتعاد تصحیح کرده است نماز عصر را، چهار رکعت مانده به غروب آفتاب، قائلین به وقت مختص می‌گویند آقا! نماز ظهرت که قضاء شده، دیگه هر کی می‌خواهی بخوانی بخوان، می‌شود از صحیح حلبی این را فهمید؟ نه. صحیح حلبی در فرضی است که نماز عصرش را نخوانده، نماز ظهرش را نخوانده، چهار رکعت هم به غروب آفتاب مانده می‌گوید برو نماز عصر را بخوان لااقل این فوت نشود مثل نماز ظهرت که فوت شد. برای کسی که متوجه است و نماز ظهر و عصرش هیچکدام را نخوانده است، چهار رکعت هم بیشتر به غروب آفتاب نمانده، بله، نماز ظهر این آقا فوت شده. قبول است. نماز ظهر این آقا فوت شده. اما کسی که

نماز عصرش را قبلا خوانده سهوا، با حدیث لاتعاد هم تصحیح کردیم آن نماز عصرش را، حالا فهمیده نماز ظهرش را نخوانده یا باطل خوانده، از این روایت حلبی استفاده می‌شود که نه دیگه، وقت نماز ظهر که گذشته دیگه، الان این مقدار چهار رکعت وقت نماز عصر است، تو دیگه چه اصراری داری در این چهار رکعت به غروب آفتاب نماز ظهرت را بخوانی، برو فردا قضاء کن؟ این استفاده می‌شود از روایت حلبی؟

جواب دوم: این روایت شامل اول وقت نمی‌شود

از طرف دیگر این چه ربطی به اول وقت دارد؟ صدوق هم نسبت به آخر وقت ملتزم شده به این مضمون. اما در اول وقت ملتزم نشده است. ما وقت مختص عصر قائل بشویم، ملازمه دارد که وقت مختص ظهر هم اول اذان ظهر قائل بشویم؟ هذا اول الکلام.

و لذا این روایت یک مطلبی را می‌گوید که از روایات دیگر هم استفاده می‌شود: وجوب المبادرة الی صلاۀ العصر عند ضیق الوقت. و استفاده می‌شود که برای عالم عامد که نماز ظهرش را نخوانده تا آن موقع، نماز ظهرش فوت شده. این هم استفاده می‌شود.

[سؤال: ... جواب:] و لاتوخرها فتفوته فتکون قد فاتتاه جمیعا، فرض نکرده که این نماز ظهرش را در آن وقت دارد می‌خواند. ... می‌گوید آقا! تاخیر نینداز نماز عصر را، آن وقت نماز عصرت فوت می‌شود نتیجه‌اش این می‌شود که هر دو نمازت فوت شده. یعنی نماز ظهرت که مفروغ عنه است فوتش، در مقام بیان او نیست. می‌خواهد بگوید اگر الان نماز عصر هم نخوانی نماز عصرت هم فوت می‌شود. اما آیا آثار وقت مختص را مطلقا از این روایت استفاده می‌کنیم که بار کنیم؟ ابد. تا چه برسد بگوید وقت مختص نماز ظهر را در اول وقت بار کنیم.

اما سند روایت: سند روایت...

[سؤال: ... جواب:] فلیبدأ بالعصر ثم لیقض الظهر دیگه. ... فوت نماز ظهر را مفروغ عنه گرفته است. و لایوخرها، تاخیر نینداز نماز عصر را، باعث می‌شود نماز عصرت فوت بشود، فتکون قد فاتتاه جمیعا. خب نماز ظهرت که قبلا فوت شد، نماز عصرت هم که الان نخواندی، الان فوت می‌شود، هر دو فوت شده. ... آیا این معنایش این است که احکام متعدده‌ای که برای وقت مختص گفتیم، آن احکام را می‌شود از این روایت

فرائض ۴۴۷

استفاده کرد؟ فوقش از این روایت استفاده می‌شود کرد که نماز ظهر در ضیق وقت عصر مزاحم نماز عصر نیست. و اضافه کنید شما که اگر نماز ظهر هم بخوانی در این وقت که نماز عصر را نخواندی و باید نماز عصر بخوانی، نماز ظهر را در این وقت بخوانی، این نماز ظهروت باطل است. فوقش این را استفاده کنید، ما در همان هم گیر داریم، می‌گوییم راجع به عالم عامد است، اما بر فرض هم بگویید در وقت مختص عصر نماز ظهر بخوانی نماز ظهروت باطل است، اما برای کسی که نماز عصر را نخوانده. این روایت در این مورد است. نماز عصر را اگر قبلاً خواندی این روایت شامل نمی‌شود. و این روایت هم اصلاً فرض اول وقت را شامل نمی‌شود. چون اول وقت که مزاحم نیست نماز عصر با نماز ظهر. خب نماز عصر را اشتباهاً هنگام اذان خواند. خب بعد نماز ظهر را می‌خواند. تا غروب آفتاب وقت دارد. مزاحم نماز ظهر نبود این نماز عصر. فقط مشکل نماز عصر اخلال به ترتیب بود، آن هم حدیث لاتعداد می‌گیردش.

جواب سوم: ضعف محمد بن سنان بخاطر تعارض تضعیف و توثیق

اما سند روایت: محمد بن سنان مشکل عظیمی است در فقه. برخی آن را قبول دارند مثل آقای زنجانی. برخی هم قبول ندارند مثل آقای خوئی، امام.

وجه این اختلاف چیه؟

محمد بن سنان توسط برخی توثیق شده، توسط برخی تضعیف.

تضعیف مرحوم نجاشی

نجاشی می‌گوید که محمد بن سنان ابوجعفر الزاهری و قال ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده انه روی عن الرضا علیه السلام قال: و له مسائل معروفة عنه علیه السلام و هو رجل ضعيف جدا لايعول عليه و لايلتفت الي ما تفرد به.

حالا این کلام نجاشی است یا کلام ابن عقده است فرق نمی‌کند. بالاخره ابن عقده از ثقات اجلاء بوده هر چند زیدی است. ولی ثقه جلیل القدری بوده و دارد می‌گوید که محمد بن سنان رجل ضعیف جدا و لايعول عليه و لايلتفت الي ما تفرد به.

نجاشی در ترجمه میاح مدائنی خودش دیگه می‌گوید: ضعیف جدا له کتاب يعرف برسالة المياه و طریقهها
 اضعف منها و هو محمد بن سنان. خودش که ضعیف است طریقهش اضعف است. چرا؟ برای این‌که در
 طریقهش محمد بن سنان است. این دیگه کلام خود نجاشی است.

تضعیف شیخ طوسی

شیخ طوسی هم تضعیف کرده محمد بن سنان را. می‌گوید محمد بن سنان مطعون علیه ضعیف جدا.
 شیخ طوسی در تهذیب و استبصار می‌گوید. و ما یستبد، استبد یعنی اختص، مستبد به رأی، مستبد فحش
 نیست، من استبد برأیه عليك یعنی من؟؟، من انفراد برأیه عليك، در مقابل اعلم الناس من جمع الناس الی
 علمه، ما خاب من استشار، من استبد برأیه‌ای من انفراد برأیه و عليك. ما یستبد بروایاته یعنی ینفرد و
 لا یشركه فیه غیره لایعمل علیه.

تضعیف شیخ مفید

شیخ مفید در رساله عددیه چه کرده؟ فقال محمد بن سنان مطعون فیه لاتختلف العصابة فی تهمته و
 ضعفه و ما كان هذا سبيله لایعمل علیه فی الدین.

تضعیف روات

کشی در رجالش از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری نقل می‌کند از فضل بن شاذان. البته این سند، قابل
 مناقشه است. علی بن محمد بن قتیبه را هم قبلا بحث کردیم. ما اشکال نمی‌کنیم. ولی برخی مشکل دارند.
 قال فضل بن شاذان لالحل لکم ان ترووا احادیث محمد بن سنان. من اجازه نمی‌دهم احادیث محمد بن سنان
 را نقل کنید. و قال الکشی ذکر حمدویه بن النُصیر. می‌گوید من حلال نمی‌دانم شماها احادیث محمد بن
 سنان را نقل کنید. مثلا این روایت محمد بن سنان که می‌گفت که و لایوخرها فتفوت فتکون قد فاتتاه
 جمیعاً...

[سؤال: ... جواب:] فواعجبا! روایات علی بن ابی حمزه بطائنی و امثال او را نقل می‌کنید، ترویج فکر آن‌ها
 نیست، روایات سکونی، قاضی عامی است ترویج فکر آن‌ها نیست، حالا این محمد بن سنان این وسط مشکل

فرائض ۴۴۹

پیدا کرد؟ این ظاهرش این است که می‌خواهند بگویند این متهم به کذب است. ... بله. خود شیخ طوسی در عده می‌گوید که کان متحرزا عن الکذب. این‌ها افرادی بودند که دروغ نمی‌گفتند. خب دقت کنید!

ذکر حمدویه بن النصیر ان ایوب بن نوح...

[سؤال: ... جواب:] ما که مطلبی نگفتیم داریم نقل قول می‌کنیم.

ذکر حمدویه بن النصیر ان ایوب بن نوح دفع الیه دفتر فیہ احادیث محمد بن سنان فقال لنا ان شئتم ان تکتبوا ذلک فافعلوا فانی کتبت عن محمد بن سنان و لاروی لکم عنه شیئا. من حدیث نقل نمی‌کنم. که رفته پیش شما فرض کنید پرت کرد سمت شاگردانش. گفت من که نقل نمی‌کنم. دوست دارید خودتان بنویسید از رویش. فانه قال له محمد بن سنان قبل موته، محمد بن سنان به خود من، ایوب بن نوح می‌گوید، قبل از مرگش گفت: کلما احدثکم به لم یکن لی سماع و لاروایه و انما وجدته. تمام این احادیثی که من برای شما نقل می‌کنم وجاده است. همین‌جوری در این دفتر این مغازه، در دفتر آن مغازه، در دفتر این کتابخانه، همین‌جوری دیدم و نقل کردم. نه سماع کردم از مشایخ، نه تحمل روایت کردم. و انما وجدته. باز کشی نقل می‌کند از عیاشی، از عبدالله بن حمدویه. می‌گوید سمعت الفضل بن شاذان یقول: لاستحل ان اروی احادیث محمد بن سنان و ذکر الفضل فی بعض کتبه ان من الکذابین المشهورین ابن سنان. ابن سنان جزء کذاب‌های مشهور بود. نه کاذب بود؛ کذاب بود. آن هم نه کذاب گمنام؛ کذاب معروف.

ابن غضائری هم می‌گوید محمد بن سنان ضعیف غال یضع. یضع یعنی جعل حدیث می‌کرد. یضع. این تضعیف‌ها.

توثیق شیخ مفید

در مقابل یک توثیق داریم. توثیقی که شیخ مفید در ارشاد می‌کند راجع به من روی النص علی الرضا علیه السلام. می‌گوید یکی از کسانی که نص بر امامت امام رضا نقل کرده محمد بن سنان است. و کان من خاصته...

[سؤال: ... جواب:] از امام کاظم علیه السلام راجع به امامت امام رضا. و کان من خاصته یعنی از خاصه امام

هفتم بود، امام کاظم بود.

و ثقاته و اهل الورع و العلم و الفقه من شیعتہ.

ما در خود شیخ مفید گیر کردیم که در آن رساله عددیه گفت که مطعون جدا عند اصحابنا، نمی‌دانم، خیلی تند گفت. این جوری گفت دیگه. گفت که لاتختلف العصابة فی تهمته و ضعفه. حالا در ارشاد می‌گوید که انه کان من خاصة الامام الكاظم و ثقاته و اهل الورع و العلم و الفقه من شیعتہ. تامل بفرمایید این توثیق اولاً با تضعیف خود شیخ مفید چه رابطه‌ای دارد بعد راجع به تضعیف‌های دیگر تعارض می‌کنند یا نمی‌کنند؟ و چه باید کرد ان شاء الله فردا.

جلسه ۴۴

دوشنبه - ۹۵/۱۰/۰۶

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به روایت حلبی بود.

که عرض کردیم در سندش محمد بن سنان هست. محمد بن سنان تضعیف شده توسط شیخ طوسی و نجاشی و فضل بن شاذان و جمع زیادی از بزرگان. به نحوی که مجلسی ثانی، علامه مجلسی فرموده که المشهور علی ضعفه، مشهور قائل به ضعف محمد بن سنان شدند.

توثیقش فقط ما آنچه که مطمئنیم در کلمات قدماء، در کلام شیخ مفید در ارشاد آمده. البته برخی از مطالب هست که شبهه توثیق دارد. ولی به نظر ما تمام نیست. متاخرین مثل ابن طاووس توثیق کردند. نقل شده حرّانی صاحب کتاب تحف العقول هم توثیق کرده محمد بن سنان را. ولی ما پیدا نکردیم. و اگر هم پیدا کنیم و اعتماد هم بکنیم به مؤلف کتاب تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، می‌شود طرف معارضه. ولی ما پیدا نکردیم. آنی که پیدا شده همان توثیق شیخ مفید است در ارشاد.

برخی مطالب در کلمات قدماء شبهه توثیق دارد:

مثلاً شیخ طوسی در کتاب الغیبه دارد که ممدوحین از اصحاب ائمه را که اسم می‌برد، اسم محمد بن

سنان را هم می‌برد.

اشکال اول (آقای زنجانی): اختلاف بخاطر این است که تضعیف، استطرادی و ناشی از رمی

بالغلو بوده

اختلاف کلمات شیخ طوسی

آقای زنجانی فرمودند که کتاب الغیبه شیخ طوسی در سال ۴۴۴ تالیف شده و متاخر هست از بقیه کتب ایشان و لذا این توثیق آخرین نظر شیخ طوسی می شود.

پاسخ: توثیق شیخ طوسی ثابت نیست

ما عبارت شیخ طوسی در کتاب الغیبه را که مراجعه می کنیم می بینیم از آن، استظهار توثیق مشکل است. چرا؟ برای این که در صفحه ۳۴۶ از کتاب الغیبه می گوید که ذکر الممدوحین من وکلاء الائمة علیهم السلام فمن الممدوحین حرمان الاعین و منهم المفضل بن عمر و منهم المعلى بن خنیس و منهم نصر بن قابوس و منهم عبدالله بن جندب و منهم صفوان بن یحیی و اما محمد بن سنان، نمی گوید و منهم محمد بن سنان، و اما محمد بن سنان فانه روی عن علی بن الحسین بن داوود قال سمعت اباجعفر الثانی علیه السلام یذكر محمد بن سنان بخیر و یقول رضی الله عنه برضائی عنه فما خالفنی و ما خالف ابی قط. در ادامه اش باز شیخ طوسی می گوید و منهم عبدالعزیز بن المهتدی.

چه جور شد راجع به محمد بن سنان نگفت و منهم؟ می گوید اما محمد بن سنان فانه روی عن علی بن الحسین بن داوود. اما [این که] این روایت، معتبره هست و من قبول دارم این توثیق و مدح محمد بن سنان را سخنی نگفته است.

و لذا این که آقای زنجانی می خواهند با این بیان بگویند شیخ طوسی از نظرش برگشته و توثیق کرده در آخر، محمد بن سنان را، این برای ما ثابت نیست.

[سؤال: ... جواب:] آقا! اشکال دارد؟ ما در مقام فقه که نیستیم. در کتاب الغیبه مقام فقه که نبود. آنجا دیگه دفاع از حریم تشیع و امامت بود، حالا جای تسویه حساب که نیست، می گوید راجع به محمد بن سنان هم یک حدیثی داریم بر مدح. حالا در فقه بحث استنباط فقهی است، بحث فروع است، ریز می شود. ... مگر

دفاع کرد؟ فعلا جای تضعیف نیست. چون بحث اعتقادی است. بحث اعتقادی که جای تضعیف محمد بن سنان نیست. بحث فقهی که شد در تهذیب و استبصار و امثال آن، تضعیف کرد. این با هم تعارضی ندارد و دلیل بر عدول نیست. ... ما به توثیق متاخرین عمل نمی‌کنیم از مرحومین فکیف بالاحیاء. شما می‌شوید جزء توثیق کننده‌های احیاء محمد بن سنان. ... حالا اجازه بفرمایید ما بحث را کامل بکنیم. اگر مطلبی ناقص بود بعد استفاده می‌کنیم.

راجع به توثیق علماء متاخر، خب ما حرفی نداریم. ابن طاووس عرض کردیم توثیق کرده. حالا صاحب تحف العقول که توثیق کرده و لم نجد مستنده و لم نجد مصدر این نقل را.

اختلاف کلمات علامه حلی

آقای زنجانی فرمودند علامه حلی هم و لو تضعیف کرده گاهی، ولی بعدا توثیق کرده. او هم از نظرش برگشته.

علامه حلی در مختلف یک جا گفته که ارجح این است که محمد بن سنان روایتش معتبره است. تعبیرش این است، در مختلف جلد ۷ صفحه ۳۱، می‌گوید: لایقال که راوی این حدیث محمد بن سنان است و فیه قول، فانه یقال قد بینا رجحان العمل بروایه محمد بن سنان فی کتاب الرجال.

پاسخ: تضعیف‌های مکرر علامه قرینه است که یک بار توثیقش سهوا بوده

کتاب رجال ایشان، خلاصه الرجال که هست، ایشان صریحا فرموده است الوجه عندی التوقف فی ما یروی فان فضل بن شاذان قال فی بعض کتبه ان من الکذابین المشهورین ابن سنان و دفع ایوب بن نوح الی حمدویه دفتره فیه احادیث محمد بن سنان فقال ان شئتم ان تکتبوا ذلك فافعلوا فانی لا اروی لكم عنه شیئا و نقل عنه اشیاء اخر، علامه حلی می‌گوید و نقل عنه، یعنی از محمد بن سنان، اشیاء اخر ردیئه ذکرناه فی کتابنا الكبير.

آن وقت همین مختلف ۱۱۵ صفحه بعد یعنی صفحه ۱۴۶ یک روایتی را از محمد بن سنان نقل می‌کند می‌گوید فالجواب ضعف الروایه فان فی طریقها محمد بن سنان. حالا آن وسط فقط همانجا ما دیدیم که قد بینا رجحان العمل بروایه محمد بن سنان و الا در همه کتبش می‌گوید که محمد بن سنان فیه قول یا

فرائض ۴۵۳

ضعیف. اما هیچ کجا ما ندیدیم که قبول کند محمد بن سنان را الا یک مورد در مختلف. آن هم، هم اشتباه کرده گفته قد بینا رجحان العمل بروایه محمد بن سنان فی کتاب الرجال و هم صفحه ۱۴۶ گفته فالجواب ضعف الروایه فانه فی طریقها محمد بن سنان.

این که آقای زنجانی فرمودند که آقا! اختلاف در کلمات علماء وقتی ثابت شد، کلام شیخ طوسی دیدیم اختلاف در آن هست، کلام علامه دیدیم در آن اختلاف هست، کلام مفید دیدیم در آن اختلاف هست، رساله عدویه می گوید لاتختلف العصابة فی تهمته، در ارشاد می گوید که من الاجلاء من اصحابه و ثقاته و اهل الورع و العلم، حتی کشی یک جا تضعیف می کند محمد بن سنان را، یک جای دیگر می گوید که امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام راضی شدند از محمد بن سنان و مدحاه، مدح کردند محمد بن سنان را، این اختلافها توجیهش این است، حالا غیر از این که اختلاف داشتند ما خودمان رجوع می کنیم به فهم خودمان راجع به توثیق و تضعیف ابن سنان، ایشان فرمودند فهم ما این است که محمد بن سنان ثقه است کما سیاتی بیان، فرمودند ما اصلا توجیه می کنیم این اختلاف کلمات را. جالب این است: آنی هم که فقط از او تضعیف نقل شده مثل ابن غضائری ایشان می گوید خب کتاب مذمومین ابن غضائری به علامه حلی رسیده بود. شاید اگر کتاب ممدوحین ایشان هم می رسید در کتاب ممدوحین مدح محمد بن سنان پیدا می شد. شاید ابن غضائری هم کلامش متعارض باشد. چون فقط بخش ضعفاء و مذمومین به علامه رسیده، در آنجا تضعیف کرده محمد بن سنان را. شاید اگر بخش ممدوحین می رسید آنجا دیده می شد که تایید کرده و توثیق کرده محمد بن سنان. این جور بیان می کنند. می گویند این اختلافها جهتش این است:

انسان وقتی در مقام بحث مستقل است از یک مطلب، استفراغ وسع می کند. جاهایی که استطرادی است بحث، تکیه بر حافظه می کند. این بزرگان وقتی می خواستند بحث کنند از محمد بن سنان بطور مستقل دیدند وجهی برای تضعیفش نیست؛ توثیقش کردند. جاهای دیگر استطرادا وقتی می خواستند بحث کنند تکیه بر حافظه کردند، تکیه بر حافظه که کردند گذشته محمد بن سنان به خاطرشان آمد، تضعیفش کردند با تکیه بر حافظه.

ایشان شاهد می آورد:

می‌گوید خود آقای خوئی در معجم الرجال در ترجمه مفضل بن عمر و معلى بن خنيس توثيق می‌کند این‌ها را، جاهای دیگر یک روایتی را که نقل می‌کند استطرادی بحث می‌کند می‌گوید این روایت ضعیف است لوجود مفضل بن عمرو [عمر]، تکیه بر حافظه می‌کند.

این بزرگان هم تکیه بر حافظه می‌کردند. استطرادی که بحث می‌کردند یک چیزی، ذهنیتی از گذشته محمد بن سنان داشتند، گذشته نامناسبش که می‌گوییم چی بوده، می‌گفتند ضعیف. در جایی که بحث مستقل می‌خواستند بکنند از محمد بن سنان، بازگشتش را از آن گذشته ناپسند مطرح می‌کردند و می‌گفتند که دیگه مشکلی ندارد.

اختلاف کلمات مرحوم نجاشی

خود نجاشی را ایشان شاهد می‌آورد. می‌گوید نجاشی که در ترجمه میاح مدائنی آمده می‌گوید که طریقهش اضعف است از خود میاح مدائنی لوجود محمد بن سنان فیه. همین نجاشی راجع به محمد بن سنان که بحث می‌کند، یک مطلبی نقل می‌کند از رجال کشی، می‌گوید که در رجال کشی روایت کرده، نقل کرده از صفوان، می‌گوید صفوان نشسته بود یک بار، محمد بن سنان وارد شد، صفوان گفت هذا اراد ان يطير غیر مرة فقصناه، بعد نجاشی می‌گوید هذا يدل على الاستقامة فزال. تعبیر این است. تعبیر ایشان را بخوانم. می‌گوید که ان هذا ابن سنان لقد هم ان يطير غیر مرة فصناه حتى ثبت معنا. این تعبیر را بیان می‌کند.

[سؤال: ... جواب:] یعنی بالش را چیدیم.

ان هذا اراد ان يطير غیر مرة فقصنا جناحه، تعبیر آخر این است، یعنی ابن سنان ثبات شخصیت نداشت، زود می‌خواست میل به غلو پیدا کند، هر بار که می‌خواست میل به غلو پیدا کند بالش را می‌چیدیم نمی‌توانست پرواز کند. فثبت معنا. خلاصه کنترلش کردیم از حد ولایت به غلو خارج نشود.

بعد نجاشی چی می‌گوید؟ نجاشی می‌گوید و هذا يدل على اضطراب كان و زال. این را در ترجمه خود محمد بن سنان می‌گوید.

خب این معلوم می‌شود که اینجا بحث استطرادی چون نبوده، بحث راجع به محمد بن سنان بوده توجه داشته که يدل على اضطراب كان و زال. ولی آن جایی که گفته که و طريق المياع اضعف منه لان فیه ابن

سنان، محمد بن سنان، آنجا تکیه بر حافظه کرده، تکیه بر آن حالت غلو کرده، بعد توجه نکرده که خودش جای دیگر گفته و لقد زال.

بعد آقای زنجانی فرمودند منشا اختلاف کلام علماء وقتی روشن شد چیه، خود اختلاف، دلیل بر این است که ما نباید اعتماد کنیم به این مطالب با وجود این اختلاف.

ایشان فرموده که ما پی بردیم که این تضعیف‌ها ناشی از آن اشکال غلو بوده. محمد بن سنان مشکل دیگری نداشت. از دیوار خانه مردم که بالا نرفته بود. خب بنده خدا یک مقدار تمایل به غلو داشت. حالا غلو در آن زمان هم چی بود که ایشان، آقای زنجانی می‌فرمودند یکی از بزرگان یک حدیثی نقل می‌کند که متضمن نفی غلو است ولی در آن، علم غیب مطرح است ولی در همان علم غیبش امام دارد نسبت‌های غلو آمیز را به خودش نفی می‌کند. آن‌هایی که ضد غلو بودند گفتند راوی این حدیث خودش غالی است. بابا! راوی این حدیث که دارد حدیث ضد غلو نقل می‌کند، می‌گویند نه، ببین این حرف‌ها غلو است. یعنی آن‌ها حتی معتقد بودند (مثل صدوق) که اول مرتبة الغلو نفی السهو و النسیان عن النبی و الائمة علیهم السلام و من اگر زنده بمانم ان شاء الله رساله‌ای در اثبات سهو و نسیان برای پیامبر و ائمه خواهم نوشت، محقق بهایی هم گفته الحمدلله که موفق نشد.

بعد آقای زنجانی می‌گویند پس این تضعیف‌ها ناشی از غلو است.

این هم که فضل بن شاذان گفت من الکذابين المشهورین، مقصودش از کذاب این است که می‌گوید این روایات غلو آمیز را که نقل می‌کند، از کی نقل می‌کند؟ مثلاً فرض کنید از بزرگانی مثل ابن ابی عمیر. خب ابن ابی عمیر که کذاب نیست. امام هم که همچون مطلبی نفرموده. پس معلوم می‌شود دروغ زیر سر همین محمد بن سنان است. یعنی از اثر پی به مؤثر بردن است. از این حدیث غلو آمیز به نظر خودشان پی بردند پس این‌ها جعلیات همین محمد بن سنان است. چون محمد بن سنان نقل می‌کند از بزرگان از امام، امام که خب این مطالب را قطعاً نمی‌فرماید. آن بزرگی که راوی اول از امام است که شأنش اجل است که این مطالب را بگوید پس مشکل زیر سر همین محمد بن سنان است. شد که می‌گویند کذابين المشهورین.

اختلاف کلمات مرحوم فضل بن شاذان

ایشان می‌فرماید حالا کار نداریم خود فضل بن شاذان هم این حرف را زده، خودش را هم گفته. این‌ها در نظرتان باشد. یکی از کسانی که ضد و نقیض حرف زده خود فضل بن شاذان است. کجا ضد و نقیض حرف زده؟ ایشان فرمود خود فضل بن شاذان آمده به افراد گفته تا من زنده‌ام این احادیثی را که من از محمد بن سنان روایت می‌کنم نقل نکنید از طرف من. خب یعنی من مردم نقل کنید. خب اگر این آقا ضعیف است و کذاب است خب بعد از مردنت هم نقل کنند از تو که جنازه‌ات در خاک می‌لرزد، چه فرق می‌کند؟ آقای زنجانی می‌گوید نه این معلوم می‌شود از جو می‌ترسیده فضل بن شاذان. حالا گفته الکذابین المشهورین، ما حرفی نداریم. اما وقتی می‌گوید که تا من زنده‌ام از من نقل نکنید، این خودش دلیل بر این است که محمد بن سنان را آدم کذابی نمی‌دانسته آن موقع که این حرف را زده. چون اگر کذاب می‌دانست می‌گفت تا زنده و مرده‌ام نقل نکنید. هیچوقت نقل نکنید. نه این‌که تا زنده‌ام نقل نکنید. این‌که تا زنده‌ام نقل نکنید معلوم می‌شود که می‌ترسیده بیایند بگویند، بروند بنشینند در مدرسه بگویند روی الفضل بن شاذان قال حدثنی محمد بن سنان بگویند عجب! پس معلوم هم می‌شود فضل بن شاذان هم در خط انحرافی است ما خبر نداشتیم. فضل بن شاذان هم کارش مشکل بشود. و لذا می‌گوید تا زنده‌ام از قول من نقل نکنید. حالا بعد از مردن من دیگه حساسیت‌ها کم می‌شود. دیگه پشت سر مرده خیلی حرف نمی‌زنند.

می‌گوید حالا غیر از این که این حرف ضد آن حرف من الکذابین المشهورین است، خودش ضد و نقیض حرف زده، کار نداریم. آخه چکار کرده محمد بن سنان شده جزء کذابین مشهورین؟ نه کاذب است، کذاب است. نه کذابی است که ما کشفش کردیم. اصلاً کذابی است که عام و خاص خبر دارند. چی چی محمد بن سنان را خبر دارند عام و خاص؟ غیر از همین احادیثی است که می‌گویند غلو آمیز بود؟ پس این تضعیف‌ها شد ناشی از غلو؛ معارضه با توثیق‌ها نمی‌کند.

کفایت اکثر اجلاء برای توثیق محمد بن سنان

و کافی است در توثیق محمد بن سنان اکثر اجلاء مثل احمد بن محمد بن عیسی روایت از محمد بن سنان را. احمد بن محمد بن عیسی خودش ضد غلو بوده اما انصافش اقتضاء کرده که شناخت داشت نسبت

فرائض ۴۵۷

به محمد بن سنان و لو معتقد بود که هذا کان مضطرباً ثم زال، همین حرف نجاشی را هم شاید او معتقد بود که بالاخره محمد بن سنان برگشته. و لذا احادیث او را نقل کرده، به او اعتماد کرده.

اکثر روایت اجلاء، توثیق شیخ مفید در ارشاد مفید، توثیق شیخ طوسی در کتاب الغیبه، توثیق صاحب تحف العقول، این‌ها کافی است.

و لذا ایشان معتقد است که محمد بن سنان ثقه است.

توثیق ابن حلیب کرخی

بله یک توثیقاتی هم ایشان مطرح می‌کند که خیلی مهم نیست.

ایشان می‌گویند یک شخصی است که ظاهر الصلاح بوده به نام ابن حلیب. این ظاهر الصلاح بود. بعد که منحرف شد و علیه او توقیع ظاهرها وارد شد، شیعه زیر بار نمی‌رفت، شیعه باور نمی‌کرد این آدم بدی باشد. اینقدر ظاهر الصلاح بود. و این آدم توثیق کرده محمد بن سنان را. احمد بن حلیب الکرخی. از عبارت او استفاده می‌شود که تقریباً می‌خواهد او را توثیق کند. این شخص آدم ظاهر الصلاحی بوده و بعد انحرافات که در او پیدا شده مسئله دیگری است. آنقدر ظاهر الصلاح بوده که مردم قدح در مورد او را قبول نمی‌کردند. این معلوم می‌شود که او شخصی نبوده که دروغ جعل کند و متظاهر به فسق باشد و الا فسق او مخفی نمی‌ماند. او هم ظاهرها محمد بن سنان را توثیق کرده است.

حالا ما نمی‌دانیم احمد بن حلیب الکرخی کجا محمد بن سنان را توثیق کرده. ما فرصت نکردیم پیدا کنیم. حالا باشد دیگه. از توثیق دیگران که بالاتر نیست. بعد هم این تعبیر ظاهرها او را توثیق کرده است؟ تقریباً می‌خواهد او را توثیق کند؟ ظاهر الصلاح بوده.

[سؤال: ... جواب:] عبارتش چیه؟ بیاورید اینجا من بخوانم. ... بخوانید! ... حالا این شهادت به عدالت اگر باشد، و کان متعبداً، متعبداً اگر به معنای عادل باشد، بله، این توثیق است. اگر به معنای این باشد که غالی نبود، متعبد بود در اعتقادات این دلیل بر توثیق نیست. وانگهی خب این احمد بن حلیب کی این حرف را زده؟ شاید آن وقتی زده که انحرافات از او ظاهر شد. کی می‌گویند در آن وقتی احمد بن حلیب این حرف را

458 اوقات فرائض

زد که ظاهر الصلاح بود. شاید آن وقتی این حرف را زد که قدح در مورد او وارد شد، آن وقت این حرف را زد.

ما دلیل نداریم که احمد بن حلیب قبل از این حرف را زده. شاید بعد از آن حرف را زد.

[سؤال: ... جواب:] نه. آن وقتی که هنوز له نشده بود. به حد له کامل نرسیده بود. اوائل بدنامیش بود. چه

می دانیم.

پاسخ اول: توثیق شیخ ثابت نیست

عبارت شیخ در الغیبه ظهور در توثیق ندارد

به نظر ما این فرمایشات آقای زنجانی تمام نیست. چرا؟ برای این که عرض کردیم راجع به کلام شیخ

طوسی در کتاب الغیبه که ایشان توثیق استفاده کرده، خب توثیق شیخ طوسی در کتاب الغیبه برای ما ثابت

نشده.

بر فرض ظهور در توثیق داشته باشد، تعارض می کند

و اگر هم ثابت بشود تعارض می کند با تضعیفات خودش در کتاب های دیگر.

نکته مهم: تاخر توثیق، مرجح آن بر تضعیف نیست

[سؤال: ... جواب:] و لو متاخر باشد، بالاخره تعارض می کنند. تبدل رأی پیدا بشود برای شیخ طوسی، مگر

ما می خواهیم تقلید کنیم از شیخ طوسی تا آخرین نظر رساله عملیه ایشان با آخرین تجدید نظر را عمل

کنیم؟ آقا! شما راجع به یک آقای که پنجاه سال پیش بوده، یک روز گفتید که آدم بدی بود، فردایش

می گوید آدم خوبی بود. [آیا] می گویند آخرین حرف ایشان چیست؟ می گویند معلوم نیست ایشان یک روز

می گوید خوب است یک روز می گوید بد است. ما چه می دانیم کدام حرفش درست است.

تاخر الغیبه از کتاب اختیار معرفة الرجال شیخ که نسبت به محمد سنان سکوت کرده، معلوم

نیست

فرائض ۴۵۹

وانگهی خود آقای زنجانی هم برایشان روشن نیست کتاب الغیبه آخرین کتاب ایشان باشد. شاید کتاب اختیار معرفه الرجال آخرین کتاب ایشان باشد که اتفاقاً آنجا هم شیخ طوسی نظریاتش را بیان می‌کند و هر جا سکوت بکند ظاهرش این است که قبول دارد.

و لذا این بیان ایشان تمام نیست.

[سؤال: ... جواب:] ما توثیق شیخ طوسی برای مان ثابت نیست در کتاب الغیبه. و اگر هم ثابت باشد معارضه می‌کند با تضعیف‌های شیخ طوسی. ... چه اعتبار دارد؟ کتاب متاخر هم باشد تعارض می‌کند این شهادت و اخبار با کتاب‌های گذشته‌اش. علاوه بر این که معلوم هم نیست که این کتاب ایشان آخرین کتاب ایشان باشد. خود آقای زنجانی می‌گویند ممکن است کتاب معرفه الرجال آخرین کتاب باشد.

و اما نجاشی: نجاشی در خود ترجمه محمد بن سنان آمده می‌گوید که ضعیف جدا لایعول علی ما تفرد بروایت. در همین ترجمه محمد بن سنان می‌گوید. خود آقای زنجانی استظهار می‌کند کلام نجاشی است. چون به قول ایشان هیچ کجا نجاشی توثیق از ابن عقده نقل نمی‌کند که به او اکتفاء کند. این ظاهرش این است که کلام نجاشی است. بعدش هم چیزی نگفته. و در ترجمه میاح مدائنی هم گفت و طریقه اضعفه منه لان فیه محمد بن سنان.

پاسخ دوم: استطرادی بودن تضعیف، رافع تعارض نیست

این که ایشان می‌فرمایند که یک جا بحث استطرادی می‌کنند یک جا بحث استقلالی، این‌ها که الظن لایغنی من الحق شیئا. بحث استطرادی بکند، بحث استقلالی می‌کند چه فرق می‌کند. بله، گاهی انسان اشتباه می‌کند، تکیه بر حافظه می‌کند اما این که رفع تعارض نمی‌کند که. آمده در ترجمه میاح مدائنی هر چی بد و ناسزا است به محمد بن سنان گفته. میاح ضعیف و طریقه اضعف منه لان فیه محمد بن سنان. بعد بگوئیم تکیه بر حافظه کرده، بحث استطرادی بوده، خب این‌ها که منشا رفع تعارض نمی‌شود.

ادامه پاسخ اول: توثیق مرحوم نجاشی ثابت نیست

وانگهی با چه چیزی تعارض کند؟ نجاشی چه کلامی گفت دال بر توثیق محمد بن سنان؟ غیر از این که گفت این کلام صفوان یدل؟ کلام صفوان یدل علی اضطراب کان و زال. آیا این توثیق نجاشی است؟ نجاشی

اگر بگویند این کلام که از صفوان نقل می‌شود معنایش این است که محمد بن سنان یک اضطراب اعتقادی داشت، آن اضطراب اعتقادی برطرف شد، آیا معنایش این است که پس من محمد بن سنان را ثقه می‌دانم؟ این کلام مضمونش این است که اگر این کلام درست باشد ایشان از اعتقاد انحرافی برگشته است. اما این به معنای توثیق است؟ کجا این کلام به معنای توثیق است؟ آخه کسی که این کلام را می‌گوید، در چند سطر بعدش می‌گوید ضعیف لایعول علی ما تفرد بروایت؟ و در ترجمه می‌اح مدائنی می‌گوید و طریقه ضعیف لان فیه محمد بن سنان؟

پاسخ سوم: شاید صدور روایت مقام در زمان اضطراب محمد بن سنان بوده

اضف الی ذلک:

خب اگر این‌جوری باشد، کار سخت می‌شود که محمد بن سنان یک زمانی از نظر نجاشی ضعیف بود و بعد ضعفش برطرف شد. حالا یک وقت شما می‌گویید منشا ضعف رمی به غلو است و ما با این ضعف‌های ناشی از رمی به غلو مشکل نداریم بلکه گاهی ایشان تعبیر می‌کند که تضعیف‌های رجالی اجتهادی بوده است و هر جا احتمال عرفی بدهیم ناشی بود از رمی به غلو تعارض نمی‌کند با توثیق، بحث دیگری است. و الا اگر تضعیف سابق نجاشی که گفت و من کان ضعیفاً لایعول علی ما تفرد به، باشد خب ما چی می‌دانیم این روایت محمد بن سنان زمان استقامتش است یا زمان اضطرابش؟ هر روایتی. همین روایتی که از حلبی نقل کرد در بحث وقت الصلاة. چی می‌دانیم زمان استقامتش بوده یا زمان اضطرابش؟ شبهه مصداقیه می‌شود.

ادامه پاسخ اول: تعارض تضعیف و توثیق شیخ مفید

پس می‌ماند توثیق شیخ مفید. توثیق شیخ مفید متعارض با تضعیفش است. توثیق شیخ مفید با تضعیفش تعارض می‌کند.

[سؤال: ... جواب:] شخص واحد است. اجازه بفرمایید. آقا! توجه بکنید. راجع به دو رجالی یکی تضعیف کند یکی توثیق کند، می‌توانیم بگوییم این تضعیف رجالی ناشی از غلو شاید بود. منشا تضعیف شاید غلو بود، اجتهاد بود در تضعیف بخاطر رمی به غلو، تعارض نمی‌کند با توثیق. اما [در مورد] شخص واحد یک جا

فرائض ۴۶۱

می‌گوید لاتختلف العصابة فی تهمته و من كان هكذا فلايعمل علی روايته، یک جای دیگر بگوید کان من خاصه الكاظم عليه السلام و ثقاته و اهل الورع و العلم من اصحابه، شخص واحد دو حرف متناقض بزند بگوییم آن توثیقش را قبول داریم این تضعیفش را قبول نداریم؟

تاخر کتاب ارشاد از رساله عددیه (بر فرض این چنین باشد) رافع تعارض نیست

[سؤال: ... جواب:] روشن نیست ارشاد متاخر است یا رساله عددیه متاخر است. اگر هم روشن باشد ما که فرق نمی‌گذاریم.

و لذا یا تضعیف شیخ مفید با توثیق شیخ مفید تعارضاً تساقطاً رجوع می‌کنیم به تضعیف دیگران و یا همه با هم تعارض می‌کنند. همه. جمیع توثیقات و جمیع تضعیفات با هم تعارض می‌کنند. و للکلام تتمه. ان شاء الله فردا بحث را دنبال می‌کنیم.

جلسه ۴۵

سه‌شنبه - ۹۵/۱۰/۰۷

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به روایت حلبی بود که در سندش محمد بن سنان واقع شده بود.

که ما عرض کردیم توثیق محمد بن سنان که عمدتاً توسط شیخ مفید در ارشاد هست مبتلی به معارض هست. معارضش تضعیف خود ایشان است در رساله عددیه. و حال یا این تعارض توثیق و تضعیف شیخ مفید منشا می‌شود که سایر تضعیف‌ها بلامعارض باشد یا اگر آنها هم طرف معارضه بشود، توثیق شیخ مفید باز بدرد اثبات وثاقت محمد بن سنان نمی‌خورد. چون اطراف معارضه ساقط می‌شوند؛ وثاقت محمد بن سنان ثابت نمی‌شود.

و این که گفته می‌شود که رساله عددیه را قبلاً در جوانی مرحوم شیخ مفید نوشته، ارشاد را اواخر عمرش نوشته، بر فرض درست باشد، خب این تاثیری ندارد. چون فوقش معنایش این است که نظر شیخ مفید

اجتهادا برگشته. ما تابع نظر اجتهادی شیخ مفید نیستیم. بالاخره دو کلام متهافت از شیخ مفید صادر شده. با هم تعارض می کنند. وجهی بر تقدیم آخرین شهادت بر شهادت سابقه ای که معارض هست، ما نداریم. بر فرض شما اصرار کنید که چون شهادت شیخ مفید به وثاقت محمد بن سنان متاخر است، او مقدم بر تضعیف سابق ایشان است، خب تعارض می کند با تضعیف بقیه و باز نتیجه عدم ثبوت وثاقت محمد بن سنان است.

توضیح اشکال اول: سه احتمال در وجه رمی به غلو محمد بن سنان

آقای زنجانی فرموده اند که ما می دانیم محمد بن سنان مشکلی غیر از رمی به غلو نداشته. چون چیزی راجع به محمد بن سنان مطرح نبوده غیر از رمی به غلو. و رمی به غلو هم درست نیست.

احتمال اول: در بیان اعتقاداتش تهور داشته است

محمد بن سنان کسی است که از اصحاب سرّ بود و یک مقدار در بیان اعتقادات خودش تهور داشت. و لذا در رجال کشی نقل می کند، صفحه ۵۰۸ می گوید که انی سمعت العاصمی یقول ان عبدالله بن محمد بن عیسی الاسدی الملقب ببنان قال، تا اینجا می رسد، کنا ندخل مسجد الکوفه فکان ينظر الينا محمد بن سنان، معلوم می شود مکرر پیش آمد این مطلب، کنا ندخل مسجد الکوفه فکان ينظر الينا محمد بن سنان و یقول من اراد المعضلات فالیّ و من اراد الحلال و الحرام فعليه بالشيخ یعنی صفوان بن یحیی. معضلات یعنی مشکلات، عویصات، مطالب سخت اعتقادی، کسی می خواهد حل بشود بیاید سراغ من. خب جمعیت را جمع می کرد دور خودش، حرف هایی که نباید به همه کس بزند و از اسرار است این حرف ها را مطرح می کرد. و لذا بعضی از تمایلات او را که موافق بود با طبع غلات، غلات متوجه شده بودند، احتمالاً چون خودشان را چسبانده بودند به محمد بن سنان و می گفتند ما احادیثی از محمد بن سنان نقل کردیم، محمد بن سنان را هم بدنام کرده بودند. نه این که خود محمد بن سنان غالی باشد.

احتمال دوم: ظاهر مطالبش خلاف اعتقاد معتدلین شیعه بوده

فرائض ۴۶۳

و محتمل هم هست که برخی از مطالبی را می‌گفت که قابل توجیه هست ولی ظاهرش خلاف اعتقاد معتدلین شیعه بوده. مثلاً فرض کنید، مثال می‌زنم، بگویند علی علیه السلام می‌گفت انا الاول انا الآخر. خب حالا توجیه می‌کنند انا اول من آمن برسول الله. این‌ها دیگه توجیه است. غلات همین‌ها را می‌گرفتند؛ خوش‌شان هم می‌آمد. کسانی که ضد غلات بودند می‌گفتند این محمد بن سنان چه روایت‌هایی را می‌گوید!

احتمال سوم: غلات به اسم او مطلب می‌گفتند

یا مشکل محمد بن سنان این بوده که غلات به اسم او مطالبی را می‌گفتند، او را متهم کرده بودند. یا خودش مطالبی را می‌گفت که ظاهرش غلو بود ولی باطنش صحیح بود. خب در قرآن هم مطالبی هست که ظاهرش ناصحیح است. الرحمن علی العرش استوی و جاء ربک و الملک صفا صفا که باید توجیه بشود. خب یک سری روایات هم این‌جور بود و باید توجیه می‌شد. محمد بن سنان این روایات را مطرح می‌کرد در معرض عموم می‌گذاشت. خب رمی شد به غلو. ولی این مطلب منافات با وثاقت او ندارد. چه جور می‌شود محمد بن سنان که فقهاء اصحاب شاگردی او را کردند بشود یک انسان کذاب، من الکاذبین المشهورین؟ این نمی‌شود. با عقل جور نمی‌آید. خود احمد بن محمد بن عیسی که خط مبارزه با غلو را رهبری می‌کرد بیش از چهار صد حدیث از محمد بن سنان نقل کرده.

و لذا ایشان می‌گویند که این نمی‌شود که ما بگوییم محمد بن سنان ثقه نبوده. نخیر. قطعاً ثقه بوده. منتها اسرار ائمه را گاهی مطرح می‌کرده. شاید هم گناه نبوده‌ها! بعضی‌ها کم‌ظرفیت هستند. آدم‌های خوبی هستند. اما سریع داغ می‌کنند. می‌بینید وقت بحث و جدل که می‌رسد دیگه کنترل را از دست می‌دهد، هی مطالب سری را بیان می‌کند. و لذا ائمه در برخی از روایات تبری کردند از محمد بن سنان. و در این روایات که می‌خوانیم خب صفوان هم کنار محمد بن سنان گذاشته شده. صفوان که دیگه از اجلائی است که هیچکس در بزرگی و وثاقت او تردید ندارد. اما این‌ها این مشکل را داشتند یک مقدار که گاهی اسرار را کشف می‌کردند و امام مجبور بود از این‌ها بدگویی کند تا هم شیعه حفظ بشود، هم خود ائمه اسرارشان مخفی بماند و هم عبرتی باشد برای محمد بن سنان و امثال او که خودشان را کنترل کنند؛ کتمان سر بکنند؛ هر مطلبی را که از اسرار هست پیش کس و نا کس، حتی پیش کس‌ها که تحمل ندارند نگویند.

اشکال دوم (آقای زنجانی): بعد از تساقط کلمات رجالیین، مرجع، روایات و اکثار اجلاء است

این روایات راجع به محمد بن سنان این است، ما روایات را که در کشی که تعبیر هست که امام علیه السلام خب بدگویی کردند از محمد بن سنان:

روایت عبرتائی

حدثنی محمد بن قولویه ثل حدثنی سعد بن عبدالله عن احمد بن هلال عن محمد بن اسماعیل بن بزيع. احمد بن هلال عبرتائی خب مورد بحث است که ثقة است یا غیر ثقة است. ما مشکل داریم. ولی آقای خوئی می‌فرمایند ثقة است. چون این احمد بن هلال عبرتائی همان کسی است که توقیع در لعن او وارد شد و هم برخی متهمش کردند به غلو، برخی متهمش کردند به ناصبی بودن. آقای خوئی نقل می‌کند از بعضی بزرگان که معلوم می‌شود این احمد بن هلال که اصلاً دین نداشته. چه جور می‌شود هم آدم متهم بشود به غلو، هم متهم بشود به ناصبی بودن؟ ولی در عین حال آقای خوئی می‌گویند ثقة است.

ان اباجعفر علیه السلام کان لعن صفوان بن یحیی و محمد بن سنان فقال انهما خالفا امری فلما کان من قابل قال ابوجعفر علیه السلام لمحمد بن سهل البحرانی تول صفوان بن یحیی و محمد بن سنان فقد رضیت عنهما.

لعن، خب به معنای طرد است. به معنای دور کردن است. یعنی این‌ها از من دور هستند. من با این‌ها هیچ نوع ارتباطی ندارم. لعن معنایش این است دیگه. لعنه ای تبرع منه. حال یا به معنای این است که اظهار دوری می‌کند حضرت از این‌ها، این‌ها از من دور هستند، لعن حالا دور کردن با بدبینی هست، دور کردن همراه با بدآمدن و نفرت هست. یا این است که مصلحت در این بوده که این کار را بکنند کما این که راجع به زراره روایاتی از این قبیل هست. ولی مهم این است که این در سال آینده‌اش حل شده دیگه. فقد رضیت عنهما. جهتش هم این بوده که معلوم نیست محمد بن سنان گناهی کرده. نه. اسرار را می‌رفتند فاش می‌کردند. حالا محمد بن سنان را شما بگویید آدم گنهکاری بوده، کذاب بوده ولی دیگه صفوان را که کسی نگفته. روایت دارد هر دو را حضرت نهی کرد. حالا یا مصلحتی بوده یا نه، واقعا ناراحت بوده حضرت. چون این‌ها اسرار را فاش کرده بودند و باید توبیخ می‌شدند. و لو موقع کشف اسرار معذور باشد طرف، ظرفیتش

فرائض ۴۶۵

کم است، تحملش را از دست می‌دهد، می‌گوید تو آنی هستی که آقا راجع به تو این جور گفت، شروع می‌کند اسرار را فاش کردن، خب شاید خود امام، حتما این جور بود که نمی‌خواست همه مطالب را دیگران بدانند. سر را نمی‌خواست همه متوجه بشوند. بعد سال دیگه این‌ها برگشتند و اصلاح شدند. فقد رضیت عنهما.

[سؤال: ... جواب:] اگر اختیاری و عمدی باشد چرا. خیلی موقع‌ها افشای سر، عمدی نیست. سهوی است. منتها سهو ناشی از کوتاهی‌ها! اهمیت خیلی نمی‌دهد. همین‌جوری گرم می‌شود دهانش، شروع می‌کند حرف زدن. ... صفوان را چی می‌گویید؟ کلام در این است که صفوان در کنار محمد بن سنان است. ... یا به قول ایشان ممکن است پیش دو نفر که مطمئن هستند به این‌ها کشف اسرار بکنند ولی خب این دو نفر هم می‌روند به ده نفر دیگه می‌گویند، آن ده نفر هم به صد نفر دیگه می‌گویند. کل سر جاوز الاثنین شاع.

آقای زنجانی می‌گویند ولی مجموع روایات و از جمله ذیل همین روایت دلیل بر وثاقت محمد بن سنان است: فقد رضیت عنهما. ایشان می‌گویند اگر هم تعارض کند قول رجالیین راجع به محمد بن سنان کافی است برای ما وثاقت محمد بن سنان که از این روایات کشف می‌کنیم. غیر از ذیل این روایتی که خواندیم دو تا روایت دیگر هم هست:

روایت ابن داوود قمی

کشی می‌گوید خدثنی محمد بن قولویه قال حدثنی سعد بن عبدالله قال حدثنی ابوجعفر احمد بن محمد بن عیسی عن رجل که خب تا اینجا سند، مرسله شد، عن علی بن الحسین بن داوود بن القمی قال سمعت اباجعفر الثانی یذكر صفوان و محمد بن سنان بخیر و قال رضی الله عنهما برضای عنهما فما خالفانی قط.

فما خالفانی قط. باید توجیه بکنیم یعنی عصیان نکردند امام را. ولی حالا کشف سر کردند، امام روی مصلحت یا این‌که آن‌ها حواس‌شان را بیشتر جمع کنند لعن کرد آن‌ها را ولی در عین حال این روایت می‌گوید فما خالفانی قط.

ولی این روایت مرسله است.

روایت سوم...

[سؤال: ... جواب:] تصحیف رَحِم؟ ... نه. اصلاً بارش سنگین نیست. الان بارش سنگین شده. ملعون من نام وحده. ملعون من اکل زاده وحده. ... چه فرق می‌کند؟ ... یعنی دور از رحمت خدا باد! دور از رحمت خدا باد، یک نوع بار منفی که قطعاً دارد اما این که می‌گویید خیلی تند است، نه. خیلی تند نیست.

این روایتی که خواندیم سندش ضعیف بود.

روایت ابن صلت قمی

روایت سوم: عن ابی طالب عبدالله بن صلت القمی قال دخلت علی اباجعفر الثانی علیه السلام فی آخر عمره فسمعتہ یقول جزی الله صفوان بن یحیی و محمد بن سنان و زکریا بن آدم عنی خیرا فقد وفوا لی و لم یدکر سعد بن سعد قال فخرجت فلقیت موثقاً فقلت له ان مولای ذکر صفوان و محمد بن سنان و زکریا بن آدم و جزاهم خیرا و لم یدکر سعد بن سعد قال فعدتُ الیه، آمدم خدمت امام علیه السلام، امام بدون این که سخنی بگویم فرمود جزی الله صفوان و محمد بن سنان و زکریا بن آدم و سعد بن سعد عنی خیرا فقد وفوا لی.

ظاهر این روایت این است که سندش خوب است. دلالتش هم که خوب است دیگه. جزی الله محمد بن سنان عنی خیرا فقد وفوا لی.

چرا ما می‌گوییم سندش خوب است؟ چون ظاهر این است که تعلیق شده سند این روایت بر سند روایت قبلی. راوی می‌شود احمد بن محمد بن عیسی که یکی از روات عبدالله بن صلت قمی بوده. عبدالله بن صلت قمی از ثقات است، راوی او، بر اساس این تعلیق سند [احمد بن محمد بن عیسی است]. تعلیق سند یعنی بخشی از سند قبلی را تکرار نمی‌کند و از وسط آن، سند جدید ذکر می‌کند. مثلاً سند قبلی این است که: عن حریر عن زراره، سند بعدی می‌گوید که و عن زراره. و عن زراره مرسل نیست. این ظاهرش این است که همان عن حریر عن زراره باز می‌شود عن حریر عن زراره. اسمش تعلیق سند است. ظاهرش این است که اینجا هم تعلیق سند است. احمد بن محمد بن عیسی نقل می‌کند از ابی طالب عبدالله بن صلت قمی که از ثقات هست. سند، خوب است.

فرائض ۴۶۷

و لذا آقای زنجانی فرمودند حالا توثیق رجالیین با تضعیفشان ارزانی خودشان. تعارض کنند، سر و کله هم بزنند، تساقط کنند، این روایات وثاقت محمد بن سنان را حل می‌کند.

پاسخ: این روایات علم‌آور نیست، لذا طرف معارضه است

ما شبهه‌مان این است که آیا یک روایت صحیح دال بر وثاقت، علم‌آور که نیست، تعارض نمی‌کند با تضعیف رجالی؟ اگر یک حدیثی بیاید به سند معتبر بگوید محمد بن سنان ثقة، ولی عده‌ای از رجالیین بگویند که ضعیف جدا لایعمل بروایاته فی الدین...

[سؤال: ... جواب: نه. یک وقت می‌گویید جهت تضعیف معلوم است، آن تعارض رجالیین هم حل می‌شود. یک وقت می‌گویید تضعیف رجالیین مستندش رمی به غلو است و اجتهادی است و لذا این تضعیف‌ها اعتبار ندارد، توثیق رجالیین هم می‌شود بلامعارض. او وجه اول بود که آقای زنجانی گفتند. ما آن را جواب دادیم. گفتیم ما نمی‌دانیم این تضعیف‌ها ناشی از غلو باشد. دیروز جواب دادیم. چه می‌دانیم. من الکذابین المشهورینی که فضل بن شاذان گفت چه می‌دانیم بخاطر رمی به غلو است. شیخ مفید که گفت لاتختلف العصابة فی تهمته و ضعفه یا شیخ طوسی گفت ضعیف جدا، نجاشی گفت ضعیف جدا، ما چه می‌دانیم ناشی از رمی به غلو است. آن را ما جواب دادیم. حالا آقای زنجانی می‌فرمایند که بر فرض تضعیف رجالیین با توثیقشان تعارض و تساقط کنند این روایت معتبره دال بر وثاقت محمد بن سنان بلامعارض است. ما شبهه‌مان این است که یک روایت معتبره دال بر وثاقت راوی طرف معارضه نمی‌شود با تضعیف رجالیین اگر تضعیف رجالیین فی حد نفسه معتبر باشد؟

[سؤال: ... جواب: ما چه می‌دانیم. شاید اشتباه کرده. شاید امام برای حفظ جان محمد بن سنان این جور گفته. عجیب! وقتی آن وقت گفتند لعن محمد بن سنان گفتید مصلحتی لعن کرده خب این هم شاید مصلحتی تعریف کرده. وانگهی شاید اشتباه کرده این راوی. ... همین ابی طالب قمی. ... شما چرا احتمال خطائی نمی‌دهید؟ احتمال خطا هست. ... خب اگر کسی علم وجدانی پیدا کند که این حدیث معتبر است و عن جدّ صادر شده است که ما با او بحث نداریم. ما تا بسم الله بگوییم بگویید من به حضرت عباس قسم

می‌خورم محمد بن سنان ثقة است، خب این‌که نشد بحث علمی. یک خبر معتبر است؛ ما هیچ علم پیدا نمی‌کنیم. و لذا تعارض می‌کند با تضعیف‌ها.

خلاصه عرض ما این است: شما روایت معتبره را که باید طرف معارضه بدانید با تضعیف‌ها. تضعیفات رجالین هم وجهی ندارد بگویید مسلم مستند است به رمی به غلو. ما چه می‌دانیم؟ این هم تضعیف دارد. فضل بن شاذان عده‌ای را گفته من الکذابين المشهورين.

بررسی تضعیف فضل بن شاذان

[سؤال: ... جواب:] بابا! فضل بن شاذان از اجلاء است. همین‌جوری که نمی‌شود متهم کنیم حرف‌های فضل بن شاذان را به این‌که خطیب بوده و زود قضاوت می‌کرده راجع به افراد. بله، دقت کنید! کشی در جاهای مختلف از فضل بن شاذان راجع به افراد مختلف نقل کرده که من الکذابين المشهورين.

در رجال ابن داوود صفحه ۵۰۷ راجع به چهار نفر گفته: ابوالخطاب، یونس بن ظبیان، یزید صائغ، ابو ثمین، گفته ان الکذابين المشهورين اربعة. ولی رجال کشی بیش از این‌ها نقل کرده. حالا این چهار تا حصر نیست. این چهار تا بودند؛ مازاد بر این‌ها را هم گفته.

رجال کشی در صفحه ۵۲۰ می‌گوید: فضل بن شاذان محمد بن بابا قمی را هم می‌گفت من الکذابين المشهورين. در صفحه ۵۲۱ علی بن حسکه را گفته که این هم من الکذابين المشهورين. در صفحه ۵۲۳ فارس بن حاتم قزوینی آن هم گفته من الکذابين المشهورين. در صفحه ۵۰۷ می‌گوید من الکاذبين المشهورين ابن سنان و لیس بعدالله. عبدالله بن سنان را نمی‌گوییم.

[سؤال: ... جواب:] فی بعض کتبه. می‌گوید فضل بن شاذان فی بعض کتبه. ... نه. هم علامه نقل می‌کند در خلاصه، هم می‌گوید ذکر...

تضعیف معلوم نیست بخاطر خوف از تهمت بوده

[سؤال: ... جواب:] این‌که این مطلب آقای زنجانی بود که شما نقل می‌کنید که چون فرمود بعد از مرگ من، من اجازه می‌دهم روایات محمد بن سنان را از من نقل کنید معلوم می‌شود از جو می‌ترسیده، حالا از

فرائض ۴۶۹

جو شیعه می‌ترسید؟ یا از جو سنی‌ها می‌ترسید که متهمش کنند که تو هم غالی هستی، برو حرف هایت را ما قبول نداریم. نه. معلوم نیست. شاید واقعا محمد بن سنان را کاذب مشهور می‌دانست، من الکاذبین المشهورین ابن سنان و لیس بعدالله، ولی در عین حال می‌گفت تا من زنده‌ام من نمی‌خواهم بدنام بشوم که از یک شخص کاذب نقل حدیث کردم. ولی وقتی دارم می‌گویم تا من زنده‌ام از من نقل نکنید بعدش نقل کنید، این را گفتم دیگه متهم نمی‌شوم. همه این را می‌دانند که این را گفتم. گفتم تا زنده‌ام از من نقل نکنید. بعدش حالا نقل بکنید برای کسی که وثوق پیدا می‌کند از این خبر، برود عمل کند. این دلیل نمی‌شود.

و لذا به نظر ما وثاقت محمد بن سنان اثباتش مشکل است. و اعتماد به اخبارش مشکل است.

ادامه پاسخ به اشکال دوم: اکثار اجلاء هم طرف معارضه است

فوقش احمد بن محمد بن عیسی چهار صد تا حدیث از او نقل کرده معنایش این است که او را ثقه می‌دانسته و غالی نمی‌دانسته، خب این هم می‌شود طرف معارضه. حسن بن محبوب هم نقل کند او هم می‌شود طرف معارضه. ما منکر نیستیم که احمد بن محمد بن عیسی اعتماد کرده به محمد بن سنان، حسن بن محبوب هم اعتماد کرده به محمد بن سنان، حسین بن سعید هم اکثار روایت کرده، اعتماد کرده به محمد بن سنان. خب یک عده‌ای هم تضعیف کردند.

توجیه کذاب مشهور بودن محمد بن سنان در کلام فضل بن شاذان

این که فضل بن شاذان می‌گوید من الکاذبین المشهورین، ببینید حالا مشهور بودنش شما مناقشه می‌کنید، دو تا اخبار است. یکی این که این دورغ می‌گوید. یکی این که مشهور به دروغ‌گویی است. حالا مشهور بودنش به دروغ‌گویی بگویید مطمئنا خلاف واقع است. دلیل نمی‌شود که آن رمیش به کذب هم خلاف واقع باشد. بعد هم که مشهور می‌گوید مراد شهرت جهانی که نیست که. در جو فضل بن شاذان در آن محیط فضل بن شاذان این‌طور معروف بوده. منافات ندارد که در محیط احمد بن محمد بن عیسی معروف نبوده. شما اگر بگویید یک آقای معروف است در شهر ما به این که آدم بدی است. ممکن است در یک شهر دیگری معروف باشد به این که آدم خوبی است. این که دلیل نمی‌شود آن حرف شما خلاف واقع باشد.

[سؤال: ... جواب:] این که عنوان منصرف به فرد مشهور است. محمد بن سنان برادر عبدالله بن سنان گمنام است. یک روایت ممکن است داشته باشد.

و فقط تضعیف که منحصر نیست به فضل بن شاذان. یکی که بعض کتبه حالا در سندش ابن حمدویه هست و ابن قتیبه نيسابوری که ما ابن قتیبه نيسابوری را ما قبول داریم. فقط او نیست. تضعیف شیخ طوسی هست. تضعیف نجاشی هست. تضعیف ابن غضائری هست. تضعیف شیخ مفید در رساله عددیه است.

ادامه پاسخ به اشکال دوم: روایت ابن کرخی ضعیف است

یک چیزی هم هست این را عرض کنم این بحث را تمام کنیم.

این که آقای زنجانی نقل کردند از احمد بن هلیل کرخی که ایشان یک حرفی زده که تقریباً دلالت بر وثاقت محمد بن سنان می کند. این را در فلاح السائل نقل می کند صفحه ۱۳. آخه با این سندهای ضعیف چه جور می خواهیم وثاقت محمد بن سنان را ثابت کنیم؟ ابن طاووس می گوید روایت باسنادی الی هارون بن موسی التلعکبری باسناده عن هارون بن موسی قال حدثنا محمد بن همام قال حدثنا الحسين بن احمد المالکی قلت لاحمد بن هلیل الکرخی. خب این سند مجهول فی مجهول. خب احمد بن هلیل کرخی هم توثیق ندارد. می گوید از او پرسیدم. اما ما یقال فی محمد بن سنان من امر الغلو قال معاذ الله! هو علمنی الطهور و حبس العیال و کان متقشفا متعبدا. بابا! محمد بن سنان غالی باشد؟ او که خیلی متعبد بود. ظاهراً غلات یک مقدار رجائشان زیاد بود. می گفتند بابا! علی روز قیامت شفیع ما است. حالا چند تا گناه هم بکنیم مهم نیست. بعضی از غلات که اصلاً نماز نمی خوانند. می گویند علی نماز خواند بس است دیگه. حالا غلات این جور بودند. معروف به اباحی گری هم بودند. می خواهد بگوید کی این غالی بوده محمد بن سنان؟ بابا! او به من یاد وضوء گرفتن را، او یاد داد چه جوری زنم را در خانه حبس کنم نگذارم بیرون برود. و کان متقشفا متعبدا.

خب این روایت، سندش ضعیف است. بعدش هم این در مقام این است که خیلی به مظاهر دینی ملتزم بود. اصلاً رد غلو می خواست بکند. این ها که به نظر ما قابل اعتماد نیست.

پس این حدیث سندش مشکل شد.

دلیل پنجم: تمسک به فقره الا ان هذه قبل هذه در روایت قاسم بن عروه

حدیث سوم روایت قاسم بن عروه است در باب وقت مختص. این را چون قبلاً بحث کردیم دیگه اجمالاً اشاره می‌کنیم. اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الظهر و العصر الا ان هذه قبل هذه.

تقریب استدلال (مرحوم بروجردی): مقتضای استثناء متصل این است که مراد از الا ان هذه بعد

هذه، وقت هذه قبل هذه باشد

برخی مثل مرحوم آقای بروجردی گفت ظاهرش این است که الا ان وقت هذه قبل هذه چون استثناء خورده است [از] اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جميعا. استثناء از او ظاهر در این است که می‌خواهد در رابطه با وقت صحبت کند. الا ان هذه قبل هذه یعنی الا ان وقت هذه قبل هذه.

ترتیب با قبل هذه می‌سازد نه با بعد هذه

علاوه بر این که ترتیب اگر می‌خواست بگوید باید می‌گفت الا ان هذه بعد هذه. ترتیب این است که نماز عصر را بعد از ظهر بخوانی نه این که نماز ظهر را حتماً بعدش نماز عصر بخوانیم. نماز ظهر می‌خوانیم نماز عصر نمی‌خوانیم. چه اشکال دارد. نماز ظهر که باطل نمی‌شود.

جواب: قبلاً گفته شد که دلالتی بر وقت مختص نمی‌کند

که این را قبلاً جواب دادیم. و هیچ دلالتی بر این نمی‌کند که می‌خواهد بگوید وقت هذه قبل هذه.

مختار: اقوی قول به وقت مشترک است

و لذا اقوی قول به وقت مشترک است من اول زوال الشمس الى غروب الشمس.

روایت داوود بن فرقد سندا ضعیف بود، اگر هم سندا تمام می‌شد تعارض می‌کرد با روایت قاسم بن عروه و بعد از تعارض و تساقط رجوع می‌کنیم یا به اطلاقات یا به اصل عملی که اصل عملی اقتضاء می‌کند که برائت جاری کنیم از تعیین وقت نماز عصر بعد از چهار دقیقه از اذان ظهر.

تأمل بفرمایید! ان شاء الله یک تتمه‌ای دارد این بحث، بعد وارد بحث وقت نماز مغرب و عشاء می‌شویم که آیا تا نصف شب است یا تا اذان صبح.

جلسه ۴۶

شنبه - ۹۵/۱۰/۱۱

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

خلاصه بحث راجع به وقت مختص این هست که به نظر ما عمده اشکال در قول مشهور اشکال سندى است به روایت داوود بن فرقد و اشکال سندى و دلالی است به روایت حلبی.

استدراک از جواب سوم از دلیل سوم برای قول مشهور

یعنی اگر روایت داوود بن فرقد سندا تمام بشود و لو بخاطر جبر ضعف سند آن به و ارسال آن با عمل مشهور، ما در مجموع بعد اللتیا و التی، به ذهن مان آمد که بین روایت داوود بن فرقد و روایت قاسم بن عروه که می گفت: اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جميعا و یا موثقه زرارہ: اذا زالت الشمس دخل الوقتان الظهر و العصر، به نظر می رسد که جمع عرفی وجود دارد و این که ما انکار کردیم در جلسات قبل جمع عرفی را، به نظر ناتمام می آید.

ما بیشتر نظر داشتیم به این که جمع حکمی ندارند. اما امروز می خواهیم بگوییم جمع موضوعی دارند به نفع مشهور. و شاید مقصود مرحوم آقای بروجردی همین بیان امروز ما است.

کلام مطلق در روایت قاسم بن عروه بخاطر رفع ذهنیت عامه است و روایت داوود بن فرقد**مفسر آن**

وقتی یک روایت هست می گوید که هنگامی که زوال شمس می شود، وقت نماز ظهر و عصر با هم داخل می شود، ولی نماز ظهر قبل از نماز عصر است و تا غروب آفتاب این وقت ادامه دارد، روایت داوود بن فرقد می گوید که هنگام زوال شمس وقت نماز ظهر می رسد، بعد از گذشت مقدار چهار رکعت وقت نماز عصر می رسد و تا چهار رکعت مانده به آخر وقت، هنگام غروب آفتاب وقت هر دو نماز باقی است، چهار رکعت به غروب آفتاب که می ماند وقت نماز ظهر خارج می شود و وقت نماز عصر باقی می ماند، عرف این روایت داوود

فرائض ۴۷۳

بن فرقد را تفسیر کلام کلی در روایت قاسم بن عروه می‌بیند و لغو نمی‌داند روایت قاسم بن عروه را. چرا؟ برای این که به قول مرحوم آقای بروجردی وقتی ذهنیت عامه این است که تا بلوغ ظل شاخص به اندازه شاخص وقت نماز ظهر است نه عصر، وقتی سایه شاخص مساوی با شاخص شد، وقت نماز ظهر تمام می‌شود، وقت نماز عصر شروع می‌شود یا وقت نماز عصر موقعی شروع می‌شود که سایه دوبرابر شاخص بشود. یعنی بعد از بلوغ الظل مثل الشاخص عامه می‌گویند وقت ظهر تمام شد و قبل از آن هم وقت عصر شروع نشده بود، امام می‌فرمایند نه آقا؛ اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جميعا ثم انت فی وقت منهما حتی تغیب الشمس. خب بعد روایت داوود بن فرقد این مطلب را باز می‌کند؛ تفسیر و توضیح می‌دهد که اذان ظهر که گفتند وقت نماز ظهر می‌رسد به اندازه چهار رکعت وقت نماز ظهر است بعد وقت نماز عصر شروع می‌شود. عرف بین این دو روایت جمع می‌کند. می‌گوید اجمال مطلب را در روایت قاسم بن عروه گفتند؛ هدف چه بود از این بیان مجمل؟

البته مقصود من این نیست که بیان، ابهام دارد. نه. بیان غیر مفصل، بیان مطلق و غیر مفصل که با تفسیر می‌شود آن را باز کرد. هدف از این بیان مجمل و کلی‌گویی چه بود؟ هدف این بود که بگویند این سخن عامه درست نیست که وقت نماز ظهر بعد از بلوغ ظل مثل الشاخص تمام می‌شود و این حرف عامه درست نیست که وقت نماز عصر تا قبل از بلوغ الظل مثل الشاخص او مثلی الشاخص شروع نمی‌شود.

و لذا ما به نظرمان این فرمایش آقای بروجردی عرفی آمد.

بر خلاف فرمایش آقای خوئی که بر عکس عمل کردند. فرمودند که چرا ما این جور نگوییم که روایت داوود بن فرقد که می‌گوید که وقت نماز ظهر با اذان ظهر می‌شود بعد المضي مقدار چهار رکعت وقت نماز عصر می‌رسد، نظر به این دارد که وظیفه فعلیه مردم اول اذان ظهر نماز ظهر خواندن است. نه این که وقت شرعی نماز عصر نرسیده است؛ نخیر. نماز عصر الان بخوانی خلاف شرط ترتیب است. در حال عمد و اختیار الان نمی‌توانید نماز عصر بخوانید. مرحوم آقای خوئی این جور معنا کرد روایت داوود بن فرقد را و لو به قرینه روایت قاسم بن عروه که ما هم در جلسات قبل می‌خواستیم بگوییم تکافؤ دارد. توجیه آقای خوئی که روایت داوود بن فرقد را به وسیله روایت قاسم بن عروه تفسیر می‌کند و می‌گوید اذا مضی مقدار اربع رکعات دخل

وقت العصر نه این که بخواهد وقت شرعی عصر بگوید بعد از گذشت مقدار چهار رکعت از اذان ظهر است، بلکه می‌خواهد بگوید در حال عمد و اختیار شما نباید نماز عصر را در اول اذان بخوانید، باید اول نماز ظهر بخوانید تا ترتیب حفظ بشود بین نماز ظهر و عصر، ما عرض‌مان این بود که این توجیه آقای خوئی تکافؤ می‌کند با توجیه آقای بروجردی که فرمود روایت داوود بن فرقد مفسر روایت قاسم بن عروه است. یعنی در حقیقت آقای بروجردی ظهور روایت قاسم بن عروه را فدای تفسیر در روایت داوود بن فرقد گرفت؛ گفت روایت داوود بن فرقد تفسیر ما اجمله روایت قاسم بن عروه است. آقای خوئی برعکس کرد. فرمود روایت داوود بن فرقد مجمل است و روایت قاسم بن عروه تفسیر می‌کند آن را و می‌گوید مراد ما از عدم دخول وقت عصر، عدم دخول وقت فعلی است به این معنا که مبتلی به مزاحم هست وقت نماز عصر. اگر الان نماز عصر بخوانی عمداً اخلال به شرط ترتیب کردی. و الا سهواً اگر باشد حدیث لاتعاد جاری خواهد بود.

ما عرض‌مان این بود که تکافؤ بین فرمایش آقای خوئی و فرمایش آقای بروجردی است. مرجعی ندارد که ما یکی از این دو را بر دیگری ترجیح بدهیم. ولی بعد اللتیا و التی وقتی فکر می‌کنیم می‌بینیم همان‌طور آقای بروجردی فرمودند با توجه به فقه عامه و جو فقهی بین عامه که وقت نماز عصر می‌گفتند بعد از بلوغ ظل است مثل الشاخص و آن وقت هم که برسد دیگر وقت نماز عصر تمام می‌شود لایبعد ان یقال حق با آقای بروجردی است و روایت داوود بن فرقد بنائاً علی تمامی السند مفسر روایت قاسم بن عروه است.

اشکال سوم به جواب دوم از دلیل سوم مشهور: مبعدهات وقت مختص، مانع و یا رافع ظهور

روایت داوود بن فرقد نیست

و اما این که ما از آقای خوئی نقل کردیم و تقریب کردیم که وقت مختص ظهر مبعدهاتی دارد، بله، این مبعدهات انصافاً هست. ما این مبعدهات را انکار نمی‌کنیم که می‌گفتیم معیار مقداری است که مکلف نیاز دارد به نماز ظهر، متعارف مردم هستند؟ چه بسا این مکلف سریع‌تر از متعارف نماز ظهر بخواند. پس می‌گویید صبر کند تا بقیه وقت متعارف نماز ظهرشان تمام بشود؟ این دو دقیقه می‌خواند، بقیه سه دقیقه می‌خواند. دو دقیقه خواند، دیگه نماز عصر نمی‌تواند بخواند؟ اگر می‌گویید معیار متعارف خود این شخص است، خود

فرائض ۴۷۵

این شخص، متعارف سه دقیقه نماز ظهر می‌خواند، امروز سوره را فراموش کرده، فرزندش بوده، خیلی شاداب بوده، سر دو دقیقه نماز ظهرش را تمام کرده. می‌گویید یک دقیقه بیکار بنشیند تا وقت نماز عصر برسد؟

خب این مبعده را آقای حکیم جواب داد. گفت هر روز حساب می‌کنیم. امروز چه مقدار نیاز داری به نماز ظهر؟ درست است که این یک مقدار بعید است آن وقت نسبی. آن هم وقت نسبی نسبت به افراد هم روزها مختلف است، حالات مکلف مختلف است. این یک مقدار بعید هست و لکن موجب این نمی‌شود که ما قطع به بطلان وقت مختص پیدا کنیم. انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا. چه می‌دانیم.

یک وقت استبعاد جوری است که کالقرینة المتصلة است، بله، مانع انعقاد ظهور است. یک وقت کالقرینة المتصلة نیست، می‌روید فکر می‌کنید برایش نقض پیدا می‌کنید، خب شما این را که نمی‌توانید قرینه متصله قرار بدهید. خب مشهور آمدند گفتند این روایت داوود بن فرقد: فاذا مضی مقدار اربع رکعات من الظهر دخل وقت العصر، کی عرف از این استیحاş می‌کند؟ بله، می‌روید فکر می‌کنید می‌گویید که معیار متعارف مردم هستند، معیار حال متعارف خود این شخص است، یک مبعداتی ذکر می‌کنید، خب این قرینه متصله نمی‌شود. این‌ها قرینه منفصله باید باشد. و قرینه منفصله هم باید قرینه ظاهره باشد نه صرف چیزی که موجب استبعاد است. آنی که موجب استبعاد است باید قرینه متصله باشد که مانع ظهور باشد. قرینه منفصله باید به حد حجیت برسد. خب باشد، ملتزم می‌شویم به وقت نسبی. وقت کل شخص بحسبه، به حسب آن شخص در آن روز.

ما آن روز عرض می‌کردیم که آخه فرض این است که این آقا نماز ظهر نخوانده نماز عصر خوانده می‌خواهیم ببینیم نماز عصرش در وقت مختص ظهر بود تا باطل باشد یا در وقت مشترک بود تا صحیح باشد. خب آقا! به قول دوستان، نماز ظهر و عصر که افعالش مثل هم هست، خب اماره عرفیه است که همان مقدار که برای نماز عصر خواندن نیاز داشتی همان مقدار برای نماز ظهرت امروز نیاز داشتی. همان سه رکعت از نماز عشاء که خواندی خب می‌توانستی این سه رکعت نماز مغرب بخونی اول اذان مغرب. اشتباه کردی نخواندی، جایش نماز عشاء خواندی.

بله، می‌ماند آن مبعد که کسی بر اساس روایت اسماعیل بن رباح سلام نماز ظهرش فقط بعد از اذان ظهر بود، بقیه‌اش قبل از اذان بود طبق به اعتقاد دخول وقت نماز خواند که روایت می‌گوید فقد اجزأت عنک. شما می‌گویید این بعید است که این واجب باشد صبر کند تا وقت چهار رکعت برسد. عرض کردیم این بعد در حدی است که قطع به بطلان این مطلب پیدا می‌کنیم؟ خب آقای حکیم ملتزم شده. گفته ملتزم می‌شویم. ملتزم می‌شویم باید صبر کند. این مبعد در حدی نیست که انسان بگوید این مبعدها در حد ظهور معتبر است. اگر ما يصلح للقرينة المتصلة بود، بله، مانع از انعقاد ظهور بود. شما بعد التامل و التدقیق این موارد را پیدا کردید؛ این که موجب انهدام ظهور نیست. و در حد حجیت هم که نیست بخواهد رفع ید کند انسان بخاطر این از ظهور معتبر روایت.

وانگهی این دلیل می‌شود روایت اسماعیل بن رباح هم زیر سؤال برود. خب ظاهر این روایت این است که وقت مختص دارد نماز ظهر. فرض این است روایت داوود بن فرقد هم مورد عمل مشهور است. شما فرض کردید معتبر می‌دانید. دلیل نمی‌شود که قائل به وقت مختص بشوید.

[سؤال: ... جواب:] می‌دانم. شما می‌گویید با آن روایت اسماعیل بن رباح جور نمی‌آید. خب دلیل نمی‌شود این روایت را نابود کنید. علم اجمالی پیدا می‌کنیم یکی از این دو روایت مشکل دارد. اما بیایید بگویید بخاطر روایت اسماعیل بن رباح ما باید دست برداریم از روایت داوود بن فرقد، خب این که وجه صناعی ندارد. و لذا به نظر ما تنها اشکال سند روایت داوود بن فرقد هست. و الا این مبعدها در حدی نیست که معتبر باشد و ما از یک ظهور معتبر رفع ید کنیم. ملتزم می‌شویم حتی خرج مقدار اربع رکعات من الظهر نسبی هست، چون خلاف ظاهر هست وقت مطلق. نسبی هست نسبت به آنی که امروز مکلف به آن مقدار نیاز داشت برای نماز ظهر. و این التزام به آن، معلوم البطلان نیست.

حالا اگر تعارض کردند روایات...

[سؤال: ... جواب:] حالا در نماز ظهر در روز جمعه آن‌هایی که می‌گویند تا می‌شود به نماز جمعه بررسی نماز ظهر را احتیاطاً نخوان، آن‌ها می‌گویند تمکن. شرط این که نماز ظهر نباید بخوانی این است که تمکن داشته باشی از حضور در نماز جمعه. خب تمکن مصادیقش فرق می‌کند. شما نزدیک مصلی نماز جمعه

فرائض ۴۷۷

باشی، تا پنج دقیقه دیگر هم متمکنی بروی. اما یک جای دور دست باشی خب تا نیم ساعت هم ممکن است متمکن نباشی. آن یک عنوانی است عنوان تمکن. آن اشکال ندارد. می‌گوید حتی یمنی مقدار اربع رکعات من العصر. ما هم همین را می‌گوییم. می‌گوییم استبعاد که هست انصافا. استبعاد می‌دانید چیه؟ استبعاد این است: این امام جماعت مثلا فرض کنید که یک ربع مانده به اذان ظهر فکر کرد اذان گفتند، یک صدایی آمد فکر کرد اذان گفتند. شروع کرد نماز ظهر خواندن. بعدش هم تعقیبات نماز ظهر را آن قدر کش دادند تا اذان واقعی ظهر شد. قد قامت الصلاة گفتند و بلند شد این امام جماعت نماز عصر شروع کند. خب آن‌هایی که وقت نسبی می‌گویند معنایش این است که می‌گویند آقا! بعد از نماز عصر که فهمیدند نماز عصرشان قبل از نماز ظهر خوانده شده، چون نماز ظهر را یک ربع قبل از وقت خواندند. هر کدام چرتکه بیندازند که آقا! من امام جماعت، حالا که نماز عصر خواندیم همه با هم، خب ممکن است سوره‌های مفصل طولانی هم خوانده باشیم، قنوت مفصل گرفته باشیم، این‌ها که معیار نیست. معیار آن حداقل زمان مورد نیاز برای نماز ظهر است. امام جماعت می‌گوید من پیر فرتوت هستم. من با پنج دقیقه هم نمی‌توانم نماز بخوانم. مامومین، جوان و فرز. می‌گویند حاج آقا! ما با سه دقیقه هم می‌توانیم نماز ظهر بخوانیم، خب امام جماعت می‌گوید من بیچاره شدم، نماز عصرم باطل است. چون برای من نماز عصر در وقت مختص نماز ظهر بود. برای شما که فرز هستید [نماز عصر صحیح است]. یکی می‌گوید من هم مثل شما؛ ولی امروز یک کارهایی کردم، یک چیزهایی، از بعضی مواد استفاده کردم، خیلی نشاطم بالا رفته، شدم مثل جوان‌ها. می‌گوید خب تو هم مثل این جوان‌ها نماز عصرت در وقت مشترک بوده. چون یا کل نماز عصر را بعد از سه دقیقه شروع کردند یا نه، بعضی از نماز عصر بعد از سه دقیقه واقع شده. اما این امام نه، بیچاره. پنج دقیقه نماز ظهرش طول می‌کشید، کل این نماز عصرش هم در همین پنج دقیقه بود. هیچی. همه‌اش در وقت مختص بود. این‌ها مبعادات نسبی بودن هست. این‌ها را منکر نیستیم. اما در حدی است که ما بیاییم بگوییم این ظهور معتبر از اعتبار بیفتد؟ این انصافا مشکل هست. و لذا ما عمده دلخوشی‌مان ضعف سند داوود بن فرقد است. اگر روایت داوود بن فرقد سند معتبر بود یک مقدار ما مواجه می‌شدیم با مشکل و قول مشهور را به این سادگی نمی‌توانستیم رد کنیم. آن وقت آنی که سلام نماز را می‌دهد بعد می‌فهمد که سلام نمازش ظهرش فقط در

وقت بوده بقیه قبل از وقت بوده، روایت اسماعیل بن رباح می‌گفت صحیح است. اما طبق این بیان باید صبر کند. باید چند دقیقه دیگر صبر کند تا وقت نماز عصر بشود.

توضیح جواب سوم از دلیل سوم برای قول مشهور

اشکال دوم: روایات وقت مشترک، مستفیضه هستند

حالا اگر روایات تعارض کردند یک بیان این است که بگوییم روایات وقت مشترک مستفیض هستند. چندین روایت دارد وقت مشترک. روایت قاسم بن عروه است، موثق زراره هست و یک روایت دیگر هم هست که او هم از زراره است ولی موثق نیست، سندش ضعیف است. گفته می‌شود این روایات، مستفیضه هستند.

پاسخ اول: این روایات در حد استفاضه نیستند

ما به نظرمان در حدی نیست که این‌ها بشود گفت مستفیض هستند. چرا؟ برای این که خبر دو تا روایت زراره که آخرش به زراره برمی‌گردد. این که می‌شود یک روایت. یک روایت دیگر هست که قاسم بن عروه از عبید بن زراره. این‌ها روشن نیست که به حد استفاضه برسد این روایات.

پاسخ دوم: استفاضه، مرجح نیست

اگر به حد استفاضه بشود آن وقت می‌گویند این روایات قطعی الصدور است. آقای خوئی نظرش این است، می‌گوید اگر دو خبر با هم تعارض کنند، یک خبر قطعی الصدور باشد، خبر مستفیض یعنی قطعی الصدور، خبر دیگر ظنی الصدور باشد، خبر قطعی الصدور حجت است بلامعارض. چرا؟ فرموده‌اند که برای این که خبر قطعی الصدور یعنی سنت قطعیه؛ خبر ظنی الصدور می‌شود خبر مخالف سنت؛ خبر مخالف سنت مردود است. ما در اصول این را بحث کردیم؛ نپذیرفتیم. گفتیم خبر قطعی الصدور از پیامبر می‌شود سنت قطعیه. خبر قطعی الصدور از امام معصوم که سنت قطعیه نیست. و اگر احتمال تقیه بدهیم و لو از باب انا القیت الخلاف بینهم حتی لایؤخذ برقابهم، آن وقت کی می‌گوید خبر قطعی الصدور ظنی الجهه، ظنی الدلاله، حالا عمده ظنی الجهه است، کی می‌گوید خبر قطعی الصدور ظنی الجهه باعث می‌شود خبر ظنی الصدور در

فرائض ۴۷۹

مقابلش از حجیت بیفتند؟ دلیل نداریم بر این مطلب. آن خبر، ظنی الصدور است، این خبر، قطعی الصدور است، ولی ظنی الجهه است، قطعی الجهه که نیست که. فرق می‌کند با حدیث پیامبر، فرق می‌کند با کلام خدا. کلام خدا و حدیث پیامبر قطعی الجهه هستند؛ تقیه در آن مطرح نبوده. کتاب و سنت قطعی الجهه هستند، فرق می‌کند با حدیث صادر از امام معصوم. قطعی الجهه نیست که. چه می‌دانیم که آیا این خبر ظنی الجهه و لو قطعی الصدور است از امام معصوم این مقدم بشود بر خبر ظنی الصدور؟ این واضح نیست. و لذا ما حتی اگر خبر مستفیض هم باشد و قطعی الصدور بشود، معتقدیم مرجح نیست. مخصوصا که خبر ظنی مطابق با فتوی مشهور هم هست.

خب حالا اگر تعارض و تساقط کردند چه؟

[سؤال: ... جواب:] مستفیض یعنی قطعی الصدور دیگه. ... تواتر با مستفیض دو فرق در آن [هست]. یک: تواتر موجب قطع وجدانی است، استفاضه موجب علم عرفی است، یعنی اطمینان. تواتر موجب قطع است، استفاضه موجب علم است، علم عرفی یعنی اطمینان. ولی فرق نمی‌کند در آن فرمایش آقای خوئی. این یک فرق. فرق دیگر می‌گویند تواتر آنی است که به لحاظ عدد، منطقیین می‌گویند امتناع تواطی بر کذب هست ولی خبر مستفیض امتناع تواطی بر کذب نیست. احتمال تواطی بر کذب ما نمی‌دهیم نه از باب امتناع. از باب عدم احتمال تواطی بر کذب. بهر حال خبر مستفیض هم موجب علم است. و الا بحث اصطلاح که نیست که. خبر مستفیض اگر همان خبر ظنی الصدور است، ما خیلی اصطلاح کم داریم؟ هی جعل اصطلاح بکنیم؟ اصطلاح بی‌ثمر. خبر مستفیض یعنی خبری که موجب علم و لو حداقل علم عرفی می‌شود به صدور. ولی به نظر ما در این موارد مرجح نیست.

حالا بعد از تعارض و تساقط چه بکنیم اگر تعارض و تساقط کردند بین روایت داوود بن فرقد بناء بر اعتبار و بین روایت قاسم بن عروه جمع عرفی نبود، تکافؤ الجمعین، جمع السید البروجردی و جمع السید الخوئی، تعارضاً تساقطاً، اگر این جور شد، به چی رجوع کنیم؟

ما اینجا اول کاری که می‌کنیم باید به عام فوقانی رجوع کنیم، بعد رجوع می‌کنیم به اصل عملی.

عام فوقانی ظاهرها ما نداریم. یک عام فوقانی که اقتضاء کند که نماز عصر را بشود در اول اذان ظهر خواند. ما نداریم. اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل که عام فوقانی نیست که. او اصلاً در مقام بیان نیست. از اذان ظهر تا نیمه شب نماز بخوان، اما کدام نماز را کی بخوان؟ در مقام بیان نیست. عام فوقانی نداریم. باید برویم به اصل عملی رجوع کنیم.

اصل عملی به لحاظ اول وقت

استصحاب عدم وجوب نماز عصر تا مضي چهار رکعت از اذان ظهر مقدم است بر براءة

مرحوم آقای خوئی در بحث زکات فطره یک بحث اصولی مطرح کرده که جایش در اصول خالی است. و آن این است که اگر ما شک کردیم مبدأ وجوب مثلاً مبدأ وجوب زکات فطره از غروب آفتاب شب عید است یا اذان صبح روز عید است، آقای خوئی فرمودند مبداً بگوئید براءة جاری می‌کنیم از شرطیت این که زکات فطره باید حتماً بعد از اذان صبح داده بشود، آن وقت نتیجه بگیرید بگوئید نتیجه این براءة این است که من مجازم همان شب عید بروم زکاتم را اداء کنم، چون بگوئید براءة می‌گوید وقت زکات فطره مضیق نیست بما بعد طلوع الفجر. نگوئید براءة هم می‌گوید وقت زکات فطره موسع نیست از اول غروب آفتاب. براءة از موسع بودن که معنا ندارد جاری بشود. چون موسع بودن موافق امتنان است. رفع عن امتی توسعه در وقت زکات فطره؟ این که معنا ندارد. رفع عن امتی تضییق در وقت زکات فطره. یکی دوست دارد همان شب عید که رفته مسجد، یک فقیر ببیند زکات فطره‌اش را به او بدهد. رفع ما لایعلمون. آقای خوئی می‌گوید درست است ولی هوس نکنید همچون براءة را جاری کنید. چرا؟ برای این که استصحاب عدم وجوب زکات فطره تا طلوع فجر می‌گوید وجوب زکات فطره تا طلوع فجر نیامده است. پس وجوب زکات فطره بعد از طلوع فجر است. استصحاب عدم حکم را که آقای خوئی قبول دارد. استصحاب عدم وجوب زکات فطره تا طلوع فجر.

[سؤال: ... جواب:] تا اذان صبح واجب نیست زکات فطره. خب بعدش که یقیناً واجب است، قبلش هم استصحاب می‌گوید واجب نیست.

عملاً می‌شود طلوع فجر شرط وجوب زکات فطره. و هر شرط وجوبی شرط واجب هم هست. وقتی بگویند اذا زالت الشمس فصل، زوال شمس شرط وجوب نماز ظهر است، شرط وجوب، شرط واجب هم هست.

فرائض ۴۸۱

می‌شود شرط وجوب باشد شرط واجب نباشد؟ استطاعت شرط وجوب است. می‌شود قبل از استطاعت کسی حج بجا بیاورد؟ نه. استطاعت وقتی شرط وجوب بود پس حج قبل از استطاعت مصادق حج واجب نیست. وقتی اذان صبح شرط وجوب زکات فطره بود، دیگه زکات فطره در شب عید فطر مصادق زکات فطره واجب نیست. خب این استصحاب حاکم است بر آن براءت شما.

خب این بیان آقای خوئی در اینجا هم می‌آید. استصحاب می‌گوید واجب نشده است نماز عصر مگر بعد از مقدار چهار رکعت بعد از اذان ظهر. اذان ظهر را بگویند، مقدار چهار رکعت نماز ظهر هم بگذرد، بعد نماز عصر واجب می‌شود. استصحاب می‌گوید قبلش واجب نشده. و این مقدم است بر براءت از تقید نماز عصر به آن وقت مضیق. وقت مضیق کدام است؟ کون صلاة العصر بعد مضي اربع رکعات بعد اذان الظهر. این وقت مضیق است دیگه. اگر شما بگویید که وقت نماز عصر از اذان ظهر شروع می‌شود خب این وقت موسع است. آن وقت نتیجه این است که در موارد مختلفی که ثمرش را گفتیم نماز عصر اول وقت اذان ظهر صحیح خواهد بود در مواردی که سهوا نماز ظهر را نخواندیم. چون اخلال به شرطیت ترتیب کردیم؛ اخلال به وقت که نکردیم. پس براءت درست است. می‌گوید بگو وقت نماز عصر مضیق نیست به این که حتما باید چهار رکعت از اذان ظهر بگذرد. ولی استصحاب عدم وجوب نماز عصر تا آن مضي اربع رکعات من الظهر حاکم است بر این براءت.

جواب: تقید واجب لازمه عقلی تقید وجوب است

به نظر ما این بیان اصولی تمام نیست. چرا؟ برای این که یک وقت علم وجدانی داریم، اماره داریم که اذان صبح شرط وجوب زکات فطره است. خب این مدلول التزامی دارد که پس وقت واجب هم از اذان صبح است برای زکات فطره. ولی استصحاب که مثبتاتش حجت نیست. استصحاب عدم وجوب زکات فطره تا طلوع فجر اثبات نمی‌کند که طلوع فجر شرط الواجب است. این لازم عقلی او است.

[سؤال: ... جواب:] نخیر. لازم مستصحب است. لازم این که وجوب واقعا از اذان صبح باشد این است که اذان

صبح هم شرط واجب باشد. این اصل مثبت است.

وقتی اصل مثبت بود جاری نیست.

برائت از تقید واجب به وقت مضیق

و لذا برائت از تقید این واجب به آن وقت مضیق جاری می شود بلامعارض.

تنبیه: برائت در مانحن فیه شبهه برائت در اقل و اکثر ارتباطی را ندارد

اتفاقا از جهاتی این اصل برائت از اقل و اکثر ارتباطی آسان تر است. چرا؟ برای این که من زکات فطره را که شب دادم در آن مثال، اذان صبح که می شود برائت از وجوب جاری می کنم. فرق می کند با این که بدانم الان یک وجوبی هست، نمی دانم آن وجوب تعلق گرفته به نماز ده جزئی یا نماز نه جزئی. یک وجوب فعلی هست نمی دانم رفته روی اقل یا اکثر. خب شبهه این است که برائت از وجوب اکثر تعارض کند با برائت از وجب اقل لابلشروط. شبهش هست. علم اجمالی داریم یا نماز لابلشروط از سوره واجب است یا نماز بشرط سوره و این علم اجمالی منجز است. اما در مانحن فیه اگر من زکات فطره را شب بدهم در اصل وجوب زکات فطره در هنگام اذان صبح شک می کنم برائت جاری می کنم. اینجا من که اشتباه کردم نماز عصرم را در همان چهار رکعت اول وقت خواندم سلام نماز را که دادم ملتفت شدم بابا! من نماز ظهرم را قبل از وقت خوانده بودم یا فراموش کردم نخواندم، برائت از وجوب نماز عصر جاری می کنم الان. برائت از اصل وجوب جاری می کنم. مشکل ندارد. این راجع به وقت مختص اول وقت.

[سؤال: ... جواب:] نه دیگه. من نمی دانم وجوب از کی آمده. وجوب در زکات فطره از شب آمده یا از اذان صبح. ... می دانم. من شب که زکات فطره دادم، اذان صبح شک دارم در اصل وجوب. اگر می گوئید اصل وجوب فی احد الزمانین معلوم است. بالاخره این وجوب آمد. اگر از اول شب آمد با امتثال ساقط شد. اگر از اذان صبح آمده امتثال نشده. دقت می کنید ایشان چی بگویند؟ بگویند من می دانم یک وجوبی آمد روی زکات فطره. اگر از اول شب آمد فقد امتثال یقینا. اگر از اذان صبح آمد لم یمثل یقینا. استصحاب می کنم بقاء این وجوب را؛ منجز است. می گوئیم این استصحاب جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز است. چرا؟ برای این که شاید این وجوب متعلقش زکات فطره از شب باشد که من امتثالش کردم. پس در یک تقدیر این وجوب قابل تنجز نیست. چون وجوبی است که یقینا امتثال شده است؛ قابلیت تنجز ندارد. امر دائر است در

فرائض ۴۸۳

این وجوب بین وجوبی که یقیناً امتثال شده است که قابل تنجز نیست و وجوبی که امتثال نشده است. جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز می‌شود. همین بیان را در نماز عصر هم می‌گوییم.

این راجع به اصل برائت در اول وقت.

اما راجع به آخر وقت کسی که نماز عصرش را در وقت مشترک خوانده سهوا، چهار رکعت به آخر وقت مانده، نماز ظهرش را می‌گوید بخوانم؟ یا وقت مختص عصر است، بعداً قضااتش را بخوانم نماز ظهرم را؟ اینجا ببینیم مقتضای اصل عملی چیه.

انشاءالله این را مطرح می‌کنیم و وارد بحث وقت مغرب و عشاء می‌شویم بعون الله و قوته.

جلسه ۴۷

یکشنبه - ۹۵/۱۰/۱۲

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الارضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به مقتضای اصل عملی بود راجع به وقت مختص.

اول وقت، عرض کردیم اصل برائت جاری است از تقید وقت نماز عصر به این که بعد از گذشت مقدار چهار رکعت از اذان ظهر باشد. و لذا اگر سهوا نماز عصرش را بخواند در این زمان، نمازش صحیح است. چون اخلال به وقت نکرده.

اصل عملی به لحاظ آخر وقت

اما راجع به آخر وقت که شک می‌کنیم چهار رکعت مانده به غروب آفتاب وقت نماز ظهر هست یا نیست، ثمرش که اصل به لحاظ او جاری بشود، در اینجا ظاهر می‌شود که شخص نماز عصرش را در اثناء وقت که وقت مشترک است، سهوا قبل از این که نماز ظهرش را بخواند، نماز عصرش را خواند. حدیث لاتعاد هم تصحیح کرد این نماز عصر را. صحیحه زراره هم که می‌گفت که فإنوها الاولى فانما هي اربع مكان اربع گفتیم معرض عنه مشهور است طبق فرض، نماز عصرش به عنوان نماز عصر صحیح شد، حالا که ملتفت شده

می‌خواهد نماز ظهر بخواند، می‌گویند چهار رکعت به غروب آفتاب بیشتر وقت نداری. بناء بر قول به وقت مختص، دیگه نماز ظهر قضاء شده. هر کی خواستی بخوان؛ بعدها بخوان. بناء بر وقت مشترک باید الان نماز ظهر را بخوانی؛ هنوز غروب آفتاب نشده؛ وقت نماز ظهر باقی است. حالا ما شک داریم که حکم شرعی چیست، به اصل عملی رجوع می‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] اگر ما قائل به وقت مختص به این معنا شدیم نه قائل به وقت مختص به لحاظ بعض آثار، قائل به وقت مختص به لحاظ جمیع آثار شدیم، معنایش این است که دیگر مقدار چهار رکعت به غروب آفتاب بیشتر نمانده. فاذا بقی مقدار اربع رکعات من الصلاة قبل غروب الشمس فقد خرج وقت الظهر که در روایت داوود بن فرقد بود، اطلاق دارد چه نماز ظهرت را قبلاً خوانده باشی، چه نخوانده باشی، چه نماز عصر را قبلاً خوانده باشی، چه نخوانده باشی.

مرحوم حکیم: استصحاب بقاء وقت، دو اشکال دارد:

اشکال اول: استصحاب در مفهوم مردد است و جاری نیست

اصل عملی: مرحوم آقای حکیم فرموده است که استصحاب موضوعی بخواهیم جاری کنیم، استصحاب بقاء وقت نماز ظهر که استصحاب در مفهوم مردد هست و جاری نیست.

پاسخ: شبهه، حکمیه است نه مفهومیه

ما نمی‌فهمیم ایشان با این بیان به چه چیزی اشاره می‌کنند؟ در شبهه مفهومیه مثل این که نمی‌دانیم مراد از غروب در روایات استتار قرص است یا زوال حمزه مشرقیه. استصحاب عدم غروب، استصحاب بقاء نهار استصحاب موضوعی است در شبهه مفهومیه. و این اشکالش یا این است که محقق عراقی گفت که استصحاب فرد مردد است. چون نمی‌دانیم موضوع اثر، آن مفهوم موسع است که یقیناً صادق است یا مفهوم مضیق است که یقیناً مرتفع است. اگر موضوع له لفظ نهار ما قبل استتار القرص باشد یقیناً مرتفع است در مثال بعد از استتار قرص و قبل از زوال حمزه مشرقیه که بخواهیم استصحاب بقاء وقت بکنیم. و اگر مفهوم نهار به معنای ما قبل زوال حمزه مشرقیه باشد، یقیناً هنوز این عنوان باقی است. استصحاب جامع که ما

فرائض ۴۸۵

وضع له لفظ النهار می شود استصحاب فرد مردد. چون ما وضع له لفظ النهار که موضوع اثر شرعی نیست. واقع آن عنوان موضوع اثر شرعی است. واقع عنوان هم مردد است بین آن عنوان موسع که مقطوع البقاء است، ما قبل زوال الحمرة المشرقية و بین آن عنوان مضیق که مقطوع الارتفاع است، ما قبل استتار القرص. اما در مانحن فیه که شبهه، شبهه حکمیه است نه شبهه مفهومی. من نمی دانم شارع گفته که انت فی سعة من صلاة الظهر حتی تغرب الشمس یا گفته انت فی سعة من صلاة الظهر حتی یبقی مقدار اربع رکعات من غروب الشمس. در موضوع حکم شرعی به نحو شبهه حکمیه شک دارم. اینجا استصحاب بقاء وقت اصلا توهّم جریانش نیست تا بعد ما بیاییم بگوییم این استصحاب مفهوم مردد است.

اشکال دوم: استصحاب بقاء وقت، قدرت بر اداء نماز ظهر را ثابت نمی کند

و اگر استصحاب جاری باشد دیگر اشکال دوم شما، جناب آقای حکیم وارد نیست. شما اشکال دوم هم کردید. اشکال دوم شما این است که گفتید بر فرض استصحاب بقاء وقت جاری بشود، ما با این استصحاب بقاء وقت نمی توانیم ثابت کنیم قدرت داریم بر اداء نماز ظهر.

پاسخ اول: استصحاب بقاء وقت، به ضمیمه علم به وجوب اداء در وقت، نافی شک در قدرت

است

این چه فرمایشی است؟ خب اگر استصحاب بقاء وقت جاری باشد، مثلا در همان مثال شبهه مفهومیه غروب و مغرب و نهار که نمی دانیم تا استتار قرص است یا تا زوال حمرة مشرقیه، اگر استصحاب موضوعی جاری باشد بگوید هنوز روز باقی است تا قبل از زوال حمرة مشرقیه. خب ما اصل موضوعی جاری کردیم. اصل موضوعی که جاری کردیم، یقینا اگر الان نهار باقی باشد و واجب باشد اداء نماز ظهر الان، یقینا بر او قادرم. اگر واقعا دیگر نهار نیست، وجوب اداء از بین رفت، که دیگر وجوبی در کار نیست. اگر واقعا الان نهار است و وجوب اداء نماز ظهر باقی است، پس یقینا قدرت بر آن دارم. شک ندارم در قدرت بر آن.

[سؤال: ... جواب:] نه. شما استصحاب موضوعی جاری کردید گفتید النهار باقی. شارع هم گفته صل فی النهار دیگه. ضم الوجدان الی الاصل کردید دیگه. و از مواردی است که اگر واجب باشد واقعا قطعاً قدرت بر

آن داریم. اگر واقعا الان واجب باشد صلات ظهر فی النهار، پس معنایش این است که الان نهار است و یقینا قادر هستیم بر صلات فی النهار الان. شک در قدرت نداریم. و لذا این اشکال وارد نیست.

پاسخ دوم: عند المشهور شک در قدرت مجرای قاعده اشتغال است

[سؤال: ... جواب:] بله این اشکال هم هست. که بر فرض استصحاب بقاء نهار ثابت نکند من قدرت دارم الان نماز در نهار بخوانم، می شود شک در قدرت. و مشهور از جمله شما، در موارد شک در قدرت قاعده اشتغال را قائلید. شک در قدرت هست. ... چرا؟ ... مشهور که این مطالب را نمی گویند. مشهور می گویند شک در قدرت مجرای قاعده اشتغال است. ... نقض می کنیم به آقای حکیم. می گوئیم آقای حکیم فوقش شک در قدرت است استصحاب بقاء نهار اثبات وجوب صلات ظهر که کرد فوقش می شود شک در قدرت، مجرای قاعده اشتغال است. ... فوقش می شود شک در قدرت. مجرای قاعده اشتغال است.

مهم این است که این استصحاب بقاء نهار جاری نیست در مقام. مخصوصا که شبهه حکمیه است نه شبهه مفهومی.

اما استصحاب وجوب...

تنبیه: در مقام، قاعده اشتغال مجوز تاخیر عمدی نماز ظهر تا آخر وقت نیست

[سؤال: ... جواب:] ببینید! فرض آقای حکیم این است که موقعی ملتفت شد که چهار رکعت بیشتر به غروب آفتاب نمانده. بحث این نیست که عمدا تاخیر بیندازد تا این لحظه نماز ظهرش را. اگر فرض را عوض می کنید، می گوئید آقا! ساعت چهار بعد از ظهر نماز عصرش را سهوا خواند، حدیث لاتعاد هم تصحیح کرد نماز عصرش را، می گوید یک نماز ظهری باید بخوانم، چه اصراری دارم الان بخوانم؟ می گذارم چهار رکعت مانده به غروب آفتاب می خوانم. عمدا تاخیر بیندازد تا آن لحظه، بله اینجا قاعده اشتغال تجویز نمی کند عمدا می توانی تاخیر بیندازی تا آن لحظه. اینجا باید استصحاب بقاء نهار ثابت کند که این نماز ظهرت در نهار واقع شده. و حالا آیا این استصحاب بقاء نهار ثابت می کند که این نماز در نهار واقع شده یا نه، بحثی است که باید در اصول در بحث استصحاب در زمان و زمانیات دنبال کنیم. بله، این اشکالی است که در اصول مطرح است. و بزرگان از جمله استاد مرحوم آقای حکیم، محقق عراقی و دیگران خواستند بگویند اشکالی ندارد.

فرائض ۴۸۷

می‌شود استصحاب را به نحوی جاری کرد که اثبات بشود نماز من در نهار واقع شده. جای بحث مفصل این نیست. اجمالاً عرض کنم: ما در سعه وقت اگر باشیم که بخواهیم با استصحاب بقاء وقت نماز ظهر را تاخیر بیندازیم تا آن دقیقه نود بله، اینجا قاعده اشتغال کارگشا نیست. باید اثبات کنیم در آن لحظه آخر که می‌خواهیم نماز بخوانیم نماز ظهرمان در نهار است. حالا این استصحاب بقاء وقت ثابت می‌کند این را یا نه، مورد اختلاف هست در اصول. مرحوم آقای حکیم ظاهراً باید قائل باشد. چون اصول ایشان بیشتر متأثر است از اصول محقق عراقی. و محقق عراقی قائل بود که این استصحاب جاری هست. و آقای خوئی هم قائل به جریان هست. بحث‌هایی دارد که نمی‌خواهیم به آن بحث‌ها بپردازم. چون اساس بحث که استصحاب بقاء وقت است در شبهات حکمیه موهوم بود نیاز به این بحث‌های استطرادی نیست. ولی در آن جایی که متذکر می‌شود در ضیق وقت آن جا که بحث جواز تاخیر نیست، بحث لزوم احتیاط است به این که الان نماز ظهر را بخوانم، وقت تنگ است. خب اینجا قاعده اشتغال و لو باشد که در قدرت جاری می‌شود و می‌گوید احتیاط کن الان بخوان. شک در قدرت مجرای قاعده اشتغال است.

استصحاب بقاء وجوب اداء نماز ظهر

اما استصحاب بقاء وجوب: استصحاب بقاء وجوب اداء نماز ظهر، خب اشکال‌هایی دارد:

اشکال اول: استصحاب در شبهات حکمیه جاری نیست

اشکال اولش این است که این استصحاب در شبهه حکمیه است. شما نمی‌دانید وجوب اداء نماز ظهر تا غروب آفتاب است یا تا چهار دقیقه تا غروب آفتاب. استصحاب بقاء وجوب نماز ظهر تا غروب آفتاب معارضه می‌کند با استصحاب عدم جعل وجوب اداء نماز ظهر در این چهار دقیقه قبل از غروب آفتاب. استصحاب بقاء مجعول با استصحاب عدم جعل زائد تعارض و تساقط می‌کنند. کما هو الصحيح وفاقاً للسید الخوئی.

ولی مشهور این اشکال را قبول ندارند.

اشکال دوم...

[سؤال: ... جواب:] استصحاب در شبهه حکمیه است. ما شک در خارج که نداریم. ما در اثناء وقت مشترک نماز عصر خواندیم سهواً. حدیث لاتعداد آن را تصحیح کرد. چهار رکعت به غروب آفتاب مانده. شبهه حکمیه

است. آیا باید الان نماز ظهر را بخوانیم اگر وقت اداء نگذشته است یا می‌توانیم نماز قضاء بخوانیم بعداً، اگر وقت اداء نماز ظهر گذشته باشد. ... بقاء وجوب نماز ظهر در این مقدار باقی مانده. ... استصحاب بقاء وجوب اداء دیگه. استصحاب بقاء وجوب اداء نماز ظهر استصحاب در شبهه حکمیه است و به نظر ما جاری نیست.

اشکال دوم: این استصحاب ثابت نمی‌کند متعلق وجوب، موسع باشد. چون جامع بین ما یقبل

التنجیز و ما لایقبل التنجیز است

اشکال دوم: گفته می‌شود این استصحاب بقاء وجوب نماز ظهر تا آخرین لحظه قبل از غروب آفتاب، این استصحاب مشکلش این است که ثابت نمی‌کند شما متعلق این وجوب‌تان موسع است؛ شاید متعلقش مضیق باشد که دیگر قابل امتثال نیست.

این را توضیح بدهیم:

شخصی بر او واجب بود که غسل کند. اما نمی‌داند تا قبل از اذان ظهر واجب بود غسل کند، مثلاً غسل جمعه بناء بر وجوب آن یا تا غروب آفتاب وقت داشت. خب تا اذان ظهر غسل نکرد. می‌خواهد استصحاب کند بقاء وجوب غسل جمعه را تا غروب آفتاب. خب استصحاب بقاء وجوب جاری است ولی نمی‌گوید متعلق وجوب، غسل الجمعة الی غروب الشمس است. این اصل مثبت است. شاید متعلق وجوب، غسل الجمعة قبل زوال الشمس باشد. خب استصحاب کنید بقاء وجوب را اما متعلق وجوب اگر غسل الجمعة قبل زوال الشمس باشد، قادر بر امتثال آن نیستید بعد از زوال. شما می‌توانید بعد از اذان ظهر غسل جمعه قبل از زوال را بجا بیاورید؟ این ممکن نیست.

و لذا اشکال دوم این است که استصحاب بقاء وجوب اثبات نمی‌کند که شما متعلق این وجوب را می‌توانید امتثال کنید. می‌شود این استصحاب بقاء وجوب، جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز. اگر متعلق وجوب در مثال غسل جمعه، غسل جمعه قبل از زوال باشد الان قابل تنجیز نیست بعد از زوال. پس می‌شود این استصحاب جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز. مثل این که شما استصحاب کنید بقاء وجوب اکرام احدهما را در حالی که اگر زید واجب الاکرام بود دیگه قادر بر اکرام او نیستید، زد رفت سفر. علم به این حکمی که مردد است بین فرد قابل امتثال و فرد غیر قابل امتثال، علم به همچون حکمی منجز نیست

فرائض ۴۸۹

عقلا و عقلائا. شما اگر بدانید اکرام زید واجب است نمی‌دانید زید جاهل اکرامش واجب است که قادر نیستید بر اکرام، اکرم زیدا، علم به همچون وجوب اکرام زید مردد بین زید عالم و زید جاهل منجز نیست. چون می‌دانی زید عالم [جاهل] قادر بر امتثالش نیستی. جامع بین مقدور قطعی و غیر مقدور قطعی. علم به همچون جامعی منجز نیست فکیف به استصحاب آن؟

[سؤال: ... جواب:] اگر علم داشته باشد به بقاء وجوب لازم عقلیش ثابت می‌شود با علم وجدانی. علم به بقاء وجوب مساوق است و مستلزم است به این که علم پیدا کنید متعلق وجوب طبیعی غسل جمعه است الی غروب الشمس. فرض این است: استصحاب می‌کنید بقاء وجوب را. اصل مثبت که حجت نیست. ثابت نمی‌کند متعلقش چیست. ... واجب است غسل بکنید اما شاید آن غسل واجب غسل ما قبل زوال الشمس باشد که دیگر قادر بر آن نیستید. ... اما کدام غسل؟ واجب است یکی از این دو کار. ... متعلق وجوب معلوم نیست چیست. استصحاب جامع وجوب که اثبات نمی‌کند متعلقش فرد طویل است. استصحاب بقاء وقت که گفتیم استصحاب موضوعی است، در شبهه حکمیه که جاری نیست. استصحاب بقاء وجوب می‌خواهید جاری کنید، این جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز است.

[سؤال: ... جواب:] متعلق وجوب مردد است. می‌گویید جامع وجوب است اما شاید متعلق وجوب، غسل قبل از زوال باشد. ... بهر حال این اشکال هست.

پاسخ: عرف قیود متعلق (مانند زمان) را قیود نسبت می‌بیند

ما در این بحث‌های اخیر اصول یک وجهی به ذهن مان رسید در جواب از این اشکال. که قبلا این اشکال را ما مطرح می‌کردیم. در بعضی از کلمات هم دیدم هست. از جمله کلام مرحوم آقای حکیم اشاره‌ای به این اشکال دارد. و این اشکال، اشکال قوی است. این مطالبی که آقایان می‌فرمایند جواب این اشکال داده نمی‌شود. استصحاب بقاء جامع وجوب ثابت نمی‌کند متعلق وجوب چیست. شاید متعلق وجوب فی علم الله غسل جمعه قبل از زوال بوده است که استصحاب بقاء وجوب آن بدرد نمی‌خورد چون متعلقش قابل تنجیز نیست.

ما در مباحث استصحاب در شبهات حکمیه یک وجهی را ذکر کردیم. خیلی هم اصرار ندارم به این وجه. و لکن ممکن آن یقال که عرف و لو در جعل شارع زمان قید متعلق باشد و قیود متعلق موجب تعدد افراد متعلق هستند، یعنی مثلاً فرض کنید پذیرایی درجه یک، پذیرایی درجه دو، این‌ها دو فرد از پذیرایی هستند، اگر شارع بگوید پذیرایی درجه یک واجب است، الا آن دیگه پذیرایی درجه یک ممکن نیست از این مهمان‌ها، آن غذاهایی که اول وقت داشتیم فرض کنید صاحب رستوران این‌جور می‌گوید، آن‌ها تمام شد دیگه، اینی که باقی مانده، غذاهای خیلی معمولی است، استصحاب بقاء وجوب که متعلقش پذیرایی درجه یک است یا درجه دو، پذیرایی درجه یک با پذیرایی درجه دو دو فرد از پذیرایی است. چون متعلق، قوامش به وجود خارجی که نیست. در وجود خارجی می‌توانید بگویید این آقا اول پذیرایش پذیرایی درجه یک بود وقتی داشت پذیرایی می‌کرد. همین جوری پذیرایش ادامه پیدا کرده احتمال می‌دهیم تنزل کرده آخرش شده درجه دو. بله، اینجا وجود خارجی پذیرایی مستصحب شما است. این پذیرایی قبلاً درجه یک بود و الا آن کما کان. ولی متعلق، عنوان است نه وجود خارجی. قیود عنوان موجب تعدد افراد عنوان هستند. متعلق وجوب پذیرایی درجه باشد یا پذیرایی درجه دو، این‌ها دو فرد از متعلق می‌شوند.

این مطلبی است که امام قدس سره هم در بعضی از مباحث‌شان دارند. این اشکال بر این اساس است! که گفته می‌شود قیود عنوان است دیگه، عنوان هم که متعلق وجوب است، وجود خارجی در آن لحاظ نمی‌شود، عنوان کلی لحاظ می‌شود. عنوان کلی پذیرایی درجه یک غیر از عنوان کلی پذیرایی درجه دو است. عنوان کلی غسل جمعه قبل از اذان ظهر غیر از عنوان کلی غسل جمعه بعد از اذان ظهر و قبل از غروب آفتاب است. این‌ها دو تا عنوان کلی هستند.

و لکن ما وجهی که به ذهن‌مان می‌آید این است که بگوییم در جعل شرعی همین‌جور است. قیود، مفرد هستند. اما عرف نظر مسامحی می‌کند. مثل این‌که در الماء المتغیر عرف نظر مسامحی می‌کند می‌گوید ذات این آب نجس است، تغیر، حالت است، حیثیت، تعلیل است. در متعلق‌ها و قیود متعلق هم اگر قیود مقومه نباشد عرفاً، لفاً ان یقول که عرف این قیودی که از حالات هستند به نظر عرف، این‌ها را در موضوع مستصحب اخذ نمی‌کند. می‌آید می‌گوید غسل جمعه قبلاً واجب بود. با این‌که شارع شاید گفته غسل الجمعة

فرائض ۴۹۱

قبل الزوال واجب. قبل از زوال را قید متعلق گرفته اما عرف می‌آید یک دخالتی می‌کند در مقام استصحاب در این متعلق. نه، در جعل شارع دخالت نمی‌کند. جعل شارع که دست او نیست. نه، در موضوع سازی برای استصحاب [دخالت می‌کند]. می‌گوید غسل جمعه واجب بود، کی؟ قبل از اذان صبح. قید متعلق را عرف می‌برد به ظرف نسبت و ظرف نسبت قرار می‌دهد با این که قید متعلق است. غسل الجمعة قبل الزوال، واجب. ولی قبل الزوال را از آنجا بر می‌دارد می‌برد قید نسبت قرار می‌دهد. می‌گوید غسل جمعه واجب بود قبل از زوال. می‌گویند بابا! شارع گفته غسل الجمعة قبل الزوال واجب. می‌گوید خب بالاخره غسل جمعه قبل از زوال واجب باشد پس غسل جمعه واجب است قبل از زوال.

این نظر مسامحی عرف را اگر بپذیریم این جواب از اشکال دوم داده می‌شود.

اینجا هم گفته می‌شود نماز ظهر قبلاً واجب بود نه نماز ظهر مقید به وقت واجب بود تا بگوییم آن وقت، مردد است بین وقت مضیق که دیگر قابل امتثال نیست و بین وقت موسع که قابل امتثال است تا بشود استصحاب جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز.

پس عمده در مقام اشکال اول است که این استصحاب در شبهه حکمیه است.

وقتی استصحاب جاری نشد نوبت می‌رسد به اصل برائت.

[سؤال: ... جواب: نه. قیودی که از حالات هستند نه از عناوین مقومه.

برائت از وجوب فوری اداء نماز ظهر

اصل برائت در اینجا گفته می‌شود که اقتضاء می‌کند که ملزم نباشیم نماز ظهر را در این چهار دقیقه بخوانیم. چه الزامی دارم من نماز ظهر را در این چهار دقیقه بخوانم؟ اصل برائت می‌گوید آزادی، بگذار نماز ظهر را بعداً بخوان. شک دارم به این تکلیف به این نماز ظهر ادائی در این وقت تنگ، در این چهار دقیقه مانده به غروب آفتاب. اگر واقعا وقت مختص درست باشد و وقت نماز ظهر قبلاً گذشته باشد دیگر قضاء شده است. وقت قضاء که موسع است.

اشکال: علم اجمالی به اداء نماز ظهر قبل از غروب بناء بر وقت مختص و قضاء نماز ظهر بعد از**غروب بناء بر وقت مشترک، منجز است**

این اصل برائت اشکال‌هایی دارد:

یک اشکالش که گفته می‌شود آقا! اگر ما بگوییم نماز ظهر قضاء شده، ملتزم می‌شوید که الان می‌شود قضاء نماز ظهر را خواند؟ چهار رکعت مانده به غروب آفتاب، قائل به وقت مختص هم شدید، گفتید دیگه وقت اداء نماز ظهر گذشته، قائل می‌شوید که الان می‌شود نماز ظهر ادائش را خواند یا قائل نمی‌شوید؟ اگر قائل نشوید، بگویید قضاء نماز ظهر بعد از غروب آفتاب است، چون لااقل شک داریم در فعلیت وجوب قضاء. شاید وجوب قضاء بعد از غروب آفتاب بیاید و این چهار رکعت به غروب آفتاب نه وقت اداء نماز ظهر باشد بناء بر قول به وقت مختص و نه وقت قضاء. خب اگر این را بگویید علم اجمالی درست می‌شود که یا واجب است اداء نماز ظهر در این چهار رکعت به غروب آفتاب مانده یا واجب است قضاء نماز ظهر بعد از غروب آفتاب. می‌شود متعلق علم اجمالی دائر بین متباینین. یا وقت مختص درست است پس واجب است قضاء نماز ظهر بعد از غروب آفتاب. بناء بر این که قضاء نماز ظهر بعد از غروب آفتاب واجب می‌شود و یا وقت مشترک درست است پس اداء نماز ظهر در این مقدار باقی مانده در وقت قبل از غروب آفتاب لازم است. و این علم اجمالی منجز است.

خب انصافاً این علم اجمالی که در مستمسک مطرح شده قابل توجه است. ولی همان‌طور که خود ایشان گفتند مبتنی است بر این که ما قائل بشویم وجوب قضاء نماز ظهر بعد از غروب آفتاب است و لو قائل به وقت مختص هم باشیم. بگوییم الان نماز ظهرت دیگه اداء ندارد چون وقت مختص عصر است. ولی قضاء هم نمی‌توانی بکنی. حالا یا به علم وجدانی یا به مقتضای استصحاب عدم وجوب که مثل آقای خوئی می‌گفتند. در جلسه دیروز اشاره کردیم. استصحاب عدم وجوب می‌گوید الان نماز قضاء نخوان بگذار بعد از غروب آفتاب. علم اجمالی منجز شکل می‌گیرد.

پاسخ: اگر بناء بر وقت مختص، جایز باشد قبل از غروب قضاء کند، علم اجمالی به وجود نمی‌آید

فرائض ۴۹۳

اما، این را دقت کنید! این علم اجمالی که در مستمسک مطرح کردند که باز تکرار می‌کنم بناء بر قول به این که قضاء نماز ظهر بعد از غروب آفتاب است و لو ما قائل به وقت مختص بشویم، این علم اجمالی طبق این فرض پیش می‌آید. و الا اگر ما قائل بشویم بناء بر قول به وقت مختص که دیگر وقت نماز ظهر گذشت چون الان وقت مختص عصر است ولی چون قبلا نماز عصر را خواندی می‌توانی الان قضاء نماز ظهر را بخوانی و لو الان غروب آفتاب نشده. اگر این را بگوییم که مشکل نداریم. علم اجمالی منجز شکل نمی‌گیرد. ولی خب ما دلیلی بر این که می‌شود الان قضاء کرد نداریم قضاء نماز ظهر را. این علم اجمالی مطرح می‌شود.

تنبیه: این علم اجمالی مخالفت قطعیه ندارد

یک مطلب هم توجه بکنید! و آن این است که این علم اجمالی از آن علم اجمالی‌هایی است که مخالفت قطعیه‌اش ممکن نیست. چرا؟ برای این که علم اجمالی دارد یا اداء واجب است نسبت به نماز ظهر یا بعدا قضاء آن واجب است. خب اگر مخالفت قطعیه می‌خواهی بکنی چه کار می‌کنی؟ اداء نماز ظهر را الان ترک می‌کنی. خب اگر اداء نماز ظهر را الان ترک کنی که علم تفصیلی پیدا می‌کنی به وجوب قضاء. ترک یک طرف علم اجمالی، همان و علم تفصیلی پیدا کردن به طرف دیگر، همان. مخالفت اجمالی به قطعیه این علم اجمالی ممکن نیست. مخالفت علم اجمالی ممکن نیست. چرا؟ مخالفت علم اجمالی یعنی مخالفت اجمالی. چون تا یک طرف را ترک کنی، اداء نماز ظهر را در این چهار دقیقه مانده به غروب آفتاب ترک کنی علم تفصیلی داری به وجوب قضاء. دیگه آن طرف علم اجمالی نیست که. طرف علم اجمالی چیست؟ طرف علم اجمالی وجوب قضاء است علی تقدیر الاداء. و الا علی تقدیر ترک الاداء، اگر در این چهار دقیقه اداء نماز ظهر را ترک کنی که وجوب قضاء طرف علم تفصیلی است نه طرف علم اجمالی. یقینا اگر نماز ظهر را قبلا هم نخواندی، در این چهار دقیقه به غروب آفتاب نخوانی یقینا قضاء آن واجب خواهد بود به علم تفصیلی. این که طرف علم اجمالی نیست.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... اگر قائل بشویم که بناء بر قول به وقت مختص وقت نماز ظهر گذشته ولی می‌شود الان قضاء کرد قبل از غروب آفتاب، دوران امر بین متباینین نمی‌شود دیگه. برائت از وجوب اداء در

این چهار دقیقه. ... اگر قضاء شده که الان لازم نیست قضاء بکنیم. پس نسبت به وجوب قضاء، وجوب، موسع است. ... خب دقت کنید! ظاهراً مطلب خوب جا نیفتاده در ذهن تان.

انشاءالله بررسی کنید ببینیم پس اولین اشکال این برائت این بود که علی بعض المبانی معارضه می کند برائت از وجوب اداء نماز ظهر در این وقت آخر با برائت از وجوب قضاء. منتها عرض کردم این بناء بر قول به عدم جواز قضاء نماز ظهر است در این ما قبل غروب آفتاب. اشکال دیگری این برائت دارد که انشاءالله فردا مطرح می کنیم.

جلسه ۴۸

دوشنبه - ۹۵/۱۰/۱۳

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

بحث راجع به اصل عملی در شک در آخر وقت بود. که آیا در چهار رکعت به غروب آفتاب مانده وقت نماز ظهر تمام شده یا وقت نماز ظهر باقی است. که عرض کردیم ثمرش در جایی ظاهر می شود که من نماز عصرم را در وقت مشترک سهوا خواندم حدیث لاتعاد هم تصحیحش کرد، می خواهم نماز ظهر بخوانم.

فرض مسئله در جایی است که در تنگی وقت متذکر شود

مرحوم آقای حکیم ظاهراً فرض این جور کرده که موقعی من متذکر می شود که به اندازه چهار رکعت یا لااقل یک رکعت به غروب آفتاب بیشتر نمانده که باید بلند شوم بناء بر قول به وقت مشترک سریع نماز ظهرم را بخوانم. ایشان فرموده چون شبهه وقت مختص بودن را می دهیم و اگر در وقت مختص باشد نماز ظهر فوت شده، قضاء شده، اصراری نیست که الان نماز ظهر را بخوانیم می گذاریم روزهای آینده بخوانیم، بناء بر قول به وقت مشترک واجب هست الان نماز ظهر بخوانیم، خب ما برائت جاری می کنیم از وجوب اداء نماز ظهر در این تنگی وقت.

فرائض ۴۹۵

بله، اگر قائل بشویم که بناء بر وقت مختص نماز ظهر قضاء شده ولی الان نمی‌شود قضاء آن را خواند، باید بگذاریم بعد از غروب آفتاب قضاء آن را بخوانیم، آن وقت علم اجمالی بین المتباینین می‌شود. باید احتیاط کنیم، هم الان نماز ظهر را بخوانیم چون شاید اداء باشد و هم بعدا قضائش را بخوانیم شاید قضاء باشد. علم اجمالی داریم یا الان وقت مشترک است پس واجب است اداء نماز ظهر در این وقت یا وقت مختص عصر است پس واجب است قضاء نماز ظهر بر ما بعدا؛ بعد الغروب. و احتیاط اقتضاء می‌کند دو بار نماز ظهر بخوانیم.

و لکن ایشان فرموده است وجهی ندارد بناء بر قول به وقت مختص ما بگوییم که الان نمی‌شود نماز قضاء ظهر را خواند. اقض ما فات کما فات الان صدق می‌کند. ما یک نماز ظهر می‌خوانیم به نیت ما فی الذمه. اگر اداء است اداء باشد، اگر قضاء است قضاء باشد.

این فرمایش آقای حکیم اولاً تمام فروض مسئله را لحاظ نکرده. مسئله دو فرض دارد:

یک فرض همین است که در تنگی وقت متذکر بشود که نماز ظهر را نخوانده است.

یک فرض این است که نه، در سعه وقت متذکر بشود. ساعت سه بعدازظهر نماز عصر را خواند سهوا قبل از این که نماز ظهر را بخواند بعد متوجه شد حدیث لاتعاد گفته است نماز عصر صحیح است نماز ظهرت را بخوان. این آقا می‌گوید حال ندارم یک اصل برائت برای من جاری کنید که بتوانم چهار رکعت مانده به غروب آفتاب نماز ظهرم را بخوانم، لزومی نداشته باشد قبل از آن، نماز ظهر بخوانم. اینجا اصل برائت جاری می‌کنیم از این که مقید نیست اداء نماز ظهر به این که حتما قبل از رسیدن چهار دقیقه به غروب آفتاب باشد، در همین چهار دقیقه به غروب آفتاب هم بخوانید مانعی ندارد.

حالا این اصل برائت مشکلاتی دارد که در بحث اقل و اکثر ارتباطی ما مطرح کردیم که البته سعی کردیم جواب‌هایی بدهیم، ما نه آن مشکل را الان مطرح می‌کنیم نه جواب هایش را. در جزوه اشاره کردیم مراجعه کنید. مربوط به فرض آقای حکیم نیست. فرض آقای حکیم آنی است که هنگامی متذکر شد فراموش کرده است ظهر را که دیگر بیش از چهار رکعت به غروب آفتاب نمانده و لذا اصل برائت جاری کرد که لازم نیست الان نماز ظهر بخوانیم. حالا آن کسی که در سعه وقت متذکر شد، وظیفه‌اش چیست، آیا اصل برائت به او

اجازه می‌دهد که تاخیر بیندازد نماز ظهر را تا آن تنگی وقت، چهار رکعت به غروب آفتاب باقی مانده بلند شود نماز ظهر را بخواند یا اصل برائت اجازه نمی‌دهد ما راجع به او بحثی نمی‌کنیم. چون بر فرض راجع به او هر چی شما بگویید اصل برائت جاری بکنید یا جاری نکنید این شخصی که در تنگی وقت متذکر شده است خب اصل برائت دارد از وجوب اداء نماز ظهر در این وقت تنگ. و انصافاً این اصل برائت درست است.

جواب از پاسخ به اشکال منجزیت علم اجمالی: علی المشهور اداء و قضاء عنوان قصدی هستند

ولی اینی که آقای حکیم فرمود که اگر ما قائل بشویم به این که بناء بر وقت مختص، قضاء نماز ظهر همین الان هم صحیح است و لو هنوز آفتاب غروب نکرده است، ما این اصل برائت مان بلامعارض جاری می‌شود، یک نماز به نیت ما فی الذمة می‌خوانیم، اداء است اداء باشد، قضاء است قضاء باشد و فقط بناء بر قول به این که قضاء نماز ظهر باید بعد از غروب آفتاب باشد، ایشان فرمود علم اجمالی منجز پیدا می‌کنیم، نخیر. اگر قائل بشویم مثل ایشان که وقت نماز قضاء از زمان صدق فوت است، از آن زمانی که فوت صدق کند قضاء نماز ظهر صحیح است، بنا بر قول به وقت مختص چهار رکعت مانده به غروب آفتاب اگر نماز ظهر را نخوانده باشیم صدق می‌کند فوت الظهر یا بناء بر قول همه اگر نیم رکعت مانده به غروب آفتاب نه یک رکعت، و لو هنوز آفتاب غروب نکرده صدق می‌کند فوت الظهر، همین الان می‌گوییم الله اکبر قضاء نماز ظهر. آفتاب را هم داریم می‌بینیم ولی تا ما یک رکعت تمام نکرده آفتاب غروب می‌کند ها! من ادراک رکعة نداریم، چون ادراک نمی‌کنیم یک رکعت را قبل از غروب، نیم رکعت را ادراک می‌کنیم. ما قبول داریم. می‌شود نماز قضاء ظهر خواند.

و لکن جناب آقای حکیم! باز علم اجمالی منجز داریم. چرا؟ چون مشهور می‌گویند اداء و قضاء عنوان قصدی هستند. مثل نماز ظهر و نماز عصر عنوان قصدی هستند. و لذا نماز ظهر و عصر دو فعل مباین هستند و لو ظاهرشان یکی است اما باطن این نماز ظهر است که با قصد تعیین می‌شود، باطن دیگری نماز عصر است که با قصد تعیین می‌شود. اینجا هم باطن یکی نماز اداء است، باطن دیگری نماز قضاء است، دو فعل مباین هستند. خب علم اجمالی منجز شکل می‌گیرد. یا بر من اداء نماز ظهر در این وقت تنگ واجب است یا فعل دیگر واجب است و هو القضاء.

فرائض ۴۹۷

این که من می‌توانم عملاً احتیاط کنم یک نماز بخوانم به نیت ما فی الذمه در این تنگی وقت، این صرفه‌جویی در مقام امتثال است. صرفه‌جویی در مقام امتثال ربطی به منجزیت علم اجمالی به تکلیف ندارد. گاهی در مقام امتثال انسان می‌تواند یک قدر مشترکی را بیاورد. مثلاً شما نمی‌دانید که، خوب دقت کنید! کفاره حنث عهد به عهده‌تان است یا کفاره حنث نذر و یمین. کفاره حنث عهد همان کفاره افطار عمدی است. عتق رقبة او اطعام ستین مسکینا او صوم ستین یوما. کفاره حنث یمین بلکه حنث نذر بناء بر قول صحیح خلافاً للسیّد الامام عبارت است از اطعام عشرة مساکین او کسوتهم فمن لم يجد فصيام ثلاثة ايام. آن فمن لم يجد است اما کفاره اختیاریه اطعام عشرة مساکین. حالا یک مد به هر مسکینی بدهد یک مد گندم، ماکارانی، ده تا فقیر به هر فقیر یک مد بدهد کافی است. ما نمی‌دانیم کفاره حنث عهد به عهده‌مان است یا کفاره حنث نذر و یا یمین. خب این علم اجمالی منجز است. نمی‌توانیم بگوییم خب ما ده فقیر را اطعام می‌کنیم، و السلام. نخیر. چون علم اجمالی دارید یا بر شما واجب است جامع بین اطعام ستین مسکینا یا صوم ستین یوما و یا بر شما واجب است جامع بین اطعام عشرة مساکین یا کسوة عشرة مساکین. دو جامع داریم این دو جامع با هم مباین هستند. علم اجمالی داریم یا جامع بین اطعام ستین مسکینا یا صوم ستین یوما بر من واجب است اگر کفاره عهد بر من واجب باشد یا اطعام عشرة مساکین و یا کسوة این‌ها بر من واجب است، ده لباس بخرم، پیراهن و شلوار به ده تا فقیر بدهم. خب این دو تا جامع است. این‌ها مباین با هم هستند. علم اجمالی منجز است و لو در مقام عمل اگر من به شصت فقیر هر فقیری یک مد طعام بدهم، هر دو طرف علم اجمالی را مراعات کردم. صرفه‌جویی در مقام امتثال. لازم نیست بروم شصت روزه بگیرم فرض کنید ده تا فقیر را هم اطعام کنم. شصت فقیر را اطعام می‌کنم. می‌گویم اگر کفاره حنث عهد است شصت فقیر را اطعام کردم اگر کفاره حنث نذر و یمین است خب در ضمن این‌ها ده تا فقیر را هم اطعام کردم دیگه. صرفه‌جویی در مقام امتثال ربطی به این که علم اجمالی متردد است بین المتباینین و این علم اجمالی منجز است ندارد. علم اجمالی منجز است.

اینجا هم همین است. صرفه جویی در مقام احتیاط می شود کرد. یک نماز به نیت ما فی الذمه در همین وقت تنگ می خوانیم اداء باشد اداء می شود، قضاء باشد قضاء می شود. ولی علم اجمالی منجز داریم یا اداء بر ما واجب است در این تنگی وقت یا قضاء بر ما واجب است که فعل آخری است، عنوان آخری است.

مثل این که من علم اجمالی دارم یا یک نماز ظهر از من قضاء شده یا دو تا نماز عصر. خوب دقت کنید! علم اجمالی دارم یا یک نماز ظهر از من قضاء شده یا دو تا نماز عصر. می توانم بگویم خب یک نماز می خوانم به نیت ما فی الذمه، از وجوب قضاء نماز دوم براءت جاری می کنم؟ می توانم بگویم؟ اگر این جور جواب بدهم آن وقت در امتحان اگر استادم وارد باشد نمره قبولی نمی دهد ها! چرا؟ برای این که علم اجمالی بین المتباینین است. یا بر من یک نماز ظهر واجب است یا چیز دیگری واجب است. نماز عصر غیر از نماز ظهر است و لو شکل ظاهری شان یکی است. آن وقت من باید احتیاط کنم ولی می توانم در مقام احتیاط یک نماز چهار رکعتی به نیت ما فی الذمه بخوانم و یک نماز عصر. دیگه لازم نیست سه بار بخوانم. یک نماز چهار رکعتی به نیت ما فی الذمه، اگر ظهر قضاء است ظهر، عصر قضاء است عصر قضاء و یک نماز عصر قضاء هم می خوانم. این صرفه جویی در مقام امتثال است.

البته این اشکال مبتنی بر این است که ما اداء و قضاء را عنوان قصدی بدانیم کما هو المشهور.

[سؤال: ... جواب:] او که در مورد نسیان است. در مورد ملتفت که نیست. من ملتفت هستم و فرض این است که اگر انما هی اربع مکان اربع در مقام جاری می کردید که آن نماز عصری که در وقت مشترک نسیانا خواندم به عنوان ظهر حساب می شد. فرض این است که شما گفتید این حدیث معرض عنه اصحاب است و لذا گفتید آن نماز عصر قبلی به عنوان نماز عصر تصحیح شد. بناء بر این فرض داریم سخن می گوئیم.

و لذا اگر ما اداء و قضاء را عنوانان متباینان قصدیان دانستیم این علم اجمالی منجز است.

علی قول الصحيح این پاسخ صحیح است چون اداء و قضاء برای نماز یک روز عنوان قصدی

نیستند

ولی به نظر ما اداء یک روز و قضاء آن یعنی اداء یک فریضه و قضاء آن عنوان قصدی نیست. چرا؟ برای این که شما فکر می کنید که آفتاب نزده، بلند می شویم نماز صبح می خوانم اداء قربه الی الله، همچنین با حال

فرائض ۴۹۹

هم نماز می‌خوانی، سلام نماز را که دادی، رفیقت می‌گوید چیه، از این که نماز را گذاشتی ساعت هشت خواندی اینقدر حال پیدا کردی؟ می‌گویی مگه ساعت هشت است؟ می‌گوید بله. ساعت شش نیست ساعت هشت است، با دو ساعت تاخیر داری نماز صبح می‌خوانی. ما می‌گوییم صحیح است. چرا؟ برای این که شما قصد نماز صبح امروز کردی. خودبخود بطور اتوماتیک می‌شود قضاء. چون قضاء یعنی نماز صبح امروز را خارج وقت بخوانی.

[سؤال: ... جواب:] دلیل نداریم بر این که قضاء عنوان قصدی است.

بله، اگر شما اداء امروز و قضاء دیروز را حساب کنید این تباین دارد.

مرحوم تبریزی: اداء و قضاء مطلقاً عنوان قصدی نیستند

و لذا یک وقتی اذان صبح را زود می‌گفتند، یکی از آقایان در حرم که نماز می‌خواند بلافاصله بعد از اذان صبح آن روز نماز می‌خواند بعد آمد اعلام کرد که ما تمام این نمازهایی که با شما خواندیم باطل بود قبل از وقت بود، همه را قضاء کنید. مرحوم آقای تبریزی فرمودند نه، فقط روز آخر را قضاء کنند. چرا؟ برای این که روز اول که نماز صبح خواندند قبل از وقت خب قضاء صبح بر عهده‌شان نبود باطل شد. اما فردای آن روز نماز صبح را به قصد اداء خواندند ولی می‌شود قضاء از صبح دیروز.

ما عرض می‌کردیم نخیر. اداء امروز با قضاء دیروز متباینان هستند عرفاً. می‌گویند تو قصد کردی نماز امروز را بخوانی. چه جور می‌شود قضاء نماز دیروز؟ قصد نداشتی قضاء کنی نماز دیروز را. برای چی بشود قضاء نماز دیروز؟

[سؤال: ... جواب:] این که امروز قبل از وقت بود، قصد اداء امروز کرد، اداء امروز که نیست، قبل از وقت است. مرحوم استاد می‌فرمود قضاء دیروز حساب می‌شود از باب خطا در تطبیق. می‌گفتیم عنوان قصدی است اداء امروز با قضاء دیروز و این آقا قصد قضاء نماز دیروز را نداشت. عنوان قصدی است قصد قضاء نماز دیروز. اما اگر اداء امروز و قضاء همین امروز باشد یعنی فکر می‌کردیم آفتاب زده قصد اداء کردید بعد معلوم شد آفتاب زده اما قضاء امروز می‌خواهد حساب بشود، این اشکال ندارد. یا بر عکس فکر می‌کردید آفتاب زده، طبق مرسوم سنواتی فرض کنید یک آقای همیشه بلند می‌شود آفتاب زده قضاء نماز صبحش را می‌خواند

500 اوقات فرائض

امروز هم بلند شد نماز قضاء صبح را می خوانم قربۀ الی الله، نمازش که تمام شد یکی گفت چه عجب امروز سحرخیز شدی ساعت شش صبح است، قصد قضاء کرد، به نظر ما می شود اداء. اداء مگر چیه؟ اداء یعنی اتیان به نماز فریضه صبح مربوط به امروز فی داخل الوقت.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... عمداً سر خودش کلاه بگذارد بگوید با این که وقت باقی است من می گویم وقت گذشته است؟ آخه نیت قضاء یعنی می گویم وقت گذشته است؟ ... اگر تشریع نباشد، واقعاً اینقدر اول ما خلق الله او مشکل باشد که قطع از او متمشی بشود بله اشکال ندارد. ملتزم می شویم. اداء امروز و قضاء امروز عنوان قصدی نیستند.

و لذا ما این اشکال را نمی کنیم. اما کسانی که اداء و قضاء را مطلقاً می گویند متباینان هستند و مختلفان هستند، اختلاف شان به قصد است مثل نماز ظهر و نماز عصر، این ها مشکل پیدا می کنند. اما ما مشکل نداریم و این اصل برائت مرحوم آقای حکیم را قبول داریم.

از این بحث گذشتیم.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... ارتکاز متشرعه این است که شما قصد نماز اداء امروز بکنی بعد بیايند بگویند که هذا قضاء عن الصلاة الصبح الفائتة، این بدلیت عما فات پیدا نمی کند عرفاً. ... ولی عرف نمی آید بگوید شما قضاء نماز صبح دیروز را انجام دادی.

نقض به مرحوم تبریزی: اداء امروز بتواند قضاء دیروز حساب شود

بله اگر بگویید قضاء نماز صبح دیروز هم یعنی نماز صبحی بخوانی خارج وقت، عنوان قصدی نیست، بله، فرمایش آقای تبریزی درست می شود. ولی خلاف وجدان عرف متشرعی است. و الا این نمازهای یومیه که می خوانیم قضاء نماز صبح به گردن مان است بلند می شویم نماز صبح امروز را می خوانیم کی می گوید این قضاء نماز صبح دیروز نیست؟ اگر عنوان قصدی نباشد اداء امروز با قضاء دیروز، خب من قضاء نماز دیروز به عهده ام است امروز می خواهم نماز صبح ادائی بخوانم، دو رکعت نماز صبح می خوانم، خب کی گفته این قضاء دیروز حساب نشود، اداء امروز حساب بشود؟ فرقی با قصد است دیگه. قصد می کنی اداء امروز باشد نه قضاء دیروز. ... اگر اختلاف قصدی نباشد چرا اداء امروز حساب بشود قضاء دیروز حساب نشود؟

فرائض ۵۰۱

[سؤال: ... جواب:] متوجه هستم. این را علامت می‌گیریم اداء و قضاء عنوان قصدی هستند منتها اداء امروز با قضاء دیروز نه اداء امروز و قضاء امروز.

خب از این بحث بگذریم.

استدراک از پاسخ‌های اشکال دوم بر دلیل سوم مشهور

پاسخ اول (مستفیضه نبودن روایات وقت مشترک): این روایات حدودا هفت تا می‌باشد و لذا

قطعی الصدور هستند

این اصل عملی هم از باب این که تمرین اصول بشود و الا ما عرض کردیم وقت مشترک روایات متعدده‌ای دارد که ما مراجعه کردیم جمع کردیم روایات را حدودا هفت روایت بود. و لکن چهار تا از این روایت‌ها راویش حسن بن محمد بن سماعه است. که البته سند شیخ به حسن بن محمد بن سماعه صحیح است مشکل ندارد. بعدا عرض خواهیم کرد. ولی چهار تا روایت است با یک سند. در مستفیض و متواتر یک شرط اساسی هست که نباید فراموش بشود. و آن این است که باید کل سلسله سند متعدد باشد. و الا اگر فقط راوی اخیر متعدد است، راوی اول مشترک است، ده نفر نقل کنند از زراره، این که خبر متواتر و یا مستفیض نمی‌شود که. آخرش به یک نفر بر می‌گردد.

[سؤال: ... جواب:] اینجا خیلی مهم است حسن بن محمد بن سماعه؟ یا راوی او که در سند شیخ در فهرست ذکر شده و به زور دعاء و حمد و قل هو الله تصحیحش می‌کنیم.

این شبهه مستفیض بودن از اینجا ناشی می‌شود. ولی به قول ایشان بعید نیست، درست است حسن بن حمد بن سماعه هست در سند چهار روایت که می‌گوید اذا زالت الشمس دخل وقت الصلاة، ولی آدم مطمئن می‌شود که چهار بار حسن بن محمد بن سماعه که اشتباه نمی‌کند. چون از چهار نفر نقل می‌کند. چهار بار که اشتباه نمی‌کند. خودش هم که آدم وضاع جعلی نبوده.

[سؤال: ... جواب:] نه. حسن بن محمد بن سماعه از چهار نفر نقل می‌کند از امام علیه السلام. ... آخه دیگه خیلی شما سوء ظن دارید. خب دیگه چهار بار که اشتباه نمی‌کند. ما مطمئنیم، ما علم پیدا می‌کنیم به

این که وقت مشترک خبرش از امام صادر شده، اذا زالت الشمس دخل وقت الصلاة این. حالا احتمال های نیش غولی را مطرح نکنید. و این را ضمیمه کنید به آن سه روایت دیگر که البته دو تا روایتش هم از زراره است، آن ها سندش مشترک است، بالاخره علم عرفی به صدور این حدیث وقت مشترک پیدا می شود.

پاسخ دوم (استفاضه مرجح نیست): روایات وقت مشترک مانند کتاب و سنت، قطعی الجهه

است

آن بحث جلسات قبل که مطرح می کردیم یک خبر معلوم الصدور اگر باشد خبر دیگر ظنی الصدور می شود این مطرح بشود در وقت مختص و وقت مشترک.

[سؤال: ... جواب:] نه از جهت این می گویم که ما بعید نمی دانیم که انسان متعارف که علم دانی اش به قول یکی از آقایان علم پیدا کنند از مجموع این روایات نسبت به وقت مشترک. ... خبر می شود معلوم الصدور. احتمال تقیه که در آن نیست که. احتمال تقیه که نیست در این اخبار نه در آن روایت داوود بن فرقہ احتمال تقیه است نه در روایات اذا زالت الشمس دخل وقت الصلاة این. برای این که هر دو خلاف تقیه است.

و لذا گفته می شود هم ما علم به صدور روایات وقت مشترک پیدا می کنیم هم قطعی الجهه است، فقط ظنی الدلالة است و ما در اصول گفتیم مرجحیت کتاب و سنت برای این است که کتاب و سنت قطعی الصدور و الجهه هستند و الا نه کتاب قطعی الدلالة است نه سنت. هر کلام معصومی که قطعی الصدور و الجهه بود، مثل قرآن کریم [است. قرآن کریم] طریقت دارد به واقع. احکام مقدسات مثل حرمت مس کتابت موضوعیت دارد قرآن ولی برای کشف حکم الله طریقت دارد. خب کلام معصومی که قطعی الصدور و قطعی الجهه باشد مثل کلام خدا می شود در قرآن چون همه شان ظنی الدلالة هستند. و لذا ما از این حیث بعید نمی دانیم که بگوییم روایات وقت مشترک اگر تعارض مستقر پیدا کنند با روایت داوود بن فرقہ با این بیان امروز هم معلوم الصدور می شوند هم قطعی الجهه می شوند و لذا بعید نیست مقدم بشوند بر روایت داوود بن فرقہ.

استدراک دوم از جواب سوم از روایت داوود بن فرقد: با وجود احتمال جمع عرفی بین این

روایت و روایت وقت مشترک تعارض مستقر نیست^۱

فقط یک شبهه‌ای می‌ماند دلم نمی‌آید بگویم. بگویم و وارد بحث بعد بشویم.

این که این خبر که قطعی الصدور است، خبر وقت مشترک، و قطعی الجبهه است می‌شود مثل کتاب و سنت قطعیه و خبر ظنی معارض او حجیت ندارد، چون صحیحہ ایوب بن حر گفت ما خالف الکتاب و السنه فیه مردود، این بیان یک شبهه دارد در مقام و آن این است که ما احراز نکردیم که این اخبار وقت مشترک با آن خبر داوود بن فرقد تعارض‌شان مستقر است. ما برای‌مان روشن نیست. شاید جمع عرفی آقای خوئی درست باشد که آمد اخبار وقت مشترک را مفسر خبر داوود بن فرقد قرار داد. شاید جمع آقای بروجردی درست باشد که بر عکس کرد. که البته ما آخر استظهار کردیم جمع آقای بروجردی عرفی است. ولی کسی که مردد است مثل این که ما قبلاً مردد بودیم می‌گفتیم برای ما روشن نیست که آیا این دو حدیث، حدیث وقت مشترک و حدیث وقت مختص که داوود بن فرقد است جمع عرفی دارند یا ندارد و اگر جمع عرفی دارند جمع عرفی آقای خوئی عرفی است یا جمع آقای بروجردی. قبلاً این جور می‌گفتیم دیگه. بعد می‌گفتیم بعید نیست جمع آقای بروجردی عرفی باشد. پس اینجا احراز نکردیم که تعارض بین این‌ها مستقر است. شاید این‌ها جمع عرفی دارند ما نمی‌فهمیم.

نکته مهم: عرفی بودن لزوماً به این نیست که انسان هم بفهمد

همه چیزی که عرفی است مساوق نیست با این که بنده هم بفهمم. ممکن است واضح لنا نباشد اما عرف جمع کند بین این دو حدیث. و لذا احراز نمی‌کنیم که این روایت داوود بن فرقد مخالف است با خبر قطعی الصدور. نخیر شاید با خبر قطعی الصدور که اخبار وقت مشترک است جمع عرفی داشته باشند کما یدعیه السید الخوئی او یدعیه سید البروجردی. مواردی که من احراز می‌کنم عرفاً که تعارض مستقر است، این خبر

^۱. ماتن: استاد ابتداء جمع عرفی حکمی را انکار کردند سپس جمع موضوعی مرحوم بروجردی را پذیرفتند و اکنون می‌فرمایند برای رفع تعارض نیاز نیست به یک جمع عرفی جزم پیدا کنیم.

می‌شود مخالف کتاب، مخالف سنت قطعی. اما اگر احتمال می‌دهم جمع عرفی دارند من نمی‌فهمم، شبهه مصداقیه ما خالف کتاب و السنه می‌شود.

و لذا این هم مزید بر علت می‌شود که اگر روایت داوود بن فرقد معتبر بود ما نتوانیم جمع عرفی بکنیم یا ترجیح بدهیم روایات وقت مشترک را بخاطر قطعی الصدور بودن.

این محصل این بحث.

وارد بحث نماز مغرب و عشاء می‌شویم.

شما بفرمایید ولی مختصر که وقت را نگیرید!

[سؤال: ... جواب:] این را شما فرمودید. ... بالاخره چهار را نقل بکند احتمال اشتباهش کم می‌شود دیگه.

کم که می‌شود. این را ضمیمه کنید به سه تا حدیث دیگر، علم‌دانی را هم یک مقدار لایروبی بکنید.

نماز مغرب و عشاء

صاحب عروه به جای این که طبق ترتیب بیاید بگوید آخر وقت نماز ظهر و عصر که غروب آفتاب است، بحث کند غروب آفتاب به چی محقق می‌شود، به استتار قرص یا به زوال حمره مشرقیه که حدوداً یک ربع بعد از آن است، این بحث را گذاشته آینده مطرح کند. بحثی که الان مطرح می‌کند وقت نماز مغرب و عشاء را می‌گوید.

اول وقت: بدیهی است که غروب آفتاب است

آن هم نه اول وقت آن را، آخر وقت آن را. اول وقت نماز مغرب و عشاء که روشن است. غروب است دیگه. حالا علی اختلاف که غروب استتار قرص است یا زوال حمره مشرقیه. مهم آخر وقت نماز مغرب است.

وقت مختص: همان بحث‌های نماز ظهر و عصر

قبل از این که آخر وقت نماز مغرب یا آخر وقت نماز عشاء را بگوییم اشاره‌ای هم بکنیم به وقت مختص و وقت مشترک که همان بحث‌های راجع به وقت مختص و مشترک در نماز ظهر و عصر در نماز مغرب و عشاء

فرائض ۵۰۵

هم هست. روایت داوود بن فرقد اینجا هم هست. که اذا مضی مقدار ثلاث رکعات من غروب الشمس فقد دخل وقت العشاء.

آخر وقت نماز مغرب

اما بحث اصلی این است که آخر وقت نماز مغرب کی هست، آخر وقت نماز عشاء کی هست.

آراء

مشهور می گویند آخر وقت نماز مغرب و عشاء مطلقا چه برای مضطرب چه برای مختارین نیمه شب است. نیمه شب که گذشت دیگه نماز مغرب و عشاء قضاء شده. این قول مشهور است.

در مقابل این قول مشهور اقوال دیگری هست که اشاره می کنیم، بعد ببینیم ادله این اقوال چیه.

قول دوم قول محقق در معتبر و صاحب مدارک این هست که وقت مغرب و عشاء برای مختار تا نیمه شب، بعدش قضاء می شود ولی برای مضطرب مثل حائض که تا نیمه شب پاک نشود، شخصی خواب بماند نیمه شب بیدار بشود، وقت نماز مغرب و عشاء برای مضطرب ادا تا اذان صبح است. این زن هایی که ساعت دو نصف شب پاک می شود طبق این نظر که آقای سیستانی هم قبول دارد این نظر را تقریبا باید بلند شود و نماز مغرب و عشاء را ادا بخواند. چون مضطرب است دیگه.

قول سوم قول بعضی از اصحاب هست که در مبسوط نقل می کند. می گوید وقت نماز مغرب و عشاء است تا اذان صبح است مطلقا و لو برای مختار. فقط گفتند که مختار حرام تکلیفی است تاخیر بیندازد نماز مغرب و عشاء را تا نیمه شب. اما اگر تاخیر انداخت نماز مغرب و عشاءش قضاء نشده. تا اذان صبح اداء است. این هم قول سوم.

اقوال دیگری هست که کار را بعضی هایش سخت تر می کند. وقت نماز مغرب را مرحوم شیخ گفته که تا سقوط شفق که این هم قول چهارم است. ان شاء الله این ها در جلسه آینده با ادله اش بررسی می کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.

سه‌شنبه - ۹۵/۱۰/۱۴

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در منتهای وقت نماز مغرب و نماز عشاء بود.

قول اول (مشهور): نیمه شب

پنج قول مطرح هست:

قول اول قول مشهور است که می‌گویند منتهای وقت نماز مغرب و عشاء نیمه شب است.

دلیل اول: آیه دلوک شمس

که مستندش یکی آیه شریفه اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل هست. که غسق الليل در لغت معنا شده شدت ظلمت و در صحیحه زراره گفتند منتصف الليل و غسق الليل انتصافه. و نمازی که تا نیمه شب می‌شود خواند قطعاً نماز ظهر و عصر نیست. پس باید نماز مغرب و عشاء باشد. و این هم اطلاق دارد. همه مکلفین مشمول این خطابند و لو تشریفاً پیامبر مخاطب است، اقم الصلاة و لكن ایاک اعنی و اسمعی یا جاره.

اصل اولی در خطابات قرآن به پیامبر، شمولش برای همه مسلمین است

خطابات قرآن به پیغمبر هم که خطاب می‌کند لولا القرینة الخاصة این معنایش این است که باید مسلمین این کار را بکنند.

مرحوم آقای خوئی فرموده است که اطلاق این آیه شامل مضطر هم می‌شود. کما این که شامل مختار می‌شود. و لذا اگر روایاتی آمد گفت وقت نماز مغرب تا ذهاب حمرة مغریه است مثلاً، باید حمل بر فضیلت بکنیم. وجهی ندارد ما از آیه رفع ید کنیم.

دلیل دوم: دو روایت قاسم بن عروه و ضحاک بن زید

فرائض ۵۰۷

البته مؤید قول مشهور آقای خوئی می‌فرماید چند روایت است ولی این‌ها ضعیف‌السند هستند. ما دلیل مان آیه است.

مراد ایشان از چند روایت ضعیف‌السند:

یکی مرسله داوود بن فرقد است که عن بعض اصحابنا اذا غابت الشمس فقد دخل وقت المغرب حتی یمضی مقدار ما یصلی المصلی ثلاث رکعات فاذا مضی ذلک فقد دخل وقت المغرب و العشاء الآخره حتی یرقی من انتصاف اللیل مقدار ما یصلی المصلی اربع رکعات و اذا بقی مقدار ذلک فقد خرج وقت المغرب و بقی وقت العشاء الآخره الی انتصاف اللیل.

و همین‌طور روایت قاسم بن عروه عن عبید بن زرارہ: اذا غربت الشمس فقد دخل وقت الصلاةین الی نصف اللیل الا ان هذه قبل هذه.

و همین‌طور روایت ضحاک بن زید هست از عبید بن زرارہ که شاید همان روایت قبلی است ولی بهر حال با این سند دیگر که آنجا دارد که منها صلاتان اول وقتہما من غروب الشمس الی انتصاف اللیل الا ان هذه قبل هذه.

آقای خوئی چون سند این روایات را ضعیف می‌داند، مرسله داوود بن فرقد که مرسله است و ضعف سندش به عمل اصحاب منجبر نیست به نظر ایشان، روایت قاسم بن عروه هم بخاطر عدم توثیق قاسم بن عروه مشکل دارد و همین‌طور روایت ضحاک بن زید بخاطر عدم توثیق ضحاک بن زید مشکل دارد و لذا این‌ها را به عنوان مؤید ذکر کرد.

اما ما روایت قاسم بن عروه را قبول داریم، روایت ضحاک بن زید را هم قبول داریم چون راوی این دو ابن ابی نصر بن زبئی است و هو ممن لایروی و لایرسل الا عن ثقة طبق شہادت شیخ طوسی در کتاب عدہ. این قول اول که قول مشهور است همراه با دلیل آن.

قول دوم (محقق و صاحب مدارک): برای مختار، نیمه شب و برای مضطر، طلوع فجر

قول دوم قولی است که محقق حلی در معتبر و صاحب مدارک اختیار کردند. تفصیل دادند بین مضطر و مختار. گفتند مضطر وقت نماز مغرب و عشاءش تا طلوع فجر ادامه دارد. مختار تا نیمه شب وقت نماز مغرب و عشاءش ادامه دارد.

دلیل: صحیحہ عبدالله بن سنان

دلیل مرحوم محقق در معتبر و صاحب مدارک عمدتاً این روایت صحیحہ هست، صحیحہ عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان نام رجل او نسی ان یصلی المغرب و العشاء فان استیقظ قبل الفجر قبل ما یصلیهما فلیصلهما و ان خاف ان تفوته احدهما فلیبداً بالعشاء. فرمود که اگر مردی خواب رفت یا فراموش کرد نماز مغرب و عشاء را بخواند ولی قبل از طلوع فجر بیدار شد به اندازه این که نماز مغرب و عشاء را قبل از طلوع فجر بخواند، یعنی چهار رکعت، سه رکعت نماز مغرب بخواند، یک رکعت نماز عشاء قبل از طلوع فجر که بقیه‌اش را با من ادراک درست بکند، این کار را بکند. و اگر خوف دارد که هر دو نماز را نتواند بخوند فلیبداً بالعشاء، نماز عشاءش را اول بخواند. معلوم می‌شود که فوت نشده هنوز نماز مغرب و عشاء با این که چند دقیقه بیشتر به اذان صبح نمانده. منتها موردش مورد نوم و نسیان است که معذورند.

صاحب مدارک می‌گوید آخه ما چی بگوییم؟ وقتی می‌بینیم علامه حلی این مرد بزرگوار در منتهی توجیه می‌کند این روایت را می‌گوید فان استیقظ قبل الفجر یعنی ان استیقظ قبل منتصف اللیل روایت می‌گوید اگر قبل از اذان صبح بیدار شد نماز مغرب و عشاءش را بخواند، اگر می‌ترسد یکی از این دو فوت بشود نماز عشاء را اول بخواند ایشان می‌فرماید مراد کسی است که قبل از نیمه شب بیدار شده، این جور تقیید می‌زند. ایشان می‌گوید خب این تقیید بعید است جدا. یعنی حتی مقید منفصل هم نمی‌تواند این را تقیید بزند. به یکی می‌گویند کی آمدی؟ می‌گوید قبل از اذان صبح رسیدم، معلوم می‌شود قبل از نیمه شب رسیده. این عرفی نیست. کسی که می‌گوید ان استیقظ قبل الفجر بعد دارد قدر ما یصلیهما، بگوییم مراد این است که ان استیقظ قبل منتصف اللیل قدر ما یصلیهما، این الغاء عنوان فجر می‌شود.

بعد صاحب مدارک می‌گوید بله، این مورد، مورد مضطر است. و لذا تفصیل می‌دهیم بین مضطر و مختار. مضطر وقت نماز مغرب و عشاءش تا طلوع فجر است. مختار تا نیمه شب است.

دلیل دوم (استاد): معتبره ابی بصیر

ایشان می‌توانست به معتبره ابی بصیر هم تمسک کند. منتها حالا چرا تمسک نکرده به این معتبره ابی بصیر نمی‌دانیم. حماد بن عیسی هست در سندش ظاهرا که او هم مشکل ندارد. صاحب مدارک فقط به خبر صحیح عمل می‌کند. جهتش این است که ابی بصیر را مردد می‌داند بین ابوبصیری که متهم است به واقفی بودن و ابوبصیر غیر متهم به واقفی بودن. و لذا به این روایت استدلال نکرده. مشکل را در خود ابوبصیر می‌داند.

ما قبلًا گفتیم ابو بصیر مردد هست بین یحیی بن القاسم و لیث مرادی و لکن هر دو امامی عدل هستند. معتبره است این روایت.

عن ابی عبدالله علیه السلام: ان نام رجل و لم یصلی صلاۃ المغرب و العشاء او نسی فان استیقظ قبل الفجر قد ما یصلیهما کلتیهما فلیصلهما و ان خشی ان تفوته احدهما فلیبدأ بالعشاء الآخره.

این هم دلیل قول دوم.

[سؤال: ... جواب:] نوم، نسیان. می‌شود معذور دیگه.

قول سوم (صاحب عروه-آقای سیستانی به احتیاط واجب): وضعاً، طلوع فجر. تکلیفاً، نیمه شب

قول سوم این است که وقت نماز مغرب و عشاء و لو برای مختار تا اذان صبح است. فقط تکلیفاً جایز نیست شخص مختار نماز مغرب و عشاء را از نیمه شب تاخیر بیندازد.

ظاهر صاحب عروه این است. چون می‌گوید الاقوی امتداد وقت المغرب و العشاء الی طلوع الفجر حتی للعامد و ان کان الاحوط ان یأتی بصلاء بنیة ما فی الذمة. که این ظاهرش احتیاط مستحب می‌شود دیگه. چون گفته اقوی این است که نماز مغرب و عشاء حتی برای متعمد وقتش تا طلوع فجر باقی است و لو احتیاط این است که بعد از نیمه شب اگر نماز مغرب و عشاء را خواند به نیت ما فی الذمة بخواند اعم از اداء و قضاء.

آقای سیستانی اینجا حاشیه زدند این احتیاط ترک نشود. احتیاط واجب کردند.

در بین قدماء هم شیخ طوسی در مبسوط نقل می‌کند این قول را بعض اصحاب.

دلیل اول: صحیحہ عبداللہ بن سنان و معتبرہ ابی بصیر بہ دو بیان

خب این‌ها دلیل‌شان چیه؟ این‌ها یک دلیل‌شان ممکن است همین صحیحہ عبداللہ بن سنان و معتبرہ ابی بصیر باشد. یا بگویند ان نام شامل نوم اختیاری هم می‌شود. نام دیگہ. گفت من خسته‌ام، از اذان مغرب گرفت خوابید تا ساعت یازده و نیم. خیلی خسته‌ام. خب بعد صدق می‌کند نام الرجل دیگہ و لو عمدا خوابید. این یک بیان. بیان دوم این است کہ بگوییم نہ، انصراف نوم بہ نوم غیر اختیاری است، نوم عذری است. و لکن این حکم وضعی است می‌گوید تا اذان صبح وقت نماز مغرب و عشاء باقی است، این نائم یا این ناسی قبل از اذان صبح کہ بیدار شد یا متذکر شد نماز مغرب و عشاء را قبل از اذان صبح بخواند عرفا کشف می‌کند کہ وقت نماز مغرب و عشاء بہ عنوان حکم وضعی ممتد است و عرف شامل مختار هم این را می‌داند. کہ این وجہ دوم غیر وجیہ است. برای این کہ تفصیل در وقت اجزاء بہ عنوان حکم وضعی بین مختار و مضطر غیر عرفی نیست.

[سؤال: ... جواب:] دیگہ نوم و نسیان یکی از مصادیق معذور هستند دیگہ، نائم و ناسی. حالا زنی حائض بود، و لذا این‌ها فتوی می‌دهند زنی حائض بود، قبل از طلوع فجر پاک شد باید سریع برود غسل کند نماز مغرب و عشاء را بخواند.

دلیل دوم: روایت ابن فضال

یک دلیل دیگر هم ممکن است این‌ها بیاورند. دلیل دیگر یک روایتی است احمد بن الحسن بن علی بن فضال نقل می‌کند از علی بن یعقوب هاشمی از مروان بن مسلم از عبید بن زرارہ عن ابی عبداللہ علیہ السلام. سند ضعیف است مگر همان کلام شیخ انصاری گفت خذوا ما رووا. احمد بن الحسن بن علی بن فضال جزء بنی فضال است. خذوا ما رووا را بہ این معنا بگیریم کہ نگاہ بہ واسطہ بین این بین فضال و امام نکنید. ہر چی بودند قبول کنید. کہ ما قبول نداشتیم این استظهار را.

سند این روایت ضعیف است.

عن عبید بن زرارہ عن ابی عبداللہ علیہ السلام لاتفوت الصلاۃ من اراد الصلاۃ لاتفوت صلاۃ النہار حتی تغیب الشمس و لاصلاۃ اللیل حتی یطلع الفجر و لاصلاۃ الفجر حتی تطلع الشمس. نماز روز تا غروب آفتاب فوت

فرائض ۵۱۱

نمی‌شود. نماز لیل، نماز لیل در مقابل صلاة النهار و صلاة الفجر یعنی نماز مغرب و عشاء، فوت نمی‌شود حتی یطلع الفجر. و لاصلاة الفجر حتی یطلع الشمس.

این هم دلیل قول سوم (امتداد وقت نماز مغرب و عشاء تا طلوع فجر است برای مختار و مضطر هر دو و لو برای مختار جایز نیست تاخیر آن از نیمه شب).

انتهاء تکلیفی وقت تا نیمه شب، مورد تسالم اصحاب است

[سؤال: ... جواب:] دیگه در این که تسالم اصحاب هست. خود آیه را دیگه شما اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل حداقلش این است که بگویند که تکلیف هست به وجوب مبادرت به نماز مغرب و عشاء تا نیمه شب. و این مقدار مسلم است. از روایات استفاده می‌شود. کلام در وقت اجزاء است. و لو خلاف تکلیف بکند شخص مختار می‌خواهیم ببینیم آیا ملزم است بعد از نیمه شب نماز مغرب و عشاء را بخواند به نیت اداء یا بگوید حال که قضاء شد بعدا می‌خوانم؟ آقای خوئی می‌فرماید بگو حال که قضاء شد بعدا می‌خوانم. اما طبق قول دوم و سوم، قول دوم در مورد مضطر می‌گفت حق نداری بگویی قضاء شد. مختار، بله. مختار می‌گوید قضاء شد. قول سوم می‌گوید مختار هم نباید بگوید قضاء شد. باید بلند شود به نیت اداء نماز بخواند.

قول چهارم (شیخ طوسی در اکثر کتبش): نماز مغرب مختار، ذهاب حمرة مغربیه. مضطر، ربع

لیل. نماز عشاء مختار، ثلث لیل. مضطر، نیمه شب

قول رابع قولی است که شیخ طوسی در اکثر کتبش قائل شده. می‌گوید آخر وقت نماز مغرب زوال حمرة مغربیه است. غیوبت شفق. شفق یعنی حمرة مغربیه. و هو الحمرة. و به قال ابو حنیفه و الثوری و احمد بن حنبل.

این کلام شیخ طوسی را که ما نقل کردیم، از خلاف نقل کردیم. از ابن براج هم مشابهنش نقل شده. و جالب این است که قید هم نزدند در این دو عبارت که آخر وقت المغرب اذا غاب الشفق و هو الحمرة قید نزدند للمختار. اگر به اطلاق این عبارت شیخ طوسی در خلاف اخذ کنیم یعنی مضطر هم بعد از ذهاب حمرة مغربیه دیگر وقت مغربش فوت شده است.

ولی احتمال ندارد که شیخ طوسی این را بخواهد بگوید. چون در اکثر کتبش گفت، مثل مبسوط، نگاه کنید می‌گوید آخر وقت مغرب برای مختار سقوط شفق است، ذهاب حمرة مغربیه است. اما المضطر، تعبیر مبسوط این است، فیمتد الی ربع اللیل. یک مقدار تخفیف داده. گفته مضطر وقت نماز مغربش تا موقعی است که یک چهارم لیل بگذرد. وقت نماز عشاء هم برای مختار تا یک سوم شب است. و برای مضطر تا نصف شب است. وقت نماز مغرب برای مختار شد ذهاب حمرة مغربیه، سقوط شفق، برای مضطر شد تا یک چهارم شب. و وقت نماز عشاء برای مختار شد تا یک سوم شب، برای مضطر شد تا نیمه شب.

این عبارت مبسوط است. و در غیر مبسوط هم در اکثر کتبش شیخ همین را می‌گوید.

ابوالصلاح حلبی و ابن حمزه هم همین نظر را اختیار کردند.

ادله وقت مختار

دلیل اول: روایت موسی بن بکر

دلیل مرحوم شیخ طوسی عده‌ای از روایات است:

روایت اول روایت موسی بن بکر از زرارہ: قال سمعت اباجعفر علیه السلام يقول آخر وقت المغرب ایاب الشفق فاذا غاب الشفق دخل وقت العشاء. منتها ذیل این روایت یک چیزی دارد شیخ طوسی این را فتویٰ نداده. می‌گوید و آخر وقت العشاء ثلث اللیل. شیخ طوسی می‌گفت و آخر وقت العشاء للمختار ربع اللیل.

[سؤال: ... جواب:] و آخر وقت العشاء. ... یک لحظه اجازه بدهید. آخر وقت العشاء للمختار نصف اللیل.

درست است. پس ذیلش هم شیخ فتویٰ داد.

خب روایت دوم.

قبل از این که روایت دوم را بخوانم این روایت در سندش موسی بن بکر است که ما بخاطر این که مروی عنه صفوان است توثیقش می‌کنیم.

آقای خوئی هم که آن جمله تهذیب را گرفته که هذا مما لا اختلاف فيه بین اصحابنا، گفته این کلام صفوان است که می‌خواهد بگوید این حدیث موسی بن بکر مورد اتفاق است بین اصحاب، یعنی موسی بن بکر کسی است که حدیثش مورد اتفاق است.

که ما قبلا اشکال کردیم گفتیم این عبارت دلالت بر وثاقت موسی بن بکر نمی‌کند.

دلیل دوم: صحیح زرارہ و فضیل

روایت دوم صحیح زرارہ و فضیل: قال قال ابو جعفر علیہ السلام: ان لكل صلات وقتین غیر المغرب فان وقتها واحد و وقتها وجوبها و وقت فوتها سقوط الشفق.

[سؤال: ... جواب:] ذهاب حمرة مغربیه یعنی اول وقت نماز عشاء است دیگه. اول وقت نماز عشاء این روزها شش و پنج شش دقیقه است. دیگه خیلی باید از خدا ترسید. این نماز مغرب را خیلی جدی باید گرفت.

حالا این را عرض کنم، بعدها مطرح خواهیم کرد:

صاحب حدائق همین روایات را مستند قرار داده برای این نظر که برای مختار وقت وجوب مبادرت به نماز مغرب این است. و لو وقت اجزاء تا نیمه شب است، مثل مشهور، اما مختار و غیر معذور گناه کرده اگر تا ذهاب حمرة مغربیه نماز مغربش را نخواند. دلیلش هم همین روایات است. و لذا با این دید هم این روایات را نگاه کنید.

دلیل سوم: روایت اسماعیل بن مهران

روایت سوم روایت سهل بن زیاد از اسماعیل بن مهران: وقت المغرب ضیق و آخر وقتها ذهاب الحمرة و مصیرها الى البیاض فی افق المغرب. یعنی ذهاب حمرة در افق مغرب، ذهاب حمرة مغربیه.

دلیل چهارم: معتبره اسماعیل بن جابر

روایت چهارم معتبره اسماعیل بن جابر: وقت المغرب ما بین غروب الشمس الى سقوط الشفق.

دلیل پنجم: صحیحہ عبدالله بن سنان

روایت پنجم صحیحہ عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیہ السلام: وقت المغرب من حين تغيب الشمس الى ان تشتبك النجوم، اشتباك نجوم یعنی روشن شدن ستاره‌ها که همان وقت ذهاب حمرة مغربیه است.

دلیل ششم: مرسله سعید بن جناح

آخرین روایت را هم بخوانیم:

مرسله سعید بن جناح عن بعض اصحابنا عن الرضا، علیه السلام ان ابا الخطاب، مغیره بن سعید نماز مغربش را نمی‌خواند تا بعد از زوال حمزه مغربیه، امام می‌فرماید ان ابا الخطاب قد افسد عامه اهل الکوفه، نوع مردم کوفه را به فساد کشانده، لایصلون المغرب حتی یغیب الشفق، بعد از زوال حمزه مغربیه نماز مغرب تازه می‌خوانند و انما ذلک للمسافر، نماز مغرب بعد از ذهاب حمزه مغربیه مختص است به مسافر و الخائف و صاحب الحاجه.

این هم دلیل بر این که وقت نماز مغرب برای مختار تا ذهاب حمزه مغربیه است.

[سؤال: ... جواب:] یعنی مسافر نمی‌تواند اول غروب آفتاب نماز مغرب بخواند؟ ... ابوالخطاب می‌گفت باید نماز مغرب را بعد از ذهاب حمزه مغربیه بخوانیم. ... افضلیت را ظاهراً می‌گفت. گفت افضل است. امام فرمود این افساد کرد عامه اهل کوفه را. یعنی نماز در آن وقت فاسد است بعد از زوال حمزه مغربیه. و این نماز بعد از حمزه مغربیه مخصوص مسافر و خائف و صاحب الحاجه است. یعنی مشروعیتش دیگه.

دلیل وقت مضطر: صحیحہ عمر بن یزید

حالا اختصاص این قول رابع به خصوص مختار که وقت المغرب من غروب الشمس الی ذهاب الشفق چرا مختص شد به مختار ولی مضطر بیشتر وقت دارد؟ چون در روایات صحیحہ آمده، مثل صحیحہ عمر بن یزید: وقت المغرب فی السفر الی ثلث اللیل.

خب وقت المغرب فی السفر الی ثلث اللیل، این جور آمده، خب معلوم می‌شود که بعد از ذهاب حمزه مغربیه در سفر می‌شود نماز مغرب را خواند.

در یک روایت دیگر ربع آمده. معتبره عمر بن یزید: وقت المغرب فی السفر الی ربع اللیل.

و لذا شیخ طوسی گفت سفر مصداقی است از مصادیق عذر. و لذا وقت نماز مغرب برای مضطربین و معذورین از جمله مسافرها تا یک چهارم شب است. دلایل این روایت است. این عمده دلیل قول رابع.

فرائض ۵۱۵

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... نه. آن که مرسله بود که. مرسله سعید بن جناح عن بعض اصحابنا عن الرضا

علیه السلام.

[سؤال: ... جواب:] حالا نماز مغرب. نماز عشاء را هم می‌رسیم.

قول پنجم (شیخ مفید): همان تفصیل قول چهارم منتها در خصوص مسافر و حاضر

مرحوم شیخ مفید همین نظر شیخ طوسی را مطرح کرده ولی گفته که از روایات استفاده تفصیل بین مختار و مضطر نمی‌کنیم. از روایات استفاده می‌کنیم بین مسافر و حاضر فرق است. چون در آن روایات گفت وقت المغرب فی السفر الی ثلاثی اللیل یا الی ربع اللیل. مرحوم شیخ طوسی این سفر را حمل کرد بر مثال برای مطلق عذر و لو در حضر هست، حاجت دارد که در روایت سعید بن جناح هم بود. اما مرحوم شیخ مفید و همین‌طور از صدوق نقل شده، گفتند نه، وقت نماز مغرب برای حاضر تا سقوط شفق است، برای مسافر تا ربع لیل است.

دلیل: مسافر بودن در معتبره عمر بن یزید، موضوعیت دارد

خب این نکته‌اش معلوم شد که منشأ این نزاع این است که آیا سفر را در این روایات معتبره که وقت المغرب فی السفر الی ثلاثی اللیل در یک روایت معتبره دیگر الی ربع اللیل حمل کنیم برای مثالیت مطلق عذر و لو به قرینه روایت سعید بن جناح می‌شود نظر شیخ طوسی یا بگوییم این ظاهرش موضوعیت است که می‌شود نظر شیخ مفید و صدوق.

قول ششم (صاحب حدائق): نماز مغرب مختار، ذهاب حمره مغریه. مضطر متعارف، ربع لیل.

مضطر شدید، نیمه شب

قول خامس را هم عرض کنیم.

قول خامس قول صاحب حدائق است. صاحب حدائق می‌گوید نماز مغرب سه وقت دارد. ان للمغرب اوقاتا

ثلاثة. وقت اول تا سقوط شفق. وقت دوم تا یک چهارم از شب. وقت سوم تا نیمه شب.

وقت اول که از غروب است تا سقوط شفق، به نظر مشهور وقت فضیلت است؛ به نظر ما وقت لزوم مبادرت است برای شخص مختار. نشستنی چایی می خوری و گعده می کنی؟ بلند شو نماز مغرب را بخوان! اذان مغرب را که به اندازه کافی دیر می گویند، خیال می کنی چقدر وقت داری تا ذهاب حمزه مغربیه؟ این وقت اول.

وقت دوم: وقت دوم تا یک چهارم شب برای مضطر متعارف. یعنی اضطرار عرفی دارد. حالا مسافر است، حاجتی دارد، می خواهد به منزلش بیاید جای بهتری را برای نماز انتخاب کند، در بین راه حالا کجا نماز بخواند، در خیابان نماز بخواند، خب اگر در نیمه شب بود این کار را می کرد، حالا سقوط شفق شده خب بشود، تا یک چهارم وقت داری بررسی خانهات آن موقع نمازت را بخوانی. معذور متعارف تا یک چهارم شب.

وقت سوم، اضطرار شدید. او تا نیمه شب. اضطرار شدید کجاست؟ در نوم، حیض، در نسیان، این می شود اضطرار شدید. شدت اضطرار هست. این هم آخرش می شود نیمه شب.

دلیل: جمع بین سه طائفه از روایات

ایشان می گوید دلیل ما جمع بین روایات است. خب چه کار کنیم؟ شما به جای ما. ما چند طائفه روایات داریم: یک طائفه گفت وقت نماز مغرب و عشاء تا نیمه شب. یک طائفه گفت وقت نماز مغرب تا یک چهارم شب. یک روایت گفت وقت نماز مغرب تا سقوط شفق. آن روایتی که گفت وقت نماز مغرب تا یک چهارم شب راجع به مسافر بود؛ فی السفر. خب عرف این جور جمع می کند، می گوید برای مختار تا سقوط شفق؛ وقت وجوب. اما وقت اجزاء طبق آن روایات منتصف اللیل می گوید. برای عذرهایی مثل سفر و مانند آن، وقت نماز مغرب تا یک چهارم شب است. اما تا نیمه شب، آن دیگه وقت کسانی است که اضطرار شدید دارند.

خب اینجا این بحث با صاحب حدائق شروع می شود و با مشهور شروع می شود که آقا! چرا قول دوم را که روایت صحیحیه داشت، می گفت ان نام رجل او نسی فاستیقظ قبل طلوع الفجر صلی المغرب و العشاء، آن را راجع به مضطر نادیده گرفتید؟ بلکه چرا نسبت به نوم الغاء خصوصیت نکردید از نوم غیر اختیاری به نوم اختیاری و شامل متمعد ندانستید این وقت تا طلوع فجر را؟ چرا قول دوم و سوم را مشهور عمل نکردند؟ این بحث اول ما است.

بحث دوم این است که چرا قول شیخ طوسی که مستندش روایات کثیره است، مورد عمل مشهور قرار

نگرفته؟

ان شاء الله این را در جلسات بعد برای بحث صلات مطرح می کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۵۰

شنبه - ۹۵/۱۰/۱۸

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به روایات وقت نماز مغرب بود.

مبدأ نماز مغرب غروب آفتاب بود. که بعدا بحث خواهد شد ان شاء الله که آیا مراد استتار قرص است یا زوال حمرة مشرقیه. فعلا بحث راجع به منتهای وقت نماز مغرب است. که اقوال گوناگونی را ذکر کردیم.

توضیح این قول

آخرین قول، قول صاحب حدائق بود که فرمود ما از روایات استفاده کردیم که نماز مغرب سه وقت دارد: وقت اول، وقت اختیاری است که افرادی که عذر ندارند، باید نماز مغربشان را در آن وقت بخوانند. در روایات این وقت اول را گفته اند که ما بین غروب الشمس الى سقوط الشفق یا ذهاب حمرة مغریه. وقت دوم، وقت افرادی است که معذورند به اعدار عرفیه. مسافرنده، مشکلی دارند، جای مناسب پیدا نکردند و امثال آن. اینها مجازند که نماز را تا یک چهارم شب تاخیر بیندازند. یعنی یک دوم نیمه شب. اگر نیمه شب از اذان مغرب که الان حدودا ساعت پنج و نیم هست، نیمه شب حدودا ساعت یازده و اندی هست، نیمه آن حساب بشود، می شود ربع اللیل.

وقت سوم، وقت افرادی است که اضطرار شدید دارند. زنی است حائض است، شخصی است فاقد الماء است، خواب مانده، فراموش کرده. اینها تا نیمه شب فرصت دارند که وقت اجزاء هم همین نیمه شب است.

اگر کسی بر خلاف وظیفه در حال اختیار نماز مغربش را تا ذهاب حمزه مغربیه نخواند، گناه کرده و یا کسی در سفر نماز مغربش را تا یک چهارم شب نخواند، گناه کرده اما اگر قبل از نیمه شب بخواند، قضاء نیست؛ صرفاً گناه کرده. اگر از نیمه شب بگذرد این دیگر موجب می شود نماز مغرب قضاء بشود.

دو گناه ترک مبادرت و ترک اصل فریضه از هم جدا است

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... گناه فوت اصل فریضه مغرب با گناه ترک مبادرت به نماز مغرب، دو تا گناه است. مثل این که کسی اداء دین بر او واجب فوری است، خب آقایان گفتند (ما خیلی این دقت ها را نمی فهمیم) که نماز را هم قطع کن، چون طلبکارت می گوید که طلبم را بده، باید نمازت را قطع کنی بروی طلب او را بدهی، خب بله، اگر واقعا الان پرداخت نکنی این طلبکارت می رود و صبر نمی کند، خب باید قطع کنی نماز را، بهر حال، این آقا اگر نمازش را قطع نکرد، مخل به فوریت عرفیه اداء دین است، یک گناه، اما اگر اصل اداء دین را ترک کرد تا مرد، آن گناه بزرگتری است. ربطی ندارد این دو گناه به هم. ترک نماز مغرب تا فوت بشود، این گناه بزرگی است، این گناه کبیره است و ترک الصلاة او شیئا مما فرض الله من الکبائر، اما اگر ترک کند مبادرت به نماز را در حال اختیار تا ذهاب حمزه مغربیه بشود، این گناه است، گناه کبیره نیست. اگر اصل نماز را ترک کند تا فوت بشود او گناه کبیره است و دو تا گناه می شود.

بررسی این قول در وقت نماز مغرب

این فرمایش صاحب حدائق را باید بیشتر بررسی کنیم. این فرمایش راجع به وقت نماز مغرب حالا فعلاً بررسی کنیم بعد نماز عشاء را هم بررسی می کنیم.

راجع به این فرمایش عرائضی هست که عرض می کنیم:

مطلب اول این است که ایشان سه تا طائفه از روایات را دیده ولی طائفه رابعه را ایشان قبول نکرده. این سه طائفه ای که ایشان دیده:

یک طائفه، طائفه ای بود که می گفت: وقت وجوب نماز مغرب، تا سقوط شفق هست و اگر نماز مغرب را نخوانید تا ذهاب حمزه مغربیه فوت شده نماز مغرب. این طائفه را ایشان دیده حمل کرده بر حال عمد و

فرائض ۵۱۹

اختیار و گفته مراد از فوت هم یعنی فوت واجب نه فوت اداء. یعنی فوت وجوب فوری. این طائفه را ایشان دیده.

ما هم این طائفه را بررسی می‌کنیم ان‌شاءالله.

طائفه دوم آن روایاتی است که می‌گویند در سفر می‌توانی نماز مغرب را تا یک چهارم شب تاخیر بیندازی، لعل می‌توانی تاخیر بیندازی نماز مغرب را تا یک چهارم شب.

که این روایات را هم ان‌شاءالله بررسی می‌کنیم.

طائفه سوم هم آن روایاتی است که موافق با آیه اقم الصلاة لادلوک الشمس الی غسق اللیل وارد شده و مفادش این است که وقت نماز مغرب و همین‌طور عشاء تا نیمه شب هست. که حمل کرده این طائفه ثالثه را بر وقت اجزاء و به لحاظ تکلیف، وقت ضرورت شدید. کسانی که ضرورت شدید دارند، تکلیفاً موسع است که تا نیمه شب صبر کنند. حالا یا خواب بودند، یا ناسی بودند، یا حائض بوده این زن، یا نماز اختیاری نمی‌توانسته این مکلف بخواند، فاقد الماء بوده و امثال ذلک. و طائفه ثانیه را هم که می‌گفت می‌تواند تا یک چهارم شب تاخیر بیندازد نماز مغرب را انسان در سفر یا لعل، حمل کرده بر اعدار عرفیه‌ای که ضرورت شدید نیست.

مطلب اول: صاحب حدائق روایات امتداد وقت تا طلوع فجر را حمل بر تقیه کرده

طائفه رابعه آن روایاتی است که وقت نماز مغرب و عشاء را تا طلوع فجر قرار داده. ایشان این روایات را جداگانه مطرح کرده و می‌گویند ما حمل می‌کنیم این روایات را بر تقیه.

ما اول این روایات را که روایات زیادی هست بخوانیم بعد ببینیم وجه حمل ایشان این طائفه رابعه را که دلالت می‌کند بر امتداد وقت نماز مغرب و عشاء تا طلوع فجر ببینیم چرا ایشان حمل بر تقیه کرده؟

روایاتی که دلالت می‌کند بر امتداد وقت نماز مغرب و عشاء تا طلوع فجر یکی صحیحه عبدالله بن سنان بود که قبلاً به آن اشاره شد. یکی معتبره ابی بصیر بود.

در صحیحه ابن سنان گفت ان نام رجل او نسی ان یصلی المغرب و العشاء فان استیقظ قبل الفجر قدر ما یصلیهما کلتیهما فلیصلهما و ان خاف ان تفوته احدیهما فلیبدأ بالعشاء.

در معتبره ابی بصیر که به نظر ما صحیحه است دارد: ان نام رجل و لم یصل المغرب و العشاء او نسی فان استیقظ قبل الفجر قدر ما یصلیهما فلیصلهما فان خشی ان تفوته احدیہما فلیبدأ بالعشاء الآخره.

[سؤال: ... جواب:] قبل از طلوع فجر در نظر گرفته شد که حالا بفرمایید چهار رکعت قبل از طلوع فجر می شود وقت مختص نماز عشاء.

روایات منحصر به این دو روایت نیست. ما روایات متعددی داریم راجع به زن حائض.

که صحیحہ عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیہ السلام: اذا طهرت قبل غروب الشمس فلتصل الظهر و العصر و ان طهرت من آخر اللیل فلتصل المغرب و العشاء.

اول نهار، اذان صبح است بنابراین آخر لیل، قبل از طلوع فجر است

خب و ان طهرت من آخر اللیل، آخر شب یعنی قبل از طلوع فجر. چون طبق روایات، مبدأ روز، مبدأ نهار اذان صبح است، طلوع فجر است، انتهاء شب ما قبل طلوع فجر است. این از روایات ما فهمیده می شود. عرفا هم همین است. عرفا نیمه شب هنوز نیمه شب است دیگه. نیمه دیگرش باقی مانده. و لذا ان طهرت من آخر اللیل را حمل کنیم یعنی قبل از نیمه شب، اینها حمل عرفی نیست دیگه. ظاهرش این است که آخر اللیل یعنی قبل طلوع فجر.

نقد کلام محقق خوئی که مبدأ نهار، طلوع آفتاب است

[سؤال: ... جواب:] عرف مسلمین و کفار همه همین است. اگر مقصودتان فرمایش آقای خوئی است که می فرمایند تا طلوع آفتاب شب ادامه دارد این بحث دیگری است. ما از نظر عرفی پذیرفتیم فرمایش آقای خوئی را که شب از نظر عرف عام تا طلوع آفتاب ادامه دارد. و لذا اگر ما بودیم و ظهور عرفی شب مثل آقای خوئی می گفتیم مثلاً در اقامه عشره ایام، در الحیض ثلاثه ایام، در الخیار ثلاثه ایام، اینها معیار روز است از طلوع آفتاب است تا غروب آفتاب. ولی قبلاً بحث کردیم روایت صحیحہ داریم که می گوید نماز ظهر بین دو نماز در نهار است: صلاة الغداء و صلاة العصر. می گوید نماز عصر و نماز صبح در نهارند و نماز ظهر بین الصلواتین فی النهار است. بین دو نمازی که در روز است واقع شده. یعنی نماز صبح هم در روز حساب کرده.

فرائض ۵۲۱

حالا ما فعلا بحثمان در آن جهت نیست. بحثمان این است که تا طلوع فجر مسلم شب است و آن طهرت من آخر الليل فلتصل المغرب و العشاء.

و روایت ابی الصلاح کنانی، روایت داوود دجایی، روایت عمر بن حنظله هم شبیه همین روایت عبدالله بن سنان است.

پس این روایات مفادش این است که حداقل برای مضطر نماز مغرب و عشاء تا اذان صبح ادامه دارد. مشهور البته به این روایات فتوی ندادند. مشهور حداکثر وقت نماز مغرب و عشاء را نیمه شب قرار دادند. و لکن کلام در این است که این که صاحب حدائق حمل کرده این روایات را بر تقیه این چه وجهی دارد؟

اشکال اول: با امکان حمل بر فرض ضرورت، نوبت به تعارض و حمل بر تقیه نمی‌رسد

اگر این روایات معارض داشت و در مقام رفع تعارض رجوع به مرجحات باب تعارض می‌کردیم، خب ایشان می‌فرمود که این روایاتی که می‌گویند که نماز مغرب و عشاء وقتش تا نیمه شب است، این مخالف عامه است و این روایات که می‌گویند وقت نماز مغرب و عشاء تا طلوع فجر است، موافق عامه است. و لکن ما معارضی برای این روایات پیدا نکردیم. حداکثر این است ما یک اطلاقاتی داریم. خب این روایات می‌شود مقید آن اطلاقات. این روایات حمل می‌شود بر مورد ضرورت. آن روایات مطلقه اعم است از ضرورت و اختیار. جمع عرفی دارد؛ نوبت به مرجحات باب تعارض نمی‌رسد.

[سؤال: ... جواب:] مراحل بحث را در نظر بگیریم. فعلا بحث در این است که آیا نماز مغرب و عشاء تا نیمه شب است یا تا اذان صبح است. اما آن بحث که نماز مغرب آخر وقتش نیمه شب است یا ربع لیل است یا ذهاب حمرة مغریه است، این دو تا بحث با هم قاطی نشود.

حمل آیه الی غسق اللیل بر فرض اختیار یا حمل بر وقت امتثال و هو الاقوی

ما قبول می‌کنیم ظاهر آیه این است که بعد از نیمه شب دیگه نمی‌شود تاخیر انداخت نماز مغرب و عشاء را. اقم الصلاة لدلوك الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر، این ظاهرش این است که نماز مغرب و عشاء را تا بعد از نیمه شب نمی‌شود تاخیر انداخت.

و لکن اولاً این مطلق است. قابل تخصیص به فرض اختیار است.

ثانیا: بر فرض ما این را نگوییم، آیه می شود حمل بشود بر تکلیف نه بر اجزاء. یعنی اگر ما گفتیم مثل صاحب عروه که اقوی این است که وقت نماز مغرب و عشاء تا طلوع فجر ادامه دارد حتی برای مختار، منافات ندارد که مختار مکلف است به این که نماز مغرب و عشاء را قبل از نیمه شب بخواند. آیه هم می گوید باید نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را از اذان ظهر تا نیمه شب بخوانید. حالا روایت می آید می گوید اگر نخواندید، تا نیمه شب گذشت، هنوز فوت نشده نماز مغرب و عشاء، چون می گوید و ان خاف ان تفوته احدهما فلیبدأ بالعشاء، می گوید اگر قبل از اذان صبح از خواب بیدار شدی نمی ترسید که فوت بشود نماز مغرب و عشاء هر دو را بخوانید، اگر می ترسیدید که یکی از این دو فوت بشود فقط عشاء را بخوانید نماز مغرب را بعدا بخوانید، خب این ظاهرش این است که تا اذان صبح نشده فوت صدق نمی کند نسبت به نماز مغرب و عشاء. جمع عرفیش این است: بگوییم فوت نماز مغرب و عشاء با طلوع فجر است و لکن آیه می گوید شما واجب است، وظیفه دارید، تکلیف دارد که نماز مغرب و عشاء را تا نیمه شب بخوانید.

پس اولاً آیه و صحیح زراره که گفت غسق اللیل منتصفه، قابل حمل است بر فرض اختیار. و این صحیح عبدالله بن سنان چه آنی که گفت ان نام او نسی، چه آنی که گفت و ان طهرت گفته می شود در مورد مضطر است و ثانیا بر فرض ما بگوییم که این روایات ظهور دارد در این که تا قبل از اذان صبح فوت نشده است نماز مغرب و عشاء، خب می گوید وقت اجزاء باقی است. فوقش می گوید وقت اجزاء باقی است مطلقا حتی برای مختار. منافات با آیه ندارد که آیه می گوید تکلیف داری که نماز مغرب و عشاء را تا قبل از نیمه شب بخوانی. تکلیف تا قبل از نیمه شب داری نماز مغرب و عشاء بخوانی با این که وقت اجزاء تا طلوع فجر باقی است تنافی ندارد که.

[سؤال: ... جواب:] باز تکرار می کنم: ما فعلا نظر به طائفه رابعه داریم که صاحب حدائق حمل کرد بر تقیه. نه آن روایاتی که می گوید سقوط شفق موجب فوت نماز مغرب است. آن، طائفه اولی است. او را جدا بررسی می کنیم. او که با آیه هم آقای خوئی ادعا می کند تنافی دارد. چون آیه می گوید تا نیمه شب وقت است برای نماز مغرب و عشاء، این روایت می گوید که بعد از ذهاب حمرة مغربیه دیگه وقت نماز مغرب گذشته. حالا آنجا ما ببینیم، به نظر ما هیچ تنافی آن هم با آیه ندارد. ولی آن یک بحث دیگری است. ما فعلا بحثمان

فرائض ۵۲۳

متمحض در این است که این روایاتی که می‌گویند وقت نماز مغرب و عشاء تا اذان صبح امتداد دارد آیا معارضی دارد تا حمل بر تقیه بشود؟ ما ادعایمان این است که معارض ندارد. آیه شریفه بیش از تکلیف از آن در نمی‌آید. بر فرض ظهورش در این باشد که وقت اجزاء هم تا نیمه شب است، خب قابل حمل است، قابل جمع است با روایات.

اقم الصلاة. آقا! نمازت را شما الان اگر واقعا تا نیمه شب واجب تکلیفی باشد نماز مغرب و عشاء را بخوانیم به فرزندان نمی‌گویید پسر! دارد نیمه شب می‌شود بلند شو نماز مغرب و عشاءت را بخوان! آن وقت آقازاده شما اگر بگوید پدر! ما از کلمات شما استفاده کردیم تا اذان صبح نماز مغرب و عشاء فوت نمی‌شود، شما چه جواب می‌دهید؟

یک جواب این است که می‌گویید ما نظرمات در آن مسئله این است که برای مضطربین وقت امتداد دارد تا اذان صبح. این یک جواب. که محقق در معتبر و صاحب مدارک این را پذیرفتند و آقای خوئی هم قبول دارد. آقای خوئی هم قائل به امتداد وقت نماز مغرب و عشاء است برای مضطربین تا طلوع فجر.

جواب دوم که به نظر ما این جواب اقوی هست این است که بگوییم حتی بناء بر این نظر که صاحب عروه گفت الاقوی امتداد وقت المغرب و العشاء الی طلوع الفجر حتی للمختار باز تعارضی بین این روایات امتداد وقت تا طلوع فجر با آیه شریفه و بقیه روایات نیست. تکلیف می‌گوید بله، اجزاء تا طلوع فجر است، مثل این می‌ماند که شما سعی دارید تا اذان ظهر حدودا به عرفات برسید. یکی می‌گوید آقا! چند دقیقه به طلوع آفتاب هم برویم بس است. چه اصراری دارید با عجله موقع اذان ظهر حالا حدودا برسیم به عرفات؟ می‌گویید یعنی چی چه عجله دارید؟ واجب است. واجب است موقع اذان ظهر حدودا، در عرفات باشیم در روز عرفه در حج. بله، اجزاء یک بحث دیگری است. بله مجزی است ما چند دقیقه قبل از غروب آفتاب هم برویم عرفات مجزی است. اما وقتی می‌گویند موقع زوال در عرفات باش، این تکلیف است؛ باید تکلیف را امتثال کنیم. اقم الصلاة لدلوك الشمس الی غسق الليل منافات ندارد با این که قبل از اذان صبح نماز مغرب و عشاء را بخوانیم حتی متعمدا، مجزی باشد.

حمل روایت داوود بن فرقد بر فرض اختیار نه بر وجوب تکلیفی

524 اوقات فرائض

اما روایات دیگر: روایات دیگر هم یکی روایت داوود بن فرقد است، یکی هم روایت قاسم بن عروه. می‌گوید وقت نماز مغرب و عشاء تا نیمه شب امتداد دارد. آن هم تعبیرش این است. تعبیر این دو تا روایت را بخوانم. داوود بن فرقد: اذا غابت الشمس فقد دخل وقت المغرب حتى يمضي مقدار ما يصلي المصلي ثلاث ركعات فاذا مضى مقدار ذلك فقد دخل وقت المغرب و العشاء حتى يبقى من انتصاف الليل مقدار ما يصلي المصلي اربع ركعات و اذا بقى مقدار ذلك فقد خرج وقت المغرب و بقى وقت العشاء الآخرة الى انتصاف الليل.

خب این روایت بله، این قابل حمل بر تکلیف محض نیست نسبت به مغرب. چون می‌گوید چهار رکعت مانده به نیمه شب وقت مغرب گذشت. نباید دیگه مغرب بخوانی. باید عشاء بخوانی. و لکن دو تا اشکال دارد. دلالتا دو تا اشکال دارد. غیر از اشکال سندی که مرسله است دو تا اشکال دلالتی دارد:

یکی این که دلالت نمی‌کند بر این که مضطر هم همین است مگر به اطلاق. خب اطلاق قابل جمع است، قابل حمل بر مقید است. به قرینه روایات دیگر می‌گوییم این موردش مورد مختار است نه مورد مضطر. پس تعارض، مستقر نیست بین این روایت و آن روایات امتداد وقت نماز مغرب و عشاء تا طلوع فجر.

ثانیا: این روایت راجع به کسی می‌گوید که نماز مغربش و عشاءش را نخوانده، قبل از نیمه شب می‌گوید آن چهار رکعت به نیمه شب دیگه وقت مغرب گذشته و وقت عشاء تا نیمه شب است، اما این وقت تکلیف است یا وقت اجزاء است نسبت به نماز عشاء، خب فوقش به ظهور عرفیش می‌گوید که این وقت اجزاء هم هست. اگر ما دلیل داشته باشیم که وقت اجزاء نماز عشاء حتی برای مختار، تا اذان صبح است، خب این روایت را حمل می‌کنیم بر این که وقت نماز عشاء تا نیمه شب است یعنی وقت امتثال تکلیف، تکلیف اختیاری. ولی اگر تکلیف را امتثال نکردی، نیمه شب شد، روایات دیگر می‌گوید وقت اجزاء تا اذان صبح است.

پس این روایت غیر از اشکال سندی اشکال دلالتی هم پیدا کرد.

به نظر ما عمده اشکال این روایت، غیر از اشکال سندی همان اشکال دلالتی اول است. یعنی چی؟ مقصودم از اشکال دلالتی این است که روایت داوود بن فرقد با روایاتی که می‌گوید ان نام او نسی او طهر قبل

فرائض ۵۲۵

طلوع الفجر فلیصل المغرب و العشاء نسبتش تعارض مستقر نیست که ما رجوع کنیم به مرجحات باب

تعارض. و الا آن اشکال دلالی دوم قابل جواب است. چرا؟

برای این که روایات امتداد وقت نماز مغرب و عشاء تا طلوع فجر هم مغرب را دارد هم عشاء را. تصریح می کند. اگر در خصوص عشاء بود، خب حرفی نبود. اما هم مغرب را می گوید تا طلوع فجر هم عشاء را، در حالی که این روایت داوود بن فرقد دارد می گوید چهار رکعت مانده به نیمه شب خرج وقت المغرب. حالا آن اشکال اول این بود که قابل حمل بر فرض اختیار است. حرفی نیست. اما اشکال دوم که بگوییم این ناظر به وقت اجزاء نماز عشاء نیست، خب این مشکل را حل نمی کند. چون روایاتی که می گفت امتداد دارد وقت نماز مغرب و عشاء تا طلوع فجر تصریح می کرد می گفت المغرب و العشاء، در حالی که این روایت داوود بن فرقد می گوید وقت نماز مغرب تا چهار رکعت به نیمه شب که شد، خارج می شود. این می شود تعارض مستقر. فقط اشکال اول دلالی که آقا! این ها نسبت شان مطلق و مقید است و نه تعارض تا رجوع بکنیم به مرجحات باب تعارض. این اشکال وارد است غیر از اشکال سندی که کردیم.

حمل روایت قاسم بن عروه بر فرض اختیار

و اما روایت قاسم بن عروه را عرض کنم. روایت قاسم بن عروه می گوید که اذا غربت الشمس فقد دخل وقت الصلاة الى نصف الليل الا ان هذه قبل هذه. خب این هم به نظر ما سندش خوب است. اما این که می شود حمل بکنیم بر فرض اختیار، تعارض مستقر نیست بین این روایت و روایات امتداد مغرب و عشاء تا طلوع فجر برای مضطربین و قابل حمل مطلق بر مقید است به این روایت هم متوجه هست.

ان شاء الله تامل بفرمایید بقیه مطالب فردا.

جلسه ۵۱

یکشنبه - ۹۵/۱۰/۱۹

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على

سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله في الارضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به فرمایش صاحب حدائق بود که روایات وقت نماز مغرب و عشاء را به سه طائفه تقسیم کرد. و فعلاً ما بحث از وقت نماز مغرب می‌کنیم که این سه طائفه، طائفه اولی گفت منتهای وقت نماز مغرب سقوط شفق هست، ذهاب حمرة مغریه، طائفه دوم گفت منتهای وقت مغرب گذشت یک سوم و یا یک چهارم شب هست و طائفه ثالثه گفت منتهای وقت نماز مغرب نیمه شب هست.

ما عرض کردیم ایشان طائفه رابعه‌ای را که در روایات نماز مغرب هست، حمل کرد بر تقیه، در حالی که این طائفه رابعه در مورد مضطر می‌گوید وقت نماز مغرب و عشاء تا طلوع فجر امتداد دارد. وجهی نداشت که این روایات طائفه رابعه را حمل بر تقیه بکند و فقط به آن سه طائفه اول عمل کند با توجیهی که کرده که طائفه اولی راجع به وقت اختیاری است، طائفه ثانیه راجع به وقت اضطراری است، طائفه ثالثه راجع به وقت اضطراری شدید است، اما طائفه رابعه حمل بر تقیه می‌شود. ما وجهی برای حمل این طائفه رابعه بر تقیه نمی‌بینیم.

کلام مرحوم صاحب حدائق را در این رابطه بیان کنیم؛ اشکالش را عرض کنیم.

ایشان فرموده است که عامه همین قول را قائلند که وقت نماز مغرب و عشاء تا طلوع فجر هست. محقق در معتبر از شافعی و احمد بن حنبل نقل می‌کند؛ می‌گوید که این دو نفر گفتند طلوع فجر منتهای وقت نماز مغرب و عشاء هست برای مضطر. و از ابوحنیفه و مالک نقل می‌کند که حتی برای مختار هم انتهاء وقت نماز مغرب و عشاء طلوع فجر است. راجع به زنی هم که قبل از طلوع فجر پاک شده، معتبر از شافعی و مالک و احمد بن حنبل نقل می‌کند که گفتند باید نماز مغرب و عشاء را بخواند. روایتی نقل کردند از عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن عباس که این‌ها در مورد حائضی که قبل از طلوع فجر پاک می‌شود و یک رکعت حتی مانده به طلوع فجر گفتند باید نماز مغرب و عشاء را بخواند.

خب می‌بینید مفاد این روایات امتداد وقت نماز مغرب و عشاء تا طلوع فجر حتی برای مضطربین، موافق عامه است.

وجوه حمل طائفه چهارم بر تقیه

و ما بخاطر مشکلاتی باید این روایات را حمل بر تقیه بکنیم. مشکلاتی که ایشان ذکر می‌کند:

وجه اول: مخالفت با قرآن (الی غسق اللیل)

یکی این است که این روایات با قرآن مخالف است. قرآن می گوید اقم الصلاه لدلوك الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر که در صحیحه زراره تفسیر کرده این آیه را؛ گفته که ما بین دلوك الشمس الی غسق اللیل اربع صلوات سماهن الله و بینهن و وقتهن و غسق اللیل انتصافه. این روایت دارد آیه را تفسیر می کند می گوید که وقت نماز مغرب و عشاء تا نصف شب تعیین شده، آن وقت صحیحه عبدالله بن سنان می گوید وقت نماز مغرب و عشاء تا اذان صبح است، خب این مخالف قرآن می شود.

جواب: آیه شریفه قابل حمل بر فرض اختیار است

که ما از این مطلب جواب دادیم. گفتیم که درست است، این روایات که امتداد وقت نماز مغرب و عشاء را گفته تا طلوع فجر موافق عامه است، ما حرفی نداریم، اما تا معارض قطعی نداشت وجهی ندارد حمل بر تقیه بکنیم. باید به این روایات عمل کنیم. صرف موافق عامه بودن که موجب طرح یک خبر نیست. اگر معارض داشت، عند التعارض گفتند خذ بما خالف العامه. وقتی تعارض نداشت ما به این اخباری که موافق عامه است باید عمل کنیم. و این آیه شریفه که شما می گوید این روایات امتداد نماز مغرب و عشاء تا طلوع فجر مخالف آن هست، این آیه شریفه مطلق هست، اعم هست از وقت اختیاری و وقت اضطراری.

اشکال: نوم در طائفه چهارم شامل نوم اختیاری هم می شود

نفرمایید که این روایات هم در آن آمده من نام او نسی و نائم شامل نائم اختیاری هم می شود، پس طبق اطلاق این روایات وقت اختیاری نماز مغرب و عشاء هم تا طلوع فجر امتداد باید پیدا کند. چون اطلاق می گیرد من نام باختیاره.

پاسخ اول: آیه شریفه قابل حمل بر وقت امثال است

می گوییم:

اولا: بر فرض اطلاقش من نام باختیاره را بگیرد، باز هم مخالف آیه نیست. چون آیه را حمل می کنیم بر تکلیف محض. می گوییم تکلیف دارند مردم به مبادرت به نماز مغرب و عشاء قبل از نیمه شب. وقتهن خب

می‌سازد با این که خدا توقیت کرد گفت حتما باید قبل از نیمه شب نماز مغرب و عشاء را بخوانید. وقت وجوب مبادرت. بله، وقت اجزاء ممکن است تا طلوع فجر باشد اما وقت وجوب مبادرت به نماز مغرب و عشاء تا نیمه شب باشد. پس بر فرض نام شامل نائم اختیاری هم بشود مخالف بالتباین نخواهد بود با آیه یا با این صحیح زرار، بلکه موجب می‌شود جمع عرفی کنیم آیه و صحیح زرار را، حمل کنیم بر توقیت نسبت به وقت وجوب مبادرت به نماز مغرب و عشاء که قبل از نیمه شب واجب است مبادرت به آن.

پاسخ دوم: نوم، منصرف است به نوم غیر اختیاری

ثانیا: انصراف نام او نسی به نوم غیر اختیاری است. وقتی الان به شما بگویند، عربی بگوییم چون فارسی فرق می‌کند بگوییم خواب برود یا خواب بماند، ولی عربی به هر دو می‌گویند نام. من نام او نسی فلم یستیقظ حتی بعد منتصف اللیل قام فصلی المغرب و العشاء قبل طلوع الفجر. اطلاق این نام در کنار او نسی نسبت به کسی که بعد از اذان مغرب عمدا بخوابد، این اطلاقش مشکل هست. انصراف و یا شبهه انصراف دارد به آن نوم غیر عمدی.

پاسخ سوم: عنوان نسیان و حیض، فرض اختیار ندارد و این‌ها مثال عرفی برای مضطر هستند

ثالثا: بر فرض این نام شامل نوم اختیاری بشود، خب این فقره معارضه می‌کند با آیه شریفه، اما فقره دیگر، نسی، چطور؟ صحیح عبدالله بن سنان در مورد حائض چطور؟ او که دیگه اختیاری نیست. و حائض هم مثال عرفی است برای مضطر.

ما نسبت به امتداد وقت نماز مغرب و عشاء برای خصوص مضطر تا طلوع فجر، طبق این روایات ملتزم می‌شویم که وقت نماز مغرب و عشاء برای مضطربین تا طلوع فجر امتداد دارد و تعارض به نحو تباین هم با این آیه شریفه و صحیح زرار ندارد.

وجه دوم: روایات در باب وقت نماز مغرب، سخنی از امتداد تا طلوع فجر نکردند

قرینه دیگری که صاحب حدائق ذکر کرده برای این که بگوید که این روایات امتداد وقت نماز مغرب و عشاء را تا طلوع فجر باید حمل کنیم بر تقیه، گفته این همه روایات راجع به وقت نماز مغرب و عشاء

فرائض ۵۲۹
داشتیم، یکی می‌گفت تا سقوط شفق وقت نماز مغرب است، یکی می‌گفت تا ربع لیل، یکی می‌گفت تا نصف لیل، یک دانه از این‌ها نگفت تا طلوع فجر. اگر بناء بود امتداد داشته باشد وقت نماز مغرب و عشاء تا طلوع فجر مناسب نبود در یکی از این روایات بیان بشود؟ خب این نشان می‌دهد که این روایات که بیان کردند وقت نماز مغرب را علی اختلافها و علی کثرتها می‌خواهند بگویند نیمه شب دیگه تمام شد، وقت نماز مغرب و عشاء تمام می‌شود.

جواب: چون محل ابتلاء عموم مردم نیست وقت اضطراری را بیان نکردند

این هم درست نیست. برای این‌که:

اولاً: این‌ها وقت اختیاری را بیان کردند؛ طبق نظر مشهور. وقت اختیاری نماز مغرب و عشاء تا نیمه شب است، وقت فضیلتش هم تا ذهاب حمرة مغریه است، منافات ندارد که وقت اضطراریش تا اذان صبح باشد. وقت اضطراری بیان نکردند چون محل ابتلاء عموم مردم نیست. این چه مشکلی دارد؟ روایات دیگر بیان کردند وقت اضطراری نماز مغرب و عشاء را تا طلوع فجر.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... حالا ایشان می‌گویند آن سه طائفه هیچکدام از طائفه رابعه حرف نزد. آقا می‌فرمایند خب طائفه اولی هم از طائفه ثانیه حرف نزده، طائفه ثانیه هم از طائفه ثالثه حرف نزده. ... طائفه رابعه که تنافی ندارد با آن‌ها. او می‌گوید که بعد از نماز خواب رفت یا فراموش کرد حائض بود، بعد از نیمه شب مشکل برطرف شد. او که کاری، تنافی ندارد با آن‌ها. آن‌ها با این مشکل دارند. که به نظر ما این ادعای صاحب حدائق درست نیست. آن‌ها مشکلی با این ندارند؛ آن‌ها وقت اختیاری را گفتند.

وجه سوم: عناوین نفرین، تضييع و روزه عقوبتی در روایات دیگر برای کسی که نمازش از نیمه

شب گذشته

قرینه سومی که ایشان ذکر می‌کند می‌گوید روایاتی داریم راجع به این‌که امام باقر علیه السلام فرمود، در موثقه زراره هست، چون موسی بن بکر در سندش هست تعبیر می‌کنند موثقه، قال ملک موکل یقول من نام عن العشاء الی نصف اللیل فلانام الله عینیہ. کسی که بخوابد، نماز عشاء را نخواند تا نیمه شب بشود، نفرین

بر او باد! روز قیامت چشمانش بر خواب نرود از حول و نگرانی از عذاب جهنم. فلانام الله عینیه. ان شاء الله خواب به چشمش نرود.

خب ایشان می‌فرمایند که روایت دیگر هم داریم: صحیحہ حلبی: العتمۃ الی ثلث اللیل او الی نصف اللیل و ذلک تضييع. می‌گوید نماز عشاء یا تا یک سوم شب است یا دیگه حداکثر تا نصف شب است ولی نصف شب هم تضييع هست ها! کسی بگذارد چند دقیقه مانده به نیمه شب نماز عشاء را بخواند این تضييع است. خب اگر بناء باشد نماز عشاء تا اذان صبح امتداد داشته باشد چرا نیمه شب تضييع است؟

و همین‌طور در مرسله فقیه آمده: من نام عن العشاء الآخرة الی نصف اللیل یقضى و یصبح صائما عقوبتا و انما وجب ذلک لنومه عنها الی نصف اللیل. مرسله فقیه می‌گوید کسی که نماز عشاء را نخواند خواب برود تا نیمه شب، اولاً باید قضاء کند آن نماز عشاء را. خود این قضاء صاحب حدائق می‌گوید دلیل بر این است که وقت اداء گذشته است که می‌گویند قضاء. از طرف دیگر می‌گویند یصبح صائما عقوبتا، خب اگر وقت اداء باقی است چرا عقوبتش می‌کنید؟

این‌ها قرینه است بر این که نیمه شب که شد دیگه وقت اداء گذشته.

جواب از روایت نفرین: شامل نوم غیر اختیاری نمی‌شود

ما که نفهمیدیم این قرینه هم چه قرینیتی دارد. من نام عن العشاء الآخرة، ملک موکل می‌گوید لاناام الله عینیه. چرا؟ برای این که فرض این است که این نوم اختیاری است. و الا اگر نوم غیر اختیاری باشد که رفع القلم عن النائم. ان انیمک و انا اوقظک. کسی که خواب بماند از وقت نماز واجب، معذور است. خدا او را خواب کرد. ما غلب الله علیه فهو اولى بالعدر. پس مراد نوم اختیاری است. نوم اختیاری خب چه اشکال دارد نیمه شب که می‌شود ملک موکل نفرین می‌کند یا از این باب که وقت وجوب مبادرت به نماز مغرب و عشاء را ضایع کردی با این خوابت یا حتی وقت اختیاری را ضایع کردی، آن وقت ممتد تا طلوع فجر برای مضطرب بود نه برای تو. پس این روایت دلیل نمی‌شود بر این که وقت مضطر تا طلوع فجر امتداد ندارد.

جواب از روایت تضييع: منافات با فرض اضطرار یا وقت اجزاء ندارد

فرائض ۵۳۱

و اما روایت دوم، روایت حلبی: روایت حلبی تعبیرش این است: العتمه الى نصف الليل او ثلث الليل و ذلك التضييع. خب آقا! و ذلك التضييع این بیان وقت اختیاری می‌کند. تازه می‌گوید اگر کسی آخر نزدیکی نیمه شب چند دقیقه به نیمه شب نماز عشاء بخواند این خودش تضييع وقت نماز عشاء است. این چه تنافی دارد با این که بگویند مضطر وقتش تا طلوع فجر امتداد دارد؟

بالاتر بگویم. حتی چه تنافی دارد با این که شخص مختار با این که عقاب می‌شود که چرا نماز مغرب و عشاء را تا نیمه شب نخواندی ولی بعدش وظیفه داشته باشد که نماز مغرب و عشاء را بخواند اما بعدش عقاب بشود. چه تنافی دارد؟ تضييع کرده. تضييع کرده نماز مغرب و عشاء را، باید قبل از نیمه شب می‌خواند. و لکن حتی اگر مختار هم بود می‌سازد با این که وقت اداء تا اذان صبح باشد، تضييع کرده است چون در روایت نماز عصر هم داشتیم کسی که قبل از غروب آفتاب، نزدیکی‌های غروب آفتاب نماز عصر بخواند و ذلك تضييع. یعنی تضييع آن حق نماز نه این که قضاء می‌شود.

[سؤال: ... جواب:] چرا؟ روایت این جور می‌گفت. حالا ما گفتیم این تضييع است یعنی از باب تضييع حق مستحب نماز است. این جور توجیه کردیم به قرینه روایات دیگر. ولی ذلك تضييع که اتفاقاً می‌گفتیم ظاهرش حرمت این است، حرمت تاخیر نماز عصر است به تنگی وقت. چون می‌گفت و هذا تضييع، قرآن هم که می‌گوید حافظوا على الصلوات، محافظت کنید بر نمازها یعنی تضييع نکنید، روایت هم می‌گوید این تضييع است که نماز عصرت را بگذاری نزدیکی‌های غروب آفتاب. این هم می‌گوید نماز عشاءت را بگذاری نزدیکی‌های نصف شب این تضييع است. فوقش می‌گوید حرام است. اما معنایش این نیست که وقت نماز مغرب و عشاء به لحاظ اجزاء و اداء تا طلوع فجر امتداد نداشته باشد. حداقل راجع به مضطر این روایت دلیل نمی‌شود که وقت مضطر امتداد نداشته باشد تا طلوع فجر.

جواب از روایت عقوبت

جواب اول: مرسله است و ادعای اجماع سید مرتضی اعتباری ندارد

اما روایت فقیه: خب این که مرسله است. حالا بعضی‌ها ادعای اجماع کردند، سید مرتضی ادعای اجماع کرده کسی که خواب بماند از نماز عشاء تا نیمه شب، صبح باید به نیت روزه، روزه بگیرد. خب این که مرسله

532 اوقات فرائض

است. اجماع‌های سید مرتضی هم که اعتباری به آن نیست. اجماع‌های منقول سید مرتضی. خود ایشان در یک جا نقل شده که گفته من در غسل به ماء مضاف ادعای اجماع کرده بر جواز غسل به ماء مضاف. محقق حلی نقل کرده از ایشان که ایشان می‌گویند چرا من ادعای اجماع کردم؟ چون بر اصل برائت اجماع داریم، خب این هم که از مصادیق اصل برائت است دیگه. خب آقا! اصل برائت اجماع دارد، بر فرض درست است، این که غسل به ماء مضاف مجرای اصل برائت است، هذا اول الکلام. استصحاب نجاست داریم در غسل به ماء مضاف. جای اصل برائت نیست که. ایشان دیده اصل برائت که کبرایش اجماعی هست، محقق حلی می‌گویند گفته این جواز غسل به ماء مضاف اجماعی است. از این کارها می‌کند سید مرتضی.

[سؤال: ... جواب:] همین کار را کرده دیگه. نگاه کنید. ... حالا اینجا هم چه می‌دانیم دیگه. ادعای اجماع کرده دیگه. حالا چه نکته‌ای داشته؟ اجماع‌های سید مرتضی قوی نیست. حرف‌مان این است. خب روایت مرسله است.

جواب دوم: قضی، ظهور در اتیان خارج الوقت ندارد

ایشان که در حدائق فرموده یقزی قرینه است بر این که بعد از نیمه شب دیگه قضاء است. ما قبول داریم خیلی از موارد که دیدیم قضاء را بعد از خروج وقت گفتند. ولی ظهور عرفی قضاء این نیست. قضاء یعنی اتیان به فعل. ما دو تا روایت فعلا پیدا کردیم قضاء را در مورد اداء واجب در وقتش به کار بردند. [سؤال: ... جواب:] کی می‌گویند؟ ... فلما قضی زید منها وطرا زوجها. یعنی قضاء کرد؟ قضی. فاذا قضیت الصلاة فانتمشوا فی الارض. یعنی نماز قضاء بخوانید؟

در روایت مستطرفات سرائر هست که می‌گویند اذا جاء یقین بعد حائل، قضاء. یعنی اگر بعد از نماز عصر یقین کند نماز ظهر را نخوانده است قضاء. نماز ظهر را بخواند. فان شک فی الظهر فی ما بینه و بین ان یصلی العصر قضاها. اگر قبل از این که نماز عصر را بخواند شک کند در نماز ظهر نماز ظهر را قضاء می‌کند. این یعنی چه؟

فرائض ۵۳۳

[سؤال: ... جواب:] این که نخوانده که اعاده کند. شک کرد. قضاها یعنی اتی بصلاء الظهر. ... هر چی ما بگوییم شما می‌گویید قرینه است. خب از آن طرف چرا نمی‌گویید قرینه بوده در آن موارد که قضاء بر اتیان فعل در خارج وقت به کار می‌رود؟

صحيحه معاوية بن عمار: لا بأس ان يقضى المناسك كلها. در حج روایت داریم قضاء کند جمیع مناسک را بدون وضوء. فقط طواف باید وضوء داشته باشد. خب قضاء مناسک یعنی الاتیان بالمناسک.

جواب سوم: عقوبت به معنای عذاب نیست

و اما این که یصبح صائماً عقوبتاً، خب ایشان می‌گویند اگر بناء بود قضاء نشده خب چرا روزه بگیرد؟ این چه اشکالی دارد؟ بخاطر این که وقت اختیاری نماز مغرب را و عشاء را، حالا این بحث در این روایت نماز عشاء است، وقت اختیاری نماز عشاء را که تا نیمه شب است، نتوانسته مراعات کند و خواب مانده هم نماز عشاء را می‌خواند، قبل از طلوع فجر و هم روزه می‌گیرد بخاطر جبر آن نقص وقت اختیاری. مشکلش چیه؟ مهم این است که روایت مرسله بود. آخه به روایت مرسله آن هم مرسله غیر جزمیه، و روی، آنجا که می‌گوید قال، امام فرمود معتبر است، ما اشکال کردیم، اینجا که روی است. امام هم قبول ندارد. دیگه چه می‌گویید؟

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... عقوبت به معنای عذاب نیست. این برای این است که یادش بماند. این گوش مالی است. دفعه دیگر خوابش نبرد. اگر به شما بگویند که اگر خوابت ببرد باید ده هزار تومان بدهی، شما خوابت می‌پرد. ولی اگر نگویند، هیچی نگویند، اصلاً خودبخود یک آرامشی پیدا می‌کنی، همچنین خواب راحت. بعد هم که بیدار شدی می‌گویند آقا! نمازت فوت شد. می‌گویی اصلاً اختیار خودم نبود، خوابم برد. این چیه؟ برای این که نگفت، نذر نکرده بودی اگر خوابم برده بود ده هزار تومان می‌دهم به فقیر و الا خواب از چشمم می‌پرید. عقوبت این است. در روایت نسیان هم داریم: کسی که صلی فی ثوب نجس نسیان دارد یعید صلاته و انما جعلت ذلک علیه عقوبتاً لنسیانه. این هم عقوبتاً لنومه. عقوبتاً لنومه باعث می‌شود دفعه دیگر با این سختی که کشید، آخه تابستان است. حال خوابش برده نماز عشاء، صبح باید در تابستان گرم روزه بگیرد. آن وقت تا شب که می‌شود می‌گویند من چه اشتباهی کردم. دیگه از این به بعد مگر خواب

می‌روم؟ خب این عقوبتا لنومه می‌شود. این که اشکال ندارد. بعدش هم عرض کردم، انصراف من نام عن العشاء الآخرة اگر فرض متعارفش، نمی‌گویم انصراف، فرض متعارف نوم اختیاری است، در عین حال باز گفت عقوبتا. این عقوبت به معنای مجازات و عذاب و این‌ها که نیست.

و لذا این روایت هم دلیل نمی‌شود.

قول مختار قول دوم است: برای مختار، نیمه شب و برای مضطر، طلوع فجر

ما به نظرم این روایات امتداد وقت مغرب و عشاء تا طلوع فجر قابل اخذ است. ولی در مورد شخص مختار این را نمی‌گوییم.

مرور قول سوم (صاحب عروه: وضعاً، طلوع فجر. تکلیفاً، نیمه شب) و بیان ضعف سندی دلیل

صاحب عروه گفت الاقوی امتداد وقتها الی طلوع الفجر حتی للعادم حالا یا دلیل‌شان این است که نام اطلاق دارد نسبت به نوم اختیاری که ما ادعای انصراف کردیم یا دلیل‌شان این روایت است که اشاره کردیم که عرض کردیم این روایت ضعیف السند است که گفت، روایت را بخوانم، روایت عبید بن زراره در سندش علی بن یعقوب هاشمی هست، توثیق ندارد این علی بن یعقوب هاشمی، دارد که لاتفوت الصلاة النهار حتی تغیب الشمس و صلاة الليل حتی یطلع الفجر ولا صلاة الفجر حتی تطلع الشمس. خب این اطلاق دارد. شامل متعمد هم می‌شود. می‌گوید نماز شب یعنی نماز مغرب و عشاء فوت نمی‌شود حتی طلوع فجر.

خب این روایت شامل متعمد می‌شود. ولی سندا ضعیف است. و لذا ما راجع به مضطر قائل به توسعه وقتیم تا طلوع فجر وفاقاً للسید الخوئی.

توجیه صاحب وسائل نسبت به طائفه چهارم: این روایات بیان وقت قضاء نماز را می‌کنند

یک عبارتی دارد صاحب وسائل آن را هم بگوییم.

ایشان گفته صریح نیست این روایاتی که ذکر شد در اداء که این مضطر بعد از نیمه شب که بیدار شد، متذکر شد، از حیض پاک شد، گفتند نماز مغرب و عشاء را بخوان قبل از طلوع فجر ولی شاید می‌خواهند بگویند قضاء بکن. کی گفت اداء است؟ خب به چه قرینه‌ای؟

دلیل: ذیل معتبره ابی بصیر: مغرب و عشاء فوت شده باید قبل از طلوع شمس باشد

گفته می‌شود قرینه‌اش ذیل معتبره ابی بصیر است که می‌گوید بعد از طلوع فجر هم از خواب بیدار شدی، نماز صبحت را بخوان قبل از طلوع شمس نماز مغرب و عشاءت را بخوان. و این هم دارد: ان خاف ان تفوته احديهما، اگر می‌ترسی که نماز مغرب و عشاء را نتوانی قبل از طلوع شمس بخوانی، می‌ترسی فوت بشود، نماز مغرب را قبل از طلوع شمس بخوان نماز عشاءت را بگذار بعد از، از بین رفتن شعاع خورشید. حالا گفتند مثلاً نیم ساعت بعد از طلوع آفتاب. آن موقع بخوان. خب آن‌ها که یقیناً قضاء است دیگه. بعد از اذان صبح می‌گوید نماز صبحت را بخوان. قبل از طلوع آفتاب نماز مغرب و عشاء دیشب را بخوان. اگر می‌ترسی یکی از این دو نماز قبل از طلوع آفتاب فوت بشود نماز مغرب را بخوان نماز عشاء را بگذار نیم ساعت بعد از طلوع آفتاب بخوان. خب این‌ها قضاء است دیگه.

[سؤال: ... جواب:] اما صدر همین معتبره ابی بصیر است و صحیح‌ه عبدالله بن سنان راجع به شب گفت ان خاف ان تفوته احديهما بدأ بالعشاء. ... شما بعد از طلوع فجر قضاء بود چه جور توجیه می‌کردید که می‌گفت حتماً قبل از طلوع شمس نماز مغرب و عشاء دیشب را بخوان، خب قضاء بود دیگه. ... خب نسبت به شب هم یکی بگوید این هم جمع بین این روایات و روایاتی که می‌گوید آخر وقت نماز مغرب و عشاء تا نیمه شب است، این است که بگوییم این روایت امر کرده به فوریت قضاء، تا طلوع فجر نشده قضائش را بخوان. اگر هم طلوع فجر شده بود تا طلوع شمس نشده قضائش را بخوان.

جواب: بیان حفظ ترتیب بین مغرب و عشاء قرینه است بر امتداد وقت تا طلوع فجر

به نظر ما این خلاف ظاهر است. چرا؟ برای این که بعد از طلوع فجر اولاً قرینه واضحی داریم که قضاء است. ثانیاً خود روایت آمد گفت اگر خوف فوت داری، خوف یعنی خوف فوت فضیلت قضاء، اگر داری، نماز مغرب را بخوان قبل از طلوع شمس. نگفت نماز عشاءت را بخوان. نماز مغرب را بخوان. یعنی ترتیب را حفظ کرد. ولی در شب گفت اگر خوف فوت داری اول نماز عشاء را بخوان. بدء بالعشاء الآخره قبل طلوع الفجر. این عرفاً نکته‌ای ندارد جز این که می‌خواهد بگوید که اگر ضیق وقت قبل از طلوع فجر [است]، وقت برای نماز مغرب

و عشاء نیست، نماز عشاء را بخوان یعنی نماز مغرب که فوت شد، نماز عشاءت نگذار فوت بشود. و این ظاهرش در مورد مضطر امتداد وقت نماز مغرب و عشاء تا طلوع فجر.

دلیل اخص لازم نیست صریح باشد

من نمی گویم صریح هست در اداء ولی دلیل اخص هست. مگر دلیل اخص باید صریح باشد در حکم؟ اگرکرم العالم العادل مگر صریح است در وجوب؟ مگر ان اصاب ثوبک بول فاغسله مرتین صریح است در وجوب غسل مرتین؟ نه. ظاهر است در لزوم غسل مرتین؛ قابل حمل بر استحباب که هست. ولی شما می گوید جمع موضوعی باید کرد؛ اخص موضوعی است. اطلاقات اغسل المتنجدس جمع موضوعی دارد با این روایتی که در مورد ثوب متنجدس به بول می گوید اغسله مرتین. و نوبت نمی رسد که اغسله مرتین را حمل کنیم بر استحباب. خب اینجا هم همین است. موضوع مضطر است در نماز مغرب و عشاء، در این موضوع ظهور خطاب این است که واجب است قضاء کنند نماز مغرب و عشاء را قبل از طلوع فجر. می شود از این ظهور خطاب رفع ید کنیم حمل کنیم بر قضاء، ولی این جمع عرفی نیست.

و لذا به نظر ما وقت نماز مغرب و عشاء برای مضطر تا طلوع فجر ادامه دارد. حمل بر تقیه هم وجهی ندارد. معارض ندارد این روایات.

و لذا این زن هایی که نیمه شب پاک می شوند از حیض باید بلند شوند غسل کنند نماز مغرب و عشاءشان را قبل از طلوع فجر بخوانند.

این مطلب اول در رابطه با فرمایش صاحب حدائق.

[سؤال: ... جواب:] ما گفتیم راجع به مضطر ملتزم شدیم دیگر. ... مثل حائض دیگه. خود روایت در مورد

حائض وارد شده بود صحیحه عبدالله بن سنان: ان طهرت قبل طلوع الفجر... حالا روایت که داریم دیگه.

مطلب دوم دیگه ان شاء الله جلسه بعد مطرح می کنیم. راجع به این که صاحب حدائق گفت طائفه اولی که

می گوید وقت مغرب تا سقوط شفق و ذهاب حمرة مغربیه است حمل می شود بر وقت وجوب مبادرت به نماز مغرب در حال اختیار.

از دو سمت به صاحب حدائق حمل می شود:

فرائض ۵۳۷

یکی از سمت مشهور مثل آقای خوئی. می‌گوید آقا! قرینه واضح داریم که این طائفه اولی را باید حمل کنیم بر وقت فضیلت.

از سمت دیگر حمله می‌شود به صاحب حدائق از کسانی که می‌گویند نص است این طائفه اولی در این که اگر کسی نماز مغرب را نخواند در حال عمد و اختیار تا ذهاب حمرة مغربی بشود فوت شده نماز مغرب و وقت فوتها ذهاب الحمرة، نماز مغرب را اگر نخواند انسان مختار تا ذهاب حمرة مغربی بشود که الان حدودا ساعت شش و بیست و یک دقیقه است، فوت شده نماز مغرب. شما می‌گویید که نخیل فوت نشده، فقط واجب بود مبادرت کنی و نکردی.

این حمله دو جانبه به صاحب حدائق. ببینیم آیا کدام هایش درست است، کدام هایش نادرست است. ان شاء الله پس فردا دنبال می‌کنیم.
و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۵۲

شنبه - ۹۵/۱۰/۲۵

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله فی الارضین و اللعن على أعدائهم أجمعين.

مطلب دوم در بررسی قول ششم (صاحب حدائق) در خصوص نماز مغرب: ایشان روایات امتداد

وقت تا سقوط شفق را حمل بر وقت امتثال کرده

بحث راجع به کلام صاحب حدائق بود که گفت واجب است در حال اختیار، مکلف نماز مغرب را قبل از سقوط شفق یعنی زائل شدن حمرة مغربی بخواند.

عرض کردیم این نظر که ناشی است از جمع عرفی بین روایات، دو ایراد متقابل و متعکس دارد:

اشکال اول (شیخ طوسی): این روایات وقت اجزاء را بیان می‌کنند

یک ایراد توسط کسانی است که معتقدند بعد از سقوط شفق نماز مغرب قضاء می‌شود مطلقاً یا لاقلاً برای شخص مختار. که مستفاد از کلمات شیخ طوسی است در کتبش. که می‌گویند ظاهر روایات این است که می‌گوید که آن لکل صلاتین وقتین الا المغرب فان وقتها واحد و وقتها وجوبها و وقت فوتها سقوط الشفق. چطور این را حمل کنیم بر صرف تکلیف محض به وجوب مبادرت به نماز مغرب قبل از سقوط شفق؟ یا در روایت داریم: وقت صلاة المغرب من غروب الشمس الى ذهاب الحمرة الى الحمرة المغربية. این ایراد از طرف مثل مرحوم شیخ طوسی مطرح ممکن است بشود و طرفداران ایشان.

اشکال دوم (مشهور): این روایات وقت فضیلت را بیان می‌کنند

و یک ایراد هم از طرف مشهور به صاحب حدائق گرفته می‌شود در مقابل این ایراد اول. گفته می‌شود که ظاهر روایات و لاقلاً جمع عرفی بین روایات این است که ما سقوط شفق را پایان وقت فضیلت نماز مغرب بدانیم و الا شخص مختار هم از روایات استفاده می‌شود که می‌تواند نماز مغربش را عمداً تاخیر بیندازد تا بعد از سقوط شفق بخواند.

پاسخ به اشکال اول: مقتضای جمع بین روایات، امتداد وقت اجزاء است تا نیمه شب یا تا اذان

صبح

راجع به ایراد اول خب انصاف این است که این ایراد اول تمام نیست. چون جمع بین روایات اقتضاء می‌کند که وقت فوت و قضاء شدن نماز مغرب حتی برای متعمد سقوط شفق نیست؛ یا نیمه شب است یا اذان صبح. و این را ما با بررسی روایات ان شاء الله توضیح خواهیم داد.

اشکال سوم (محقق خوئی):

عمده دلیل بر این که وقت اجزاء تا نیمه شب است، صراحت آیه غسق الليل است به قرینه

صحیح زرارہ

عمده بررسی ایراد دوم است.

فرائض ۵۳۹

ایراد دوم که از طرف مشهور بر صاحب حدائق گرفته می‌شود، این است که گفته می‌شود که مفاد روایات و جمع عرفی بین روایات این است که ما این روایاتی که می‌گویند وقت فوت نماز مغرب سقوط شفق هست، حمل کنیم بر وقت فضیلت.

مرحوم آقای خوئی اینجا بیان‌هایی دارد، ما بیان‌های ایشان را عرض می‌کنیم و بررسی می‌کنیم. ایشان فرموده که ببینید! آیه شریفه اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل، صریح است به قرینه صحیحه زرارہ در این که وقت نماز مغرب و عشاء تا نصف شب امتداد دارد. صحیحه زرارہ گفت و غسق الليل منتصفه. خداوند توقیت کرد نمازهای یومیہ را با این آیه شریفه و اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل و مراد از غسق الليل منتصف الليل است. این آیه شریفه که با صحیحه زرارہ تفسیر شده است صریح است در این که وقت نماز مغرب برای مختار هم تا نیمه شب امتداد دارد. ما این فرمایش را بررسی کنیم. راجع به بررسی روایات، فرمایش ایشان را بعد عرض می‌کنم.

پاسخ اول: شاید مورد آیه، خصوص نماز عشاء باشد

انصافاً این آیه صراحتی ندارد در این فرمایش آقای خوئی. اولاً: نه در آیه نه در صحیحه زرارہ نیامده که وقت نماز مغرب تا نیمه شب است. شاید وقت نماز عشاء تا نیمه شب باشد، وقت نماز مغرب تا سقوط شفق باشد. [سؤال: ... جواب:] اقم الصلاة اطلاق ندارد، در مقام بیان این نیست که وقت نماز ظهر و عصر کی هست، وقت نماز مغرب و عشاء کی هست. یعنی اگر شما بودید و این آیه، نماز مغرب و عشاء را ساعت سه بعدازظهر می‌خواندید؟ تمسک به اطلاق این آیه می‌کردید؟ یا نماز ظهر و عصر را ساعت هشت بعدازظهر می‌خواندید؟ به اطلاق این آیه عمل می‌کردید؟ این آیه اصلاً در مقام بیان وقت تفصیلی نمازها نیست. اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل و قرآن الفجر، اما وقت نماز ظهر کی هست، وقت نماز عصر کی هست؟ وقت نماز مغرب یا عشاء کی هست؟ تفصیل آن را بیان نمی‌کند. می‌سازد با این که آخر وقت نماز عشاء نیمه شب باشد.

پاسخ دوم: شاید مورد آیه، خصوص مضطر باشد

ثانیا: آیه که قابل تخصیص است به مختار؛ بگوییم مختار باید زودتر نماز مغرب و عشاء را بخواند. این که تا نیمه شب گفتند در حالات اضطرار است. مشهور که می گویند نیمه شب وقت اضطراری مغرب و عشاء هم تمام می شود دیگه. خب آیه را می شود حمل کرد بر فرض اضطرار. مختار زودتر باید نماز مغرب و عشاء را بخواند. مخصوصا که صاحب حدائق حکم وضعی نگفت، حکم تکلیفی گفت. صاحب حدائق می گوید بابا! ما به قرینه روایات آیه را حمل می کنیم بر حکم وضعی، بر وقت اجزاء، منافات ندارد که شخص مختار و غیر معذور، کسی که مسافر نیست، مشکلی ندارد، تکلیفا نماز مغربش را قبل از سقوط شفق بخواند. این چه مشکلی دارد؟ این چه تنافی با آیه دارد؟ بر فرض با اطلاق آیه منافات داشته باشد، با صراحت آیه که تنافی ندارد. قابل جمع عرفی است.

و لذا این مطلب که ایشان می گوید عمده دلیل ما آیه است و این روایات که وقت نماز مغرب تا سقوط شفق هست، مخالف با این صراحت آیه است و باید حمل کنیم بر وقت فضیلت، ما این بیان را نمی فهمیم.

تنبیه: روایات مخالف صحیحہ زرارہ، مخالف آیه شمرده نمی شوند

یک نکته عرض کنم:

ایشان آیه را که مطرح می کنند می گویند به قرینه صحیحہ زرارہ معنایش این است. صاحب حدائق هم می گفت مثلا روایاتی که می گوید مثلا نماز مغرب و عشاء تا طلوع فجر وقتش باقی است، و لو برای مضطر این مخالف آیه است به ضمیمه صحیحہ زرارہ.

ما حرفی نداریم این صحیحہ زرارہ که می گفت و غسق اللیل منتصفه این را مفسر آیه قرار بدهیم. ولی روایات مخالف آیه نمی شوند ها! این اشتباه است که ما بیاییم صحیحہ زرارہ را مفسر آیه قرار بدهیم، بعد روایات دیگر را که مخالف صحیحہ زرارہ چه بسا هست بگوییم این ها مخالف قرآن هستند. نخیر. مخالف صحیحہ زرارہ می شود نه مخالف قرآن.

این را توضیح بدهم:

یک موردی هست که آیه ظهور ندارد در یک مطلبی. مثلا اوفوا بالعقود، صحیحہ ابن سنان می گوید آی العهود. یا همین صحیحہ زرارہ می گوید غسق اللیل منتصفه. چه بسا ممکن است کسی بگوید غسق اللیل

فرائض ۵۴۱

یعنی تاریکی شب. بعضی از لغویین معنا کردند تاریکی شب. سقوط شفق هم تاریکی شب است. شب تاریک می شود دیگر. بعضی معنا کردند غسق الليل را شده الظلمة. اما برخی از لغویین هم گفتند غسق الليل أي ظلمة الليل که با سقوط الشفق هم می سازد. پس مواردی هست آیه فی حد نفسه ظهوری ندارد در یک مطلب. مثل آیه اوفوا بالعقود ظهور در عهود ندارد. عهد اعم است از عقد. می گویند عقد عهد مشدد است، عهد طرفینی است، التزام فی الالتزام، التزام متقابل. عهود اعم است. یا همین آیه اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل ظهور ندارد در منتصف الليل. ولی صحیحه زراره می گوید غسق الليل منتصفه. دیگه معنا ندارد ما روایتی را که بر خلاف این تفسیر وارد شده است بگوییم مخالف قرآن. خب این مخالف قرآن نیست که. مخالف این تفسیر در این روایت است از قرآن. این که مخالف کتاب نمی شود که تا به جرم مخالفت با کتاب طرحش کنیم.

این نکته ای است باید به آن توجه بشود.

ولی اگر صرفاً می خواهید آیه را تفسیر کنید نه این که بخواهید مخالف این تفسیر را به جرم مخالف کتاب بودن طرح کنید، حرفی نیست.
این مطلبی است که باید توجه بشود.

مفاد روایات سقوط شفق انتهای وقت فضیلت است

خب می آییم سراغ روایات:

آقای خوئی فرمودند روایات هم دلالت می کند بر این که سقوط شفق انتهای وقت فضیلت است.

صحیحه اول عمر بن یزید

روایت اول: صحیحه عمر بن یزید: قلت لابی عبدالله علیه السلام أكون مع هؤلاء و انصرف من عندهم عند المغرب فامرّ بالمساجد فاقیمت الصلاة، عمر بن یزید می گوید من با اهل سنت هستم، موقع نماز مغرب با آنها خداحافظی می کنم، می آییم بروم منزل، مرور می کنم بر مساجد اهل سنت، نماز مغرب دارند می خوانند، فان انا نزلت اصلی معهم لم اتمكن من الاذان و الاقامة و افتتاح الصلاة، اگر بخواهم با آنها نماز بخوانم، نمی توانم اذان و اقامه بگویم، نمی توانم تکبیره الاحرام عادی بگویم، فقال: إئت منزلك و انزع ثيابك و ان

اردت ان تتوضأ فتوضأ و صل فانك في وقت الى ربع الليل، تو تا يك چهارم شب وقت داری. یعنی شما نیمه شب که یک دوم شب هست، نصف آن را، یعنی تقسیم بر دو بکنید اذان مغرب را تا نیمه شب، تفسیر بر دو که بکنید، مثلاً الان پنج و نیم تا یازده و ربع، میانه‌اش را بگیرد می‌شود ربع الیل.

خب آقای خوئی فرمودند خب خیلی واضح است که این روایت می‌گوید اختیاراً هم جایز است تاخیر نماز مغرب از زمان سقوط شفق که حدوداً الان ساعت شش و نیم هست.

قاسم بن محمد جوهری ثقة است

سند این روایت در آن قاسم بن محمد جوهری است. آقای خوئی فرمودند که قاسم بن محمد جوهری، به نظر ما تنها راه توثیقش این است که در اسناد کامل الزیارات است. خب این که الان آقای خوئی برگشته از این نظر. چون قاسم بن محمد جوهری از مشایخ مع الواسطه ابن قولویه صاحب کامل الزیارات هست. آقای خوئی چند سال قبل از رحلت‌شان رسماً اعلام کردند که از نظریه توثیق عام رجال کامل الزیارات عدول کردند و فقط قائل شدند به توثیق مشایخ بلاواسطه ابن قولویه. چون در این کتاب مراسیل زیاد است، روایت از ضعاف زیاد است، از عائشه نقل حدیث می‌کند. خب این قرینه لبیه متصله می‌شود یا حالا قرینه منفصله بر این که مراد ایشان که گفته لانهیط بجمیع ما روی عنهم فی ذلک و لا فی غیره و لکن ما وصل الینا من طریق الثقات من اصحابنا رحمهم الله، معلوم می‌شود مرادش ما وصل الینا من طریق الثقات من اصحابنا یعنی مشایخ خودش.

خب ولی به نظر ما قاسم بن محمد جوهری مشکل ندارد. چون هم ابن ابی عمیر راوی از او است، هم صفوان بن یحیی و شیخ طوسی می‌گویند لایروون و لایرسلون الا عن ثقة. و ابن داوود هم توثیق کرده قاسم بن محمد جوهری را. و لو ابن داوود را آقای خوئی می‌گویند جزء متاخرین است، تقریباً معاصر علامه حلی است و توثیق متاخرین اجتهادی است. حسین بن سعید هم اکثر روایت دارد از قاسم بن محمد جوهری. بعید نیست که این کشف کند از این که قاسم بن محمد جوهری ثقة بوده نزد حسین بن سعید و الا معروف می‌شد حسین بن سعید هم که یکثر الروایه عن الضعفاء.

تمامیت دلالت روایت

فرائض ۵۴۳

پس به نظر ما روایت هم سنداً خوب است، هم دلالتش. خب ادعا می‌شود، بعید هم نیست این ادعا که فرض اضطرار نبوده. درست است، یک عذری بوده، عذرش این بوده که نمی‌خواست با اهل سنت، برود نماز بخواند، ولی امام در جواب فرمود فانک فی وقت الی ربع اللیل، إئت منزلک و انزع ثیابک. یعنی راحت، نگران نباش! برو منزل، لباس هایت را در بیاور! اگر خواستی بروی وضوء بگیری برو وضوء بگیر، مراد از وضوء یعنی تجدید وضوء و الا خب بی وضوء که باید وضوء بگیرد. یعنی اگر می‌خواهی قشنگ بروی، راحت تجدید وضوء بکنی، برو تجدید وضوء بکن. با آرامش، بدون دغدغه فوت وقت، نماز بخوان، فانک فی وقت الی ربع اللیل. به نظر ما دلالتش هم تمام است.

[سؤال: ... جواب:] حالا عذر عرفی چی بود مگه. امر بالمساجد. خب تمر بالمساجد اذان و اقامه نمی‌توانی بگویی خب اذان و اقامه نگو. نمی‌توانی افتتاح صلات یعنی چی؟ یعنی دست هایت را نمی‌توانی بالا بیاوری، خب نیاور. یواشکی نمی‌توانی الله اکبر بگویی... خب چرا؟ مگر مراد از افتتاح الصلاة حمد و سوره باشد. آخه افتتاح الصلاة به معنای تکبیر الاحرام است نه فاتحه الکتاب.

[سؤال: ... جواب:] حالا اگر می‌گویید عذر عرفی شامل این‌ها هم می‌شود، خب درست است، ما خیلی اصرار نداریم، این بالاخره یک بهانه‌ای بوده اما یک واجبی را شارع بیاید با کمترین بهانه از آن رفع ید بکند، بعدش هم تعبیر کند اگر بخواهید تجدید وضوء بکنی بکن، تا یک چهارم شب وقت داری، این عرفی است؟ می‌سازد با وجوب مبادرت به نماز مغرب تا قبل از سقوط شفق؟ انصافاً نمی‌سازد.

[سؤال: ... جواب:] کجا فرض کرد شفق رد شده؟ نگفت شفق رد شده. ممکن است شفق هم رد نشده باشد. یک ساعت از زمان غروب آفتاب می‌گذرد حدوداً شفق. خب این مگه چقدر راه می‌خواسته بیاید تا به منزلش برسد؟ مگر بلاد کبیره بوده؟ خب می‌آمده منزل، سریع نماز مغربش را قبل از سقوط شفق می‌توانسته بخواند. امام فرمود نه، انزع ثیابک، آمدی خانه قشنگ لباس هایت را در بیاور، خواستی تجدید وضوء بکنی بکن، تا یک چهارم شب وقت داری، خب این می‌سازد با وجوب مبادرت به نماز مغرب تا سقوط شفق؟ نمی‌سازد.

حالا جمع عرفی دارد این روایت با آن روایتی که می‌گوید و وقت فوتها سقوط الشفق بحث دیگری است. اما انصافا دلالت این روایت بر مدعای مشهور تمام است.

صحیحہ دوم عمر بن یزید

روایت دوم: صحیحہ دوم عمر بن یزید: قلت لابی عبدالله علیه السلام اکون فی جانب المصر فتحضر المغرب و انا ارید المنزل، عمر بن یزید گفت من در گوشه شهر هستم، اذان مغرب می‌شود، می‌خواهم بیایم منزل، فان اخرت الصلاة حتی اصلی فی المنزل کان امکن لی، اگر تاخیر بیندازم نماز مغرب را تا در منزل نماز بخوانم برای من امکن است، یعنی راحت تر است، و ادرکنی المساء، یعنی تاریکی شب می‌شود ها!، افاصلی فی بعض المساجد، در بعض مساجد نماز بخوانم؟ فقال صل فی منزلك، نه، برو در منزل نماز بخوان. خب ظاهرش این است سقوط شفق می‌شود دیگه. و ادرکنی المساء، چون که شب شده بود، فتحضر المغرب، این و ادرکنی المساء یعنی زوال حمرة مغریه می‌شود. ظاهرش این است دیگه.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... حالا این روایت این جور می‌گوید. ... خب حالا ممکن است بین راه چند تا توقف می‌کند. اما کلام در این است که اگر واجب باشد نماز برای چی توقف می‌کنی بین راه؟ چون می‌گوید و ادرکنی المساء، موقعی منزل می‌رسم که دیگه سقوط حمرة مغریه شده، اگر این جور معنا بکنیم، آقا می‌فرمایند پس می‌شود اینقدر راه بیاید که ذهاب حمرة مغریه بشود. بله ظاهر این روایت این است که موقعی می‌آیم که ذهاب حمرة مغریه شده. اما کلام این است که امام نفرمود که عجله کن، سریع برو منزل، چه بسا این آقا بین راه توقف می‌کند چند جا. حالا بحث در این است که امام به او نفرمود در بعض مساجد نماز بخوان، چه اشکال داشت اگر واقعا وقت فوت نماز مغرب سقوط شفق است، ائمه که ترغیب کردند صلوا فی مساجدهم، صلوا فی عشاءهم، خب عمر بن یزید طبق ترغیب ائمه می‌رفت در مساجد اهل سنت نماز می‌خواند، اشکال داشت؟ این عذر است؟ که امام فرمود نه، حالا می‌خواهی بروی منزل، ترخیص است دیگه، چون او می‌گفت دوست داشت در منزل نماز بخواند، امام طبق خواسته او فرمودند عیب ندارد، صل فی منزلك، حالا که می‌خواهی در منزلت نماز بخوانی برو نماز بخوان. اگر بناء بود که بر مختار واجب باشد وجوب مبادرت به نماز مغرب قبل از سقوط شفق، این جور تعبیر می‌کنند؟ یا می‌فرمایند خب صل فی بعض

فرائض ۵۴۵

المساجد؟ تا ذهاب حمره مغربیه نشود. مخصوصا که صلات فی بعض المساجد ترغیب شده در روایات ائمه، صلوا فی عشائرهم. صلات در مساجد اهل سنت برای اصحاب ائمه مورد ترغیب ائمه بوده. من صلی معهم فکانما صلی فی الصف الاول خلف رسول الله صلی الله علیه و آله.

[سؤال: ... جواب:] خب امکان یعنی راحت تر هستیم. آخه راحت تری منشأ می شود که انسان از یک واجب فوری رفع ید کند؟ این چه واجب عرفی است که به صرف امکان بودن منزل، شارع دست بردارد از این واجب عرفی؟ تنافی عرفی دارد با فوریت وجوبیه.

[سؤال: ... جواب:] امکان یعنی راحت ترم، یعنی بهتر می توانم نماز بخوانم.

موثقہ عمار

روایت سوم: موثقہ عمار: عن ابی عبدالله علیه السلام سألتہ عن صلاۃ المغرب اذا حضرت هل يجوز ان تؤخر ساعة قال للبأس ان كان صائما فافطر ثم صلی و ان كانت له حاجۃ قضاها ثم صلی. خب این روایت می گوید اگر روزه داره افطار کند بعد نماز بخواند، حاجت دارد حاجت را انجام بدهد بعد نماز بخواند.

جواب: صیام و حاجت، عذر هستند

این روایت به نظر ما مخالف حرف صاحب حدائق نیست. خب واقعا افطار صائم عذر است دیگه. قضاء حاجت عذر است دیگه. همین جوری بگویند می توانی تاخیر بیندازی، فانک فی وقت الی ربع اللیل خلاف عرفیت است، اما اگر بگویند اگر حاجت داشتی بروی حاجت را انجام بده بیا نماز مغرب بخوان این که اشکال ندارد.

یک سری از واجبات است به صرف قضاء حاجت وجوبش بر داشته می شود. مثل چی؟ مثل سوره. سوره واجب است ولی ان کان لک حاجۃ تخاف فوتها می توانی ترک کنی سوره را. بلیط اتوبوس گرفتی ساعت یک بعدازظهر باید بروی ترمینال. سوره نماز ظهر و عصر را بخوان، حاجت عرفیه است دیگه. آقا! من می توانم با اتوبوس بعدی بروم، می گویند نه، شما بلیط گرفتی حاجت عرفیه داری، سوره را ترک کن دیگه. اشکال ندارد. یا مثلا در بودن در مکه بین حج تمتع و عمره تمتع دارد که ان عرض له حاجۃ خرج من مکة با این که جایز

نیست خروج از مکه بین عمره تمتع و حج تمتع، اما عند عروض الحاجه و لو حاجت ضروریه نباشد جایز می‌شود.

و لذا این روایت را مناسب بود آقای خوئی ذکر نمی‌کرد. آن دو روایت اول خوب است.

صحیحہ اسماعیل بن ہمام

روایت سوم [چهارم]: صحیحہ اسماعیل بن ہمام. در صحیحہ اسماعیل بن ہمام این جور آمده: رأیت الرضا علیہ السلام و کنا عنده، لم یصل المغرب حتی ظہرت النجوم، تا زوال حمرة مغربیه امام نماز مغرب‌شان را نخواندند، ظہور نجوم، اشتباک نجوم را به زمانی می‌گفتند کہ ذهاب حمرة مغربیه می‌شد، ثم قام فصلى بنا علی باب دار ابن ابی محمود ایشان فرمودند کہ بعید است کہ امام یک عذری داشت. ظاهراً بدون عذر، البتہ وقت فضیلت را امام مقید است درک کند اما این جور نیست کہ حالا کہ ترک کرد وقت فضیلت را بگوییم مضطر بود، حاجت عرفیہ داشت. نہ. شاید یک مصلحتی بود، می‌خواست یاد بدهد بہ مردم کہ واجب فوری نیست نماز مغرب.

ایشان می‌گوید بعید است کہ امام ضرورت عرفیہ داشته.

جواب اول: شاید امام مسافر بوده

خب این ہم جوابش این است کہ چہ بعدی دارد آقا؟

اولاً: کی می‌گوید امام مسافر نبود؟ شاید امام مسافر بود. و کنا عنده یعنی در منزل حضرت بودیم، در شهر مدینہ یا شهر طوس؟ نہ. معلوم نیست. شاید حضرت در سفر بود، کنا عنده. حالا باب دار ابن ابی محمود باید دید کجا بوده؟ کی هست؟ کجا بوده؟

[سؤال: ... جواب:] مگہ امام است؟ می‌گوید کنا عنده.

جواب دوم: شاید امام حاجتی داشتند

بعدها حالا در حضر: کی می‌داند امام حاجت داشته یا نداشته. مگر امام اگر مشکلی داشت حتماً بیاید بہ مردم بگوید کہ من مشکل دارم. شاید منتظر شخصی بود کہ عجلہ داشت او را ببینید نیامد، صبر کرد، صبر

فرائض ۵۴۷

کرد، تا دید نیامد، به مردم بگوید آقا! ببخشید من منتظر کسی هستم، ریاء نشود ها! مثل این کارهایی که می‌کنیم ائمه هم این کارها را بکنند؟ چه لزومی دارد؟ خودشان هم که فرمودند عند حاجه عرفیه جایز است تاخیر.

[سؤال: ... جواب:] بله درست می‌فرمایید. فصلی بنا علی باب دار ابن ابی محمود. ... حالا اگر در سفر بودند که دیگه اشکال شما پیش نمی‌آید. همه در سفر بودند.

یا خود همین حاجت عرفیه است که زودتر از امام نماز نخوانند. بلند بشوند نماز مغرب‌شان را بخوانند، امام نماز مغرب را نخوند شاید این یک نوع...

[سؤال: ... جواب:] نه. شاید ما چه می‌دانیم. آخه ما اجتهاد در مقابل نص که نمی‌کنیم. شاید در این مورد خاص جایز بود تاخیر بر این‌ها. ... حالا و یکفینا احتمال این که در سفر بوده. این را که مناقشه نمی‌کنید.

روایت داوود صرمی

روایت اخیر، روایت داوود صرمی این را دیگه نمی‌شود کارش کرد. آقای خوئی می‌گوید داوود صرمی از مشایخ ابن قولویه صاحب کامل الزیارات است. دیگه داوود صرمی چون از مشایخ بلاواسطه ابن قولویه نیست، از مشایخ مع الواسطه ابن قولویه است، هیچ راه توثیق دیگری هم ندارد. این را دیگه ما هم نمی‌توانیم درستش کنیم.

کنت عند ابی الحسن الثالث علیه السلام فجلس یحدث حتی غابت الشمس، امام هادی علیه السلام بوده، فجلس یحدث حتی غابت الشمس ثم دعا بشمع و هو جالس یتحدث فاما خرجت من البیت نظرت و قد غابت الشفق قبل ان یصلی المغرب ثم دعا بالماء فتوضأ و صلی. امام مشغول صحبت بودند و هو جالس یتحدث، زوال حمره مغربیه شد، بعد فرمود آب بیاورید وضوء بگیرم نماز بخوانم، اینجا که دیگه صلی بنا هم ندارد تا آقای خوئی بگویند که آخه می‌شود این همه جمعیت همه‌شان عذر داشتند؟ در روایت اسماعیل بن همام این‌جور گفت ایشان که ما گفتیم بله می‌شود شاید همه در سفر بودند، ولی این روایت که همه در کار نیست، خود امام این‌جور: و هو جالس یتحدث. حالا آن‌هایی که شنونده بودند البته نماز نخواندند ولی حالا چند نفر باشند؟ یک نفر بوده با حضرت.

جواب: شاید امام ناراحتی شدید داشته

از کجا معلوم حضرت معذور نبوده؟ گاهی خود ناراحتی زیاد عذر است. می‌گویند الان ناراحتی. در بعضی از روایات بود که حضرت نافله‌ها را ترک نمی‌کرد مگر در ناراحتی شدید. ناراحتی شدید دارد، فکرش مشغول ناراحتی شدید است، خب چه بسا حضرت این جور بوده.

[سؤال: ... جواب:] بابا! می‌گویم روایت داریم که امام علیه السلام نوافل را می‌خواند الا اذا اغتم. ... می‌دانم ترک فضیلت که هست. بابا! شما کلام صاحب حدائق را ابطال می‌کنید، انکار واضحات و مسلمات نکنید. دیگه بالاخره حضرت وقت فضیلت مغرب را تاخیر انداخت، ترک کرد، فوت شد وقت فضیلت. حتماً یک مصلحتی بوده در این کار. شما می‌گویید مصلحت بوده ولی عذر عرفی نبوده، خب از کجا؟

[سؤال: ... جواب:] بله به قول ایشان گاهی اصلاً تقیه بوده. الان وقت مناسب است، الان اگر جوابش را ندهم ممکن است مامور بیاید بگوید شما اینجا چه کار می‌کنید، گیر بدهد به شیعه‌ها. بابا! به عنوان خیارفروش مگه نمی‌رفتند، امام به بهانه خیار خریدن جواب مسئله را می‌دادند. خب ممکن است وقت مغرب بوده، امام مطالب ضروری بوده باید بگویند، اگر نگویند بلند بشوند نماز مغرب را بخوانند ممکن است بعد فرصت نشود برای بعضی از حرف‌ها. مامور برسد و مانع از صحبت‌ها بشود.

پس عمده همان دو تا روایت اول است.

بررسی روایات صاحب حدائق**صحیحۀ فضیل: وقت نماز مغرب واحد است و سقوط شفق وقت فوت است****جواب (محقق خوئی): وقتها واحد یعنی نماز مغرب مسبوق به نافله نیست**

اما این که کافی نیست. روایاتی که صاحب حدائق گفته آن‌ها را بررسی کنیم.

خب آقای خوئی یک روایت را فعلاً بررسی کرده. صحیحۀ فضیل را این جور بررسی کرده، در صحیحۀ فضیل بود که ان لكل صلات وقتین الا المغرب فان وقتها واحد و وقتها وجوبها و وقت فوتها سقوط الشفق. صحیحۀ فضیل و زرارہ. خب این روایت ظاہرش این است که سقوط شفق باعث فوت وقت نماز مغرب

فرائض ۵۴۹
می‌شود. حالا یا دلالت می‌کند بر کلام شیخ طوسی که شخص مختار اگر نماز مغرب را تا سقوط شفق نخواند قضاء می‌شود یا لااقل دلالت می‌کند بر نظر صاحب حدائق که فوت تکلیف می‌شود و لو فوت اجزاء، فوت اداء نیست فوت تکلیف است، واجب بود تا سقوط شفق نماز مغرب را بخوانی.

آقای خوئی فرمود من توجیه می‌کنم این روایت را. این روایت ظاهرش این است که هر نمازی مسبوق به نافله است. نماز صبح مسبوق به نافله فجر است. نماز ظهر مسبوق به نافله ظهر است. نماز عصر مسبوق به نافله عصر است. نماز عشاء مسبوق به نافله مغرب است. فقط این نماز مغرب است که مسبوق به هیچ نافله‌ای نیست. تا اذان مغرب را بگویند بدون هیچ نافله‌ای وقت فضیلت نماز مغرب شروع می‌شود. وقتها واحد یعنی این. و وقتها وجوبها یعنی دیگه نافله ندارد که بخاطر نافله بگویند افضل تاخیر نماز مغرب است.

مؤید اول: روایت نماز جمعه

بعد ایشان می‌گوید مشابه این هم در روایات نماز جمعه هست. می‌گوید صلاۃ الجمعة من الامر المضیق لها وقت واحد حين تزول. آن هم معنایش این است که نماز جمعه دیگه نافله ندارد که قبل از نماز جمعه. بعد الاذان جمعه و قبل از نماز جمعه نافله ندارد که.

واقعا ببینید این توجیه عرفی است؟ وقتها وجوبها و وقت فوتها سقوط الشفق را این جور توجیه کردن، آیا موافق فهم عرفی است، یا نه، ان شاء الله فردا بررسی می‌کنیم.

جلسه ۵۳

یکشنبه - ۹۵/۱۰/۲۶

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به جمع بین روایات راجع به آخر وقت نماز مغرب بود.
رسیدیم به این روایت که صحیح زراره و فضیل هست که فرمود ان لكل صلات وقتين الا المغرب فان وقتها وجوبها و وقت فوتها سقوط الشفق.

مرحوم آقای خوئی فرمودند که اصلاً این صحیحیه ربطی به این ندارد که استفاده شده که آخر وقت نماز مغرب سقوط شفق است. حالا یا طبق استظهار شیخ طوسی آخر وقت اداء نماز مغرب برای مختار، یا آخر وقت تکلیف به مبادرت به نماز مغرب که نظر صاحب حدائق بود که گفت واجب است مبادرت در حال اختیار به نماز مغرب قبل از سقوط شفق ولی اگر مبادرت نکند تا سقوط شفق بشود قضاء نشده است. این صحیحیه ربطی به این مطالب ندارد. این صحیحیه مفادش این است که تمام نمازها قبل از خودشان وقت نافله دارند، حتی قبل از نماز عشاء وقت نافله مغرب هست، اما نماز مغرب است که به مجرد اذان مغرب فعلی است بدون هیچ نافله‌ای قبل از آن.

مزید دوم برای توجیه صحیحیه فضیل، موثقه معاویه بن عمار است

بعد فرمودند که مؤید این استظهار ما موثقه معاویه بن وهب است: اتی جبرئیل رسول الله صلی الله علیه و آله بمواقیت الصلاه فاتاه حین زالت الشمس فامرہ فصلی الظهر، روز اول جبرئیل هنگام زوال شمس امر کرد یعنی از پیامبر خواست نماز ظهر بخواند، هنگامی که سایه مساوی شاخص شد، خواست از پیامبر که نماز عصر بخواند، هنگام غروب آفتاب خواست از پیامبر نماز مغرب بخواند، هنگام سقوط شفق از پیامبر خواست نماز عشاء بخواند، هنگام طلوع فجر هم از پیامبر خواست نماز عشاء بخواند، این یک روز، روز دوم، فردای آن روز تغییر کرد این نمازها بجز نماز مغرب، هنگامی که سایه مساوی شاخص شده بود که دیروز به پیامبر گفت نماز عصر بخوان امروز به پیامبر گفت نماز ظهر بخوان، وقتی سایه دوبرابر شاخص شد، ثم اتاه حین زاد من الظل قامتان فامرہ فصلی العصر، به پیامبر گفت نماز عصر بخوان، هنگام غروب آفتاب به پیامبر عرض کرد نماز مغرب بخوان، بعد از این که یک سوم شب گذشت، نه سقوط شفق، یک سوم شب گذشت، به پیامبر عرض کرد نماز عشاء بخوان و هنگام صبح هم هنگامی که هوا روشن شد، حین نور الصبح، گفت نماز صبح بخوان، ثم قال بینهما وقت، امروز و دیروز که اختلاف پیدا کرد بخاطر توسعه که مشخص بشود که اول و آخر وقت فضیلت مشخص بشود، اما نماز مغرب همان وقت دو روزش یکی بود: حین غربت الشمس.

فرائض ۵۵۱

این ظاهر در این است که پیامبر برای هر نمازی دو وقت آورد غیر از نماز مغرب اما این دو وقت مربوط به وقت فضیلت است. و ظاهر هم از روایات این است که فرق نماز مغرب با بقیه بخاطر مراعات نوافل است که در نماز مغرب نافله‌ای قبل از نماز مغرب نیست.

اشکال: مراد روایت این است که نماز مغرب وقت فضیلتش همان وقت وجوبش است

ما عرض‌مان همین است که می‌گوییم انصافاً این مطالب خلاف ظاهر است. ان لكل صلات وقتین الا المغرب فان وقتها واحد و وقتها وجوبها و وقت فوتها سقوط الشفق این را ما حمل کنیم بر این که نماز مغرب امتیازش این است که قبل از نماز مغرب نافله‌ای نیست که بخاطر نافله مستحب باشد تاخیر نماز مغرب، این عرفی است این جور تفسیر؟ روایت می‌گوید و وقتها وجوبها و وقت فوتها سقوط الشفق. همه نمازها دو وقت دارند، وقت فضیلت دارند و وقت وجوب اما نماز مغرب فقط وقت وجوب دارد، وقت فضیلت ندارد، و وقتها وجوبها.

[سؤال: ... جواب:] و وقتها یعنی وقت المغرب. وقتها یعنی وقت المغرب وجوبها و وقت فوتها سقوط الشفق. ... شمس را از کجا در آوردید؟ آخه در روایت که ندارد شمس. وقت فوتها یعنی شمس فوت بکند؟ این‌ها خلاف ظاهر است.

جواب از مؤید اول: صدر روایت قرینه است که جهت مضیق بودن وقت نماز جمعه بخاطر نافله

نداشتن بعد از زوال نیست

اینی هم که راجع به نماز جمعه ایشان گفتند در صحیح زراره هست که ان صلاة الجمعة من الامر المضیق انما لها وقت واحد حين نزول، این هم توجیه عجیبی است. خب آقا! روایت را کامل بخوانید! خب این روایت را کامل بخوانید مشخص می‌شود که [مطلب چیست]. روایت این است: عن ابي جعفر عليه السلام ان من الامور امورا مضيقه و امورا موسعه و ان الوقت وقتان و الصلاة ما فيه السعة فرما عجل رسول الله صلى الله عليه و آله و ربما اخر الا صلاة الجمعة فان صلاة الجمعة من الامر المضیق انما لها وقت واحد حين نزول. این چه ربطی دارد به این که نماز جمعه وقتش مضیق است از باب این که نافله‌ای قبل از نماز جمعه نیست؟

552 اوقات فرائض

بعد از اذان ظهر و قبل از نماز جمعه نافله‌ای نیست، چه ربطی دارد به این روایت؟ این روایت می‌گوید نمی‌شود نماز جمعه را تاخیر انداخت از اول زوال عرفی. ربما عجل رسول الله صلى الله عليه و آله و ربما اخر الا صلاة الجمعة فان صلاة الجمعة من الامر المضيق انما لها وقت واحد حين تزول. نماز جمعه را به مجرد زوال عرفی باید شروع کرد. البته نماز جمعه خطبتان دارد، دو خطبه دارد که او هم نباید زیاد طول بکشد. ولی ربطی ندارد به این فرمایش ایشان که این‌ها را به عنوان شاهد ایشان ذکر می‌کند برای مدعی خودش.

جواب از مؤید دوم: وحدت وقت مغرب در این موثقه بخاطر وحدت وقت فضیلت و وجوب نماز

مغرب است

یا موثقه معاویة بن وهب. ما نفهمیدیم اصلاً وجه استشهاد ایشان به این موثقه چیه که چه قرینه‌ای در این موثقه است که وحدت وقت مغرب بخاطر این است که نافله‌ای قبل المغرب نیست. نخیر. وحدت وقت مغرب به این خاطر است که وقت فضیلت و وقت وجوبش یکی است بر خلاف سایر نمازها.

و لذا انصاف این است: دلالت این روایت بر این که وقت نماز مغرب موسع نیست، تا سقوط شفق هست نه بیشتر، دلالتش فی حد ذاته تام است. وجهی ندارد ما در دلالت این روایت مناقشه کنیم.

بله، اگر قرینه قطعی داشتیم بر این که حمل کنیم صحیح زاره و فضیل را بر وقت فضیلت، خب ما حمل می‌کنیم وقتها وجوبها و وقت فوتها سقوط الشفق بر شدت فضیلت. آنقدر تاکد استحباب دارد اتیان به نماز مغرب قبل از سقوط شفق که گویا اگر عمدا ترک کنی نماز مغرب را قبل از سقوط شفق که الان ساعت شش و بیست و هفت دقیقه است حدوداً، ادعا کردند که نماز مغرب فوت شده. بله، این اشکال ندارد. اگر قرینه قطعی داشتیم ما این جور تصرف می‌کنیم. اما از شدت اهمیت نماز مغرب ناشی می‌شود که اینقدر اهتمام دادند به نماز مغرب که در زمان فضیلتش اداء بشود، قبل از سقوط شفق به بقیه نمازها اینقدر اهتمام ندادند. این جور می‌شود توجیه کرد ولی نیاز به قرینه قطعی دارد نه این که ما از ظهورش بخواهیم صرف نظر کنیم و بگوییم این صحیح زاره و فضیل ظهور ندارد در مدعی شیخ طوسی که می‌گفت وقت نماز مغرب برای مختار تا سقوط شفق است یا از مدعی صاحب حدائق که می‌گفت وقت وجوب مبادرت به نماز مغرب برای مختار تا سقوط شفق هست.

فرائض ۵۵۳

[سؤال: ... جواب:] اشکال ندارد. ... حالا سایر نمازها خبر از این روایت استفاده می‌شود که یک وقت فضیلتی دارد و یک وقت وجوبی که موسع هست، اما این روایت راجع به نماز مغرب می‌گوید وقتها واحد و وقتها وجوبها و وقت فوتها سقوط الشفق.

ما قبل از این که ببینیم آیا جمع عرفی دارد این صحیح زراره و فضیل با روایات دیگر که دیروز مطرح شد یا با هم تعارض می‌کنند و جمع عرفی ندارند و بعد از تعارض به چه چیزی باید رجوع کنیم، قبل از این که این بحث را دنبال کنیم اجازه بدهید بقیه روایات را که مفادش این است که منتهای وقت نماز مغرب سقوط شفق هست، بررسی کنیم.

صحیح بکر بن محمد: آخر وقت غیبوبه شفق است

صحیح بکر بن محمد عن ابی عبدالله علیه السلام: سأله سائل عن وقت المغرب فقال ان الله يقول لابراهيم فلما جن عليه الليل رأى كوكبا قال هذا ربي و هذا اول الوقت و آخر ذلك غيبوبة الشفق، آخر وقت نماز مغرب غیبوبت شفق هست.

[سؤال: ... جواب:] اول الوقت غروب الشمس است، آخر الوقت غیبوبه الشفق.

خب انصاف این است که ظاهرش هم این است که آخر وقت نماز مغرب زمان زوال حمرة مغربیه است و ما تا قرینه واضحه‌ای نداشته باشیم رفع ید کنیم از این ظهور و حمل کنیم بر وقت فضیلت؟ خب ما باید به این ظهور عمل کنیم.

روایت اسماعیل بن مهران: وقت نماز مغرب تا سقوط شفق است

روایت دیگر، روایت سهل بن زیاد عن اسماعیل بن مهران قال کتبت الی الرضا علیه السلام ذکر اصحابنا انه اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الظهر و العصر و اذا غربت دخل وقت المغرب و العشاء الآخرة الا ان هذه قبل هذه و ان وقت المغرب الی ربع اللیل، می‌گوید من به امام رضا علیه السلام نوشتم که اصحاب می‌گویند وقت نماز ظهر و عصر تا غروب آفتاب است، یعنی اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الظهر و العصر اذا غربت الشمس دخل وقت المغرب و العشاء و اصحاب می‌گویند وقت مغرب تا یک چهارم شب است، فکتب علیه السلام كذلك الوقت غیر ان وقت المغرب ضیق و آخر وقتها ذهاب الحمرة، اینی که اصحاب گفتند وقت المغرب الی

ربع الليل نخير، وقت مغرب ضيق است و آخر وقت آن سقوط شفق هست، ذهاب حمرة مغربيه، و مصيرها الى البياض في افق المغرب.

خب این هم حملش بر این که آخر وقتهاى آخر وقت فضيلتها؟ خب این خلاف ظاهر است.

معتبره اسماعيل بن جابر: وقت نماز مغرب تا سقوط شفق است

و همین طور معتبره اسماعيل بن جابر: سألته عن وقت المغرب قال ما بين غروب الشمس الى سقوط الشفق.

صحيحه جميل بن دراج: فقط با وجود علت می شود نماز را تا سقوط شفق تاخير انداخت

و همین طور صحيحه جميل بن دراج: قلت لابي عبدالله عليه السلام ما تقول في الرجل يصلي المغرب بعد ما يسقط الشفق؟ قال لعله لأبأس، اگر مشکلی داشت، مانعی ندارد.

این كاملا مفهوم دارد که لغیر علّه ففیه بأس. ظاهرش این است که حرام است. ظاهرش تحديد است، لعلّه لأبأس أى لغیر علّه ففیه بأس.

صحيحه على بن يقطين: در حضر باید قبل از غيبوبه شفق نماز را اتیان کرد

و همین طور صحيحه على بن يقطين: سألته عن الرجل تدركه صلاة المغرب في الطريق أيؤخرها الى ان تغيب الشفق؟ قال لأبأس بذلك في السفر و اما في الحضر فدون ذلك شيئا. فرمود در سفر اشكال ندارد تاخير نماز مغرب تا سقوط شفق اما در حضر قبل از سقوط شفق نماز مغرب را بخوانید. فدون ذلك شيئا یعنی قبل از سقوط شفق به مقداری، نماز مغرب را بخوانید.

جواب از روايات مخالف قول مشهور

پس ما مواجهیم با سه طائفه از روايات:

يك طائفه اینها هستند که می گویند آخر وقت نماز مغرب سقوط شفق است.

طائفه دوم آن روايات ديروز مثل صحيحه عمر بن يزيد است که ظاهرش این است که برای مختار هم نماز

مغرب بعد از سقوط شفق هم وقتش باقی است و جایز است تاخير آن تا بعد از سقوط شفق.

فرائض ۵۵۵

و یک طائفه سومی هم هست که می گوید تا نیمه شب توسعه دارد وقت نماز مغرب و عشاء. مثل مرسله داوود بن فرقد. می گوید که اذا غابت الشمس فقد دخل وقت المغرب حتی یمضی مقدار ما یصلی المصلی ثلاث رکعات فاذا مضی ذلک فقد دخل وقت المغرب و العشاء حتی یبقی من انتصاف اللیل مقدار ما یصلی المصلی اربع رکعات و اذا بقی مقدار ذلک فقد خرج وقت المغرب و بقی وقت العشاء الی انتصاف اللیل. یا روایت قاسم بن عروه. می گوید اذا غربت الشمس فقد دخل وقت الصلّاءین الی نصف اللیل الا ان هذه قبل هذه.

آقای خوئی به این روایت هم تمسک کرده، صحیحہ عبدالله بن سنان: لكل صلات وقتان و اول الوقتین افضلهما. فرمود اول الوقتین افضلهما نه واجبهما.

خب این صحیحہ عبدالله بن سنان که تخصیص خورد به صحیحہ زرارہ و فضیل، گفت لكل صلات وقتین الا المغرب. پس این را نمی شود مطرح کرد.

توجیه روایات نیمه شب: قابل حمل بر مضطر یا وقت اجزاء دارد

روایت قاسم بن عروه و مرسله داوود بن فرقد هم که تنافی ندارد با این که شخص مختار و غیر معذور واجب فوری باشد مبادرت کند به نماز مغرب قبل از سقوط شفق. بله، وقت نماز مغرب و عشاء تا نیمه شب هست، افرادی که معذورند که هیچ، آن افرادی هم که مختارند وقت شان تا نیمه شب باقی است ولی خلاف شرع است که بخواهند از سقوط شفق نماز مغرب را تاخیر بیندازند. این جمع، عرفی است. جمع به نظر ما غیر عرفی نیست.

جواب از روایات سقوط شفق

جواب اول: حمل بر تاکد استحباب به قرینه صراحت صحیحہ عمر بن یزید

و لکن مهم آن دو تا طائفه اول است. یکی طائفه ای که عمده اش صحیحہ زرارہ و فضیل است: و وقت فوتها سقوط الشفق. یکی هم آن صحیحہ عمر بن یزید است که امام فرمود که انزع ثیابک و ان شئت ان تتوضأ فتوضأ فانک فی وقت الی ربع اللیل.

بعید نیست به نظر ما این جمع عرفی که حمل کنیم صحیحه فضیل و زرارہ را بر شدت تاکد استحباب. آنقدر استحباب مؤکد دارد مبادرت به نماز مغرب قبل از سقوط شفق که از آن تعبیر کردند به وقت فوتها، وقتها وجوبها. چون صحیحہ عمر بن یزید نص در ترخیص در تاخیر نماز مغرب است تا بعد از سقوط شفق. ما این را بعید نمی‌دانیم.

[سؤال: ... جواب:] نه. تاکد استحبابی که در نماز مغرب است بیش از نمازهای دیگر است.

اگر شما اصرار کنید، بگویید این جمع، عرفی نیست، یکی می‌گوید وقتها وجوبها و وقت فوتها سقوط الشفق، یکی می‌گوید آخر وقت المغرب سقوط الشفق، یک روایت دیگر می‌گوید انت فی وقت من صلاۃ المغرب الی ربع اللیل، به عرف می‌دهیم عرف متحیر می‌شود؟ می‌گوید من نمی‌دانم کدامیک از این دو خطاب درست است؟ اگر کسی بگوید این جمع، جمع عرفی نیست، نوبت می‌رسد به این که قواعد باب تعارض را اعمال کنیم.

قرینه دوم بر تاکد استحباب لو کان لبان

ما قطع نظر از آن ادعایی که قبلاً می‌کردیم، می‌گفتیم لو کان لبان، اگر نماز مغرب قبل از سقوط شفق واجب بود برای مختار یا نظر شیخ طوسی که وقت نماز مغرب برای مختار تا سقوط شفق بود که بعد از آن می‌شد قضاء، لو کان لبان. مسئله به این مهمی می‌شود شیعه از آن بی اطلاع باشد؟ نظر مشهور این است که نماز مغرب و عشاء تا نیمه شب ادامه دارد وقتش. وقت فضیلتش تا سقوط شفق است. یک کمی شما تساهل کنی سقوط شفق می‌شود. مگر چقدر فرصت هست؟ زوال حمزه مشرقیه را صبر می‌کند مشهور، خب بعد پنجاه دقیقه می‌شود تا سقوط شفق، یک تجدید وضوء و یک مقدار آرام آرام حرکت کردن می‌بینی سقوط شفق شد. لو کان لبان. اگر واقعا نماز مغرب اینقدر سخت بود لبان و اشتہر بین الشیعہ.

[سؤال: ... جواب:] نه. قول مشهور نیست قول به این که وقت نماز مغرب مضیق است برای مختار. قول غیر مشهور است. شیخ طوسی قائل شده. قبلاً نقل کردیم و برخی از بزرگان. و لکن همین مقدار کافی است. چرا راجع به حرمت دروغ اختلاف نکردند علماء. همه می‌گویند دروغ حرام است. واضح شده برای شیعه. چه جور شده که وقت نماز مغرب اگر تا سقوط شفق باشد حالا یا تکلیفاً یا حتی اجزائاً چه جور شده که واضح نشده

فرائض ۵۵۷

برای شیعه. حالا ما از این مطلب غمض عین می‌کنیم که به نظر ما مطلب مهمی است و خودش دلیل قوی است بر حمل صحیح زراره و فضیل بر تاکد استحباب.

[سؤال: ... جواب:] ارتکاز متشرعه ما نمی‌خواهیم ادعا کنیم ارتکاز متشرعه بر استحباب بوده. ما می‌خواهیم بگوییم لو کان واجبا اشتهر. آخه دیگه مردم اهم امور برای‌شان همین نماز است و محافظت بر اوقات نماز. ... آقا! من کار به فقهاء ندارد. من می‌گویم این حکم اگر ثابت بود در شرع واضح می‌شد برای اصحاب ائمه و برای شیعه در حالی که واضح نشده.

جواب دوم: در فرض استقرار تعارض: روایات سقوط شفق موافق عامه است

حالا ما از این مطلب هم غمض عین می‌کنیم. بر فرض تعارض بکنند و ما بگوییم نوبت می‌رسد به اعمال قواعد تعارض، لقائل ان یقول که این روایات انتهاء وقت مغرب با سقوط شفق موافق با عامه است. ظاهر عامه این است که می‌گویند نماز مغرب برای حاضر وقتش تا سقوط شفق است. مثل نماز ظهر که می‌گفتند وقتش تا بلوغ الظل مثل الشاخص است، ظاهر عامه هم همین است که در نماز مغرب برای مختار می‌گویند وقتش تا سقوط شفق است.

[سؤال: ... جواب:] برای مضطر عامه گفتند تا اذان فجر اما برای مختار ظاهر این است که تا سقوط شفق.

پس می‌توانیم این روایات طائفه ثانیه را با مخالفت عامه ما ترجیح بدهیم.

جواب سوم: در فرض تساقط: روایت قاسم بن عروه عام فوقانی است

اگر از این هم صرف نظر کنیم، بعد از تعارض و تساقط عام فوقانی اقتضاء می‌کند توسعه وقت را تا نیمه شب. همین روایت قاسم بن عروه به عنوان عام فوقانی می‌تواند مطرح بشود.

[سؤال: ... جواب:] روایت قاسم بن عروه را ما از اول نقشه کشیدیم طرف معارضه قرار ندادیم. گفتیم قابل حمل است بر این که بگوییم وقت برای مختار تا سقوط شفق است نسبت به نماز مغرب حالا یا بعد از سقوط شفق وقت مختار تمام می‌شود یا تکلیفش این است که قبل از سقوط شفق نماز مغرب را بخواند ولی اگر نخواند هنوز هم اداء است. روایت قاسم بن عروه قابل توجیه بود؛ می‌شود عام فوقانی.

جواب چهارم: در فرض نبود عام فوقانی: اصل برائت جاری است

پس هم اصل لفظی موافق با توسعه وقت نماز مغرب است تا نیمه شب و هم اصل عملی. اصل برائت اگر نبود ما چه می کردیم؟ رفع ما لایعلمون. نمی دانیم ما مکلفیم به نماز مغرب قبل از سقوط شفق یا موسع است بر ما نماز مغرب تا نیمه شب؟ برائت جاری می کنیم از این ضیق و تکلیف به نماز مغرب قبل از سقوط شفق.

اقوی قول مشهور است

و لذا اقوی ما علیه المشهور است که نماز مغرب وقتش موسع است تا نیمه شب.

این راجع به نماز مغرب. اما راجع به نماز عشاء...

[سؤال: ... جواب:] آیه اگر مرجع باشد که به نفع ما است. اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل. اگر آیه مرجع باشد آیه هم می گوید تا نیمه شب دیگه. فرض این است که صحیحه زراره که طرف معارضه نبود که می گفت و غسق الليل منتصفه. ولی آیه راجع به نماز مغرب چیزی نگفته. شاید نماز عشاء تا نیمه شب وقتش ادامه داشته باشد.

[سؤال: ... جواب:] بناء است ما روایات معتبره را مطرح کنیم، این همه به ما گیر می دهند. و رواه که یک حدیث مرسل نقل کرده است کلینی که بعدش یک روایتی داریم که لكل صلات وقتان، که همین صحیحه عبدالله بن سنان است یا مشابه آن، که آن روایت مرسله است، روایت مرسله که کلینی نقل می کند با روایت؟؟ صحیحه زراره و فضیل قابل تعارض نیست.

نماز عشاء

اول وقت: اذان مغرب

اما راجع به وقت نماز عشاء: نماز عشاء مبدأ وقتش مشهور گفتند غروب آفتاب است. منتهای وقتش هم گفتند نیمه شب است. اما هم مبدئش مخالف دارد هم منتهایش.

شیخ طوسی و شیخ مفید، ابن ابی عقیل، سلار، سید مرتضی در ناصریات، گفتند مبدأ نماز عشاء سقوط شفق هست نه اذان مغرب.

حمل روایات سقوط شفق بر وقت فضیلت

ولی حق با مشهور است. درست است، ما قبول داریم برخی از روایات مؤید این نظر هست که قبل از سقوط شفق وقت نماز عشاء نرسیده:

صحیحہ حلبی می‌گوید سألت ابا عبد الله عليه السلام متى تجب العتمه، بعضی از روایات گفته به نماز عشاء عتمه نگویید، حالا صحیحہ حلبی گفته متى تجب العتمه قال عليه السلام اذا غاب الشفق، هنگام سقوط شفق.

ولی این خب باید حمل کنیم بر وقت فضیلت بخاطر روایات متعدده‌ای که در مقام هست که این روایات متعدده مفادش این است که وقت نماز عشاء از اذان مغرب است:

صحیحہ زرارہ: اذا غابت الشمس دخل الوقتان المغرب والعشاء.

موثقہ زرارہ: صلى رسول الله صلى الله عليه و آله بالناس المغرب و العشاء قبل الشفق من غير علة في جماعة و انما فعل ذلك ليتسع الوقت على امته.

و همین‌طور روایات دیگر: موثقہ دیگر زرارہ می‌گوید: الرجل يصلى العشاء الآخرة قبل سقوط الشفق قال لأبأس به.

پس مبدأ نماز عشاء اذان مغرب شد. مهم منتهای نماز عشاء است که آیا منتصف الليل است و یا ثلث الليل است که این را ان شاء الله بررسی می‌کنیم. صاحب حدائق می‌گوید واجب است نماز عشاء را هم مختار قبل از ثلث لیل بخواند، صبر نکند، تاخیر نیندازد از یک سوم شب.

خب این صاحب حدائق مقلدینش را بیچاره کرده. حالا ببینیم اینجا می‌شود از دستش خلاص شد یا نه، ان شاء الله فردا.

دوشنبه - ۹۵/۱۰/۲۷

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

تکمیل بحث منتهای وقت نماز مغرب

اشکال: وقت وجوب بودن سقوط شفق، مصداق لو کان لبان، نیست

قبل از این که بحث وقت نماز عشاء را دنبال کنیم یک مطلبی از بحث منتهای نماز مغرب باقی مانده که توضیح بدهم.

ما دو تا مطلب گفتیم:

مطلب اول این بود: گفتیم و لو ظاهر طائفه‌ای از روایات این است که سقوط شفق آخر وقت اختیاری نماز مغرب است و لکن چون این حکم مبتلابه عموم مردم است، لو کان لبان و اشتهر، و از عدم اشتهار این حکم کشف می‌کنیم این حکم ثابت نیست در شرع و الا مخفی نمی‌ماند بر شیعه. این یک مطلب بود که عرض کردیم.

مطلب دوم این بود که گفتیم بر فرض نوبت به تعارض بین روایات برسد، ترجیح می‌دهیم روایات امتداد وقت نماز مغرب را تا نیمه شب با مرجحیت مخالفت عامه.

هر دو مطلب، در آن ممکن است مناقشه بشود.

مطلب اول این است که گفته می‌شود که آقا! ما کلمات قدماء را که می‌بینیم مشهور در قدماء قول به انتهاء وقت نماز مغرب است به سقوط شفق، چه جور می‌گویید لو کان لبان؟ خب بان و اشتهر. اگر می‌گویید مشهور بین متأخرین نیست، الان مردم اطلاع ندارند، خب این ناشی است از فتوای مشهور متأخرین که منشأ جهل مردم شده است. این که مهم نیست. مهم قدماء اصحابند. قدماء اصحاب مشهور بین‌شان این بود که نماز مغرب وقت اختیاریش تا سقوط شفق هست.

فرائض ۵۶۱

در کافی مرحوم کلینی این طور می‌گوید، بعد از این که روایت زراره و فضیل را نقل می‌کند که ان لکل

صلات وقتین الا المغرب فان وقتها واحد و وقتها وجوبها و وقت فوتها سقوط الشفق..

که در پرانتز عرض کنم، علامه مجلسی رضوان الله علیه در مرآة العقول وقتها وجوبها را معنا می‌کند: آی وقتها غروب الشمس. وجوبها می‌گوید به قرینه مثلاً سیاق معلوم می‌شود که این ضمیر به شمس بر می‌گردد. وجبت الشمس آی غربت. در روایت هم داریم که اذا وجبت الشمس فصل المغرب. یا عامه نقل کردند که کان النبی یصلی المغرب اذا وجبت الشمس. حالا و وقتها وجوبها آی غروب الشمس باشد، مهم نیست. ما خیلی این مطلب برایمان مهم نیست. هر چند خلاف ظاهر می‌دانیم که ضمیر در این وجوبها برگردد به شمس که در کلام ذکر نشده و بقیه ضمیرها همه به مغرب بر می‌گردد، فان وقتها واحد و وقتها وجوبها و وقت فوتها سقوط الشفق. و لذا بعید نمی‌دانیم (علامه مجلسی هم به عنوان احتمال ذکر کرده) که این وقت به همان نماز مغرب بخورد، یعنی وقت نماز مغرب یکی است، همان وقت وجوب است، دیگر وقت فضیلت غیر از وقت وجوب ندارد. مهم نیست.

مرحوم کلینی بعد از نقل این روایت می‌گوید و روی ایضا ان لها وقتین آخر وقتها سقوط الشفق، یک روایت دیگر می‌گوید که نماز مغرب دو وقت دارد، وقت اولش غروب آفتاب است، آخر وقتش سقوط شفق است. خب این روی هم مؤید همین است که بعد از سقوط شفق وقت مغرب تمام می‌شود. فقط این روایت دوم می‌گوید نماز مغرب دو وقت دارد: وقت اولش غروب آفتاب، وقت دومش؟؟ سقوط شفق. آخر وقتها سقوط الشفق که منتهای وقت نماز مغرب می‌شود سقوط شفق. فرقی با روایت زراره و فضیل این بود که در روایت زراره و فضیل گفت وقت نماز مغرب یکی است، از غروب آفتاب تا سقوط شفق. مرحوم کلینی هم می‌گوید اختلافی ندارند این دو روایت. و لیس هذا مما یخالف الحدیث الاول ان لها وقتا واحدا. چرا؟ برای این که درست است دقیق که می‌شویم دو وقت است، غروب الشمس نزدیکی سقوط شفق، ولی اینقدر وقت کم است، حدودا پنجاه دقیقه است در این ایام سال، حالا مرحوم کلینی تعبیرش این است، می‌گوید غروب شمس را تا زوال حمرة مشرقیه کم کنید، حدودا هفده دقیقه، از زوال حمرة مشرقیه تا زوال حمرة مغریه ایشان می‌گوید به اندازه‌ای که انسان نماز مغرب و نوافل مغرب را بخواند با هدوء و آرامش، بیشتر وقت نیست

562 اوقات فرائض

و قد تفقدت ذلک غیر مره، خودم تجربه کردم این را، و لذلك صار وقت المغرب ضيقا، برای همین وقت مغرب تنگ است، تعبیر کردند وقتها واحد.

این خیلی عبارت را در این ظاهر می کند که ایشان هم معتقد است که روایات مفادشان این است که بعد از سقوط شفق وقت نماز مغرب تمام شده است.

[سؤال: ... جواب:] نخیر. ... از غروب آفتاب تا سقوط شفق دو وقت است. ... وقت فضیلت که ان الله يحب من الخير عاجله دیگه. که تا، اذان مغرب را گفتند نماز مغرب را بخوانید. ... نه دیگه. نماز ظهر را حضرت برای مراعات اضعف الناس می گذاشتند، چون نوافل داشت، نوافل را بخوانیم. بعدش هم پیامبر یک مقدار صبر می کردند برای رعایت ضعفاء. اما نماز مغرب که نافله ندارد، اذان مغرب را بگویند نماز مغرب را بخوانند. صدوق در هدایه می گوید وقت المغرب اضيق الاوقات و هو من حين غيوبة الشمس الى غيوبة الشفق. بعدش هم وقت العشاء من غيوبة الشفق الى ثلث الليل.

ظاهرش این است که این وقت واجب را می گوید نه وقت فضیلت را. چون آدم وقت فضیلت را بگوید، وقت واجب را نگوید در رساله فقهیه، عرفی شاید به نظر نرسد.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... وقت وجوب را نگفت دیگه. اگر وقت فضیلت است وقت وجوب را نگفت. معلوم می شود وقت وجوب و فضیلت همین است: من حين غيوبة الشمس الى غيوبة الشفق.

در من لايحضره الفقيه: وقت المغرب لمن كان في طلب المنزل في سفر الى ريع الليل. در سفر که دنبال منزل هستید که محل نزول هستید، تا یک چهارم شب نماز مغرب وقت دارد. در عرفات که به مشعر می آیید آنجا هم همین طور است. اما در جاهای دیگر، ایشان می گوید روی بکر بن محمد این روایت را که اول وقت المغرب غروب الشمس و آخره غيوبة الشفق.

شیخ مفید در مقنعه می گوید اول وقت المغرب مغيب الشمس و آخره اول وقت العشاء و اول وقت العشاء مغيب الشفق و آخر وقت العشاء مضى الثلث من اول الليل.

دیگه هم نگفت این وقت فضیلت است، وقت وجوب یا وقت اداء تا نیمه شب ادامه دارد. این را نگفت.

فرائض ۵۶۳

سید مرتضی در ناصریات: عندنا ان اول وقت المغرب مغیب الشمس و آخر وقتها مغیب الشفق و رُوی ربع

اللیل و حکى بعض اصحابنا ان وقتها یمتد الى نصف اللیل.

آخه این بعض اصحابنا وقت فضیلت امتداد دارد تا نیمه شب؟ فقیهی در عالم پیدا می شود که وقت

فضیلت نماز مغرب تا نیمه شب امتداد دارد؟ این وقت اداء را می گوید. پس بقیه هم وقت اداء است که ان

عندنا اول وقت المغرب مغیب الشمس و آخرها مغیب الشفق.

شیخ طوسی در تهذیب روایات را که ذکر می کند می گوید هذه الاخبار دالة على ان هذه الاوقات، هذه

الاولات مثلا ربع اللیل، لصاحب الاعدار، نماز مغرب تا یک چهارم شب برای معذورین است وقتش، لانها مقیده

بالموانع، چون در این روایات عذرها را مطرح کردند که افراد معذور مثل مسافر و امثال ذلک تا ربع لیل

مهلت داشتند. بعد می گوید که و الذی یکشف عما ذکرنا و انه لایجوز تاخیر المغرب عن غیوبة الشمس الا

عن عذر، کاشف از این که جایز نیست تاخیر نماز مغرب از غروب آفتاب مگر از روی عذر، این که ظاهر امر،

فوری است، الامر عندنا على الفور. تا اذان مغرب را گفتند امر داریم صل المغرب. امر هم که ظهور در فور

دارد، پس فیجب ان تكون الصلاة علیه واجبة فی هذا الحال.

در نهاییه، نهاییه کتاب فتاوی شیخ است، رساله عملیه شیخ بوده دیگه، و اول وقت صلاة المغرب عند غیوبة

الشمس و آخر وقته سقوط الشفق و لایجوز تاخیره من اول الوقت الى آخره الا لعذر و قد رخص للمسافر

تاخیر المغرب الى ربع اللیل. راجع به نماز عشاء هم می گوید اول وقت العشاء سقوط الشفق و آخره الى ثلث

اللیل. ادامه اش راجع به نماز عشاء توضیح داده که بعدا مطرح می کنیم.

در خلاف واضح تر گفته. می گوید اول وقت المغرب اذا غابت الشمس، آخره اذا غاب الشفق. و به قال

ابوحنیفه. این فتاوی عامه را در نظر داشته باشید، برای بحث بعدی بدرد می خورد. و احمد، احمد بن حنبل و

اسحاق و ابو ثور و ابوبکر بن منذر و حکى ابو ثور هذا المذهب عن الشافعی و لم یصححه اصحابه، ولی اصحاب

شافعی این را نپذیرفتند که شافعی این را می گوید، و قال الشافعی و اصحابه ان وقت المغرب وقت واحد و هو

اذا غابت الشمس و تطهر و اذن و اقام فانه یبتدأ بالصلاة فی هذا الوقت فان اخر الابتداء بها عن هذا الوقت فقد

فاته. معلوم می شود شافعی سخت تر گرفته. اوائل غروب آفتاب می گوید وقت نماز مغرب است، اگر بدون عذر

564 اوقات فرائض

تاخیر بیندازد از این وقت فقد فاته. و به قال الوزاعی. فقط این مالک، ذهب مالک الی ان وقت المغرب تمتد الی طلوع الفجر. و فی اصحابنا من قال بذلک. و منهم من قال ان وقت المغرب ممتد الی ربع اللیل. و منهم من قال، می گوید بعضی از اصحاب ما گفتند وقت نماز مغرب تا یک چهارم شب است.

دلیلنا، خب جناب شیخ دلیل شما بر این که وقت نماز مغرب تا سقوط شفق است چیست برای مختار؟ دلیلنا، دلیل شان را گوش بدهید! ان ما اعتبرناه مجمع علیه بین الفرقه المحقه انه من الوقت و ان ما اختلفوا، فی آخره و طریقه الاحتیاط تقتضی ما قلنا فانه اذا صلی فی هذا الوقت کان مؤدیا بلاخلاف و اختلفوا اذا صلی بعد هذا الوقت. می گوید احتیاط اقتضاء می کند قبل از سقوط شفق نماز مغرب را بخوانید چون قدرمتیقن از اداء همین است، بعد از سقوط شفق مورد اختلاف است.

ابوالصلاح حلبی در کافی، او هم می گوید اول وقت المغرب غروب الشمس و هو افضل و آخر وقت الاجزاء ذهاب الحمرة من المغرب. آخر وقت اجزاء برای مختار سقوط شفق است. و آخر وقت المضطر ربع اللیل، مضطر حق دارد تا یک چهارم شب صبر کند. البته بعدش می گوید اگر مختار هم تاخیر بیندازد نماز را تا وقت مضطر یعنی از سقوط شفق تاخیر بیندازد مختار تا قبل از یک چهارم شب، این هم اداء حساب می شود، قضاء نیست.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... نه. و آخر وقت المضطر ربع اللیل. راجع به نماز عشاء گفته که آخر وقت المضطر نصف اللیل. او راجع به نماز عشاء است. ... بله، و تاخیر المختار الصلاة عن وقته الی وقت المضطر تفريط معفو عن تفريطه مؤد غیر قاض و فعلها بعد الوقت قضاء و لیس بعدها. ... می گوید معفو عن تفريطه. منتها گفت وقت مضطر تا یک چهارم شب است ها! تا نیمه شب.

ابن حمزه در وسیله: وقت المغرب غروب الشمس الی غروب الشفق للمختار، الی ربع اللیل لصاحب العذر. ابن سلار در مراسم: المغرب یتمد وقته الی ان یبقى لغياب الشفق مقدار ثلاث رکعات. می گوید وقت مغرب امتداد دارد تا سه رکعت مانده به غروب شفق. بعد می گوید و قد روی جواز تاخیر المغرب للمسافر اذا جد به السیر الی ربع اللیل. روایت داریم که نماز مغرب را مسافری که عجله دارد، سریع می رود، جد به السیر، تا یک چهارم شب می تواند تاخیر بیندازد.

کیدری در مصباح الشیعة: اول وقت المغرب غیوبه الشمس و آخره غیوبه الحمرة من ناحیه المغرب للمختار و وقت الضرورة یمتد الی ربع اللیل. مضطر هم تا یک چهارم شب فرصت نماز مغرب را دارد. خب گفته می شود که آقا! باز هم بگویند لو کان لبان. دیگه چقدر بان؟ بیشتر از این؟ این، اشکال.

پاسخ اول: برخی از عبارات قدمات صریح در وقت وجوب نیست

به نظر ما بعضی از این عبارات صریح بود در وجوب ولی برخی از این عبارات مثل عبارت سید مرتضی صریح در وجوب نیست. اصلاً ممکن است دارد وقت فضیلت را بیان می کند. نگویند پس چرا آقا وجوب را بیان نکرد؟ خب شاید اهتمامی که اینها به وقت فضیلت داشتند، بیشتر بود. وقت وجوب را خب شاید نوع مردم می دانستند. خیلی واضح نیست. چون سید مرتضی در کتابهای دیگرش قبول کرده، اینطور که از ایشان نقل کردند قبول کردند امتداد دارد وقت مغرب تا بعد از سقوط شفق.

[سؤال: ... جواب:] بله. درست است. و حکمی بعض اصحابنا ان وقتها یمتد الی نصف اللیل قرینه گرفته ایشان وقت فضیلت نمی خواهد بگویند. اما از سید مرتضی خلافت هم نقل شده که ایشان قائل به امتداد تا بعد از سقوط شفق هست.

ولی حالا ما به عنوان مثال بگویم: خود صدوق، حالا سید مرتضی فراموش کردم این ذیل عبارت را ما قرینه گرفته بودیم بر این که ایشان وقت وجوب را می گویند نه وقت فضیلت در این کتاب ناصریات نه در همه کتابها، ولی صدوق قرینه هست در عباراتش. قرینه اش این است که در ذیل من لایحضره الفقیه می گویند، راجع به نماز عشاء می گویند، اول راجع به نماز عشاء گفت که فاول وقت العشاء ذهاب الحمرة و آخر وقتها نصف اللیل و فی روایة معاویة بن عمار وقت العشاء الی ثلث اللیل و کان الثلث هو الاوسط و النصف هو آخر الوقت. همین صدوق در کتاب هدایه چی گفت؟ در کتاب هدایه آمد گفت و وقت العشاء من غیوبه الشفق الی ثلث اللیل. همان که در من لایحضره الفقیه گفت که افضل ثلث اللیل است، در کتاب هدایه به طور مطلق گفت، گفت و وقت العشاء من غیوبه الشفق الی ثلث اللیل. و لذا اینها انسان را متحیر می کند که نکند مثل صدوق، اینها می خواستند وقت فضیلت را بگویند. و الا معنا ندارد در کتاب هدایه بگویند وقت

العشاء من غيبوبة الشفق الى ثلث الليل و در من لايحضره الفقيه كه بحث استدلالی می‌کند می‌گوید و كان الثلث هو الاوسط، ثلث الليل افضل است و الا آخر وقت نماز عشاء نیمه شب است.

[سؤال: ... جواب:] راجع به نماز عشاء گفته، قبول داریم، ولی همین نماز عشاء را در کتاب هدایه گفت كه وقت العشاء من غيبوبة الشفق الى ثلث الليل.

بعضی از این عبارتها واضح نیست برای ما كه وقت وجوب را می‌خواهند بگویند مثل همین عبارت كتاب هدایه صدوق؛ وقت فضیلت را می‌خواهند بگویند.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! بالاخره وقتی در كتاب استدلالیش كه حجة بينی و بين ربی هست می‌گوید كان الثلث هو الاوسط، ثلث ليل وقت افضل است بعد همین عبارت را در هدایه بطور قطعی گفته كه وقت العشاء من غيبوبة الشفق الى ثلث الليل، جا می‌گذارد برای این كه بگوییم شیخ صدوق وقت فضیلت را می‌خواسته در كتاب هدایه.

پاسخ دوم: كلام مرحوم شيخ در خلاف: وقت وجوب بودن سقوط شفق، مورد اختلاف است

حالا من اصرار ندارم، حالا همه این‌هایی كه نقل كردیم، بگویید اصلا وقت وجوب را می‌گویند تا سقوط شفق، بیشتر از این كه نیست، اصلا بعضی از این‌ها می‌گویند وقت مختار سقوط شفق است كه بعد از او اصلا مختار نمازش قضاء می‌شود، از این كه بالاتر نیست ولی خود شیخ طوسی در كتاب خلاف گفت مختلف فیه بین اصحابنا، گفت مورد اختلاف هست. وقتی شیخ طوسی می‌گوید این كه بعد از سقوط شفق نماز مغرب امتداد دارد و قتش یا ندارد مختلف فیه و ما از باب احتیاط می‌گوییم نماز نخوانید در آن زمان بعد از سقوط شفق، یعنی برای ما روشن نیست؛ قدرمقیّن‌گیری می‌کنیم. وقتی برای شیخ طوسی از باب احتیاط نماز مغرب قبل از سقوط شفق متعین است با این كه خب مقتضای اصل عملی براءت است نه احتیاط، می‌گوید احتیاط این را اقتضاء می‌کند، بعد هم در تهذیب گفت الامر دال علی الفور كه مطلب درستی هم نیست. امر چه ظهوری دارد در فوریت، این‌ها نشان می‌دهد كه واقعا واضح نبوده برای متشرعه؛ بحث استدلالی جنجالی بوده. ما هم همین را می‌گوییم. ما می‌گوییم چرا باید این مطلب مورد ابتلاء آن مردم مختلف فیه بشود و جنجالی بشود؟! این مطلب به این مهمی اگر حكم شرعی بود باید واضح بشود برای متشرعه نه مختلف فیه.

فرائض ۵۶۷

[سؤال: ... جواب:] وجوب اگر بود، لبان و اشتهر. پس وجوب ثابت نیست. پس این ادله وجوب درست نیست چون لو کان لبان و اشتهر.
این راجع به این بحث.

تتمیم: گرچه روایات سقوط شفق موافق جمهور عامه نیست لکن روایات نیمه شب و ربع شب

مخالف جمهور عامه است

مطلب دوم این بود که ما گفتیم این روایات سقوط شفق موافق عامه است. ولی از این عبارتها پی بردیم نه، مالک چیز دیگری می گوید. ما خب بقیه فقهاء عامه را [دیدیم] که مشهور عامه بودند گفتند تا سقوط شفق، حتی شافعی گفت قبل از سقوط شفق، اما مالک می گوید تا طلوع فجر. ما ممکن است روایات نیمه شب را ترجیح بدهیم چون مخالف هر دو قول عامه است؛ هم قول مشهور عامه، هم قول مالک. چون مالک گفت الی طلوع الفجر، مشهور عامه گفتند الی غسق اللیل. نصف شب که در روایت قاسم بن عروه گفته مخالف عامه است، سقوط شفق موافق مشهور عامه است ولی آن روایتی که می گوید نیمه شب یا حتی آن روایت ربع اللیل که ظاهر روایت ربع اللیل این است که جایز است بعد از سقوط شفق، این مخالف عامه است. هیچکدام از عامه این را نگفتند.

و لذا این بیان دیروز را این جور تتمیم می کنیم که این روایات مخالف، می شود مخالف عامه و لو روایات سقوط شفق موافق جمیع عامه نیست.

اشکال: موافقت با مشهور عامه کافی است برای ترجیح

نفرمایید که خب مشهور عامه که گفتند سقوط شفق، پس این روایت سقوط شفق موافق مشهور عامه است.

پاسخ: مالک (فقیه معروف عامه در زمان معصوم) قائل به طلوع فجر بوده

خب ما مشکل داریم. چون فقه مالک با توجه به این که مالک فقیه مدینه بوده، هم در اواخر بنی امیه هم در اوائل بنی عباس، امام اهل سنت بوده مالک و از آن روحانیونی بوده که می ساخته با همه حکومت ها، هم

با بنی امیه می‌ساخته هم با بنی عباس و لذا قبولش داشتند، این مالک معروف بوده فقیه عامه است، ابوحنیفه بعدها فقیه عراق شده یا شافعی که اصلاً متولد است در زمان متاخر، در زمان امام صادق علیه السلام اصلاً نبوده یا احمد بن حنبل متاخر است. و لذا ما نمی‌توانیم از قول مالک بگذریم در بحث ترجیح به مخالفت یا موافقت عامه. و لذا نمی‌توانیم در این که این روایات سقوط شفق موافق عامه است از فتوی مالک صرف نظر کنیم، خب بگوییم این موافق مشهور عامه است، موافق مالک که نیست، مالک هم سقوط شفق نمی‌گوید.

حالا ما راجع به آن بحث نماز مغرب خلاصه حرف‌مان این است که یا جمع عرفی دارند کما ذهب الیه کثیر من الاعلام منهم سید البروجردی، گفته روایات دال بر ترخیص تاخیر نماز مغرب از سقوط شفق این‌ها قرینه واضح‌اند بر رفع ید از آن ظهور روایت سقوط شفق در وجوب، روایات ربع اللیل را هم که کسی فتوی نداده، خب ما هم بعید نمی‌دانیم این جمع عرفی را، اگر این جمع عرفی را نپذیرفتید عرض کردم تعارض و تساقط و رجوع به عام فوقانی که نیمه شب معیار است یا اصل برائت که باز مقتضایش این است که سقوط شفق آخر وقت نماز مغرب نیست.

ادامه وقت نماز عشاء

اول وقت

شیخ طوسی: مقتضای احتیاط اتیان نماز عشاء است بعد از سقوط شفق

راجع به نماز عشاء، مبدأ نماز عشاء را عده‌ای مثل مرحوم شیخ طوسی هم گفتند اول سقوط شفق. اتفاقاً شیخ طوسی هم در خلاف می‌گوید آقا! اگر قبل از سقوط شفق نماز عشاء را بخوانید مختلف فیه است، بعضی‌ها می‌گویند صحیح است بعضی‌ها می‌گویند ناصحیح است، ولی اگر بعد از سقوط شفق نماز عشاء را بخوانید همه می‌گویند صحیح است و طریق احتیاط این است که بعد از سقوط شفق نماز عشاء را بخوانید.

جواب اول: مقتضای صناعه اصولی، جریان برائت است

خب ما می‌گوییم این طریق احتیاط خلاف صناعه اصولیه است. اصل برائت جاری می‌شود.

جواب دوم: مقتضای روایت معتبره اجزاء نماز عشاء است قبل از سقوط شفق

ثانیا خلاف روایات است. خود روایت می‌گفت پیغمبر لالعه، من غیر عله نماز عشاء را اول غروب آفتاب بلافاصله بعد از نماز مغرب خواند تا به مردم نشان بدهد که دین، آسان است. خب روایت معتبره است؛ نوبت نمی‌رسد به احتیاط کاری ما.

آخر وقت

مهم منتهای نماز عشاء است. منتهای نماز عشاء باز هم مورد اختلاف است که آیا نیمه شب است یا ثلث لیل است. این هم مورد اختلاف است.

آراء

قول اول: آخر وقت فضیلت، ثلث شب و آخر وقت اجزاء، نصف شب

ما عبارت تذکره را بخوانیم: اول وقت العشاء عند الفراغ من فضیلة المغرب لكن الافضل تاخيرها الى سقوط الشفق. تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید و للشيخ قول آخر و هو ان اول وقتها سقوط الشفق و هو قول آخر للمرتضى و قول الجمهور كافة. جمهور اهل سنت یعنی همه اهل سنت گفتند که اول وقت نماز عشاء سقوط شفق هست، بعد ایشان می‌گوید و لكن روایات در این باب محمول بر استحباب است. اما آخر وقت عشاء، می‌گوید آخر وقت العشاء للفضيلة الى ثلث الليل و للاجزاء الى نصف الليل. نظر سید مرتضی این است. بعد می‌گوید و هو قول المرتضى و ابن الجنيد و هو احد قولی الشافعی و به قال ابن المبارک و الثوری و ابو ثور و احمد فی رواية.

قول دوم: (شیخ در نهاییه): آخر وقت اجزاء، ثلث شب

بعد می‌گوید و للشيخ قول آخر انه ثلث الليل. شیخ قول دیگری دارد که در نهاییه ذکر کرده می‌گوید آخر وقت نماز عشاء ثلث الليل است. و هو القول الثاني للشافعی. قول دوم شافعی، یعنی احد القولینی که از شافعی نقل شده همین است. و به قال ابوهريرة و عمر بن عبدالعزيز و مالک و احمد فی رواية. این کلام علامه در تذکره.

مختار (و هو المشهور): نیمه شب

به نظر ما راجع به نماز عشاء هم با این که روایات متعارض هست، اما قول صحیح این است که بگوییم منتهای نماز عشاء نیمه شب هست. چرا؟ برای این که روایات را ما قبول داریم، روایات مختلف است، مشهور آن روایاتی را عمل کردند که می گوید منتهای وقت عشاء نیمه شب است، ولی خب قول شیخ طوسی در نهاییه بود، قول شیخ مفید بود که ثلث اللیل است، صاحب حدائق همان نظریات خودش را اینجا هم اعمال کرده، گفته واجب است شخص مختار نماز عشاء را قبل از یک سوم شب، بخواند، بله، ذوی الاعذار جایز است تا نیمه شب صبر کنند، اما به نظر ما حق با مشهور است.

خب روایات را بررسی کنیم، فعلا ادله قول مشهور را می آورم:

دلیل اول: صحیح زرارہ: تفسیر غسق لیل در آیہ شریفہ بہ انتصاف اللیل

صحیح زرارہ که می گفت اقم الصلاه لدلوك الشمس الى غسق الليل، دلوك شمس را گفت زواله، غسق اللیل را گفت منتصفه و فی ما بین دلوك الشمس الى غسق الليل اربع صلوات.

اگر ما بودیم و آیہ، نه دلوك الشمس ظهور داشت در زوال نه غسق الليل ظهور داشت در نصف شب. چرا؟ برای این که دلوك را دو جور معنا کردند لغویین، غسق را هم سه جور معنا کردند. دلوك به معنای زوال شمس آمده به معنای غروب شمس هم آمده. صحیح زرارہ حجت را بر ما تمام کرده، فرموده دلوك الشمس زواله. غسق الليل هم مردد است در لغت که تاریکی شب یعنی بعد از زوال حمره مغربیه یا اوج تاریکی شب، نیمه شب یا انتهای تاریکی شب، طلوع فجر. سه احتمال دارد. هر کدام از این سه احتمال هم طرفداران خودش را دارد. سید مرتضی هم در ناصریات مثل این که صحیح زرارہ را توجه نکرده بوده، غسق الليل را به سقوط الشفق معنا کرده. چون وقتی می گوید انتهاء وقت نماز مغرب سقوط شفق هست، می گوید دلیل ما آیہ اقم الصلاه لدلوك الشمس الى غسق الليل است و غسق الليل غلبه الظلمه.

پس ما اگر بودیم و آیہ شریفه نمی توانستیم بگوییم غسق الليل یعنی نصف شب. چون لغت به معنای نصف شب معنا نکرده. سه احتمال دارد: سقوط شفق که ابتدای تاریکی شب است، اوج تاریکی شب که نصف

فرائض ۵۷۱

شب است، انتهاء تاریکی شب که طلوع فجر است. اما صحیحه زرارہ بله، صحیحه زرارہ تکلیف را مشخص کرده: و غسق اللیل انتصافه.

پس این دلیل اول است که نماز عشاء امتداد دارد وقتش تا نیمه شب.

دلیل دوم: صحیحہ بکر بن محمد

دلیل دوم، او را هم بخوانم بقیه روایات باشد برای فردا ان شاء الله.

صحیحہ بکر بن محمد: اول وقت العشاء ذهاب الحمره و آخر وقتها غسق اللیل یعنی نصف اللیل. این هم روایت دوم.

ان شاء الله بقیه روایات و روایات معارضه را فردا بررسی می کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۵۵

سه شنبه - ۹۵/۱۰/۲۸

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله في الارضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به وقت نماز عشاء بود که عرض کردیم تاره در ابتداء وقت بحث می شود و تاره در انتهاء وقت نماز عشاء.

ادامه بحث اول وقت نماز عشاء: غروب آفتاب اول وقت است

راجع به ابتداء وقت نماز عشاء بحث کردیم و استظهار کردیم ابتداء وقت، غروب آفتاب است.

اشکال اول: سقوط شفق قول مشهور قدمات است

هر چند در اینجا هم بزرگانی مثل مفید، سید مرتضی در ناصریات، شیخ طوسی، سلار و همین طور ابن ابی عقیل و ابن جنید گفتند ابتداء وقت عشاء سقوط شفق هست.

جالب این است: شیخ در خلاف می گوید الاظهر من مذهب اصحابنا و روایاتهم ان اول وقت العشاء اذا غاب الشفق و فی اصحابنا من قال اذا غابت الشمس. می گوید اظهر از مذهب اصحاب ما و روایاتشان این است که اول وقت عشاء سقوط شفق هست و فی اصحابنا من قال اذا غابت الشمس.

عبارت شیخ در خلاف ظهور در مشهور بودن قول سقوط شفق ندارد

که البته این نشان می دهد که قول به این که ابتداء نماز عشاء سقوط شفق بوده قول شاذ و نادر نبوده، اما این که قول مشهور بوده، نمی شود از این عبارت فهمید.

حالا بر فرض قول مشهور هم باشد، ما عرض کردیم مفاد روایات این است که از غروب آفتاب می شود نماز عشاء را خواند.

اشکال دوم (شیخ طوسی): روایات غروب آفتاب ناظر به فرض عذر است

مرحوم شیخ طوسی در تهذیب جواب داده از این روایات. گفته این روایات را حمل می کنیم بر فرض عذر. می گوئیم افرادی که عذر عرفی دارند اول اذان مغرب نماز مغرب و عشاء را بخوانند بروند دنبال کارشان، اما افرادی که عذر ندارند صبر کنند برای نماز عشاء ذهاب حمرة مغربیه یعنی سقوط شفق بشود بعد نماز عشاء بخوانند. ایشان فرموده است که وجه این توجیه ما این است که خب در صحیحہ حلبی دارد: لا بأس ان تعجل العشاء فی السفر قبل ان یغیب الشفق، قید زده فی السفر، در سفر مانعی ندارد که نماز عشاء را قبل از سقوط شفق بخوانی. یا در صحیحہ ابی عبیده دارد: کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا کانت لیلة مظلمة و ریح و مطر صلی العشاء الآخرة بعد صلاة المغرب.

پاسخ: جمع عرفی مقتضی حمل سقوط شفق بر وقت فضیلت است

خب انصافا این فرمایش تمام نیست. چرا؟ برای این که صریح موثقہ ابن بکیر این بود که: صلی رسول الله صلی الله علیه و آله بالناس المغرب و العشاء قبل الشفق من غیر علة و انما فعل ذلك لیتسع الوقت علی امته. منافات ندارد با این روایتی که شیخ طوسی نقل کرد: کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا کانت لیلة مظلمة. روش پیامبر این بود که بعد از سقوط شفق نماز عشاء می خواند مگر شبهای بارانی ولی گاهی بدون

فرائض ۵۷۳

علت قبل از سقوط شفق نماز عشاء را می‌خواند و لو حداقل یک بار تا به مردم نشان بدهد که وقت، موسع است، لیتسع الوقت علی امته. جمع عرفیش اقتضاء می‌کند حمل بر افضلیت بکنیم. این که گفتند بعد از سقوط شفق نماز عشاء بخواند که عمدتاً صحیح‌ه حلبی هست که در صحیح‌ه حلبی این تعبیر آمده که گفته که متی تجب العتمه قال اذا غاب الشفق، خب وجوب را ما حمل می‌کنیم بر تاکد استحباب. متی يجب العشاء قال اذا غاب الشفق یعنی مستحب موکد است که نماز عشاء را بعد از سقوط شفق بخوانیم. وجوب که نص در وجوب اصطلاحی نیست. غسل الجمعة واجب ای ثابت. بله، ظهور وجوب در وجوب مصطلح است اما نص نیست قابل حمل بر استحباب یا تاکد استحباب است.

ادامه بحث آخر وقت نماز عشاء

توضیح قول دوم: یک سوم شب نظر شیخ طوسی است نه مشهور

اما راجع به انتهاء وقت عشاء هم شیخ مفید در مقنعه می‌گوید یک سوم شب که تمام بشود وقت عشاء تمام شده. شیخ در خلاف چی می‌گوید؟ الاظهر من مذاهب اصحابنا و من روایاتهم ان آخر وقت العشاء اذا ذهب ثلث الليل وقد روى نصف الليل. کانه اظهر از مذاهب اصحاب این است که آخر وقت عشاء ثلث شب است، یک روایتی هم داریم که نصف شب.

به نظر ما الاظهر من مذهب اصحابنا نه این که مذهب ظاهر و مشهور این است. نه. المذهب لی، یعنی از آراء اصحاب این رأی برای من اظهر است.

[سؤال: ... جواب:] اظهر من مذاهب اصحابنا و من روایاتهم ان آخر وقت العشاء اذا ذهب ثلث الليل، یعنی ظاهر برای من از میان فتاوی اصحاب و روایات اصحاب این قول است. معنایش این نیست که الاظهر من مذاهب اصحاب یعنی مذهب اظهر و اشهر این است. ... بله این تعبیر و قد روى نصف الليل یک مقدار کم‌لطفی هست، کانه یک روایت شاذی هم داریم، اما بالاخره نشان نمی‌دهد که مذهب اشهر و اظهر اصحاب این است. نه. می‌گوید استظهار من این است که این مذهب از مذاهب اصحاب صحیح است نه بقیه مذاهب و فتاوی. این ظهور در شهرت ندارد.

بهرحال حالا بر فرض شهرت هم باشد مهم نیست. برای این که ما قرینه ذکر می کنیم بر عدم خروج وقت نماز عشاء با مضی ثلث شب.

قول سوم (صاحب حدائق): وقت امتثال برای مختار تا ثلث شب، برای مضطر تا نیمه شب

صاحب حدائق گفته که من قائل به این نیستم که وقت اداء تا یک سوم شب هست در نماز عشاء، نه، وقت اداء تا نیمه شب است اما وقت وجوب مبادرت برای مختار و غیر معذور این است که تا یک سوم شب نشده نماز عشاء را بخواند. گعده می کند، شب نشینی می کند، می گوید حالا که وقت است، ساعت ده و نیم نماز عشاء مان را می خوانیم، این ها عذر عرفی نیست، خلاف شرع است این کار. این نظر صاحب حدائق. می گوید البته قضاء نمی شود، و لکن لو اخرها کان اداء.

ادله قول اول (نیمه شب)

ادله امتداد وقت عشاء تا نصف شب را اول بگوییم بعد ادله شیخ طوسی را بگوییم.

دلیل اول: صحیح زراره در تفسیر غسق اللیل

یکی اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل بود که صحیح زراره گفت و غسق اللیل انتصافه.

اشکال: این صحیح قابل حمل بر مضطر و یا وقت اجزاء است

ما دیروز می گفتیم که این قابل حمل است بر فرض اضطرار. که این را گفتند برای این که مضطر را هم شامل بشود. چه در حال اضطرار چه در حال اختیار تا نیمه شب بیشتر وقت نداری اما اگر مختار باشی تا ثلث شب وقت داری. تقیید بزیم این آیه را، بگوییم مختار تا یک سوم شب فرصت دارد. یا حالا به لحاظ وقت اداء یا مثل صاحب حدائق بگوییم به لحاظ وقت وجوب مبادرت، وجوب مبادرت در حق مختار تا یک سوم شب است اما آیه می گوید تا نیمه شب وقت اداء باقی است.

پاسخ: محقق خوئی: حمل مطلق بر فرض اضطرار، عرفی نیست

مرحوم آقای خوئی فرموده که نه، این خلاف صراحت آیه است این جور توجیه کردن. آیه دارد خطاب به پیغمبر می کند و مفادش این است که وظیفه اولیه را می گوید نه حالات ثانویه. اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل، چرا گفتید الى غسق الليل؟ برای این که مضطربین را ما در نظر گرفتیم. این عرفی است؟ این عرفی نیست. و لذا کانه این تفصیل بین وقت مختار و وقت مضطر که وقت مختار تا یک سوم شب است در نماز عشاء خلاف صراحت آیه است.

ما قبلا مشابه همین را می گفتیم. می گفتیم حمل مطلقات بر صورت اضطرار، عرفی نیست. ما قبلا این جور می گفتیم. مغرب در آیه ذکر نشده بود ولی دیگه آخرین نماز یومیه عشاء است، غسق الليل قدرمیتین این است که برای عشاء گفتند، کان گفته اقم صلاة العشاء الى غسق الليل، بعد بیاییم بگوییم این را برای مضطربین گفتند، ما قبلا هم این اشکال آقای خوئی را داشتیم.

جواب: مانحن فیه مانند اکل میته نیست

و لکن وجه این که رفع ید کردیم از این اشکال این است که اضطرار در اینجا از آن اضطرارهای جاهای دیگر نیست. خیلی ها در حال سفرند، خیلی ها در حضر حاجت عرفیه دارند، اضطرار اکل میته نیست. حاجت عرفیه دارند. جای مناسب گیر نمی آورد نماز عشاءش را بخواند تا ثلث لیل می گذرد.

[سؤال: ... جواب:] چرا؟ بابا! در این ترافیک های تهران، شما که خودتان اهل عرف هستید دیگه، چقدر گیر می کنند؟ ... قدیم هم در راه رفتن به خانه است، حالا باز هم می گوید آنقدر طول نمی کشید، هر چی ما می گوییم اشکال نکنید، این ها مثال است. بالاخره حاجت عرفیه زیاد بوده. سفر زیاد بوده، خب خدا کل حالات مکلفین را دیده.

مخصوصا اگر بگوییم وقت اداء را دارد می گوید نه وقت وجوب مبادرت. وقت اداء نماز عشاء برای مختار هم تا نیمه شب است به نظر ما، کما این که صاحب حدائق گفت. شبهه این است که وقت وجوب مبادرت به نماز عشاء در غیر حاجت عرفیه، در موارد عدم عذر عرفی، بعضی از روایات می گوید تا یک سوم شب است. آیا اطلاق آیه را تقیید زدن به این که و لکن اذا لم یکن حاجة عرفیة توجب التأخیر، حاجت عرفیه ای نداشته

باشی که سبب تاخیر بشود تکلیفا لازم است قبل از یک سوم شب نماز عشاء را بخوانی آیا این جمله در کنار آیه قرار بگیرد تنافی دارد با آیه؟ اباء دارد آیه از این جمع؟ این برای ما واضح نیست.

[سؤال: ... جواب:] بله ولی خیلی‌ها حاجت عرفیه دارند، در سفرند، در جنگ هستند، چقدر می‌جنگیدند آن زمان. حالا ترافیک تهران نبوده، جنگ که بوده و گرفتاری‌های دیگه بوده که، حاجات عرفیه که بوده. پس خلاف صراحت آیه نیست که ما بیاییم بگوییم تکلیفا شخصی که عذر عرفی ندارد تا یک سوم شب نشده نماز عشاء را بخواند. و لو ما قبلا این فرمایش آقای خوئی را در بعضی از جاها مطرح می‌کردیم، می‌خواهم بگویم فرق می‌کند. ما می‌گفتیم حمل خطاب مطلق بر مضطر، عرفی نیست اما این خطاب مطلق را حمل کنیم، بگوییم که آقا! این را که گفتند اقم الصلاة لدلوك الشمس الی غسق الليل، برای این که مسافرها را هم در نظر گرفتند، حاجت عرفیه‌دارها را هم در نظر گرفتند، وقت اداء را هم در نظر گرفتند گفتند اقم الصلاة لدلوك الشمس الی غسق الليل. منافات ندارد برای کسی که در حضر است، حاجت عرفیه ندارد و لو وقت ادائش تا نیمه شب است اما وقت تکلیف به مبادرتش تا یک سوم شب باشد. این خلاف آیه است اما خلاف صراحت آیه نیست.

دلیل دوم: صحیحه بکر بن محمد

خب روایت دوم صحیحه بکر بن محمد را خواندیم: و آخر وقتها الی غسق الليل یعنی نصف الليل.

اشکال: قابل حمل بر فرض اضطرار است

حالا بر فرض این یعنی نصف الليل در کلام امام باشد باز همان اشکال قبلی پیش می‌آید که این صحیحه بکر بن محمد مثل آیه است دیگه. و آخر وقت العشاء الی غسق الليل یعنی نصف الليل اما منافات ندارد که قابل تقیید باشد. کسی که حاجت عرفیه ندارد و در سفر نیست، سریع قبل از یک سوم نماز عشاء را بخواند.

دلیل سوم: روایت قاسم بن عروه

روایت سوم روایت قاسم بن عروه است: اذا غربت الشمس دخل وقت الصلاة الی نصف الليل الا ان هذه قبل هذه.

اشکال: قابل حمل بر فرض اضطرار است

این هم همان اشکال را دارد که این اطلاق قابل تقیید است.

دلیل چهارم: موثقه حلبی

روایت چهارم موثقه حسن بن محمد بن سماعه که تا می‌رسد به حلبی: العتمه الی ثلث اللیل او الی نصف اللیل و ذلك التضييع.

آقای خوئی فرموده خب این دلیل بر این است که جایز است تاخیر تا نزدیک نیمه شب. چون فرمود العتمه الی ثلث اللیل او الی نصف اللیل.

اشکال: این روایت مؤید قول صاحب حدائق است

و این برای ما مفهوم نیست. اگر آقای خوئی می‌خواهند بفرمایند معلوم می‌شود وقت اداء نماز عشاء تا نیمه شب است، بله، درست است. اما رد کلام صاحب حدائق نمی‌کند. اتفاقاً مؤید کلام صاحب حدائق است چون می‌گوید و ذلك التضييع. اگر نماز عشاء را از یک سوم شب تاخیر بیندازی برود به سمت نیمه شب، قبل از نیمه شب بخوانی این تضييع است. خب تضييع که شد قرآن می‌گوید حافظوا علی الصلوات یعنی لاتضيعوا. و ذلك التضييع روایت می‌گوید. یعنی اگر بعد از یک سوم شب بخواهی بخوانی که می‌رود به سمت نیمه شب و ذلك التضييع. این دومی و ذلك التضييع.

[سؤال: ... جواب:] نه. و ذلك التضييع نه این که اگر نیمه شب نخواندی، رفت افتاد به بعد از نیمه شب تضييع است. نه این ظاهرش این است که این دومی را که می‌گوییم و لو وقت باقی است ولی این تضييع است. ... ظاهر این روایت این است که اگر از یک سوم شب تاخیر بیندازی برود بعد از یک سوم شب این تضييع است، خلاف حافظوا علی الصلوات است. این که ما بگوییم نه، این شاید معنایش این باشد که اگر از نیمه شب به بعد بخواهی بخوانی این تضييع است این خلاف ظاهر است.

ببینید! حداقل این روایت دلیل بر قول مشهور نیست که می‌گویند جایز است تاخیر تا نیمه شب. چون و ذلك التضييع لاقبل ما يصلح للقربنية است که بخواهد بگوید نکن این کار را. درست است من می‌گویم تا نیمه شب وقت هست اما در حال اختیار این کار را نکن، این کار تضييع حساب می‌شود نسبت به حق نماز.

[سؤال: ... جواب:] دلیل بر قول مشهور لاقبل نیست که استدلال کردند مثل آقای خوئی به عنوان دلیل قول مشهور. بلکه ما بعید نمی‌دانیم دلیل بر قول صاحب حدائق هم باشد این جمله و ذلك التضييع.

دلیل پنجم: موثقه ابی بصیر

روایت پنجم: موثقه سماعه از ابی بصیر: لولا انی اخاف ان اشق علی امتی لاخرت العتمه الی ثلث اللیل و انت فی رخصه الی نصف اللیل و هو قطع اللیل. پیامبر فرمود اگر سخت نمی‌شد بر امت، من جور دیگه نماز عشاء را تشریع می‌کردم. نماز عشاء را اصلاً می‌گذاشتم بعد از یک سوم شب. چرا؟ برای این که فاصله بین نمازها متناسب بشود، نماز صبح با نماز ظهر خیلی فاصله دارد، نماز ظهر با نماز عصر خیلی فاصله دارد، حالا بالاخره فاصله‌اش کم نیست، نماز عصر با نماز مغرب خیلی فاصله ندارد، نماز مغرب و عشاء خیلی فاصله ندارد، اگر من بودم مشقت بر امت نداشت می‌گفتم نماز عشاء را از یک سوم شب بخوانید. حدوداً حالا نه و نیم می‌شود الان. و انت فی رخصه.

البته این را بعداً بحث می‌کنیم این مصلحت تشریع است. یعنی اگر خوف مشقت بر امت نبود این جور تشریع می‌کردند. ولی حالا که خوف مشقت بر امت است جور دیگر تشریع کردیم گفتیم از اول غروب و وقت فضیلت هم اول سقوط شفق است. تشریع فعلی او است که اول غروب، وقت عشاء و اول وقت فضیلت هم سقوط شفق است. ولی این حکم فعلی ناشی است از خوف مشقت بر امت. اگر خوف مشقت بر امت نبود ما جور دیگر تشریع می‌کردیم نماز عشاء را. ترغیب نیست به این که الان نماز عشاءتان را در ثلث لیل بخوانید. می‌گوید لولا انی اخاف اشق علی امتی لاخرت یعنی اگر مشقت بر امت نبود به مردم می‌گفتم مردم! نماز عشاء را بعد از گذشت یک سوم شب بخوانید اما هدیه دادم به امت، از این مصلحت رفع ید کردیم، تشریع فعلی شد بر اساس غروب آفتاب و وقت فضیلت هم طبق روایات دیگر شد بر اساس سقوط شفق. خود پیغمبر هم هنگام سقوط شفق نماز عشاء می‌خواند. حکم فعلی بر اساس همین رعایت عدم وقوع مسلمین در

فرائض ۵۷۹

مشقت تشریع شده، هم حکم فعلی وجوب که از غروب شمس است هم حکم فعلی فضیلت که هنگام سقوط شفق است و در روایات دیگر ترغیب کردند، خود پیغمبر هم هنگام سقوط شفق نماز عشاء می خواند ولی این حکم فعلی در آن لحاظ شده غبطه مسلمین. لولا انی اخاف ان اشق علی امتی لاخرت العتمه الی ثلث اللیل. این یک مطلب.

بعد فرمود و انت فی رخصه الی نصف اللیل.

این روایت قابل تقیید نیست

انصافا این روایت دیگه قابل توجیه نیست. صاحب حدائق این روایت را چه کار می خواهد بکند، و انت فی رخصه الی نصف اللیل. خب این نمی سازد با این که برای شخص مختار و غیر معذور واجب باشد مبادرت به نماز عشاء قبل از ثلث لیل. دارد صراحتا می گوید و انت فی رخصه الی نصف اللیل و هو غسق اللیل. وقتی این جوری می گوید قابل حمل نیست بر این که نخیر، گناه است اگر تا یک سوم شب نماز عشاء را نخوانی. این روایت می گوید و انت فی رخصه الی نصف اللیل. قابل حمل نیست. و این اقوی ظهورا هست. و لذا آن روایت و هو تضييع را حمل می کنیم بر فرض این که تضييع وقت فضیلت نماز عشاء است.

[سؤال: ... جواب:] آقا! می گوید و انت فی رخصه. خطاب می کند به ابی بصیر می گوید و انت فی رخصه. بعد بگوئیم و انت فی رخصه یعنی در سفر؟ ... ما قضایای حقیقه را گفتیم. قضایای حقیقه را که می گوید که و وقت العشاء الی غسق اللیل. اما قضیه خارجی که خطاب می کند به ابوبصیر و انت فی رخصه الی نصف اللیل و هو غسق اللیل، انصافا این جمع، عرفی نیست. به عرف این دو تا خطاب را بدهی، قطعا حمل می کند و هو تضييع را بر تضييع فضیلت نماز عشاء.

بر فرض تعارض، مرجع، اطلاقات و سپس اصل برائت است

اگر هم قبول نکنید این را، تحریر برای عرف حاصل بشود که بیفتد به چه کنم چه کنم، خب کافی است ما رجوع می کنیم به اطلاقات. می گوئیم وقت نماز عشاء تا نصف شب است طبق اطلاقات مثل روایت قاسم بن عروه و صحیح زراره. و اصل برائت هم که موافق ما است.

ادله قول دوم (ثالث شب)

اما حالا روایاتی که می گوید آخر وقت عشاء ثالث لیل است آن ها را هم بررسی کنیم.

دلیل اول: صحیحہ معاویہ بن عمار

یکی صحیحہ معاویہ بن عمار است: ان وقت العشاء الى ثالث الليل.

اشکال: قابل حمل بر وقت فضیلت و الا بعد از تعارض مرجع اصل برائت است

خب این طرف معارضه است. او می گوید و انت فی رخصه الى نصف الليل این می گوید ان وقت العشاء الى ثالث الليل. یا جمع می شود [و حمل می شود] وقت العشاء الى ثالث الليل بر وقت فضیلت كما هو الصحيح یا تعارض کنند رجوع می کنیم به اصل برائت.

[سؤال: ... جواب:] این که لغو می شود حکم فعلی را رها کنند بروند حکم لولایی را بیان کنند، حکم لولا مشقت. مثل این که بگویند مسواک زدن واجب است. می گویند چرا این جور گفتی؟ می گوید لولا ان اشق علی امتی لکان يجب السواک.

[سؤال: ... جواب:] فضیلت است دیگه. ... بابا! آن که پیغمبر خودش فرمود لولا اخاف ان اشق علی امتی لاخرت العتمه الى ثالث الليل. می خواهد بیان کند من چقدر دلم به حال شما می سوزد، چقدر بالمؤمنین رئوف رحیم هستم تا یک کمی این مسلمان ها به فکر اهل بیت پیامبر باشند، اینقدر ظلم نکنند. بد است؟ می گوید من بخاطر شما این کارها را کردم شما هم یک مقدار مراعات کنید. قل لاسئلكم عليه اجرا الا الموده فی القربى. نمی خواهد که حکم شرعی فعلی بگوید. اتفاقا خودش پیامبر گفته لولا اخاف ان اشق علی امتی لاخرت العتمه الى نصف الليل.

دلیل دوم: معاویہ بن وهب

موثقه معاویہ بن وهب: اینجا دارد که: پیامبر دو روز مواجه شد با جبرئیل. روز اول به پیامبر گفت که حین سقوط الشفق نماز عشاء بخوان، فردا ثالث الليل که رسید به پیامبر گفت که نماز عشاء بخوان بعد گفت و ما بینهما وقت. از سقوط شفق تا ثالث الليل وقت است برای نماز عشاء.

اشکال اول: قابل حمل بر وقت فضیلت و الا بعد از تعارض مرجع اصل برائت است

خب ما می‌گوییم مقتضای جمع عرفی بین این روایت و انت فی رخصه الی غسق اللیل این است که حمل بر فضیلت بکنیم. تا ثلث اللیل وقت فضیلت عشاء باقی است. و اگر هم تعارض کنند خب اصل برائت.

اشکال دوم (محقق خوئی): روایت نص در جواز اتیان بعد از ثلث شب است

آقای خوئی فرموده که این روایت که اصلا خلاف نظر شیخ طوسی و صاحب حدائق است. چون پیغمبر در این روایت نماز عشاء را بعد از ذهاب ثلث اللیل خواند. حین ذهاب ثلث اللیل فامره فصلی العشاء. خب قطعا دیگه بعد از ذهاب ثلث اللیل دیگه نظر شیخ طوسی تامین نمی‌شود. شیخ طوسی می‌گفت قبل از این که یک سوم شب بگذرد نماز عشاء تمام بشود. صاحب حدائق هم همین را می‌گفت.

پاسخ: مقصود، به قرینه سایر روایات، نزدیکی ثلث لیل است

انصافا و لو به قرینه روایات دیگه ظاهرش این است که قبیل ثلث لیل. به قرینه روایات دیگه که می‌گفت که وقت العشاء الی ثلث اللیل وقت فضیلت که لااقل که هست. خب جبرئیل وقت فضیلت پیغمبر را از دست بدهد بعد از وقت فضیلت بگوید نماز عشاء بخوان؟! این ظاهرش این است که همان قبیل خروج ثلث لیل جبرئیل نازل شد، چهار دقیقه، پنج دقیقه مانده به ثلث لیل تمام بشود نزل جبرئیل فامره فصلی العشاء.

محقق خوئی: قرینه حمل بر وقت فضیلت تعبیر "و هو تضييع" است

یک نکته هم آقای خوئی می‌گوید این را هم عرض کنم.

آقای خوئی می‌گوید قرینه بر این که این را روایات را ما حمل بر وقت فضیلت می‌کنیم همان "و هو تضييع" آن روایت است. و هو تضييع معلوم می‌شود مرجوح است و الا جایز است تاخیر نماز عشاء تا نیمه شب. و هو تضييع. یعنی بالاغیرتا از این کارها نکن.

اشکال: شاید "و هو تضييع" دلالت بر وقت امتثال می‌کند

ما نفهمیدیم و هو تضييع کجایش دلالت می‌کند بر جواز؟ هو تضييع کجایش دارد این کار جایز است؟

[سؤال: ... جواب:] نه. و هو تضييع چرا معنایش این نباشد که یعنی در حال اختیار نباید این کار را بکنی، خلاف تکلیف است، خلاف حافظوا علی الصلوات است.

حالا مهم نیست. ما و انت فی رخصه که داریم و فیه غنی و کفایه.

دلیل سوم: روایت فقه الرضا

خب روایت فقه الرضا را هم بگویم تمام کنیم.

روایت فقه الرضا دارد که وقت العشاء الی ربع اللیل و قد رخص للعلیل و المسافر، علیل، آن که می گوید من علیم، من فقیرم نیست ها! این علیل من به علته، کسی که یک مشکلی دارد، و قد رخص للعلیل و المسافر فیهما الی انتصاف اللیل و للمضطر الی طلوع الفجر. خب این اصلا یک چیز دیگر می گوید. ربع لیل را گفته. این هیچکس از فقهاء به آن فتوی نداده. ربع لیل را کسی مطرح نکرده.

اشکال: سند ندارد

خب حالا فقه الرضا هم که دیگه فیه ما فیه است ولش کنید.

از این بحث بگذریم.

نماز صبح

بحث بعد راجع به این است که صاحب عروه می گوید ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس وقت الصبح.

اول وقت

آقا! اینجا دو بحث مهم است. بحث مهم اول را می گذاریم بعدا طبق روال صاحب عروه. و آن بحث مهم اول این است که واضح است که مبدأ نماز صبح طلوع فجر است، طلوع فجر صادق، در مقابل طلوع فجر کاذب. که یک سپیدی به شکل مثلث دیده می شود و از بین می رود. بعد از مدتی فجر صادق شروع می شود.

زمان طلوع فجر (طرح بحث)

اما فجر صادق چیه؟

فرائض ۵۸۳

سه حالت در افق پیش می‌آید. متخصصین گزارش دادند و فیلمش هم هست، فیلمش را هم ما دیدیم، حدودا هشت دقیقه بین این سه حالت فاصله است. هشت دقیقه. اول یک نقطه سفیدی است. بعد یک خط باریک سفیدی، خط باریک افقی. این خط باریک افقی یواش یواش پهن می‌شود، بالا می‌آید، هشت دقیقه که می‌گذرد از این حالت دیگه این خط پهن دیده می‌شود. اول یک نقطه سفید که دیده می‌شود، حداقل با چشم دقیقه. این نقطه یواش یواش می‌شود خط باریک افقی مثل یک نخ روی افق. بعد این نخ یواش یواش عریض می‌شود، می‌شود مثل یک رودخانه می‌شود، مثل یک جوی آب می‌شود، عریض می‌شود. مثلا بعضی از اوقات سال حساب کرده بودند هشت دقیقه فاصله است بین این و بین آن حالت سوم که خط عریض تشکیل می‌شود. بین نقطه و خط باریک یک دقیقه فاصله است. بین آن خط باریک و خط عریض هفت دقیقه فاصله است. که مجموعا می‌شود هشت دقیقه.

طلوع فجر کدام است؟ این اذان‌ها هم فرق می‌کند. بعضی از اذان‌هایی که می‌زنی شما، همین الان اختلاف دارد با این اذان‌هایی که با بعضی از این محاسبات هست حدودا هشت دقیقه فرق می‌کند. این راجع به طلوع فجر. فصل‌ها هم فرق می‌کند.

راجع به انتهاء وقت صبح هم برای مختار آیا طلوع شمس است یا روشنایی هوا؟ اینجا هم صاحب حدائق گفته اگر قبل از روشنی هوا، خیلی زودتر از طلوع شمس، نماز صبح را نخوانی، مشغول الذمه هستی. تامل کنید تا فردا.

جلسه ۵۶

شنبه - ۹۵/۱۱/۰۲

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به وقت نماز صبح بود.

فعلا بحث راجع به این است که انتهاء وقت نماز صبح طلوع شمس است یا طلوع حمرة مشرقیه؟

و لکن بحث مهم در نماز صبح تفسیر حقیقت طلوع فجر است که مرحوم صاحب عروه چون بعداً مطرح می‌کند این بحث را که طلوع فجر به چیست، غروب آفتاب به چیست، در آنجا ما این بحث را ان شاء الله دنبال می‌کنیم. اگر دوستان بررسی کنند.

به عنوان اشاره عرض می‌کنم که طلوع فجر دو بحث مهم دارد: یکی در همه شب‌ها، یکی هم در شب‌های مهتاب. شب‌های معمولی بحث است که طلوع فجر آیا به این است که سپیدی صبح، خطش عریض بشود یا یک خط باریک هم داشته باشد سپیدی صبح، کافی است؟ که اختلاف الان هم در این ساعت‌های وقت شرعی از همین جا ناشی می‌شود. مثلاً بعضی از این‌هایی که ساعات وقت شرعی را ثبت کردند، حدوداً این روزها نه دقیقه اختلاف دارند در وقت قم. وقت قم بعضی‌ها پنج و پنجاه و چهار دقیقه حدوداً هست، بعضی‌ها (ژئوفیزیک) پنج و چهل و شش دقیقه. دیروز، پریروز این‌جور بود. حدوداً هشت دقیقه یا نه دقیقه و گاهی بعضی از ایام سال یازده دقیقه اختلاف هست. خب این‌هایی که در وقت کسوف و خسوف سال‌های بعد اختلاف نمی‌کنند، چه جور شده که اینجا اختلاف کردند و دست هم از این اختلاف‌شان بر نمی‌دارند؟ یک مقدار ناشی از این اختلاف است که آیا سپیدی صبح با تشکیل یافتن آن خط باریک سپیدی هست یا وقتی است که این خط، عریض می‌شود، پهن می‌شود.

و از روایات هم ممکن است کسی استفاده کند این احتمال اول را. بلکه از خود تعبیر خیط ابیض ممکن است کسی این را استفاده کند، بگوید خیط یعنی نخ. و بعضی هم وجه قول دوم را استفاده کردند که خیط به معنای رنگ است، رنگ سفیدی و لذا در مقابلش گفت الخیط الاسود. دیگه رنگ سیاهی که شبیه نخ نیست. خیط ابیض گفته می‌شود که یعنی رنگ سفید. و در بعضی از روایات دارد اذا اعترض. اذا اعترض طبق این قول دوم معنایش این می‌شود که هنگامی که پهن می‌شود.

این بحثی است که هم از جهت روایی مناسب است دنبال بشود و استفتاء هم که کردند از آقایان، آقایان مختلف جواب دادند و هم از جهت بررسی تکوینی و نظریات متخصصین جدید هم مناسب است بررسی بشود. که ان شاء الله ما در آن بحث آینده دنبال خواهیم کرد.

زمان طلوع فجر در شب‌های مهتابی (طرح بحث)

راجع به شب‌های مهتاب هم که اصلاً مثل امام قدس سره و در معاصرین آقای زنجانی معتقدند شب‌های مهتاب سپیدی صبح تشکیل نمی‌شود نه این که مانع داریم از دیدن سپیدی صبح. فرق می‌کند با شب‌های ابری. نخیر. اصلاً نور ماه چون غالب هست، نمی‌گذارد که سپیدی صبح، خیط ابیض من الخیط الاسود من الفجر تشکیل بشود. بله، اگر نور ماه نبود، خیط ابیض تشکیل می‌شود، این می‌شود وجود تقدیری نور ابیض. برخی اشکال می‌کنند به نظر امام که آقا! تبیین، ظهور در طریقت محضه دارد. فکر می‌کنند امام توجه ندارد به این مطالب. نخیر. اشکال امام این است که اصلاً در شب‌های مهتاب خیط ابیض یعنی ما تبیین، وجود فعلی ندارد؛ وجود تقدیری دارد. مثل این که یک مرده‌ای در داخل یک آب کر در زمستان باشد. اگر در تابستان بود بو می‌گرفت، اگر یخ نمی‌انداختیم در این آب، بو می‌گرفت، اما چون یخ انداختیم داخل این آب، هوا را سرد کردیم، این آب بو نگرفت. خب این آب که متغیر به وصف نجس نیست، تغیر می‌شود تغیر تقدیری که اعتباری ندارد. اینجا هم امام می‌فرمایند اصلاً خیط ابیض وجود تقدیری پیدا کرده است. بله، اگر ماه نورش غالب نبود خورشید به درجه‌ای رسیده که بتواند سپیدی صبح ایجاد کند.

و این بحث، بحث مهمی است.

و به همین توضیحی که دادیم آقای زنجانی هم نظرشان مثل نظر امام هست. در شب‌های مهتاب حدوداً بیست دقیقه باید صبر کرد. حالا غیر از آن که در ایام عادی حدوداً چند دقیقه‌ای باید صبر کرد که مطمئن بشویم سپیدی صبح با چشم عادی قابل رؤیت است، باید در شب‌های مهتاب هم بیشتر صبر کنیم. امام گاهی می‌فرمودند بیست دقیقه، گاهی به بعضی‌ها می‌فرمودند ده دقیقه. حالا این دیگه بحث فقهی نیست، باید صبر کرد.

[سؤال: ... جواب:] شب‌های مهتاب آن شب‌هایی است که در هنگام اذان صبح ماه بالای سر هست و دارد سفید می‌کند، نورانی می‌کند افق را. مثل این می‌ماند که شما نورافکن روشن کردید، بعد یک شمع هم روشن بکنید، بگویید آقا! این شمع اگر در شرائط تاریکی بود، خیط ابیض من الخیط الاسود تشکیل می‌داد در آن گوشه اتاق که شمع روشن کردیم. حالا امروز شمع روشن کردیم نورافکن هم بر او مسلط شده، خب اصلاً نمی‌گذارد که خیط ابیض من الخیط الاسود تشکیل بشود. این شبیه شب‌های مهتاب می‌شود.

زمان طلوع فجر در شب‌های قطبی (طرح بحث)

و یک بحثی هم که اینجا هست، این هم اگر دنبال کنند دوستان، در کشورهایی که نزدیک قطب است، این‌ها اصلاً شب و روزشان مثل شب و روز ما نیست. روزشان مثل حدودا نزدیکی‌های غروب آفتاب ما است، شبشان حدودا نزدیکی‌های بعد از غروب آفتاب ما است. چون در آنجا مثلاً بیست و دو ساعت گاهی روز است، دو ساعت شب. بیست و دو ساعت روزشان خورشید را آن گوشه افق می‌بینند نه بالای سر. گوشه افقشان می‌بینند احساس می‌کنند خورشید بالای سرشان می‌چرخد. بعد شبشان که می‌شود این خورشید آرام آرام می‌رود چند درجه زیر افق. چند درجه زیر افق. و یک چند ساعتی زیر افق می‌ماند که اصلاً چه بسا شعاعش دیده می‌شود در شب، فقط دیگه خورشید دیده نمی‌شود. و بعد از دو ساعت یواش یواش می‌آید بالا. نه آن روزشان روشنایی شدید دارد نه شبشان تاریکی شدید دارد. اصلاً خیط ابیض کجا بود، خیط اسود کجا هست.

و لذا یکی از بحث‌هایی که بالاخره شما حکم شیعیان ساکن در آن مناطق را که هستند و سؤال می‌کنند باید مشخص کنید. حالا می‌گویید این‌ها نمازشان را نزدیکی طلوع آفتاب بخوانند، روزه‌شان را چه کار بکنند. می‌گویید هوا روشن‌تر بشود، هوا کلاً روشن هست در شب آن‌ها. بله بعد از نیمه شب روشن‌تر می‌شود، از نیمه شب بیست دقیقه که گذشت هوا روشن‌تر می‌شود اما طلوع فجر ندارند، طلوع فجر به معنای آن که یتبیین لكم الخیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر ندارند. و این‌ها یکی از مشکلات فقهی است که برای فقه المتغربین این بحث اخیر لازم هست بررسی بشود.

این عنوان بحثی است که ان‌شاءالله دوست داشتم خدمت دوستان عرض کنم که رویش کار بشود و فتاوی را در این رابطه پیدا کنند و همین‌طور بحث‌های جدیدی که در این رابطه شده.

آخر وقت**آراء**

اما فعلاً بحث ما راجع به منتهای وقت نماز صبح است.

قول اول (مرحوم شیخ): امتداد وقت برای مختار تا روشن شدن هوا و برای مضطر تا طلوع

شمس

مرحوم شیخ در خلاف فرموده، تعبیر ایشان این هست که آخر الوقت عندنا ان وقت المختار الی ان یسفر الصبح و وقت المضطر الی طلوع الشمس و به قال الشافعی و جمیع اصحابه.

اسفار یعنی وقتی هوا روشن تر می شود به سفیدی می زند. همان سفیدی طرف شرق غلبه می کند بر فضا. بعضی ها از آن تعبیر کردند طلوع حمره مشرقیه. آن وقتی که سرخی خورشید می زند به سمت شرق. گفتند وقت مختار برای نماز صبح تمام می شود دیگه با طلوع حمره مشرقیه یا به تعبیر شیخ اسفار صبح.

و به قال الشافعی و جمیع اصحابه. و ذهب الاصطخری من اصحابه الی انه اذا اسفر فات وقت الصبح. اصطخری از اصحاب شافعی گفته که وقتی که اسفار بشود صبح، دیگر وقت نماز صبح تمام می شود، قضاء می شود نماز صبح. و قال ابوحنیفه و اصحابه ان الوقت ممتد الی طلوع الشمس.

[سؤال: ... جواب:] اسفار. و الصبح اذا اسفر. نه اصرار. اسفار. یعنی روشن شدن. یعنی همان روشنایی که در شرق شما می بینید در ابتداء اذان صبح این سپیدی غلبه کند بر فضا. که حالا دقیق اگر بشویم شاید مثلاً نیم ساعت بعد از اذان صبح باشد. البته طلوع حمره مشرقیه متاخرتر است. طلوع حمره مشرقیه دیرتر پیش می آید. که این را بعداً عرض خواهیم کرد.

دلیل اول: صحیحہ حلبی: امتداد وقت تا تجلّل سماء

شیخ طوسی در خلاف فرموده دلیلنا طریقۃ الاحتیاط. فان ما اعتبرنا لاخلاف بین الامة انه من الوقت و مازاد علیه لیس علیه دلیل انه وقت الاختیار. دلیل نداریم که وقت مختار تا طلوع شمس باقی باشد. دلیل مرحوم شیخ طوسی و بزرگانی که این نظر را قائل شدند مثل ابن ابی عقیل، ابن حمزه در وسیله، عده ای از روایات است.

صحیحہ حلبی: وقت الفجر حین ینشق الفجر الی ان یتجلّل الصبح السماء و لاینبغی تاخیر ذلک عمداً. وقت نماز صبح از زمان طلوع فجر است تا زمانی که صبح جُلّ بیندازد در آسمان، یتجلّل الصبح السماء.

تجلل یعنی همان بروز. شاید اصلش از جُل باشد ولی يتجلل یعنی برز. یعنی آسمان را سپید بکند صبح. و لاینبغی تاخیر ذلک عمدا و لکنه وقت، بعد از این تا طلوع آفتاب وقت لمن شغل او نسی او نام. "لاینبغی" هم که ما گفتیم ظاهر در حرمت است دیگه. آقای خوئی هم دارند. در روایت هم بود، در روایت زراره از امام علیه السلام شنید که امام فرمود لاینبغی نکاح اهل الکتاب، زراره گفت جعلت فداک و این تحریمه؟ دلیل شما بر تحریم اهل کتاب چیست؟ قال قوله تعالى و لاتمسکوا بعصم الکوافر. یعنی از لاینبغی نکاح اهل الکتاب تحریم فهمید زراره.

دلیل دوم: روایت یزید بن خلیفه: امتداد وقت تا ضیاء هوا

روایت دوم روایت یزید بن خلیفه: عن ابی عبدالله علیه السلام وقت الفجر حین یبدو حتی یضیء. وقت فجر از زمان طلوع فجر است تا زمان اضائه صبح، روشن شدن فضا و هوا. یزید بن خلیفه هم که از مشایخ صفوان است که شیخ طوسی می گوید که لایروی و لایرسل الا عن ثقة.

دلیل سوم: صحیحہ عبدالله بن سنان: امتداد وقت تا ضیاء هوا برای مضطر

روایت سوم صحیحہ عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام: لكل صلات وقتان و اول الوقتین افضلهما و وقت صلاة الفجر حین ینشق الفجر الی ان یتجلل الصبح السماء، وقت نماز صبح تا زمانی است که سپیدی صبح فضا را روشن می کند، و لاینبغی تاخیر ذلک عمدا و لکنه وقت من شغل او نسی او سها او نام و لیس لاحد ان یجعل آخر الوقتین وقتا الا من عذر او من علة.

جواب: روایت مجمل است

البته این روایت را ممکن است جواب بدهیم. بگوییم قبول داریم، ظاهر جملات این روایت این است که مختار باید اول وقت نماز صبح بخواند، قبل از این که هوا روشن بشود، ولی اول الوقتین افضلهما این اقوی ظهورا است، ما یصلح للقرینیة است لااقل در این که می خواهد بگوید که استحباب مؤکد دارد این کار نه این که واجب است. نه این که ظاهر بدانیم در بیان وقت فضیلت ها! نه، مجمل می دانیم. چون از یک طرف گفته لیس لاحد، از یک طرف گفته اول الوقتین افضلهما، ممکن است بگوید اول الوقتین افضلهما و لذا وقت

فرائض ۵۸۹

افضل را شخص مختار باید انتخاب کند. ولی ما يصلح للقرینیه است، دیگه ظهور لیس لاحد در وجوب مختل می شود. مقصود این است که این صحیحه عبدالله بن سنان و لو مجمل بشود ولی ظهور در بیان وقت فضیلت پیدا نمی کند ها! که بعد بگویند خود این دلیل بر این است که قول مشهور درست است که می گفتند وقت فضیلت است این طلوع الفجر الی ان يتجلل الصبح السماء. نه. این روایت مجمل می شود به نظر ما.

[سؤال: ... جواب:] چون اول الوقت افضلها وصل شده به و لیس لاحد ان يجعل آخر الوقتين وقتا، عرف می گوید من نمی فهمم مستحب مؤکد می خواهد بگویند این روایت یا می خواهد بگویند اول الوقتين افضلها و شخصی که معذور نیست نباید این وقت افضل را ترک کند برود سراغ وقت غیر افضل. ... بله. و لکن انس ذهنی با تعبیر اول الوقتين افضلها عدم وجوب است. این انس ذهنی منشأ می شود که ظهور این روایت در وجوب اختیار وقت اول برای غیر معذور مختل بشود.

[سؤال: ... جواب:] آخر الوقتين یعنی وقت ثانی. ... گفت و لایبغی تاخیر ذلک عمدا و لکنه وقت من شغل او نسی او سهی او نام. ... آخر الوقتين یعنی الوقت الآخر که می شود وقت ثانی.

دلیل چهارم: موثقه عمار: امتداد وقت تا طلوع شمس برای مضطر

روایت چهارم موثقه عمار: الرجل اذا غلبته عينه او عاقه امر يصلي المكتوبة من الفجر ما بين ان يطلع الفجر الى ان تطلع الشمس.

خب استدلال به نفع مرحوم شیخ طوسی این است که روایت می گوید اذا غلبته عينه او عاقه امر یعنی اگر عذری بود نماز صبح را تا طلوع آفتاب تاخیر بینداز نه مطلقا.

جواب: روایت شامل عذر غیر ضروری هم می شود

به نظر ما دلالت این روایت هم قابل مناقشه است. چون عاقه امر ممکن است کسی بگوید شامل امرهایی که عذر عرفی نیست می شود. عذر عرفی نیست، عاقه امر یعنی منعه امر. منعه امر و لو امر غیر ضروری. مشغول تجارت بود. و لکن ما قبول داریم که این روایت دلیل بر این نیست که مستحب است وقت فضیلت. نه. این می گوید اگر این طور شد باید قبل از طلوع شمس نماز را بخوانی. اما می توانی در حال اختیار

این جور بشی؟ عاقله امر در جایی که عذر عرفی نباشد می‌توانی تاخیر بیندازی؟ اگر تاخیر انداختی باید قبل از طلوع شمس نماز بخوانی، اما می‌توانی تاخیر بیندازی در حال اختیار؟ این از آن استفاده نمی‌شود. و لذا به قول صاحب حدائق ما که نمی‌گوییم قضاء می‌شود با تاخیر نماز صبح تا زمان طلوع حمزه مشرقیه، ما می‌گوییم خلاف شرع عمل کردی آقای مختار و غیر معذور. چرا تاخیر انداختی نماز صبح را تا این وقت؟ اما حالا که تاخیر انداختی وقت ادائش باقی است، خلاف فوریت عمل کردی. و این روایت هم نفی نمی‌کند این مطلب را.

دلیل پنجم: صحیحہ ابی بصیر: امتداد وقت تا طلوع شمس برای صبیان

روایت پنجم صحیحہ ابی بصیر: قال سألت ابا عبد الله عليه السلام متى يحرم الطعام و الشراب على الصائم و تحل صلاة الفجر؟ قال اذا اعترض الفجر و كان كالقبطية البيضاء، موقعی که سپیدی صبح معترض بشود، حالا طبق همان بحث پیش می‌آید، معترض بشود یعنی خط باریکی افقی یا خط پهن عمودی. حالا این را باید بحث کنیم. و كان كالقبطية البيضاء، مثل لباس قبطیه، سفید بشود. فثم يحرم الطعام على الصائم و تحل صلاة الفجر. قلت افلسنا في وقت الى ان يطلع شعاع الشمس؟ ما فرصت داریم تا زمان طلوع شمس؟ قال هيهات این یذهب بک؟ تلك صلاة الصبيان.

صبيان هم جوری معنا نکنید که شامل ما هم بشود ها! نه، صبيان یعنی آن هفت ساله تا زمان قبل از بلوغ. آن‌ها را برای این که تربیت‌شان بدهند، عبادت تمرینیه است، خب قُبیل طلوع شمس بیدارشان می‌کنند نماز صبح بخوانند.

این روایت هم دو جور به آن استدلال شده. بعضی‌ها گفتند تلك صلاة الصبيان یعنی صلات بالغین این نیست. بالغین! شما باید نمازتان را زودتر بخوانید. بعضی‌ها که طرفدار مشهورند می‌خواهند بگویند وقت فضیلت است، می‌خواهند بگویند بابا! این کار بچه مچه‌ها است. مؤمن شأنش اجل است از این کارها، یعنی خلاف فضیلت است.

جواب: روایت مجمل است

فرائض ۵۹۱

واقعا ما هم مانندیم کدامیک از این دو استظهار درست است. بعید نیست بگوییم این روایت مجمل است. این کار بچه‌ها است، یعنی بالغین خلاف شرع است این کار را بکنند که نظر شیخ طوسی است در خلاف یا شأن مؤمنین بالغ این نیست که این کار را بخواهند بکنند. شاید این را می‌خواهد بگوید. شأن مؤمنین نیست که مثل بچه‌ها رفتار کنند.

[سؤال: ... جواب:] الی ان یطلع شعاع الشمس. مثل انت فی وقت منهما الی ان تغرب الشمس در نماز ظهر و عصر.

ولی مهم نیست ها! حالا این چند تا روایت آخری را ما در دلالتش مناقشه کردیم ولی غفلت نکنید در دلالت صحیحہ حلبی و روایت یزید بن خلیفه. ظاهرش انصافا این بود که جایز نیست نماز صبح را تاخیر بیندازید تا زمانی که هوا روشن بشود یعنی سپیدی صبح غلبه کند بر افق. چه باید کرد؟ از یک طرف ظاهر این روایات وجوب به مبادرت به نماز صبح است تا قبل از غلبه سپیدی صبح در افق، از طرف دیگر این خلاف سیره متشرعه است. سیره متشرعه این است که نمازهایشان را قبیل طلوع آفتاب می‌خوانند. ببینیم چه باید کرد؟

[سؤال: ... جواب:] بله، در موثقه معاویه بن وهب راجع به پیغمبر است صلی الله علیه و آله که یک روز حین طلوع فجر جبرئیل گفت نماز بخوان یک روز هم حین نور الصبح و قال، آخرش گفت بینهما وقت. ولی آن بینهما وقت شاید بخورد به نماز عشاء. دو روز به پیامبر این جور گفت، اول وقت فضیلت، آخر وقت فضیلت. معلوم نیست که حالا آن ظهور در وجوب داشته باشد که امت پیغمبر هم واجب است که از حین نور الصبح تاخیر نیندازند. نه، او ظهور در وجوب ندارد.

[سؤال: ... جواب:] نور الصبح همین یضی در این روایت یا یتجلل الصبح السماء است.

[سؤال: ... جواب:] موثقه عمار هم عرض کردیم اطلاقش و لو می‌گیرد امرهای شخصی را مثل تجارت و لکن ظهور در کلام مشهور پیدا نمی‌کند، خصوص عاقله امر ضروری نیست، و لو عاقله امر شخصی مثل اشتغال به تجارت و لکن دلیل بر قول مشهور هم نیست. دلیل بر قول شیخ طوسی در خلاف و صاحب حدائق نیست، چون عاقله امر، نگفت عاقله عذر که. عاقله امر و لو عذر نباشد مثل اشتغال به تجارت. ولی دلیل بر قول مشهور

592 اوقات فرائض

هم نیست که می‌گویند وقت نماز صبح تا طلوع آفتاب است، چرا؟ برای این که این روایت نمی‌گوید که می‌توانستی تاخیر بیندازی. می‌گوید اگر تاخیر انداختی تا طلوع شمس حتما نماز صبح را بخوان. اما می‌توانی تاخیر بیندازی یا نه در مقام بیان نیست و لذا آن روایت ساکت است.

خب روایت صحیح حلی و روایت یزید بن خلیفه دلیل بر این است که نماز صبح واجب است قبل از روشن شدن هوا خوانده بشود یا لااقل قبل از طلوع حمرة مشرقیه خوانده بشود.

قول دوم (مشهور): امتداد وقت تا طلوع شمس

دلیل اول: روایت یعقوب هاشمی: عدم فوت نماز تا طلوع شمس

مشهور در مقابل این روایات چه دلیلی دارند؟ دلیل هایشان را ما بگوییم:
یکی روایت ضعیفه علی بن یعقوب هاشمی است عن مروان بن مسلم عن عبید بن زرارہ: لاتفتوت الصلاۃ، من اراد الصلاۃ لاتفتوت صلاۃ الفجر حتی تطلع الشمس. نماز صبح نمی‌شود مگر آفتاب طلوع کند.

جواب اول: ضعف سند

اولا: سند این روایت ضعیف است. علی بن یعقوب هاشمی مجهول است.

جواب دوم: قابل حمل بر وقت اجزاء است

ثانیا: ما هم می‌گوییم فوت نمی‌شود. نماز صبح تا قبل از طلوع آفتاب فوت نمی‌شود اما قابل حمل است، قابل تقیید است بر این که آقا! فوت نمی‌شود ولی بالاغیرتا واجب است برای انسانی که عذر ندارد قبل از روشن شدن هوا نماز صبحش را بخواند. قابل تقیید است دیگه.

دلیل دوم: معتبره موسی بن بکر: وقت نماز تا طلوع شمس است

روایت دوم: روایت موسی بن بکر: وقت صلاۃ الغداۃ ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس.

جواب: قابل حمل بر وقت اجزاء است

فرائض ۵۹۳

ما سند این روایت را قبول داریم. موسی بن بکر از مشایخ صفوان است که لایروی الا عن ثقة. ولی دلالتش همان اشکال قبلی هست که وقته ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس، خب قابل تقیید است: و لکن یجب علی المختار غیر المعذور بعذر عرفی المبادرۃ، مبادرت کند به نماز صبح تا هوا روشن نشده. چه اشکالی دارد؟

[سؤال: ... جواب:] بابا! ما من عام الا و قد خص، ما من مطلق الا و قد قید. معلوم است ظهور اولی را بر فرض ما قبول کنیم در توسعه خب منافات ندارد با این که قابل تقیید است. ... تخصیص اکثر چرا پیش بیاید؟ ما شوخی کردیم سیره متشرعه بر این بوده نزدیک طلوع آفتاب نماز می خواندند اما تخصیص اکثر برای چی؟ مردم دین داشتند، عذر نداشت می رفت همان اوائل اذان صبح نماز صبحش را می خواند. مثل حالا نبودند که تا ساعت یک و دو تلویزیون ببینند صبح خواب بمانند.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... وقتی که فوت نمی شود. وقتی که برای مختار و مضطر هر دو هست و تا طلوع شمس نشود فوت نمی شود نماز صبح. قابل تقیید نیست بگوییم و لکن یجب المبادرۃ الی صلاۃ الصبح للمختار؟ ... به قول آقا بر فرض ظهورش در این باشد که توسعه در وقت است، قابل تقیید است دیگه. ... نه. مختار هم وقتش توسعه دارد و لکن مراد از مختار و مضطر آن اضطرار به اکل میته نیست. عذرهای عرفی. مراد از مضطر یعنی عذرهای عرفی. عاقه امر، یک امر عرفی مانع بشود. ... عنوان ثانوی که خیلی افراد را ممکن است شامل بشود. چون که مضطر که نیست، عذر عرفی نیست. به قول آقا خواب مانده، تطهیرش طول کشیده، ماشین نگه نمی دارد، می گوید به مسجد برسیم بعد نگه بداریم، این ها عذر عرفی است دیگه. این تقیید، مستهجن نیست.

و لذا این هم که نشد.

دلیل سوم: مشخص نبودن وقت دقیق قبل از طلوع شمس

روایت سوم که آقای خوئی استدلال می کند می گوید آقا! طلوع الحمرة المشرقیۃ که در کلمات فقهاء بود، در روایات که نیست. روایات تعبیرش این است که يتجلل الصبح السماء، نور الصبح، یضیء. یک عنوان مبهم و مقول به تشکیک. خب بعد از اذان صبح سپیدی صبح که در مشرق است آرام آرام می آید بالا تا طلوع

594 اوقات فرائض

شمس، هر زمان نسبت به زمان قبلش يتجلل است، نسبت به بعدش نسبی است ديگه. دقیق نمی‌شود مثل غروب آفتاب، طلوع آفتاب، زوال شمس، نصف شب، اذان صبح، سپیدی صبح. مثل این‌ها دقیق که نیست. می‌گویید تا هوا روشن نشده نماز صبح را بخوان، خب شما از فردا نگاه کنید به افق، کی می‌گویید الان ديگه هوا سفید شد؟ دقیق نیست که. و اگر بیان حد وجوب بود، باید دقیقه حد [را] ذکر می‌کردند. یک بیان وقت فضیلت است، دقیق هم نبود مهم نیست.

ایشان می‌گوید البته من قبول دارم یک روایتی هست لفظ حمرة در آن بکار رفته:

مؤید: صحیحہ علی بن یقطين: اشعار دارد به این که طلوع حمرة مشرقیه، انتهاء وقت فضیلت

است

صحیحہ علی بن یقطين: سألت اباالحسن عن الرجل لا یصلی الغداة حتى تسفر و تذهب الحمرة و لم یصل نافله الفجر أیصلیهما أو یؤخرهما؟ قال یؤخرهما. این روایت لفظ حمرة دارد. می‌گوید شخصی نماز صبحش را نخوانده، تا حمرة مشرقیه ظاهر شده، نافله فجر را بخواند یا نماز صبحش را بخواند؟ امام می‌فرماید نه، نماز صبحش را بخواند.

آقای خوئی می‌فرمایند این هم به نظر ما اشعار دارد به این که وقت فضیلت فوت شده. چرا؟ برای این که ظاهر این سؤال این است که راوی معتقد بود اگر به اندازه دو رکعت مانده به طلوع حمرة مشرقیه، خوب دقت کنید! به اندازه دو رکعت مانده به طلوع حمرة مشرقیه می‌شود نافله فجر را خواند که عملاً نماز صبح می‌شود بعد از طلوع حمرة مشرقیه. سؤالش این است که طلوع حمرة مشرقیه شد ما چه کنیم؟ ولی اگر دو رکعت مانده بود به طلوع حمرة مشرقیه اطلاق سؤال سائل این است که نه ديگه، آنجا می‌دانستم چه کار کنم، نافله فجر را می‌خواندم که عملاً نماز صبحش می‌شد بعد از طلوع حمرة مشرقیه.

جواب اول: تجلل، عرفا وقت معین دارد

واقعا این استدلال هم ناتمام است. آقا! اولاً تجلل الصبح السماء عرفی است. یعنی هوا عرفاً روشن بشود و سفید بشود. همان سفیدی طلوع فجر در کل فضا عرفاً پخش بشود. این عرفی است. ساعت‌های قدیم را

فرائض ۵۹۵

همین جور تعیین می کردند دیگه. تری الابل مواضع اخفافها. می گوید از مزدلفه موقعی می توانی کوچ کنی به منا که شتر جای پایش را ببیند. مقصود از شتر البته باید خود آدم باشد دیگه. یعنی خودت جای پایت را ببین. دقیق می شود مشخص کرد چه دقیقه ای چه ثانیه ای.

جواب دوم: همه عناوین فقهی حد معین ندارد

وانگهی مگر بقیه عناوین فقهی حد معین دارد؟ این دلیل نمی شود دست برداریم از آن عنوان.

جواب از مؤید: شاید راوی در تاخیر نماز معذور بوده

و اینی هم که شما راجع به این روایت حمزه گفتید: نگفته که چرا تاخیر انداخته نماز صبح را. شاید معذور بوده، خواب بوده.

و لذا به نظر می رسد که روایات ظاهرش همین قول شیخ طوسی در خلاف است که واجب است مختار مبادرت کند به نماز صبح قبل از روشن شدن هوا.

فقط این لو کان لبان را بچسبید که مشکل گشا است و توضیحش ان شاء الله فردا.

جلسه ۵۷

یکشنبه - ۹۵/۱۱/۰۳

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به وقت نماز صبح بود.

که مرحوم شیخ طوسی فرمود: شخص مختار تا هنگام روشن شدن هوا، به تعبیر ایشان اسفار الصبح، می تواند تاخیر بیندازد نماز صبح را، اما هوا که روشن شد، سفید شد، وقت مختار تمام می شود. تا طلوع آفتاب وقت دارد صبح اما برای مضطربین مثل افرادی که خواب ماندند، فراموش کردند. مرحوم آقای خوئی فرمودند که ما از روایاتی استفاده کردیم که این، وقت فضیلت است.

صحت تمسک محقق خوئی طبق مبنایش به صحیحہ عبدالله بن سنان

ایکاش ایشان به صحیحہ عبداللہ بن سنان تمسک می‌کرد برای مدعای خودش. چون در صحیحہ عبداللہ بن سنان آمده که: اول الوقتین افضلہما و ایشان در بحث نماز ظهر در صفحہ ۹۲ از جلد ۱۱ موسوعہ صریحا فرمودند کہ این روایت صحیحہ عبداللہ بن سنان و لو در برخی از جملاتش آمده بود کہ و لیس لاحد ان يجعل آخر الوقتین وقتا، لاینبغی تاخیر ذلک عمدا، و لکن جملہ اول الوقتین افضلہما قرینہ واضحہ است بر این کہ مراد استحباب است. ایشان خوب بود کہ بہ این صحیحہ عبداللہ بن سنان تمسک می‌کرد بر این کہ روایات دیگر را کہ ظاہر در وجوب است، حمل کند بر استحباب.

البتہ ما معتقدیم صحیحہ عبداللہ بن سنان نہ ظہور در وجوب دارد نہ استحباب. اول الوقتین افضلہما در کنار لاینبغی تاخیر ذلک عمدا و لیس لاحد ان يجعل آخر الوقتین وقتا قرار گرفته، عرف متحیر می‌شود کہ آیا انتخاب این وقت افضل واجب است برای غیر معذورین و یا مستحب است؟ و اما مرحوم آقای خوئی کہ استظهار کرد کہ این بہ معنای استحباب است و روایت دلالت بر این می‌کند کہ اول وقت، وقت فضیلت است، مناسب بود کہ ایشان این روایت را قرینہ قرار بدهد نہ مثل صحیحہ علی بن یقطین را یا مثل روایاتی کہ عنوان تجلل الصبح السماء یا عنوان نور الصبح را موضوع قرار داده بود.

نحوہ استفادہ محقق خوئی از صحیحہ علی بن یقطین: ارتکاز راوی محل استشہاد است

ایشان فرمودہ این صحیحہ علی بن یقطین قرینہ است بر این کہ می‌شود نماز صبح را از طلوع حمہ مشرقیہ تاخیر انداخت. چون راوی، علی بن یقطین از امام پرسیدہ کہ آقا! حمہ مشرقیہ طلوع کردہ و ما ہم نافلہ فجر را نخواندیم، چہ بکنیم؟ امام می‌فرماید دیگہ نافلہ فجر را نخوان، نماز صبح بخوان، آقای خوئی می‌فرمایند معلوم می‌شود در ارتکاز علی بن یقطین این بودہ کہ اگر قبل از طلوع حمہ مشرقیہ ما دو رکعت وقت داشتیم نافلہ فجر بخوانیم می‌توانستیم نافلہ فجر بخوانیم طبعاً نماز صبح مان می‌شد بعد از طلوع حمہ مشرقیہ کہ مدتی بعد از طلوع آفتاب است.

جواب: معلوم نیست مراد راوی چہ بودہ

کی همچون چیزی فهمیدہ می‌شود از سؤال علی بن یقطین؟ ما نمی‌فہمیم. علی بن یقطین می‌گوید آقا! طلوع حمہ مشرقیہ شدہ ما نافلہ فجر را نخواندیم، چہ بکنیم؟ اما حالا اگر طلوع حمہ مشرقیہ نشدہ بود،

فرائض ۵۹۷

مقدار دو رکعت باقی مانده بود به طلوع حمزه مشرقیه در ارتکازش این بوده که حتما می توانستیم نافله فجر را بخوانیم؟ آخه این چه ملازمه ای دارد؟ از یک فرضی که قابل بیان بود و عرفی بود سؤال کرد.

[سؤال: ... جواب:] حالا از این فرض سؤال کرده تا ببیند امام چه جواب می دهند، یک فرض هم این است که به طلوع حمزه مشرقیه مقدار دو رکعت باقی مانده، خب شاید از همین جواب امام که حتما نماز صبح بخوان، دیگه نافله فجر نخوان می فهمید که در این صورتی هم که دو رکعت مانده به طلوع حمزه مشرقیه باز وظیفه این است که نماز صبح بخوانی نه نافله فجر، کما این که عرفا این جور فهمیده می شود دیگه.

و یا این که آقای خوئی فرمودند که تجلّل الصبح السماء روشن شدن صبح، مبهم است. که اصلا مبهم نیست. قبل از طلوع آفتاب مدتی هوا سفید می شود، روشن می شود، قبلش آبی است عرفا، بعد سفید می شود. او که سفید شد می شود تجلّل الصبح السماء، اضاء الصبح، نور الصبح. اگر می خواهید با دقیقه و ثانیه حدود شرعیه را ذکر بکنند کجا این کار را کردند که این دومیش باشد؟ مسیره یوم دقیق است؟ حتی فرسخ دقیق است؟ نخیر. هیچکدام از این ها حد دقیقی ندارند.

جواب از قول اول

جواب اول: اگر وقت نماز صبح تا طلوع حمزه مشرقیه بود، لبان و اشتهر

به نظر ما برای رد کلام شیخ طوسی دو راه وجود دارد:

یکی استدلال به این که لو کان لبان. واقعا این استدلال به نظر من مظلوم شده. واقعا این مطلب، مطلب مهمی است. اگر واقعا واجب بود برای افراد مختار که نماز صبح را قبل از سفید شدن هوا بخوانند، لبان و اشتهر، در حالی که مردم خبر ندارند از این حکم. حالا می گوئیم مردم این زمان بخاطر فتوای مشهور بی خبرند، فقهاء هم خیلی هایشان این فتوی را نداده اند. شیخ طوسی این فتوی را دارد با ابن ابی عقیل با ابن حمزه و در متاخرین صاحب الحقائق. خود همین که بیان شد ولی واضح نشد برای متشرعه وجوب، خود این قرینه عرفیه است که حمل بشود بر استحباب.

و یؤکد ذلک آن مبنایی که بارها عرض کردیم. که احتمال ارتکاز متشرعی معاصر، ما یصلح للقرینیة است برای رفع ید از ظهور.

مثال بزنم: شما الان از درس یک استاد حوزه که اخلاقی هم هست، می‌آیید، می‌گویید می‌دانید ایشان امروز چی فرمود؟ فرمود من نماز شب را بر طلبه‌ها واجب می‌دانم، هم شما می‌فهمید این وجوب، اخلاقی است تاكد استحباب است هم ما می‌فهمیم. نیازی ندارد بگوید آقا! توجه دارید که این مراد وجوب فقهی نیست، وجوب اخلاقی است، تاكد استحباب است. ما هم که از شما می‌شنویم برویم برای دیگران نقل کنیم کنارش این مطلب را بگوییم، عرفی نیست. چرا؟ برای این که همان نکته‌ای که شما فهمیدید نماز شب بر طلبه‌ها واجب است وجوب اخلاقی است بنده هم در ارتکازم می‌یابم و این مطلب را می‌فهمم و دیگران هم همین‌طورند. راوی ملزم نمی‌داند خودش را بیان کند قرائن لبیه متصله را، قرائن نوعیه را، ارتکاز متشرعی را که موجب تقیید اطلاق است، موجب رفع ید از ظهور اولی است. خب همه عقل دارند، متوجه می‌شوند. بعد که در کتاب نوشته می‌شود یواش یواش این ارتکازات کم رنگ می‌شود. بعد که به دست ما می‌رسد می‌بینیم در کتاب نوشته غسل الاحرام واجب، غسل الجمعة واجب، می‌گوییم نکند وجوب، وجوب فقهی است اما در زمان معصوم چه بسا ارتکاز متشرعی بر عدم وجوب فقهی بود، از غسل الجمعة واجب، ثبوت به معنای استحباب می‌فهمیدند.

[سؤال: ... جواب:] کی می‌گوید ارتکاز نبوده؟ گفته تاخیر بیندازیم یعنی اجازه می‌دهید، خلاف استحباب موکد نیست؟ امام فرمود تلك صلاة الصبيان که بخواهید تاخیر بیندازید از طلوع حمرة مشرقیه. احتمال عرفی این معنا کافی است که ما دیگه تمسک به ظهور اولی این خطابات نکنیم. این، وجه اول؛ که به نظر ما وجه تامی است.

جواب دوم: استثناء نماز صبح از صحیح زرار و فضیل عرفی نیست

وجه دوم که آن را هم عرض کنیم چون بعضی ممکن است این وجه دوم را بپسندند این است که در صحیح زرار و فضیل بود که ان لكل صلات وقتین غیر المغرب فان وقتها واحد.

حالا راجع به نماز مغرب آیا وقتها واحد را حمل می‌کنیم بر وجوب خواندن نماز مغرب قبل از سقوط شفق یا حمل می‌کنیم بر فضیلت شدیده این بحث گذشته است، تکرار نمی‌کنیم. اما این که در غیر نماز مغرب گفت ان لكل صلات وقتین، گفته می‌شود که خب عرفی نیست که بخواهد نماز صبح را استثناء بزند. ان لكل

فرائض ۵۹۹

صلات وقتین، مگه چند تا نماز داریم در شبانه روز؟ پنج تا نماز. نماز مغرب را هم که شما خارج بکنید این معنایش این است که شما در مقام بیان هستید. این قوت ظهور پیدا می کند که دیگه نماز صبح را خارج نکنید از مستثنی منه. این کارخانه ای برخورد کردن با فقه که آقا! ما من عام الا وقد خص، نه، این درست نیست، باید عرفی باشد. باید یک عامی باشد اقوی ظهورا از ظهور خاص در وجوب. مثل این که بگویند لالبأس بترک اکرام هؤلاء الاربعه، اشاره کند به زید و عمرو و بکر و خالد، یک خطاب دیگر بگوید اکرم زیدا، ممکن است یکی بگوید ما من عام الا و قد خص. این عرفی نیست. خب لالبأس بترک اکرام هؤلاء اشاره می کنی به آن چهار نفر که یکبار زید است، خب این اقوی ظهورا است در عدم وجوب اکرام زید از ظهور اکرم زیدا در وجوب.

و لذا ما بعید نمی دانیم این وجه دوم هم درست باشد.

[سؤال: ... جواب:] یعنی شما می فرمایید که نماز مغرب را اگر کسی عمدا تا سقوط شفق نخواند قضاء است ولی نماز صبح را تا طلوع حمرة مشرقیه نخواند قضاء نیست، این تفصیل را قائل نشدند، نه شیخ طوسی قائل شد نه صاحب حدائق. ... خلاف تسالم اصحاب می شود دیگه.

[سؤال: ... جواب:] روایات اصلا اسفار بود دیگه. روایات بود که حتی یتجلل الصبح السماء، حتی یضیء، نور الصبح که یعنی هوای صبح روشن بشود. روشن شدن وقتی است که دیگه آبی هم نیست، سفید است. نمی دانم حالا چقدر قبل از طلوع آفتاب است. مدتی قبل از طلوع آفتاب، سفید است.

[سؤال: ... جواب:] طلوع حمرة مشرقیه او دیگه اواخر است که می خواهد آفتاب طلوع کند. نشنیدید می گویند نماز لب طلایی خواندیم. این نماز صبح بعد از طلوع حمرة مشرقیه آن نماز لب طلایی است که حمرة مشرقیه تابیده ولی هنوز آفتاب طلوع نکرده. ولی قبل از آن مدتی هوا سفید می شود. مرحوم شیخ طوسی هم که نگفت طلوع حمرة مشرقیه. مرحوم شیخ هم گفت حتی یسفر الصبح، اسفار یعنی روشن شدن هوا.

[سؤال: ... جواب:] نماز مغرب که پنج دقیقه وقت است، نماز صبح مثلا تا اسفار صبح که شاید کمتر از پنجاه دقیقه بشود. ... می دانم، او که بدتر از نماز مغرب است، وقتش اضیق است طبق نظر شیخ طوسی. چه جور شد که روایت گفت ان لكل صلات وقتین الا المغرب فان وقتها واحد. ... آخه این که عرفی نیست. بگوییم

چون نماز مغرب نافله هم دارد، مرحوم کلینی گفت من تجربه کردم آدم با تائی بخواهد وضوء بگیرد نماز بخواند و نوافل مغرب را بخواند دیگه سقوط شفق می‌شود، ولی شما می‌گویید نماز صبح با نافله‌اش چهار رکعت می‌شوند، نافله‌اش را هم ممکن است قبل از اذان صبح خوانده باشی، یک دو رکعتی است، این دو رکعت هم چون نسبت به آن زمان تنظیم شده برای نماز صبح خیلی مختصر است برای همین نگفتند، این یک احتمال است. کلام در این است که مقتضای جمع عرفی بین این که روایت می‌گوید ان لكل صلات وقتین، ظاهرش این است که وقت فضیلت را می‌گوید و وقت اداء، که معنایش این است که نماز صبح یک وقت فضیلتی دارد یک وقت ادائی، خب وقت فضیلتش قبل از تجلل الصبح السماء است، وقت ادائش کی هست؟ وقت وجوبش کی هست؟ خب وقت وجوبش می‌شود تا قبل از طلوع شمس دیگه.

البته اشکالی که آقا می‌کنند، ایشان می‌گویند که خب حالا ملتزم نشدند، اجماع مرکب که حجت نیست، ما ملتزم می‌شویم که نماز مغرب فرقی با نماز صبح این است که عمدا اگر نماز مغرب را نخوانی تا سقوط شفق نماز مغربت قضاء می‌شود اما در نماز صبح، نه، نظر صاحب حدائق را می‌پذیریم که عمدا اگر نماز صبح را تاخیر بیندازی از سفیدی هوا گناه کردی ولی نماز صبحت قضاء نشده.

خب این خلاف اجماع مرکب است ایشان می‌گویند خب باشد، اجماع مرکب که حجت نیست. و لکن کلام این است که این خلاف آن ادله‌ای است که ما در نماز مغرب ذکر کردیم که اداء وقت نماز مغرب برای مختار هم بعد از سقوط شفق باقی است. فانک فی وقت منهما الی ربع اللیل در صحیحہ عمر بن یزید. این روایات را باید کنار هم بگذریم.

مختار: احتیاط مستحب مؤکد عدم تاخیر نماز صبح است تا قبیل طلوع شمس

و لذا الاقوی جواز تاخیر صلاه الفجر الی قبیل طلوع الشمس ولی احتیاط مستحب مؤکد است برای افرادی که عذر ندارند، نماز صبحش را تاخیر نیندازند تا سفید شدن هوا. و کاش بزرگان ما در رساله‌های عملیه این مطلب را می‌نوشتند. خب خیلی‌ها، خود ما مدت‌ها غافل بودیم، فکر می‌کردیم وقت فضیلت است دیگه، فضیلت هم که به قول آن بزرگوار مرد، دیگه فضیلتی نمانده، دیگه گفتیم باشد، حالا وقت فضیلت را ترک می‌کنیم، وقت وجوب را می‌چسبیم اما اگر انسان بداند که بزرگانی گفتند که وقت نماز صبح برای مختار تا

فرائض ۶۰۱

روشن شدن هوا است، وقت نماز مغرب برای مختار تا سقوط شفق هست، خب انسان بیشتر اهمیت می‌دهد. و واقعا باید بیشتر اهمیت بدهیم.

از این بحث بگذریم.

اگر کسی به اصل عملی هم بخواهد تمسک کند خب اصل عملی هم موافق با نظر مشهور است، برائت از وجوب اداء نماز صبح قبل از سفید شدن هوا جاری می‌شود. تا طلوع شمس وقت است.

تنبیه: طلوع شمس به آشکار شدن خود خورشید است اما غروب شمس به پنهان شدن دایره

خورشید است

طلوع شمس هم ظهور عرفیش این است که خود خورشید بیاید بالا و لو سر خورشید. اما آن تاج خورشید جزء خورشید نیست. قبل از این که خورشید بیاید بالا اول حمره مشرقیه پدید می‌آید در مشرق، سرخی، بعد لحظاتی قبل از طلوع آفتاب شعاع خورشید می‌آید بالا، بعدش تاج خورشید، همان ابروی خورشید، بعد خود خورشید. ظاهر طلوع شمس این است که خود خورشید بیاید بالا و لو اول آن کله خورشید بیاید بالا. و ظاهر غروب آفتاب هم این است که کل خورشید غروب کند، پای خورشید هم برود زیر افق. این سرش بیاید بالا [در] طلوع شمس، آن هم پای خورشید برود زیر افق.

[سؤال: ... جواب:] یعنی کل خورشید غروب کند. ظاهر غربت الشمس این است که کل خورشید غروب کند. باید کل خورشید غروب کند تا بگویند غربت الشمس. هیچ چیز دیده نشود. ولی در طلوع شمس ابتداء خورشید هم طلوع کند می‌گویند طلعت الشمس و لو هنوز تمام خورشید آشکار نشده که خیلی هم طول نمی‌کشد، فاصله خیلی کم است.

[سؤال: ... جواب:] تاج. یعنی ابروی خورشید می‌گویند، یک هاله‌ای است که وصل به خورشید است. اول حمره مشرقیه است بعد شعاع است بعد یک هاله‌ای است دور خورشید، بعد خود خورشید. ... نه. هاله خورشید طلوع شمس نیست، طلوع شمس این است که خود خورشید طلوع کند و لو ابتدائش طلوع کند طلوع شمس است. ولی برای غروب شمس باید کل شمس، کل آن دایره برود زیر افق.

نماز جمعه

آخرین بحث راجع به اوقات فرائض، وقت نماز جمعه است.

راجع به وقت نماز جمعه مشهور گفتند تا وقتی که سایه برابر شاخص بشود. الان حدودا دقیق نمی‌دانم، اگر نگاه کنید حدودا سه و شش دقیقه که بلوغ ظل کل شیء مثله است. این را مشهور گفتند.

آراء

و لکن در مسئله پنج قول است.

قول اول (مشهور): امتداد وقت تا این که سایه شاخص به اندازه خودش بشود

یکی همین قول مشهور است: امتداد وقت نماز جمعه الی ان یصیر ظل کل شیء مثله. در منتهی المطلب علامه می‌گوید که و هو مذهب علمائنا اجمع. ادعای اجماع می‌کند.

قول دوم (حلبی و ابن زهره): وقت نماز جمعه ضیق عرفی دارد

قول دوم قولی است که ابوالصلاح حلبی و ابن زهره در غنیه اختیار کردند بلکه ابن زهره گفته علیه الاجماع که وقت نماز جمعه مضیق است، تا اذان ظهر را بگویند اول عرفی زوال، باید خطبه‌های نماز جمعه شروع بشود و نماز جمعه هم بلافاصله خوانده بشود. حدودا یک ساعت بیشتر نشود. که آقای سیستانی هم همین نظر را انتخاب کردند. این می‌شود ضیق وقت نماز جمعه. وقتها من حین الزوال الی ان یمضی مقدار ادائها مع الخطبتین و الاذان و لایتسع الوقت اکثر من ذلک.

[سؤال: ... جواب:] خطبه نباید زیاد طول بکشد. مثلا حالا حداکثر چهل و پنج دقیقه بعد هم نماز جمعه را بخوانند، حدودا یک ساعت تمام بشود.

قول سوم (شهید اول): امتداد وقت تا غروب آفتاب

قول سوم قول به سعه وقت نماز جمعه است تا غروب آفتاب. ابن ادریس در سرائر این را انتخاب می‌کند. می‌گوید اذا خیف خروج وقت صلاة الكسوف، در روز جمعه، فالواجب التشاغل بصلاتها و ترک صلاة الجمعة فی اول الوقت فان وقتها لیفوت الا اذا بقی من النهار مقدار اربع رکعات. وقت نماز جمعه مثل وقت نماز ظهر

فرائض ۶۰۳
است. مقدار چهار رکعت به غروب آفتاب بماند، وقت نماز ظهر که تمام می‌شود وقت نماز جمعه هم تمام می‌شود.

شهید در دروس می‌گوید وقت الجمعة وقت الظهر بأسره. و در بیان هم همین را گفته.
این هم قول سوم که سعه وقت نماز جمعه است تا غروب آفتاب.
یک امام جمعه‌ای بود مرحوم شد، دو ساعت خطبه‌هایش طول می‌کشید. اعتراض کردند که آقا! نظر امام که این نیست، شما چقدر طول می‌دهی؟ ما هم گفتیم یک قولی هست که وقت نماز جمعه تا غروب آفتاب ادامه دارد، آن مرحوم گفت من هم طرفدار این قول هستم.

قول چهارم (مرحوم جعفری): امتداد وقت تا یک ساعت بعد از زوال

قول رابع: نقل شهید در ذکری از جعفری هست که یکی از فقهاء بوده، ایشان تعبیرش این است که وقتها ساعة من النهار. حالا چه فرق می‌کند با قول دوم، این را بعدا عرض می‌کنیم. وقتها ساعة من النهار. دلیلش هم این است، می‌گوید روایت داریم وقت الجمعة اذا زالت الشمس و بعده بساعة. حالا مراد از ساعت چیه، همین شصت دقیقه است یا معنای دیگر دارد ان شاء الله بعدا عرض خواهیم کرد.

قول پنجم (مرحوم مجلسین و صاحب حدائق): امتداد وقت تا دو هفتم شاخص

قول پنجم قول مجلسی اول و دوم و صاحب حدائق رضوان الله علیهم اجمعین است که گفتند وقت نماز جمعه از اذان ظهر است تا دو هفتم شاخص. این می‌شود دو دقیقه به دو. این خوب است. قابل تحمل است. این اقوال در مسئله است.

دلیل قول اول: بعد از رد ادله دیگران، ضرورت مقید کردن اطلاق به مقدار نیاز بخاطر تسالم و

عدم معهودیت

اما قول مشهور: هیچ روایتی و لو روایت ضعیف السند بر قول مشهور نداریم. یک روایت نمی‌توانید پیدا کنید بگوید وقت صلاة الجمعة الی بلوغ ظل کل شیء مثله. ما نداریم. حالا چه چور شده که مشهور به این فتوی دادند؟

مرحوم آقای خوئی فرموده ما وجهی برایش پیدا کردیم و خودمان هم شدیم طرفدار نظر مشهور. چیه وجه؟ ایشان فرموده ببینید! ما به شما تضمین می‌دهیم روایاتی که دلیل بر قول دوم که ضیق وقت نماز جمعه است یا دلیل بر قول جعفری که ساعه من النهار هست یا دلیل بر قول مجلسی اول هست این‌ها را رد کنیم، بعد از رد این‌ها شروع می‌کنیم استدلال می‌کنیم برای قول مشهور، می‌گوییم مقتضای اطلاق بعضی از ادله نماز جمعه، این است که نماز جمعه تا غروب آفتاب وقت دارد. همانی که شهید اول در دروس گفت یا در بیان گفت ابن ادریس در سرائر گفت. مقتضای اطلاقات اولیه این است. صحیحه فضل بن عبدالملک می‌گوید اذا کان قوم فی قریه صلوا الجمعة اربع رکعات فان کان لهم من یخطب لهم جمعا، اگر مردم در قریه‌ای بودند و من یخطب لهم داشتند، خطیب نماز جمعه داشتند، نماز جمعه بخوانند، خب اطلاق دارد نگفته ساعت دوازده و ربع، نگفته ساعت یک و ربع، ساعت معین نکرده، اطلاق دارد. ولی ما چون یقین داریم که این اطلاق مراد نیست. باید تقیید بنزیم. و تقیید یتقدر بمقدار الضرورة.

پس دو مقدمه دارد کلام ایشان: یک: اطلاق بعضی از ادله نماز جمعه اقتضاء می‌کند اتساع وقت نماز جمعه را تا غروب آفتاب. دو: چون این اطلاق قطعا مراد نیست با توضیحی که خواهد آمد، باید این اطلاق را تقیید بنزیم و قدرمتقین از تقیید به مقدار ضرورت این است که بعد از بلوغ الظل مثل الشاخص دیگه وقت نماز جمعه تمام می‌شود. ساعت سه و شش دقیقه دیگه وقت نماز جمعه تمام می‌شود چون اگر وقت نماز جمعه تمام نشود بعد از بلوغ ظل کل شیء مثله باید بگوییم تا غروب آفتاب ادامه دارد و این خلاف دلیل قطعی است. اما بیشتر از این تقیید بنزیم بیاییم بگوییم مثلا وقت نماز جمعه مضیق است یا بلوغ سبعی الشاخص این تقیید بلاوجه است.

حالا سؤال از آقای خوئی این است که چرا این اطلاق قطعا مراد نیست. شهید اول که گفت وقت نماز جمعه تا غروب آفتاب است، ابن ادریس هم همین را گفت، چه مشکلی پیدا کردند که شما می‌گویید اطلاق مراد نیست، ایشان می‌گوید دو تا مشکل دارد:

یک تقریبا تسالم اصحاب است بر خلاف این مطلب. علامه هم دیدید که ادعای اجماع کرد، یعنی اعتناء نکرد به خلاف ابن ادریس در سرائر. کانه مرتکز متشرعه این بوده که نماز جمعه مثل نماز ظهر نیست که

فرائض ۶۰۵

وقتش تا غروب آفتاب ادامه داشته باشد. پس تسالم اصحاب بر خلاف این امتداد وقت نماز جمعه تا غروب آفتاب موجب تقیید این اطلاق می‌شود.

وجه دوم این است که ما قطع نظر از تسالم هم می‌بینیم معهود نبود در زمان پیامبر و ائمه علیهم السلام که نماز جمعه را دیر وقت بخوانند با این که مشاکلی پیش می‌آمد، سفر، مرض و بیماری و امثال این‌ها، جنگ، خب نماز ظهر خب تاخیر می‌افتاد اما هیچ دیده نشده نماز جمعه را با تاخیر برگزار کنند بگویند ما به علت مشکلات نماز جمعه این هفته مان شد ساعت چهار بعد از ظهر.

خب این هم دلیل بر عدم اطلاق است. وقتی اطلاق نداشت یعنی اطلاق باید تقیید بخورد، قدرمقیّن از تقیید، تقیید به این است که تا سایه برابر شاخص نشده نماز جمعه بخوانید.

جواب اول: رد قول دوم، صحیح نیست

واقعا این فرمایش ناتمام است.

اولا سیّاتی ان شاء الله که قول دوم، قول به ضیق وقت ظاهر ادله است. وجوهی که ایشان ذکر کرده برای رد این قول ان شاء الله خواهیم گفت درست نیست.

جواب دوم: اطلاقی در وقت نماز جمعه وجود ندارد

ثانیا غمض عین می‌کنیم از این مطلب ایشان فرمود اطلاق داریم در نماز جمعه که هر وقت بخوانی تا غروب آفتاب، کدام اطلاق؟ فان کان لهم امام یخطب لهم جمعا، در مقام بیان است؟ بابا! اصل وجوب نماز جمعه را می‌گوید. می‌گوید اگر امام جمعه‌ای داشتند که قدرت دارد بر خطبه خواندن نماز جمعه بخوانند اما نماز جمعه شرائط صحتش چیست، در مقام بیان این نیست. شرائط صحت نماز جمعه را بیان نمی‌کند. خب یکی از شرائط نماز جمعه شاید رعایت وقت باشد.

جواب سوم: تسالم و عدم معهودیت، قرینه متصله هستند نه منفصله تا فقط به مقدار نیاز مقید

شود

علاوه بعد از این که شما می‌گویید معهود نیست نماز جمعه تا غروب آفتاب خوانده بشود تسالم اصحاب بر این مطلب است خب این کشف می‌کند از عدم اطلاق. خب این قرینه متصله است عدم معهودیت. مثل این که الان بگویند آقا! باید نماز جمعه بخوانید، خب وقتی معهود بین مردم این است که نماز جمعه اوائل اذان است، خب اگر معهود این است معنا ندارد بگوییم اطلاق منعقد شده. دومین وجه عدم معهودیت بین اصحاب پیامبر و اصحاب ائمه بود، عدم معهودیتها قبل الغروب لا فی زمان النبی و لا فی زمان الائمة علیهم السلام. خب این عدم معهودیت یعنی ارتکاز متشرعه. خود ایشان بیان کرد از مرتکزات متشرعه این بود. خب مرتکز متشرعه یعنی قرینه لبیه متصله، مانع از انعقاد است نه مقید منفصل تا بگویید الضرورات تتقدر بقدرها.

و لذا این استدلال ایشان ناتمام است.

عدم جریان اصل برائت

ما معتقدیم اگر نوبت به اصل عملی هم برسد چون اطلاق نداریم در مشروعیت نماز جمعه با تاخیر، قدرمتیقن از رفع ید از وجوب تعیینی نماز ظهر این است که ما نماز جمعه‌ای بخوانیم در اول وقت. اگر به ما بگویند صم ستین یوما، ندانیم عدل آن اطعام ستین مسکینا شیعیاست یا اطعام ستین مسکینا و لو سنیا، این که جای اصل برائت نیست. اینجا ما باید بگوییم اطلاق صم ستین یوما محکم است، قدرمتیقن از خروج از این اطلاق در وجوب تعیینی اطعام ستین مسکینا شیعیاست. اینجا قدرمتیقن از رفع ید از ظهور وجوب نماز ظهر در هر روز این است که در روز جمعه نماز جمعه در اول وقت بخوانیم.

و ان شاء الله در جلسه آینده روایات وقت نماز جمعه را بیان می‌کنیم تا روشن بشود که قول دوم مقتضای صناعه است و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۵۸

دوشنبه - ۹۵/۱۱/۰۴

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

بحث راجع به وقت نماز جمعه بود.

که عرض کردیم مشهور گفتند وقتش تا رسیدن سایه به اندازه شاخص که این روزها ساعت سه و شش دقیقه هست، باقی می ماند.

نظر ابوالصلاح حلبی این بود که وقت نماز جمعه مضیق است، باید اول زوال خطبه ها را بخوانند و نماز جمعه را بخوانند فوراً، به فوریت عرفیه.

که آقای سیستانی هم همین نظر را انتخاب کرده. ایشان می گوید خطبه ها اگر چهل دقیقه طول بکشد بعدش نماز جمعه را بخوانند مجزی است. اول اذان ظهر عرفاً خطبه ها را شروع کنند چهل دقیقه بیشتر طول ندهند بعد نماز جمعه را بخوانند مجزی است. و اگر یک ساعت و ربع تاخیر بیفتد نماز جمعه قطعاً مجزی نیست. بین چهل دقیقه و یک ساعت و ربع که هفتاد و پنج دقیقه است احتیاط وجوبی است که اکتفاء به این نماز جمعه نشود.

قول دیگر هم قول به سعه وقت نماز جمعه بود تا غروب آفتاب.

قول جعفری هم این بود که ساعتی وقت دارد. که آقای زنجانی هم همین نظر را انتخاب کردند. فرمودند وقت نماز جمعه یک ساعت است و مراد از یک ساعت یک دوازدهم روز است. حالا در زمستان کمتر است وقت یک ساعت، در تابستان بیشتر است. که از روایات این را استفاده کردند.

علامه مجلسی هم گفتند که به مقدار دو هفتم شاخص حدوداً ساعت دو دقیقه به دو وقت نماز جمعه می گذرد.

مرحوم آقای خوئی فرموده که به نظر ما قول مشهور درست است. چون اطلاق نماز جمعه که می گوید که نماز جمعه موسع است. فاذا كان لهم امام يخطب لهم جمعوا. منتها چون اطلاقش قابل التزام نیست، معهود نیست نماز جمعه تا غروب آفتاب، تسالم هم هست بر خلافش تقریباً، ما تقیید می زنیم به مقدار ضرورت؛

می‌گوییم بعد از بلوغ سایه به اندازه شاخص دیگه نماز جمعه مشروع نیست. اما بعد از آن داخل اطلاقات است.

جواب محقق خوئی از روایات قول دوم

بعد ایشان شروع می‌کند روایات قول دوم را بررسی کردن. می‌گوید روایات قول دوم روایاتی است که ظاهر اولیش این است که وقت نماز جمعه مضیق است. مثل صحیحہ ربعی بن عبدالله و فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام: ان من الاشياء اشياء موسعة و اشياء مضيقة فالصلاة مما وسع فيه تقدم مرة و تؤخر اخرى و الجمعة مما ضيق فيها فان وقتها يوم الجمعة ساعة تزول، وقت نماز جمعه آن لحظه‌ای است که زوال شمس می‌شود و این وقت، مضیق است، و وقت العصر فیها وقت الظهر فی غیرها، وقت نماز عصر در روز جمعه آن زمانی است که دو هفتم بشود سایه مثل وقت نماز ظهر است در بقیه روزها. چون مردم می‌آیند نماز جمعه، بعدش هم نماز عصر را بخوانند بروند دنبال زندگی‌شان دیگه. روزهای دیگه خب وقت نماز عصر دیرتر است.

صحیحہ زرارہ هم مفادش همین است.

در صحیحہ ابن مسکان آمده: وقت صلاة الجمعة عند الزوال و وقت العصر يوم الجمعة وقت صلاة الظهر فی غیر الجمعة.

صحیحہ حلبی هم می‌گوید که وقت الجمعة زوال الشمس.

جواب اول: تضییق حقیقی (که ظاهر تضییق است) قرینه است که مراد وقت فضیلت است

مرحوم آقای خوئی فرموده مبدا استدلال کنید به این روایات بر قول دوم که قول به تضییق است. اولاً: ظاهر تضییق، تضییق حقیقی است نه تضییق عرفی. تضییق عرفی یعنی تضییق مسامحی. چه جور ظاهر لفظ اقامه عشره ایام اقامه حقیقیه است. اگر کسی ده روز بماند در این شهر منهای ده دقیقه، ده دقیقه از آخرش یا از اولش کم باشد، خب این اقامه مسامحیه است. مسامحات عرفیه اعتبار ندارد. باید در صدق عناوین دنبال تطبیق حقیقی باشیم نه تطبیق مسامحی. ان وقت الجمعة ضیق، تضییق حقیقی ظاهر این لفظ هست. و این قابل التزام نیست. چون نوعاً مردم نمی‌توانند دقیق تشخیص بدهند زوال شمس چه زمانی

فرائض ۶۰۹

است. معمولا یک دقیقه دو دقیقه می‌گذرند تا علم به زوال شمس پیدا کنند. وجوب مبادرت به نماز جمعه یا خطبه نماز جمعه در اول وقت زوال قابل امتثال نیست برای عامه مردم. بله، پیغمبر اکرم با وحی و بیان جبرئیل عالم می‌شد یا خود پیامبر عالم به غیب بود اما ما مردم عادی چه می‌فهمیم که الان دقیقا وقت زوال است. باید یکی دو دقیقه بگذرد تا علم پیدا کنیم به زوال. خب اگر یکی دو دقیقه گذشت ما اول حقیقی زوال شروع نکردیم در نماز جمعه و خطبه آن.

قیاس نکنید مقام را به صوم. صوم امر عدمی است. خب حالا انسان از طلوع فجر که می‌خواهد امساک کند یک دقیقه قبلش مقدمه علمیه است امساک می‌کند، آخر روز هم یک دقیقه بعد از غروب آفتاب امساک می‌کند احراز می‌کند امساک حقیقیه را. اما نماز جمعه امر وجودی است. چه کار کنیم که خطبه هایمان اول زوال بشود، نه دیرتر و نه زودتر؟

اشکال اول: تاخیر کم، مانع صدق عرفی اول زوال نیست

خب این اشکال اول که یکاش نمی‌شد. اگر نظر تسامحی عرف باشد، بله، معتبر نیست، اما اختلاف و تاخیر به مقدار یسیر، مانع از صدق عرفی مبادرت به نماز جمعه اول زوال نیست. عرفا می‌گویند قام امام الجمعة خطیبا اول الزوال. صدق عرفی قابل تشکیک نیست.

اشکال دوم: عدم امکان امتثال، قرینه است که مراد، اول عرفی زوال است

وانگهی همین قرینه‌ای که شما فرمودید که امکان امتثال آن امر به اقامه نماز جمعه در اول زوال حقیقی عاداتا قابل امتثال نیست همین قرینه می‌شود که مراد اول عرفی باشد.

[سؤال: ... جواب:] ایشان با این بیان می‌خواهد بگوید پس مفاد این اخبار حکم وجوبی نیست؛ حکم استحبابی است. چون مستحب، مستحب است دیگه. وجوب است که مشکل دارد.

اشکال سوم: حکم استحبابی هم اگر قابل امتثال نباشد لغو است

ما اشکال دیگرمان به آقای خوئی این است که آقا! بالاخره ما حمل کردیم و لو به قرینه عدم امکان امتثال آن تضییق حقیقی، این تضییق را بر تضییق مسامحی عرفی، شما می‌گویید نخیر، تضییق عرفی مسامحی

خلاف ظاهر است پس حمل می‌کنیم این حکم را بر حکم استحبابی، که فضیلت دارد که اول زوال نماز جمعه اقامه بشود، خب حکم استحبابی هم وقتی عادتاً قابل امتثال نیست او هم لغو است. چه فرق می‌کند؟ این که راه حل نیست. برای این که بگویید این حکم قابل امتثال نیست پس وجوبی نیست، استحبابی است، خب اگر قابل امتثال نیست برای عامه مردم حکم زیر سؤال می‌رود نه این که از وجوبی بودن خارجش کنید، بکنید استحبابی.

اشکال چهارم: امکان احتیاط به قرار دادن مقدار واجب از خطبه در موقع زوال یقینی

اضف الی ذلک این که آقا! شما فرمودید که امکان احتیاط نیست، چرا نیست؟ آن ابتداء خطبه را شروع می‌کند، در آن لحظه‌ای که شک هم دارد شروع می‌کند. بالاخره نماز جمعه را که نمی‌خواهد شروع کند، خطبه دارد نماز جمعه. خطبه‌اش را در همان لحظه شک شروع می‌کند. منتها آن مقدار واجب خطبه را که امر به تقوی است، می‌گذارد وقتی که یقین بکند به دخول وقت. آن شعارها و نمی‌دانم، زنده باد و مرده باد را همان اول بگویند بعدش آن امر به تقوی و ثناء ائمه مسلمین را، این‌ها بگذارند در وقتی که یقین به دخول زوال می‌کنند بگویند. چرا امکان ندارد؟ واقعا این اشکال‌ها عجیب است. بالاخره انسان تا شک دارد در زوال استصحاب عدم زوال می‌کند. یکی [که] یقین کرد به زوال می‌شود اول حقیقی زوال دیگه. پس این اشکال اول وارد نیست.

[سؤال: ... جواب:] آخه چه اشکالی است؟ استصحاب می‌گوید تا حالا وقت داخل نشده، تا حالا زوال نشده تا آن لحظه‌ای که یقین کنید به زوال، وقتی یقین کردید به زوال همان لحظه می‌گوید بسم الله الرحمن الرحیم خطبه‌های نماز جمعه را می‌خوانید دیگه. ... چه مثبتی هست آقا؟ ... شما مگر در ماه رمضان با استصحاب عدم طلوع فجر سحری نمی‌خورید؟ خب اینجا هم با استصحاب عدم دخول نهار صبر می‌کنید نماز جمعه نمی‌خوانید. تا یقین کردید به دخول زوال بسم الله را شروع می‌کنید و خطبه‌ها را می‌خوانید. آخه این چه اشکالی است؟

[سؤال: ... جواب:] اصلا وجوب صوم از اذان صبح نمی‌آید، وجوب صوم یا از اول ماه می‌آید یا از اول شب می‌آید و لذا می‌گویند واجب معلق است، امتثال صوم از طلوع فجر تا غروب لیل است، خب آنجا چه جور

فرائض ۶۱۱

استصحاب می‌کنید عدم طلوع فجر را، هی می‌خورید سحری؟ ... خب اینجا هم گفته لاتصل الجمعة حتی تزول الشمس.

جواب دوم: مفاد صحیحہ عبدالله بن سنان و محمد بن ابی عمر خلاف تضییق است

اشکال دوم آقای خوئی. اشکال دوم ایشان این است که یک روایاتی هست خلاف تضییق نماز جمعه است. حتی تضییق عرفی مسامحی هم معلوم می‌شود واجب نیست.

صحیحہ عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیہ السلام کان رسول الله صلی الله علیہ و آلہ یصلی الجمعة حین تزول الشمس قدر شراک و یخطب فی الظل الاول فیقول الجبرئیل یا محمد صلی الله علیہ و آلہ قد زالت الشمس فانزل فصل.

آقای خوئی فرمود که ببینید! بعد از زوال به اندازه شراک، شراک آن بند کفش را می‌گویند که عرض یک انگشت بود تقریباً، خب این مقدار سایه بیشتر بشود از اول زوال، شما صبر کن، یصلی الجمعة حین تزول الشمس قدر الشراک، خب این که با ضیق عرفی مسامحی هم نمی‌سازد. حین زوال نبود، منتظر می‌ماند حضرت، قدر شراک، بعد از زوال به اندازه عرض یک انگشت سایه اضافه بشود.

در روایت محمد بن ابی عمر، در کافی دارد محمد بن ابی عمیر که ظاهراً اشتباه باشد. چون محمد بن ابی عمیر معروف که راوی امام صادق علیه السلام نیست. این محمد بن ابی عمر طبیب است که توثیق ندارد. قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن الصلاة يوم الجمعة فقال نزل بها جبرئیل مضيقاً اذا زالت الشمس فصلها قلت اذا زالت الشمس صليت ركعتين ثم صليتها، آقا! من دو رکعت می‌خوانم بعد نماز روز جمعه را می‌خوانم، فقال ابو عبدالله علیه السلام اما انا فاذا زالت الشمس لم ابدأ بشيء قبل المكتوبة، من این طور نیستیم. نفرمود کار تو جایز نیست، فرمود من این کار را نمی‌کنم، اما کار تو جایز است. چون اگر حرام بود امام به او متذکر می‌شد. این‌ها نشان می‌دهد که تضییق عرفی نیست در نماز جمعه.

اشکال به استظهار از صحیحہ ابن سنان

اشکال اول: شروع خطبه پیامبر قبل از زوال بوده است و خطبه هم مانند نماز باید حین زوال**باشد**

این اشکال هم انصافاً ناتمام است. آقا! اما روایت صحیحہ عبداللہ بن سنان: ایشان مثل این کہ روایت را کامل نگاہ نکردند. این معنایش این است کہ نماز جمعہ پیامبر بعد از زوال با فاصلہ بود نہ خطبہ‌ها. و یخطب فی الظل الاول. خطبہ‌ها در ظل اول بود. تازہ قبل از زوال شمس. در اثناء خطبہ کہ می‌خواند حضرت یک مقدار از زوال شمس می‌گذشت، فیقول الجبرئیل قد زالت الشمس فانزل فصل. ظاہرش این است کہ در اثناء خطبہ‌های نماز جمعہ اذان ظہر می‌شد. چون مشہور قائلند کہ شروع در خطبہ‌های نماز جمعہ لازم نیست بعد از اذان باشد. شروع در خطبہ‌های نماز جمعہ قبل از اذان ہم جایز است. منتہا یک بخشی از خطبہ‌ها بعد از اذان باشد. مثل بعض اہل سنت نباشد کہ گفتند کل خطبہ‌ها ہم قبل از اذان بود اشکال ندارد.

[سؤال: ... جواب:] نہ، مشہور امامیہ ظاہراً می‌گویند شروع در خطبہ‌ها می‌تواند قبل از اذان باشد ولی بعضی از خطبہ‌ها را ادامہ‌اش را بگذارید بعد از اذان. ہمین کاری کہ از پیامبر نقل شدہ. کہ ظاہرش این است کہ در اثناء خطبہ‌ها زوال شمس می‌شد.

اشکال دوم: فاصلہ نماز حضرت با اول زوال، منافات با تضييق عرفی ندارد

و نماز جمعہ‌ای کہ پیامبر می‌خواند بعد از خطبہ‌ها آن وقتی بود کہ سایہ بہ اندازہ عرض یک انگشت بیشتر شدہ بود بعد از زوال. خب این را کہ کسی منکر نیست. مگہ قائل بہ تضييق منکر خطبہ‌های نماز جمعہ است. خب او ہم می‌گوید اذان کہ گفتند خطبہ‌ها را بخوانید تاخیر فاحش نداشته باشید، دو ساعت خطبہ‌هاitan طول نکشد. یک ساعت و ربع بہ قول آقای سیستانی طول نکشد، حداکثر چہل دقیقہ. خود خطبہ‌های پیغمبر اکرم خیال می‌کنید چقدر بودہ؟ این خطبہ شعبانیہ خطبہ نماز جمعہ است دیگہ. شما با آواز ہم بخوانید ببینید چقدر طول می‌کشد. خطبہ اول بگو، خطبہ دوم چی بود؟ بابا! مسائل سیاسی، سریع خطبہ را می‌خواندند می‌رفتند دنبال کارشان. خیال می‌کنید سیاست‌های جهانی روم و ایران را بررسی می‌کردہ پیامبر؟ کجا نقل شدہ؟ اگر واقعاً پیامبر مسائل سیاسی را در خطبہ دوم نماز جمعہ مطرح می‌کرد تاریخ روی کلمات پیامبر خیلی حساس بودند مسلمان‌ها. آن روایت امام رضا است کہ و یخبرہم بما ورد

فرائض ۶۱۳

عليهم من الآفاق بما فيهم المضرّة و المنفعة، آن‌ها که به درد مسلمین می‌خورد بیان کنند، مسلمین! عبرت بگیرید از این حادثه‌ای که پیش آمد، مرگ در انتظار است، دو کلمه، تمام شد. گر در خانه کس است یک حرف بس است.

اشکال ما این است که روایت صحیح ابن سنان کجایش دارد که پیغمبر تاخیر می‌انداخت خطبه نماز جمعه را از اول وقت عرفی زوال؟ اتفاقاً ظاهرش این است که خطبه‌ها را قبل از زوال شروع می‌کرد، نماز جمعه را بعد از زوال با فاصله شدن سایه به اندازه عرض یک انگشت می‌خواند، شاید اگر حساب کنید به اندازه چقدر می‌شود، حالا عرض یک انگشت نسبت به چی؟ نسبت به آن قامه انسان که جدار مسجد النبی بوده، یک بند انگشت اصلاً چی می‌شود؟ شاید ده دقیقه هم، پنج دقیقه هم دقیقه نشود. قامت انسان بود جدار مسجد النبی دیگه، معیار شاخص او بود. یک بند انگشت سایه زیاد بشود نسبت به آن قامت انسان، اینقدر فاصله کم است.

اشکال به روایت محمد بن ابی عمیر

اشکال اول: ضعف سند

اما راجع به روایت محمد بن ابی عمر: حالا سندش که ضعیف است.

اشکال دوم: ربطی به نماز جمعه ندارد

قطع نظر از سند این ربطی به نماز جمعه ندارد که. خب این مربوط به صلات یوم الجمعة است و لو نماز ظهر. می‌گوید چون قبلش نافله نیست، قبل از نماز روز جمعه چه نماز ظهر چه نماز جمعه نافله نیست، حالا قبل از نماز جمعه خطبه هست اما قبل از نماز ظهر روز جمعه نافله نیست، یعنی بعد از زوال و قبل از نماز ظهر در روز جمعه نافله نیست، و لذا فرمود تا اذان می‌شود من نماز ظهرم را می‌خوانم. چون نافله‌ای دیگه نیست آن وقت. این مربوط به این بحث است. چه ربطی دارد به نماز جمعه و خطبه‌های نماز جمعه؟

اشکال سوم: دو رکعت نماز، منافات با تضييق عرفی ندارد

بعدش هم دو رکعت نماز این منافات با تضييق عرفی دارد؟ حالا همان امام جمعه هم دو رکعت نماز سریع بخواند سریع بلند بشود بیاید خطبه‌های نماز جمعه را شروع کند، منافات با تضييق عرفی دارد؟ این مقدار که منافات با تضييق عرفی ندارد.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که راوی گفت من دو رکعت نماز می‌خوانم بعد نماز در روز جمعه را می‌خوانم امام نفرمود بد کاری می‌کنید من این کار را نمی‌کنم، پس معلوم می‌شود کار او جایز بود. استدلال آقای خوئی به این است که جوابش روشن شد.

جواب سوم: متعلق تضييق، وقت فضیلت است

اما مطلب سوم آقای خوئی. آقای خوئی فرمودند که آقا! اصلاً تضييق در این روایات معنایش چیز دیگر است. اصلاً اختصاص به نماز جمعه ندارد. اصلاً نماز اعم از ظهر در روز جمعه یا نماز جمعه وقت فضیلتش مضیق است. چون قبلش نافله نیست. در موثقه سماعه می‌گوید وقت الظهر يوم الجمعة حين تزول الشمس. وقت الظهر يوم الجمعة نه وقت صلاة الجمعة. وقت نماز ظهر در روز جمعه ذراع نیست، دو هفتم شاخص برسد سایه، نه از همان ابتداء زوال شمس است چون نافله‌ای ندارد. اذا زالت الشمس يوم الجمعة فابدأ بالمكتوبة. خب این قدر متیقنش اتفاقاً نماز ظهر روز جمعه است. چون اصحاب نماز جمعه نمی‌خواندند. اگر هم اصحاب نماز جمعه می‌خواندند می‌رفتند در نماز جمعه‌ها شرکت می‌کردند. او که اختیار دست خودش نیست. به این ماموم در نماز جمعه که نمی‌گویند که اذا زالت الشمس يوم الجمعة فابدأ بصلاة الجمعة، مگه من امام جمعه‌ام هستیم؟ برو به امام جمعه بگو اینقدر خطبه‌هایش را طول ندهد. بگوییم این خطاب فقط به امام جمعه است، این خلاف ظاهر است. نه می‌خواهد بگوید روز جمعه اذان ظهر که گفتند دیگه آقا! نماز ظهر می‌خواهی بخوانی نافله ندارد سریع بخوان، نماز جمعه می‌خواهی بخوانی نافله ندارد که، خطبه‌ها را سریع شروع کنید. ولی قدرمتیقن همان نماز ظهر است، خطاب به عام مردم است. این وقت فضیلت را می‌گوید دیگه. چه ربطی دارد به وقت واجب نماز جمعه؟

در صحیح حریز می‌گوید اما انا فاذا زالت الشمس يوم الجمعة بدأت بالفريضة. روز جمعه که زوال شمس می‌شود شروع می‌کنم فريضة را خواندن. آقای خوئی فرمودند این اعم است از نماز ظهر و نماز جمعه. این

فرائض ۶۱۵

اتفاقاً مورث نماز ظهر است. امام صادق که نماز جمعه نمی‌خواند که. پس می‌شود وقت فضیلت. این چه ربطی به وقت واجب نماز جمعه دارد؟

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... اصلاً هیچ تاریخی نوشته نشده که امام نماز جمعه خواندند. خلاف تقیه بوده. اگر بود در روایات ما مطرح می‌شد، هیچ مطرح نشده.

اشکال اول: بیان وقت فضیلت در بعضی از روایات، منافات با روایات قول دوم ندارد

این بیان سوم ایشان هم تمام نیست. ما منکر نیستیم. این روایاتی که شما خواندید اول وقت الظهر من یوم الجمعة اول زوال الشمس، خب قبول، چه ربطی دارد به صحیحه فضیل و ربیع بن عبدالله؟ آقا! مگه همه روایات یک مطلب را باید بگویند؟ خب این روایاتی که شما مطرح کردید بله وقت فضیلت نماز روز جمعه را می‌گوید اول زوال. اتفاقاً قدرمتیقنش هم نماز ظهر روز جمعه است. چه ربطی دارد به صحیحه ربیع بن عبدالله و صحیحه زراره؟ آن را ما داشت که الجمعة مما ضیق فیها. اتفاقاً در مقابل الصلاة گذاشت، گفت الصلاة مما وسع فیه و الجمعة مما ضیق فیها فان وقتها یوم الجمعة ساعة تزول. این ظاهرش این است که نماز جمعه را می‌گوید که وقت نماز جمعه در روز جمعه همانی آنی است که زوال شمس می‌شود. این که ما این را حمل کنیم بر وقت آن فریضه اعم از نماز ظهر و نماز جمعه، در روز جمعه خلاف ظاهر است.

اشکال دوم: باید به قدرمتیقن از اطلاق بدلیت نماز جمعه به جای نماز ظهر اکتفاء کرد

علاوه: آقا! وقتی اطلاق نبود در دلیل مشروعیت نماز جمعه، چون روایتی که شما خواندید که اذا کان لهم امام یخطب لهم جمعوا اطلاق نداشت که نماز جمعه شرائط مشروعیتش چیه، شرائط صحتش چیه، اصل لفظی می‌گوید (اصل عملی قبول داریم برائت است) اذا زالت الشمس وجت الظهر، هنگام زوال شمس نماز ظهر واجب است. این اطلاق لفظی دارد. قدرمتیقن از رفع ید از این اطلاق لفظی آن نماز جمعه مشروع است که قدرمتیقنش نماز جمعه در اول زوال است. بخواهید نماز جمعه را خطبه هایش را به قول آقای سیستانی یک ساعت و ربع طول بدهی بعد نماز جمعه بخوانی، بگویی ماه رمضان است مردم ناهار که نمی‌خورند هی طولش بدهیم، خب این شک در مشروعیتش داریم. شک در مشروعیتش همان و اطلاق اذا زالت الشمس وجبت الظهر همان. باید به اطلاق او رجوع کنیم.

و لذا اقوی به نظر ما همین نظر دوم است. لااقل من الاحتیاط.

اما قول منسوب به جعفری که آقای زنجانی هم پذیرفتند.

[سؤال: ... جواب:] کی نماز جمعه می خوانند شیعیان در عصر غیبت؟ خدا رحمت کند امام رضوان الله علیه وقتی نماز جمعه پیشنهاد شد ایشان فرمود دأب شیعه نبوده نماز جمعه بخوانند، دیگه از تهران و قم به امام اصرار کردند، ایشان پذیرفت، شاید هم بعد از پذیرش راضی بود، من نمی خواهم بگویم [قلبا راضی نشد]، فوائد و برکاتی که نماز جمعه دارد... امام فرموده بود خلاف دأب شیعه بوده، این ها شاذ بود دیگه. حالا این جور برای ما نقل کردند. ولی بالاخره این دلیل بر این نیست که بعدها امام موافق نبود چون بالاخره نماز جمعه برکات زیادی داشته. اما مقصودم این هست که شما می گوید که لو کان لبان، راجع به نمازهای محل ابتلاء ما می گفتیم. نماز جمعه که خوانده نمی شد در عصر غیبت الا زمان صفویه خوانده شد و بعدش هم که خیلی نادر خوانده می شد، اصلا در زمان آل بویه شیعه قدرتمند بود، نماز جمعه نمی خواندند. آنقدر شیعه قدرتمند بود که لعن علنی می کردند در بغداد. تاریخ را ببینید! آن مورخ عامی می گوید که چقدر تلخ بود برای من، رفتم، در مجامع علنی دارند لعن می کنند، این چه وضعی است؟ این جور بودند نماز جمعه نمی خواندند. خب این چه لو کان لبانی هست؟

جواب از روایات قول چهارم

اما قول جعفری. قول جعفری دلیلش روایتی است مصباح المتهجد شیخ طوسی نقل می کند از حریر از زراره: اول وقت الجمعة ساعة تزول الشمس الى ان تمضي ساعة. اول وقت نماز جمعه آن زمانی است که زوال شمس بشود تا یک ساعت، فان رسول الله صلى الله عليه و آله قال لايسئل الله عبد فيها خيرا الا اعطاه الله. آقای خوئی فرموده که سند این روایت خوب است. چرا؟ خوب دقت کنید تا از این اشتباهاتی که در پاورقی موسوعه کردند شما از این اشتباهات نکنید. آقای خوئی می گوید بابا! فهرست شیخ طوسی را ببینید می گوید اخبارنا بجمع کتب حریر و روایاته، طریق صحیح ذکر می کند. این اختصاص به کتاب تهذیب و استبصار ندارد. مصباح المتهجد هم گفته روی حریر. این داخل در "و روایاته" می شود. شیخ طوسی گفت روی حریر دیگه. می شود اخبارنا بجمع کتب حریر و روایاته، این جزء روایات حریر است دیگه. در پاورقی

فرائض ۶۱۷

موسوعه گفتند آقای خوئی! حالا این پاورقی از کیه نمی‌دانم، گفتند در نماز غفیله راجع به روایت مصباح المتهجد از هشام، آنجا این حرف را گفتید درست نیست. آقا! راجع به هشام نداریم خبرنا بجمیع کتبه و روایاته. در فهرست راجع به هشام گفت له اصل خبرنا به فلان عن فلان. آنجا اشکال آقای خوئی این بود و درست هم بود: کی می‌گوید این روایتی که از هشام نقل کرده مصباح المتهجد در نماز غفیله جزء آن کتاب هشام بوده که فهرست سند ذکر کرده، شاید در یک کتاب دیگری از هشام نقل شده است. کی می‌گوید در آن له اصل بوده. اما در حریز گفته خبرنا بجمیع کتبه و روایاته و این هم جزء روایات حریز است. و لذا آقای خوئی می‌گویند سند این روایت درست است.

مرسله صدوق هم دارد که: وقت صلاة الجمعة يوم الجمعة ساعة تزول الشمس و هو من المضيق.

جواب اول: ساعت به معنای مقداری از زمان است که منافات با قول مشهور ندارد

خب آقای خوئی فرموده که بله، من این روایت ساعت دارد، این را قبول دارم ولی اشکالم به این روایت این است که:

اولا: ساعت در زمان ائمه که به معنای شصت دقیقه که نبوده که. مقداری از زمان. خب مشهور هم می‌گویند مقداری از زمان. از دوازده و بیست و دقیقه این روزها تا سه و شش دقیقه، این هم مقداری از زمان است، اول زوال تا بلوغ ظل کل شیء مثله است. این هم ساعت دیگه. ساعت باید شصت دقیقه باشد؟ این اصطلاح، مستحدث است. این اولاً.

جواب دوم: تعبیر "اول وقت" در روایت به معنای وقت فضیلت است

و ثانيا: ایشان فرموده که خب این که نمی‌گویند که وقت واجب تمام می‌شود، می‌گویند اول وقت الجمعة ساعة، تزول الشمس الى ساعة، اول وقت نماز جمعه این است. سانس اول نماز جمعه که وقت فضیلتش است این است. حالا اگر وقت فضیلت تمام شد وقت وجوب هست. خب این پس دلیل بر چیزی نمی‌شود. تامل بفرمایید یک نکته مختصری هست و وارد بحث زوال و علامات زوال و غروب که آیا غروب به استتار قرص است یا به زوال حمره مشرقیه که بحث مهمی است. ان شاء الله وارد آن خواهیم شد.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۵۹

سه‌شنبه - ۹۵/۱۱/۰۵

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به وقت نماز جمعه بود.

که عرض کردیم پنج قول در آن وجود دارد که اظهر قول دوم هست که وقت نماز جمعه تضییق عرفی دارد. همین حدود چهل دقیقه خطبه‌های نماز جمعه حدوداً بیشتر طول نکشد، بلافاصله بعدش نماز جمعه خوانده بشود. بیش از این ما دلیل نداریم بر مشروعیت نماز جمعه.

[سؤال: ... جواب:] چهل دقیقه حدوداً خطبه بشود، به قول آقای سیستانی، بعدش نماز جمعه خوانده بشود.

قول چهارم (مرحوم جعفری): امتداد وقت تا یک ساعت بعد از زوال

مرحوم شهید اول در ذکری از جعفری که یکی از فقهاء امامیه هست، نقل کرده که ایشان گفتند معیار برای وقت نماز جمعه ساعت است.

استناد هم شده به برخی از روایات. عرض کردم آقای زنجانی هم همین نظر را انتخاب کردند.

جواب اول (محقق خوئی): ساعت به معنای مقداری از زمان است که منافات با قول مشهور

ندارد

مرحوم آقای خوئی اشکال کرد. فرمود اولاً: ساعت که در روایات هست، از جمله روایت مصباح المتهجد که گفت اول وقت الجمعة ساعة تزول الشمس الی ان تمضي ساعة، ساعت که شصت دقیقه نبوده، یک برهه عرفیه از زمان بوده و قابل صدق است بر همان نظر مشهور که می‌گویند سایه برابر شاخص بشود که حدوداً ساعت سه و شش دقیقه است الان، این هم از اول اذان تا آن لحظه ساعة. ساعت عرفیه هست.

جواب دوم (محقق خوئی): تعبیر "اول وقت" در روایت به معنای وقت فضیلت است

ثانیا: روایت گفت اول وقت الجمعة ساعة تزول الشمس، اول وقت نماز جمعه را تعیین کرد، خب ان لكل صلات وقتین، این وقت فضیلت نماز جمعه است. بعد از گذشت یک ساعت تازه وقت مشروعیتش باقی است، وقت فضیلتش تمام شده.

اشکال اول به جواب اول: ساعت صدق نمی کند بر مقدار طولانی دو هفتم

به نظر ما این دو ایراد قابل جواب است.

اما ایراد اول: وجدانا درست است که ساعت به معنای شصت دقیقه نیست، این اصطلاح مستحدث است، ولی حدودا سه ساعت شما فرض می کنید در بلوغ الظل مثله در زمستان، تابستان که بیش از این هست، واقعا این صدق می کند: لم ابق الا ساعة؟ به یکی می گویند چقدر رفتی طول دادی؟ تو گفتی اذهب ساعة الى البيت و ارجع. حالا ذهن ما از ساعت، آن شصت دقیقه است، تجرید کنید این را، فرض کنید در زمان عصر حجر هستید. یکی به شما می گوید اذهب الى البيت ساعة و ارجع، واقعا این مدت طولانی عرفا صادق است بر آن ساعت؟ و لا اقل من الاجمال و الشك. واقعا احراز می کنیم که صدق می کند ساعت بر این مقدار طولانی؟

اشکال دوم به جواب اول (آقای زنجانی): ساعت، حقیقت شرعیه است در یک دوازدهم روز

آقای زنجانی فرمودند ما درست است که ساعت شصت دقیقه نیست اما از روایات استفاده کردیم که یک دوازدهم روز است. و با این بیان آقای زنجانی هم می شود این اشکال آقای خوئی را جواب داد. یعنی به آقای خوئی این جور گفت که آقا! بله ساعت به معنای شصت دقیقه اصطلاح مستحدث است ولی حقیقت شرعیه داشته است ساعت در زمان ائمه، یک دوازدهم روز. و نباید نماز جمعه خطبتا و صلاتا از یک دوازدهم روز بیشتر بشود. که البته یک دوازدهم روزهای تابستانی بیشتر است از یک دوازدهم روزهای زمستانی. ایشان استدلال که می کنند برای نظر خودشان، به یک سری روایات استدلال می کنند. این روایات مفادش این است:

روایت ابان: ساعات شب دوازده تا و ساعت روز هم دوازده تا

خصال، عن محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه: حدثنا علی بن الحسین السعدآبادی عن احمد بن ابی عبدالله البرقی عن ابیه عن محمد بن ابی عمیر عن ابان عن ابی عبدالله علیه السلام ساعات اللیل اثنتا عشرة ساعة و ساعات النهار اثنتا عشرة ساعة.

سند این روایت از نظر آقای خوئی اشکال دارد ولی از نظر آقای زنجانی صحیح است. ما هم تصحیح کردیم هم به لحاظ محمد بن موسی متوکل هم به لحاظ علی بن حسین السعدآبادی. محمد بن موسی متوکل از مشایخ صدوق است که کثیراً صدوق راجع به او گفته رضی الله عنه و نمی شود که صدوق به یک فاسق فاجر این همه به طور مکرر بگوید رضی الله عنه. رضی الله عنه غیر از این است که خدا از گناهانش بگذرد.

[سؤال: ... جواب:] حواس پرتی خلاف اصل عقلایی است. اصالة السلامة جاری می شود. اگر شما دیدید یکی متدین است اهل دروغ نیست، دیگه شما نسبت به او اصل عقلائی جاری می کنید اگر شک کردید که حواس پرتی پیدا کرده است یا خیر. وانگهی محمد بن موسی متوکل که محتمل نبود که بیماری نسیان گرفته باشد. مشکل تحرز از کذب و قول به غیر علم و این ها است.

علی بن حسین السعدآبادی هم وجوهی در وثاقتش ما در اصول ذکر کردیم که تکرار نمی کنم. [سؤال: ... جواب:] چون بحث تبعدی است نه مفهوم عرفی، حقیقت شرعیه می خواهد ایشان ادعا کند، باید بحث سندی بکند.

روایت دوم، روایت ابی هاشم عن ابی الحسن الماضي علیه السلام است، امام کاظم علیه السلام شبیه این روایت قبلی است.

روایت ابن طاووس: ساعات شبانه روز بیست و چهار ساعت است

روایت سوم، روایتی است که ابن طاووس نقل می کند در جمال الاسبوع که قال رسول الله صلی الله علیه و آله اللیل و النهار اربع و عشرون ساعة. یعنی روز دوازده ساعت است شب هم دوازده ساعت است.

روایت انس: شب و روز جمعه بیست و چهار ساعت است

یک روایتی هم از انس نقل شده از پیامبر که آن لیلۃ الجمعة و يوم الجمعة اربع و عشرون ساعة. خب شب جمعه و روز جمعه که خصوصیت ندارد. هر روز و هر شبی این طور هست.

مضمون این روایات ممکن است کسی بگوید استفاضه هم پیدا می کند. بالاخره چهار روایت بود.

این روایاتی بود که عرض کردیم و آن روایات می گفت آن ساعات النهار اثنتا عشرة ساعة.

[سؤال: ... جواب:] خلاف ظاهر است که بخواهد شصت دقیقه حساب کند. ... حالا این دو روایت اخیر

این جور بود. ولی آن دو روایت اول می تواند مفسر این دو روایت اخیر هم باشد که ساعات النهار اثنا عشرة ساعة و ساعات الليل اثنا عشرة ساعة.

پاسخ به اشکال آقای زنجانی: این روایات نه حد عرفی واضح برای لفظ ساعة درست می کند و

نه حکومتی دارند

ما اشکالی که داریم به آقای زنجانی این است که ما قبول داریم که در این روایات امام علیه السلام ساعات روز را دوازده قسم کرد، ساعات شب را دوازده قسم کرد و لکن ظهوری ندارد در این که ساعت در زمان ائمه ظهور داشته در این یک دوازده روز یا یک دوازدهم شب یا ظهوری ندارد این روایات که حاکم است بر لفظ ساعت در هر کجای روایات آمده باشد. ساعت در روایات استعمال شده در برهه ای از زمان. ما روایاتی را نقل کردیم: سکت ساعة، وضع ابو عبدالله علیه السلام یده علی جبهته ساعة ثم رفع رأسه، فنکس رأسه ساعة ثم قال، سکت ساعة ثم قال، فوقف علينا ساعة ثم قال، الرجل یخطئ فی قراءته هل یصلح له ان ینصت ساعة و یتذکر؟ قال لا بأس، اطرق ساعة ثم رفع رأسه. و مؤید ابهام عرفی ساعت، این روایت است: موثقه زراره است: هل یجوز ان یتمتع الرجل من المرأة ساعة او ساعتین؟ فقال الساعة و الساعتان لا یوقف علی حدهما. متعه می کنی دیگه نگو ساعة، ساعتین، الساعة و الساعتان لا یوقف علی حدهما و لكن اليوم و الیومین و اللیلۃ و اشباه ذلک.

این ها نشان می دهد ساعت یک حد عرفی واضح نداشته.

622 اوقات فرائض

[سؤال: ... جواب:] یک دوازدهم روز را چرا نمی‌توانیم تعیین کنیم؟ ... احتیاط می‌کنیم. یا استصحاب کنید بقاء مدت آن ساعت را تا آن لحظه آخر با این استصحاب... اشکال کرد حضرت در عقد متعه بر اساس ساعه او ساعتین. بله، مسلم یک معنای عرفی تقریبی داشته ساعت و لذا بعضی از تعبیر هست که نصف ساعه، بعضی از تعبیر هست ساعه او ساعتین ولی حد دقیق نداشته که یک دوازدهم روز. و لذا به نظر ما ساعت یعنی برهه معتده من الزمان.

[سؤال: ... جواب:] چرا؟ ... از کجا؟ یک برهه‌ای که دیگه زیاد نباشد که دیگه عرفا یقیناً تجاوز ساعه عرفیه. ببینید مقول به تشکیک هست ساعه، از چند دقیقه می‌گویند سکت ساعه تا مثلاً چهل دقیقه می‌گویند خطب ساعه اما دیگه نصف روز سخنرانی بکند بگوید سکت ساعه این یا صادق نبود عرفاً یا مشکوک الصدق است و عند الشک و الاجمال رجوع می‌کنیم به همان اطلاق اولی و جوب تعیینی نماز ظهر. ما باید یقین کنیم به مشروعیت نماز جمعه تا از این اطلاق رفع ید کنیم.

به نظر ما عرفاً ساعت حد معینی و لو نداشته است در زمان ائمه، اما منافاتی هم با قول به تضییق عرفی ندارد.

[سؤال: ... جواب:] یعنی برهه‌ای معتد به از زمان شما کمتر از آن را حساب کنید می‌شود نصف ساعه. ... ساعتین یعنی بیش از صدق عرفی ساعت. ... یعنی شما می‌فرمایید عرف در آن زمان وقتی می‌گفت ساعت یک دوازدهم روز به ذهنش می‌آمد؟ خود شما می‌فرمایید این تعبد شرعی است. پس عرف وقتی می‌گفت ساعت چه چیزی می‌فهمید؟ سکت ساعه ثم قال یعنی سکت یک دوازدهم عرفاً ثم قال؟ ... یا در مورد نماز طواف دارد که: اذا طفت لاتؤخرها ساعه اذا طفت فصل. خب لاتؤخرها ساعه عرف می‌فهمید یعنی برهه معتد به. فاصله زیاد نینداز.

مؤید: روایت ضعیفه ابی‌قره: ساعات شب و روز، بیست و پنج ساعت است

یک نکته‌ای عرض کنم شما که اصرار دارید و رها نمی‌کنید ما را، این روایت را هم در نظر بگیرید، یک روایتی داریم روایت ابوقره می‌گوید ساعات شب و روز بیست و پنج ساعت است. بله، سندش گیر دارد، سیاری است.

فرائض ۶۲۳

سیاری عن الفضل بن ابی قره رفعه الی ابی عبدالله علیه السلام قال ان ساعات النهار اثنتا عشرة ساعة و ساعات الليل اثنتا عشرة ساعة و من طلوع الفجر الی طلوع الشمس ساعة. ساعات روز دوازده تا، ساعت شب هم دوازده تا، مابین الطلوعین هم یک ساعت، می شود بیست و پنج ساعت.

ما هم این اشکال را مطرح کردیم راجع به این روایت که هم سندش ضعیف است هم شاید ساعة ما بین الطلوعین حالا یا جزء ساعات نهار قرار داد یا جزء ساعات لیل قرار داد و لو تعبیر این است: ان ساعات النهار اثنتا عشرة ساعة و ساعات الليل اثنتا عشرة ساعة و من طلوع الفجر الی طلوع الشمس ساعة و من غروب الشمس الی غروب الشفق غسق فلكل ساعة رکعتان و للغسق رکعة. این تعبیر ذیلش که لكل ساعة رکعتان بیست و پنج ساعت حساب کرده که هر ساعتی دو رکعت می شود، فلكل ساعة رکعتان می شود پنجاه رکعت، و للغسق رکعة می شود پنجاه و یک رکعت که صلوات یومیة فريضة و نافلة پنجاه و یک رکعت است.

[سؤال: ... جواب:] صلوات یومیة فريضة و نافلة پنجاه و یک رکعت است، این روایت هم می گوید ساعات نهار دوازده تا، ساعت لیل دوازده تا، ما بین الطلوعین هم یک ساعت، و لكل ساعة رکعتان می خواهد این پنجاه رکعت را درست کند، دو، ضرب در بیست و پنج می خواهد بکند، پنجاه بشود، و للغسق رکعة، یک رکعت هم که برای غسق است می شود پنجاه و یک رکعت.

منتها سندش ضعیف است و شاید حالا دو بار حساب کرده ساعت بین الطلوعین را هم به عنوان آن دوازده ساعت روز هم تکرار شده. ولی این بعید است. ظاهرش این است که این، بیست و پنج حساب کرده که گفته فلكل ساعة رکعتان تا بخواد ضرب در آن بیست و پنج ساعت بکند بشود پنجاه رکعت و للغسق رکعة بشود پنجاه و یک رکعت.

پس عمده اشکال به این روایت بیشتر باید اشکال سندی بکنیم. اشکال دلالی بکنیم بگوییم شاید این ساعت بین الطلوعین تداخل کرده با ساعات نهار مثلا این با آن نتیجه گیری امام خیلی وفق نمی دهد. عمده اشکال سندی است.

بهرحال ما خلاصه عرض مان این است که این روایات ظهور عرفی در این ندارد که ساعت در روایات را تعریف بکند شرعا به یک دوازدهم روز یا یک دوازدهم شب.

اما در آن بحث که در روایت داریم که نماز صبح در نهار است، در روز است، ما آنجاها واقعا برای مان روشن نبود عرفا که مبدأ روز از طلوع آفتاب است یا طلوع فجر است، روایت روشن کرد گفت نماز صبح در روز است، صلاة الغداة فی اول النهار، فهمیدیم پس معلوم می شود شارع نهار را از طلوع فجر حساب کرده اما در این بحث خب ما برای مان روشن است که ساعت به معنای یک دوازدهم نبوده. و توجیه این روایت این است که بگوییم حکومت شرعیه دارد. و [لکن] این هم ظهور ندارد در حکومت شرعیه.

اشکال به جواب دوم: تعبیر "الی ان تمضی ساعة" قرینه است که مراد وقت وجوب است نه

فضیلت

اما ایراد دومی که آقای خوئی ذکر کرد فرمود اول وقت الجمعة ساعة تزول الشمس الی ان تمضی ساعة فرمود شاید این اول وقت نماز جمعه را که وقت فضیلت است دارد تعیین می کند، این هم بعید نیست بگوییم خلاف ظاهر است. این روایت مثل این می ماند که بگوییم اول وقت صلاة الظهر ساعة تزول الشمس الی ان تغرب الشمس. می خواهد مبدأ وقت نماز ظهر را بگوید زوال شمس است، منتهای وقت نماز ظهر هم غروب شمس است. اینجا هم همین جور است. اول وقت الجمعة ساعة تزول الشمس الی ان تمضی ساعة، ظاهرش این است که آخر وقت نماز جمعه را دارد می گوید نه آخر وقت فضیلت را، نه آخر وقت اول را که وقت فضیلت است. این بعید نیست بگوییم خلاف ظاهر است.

حالا بر فرض هم ما تردید کنیم بگوییم ما هم نمی فهمیم معنای این روایت چیه؟ آیا دارد نهایت وقت اول نماز جمعه را می گوید که وقت فضیلت است یا دارد نهایت وقت اصلی نماز جمعه را دارد می گوید که بعد از مضی ساعة دیگه وقت نماز جمعه تمام شده، مجمل هم بشود خب این روایت از کار می افتد ولی همان بیانی که در قول ثانی داشتیم که ظاهر ادله این است که وقت نماز جمعه ضیق عرفی دارد و نباید زیاد تاخیر انداخت محکم است.

این راجع به این بحث.

راجع به قول پنجم هم که قول مجلسی اول و دوم است یک مطلبی عرض کنیم و بحث را تمام کنیم.

فرائض ۶۲۵

[سؤال: ... جواب:] خب برای این که این وقت استجابت دعا است شارع هم نماز جمعه را در این وقت قرار داد. آخه در ذیلش دارد این وقتی است که دعا مستجاب می شود این دلیل بر این است که این دارد بیان آداب و مستحبات می کند؟ خب اول وقت الجمعة ساعة تزول الشمس الى ان تمضي ساعة فان هذه ساعة يستجاب فيها الدعاء، خب این دلیل می شود بر این که این ذیل که این ساعت، ساعت استجابت دعاء مؤمنین است پس بگوییم صدرش هم بیان وقت فضیلت و آداب نماز جمعه است؟ این ها عرفی نیست. خب شارع صدر این روایت ظاهرش این است که بیان حکم شرعی الزامی کرده. ما چرا از این رفع ید بکنیم. و عرض کردم این ها اصلا مهم نیست. ما مگه به این چیزها گیر می دهیم؟ ما می گوییم نماز جمعه دلیل گفت و گفتش ضیق است. ما به او بیشتر توجه می کنیم.

قول پنجم (مرحوم مجلسین و صاحب حدائق): امتداد وقت تا دو هفتم شاخص

اما کلام مجلسی اول و دوم که گفتند منتهای وقت نماز جمعه این است که سایه دو هفتم شاخص بشود.

دلیل: وقت نماز عصر در روز جمعه از دو هفتم شاخص شروع می شود

عمده دلیلی که می شود برای این بزرگان آورد این است که بگوییم قدرمقیقن از مشروعیت نماز جمعه همین مقدار است. چرا؟ برای این که در روایت داریم وقت نماز عصر روز جمعه وقت نماز ظهر در بقیه روزها است. وقت نماز ظهر در بقیه روزها کی بود؟ ذراع، یعنی دو هفتم شاخص. وقت فضیلتش این بود دیگه. پیغمبر هم این موقع نماز می خواند. روایت می گوید وقت نماز عصر در روز جمعه وقت نماز ظهر است در بقیه روزها است، یعنی نماز جمعه را دیگه خواندند تا آن موقع، پس دیگه نماز جمعه بعد از او دلیل بر مشروعیت ندارد و لذا باید اگر نماز جمعه را بعد از بلوغ الظل سبعی الشاخص بخوانیم به او اکتفاء نکنیم چون اطلاق دلیل می گوید اذا زالت الشمس وجبت الظهر، ما دلیل بر مشروعیت این نماز جمعه با تاخیر نداریم.

جواب: شاید بین نماز جمعه و نماز عصر فاصله بوده

خب جواب این فرمایش این است که اینی که ایشان استدلال کرد که وقت نماز عصر روز جمعه همان وقت نماز ظهر در بقیه روزها است، به عنوان وقت فضیلت قبول داریم اما این دلیل بر چیزی نمی‌شود که. بله، وقت فضیلت نماز عصر روز جمعه این موقع است اما نه دلیل می‌شود بر این که مشروعیت نماز جمعه تمام شده است نه دلیل می‌شود بر این که مشروعیت نماز جمعه ادامه دارد تا این وقت. ساکت است. و ما باید به بقیه ادله رجوع کنیم. ما می‌گوییم وقت نماز جمعه ضیق دارد، قدرمقیقن این است که در اوائل ظهر عرفی خطبه‌ای در حد به قول آقای سیستانی چهل دقیقه بیشتر نشود حدوداً، دقیقه‌شمار که ما نداریم، حدوداً بیش از چهل دقیقه نشود که عرفاً منافات با مبادرت عرفیه به نماز جمعه نداشته باشد. بعدش خیلی زودتر از بلوغ سبعی الشاخص تمام می‌شود نماز جمعه. بلوغ سبعی الشاخص ساعت دو هست حدوداً. ما معتقدیم طبق قول دوم خیلی زودتر از این‌ها نماز جمعه تمام بشود. باید حدود ساعت یک و ربع نماز جمعه تمام بشود. بعدش تعقیبات نماز را می‌خوانند، نافله نماز عصر را می‌خوانند.

[سؤال: ... جواب: بله؟ ... به قول شما نوافل روز جمعه را خواندند.]

بالاخره تا وقت فضیلت نماز جمعه نماز عصر روز جمعه تا ساعت دو هست اما دلیل نمی‌شود که نماز جمعه را هم می‌توانید تا ساعت دو تاخیر بیندازید. دلیل بر او نمی‌شود.

[سؤال: ... جواب: معلوم نیست. اتفاقاً روایت که می‌گفت پیامبر سریع نماز جمعه را می‌خواند، جبرئیل می‌گفت که زالت الشمس فانزل فصل بعدش لابد مسلمان‌ها می‌نشستند ذکر می‌گفتند. ... فاصله نمی‌انداختند یعنی آن فاصله‌ای که روزهای دیگر می‌انداختند نمی‌انداختند نه این که هیچ تعقیبات نمی‌خواندند. بهر حال منتهای وقت فضیلت نماز عصر در روز جمعه بلوغ سبعی الشاخص است این دلیل نمی‌شود که نماز جمعه را تا آن موقع می‌شود طولش داد.

قول مختار (قول دوم): وقت نماز جمعه ضیق عرفی دارد

و لذا ما به نظرمان الاحوط آن لم یکن اقوی، همان قول ثانی است.

یکی از ادله: موثقه عمار: وقت نماز جمعه از زوال تا یک شراک

فرائض ۶۲۷

و مؤید این قول ثانی این موثقه عمار است: وقت صلاة الجمعة اذا زالت الشمس شراك او نصف. این روایت را گذاشتیم آخر بحث بگوییم تا دیگه هیچکس اشکال نکند. چون آقای خوئی می‌فرمود آن روایات دیگه راجع به نماز در روز جمعه است و لو نماز ظهر. این روایت که دارد وقت صلاة الجمعة. وقت صلاة الجمعة ظاهرش این است که وقت صلاة الجمعة در مقابل نماز ظهر. شامل وقت نماز ظهر روز جمعه نمی‌شود. این فرق می‌کند الصلاة فی يوم الجمعة، صلات يوم الجمعة. وقت صلاة الجمعة اذا زالت الشمس شراك او نصف، یعنی بعد از زوال شمس به اندازه یک بند انگشت سایه اضافه بشود، یا نصف این بند انگشت. حالا دیگه خیلی اگر این امام جمعه حرف در دلش مانده، تا شراک...

[سؤال: ... جواب: نه، سایه اول اذان ظهر خیلی دیر جلو می‌رود. تازه ساعت دو می‌شود دو هفتم شاخص. سایه در ابتداء ظهر دیر جلو می‌رود. ... اجتهاد در مقاب نص که ما نمی‌کنیم. روایت می‌گوید وقت صلاة الجمعة اذا زالت الشمس شراك او نصف. شراک آن بند کفش است که تعبیر کردند به اندازه عرض اصبع. در صحیحہ عبدالله بن سنان هم که بود: کان رسول الله یصلی الجمعة حین تزول الشمس قدر شراک و یخطب فی الظل الاول. ظل اول یعنی قبل از اذان ظهر. ظل اول یعنی در مقابل فیء. چون بعد از اذان ظهر فیء است. قبل از اذان ظهر ظل است. شروع می‌کرد در خطبه‌ها قبل از زوال فبقول جبرئیل یا محمد صلی الله علیه و آله قد زالت الشمس فانزل فصل.

از این بحث بگذریم.

الاحوط ان لم یکن اقوی المبادرۃ الی صلاة الجمعة قبل مضی وقت، فوریت عرفیه. و حتی تاخیر تا رسیدن به دو هفتم شاخص اشکال دارد تا چه برسد به قول مشهور که می‌گفتند تا بلوغ ظل شاخص وقت هست. راجع به وقت فضیلت ما قبلا بحث کردیم و لذا مرحوم صاحب عروه اینجا شروع کرده باز وقت فضیلت نمازها را می‌گوید. که ما دیگه تکرار نمی‌کنیم. وارد مسئله یک می‌شویم.

مسئله یک متضمن تعریف زوال شمس و تعریف غروب شمس و تعریف طلوع فجر هست.

تعریف زوال شمس

اما زوال شمس که خب واضح است. سایه شاخص اگر منعدم شده هنگام ظهر، شروع می کند به زیاد شدن به سمت شرق. اگر زائل نشده، از بین نرفته، به حداقلش رسیده، شروع کند به زیاد شدن به سمت شرق. در مکه دو روز در سال، سایه منعدم می شود چون خورشید می آید بالای سر شهر مکه، کاملاً سایه منعدم می شود. زوال آن موقعی است که سایه از سمت شرق ایجاد بشود و زیاد بشود. از وقتی که ایجاد شد می شود زوال شمس. در کشور ما هیچ روزی از سال سایه از بین نمی رود؛ به حداقل خودش می رسد. بعد شروع می کند از سمت شرق زیاد شدن که به او می گویند زوال. که سه علامت برایش ذکر کردند. یکی از این علامت ها این است که دایره هندیه بگذاریم. می گویند ادق العلامت هست. حالا این دایره چرا شد دایره هندیه، نشد دایره سندیه؟ گفتند از هند یاد گرفتند. در هند می خواستند شمال را تعیین کنند، این ها که دین نداشتند، می خواستند شمال و جنوب را تعیین کنند از این دایره هندیه استفاده می کردند. ابوریحان بیرونی کشف کرد، آورد بین مسلمین، مسلمین هم برای منتصف النهار استفاده کردند. یک مختصری راجع به این توضیح بدهیم.

بعد وارد بحث مهم این که آیا نماز ظهر و عصر تا استتار قرص وقت دارد یا تا زوال حمره مشرقیه و همین طور نماز مغرب. از زوال حمره مشرقیه است یا از استتار قرص ان شاء الله روز شنبه بررسی می کنیم.

جلسه ۶۰

شنبه - ۹۵/۱۱/۰۹

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

تتمیم بحث در وقت نماز جمعه

قبل از این که بحث را راجع به زوال شمس دنبال کنیم، یک خلاصه ای از وقت نماز جمعه عرض کنم.

فرائض ۶۲۹

امام قدس سره در تحریر فرموده‌اند اقوی این است که وقت نماز جمعه تا رسیدن سایه به دو هفتم شاخص که می‌شود قدمین، امتداد دارد؛ ولی احتیاط مستحب این است که در اوائل عرفیه زوال خوانده بشود. فتوای‌شان موافق شده با فتوی مرحوم مجلسی.

تسامح در عبارت مرحوم حائری

مرحوم حاج آقا مرتضی حائری همان عرائض ما را فرمودند. فرمودند ظاهر صحیحه ربعی و فضیل که ان الجمعة مضیقۀ همین است که اوائل عرفی باید نماز جمعه برگزار بشود. ولی یک تعبیری دارند که این تعبیر به نظر ما سهو القلم است. می‌گویند که اگر چه احتیاط این است که بیش از قدمین طول ندهند، و ان کان الاحوط این که از رسیدن سایه به دو هفتم شاخص طولانی‌تر نشود، تاخیر نیفتد نماز جمعه. خب آقا! به فرمایش امام قضیه، بر عکس است. اگر اوائل زوال عرفی شما فتوی می‌دهید که باید نماز جمعه خوانده بشود یعنی نباید تا قدمین تاخیر بیفتد. فتوی دارید می‌دهید که باید اوائل عرفیه زوال نماز خوانده بشود و نماز جمعه وقتش مضیق است بعد می‌گویید احتیاط مستحب این است که از ساعت دو که زمان بلوغ قدمین است که سایه دو هفتم شاخص است تاخیر نیفتد ولی اقوی این است که همان قبل از ساعت یک، بساط نماز جمعه را برچینند و تمام کنند؟ این عبارت، عبارت اشتباهی است.

بهرحال ما اصل فرمایش آقای حائری را که اقوی این است که در اوائل عرفیه زوال نماز جمعه خوانده بشود قبول داریم. همان که آقای سیستانی هم فرمودند. حدودا سه ربع، ایشان تعبیر کردند چهل دقیقه خطبه‌ها طول بکشد بعدش هم بلافاصله نماز جمعه بخوانند. دیگه این مقدار که یقینا مجاز هستیم که کل خطبه‌ها و نماز، یک ساعت طول بکشد با آن روایت الی تمضی ساعه هم جور می‌آید.

استفاده از روایت مصباح المتهجد (الی ان تمضی ساعه) برای نفی قول مشهور است

ولی دلیل ما صرفا صحیحه ربعی و فضیل است. البته برای نفی قول مشهور که می‌گفتند تا بلوغ ظل به اندازه شاخص وقت هست، از روایت مصباح المتهجد هم کمک گرفتیم که الی تمضی ساعه، چون می‌گفتیم یقینا عرف، از اذان ظهر تا ساعت سه را در این روزها یا در ساعت چهار را در روزهای تابستانی بیش از الی

تمضی ساعه می‌داند. ولی با بلوغ قدمین هم جور می‌آید الی ان تمضی ساعه. ساعت عرفیه تا بلوغ قدمین هم جور می‌آید چون ساعت عرفیه شصت دقیقه که نبوده و این هم یک دوازدهم روز معلوم نیست باشد.

ساعت شنی در زمان صدور روایت نبوده است

و لو در تاریخ هست که در زمان امام عسکری علیه السلام در بحار است که از بصائر الدرجات نقل می‌کند و از مناقب ابن شهر آشوب که امام علیه السلام به علی بن مهزیار فرمودند که برای من یک ساعتی بیاورید که تنظیم کنم ساعات را و علی بن مهزیار یک ساعتی برد خدمت حضرت و بنا شد آن ساعت را مثلاً نصب کنند، ساعت شنی می‌گفتند دیگه، یک شن افتاد و یکی گفت هشت، امام فرمودند هشت یعنی ثمانیه؟ آن آقا گفت نعم، امام خب از علم غیب‌شان کمک نگرفتند، اظهار نکردند که ما عالم به جمیع لغات هستیم، فرمودند هشت، ثمانیه؟ او هم گفت نعم، بعد هم یک جمله فارسی او حرف زد باز امام سؤال کرد معنایش این است؟ او هم گفت بله.

خب ما نمی‌دانیم، واقعا این ساعتی که زمان امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام آورده شد، اصلاً چی بوده، ساعت شنی مثلاً چه جوری تنظیم می‌کردند؟ حالا ساعت‌های آبیاری را تنظیم می‌کردند، یک ظرفی می‌گذاشتند یک سوراخ می‌کردند قطره قطره که آب ظرف چکه می‌کردند، مثلاً این ظرف به این اندازه در زمان معینی آبش تمام می‌شد، خب این بدرد آبیاری روستا می‌خورد. می‌گوید این آب را پر کن هر وقت قطره قطره آب‌ها بچکد تا آب تمام بشود در این ظرف، سهم آب تو است، بعد دومرتبه سهم آب رفیقت هم دومرتبه آب پر کن در این ظرف، قطره قطره از زیرش که سوراخ است می‌چکد، باز هر وقت آب تمام شد نوبت او تمام می‌شود. این جوری می‌شود اما با این چه جوری می‌خواستند بیست و چهار ساعت شبانه روز را تنظیم کنند، این را نمی‌دانم، آن وقت ساعت آبی نگفتند، این‌ها گفتند ساعت شنی، فسقطت حصاء فقال هشت، فقال علیه السلام هشت، ثمانیه؟ قال نعم.

بهرحال زمان امام صادق علیه السلام قطعاً این نبود و این روایاتی که خواندیم در زمان امام صادق

[عسکری] بوده.

فرائض ۶۳۱

[سؤال: ... جواب:] نداشتند دیگه. تا پدر بزرگان ما مگر ساعت داشتند؟ ... حالا این بحث، بحث دامنه‌داری است ما نمی‌توانیم فعلا با اطلاعات کم وارد این بحث بشویم. در زمان امام صادق علیه السلام این ساعت شنی هم نبوده. بهر حال ما ظهور الی ان تمضی ساعه را نمی‌دانیم چیست؟ ولی مسلم ساعت به معنای بلوغ الظل مثله نیست؛ کمتر از آن است. عمده دلیل ما بر قول به ضیق وقت همین صحیحه ربعی و فضیل هست.

استدراک: تعبیر "شراک" در موثقه عمار برای معرفت به زوال بوده و لذا قابل استدلال نیست

اما آنچه که ما در کنار این بحث گفتیم این‌ها قابل مناقشه است. مثلا موثقه عمار که گفتیم وقت نماز جمعه حین زالت الشمس و شراک او نصف، خب شراک او نصف، به نظر می‌رسد که این برای معرفت زوال شمس بوده. نگاه کنید مصباح المنیر نقل می‌کند که پیامبر نماز ظهر را موقعی خواند که زالت الشمس و بلغ الظل شراک. یعنی سایه به اندازه عرض این بند کفش اضافه شد. بند کفش نسبت به شاخص که قامت انسان است، خیلی سریع محقق می‌شود زیاده سایه به این مقدار. برای سلام و علیک امام جمعه و این‌ها هم البته با شعارهای کنارش کافی نیست تا چه برسد که دو خطبه بخوانند. این مسلم برای معرفت یقینی وقت بوده. و لذا ما به این روایت استدلال نمی‌کنیم.

رجوع به اطلاق وجوب نماز ظهر عند الزوال، در فرض شک در مشروعیت نماز جمعه با تاخیر،

طبق مبنای اعلام است

این مطلبی هم که گفتیم که در فرض شک در مشروعیت نماز جمعه با تاخیر باید رجوع کنیم به اطلاق اذا زالت الشمس وجب الظهر و العصر، این را ما طبق مبنای اعلام گفتیم. اما خودمان این حرف‌ها را قبول نداریم. این را یک توضیح مختصری بدهم:

در فقه مشی برخی از فقهاء مثل آقای خوئی این است، مثلا در صلات مسافر، می‌آیند می‌گویند هر کجا شک بکنیم در صدق سفر شرعی به نحو شبهه حکمیه رجوع می‌کنیم به اطلاقات وجوب نماز تمام. کدام اطلاقات؟ آن روایاتی که می‌گویند که نماز در شبانه‌روز پنجاه و یک رکعت است، هفده رکعتش فریضه است. یا روایاتی که می‌گویند ان الله فرض الصلاه رکعتین رکعتین فاضاف رسول الله صلی الله علیه و آله رکعتین. یا

مثلا در مورد نماز جماعت آقای خوئی فرمودند که اگر شک بکنیم در مشروعیت نماز جماعتی مثل این که کسی اول نماز می گوید شاید وسط نماز نیت فرادی بکنم. آقای خوئی می گوید ما دلیلی بر مشروعیت این جماعت در نصف نماز که از اول تردید دارید که ادامه بدهید یا نه، ما اطلاقی در مشروعیت این جماعت نداریم. بلکه اگر از اول قصد جزمی هم داشتید که تا آخر نماز جماعت را ادامه بدهید ولی در اثناء نماز تصمیم گرفتید نیت فرادی کنید، تا حالا آنچه خواندید بر اساس لاتعداد تصحیح می شود، دلیل نداریم بر مشروعیت این جماعت نیمه کاره. بله اگر رکوع کردی قصد عدول کردی دیگه ترک حمد و سوره می شود عن عذر، لاتعداد می گیردش. و الا اگر قبل از رکوع قصد فرادی بکنی باید از اول حمد و سوره این رکعت شروع کنی بخوانی چون حدیث لاتعداد که وقتش نگذشته حمد و سوره که شامل تو بشود. ایشان می گوید چون دلیل مطلق بر مشروعیت نماز جماعت نداریم مرجع، لاصلاً الا بفاتحة الكتاب است که ظاهرش این است که هر نمازگزار خودش باید حمد و سوره بخواند.

مختار: با توجه به بدهت مشروعیت نماز جمعه، اطلاقی در دلیل وجوب نماز ظهر نیست و

مرجع، اصل برائت است

ما به نظرم هیچکدام از این ها اطلاق ندارد. نه صلات مسافر که اگر شک کردیم در صدق سفر شرعی ادله تمام اطلاق دارد، چون مشروعیت نماز قصر در سفر از واضحات بوده فی الجملة. عامه واجب نمی دانند اما مشروع می دانند نماز قصر در سفر را.

[سؤال: ... جواب:] در زمانی که این روایات که از امام صادق وارد شده که الصلاة احدی و خمسون رکعة، ان الله فرض الصلاة رکعتین رکعتین فاضاف اليهما رسول الله رکعتین، در زمان امام صادق علیه السلام واضح بود برای متشرعه مشروعیت قصر در سفر و لذا اصلاً اطلاق منعقد نمی شود که تا دلیل قصر فی السفر بشود مخصص منفصل و در موارد شک در تخصیص زاید رجوع کنیم به این عام فوقانی.

یا در مثال نماز جماعت، وقتی امام می فرماید لاصلاً الا بفاتحة الكتاب مشروعیت نماز جماعت واضح بوده؛ اطلاق ندارد که بگوید حتی اگر بروی و اقتداء هم بکنی کافی نیست باید خودت حمد و سوره بخوانی تا ما

فرائض ۶۳۳

بگوییم مخصص منفصل داریم، قدرمقیقن از مخصص منفصل که نماز جماعت است جایی است که کل نماز را به جماعت بخوانی. این طور نیست.

در مانحن فیه هم همین است. مشروعیت نماز جمعه از واضحات بوده. وقتی امام می فرماید که اذا زالت الشمس وجب الظهر و العصر، اصلا قرینه لبیه متصله دارد که وجبت الظهر الا من صلی الجمعة صلات مشروعه. ما شک می کنیم که نماز جمعه در فرض تاخیر از اول زوال عرفی آیا نماز جمعه مشروعه است یا نیست نمی توانیم تمسک کنیم به اطلاق اذا زالت الشمس وجبت الظهر و العصر. و لذا می توانیم رجوع کنیم به اصل براءت. شک داریم در تکلیف زاید، نمی دانیم آیا با تاخیر نماز جمعه از اول وقت واجب تعیینی می شود نماز ظهر یا مخیریم بین نماز ظهر و نماز جمعه با تاخیر. دوران امر بین تعیین و تخیر است، براءت جاری می کنیم. فقط دلیل ما بر وجوب رعایت اول وقت زوال عرفی صحیحه ربعی و فضیل است. این هم دست شما، شما تلاش کنید که این صحیحه را اگر توانستید خرابش کنید، از صلاحیت استدلال اگر توانستید بیندازید دیگه ما دست بر می داریم از قول به وجوب رعایت اول زوال عرفی.

علامت های شناخت زوال

اما راجع به بحث علامت زوال:

سه علامت ذکر کرده صاحب عروه.

علامت اول (عرفی): شروع سایه به زیاد شدن به سمت شرق

علامت اول علامت عرفیه است. و آن این است که سایه شاخص شروع کند به شمت شرق زیاد بشود. خورشید وقتی طلوع می کند سایه اش به سمت غرب است و لذا شاخص می بینید به سمت غرب یک سایه طولانی دارد. همین طور که خورشید می آید بالا آن سایه طولانی کم می شود. وقتی آمد بالای سر این شاخص، خورشید، سایه اش یا کلا منعدم می شود در مناطق نزدیک به خط استواء و یا در منطقه ما به کمترین حد خود می رسد. بعد شروع می کند سایه این خورشید به سمت شرق زیاد می شود. از این تعبیر می کنند احیانا به فیء. فیء یعنی رجوع سایه. قبل از ظهر رفت سایه بود، بعد از ظهر بازگشت سایه است. چون خورشید رفته سمت غرب و سایه این شاخص به سمت شرق دارد زیاد می شود. از وقتی سایه زیاد شد می گویند زوال.

پس علامت اول این است که شروع کند این سایه شاخص بعد از انعدام یا بعد از رسیدن به حداقل زیاد بشود این سایه به سمت شرق، این علامت اول است. که علامت عرفیه است.

علامت دوم: قرار گرفتن خورشید سمت ابروی راست کسی که سمت جنوب ایستاده

علامت دوم این است که گفتند دقیق به سمت جنوب بایستید، دیگه جنوب را از کجا پیدا کنیم؟ بالاخره جنوب را دقیق پیدا کنید، وقتی احساس کردید خورشید سمت ابروی راستان قرار گرفته، این می شود زوال. چون زوال یعنی افتادن خورشید به سمت غرب. خورشید از خط نصف النهار بیفتد به سمت غرب. زوال یعنی میل، یعنی انحراف، یعنی انحراف الشمس الی الجانب الغربی. این علامت هم که خیلی علامت سختی است. تقریبی می شود فهمید. ولی دیگه وقتی شد، چی می شود؟ دیگه یقین می کنید که ظهر شده.

تسامح در عبارت محقق در شرائع

اینجا یک مطلبی عرض کنم:

محقق در شرائع گفته مکلف به سمت قبله بایستد.

خب این اشتباه است دیگه. چون قبله در برخی از مناطق جنوب هست. در وسط عراق که محقق زندگی می کرده، ظاهراً این طور بوده دیگه: سمت جنوب بایستی سمت قبله ایستادی. و لکن در خیلی از کشورها و حتی در خود عراق در جنوب و شمال عراق این طور نیست. قبله از جنوب انحراف دارد گاهی به سمت چپ، گاهی به سمت راست. و این اشتباه است.

علامت سوم: دایره هندی

علامت سوم که علامت ادقء هست این است که دایره هندی درست کنید. در برخی از کتابها حتی در کتابهای؟؟ نوشته الدائرة الهندسیة. این اشتباه است. مگه دایره، غیر هندسیه هم دارد؟ این الدائرة الهندیة هست که در خیلی از کتابها همین تعبیر شده.

این دایره هندیه چیه؟ این دایره هندیه این است که انسان یک زمین مسطحی را پیدا کند با همین وسائل بنایی می شود کامل مشخص کرد، زمین کاملاً مسطح بشود. یک دایره ای بکشد هر چی بزرگتر بهتر. مرکز این دایره یک شاخصی بگذارد که نوکش تیز باشد. این شاخص هم کج نباشد، با شاغول یک بنا بیاورید، شاغول بگذارد دقیق بگوید این صاف است. در کلمات قدماء گفتند این شاخص هم مخروطی باشد مثل کله قند. نه، مهم این است که نوک تیز باشد تا بتوانید سایه را در محیط این دایره علامت گذاری بکنید. نوکش تیز باشد، میخ، لازم نیست یک میخ های بزرگ بیاورید که گفتند بهتر این است که به اندازه مثلاً نصف قطر این دایره باشد. خب می گذارید این شاخص نوک تیز را مرکز دایره. خب مدتی مانده به اذان ظهر می آید می بینید این سایه دارد می آید تلاقی کند با محیط این دایره. منتظر می نشینید به قول مرحوم استاد یک چایی می خورید، تا رسید آن سایه به آن خط محیط دایره، یک علامت بگذارید. چون دقیق مشخص است دیگه آن سایه. یک خط باریکی است. تا رسید به محیط دایره علامت بگذارید. علامت که گذاشتید بروید نماز ظهر و عصرتان را بخوانید با آرامش بعد دومرتبه بیاوید. خب می آید هنوز سایه سمت شرق به محیط شرق دایره نرسیده.

[سؤال: ... جواب:] اتفاقاً خوب گفتم. حالا نماز ظهر و عصر امروزتان را با اذان مؤذن زاده بخوانید.

بعد شما می نشینید می بینید این سایه دارد نزدیک آن خط محیط دایره در سمت شرق می شود، تا رسید تلاقی کرد با او آنجا هم یک علامت می گذارید. الان دو تا علامت پیدا کردید دیگه. یک علامتی که قبل از ظهر گذاشته بودید در غرب، یک علامت هم الان گذاشتید در شرق. یک خط کش بر می دارید بین این دو علامت یک خط مستقیم می گذارید. آن مرکز دایره که شاخص گذاشته بودید از آنجا یک خطی می آورید به وسط این خطی که بین علامتین گذاشتید، از آن مرکز دایره که شاخص گذاشتید یک خط می کشید به وسط آن خطی که بین علامتین کشیده بودید. آنجا دقیقاً آن خطی که کشیدید، خط نصف النهار است. آن خطی که کشیدید بین مرکز دایره و وسط این خطی که بین علامتین است خط نصف النهار است. امروز که نماز ظهر و عصرتان را خواندید تمام شد، فردا می خواهید اذان ظهر را ببینید، نگاه می کنید ببینید این سایه

از آن خط نصف النهار برود به سمت شرق اذان ظهر شده. پس فردا هم همین‌طور، تا عمر دارید می‌توانید از همین دایره با همان خط نصف النهاری که درست کردید استفاده کنید.

مرحوم فیض کاشانی گفته که این باید یک مقدار تعدیل بشود.

ما نفهمیدیم چه نیازی به تعدیل هست. اگر مراد این است که در کل سال دقیق نیست شاید مدار خورشید تغییر کند چه تاثیری دارد در این. مدار خورشید تغییر کند بالاخره شب و روز که کوتاه و بلند می‌شود خب نیمه اول روز با نیمه دوم روز که اختلاف نمی‌کند. نیمه اول روز با نیمه دوم روز مساوی هستند. فرق نمی‌کند. از هر کجا مدار خورشید باشد، بالاخره و لو روز کوتاه بشود، روز بلند بشود وسطش این خط نصف النهار است. هر روز می‌خواهید به قول مرحوم آشیخ حسن کاشف الغطاء به زن‌ها که مامومش بودند از آن‌ها می‌پرسید می‌گفت سایه رسیده به آن خط یا نرسیده؟ آن‌ها هم می‌گفتند الان رسید بلند می‌شد نماز می‌خواند. خب یک راهش این است.

جواب (صاحب جواهر): این علامت، دقیق و غیر عرفی و خلاف احتیاط است

صاحب جواهر گفته من قبول ندارم. چرا؟ برای این که این کار دقیق، کار عرفی نیست. ائمه به عرف ارجاع دادند. احمد بن محمد بن عیسی مرفوعاً نقل می‌کند از سماعة که امام علیه السلام فرمود اذا استبنتها یعنی اذا استبنت الزیاده، زیاده ظل را هر وقت کشف کردی، استبانة زیاده، روشن شد زیاده ظل. روایت علی بن ابی حمزة هم همین را می‌گوید. باید عرف بگوید روشن شد زیاد شدن سایه. و الا با این کارهای فلکی و نجومی و این‌ها همان کاری که با هلال کردید که حالا نظر فقهی است محترم است ولی عرفی نیست که رفتید با تلسکوپ یا با هواپیما ماه را بیرون کشیدید، خب همین کار را می‌خواهید با زوال شمس بکنید؟ بعد ایشان فرموده که آن زیاده عرفیه ظل، استبانة زیاده الظل، بعد از گذشت مدتی از سایه است به این خط نصف النهار که در این دایره هندیه درست می‌شود و این خلاف احتیاط است که شما زودتر از تبیین عرفی زیاده ظل نماز ظهر و عصر بخوانید. قاعده اشتغال داریم، استصحاب عدم دخول وقت داریم.

اشکال: عرف بعد از التفات می‌پذیرد

فرائض ۶۳۷

به نظر ما این اشکال صاحب جواهر درست نیست. برای این که این همه ادله داریم زالت الشمس، زالت الشمس معنایش هم این است که مالت الشمس الی جانب الغرب، حالا یک روایت آمده می گوید علامت این زوال استبانۀ زیاده الظل است که آشکار بشود زیاد شدن سایه، خب یک علامت دیگری که دقیقه است و نیاز دارد به کار تخصصی دائره هندیه است، چه مشکلی دارد؟ طریق علمی است برای کشف زوال شمس. این فرق می کند با بحث هلال. چون زوال شمس یعنی وقوع شمس در جهت غرب. همین که سایه از این خط نصف النهار آمد به سمت شرق این دائره، عرف هم ملتفت بشود می پذیرد. می گوید زاد الظل. خب دارد می بیند زیاده ظل را. بله، اگر مرادتان این است که با تلسکوپ بخواهید زیاده الظل را تشخیص بدهید قبول نیست، زیاده یک هزارم میلی متری، بله، قطعاً او کافی نیست. با تلسکوپ بگویند این مثل هلال می شود. اگر با تلسکوپ بخواهید بگویی آقا! یک هزارم میلی متر سایه آمد جلو، عرف می گوید من این مقدار را مصداق زیاده الظل نمی دانم. من این مقدار را مصداق انحراف الشمس الی جهة الغرب نمی دانم. خب حرف خوبی می زند. مثل این که می گوید دیدن نور ماه را با تلسکوپ من عرفا هلال نمی دانم. اما بحث در این است که دائره هندیه همان زوال عرفی را برای شما یقینی می کند. و این اشکال ندارد.

از این بحث بگذریم.

[سؤال: ... جواب:] اما وقتی شما دائره هندیه تشکیل دادید عرف هم قبول می کند زاد الظل. منتها می گوید من همین طوری نمی توانم تشخیص بدهیم زیاده ظل را، شما آمدید با خط کشی ترسیم کردید، وقتی ترسیم کردید من هم قبول دارم. ... پشت تلسکوپ ماه را دیدم مثل این است که پشت میکروسکوپ ذرات خون را در شیر ببینید. ... حالا وارد آن بحث نشویم. آن، پرونده اش جدا است. مانحن فیه مشکلی ندارد. و لذا این بحث واضح است.

تحدید غروب آفتاب به استتار یا به زوال حمرة مشرقیه

عمده بحث در مقام منتهای وقت نماز ظهر و عصر یا وجوب صوم هست که مبدأ نماز مغرب و عشاء هم

هست که آیا استتار قرص است یا زوال حمرة مشرقیه؟

صاحب شرائع خودش ظاهراً نظرش این است که می‌گوید يعرف الغروب باستتار القرص و قيل بزوال الحمرة المشرقية و هو الاشهر. ولی همین محقق حلی در معتبر این قول دوم را نسبت می‌دهد به معظم اصحاب.

ولی مسلم اجماعی نیست قول به این که غروب عبارت است از زوال حمرة مشرقیه. و برخی از بزرگان از جمله نقل شده است از صدوق، از شیخ طوسی در مبسوط، این‌ها قائل شدند که استتار قرص کافی است. ما در این بحث که منشأ این اختلاف، اختلاف روایات است، قول و استدلال دو محقق را مطرح می‌کنیم، یکی محقق همدانی که قائل به این است که انتهاء وقت زوال حمرة مشرقیه است و دیگری هم قول و استدلال مرحوم آقای خوئی که قائل است به این که استتار قرص کافی است در بحث استدلالی. این دو قول را و استدلال این دو بزرگوار را مورد بررسی قرار می‌دهیم ان شاء الله.

جلسه ۶۱

یکشنبه - ۹۵/۱۱/۱۰

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به این بود که غروب آیا به استتار قرص خورشید از نظر افق هست یا به زوال حمرة مشرقیه هست؟

مرحوم محقق در معتبر می‌گوید: روایات زوال حمرة مشرقیه زیاد هست و علیه عمل الاصحاب. ولی در شرائع می‌گوید که و يعرف الغروب باستتار القرص و قيل بذهاب الحمرة من المشرق و هو الاشهر. قول به این که غروب زوال حمرة مشرقیه است را اشهر دانست. ظاهر تعبیر اشهر این است که قول اول هم که غروب به استتار قرص است مشهور است و لکن این قول دوم اشهر است. اگر قول اول مشهور است الا ان القول بزوال الحمرة المشرقية اظهر پس چرا در معتبر گفتید که عمل اصحاب بر این قول دوم است؟ این دو عبارت با هم تنافی دارد. در معتبر می‌گوید زوال حمرة مشرقیه مورد عمل اصحاب است؛ کانه یعنی نوع اصحاب به

فرائض ۶۳۹

آن استتار قرص و روایات استتار قرص عمل نکردند در حالی که ظاهر شرائع این است که نه، قول به این که استتار قرص غروب شمس است او هم مشهور بین اصحاب است ولی اشهر قول به زوال حمرة مشرقیه است. [سؤال: ... جواب:] بهر حال معتبر را بعد نوشته ایشان، دقیق تر ممکن است نوشته باشد.

عدم شهرت قاطعه بر زوال حمرة مشرقیه

ما در بین قدماء انصافا نمی توانیم ادعا بکنیم شهرت قاطعه را بر زوال حمرة مشرقیه. چون قول به این که غروب خورشید به استتار قرص خورشید هست، این قول شاذی نبوده است. صدوق، سید مرتضی، شیخ طوسی در مبسوط، این نظر را قائل شدند و لو شیخ طوسی در نهاییه قائل شده به این که غروب به زوال حمرة مشرقیه است.

منشأ این اختلاف، اختلاف روایات است. ما دو نماینده از دو طرف انتخاب کردیم، یکی نماینده مشهور که می گویند غروب به زوال حمرة مشرقیه است که محقق همدانی است، یکی هم نماینده مخالفین مشهور که می گویند غروب به استتار قرص است که مرحوم آقای خوئی است. و روایات را که بررسی می کنیم کلام این دو بزرگوار را هم بررسی می کنیم تا ببینیم کدامیک نظرشان اقوی هست.

این که عرض کردم مرحوم آقای خوئی قائل است به این که غروب به استتار قرص خورشید است که حدودا شانزده دقیقه قبل از زوال حمرة مشرقیه است، گاهی بیست دقیقه هم می شود، این روزها حدودا شانزده دقیقه است، منافات با این ندارد که آقای خوئی در مقام فتوی، فتوی نمی دهد، احتیاط می کند. در ذهنم هست مرحوم آقای بهجت فتوی می داد که همان استتار قرص. یعنی طبق فتوی آقای بهجت حدودا شانزده دقیقه قبل از اذان می شود افطار کرد، نماز مغرب و عشاء را خواند.

امام قدس سره ظاهر عباراتشان این است که فتوی می دهند طبق مشهور، می گویند غروب به زوال حمرة مشرقیه است ولی در بعضی از مسائل احتیاط واجب کردند. حالا این ها را باید با هم جمع کرد. در منی بیتوته یا باید از اول شب باشد تا نیمه شب یا از نیمه شب باشد تا طلوع فجر که امام البته می فرمایند اختیارا باید همان نیمه اول را درک کند. در آنجا فرمودند باید احتیاط کرد، معلوم نیست اول شب استتار قرص

است یا زوال حمرة مشرقیه. ولی در اوقات الصلاة اینی که ما دیدیم فتوی دادند به این که اول شب زوال حمرة مشرقیه است.

بهر حال ما عبارت صاحب عروه را هم بخوانیم، بعد روایات را بررسی کنیم.

[سؤال: ... جواب:] شبهه حکمیه است احتیاط واجب کردند. اشکال ندارد که.

در عروه فرمودند يعرف المغرب بزوال الحمرة المشرقية عن سمت الرأس و الاحوط زوالها من تمام ربع الفلك من طرف المشرق. عبارت صاحب عروه را دقت کنید! فتوی می دهد، می گوید که مغرب یعنی غروب، چون مغرب و غروب فرقی نمی کند، غروب یا مغرب به این است که حمرة مشرقیه زائل بشود از قمة الرأس ولی احتیاط مستحب این است که باز لحظاتی صبر کنیم. با این که حمرة مشرقیه از بالای سر ما زائل شده است ولی احتیاط این است که صبر کنیم از تمام ربع فلك در طرف شرق زائل بشود نه فقط از بالای سر ما. و این لحظاتی تاخیر دارد. ابتداء حمرة مشرقیه از بالای سر ما زائل می شود ولی هنوز حمرة مشرقیه در بعضی از مناطق شرق دیده می شود. صبر کنیم از تمام مشرق یعنی تمام ربع فلك در طرف شرق، چون فلك چهار قسم می شود یک قسمش طرف شرق است، صبر کنیم حمرة مشرقیه از کل مشرق زائل بشود. که آقای خوئی می فرمایند این قول اخیر قول نادری است لم يعرف قائله و لو بعض روایات مؤید آن است. صاحب عروه احتیاط مستحب می کند.

امام قدس سره یک حاشیه فنی دارند اینجا. می فرمایند اینی هم که صاحب عروه تعبیر کرد که و يعرف بزوال الحمرة المشرقية عن سمت الرأس، اصلا حمرة مشرقیه از بالای سر از بین نمی رود. حمرة مشرقیه در مشرق زائل می شود، اصلا ربطی به بالای سر ندارد. لانها لاتمر عن سمت الرأس. اصلا حمرة مشرقیه که از بالای سر عبور نمی کند. ابتداء غروب آفتاب یک حمرة ای در مشرق هست، آرام آرام آن حمرة زائل می شود، از بین می رود و یک حمرة دیگری در مغرب به وجود می آید. این طور نیست که حمرة مشرقیه بیاید زائل بشود، از بالای سر رد بشود، برود به سمت مغرب، مثل ابری که از شرق می آید می رود به سمت غرب. این جور نیست که. بله خورشید که غروب کرد لحظاتی بعد سیاهی می زند آن طرف مشرق، این سیاهی غلبه

فرائض ٦٤١

می‌کند آن حمزه مشرقیه از بین می‌رود، اما این‌طور نیست که این حمزه مثل ابر بیاید بالای سر بعد ببینیم رفت سمت مغرب. این حرف‌ها نیست.

[سؤال: ... جواب:] امام فرمودند این روایت ابن ابی عمیر است دیگه، این روایت ابن ابی عمیر که مفادش این است که حمزه مشرقیه اذا جاوز قمه الرأس او را باید توجیه کنیم، مسامحی است. و الا از نظر علمی ما نداریم همچون چیزی.

حالا این بحث، بحث علمی است و کار تخصصی است یا کار تجربی است. نیاز به کارشناسی دارد یا به تجربه. برویم سراغ همان بحث فقهی.

روایاتی که ظاهر است در کفایت استتار قرص این‌ها را اول مطرح کنیم بعد روایاتی که مفادش لزوم ذهاب حمزه مشرقیه است بررسی کنیم.

روایات کفایت استتار قرص

اما روایاتی که ظاهر است در کفایت استتار قرص، روایات زیادی هست، برخی از آن‌ها را ما مطرح می‌کنیم:

روایت اول، صحیحہ عبدالله بن سنان: وقت المغرب اذا غربت الشمس فقال قرصها.

روایت دوم، صحیحہ زرارہ: اذا غابت الشمس دخل الوقتان المغرب والعشاء.

روایت سوم، روایت یزید بن خلیفہ کہ بہ نظر ما ثقہ است چون صفوان از او حدیث نقل می‌کند، دارد کہ: وقت المغرب اذا غاب القرص.

روایت چهارم، صحیحہ زرارہ: وقت المغرب اذا غاب القرص.

روایت پنجم، موثقہ زید شحام: ان جبرئیل نزل بها علی محمد صلی اللہ علیہ و آلہ اٰی نزل بصلاء المغرب حين سقط القرص.

روایت ششم، موثقہ اسماعیل بن جابر: سألتہ عن وقت المغرب قال ما بین غروب الشمس الی سقوط الشفق.

روایت هفتم، صحیح صنفان: قلت لابی عبدالله علیه السلام ان معی الکرش المنثور، یک چیزی عجیبی است، این آقا ظاهراً دستفروش بود، خیلی بعید است، صنفان بن مهران جمال است، دستفروش نیست، چه جور تعبیر می‌کند، یعنی من بساط پهن کردم، حالا بسط پهن کرده شاید حالا برای فروش بوده یا.. نمی‌دانم، ادامه تعبیر را بخوانم، فأؤخر صلاۀ المغرب حتی عند غیوبه الشفق ثم اصلیهما جمیعاً یکون ذلک ارفق بی فقال اذا غاب القرص فصل المغرب، آقا! وقتی قرص خورشید غائب شد نماز مغرب را بخوان، فانما انت و مالک لله. مالت را هم به خدا بسپرس، نگران نباش. فانما انت و مالک لله. آخه گفت فان معی الکرش المنثور شکمبه شتر، شکمبه گوسفند، شکمبه گاو می‌گویند الکرش. الکرش المنثور. یعنی جمع و جور کردنش سخت بوده. یعنی خلاصه سخت است این‌ها را من جمع و جور کنم سریع بروم نماز مغرب بخوانم. فرض کنید. حالا صنفان بن مهران جمال اگر شغلش دستفروشی بوده خب این دستفروش‌ها می‌گویند سخت است.

[سؤال: ... جواب:] آخه می‌گوید شبه الکرش المنثور. ... این هم حالا یک حرفی. شبه الکرش المنثور یعنی شترهای من مثل شکمبه پخش است نمی‌شود جمع و جورش کرد. تا بخواهی سریع برداری همه ما فیه می‌ریزد روی زمین و همه جا را بهم می‌ریزد.

روایت هشتم، مرسله جزمیه صدوق (که بعضی‌ها قبول دارند مثل امام): وقت المغرب اذا غاب القرص، اذا غابت الشمس فقد حل الافطار و وجبت الصلاۀ.

روایت نهم، روایت مرسله داوود بن فرق: اذا غابت الشمس فقد دخل وقت المغرب.

روایت دهم، روایت عبید بن زرارہ، که سندش مجهول هست. اما روایت متنش جالب است، صحبتی سائل، امام صادق علیه السلام می‌فرماید در سفر کسی با من همراه شد، هم‌سفر شد، کان یمسی بالمغرب، یعنی نماز مغربش را تاخیر می‌انداخت، و کنت انا اصلی المغرب اذا غربت الشمس ولی من تا غروب می‌شد آفتاب نماز مغرب را می‌خواندم، فقال لی الرجل ما یمنعک ان تصنع مثل ما اصنع؟ تو چرا مثل من رفتار نمی‌کنی آقا؟ ان الشمس تطلع علی قوم قبلنا و تغرب عنا و هی طالعۀ علی قوم آخرین بعد، خورشید از افق ما غائب شده ولی هنوز هست، برای یک مردم دیگری هنوز خورشید دارد می‌تابد، امام فرمود که انما علینا ان نصلی

فرائض ۶۴۳

اذا وجبت الشمس عنا، یعنی اذا سقطت الشمس عنا، وظیفه ما این است که وقتی خورشید از افق ما ساقط شد و غائب شد نماز مغرب را بخوانیم.

[سؤال: ... جواب:] او می گفت که هنوز خورشید غائب نشده از زمین، خورشید از ما غائب شده. زمین را مسطح فرض می کردند می گفت خورشید هنوز در لانه اش نرفته، در خانه اش نرفته، در مغرب نرفته، مغرب خورشید هنوز وقتش نشده، الان ما نمی بینیم خورشید را، اما هنوز یک عده ای می بینند، باید برسد به یک جایی که هیچکس خورشید را نبیند، او فکرش این بود که زمین مسطح است و بالاخره یک زمانی که شب می شود دیگه هیچکس خورشید را نمی بیند در عالم، خبر نداشت که امام فرمود انما علیک مشرقک و مغربک. چه کار به دیگران داری؟ در روایت داریم هر موقعی که بر ما طلوع می کند بر بعضی ها غروب می کند.

روایت یازدهم، روایت مرسله علی بن حکم: سأل عن وقت المغرب فقال اذا غاب کرسیها و ما کرسیها؟ قال قرصها. قلت متى یغیب قرصها؟ قال اذا نظرت الیه فلم تره.

این راوی مثل این که وسواس شده بوده، از بس شنیده بوده زوال حمره مشرقیه، استتار قرص، هی سوال می کند متى یغیب القرص؟ خب این گفتن دارد؟ این ذهنیت پیدا کرده بوده و لذا امام فرمود اذا نظرت الیه فلم تره.

روایت دوازدهم، در امالی صدوق هست، گروهی بودند می گفتند مثل ابان و دوستانش، گفت اقبلنا من مکة، از مکه برگشتیم تا رسیدیم به وادی اخضر، اذا نحن برجل یصلی و نحن ننظر الی شعاع الشمس، نماز مغرب می خواند یک آقای در بین راه، شعاع خورشید در افق بود، خورشید غائب شده بود شعاعش بود، فجعل یصلی و نحن ندعو علیه، او هم همین جور نماز مغرب را می خواند ما هم ندعو علیه، ظاهرا می گفتیم خدا هدایتش بکند و نقول هو شباب من شباب اهل المدینة، معلوم می شود این هم یکی از این جوان های اهل مدینه است که ولایت اهل بیت ندارد، تابع مخالفین است، فلما اتیناه فاذا هو جعفر بن محمد علیهما السلام، رسیدیم دیدیم آقا! امام صادق علیه السلام است، سریع پیاده شدیم فصلینا معه، الله اکبر، اقتداء کردیم، و قد فاتتنا رکعة، نه به آن ندعو علیهش نه به این ناراحتیش که رکعت اول نماز امام از ما فوت شد،

فلما قضينا الصلاة نماز را تمام کردیم قمنا اليه قلنا جعلنا الله فداك هذه الساعة تصلي؟ آخه اين وقت نماز

است؟ فقال اذا غابت الشمس فقد دخل الوقت، خورشيد غائب شد وقت داخل شده ديگه.

معلوم می شود شعار عامه بوده که به مجرد استتار قرص نماز مغرب را می خواندند. شعار عامه که شده بوده، ديگه هر کی را می دیدند اینگونه رفتار می کند می گفتند نکند اين هم جزء برادران اهل سنت است. امام فرمود نه، اذا غابت الشمس فقد دخل الوقت. الان شما یک آقای را ببینید که نماز ظهرش را مثلا اول اذان می خواند دوازده و بیست دقیقه، اين روزها، بعد نماز عصرش را می گذارد ساعت سه و شش دقیقه حدودا می خواند، اگر شناسید می گوئید که خب شما جزء برادران اهل سنت کدام منطقه هستيد؟ می گوید بابا! من طلبه ام، به من گفتند وقت فضیلت نماز عصر اين موقع است. ولی شعار اهل سنت است.

که حالا ما یک مطلبی داریم در جای خودش می گوییم ان شاء الله. که حالا که شعار اهل سنت شده، باز مستحب است که رعایت کنیم وقت فضیلت نماز عصر و عشاء را؟ یا ديگه مستحب نیست اين بحثی است که حالا فعلا جایش نیست بگوییم.

[سؤال: ... جواب:] چرا تقیه؟ نه ديگه. حضرت در بیابان داشت، نماز مغربش را موقع غروب آفتاب می خواند. خلاف تقیه است. فرمود اذا غابت الشمس فقد دخل الوقت. اصالة الجد محکم است. ... حمل بر تقیه، خب آقای محقق همدانی همین است ديگه، از اینجا نفس محقق همدانی مثل اين که در شما تاثیر گذاشته. همه اینها را حمل بر تقیه می کند. ... شعار عامه بوده که موقع غروب آفتاب نماز مغرب را می خواندند. بله شعار شیعه هم اين بوده که تاخیر می انداختند، اما شاید از باب احتیاط مستحب، شاید از باب افضل بودن انتظار تا ذهاب حمره مشرقیه، دلیل نمی شود که حکم شرعی الهی اين باشد که نمی شود به مجرد استتار قرض نماز مغرب را خواند.

روایت سیزدهم باز در کتاب امالی هست: كان رسول الله صلى الله عليه و آله يصلي المغرب و يصلي معه حي من الانصار يقال لهم بنو سلمة، منازلهم على نصف ميل، فيصلون معه ثم ينصرفون الى منازلهم و هم يرون مواضع سهامهم، آقا نماز می خواندند پشت سر پیامبر نماز مغرب اين بنو سلمة، نصف ميل، هر میلی دو کیلومتر است، هر فرسخی ثلاثة اميال است، طبعاً هر میلی می شود دو کیلومتر، حدودا هزار و هشتصد متر،

فرائض ۶۴۵

منازل این‌ها نصف میل فاصله داشته با مسجد النبی، می‌شود نهصد متر، خوب دقت کنید! نماز مغرب را می‌خواندند بعد می‌رفتند منازل‌شان، یعنی نهصد متر راه می‌رفتند، آنجا تیر که می‌انداختند به هدف، جای تیرشان را می‌دیدند، یعنی هوا تاریک نشده بود، الان ما اذان مغرب را که می‌گویید جای تیر را نمی‌بینیم تا چه برسد به این که نماز مغرب را بخوانیم نهصد متر هم راه برویم بعد تیر بیندازیم جای افتادن تیرمان را در آن هدف، در آن دیوار ببینیم.

روایت چهاردهم، موثقه سماعة: قلت لابی عبدالله علیه السلام فی المغرب انما ربما صلینا و نحن نخاف ان تكون الشمس باقیة خلف الجبل، آقا! ما نماز مغرب را بخوانیم می‌ترسیم خورشید پشت کوه باشد، قال علیه السلام لیس علیکم صعود الجبل، چه کار دارید می‌روید بالای کوه.

یک روایت دیگر هم هست شبیه این بلکه شدیدتر از این، روایت زید شحام، می‌گوید صعدت مرة جبل ابی قیس و الناس یصلون المغرب فرأیت الشمس لم تغب، مردم نماز مغرب می‌خواندند رفتم بالای کوه ابوقیس دیدم بابا! خورشید پشت کوه است، انما توارت خلف الجبل من الناس فلقیت اباعبدالله علیه السلام فاخبرته بذلك فقال لی و لم فعلت ذلک، بئسما صنعت، چرا رفتی بالای کوه؟ انما تصلیها اذا لم تراها خلف جبل غابت او غارت ما لم یجللها سحاب او ظلمة و انما علیک مشرقک و مغربک و لیس علی الناس ان یبحثوا، چه کار دارید می‌روید بالای کوه؟ همین که در مشرق و مغرب خودت خورشید غائب بشود کافی است دیگه.

[سؤال: ... جواب:] برای همین این دو روایت یک مشکله‌ای شده. محقق همدانی می‌گوید بابا! این روایت اصلا قابل التزام نیست. بابا! استتار قرصی‌ها! شما قبول دارید این دو روایت را؟ خب خورشید پشت کوه است می‌شود نماز مغرب خواند؟ اگر این‌جور باشد بعضی از روستاها صبحش ما بودیم بعضی جاها، تا یک ساعت شاید یک ساعت و نیم بعد از طلوع آفتاب هم آفتاب نمی‌آید بالا. غروب هم که می‌شود اگر آن طرف مغرب کوه باشد، یکی دو ساعت یا حالا بالاخره قبل از غروب آفتاب است از افق، خورشید پشت کوه، ما نماز بخوانیم؟

[سؤال: ... جواب:] آقای خوئی همین‌جور توجیه کردند. فرمودند در این مورد اماره بوده بر غروب شمس، حالا یا اذان مؤذن خبر یا بالاخره به نحوی بود که بگوییم همین اماره تعبیه است که در شرائط عادی

نبینیم خورشید را، همین اماره تعبیه است. مؤذن خبر هم اگر اذان بگوید او هم اماره تعبیه است. هنوز وقتی اماره تعبیه دارید که خورشید غروب کرده برای چی می‌روی بالای کوه، هی ور می‌روی با مطلب که کشف خلاف بشود؟ شبیه تذکیر که خب و لیس علیکم ان تسلوا، برای چه می‌روید سؤال می‌کنی؟ آقا! این مرغ‌ها را شما بسم الله می‌گوی، مسلمان ذبحش می‌کند، خب این سؤال‌ها برای چی هست، بخور. این روایت این را می‌گوید. آن روایت لیس علیکم ان تسلوا همین را می‌گوید. لاتکونوا کالخورج فانهم ضیقوا علی انفسهم. ولی این روایت زید شحام را دیگه آقای خوئی نتوانسته توجیه کند. روایت اولی موثقه سماعه خب امام فرمود لیس علیکم صعود الجبل، روایت زید شحام اصلا می‌گوید انما علیک مشرقک و مغربک. بودن خورشید پشت کوه مهم نیست، مشرق و مغرب خودت مهم است، این که دارد اصلا یک مطلب سختی را می‌گوید. این قابل التزام نیست. ایشان می‌گوید خب روایتش هم که ضعیف السند است، اصلا ما خیال‌مان راحت است.

و لکن روایات دیگر که هست، این همه روایت بود غیر از تواتر اجمالی روایات صحیحه هم در آن زیاد بود. حالا این روایت اخیر یک مطلب نادرستی در آن بود که سندش هم ضعیف بود چون مرسل هست، شیخ می‌گوید عن ابی اسامه همان زید شحام و مرسل هست یا در نقل صدوق سند مفضل بن صالح ابی جمیله است که ضعیف جدا، این روایت اخیره مشکل دارد ولی روایات قبلی فیه غنی و کفایه. این راجع به این روایات.

روایات زوال حمزه مشرقیه

در مقابل این روایات روایاتی داریم ظاهر است در زوال حمزه مشرقیه:

روایت اول، مرسله ابن ابی عمیر عن ذکره، البته مرسله ابن ابی عمیر نمی‌شود ها! می‌شود مسند ابن ابی عمیر که راوی بعد ارسال کرده، چون می‌گوید عن ذکره. و لذا امام قدس سره می‌گوید اصحاب به مراسیل ابن ابی عمیر عمل کردند، طبق نظر ایشان این جزء مراسیل ابن ابی عمیر نیست، جزء مسانید ابن ابی عمیر است، راوی بعدی او را مرسل کرد، عن ذکره. ما که فرق نمی‌گذاریم. ما می‌گوییم لایروی و لایرسل الا عن ثقۀ.

فرائض ٦٤٧

[سؤال: ... جواب:] امام فقط به مراسیل ابن ابی عمیر عمل می‌کرد. چون می‌گوید نجاشی گفته عمل الاصحاب بمراسیله. کلام نجاشی را امام تکیه می‌کند که عمل الاصحاب بمراسیله.

عن ابی عبدالله علیه السلام: وقت سقوط القرص و وجوب الافطار ان تقوم بحذاء القبلة و تتفقد الحمرة التي ترتفع من المشرق فاذا جازت قمة الرأس الى ناحية المغرب فقد وجب الافطار و سقط القرص. این همان روایتی بود که امام فرمود سندش ضعیف است و مضمونش هم باید توجیه بشود که جازت قمة الرأس الى ناحية المغرب، حمرة مشرقیه به سمت مغرب برود.

حالا بهر حال سندش را ما قبول داریم، مثل امام نمی‌گوییم فقط مراسیل ابن ابی عمیر معتبر است چون نجاشی گفته است که اصحاب عملوا بمراسیله. ما شهادت شیخ طوسی در عده معیار قرار می‌دادیم که عرفوا بانهم لایروون و لایرسلون الا عن ثقة. دلالتش هم تمام است. حالا چه جور باید جمع کرد بین این طائفه و طائفه اولی، این بحث جدی می‌طلبد. باید بحث کنیم.

روایت دوم، صحیحہ برید بن معاویة عن ابی جعفر علیه السلام: اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی من المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها. امام باقر علیه السلام فرمود اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی من الشرق وقتی حمرة مشرقیه از بین برود، آن وقت است که خورشید از شرق زمین و غرب زمین غائب شده است. یعنی قبل از آن، خورشید غائب نشده است از زمین. بعد از زوال حمرة مشرقیه غائب می‌شود.

خب آقا! من که دارم خورشید می‌بینم رفت زیر افق، دیگه برای چه شانزده دقیقه دیگه صبر کنم؟ پس این روایت می‌خواهد بگوید که اصلا غروب شمس در عرف شارع، به زوال حمرة مشرقیه است. یعنی غروب شمس یک معنای عرفی دارد: استتار قرص از افق، ولی شارع می‌گوید نه، من این معنای عرفی را قبول ندارم، غروب شمس به آن معنای شرعی‌اش، حقیقت شرعی‌اش مورد قبول من است و آن این است که به حدی برسد که نور خورشید از مشرق هم زائل بشود، این حمرة مشرقیه بخاطر نور خورشید است از پشت افق، دارد جو زمین را در مشرق روشن می‌کند، می‌گوید من زورم به زمین شما نمی‌رسد، زورم به افق شما نمی‌رسد، دیگه از دید شما پنهان شدم، دارید غیبت می‌کنید من را، اما من جو زمین را در مشرق نورانی

کردم. حمرة به معنای این است دیگه. پس شارع می گوید من این را غروب شمس نمی دانم. اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی من المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها.

جواب اول از روایت دوم (محقق خوئی): مراد از مشرق، مشرق حقیقی است

مرحوم آقای خوئی فرموده که این روایت که تعارض ندارد با روایات سابقه. چرا؟ برای این که این روایت می گوید غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی من المشرق، حالا بر فرض این "یعنی من المشرق" کلام امام باشد، خب مشرق حقیقی کجاست؟ مشرق حقیقی آن ابتدای طلوع آفتاب است نه ربع الفلك. مشرق حقیقی شمس کجاست؟ آن جایی که خورشید صبح طلوع کرد. وقتی خورشید غروب می کند هم زمان سیاهی پدید می آید در آن خط مشرق حقیقی شمس. این حمرة ای که می بینید بالا است. و الا اگر نگاه کنید به آن خط دقیق مشرق الشمس را که صبح دیدید خورشید آمد بالا، آنجا را دقیق علامت گذاری کنید یادتان بیاید کدام سمت بوده، غروب آفتاب که می شود همان لحظه غروب آفتاب می بینید آنجا یک خط سیاهی تشکیل شد. بله هنوز حمرة مشرقیه در کل آن ربع الفلك که مشرق است زائل نشده. از قمة الرأس هم زائل نشده. ولی در آن مشرق حقیقی سیاهی پدید آمده. واقعا همین جور است. اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی من المشرق، آن مشرق حقیقی نه مشرق مسامحی، نه کل این منطقه که می گویند شرق ما. این ملازم است با استتار قرص. و لذا تنافی بین این روایت و روایات سابقه نیست.

اشکال: این تدقیق، غیر عرفی است

انصاف این است که غیر عرفی است این حرف. خب اولاً یعنی من المشرق کلام راوی هم باشد اصالة الحس می گوید از بیان امام این جور فهمیده. یعنی "یعنی من المشرق" از کلام راوی هم باشد اصالة الحس جاری می کنیم. وانگهی خود هذا الجانب ظهور عرفیش یعنی من المشرق نیاز به نقل یعنی من المشرق ندارد. ما هم اگر بودیم من هذا الجانب را می فهمیدیم یعنی هذا الجانب الشرقي. و این تدقیق غیر عرفی است که بگویند آن خط دقیق مشرق الشمس. این جانب یعنی همان جانب عرفی مشرق.

فرائض ۶۴۹

[سؤال: ... جواب:] موضوع اذا غابت الحمرة من هذا الجانب [است] آقای خوئی می‌گویند آن مشرق حقیقی تا غروب بشود آفتاب یک خط سیاهی تشکیل می‌شود، خب این عرفی نیست که بگویند اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی من المشرق.

و لذا انصاف این است که ظهور عرفی همانی است که مشهور فهمیدند.

جواب دوم: زوال حمرة مشرقیه، اماره قطعی بر استتار قرص است

اما اشکال دیگری که به این روایت وارد می‌شود این است که چرا شما بین این روایت و روایات طائفه اولی جمع عرفی نمی‌کنید، بگویند این اماره است، زوال حمرة مشرقیه اماره قطعی است بر استتار قرص. خب غروب آفتاب ابر هست در طرف مغرب، گاهی خورشید می‌رود پشت کوه، ما نمی‌بینیم خورشید را ولی چون حمرة مشرقیه زائل نشده یقین نمی‌کنیم به استتار حقیقی قرص. وقتی حمرة مشرقیه زائل شد معلوم می‌شود که مطمئنا خورشید رفته زیر افق.

[سؤال: ... جواب:] باشد ولی تا صبر نکنید زوال حمرة مشرقیه نشود ساعت که نداریم که در زمان قدیم، ساعت که نبوده، آن وقت می‌فهمیدند استتار قرص شده، بله می‌فهمیدند به قول شما شانزده دقیقه قبل استتار قرص شده، خب چه کار کنند؟ تا زوال حمرة مشرقیه نشود علم به استتار قرص پیدا نمی‌کنند. تأمل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۶۲

دوشنبه - ۹۵/۱۱/۱۱

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به روایات در رابطه با این بود که آیا غروب شمس که انتهاء روز و ابتداء شب است، به استتار قرص است یا به زوال حمرة مشرقیه؟

دو تا طائفه از روایات مطرح شده. طائفه اولی روایات کثیره‌ای بود که مفادش این است که وقت نماز مغرب با غروب شمس هست یا در برخی از روایات گفته‌اند به استتار قرص خورشید است. طائفه ثانیه روایاتی هست که استظهار شده از این‌ها که وقت نماز مغرب ابتداء شب، زوال حمره مشرقیه است. این روایات را بخوانیم و بعد فرمایش بزرگان در این رابطه را عرض کنیم.

حمره مشرقیه از بین می رود نه اینکه از بالای سر بگذرد

قبل از این که روایات طائفه ثانیه را ما بررسی کنیم، یک نکته‌ای عرض کنم. و آن این است که همان‌طور که از امام نقل کردیم و مرحوم آقای بروجردی هم در کتاب تبیان الصلاه که تقریر درس صلات ایشان هست مطرح فرمودند، ما چیزی به نام گذشتن حمره مشرقیه از قمه الرأس نداریم.

طبق سؤالی که از متخصصین شد که هم تجربه کردند در مناطق مختلف و هم آشنا هستند با بحث‌های علمی آن، حمره مشرقیه، آن هم نه در مشرق حقیقی، با فاصله از آن، هم مقداری از افق بالاتر و هم از افق دورتر، نه دقیقاً بالای مشرق شمس، بلکه با فاصله‌ای دورتر از مشرق شمس، تشکیل می‌شود و بعد از مدتی زائل می‌شود. در حس ما این‌طور نیست که این سرخی بالا بیاید و از سر ما به سمت غرب برود. آرام آرام این رنگ سرخ کم رنگ می‌شود تا مضمحل می‌شود و خود همین کم رنگ شدنش ضابطه خاصی ندارد بگوییم در این ثانیه سرخی از بین رفت. و آنی که هست این است که این سرخی در سمت مشرق بعد از مدتی از بین می‌برد در حس ما، در دید ما و در سمت غرب سرخی تشکیل می‌شود. و دقیقاً عرض کردم این سرخی بالای مشرق حقیقی شمس نیست. چرا؟ چون که خورشید در زمستان از جنوب شرقی طلوع می‌کند، در تابستان از شمال شرقی طلوع می‌کند، ولی در هنگام غروب در همین زمستان این‌طور نیست که وقتی خورشید از جنوب شرقی طلوع کرده بود، متناظر با آن غروب کند که سرخی خورشید در حال غروب به همان مطلع شمس حقیقی منعکس بشود. نخیر. از جنوب شرقی زمین، روزهای زمستانی خورشید طلوع می‌کند و در جنوب غربی غروب می‌کند و لذا روز ما کوتاه است. ولی در ایام تابستان که روزها بلند است از شمال شرقی طلوع می‌کند و در شمال غربی غروب می‌کند، روزهای ما بلند است. متناظر با غروب خورشید الان شمال شرقی است نه جنوب شرقی و لذا حمره در آن جایی شکل می‌گیرد که روبروی آن خورشید

غروب کرده است. مطلع شمس که روبروی او نیست. و لذا حمزه اصلا در آنجا شکل نمی‌گیرد. و حمزه هم که شکل می‌گیرد با فاصله از منتهای افق شکل می‌گیرد. آن قسمت انتهای افق سرخ نیست، ولی سیاه هم نیست که مرحوم آقای خوئی فرمودند یک سیاهی هم زمان با غروب آفتاب در همان مطلع حقیقی شمس آغاز می‌شود دقیقا مقارن با غروب خورشید یک خط سیاه در مطلع حقیقی خورشید آغاز می‌شود و این خط سیاه بالا می‌آید. نه، این‌طور نیست. ایشان می‌فرماید ما این را تجربه کردیم و لکن ظاهرا این نیست. بله، حمزه مشرقیه چسبیده به انتهای افق نیست، با فاصله است، اما در مطلع حقیقی شمس نیست. یعنی شما انتهای افق را که می‌بینید، آن صفحه زمین را که در انتهای می‌بینید، آنجا چسبیده به انتهای دید شما به زمین حمزه مشرقیه شکل نمی‌گیرد. حمزه مشرقیه بالاتر است، با فاصله است. این درست است. و در مطلع شمس سیاهی رخ نمی‌دهد. اصلا آن حمزه مشرقیه‌ای که هست و می‌گویید آن سیاهی باعث می‌شود حمزه مشرقیه از بین می‌رود در مطلع حقیقی شمس نیست.

زوال حمزه مشرقیه از بالای سر، مساوی است با زوالش در تمام ربع فلک

و این نکته را هم عرض کنم:

معلوم شد این فرمایش صاحب عروه که گفت اقوی این است که ذهاب حمزه مشرقیه تا قمه الرأس بشود، آن وقت می‌شود شب و احوط مستحب این است که صبر کنند این حمزه از تمام ربع فلک زائل بشود این اشتباه است. اگر حساب کنید در قمه الرأس این حمزه مشرقیه زائل شده است این اصلا مساوی است با زوال آن از تمام ربع مشرق، نه این‌که ما چند دقیقه صبر کنیم بگوییم آقا! احتیاط مستحب این است که و لو الان حمزه مشرقیه از بالای سر رفته، بالای سر دیگه سیاه شده، حالا رفتن به این معنا، یا رفتن به آن معنا که بعضی‌ها فکر می‌کنند رفته به سمت غرب اما هنوز تمام مشرق که ربع فلک است، یک چهارم فلک است، چون فلک را چهار قسم که بکنیم، مشرق، مغرب، جنوب، شمال، ربع فلک که مشرق است، بگوییم هنوز سرخی در آن هست. آن سرخی در قسمت غرب زودتر ممکن است از بین برود ولی دیرتر از بین نمی‌رود چون قمه الرأس آخرین مرحله‌ای است که سرخی از بین می‌رود.

652 اوقات فرائض

کشف اللثام هم خوب متوجه شده. در کشف اللثام اتفاقا همین تعبیر را می‌کند. می‌گوید وقتی که از قمه الرأس زائل شد از کل ربع الفلک مشرق زائل شده است، نه این که مثل صاحب عروه بگوییم بعد از او باز هنوز از تمام ربع الفلک مشرق زائل نشده است احتیاط مستحب این است که صبر کنید چند دقیقه، یا آقای خوئی فرموده است چند دقیقه صبر کنید به عنوان احتیاط مستحب. نخیر، این طور نیست.

[سؤال: ... جواب:] هم علمی است هم عرض کردم خود قدماء هم ملتفت بودند. نگاه کنید کشف اللثام را. و این طور نیست. اصلا یساعده الاعتبار. آخه چه جور می‌شود که نور خورشید در آن قسمت پایین تر هنوز هست، در قسمت بالاتر که بالای سر ما است از بین رفته؟ آخه الاقرب یمنع الابعد، خورشید اگر بناء است نورش بتابد و ایجاد سرخی بکند، خب این سرخی بالای سر ما که باید دیرتر از بین برود تا آن سرخی دورتر و آن سرخی که به نسبت به مغرب الشمس زودتر هست.

[سؤال: ... جواب:] ما بررسی کردیم به این نتیجه رسیدیم. شما هم بررسی کنید.

ادامه روایات اعتبار زوال حمره مشرقیه

راجع به روایات طائفه ثانیه:

اول روایت مرسله ابن ابی عمیر مطرح شد.

روایت دوم روایت برید بن معاویه مطرح شد: اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی من المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها.

که به نظر ما سندش خوب است چون قاسم بن عروه در سندش هست ما ثقه می‌دانیم بخاطر روایت ابن ابی عمیر.

تقریب استدلال به این روایت هم واضح است. می‌گوید وقتی حمره از جانب مشرق غائب بشود، این به معنای غائب شدن خورشید است از شرق زمین و غرب زمین. مراد از شرق و غرب زمین یعنی همین مکانی است که شما در آن واقع شده‌اید، شرقی دارد و غربی. رب المشارق و المغارب. هر مکانی مشرقی دارد و مغربی، شرقی دارد و غربی. یعنی دیگه در این مکان نه شما بلکه هیچکس نمی‌تواند خورشید را ببیند، نه پشت کوه و نه در کویر.

فرائض ۶۵۳

روایت سوم، روایت ابن اشیم عن بعض اصحابنا، مرسله است: وقت المغرب اذا ذهبته الحمرة من المشرق و تدرى كيف ذلك؟ قلت لا قال لان المشرق مطلقاً على المغرب و رفع يمينه فوق يساره، دست راست‌شان را حضرت بالای دست چپ‌شان قرار دادند فرمودند المشرق مطلقاً على المغرب، مشرق مشرف است بر مغرب، فاذا غابت هاهنا ذهبته الحمرة من هاهنا. وقتی خورشید در مغرب غائب بشود، حمرة هم در مشرق از بین می‌رود.

توضیح این مطلب این است که خورشید که از افق ما غائب می‌شود، نورش بر جو زمین می‌تابد، انعکاس نور خورشید بر جو زمین باعث می‌شود که جو زمین از دید ما در قسمت مشرق سرخ بشود، این عبارت اخرایش از نظر عرف این است که بگوییم مشرق مطلقاً بر مغرب است. یعنی جو زمین در مشرق چون سرخ می‌شود بخاطر تابش خورشیدی که غائب شده است از مغرب، خورشیدی که در مغرب غائب شده است و زیر افق رفته است، این جو زمین در مشرق بر اثر تابش او سرخ می‌شود، این، عبارت عرفیش این است که بگوییم المشرق مطلقاً مشرفاً على المغرب. وقتی که این سرخی مشرق از بین رفت کشف می‌کند که آن خورشید دیگر آنقدر دور شده است که دیگر حتی نورش بر قسمت مشرق تاثیر نمی‌گذارد و نمی‌تابد.

[سؤال: ... جواب:] چون انعکاس نور در مشرق که منتهی‌الیه افق است برای ما محسوس‌تر است. بالای سر ما از نظر دید ما خیلی مرتفع است. دید ما این است دیگه. ما وقتی که شما انتها نزدیک غروب که می‌شود قشنگ خورشید را می‌بینید و خیلی راحت فکر می‌کنید خورشید بغل‌دست هست اما وقتی بالای سر است می‌گویی چقدر خورشید دور است. این دید حسی ما است. و الا چه فرق می‌کند خورشید که دور و نزدیک نمی‌شود که. این جهتش این است که نور خورشید بالای سر ما آن سرخی که برای ما محسوس باشد ایجاد نمی‌کند. ولی در آن افق مشرق که انتها افق هست، دید ما نسبت به او خیلی آسان هست و ما راحت می‌توانیم ببینیم و سرخی او را کامل می‌توانیم احساس کنیم.

روایت چهارم، روایت علی بن حارث از بکار از محمد بن شریح. خب سند ضعیف است بخاطر علی بن حارث و بکار. دارد که: و سألته عن وقت المغرب قال اذا تغيرت الحمرة في الافق و ذهبته الصفرة. وقت مغرب

654 اوقات فرائض

آن وقتی است که حمره در افق تغییر پیدا می کند یعنی سرخی از بین می رود. و ذهب الصفرة، صفره از بین برود، و قبل ان تشتبك النجوم.

[سؤال: ... جواب:] خب گفتند اذا تغيرت الحمرة في الافق يعني ذهاب حمرة مشرقیه. تقریب استدلال این است.

[سؤال: ذهاب صفره کی هست؟ جواب:] مقدار استدلال همین است. بقیه اش مربوط می شود به بررسی و مناقشه در استدلال که می رسیم.

روایت پنجم روایت علی بن یعقوب هاشمی است که مجهول است از مروان بن مسلم که ثقة است، نجاشی توثیق می کند، از عمار ساباطی، عن ابی عبدالله علیه السلام انما امرت ابوالخطاب ان یصلی المغرب حین زالت الحمرة من مطلع الشمس، من به ابوالخطاب گفتم نماز مغرب را که می خوانی وقتی بخوان که حمرة مشرقیه زائل بشود، ابوالخطاب رفت موقعی نماز مغرب را خواند که حمرة مغربیه زائل می شد، هنگام سقوط شفق. خب امرت ابوالخطاب ان یصلی المغرب حین زالت الحمرة من مطلع الشمس، امر هم ظهور در وجوب دارد، پس ابوالخطاب گوش به فرمایش امام نداد ما باید گوش بدهیم؛ نماز مغرب را موقعی بخوانیم که حمرة مشرقیه زائل بشود.

روایت ششم، روایت ابن ابی عمیر از اسماعیل بن ابی ساره از ابان بن تغلب. سند به نظر ما خوب است چون اسماعیل بن ابی ساره مروی عنه ابن ابی عمیر است.

[سؤال: ذیل روایت منافی با وجه استدلال است. جواب:] ذیل روایت محقق همدانی گفته که امام تقیه کرد. دید که افراد کشف سر کردند و ایشان می فرماید که مثل کفر بود کسی بگوید که به مجرد استتار قرص نماز مغرب جایز نیست باید صبر کرد تا زوال حمرة مشرقیه، عامه می گفتند آخه این همه روایت داریم از پیغمبر که زمانی که استتار قرص می شد نماز مغرب را می خواند و لذا امام نمی خواست این مطلب که راز و سر است بین عامه پخش بشود و این ها رفتند این مطلب را پخش کردند و امام می فرماید و انا الان اصلی حین تغرب الشمس بخاطر تقیه. حالا این را بعدا عرض می کنیم.

روایت ششم، روایت ابان بن تغلب قلت لابی عبدالله علیه السلام أى ساعة كان رسول الله صلى الله عليه و آله يوتر؟ پیغمبر کی نماز وتر می خواند؟ فقال: على مثل مغيب الشمس الى صلاة المغرب. فاصله میان استتار قرص تا نماز مغرب. این مقدار وقت. که حدودا یک ربع هست. نماز وتر را در این فتره، قبل از اذان صبح ها!، یعنی یک ربع قبل از اذان صبح می خواند.

فتره اش را می خواهد تعیین کند، از استتار قرص تا زوال حمرة مشرقیه را حساب کرده که حدودا یک ربع است.

گفتند خب این معنایش این است که نماز مغرب را با فاصله باید خواند نه به مجرد استتار قرص، فاصله هم غیر از زوال حمرة مشرقیه چیز دیگری نیست.

روایت هفتم موثقه یونس بن یعقوب: قلت لابی عبدالله علیه السلام متى الافاضة من عرفات؟ قال اذا ذهب الحمرة من الجانب الشرقي.

خب افاضه از عرفات در روایات هست که حین غربت الشمس است، افاضه از عرفات در هنگام غروب شمس است، آن وقت موثقه یونس بن یعقوب توضیح می دهد می گوید اذا ذهب الحمرة من الجانب الشرقي. درست است این در مورد وقوف به عرفات است اما نشان می دهد که غروب شمس در عرف شارع یعنی ذهاب حمرة مشرقیه. چون در وقوف به عرفات تعبیر شده حتی تغرب الشمس و در این موثقه یونس بن یعقوب می گوید متى الافاضة من عرفات؟ قال اذا ذهب الحمرة من الجانب الشرقي.

روایت هشتم روایت یعقوب بن شعیب عن ابی عبدالله علیه السلام قال لی مسّوا بالمغرب قليلا. شب بکنید، مسّی از تمسیه، تمسیه یعنی شب کردن، مسّوا بالمغرب قليلا، یک مقدار بگذارید نماز مغرب را بعد از شب بخوانید، یعنی اول غروب آفتاب نخوانید، یک مقدار صبر کنید، فان الشمس تغيب من عندكم قبل ان تغيب من عندنا. شما نگاه می کنید می بینید خورشید غائب شده اما در اعتبار ما، در دید واقع بین ما، هنوز خورشید غائب نشده است. چرا؟ برای این که نورش حمرة مشرقیه ایجاد کرده است، در دید ما.

روایت را این جور معنا می کنند ها! در دید مای شارع آن مرتبه از غیبوبت شمس که اثر شرعی دارد حاصل نشده. غیبوبت شمس هم مراتب دارد. یک غیبوبت عرفیه است، عرف عام، خورشید از افق آمد پایین

656 اوقات فرائض

می‌گویند غابت الشمس. اما یک غیبوبت شمسی هم هست مربوطه بالاتری در عرف شارع، به حدی غائب بشود که نورش بر مشرق نتابد. امام می‌فرماید که الشمس تغیب من عندکم قبل ان تغیب من عندنا. و لذا مقداری صبر کنید.

خب این مقدار صبر کنند چه مقدار است؟ توجیه دیگری ندارد غیر از زوال حمرة مشرقیه.

روایت نهم، صحیح بکر بن محمد ازدی. دارد که: سأله سائل عن وقت المغرب امام فرمود خدا فرموده است فما جن عليه الليل رأى كوكبا وهذا اول الوقت.

تقریب استدلال این است که کوكب، ستاره عادتاً کی دیده می‌شود؟ به مجرد غروب آفتاب ستاره دیده می‌شود؟ نه. باید زوال حمرة مشرقیه بشود تا عادتاً ستاره را ببینیم.

روایت دهم، روایت محمد بن علی که مجهول است، صحبت الرضا علیه السلام فی السفر فرأیته یصلی المغرب اذا اقبلت الفحمة من المشرق یعنی السواد. می‌گوید در سفر همراه آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم، دیدم حضرت آن وقتی که سیاهی از مشرق می‌آید، فحمة، فحم، ذغال دیگه، سیاهی، اذا اقبلت الفحمة من المشرق یعنی السواد نماز مغرب را آن موقع می‌خواند.

[سؤال: ... جواب:] مقید بود حضرت. خب اگر اول وقت شرعی غروب شمس است، چرا حضرت یک ربع صبر کند؟

[سؤال: ... جواب:] حالا راوی می‌گوید. ... جعل نمی‌کند. سرخی از بین برود دیگه. سرخی از بین برود. نگفت سرخی بالای سر بیاید، گفت سرخی از بین رفت سیاهی آمد.

روایت آخری، روایت یازدهم، روایت عبدالله بن وضاح: کتبت الى العبد الصالح علیه السلام یتواری القرص، خوب گوش بدهید! خورشید متواری می‌شود و یقبل الليل، شب می‌آید، ثم یزید الليل ارتفاعا، شب بالا می‌آید، و تستر عنا الشمس، خورشید پنهان می‌شود، و ترتفع فوق الليل حمرة، حمرة‌ای در آسمان پدید می‌آید، و يؤذن عندنا المؤذنون، اهل سنت اذان مغرب را می‌گویند، فأصلی حينئذ و افطر؟ او انتظار حتی تذهب الحمرة التي فوق الليل، صبر کنم آن حمرة‌ای که در آسمان است از بین برود؟

فرائض ۶۵۷

[سؤال: ... جواب:] در تهذیب دارد فوق الجبل. ... فوق الجبل هم دیگه گفتند با توجه به قرائن لابد جبل هم در مشرق بوده.

فكتب الى اري لك ان تنظر حتى تذهب الحمرة و تأخذ بالحائطة لدينك. من برای تو می بینم صبر کنی تا حمره زائل بشود.

[سؤال: فوق الليل یعنی چی؟. جواب:] یعنی در آسمان. ... در آسمان بعد از غروب آفتاب شب است دیگه. در آسمان وقتی هوا تاریک می شود و خورشید غروب می کند تعبیر می کنند لیل دیگه. آن وقت در آسمان یک سرخی هست، در شب یک سرخی هست دیگه. این سرخی هر وقت از بین رفت نماز مغرب بخوان. در سند این روایت سلیمان بن داوود بن منقری هست. سلیمان بن داوود بن منقری توسط نجاشی توثیق شده. ولی علامه از ابن غضائری نقل کرده که گفته سلیمان بن داوود ضعیف جدا لایلتفت الیه یوضع کثیرا علی المهمات. یعنی خیلی وضع حدیث کرد در کتاب های مهم؛ جعل کرد در کتاب های مهم.

بررسی اجمالی تضعیفات ابن غضائری: این تضعیفات معتبر است اما به دست کسی نرسیده

خب کسانی که نقل علامه را نسبت به کلام ابن غضائری قبول دارند و تضعیف ابن غضائری را هم قبول دارند مخصوصا اینجا که بحث جعل است نه بحث ضعیف، می گوید جعل می کرد، مشکل پیدا می کنند دیگه. تضعیف ابن غضائری با توثیق نجاشی تعارض می کنند.

اینی هم که گفتند ابن غضائری منفی گرا بود، همه را تضعیف می کرد، این را هم که جواب دادند. آقای سیستانی هم جواب داده. گفته نه، شما عینک منفی زدی. گفت قلم در دست دشمن است. شیطان را خواب دید، دید زیبا است، گفت ما هر چی عکس از تو دیدیم بد قیافه بود، گفت قلم در دست دشمن است. بابا! ابن غضائری آن قسم ضعفائش دست علامه حلی افتاده، قسم ثقاتش نیفتاده. بنده خدا آن قسم ضعفائش که افتاده تضعیف ها را از او نقل کردند. حالا هی شما می گوید ابن غضائری منفی گرا است، تندرو است. نه. هیچ تندرو هم نبوده. تضعیف های او مگر بیشتر از تضعیف های دیگران است.

..... اوقات فرائض

[سؤال: ... جواب:] چند نفر را محکوم کرده به غلو؟ ... بابا! شما همه‌اش مثل این فیلم بداخلاقی‌های فلان، بعد بگویند هر چه ما دیدیم از او، بداخلاقی دیدیم. خب یک فیلم خوش‌اخلاقی هایش را هم بگذار ببینیم. می‌گویند او دست ما نرسیده. ابن غضائری آن فیلم خوش‌اخلاقیش دست شما نرسیده.

و لذا ما یک اشکال اساسی می‌کنیم. ما می‌گوییم ابن غضائری رجال داشت، توثیقاتش معتبر است، تضعیقاتش هم معتبر است، ولی شیخ طوسی در فهرست گفت احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری کان له کتابان غیر ان هذین الکتابین لم ینسخهما احد من اصحابنا و احترام، یعنی مات فجعةً هو و عمد بعض ورثه الی اهلاك هذین الکتابین و غیرهما من الکتب علی ما حکى بعضهم. ورثه ابن غضائری، جوان بود ابن غضائری، فوت کرد، مرگ ناگهانی، تمام کتاب‌هایش را از بین بردند. آن وقت علامه حلی چه جور کتاب ابن غضائری دستش رسیده؟ حالا یک کتابی دست علامه رسیده یعنی اعتبار دارد؟ کتابی که نایاب است، کمیاب است لااقل، شیخ طوسی پیدا نکرده است، آن وقت ما بیاییم اصالة الحس جاری کنیم در حق علامه حلی؟ خود شیخ طوسی این جور می‌گوید دیگه. می‌گویند و عمد بعض ورثه الی اهلاك هذین الکتابین و غیرهما من الکتب.

بله، نجاشی برخی از تعبیرهایش با این کلام‌هایی که از ابن غضائری نقل شده در کتاب رجال علامه، یک جور است. معلوم می‌شود نجاشی بی اطلاع نبوده از کلمات ابن غضائری. اما شاید بی اطلاع نبوده از باب این که شفاهاً از استادش شنیده ولی کتابش از بین رفته. شهادت علامه حلی به این است که در کتاب ابن غضائری این جور است، خب این اصالة الحس در او جاری نمی‌شود. چون کتابی را ما اعتبار برایش قائلیم که کتاب مشهور باشد، وقتی کتاب از بین رفته دیگه چه اعتباری دارد. و لذا تضعیف ابن غضائری از این جهت مشکل دارد.

ما راجع به نجاشی گفتیم که شفاهاً از استادش شنیده، نه، خود این ابن غضائری هم شاگردیش بوده،؟؟ بوده، با هم پیش پدر ابن غضائری درست می‌خواندند. کتاب ابن غضائری تلف شده طبق گفته شیخ در فهرست ولی خب نجاشی خوش حافظه بوده حرف‌هایی که رد و بدل شده بین او و ابن غضائری یادش مانده و نقل کرده، دلیل نمی‌شود که کتاب ابن غضائری موجود بوده.

[سؤال: ... جواب:] احتمال باید در حد عقلائی باشد که ظهور پیدا کند کلام در حس نه احتمال‌های ضعیف.

[سؤال: ... جواب:] نقل جزمی [کرده چون] یقین پیدا کرد. افراد دیدید خواب دیده، طبق خواب هم ترتیب اثر می‌دهد، خیلی هم ورع هست، او یقین پیدا کرد، برای من حجت نیست. او از قرائن یقین پیدا کرد. اما قرائن قریبه به حس باید باشد. وقتی کتابش از بین رفته طبق گفته شیخ طوسی در فهرست... معلوم نیست جاعل بوده. شاید یک مسموعاتی بوده از ابن غضائری، آن‌ها را جمع کرده. مثل این مستدرکات کتاب علی بن جعفر. جمع کردند از جاهای مختلف. و الا کتاب علی بن جعفر به این شکل که نمانده.

راجع به دلالت این روایت: دلالت این روایت بر ذهاب حمرة مشرقیه به این نحو است که می‌گوید بابا! خود راوی می‌گوید یتواری عنا القرص، تستر عنا الشمس، یرتفع اللیل ارتفاعا و لکن حمرة هنوز هست، خب این چه حمرة‌ای است؟ حمرة مشرقیه است دیگه. و يؤذن عندنا المؤذنون، باز حضرت می‌فرماید که انتظار بکش تا حمرة از بین برود، می‌گویید شاید امام می‌خواسته بگوید مستحب است این کار. خب این خلاف این تعبیر است که اری لک ان تنتظر حتی تذهب الحمرة. و تاخذ بالحائطة لدینک یعنی کاری بکن که دینت محفوظ بماند. احتط لدینک یعنی احتفظ دینک. با این کار دینت محفوظ می‌ماند. صبر کن حمرة مشرقیه زائل بشود. منتها امام صریح چرا نفرمود که لایجوز صلاة المغرب قبل ذهاب الحمرة المشرقیة؟ بابا! تقیه بوده. همین هم امام به زور صحبت کرده. در جو تقیه‌ای مگه می‌شود حرف زد؟

و لذا دلالت این روایت هم تمام شد.

این ملخص استدلال به این روایات یازده‌گانه بر قول به ذهاب حمرة مشرقیه [است].

حالا برای حل تعارض بین این دو طائفه، طائفه اولی دال بر کفایت استتار قرص، طائفه ثانیه دال بر لزوم زوال حمرة مشرقیه، حالا این رفع تعارض به نفع مشهور بشود که محقق همدانی و مرحوم آقای بروجردی طی کردند، کاری کردند که ذهاب حمرة مشرقیه بشود وقت نماز مغرب یا حل این تعارض به نفع قول به کفایت استتار قرص باشد که روش آقای خوئی است. هر دو راه را باید طی کنیم بعد ببینیم از هر دو غذا بخوریم ببینیم کدام‌ها خوشمزه‌تر است، ان شاء الله.

جلسه ۶۳

سه‌شنبه - ۹۵/۱۱/۱۲

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در این بود که انتهاء وقت نماز ظهر و عصر آیا استتار قرص خورشید است یا زوال حمزه مشرقیه؟

که این بحث در ابتداء نماز مغرب هم تاثیر دارد، در انتهاء وجوب صوم هم تاثیر دارد.

عرض کردیم مشهور قائلند به این که انتهاء وقت نماز ظهر و عصر زوال حمزه مشرقیه است. ولی نظری هست که مرحوم آقای خوئی می‌فرماید او هم مشهور بوده منتها اقل شهرتا که معیار استتار قرص خورشید است که حدودا بین یک ربع تا بیست دقیقه زودتر رخ می‌دهد.

منشأ این اختلاف وجود دو طائفه از روایات بود. طائفه اول ظاهر بود بلکه برخی نص بود در کفایت استتار قرص خورشید و طائفه ثانیة مفادش لزوم زوال حمزه مشرقیه بود. بین این دو طائفه ما چگونه جمع کنیم؟ سه کلام را از سه محقق بزرگ نقل کنیم و بعد بررسی کنیم ببینیم مقتضای جمع عرفی چیست؟

جمع محقق همدانی بین روایات به نفع قول به لزوم زوال حمزه مشرقیه

جمع اول (در برخی از روایات): زوال حمزه مشرقیه علامت قطعیه است برای استتار قرص

کلام اول از محقق همدانی است که موافق نظر مشهور است که باید زوال حمزه مشرقیه بشود. ایشان فرموده که انکار ظهور روایات طائفه اولی در این که استتار قرص کافی است، انکار این مطلب مجازفه است، نمی‌توان این مطلب را انکار کرد که ظاهر لفظ غروب استتار قرص خورشید است از افق و لکن این اخبار نص نیست. شارع طبق مفاد روایات طائفه ثانیة فرموده است که مراد من از غروب شمس معنای عرفی غروب نیست. غروب شمس مراتبی دارد، مرتبه اول این است که خورشید از چشم پنهان بشود در مغرب. این مرتبه عرفیه است که استظهار عرفی این است که می‌گویند خورشید غروب کرد. اما مرتبه عالیة آن این است که آنقدر خورشید از افق دور بشود که دیگر نورش بخش مشرق را سرخ نکند، روشن نکند. شارع فرموده است

فرائض ٦٦١

که مراد من از غروب خورشید این مرتبه عالیّه از غروب خورشید است. اذا ذهب الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها. یعنی ایها الناس! نگاه می کنید می بینید خورشید پنهان شد از چشم شما ولی این کافی نیست برای ما، باید آنقدر خورشید دور بشود که دیگر سرخی از جانب شرق از بین برود که صدق کند خورشید از شرق و غرب این منطقه شما غائب شده. حکمتش این است که خیلی وقتها افراد ممکن است اشتباه بکنند، فکر کنند خورشید غروب کرده ولی پشت کوه است، پشت آن ابرهای ظریفی است که در جانب مغرب هست، ولی زوال حمرة مشرقیه علامت قطعیه است برای استتار قرص. این حکمت شده شارع دیگه معیار را ذهاب حمرة مشرقیه قرار بدهد. مقتضای جمع عرفی بین روایات این است.

جمع دوم (در برخی از روایات): حمل بر تقیه

ایشان فرمودند و لکن این جمع عرفی ما در برخی از روایات نمی آید. برخی از روایات تعبیر کرده به غیوبه قرص الشمس، غاب کرسیها. این دیگه جمع عرفی ندارد که بگوییم مراد غروب الشمس است. غاب قرصها، غاب کرسیها اصلاً نص است (حالا کالنص است) در این که خود خورشید غائب بشود، حمل غاب قرصها، غاب کرسیها بر آن مرتبه عالیّه غروب از شمس که مقرون است به ذهاب حمرة مشرقیه این عرفاً بعید است.

[سؤال: ... جواب:] روایت را بخوانم، مرسله علی بن حکم: سأل عن وقت المغرب قال اذا غاب کرسیها قلت و ما کرسیها قال قرصها قلت متی یغیب قرصها قال اذا نظرت الیه فلم تره.

محقق همدانی فرمودند که برای این دسته از روایات ما توجیه دیگری داریم. توجیه مان این است که حمل بر تقیه بکنیم. عامه واضح بود برای شان که پیامبر هنگام غروب خورشید نماز مغرب می خواند. ایشان می گوید آنقدر واضح بود برای عامه طبق اخباری که به آنها رسیده بود که قدح در این مطلب برای شان سخت تر از این بود که قدح بشود خلفاءشان. حالا ایشان می گوید، اینقدر حساس نبودند به قدح خلفاء تا این حساسیتی که به قدح این مطالب فقهی شان که مسلم بود برای شان، این حساسیت بر آنها بیشتر بود. و لذا امام تقیه کردند.

شاهد اول: سؤال از وقت غیبوبه شمس در مرسله علی بن حکم

شواهد بر این تقيه را ایشان ذکر می کنند:

یکی خود همین روایت. خود همین روایت چرا سائل این مطلب واضح را هی سؤال کرد؟ خب مگر امام نفرمود وقت المغرب اذا غاب کرسیها؟ اذا غاب کرسیها قلت و ما کرسیها قال قرصها قلت متی یغیب قرصها؟ کی قرص خورشید غائب می شود؟ این هم شد سؤال؟ این نشان می دهد که یک ابهامی در مسئله به وجود آمده بود بخاطر این اختلاف فقهی ائمه و عامه و لذا حساس شده این راوی. باز امام تقيه کرد، فرمود اذا نظرت الیه فلم تره. و الا اگر این جهات اختلاف ائمه با عامه نبود که منشأ ابهام برای سائل شده بود خب دیگه اگر امروز به کسی بگویند هر وقت خورشید پنهان شد این کار را بکن می آید می گویند خورشید پنهان شد یعنی چه؟ کی خورشید پنهان می شود؟ این سؤال عرفی نیست. این نشان می دهد یک ذهنیت مبهمی پیدا کرده بود این سائل.

[سؤال: ... جواب:] یک زمینه ابهامی برای این راوی پیش آمده بود و لذا سؤال می کند. خود این نشان دهنده جو اختلافی است که در روایات با فتاوی عامه پیش آمده بود.

شاهد دوم: استفهام تعجبی در روایت امالی صدوق

یا در این روایت امالی صدوق، خود این روایت امالی صدوق می گفت رفتیم در وادی اخضر دیدیم شخصی نماز می خواند و نحن ندعو علیه و نقول هو من شباب اهل المدینه. معلوم می شود این یکی از برادران اهل سنت مدینه منوره است. می گویند رفتیم نزدیک فاذا هو ابو عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام. می گویند تعجب کردیم ولی رکعت دوم اقتداء کردیم. بعد از نماز گفتیم جعلنا الله فداک! قربانت شویم! آخه حالا وقت مغرب است؟ فقال اذا غابت الشمس فقد دخل الوقت. خب این نشان می دهد که جو شیعی نمی پذیرفت که یک شیعه مقارن با غروب آفتاب نماز بخواند.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره در بیابان افراد مختلفی هستند، رفت و آمد می کنند باز حضرت تقيه کرد، فرمود اذا غابت الشمس فقد دخل الوقت. ... فعلشان، قولشان همه اینها حالت تقيه داشت.

فرائض ۶۶۳

ایشان می‌گوید خود جو شیعه را ببینید! تا می‌بیند طرف نماز مغربش را موقع غروب آفتاب می‌خواند دست به نفرین بلند می‌کند حالا ما احتراماً گفتیم نفرین‌شان این بود که گفتند هداه الله. جو، سنگین بود. خب این جو را کی به وجود آورده بود؟ سنی‌ها که می‌گفتند که با غروب آفتاب می‌شود نماز مغرب را خواند، خب این جو را غیر از ائمه به وجود آورده بودند؟ خب این قرینه می‌شود این روایاتی که می‌گوید که اذا غربت الشمس دخل وقت المغرب، خلاف جو شیعه بوده و حمل بر تقیه می‌شود.

شاهد سوم: توصیه امام در روایت عبدالله بن وضاح به احتیاط در شبهه حکمیه

و یا همان روایت عبدالله بن وضاح، خب این روشن است که ذهاب حمرة مشرقیه را امام معیار قرار داد. چون راوی گفت که آقا! یرتفع الليل ارتفاعاً، يؤذن عندنا المؤذنون، یستر عنا الشمس، آیا نماز مغرب را بخوانیم یا صبر کنیم ذهاب حمرة بشود؟ امام فرمود اری لك ان تنتظر حتى تذهب الحمرة و تاخذ بالحائطة لدینک. خود این تعبیر نشان می‌دهد تقیه دارد. امام جوری بود جو مسلمین جوری بود که نمی‌شود واضح حکم خدا را بیان کنند و الا معنا ندارد امام بحث از احتیاط در شبهه حکمیه بکنند. این بخاطر این است که با کمترین محذور امام می‌خواهند حکم واقعی را بیان کنند با یک بیان لطیف که عامه خیلی متوجه نشوند که ائمه در صدد مخالفت با آن‌ها قرار گرفتند.

با قطع نظر از طائفه ثانیه هم، اصالة الجد در طائفه اولی جاری نیست بخاطر وجود من یتقی منه

بعد ایشان فرموده که غیر از این که مقتضای جمع عرفی بین این دو طائفه این است که طائفه اولی را آن جایی که نمی‌توانیم حمل کنیم بر مرتبه از غروب الشمس که مصادق است با ذهاب حمرة مشرقیه حمل بر تقیه کنیم مثل آن روایت غاب کرسیها، مثل همین روایت نماز امام صادق علیه السلام در بیابان، غیر از این مطلب ما به شما یک مطلبی را بگوییم و آن این است که حتی اگر طائفه ثانیه‌ای نداشتیم، ما بودیم و طائفه اولی، به نظر ما اصالة الجد جاری نمی‌شد در روایات طائفه اولی، با این که فرض کنیم معارضی هم نبود. چرا؟ ایشان می‌فرماید اصالة الجد در جایی جاری می‌شود که امام در جایی نباشند که محل تقیه است. یعنی با وجود من یتقی منه اصالة الجد جاری نمی‌شود و لو این حدیث معارض نداشته باشد.

حالا مثال را بنده بزنم. امام علیه السلام تشریف بردند پیش خلیفه عباسی و او می‌گوید که یا اباعبدالله چه می‌کنید امروز؟ حالا روز آخر ماه رمضان بود یا یوم الشک بود، حالا مشهور می‌گویند روز آخر ماه رمضان بود، خلیفه عباسی اعلام کرده بود که امروز عید فطر است، امام فرمود ما صومی الا بصومک و افطاری بافطارک ذلک الی الامام ان شئت صمنا و ان شئت افطرنّا. هیچ حدیث معارضی هم ما نداشتیم می‌گفتیم اینجا جای اصالة عدم التقیة نیست و لو امام بعدش تشریف نمی‌آمد بیرون به غلامش بگوید که لئن افطر یوما و اقضیه احب الی من ان یضرب عنقی و لایعبد الله، و لو این را نمی‌فرمود ولی آن غلام حق نداشت اصالة الجد را جاری کند؛ اینجا جای اصالة الجد نیست. ظالم، در مقابل، سخن حق بگویی گردنت را می‌زند اینجا بگویم این مطالبی که شما گفتید حمل بر جد می‌شود؟ جای اجرای اصالة الجد در سیره عقلاییه اینجا نیست. و این مطلب، مطلب مهمی است.

ایشان می‌فرماید که بابا! عامه تحمل نمی‌کردند یکی بگوید که نماز مغرب را موقع غروب آفتاب نمی‌شود خواند، باید صبر کنید تا ذهاب حمرة مشرقیه بشود. با وجود این جو سنگین حالا از امام سؤال می‌کند، امام می‌فرماید که موقع غروب آفتاب وقت نماز مغرب است، اصالة الجد جاری نمی‌شود.

[سؤال: ... جواب:] شما فرض کنید که در مکه و مدینه این آمرین به معروف و ناهین عن المنکر، خذلهم الله! که آمرین به منکرند و ناهین عن معروف که در مدینه و مکه پخش هستند، مزدور هستند، این‌ها بیایند از شما یک سؤالی بکنند، شما چرا، لعن می‌کنید مثلا فلان کس را؟ شما اینجا بگویید نه، ما لعن نمی‌کنیم، خب اصالة الجد جاری نمی‌شود در حق شما. کدام عاقلی می‌آید در اینجا یک حرفی می‌زند مشکل برای خودش و دیگران درست کند؟ اینجا جای اصالة الجد نیست.

و لذا محقق همدانی می‌گوید ما اصلا نیاز به طائفه ثانیه هم نداشتیم، طائفه اولی هم اگر به تنهایی بود اصالة الجد جاری نمی‌کردیم.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... خود این که ائمه در طائفه ثانیه زوال حمرة مشرقیه را حد غروب شمس قرار دادند مثل روایت برید، روایت برید این جور بود: اذا ذهب الحمره من هذا الجانب فقد غابت الشمس من شرق الارض و من غربها، خود این نشانه این است که امام می‌خواهد مدارا کند با عامه، ما هم می‌گوییم

غروب شمس، مگه نمی‌گویید پیامبر موقع غروب شمس نماز خواند؟ ما هم می‌گوییم غروب شمس ولی تا زوال حمزه مشرقیه نشود غروب شمس نمی‌شود. ... ولی دیگه اصطکاک با احادیث پیغمبر مستقیم ندارد. احادیثی از پیامبر نقل می‌کردند که کان یصلی المغرب اذا غربت الشمس این روایات می‌گوید بله، موقع غروب شمس نماز می‌خواند پیغمبر اما غروب شمس موقعی است که زوال حمزه مشرقیه بشود. این محصل فرمایش آقای محقق همدانی است.

جواب: اصالة الجد در مواردی که کلام امام در پاسخ سؤال نباشد، جاری است

به نظر ما این فرمایشات ایراد دارد. ما قبل از این که ایرادهای مفصلش را عرض کنیم، فقط یک اشاره‌ای بکنم به این مطلبی که آخر ایشان فرمود که اگر ما بودیم و روایات طائفه اولی باز اصالة الجد جاری نمی‌کردیم. آقا! اگر از امام سؤال کنند و امام جواب مجبور است بدهد می‌گوییم خب دیگه تقیه است. ولی خود امام ابتداء به ساکن بفرماید اذا غابت الشمس فقد دخل وقت المغرب، خب آقا! مجبور است امام خلاف واقع صحبت کند ابتداء به ساکن؟

[سؤال: ... جواب:] بحث در اجراء اصالة الجد است. بر فرض از امام سؤال بکنند، امام مجبور است جواب تقیه‌ای بدهد، ولی ابتداء به ساکن هم امام مجبور است که تقیه‌ای ابتداء به ساکن صحبت کند؟ برخی از این روایات اصلا ابتداء به ساکن بوده، این‌ها را چی جواب می‌دهید؟ ... تداخل در کلام در اصول بحث نشده که خلاف اصل است؟

صحيحه عبدالله بن سنان: وقت المغرب اذا غربت الشمس فغاب قرصها. صحيحه زراره: اذا غابت الشمس دخل الوقتان المغرب والعشاء. يزيد بن خليفة: قلت لابي عبدالله عليه السلام ان عمر بن حنظلة اتانا عنك بوقت، راجع به وقت نماز از شما سخنی نقل کرد فقال ابو عبدالله عليه السلام اذا لا يكذب علينا قلت قال وقت المغرب اذا غاب القرص فقال عليه السلام صدق. يزيد بن خليفة از شيعيان خالص سؤال می‌کند عمر بن حنظله از شما نقل می‌کند وقت المغرب اذا غاب القرص امام می‌فرماید يزيد بن خليفة درست می‌گوید، خب بگوییم با وجود من یتقی منه این سخنان را امام فرمود، خب اصالة الجد جاری نمی‌شود؟ و همین‌طور صحيحه دیگر زراره: وقت المغرب اذا غاب القرص.

صحیحہ صفوان نگاہ کنید: ان معی شبه الکرش المنشور فأؤخر صلاۃ المغرب حتی عند غیوبۃ الشفق ثم اصلیهما جمیعاً فقال علیہ السلام اذا غاب القرص فصل المغرب فانما انت و مالک لله. خب امام مجبور بود این جور صحبت کند؟ خب می توانست امام به او بفرماید لاتؤخر صلاۃ المغرب الی بعد غیوبۃ الشفق. چه لزومی داشت امام بفرماید اذا غاب القرص فصل المغرب؟ الضرورات تتقدر بقدرها. یک وقت شما می گوید حمل بر تقیہ می کنیم از باب مرجحات باب تعارض او را حرفی نداریم. یک وقت می گوید اگر نبود طائفہ ثانیہ ہم اصالة الجد جاری نمی شد در طائفہ اولی. من اشکالم به این مطلب است.

[سؤال: ... جواب:] بابا! ابتداء به ساکن امام این روایات را فرموده بعد بگوییم مجبور بود؟

پس این درست نیست.

اما این جمعی که ایشان کرد بین این دو طائفہ به عنوان یک جمع عرفی اجازه بدهید این را در نہایت بحث دنبال کنیم. فعلاً مطلب دوم را از آقای خوئی نقل می کنیم.

جواب محقق خوئی از روایات کفایت استتار قرص

مرحوم آقای خوئی در نقطه مقابل محقق همدانی است. با این که شدیداً به محقق همدانی معتقد است و می گوید چقدر مطالب زیبایی محقق همدانی دارد که حل مشکلات می کند ولی در اینجا مجبور شده که نقطه مقابل محقق همدانی قرار بگیرد و فرموده که ما طائفہ ثانیہ را روایاتش را کلاً جواب می دهیم و حق این است که با غروب خورشید نماز مغرب وقتش می رسد، نماز ظهر و عصر هم وقتش تمام می شود، افطار هم می شود کرد. چطور؟ ایشان یکی یکی شروع کردند روایات طائفہ ثانیہ را بررسی کردن.

مرسلہ ابن ابی عمیر

فرمودند: اما روایت اولی: روایت اولی همان مرسلہ ابن ابی عمیر بود. در مرسلہ ابن ابی عمیر آمده بود که: وقت سقوط القرص و وجوب الافطار من الصیام ان تقوم بحذاء القبلة و تتفقد الحمرۃ التي من المشرق فاذا جازت قمة الرأس فقد وجب الافطار و سقط القرص. ایشان فرموده:

اشکال اول (سندی): ضعیف است به محمد بن سنان

اولا: سندش ضعیف است. این سهل بن زیاد را ما نتوانستیم تصحیح کنیم.

اشکال دوم (سندی): مرسله است

علاوه بر این که این مرسله است. عمن ذکره. بعد ایشان فرمودند حتی مرسله هم نیست. چون ابن ابی عمیر گفت اسمش را، آن راوی بعدی نامش را حذف کرد.

کانه اینجا مرحوم آقای خوئی جای خودش را با امام اشتباه گرفته. امام همین جوری بود. امام قدس سره می گفت ما فقط مراسیل ابن ابی عمیر را قبول داریم، مسانیدش را باید نگاه کنیم ببینیم توثیق دارند یا ندارند؟ چرا؟ برای این که آن حرف شیخ در عده که ناشی از اجتهاد در کلام کشی از اصحاب اجماع است، مهم آن کلام نجاشی است که سکن الاصحاب الی مراسیله. این که مراسیل ابن ابی عمیر نیست. عمن ذکره مراسیل دیگری است چون ابن ابی عمیر نامش را گفت دیگری نامش را حذف کرد.

پاسخ: از نظر ایشان فرقی بین مراسیل و مسانید ابن ابی عمیر در عدم حجیت نیست

اما آقای خوئی قبول ندارد که فرق است بین مراسیل و مسانید. ایشان به شهادت شیخ طوسی در عده نظر دارد. البته کلام منکر توثیق عام در مشایخ ابن ابی عمیر است چه در مراسیل چه در مسانید اما دلیل بر توثیق عام را کلام شیخ طوسی در عده می داند. اما این که بگوید مرسل نیست، مسند است خب این که فرق نمی کند، لایروون و لایرسلون الا عن ثقة.

اما از حیث سهل بن زیاد خب اشکال وارد است.

آقای زنجانی طبعاً هیچکدام از این دو اشکال را قبول ندارند. سهل بن زیاد را توثیق می کنند، مشایخ ابن ابی عمیر را هم ثقات می دانند.

اشکال سوم (دلالی): مضمون روایت یقیناً باطل است چون حمزه مشرقیه از بالای سر رد

نمی شود

اما اشکال دلالی: آقای خوئی فرمودند این مضمون در روایت ابن ابی عمیر خلاف وجدان است. چطور؟ ایشان فرموده بروید قبل از زوال حمزه مشرقیه نگاه کنید به افق. در مشرق یک سرخی هست، این سرخی

آرام آرام کم می‌شود تا از بین می‌رود. هیچوقت این سرخی از بالای سر رد نمی‌شود. بله، سرخی تمام می‌شود از بین می‌رود در مشرق، در مغرب سرخی به وجود می‌آید. شبیه آن اشکالی که از مرحوم آقای بروجردی و امام نقل کردیم. پس این مضمون خلاف وجدان است. قطع به بطلان مضمون این روایت داریم. حدیثی که قطع به بطلان مضمونش داریم می‌توانیم عمل کنیم؟

آقای خوئی این حربه را جاهایی اعمال کردند. در باب دیات مشهور می‌گویند قطع بیضه یسری مرد دو سوم دیه دارد، قطع بیضه یمنی مرد یک سوم دیه دارد. مستندش یک روایتی است که می‌گوید ثلثا الدیه فان منها الولد چون اسپرم از بیضه یسری متکون می‌شود. آقای خوئی می‌گوید این خلاف وجدان است. از نظر علمی کذب محض است این مضمون. قطعاً این حدیث درست نیست. مگه معنا دارد که و منها الولد. وقتی این درست نبود عمل هم نمی‌کنیم به این حدیث. و لذا ایشان می‌گویند دیه بیضه یسری همان یک دوم است مثل دیه بیضه یمنی. اینجا هم همین‌جور فرموده.

پاسخ اول: از بالای سر رد می‌شود اما احساس نمی‌شود

به نظر ما این اشکال دلالی هم درست نیست. چرا؟ برای این که آقا! اولاً ما احساس نمی‌کنیم حمره از بالای سر رد می‌شود ولی واقعاً به برهان علمی این سرخی هنگام غروب آفتاب در مشرق هست و همین‌جور که خورشید دور می‌شود از افق آن سرخی می‌آید جلوتر و جایش را سیاهی می‌گیرد، چون می‌گویند نور خورشید نمی‌تابد به آن قسمت جو زمین در آن جایی که دارد سیاه می‌شود. خب اما در جو فوق سر ما می‌تابد، چرا ما احساس نمی‌کنیم سرخی را؟ چون انعکاس پیدا نمی‌کند به ما. و الا این سرخی که ناشی از یک عامل مجهولی نیست. این سرخی ناشی است از تابش نور خورشید بر جو زمین. خب این تابش نور خورشید بر جو زمین به تدریج کم می‌شود، هی کم که می‌شود از مشرق شروع می‌کند سرخی می‌آید جلو به جایش سیاهی می‌آید چون دیگه نور خورشید نمی‌تابد به آن قسمت می‌شود سیاه. خب همین‌جور که خورشید دور می‌شود آن سرخی هم هی کم می‌شود کم می‌شود تا می‌رسد سرخی در جانب حمره مغربیه تمام می‌شود می‌شود سقوط شفق.

فرائض ۶۶۹

[سؤال: ... جواب:] خب امام مگه چی فرمود؟ امام تعبیرشان این است: فاذا جازت قمه الرأس الی ناحیه المغرب. ... با همین بیان امام می فهمد.

پاسخ دوم: یک بیان مسامحی است

ثانیا: یک بیان مسامحی است. همین که سرخی در جانب مشرق تمام شد، در جانب مغرب به وجود آمد، این را عرف مسامحه می کند می گوید این سرخی از اینجا رفت به آن طرف. یک بیان مسامحی است. این اشکال ندارد که. این مقدار بیان مسامحی خب در روایات هست دیگه. با بیان عرفی مسامحی صحبت می کردند. دلیل نمی شود روایت را طرح کنیم. پس این اشکال دلالتی ایشان تمام نیست.

[سؤال: ... جواب:] شما وقتی هوا روشن هست احساس نمی کنید حمره مغربیه را. حمره مغربیه را موقعی احساس می کنید که حمره مشرقیه زائل می شود بعد احساس می کنید آن حمره مغربیه را. و الا خورشید آن نوری که باعث سرخی جو زمین می شود هنوز دارد به جو زمین آن نور را می دهد. احساس شما این است: اول حمره مشرقیه می بینید حمره مشرقیه از بین می رود، حمره مغربیه پدید می آید. این احساس شما است. حالا به بیان مسامحی گفتند فاذا جازت قمه الرأس الی ناحیه المغرب. خیلی از فقهاء هم این تعبیر را کردند. یک تعبیر مسامحی است. چه اشکالی دارد.

[سؤال: ... جواب:] نظر مسامحی عرف همین است. نظر مسامحی عرف این است که این سرخی رفت آنجا. ... ملازمه نیست که افراد این درس نظر عرف را نمایندگی بکنند. حالا شما می گوید بپرسید مگه می شود بپرسیم؟ گفت وسط زمین کجاست؟ گفت همینجا اگر باور نداری وجب کن. ... این جوری که نمی شود. به نظر مسامحی همین است که سرخی مشرق در مغرب پدید می آید این را می گویند جازت قمه الرأس الی المغرب.

خب پس این دلیل درست نیست.

اشکال چهارم (دلالتی): معنای "سقط القرص" مبهم است

اما اشکال دلالتی دوم: اشکال دوم دلالتی ایشان هم عجیب است. ایشان می گوید سقط القرص یعنی چه؟ سقط القرص که روایت می گفت، یعنی از دید پنهان بشود؟ وقت سقوط القرص ان تقوم بحذاء القبلة و تتفقد

الحمرة فإذا جازت قمة الرأس إلى ناحية المغرب فقد وجب افطار و سقط القرص، سقط القرص یعنی چی؟
 یعنی از دید شما پنهان شود؟ که قبلاً پنهان شده است یک ربع پیش. پس مراد چیست؟ مراد از سقوط
 قرص این است که از دید پنهان بشود که قبل از ذهاب حمرة حدوداً یک ربع یا بیست دقیقه قبل از دید
 ساقط شده قرص. اگر معنای دیگری دارد سقوط قرص، این که احاله به امر مجهول می شود که امام بفرماید
 وقت مغرب وقت سقوط قرص است.

پاسخ: "سقط القرص" یعنی سقوط مد نظر شارع که همان زوال حمرة مشرقیه باشد

این هم اشکال نادرستی است. آقا! امام توضیح داد، فرمود سقوط قرص یعنی غروب خورشید یک مرتبه
 عرفیه دارد که به نظر مسامحی عرف وقتی ناپدید بشود می گویند خورشید غروب کرد اما در دید مای شارع
 یک مرتبه عالیّه ای از سقوط قرص این است که ذهاب حمرة بشود از مشرق و ما این را لازم می دانیم برای
 مرتبه عالیّه سقوط قرص. این چه اشکالی دارد.

و لذا به نظر ما هم دلالت این روایت تمام است و هم سندش بناء بر این که سهل بن زیاد درست بشود،
 مرسلات و مسانید ابن ابی عمیر درست بشوند کما هو الصحيح در مراسیل و مسانید ابن ابی عمیر.
 بقیه مطالب ان شاء الله روز شنبه. فردا بحث محرمات است.

جلسه ۶۴

شنبه - ۹۵/۱۱/۱۶

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على
 سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در تعارض دو طائفه از روایات بود در مورد این که آخر وقت نماز ظهر و عصر و اول وقت نماز مغرب و
 عشاء استتار قرص خورشید است و یا زوال حمرة مشرقیه؟

مرحوم آقای خوئی فرمودند به نظر ما جمع بین روایات اقتضاء می کند این که بگوییم استتار قرص کافی
 است و روایات زوال حمرة مشرقیه را باید توجیه کنیم. چون روایات استتار قرص صریح هستند در کفایت

فرائض ۶۷۱

استتار قرص؛ قابل حمل بر زوال حمره مشرقیه نیستند. این که در روایت آمده است مثل معتبره اسماعیل بن فضل هاشمی: کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی المغرب حین تغیب الشمس حیث یغیب حاجبها، که در تهذیب این طور نقل می کند، در استبصار می گوید حتی یغیب حاجبها، خب این تعبیر که هنگامی که حاجب خورشید، ابروی خورشید غائب می شد نماز مغرب را می خواند حضرت، این قابل حمل نیست بر این که صبر بکنیم تا یک ربع بعد زوال حمره مشرقیه بشود.

و لذا ایشان فرموده است که این روایات زوال حمره مشرقیه را باید توجیه کنیم. و لذا ایشان شروع می کند به توجیه این روایات.

اما روایت اول که روایت ابن ابی عمیر بود عمن ذکره، ایشان هم در سند مناقشه کرد، هم در دلالت. که ما اشکال سندی را به لحاظ سهل بن زیاد پذیرفتیم ولی اشکال دلالتی را نپذیرفتیم.

روایت برید بن معاویه

روایت دوم که ایشان مناقشه کرده، این روایت هست، روایت برید بن معاویه، عن ابی جعفر علیه السلام اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی من المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها. که مستدل مثل محقق همدانی گفت حضرت فرمود زوال حمره مشرقیه که بشود خورشید از شرق زمین و غرب زمین غائب شده است و وقت نماز مغرب هم همین هنگام هست که حمره مشرقیه زائل می شود.

اشکال اول (سندی): ضعیف است به قاسم بن عروه

مرحوم آقای خوئی فرموده است که اولاً سند این روایت ضعیف است. قاسم بن عروه در سندش هست که توثیق ندارد.

اشکال دوم: مشرق در روایت ظهور در مشرق حقیقی دارد

ثانیاً: ما قبول داریم مضمون این روایت را، اما اشکال ما به مشهور این است که اذا غابت الحمرة من هذا الجانب را مسامحی حساب می کنند؛ مشرق مسامحی، در حالی که هذا الجانب یعنی المشرق، ظهور دارد در مشرق حقیقی. یعنی در همان جایی که خورشید طلوع می کند، نه ربع فلک در مشرق. و بالوجدان و بر

اساس تجربه‌ای که ما کردیم، ایشان می‌فرمایند، به مجرد استتار قرص یک سیاهی در مطلع شمس پدید می‌آید و به مرور این سیاهی زیاد می‌شود و حمره در مشرق از بین می‌رود، خب اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق، آن لحظه‌ای که سرخی مشرق حقیقی، محل طلوع خوشید از بین برود و خط سیاه تشکیل بشود آن زمان خورشید هم غروب کرده است، چه ربطی دارد به زوال حمره مشرقیه که مشهور می‌گویند، می‌گویند از بالای سر رد بشود یا از ربع فلک حمره مشرقیه زائل بشود؟ این درست نیست. امام علیه السلام با توجه به این که زمین کروی بود و بین نقطه مشرق و مغرب تقابل هست، تشکیل شدن سیاهی در مطلع الشمس را قرینه گرفتند بر استتار قرص، با توجه به این که خود استتار قرص گاهی قابل تشخیص نیست بخاطر کوه و یا ابر و مانند آن، آمدند وجود سیاهی را در مطلع حقیقی شمس کاشف قرار دادند برای استتار قرص.

پس این روایت ادل است بر قول به کفایت استتار قرص تا بخواهد دلالت کند بر لزوم زوال حمره مشرقیه.

اشکال سوم: مشهور زوال از بالای سر را می‌گویند نه تمام مشرق عرفی

بعد ایشان فرموده است: اگر شما این عرض ما را نپذیرید، بگویید که نخیر، ظاهر این روایت زوال حمره است از مشرق عرفی، خب این از قول مشهور هم بالاتر می‌شود، چون مشهور نمی‌گویند زوال حمره از تمام مشرق، می‌گویند زوال حمره از مشرق الی قمة الرأس و لو در بخشی از مشرق، در گوشه‌ای از مشرق، حمره باقی باشد.

پاسخ به اشکال اخیر: ذهاب حمره از تمام مشرق عرفی ملازم است با ذهاب از بالای سر

به نظر ما این فرمایش آقای خوئی تمام نیست.

اما این مطلب اخیر که ایشان فرمود اگر مطلب ما را نپذیرید این روایت دلالت کند بر لزوم زوال حمره در مشرق عرفی این بالاتر از قول مشهور می‌شود، همان قول که معروف نبود و لم يعرف قائله که سید یزدی در عروه احتیاط مستحب کرد، او را می‌گوید که او هم معرض عنه اصحاب است، این فرمایش تمام نیست. برای این که ما عرض کردیم این اشتباه شده، ذهاب حمره از تمام مشرق عرفی ملازم است با ذهاب حمره من قمة الرأس. این اشتباهی است که صاحب عروه برایش پیش آمده و آقای خوئی برایش پیش آمده. وقتی خورشید

فرائض ۶۷۳

تا قمه الرأس می‌بینیم وجود ندارد و تبدیل شده به سیاهی این ملازم است با این که در ربع فلک یعنی منطقه مشرق‌زمین در افق ما سرخی از بین رفته باشد نه این که سرخی تا بالای سر ما از بین می‌رود ولی گوشه‌های مشرق که عملاً دورتر است به خورشید هنوز سرخی خورشید در آنجا مؤثر است. این خلاف وجدان است. آن سیاهی که به قول آقای خوئی در مشرق حقیقی به وجود می‌آید، آخرش می‌رسد به بالای سر. یعنی اول در بقیه مناطق مشرق سرخی از بین می‌رود، آخرش این است که در بالای سر سرخی از بین می‌رود نه این که سرخی از بالای سر از بین برود ولی هنوز بخشی از مشرق سرخ باشد. این درست نیست. و لذا این روایت دلالت می‌کند بر قول مشهور نه بر آن قول اوفی به احتیاط به تعبیر آقای خوئی که لم يعرف قائله.

پاسخ اول به اشکال دوم: حمزه مشرقیه دقیقاً در مطلع الشمس نیست

اما فرمایش دیگر ایشان که فرمودند که ظاهر اذا ذهب الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق، مشرق حقیقی است و ما تجربه کردیم که هنگام غروب آفتاب یک سیاهی در خط مطلع الشمس پدید می‌آید، مقارن با غروب آفتاب، اولاً آن سیاهی که ایشان می‌گویند خلاف تجربه‌ای است که تجربه شده. بله، حمزه مشرقیه فاصله دارد با انتهای خط افق، این درست است اما این که به مجرد استتار قرص، حمزه در مشرق می‌آید، ابتدائش یک خط سیاه تشکیل می‌شود کانه این ابتداء از بین رفتن حمزه مشرقیه است، به مجرد استتار قرص، حمزه مشرقیه شیئا فشیئا از بین می‌رود، به مجرد استتار قرص یک خط سیاه تشکیل می‌شود در مطلع الشمس که به معنای شروع حمزه است در از بین رفتن، این خلاف وجدان است. نخیر، آن حمزه مشرقیه کلاً یک فاصله‌ای با خط انتهائی افق دارد و آن حمزه مشرقیه دقیقاً در مطلع الشمس نیست، بالای مطلع الشمس نیست. شما ملاحظه کنید! این طور نیست که یک خط سیاه بالای مطلع حقیقی شمس به مجرد استتار قرص به وجود بیاید. ما نمی‌دانیم آقای خوئی چه جور این را تجربه کردند.

بله، بین آن بخشی که حمزه تشکیل می‌شود و بین انتهای خط افق فاصله است که رنگش مثل بقیه رنگ آسمان است، کدر است و آن هم در خط مطلع حقیقی شمس نیست. آن بخشی که حمزه مشرقیه هست فاصله دارد با آن بخشی که مطلع الشمس است. مطلع الشمس این روزها در جنوب شرقی است ولی حمزه

در جنوب شرقی نیست. اصلاً این تصور درست نیست که ما بگوییم به مجرد استتار قرص یک سرخی در مطلع الشمس، در محل طلوع حقیقی شمس بود به مجرد استتار قرص آن سرخی تبدیل می‌شود به یک خط سیاه.

پاسخ دوم به اشکال دوم: اراده مشرق حقیقی، غیر عرفی است

ثانیا: آقا! این دقت‌ها، غیر عرفی است. اذا ذهب الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق بگوییم مشرق یعنی یک خط باریک در آن جایی که صبح خورشید از آنجا طلوع کرد، یک خط باریک در انتهای افق، این هست معنای اذا ذهب الحمرة من جانب المشرق؟ خب ظاهر این است که مشرق کل این ربع الفلک است که فلک را چهار قسم می‌کنند مشرق، مغرب، شمال، جنوب. اذا ذهب الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق یعنی اذا ذهب الحمرة من المشرق. مشرق ظهورش در مشرق عرفی است نه آن محل حقیقی طلوع شمس. این عرفی نیست.

پاسخ سوم به اشکال دوم: تعبیر "من شرق الارض و غربها" با مشرق حقیقی نمی‌سازد

وانگهی، اشکال دیگر، طبق بیان شما چرا امام فرمود اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها؟ این تاکید بر این که غابت الشمس من شرق الارض و غربها برای چه؟ این تاکید به این که زوال حمرة که بشود غابت الشمس من شرق الارض و غربها، این یعنی ممکن است قبل از زوال حمرة خورشید از غرب زمین غروب نکرده باشد، فقط از شرق زمین غروب کرده باشد یا بر عکس، از شرق زمین چون هنوز روشنایش در شرق زمین هست، هنوز خورشید از شرق زمین غروب نکرده، خورشید موقعی از شرق زمین و غرب زمین غروب می‌کند که سرخیش در مشرق از بین برود، اگر سرخی خورشید در مشرق باشد معلوم می‌شود از مشرق غروب نکرده، چون اثر خورشید روی مشرق هنوز هست، این حمرة مشرقیه اثر وجود خورشید است.

و لذا این روایت ظاهرش این است که می‌خواهد یک حدی را برای غروب شمس بیان کند و الا اگر می‌خواست بگوید غروب شمس ملازم است با سیاهی در مشرق حقیقی زمین [خورشید] که آقای خوئی می‌فرماید نیازی به این تعبیر نبود که فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها. این تعبیر ظاهرش این

فرائض ۶۷۵

است که آقا! تا حمرة مشرقیه هست خورشید کاملاً غروب نکرده. اشتباه می‌کنند مردم فکر می‌کنند خورشید غروب کرده. می‌خواهد یک مرتبه‌ای را از غروب شمس موضوع قرار بدهد برای احکام. آن مرتبه این است که خورشید آنقدر پنهان بشود که دیگر شعاعش و روشنایش بر مشرق زمین هم نتابد. اذا ذهب الحمرة من هنا، من هذا الجانب یعنی المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها. انصاف این است که این ظاهر در کلام مشهور است.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! ما عرض‌مان این است: اگر بناء بود امام بیان کنند که ملازم هست غروب خورشید با سیاهی در نقطه حقیقیه مطلع الشمس، این اشکال اخیر ما این هست دیگه، این تاکید که اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها، این تاکید برای چیه؟ [سؤال: ... جواب:] این می‌خواهد بگوید که تا حمرة مشرقیه هست، این نشان می‌دهد هنوز خورشید بطور کامل پنهان نشده است، عرف عام فکر می‌کند خورشید پنهان شده است، ما این را غروب شمس من شرق الارض و غربها نمی‌دانیم، آنی که موضوع است برای نماز مغرب غروب الشمس من شرق الارض و غربها است. یعنی خورشید از مشرق شما هم غائب بشود. و لذا آنی که لازم است برای نماز مغرب، همین است که غابت الشمس من شرق الارض و غربها. اما تا ذهاب حمرة نشود صدق نمی‌کند غابت الشمس من شرق الارض و غربها. غابت الشمس من غرب الارض چون حمرة مغربیه، ابتداء غروب آفتاب محسوس نیست، حمرة مغربیه بعد از ذهاب حمرة مشرقیه واضح می‌شود. و لذا حمرة مشرقیه وقتی تمام شد، آن وقت صدق می‌کند غابت الشمس من شرق الارض و غربها، اما موقع استتار قرص چه لزومی دارد بگوییم الان غابت الشمس من شرق الارض و غربها؟ این تاکید برای چی هست؟

[سؤال: ... جواب:] از نظر آقای خوئی می‌گویند ما تجربه کردیم، آن خط سیاه که در انتها افق شرقی در مطلع الشمس پدید می‌آید، ملازم است با سقوط قرص، ایشان می‌گویند سقوط قرص من شرق الارض و غربها یعنی از منطقه شما غائب بشود، و الا زمین کروی است. بالاخره این زمین هر آن یک جا خورشید طلوع می‌کند، یک جا غروب می‌کند، یک جا زوال دارد، در هر آن، این شرق الارض و غربها یعنی از پشت کوه هم، از پشت ابر هم، غائب شده است، خیال‌تان راحت، آقای خوئی این جور معنا می‌کند، می‌گوید این خط سیاه

که در مطلع حقیقی شمس به وجود می‌آید دیگه خیال‌تان راحت، از منطقه شما خورشید غروب کرده، شرقاً و غرباً، یعنی فکر نکنید پشت کوه هست، خیال‌تان راحت. ما می‌گوییم این خلاف ظاهر است. ظاهر اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق ظاهرش مشرق عرفی است نه این خط سیاه در مطلع الشمس که حالا بر فرض تشکیل بشود هنگام استتار قرص. و انگیهی اگر می‌خواست حضرت این را بفرماید اصرار به این که فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها برای چه؟ خب عرف که معنای غیوبه الشمس را می‌فهمد، عرف که می‌فهمد پنهان شدن خورشید یعنی چه، عرف که می‌فهمد پنهان شدن خورشید پشت کوه غروب شمس نیست، چه بسا یک ساعت زودتر از غروب آفتاب خورشید پشت بعضی از کوه‌ها قرار می‌گیرد. پس چه لزومی داشت امام بفرمایند اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق فقد غابت الشمس با قید اضافی من شرق الارض و غربها؟ این ظاهرش این است که می‌خواهند یک نکته بیشتری را بیان کنند، بفرمایند آقا! تا حمرة از مشرق زائل نشده، پس هنوز خورشید بطور کامل غائب نیست یعنی یک ربع بعد از استتار قرص خورشید غائب می‌شود از شرق زمین و غرب زمین. یعنی جوری است که دیگر بر مشرق زمین هم، یعنی بر جو زمین در مشرق نمی‌تابد و جو زمین را سرخ نمی‌کند، خیال‌تان راحت. خب این دقیقاً همان نظر مشهور هست. و ما به نظرمان این روایت ظهورش در همان زوال حمرة مشرقیه است که آن را معیار قرار داده‌اند برای غیاب شمس، غیوبه الشمس من شرق الارض و غربها.

پاسخ به اشکال اول: قاسم بن عروه مروی عنه ابن ابی عمیر است

و اما این که ایشان فرمودند روایت ضعیف السند است، نخیر. قاسم بن عروه به نظر ما ثقه است. چون از مشایخ ابن ابی عمیر است. و از مشاهیری است که لم یرد فی حقهم قدح و طبق مبنای استاد این اماره وثاقت هست.

اشکال چهارم: احتمالاً زوال حمرة اماره ظاهریه باشد برای حصول علم به غروب

بله، اشکال دیگری به این روایت مطرح شده. و آن اشکال این است که احتمال دارد، این تعبیر در روایت از باب اماره ظاهریه باشد. یعنی وجود علمی غروب شمس ضابط برایش تعیین شده نه وجود خارجی غروب شمس. یعنی می‌فرماید هر گاه زوال حمرة مشرقیه بشود، این اماره است بر غروب شمس. یعنی تا حالا

فرائض ۶۷۷

نمی‌شد صددرصد بگویند خورشید غروب کرده، ممکن است غروب کرده باشد ها!، الان خب ساعت می‌گذارند، خب طبق ساعت می‌گویند پنج و سی و چند دقیقه غروب آفتاب، پنج و پنجاه و چند دقیقه زوال حمره مشرقیه، اما قدیم که ساعت نبوده که، خب از کجا بفهمند آفتاب غروب کرده؟ خب شاید پشت کوه باشد، شاید پشت ابر باشد. وقتی حمره مشرقیه زائل می‌شد، دیگه یقیناً چون که صد آمد نود هم پیش ما هست، یقیناً غروب خورشید هم شده. اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق خیال‌تان راحت، فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها. نه این‌که ذهاب حمره مشرقیه سبب ثبوتی است برای غروب آفتاب، نخیر، اماره اثباتیه است، یعنی شما بعد از زوال حمره مشرقیه دیگه صددرصد یقین می‌کنید به استتار قرص ولی قبل از آن چه بسا یقین نمی‌توان کرد.

بله، گاهی انسان در یک زمین مسطح کویری است، در کنار دریا است، هوا روشن است، می‌بیند که خورشید آرام آرام پنهان شد، نیاز ندارد به اماره قرار دادن، ذهاب حمره مشرقیه و لکن در خیلی از شهرها و روستاها که احیاناً کوهستانی هست، احیاناً هوا ابری هست، انسان شک می‌کند که آیا این خورشید پشت ابر است، پشت کوه است و لذا نیاز دارد به یک اماره.

این اشکال شبیه این می‌ماند، این بیان که اشکال است به دلالت این روایت بر نظر مشهور شبیه این می‌ماند: می‌گویند مثلاً اگر کسی بیاید به شما بگوید: اذا استطعمک زید فهو جائع، هر گاه زید از تو تقاضای طعام بکند، پس او گرسنه است، خب این یعنی چی؟ یعنی زید عقیف النفس است، هر وقت از شما تقاضای غذا می‌کند، این مهمان عزیز هر وقت از شما تقاضای غذا می‌کند فهو جائع. ممکن است تقاضای غذا هم نکند گرسنه باشد، اما دیگه وقتی تقاضای غذا می‌کند یقیناً گرسنه است. از شما تقاضای کمک بکند یقیناً نیازمند است. و الا ممکن است تقاضای کمک نکند باز هم نیازمند باشد.

پاسخ (محقق خوئی): ظاهر روایت مقارنت بین زوال حمره و غروب است نه اماره بودن

مرحوم آقای خوئی فرمودند که ما که این روایت را به آن اشکال کردیم سنداً دلالتاً، اشکال ما جای خود دارد، حرف حق جواب ندارد اما این اشکال شما درست نیست. یعنی آقای خوئی فرمایشش این است که یا اشکال بنده را می‌پذیرید به این روایت که اذا غابت الشمس [الحمرة] من هذا الجانب یعنی المشرق الحقیقی،

آن خط سیاه در مشرق حقیقی ملازم است با غروب و استتار قرص، ربطی به زوال حمرة مشرقیه ندارد، اگر این را نپذیرید، بگوید نخیر ظاهر اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق، مشرق عرفی است، ربع فلک، مشرق عرفی، اگر این را بگویید با این اشکال شما نمی شود ابطال کرد نظر مشهور را. چرا؟ برای این که ظاهر این روایت مقارنت است. در اذا استطعمک زید فهو جائع قرینه داریم که تقاضای غذا که این سبب گرسنگی نیست، تقاضای کمک که سبب نیازمندی نیست، کاشف است از نیازمندی، کاشف است تقاضای غذا از گرسنگی.

اما در اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها، خب این ظاهرش مقارنت است. برای چی حمل می کنید بر این که بعد از زوال حمرة مشرقیه یقیناً دیگر غروب آفتاب شده است؟ نخیر. ظاهرش این است که با همین زوال حمرة مشرقیه آفتاب از شرق زمین و غرب زمین غروب می کند. زوال حمرة مشرقیه سبب این مرتبه از غروب شمس است، غروب شمس من شرق الارض و غربها که موضوع است برای نماز مغرب. بله، یک غروب شمسی هم داریم که عرفی است، یک ربع قبل از زوال حمرة مشرقیه است. اما شارع می فرماید نخیر وقتی حمرة مشرقیه زائل بشود، خورشید از شرق زمین و غرب زمین غروب می کند، سبب غروب خورشید از شرق زمین و غرب زمین می شود یعنی من این مرتبه از غروب خورشید را سبب دخول وقت نماز مغرب قرار دادم.

[سؤال: ... جواب:] زوال حمرة مشرقیه ای که یک ربع بعد از استتار قرص است، شما می آید می گوید اذا ذهب الحمرة من المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها، خب این تعبیر بگویید معنایش این است که یعنی فقد انكشف. ... کدام مرتبه؟ ... خب این خلاف ظاهر است. می گوید فقد انكشف غروب الشمس، خب بعد از زوال حمرة مشرقیه غروب شمس منكشف می شود، خب این قرینه می خواهد. اذا طلعت الشمس فالنهار موجود بگوییم یعنی کشف می شود که روز موجود است، خب خلاف ظاهر است، ظاهرش این است که طلوع شمس سبب وجود نهار است.

به نظر ما اگر این جمله من شرق الارض و غربها نبود، بود اذا ذهب الحمرة من هذا الجانب فقد غابت الشمس، واقعا این اشکالی که کردند که شاید زوال حمرة مشرقیه کاشف از غروب شمس باشد، اشکال

فرائض ۶۷۹

قوی‌ای بود. برای آن زمان معیار خوبی بود که اشتباه نکنند خورشید پشت ابر چه بسا هست، پشت کوه چه بسا هست، به مردم بگویند آقا نگاه کنید به مشرق هر وقت سرخی مشرق از بین برود فقد غربت الشمس. قرینه می‌خواهید بر این‌که این کاشف است نه سبب واقعی؟ قرینه‌اش فهم عرف. خب عرف می‌گوید غروب الشمس را من می‌فهمم یعنی چه، غروب الشمس زودتر از زوال حمرة مشرقیه است. خب وقتی به مردم بگویند وقت اتاق گرم شد معلوم می‌شود که بخاری روشن شده، خب هیچکس نمی‌گوید که این گرما سبب روشنایی بخاری است. قرینه عرفیه است. اینجا هم بگویند وقتی حمرة مشرقیه از بین رفت خورشید غروب کرده، خب مردم می‌فهمند غروب خورشید قبل از زوال حمرة مشرقیه است و این کاشف است. معنای غروب شمس چون برای عرف روشن است، برای عرف روشن است که زوال حمرة مشرقیه سبب غروب شمس نیست، معلول غروب شمس است، معلول کاشف است از وجود علت، و لذا اشکال مستشکل به نظر مشهور و استدلال مشهور به این روایت وارد می‌شد.

فقط مشکل در این روایت این است که این ذیل را دارد: فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها. جالب این است: در یک نقل دیگر که در تهذیب کرده این روایت را، به جای فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها دارد: فقد غربت الشمس من شرق الارض، خیلی دیگه دلالتش بر نظر مشهور روشن است. نگفت فقد غربت الشمس، گفت فقد غربت الشمس من الشرق. یعنی ایها الناس! تا زوال حمرة مشرقیه نشود خورشید از مشرق غروب نکرده، خورشید از مغرب غروب کرده، در مغرب خورشید را نمی‌بینید. نگاه کن به مشرق! آن سرخی دلیل بر چیست؟ دلیل بر وجود خورشید است.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! دلیل بر این است که خورشید در نزدیکی شما است، دارد شرق منطقه شما را سرخ می‌کند. خب این روایت فقد غربت الشمس من شرق الارض و غربها همین را می‌گوید. می‌گوید تا زوال حمرة مشرقیه نشود هنوز خورشید از شرق زمین شما غائب نیست، هنوز خورشید تاثیرگذار است در شرق زمین شما. یعنی آن وقتی نماز مغرب وقتش می‌رسد که غربت الشمس، غابت الشمس من شرق الارض و غربها. اینجا نگفت اذا ذهب الحمره من المشرق فقد غابت الشمس. اگر این بود مستشکل درست می‌گفت، این ظهور در بیش از کاشف بودن نداشت. اما تعبیر من شرق الارض و غربها این قرینه عرفیه است.

دلالت این روایت بر قول مشهور تام است

به تعبیر مرحوم آقای بروجردی این روایت مفسر روایات غربت الشمس است که می گوید بابا! مراد از غربت الشمس این مرتبه از غروب شمس است: من شرق الارض و غربها. البته ما نمی خواهیم بگوییم معارضه نمی کند با آن روایاتی که می گوید پیامبر نماز را خواند حین غربت الشمس حیث یغیب حاجبها. بله، با او معارضه می کند، ولی دلالت این روایت برید بن معاویه را بر قول مشهور انکار کردن این به نظر ما درست نیست و حق با مرحوم آقای بروجردی و امام قدس سرهما هست که این روایت را دلیل بر قول مشهور می دانند.

بله، عرض می کنم بحث معارضه را ان شاء الله بعد از پایان یافتن بررسی روایات دنبال می کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۶۵

یکشنبه - ۹۵/۱۱/۱۷

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

پاسخ چهارم به اشکال دوم: قبل از استتار خورشید پشت کوه، حمراهی در مشرق نیست که

بعد از آن، از بین برود

که ما عرض کردیم که این فرمایش ناتمام است. روایت می گوید اذا غابت الحمرة، ما اصلا در آن خط مشرق حقیقی حمراهی نداشتیم که زائل بشود. بله، قبول داریم که آن منطقه سیاه است و اصلا حمره مشرقیه فوق سماء است نه آن منتهی الیه افق شرقی و لکن روایت می گوید که اذا غابت الحمرة، اذا غابت الحمرة یعنی قبلش آنجا حمره باشد، در مشرق شمس قبل از استتار قرص حمره نیست که با استتار قرص آن حمره از بین برود.

و واقعا عجیب است، اگر خورشید را ما می‌بینیم که پنهان شده در مغرب که دیگه نیازی نداریم به خط سیاه در مشرق نگاه نکنیم و اگر می‌ترسیم خورشید پشت کوه پنهان شده باشد، خورشید پشت کوه که نمی‌تواند حتی قبل از استتار سرخی ایجاد کند در مشرق که بعد بگوییم آن زمانی که این خورشید برود زیر افق، از پشت کوه هم پایین‌تر برود، برود زیر افق، این سرخی در مشرق تبدیل می‌شود به خط سیاه، کدام سرخی؟ خورشید پشت کوه بخاطر این کوه فقط بالای مشرق را روشن می‌کند نه منتهی‌الیه افق شرقی را. شما یک کره درست کنید، یک چراغ‌قوه هم بگیرید گوشه این کره، بعد یک حاجبی قرار بدهید جلوی این چراغ‌قوه که کار کوه را انجام بدهد، خب این حائل باعث می‌شود که این نور چراغ‌قوه منعکس بشود به بالای سر این کره نه به آن منتهی‌الیه افق شرقی که این کوه حائل است بین خورشید و بین آن.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که خورشید نزدیک شده است به خط افق غربی و این خورشید که نزدیک شده است به خط افق غربی که کوه مانع از دید آن است چطور می‌تواند آن خط منتهی‌الیه افق شرقی شما را سرخ بکند و پس از رفتن زیر افق آن سرخی تبدیل بشود به سیاهی؟ این‌ها به نظر ما غیر عرفی است.

تکرار پاسخ سوم به اشکال دوم: تعبیر "من شرق الارض و غربها" با مشرق حقیقی نمی‌سازد

و عرض کردیم قرینه واضح بر این که مراد این مطلب نیست که آقای خوئی فرمودند، تاکید بر این هست که فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها، که در تهذیب بود فقد غربت الشمس من شرق الارض که ظاهر در این است که آقا! وقتی زوال حمرة از شرق شد که ظاهر مشرق، مشرق عرفی است نه این خط سیاه در منتهی‌الیه افق در مشرق. این که مشرق عرفی نیست، مشرق عرفی در مقابل مغرب و شمال و جنوب، ربع الفلك است. اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی من المشرق ظاهرش این است که یعنی زوال حمرة مشرقیه بشود که یک ربع بعد از استتار قرص است. آن وقت غابت الشمس من شرق الارض و غربها، از غرب زمین که خورشید مستتر شده، شما می‌بینید، می‌ماند شرق، در شرق زمین هم تا حمرة مشرقیه است معلوم می‌شود که خورشید هنوز غائب بطور کامل نشده، آن وقتی که زوال حمرة مشرقیه بشود خورشید هم از مشرق غائب شده است بعد از زوال حمرة مشرقیه و هم دیگر از مغرب غائب شده بود با استتار قرص. چون ما

682 اوقات فرائض

تاکنون قبل از استتار قرص، خورشید را در مغرب می‌دیدیم، بعد از استتار قرص غربت الشمس من غرب الارض، می‌ماند غربت الشمس من شرق الارض، آن وقتی است که دیگر حمزه مشرقیه در مشرق‌زمین زائل بشود که دیگر می‌گوید خورشید هم از آن قسمت پنهان شد که دیگر نمی‌تواند مشرق‌زمین را، ناحیه مشرق را، افق شرقی را، سرخ کند. و لذا انصاف این است: روایت دوم هم ظاهر است در مسلک مشهور.

[سؤال: ... جواب:] ملاک عرفی است. می‌گوید خورشید از غرب زمین که غائب شد، می‌بینید، اما هنوز سرخی در مشرق بخاطر وجود همین خورشید است که هنوز معلوم می‌شود غروب نکرده است طور کامل و لو به نظر عرف عام غروب کرده است اما روایت می‌گوید این غربت الشمس من شرق الارض و غربها نیست. معلوم است که شرق الارض و غربها مراد مناطق دیگر زمین نیست. انما علیک مشرقک و مغربک. مراد شرق همین مکان خود ما و غرب مکان خود ما هست. همین مکان خود ما افق شرقی و افق غربی دارد. خورشید در افق غربیش پنهان شد، می‌بینید، دیگر نیست، افق شرقیش با این حمزه مشرقیه معلوم می‌شود هنوز از آن غروب نکرده است. مردم فقط غروب از مغرب را می‌بینند، غروب خوشید از غرب را می‌بینند و این اشتباه است. روایت می‌گوید این اشتباه است باید غروب خورشید را از شرق زمین هم ببینید و لذا در روایت تهذیب می‌گفت اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی من المشرق فقد غربت الشمس من شرق الارض یعنی فقط نگاه به غرب الارض نکنید.

مرسله ابن اشیم

روایت سوم، روایت مرسله ابن اشیم است: عن بعض اصحابنا عن ابي عبدالله عليه السلام: وقت المغرب اذا ذهب الحمرة من المشرق و تدری کیف ذلک؟ قلت لا قال لان المشرق مطل على المغرب هكذا و رفع یمینه فوق یساره فاذا غابت هاهنا ذهب الحمرة من هاهنا.

اشکال اول (سندی): روایت مرسله است

آقای خوئی فرمودند این روایت مرسله است.

اشکال دوم: مشرق در روایت ظهور در مشرق حقیقی دارد

فرائض ۶۸۳

و دلالتش هم بر مسلک مشهور تمام نیست. دلالت می‌کند بر مسلک ما. چون مشرق روایت می‌گوید مطل است و مشرف است بر مغرب. وقتی خورشید غروب کرد، خط باریک سیاه در مشرق حقیقی زمین پدید می‌آورد، وقت المغرب اذا ذهب الحمرة من المشرق این ربطی به ربع الفلک ندارد، این ربطی به ذهاب حمرة من قمة الرأس ندارد، این رفتن سرخی است در همان خط منتهی‌الیه افق شرقی که مطلع الشمس است، آنجا یک خط سیاه تشکیل می‌شود با غروب آفتاب و این ملازمه دارد. هر وقت استتار قرص بشود، ما تجربه کردیم یک خط سیاهی، ایشان می‌فرمایند، مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند ما تجربه کردیم یک خط سیاهی در مطلع حقیقی شمس پدید می‌آید. وقت المغرب اذا ذهب الحمرة من المشرق. و معنای المشرق مطل علی المغرب که امام فرمود و بعد دست راست‌شان را بالای دست چپ قرار دادند، خواستند بفرمایند مطل بودن یعنی مشرف بودن، مشرق مطل بر مغرب است، فاذا غابت هاهنا ذهب الحمرة من هاهنا.

پاسخ اول: اراده مشرق حقیقی، غیر عرفی است

انصافا این مطلب آقای خوئی هم تمام نیست. بله، روایت مرسله است ما هم قبول داریم. ولی دلالتش تمام است. برای این که عرض کردم ظاهر مشرق مشرق عرفی است نه مشرق حقیقی و دقی.

پاسخ دوم: قبل از استتار خورشید پشت کوه، حمرة‌ای در مشرق نیست که بعد از آن، از بین

برود

که اساسا عرض کردم که در مشرق حقیقی اصلا قبل از غروب آفتاب حمرة‌ای نیست که بعد از غروب آفتاب آن حمرة از بین برود. بله، یک باریکه تیره‌ای هست، یعنی فاقد حمرة است، فاقد سرخی است اما ذهب الحمرة نیست، این جور نیست که قبل از استتار قرص سرخی باشد و با استتار قرص سرخی از بین برود و ظاهر مشرق هم مشرق عرفی است نه مشرق دقی عقلی.

خب امام تعبیرشان این است: می‌فرمایند مشرق مشرف بر مغرب است. یعنی چی؟ یعنی خورشید در مغرب وقتی زیر افق هم برود می‌تابد بر جو زمین، مشرق یعنی جو زمین، به قول امروزی‌ها آتمسفر زمین، بر اثر تابش خورشید از پشت افق این جو زمین در مشرق سرخ می‌شود. اگر رفته باشید با هواپیما موقع غروب

آفتاب می‌بینید ابرها سرخ است موقع همین اوائل غروب آفتاب یا اوائل طلوع آفتاب. خب می‌فرمایند المشرق مطل علی المغرب یعنی جو زمین در مشرق خب این طبعاً به نظر حسی ما بالای مغرب است و لذا خورشید از پشت افق هم که هنوز خیلی دور نشده است جو زمین را در مشرق سرخ می‌کند، وقتی این سرخی رفت، فاذا غابت الشمس هاهنا، وقتی غائب بشود خورشید در مغرب ذهبته الحمره من هاهنا. حمره مشرقیه هم از مشرق زائل می‌شود. یعنی آن غائب شدن خورشیدی موضوع است برای نماز مغرب که منشأ ذهاب حمره مشرقیه بشود. فقط ذهاب شمس و غروب شمس را از غرب نگاه نکنید.

[سؤال: ... جواب:] اتفاقاً فاذا غابت هاهنا یعنی وقت خورشید در مغرب غائب می‌شود حمره از مشرق زائل می‌شود، حمره که از مشرق یک ربع بعد زائل می‌شود. مشرق حقیقی خلاف ظاهر است. ... نقطه پایین ذهاب حمره ندارد. ... موقعی که هنوز خورشید در افق است این‌طور نیست که آن نقطه سرخ باشد تا خورشید افتاد زیر افق ناگهان آن سرخی هم بیفتد و خط سیاه تشکیل بشود. بابا! ما جسارت نکنیم، این‌ها اوهام است. تجربه شده، تجربه چی شده، تجربه شده که ما هنگام غروب آفتاب می‌بینیم تیرگی هست در منتهی‌الیه افق بشرقه و حمره بالا است اما تجربه نشده که قبل از استتار قرص حمره بود در منتهی‌الیه افق شرقی، همچون چیزی نیست که بعد از استتار قرص آن حمره در آن منتهی‌الیه افق شرقی که مطلع حقیقی شمس است یا در همان خط موازی آن بگوییم آن ذهاب حمره شد و تبدیل شد به سیاهی، این درست نیست. و لذا به نظر ما این روایت هم دلالتش تمام است.

روایت محمد بن شریح

روایت چهارم روایت محمد بن شریح که این هم سندش ضعیف است. علی بن حارث ضعیف است. بکار ضعیف است. عن محمد بن شریح عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن وقت المغرب فقال اذا تغیرت الحمره فی الافق و ذهبه الصفرة و قبل ان تشتبك النجوم. می‌گوید زمانی وقت مغرب می‌شود که حمره در افق تبدیل بشود به سیاهی و ذهبته الصفرة و قبل ان تشتبك النجوم. قبل از اشتباك نجوم یعنی قبل از سقوط شفق، یعنی صبر نکنید ذهاب حمره مغربیه بشود که اشتباك نجوم است، نخیر همان وقتی که تغیرت الحمره فی الافق و ذهبه الصفرة، نماز مغرب را بخوانید.

اشکال: مشرق در روایت ظهور در مشرق حقیقی دارد

آقای خوئی فرموده باز هم جواب ما روشن شد. توقف ندارد تغییر حمرة بر ذهاب حمرة مشرقیه. توقف ندارد بر او. همان استتار قرص که منشأ می شود که یک خط سیاه پدید بیاید در مطلع حقیقی شمس این باعث تغییر حمرة می شود، زمان ذهاب صفره می شود. همان زمان غروب حقیقی خورشید، تغیرت الحمرة فی الافق. تغیرت الحمرة فی الافق که به معنای ذهاب حمرة از ربع الفلك مشرق نیست.

پاسخ: اراده مشرق حقیقی، غیر عرفی است

به نظر ما این هم غیر عرفی است. برای این که تغیرت الحمرة فی الافق ظاهرش این است که یعنی ذهبت الحمرة عن الافق. نه این که یک خط سیاه که عرض کردم این خط سیاه قبل از استتار قرص هم هست در مشرق حقیقی زمین. آن خط سیاه تشکیل بشود، خب این خط سیاه قبل از استتار قرص هم هست. همچون چیزی درست نیست. ظاهر تغیرت الحمرة یعنی ذهاب حمرة مشرقیه.

[سؤال: ... جواب:] تغیرت الحمرة یعنی سرخی شدید سرخی ضعیف بشود؟ این که خلاف ظاهر است. یعنی سرخی از بین برود.

[سؤال: ... جواب:] ذهبت الصفره، شما چرا تغیرت الحمرة فی الافق را ظهورش را در نظر نمی گیرید؟ خب ذهاب صفره که حالا چی؟ ذهاب صفره که دقیق مشخص نیست. تغیرت الحمرة فی الافق معنایش روشن است. یعنی ذهاب حمرة از مشرق. ... ظاهرش این است که حمرة زائل شد. ... اتفاقا صفره زائل می شود. ... نه. می گوید ذهبت الصفره ثم ذهبت الحمرة. ... آخه ذهاب صفره که بابا! اصلا قبل از استتار است. آن اوائل روز خورشید حالت سفیدی دارد برای ما، بعدش حالت زردی پیدا می کند نزدیکی های غروب آفتاب، بعد از غروب آفتاب حمرة مشرقیه به وجود می آید. خب لف و نشر مشوش همین است دیگه. شبیه او. یعنی ذهبت الصفره و تغیرت الحمرة فی الافق. و الا آقای خوئی هم نمی تواند توجیه کند این روایت را. برای این که ذهاب صفره کی می شود؟ قبل از استتار قرص ذهاب صفره می شود. ... ذهاب صفره که مقارن با تغیر حمرة نیست. بهر حال دو تا اتفاق می افتد. آخرین اتفاق عرفی تغیر حمرة است در افق.

روایت علی بن یعقوب

روایت پنجم روایت علی بن یعقوب هاشمی است که وثاقتش ثابت نیست. این‌ها را می‌گوییم برای این‌که اشکال نکنید سندش ضعیف است. ما از اول خودمان می‌گوییم سندش ضعیف است. عن مروان بن مسلم که نجاشی توثیقش می‌کند عن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام: انما امرت ابا الخطاب، مغیره بن سعید اباالخطاب، معتقد بود که یا فضیلت دارد یا باید نماز مغرب را بعد از ذهاب حمرة مغربیه بخوانیم یعنی اول وقت فضیلت نماز عشاء تازه نماز مغرب می‌خواند. امام می‌فرمایند من به اباالخطاب امر کردم ان یصلی المغرب حین زالت الحمرة من مطلع الشمس. موقعی نماز بخواند که حمرة از مطلع الشمس زائل بشود. فجعل هو الحمرة التي من قبل المغرب و كان یصلی حین یغیب الشفق.

مشهور گفتند پس امام امر کرده بود که نماز مغرب را موقعی بخواند که حمرة در مطلع الشمس یعنی در مشرق زائل بشود. خب او اشتباه کرد یا خیانت کرد و رفت حمرة مغربیه را گفت هر وقت زائل بشود نماز مغرب بخوانیم. پس معیار زوال حمرة مشرقیه است.

اشکال: مشرق در روایت ظهور در مشرق حقیقی دارد

آقای خوئی هم جوابش را تکرار می‌کند. می‌گوید بله، زوال حمرة از مطلع الشمس است. ما هم می‌گوییم. اما مقارن است زوال حمرة از مطلع حقیقی با استتار قرص.

پاسخ: اراده مشرق حقیقی، غیر عرفی است خصوصا که مراد از مغرب در این روایت، مغرب**عرفی است**

دیگه اینقدر ایشان این مطلب را تکرار کرد و ما اشکال را تکرار کردیم دیگه نیازی نیست که ما دیگه تکرار کنیم. ظاهر این‌که انما امرت اباالخطاب ان یصلی المغرب حین زالت الحمرة من مطلع الشمس، ظاهرش زوال حمرة از مشرق عرفی است. چون در مقابل هم زوال حمرة را از مغرب عرفی معیار قرار داده بود اباالخطاب. اباالخطاب چی فهمیده بود؟ می‌گفت زوال حمرة در مغرب عرفی. در حالی که امام می‌فرماید من به او گفتم زوال حمرة در مشرق عرفی. زوال حمرة در مشرق عرفی یعنی نظر مشهور.

پس این هم با غمض عین از سند دلالتش به نظر ما تمام است.

معتبره ابان

روایت ششم، ابن ابی عمیر از اسماعیل بن ابی ساره از ابان بن تغلب نقل می‌کند. آقای خوئی فرموده اسماعیل بن ابی ساره ضعیف است چون توثیق ندارد. ما چون ابن ابی عمیر را معتقدیم لایروی و لایرسل الا عن ثقة طبق شهادت شیخ طوسی در عده مشکلی نداریم. قلت لابی عبدالله علیه السلام ایّ ساعة کان رسول الله صلی الله علیه و اله یوتر؟ فقال الی مثل مغیب الشمس الی صلاة المغرب. سؤال می‌کند کی پیغمبر نماز وترش را می‌خواند؟ حضرت فرمود قبل از اذان صبح به فاصله‌ای که، دیگه نمی‌شد بفرماید یک ربع، یک ربعی در کار نبود آن وقت، به فاصله‌ای که استتار قرص تا نماز مغرب دارد. استتار قرص تا نماز مغرب چقدر فاصله دارد؟

مشهور می‌گویند یک ربع. زوال حمره مشرقیه حدودا یک ربع بعد از استتار قرص است. نماز وترش را هم پیغمبر همین در فاصله یک ربع تا اذان صبح می‌خواندند.

اشکال: پیامبر نماز مغرب را با تاخیر می‌خواندند نه این که وقت نماز مغرب تاخیر داشته باشد

آقای خوئی جواب دادند. فرمودند شما می‌خواهید آقایان مشهور بر نظر خودتان، می‌خواهید بگویید پس معلوم می‌شود نماز مغرب از استتار قرص فاصله دارد؟ نخیر آقا. وقت شرعی نماز مغرب را روایت نمی‌گوید. روایت می‌گوید پیغمبر نماز مغرب را با فاصله می‌خوانده نسبت به غروب آفتاب. فرمود من غروب الشمس الی وقت صلاة المغرب که. اگر این جور می‌فرمود خب ما قبول می‌کردیم. فرمود من غروب الشمس الی صلاة المغرب. خب پیغمبر نماز ظهرشان را هم موقعی می‌خواندند که سایه می‌شد دو هفتم شاخص. یعنی الان حدودا ساعت دو و شش دقیقه. خب نماز مغرب را پیغمبر شاید با یک ربع تاخیر می‌خواند. ندارد که وقت نماز مغرب که فاصله دارد با استتار قرص.

ممکن است شما اشکال کنید، بگویید آقا خب این که اختصاص ندارد به نماز مغرب. پیامبر نمازهای دیگر را هم با تاخیر می‌خوانده.

نه این اشکال وارد نیست. آن تاخیر یک ربعی بین استتار قرص و نماز مغرب بوده، بقیه تاخیرها خیلی زیاد بود. بین اذان ظهر و نماز ظهر تاخیر حدودا یک ساعت و نیمی بود. آنی که تاخیر یک ربع داشت، بین استتار قرص و نماز مغرب بود. و لذا آقای خوئی می گوید پیغمبر خب یک ربع بعد از استتار قرص نماز مغرب را می خواند این دلیل نمی شود که وقت نماز مغرب آن وقتی بوده که پیغمبر نماز مغرب را می خوانده.

که به نظر ما این اشکال وارد است.

[سؤال: ... جواب:] صلات مغرب متعارف. صلات مغرب متعارف با فاصله بوده. نماز مغرب متعارف. ... نماز مغرب را از این روایت استفاده می شود که پیغمبر بطور متعارف با تاخیر می خواند اما تاخیر نه زیاد، تاخیر چند دقیقه، همین تاخیرهای متعارفی که بین استتار قرص و نماز مغرب بود، این مقدار تاخیر. پیغمبر مشابه این تاخیر را، این فاصله مثلا یک ربع، ده دقیقه را در نماز وترش قبل از اذان صبح همین مقدار فاصله را رعایت می کرد. مثلا یک ربع قبل از اذان صبح نماز وترش را می خواند.

[سؤال: ... جواب:] نه. متعارف. نماز متعارف. استتار القرص الی صلاۃ المغرب. نگفت الی وقت صلاۃ المغرب. ولی این روایت حالا دلالت نکند کما این که سندش هم گیر دارد، این مهم نیست.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ایّ ساعه کان رسول الله صلی الله علیه و آله یوتر؟ فقال الی مغیب الشمس الی صلاۃ المغرب. حالا ما که سند روایت را قبول داریم اسماعیل بن ابی ساره است. سندش خوب است به نظر ما. اشکال آقای خوئی اینجا خالی از وجه نیست. چون نفرمود الی مغیب الشمس الی وقت صلاۃ المغرب. ... اگر بطور متعارف نماز مغرب را با فاصله ده دقیقه مثلا که الان هم همین جور است، بلافاصله بعد از استتار قرص حتی اهل سنت نماز مغرب را نمی خوانند، یک فاصله ده دقیقه ای می دهند، حالا نمی گویم فاصله یک ربع، یا بیست دقیقه ای که زوال حمزه مشرقیه بشود، یک فاصله ده دقیقه ای می دهند، متعارف، امام می خواهد ارجاع بدهد به متعارف. می گوید همین مقدار متعارفی که فاصله می دهند در همین مقدار متعارف فاصله بین استتار قرص و نماز مغرب پیغمبر نماز وترشان را می خواندند.

مؤثقه یونس بن یعقوب

فرائض ۶۸۹

روایت هفتم، موثقه یونس بن یعقوب، قلت لابی عبدالله علیه السلام متی الافاضة من عرفات؟ قال اذا ذهبت الحمرة یعنی من الجانب الشرقي.

آقای خوئی اصلاً این روایت را مطرح نکرده. راحت. لابد فکر کرده خب این مربوط به وقوف به عرفات است. در رابطه با وقوف به عرفات روایت می‌گوید اذا ذهبت الحمرة یعنی من الجانب الشرقي وقت کوچ از عرفات هست. در روایات وقوف به عرفات آمده مثل صحیحہ معاویہ بن عمار که پیامبر افاض من عرفات بعد غروب الشمس. یعنی معیار کوچ از عرفات غروب شمس است. آن وقت این روایت می‌گوید اذا ذهبت الحمرة من الجانب الشرقي افاضه از عرفات می‌شود. خب این ظاهرش این است که تفسیر می‌کند غروب شمس را به ذهاب حمرة از جانب شرقی.

اشکال: مشرق در روایت ظهور در مشرق حقیقی دارد

خب اگر به آقای خوئی بگوییم این روایت را چرا مطرح نکردید؟ لابد در جواب می‌گوید خب از حرف‌هایمان معلوم شد که ما چی می‌خواهیم بگوییم، ما هم قبول داریم ذهبت الحمرة من الجانب الشرقي الحقیقی، همان مطلع شمس.

پاسخ: اراده مشرق حقیقی، غیر عرفی است

خب می‌گوییم اشکال ما هم به فرمایش شما واضح هست. ظاهر جانب شرقی مشرق عرفی است و اصلاً در مشرق حقیقی حمرة‌ای نیست قبل از استتار قرص تا بعد از استتار قرص ذهاب حمرة بشود. و لذا دلالت این روایت هم تمام است.

موثقہ یعقوب بن شعیب

روایت هشتم را هم بخوانیم. موثقہ یعقوب بن شعیب، قال لی ابو عبدالله علیه السلام مسوا بالمغرب قليلا. یعنی چی؟ یعنی شب کنید به نماز مغرب مختصری. یعنی نماز مغرب را یک مقدار تاخیر بیندازید از مساء فان الشمس تغيب من عندكم قبل ان تغيب من عندنا، چون خورشید در نزد شما زودتر غائب می‌شود، زودتر غروب می‌کند تا نزد ما.

مشهور گفتند خب این می‌خواهد بفرماید که بعد از استتار قرص سریع نماز مغرب نخوانید، یک مقدار صبر کنید. خب یک مقدار قطعا حدی ندارد الا زوال حمرة مشرقیه.

اما این تعبیر فان الشمس تغیب من عندکم قبل ان تغیب من عندنا، این معنایش چیه؟ خب ما احتمال می‌دهیم معنایش این است که شمای مردم فقط نگاه می‌کنید به غرب. فقط غرب که مغرب الشمس است نگاه می‌کنید می‌بینید خورشید پنهان شد. نه. من عندنا یعنی ما با افق بیشتر نگاه می‌کنیم، به شرق هم، مشرق الارض، مطلع الشمس نگاه می‌کنیم و وقتی حمرة‌ای در مشرق هست ما می‌گوییم هنوز خورشید غروب نکرده.

اشکال اول: در روایت اضطراب متن است. چون طلوع و غروب به حسب بلدان مختلف است

خب مرحوم آقای خوئی هم جواب می‌دهد. می‌فرماید مسو بالمغرب قلیلا، این جواب مرحوم آقای خوئی این است که فرموده است به نظر ما این روایت هم دلالت نمی‌کند، چرا؟ وجه فرمایش آقای خوئی را عرض کنیم، آقای خوئی فرموده چون مقتضای کروییت زمین این است که طلوع و غروب به حسب بلدان مختلف است. و ما نفهمیدیم چرا در این روایت می‌گوید مسوا بالمغرب قلیلا فان الشمس تغرب من عندکم قبل ان تغرب من عندنا. خب سائل، این راوی مناسب بود اگر این روایت صادر شده بگوید ما معیار شهر خودمان است چه کار به شهر شما داریم.

این نشان می‌دهد این روایات در آن، خلل است، روایت در آن، اضطراب متن است. و الا چه معنایی دارد، خورشید در شهر ما دیرتر غروب می‌کند، خب راوی می‌گوید من چه کار به شهر شما دارم یابن رسول الله. در شهر خودمان که خورشید زودتر غروب می‌کند. پس این روایت یک خللی در آن هست.

و لذا توجیهش این است که بگوییم یعنی شما پشت کوه را نمی‌بینید که شاید خورشید پشت کوه باشد، یک مقدار صبر کنید که یقینا خورشید از پشت کوه هم از بین رفته باشد. ما آن ان الشمس تغیب من عندکم قبل ان تغیب من عندنا را ایشان توجیه این جور می‌کند می‌گوید شاید منطقه سکونت حضرت یک جایی بود که خورشید دیرتر غروب می‌کرد، می‌گوید شما هم یک مقدار احتیاط کنید، مبدا خورشید پشت کوه باشد.

تأمل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۶۶

دوشنبه - ۹۵/۱۱/۱۸

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

بحث راجع به روایاتی بود که استظهار شده بود از این روایات که وقت نماز مغرب زوال حمزه مشرقیه است.

مرحوم آقای خوئی از همه این روایات خواست جواب بدهد. رسیدیم به روایت هشتم، معتبره یعقوب به شعیب قال لی ابو عبدالله علیه السلام مسوا بالمغرب قليلا فان الشمس تغيب من عندكم قبل ان تغيب من عندنا.

استدلال شد بر این که مفاد این روایت زوال حمزه مشرقیه است به این که حضرت امر کرد به تمسیه. تمسیه از مساء گرفته شده، یعنی تاخیر یک شیء به داخل شب. مسی به یعنی اخره الى المساء. مسوا بالمغرب قليلا، مختصری تاخیر بیندازید نماز مغرب را به شب. مشهور گفته‌اند این تعبیر، مسوا بالمغرب قليلا فان الشمس تغيب من عندكم قبل ان تغيب من عندنا، توجیهی ندارد جز این که بعد از غروب آفتاب تا زوال حمزه مشرقیه نماز را تاخیر بیندازیم و الا تاخیر پنج دقیقه که تاثیری ندارد، محتمل نیست فقهیا. یا ابتداء غروب آفتاب می شود نماز مغرب را خواند یا باید صبر کنیم تا یک ربع زوال حمزه مشرقیه بشود. لازمه امر به تمسیه قليلا این است که یک ربع تاخیر بیندازیم. و لو دقیقا بیان نشد تاخیر یک ربع تا زوال حمزه مشرقیه بشود ولی تاخیر قليلا توجیه فقهی جزء این ندارد.

مرحوم آقای خوئی اشکال کرد. فرمود که این روایت به نظر ما قابل استدلال نیست. اولاً ما معنای این روایت را نمی فهمیم. فان الشمس تغيب من عندكم قبل ان تغيب من عندنا معنایش چیست؟ انما عليك مشرقك و مغربك، هر شخصی در هر مکانی هست تابع مشرق و مغرب همان مکان هست، الشمس تغيب من عندكم قبل ان تغيب من عندنا، خب چی می شود، مهم این است که در شهر این سائل خورشید غروب

بکند و الا ما در شهری که هستیم خورشید زودتر غروب می‌کند تا شهری که بقیه الله عجل الله تعالی فرجه تشریف دارند، خب چه ربطی دارد به هم؟ ما تابع افق خودمان هستیم.

توجیه روایت یعقوب بن شعیب: شاید شهر سائل کوهستانی بوده و لذا امر به احتیاط شد

و لذا باید توجیه کنیم، بگوییم لابد مراد این بود که شهر این سائل با شهر امام هم‌افق بود ولی امام علیه السلام دیدند که شهر این سائل کوهستانی است، ممکن است خورشید پشت کوه برود و این‌ها متوجه نباشند که خورشید هنوز پشت کوه هست، امام تذکر داد به این‌ها که الشمس تغیب من عندکم قبل ان تغیب من عندنا. این را توجه داشته باشید. خورشید در شهر شما پشت کوه می‌رود اما در شهر ما کوه نیست، خورشید را ما می‌بینیم و لذا شما مقداری تاخیر بیندازید نماز مغرب را. خب اگر این معنای روایت باشد که این دلیل است بر قول به استتار قرص نه قول به زوال حمره مشرقیه.

هذا اولاً. که نتیجه این اشکال اول این می‌شود که امام برای احتیاط امر فرمود به تاخیر نماز مغرب چون فرمود ممکن است خورشید در شهر شما پشت کوه باشد، استصحاب می‌گوید هنوز استتار قرص از مکان طبیعی نشده است، چون مهم استتار قرص از افق است نه از ظاهر دید مردم و لو پشت کوه برود. این که کافی نیست.

اشکال دوم: "تمسیه قلیلا" یک حکم مستحبی است نه وجوبی

اشکال دوم مرحوم آقای خوئی این است که فرمودند روایت می‌گوید مسوا قلیلا، چرا می‌گویید ما حمل می‌کنیم که تاخیر بیندازند تا زوال حمره مشرقیه؟ نخیر. همین تمسیه قلیلا مستحب باشد، چه اشکالی دارد؟ مسوا بالمغرب قلیلا. این مستحب باشد، چرا می‌گویید واجب است و قائل به وجوب آن به این شکل ما نداریم و حمل می‌کنیم بر زوال حمره مشرقیه. نخیر همان تاخیر مقدار کم مستحب باشد.

پاسخ از اشکال دوم: تعلیل در ذیل حدیث با استصحاب نمی‌سازد

به نظر ما این دو وجه اشکال دارد.

فرائض ۶۹۳

اما وجه دوم با تعلیل نمی‌سازد مساواً بالمغرب قليلاً. اگر می‌فرمود خب همین مساواً بالمغرب قليلاً مشکلی ندارد. اما این که بفرماید فان الشمس تغيب من عندكم قبل ان تغيب من عندنا این تعلیل، تعلیل به این است که خورشید هنوز غروب مطلق نکرده است، پس مستحب است تسمیه؟ این تعلیل با این حکم استحبابی سازگار نیست.

پاسخ از اشکال اول: غروب شمس در پشت کوه، عرفاً غروب نیست

و اما آنچه که ایشان فرمودند که حضرت دیدند شهر او کنار کوه هست و شهر امام کنار کوه نیست و لذا امام فرمود شما مقداری تاخیر بیندازید نماز مغرب را فان الشمس تغيب من عندكم قبل ان تغيب من عندنا، این هم خلاف ظاهر است. ظاهر تغیب الشمس، غروب شمس در نزد شما، غروب عرفی است، پشت کوه رفتن که غروب نیست. خب این تعبیر مناسب بود بفرماید فان الشمس یستتر فی بلدکم عن عیونکم قبل غروبنا، خورشید در شهر شما از چشمان شما غائب می‌شود قبل از غروب لمكان الجبل.

[سؤال: ... جواب:] بر عکس توجیه می‌کنید. می‌گویید راوی کوفی است، کوفه که کوه ندارد، مدینه کوه دارد، پس باید بر عکس باشد، فان الشمس تغيب من عندنا قبل ان تغيب من عندکم، شما در کوفه و لو اذان مغرب کوفه زودتر است از اذان مغرب مدینه از جهت زمان و لکن اگر این جور حساب کنید کوفه چون کوه ندارد استتار قرص مساوی است با غروب شمس ولی در مدینه چون کوهستانی است ممکن است خورشید پشت کوه رفته باشد. قضیه که بر عکس می‌شود. ما عرض‌مان این است که اگر بلد سائل که معلوم نیست و لو کوفی است این شخص اما معلوم نیست که ساکن کوفه بوده شاید ساکن یک مکانی بوده که کوهستانی بود، ساکن یک روستایی بود که کوهستانی بود، اگر امام می‌خواست بفرماید شاید خورشید پشت کوه باشد در شهر شما خب این تعبیر عرفی نیست که بگوید ان الشمس تغيب من عندنا قبل ان تغيب من عندکم. خب امام هم می‌فرماید ان الشمس یتواری عن ابصارکم قبل غروب الشمس لمكان الجبل فان الجبل یستر الشمس قبل غروبها فی بلدکم. بیان خیلی واضح می‌شد.

[سؤال: ... جواب:] آخه این تعبیر که خورشید در نزد شما غائب می‌شود قبل از این که خورشید در نزد ما غائب بشود، فان الشمس تغيب من عندكم قبل ان تغيب من عندنا، خب تغیب من عندکم غابت الشمس

یعنی غربت. اگر بگویند غاب عنک... تغیب من عندکم یعنی تغیب فی بلدکم نه تغیب عنکم، خب این ظاهرش غروب شمس است. و الا این بیان که بگویند کوه در شهر شما مانع از دید است ولی در شهر ما کوه نیست، این بیان چه ربطی دارد به این تعبیر؟

اشکال سوم: روایت مجمل است

و لذا انصاف این است: ما اشکال آقای خوئی را قبول نداریم ولی خودمان اعتراف می‌کنیم که این روایت مجمل است. بله، قائلین به زوال حمرة مشرقیه این روایت را این‌جور تفسیر می‌کنند لابد که بگویند فان الشمس تغیب من عندنا یعنی به نظرنا اهل البیت، یعنی در دید ما اهل بیت غروب شمس معنایی دارد غیر از معنای عرفی غروب شمس، غیر از معنای رائج غروب شمس. فان الشمس تغیب من عندکم قبل ان تغیب من عندنا، یعنی خورشید را شما فکر می‌کنید غائب شده است اما دیدتان سطحی است؛ نظر به شرق الارض و غربها نمی‌کنید در افق خودتان، ببینید حمرة مشرقیه را، این علامت بودن خورشید است.

خب این تعبیر ممکن است، قائلین به زوال حمرة مشرقیه لابد این‌جور توجیه می‌کنند ولی انصاف این است که روایت ظهور در این هم ندارد. یعنی این روایت کاملاً مجمل است و این تعلیل موجب اجمال روایت شده، نه آقای خوئی می‌تواند استدلال کند به نفع خودش، نه مشهور به نفع خودشان.

[سؤال: ... جواب:] ظهور ندارد. ظهور ندارد این تعبیر که ان الشمس تغیب من عندنا قبل ان تغیب من عندکم، مراد [از] من عندنا، تغیب بنظر الشارع [باشد]. ان الشمس تغیب من عندکم ای بنظرکم السطحی قبل ان تغیب من عندنا ای من عند الشارع بنظره العمیق، خب این ظهور در این مطلب ندارد. ولی ظهور در آنچه که مرحوم آقای خوئی هم فرمود ندارد. این می‌شود موجب اجمال حدیث.

صحیحہ بکر بن ازدی

و اما روایت نهم، در روایت نهم امام آیه شریفه فلما جن علیه اللیل رأی کوکبا قال هذا ربی را خواندند. روایت این است: صحیحہ بکر بن محمد ازدی: سأله سائل عن وقت المغرب قال ان الله تعالى يقول في كتابه لإبراهيم عليه السلام فلما جن عليه اللیل رأی کوکبا قال هذا ربی و هذا اول الوقت و آخر ذلك غیوبه الشفق.

فرائض ۶۹۵

شخصی از وقت مغرب سؤال کرد، حضرت آیه شریفه فلما جن علیه اللیل رأی کوکبا را خواند، فرمود این اول وقت است.

مستدل می گفت زمان دیدن ستاره هنگام استتار قرص نیست، بعد از زوال حمره مشرقیه ستاره ها پدیدار می شوند.

اشکال: ستاره ها موقع استتار قرص هم دیده می شوند-زمان استتار قرص هم مرتبه ای از "جن

علیه اللیل" است

مرحوم آقای خوئی جواب خوبی داده. فرموده که ستاره ها موقع استتار قرص هم دیده می شوند. بعضی از ستاره ها قبل از این هم دیده می شود. البته مراد از ستاره اعم از ستاره و سیاره هست ها! اشتباه نشود. سیاره زهره هم از نظر عرف آن زمان جزء کواکب بوده. خب زهره که قبل از غروب آفتاب هم در بعضی از فصول سال، دیده می شود.

می ماند فلما جن علیه اللیل، شاید به این جهت استدلال فرمود. جن علیه اللیل یعنی شب بشود. خب اگر این باشد که جواب از این استدلال این است که الکلام در این است که کی شب می شود؟ اگر به رأی کوکبا استدلال می کنید جناب مشهور، رأی کوکبا که قبل از غروب خورشید هم گاهی دیده می شود، هنگام غروب خورشید هم گاهی دیده می شود. جن علیه اللیل را مطرح می کنید، جن علیه اللیل هم [یعنی] شب بشود، تاریکی شب بر او گسترده بشود، یک مرتبه ای از تاریکی است. استتار قرص یک مرتبه ای از تاریکی است و الا زوال حمره مشرقیه هم جن علیه اللیل نیست. اگر می خواهید ظلمت لیل را بگویید بعد از زوال حمره مغربیه است. اما مرتبه ای از جن علیه اللیل، چه جور می گویند جنون مراتب دارد، جن علیه اللیل هم جنون است دیگه، یعنی پوشیده می شود، یعنی روشنایی پوشیده می شود، جن علیه اللیل یعنی شب روشنایی را پوشاند. برای همین می گویند جن دیگه. مجنون هم جن است یعنی عقلش پوشیده شد. جن علیه اللیل هم یعنی پوشاند روشنایی را. همان استتار قرص هم روشنایی را می پوشاند. بله، روشنایی پوشیدن شدنش مراتب دارد.

[سؤال: ... جواب:] اشکال دارد؟ که حضرت ابراهیم تا یک ستاره دیدند شب شد، یک ستاره دید گفت هذا ربی، زهره را دید گفت هذا ربی. ... قضیه خارجییه است دیگه. خب شاید این جور بوده. ... می دانم، جن علیه

اللیل با زوال حمرة مشرقیه حتما باید باشد؟ ... بعد از استتار قرص و قبل از زوال حمرة مشرقیه نمی گویند تاریکی شب فرا رسیده؟

اشکال دوم: دلالتش بر این که "جن علیه اللیل" فقط بر زوال حمرة مشرقیه منطبق است، نص

نیست

بر فرض ظهورش، بر فرض می گویم ها! این را حمل بر اعتراف نکنید، بر فرض ظهورش در این باشد که بعد از زوال حمرة مشرقیه، عرفا تاریکی شب فرا می رسد، نص که نیست. فرق می کند با برخی از روایات که نص بود. خب با آن روایتی که می گوید که اذا غابت الشمس جاز صلاة المغرب، کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی المغرب حین تغیب الشمس حیث یغیب حاجبها. یعنی آن کمانه که حالت حاجب دارد، آن کمانه خورشید که محیط خورشید است دیگه که وقتی خورشید می رود پایین آن محیطش که حالت کمان است به شکل حاجب می شود، آن هم برود پایین، حین یغیب حاجبها پیغمبر نماز می خواند.

[سؤال: ... جواب:] روایت می گوید شب که شد نماز مغرب خوانده می شود. ... جن علیه اللیل یعنی دخل اللیل دیگه.

[سؤال: ... جواب:] به نظر ما این روایت دلالت بر قول مشهور نمی کند و اشکال آقای خوئی در این روایت وارد است. آقای خوئی فرموده آخه کوکب حتما باید بعد از زوال حمرة مشرقیه دیده بشود؟ بعضی از ستاره های روشن و نیز قبل از استتار قرص هم دیده می شود، پس به رأی کوکبا نباید تکیه کرد. فلما جن علیه اللیل، شب که شد نماز مغرب شروع می شود، ما هم که منکر نیستیم. آقای خوئی می فرماید به عرف بگویی تا غروب شمس را که دید می گوید شب شد، تا طلوع شمس را دید می گوید روز شد. ... الان مردم در مناطق نزدیک به قطب که شب و روز دارند، آن مناطقی که شب دارند اصلا روزشان اینقدر روشن نیست، شبشان هم اینقدر تاریک نیست، شب و روز ندارند؟ ... شب شد دیگه، غروب کرد آفتاب. ... نه. مناطق نزدیک به قطب مثل سوئد که این روزها واقعا روزه اینها قبول است، دو ساعت روز دارند بیست و دو ساعت شب. تلفاتی آن بیست و دو ساعت روز تابستان که مجبورند روزه بگیرند در می آید. ... خب روزشان هم روشن نیست، شبشان هم زیاد تاریک نیست، شب و روز ندارند؟ خب لیل یعنی غروب شمس دیگه. ... جن

فرائض ۶۹۷
علیه اللیل یعنی شب تاریکی‌اش را گسترده. ... شاید امام استدلال می‌خواهند بکنند بگویند لیل مبدأ نماز مغرب هست. ... جن علیه اللیل به این معنا نیست که سیاهی‌ش گسترده بشود که باید حالاً حالا باید صبر کنید، آن هم می‌شود قول خطابیّه که صبر می‌کردند بعد از سقوط شفق نماز مغرب را بخوانند، آن موقع جن علیه اللیل بود. این را که کسی نگفته که.

روایت محمد بن علی

روایت دهم، روایت محمد بن علی. این محمد بن علی را که ما نفهمیدیم کی هست؛ مجهول است. قال صحبت الرضا علیه السلام فی السفر فرأیته یصلی المغرب اذا اقبلت الفحمة من المشرق یعنی السواد. خب مشهور که استدلال‌شان واضح است. می‌گویند سیاهی مشرق یعنی زوال حمزه مشرقیه.

اشکال اول (سندی): محمد بن علی مجهول است

آقای خوئی فرموده سند که هیچ؛ سؤال نکنید. چون ضعیف است.

اشکال دوم: مشرق در روایت ظهور در مشرق حقیقی دارد

اما دلالت: ما هم می‌گوییم، ما منکر نیستیم، اقبلت الفحمة به مجرد استتار قرص محقق می‌شود.

[سؤال: ... جواب:] فحمة یعنی ذغال، یعنی سیاهی.

ایشان می‌گوید، آقای خوئی می‌فرماید به مجردی که استتار قرص می‌شود در مشرق حقیقی سیاهی می‌بینیم، سرخی قبل از غروب آفتاب در آنجا از بین می‌رود تبدیل می‌شود به سیاهی. اقبلت الفحمة دیگه. اقبل زید حتماً باید بیاید به سینه انسان فرو برود؟ خب از راه دور می‌آید می‌شود اقبل دیگه. اقبل السواد، همان سیاهی شروع کرد، تشکیل شد به مجرد استتار قرص اقبل السواد، حالا باید بیاید تا قمة الرأس هم برسد یا کل مشرق را بپوشاند سیاهی؟

پاسخ اول: اراده مشرق حقیقی، غیر عرفی است

ضعف سند را ما قبول داریم. ولی خداییش ضعف دلالت را ما نمی‌توانیم بپذیریم. عرفاً اقبلت الفحمة من المشرق آن نظر عرفی این است که حمزه مشرقیه از بین برود.

پاسخ دوم: قبل از استتار خورشید پشت کوه، حمراهی در مشرق نیست که بعد از آن، از بین**برود**

علاوه بر این که ما یک ادعایی کردیم، فعلا در حال بررسی بیشتری همه هستیم هم از کارشناسان باز سؤال کردیم هم دوستان را فرستادیم، مثل این که مجبوریم خودمان هم برویم، واقعا ما برای مان حل نیست این ادعا که قبل از غروب آفتاب یک سرخی هست.

[سؤال: ... جواب:] نه. آخه بعضی از روایات می گفت ذهبت الحمرة، آقای خوئی آن ها را هم معنا می کرد یک سرخی در مشرق هست، با استتار قرص خورشید آن سرخی از بین می رود و یک سیاهی تشکیل می شود، بعد هم نگویند سیاهی مثل ذغال که حالا کنایه است، یعنی سرخی نیست، زردی و سرخی نیست. ما به نظرمان می آید این ادعای آقای خوئی درست نباشد. به نظرمان این جوری می آید. داریم بیشتر تحقیق می کنیم. این طور نیست که قبل از غروب آفتاب یک سرخی باشد در آن مشرق حقیقی، تا استتار قرص شد آن سرخی برود و سیاه بشود یا تیره بشود که آقای خوئی بگوید مراد از اقبلت الفحمة آن است. این به نظر ما بر فرض هم علمیا ثابت بشود خلاف ظاهر اذا اقبلت الفحمة من المشرق هست. ظاهر مشرق آن ناحیه مشرق است که همان جایی که حمرة مشرقیه تشکیل می شود.

پاسخ سوم: تعبیر فحمة بر تیره شدن هوا در زمان استتار قرص، عرفی نیست

و وانگهی تعبیر به فحمة هم با آن نمی سازد. اگر سرخی قبل از استتار قرص هم باشد و بعد از استتار قرص تیره بشود، به او بگویند فحمة، خیلی خلاف ظاهر است.

اشکال سوم: شاید امام علیه السلام از باب افضلیت صبر کرد

یک اشکال دیگری هم به این روایت ممکن است کسی بکند غیر از اشکال آقای خوئی که به نظر ما ناتمام بود بگوید خب امام علیه السلام شاید از باب افضلیت، از باب احتیاط صبر کرد تا زوال حمرة مشرقیه. این دلیل بر وجوب نیست. شاید مستحب بود، امام مراعات این عمل مستحب را می کرد که تا زوال حمرة مشرقیه صبر کند. شاید می خواست به مردم طریقه احتیاط را یاد بدهد، ایها الناس! نگاهتان به غرب نباشد،

فرائض ۶۹۹

نگاه‌تان به استتار قرص در مغرب‌زمین نباشد، چون ممکن است اشتباه کنید، ممکن است پشت ابر برود خورشید، ممکن است پشت کوه برود، نگاه کنید به زوال حمره مشرقیه که یقیناً دیگر خورشید غروب کرده است. شاید امام از باب حالا یا احتیاط خودشان، از علم غیب کمک نمی‌گرفتند یا از باب تعلیم به مردم که یک سنتی بشود مردم هم احتیاط کنند، دلیل بر این نیست که وقت واقعی نماز مغرب از زوال حمره مشرقیه است.

و لذا این روایت دهم را ما دلالتش را قبول نمی‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] صحبت الرضا علیه السلام شاید به طوس حضرت تشریف می‌آوردند. ... بله، احتیاط می‌خواستند یاد بدهند. ... این‌طور نیست شما می‌فرمایید عربستان صاف است. ... اتفاقاً بر عکس. عربستان کوهستانی است. آن مناطق رملی مثل نجد و این‌ها صاف است که از آنجا نمی‌آمدند.

[سؤال: ... جواب:] سفر که انسان باید آسان‌تر بگیرد؛ اول وقت بگوید بخوان استراحت بکن. ... تقید امام به این‌که اذا اقبلت الفحمة من المشرق نماز مغرب بخواند این نشان دارد از یک نکته شرعی نه از باب این‌که امام از رخصت استفاده می‌کردند. یک روز از رخصت استفاده کنند، دو روز از رخصت استفاده کنند، این تقیدش نشان می‌دهد یک امر شرعی است. عمل شرعی شاید به یک حکم ظاهری باشد، استحباب باشد. ... صحبت الرضا علیه السلام فی السفر فرأیته یصلی المغرب اذا اقبلت الفحمة، یک بار؟ آن یک بار را فقط نقل می‌کند؟ ... یک روز این آقا چلوکباب خورد، بقیه‌اش نان و پنیر می‌خورد، صحبتی فی السفر فرأیته یا کل چلوکباب، این عرفی است؟

صحیحہ عبداللہ بن وضاح

روایت یازدهم، این روایت مهم است. چون سنداً هم صحیحہ عبداللہ بن وضاح، ما درست کردیم، سلیمان بن داوود بن منقری را تصحیح کردیم، دلالتش مهم است. این روایت هم از روایات عجیبه است که تضارب آراء شده در آن. روایت را بخوانم با دو نسخه: کتبت الی العبد الصالح علیه السلام یتواری القرص و یقبل اللیل ثم یرید اللیل ارتفاعاً و تستتر عنا الشمس و ترتفع فوق اللیل، در استبصار و وسائل دارد: و ترتفع فوق اللیل حمرة ولی در تهذیب دارد: و ترتفع فوق الجبل حمرة، فرض کرده یک کوهی بود، و يؤذن عندنا المؤذنون

فاصلی حینئذ و افطر ان کنت صائما او انتظر حتی تذهب الحمرة التي فوق الليل، در تهذیب دارد فوق الجبل، فكتب عليه السلام أرى لك ان تنتظر حتى تذهب الحمرة و تاخذ بالحائطة لدينك.

سه برداشت شده از این روایت:

یک برداشت، برداشت مشهور است که محقق همدانی هم شدیداً دفاع می‌کند. می‌گوید فرض این روایت این است که استتار قرص شده، امام می‌فرماید اری لك ان تنتظر حتى تذهب الحمرة. چرا فرمود و تاخذ بالحائطة لدينك؟ برای این که با عامه مستقیم درگیر نشود امام. با زبان احتیاط سخن بگوید، صریحاً حکم واقعی را بیان نکند. می‌شود دلیل بر قول مشهور.

اما در مقابل مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای حکیم و آقای سیستانی اعتراض کردند.

اشکال اول: به قرینه لفظ احتیاط در کلام امام علیه السلام علم به استتار قرص در کلام راوی

فرض نشده است

مرحوم آقای خوئی فرمود که نخیر، این روایت هیچ ظهور در زوال حمرة مشرقیه ندارد. چرا؟ برای این که راوی نگفت که تغرب الشمس، آمد گفت يتواری القرص و يقبل الليل ثم يزيد الليل ارتفاعا و تستر عنا الشمس، تستر عنا، ما نمی‌بینیم خورشید را، اما خورشید غروب کرده است؟ فرض نشد در سؤال سائل، مرحوم آقای خوئی فرموده یزید الليل ارتفاعا یعنی شب دارد فرا می‌رسد، یعنی تاریکی بیشتر می‌شود، لیل یعنی تاریکی دیگه، یزید الليل ارتفاعا یعنی تاریکی بیشتر می‌شود، شب رو می‌آورد، تاریکی بیشتر می‌شود، خورشید از ما پنهان می‌شود و يؤذن عندنا المؤذنون، مؤذنین اهل سنت اذان می‌گویند، خب آن‌ها اذان می‌گویند ولی امام در این روایت فرض نکرد که علم به استتار قرص هست.

شاهد بر این که فرض نشده است علم به استتار قرص و امام می‌خواهند بفرمایند احتیاط کن، تا شک داری در استتار قرص نماز نخوان ولی وقتی حمرة زائل شد یقین پیدا می‌کنی به استتار قرص، شاهد بر این مطلب استفاده از لفظ احتیاط است. و تاخذ بالحائطة لدينك، احتیاط در موارد شک در حکم است. مناسب است امام در شبهه حکمیه احتیاط بکند؟ امام بیان حکم واقعی می‌کند. از امام مسئله شرعیه بپرسند بفرماید احتیاط واجب این است که این کار را ترک کنی؟ احتیاط واجب یعنی جهل. امام که احتیاط واجب

فرائض ۷۰۱

نمی‌کنند. پس باید این احتیاط در شبهه موضوعیه باشد، شبهه موضوعیه استتار قرص نه شبهه حکمیه‌ای که غروب شمس مبدأ وقت نماز مغرب است یا زوال حمره مشرقیه.

اشکال دوم: به قرینه لفظ احتیاط در کلام امام علیه السلام، شاید تاخیر، مستحب باشد

و اساساً لک ان تاخذ بالحائطه لدینک این اشعار ممکن است داشته باشد که این مستحب است، البته این تعبیر در کلام آقای خوئی نیست، خود این تاخیر، مستحب است. مرحوم آقای خوئی خلاصه فرمایشش این است، می‌گوید فرض نکرد راوی علم به استتار قرص را. اتفاقاً طبق نسخه تهذیب: و ترتفع فوق الجبل حمره، این می‌شود گفت شک داشت این راوی در استتار قرص. اگر این نسخه درست باشد که شاید درست باشد، راوی می‌گوید آقا! بالای کوه سرخی است، خب بالای کوه سرخی است، خب اگر این کوه، حساب کنیم بالایش سرخی باشد آدم شک می‌کند در استتار قرص. و ترتفع فوق الجبل حمره، خب علامت شک در استتار قرص است. امام هم فرمود احتیاط بکن چون در احتیاط در موارد شک در تحقق استتار قرص است، استصحاب می‌گوید استتار قرص محقق نشده. ایشان فرمود استعمال لفظ احتیاط قرینه بر این مطلب ما است، و الا اگر بحث زوال حمره مشرقیه و استتار قرص بود حکم واقعی را امام بیان می‌کرد نه تعبیر کند احتیاط. فالروایه اظهر دلالة علی کفایه استتار القرص.

دفع اشکال: این که زوال حمره مشرقیه شعار شیعه بوده با استحباب هم می‌سازد

بعد آقای خوئی یک جمله‌ای هم آخر مطلب فرموده. فرموده اینی هم که بعضی‌ها به عنوان پیازداغ قول مشهور می‌گویند آقا! تاخیر نماز تا زوال حمره مشرقیه رمز شیعه بوده، شعار شیعه بوده، ایشان می‌گویند من هم منکر نیستم، بله، شعار شیعه بود، اتفاقاً آن روایت هم مؤیدش هست که گفت دیدیم یک جوانی نماز مغربش را عند غروب الشمس خواند فکر کردیم این سنی است، فکنا ندعو علیه، ولی شعار دلیل بر وجوب نیست. الان قنوت شعار شیعه است، ولی واجب است؟

و لذا ایشان فرموده که به نظر ما مطلب، واضح است؛ غروب آفتاب مبدأ نماز مغرب است و منتهای نماز ظهر و عصر است. ولی خب چون مشهور می‌گویند، ایشان می‌گویند من قبول ندارم که مشهور می‌گویند،

احتمال دارد مشهور هم حرف ما را بزنند، ولی می‌گویند مشهور قائلند به این که زوال حمرة مشرقیه وقت مغرب است، ما هم احتیاط می‌کنیم.

ولی احتیاط صاحب وسائل یک طرفه حساب کرده، گفته احتیاط همین قول به زوال حمرة مشرقیه است. جناب صاحب وسائل! چرا یک طرفه حساب می‌کنید؟ در نماز ظهر و عصر که بر عکس است قضیه. احتیاط این است که تاخیر نیندازین نماز ظهر و عصر را تا آن موقع. بله، احتیاط نسبی، نسبت به صوم و نماز مغرب و عشاء تاخیر تا زوال حمرة مشرقیه است.

راجع به این روایت مطالب بیشتری هست که ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم.

جلسه ۶۷

سه‌شنبه - ۹۵/۱۱/۱۹

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به این بود که وقت نماز مغرب زوال حمرة مشرقیه هست یا استتار قرص؟ فرمایشات مرحوم آقای خوئی را متعرض شدیم.

که خلاصه فرمایش ایشان این بود که این روایاتی که مفادش این است که اذا ذهبته الحمرة من هذا الجانب یعنی من المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها یا روایت محمد بن عبید که ظاهرا محمد بن علی که در این کتب هست، تصحیف محمد بن عبید هست، علی بن صیف عن محمد بن عبید و لو محمد بن عبید هم توثیق ندارد که می‌گوید صبحت الرضا عليه السلام في السفر فرأيتة يصلي حينما اقبلت الفحمة من جانب المشرق.

نتیجه بررسی محقق خوئی: هنگام استتار قرص، هم ذهاب حمرة در جانب مشرق حقیقی است

و هم سیاهی به وجود می‌آید

فرائض ۷۰۳

مرحوم آقای خوئی فرمود ما بررسی کردیم، هنگام استتار قرص این حالت پیش می‌آید: هم حمره از جانب مشرق حقیقی از بین می‌رود و هم سیاهی به وجود می‌آید هنگام استتار قرص. و لذا این روایت دلیل بر قول ما هست نه دلیل بر قول مشهور که می‌گویند باید یک ربع صبر کنید بعد از استتار قرص تا زوال حمره مشرقیه بشود.

جواب اول: نتیجه بررسی ما بر خلاف این بود

یک: ذهاب حمره در مشرق حقیقی نیست

ما عرض‌مان به آقای خوئی این بود: آنچه شما تجربه کردید ظاهراً مطابق با واقع نیست و اشتباهی رخ داده است در این تجربه شما. ما دیروز خودمان رفتیم برای بررسی. آنچه که بدست آوردیم این است که قبل از استتار قرص، اولاً: مشرق حقیقی نیست این حالت حمره. مشرق حقیقی حدوداً این گوشه است در این روزها و لکن این حمره سمت حرم هست. [طبق اشاره حسیه استاد در کلاس، برداشت حقیر این است که فاصله این دو سمت حدوداً سی درجه است] وقتی شما می‌آیستید که ما روبروی مدرسه حجتیه یک ساختمان مرتفعی بود قرار گرفتیم حمره پشت این گلدسته‌های حرم دیده می‌شد ولی مشرق این گوشه است که فاصله دارد با آن. و لکن این مهم نیست.

دو: شروع ذهاب حمره مشرقیه قبل از استتار قرص است

قبل از استتار قرص یک مقداری که وصل به انتهای افق هست، سیاه کم رنگ است، یک باریکه سیاه کم رنگ است، بالاتر از آن قبل از استتار قرص حدوداً یک ربع که ما دیدیم حمراهی هست، یک خط باریک حمره است و این خط باریک حمره قبل از استتار قرص شروع می‌کند کم شدن و هنگام استتار قرص هم حمره از بین نمی‌رود، حمره بالا آمده است، آن سیاهی کم رنگ که رنگ ابر را دارد، آبی رنگ حدوداً، این سیاهی بالاتر می‌آید و ابتداء انسان فکر می‌کند که آرام آرام دارد آن حمره از بین می‌رود قبل از استتار قرص ولی وقتی که می‌گذرد مقارن با استتار قرص باز می‌بینیم یک مقدار بالاتر حمره هست.

و لذا سؤال ما از مرحوم آقای خوئی این است: شما که این جور تعبیر کردید در کتابتان و فرمودید تجربه کردیم مقصودتان چیه؟ تعبیر مرحوم آقای خوئی این است: المراد من المشرق در آن روایت اذا ذهب الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها فرمودند که مراد از مشرق خصوص موضع طلوع شمس و شروق شمس است. این که درست نیست. این یک.

دقت کنید! اصرار می کنند می گویند ببینید! در روایت عمار ساباطی تعبیر کرد مطلع الشمس نگفت مشرق. مطلع الشمس یعنی آن محل حقیقی طلوع شمس که اصلا آن حمرة در آن مکان نیست.

جواب دوم: تفسیر ذهاب حمرة به ارتفاع حمرة، بر خلاف نص روایات است

بعد ایشان فرمود به مقتضای کروییت زمین مشرق مشرف بر مغرب است. ارتفاع حمرة از نقطه مشرق ملازم است با استتار قرص. ارتفاع حمرة که در روایت نیامده. روایت آمده غابت الحمرة. ارتفاع حمرة به این معنا است که هنگام غروب آفتاب ما می بینیم که آن سرخی که قبل از غروب آفتاب آرام آرام کم شد، هنگام غروب آفتاب آن سرخی یک مقدار بالاتر وجود دارد، این معنای ارتفاع است؟ یعنی بالا آمدن حمرة؟ بله، حق با شماست، این محسوس است که آن حمرة ای که قبل از استتار قرص ما می بینیم در افق که فاصله هم دارد با انتهای خط افق، آن حمرة آرام آرام تحت تاثیر همان سیاهی کم رنگ اطراف و زیرش آرام آرام محو می شود و هنگام غروب آفتاب هیچوقت حمرة از بین نرفته است، حمرة بالاتر آمده است، یعنی آن خط باریک حمرة بالاتر آمده است و آن جای قبلیش سیاهی کم رنگ است، اما روایت که نمی گوید علت الحمرة، حمرة بالا بیاید، روایت می گوید غابت الحمرة، ذهب الحمرة.

و لذا این تعبیری که ایشان فرموده است که گاهی هم تعبیر می کند که مقتضای کروییت زمین این است که حمرة قبیل استتار در مشرق باشد و به مجرد استتار خورشید ترتفع الحمرة شیئا فشیئا الی ان تزول، آقا! اگر می خواهید شروع حمرة را در از بین رفتن حساب کنید قبل از استتار قرص است. شروع این حمرة در کم شدن، قبل از استتار قرص است. اگر از بین رفتن کامل حمرة را می گوئید در مشرق که حدودا بین ده الی پانزده دقیقه بعد از استتار قرص است، پس زمان استتار قرص شما چه چیزی را می گوئید ملازم با استتار قرص است؟ ما این مطلب را نمی فهمیم.

فرائض ۷۰۵

یا در بحث اقبلت الفحمة ایشان فرموده است الفحمة انما تقبل عند سقوط القرص و استتاره کاقبال البیاض عند الطلوع فلدى غروب الشمس ترتفع الحمرة من نقطة المشرق تدريجا و يتبعها السواد مباشرة، آقا! حمرة قبل از استتار قرص نزول شیئا فشیئا ترتفع الحمرة. مگر بخواهید بگویید لدى غروب الشمس یعنی قریب به غروب شمس که این خلاف ظاهر است. شما می‌گویید لدى غروب الشمس ترتفع الحمرة، قبل از غروب شمس آن سیاهی زیر حمرة و آن طرف شرق حمرة غلبه می‌کند و این حمرة آرام آرام از آن بخش محو می‌شود ولی بالاتر از آن، حمرة به وجود می‌آید بدون انفصال. خب اقبلت الفحمة یعنی شروع شدن زیاد شدن آن سیاهی که قبل از استتار قرص است. غلبه سیاهی بر حمرة که حدودا یک ربع بعد از استتار قرص است. شما مرادتان از اقبلت الفحمة باید مشخص بشود چیه؟ اقبلت الفحمة یعنی آغاز کرد سیاهی از خودش اظهار وجود بکند؟ قبل از غروب شمس اظهار وجودش را می‌کند. اگر مرادتان این است که اظهار وجود کامل کرد و رقیبش را که حمرة در مشرق است نابود کرد او که حدودا ده دقیقه الی یک ربع بعد از استتار قرص این حالت پیش می‌آید.

و لذا ما که شما می‌فرمایید کما یقضى به الحس و التجربة، ما دیگه به نقل‌ها هم خیلی نتوانستیم مطمئن بشویم، خودمان بررسی کردیم، نتیجه همان است که عرض می‌کنم.

ذهاب حمرة از قمة الرأس اصلا محسوس نیست

بله، این مطلبی که چند روز قبل مطرح شد که اصلا حمرة از قمة الرأس تجاوز نمی‌کند این یک واقعیتی است. حمرة در این مشرق مسامحی که مشرق حقیقی هم نیست، حمرة بعد از مدتی محو می‌شود و بالای سر ما اصلا حمرة نیست. چون حمرة رنگی است ناشی از شکسته شدن نور خورشید. نور خورشید در بالای سر ما محسوس نیست شکسته شدنش. در انتها افق شکسته شدنش محسوس است. بعد که آن حمرة تمام شد ما دیگه حمرة‌ای جز در مغرب که از قبل از زوال حمرة مشرقیه هم وجود دارد، اصلا قبل از استتار قرص هم حمرة مغربیه هست، بعد از استتار قرص هم هست. البته اولش حالت زردی دارد حمرة مغربیه، یواش یواش تبدیل می‌شود به قرمزی. این‌طور نیست که حمرة مشرقیه از بین برود بعد حمرة مغربیه شروع بشود. نه قبل از آن هم حمرة مغربیه هست.

[سؤال: ... جواب:] هوا كاملا صاف بود. ... حالا هوا ابری باشد که اصلا هوا برفی باشد که دیگه اصلا باید برق را هم روشن کنیم. ... حالا در شرائط استثنایی که مثلا بالای هواپیما باشید، نمی دانم. این شرائط عادی که این طور بود.

تعبیر ذهاب حمرة از قمة الرأس در مرسله ابن ابی عمیر، یک بیان عرفی است که حمرة از

مشرق زائل شده اما در مغرب هست

ولی آن روایت مرسله ابن ابی عمیر مقطوع البطلان نیست ها! یک بیان عرفی است آن روایت. به نظر ما این تعبیر روایات هم روشن می شود. در آن روایت اول بود، مرسله ابن ابی عمیر، وقت سقوط القرص ان تقوم بحذاء القبلة، بحذاء القبلة یعنی پشت به قبله، و تتفقد الحمرة التي ترتفع من المشرق فاذا جازت قمة الرأس الى ناحية المغرب فقد وجب الافطار. جازت قمة الرأس الى ناحية المغرب بیان مسامحی است که یعنی سرخی، دیگر آنجا نیست و در مغرب هست. و این مقدار بیان مساحی هم در کلمات فقهاء هست و هم در این روایت هست و مشکلی ایجاد نمی شود.

[سؤال: ... جواب:] یک بیان عرفی است دیگه. وقتی حمرة اینجا هست خب می گویند اینجا هست، وقتی اینجا نیست، در مغرب حمرة دیده می شود یک بیان مسامحی است که جازت الحمرة من قمة الرأس الى المغرب. ... منافات با مسامحات عرفیه ندارد. ذهن عرفی این جور بود حضرت هم تقریب می کند به ذهن عرفا. شما در استعمالات روائی که بناء نبود ائمه فلکیات یاد مردم بدهند، مردم خودشان می روند یاد می گیرند. بیان عرفی است برای عوام الناس که نمازشان را چه جور بخوانند. تربیت می کند اسلام مردم را؛ بناء نیست که علم به مردم یاد بدهد که. حالا گاهی هست در روایات و در آیات مطالبی که بعدها متوجه شدند که مطابق با علم است، ولی هدف اصلی قرآن و سنت که این نبوده که؛ بیان عرفی بوده. خب بیان عرفی کرد؛ اشکالی ندارد.

ادامه بررسی صحیحہ عبداللہ بن وضاح

رسیدیم به صحیحہ عبداللہ بن وضاح. صحیحہ عبداللہ بن وضاح اختلاف شده در آن که مراد از آن چیه.

محقق همدانی: فقرات روایت ظهور در وقوع استتار قرص دارد

محقق همدانی که فرمود کاملاً روشن است. وقتی می‌گوید یتواری القرص، یرتفع الليل ارتفاعاً و یستتر عنا الشمس، یؤذن المؤذنون، خب این معلوم است که استتار قرص شده، بعد می‌گوید هل اصلی او انتظر حتی تذهب الحمرة التي فوق الجبل یا حتی تذهب الحمرة التي فوق الليل؟ خب می‌خواهد بگوید نماز بخوانم با این استتار قرص یا صبر کنم تا حمرة از بین برود؛ آن حمرة‌ای که بالای کوه بوده. خب این که دیگر نمی‌آید از حمرة مغربیه سؤال کند؛ خیلی بعید است. چون حمرة مغربیه که بعد از نماز عشاء است. آخه این عرفی نیست که بگوید آقا! خورشید غروب کرد، خورشید پنهان شد نماز بخوانم؟ یا صبر کنم حمرة مغربیه زائل بشود؟ خب این رقیب استتار قرص که ذهاب حمرة مغربیه نیست که.

مرحوم حکیم: مفاد روایت بیان حرف خطابه است

این عرفی نیست این استظهار که مرحوم آقای حکیم فرموده اقوی این است که این روایت می‌خواهد حرف خطابه را بگوید و لذا نمی‌شود به این روایت عمل بکنیم. خب جناب آقای حکیم! خب این روایت کجایش حرف خطابه را می‌خواهد بگوید؟ آقای حکیم بیانش این است در مقابل محقق همدانی که می‌گوید این روایت می‌خواهد بگوید صبر کن ذهاب حمرة مشرقیه بشود، آقای حکیم فرموده نه، این روایت مفادش این است: عبدالله وضاح این جور گفت: او انتظر حتی تذهب الحمرة التي فوق الليل یا حتی تذهب الحمرة التي فوق الجبل؟ اولش هم گفت و ترتفع فوق الجبل حمرة یا ترتفع فوق الليل حمرة. آقای حکیم فرموده شاید این جبل در مغرب بوده؛ در غرب بوده و این عبدالله بن وضاح می‌پرسد صبر کنم این حمرة‌ای که در این کوهی که در مغرب بوده، از بین برود یعنی حمرة مغربیه از بین برود؟ یا نه؟ امام می‌فرماید من صلاح می‌دانم، اری لک ان تنتظر حتی تذهب الحمرة. بعد آقای حکیم فرموده که این می‌شود موافق قول خطابه لعنهم الله و این قابل التزام نیست.

جواب: سقوط شفق امری واضح بوده و لذا با تفصیل در کلام سائل نمی‌سازد

انصافاً این فرمایش آقای حکیم خلاف ظاهر است. چرا؟ برای این که تناسب ندارد با این تعبیر عبدالله بن وضاح. می گوید تستر عنا الشمس، يؤذن عندنا المؤذنون و يرتفع فوق الجبل حمرةً یا و يرتفع فوق الليل حمرةً. این که علامت حمرة مغربیه نیست که. خب حمرة مغربیه را راحت می شود بگوییم قبل از سقوط شفق. هل اصلی قبل سقوط الشفق ام لا؟ اینقدر پیچاندن ندارد که. حمرة مغربیه ذهابش یعنی ذهاب شفق، سقوط شفق. این را همه بلد بودند. می گوید آیا نماز مغرب را قبل از سقوط شفق بخوانم یا بعد از سقوط شفق. این همه طول و تفصیل: توارى القرص و يرتفع الليل ارتفاعاً و تستر عنا الشمس و يؤذن عندنا المؤذنون و ترتفع فوق الجبل حمرةً یا ترتفع فوق الليل حمرةً فهل اصلی او انتظر حتى تذهب الحمرة. این همه تفصیل می خواهد بگوید آیا نماز مغرب را قبل از سقوط شفق بخوانم یا نخوانم؟ آیا این عرفی است؟ به قول آن بنده خدا، آن سلطان رفت در خانه اش، گفت کیه؟ شروع کرد اعلیحضرت کذا و کذا، خاقان بن خاقان بن خاقان، سلطان بن سلطان بن سلطان، گفت آقا! ما برای این همه آدم جا نداریم. آخه برای سقوط شفق این همه مطلب؟! این همه مقدمه؟! عرفی است این؟

محقق خوئی: به قرینه لفظ احتیاط در کلام امام علیه السلام علم به استتار قرص در کلام راوی

فرض نشده است

پس احتمال آقای حکیم عرفی نیست. می ماند فرمایش آقای خوئی. فرمایش آقای خوئی را حساب کنیم. آقای خوئی فرموده لفظ احتیاط تناسب ندارد با شبهه حکمیه. پس معلوم می شود شبهه موضوعیه را می خواهد بگوید. امام در شبهه حکمیه که نمی فرماید احتیاط کن؛ حکم واقعی را بیان می کنند.

جواب: لفظ احتیاط در روایات به معنای نگهداری است نه معنای مصطلح

جناب آقای خوئی! این چه قرینه ای است؟ لفظ احتیاط در روایات یعنی نگهداری. اصلاً معنایش احتیاط مصطلح نیست. اخوک دینک فاحتط لدینک یعنی فاحتفظ دینک. احتاط یعنی دیوار کشید دور دینش برای مصون ماندن دینش.؟؟ می فرمایند که اری لک ان تنتظر، من می بینم برای تو، نظرم این است که تو منتظر بمانی تا ذهاب حمرة. و تاخذ بالحائطة لدینک، دینت را حفظ کنی، خب این چه ربطی دارد به احتیاط

فرائض ۷۰۹

مصطلح در شبهات حکمیه که ناشی از به قول شما جهل کسی است که احتیاط واجب می‌کند نسبت به حکم واقعی؟ و لذا این قرینه نمی‌شود فرمایش شما.

کلام محقق همدانی موافق تجربه و قرائن روایت است: توارى قرص- اذان همه مؤذن‌ها با توجه

به اهتمام اهل سنت به تخریج اوقات

انصافا فرمایش محقق همدانی کاملا عرفی است. خب روایت ببینید! با آن تجربه ما هم جور می‌آید. خب وقتی که عبدالله بن وضاح دارد می‌گوید که یتواری القرص، خورشید پنهان می‌شود، خب اگر خورشید پنهان می‌شد پشت کوه، جبل در مغرب بود، آخه این تعبیر عرفی است؟ خب می‌گفت یتواری الشمس خلف الجبل، مثل روایت دیگر که بود که شمس خلف الجبل بود. خب کوه را می‌بیند در مغرب می‌گوید یتواری الشمس تحت الجبل فللادری هل غابت الشمس ام لا. باز این همه طول و تفصیل، عرفی نیست. یتواری القرص یعنی قرص خورشید پنهان می‌شود خب این ظاهرش این است که یعنی از کل افق پنهان می‌شود، و یرتفع الليل ارتفاعا، شب بالا می‌آید و يؤذن عندنا المؤذنون، مؤذنون نه فقط یک مؤذن، مؤذنون اذان می‌گویند چون اهل سنت با استتار قرص اذان می‌گفتند، و تستر عنا الشمس، خورشید از ما پنهان می‌شود، یعنی خورشید از ما پنهان می‌شود این یک "عنا" آورد دیگه می‌گویید خراب کرد تمام ظهورات را یعنی احتمال می‌دهیم خورشید پشت کوه باشد، پشت ابر باشد ولی ما نمی‌بینیم، خب این همه جمله گفت برای این که بگوید خورشید غائب شده است و يؤذن عندنا المؤذنون. نگفت و يؤذن عندنا بعض المؤذنین. نه، مؤذن‌ها اذان می‌گویند، مساجد مختلفی بوده، اذان می‌گفتند. خب این‌ها در روایت هم داریم، این‌ها حفاظت می‌کردند بر اوقات صلات. عقیده‌شان این است که اذان مغرب با استتار قرص است ولی روی استتار قرص تکیه می‌کنند. خب آن وقت می‌گوید افاصلی حینئذ او انتظر حتى تذهب الحمرة فوق الليل، حمرة بالای آسمان، همانی که، آن حمرة‌ای که ظاهرش این است که در مشرق است یا فوق الجبل، اگر جبل در مشرق بوده. چون اگر جبل در مغرب بود عرفی نبود بگوید یتواری القرص؛ باید می‌گفت یتواری القرص خلف الجبل نه یتواری القرص به قول مطلق. این ظاهرش این است که جبل در مشرق بوده. خب امام فرموده اری لك ان تنتظر و تاخذ بالحائطة لدينك. خب امام صریح نفرمود که این استتار قرص باطل است. ذهاب حمرة مشرقیه

شرط است. به قول محقق همدانی در بیان واقع و حکم واقعی مماشاء کرد، صریح نگفت حرف عامه باطل است اما با این بیان لطیف وظیفه فعلیه مکلف را گفت.

به نظر ما دلالت این روایت بر مذهب مشهور تمام است. سندش هم تمام است.

اما اقوال دیگر را هم، کلمات بزرگان دیگر را هم بررسی کنیم.

آقای سیستانی: متن روایت مضطرب است و لذا روایت معتبر نیست

یک نکته عرض کنم تا یادم نرفته راجع به کلام آقای سیستانی راجع به روایت عبدالله بن وضاح. چون می دانید آقای سیستانی هم معتقد است استتار قرص؛ احتیاط واجب است تا زوال حمره مشرقیه صبر کنند. راجع به روایت عبدالله بن وضاح می گوید آقا! این مضطرب المتن است. بعضی حرف هایش با حرف های حمره مغربیه می سازد، بعضی حرف هایش با حرف های حمره مشرقیه می سازد. ما هم گیر کردیم. خوشبختانه در حجیت خبر، ما معتقدیم وثوق به صدور این حدیث باید از امام پیدا بشود؛ صرف خبر ثقه کافی نیست. ما هم با این اضطراب در این متن حدیث وثوق پیدا نمی کنیم که این جملات را امام فرموده باشد.

ذکر دو نمونه از تطبیق کبرای شرطیت وثوق به صدور در کلام آقای سیستانی

ایشان از این حربه عدم وثوق به صدور احیاناً استفاده می کند. البته بعضی از جاها هم خالی از وجه نیست.

روایت فاسد بودن نماز در وبر حرام گوشت

روایات مختلفی در فقه هست، ایشان آن روایت ابن ابی عمیر از زراره است که الصلاة فی وبره فاسد لایقبل الله تلك الصلاة حتی اصلی فی غیرها، می گوید متن مضطربی دارد، وثوق به صدور پیدا نمی کنم. وثوق هم وثوق شخصی است ها! وثوق شخصی پیدا نمی کنم و لذا این حدیث معتبر نیست. نتیجه می گیریم: فقط در حرام گوشت هایی که سباع هستند، درنده هستند یا مسوخ هستند، نماز نمی شود خواند. اما در پوست مار، حرام گوشت است، نماز بخوان چه اشکال دارد؟ دلیل بر حرمت نماز در پوست مار یا پوست تمساح این روایت

است دیگه: ما حرم اكله فالصلاة فی وبره فاسد. نه، این وثوق به صدور نمی‌آورد. یا راجع به آن انما هی اربع مکان اربع وثوق به صدور از امام پیدا نمی‌کنم.

روایت باطل شدن نماز شخص معذور از قیام به واسطه گفتن الله اکبر در حال ایستاده

یا یک روایتی هست موثقه عمار، چون خالی از فایده نیست، این‌ها را می‌گوییم، موثقه عمار می‌گوید اگر کسی وظیفه‌اش این بود که نماز نشسته بخواند، الله اکبر را ایستاده گفت، باید نمازش را اعاده کند. آقا! گناه کردم الله اکبر را ایستاده گفتم؟ آقای سیستانی که می‌گوید این‌هایی که وظیفه‌شان این است که نماز نشسته بخوانند چون ایستاده نمی‌توانند بخوانند، الله اکبر را که می‌تواند ایستاده بگوید، باید الله اکبر را ایستاده بگوید بعد بنشیند نماز بخواند. دیسک کمر داری؟ نمی‌توانی دولا و راست بشوی؟ حرفی نیست، حتما دکتر گفته بنشین، اگر ایستادن هم ضرر دارد بنشین، خب مجبوری بنشینی، اما الله اکبر را نمی‌توانی ایستاده بگویی بعد بنشینی یا الله اکبر هم تو را مریض می‌کند؟ اگر مریض نمی‌کند باید الله اکبر را ایستاده بگویی بعد بنشینی. به ایشان گفته شده که آخه این روایت دارد می‌گوید اگر کسی وظیفه‌اش نماز نشسته است الله اکبر را ایستاده بگوید نمازش را باید اعاده کند، شما می‌گوی این‌هایی که وظیفه‌شان نماز نشسته است یا الله اکبر را که می‌توانند خیلی هایشان ایستاده بگویند اگر ایستاده نگویند نمازشان باطل است. ایشان گفتند بابا! من از این روایت وثوق به صدور برایم حاصل نمی‌شود. آخه این چه حرفی است؟! طرف وظیفه‌اش نماز نشسته است چون مریض است، حالا الله اکبر را ایستاده گفت، اعدامش که نمی‌کنند، چرا باطل باشد؟ این خلاف مرتکز است. چون خلاف مرتکز است عمار ساباطی هم از این نقل‌های مضطرب زیاد دارد من وثوق به صدور پیدا نمی‌کنم.

وجه اضطراب متن صحیح ابن وضاح: عبارت تواری و استتار با حمره مشرقیه می‌سازد و

عبارت ارتفاع شب با حمره مغربیه

یک موردش هم همین روایت عبدالله بن وضاح است. ایشان می‌گوید من وثوق به صدور پیدا نمی‌کنم. چرا آقا! ایشان می‌گوید ببینید آخه این چه جور نقل حدیث است؟ یک جا می‌گوید یتواری عنا القرص، خوب

دقت بفرمایید! یک جا می‌گوید یتواری عنا القرص، خب این ظاهرش استتار قرص است، اما یک جای دیگر می‌گوید که و ترتفع فوق الجبل حمرة یا یزید اللیل ارتفاعا، این ظاهرش این است که بابا! شب شده، هوا تاریک شده، در عین حال امام به او فرمود صبر کن! او می‌گوید یرتفع اللیل ارتفاعا، امام می‌فرماید اری لك ان تنتظر حتی تذهب الحمرة و تاخذ بالحائطة لدینک، ایشان گفتند خب این می‌سازد با نظریه حمرة مغربیه. آن عبارت اول، یتواری القرص و یستتر عنا الشمس می‌سازد با همان بحث این که زوال حمرة مشرقیه را بخواهد مد نظر قرار بدهد. و لذا من وثوق به صدور پیدا نمی‌کنم. نتیجه‌اش این می‌شود که این روایت از اعتبار می‌افتد.

جواب اول: در زمانی که برق نباشد، ارتفاع شب بر زمان استتار قرص هم صادق است

خب ما وجهی نمی‌بینیم برای این که این وثوق به صدور حاصل نشود. روایت هیچ اضطراب متن ندارد. یرتفع اللیل ارتفاعا یعنی شب بالا می‌آید ولی هنوز حمرة مشرقیه زائل نشده. صدق نمی‌کند یرتفع اللیل ارتفاعا؟ موقعی که مؤذن اذان می‌گوید مخصوصا آن جایی که برق نیست، برق نبود تاریک می‌شود دیگه، صدق می‌کند یرتفع اللیل ارتفاعا. بابا! در این روستاهایی که برق نبود، هوا که تاریک می‌شد می‌گفتند شب شد برویم منزل. یرتفع اللیل ارتفاعا دیگه، ولی هنوز حمرة مشرقیه هم نشده. کجا یرتفع اللیل ارتفاعا یعنی شب بشود، تاریک بشود، فقط حمرة که زائل نشده بگوییم مراد حمرة مغربیه است؟ این به نظر ما هیچ مانع از وثوق به صدور نیست.

جواب دوم: وثوق به صدور اصلا شرط نیست

و علاوه بر این که ما اصلا وثوق به صدور را شرط نمی‌دانیم. وثوق به صدور چه شرطیتی دارد؟ العمری ثقتی فاسمع له و اطع فانه الثقة المأمون؛ خبر ثقة حجت است. پس این فرمایش آقای سیستانی که نمی‌دانم این روایت یتواری عنا القرص، یستر عنا الشمس، یؤذن عندنا المؤذنون تناسب دارد با این که سؤال از زوال حمرة مشرقیه باشد ولی تعبیر یقبل اللیل، یزید اللیل ارتفاعا ظاهرش این است که شب تاریک شد، ولی هنوز حمرة زائل نشده، خب شب تاریک بشود که حمرة مشرقیه زائل شده پس معلوم می‌شود سؤال از حمرة مغربیه است و این منشأ اضطراب متن است، نه، به نظر ما این منشأ اضطراب متن نیست.

این راجع به صحیحہ عبداللہ بن وضاح.

[سؤال: ... جواب:] یرتفع اللیل ارتفاعا معنای عرفیش این است کہ شب شد، شب بالا آمد یعنی شب شد، با آن تجربہ ای کہ ما کردیم، آن سیاهی ہم کہ می آید بالا بعد از استتار قرص، سیاهی آمدہ بالا منتہا سرخی رفتہ بالاتر، آن ہم صدق می کند یرتفع اللیل ارتفاعا. یعنی آن سیاهی کہ قبل از غروب خورشید پایین بود، آن قسمت پایین افق بود بالاتر می آید. آن جور ہم دقت کنیم یرتفع اللیل ارتفاعا صدق می کند. ... یقبل اللیل و یرتفع اللیل ارتفاعا دیگرہ. یرتفع اللیل ارتفاعا یعنی شب بالا آمد. ... کی می گوید ارتفاعا تاکید است؟ ارتفاعا شاید بیان اقل مراتب ارتفاع باشد. اگر یکی بگوید کہ روزہ گرفتی؟ می گوید صمت صوما. یعنی پدرم در آمد با این روزہ گرفتن؟ نہ. صمت صوما، یک روزہ ای گرفتیم، یک روز کی گرفتیم، حتما باید صمت صوما، یعنی صمت صوما عظیمہ؟ معنای صمت صوما این است؟ یرتفع اللیل ارتفاعا عظیمہ، معنایش این نیست کہ. و یزید اللیل ارتفاعا یعنی شب بالا می آید یعنی ہوا فی الجملہ تاریک می شود دیگرہ. خب ہوا تاریک می شود بعد از استتار قرص دیگرہ.

اما مرحوم آقای بروجردی ایشان قول مشہور را تقویت کردہ با بیانی کہ ان شاء اللہ روز شنبہ عرض می کنیم.

جلسہ ۶۸

سہ شنبہ - ۹۵/۱۱/۲۶

أعوذ باللّٰه من الشیطان الرجیم بسم اللّٰه الرحمن الرحیم الحمد للّٰه ربّ العالمین و صلّی اللّٰه علی سیدنا محمد و آلہ الطاہرین سیما بقیّہ اللّٰه فی الأرضین و اللعن علی أعدائہم أجمعین.

بحث راجع بہ روایات مربوط بہ وقت نماز مغرب بود کہ دو طائفہ از روایات با ہم تعارض کردند. طائفہ اولی دال بر این بود کہ وقت نماز مغرب از استتار قرص است. طائفہ ثانیہ مفادش این بود کہ وقت نماز مغرب از زوال حمزہ مشرقیہ است.

خلاصه کلام محقق همدانی: روایات استتار قرص اگر قابل حمل بر زوال نباشد، بر تقیه حمل**می‌شود**

مرحوم محقق همدانی فرمود طائفه ثانیه مقدم است و طائفه اولی اساساً مقتضی حجیت هم ندارد. چون آنچه که قابل حمل است بر این که مراد از استتار شمس و غروب شمس یک مرتبه‌ای است از غروب شمس که حمزه مشرقیه هم از بین برود، ما این گونه توجیه می‌کنیم و روایات طائفه ثانیه را مفسر عنوان غروب الشمس قرار می‌دهیم. و اما آنچه قابل حمل نیست بر زوال حمزه مثل روایتی که می‌گفت سقط القرص، غاب کرسیها و یا روایاتی که می‌گفت شعاع خورشید بود، دیدیم امام نماز مغرب می‌خواند، این‌ها را ما حمل بر تقیه می‌کنیم، یعنی اساساً اصالة الجد در این‌ها جاری نیست. چون با وجود جو تقیه اصالة الجد جاری نمی‌شود و لو معارضی هم وجود نداشته باشد.

خلاصه کلام محقق خوئی: روایاتی که صحت سند و دلالت دارند، مفادشان ذهاب حمزه‌ای است**که مقارن با استتار باشد**

مرحوم آقای خوئی بر عکس کرد. فرمود طائفه اولی مقدم است، طائفه ثانیه یا برخی ضعیف السند است و برخی باطل المضمون است علاوه بر ضعف سند مثل مرسله ابن ابی عمیر، برخی دیگر هم ممکن است مراد از ذهاب حمزه در آن، آن ذهاب حمزه‌ای باشد که مقارن با استتار قرص رخ می‌دهد.

جواب: ظاهر روایات، ذهاب حمزه به نحو کامل است

که ما عرض کردیم این مطلب فی الجملة درست است که آن حمزه‌ای که قبل از غروب آفتاب دیده می‌شود هنگام غروب آفتاب از بین رفته و لکن باز حمزه‌ای بالاتر از آن تشکیل شده، بدون هیچ گونه فاصله زمانی، آن حمزه سابقه بر استتار قرص عملاً تمام می‌شود ولی هم زمان با تمام شدن آن یک حمزه‌ای بالاتر از آن شکل می‌گیرد و ظاهر عرفی ذهاب حمزه از مشرق این است که آن حمزه هم از بین برود. این ظاهر این روایات است بلکه شاید صریح صحیح عبدالله بن وضاح باشد.

فرائض ۷۱۵

[سؤال: ... جواب:] بلااشکال قبل از غروب آفتاب یک حمراهی هست اما نه در مشرق حقیقی؛ با فاصله‌ای حدوداً چهل درجه از مشرق حقیقی. ... مشرق حقیقی گفتیم نیست ولی در مشرق مسامحی، یعنی با فاصله حدوداً چهل درجه از مشرق حقیقی، ابتداء افق یک حالت تاریکی کم رنگ هست که شبیه ابر آبی می‌ماند، یک خط باریکه‌ای هست از سیاهی کم رنگ که به آبی رنگ بیشتر نزدیک است، بالاتر از آن قبل از استتار قرص یک حمراهی هست که شیئا فشیئا این حمره از طرف مشرق و از زیر جمع می‌شود، کم می‌شود اما نابود نمی‌شود، نزدیکی‌های استتار قرص حمره بالا آمده، انسان ابتداء فکر می‌کند حمره دارد از بین می‌رود اما نزدیکی‌های استتار قرص که می‌شود می‌بیند حمره بالا آمده و آن حمره، حمره مشرقیه است، ذهبت الحمرة عرفا یعنی ذهاب حمره بطور مطلق از جانب مشرق عرفی. و این خلاف فرمایش آقای خوئی است.

راجع به صحیحہ عبدالله بن وضاح هم که آقای خوئی حمل بر احتیاط در شبهه موضوعیه کرد که ما جواب دادیم.

بررسی روایت جارود

یک روایتی هست مناسب بود آقای خوئی مطرح کند. روایت جارود: قال لی ابو عبدالله علیه السلام یا جارود! ینصحن فلا یقبلون و اذا سمعوا بشیء نادوا به او حدثوا بشیء اضاعوه قلت لهم مسوا بالمغرب قليلا فترکوها حتی اذا اشتبک النجوم فانا الان اصلیها اذا سقط القرص.

مشهور: صدر روایت قرینه است بر تقیه بودن ذیل

این روایت گفته می‌شود که موافق با نظر مشهور است. امام می‌فرماید من به اصحاب گفتم مسوا بالمغرب قليلا، امر کردم که نماز مغرب را مقداری از شب تاخیر بیندازید ولی برخی از اصحاب آنقدر تاخیر انداختند تا ذهاب حمره مغریه شد، خطابه این کار را کردند، فانا الان اصلیها اذا سقط القرص، من الان دیگر هنگام سقوط قرص نماز مغرب می‌خوانم. گفته می‌شود که این صدر قرینه است بر این که این ذیل تقیه است. چون حدثوا بشیء اضاعوه، سخنی که به مردم می‌گویند این‌ها تقیه را مراعات نمی‌کنند، فاش می‌کنند سخنان من را، من مجبور می‌شوم عملاً از سخن خودم رفع ید بکنم و بخاطر تقیه نماز مغرب را هنگام غروب آفتاب بخوانم. گفته می‌شود که این ذیل قرینه است بر این که امام تقیتاً نماز مغرب را هنگام غروب آفتاب می‌خواند.

چون فانا الان یعنی بعد از این که حدثوا بشیء اضاعوه سخنی گفتم که موافق با تقیه نبود، این ها پخش کردند میان مردم، سمعوا بشیء نادوا به، سخنی را از من شنیدند عملی کردند، یعنی خلاف کتمان سر عمل کردند، یعنی سخنم خلاف تقیه بود که می گفتم مسوا بالمغرب قليلا، حالا کاری کردند، عامه حساس شدند به ما، من مجبورم نماز مغرب را هنگام غروب آفتاب بخوانم. که این را دلیل گرفتند بر زوال حمرة مشرقیه.

جواب: علاوه بر اشکال سندی، امام در مقام بیان نیست و لذا قابل حمل بر استحباب یا احتیاط

است

خب این هم مناسب است جواب بدهیم. جوابش این است که ممکن است امام از باب استحباب این امر را کردند، از باب احتیاط این امر را کردند، چون در مقام بیان که نیستند حضرت طبق این نقل که امرم امر وجوبی بود یا امر استحبابی. قلت لهم مسوا بالمغرب قليلا اما قرینه بود بر این که این امر امر استحبابی بود یا امر وجوبی؟ در مقام بیان این جهت نیست.

[سؤال: ... جواب:] حضرت نقل می کنند به اصحاب این جور گفتیم. بحث در مطلب دیگری است نه این که شما هم همان کار را بکنید تا بگویید این ظهور دارد در وجوب. یک نقل تاریخی است که امام می فرماید من به اصحاب گفتم مسوا بالمغرب قليلا. ... شاید اگر زرارہ نقل می کرد قرائنی بود در نقل زرارہ که دلیل بر استحباب یا احتیاط بود. امام در مقام بیان نیست. می فرمایند من به مردم این جور گفتم، مردم رفتند تا ذهاب حمرة مغربیه نمازشان را تاخیر انداختند. ... اگر زرارہ هم در مقام بیان نبود که جمیع خصوصیات روایت را نقل کند، روایت می شد مجمل. ... بله، حالا البته ظاهر اذا سمعوا بشیء نادوا به او حدثوا بشیء اضاعوه، این عبارت ظاهرش یعنی حرفی می زنند خلاف تقیه است، یعنی سخنانی را پخش می کنند که خلاف تقیه است و لکن از جهت دیگر منشأ سوء استفاده خطابیہ هم می شود. ... البته دیگه روایت ظهور در قول به سقوط قرص هم که ندارد که. فوقش ظهور ندارد در اعتبار زوال حمرة مشرقیه اما ظهور در ذهاب قرص ندارد، شاید امام از باب تقیه، انا الان، در یک فتره ای از باب این که دفع شبهه بشود، نمازشان را هنگام سقوط قرص می خواندند. ... مسوا بالمغرب قليلا مخالف تقیه بود اما فاش نکرده بودند این مطلب را، وقتی فاش

فرائض ۷۱۷

کردند و منشأ حساسیت شد، برای مبارزه با این حساسیت امام مجبور شدند طبق این توجیه ما نماز مغرب را هنگام سقوط قرص بخوانند. خطابه با افراط خودشان حساسیت را زیاد کردند.

و مهم این است که سند این روایت ضعیف است. این روایت جارود مشتمل بر مجهول است و سند، ضعیف است.

این راجع به کلام مرحوم آقای خوئی.

ما تا حالا دو طائفه از روایات را نقل کردیم، دلالت هر دو طائفه را قبول کردیم، دلالت طائفه اولی، مخصوصاً آن روایاتی که مثل روایت اسماعیل بن فضل هاشمی که می‌گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی المغرب حین یغیب الشمس حیث یغیب حاجبها، دلالتش بر این که استتار قرص کافی است و طائفه ثانیه هم دلالتش بر این که زوال حمره مشرقیه لازم است، ما دلالت هر دو دسته از روایات را فعلاً پذیرفتیم.

اما قبل از این که جمع‌بندی کنیم کلمات بزرگان را نقل داریم می‌کنیم. رسیدیم به کلام سوم که کلام مرحوم آقای بروجردی است.

کلام مرحوم بروجردی در توضیح روایت برید بن معاویه: مراد از غرب زمین، مناطقی است که

کرویت زمین مانع دید نیست

مرحوم آقای بروجردی قول مشهور را انتخاب کرده. خوب دقت کنید! فرموده است ظاهر روایت برید بن معاویه در طائفه ثانیه که می‌گفت اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها، ایشان فرموده می‌دانید یعنی چه؟ این روایت ظاهر در این است که با این که زمین کروی است اما یک مناطقی است اطراف ما که عرفاً با ما هم سطح هستند، شما دریا که بروید، با فاصله که نگاه می‌کنید می‌بینید یک کشتی از دور از غرب دارد می‌آید یا از شرق دارد می‌آید، یعنی به حدی رسیده است که کرویت زمین مانع دید نیست، اما زیاد که دور می‌شود این کشتی، حتی با چشم مسلح هم دیگر نمی‌توانید این کشتی را ببینید. چرا؟ برای این که از زوایه دید شما غائب شده، بخاطر کرویت زمین، دیگر هم افق با شما نیست. اما تا یک مقداری جلوتر هم‌افق با شماست، می‌توانید حتی چشم‌تان هم اگر خوب

نمی‌بیند با دوربین‌های قوی آن کشتی را ببینید. آن کشتی را که شما می‌بینید، غرب شما حساب می‌شود، غرب شما از آن مکانی که عرفا هم‌سطح با مکان شما است. روایت برید بن معاویه می‌گوید مراد از استتار قرص، غروب شمس این است که خورشید از آن کشتی هم که در جایی قرار گرفته است که قابل دید شما است، از آن کشتی هم غروب بکند. اذا غابت الحمرة من هذا الجانب، وقتی حمرة مشرقیه را شما نمی‌بینید این معنایش این است که این خورشید نه تنها از افق شما غائب شده است بلکه از افق غرب شما هم غائب شده است.

[سؤال: ... جواب:] شرق الارض خود شما، نسبت به آن کشتی، غرب الارض حساب کنید کشتی را، شما می‌شوید شرق او یا مهم نیست قبل از شما هم، شرق شما هم که واضح‌تر است خورشید از شرق غائب شده است اما هنوز از غرب شما قبل از زوال حمرة مشرقیه غائب نشده است. اگر زنگ بزنید به آن ناخدای کشتی، بگویید برادر! آیا خورشید را می‌بینی؟ می‌گوید بله می‌بینم. اما یک لحظه می‌گوید دیگر خورشید را نمی‌بینم. شما نگاه می‌کنید بالای سرتان می‌بینید غابت الحمرة من شرق الارض، غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق. این ملازم است با غروب خورشید من شرق الارض و غربها. غرب یعنی آن غربی که متساوی السطح هست عرفا با منطقه شما. اما شما نماز مغرب‌تان را می‌خوانید، خود آن ناخدای کشتی، خودش یک غرب دیگر دارد، او باید زنگ بزند به یک کشتی دیگر که در غرب است به او بگوید برادر! هر وقت خورشید از چشم تو ناپدید شد به من گزارش بده که نماز مغرب بخوانم و هلم جرا. روایت این را می‌گوید.

بعضی از تلامذه ایشان در تعلیقه عروه در تایید این فرمایش آقای بروجرودی فرمودند ممکن است آن روایت که می‌گفت مسوا بالمغرب قليلا فان الشمس تغيب من عندكم قبل ان تغيب من عندنا، همین را ممکن است بگوید. یعنی ما در غرب شما واقع شده‌ایم، الشمس تغيب من عندكم که در شرق ما هستید قبل ان تغيب من عندنا، موقعی شما نماز بخوانید که غابت الشمس من عندنا که در غرب شما هستیم اما خود ما چگونه؟ نه. خود ما هم صبر می‌کنیم تا خورشید در شهری که در غرب ما هست غروب کند. مسوا بالمغرب قليلا فان الشمس تغيب من عندكم که در یک مکان شرقی هستید، در یک شهری هستید که در شرق ما است، قبل ان تغيب من عندنا.

این جور جمع کردند بین روایات.

در تقریرات مرحوم آقای بروجردی هست، فرمودند این که در کلمات بعضی اعلام آمده که مراد از ذهاب حمره از مشرق ذهاب حمره از مشرق حقیقی است که مقارن با استتار قرص رخ می‌دهد این خلاف ظاهر است. شبیه همین فرمایش آقای خوئی را مثل این که کس دیگری هم گفته بوده. آدرس که می‌دهند به مرحوم آشیخ عبدالکریم حائری آدرس دادند در این تقریرات مرحوم آقای بروجردی با تقریرات مختلف. ولی آقای حائری که این جور نمی‌گوید. آقای حائری مثل مشهور سخن می‌گوید و مطالب ایشان را نقل خواهیم کرد. حالا یک قائلی بوده است. ایشان می‌گویند این خلاف ظاهر است. [ظاهر] ذهبت الحمرة این است که حمره بطور کامل از شرق زائل بشود.

جواب اول: برخی روایات کالنص است در کفایت استتار قرص

این فرمایش آقای بروجردی به نظر ناتمام می‌آید.

اولا: آن روایت اسماعیل بن فضل هاشمی که می‌گفت حیث یغیب حاجبها این عرفا کالنص است در این که کافی است ناپدید شدن ابروی خورشید. یعنی آن کمانه خورشید، همان محیط خورشید، کمانه بالای سر می‌شود حاجب شمس. چون هنگام غروب ما آن قرص خورشید را می‌بینیم، اطرافش تیره است، آن خط خورشید بالای سر خورشید می‌شود حاجب. یعنی تا او غائب شد نماز مغرب را می‌خواند پیغمبر. خب این را حمل کنیم بر زوال حمره مشرقیه؟ این عرفی است؟ قطعاً عرفی نیست.

جواب دوم: فاصله بین غروب آفتاب و زوال در شهرهای شرقی به مراتب بیشتر است از فاصله

غروب آفتاب بین شهرهای شرقی و غربی

ثانیا: جناب آقای بروجردی! فرمایش شما از نظر علمی هم مشکل دارد. فرق فاصله بین غروب آفتاب و زوال حمره مشرقیه حدودا یک ربع است، شما بزنید این تقویم را ببینید کدام شهر غربی ما که با ما در درجه دوری از خط استواء با ما مساوی است. ما حدودا سی و سه درجه و اندکی هستیم. حساب کنید مثلا

کرمانشاه. او هم در خط استواء با ما دقیقا از حیث درجه و آن ریز درجه، دقائق درجه با ما مساوی باشد، می بینید فاصله غروب آفتاب ما قطعا یک ربع نیست. بعضی از شهرهای غربی ما.

[سؤال: ... جواب:] کرمانشاه بیشتر نیست. حالا گیر ندهید به این مثال ها.

ولی قطعا هم کروی بودن زمین مانع دید است. از اینجا تا کرمانشاه این زمین کروییتش اگر مانع دید نیست پس چه جوری است که آفتاب برای ما غروب می کند ولی برای آن ها هنوز غروب نکرده؟ چند درجه بالای افق است. یک ربع قبل از غروب آفتاب می دانید آفتاب چقدر بالا است؟ یک ربع قبل از غروب آفتاب، دقت کنید! چقدر آفتاب با انتهای افق فاصله دارد؟ شما وقتی آفتاب غروب می کند می رود زیر افق شما، یک ربع قبل از غروب آفتاب کرمانشاه مثلا هست، چقدر آفتاب بالا است، این نشانه کروییت زمین است، آن وقت می توانیم بگوییم ما با آنجا تساوی سطح داریم؟ تساوی سطح به این معنا که اگر دوربین قوی می گذاشتیم، هیچ مانعی نبود، مثل دریا، ما می توانستیم کشتی را در آنجا ببینیم؟ قطعا این طور نیست. اگر این طور است پس چرا خورشید را نمی توانیم ببینیم بعد از غروب آفتاب خودمان در حالی که غروب آفتاب آن شهر غربی هنوز نشده است، یک ربع فاصله است.

قطعا ملازمه نیست بین آنچه که ایشان فرموده که زوال حمزه مشرقیه که یک ربع بعد از غروب آفتاب ما رخ می دهد با استتار قرص خورشید از یک شهر غربی که با شهر ما تساوی سطح دارد عرفا، یعنی کروییت زمین مانع دید بین شهر ما و شهر غربی نباشد. قطعا این طور نیست.

[سؤال: ... جواب:] یکسان بودن درجه نسبت به خط استواء؟ نه، این ربطی به تساوی سطح ندارد. تساوی سطح مربوط به خط طول زمین است؛ خط نصف النهار. یعنی با همان شهری که در دوری از خط استواء با هم مشترکیم، درجه ما به خط استواء سی و سه درجه و اندی هست، کرمانشاه هم فرض کنید همان مقدار از خط استواء دور است نه کمتر نه بیشتر. این را برای این می گویم که نزدیکی به خط استواء و دوری از خط استواء مؤثر است در این که شب زودتر برسد یا دیرتر برسد و لذا خط استواء خودمان را با این شهر غربی مساوی قرار می دهیم که فقط اختلاف و فاصله بین غروب آفتاب در شهر ما با غروب آفتاب در شهر غربی ناشی است از حرکت زمین و کروییت زمین نه چیز دیگر.

فرائض ۷۲۱

[سؤال: ... جواب:] ما قطعاً فاصله بین غروب آفتاب در شهر خودمان با زوال حمرة مشرقیه که حدوداً یک ربع الی بیست دقیقه است، در تابستان بیست دقیقه، در وضع فعلی حدوداً یک ربع، قطعاً بیشتر است از آن فاصله غروب آفتاب بین شهر خودمان و آن کشتی فرضی که در یک جایی هست در غرب ما که اگر دوربین قوی بگذاریم آن کشتی را می بینیم. قطعاً بیشتر است. برای این که درجات طول نهار را خود زمین شناس ها اندازه گیری کردند، گفتند هر درجه حدوداً صد کیلومتر است. این جور در ذهنم هست. درجات را به لحاظ خط زمان (طول) حساب می کنیم. تحقیق بکنید! اگر ما اشتباه می کردیم بعداً مطرح کنید. قطعاً فاصله ما کمتر است با آن کشتی فرضی، آن کشتی فرضی که می گوید من تا چند لحظه قبل که وارد نزدیکی های شهر شما بشوم، قابل دید نبودم بخاطر کرویت زمین، حالا دیگه قابل دید شدم، کرویت زمین مانع از این نیست که شما من را ببینید. اگر نمی بینید چون چشم تان ضعیف است، چون دوربین قوی ندارید و الا شکسته شدن خط کروی مانع دید شما نسبت به این کشتی فرضی نیست. معنای تساوی سطح این است. واقعاً آن کشتی فرضی به جایی برسد که تساوی سطح با ما داشته باشد خیلی باید نزدیک ما باشد. فاصله غروب آفتاب در مکان ما با غروب آفتاب در آن کشتی قطعاً کمتر از یک ربع است. شما می گوئید زنگ بزنید به آن ناخدای کشتی؟! آقا! ما با دستگاه های پیشرفته شما را می بینیم در دریا که هیچ مانعی جلوی ما نیست، تازگی هم می بینیم، شما در حال حرکتید، چند لحظه ای است که شما را می بینیم، قبلش نمی دیدیم، آیا شما آفتاب غروب کرده برای تان؟ اولش می گوید نه هنوز آفتاب غروب نکرده، اینقدر حرف می زنیم و پرحرفی می کنیم می گوید الان دیگه آفتاب غروب کرد، آفتاب ما هم غروب کرد. آقای بروجردی می گویند خب الحمدلله! شما اینجا صدق می کند اذا غابت الحمرة من هذا الجانب فقد غابت الشمس من شرق الارض که شما هستید، و غربها، غربها یعنی آن مکانی که متساوی السطح است با شما. قطعاً این طور نیست. قطعاً زوال حمرة مشرقیه تاخیرش بیشتر است. و این را هم می توانید تجربه کنید، می توانید سؤال کنید.

خب این راجع به فرمایش آقای بروجردی که به نظر ما این توجیه درست نبود و حل مشکل تعارض نتوانست بکند.

[سؤال: ... جواب:] توجیه ما از غابت الشمس من شرق الارض و غربها همان توجیهی است که بعد در کلام آقای حائری هم خواهد آمد که می‌گوید غابت الشمس من شرق الارض و غربها یعنی از غرب، خورشید غائب شده، غرب شما، بگذارید اثر خورشید از شرق هم غائب بشود. این خلاف فرمایش آقای بروجردی است ها! آقای بروجردی می‌گویند خورشید از شرق غائب شده است بگذارید از آن غرب، از آن کشتی فرضی که آخرین نقطه در غربی است که متساوی السطح است با شما، بگذارید خورشید از آن کشتی هم که در غرب شما است غائب بشود، تا شما نماز مغرب بخوانید و آن، هنگام زوال حمزه مشرقیه شما است. ما می‌گوییم نه برعکس. خورشید از غرب زمین غائب شده، چون نمی‌بینیم، بگذارید خورشید از شرق زمین هم آثارش پنهانش بشود، آن شعاعی که در مشرق شما ایجاد می‌کند او هم از بین برود تا دیگر با خیال راحت بگوییم اینقدر خورشید دور شده است از افق ما که از نظر شارع هم صدق کند غابت الشمس من شرق الارض و غربها و لو عرف غروب شمس را زودتر از این می‌داند. این توجیه ما بود.

[سؤال: ... جواب:] قطعاً زودتر غروب می‌شود در آن غرب نقطه هم‌سطح ما. ... من دقیق نمی‌دانم ما چند درجه اختلاف باشد امکان دید داریم. ... شما باید حساب کنید، شمال و جنوب را در نظر بگیرید، فقط از شرق به غرب، از غرب به شرق که خط استواء را در نظر بگیرید، رابطه این دو شهر با خط استواء دقیقاً مساوی باشد فقط فرق‌شان در خط زمان است، در خطوط طول است، یعنی خط نصف النهار که این‌جور حساب کنید. حالا بررسی کنید.

کلام چهارم هم کلام مرحوم آقای حائری است. کلام پنجم هم مربوط به مرحوم نائینی است. این دو کلام را هم بگوییم، چون بحث، بحث مهمی بود زمینه تفصیل در بحث داشت، ما کلمات این بزرگان را متعرض شدیم و بعد نتیجه‌گیری می‌کنیم ان‌شاءالله.

کلام مرحوم حائری در جمع بین روایات: روایات زوال حاکم و مفسر روایات استتار است

کلام چهارم کلام مرحوم آشیخ عبدالکریم حائری است. ایشان فرموده است ما اشکال ندارد که لفظ غروب شمس را بگوییم دلیل حاکم داریم. روایات طائفه ثانیه می‌گوید غروب الشمس مراد آن معنای عرفیش

فرائض ۷۲۳

نیست. مراد از غروب الشمس در کلام شارع هم پنهان شدن جرم خورشید است هم نابودی اثر خورشید است در شرق.

جواب اول: روایات استتار مفسر است که مراد، اماریت زوال است

بعد ایشان می گوید ان قلت لم لایعکس؟ بیاید بگویید روایات طائفه اولی که می گوید اذا غابت الشمس دخل وقت صلاة المغرب قرینه می شود روایت طائفه ثانیه را حمل کنیم بر حکم ظاهری بر این که اماره در فرض شک در سقوط قرص ذهاب حمرة مشرقیه است، چون خیلی جاها مانع بود، کوه بود، ابر بود، احراز سقوط قرص از افق مشکل بود، گفتند اماره آن ذهاب حمرة مشرقیه است.

پاسخ: اغلب روایات زوال مانع از حمل بر اماریت است

ایشان در جواب می گوید اغلب این روایات طائفه ثانیه اباء دارند از حمل بر اماریت. ظاهرش این است که اذا ذهب الحمرة من هذا الجانب، فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها ظاهرش تقارن است نه اماریت ذهاب حمرة.

و لذا ما روایات طائفه ثانیه را حاکم قرار می دهیم بر آن روایاتی که تعبیر به غروب شمس کرده.

جواب دوم: روایات استتار به مراتب بیشتر است از روایات زوال

و اینی هم که کسی بگوید آقا! این همه روایت راجع به این که غروب شمس وقت نماز مغرب است، همه این ها خلاف ظاهر در آن مرتکب بشویم؟ شبیه آن اشکالی که بعضی ها می کنند. می گویند مثلاً ده تا عام داریم، یک خاص، حالا یک عام یک خاص، خب می گوییم از این یک دانه عام خلاف عموم اراده شده، ده تا عام با یک خاص نیمه وجبی، ده تا عام درست و حسابی را ما می تخصیص بزنیم؟ این عرفی است؟ این اشکال در اصول مطرح شده ها! یعنی می گویند این جمع، عرفی نیست که ده تا خلاف ظاهر را ما مرتکب بشویم بخاطر یک عمل به خاص. قوت پیدا می کند عموم با تکرار. اینجا هم بعضی ها ممکن است بگویند آقا! این همه روایت راجع به غروب شمس بدون قرینه، این ها را همه توجیه کنیم مراد غروب شمس است به مرتبه عالیه آن؟ این عرفی نیست.

پاسخ: روایات زوال در مقدار مانند روایات استتار است

ایشان جواب می‌دهد که روایات طائفه ثانیه هم زیاد است. اگر روایات طائفه اولی هم زیاد است خب روایات طائفه ثانیه هم زیاد است. ما از یک ظهور دست از ده تا ظهور برداشتیم. فرض کنید بخاطر ده تا ظهور ما توجیه کردیم ظهور روایات طائفه اولی را.

جواب سوم: برخی روایات کالنص است در کفایت استتار قرص

بله، ایشان فرموده بعضی از روایات طائفه اولی قابل توجیه نیستند. سقط القرص، غاب کرسیها، متی یغیب قرصها قال اذا نظرت الیه فلم تره، این که قابل توجیه نیست که. یا صحیحه زراره که می‌گوید وقت المغرب اذا غاب القرص فان رأیته بعد ذلک و قد صلیت اعدت الصلاة. خب این که نمی‌سازد که بگوییم زوال حمرة مشرقیه. خب زوال مشرقیه بشود که اشتباه نمی‌شود که. می‌گوید وقت المغرب اذا غاب القرص فان رأیته بعد ذلک و قد صلیت اعدت الصلاة. روایت ابان بن تغلب مگه نمی‌گفت امام صادق موقعی نماز خواند و قد کنا نری شعاع الشمس، اشعه خورشید را بالای سرمان می‌دیدیم، فقط خورشید غائب شده بود. یا اسماعیل بن فضل هاشمی: کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی المغرب حین تغیب الشمس حین یغیب حاجبها. این را مگر می‌شود حمل کرد بر ذهاب حمرة مشرقیه؟ تا ابروی خورشید می‌رفت زیر پیغمبر شروع می‌کرد نماز مغرب خواندن. این را حمل کنیم بر یک ربع دیرتر، موقع زوال حمرة مشرقیه؟ یا روایت محمد بن یحیی خثعمی، می‌گوید پیغمبر نماز می‌خواند، نافله هم می‌خواندند دیگه مسلمان‌ها، چهار رکعت نافله هم می‌خواندند، بعد می‌رفتیم حدودا نهصد متر، نصف میل، به منازل مان که می‌رسیدیم، می‌دیدیم جای تیرهای مان را که زده بودیم به دیوار. یعنی هوا روشن بود.

پاسخ: این روایات بخاطر امارات تقیه، حمل بر تقیه می‌شود

ایشان می‌فرماید درست است، قبول دارم این روایات را من توجیه نمی‌کنم. فقط این روایات اصالة الجد در آن محکم نیست. چرا؟ برای امارات تقیه در آن هست. لابد یک اماره همانی است که گفت و کنا ندعوا علیه و

فرائض ۷۲۵

نقول هذا من شباب اهل المدينة، یکی هم همین روایت جارود: اذا سمعوا شیئا نادوا به او حدثوا بشيء اضاعوه. بابا! اسرار ما را فاش می کنند این ها.

یکی از اصحاب خیلی بزرگوار امام صادق ظاهرا علیه السلام یک تقاضایی از حضرت داشت که مطالب را به ما بفرمایید یا متصدی امامت بشوید، قیام به امر بکنید، الان جزئیات یادم نیست، امام فرمود که شما اسرار ما را فاش می کنید، آیا چیزی هست به شما گفته باشم به کسی نگفته باشید؟ عرض کرد نه. هر چی شما فرمودید من رفتم گفتم. این جوری بوده.

این راجع به این روایت.

بعد ایشان می فرماید با وجود این تصریح در این روایات بر تقیه دیگر عرف حمل می کند این روایات را بر اصالة الجدة؟ ابدأ. روایت محمد بن یحیی خثعمی را هم می گوید چه تنافی دارد؟ بعد از ذهاب حمرة نماز مغرب را می خواندند، نافله را هم می خواندند نهصد متر راه مگه چیه؟ خیلی برای تان سخت است نهصد متر راه از بس با ماشین رفتید این ور آن ور. نهصد متر راه می رفتند موضع سهام شان را می دیدند تجربه کنید! با ذهاب حمرة تنافی ندارد.

و لذا ایشان می گوید اقوی قول مشهور است.

این هم کلام ایشان. آخرین کلام، کلام مرحوم نائینی است ان شاء الله روز شنبه دنبال می کنیم.

جلسه ۶۹

شنبه - ۹۵/۱۱/۳۰

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

آخرین کلام راجع به بحث این که آیا اول وقت نماز مغرب استتار قرص است یا زوال حمرة مشرقیه کلام مرحوم نائینی است.

جمع مرحوم نائینی بین روایات: روایات استتار قرص، پنج دسته هستند و قابل جواب

مرحوم نائینی فرموده است که به نظر ما حق با مشهور است که وقت نماز مغرب زوال حمزه مشرقیه است و روایاتی که بر خلاف این مطلب دلالت می‌کند، این‌ها پنج طائفه هستند که از این‌ها جواب می‌دهیم.

طائفه اولی (وقت مغرب غیبوت شمس است): روایات زوال مفسر این روایات است چون حمزه

مشرقیه از توابع قرص شمس است

طائفه اولی آن روایاتی است که می‌گوید وقت المغرب اذا غابت الشمس.

این طائفه تفسیر شدند در روایات طائفه زوال حمزه مشرقیه که اذا غابت الحمزه من هذا الجانب یعنی من المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها. و این روایت که روایت برید بن معاویه هست، تفسیر کرده است مراد از غروب شمس را به این که غروب کند خورشید از شرق زمین و غرب زمین که معیارش این است که اثر خورشید در شرق هم ناپدید شود؛ حمزه مشرقیه از بین برود. و این یک بیان عرفی است. ما قبول داریم ظهور غروب شمس در استتار قرص است ولی اگر شارع تفسیر کند غروب الشمس را به این مرتبه خاصه، این خلاف فهم عرفی نیست. چون حمزه مشرقیه از توابع قرص خورشید است. قرص خورشید در یک محلی از افق هست و لو ما نمی‌بینیم ولی در یک محلی از افق هست که ایجاد حمزه در مشرق کرده است، عرف عام می‌گوید ما که در غرب، خورشید را نمی‌بینیم، ابر هم که نیست، کوه هم که نیست، پس همین مصداق غربت الشمس است ولی شارع تفسیر کرده؛ فرموده نه، هنوز این خورشید در افق وجود دارد و لو از دید شما پنهان شد و از نظر علمی زیر افق قرار گرفت ولی هنوز چون تاثیر می‌گذارد در شرق، ایجاد حمزه مشرقیه می‌کند از نظر من شارع غروب شمس نیست. این مشکلی ندارد.

طائفه ثانیه (روایت عدم تمسیه امام علیه السلام): مراد از غروب، غروب از شرق و غرب زمین

است

طائفه ثانیه: طائفه ثانیه آن روایتی است که دارد که امام علیه السلام فرمود صبحی رجل کان یمسی بالمغرب و كنت انا اصلی المغرب اذا غربت الشمس، فقال لی الرجل ما یمنعک ان تصنع مثل ما اصنع؟ فان الشمس قد تطلع علی قوم قبلنا و تغرب عنا و هی طالعه علی قوم آخرین بعد فقلت انما علینا ان نصلی اذا وجبت الشمس عنا و علی اولئک ان یصلوا اذا غربت الشمس عنهم.

فرائض ۷۲۷

ایشان فرموده است که این طائفه هم به نظر ما تفسیر می‌شود با روایات زوال حمرة مشرقیه. می‌گوییم مراد از یمسی بالمغرب که امام در مقابل او فرمود من هنگام غروب آفتاب نماز می‌خواندم این بود که بعد از زوال حمرة مشرقیه نماز می‌خواند چون اول شب زوال حمرة مشرقیه است در نظر شارع، آن رجل از اول شب که شرعا زوال حمرة مشرقیه است باز تاخیر می‌انداخت و می‌گفت هنوز خورشید بر برخی در غرب ما غروب نکرده است. این طائفه هم قابل تفسیر است. یمسی بالمغرب را که امام نهی کرد فرمود نخیر من تمسیه نمی‌کنم به مغرب من به مجرد غروب آفتاب نماز می‌خوانم می‌گوییم یعنی به مجرد غروب آفتاب من شرق الارض و غربها یعنی هنگام زوال حمرة مشرقیه امام نماز می‌خواند اما آن شخص از این هم تاخیر می‌انداخت.

طائفه سوم (حکایت نماز امام علیه السلام در وقتی که شعاع شمس دیده می‌شد): این روایت به

قرینه بیان شعار عامه در آن، حمل بر تقیه می‌شود

طائفه ثالثه آن طائفه‌ای است که حکایت می‌کند از فعل امام علیه السلام که روایت ابان بن تغلب است و جماعتی که می‌گفتند دیدیم شعاع شمس هنوز بود، اما شخصی نماز مغرب می‌خواند فکنا ندعو علیه و نقول هذا من شباب اهل المدينة فلما اتينا اذا هو جعفر بن محمد عليهما السلام. بعد حضرت فرمود اذا غابت الشمس فقد دخل الوقت.

مرحوم نائینی فرموده این طائفه ثالثه قابل توجیه نیست. تنها راه این است که حمل بر تقیه بکنیم. چون خود روایت قرینه دارد بر این که نماز قبل از زوال حمرة مشرقیه شعار عامه بوده و لذا این‌ها فکر کردند که امام علیه السلام من شباب اهل المدينة یعنی من اهل السنة و لذا تقیه از این روایت می‌بارد.

طائفه چهارم (غروب شمس یعنی استتار کرسی): روایت به قرینه تکرار سؤال حمل بر تقیه

می‌شود

طائفه رابعه آن روایاتی است که صریح بیان کردند که غروب شمس یعنی استتار کرسی شمس؛ استتار قرص شمس. و آن روایت مرسله علی بن حکم هست که: قال اذا غاب کرسیها قلت و ما کرسیها قال قرصها قلت و ما قرصها؟ قال اذا نظرت اليه فلم تره.

ایشان می‌فرماید این روایت را هم ما نمی‌توانیم توجیه کنیم و لکن می‌گوییم خود این که در این روایت امام علیه السلام در مقابل تکرار سؤال سائل قرار گرفته و به دنبال فرار از جواب هست امام، آخرش مجبور شد بفرماید اذا نظرت الیه فلم تره، این قرینه است بر این که امام در مقام تقیه بوده؛ مجبور شد تا آخر، جواب بدهد و الا نمی‌خواست جواب بدهد.

بعد ایشان می‌فرماید احتمال هم دارد اذا نظرت الیه، ضمیر برگردد، اذا نظرت الی الشمس بتوابعها که یکی ذهاب حمره است. اذا نظرت الیه یعنی الی القرص بتوابعه. نگاه کنی به قرص هم به غرب نگاه کنی ببینی قرص نیست، هم به شرق نگاه کنی ببینی اثر قرص هم نیست. ولی می‌گوید این انصافاً خلاف ظاهر است. بهترین توجیهی که ما می‌کنیم این است که بگوییم قرینه بر این است که امام در حال تقیه بوده این جواب را داده و الا از اول معلوم می‌شود امام نمی‌خواست جواب بدهد. سؤال سائل آنقدر تکرار شد امام مجبور شد آخر جواب بدهد.

طائفه پنجم (وقت مغرب از غروب تا سقوط شفق است): زوال، مرتبه‌ای از غروب شمس است

طائفه پنجم ایشان می‌فرماید آن‌هایی است که می‌گویند وقت المغرب ما بین غروب الشمس الی سقوط الشفق.

که این هم به نظر ما قابل تفسیر است. تفسیر می‌کنیم غروب شمس را به مرتبه‌ای از غروب شمس که زوال حمره مشرقیه است.

بعد ایشان می‌گویند محصل مطالب ما این شد که ما هیچ معارضه‌ای بین روایات نمی‌بینیم. روایات طائفه اولی که دال است بر این که کفایت می‌کند استتار قرص، ما بین روایات القابله للتفسیر و روایات ظاهره فی التقیه. برخی از این روایات قابل تفسیر هستند، برخی از این روایات قابل تفسیر نیستند مثل آن که حکایت فعل امام صادق علیه السلام می‌کرد ولی قرینه بر این که در مقام تقیه هست، در آن وجود دارد. و لذا نوبت نمی‌رسد به اجراء اصالة الجدل در این سری از روایات تا بعد بخواهد تعارض کند با طائفه دال بر زوال حمره مشرقیه.

در فرض استقرار تعارض، روایات زوال، مخالف عامه است و مقدم است

فرائض ۷۲۹

بعد ایشان فرموده است که اگر کسی اصرار کند، بگوید نه آقا، اصالة الجد در روایات استتار قرص محکم است و توجیه آن به این که مراد از استتار قرص، استتار قرص است بما له من التوابع که ذهاب حمرة مشرقیه است، این توجیه عرفی نیست [ایشان در جواب می گوید] ما ترجیح می دهیم این روایات زوال حمرة مشرقیه را، چون مخالف عامه است.

نفرمایید ترجیح به مخالفت عامه در مقبوله عمر بن حنظله در رتبه متاخره است از ترجیح به صفات راوی، اول امام فرمود: اعدلهم، اصدقهم، ببین کدامیک از این دو راوی افقه هستند، اصدق هستند، اعدل هستند، قول او را اخذ کن، بعد اگر هر دو مساوی بودند در صفات، آخرش رسید به این که خذ بما خالف العامة.

ایشان در جواب می گوید ما قبول داریم ولی بیایید تطبیق کنید بر مقام، هر کدام دسته از روایات رواتشان عدول هستند، فقیه هستند. این طور نیست دسته اول که دال بر کفایت استتار قرص است، رواتشان افقه باشند، اعدل باشند، اصدق باشند. این طور نیست. و لذا طائفه دال بر زوال حمرة مشرقیه حجت است. این نظر مرحوم نائینی.

قول مختار: حق با مشهور است و شارع استتار قرص در روایات را در روایات دیگر تفسیر به

زوال کرده

به نظر ما در مجموع و لو برخی از استدلال های مرحوم نائینی و همین طور مرحوم محقق همدانی، مرحوم آشیخ عبدالکریم حائری، مرحوم آقای بروجردی قابل اشکال بود اما اصل مدعای این بزرگان به نظر ما تمام است. و ظاهر این است که قول مشهور درست است که وقت صلاة المغرب زوال الحمرة المشرقية. چرا؟ برای این که روایات استتار قرص یک سری شان که قابل تفسیر است. مثل همان اذا غابت الشمس، اذا سقط القرص. این ها قابل توجیه است. شارع تفسیر کرده استتار شمس را که مراتب دارد، یک مرتبه آن مرتبه ای است که عرف به آن اکتفاء می کند، قبول اما امام تفسیر کرده فرموده مراد ما از استتار شمس در

احکام شرعیه این مرتبه از استتار شمس است: اذا غابت الحمرة من هذا الجانب فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها. چطور این، لسان تفسیر ندارد؟

و عرف هم امتناع نمی‌کند از این مطلب. ببینید! گاهی یک تفسیر خلاف ارتکاز عرف است. عرف اباء می‌کند از قبول این تفسیر مگر نص خاصی بیاید تعارضی نباشد، عرف بپذیرد. اما عرف اباء نمی‌کند از پذیرش یک تفسیر به نحوی که جمع عرفی می‌شود. یعنی به عرف این دو دسته را از روایات بدهید، از یک طرف بیایید بگویید که امام در صحیحہ عبدالله بن سنان فرموده وقت المغرب اذا غربت الشمس فغاب قرصها، صحیحہ زراره دارد که اذا غابت الشمس دخل الوقتان المغرب والعشاء، معتبره ذریح دارد وقت المغرب اذا سقط القرص، این مطالب را از روایات بگذارید در کنار این که در روایت برید بن معاویه آمده: اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها، یا در کنار مرسله ابن ابی عمیر بگذارید: وقت سقوط القرص ان تتفقد الحمرة من المشرق فاذا جازت قمة الرأس فقد وجب الافطار و سقط القرص، یا در کنار مرسله ابن اشیم بگذارید: وقت المغرب اذا ذهب الحمرة من المشرق، یا در کنار موثقہ یونس بن یعقوب بگذارید: متى الافاضة من عرفات؟ قال اذا ذهب الحمرة من جانب الشرقي، انصاف این است که عرف جمع می‌کند بین این دو دسته از روایات. می‌گوید معلوم می‌شود مراد شارع از غروب این مرتبه از غروب است. مثل این می‌ماند که عرف ابتداء روز را طلوع آفتاب بداند، حالا اگر کسی بیاید بگوید نه، هوا که روشن شد، روز شده، می‌گوییم خب نظر این آقا این است که روز از زمانی شروع می‌شود که هوا روشن بشود یا از طلوع فجر روز شروع می‌شود، امتناع نمی‌کند عرف در مقام جمع عرفی از پذیرش این تفسیر.

روایات صریحه در کفایت استتار قرص، ضعیفہ السند هستند

بله، در این طائفه دال بر کفایت استتار قرص، یک سری روایات بود حملش بر این که مراد مرتبه خاصه‌ای است از غروب آفتاب ممکن نبود، ولی نوعاً این‌ها ضعیف السند است. یکی مرسله علی بن حکم است که می‌گفت: اذا نظرت اليه فلم تره. که سنداً ضعیف است؛ مرسله است.

فرائض ۷۳۱

روایت دوم روایت ابان بن تغلب است که دیدیم امام قبل از ذهاب شعاع شمس نماز مغرب می‌خواند. آن هم که سندش ضعیف است.

[سؤال: ... جواب:] خب این مرسله است؛ سقط شده آنجا. ما که سند این روایت را ذکر کردیم مرسله است؛ عمن حدثه. عمن حدثه را اگر یک جای دیگر نگفته باشد معلوم می‌شود سقط شده. چون نمی‌شود که علی بن حکم یک جا با واسطه نقل کند این روایت را، یک جا بی واسطه از امام شنیده باشد، هم عمن حدثه باشد هم از خود امام مستقیم شنیده باشد. این محتمل نیست عادتاً که علی بن حکم با یک متن، با یک لفظ، هم یک جا با واسطه از امام نقل کند عمن حدثه یک جا از خود امام بشنود و نقل کند. این مسلم یک سند بیشتر نیست. لااقل شبهه ارسال دارد.

روایت امالی صدوق هم که مشتمل است بر مجاهیل که گفت که ابان بن تغلب و جماعتی گفتند که دیدیم امام قبل از شعاع شمس نماز مغرب می‌خواند.

روایت سوم موثقه سماعه است، سندش خوب است. ولی این موثقه سماعه می‌گوید ما خوف داشتیم که خورشید خلف الجبل باشد، امام فرمود که لیس علیکم صعود الجبل، لازم نیست بروید بالای کوه نگاه کنید ببینید خورشید پشت کوه هست یا نیست. به قول صاحب حدائق این قابل التزام نیست. او هم که می‌گوید غروب الشمس می‌گوید غروب الشمس عن الالفق نه استتار شمس خلف الجبل.

این که آقای خوئی فرمودند شاید یک اماره شرعیه بوده بر استتار شمس از افق، کدام اماره شرعیه؟ اگر اماره شرعیه بود که ذکر می‌کرد. می‌گوید انا ربما صلینا و نحن نخاف ان تكون الشمس باقیه خلف الجبل قال لیس علیکم صعود الجبل. در روایت ذکر نشده اماره بر استتار شمس از افق. روایت می‌گوید ما نمازمان را گاهی می‌خوانیم نگرانیم که خورشید پشت کوه باشد امام می‌فرماید لازم نیست بروید بالای کوه.

خود این لیس علیکم صعود الجبل خلاف متسالم علیه است. برای این که اگر خوف داریم خورشید پشت کوه است باید انتظار بکشیم مطمئن بشویم که پشت کوه نیست، امام در این روایت بفرمایند لیس علیکم صعود الجبل؟ این قابل التزام نیست. یک وقت می‌گویند که اذانهم حجه، این که در روایت نیست. می‌گوید

لیس علیکم صعود الجبل یعنی آن مؤذن هم لازم نیست برود پشت کوه را نگاه کند، تا دید که خورشید نیست اذان بگوید، قابل التزام نیست.

این روایت سوم هم که سندش خوب است ولی مضمونش قابل التزام نیست. بقیه روایات به نظر ما همه‌اش قابل حمل بر زوال حمرة مشرقیه است. حتی آن روایت صحیحہ اسماعیل بن فضل هاشمی که می‌گفت که کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی المغرب حین تغیب الشمس حیث یغیب حاجبها. حیث یغیب حاجبها خب اما متی یغیب حاجبها؟ آن زمانی پیامبر نماز می‌خواند که خورشید غروب می‌کرد و حاجب خورشید غائب می‌شد یعنی خورشید دیده نمی‌شد اما کی خورشید دیده نمی‌شود؟ خب شارع تفسیر کرده، گفته زمانی که ذهاب حمرة مشرقیه بشود.

[سؤال: ... جواب:] چرا خلاف نص است؟ ... حیث یغیب حاجبها، یعنی صبر نمی‌کرد حمرة مغربیه زائل بشود. چرا این جور معنا نمی‌کنید؟ به مجرد استتار شمس نماز مغرب می‌خواند، دیگه نافله نداشت قبل از نماز مغرب که صبر کند بر خلاف نماز ظهر. نماز ظهر صبر می‌کرد تا دو هفتم شاخص سایه زیاد بشود بعد نماز ظهر می‌خواند. پیغمبر نماز مغرب‌شان را همان ابتداء وقت می‌خواندند، ابتداء وقت را روایات دیگر تفسیر کرده. ... ما عرض‌مان این است که جمع عرفی دارد این روایت با روایات دیگه. ... حین یغیب حاجبها تفسیر کرده در روایات دیگر که غروب شمس و غیوبت حاجب شمس به این است که ذهاب حمرة مشرقیه بشود. قابل تفسیر است. وقتی روایات زوال حمرة مشرقیه صریح است در این که ذهاب حمرة لازم است، همان صحیحہ عبدالله بن وضاح، خب اگر بناء بود استتار قرص کافی باشد، طرف که گفته بود که یتواری الشمس، آقای سیستانی نقل کردند یتواری عنا الشمس، عنا ندارد روایت، یتواری القرص و یقبل اللیل و یزید اللیل ارتفاعا و یؤذن عندنا المؤذنون. خب این صریح است در این که یعنی استتار قرص شده. امام می‌فرماید اری لک ان تنتظر و تاخذ بالحائطه لدینک.

ما به نظرمان جمع عرفی بین این روایات معتبره از طائفه اولی با روایات طائفه ثانیه که در بین این‌ها روایات معتبره هست، علاوه بر این که تواتر اجمالی هم دارند، همین است که بگوییم زوال حمرة مشرقیه لازم است.

فرائض ۷۳۳

ثانیا: بر فرض بگوئید این جمع شما عرفی نیست، اما جمع دیگران چطور؟ جمع مرحوم آقای خوئی عرفی است؟ که حمل می کند ذهاب حمره را در روایات طائفه ثانیه بر آن ذهاب حمره ای که مقارن با استتار قرص است. اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها بگوئیم می خواهد بگوید یعنی خورشید را در افق نبینی، این دیگه نیاز داشت به این طول و تفصیل صحبت کردن؟ ما یا این جمع مشهور [را] عرفی می دانیم و می گوئیم قرینه می شود روایات طائفه ثانیه بر این که روایات معتبره طائفه اولی حمل بشود بر مرتبه خاصه ای از استتار شمس و یا لاقط جمع های دیگر را عرفی نمی دانیم مثل این جمع آقای خوئی که ذهاب حمره را فرض کرده ذهاب بعض الحمرة که مقارن با استتار قرص است و یا جمعی که برخی کردند، حمل بر علامیت، خب این خلاف مفاد این روایات است. صحیحه عبدالله بن وضاح این است که ما می دانیم خورشید غروب کرده است، یتواری القرص، بگوئیم نه مراد این است که شاید پشت کوه است، خب اگر نگران پشت کوه بود باید می گفت، باید می گفت و نخاف ان یکون خلف الجبل. همچون چیزی را نگفت. چطور ما صحیحه عبدالله بن وضاح را حمل کنیم بر علامیت ذهاب حمره مشرقیه؟ با این که استتار قرص در روایت فرض شده به نظر عرفی و یقبل اللیل و یزید اللیل ارتفاعا، امام فرمود که و تاخذ بالحائطه لدینک یعنی دینت را دورش دیوار بکش، حفظ کن نه این که احتیاط کن در شبهه موضوعیه استتار قرص. این عرفی نیست. و یا آن روایت برید بن معاویه: اذا غابت الحمرة من الشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها، من شرق الارض و غربها، خب اگر علامت و معیار غروب شمس است دیگه من شرق الارض و غربها امام فرمود؟ می فرمود کل ما غابت الحمرة من المشرق فقد غربت الشمس. فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها، این قیده برای چه؟ این قیده می خواهد بگوید غروب شمس به تنهایی کافی نیست. غروب شمس من شرق الارض و غربها لازم است.

و لذا یا جمع ما را که جمع موافق مشهور است که حمل روایات استتار شمس و حتی این روایت حتی یغیب حاجبها بر مرتبه خاصه ای از استتار که مقارن است با زوال حمره مشرقیه عرفی می دانید، فهو، یا عرفی نمی دانید، جمع های دیگر هم عرفی نیست.

[سؤال: ... جواب:] حمل طائفه ثانيه بر استحباب هم عرفی نیست. أری لك ان تنتظر و تاخذ بالحائطه لدینک، دینت را حفظ کن، این قابل حمل بر استحباب است؟ این که روایت بگوید اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها این عرفا قابل حمل بر استحباب است؟ این دارد بیان وقت می کند، می گوید غروب شمس من شرق الارض و غربها با ذهاب حمرة است. یا مرسله ابن ابی عمیر که سقوط القرص ان تتفقد الحمرة و تنتظر حتی تذهب الحمرة من فوق رأسك این قابل حمل بر استحباب هست؟ قطعاً قابل حمل بر استحباب نیست.

و لذا یا جمع عرفی ما می پذیرید که حمل کنید روایات استتار شمس را بر مرتبه خاصه ای از استتار که مقارن است با زوال حمرة مشرقیه و یا این که تکافؤ می کنند در دلالت این دو طائفه از روایات و جمع عرفی ندارند. وقتی جمع عرفی نداشتند نوبت می رسد به ترجیح به مخالفت عامه. چون تسالم عامه بر کفایت استتار قرص است. طائفه ثانيه که می گوید زوال حمرة مشرقیه می شود مخالف تسالم عامه. و ترجیح ما می دهیم طائفه ثانيه را بر مخالفت عامه.

در کتاب مبانی منهاج الصالحین فرمودند که ما روایات ترجیح به مخالفت عامه را هیچکدامش را سنداً تمام نمی دانیم و همین طور ترجیح به موافقت کتاب را. تنها ترجیح معتبر احديث است. آن خبری که از امام اخیر صادر بشود، او مقدم است بر آن معارض هایش که از امام سابق صادر شده است.

حالا روایاتی هست که می گوید خذ بالآخر و یا صحیح محمد بن مسلم می گوید ان الحديث ينسخ كما ينسخ القرآن. معنایش این است که حدیث متاخر ناسخ حدیث متقدم است؛ به او اخذ کنید.

[سؤال: ... جواب:] نخير. ترجیح به احديث درست نیست. مگر روایت داشته باشیم که ما در اصول در این روایات مناقشه کردیم. حالا اینجا که ترجیح به احديث مورد ندارد چون کدام روایت احداث است؟ این معلوم نیست. در هر دو طائفه ما روایاتی داریم که مشخص نیست که کدامیک احداث است؟ در کل نمی شود تعیین کرد که روایات طائفه اولی احداث است یا روایات طائفه ثانيه. مهم این نکته است که ایشان فرموده ادله ترجیح به مخالفت عامه سنداً ضعیف است.

فرائض ۷۳۵

خب ایشان طبق مبانی رجالی خودش صحبت کرده. روایت مقبوله عمر بن حنظله که می‌گوید خذ بما خالف العامة، ما خالف العامة ففیه الرشاد، ایشان می‌گوید خب عمر بن حنظله توثیق ندارد. روایت قطب راوندی که ما وافق اخبار العامة فیترک و ما خالف اخبار العامة فیؤخذ، او هم که ایشان می‌گوید سندش ضعیف است چون در سندش السید ابوالبرکات است. سید ابوالبرکات توثیق ندارد. فقط صاحب وسائل تعریفش کرده. صاحب وسائل هم که از متاخرین است تعریف صاحب وسائل اعتبار ندارد. و همین‌طور بقیه روایات ترجیح به مخالفت عامه را ایشان سنداً مناقشه می‌کند.

تأمل بکنید یک مختصری بحث می‌کنیم وارد بحث بعدی می‌شویم ان شاء الله.

جلسه ۷۰

یک‌شنبه - ۹۵/۱۲/۰۱

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله في الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين.

بحث راجع به نظر مختار در رابطه با تعارض بین دو طائفه از روایات بود.

طائفه اولی دلالت داشت بر کفایت استتار قرص، طائفه ثانیه دلالت داشت بر لزوم زوال حمزه مشرقیه. ما دیروز گفتیم روایات صریحه در طائفه اولی ضعیفه السند است و روایات صحیحه در آن قابل حمل است بر یک مرتبه‌ای از استتار خورشید. شبیه این که می‌گویند غاب الشمع، ظهور عرفیش این است که ما شمع را نبینیم ولی اگر مولى بگوید که مراد از غیوبت شمع، غیوبت جرم شمع همراه با آن شعاعش هست، این قابل قبول است. اینجا هم بگوییم مراد از غروب شمس، غیوبت شمس، غیوبت شمس است بما له من الضوء المنتشر فی المشرق. این قابل قبول است.

مرسله علی بن حکم، صحیحه و صریحه است در این که استتار قرص کافی است

اما مراجعه که کردیم بعد از این که آقایان دیروز اشاره کردند این روایت علی بن حکم که ما تعبیر کردیم مرسله، این در کتاب امالی صدوق مسندا از داوود بن فرقد نقل شده، می‌گوید: سمعت ابی یسأل اباعبدالله

علیه السلام متی وقت المغرب؟ قال اذا غاب کرسیها قال و ما کرسیها قال قرصها قال متی یغیب قرصها؟ قال اذا نظرت الیه فلم تره.

پدر داوود بن فرقد گمنام است اما مهم نیست، داوود بن فرقد شهادت می‌دهد، می‌گوید سمعت ابی یسأل اباعبدالله علیه السلام، خودش حاضر بود در مجلس، شنید سؤال و جواب را. و لذا این روایت صحیح است. معنای این مطلب این است که ما در طائفه اولی یک روایت صحیح صریحه پیدا کردیم بر این که وقت مغرب استتار قرص است و قابل حمل بر زوال حمرة مشرقیه نیست.

جواب: اصرار سائل، قرینه است بر این که امام در مقام تقیه بوده

منتها برخی از بزرگان گفته‌اند این روایت علائم تقیه در آن هست؛ معلوم می‌شود سائل اصرار داشت از امام جواب بگیرد و امام نمی‌خواستند جواب صریح بدهند، آخر مجبور کرد امام را که جواب صری بدهد و این دیگر اصالة الجد در آن جاری نیست.

پاسخ: شبهه سائل کفایت و یا عدم کفایت غیوبت جرم خورشید بوده

به نظر ما این اشکال وارد نیست. سائل چه اصراری داشت؟ گفت وقت مغرب کی هست؟ امام فرمود اذا غاب کرسیها، کرسی خورشید هر وقت غائب بشود، گفت مراد از کرسی خورشید چیست؟ حضرت فرمود قرص خورشید غائب بشود، در ذهن پدر داوود بن فرقد شبهه بود که مراد امام از غیوبت قرص خورشید غیوبت جرم است یا غیوبت جرم همراه با نور اطراف و لذا گفت متی یغیب قرصها امام فرمود اذا نظرت الیه فلم تره. کجا این علائم تقیه در موردش هست؟ و لذا به نظر ما این روایت فی حد ذاته دلالت می‌کند بر کفایت استتار قرص و قابل توجیه هم عرفا نیست.

روایت غیوبت حاجب خورشید، نص نیست. محتمل است مراد از حاجب، ضوء باشد

اما آن صحیح اسماعیل بن الفضل هاشمی که کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی المغرب حین تغیب الشمس حیث یغیب حاجبها که آقای خوئی فرمودند این صریح است در کفایت استتار قرص چون یغیب حاجبها یعنی حین یغیب حاجبها، آن کمانه محیط خورشید، یعنی زوال حمرة مشرقیه لازم نیست.

فرائض ۷۳۷

ولی به نظر ما این نص نیست. چرا؟ برای این که همان طور که در وافی دارد، شاید مراد از حاجب ضوء باشد، نور خورشید، خورشید وقتی غائب می شود یک نور زرد رنگی بالایش هست، شاید مراد از حاجب او باشد که با زوال حمزه مشرقیه او هم خب کم می شود و دیگه تقریباً از بین می رود و او غیر از حمزه مغربیه است. حمزه مغربیه سرخی است در مغرب ولی پیرامون خورشید بعد از غروب خورشید یک زردی هست. خب شاید مراد از حاجب آن ضوء خورشید است و منافات با قول به زوال حمزه مشرقیه نداشته باشد.

در وافی می گوید لعل المراد بحاجبها ضوءها الذی فی نواحیها فان حجاب الشمس یقال لضوئها و حاجبها لنواحیها. در لسان العرب دارد حاجب الشمس ناحیه منها. ازهری هم تفسیر کرده حاجب الشمس را به طرف الشمس. البته طبق این تفسیر لسان العرب و ازهری خب معنایش این است که طرف الشمس یعنی آن کمانه محیط خورشید، ولی این روشن نیست. شاید آن کلام وافی درست باشد که مراد از حاجب الشمس ضوء الشمس باشد.

[سؤال: ... جواب:] بعد از غروب آفتاب یک مقدار زردی هست. این جور من در ذهنم هست که در مغرب یک مقدار زردی هست. و یساعده الاعتبار. من مطمئنم که یک زردی هست. حالا شما هم تجربه کنید. کما این که در قبل از طلوع آفتاب یک زردی هست در همان مطلع الشمس.

همین احتمال کافی است برای این که ما بگوییم روایت صریح نیست. حیث یغیب حاجبها یعنی آن ضوءش. ولی این صحیحه داوود بن فرقد صریح و صحیحه السند هست.

و لذا عرض دیروز ما که روایات صحیحه طائفه اولی قابل توجیه است، این صحیحه داوود بن فرقد، صحیحه شد، از مرسله علی بن الحکم بیرون آمد. در وسائل هم نقل کرده، در صفحه ۱۸۱ از جلد ۴ وسائل الشیعۀ می گوید و رواه الصدوق فی المجالس عن داوود بن فرقد قال سمعت ابی یسأل اباعبدالله علیه السلام.

غیر از صحیحۀ عبدالله بن وضاح بقیه روایات زوال، قابل حمل بر علامیت است

و لذا ما اگر طائفه ثانیه قابل توجیه باشند که حمل کنیم ذهاب حمزه را بر علامیت، معادله به نفع مخالفین مشهور می چرخد. به نظر ما طائفه ثانیه فقط آن حدیثی که استقامت می کند در برابر جمع عرفی، صحیحۀ عبدالله بن وضاح است و الا بقیه روایات قابل حمل بر علامیت است.

مثلاً مرسله ابن ابی عمیر می‌گوید که سقوط القرص ان تقوم بحذاء القبلة و تتفقد الحمرة فاذا جازت الحمرة من قمة الرأس فقد وجب الافطار و سقط القرص. خب این با وجود آن روایت صحیحہ صریحہ داود بن فرقد عرف می‌گوید می‌تواند این علامت باشد. چون در یک سری مناطق خورشید پشت کوه قرار می‌گرفت و آن انتهای افق واقعی بود که تیره بود، ابر بود افراد به اشتباه می‌افتادند، امام برای اطمینان فرمود نگاه کن هر وقت حمرة مشرقیه زائل شد دیگه مسلم سقط القرص.

یا روایت برید بن معاویه: اذا غابت الحمرة من جانب المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها، می‌تواند حمل بر اماریت بشود. یعنی چه؟ یعنی امام می‌فرماید با این بیان که معیار و لو غروب الشمس است اما چون انسان شک می‌کند در غروب شمس در مواقعی که کوه در مقابلش هست، هوا ابری است و این کثیراً محل ابتلاء می‌شود، اگر حمرة مشرقیه از بین برود، خیال‌تان راحت، خورشید از شرق و غرب زمین غروب کرده. نه این که لازم است خورشید از شرق و غرب غروب کند. نه، چون که صد آمد نود هم پیش ما هست، یعنی خیال‌تان راحت آن معیار شرعی اذا غربت الشمس وجب صلاة المغرب محقق می‌شود.

یا آن روایات دیگر که اذا غابت الحمرة فرمود فان المشرق مظل على المغرب، وقت نماز مغرب هنگامی است که حمرة زائل بشود از مشرق لان المشرق مظل على المغرب فاذا غابت الحمرة من هاهنا غابت الشمس من هاهنا. خب این هم می‌تواند حمل بر اماریت بشود. اماره غروب شمس ذهاب حمرة مشرقیه است.

[سؤال: ... جواب:] ظهور در علامیت که ندارد. روایت ابن اشیم: وقت المغرب اذا ذهب الحمرة من المشرق و تدری کیف ذاک؟ قلت لا قال لان المشرق مظل على المغرب هكذا و رفع یمینه فوق یساره فاذا غابت هاهنا ذهب الحمرة من هاهنا. این ظاهرش این است که وقت مغرب هنگام ذهاب حمرة مشرقیه است نه این که صرفاً علامت باشد. ما این روایت را گفتیم. وقت المغرب اذا ذهب الحمرة من المشرق و تدری کیف ذاک؟ قلت لا قال لان المشرق مظل على المغرب و رفع یمینه فوق یساره فاذا غابت هاهنا ذهب الحمرة من هاهنا. این ظهورش در این است که وقت مغرب از هنگام ذهاب حمرة مشرقیه است ولی قابل حمل است بر علامیت با وجود آن روایت صحیحہ صریحہ. ... می‌خواهد بفرماید آقا! (ظهور اولیش این نیست، ظهور اولیش این است که) وقت نماز مغرب ذهاب حمرة مشرقیه است و لکن وقتی این روایت آمد گفت اذا نظرت الیه فلم تره این

فرائض ۷۳۹

وقت نماز مغرب است، او را با این روایت جمع کنیم می‌گویند امام می‌خواسته بفرماید آقا! وقت ذهاب حمرة مشرقیه از نتایج غروب شمس است، حالا این نتیجه دیرتر به وجود می‌آید ولی چون دیرتر به وجود می‌آید خیال‌تان راحت‌تر است که وقتی حمرة مشرقیه زائل شد صددرصد می‌توانید قسم بخورید که غروب شمس شده. این قابل توجیه هست.

[سؤال: ... جواب:] فاذا غابت هاهنا یعنی غابت الشمس من المغرب ذهب الحمره من المشرق این یعنی چون غروب شمس منشأ ذهاب حمرة است پس از ذهاب حمرة می‌شود کشف کرد غروب شمس را. می‌شود این‌طور توجیه کرد.

مهم صحیحہ عبدالله بن وضاح است. ما مشکل‌مان این است که از یک طرف صحیحہ داوود بن فرقد داریم: اذا نظرت الیه فلم تره، صریح است، قابل توجیه نیست، صریح است در این‌که غروب شمس وقت نماز مغرب است ولی در مقابل صحیحہ عبدالله بن وضاح است. صحیحہ عبدالله بن وضاح اگر مجمل بشود یا ظهوری داشته باشد قابل حمل بر علامیت ذهاب حمرة مشرقیه خب دیگه راه صاف می‌شود و ما هم قائل می‌شویم به کفایت استتار قرص. و لذا روی صحیحہ عبدالله بن وضاح باید کار کنیم.

آقای سیستانی: صحیحہ عبدالله بن وضاح بخاطر اضطراب در سؤال سائل، مجمل است

آقای سیستانی فرمود صحیحہ عبدالله بن وضاح مجمل است. چرا؟ برای این‌که این عبدالله بن وضاح سؤالش مضطرب است. می‌گوید یتواری القرص، یقبل اللیل، یزید اللیل ارتفاعا، تستر عنا الشمس و ترتفع فوق الجبل حمرة و يؤذن عندنا المؤذنون. این کل فرض عبدالله بن وضاح است. از یک طرف می‌گوید تستر عنا الشمس. این می‌سازد با این‌که می‌خواهد ببینید که آیا استتار خورشید سبب نماز مغرب است یا ذهاب حمرة. ولی از طرف دیگر می‌گوید یقبل اللیل، یزید اللیل ارتفاعا، هوا تاریک شد، لیل یعنی ظلمت، هوا تاریک شد، تاریکی هوا هم بیشتر شد. خب اگر هوا تاریک شد یعنی حمرة مشرقیه شده دیگه، پس سؤال از چیه؟ آن وقت در ذهن می‌زند که سؤالش از این است که حمرة مغربیه هم از بین برود تا مثل خطابه بشوم، نماز مغرب را آن موقع بخوانم.

اگر ما فرمایش آقای سیستانی را بپذیریم که این فقرات سؤال در آن اضطراب هست حتی اگر قائل بشویم به حجیت خبر ثقه و بگوییم شرط، وثوق به صدور نیست باز اشکال آقای سیستانی تثبیت می‌شود چون آقای سیستانی می‌فرمایند ما ظهور کلام را نمی‌فهمیم. فرض سائل مضطرب است. ما نمی‌دانیم سائل چه می‌گوید. نیازی نبود آقای سیستانی بگویند خبر موثق الصدور را من حجت می‌دانم، نه آقا! خبر ثقه هم حجت باشد با این بیان شما اصلاً سؤال سائل مجمل می‌شود و بالتبع جواب امام هم مجمل می‌شود.

جواب: تفصیل در کلام سائل قرینه است که مقصودش زوال حمرة مشرقیه است نه مغربیه

ولی انصاف این است که ما فکر می‌کنیم این اشکال آقای سیستانی وارد نیست. اگر بناء بود سائل می‌خواست سؤال کند از این که نماز مغرب را صبر کنم بعد از ذهاب حمرة مغربیه بخوانم خب نیاز به این طول و تفصیل نبود. خب می‌گفت که هل اصلی عند دخول الليل او انتظر حتى تذهب الحمرة في المغرب؛ حتی يسقط الشفق. این دیگر ابهام نداشت که بخواهد از این کلمات مکرر استفاده کند. يتوارى القرص، يقبل الليل، يزيد الليل ارتفاعا، تستر عنا الشمس، يؤذن عندنا المؤذنون، نیاز به این تعبیر نبود. مفاد این تعبیر این است که می‌خواهد بگوید که غروب آفتاب شده است، يقبل الليل، شب شد یعنی از نظر عرفی شب آمد، يزيد الليل ارتفاعا یعنی هوا تاریک شد، خب تاریکی هوا نسبی است، با استتار قرص هوا تاریک می‌شود. این که بخواهد از حمرة مغربیه سؤال کند، هی اصرار کند که يتوارى القرص، يقبل الليل، تستر عنا الشمس، يزيد الليل ارتفاعا، يؤذن عندنا المؤذنون، این‌ها را می‌گوید برای این که سؤال کند این که نماز مغرب را قبل از سقوط حمرة مغربیه بخواند یا بعد از آن؟ این اصلاً عرفی نیست.

[سؤال: ... جواب:] ما به نظرمان ببینید! مهم این است که جمع عرفی ندارد این دو کلام که یک جا بگویند اذا نظرت اليه فلم تره، یک جای دیگر در صحیحہ عبدالله بن وضاح بگویند در فرضی که خورشید پنهان می‌شود، شب می‌آید، هوا تاریک‌تر می‌شود، خورشید از ما پنهان می‌شود، مؤذن‌ها، مؤذن‌ها نه یک مؤذن، مؤذن‌ها اذان می‌گویند آیا نماز بخوانیم یا منتظر بمانیم تا حمرة از بین برود که امام در جواب می‌فرمایند اری لك ان تنتظر و تاخذ بالحائطة لدینک، صبر کن تا حمرة از بین برود، بعد نماز بخوان، این انصافاً هیچ اجمالی ندارد.

آقای خوئی: "ترتفع فوق الجبل حمرة" قرینه است بر این که مقصود زوال حمرة مغربیه است

کما این که فرمایش آقای خوئی هم که شبهه مصداقیه استتار قرص بوده چون احتمال داشته که خورشید پشت کوه پنهان شده بوده و ترتفع فوق الجبل حمرة هم اگر جبل در مغرب باشد، جور می آید که در مغرب حمراهی هست احتمال می دهیم خورشید در این کوهی که در مغرب است پشت کوه قرار گرفته و لذا تناسبش این است که امام فرمود تاخذ بالحائطة لدینک احتیاط بکن.

جواب: فرض نشده کوه در ناحیه مغرب است. توارى شمس با این فرض نمی سازد

این هم به نظر ما عرفی نیست. چرا؟ برای این که اگر بناء بود کوه در مغرب بود و احتمال می داد این شخص که خورشید پشت کوه باشد عرفی نیست بگوید خورشید پنهان می شود. باید فرض کند که در طرف مغرب جبل هست، اصلا همچون فرضی را در روایت ذکر نکرد. این که می گوید یتوارى القرص، خورشید پنهان می شود، عمود کلام اگر این باشد که احتمال می دهیم خورشید پشت کوه پنهان شده است مثل آن روایتی که می گفت که نخاف ان تكون الشمس قد غابت خلف الجبل، اگر مراد او بود خب این را می گفت نه این که بگوید یتوارى القرص، یقبل اللیل، یزید اللیل ارتفاعا، تستر عنا الشمس و یرتفع فوق الجبل حمرة و يؤذن عندنا المؤذنون، خب یک کلمه می گفت که آقا! احتمال می دهیم که خورشید پشت کوه باشد، کوه در مغرب است خورشید شاید پشت کوه باشد. اصلا این مطلب را نگفت و این عرفی نیست کسی که می آید می خواهد سؤال کند که من احتمال می دهیم خورشید پشت کوه باشد خیلی واضح سؤال می کند می گوید آقا! خورشید را نمی بینم احتمال می دهیم پشت کوه باشد، پشت ابر باشد نه این که بیاید این طور بگوید خورشید پنهان می شود شب فرا می رسد، تاریکی شب بیشتر می شود، مؤذن ها اذان می گوید در کنارش هم می گوید که و فوق کوه یا فوق شب، فوق لیل یعنی فوق سماء حمراهی هست. انصافا یا این روایت صریح هست در ذهاب حمرة مشرقیه و یا در حدی ظهورش قوی است که جمع عرفی بین آن و بین آن صحیحه داوود بن فرقد که این صحیحه عبدالله بن وضاح را حمل کنیم بر علامیت در مورد شک در غروب شمس و سقوط قرص، این جمع عرفی محرز نمی شود.

اما این که شما می فرمایید امر است، حمل بر استحباب کنیم، او را دیروز عرض کردم با لسان احتیاط نمی سازد. احتیاط للدين یعنی حفظ دین و احوطهم لدين الله یعنی احفظهم لدين الله. این که می گوید امیرالمؤمنین احوطهم لدين الله بود یعنی احفظهم لدين الله.

[سؤال: ... جواب:] مورد سؤال کالنص است در علم به استتار قرص، آن وقت امام به او می فرماید من می بینیم برای تو که منتظر بمانی تا حمره زائل بشود و دینت را حفظ کنی، چهارچوب قرار بدهی برای حفظ دینت.

این انصافا جمع عرفی نیست. جمع عرفی که نشد، نوبت می رسد به بحث مرجحات باب تعارض.

[سؤال: ... جواب:] ما اتفاقا بر اساس همان نسخه هم گفتیم. و الا ترتفع فوق الليل حمرة یعنی فوق السماء حمرة. ما گفتیم ترتفع فوق الجبل حمرة. اگر مشککش این بود که شاید جبل در مغرب مانع از دید خورشید باشد این را باید می گفت. ... ببینید! باید عرفی صحبت کرد. به قول یک بنده خدایی شوخی می کرد به یک کسی گفتند این صدایت چی بود آمد، گفت لباس هایم افتاد، گفتند آخه این صدا به صدای لباس افتادن نمی خورد گفت خودم هم در او ماندم. خب این عرفی است؟ ... خب این هم همین است. شما می آیید یک چیزهایی را به هم می بافید، اما نمی آیید بگویید که بابا کوه در مغرب است من احتمال می دهم کوه مانع از دید باشد. همه این ها را می گوئید یتواری القرص، یقبل الليل، یؤذن عندنا المؤذنون، یستر عنا الشمس، وقتی می رسید و یرتفع فوق الجبل حمرة نمی گوئید و یرتفع فوق الجبل الذی فی المغرب حمرة. خب آخه این عرفی نیست.

برای فهمیدن جمع عرفی باید دو خطاب را در مجلس واحد، فرض کرد

ظهور آنقدر قوی است که جمع عرفی یا معلوم العدم است یا مشکوک است. باید احراز کنید که عرف بین این دو خطاب جمع می کنید. احراز کنید. به قول آقای خوئی اگر در مجلس واحد این دو خطاب را بگویند، خود آقای خوئی ضابطه معرفی کرده، واقعا عرف می گوید مقصود این است که سقوط قرص وقت واقعی نماز مغرب است ولی احتیاطا تا ذهاب حمره صبر کنیم چون شاید سقوط قرص از افق نشده باشد؟ انصاف این است که این جمع یا معلوم العدم است عرفی بودنش، معلوم العدم است یا مشکوک است. خب نوبت می رسد

فرائض ۷۴۳

اگر اطمینان داشته باشیم که این جمع، عرفی نیست که ما اطمینان داریم نوبت می‌رسد به مرجحات باب تعارض.

ما در اینجا دو مرجح می‌توانیم مطرح کنیم، یکی به نفع طائفه ثانیه یکی به نفع طائفه اولی. قبل از این که این مرجحات را بگوییم بگذارید آخرین مرحله را هم بگوییم که اگر این مرجحات درست نمی‌شد، بعد از تعارض و تساقط، ما باید چه می‌کردیم؟ این بحث، مختصری مطرح بشود بد نیست.

در صورت فقد مرجحات و تساقط نص‌ها، مرجع ظهور خطابات است

بعد از تعارض ادعا می‌شود که تعارض النصین منشأ سقوط نصین می‌شود و بعد باید رجوع کنیم به آن خطابات ظاهر.

توضیح ذلک:

اگر یک خطابی گفت يجب اکرام العالم، یک خطابی گفت لایجب اکرام العالم، یک خطاب گفت اکرم العالم، این خطاب اکرم العالم گفته می‌شود مرجع فوقانی است. این مطلب، مطلبی است که هم مرحوم آقای صدر دارند هم بعضی از معاصرین دارند. گفتند این خطاب اکرم العالم با هیچکدام از آن دو نص طرف معارضه نیست؛ با يجب اکرام العالم، چون متوافقی هستند، با لایجب اکرام العالم [هم نیست چون] می‌گوید تو قرینه هستی بر من، شما برو مشکل را با آن يجب حل کن، آقای لایجب! شما برو مشکل را با يجب اکرام العالم حل کن، او را نابود کن بیا! ما در خدمت هستیم، شمای لایجب اکرام العالم با من اکرم العالم کنار هم هم‌زیستی مسالمت‌آمیز داریم، حمل می‌شوم من اکرم العالم بر استحباب. حجیت ظهور اکرم العالم مشروط است به عدم مجیی النص المعتبر بر خلاف. چون ظهور است. نص معتبر بر خلاف اگر بود، وارد است بر حجیت ظهور اکرم العالم. دلیل وارد بر دلیل مورد که تعارض ندارند. حجیت ظهور اکرم العالم مورد است. چون مشروط است به عدم مجیی نص معتبر بر خلاف. بین دلیل وارد و دلیل مورد که تعارض نیست. پس محال است تعارض بین این دو. بین يجب اکرام العالم و لایجب اکرام العالم تعارض برقرار شد، مرجح اگر نبود، تساقط بکنند، رجوع می‌کنیم می‌گوییم خب آقای اکرم العالم! شما الحمدلله دیگه هیچ مشکلی ندارید، شما چی می‌گویید؟ می‌گوید من می‌گویم واجب است اکرام عالم و لذا باید فتوی بدهید به وجوب اکرام عالم.

می‌گویند آن يجب اکرام العالم که صریح بود در وجوب اکرام عالم او را کنار زدیم حالا بیاییم سراغ ظهور تو بگوییم واجب است اکرام عالم؟ جواب این است که مقتضای صناعیت همین است. چون آن يجب اکرام العالم نص بود طرف معارضه شد با لایجب ولی من نص نبودم، من ظهور بودم، طرف معارضه نبودم.

کما این که در عام فوقانی هم شما این را می‌گویید. عام فوقانی که می‌گوید يجب اکرام العالم چرا طرف معارضه نیست با خطاب لاتکرم العالم الفاسق؟ چون عام با خاص طرف معارضه نیست. بعد از این که لایجب اکرام الفاسق با يجب اکرام الفاسق تعارضاً تساقطاً رجوع می‌کنید به عام فوقانی.

حالا این بحث به عنوان یک بحث کبروی جایش اینجا نیست. ما هم بعید نمی‌دانیم این کبری را. منتها استدلال عقلی نمی‌کنیم؛ ما استدلال عرفی می‌کنیم. و لذا بیان عقلی در اینجا به نظر ما نباید اقامه کرد. چرا؟ برای این که حجیت اکرام العالم ممکن است عند العقلاء مشروط باشد به عدم نص معتبر فی حد ذاته. لایجب اکرام العالم نص معتبر است فی حد ذاته و لو بالفعل مبتلی به معارضه است. ممکن است حجیت عقلائیه اکرام العالم مشروط باشد به عدم نص معتبر فی حد ذاته بر خلاف و ما در اینجا نص معتبر فی حد ذاته بر خلاف داریم. و لذا ارتکاز عقلاء را باید حساب کنیم. ببینیم در ارتکاز عقلاء در عام فوقانی که به عام رجوع می‌کنند، در این ظهور هم به این ظهور هم رجوع می‌کنند؟ ما این را بعید نمی‌دانیم. و لکن بحث، بحث مشکلی است و محل نزاع هست. ما خدمت آقای زنجانی که یک زمانی این را مطرح می‌کردیم ایشان بعد که فکر کردند گفتند به نظر من این عرفی نیست در نصین که رجوع کنیم به ظاهر؛ عرف ظاهر را طرف معارضه می‌بیند.

[سؤال: ... جواب:] چه جور در عام فوقانی معنا مهم نیست؟!

تطبیق این کبری بر مقام این است: صحیحہ عبدالله بن وضاح نص است بر زوال حمره مشرقیه، صحیحہ داوود بن فرقد نص است در کفایت استتار قرص، تعارض النصان اگر مرجحی در بین نباشد بعد رجوع می‌کنیم به آن خطابات دیگر که ظاهر است. خطابات دیگر که ظاهر است خب گفتیم جمع عرفی دارند. استتار قرص قابل حمل بر مرتبه‌ای از استتار قرص است که روایات دیگر تفسیر کرده است آن را که اذا غابت الحمرة من هاهنا فقد غربت الشمس من شرق الارض و غربها.

فرائض ۷۴۵

[سؤال: ... جواب:] نخير. فرض این است اگر این دو تا نص نبود ما چه می کردیم؟ ... اگر این دو نص نبود، اگر صحیحه عبدالله بن وضاح نبود، صحیحه داوود بن فرقد نبود، بین بقیه خطابات جمع عرفی بود به حمل بر علامیت خب الان هم حمل بر علامیت می کنیم. ... نه، فرض این است که این دو تا روایت که صریح [هستند] مانع جمع عرفی است.

و اگر شما این مبنا را نپذیرفتید گفتید ما این کبرای را مثل آقای زنجانی قبول نداریم و یا اشکال آقایان این است که بر فرض کبری را قبول کنیم بعد از تعارض نصین باز این طور نیست که تعارض بین نصین با تساقط آنها که تمام شد جمع عرفی بین بقیه خطابات متعین باشد، بر فرض این را بگویید نوبت به اصل عملی می رسد. اصل عملی باید ببینیم چیه؟ آیا اصل عملی در اینجا براءت است یا احتیاط است؟ در این تامل بفرمایید! این اصل عملی را هم بحث کنیم.

و لکن ما روی حرف خودمان هستیم که صحیحه عبدالله بن وضاح مرجحیت مخالفت عامه دارد و ادله ترجیح به مخالفت عامه را هم تمام می دانیم. ان شاء الله فردا این مطلب را دنبال می کنیم.

جلسه ۷۱

دوشنبه - ۹۵/۱۲/۰۲

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله في الارضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث به اینجا رسید که عرض کردیم در روایات استتار قرص یک روایت صحیحه صریحه پیدا کردیم که قابل توجیه نیست و آن، صحیحه داوود بن فرقد هست: قال سمعت ابي يسأل ابا عبد الله عليه السلام عن وقت المغرب، امام فرمود اذا غاب كرسیها، سؤال کرد و ما كرسیها؟ قال قرصها، گفت متى يغيب قرصها؟ قال اذا نظرت اليه فلم تره. داوود بن فرقد توسط نجاشی توثیق شده و لذا حدیث، صحیح است.

[سؤال: ... جواب:] پدر مهم نیست. چون داوود می گوید سمعت ابي يسأل نه سمعت ابي سأل، سمعت ابي يسأل، شنیدم پدرم داشت می پرسید، یعنی حاضر بودم و سماع کردم این مطلب را.

در مقابل در طائفه ثانیه که دال بر زوال حمزه مشرقیه هست، ما عرض کردیم روایت صحیحہ عبدالله بن وضاح هم ظاهراً صریح است، یعنی قابل حمل نیست بر این که زوال حمزه مشرقیه صرفاً اماره بر استتار قرص است در فرض شک، بلکه کالصریح است در این که استتار قرص کافی نیست و زوال حمزه مشرقیه لازم هست.

اگر این دو نص تعارض کنند و تساقط کنند، ما رجوع می‌کنیم به بقیه ظهورات که ما به نظرمان جمع عرفی این بود که استتار شمس حمل می‌شود بر مرتبه خاصه‌ای از استتار که ملازم است با زوال حمزه مشرقیه. طبعاً باز نتیجه می‌شود نظر مشهور.

ولی اگر کسی گفت برای ما این جمع عرفی واضح نیست و یا این که بعد از تعارض نصین رجوع کنیم به ظهور این هم برای ما واضح نیست، ما نمی‌دانیم کبرای مرجعیت ظهور بعد از تعارض النصین، درست است یا درست نیست، یا این که از جهت صغری نمی‌دانیم که جمع عرفی اقتضاء می‌کند آنچه را که ما می‌گوییم: حمل بر مرتبه‌ای از استتار شمس که زوال حمزه مشرقیه می‌شود و یا حمل بر علامیت زوال حمزه مشرقیه، نوبت می‌رسد به رجوع به عام فوقانی.

عام فوقانی ادعا ممکن است بشود اتموا الصیام الی اللیل است. آقای خوئی ادعا می‌کنند عرف نظر دارد، طلوع شمس را ابتداء روز می‌داند، غروب آفتاب را انتهاء روز و ابتداء شب می‌داند، اتموا الصیام الی اللیل عرف تا آفتاب غروب کرد افطار می‌کند می‌گوید من تا شب روزه گرفتم و بالملازمه می‌گوییم نماز ظهر و عصر هم تا همین وقت است نماز مغرب هم از همین وقت به بعد است.

ولی انصاف این است: برای ما واضح نیست که عرف یک ارتکاز روشنی داشته باشد در ابتداء روز و انتهاء روز. شاید عرف ابتداء روز را روشن شدن هوا بداند و انتهاء روز را تاریکی هوا. واضح نیست که عرف یک دقیقه قبل از طلوع آفتاب بگوید هنوز شب است آفتاب که آمد بالا بگوید روز شد.

[سؤال: ... جواب:] این را قبلاً هم گفتیم الان هم می‌گوییم طلوع فجر عرف می‌گوید هنوز شب است اما وقتی هوا روشن شد دو دقیقه یک دقیقه قبل از طلوع آفتاب هنوز شب است آفتاب که بالا آمد روز شد؟ یک

فرائض ۷۴۷

دقیقه قبل از استتار قرص هنوز شب نشده است، یک دقیقه بعد از استتار قرص عرف بگویند که شب شد؟ این برای ما واضح نیست.

[سؤال: ... جواب:] ما واضح نیست برای مان که آیا مبدأ نهار طلوع شمس است و مبدأ لیل غروب شمس، یا مبدأ نهار روشن شدن هوا است، بطور واضح هوا کاملاً روشن بشود که دقائقی قبل از طلوع آفتاب هست و ابتداء شب هم شاید آن وقتی است که هوا تاریک می شود که مصادف هست با زوال حمزه مشرقیه.

و لذا اتموا الصیام الی اللیل نمی تواند مرجع عام فوقانی باشد؛ باید رجوع کنیم به اصل عملی.

کل ذلک مع غمض العین عما سنذکره که روایت عبدالله بن وضاح ترجیح دارد چون مخالف عامه است. ما فعلاً مماشاتاً با آنهایی که می گویند آقا! ما برای مان واضح نیست اینها جمع عرفی دارند، ندارند، برای ما واضح نیست، ترجیح به مخالفت عامه را هم در سندش مناقشه می کنند مثل صاحب مبانی منهاج الصالحین، حالا می خواهیم بگوییم اگر نوبت به اصل عملی برسد چه می شود.

سه مبنا وجود دارد. خوب دقت کنید! که فرق می کند بر اساس این سه مبنا اصل عملی.

مبنای اول این که بگوییم نسبت به نماز ظهر و عصر برائت جاری می کنیم از تضییق وقت؛ می توانیم نماز ظهر و عصر را در این یک ربع بین استتار قرص و زوال حمزه مشرقیه بخوانیم. ولی نسبت به نماز مغرب و عشاء استصحاب عدم وجوب جاری می شود و استصحاب عدم وجوب مرحوم آقای خوئی فرمود جلوی تمسک به اصل برائت را می گیرد، می گوید حق ندارید الان نماز مغرب بخوانید. استصحاب عدم وجوب می گوید وقت وجوب از هنگام زوال حمزه مشرقیه است؛ بالتبع وقت واجب هم از آن زمان است.

پس طبق این مبنا، نسبت به نماز مغرب و عشاء هم، ما در این یک ربع نمی توانیم نماز مغرب و عشاء بخوانیم. نماز ظهر و عصر می توانیم بخوانیم طبق اصل برائت، نماز مغرب و عشاء نمی توانیم طبق مبنای آقای خوئی که گفت استصحاب عدم وجوب حاکم است بر اصل برائت.

[سؤال: ... جواب:] استصحاب می گوید هنوز نماز مغرب و عشاء واجب نشده است در این یک ربع فاصله استتار قرص با زوال حمزه مشرقیه. ... فرض این است داریم مبانی را بیان می کنیم نه این که کدام مبنا صحیح است. ... مرحوم آقای خوئی تصریح کرد گفت استصحاب عدم وجوب می گوید وجوب بعد از زوال

حمره مشرقیه می‌آید پس واجب هم وقتش آن زمان است نه الان. این را در بحث زکات فطره تصریح کرد. و لذا اثبات می‌کند که وجوب از زوال حمره است اگر نوبت به اصل عملی برسد، پس واجب هم وقتش آن زمان است که ما گفتیم این اصل مثبت است. اشکال ما همین بود که این اصل مثبت است.

مبنای اول راجع به وقت نماز ظهر و عصر برائت جاری کرد، نسبت به وقت نماز مغرب و عشاء استصحاب عدم وجوب جاری کرد گفت حق ندارید در این فتره استتار قرص و زوال حمره مشرقیه نماز مغرب و عشاء بخوانید. نسبت به روزه استصحاب بقاء وجوب امساک جاری کرد. گفت استصحاب در شبهات حکمیه را من قبول دارم استصحاب می‌کنم بقاء وجوب امساک را؛ قبلاً امساک واجب بود الان هم واجب است.

طبق این مبنای اول همه چیز به نفع مشهور تمام می‌شود.

و هکذا اگر بگوییم استصحاب موضوعی در شبهات مفهومیه جاری است. استصحاب عدم لیل می‌کنیم، استصحاب بقاء نهار می‌کنیم، نتیجه می‌شود همین مبنای اول.

[سؤال: ... جواب:] همه ابواب که مشابه این نماز هستند.

مبنای دوم این است که بگوییم مثل مرحوم آقای خوئی، برائت از وجوب اتیان نماز ظهر و عصر در وقت قبل از استتار قرص جاری می‌کنیم پس می‌توانیم در این یک ربع بعد از استتار قرص نماز ظهر و عصر بخوانیم. استصحاب عدم وجوب نماز مغرب و عشاء طبق مبنای آقای خوئی می‌گوید نمی‌توانی نماز مغرب و عشاء را در این یک ربع بخوانی ولی در صوم آقای خوئی می‌گوید من استصحاب در شبهات حکمیه را که قبول ندارم.

اختلاف این مبنای دوم و مبنای اول در صوم است. می‌گوید من در صوم برائت جاری می‌کنم؛ استصحاب وجوب را قبول ندارم. برائت جاری می‌کنم از وجوب امساک در این یک ربع. این مبنای دوم است.

مبنای سوم مبنای ما هست. می‌گوییم برائت از وجوب اتیان نماز ظهر و عصر قبل از غروب آفتاب جاری است. می‌گوید می‌توانی در این یک ربع نماز ظهر و عصر بخوانی. برائت از وجوب تاخیر نماز مغرب و عشاء به بعد از زوال هم جاری است. استصحاب عدم وجوب حاکم بر این برائت نیست.

فرائض ۷۴۹

طبق این مبنای دوم و سوم اصل برائت‌ها تعارض می‌کنند و واجب می‌شود احتیاط. طبق مبنای دوم که مبنای آقای خوئی است اصل برائت در مورد نماز ظهر و عصر می‌گوید هیچ الزامی نداری نماز ظهر و عصر را قبل از استتار قرص بخوانی. نماز ظهر و عصر را می‌خواهم ابتداء استتار قرص بخوانم، یک ربع هم وقت است، برائت می‌گوید می‌توانم قبل از استتار قرص نماز ظهر و عصر بخوانم الان بخوانم. این مقتضای اصل برائت است. طبق مبنای دوم که مبنای آقای خوئی بود اصل برائت در صوم می‌گوید می‌توانی همین الان که استتار قرص شده سفره افطار پهن کنی، افطار بخوری و علم اجمالی داریم یکی از این دو برائت خلاف شرع است. هم بتوانم نماز ظهر و عصر را الان بخوانم، هم بتوانم افطار بخورم؟ چه دینی است؟! یک لیوان بخور بعد نماز ظهر و عصر را بخوان تمسکا بالبرائتین، خب این خلاف علم اجمالی است. و همین‌طور طبق مبنای سوم که مبنای ما هست برائت در مورد نماز ظهر و عصر می‌گوید می‌توانی الان نماز ظهر و عصر بخوانی. چون برائت می‌گوید مضیق نیست وقت نماز ظهر و عصر به قبل از استتار قرص.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است: از اول که واجب بود نماز ظهر و عصر، اما این که نماز ظهر و عصر را مقید باشی به این که حتماً باید قبل از استتار قرص بخوانی این کلفت زایده دارد، کلفت زایده را برداشتیم. ... در این فرضی که نماز ظهر و عصر از اول وقت منجز شده است، این برائت از تضیق وقت نماز ظهر و عصر می‌گوید می‌توانی تاخیر بیندازی به ما بعد استتار قرص. از آن طرف برائت در مورد نماز مغرب و عشاء هم می‌گوید می‌توانی الان نماز مغرب و عشاء بخوانی طبق مبنای سوم. آن وقت یک روز، بعد از استتار قرص نماز ظهر و عصر می‌خوانم یک روز نماز مغرب و عشاء. نه اصلاً همین یک روز، طبق اصل برائت اول نماز ظهر و عصر را می‌خوانم، طبق اصل برائت دوم نماز مغرب و عشاء را بخوانم در این یک ربع. خب این‌ها خلاف شرع بین است. و لذا علم اجمالی منشأ تعارض اصول می‌شود و باید احتیاط کرد.

[سؤال: ... جواب:] از اول این برائت‌ها با هم درگیر هستند. از اول برائت از تضیق وقت نماز ظهر و عصر بما قبل استتار القرص جاری می‌شود و اثر دارد، اثرش جواز تاخیر نماز ظهر و عصر است بما بعد الاستتار. ... علم اجمالی تدریجی است؛ منجز است. ... حالا ما دیگه وارد بحث‌های تفصیلی نشویم که آقایان گاهی در کلمات‌شان اشاره می‌کنند. ما این‌ها را در اصول مفصل بحث کردیم. بالاخره نظر مشهور و مختار این است

که برائت از تقید نماز ظهر و عصر بما قبل الاستتار جاری می‌شود. این را قبول کردند. اشکال نمی‌گوییم ندارد، ما خودمان اشکال کردیم، در بحث اقل و اکثر ارتباطی جواب‌هایی خواستیم بدهیم از اشکال، بالاخره آخرش به اینجا رسیدیم که این اصل برائت درست است کما هو المشهور. ... خب این‌ها را در اصول بحث کردیم و جواب دادیم. همینی که شما اشاره می‌کنید و من باز نمی‌کنم مراجعه کنید به اقل و اکثر ارتباطی یک تنبیهی باز کردیم راجع به برائت در این گونه موارد. و مشهور برائت را قائلند، ما هم قائل شدیم و لذا اینجا می‌شود مبتلای به علم اجمالی و تعارض می‌کنند و تساقط می‌کنند.

اما کل هذا مع غمض العين عن ترجیح صحیحہ عبدالله بن وضاح. ما معتقدیم صحیحہ عبدالله بن وضاح مخالف عامه که هست مسلم، روایات ترجیح به مخالفت عامه و لو حدودا پنج روایت است و این‌ها ضعف سند دارند عند بعض یا عند الكل ولی اولاً مستفیض است. پنج حدیث راجع به این که خذ بما خالف العامة، علم به صدور پیدا نمی‌شود؟ همه این‌ها جعلی است؟ آخه چه داعی بر جعل داشتند؟ پنج حدیث مختلف از راوی‌ها مختلف. علاوه بر این که مقبوله عمر بن حنظله را ما تصحیح کردیم، گفتیم یزید بن خلیفه روایت نقل کرده در وثاقت عمر بن حنظله: اذا لایکذب علینا. امام فرمود عمر بن حنظله حدیث گفته؟ او دروغ نمی‌گوید. یزید بن خلیفه هم جزء مشایخ صفوان است که لایروی و لایرسل الا عن ثقة.

[سؤال: ... جواب:] اذا لایکذب علینا. یعنی اگر راوی عمر بن حنظله است، ان عمر بن حنظله اتانا عنک بوقت، قال اذا لایکذب علینا. یعنی چون درباره وقت نماز صحبت می‌کند دروغ نمی‌گوید ولی اگر راجع به رباخواری صحبت می‌کرد ممکن بود دروغ بگوید، آخه این عرفی است؟ اذا لایکذب علینا یعنی وقتی عمر بن حنظله دارد خبر می‌گوید دروغ نمی‌گوید؛ او راستگو است. یزید بن خلیفه هم که راوی این حدیث است جزء مشایخ صفوان است. و لذا عمر بن حنظله را ما قبول داریم.

روایت قطب راوندی هم سید ابوالبرکات بعید نیست که یک سندی است مکرر به کتب صدوق، السید ابوالبرکات و بعید نیست که انسان علم پیدا کند به وثاقت ایشان.

فرائض ۷۵۱

و لکن ما در روایت قطب راوندی تامل داریم. چون صاحب وسائل یک رساله‌ای پیدا کرده: رساله فی اختلاف احادیث اصحابنا للقطب الراوندی، این رساله از رساله‌های معروفه نیست و روایاتش هم در کتب رواییه مشهوره نیامده.

آقای خوئی می‌گویند خب صاحب وسائل سند دارد به کتب، سند معنعن دارد به کتب، از استادش، او از استادش، تا قطب راوندی، قطب راوندی هم تا شیخ صدوق این حدیث را نقل می‌کنند.

ما که باورمان نمی‌شود. قرائنی پیدا کردیم، در خود همین قطب راوندی که صاحب وسائل این کتاب‌ها معنعن به دستش نرسیده. می‌گوید رأیت له رساله اختلاف احادیث اصحابنا. رأیت. می‌گوید آقا! با فلانی ملاقات داشتی؟ می‌گوید دیدمش. یعنی چی؟ این دیدمش یعنی همین جور اتفاقی. برنامه ریزی بکنم، ملاقات بکند [که نیست]. اینجا هم اگر بناء باشد برنامه ریزی باشد از استادش رفته این کتاب‌ها را اخذ کرده، می‌گوید رأیت؟ ظاهر رأیت این است که یعنی من پیدا کردم.

علاوه بر این که صاحب وسائل قرائن زیادی هست که اجتهادی کتاب‌ها را پیدا می‌کند، حدسی پیدا می‌کند. یک رساله پیدا می‌کند نگاه می‌کند می‌بیند خطوط علماء هست، متنش هم که متن خوبی است پس ان شاء الله درست است، کتاب نوادر را، النوادر احمد بن محمد بن عیسی اشعری را نگاه کنید ببینید چه جور صاحب وسائل ابتدائش کتبه الحر، چه جوری این کتاب را تایید می‌کند. بله، این کتاب را پیدا کردم، خطوط علماء در آن بود، مقابله کردم با بعض نسخ دیدیم خوب است، نگاه کنید! اصلا حرف از این نمی‌زند که وصل الی هذه النسخه من طریق استادی و هو عن استاده الی احمد بن محمد بن عیسی، همچون چیزی نمی‌گوید.

[سؤال: ... جواب:] صاحب وسائل اینقدر که شما فکر می‌کنید قوی برخورد نمی‌کند در مباحث علمی. مرحوم نوری، صاحب مستدرک می‌گوید که یتشبه الی اثبات صحة الكتب بادلۀ تقریبا ضعیفۀ، خلاصه این را می‌خواهد بگوید.

ولی مجموع پنج حدیث راجع به خذ ما خالف العامة علاوه بر صحت سند مقبوله عمر بن حنظله مشکل را حل می‌کند.

این مرجح صحیحہ عبداللہ بن وضاح.

اما مرجح صحیحہ داوود بن فرقد و روایات استتار قرص، شهرت ذکر می‌شود. حدود چهارده روایت داریم راجع به استتار قرص. ولی این طائفه ثانیہ اینقدر روایت زیاد نیست؛ بعضی هایش هم که فلما رأی کوکبا قال هذا ربی، اول وقت نماز مغرب آن موقع بود که آن اصلاً معلوم نبود مفادش چیه. روایات طائفه ثانیہ آن‌هایی که ظاهر الدلاله بود کمتر بود از روایات طائفه اولی.

جوابش این است که آن روایات طائفه اولی [بر فرض] مشهور، اولاً برخی از آنها قابل تفسیر بود. آن خبر یک‌دنده نص را باید حساب کنیم و الا آن خبرهایی که نرم هستند و قابل تفسیر هستند که غابت الشمس که تفسیر شده که اذا غابت الحمرة من هذا الجانب فقد غابت الشمس من شرق الارضها و غربها آن‌ها که مهم نیست؛ روایات صریح حالا ما یکی پیدا کردیم، شما بگویید دو تا، سه تا، کل آن چهارده روایت که صریح نبود که طرف معارضه باشد.

علاوه بر این که طرف مقابل شاذ نادر نیست. شهرتی مرجح است که طرف مقابلش شاذ نادر باشد. شاذ نادر نیست روایات طائفه ثانیہ. نه روایتاً...

[سؤال: ... جواب:] اگر این طرف مجموع حساب می‌کنی خب آن طرف هم مجموع حساب کن. اگر فقط یک روایت حساب می‌کنی از این طرف از آن طرف هم یک روایت حساب کنی. شما در طائفه اولی چهارده روایت را می‌گویی شهرت خب طائفه ثانیہ هم حدوداً ده روایت بود، حالا بعضی هایش دلالتش ضعیف بود ولی هفت و هشت تایش که دلالتش خوب بود. خب این‌ها که شاذ نادر نمی‌شوند. و لذا ترجیح می‌دهیم به مخالفت عامه

[سؤال: ... جواب:] کی می‌گوید نگفته؟ آن روایت که می‌گفت شعار شیعه بوده که نماز مغرب را عند زوال الحمرة المشرقية می‌خواندند. گفت کنا ندعو علیه و نقول هذا شاب من شباب اهل المدينة. چند نکته در این بحث بگویم.

یک نکته این است که وقت نماز مغرب اگر زوال حمرة مشرقیه بشود کما این که فتوی مشهور هست و در معاصرین هم امام فتوی دادند، احتیاط واجب نکردند، و لو امام در بحث مبیت به منی، احتیاط واجب کرده

فرائض ۷۵۳

اول شب را بین غروب شمس و زوال حمرة مشرقیه را احتیاط کرده اما در بحث نماز فتوی [دادند] احتیاطی در کار نیست. و در احیاء آقای زنجانی فتوی می‌دهند به ذهاب حمرة مشرقیه.

[سؤال: ... جواب:] قدماء هم اختلاف داشتند. عده‌ای فتوی می‌دادند به استتار قرص و می‌گفتند ذهاب حمرة علامت است. مثل این که بعضی کلمات شیخ طوسی هست. بعضی‌ها هم می‌گفتند معیار ذهاب حمرة است.

این که وقت نماز مغرب ذهاب حمرة مشرقیه باشد که مشهور فتوی می‌دهند، در مورد نماز ظهر و عصر هم آخر وقت نماز ظهر و عصر همین ذهاب حمرة مشرقیه است. یعنی طبق نظر مشهور عمدا هم می‌شود تاخیر انداخت نماز ظهر و عصر را بعد از استتار قرص. چون آخر روز زوال حمرة مشرقیه است. اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها؛ فرق نمی‌کند نماز مغرب با نماز ظهر و عصر. در صحیح زرار و برخی روایات دیگر اصلاً تصریح می‌کرد، می‌گفت وقت نماز ظهر و عصر تا غروب شمس، وقت نماز مغرب و عشاء از غروب شمس تا منتصف اللیل.

و لذا هر چه راجع به اول وقت نماز مغرب و عشاء گفتیم، مربوط به آخر وقت نماز ظهر و عصر هم می‌شود. و لکن ما چون شهادت نداریم، احتیاط می‌کنیم و مسئله را با احتیاط واجب به پایان می‌بریم. اما مقتضای صناعت همین است که قائل بشویم که ذهاب حمرة مشرقیه آخر وقت نماز ظهر و عصر و اول وقت نماز مغرب و عشاء هست.

[سؤال: ... جواب:] کلاً خوف ضیق وقت سبب وجوب مبادرت به نماز می‌شود. این ربطی به این بحث ندارد. در شبهه موضوعیه [بحث است] نه در شبهه حکمیه. خب شبهه حکمیه باید رجوع کنیم به ادله، دلیل لفظی، اصل عملی که بحثش را کردیم، مقتضای دلیل لفظی اگر این باشد که تا زوال حمرة مشرقیه وقت نماز ظهر و عصر باقی است، همان که امام و آقای زنجانی فتوی دادند، دیگه نوبت به بحث خوف نمی‌رسد، در شبهه موضوعیه که نمی‌دانم وقت تنگ است یا تنگ نیست، روایت می‌گوید واجب است مبادرت به نماز، آن، بحث دیگری است.

مطلب دوم این است: مرحوم وحید بهبهانی مایل شده که غروب شمس، استتار قرص وقت نماز مغرب هست.

خب حرفی نیست. همه آزادند در انتخاب رأی. ولی یک نقضی کرده به مشهور که قائل به زوال حمرة مشرقیه هستند، گفتند آقایان مشهور! شما می‌گویید تا زوال حمرة مشرقیه نشود، غروب شمس محقق نمی‌شود؟ غروب شمس به این است که حمرة مشرقیه زائل بشود؟ خب بسم الله، بیایید! ملتزم بشوید: طلوع شمس هم به این است که حمرة مغربیه آشکار بشود. اگر شما به خود خورشید اکتفاء نمی‌کنید، خب جرم خورشید را کافی نمی‌دانید برای صدق غروب، می‌گویید اثرش هم باید مثل خودش غائب بشود، اثرش حمرة در مشرق است، خب غربت الشمس یعنی غربت الشمس بما له من الاثر، خب طلعت الشمس هم یعنی طلعت الشمس بما له من الاثر، اثر طلوع شمس این است که حدوداً ده دقیقه قبل از طلوع آفتاب یک سرخی در مغرب پدید می‌آید، باید بگویید نماز صبح قضاء شده. آخه نمی‌شود که.

یک عربی به او گفتند ما فعلک ابوک بحماره؟ گفت بائه، گفتند چرا می‌گویی بائه، گفت لم بئک تجر؟ تو می‌گویی بحماره، لم بئک تجر و بائی لاتجر؟ می‌گوییم جناب وحید بهبهانی! این فرمایش شما شبیه این داستان است. آخه چه ارتباطی با هم دارد؟ ما دلیل شرعی داریم در بحث غروب، شارع آمده می‌گوید معیار وقت نماز مغرب غروب الشمس و غیوبه الشمس است من شرق الارض و غربها و این به آن است که ذهاب حمرة مشرقیه بشود. اما در طلوع شمس شارع به همان فهم عرفی واگذار کرده که نماز صبح بخوان الی ان تطلع الشمس. اینجا تصرف نکرده در ظهور عرفی. ما برای چه از ظهور عرفی رفع ید کنیم؟ ما که نمی‌گوییم ظهور عرفی غربت الشمس یعنی غربت الشمس بما له من اثر الحمرة تا بعد نقض کنید بگویید طلعت الشمس هم یعنی طلعت الشمس بما له من الاثر فی المغرب. ما که ظهور عرفی را منکر نیستیم. می‌گوییم در یک جا شارع تعبد کرده در غروب شمس گفته مراد من از غروب شمس این مرتبه است که ذهاب حمرة مشرقیه بشود اما در طلوع شمس تصرف نکرده. و لذا این نقض وارد نیست.

يقع الكلام فی منتهی وقت المغرب و العشاء که منتصف الليل است. نیمه شب را چه جور تعیین کنیم؟

فرائض ۷۵۵

[سؤال: ... جواب:] راجع به ترجیح به صفات راوی، اصلاً ترجیح به صفات راوی را قبول نداریم. دلیلش مقبوله عمر بن حنظله است و مرفوعه زراره. مرفوعه زراره که سند ندارد؛ غوالی اللئالی نقل می‌کند از کتب علامه. در هیچ کتابی از کتب علامه هم یافت نشد. مقبوله عمر بن حنظله هم راجع به قضاء قاضی است: الحکم ما حکم به اعدلهم. ... در ذیل بعد از این که می‌گوید سیدی! کلاهما عدلان مرضیان، امام فرمود ینظر الی روایتهم عنا. از این به بعد که این دو قاضی هر دو مساوی هستند از حیث عدالت و فقاہت و اصدقیت، برو به مستند قضائی‌شان نگاه کن خودت بررسی کن. المجمع علیه بین اصحابک یؤخذ به و یت ترک الشاذ النادر فان المجمع علیه لاریب فیه قلت کلاهما مشهوران حضرت فرمود خذ ما خالف العامۃ ما خالف العامۃ ففیه الرشاد. خب این ظهورش این است که اصلاً حدیثی که مخالف عامه است تعارض کرد با حدیث موافق عامه فیه الرشاد. این دیگر مختص به قضاء قاضی نیست. ولی اولش کاری به مستند قضائی این دو قاضی ندارد، می‌گوید ترجیح می‌دهیم به صفات قاضی؛ ربطی به صفات راوی ندارد. علاوه بر این که ما عرض کردیم در طائفه اولی صحیحہ داوود بن فرقد مهم است؛ بقیه‌اش که قابل تفسیر بودند.

اما راجع به منتصف اللیل: منتصف اللیل، صاحب عروه می‌گوید که روشن نیست که آیا از غروب آفتاب حساب می‌شود تا طلوع فجر؟ یا از غروب آفتاب حساب می‌شود تا طلوع آفتاب؟ حدوداً سه ربع فرق می‌کند. اگر شما بین الطلوعین را یک ساعت و نیم حساب بکنید که بعضی از ایام سال یک ساعت و نیم است، حدوداً سه ربع فرق می‌کند. اگر قائل شدیم منتصف اللیل ما بین غروب الشمس الی طلوع الشمس است، دوازده ساعت بعد از اذان ظهر می‌شود نیمه شب. مرحوم آقای خوئی نظرش این است.

اما اگر گفتیم نیمه شب را بین غروب آفتاب و طلوع فجر حساب می‌کنیم خب سه ربع حدوداً زودتر نیمه شب می‌شود. چون یک ساعت و نیم ما بین الطلوعین کم می‌شود از محاسبه.

صاحب عروه احتیاط کرده. ولی مشهور قائل هستند که انتهاء شب چون طلوع فجر است و طلوع فجر مبدأ روز هست و لذا نظر دوم را قائلند که منتصف اللیل ما بین غروب الشمس الی طلوع الفجر هست.

آقای خوئی استدلال کرده برای نظر خودش به ادله‌ای. اولین دلیلش عرف است. می‌گوید آقا! کدام عرفی اذان صبح که بشود می‌گوید روز شد؟ آقا! اول روز بیا در خانه ما قرضم را می‌دهم، اذان صبح که شده نماز

صبحش را نخوانده آمده زنگ می زند، می آید این بدهکار می گوید آقا! در این وقت شب چه خبره؟! صبر کن! روز بشود. عرف طلوع فجر را روز نمی داند و شارع هم تصرفی ثابت نشده که در مفهوم عرفی شب و روز کرده.

این دلیل اول آقای خوئی. تامل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۷۲

سه شنبه - ۹۵/۱۲/۰۳

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الارضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

صحیحہ زرارہ صریح در کفایت استتار قرص نیست

حتی این روایت صحیحہ کہ می فرماید کہ اگر غروب آفتاب فکر بکنند مردم شدہ، نماز مغرب شان را بخوانند بعد بفہمند کہ غروب آفتاب نشدہ بودہ، نمازشان را باید اعادہ بکنند. وقت المغرب اذا غاب القرص فان رأیته بعد ذلك و قد صلیت اعدت الصلاۃ کہ برخی فکر می کنند این صریح است در این کہ وقت نماز مغرب غروب آفتاب است. می گویند اگر حمل کنیم این روایت را بر زوال حمرة مشرقیہ بر فرض با لفظ غاب القرص قابل جمع باشد کہ غاب القرص أى غاب القرص بما له من اثر الحمرة فی المشرق و لكن فرض نمی شود کہ بعدش دومرتبہ خورشید دیدہ بشود. معمولاً وقتی اشتباہ می کنند افراد، فکر می کنند خورشید غروب کردہ بعد می بینند خورشید هنوز هست فقط نگاه می کنند بہ قرص خورشید فکر می کنند غروب کردہ بعد می بینند خورشید هست اما زوال حمرة مشرقیہ اشتباہ ناپذیر است. اگر نگاه کنید حمرة مشرقیہ از بین ببینید رفتہ دیگہ معنا ندارد کہ کشف خلاف بشود. پس گفتہ می شود این روایت صریح است در قول بہ کفایت استتار قرص است.

کہ اگر صریح ہم بود بخاطر مخالفت عامہ ما طرحش می کردیم. و لكن بہ نظر ما صراحت ندارد. قضیہ فرضیہ است کہ انسان گاهی اشتباہ می کند، فکر می کند کہ شب شدہ حتی زوال حمرة مشرقیہ را ہم گاهی

فرائض ۷۵۷

انسان اشتباه می‌کند فکر می‌کند زوال حمرة مشرقیه شد چون هوا آنقدر تاریک می‌شود انسان فکر می‌کند شب شده زوال حمرة مشرقیه شد بعد می‌فهمد که نخیر هنوز شب نشده بوده و آفتاب بوده در افق.

در یک روایت صحیحہ داریم که در ماه رمضان غشیهم سحاب اسود فظنوا انه دخل الليل، ابر سیاه آمد مردم فکر کردند شب شده است، فافطر بعضهم فاذا الشمس، ابر سیاه رفت ناگهان دیدند خورشید هنوز غروب نکرده است، امام می‌فرماید که کسانی که افطار کردند قضاء کنند آن روز را، چون اکل متعمدا، اکل‌شان عمدی است. سحاب اسود آمد، ابر سیاه آمد فکر می‌کنند شب شده حتی فکر می‌کنند حمرة مشرقیه هم زائل شده. پس این‌طور نیست که ما بگوییم فرض نمی‌شود کرد برای زوال حمرة مشرقیه اشتباه را. نخیر می‌شود فرض کرد.

معتبره خثعمی صریح در کفایت استتار قرص نیست

و یا بعضی‌ها فکر می‌کنند روایت خثعمی که می‌گوید پیامبر نماز مغرب می‌خواند، بنوسلمه نهصد متر فاصله داشت خانه‌شان، نهصد متر راه می‌رفتند، به خانه شان که می‌رسیدند جای تیرهایشان را در دیوار می‌دیدند، یعنی هوا اینقدر روشن بود، گفته می‌شود خب این هم صریح است در کفایت استتار قرص. اگر زوال حمرة مشرقیه شرط باشد، پیغمبر آن وقت نماز می‌خواند تا نماز بخواند نهصد متر بنوسلمه راه بروند تاریک تاریک می‌شود هوا.

می‌گوییم نه غیر از ضعف سند که این روایت ضعف سند دارد عند بعضهم ولی به نظر ما چون محمد بن یحیی خثعمی مروی عنه ابن ابی عمیر است مشکل نداریم با سند این روایت و لکن با دلالتش مشکل داریم. ما معتقدیم این دلالت هم نمی‌کند بر کفایت استتار قرص. اول زوال حمرة مشرقیه پیغمبر اگر سریع نمازش را می‌خواند بعد لزومی داشت بنوسلمه نافله مغرب را بخوانند؟ سریع تا سلام نماز را می‌دادند نهصد متر تند بیابند، نهصد متر راه است دیگه حدودا ده دقیقه را، هوا اینقدر تاریک نمی‌شود که موضع سهام‌شان را نتوانند ببینند.

[سؤال: ... جواب:] حالا امتحان بکنیم. من فکر می‌کنم یک مقدار اذان مغرب را دیر می‌گویند. این را هم در نظر داشته باشید! خب اول زوال حمرة مشرقیه پیغمبر اگر سریع نماز مغرب را می‌خواندند و بنوسلمه

نهصد متر راه، حالا با اسب بودند، پیاده بودند، این را هم که نگفته، حالا هر چه، حدودا حداکثر ده دقیقه بیشتر طول نمی کشد، می رسیدند. و آن وقت چشم هایشان عادت داشته با تاریکی؛ مثل حالا نیست که ده تا مهتابی روشن می کنیم بعد می گوئیم که اتاق تاریک است. قدیم با تاریکی عادت داشت چشم هایشان. بعد هم اگر شب های مهتاب باشد که روشن تر است. ما احراز نکردیم دلالت این روایت را بر این که حتما پیغمبر عند غروب الشمس و قبل از زوال نماز می خوانده. بر فرض هم اگر صریح باشد الکلام الکلام: مخالفت عامه مرجح صحیحہ عبدالله بن وضاح باشد دیگه فرقی نمی کند.

[سؤال: ... جواب:] می گوید منازلهم علی نصف میل، منازلشان تا مسجد پیامبر نصف میل بود یعنی نهصد متر، ثم ینصرفون الی منازلهم و هم یرون موضع نبالهم، وقتی به خانه هایشان می رسیدند، به محله شان می رسیدند آن جایی که روزها تیراندازی کرده بودند، جای تیرهایشان در دیوار مانده بود آن جای تیرها را می دیدند یعنی هوا اینقدر تاریک نشده بود.

[سؤال: ... جواب:] ثم ینصرفون الی منازلهم و هو یرون مواضع نبلهم، تعبیر این است. حالا یک احتمال هم هست. ببینید! ایشان احتمال می دهند هنوز به منزل نرسیده به آن مواضع نبالشان می رسیدند. ولی ظاهر این روایت این است که منازلشان نصف میل بوده آن موضع نبال هم همان کنار منازلشان بوده. ولی مهم نیست این جهت.

و لذا به لحاظ مبدأ وقت نماز مغرب به نظر ما حکم واضح هست. و ان کان الاحتیاط لاینبغی ترکه به لحاظ نماز ظهر و عصر و الا نماز مغرب و عشاء که قول به زوال حمرة مشرقیه مطابق با احتیاط هست.

تحدید منتهای شب به طلوع فجر یا طلوع شمس

اما به لحاظ منتهای وقت نماز مغرب، عرض کردیم مشهور گفتند منتصف اللیل ما بین غروب شمس (که مشهور می گویند زوال حمرة مشرقیه است) تا طلوع فجر، نصف آن را حساب کنیم می شود منتصف اللیل. مرحوم آقای خوئی فرمودند من قبول ندارم. من معتقدم منتصف اللیل از غروب شمس است که اتفاقا غروب شمس را هم استتار قرص می داند، یک ربع اینجا زودتر، تا طلوع شمس که دوازده ساعت بعد از اذان ظهر می شود. این روزها می شود حدودا ساعت دوازده و بیست دقیقه.

نظر مشهور مستندهایی دارد. مرحوم آقای خوئی اول مستند خودش را ذکر می‌کند بعد مستند مشهور را رد می‌کند.

علامه مجلسی: قول به این که ابتداء روز طلوع شمس است، قولی است مضحمل شده

ولی قبل از این که فرمایش آقای خوئی را بگوییم عرض می‌کنم مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار جلد ۸۰ صفحه ۷۴ مفصل بحث کرده و قائل شده که اول شب غروب الشمس است و آخر شب طلوع الفجر است. و بعد تعبیر مرحوم علامه مجلسی خیلی تعبیر جالبی است، ایشان می‌گویند که ان بعض اصحابنا فی زماننا جددوا النزاع القديم الذی کان فی بعض الزمان السابقة و اضمحل لوضوح الحق فيه و اتفق الخاص و العام فيه علی امر واحد. بعد ایشان می‌گویند که و عندنا انه لا يفهم فی عرف الشرع و لا فی العرف العام و لا بحسب اللغة من اليوم او النهار الا ما هو من ابتداء طلوع الفجر، اول روز طلوع فجر است، آخر شب طلوع فجر است، نه طلوع شمس، و لم يخالف فی ذلك الا شذمة قليلة قد انقرضوا، نسل قائلین به این که منتهای شب طلوع شمس است، منقرض شده است.

نعم بعض اهل الحرف و الصناعات لما كان ابتداء عملهم عند طلوع الشمس قد يطلقون عليه، برخی (که امروز زیاد شده‌اند) کارشان بعد از طلوع شمس است، خب این‌ها آمدند می‌گویند آقا! روز شد برویم سر کار، لغوین هم بخاطر رعایت حال این‌ها آمدند گفتند خب یک معنای یوم هم این است: از طلوع شمس. و لكن این خلاف ظهور عرف عام هست، خلاف مضمون آیات و روایات هست.

وجود ثمرات بسیار در فقه مانند: قصد ده روز، حیض، خیار حیوان

و این را بدانید! این بحث فقط ثمره‌اش در نماز که منتصف الليل آخر وقت نماز مغرب و عشاء هست ظاهر نمی‌شود. این که اول روز طلوع شمس است یا طلوع فجر، در کل فقه مؤثر است:

اقامة عشرة ايام که مشهور می‌گویند ده روز، نه دویست و چهل ساعت. کسانی که مثل آقای زنجانی می‌گویند عشرة ايام احتمال دارد دویست و چهل ساعت باشد، آن هیچ، مشهور که می‌گویند مراد از اقامة عشرة ايام یعنی ده روز و لو ده شب نشود، خب آقای خوئی می‌گویند اول طلوع آفتاب در این شهر باشی تا غروب آفتاب روز دهم، کافی است، مشهور می‌گویند نخیر، اگر از طلوع فجر اینجا بودی، قبول است ولی اگر

بعد از طلوع فجر آمدی حتی مثلا نیم ساعت مانده به طلوع آفتاب رسیدی به قم باید قصدش باشد که تا نیم ساعت قبل از طلوع آفتاب روز یازدهم اینجا بمانی و الا قصد اقامه عشره ایام محقق نمی شود.

یا در مورد حیض: الحیض اقله ثلاثه ایام. آقای زنجانی فتوی می دهند سه روز یعنی هفتاد و دو ساعت، سه تا بیست و چهار ساعت. ما هم به نظرمان همین درست می آید در بحث حیض. ولی مشهور که این را نمی گویند. مشهور می گویند سه روز کامل. سه روز کامل هم همین اختلاف پیش می آید. آقای خوئی می گویند این زن پنج دقیقه مانده به طلوع آفتاب حیض شد، غروب آفتاب روز سوم حیض بود بعد پاک شد، حیض است دیگه. مشهور می گویند کی حیض است؟ این سه روز کامل نشد. چون بعد از طلوع فجر خون دیده، باید تا فردا صبح همان ساعت خون می دید تا بشود ثلاثه ایام. اما مشهور می گویند اگر قبل از طلوع فجر خون ببیند، پنج دقیقه به اذان صبح خون ببیند تا غروب آفتاب روز سوم خون ببیند کافی است. و همین طور خیار الحيوان ثلاثه ایام، همین بحث پیش می آید.

پس این بحث، بحث مهمی است.

استدلال محقق خوئی به فهم عرف

مشهور استدلال کردند به آیات و روایات.

آقای خوئی فرموده من استدلال مشهور را قبول ندارم. من اول استدلال می کنم بر نظر خودم که معیار طلوع شمس است و بعد ادله مشهور را رد می کنم.

مرحوم علامه مجلسی می گوید طرفداران این که آخر شب طلوع شمس است و منتصف اللیل از غروب شمس تا طلوع شمس میانگینش گرفته می شود، شرمه قلیلون قد انقضوا. آقای خوئی می فرمایند نخیر ما منقرض نشدیم ما هستیم.

آقای خوئی عمده استدلال شان فهم عرفی بود و رد استدلال مشهور. می گویند بروید به این مردم کوچه و بازار موقع طلوع فجر بگویید که آقا! روز شده، شب دیگه تمام شد، مگه نگفته بودی که هر وقت روز شد، بیا پولت را می دهیم، خب روز شد دیگه. مردم چی می گویند؟ می گویند روز شد؟ با این هوای تاریک تو می گویی روز شده؟

[سؤال: ... جواب:] حالا طلوع فجر ایشان می‌گوید از نظر عرف مسلم منتهای شب نیست.

مؤید اول: روایت ضعیفه عمر بن حنظله: انحدار نجوم زوال شب است

بعد ایشان می‌گوید دو تا روایت ضعیف هم مؤید ما است. آن دو تا روایت ضعیف چیه؟ آن را بگوییم بعد ادله مشهور را بررسی کنیم. ایشان می‌گوید یک روایت ضعیف که مؤید ما است، روایت عمر بن حنظله است: سأل ابا عبد الله عليه السلام فقال له زوال الشمس نعرفه بالنهار، زوال شمس را می‌دانیم کی هست، فکیف لنا باللیل؟ زوال اللیل کی هست؟ فقال للیل زوال کزوال الشمس، زوال یعنی این که از بالای سر بگذرد به سمت غرب منحرف بشود، للیل زوال کزوال الشمس قال فبأی شیء نعرفه؟ قال بالنجوم اذا انحدرت، چه جور زوال نهار را به شمس اذا انحدرت می‌دانید، با شاخص تعیین می‌کنید، زوال شب را هم بالنجوم اذا انحدرت، آن وقتی که ستاره‌ها، آن ستاره‌هایی که هنگام غروب آفتاب طلوع می‌کنند، آن ستاره‌هایی که هنگام غروب آفتاب تازه طلوع می‌کنند، وقتی رسیدند بالای سر شما و به طرف غرب متمایل شدند می‌شود زوال اللیل؛ منتصف اللیل.

آقای خوئی فرموده خب کی ستاره شب، ستاره‌ای که هنگام غروب آفتاب تازه طلوع می‌کند می‌آید از بالای سر ما رد می‌شود؟ نیمه ما بین غروب آفتاب و طلوع آفتاب. چرا؟ برای این که مدار این ستاره مدار خورشید است و الا اگر مدار خورشید نباشد که علامت زوال شب نمی‌شود. ایشان فرموده از این روایت می‌فهمیم برای این که نیمه شب را که زوال اللیل است بشناسیم برویم سراغ ستاره‌هایی که دو تا ویژگی دارند: ویژگی اول: هنگام غروب آفتاب طلوع بکنند. وجه روشن است. اگر یک ستاره‌ای است چند ساعت بعد از غروب آفتاب تازه طلوع می‌کند از شرق، یا وقتی که هوا تاریک می‌شود می‌بینیم این ستاره وسط آسمان است، این که معیار زوال لیل نیست. معیار زوال لیل آن ستاره‌ای است که با غروب آفتاب در غرب، این ستاره در شرق طلوع بکند. معیار زوال لیل باید این باشد دیگه.

[سؤال: ... جواب:] زوال اللیل منتهای نماز مغرب و عشاء است، زال اللیل یعنی انتصف اللیل. ... آخه زال

اللیل یعنی چی؟ ... زال اللیل در لغت هم معنا شده، در روایات هم استعمال شده یعنی انتصف اللیل.

خب وقتی این طور شد چه ستاره‌ای اذا انحدرت، چه ستاره‌ای وقتی بیاید به سمت غرب و متمایل بشود به سمت غرب، علامت نیمه شب است؟ خب ستاره‌ای که یک ساعت پیش، از شرق طلوع بکند؟ محال است همچون چیزی. ستاره‌ای معیار نیمه شب است، دو ویژگی دارد: یکی این که با غروب آفتاب طلوع کند و دیگر این که مدارش همان مدار خورشید باشد. و الا اگر ستاره‌ای باشد که ساعت یازده شب تازه طلوع می‌کند از شرق، این صبح هم که نگاه کنید هنوز نرسیده به آخر آسمان.

[سؤال: ... جواب:] آقا! این حرکات ناشی از حرکت زمین است دور خودش. حرکت خورشید و ستاره که برای ما محسوس نیست؛ آن هم در یک شب. این حرکتی که می‌بینید فکر می‌کنید ماه حرکت می‌کند، خورشید حرکت می‌کند، ستاره‌ها حرکت می‌کنند، این حرکت زمین است دور خودش. این حرکت زمین است دور خودش که فکر می‌کنید ماه دارد حرکت می‌کند امشب، در روز خورشید حرکت می‌کند، یا در شب ستاره‌ها حرکت می‌کنند. این زمین که چرخید، رسید به یک جایی که آفتاب غروب کرد و از آن طرف ستاره طلوع کرد خب این ستاره اگر هم زمان با غروب آفتاب طلوع نکند، چند ساعت قبل یا چند ساعت بعد طلوع کند انحدر او که علامت نیمه شب نیست قطعاً؛ باید هم زمان با غروب آفتاب طلوع کند از شرق.

و اگر مدارش غیر از مدار خورشید باشد باز فایده ندارد. چرا؟ دقت کنید! یک سؤال می‌کنم از شما جواب بدهید! چرا شب‌های تابستانی کوتاه است شب‌های زمستانی بلند است؟ چون مدار خورشید فرق می‌کند. مدار خورشید وقتی می‌آید به برج سرطان که اوج تابستان است، مدار سرطان، اینجا شب‌ها کوتاه می‌شود، یعنی بیست و سه درجه و اندی بالای خط استواء است خورشید. علت اختلاف شب و روز در تابستان و زمستان چیه؟ اختلاف مدار خورشید است. مدار خورشید گاهی بیست و سه درجه اندی بالای خط استواء است و گاهی پایین خط استواء است. این منشأ می‌شود که برای نیمکره شمالی که ما هستیم الان زمستان باشد، برای نیمکره جنوبی الان تابستان باشد که چند روز پیش می‌گفت تخم‌مرغ را روی ماشین می‌شکاند و می‌پخت بخاطر حرارت آفتاب در استرالیا چون الان در آنجا تابستان است. زمستان ما این طور است. اما این جهتش این است که خورشید می‌آید پایین خط استواء؛ یعنی می‌رسد به بیست و سه درجه اندی پایین خط استواء. ولی وقتی که تابستان ما می‌شود، زمستان نیمکره جنوبی می‌شود قضیه بر عکس است. شب‌های ما

فرائض ۷۶۳

می‌شود کوتاه، روزهای ما بلند، آنجا برعکس. و الا حرکت زمین که فرق نمی‌کند. مدار خورشید فرق می‌کند که الان شب‌های ما بلند است، شب‌های استرالیا کوتاه و الان ما در زمستان به سر می‌بریم، آنها در اوج گرمای تابستان. و وقتی هم که ما در تابستانیم بر عکس می‌شود.

پس کوتاهی و بلندی شب بخاطر مدار خورشید است. حالا اگر مدار ستاره در زمستان همان مدار خورشید در تابستان باشد، خب این ستاره زود غروب می‌کند دیگه. چون شبش کوتاه می‌شود دیگه. اگر مدار ستاره در زمستان ما عبارت باشد از مدار خورشید در تابستان، خب چه جور مدار خورشید در تابستان منشأ کوتاهی شب می‌شود، خب مدار این ستاره هم اگر همان مدار باشد موجب کوتاهی شب آن ستاره می‌شود؛ زود غروب می‌کند. این هم که علامت شب نیست. علامت شب و نیمه شب این است که اذا انحدرت النجوم، آن نجومی که با غروب آفتاب طلوع بکنند و مدارشان همان مدار خورشید باشد...

[سؤال: ... جواب:] ما مثل شما فکر می‌کردیم، بیشتر فکر کردیم دیدیم حق همین است که آقای خوئی فرموده. باید مدار این ستاره همان مدار خورشید باشد تا شب و روز که نسبت به خورشید سنجیده می‌شود نسبت به آن ستاره هم یکسان بشود. روز خورشید و شب خورشید، شب خورشید یعنی شب غائب است خورشید، ما رفتیم در سایه خورشید، اگر ده ساعت است، برای آن ستاره هم همین جور حساب کنید. و الا اگر مدار فرق کند، طول لیل و نهار فرق می‌کند و به درد نمی‌خورد دیگه.

خب این روایت دلیل بر این می‌شود که معیار انحدار نجوم که معیار نصف شب است از غروب آفتاب حساب می‌شود تا طلوع شمس. و الا این علامت درست در نمی‌آید.

[سؤال: ... جواب:] چرا باز اشتباه می‌کنید؟ سرعت ناشی می‌شود از حرکت زمین. زمین که حرکت وضعیش دور خودش ده جور است. این حرکت وضعی زمین است که شب و روز تشکیل می‌دهد. کلاس اول دبستان نخواندید؟ مزاح می‌کنم، ببخشید! ناراحت نشوید! ... حرکت وضعی زمین منشأ این اختلاف هست و الا ستاره که در یک شب که حرکت نمی‌کند که ... زهره که در یک شب حرکت نمی‌کند که. دور خودش می‌چرخد. زهره در سال دوبار دور خودش می‌چرخد. هیئت بیاییم درس بگوییم؟

اما روایت عمر بن حنظله ایشان می گوید سندش ضعیف است. خب ما که سندش را درست می دانیم و لذا این دلالتش فعلا دلالت خوبی است.

جواب: این روایت بخاطر خلل در مضمونش نمی تواند مؤید باشد

فقط اشکالش این است که وثوق نوعی است به خلل در این روایت. چرا؟ برای این که ما همچون ستاره ای پیدا نکردیم. ما همچون ستاره ای که با غروب آفتاب طلوع کند و در مدار خورشید باشد ما پیدا نکردیم. آن هم بیایند از این مطلب تعبیر بکنند بالنجوم اذا انحدرت، صیغه به کار ببرند. ما یک نجم هم پیدا نکردیم این جور که در مدار خورشید باشد و با غروب خورشید طلوع کند. ما پیدا نکردیم. این وثوق نوعی به خللش پیدا می شود. و الا اگر این جهت نبود دلالت روایت تمام بود.

مؤید دوم: روایت ضعیفه ابی بصیر: غسق لیل بمنزله زوال شمس است

روایت دوم هم مشابه همین روایت است. روایت ابن ادریس در سرائر نقلا من کتاب محمد بن علی بن محبوب عن الحسين عن احمد بن الغروی عن ابان عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال دلوك الشمس زوالها و غسق الليل بمنزلة الزوال من النهار. این هم تشبیه کرده زوال لیل را به زوال نهار. اشکال سندی این روایت این است که احمد غروی توثیق ندارد.

آقای خوئی فرموده که ابن ادریس هم به کتاب محمد بن علی بن محبوب سند ندارد.

این اشتباه است. این اشکال وارد نیست. چون ابن ادریس وقتی می رسد به کتاب محمد بن علی بن محبوب می گوید و هو بخط الشيخ عندي. به خط شیخ طوسی این کتاب پیش من است. همان سند شیخ طوسی کافی است. فقط مشکل احمد غروی است.

اما به لحاظ دلالت ممکن است کسی مناقشه بکند. بگوید خب دلوك الشمس زوالها و غسق الليل بمنزلة الزوال من النهار معلوم نیست این تنزیل من جميع الجهات باشد. می خواهد بگوید چه جور زوال نهار مبدأ نماز ظهر و عصر است، غسق الليل هم مبدأ نماز شب است؛ منتهای وقت نماز مغرب و عشاء است. اما دقیق غسق الليل کی هست، آیا ساعت یازده و مثلاً ربع است؟ منتصف ما بین غروب الشمس الی طلوع الفجر است؟ یا سه ربع بعد از آن است؟ منتصف ما بین غروب الشمس الی طلوع الشمس است؟

فرائض ۷۶۵

آقای خوئی فرموده که ما از این جهت استفاده می‌کنیم می‌گوییم غسق یعنی شدت ظلمت، شدت ظلمت در شب منتصف اللیل است و در روایات هم گفتند غسق اللیل منتصفه. شما ببینید! شب از چپ تشکیل می‌شود؟ از سایه خورشید، یعنی وقتی شب ما هست خورشید دارد پشت ما می‌تابد به جوری که آن نور پشت قسمت ما سایه‌اش در قسمت ما تولید شب می‌کند. معنای شب این است. یعنی خورشید که واقع می‌شود در یک طرف زمین، آن طرف زمین را که مواجه با خورشید است روشن می‌کند و آن قسمتی را که پشت به خورشید است سایه می‌اندازد و تاریک می‌کند. خب این زمین هم که حرکت وضعی دور خودش دارد وقتی ما می‌رسیم به آن قسمت سایه می‌گویند شب شد. از آن قسمت سایه که بیرون می‌آییم می‌گویند روز شد. آن وسط سایه، تاریک‌ترین وقت شب هست. می‌شود غسق اللیل. و در روایت هم گفتند غسق اللیل منتصفه. و لذا ایشان می‌گویند که این روایت هم دلالت می‌کند اما سندش ضعیف است. به عنوان مؤید ذکر می‌کنیم.

جواب: این روایت بخاطر ضعف دلالت نمی‌تواند مؤید باشد

ما خیلی این مطلب هم برای ما واضح نیست که واقعا بطور عرفی، دقت عقلی که نباید بکنیم، بطور عرفی تاریکی نیمه شب با تاریکی یک ساعت قبل از آن یا یک ساعت بعد از آن فرق کند. عرفا فرق نمی‌کند. کل این‌ها شدت ظلمت است. بله، روایت غسق اللیل را تفسیر کرده به منتصف اللیل، ما حرفی نداریم، اما غسق اللیل کی هست؟ شاید مشهور درست می‌گویند. غسق اللیل منتصف اللیل، اما منتصف اللیل کی هست؟ همه این‌ها شدت ظلمت است. آن منتصف ما بین غروب الشمس الی طلوع الشمس فقط غسق اللیل نیست؛ اطرافش هم یک ساعت قبل، یک ساعت بعد هم غسق اللیل است. شارع می‌گوید منتصف اللیل، کی را می‌گوید منتصف اللیل؟ شاید حرف مشهور درست باشد.

و لذا این مؤیدها را قبول نداریم.

حالا ببینیم ردی که می‌کند آقای خوئی قول مشهور را این رد چیه؟ مشهور استدلال کردند به آیات و روایات. آیات را می‌خوانم، استدلالش ان شاء الله روز شنبه.

آیاتی که مشهور می‌خوانند این است، مشهور می‌گویند که انا انزلناه فی لیلة القدر سلام هی حتی مطلع الفجر. یعنی مطلع الفجر، شب قدر، تمام می‌شود، شب تمام می‌شود. نه این که شب هست سلام نیست، تخصیص زدیم، این خلاف ظاهر است.

و اللیل اذا ادبر و الصبح اذا اسفر. شب می‌رود صبح می‌آید. صبح کی هست؟ صبح بعد از طلوع شمس است؟ این را که هیچ کی نمی‌گوید. و الصبح اذا اسفر یعنی آشکار بشود. آشکاری صبح به طلوع فجر است. و اللیل اذا عسعس و الصبح اذا تنفس. شب در مقابل لیل قرار داده صبح را. و همین‌طور آیات دیگر که ان‌شاءالله می‌خوانیم. ببینیم آقای خوئی چی جواب می‌دهد.

جلسه ۷۳

شنبه - ۹۵/۱۲/۰۷

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به این بود که منتهای شب طلوع فجر است یا طلوع شمس؟ که در شناخت نیمه شب طبعا مؤثر خواهد بود و نیمه شب مشخص خواهد شد که ما بین غروب آفتاب و طلوع فجر است کما علیه المشهور یا میان غروب آفتاب و طلوع شمس است کما این که نظر مرحوم آقای خوئی و مرحوم استاد هست.

محقق خوئی: انتهاء شب و اول روز طلوع شمس است

دلیل اول: شب و روز حقیقت شرعیه ندارند و مراد شارع همان معنای عرفی است

مرحوم آقای خوئی فرمودند که ما استظهار عرفی مان این است که شب و روز عرفا معیارشان طلوع شمس است. تا خورشید طلوع نکند عرف می‌گوید شب است و وقتی خورشید طلوع کند عرف می‌گوید روز هست.

دلیل دوم: تفسیر غسق اللیل (اوج ظلمت) در روایات به منتصف اللیل

علاوه بر این که در روایات غسق اللیل تفسیر شده به منتصف اللیل، غسق اللیل یعنی اوج ظلمت شب و اوج ظلمت شب، نیمه شب است ما بین طلوع خورشید و غروب خورشید. چون خورشید که غروب کرد به

فرائض ۷۶۷

تدریج هوا تاریک‌تر می‌شود، رسید به نقطه وسط میان غروب خورشید و طلوع خورشید، دورترین نقطه‌ای است که ما از خورشید دور می‌شویم، در عمق سایه خورشید وارد می‌شویم و اوج ظلمت آن موقع هست؛ ما بین غروب آفتاب و طلوع آفتاب. و غسق اللیل همین است و در روایات هم غسق اللیل به معنای منتصف اللیل آمده.

دلیل سوم: اذان ظهر منتصف النهار است

علاوه بر این که خبر روایات گفته‌اند منتصف النهار، زوال النهار، وسط النهار، اذان ظهر است، یعنی نیمه اول روز تمام می‌شد وارد نیمه دوم می‌شویم، خبر اگر شما بگویید روز از اذان صبح است که مشهور گفته‌اند، آخه این نیمه اول روز که بلندتر از نیمه دوم روز می‌شود؛ اذان صبح تا اذان ظهر یک ساعت و نیم حدوداً بزرگتر است تا اذان ظهر تا غروب آفتاب. این چه جور می‌شود وسط النهار؟ چه جور می‌شود زوال النهار؟ منتصف النهار؟

مؤید اول: روایت ضعیفه عمر بن حنظله: زمان انحدار نجوم، زمان نیمه شب است

بعد ایشان فرموده که دو تا روایت هم داریم مؤید ما است، چون ضعف سند دارد نمی‌گوییم دلیل. یکی روایت عمر بن حنظله بود که ما گفتیم جناب آقای خوئی! ما سندش را قبول داریم اما دلالتش را بیشتر بحث کنیم. دارد که امام علیه السلام فرمود که نیمه شب شناخته می‌شود به نجوم اذا انحدرت، ان للیل زوالا کزوال النهار، بعد سؤال شد که بم یعرف زوالها؟ قال بالنجوم اذا انحدرت. آقای خوئی فرموده خبر ستاره‌ها خود علماء هم گفته‌اند در آسمان پخش هستند، در شرق، غرب، جنوب، شمال، یک ستاره‌ای یک ساعت بعد از غروب آفتاب از افق غائب می‌شود چون در روز هم در افق بوده ما نمی‌دیدیم، یک ستاره‌ای است بعد از ساعت‌ها از غروب آفتاب تازه طلوع می‌کند از مشرق که موقع اذان صبح هم ما می‌بینیم بالای سر ما هست. پس معیار آن ستاره‌هایی هستند که مقارن با غروب آفتاب تازه طلوع می‌کنند از مشرق.

تقریب روایت: علامیت انحدار نجوم مشروط به دو شرط هم‌زمانی طلوع ستاره با غروب

خورشید و هم‌مداری ستاره با خورشید است

بعد ایشان فرموده که غیر از این ستاره‌هایی که هم زمان با غروب آفتاب طلوع می‌کنند این‌ها هم فرق می‌کنند، باید ببینیم مدار این‌ها با مدار خورشید مختلف هست یا متحد هست؟ ایشان فرموده شما نگاه بکنید! چرا شب‌های زمستان طولانی است، ولی شب‌های تابستان کوتاه است؟ چون مدار خورشید مختلف است. خورشید در زمستان ما، اوج زمستان که شب یلدا هست، بیست و سه درجه و نیم می‌رود زیر خط استواء، و لذا قطب جنوب شش ماه روز است و نیمکره جنوبی تابستان است و روزش خیلی بلند است ولی نیمکره شمالی که ما هستیم، روزش کوتاه است و شبش بلند است و قطب شمال شش ماه شب است در آن وقت و لذا در شب‌های زمستان روزهای ما کوتاه است و شب ما بلند است. چون خورشید در شب یلدا که اوج طولانی بودن شب‌های زمستان است، در مدار رأس الجدی هست، بیست و سه درجه و نیم زیر خط استواء، در کوتاه‌ترین شب تابستان هم حساب کنیم، بیست و سه درجه و نیم بالای خط استواء آمده است. یعنی حرکت انتقالی زمین این‌طور است که این‌جور می‌شود. و لذا قطب شمال شش ماه روز است ولی قطب جنوب در آن موقع شش ماه شب است. و مقدار روشنایی نیمکره شمالی در تابستان زیاد است و مقدار تاریک‌ش کم است و لذا این زمین که می‌چرخد آن مقدار تاریکی چون کم است زود تمام می‌شود، وارد قسمت روشنایی می‌شویم که طولانی است. خب این مدار خورشید باعث طولانی شدن و کوتاه شدن شب‌ها و روزها است، حالا اگر مدار ستاره فرق کند با مدار خورشید، خب مدار خورشید جوری باشد که باعث بشود در شب‌های زمستان، شب طولانی است روز کوتاه، خب مدار ستاره بخواهد بر عکس باشد، خب این بدرد نمی‌خورد که، غروب آفتاب تازه طلوع می‌کند ستاره ولی چندین ساعت حتی قبل از اذان صبح این ستاره غروب کرده چون مثل شب‌های تابستانی راجع به خورشید می‌ماند.

جواب: علامیت انحدار مشروط به متعکس بودن مدارها هست نه یکی بودن مدارها

به نظر ما آقای خوئی با این بیانش خواست بگوید پس معیار آن ستاره‌ای است که هنگام غروب آفتاب طلوع می‌کند در همان مدار خورشید که ساعت بودن این ستاره در افق مثل ساعت‌های شب هست که آخرین زمان شب که با طلوع شمس تمام می‌شود این ستاره غروب بکند، با غروب شمس طلوع بکند ستاره و با طلوع شمس غروب بکند. خب این می‌شود نظر ایشان که آخر شب می‌شود طلوع شمس و معیار منتصف

فرائض ۷۶۹

اللیل، می‌شود انحدار همچون نجومی که وسط ما بین غروب شمس و طلوع شمس این ستاره‌ها منحدر می‌شوند و متمایل می‌شوند به سمت غرب. آقای خوئی اشتباه کرده. یک فهم عرفی داشته که ما هم آن فهم عرفی را تایید کردیم ولی در محاسبه اشتباه کرده. چرا؟ برای این که شما فرض کنید، مدار خورشید الان، حالا شب یلدا را بگوییم که واضح‌تر است، بیست و سه درجه و نیم زیر خط استواء، رأس الجدی، این باعث چی می‌شود؟ باعث می‌شود روز مثلاً بشود ده ساعت، شب بشود چهارده ساعت، اگر ستاره هم در مدار رأس الجدی باشد، خب این معنایش این است که همان‌طور که فاصله میان طلوع آفتاب و غروب آفتاب ده ساعت است، فاصله میان طلوع این ستاره و غروب ستاره هم بشود ده ساعت، در حالی که شما شب‌های زمستان‌تان چهارده ساعت است. اگر مدار ستاره همان مدار خورشید باشد، در زمستان مدار خورشید این‌طور است که فاصله میان طلوع آفتاب و غروب آفتاب ده ساعت است، شبش چهارده ساعت است خب اگر ستاره در همان مدار باشد فاصله میان طلوع ستاره تا غروب ستاره هم مثل همان فاصله میان طلوع آفتاب و غروب آفتاب ده ساعت می‌شود در حالی که شب چهارده ساعت است در شب‌های زمستان.

باید اگر می‌خواستید فرض کنید بگویید باید مدار این ستاره در مدار معکس خورشید باشد. یعنی به جوری که طلوع این ستاره فاصله‌اش تا غروب این ستاره مثل طلوع آفتاب در روز تا غروب آفتاب در روز باشد. فاصله میان طلوع آفتاب و غروب آفتاب اگر ده ساعت است، یعنی چی؟ یعنی این خورشید در مدار رأس الجدی است، باید این ستاره طلوعش در شب فاصله‌اش تا غروبش در آخر شب، یعنی در هنگام طلوع شمس باید چهارده ساعت بشود یعنی بشود این ستاره در مدار رأس السرطان یعنی مثل روزهای تابستانی ما. روز این ستاره باید مثل شب خورشید باشد نه مثل روز خورشید. روز این ستاره در شب می‌شود دیگه، یعنی ستاره موقعی دیده می‌شود که شب است، نقطه مقابل باید باشد یعنی حساب کنیم مقدار مکث این ستاره در افق در شب معادل باشد با مقدار غائب شدن خورشید از افق. نقطه مقابل مقدار مکث این خورشید در افق را باید در نظر بگیرید و این در صورتی است که مدار، متعکس باشد.

اشکال به اصل تایید روایت: انحدار نجوم یک امر تجربی است و با قول مشهور هم می‌سازد

وقتی این طور شد، دیگه فقط باید تجربه کرد. یعنی بیایید به قول بعضی از علماء گذشته، خوب وارد بودند در این موارد، در کلماتشان هم هست، در رسائل آل طوق قطیفی هست که باید ستاره در منزلی باشد رقیب منزل خورشید. و خودشان هم گفتند، گفتند این تجربی است. این شبهای قبل، افراد خب تلویزیون که نبوده بروند فیلم نگاه کنند، می آمدند بهترین راه همین نگاه به ستاره ها بود و به یک اعرابی گفتند، ما اعرک بالنجوم؟ ظاهرا گفت مگر می شود کسی خانه خودش را شناسد؟ آدرس خانه خودش را بلد نباشد؟ این طور بود معرفتشان به نجوم؛ تجربی بود. شبهای قبل می دیدند یک ستاره هایی هست همان حوالی غروب آفتاب طلوع می کند و آخر شب هم غروب می کند، شبهای بعد این ستاره هایی را شناسایی که کرده بودند معیار قرار می داند هر وقت بالای سرشان رد شد رفت سمت مغرب می گفتند نیمه شب شده.

و این را بدانید! علامه مجلسی در بحارالانوار جلد ۸۰ از صفحه ۱۳۴ این روایت را بحث کرده و خوب هم بحث کرده. چون اوائل غروب آفتاب ستاره دیده نمی شود در مشرق، کما این که نزدیکی های طلوع آفتاب هم ستاره دیده نمی شود در مغرب، یک امر تقریبی است، چون امر تقریبی است خب معلوم نیست امام اشاره می کند به کدام امر معهود بین مردم که تقریبی بود. آیا مراد آن ستاره هایی است که با غروب آفتاب طلوع می کنند و با طلوع آفتاب غروب می کنند که عرض کردم دقیقا هم در وقت خودش قابل شناسایی نیست که در لحظه غروب آفتاب ببینیم چه ستاره هایی طلوع کردند و بعد ببینیم همین ستاره ها در شبهای قبل مقارن با طلوع آفتاب غروب کردند بعد شناسایی کنیم. و لذا تقریبی است. حالا که تقریبی شد، اختلاف منتصف اللیل مشهور با منتصف اللیل آقای خوئی حداکثر سه ربع است، چهار و پنج دقیقه، حداکثر سه ربع است، یعنی اگر یک ساعت و نیم باشد بین الطلوعین نصفش می شود چهار و پنج دقیقه، اگر یک ساعت و ربع باشد، کمتر. و لذا این مقدار از تقریبی و تخمینی که دقیق نیست، مضر به نظر مشهور نیست. خب مشهور می گویند وقتی ما مفهوم شب را از روایات و عرف استفاده کردیم: من غروب الشمس الی طلوع الفجر، می رویم سراغ ستاره هایی که شبهای قبل شناسایی کردیم، آسمان پر از ستاره است، می رویم شناسایی می کنیم آن ستاره هایی که حوالی غروب آفتاب دیده می شوند حالا یا یک ساعت و نیم قبلش طلوع کردند یا چون مدارشان مختلف است مقارن با غروب آفتاب طلوع کردند ولی دیدیم، راحت تر هم می شود دید که

فرائض ۷۷۱

هنگام طلوع فجر در غرب، آن ستاره‌ها غروب کردند، هنگام طلوع فجر راحت‌تر می‌شود دید ستاره‌ها را، شب‌های بعد این ستاره‌ها هر وقت منحدر شدند آمدند به سمت غرب تخمیناً می‌گوییم نیمه شب شده. و لذا انصاف این است که به این روایت عمر بن حنظله نمی‌شود اعتماد کرد بر تخریب نظر مشهور. اما استدلال‌های دیگر مرحوم آقای خوئی که فرمودند عرف شب را بعد از طلوع فجر هم صادق می‌داند... [سؤال: ... جواب:] روایت دوم احمد غروی بود که ضعف سند داشت. و دلالت هم نداشت، می‌گفت غسق اللیل کزوال النهار اما غسق اللیل کی هست؟ همین بحثی هست که همین الان می‌کنیم یعنی اشاره خواهیم کرد. روایت که نگفت غسق اللیل کی هست، منتصف ما بین غروب الشمس الی طلوع الشمس که نگفت. می‌تواند منتصف ما بین غروب الشمس الی طلوع الفجر باشد.

تایید و توضیح دلیل اول محقق خوئی: در معاملات عرفیه مبتنی بر روز، طلوع فجر مدخلیتی

ندارد

استدلال ایشان به عرف به نظر ما تمام است. عرف شب را بعد از طلوع فجر هم صادق می‌داند و روز را صادق نمی‌داند. در این شکی نیست. حالا شیخ طوسی در خلاف فرمودند که آخر شب طلوع فجر است، اول روز طلوع فجر است و علیه عامه اهل العلم، عامه اهل علم این را می‌گویند، خب عرف عام که این‌طور نیست. اهل عمل که عرف عام هستند که این‌طور نیستند. اهل علم حالا اجتهاد کردند، تعبدی بوده است باید بحث کنیم. واقعا عرف که منحصر به متدینین نیست. شما بروید به این عرف عام کوچه و بازار بگویید شب که تمام شد بیا پولت را می‌دهم، این هم اذان صبح شد آمد در خانه شما، نگاه به آسمان می‌کنید می‌گویید الان شب تمام شده؟ الان روز است؟ آدم خوش‌انصاف، من نماز صبحم را می‌گذارم پنج دقیقه مانده به طلوع آفتاب می‌خوانم، تو حالا آمدی اذان صبح به افق قم پولت را می‌خواهی؟ می‌گویی شب تمام شد؟ عرف این است دیگه. یعنی ما قبول داریم استدلال آقای خوئی را که استدلال می‌کند به عرف؛ منتها می‌گوییم باید روایات را جواب بدهیم.

[سؤال: ... جواب:] اصلاً عرف طول تاریخ قطعاً همین بوده. مردم چه کار دارند به اذان صبح. مگر نماز می‌خواهند بخوانند؟ ... شما بروید اروپا، آمریکا، آسیا، ببینید شب و روز را چگونه معنا می‌کنند؟ ما که از

قدیم شنیدیم اذا طلعت الشمس فالنهار موجود، شما می‌گویید اذا طلع الفجر فالنهار موجود، خلاف وجدان عرفی حرف می‌زنید.

تایید دلیل سوم محقق خوئی

و اما این که آقای خوئی فرمود که منتصف النهار آن هم حرف خیلی خوبی است. واقعا نیمه روز، زوال النهار، وسط النهار خب عرفی نیست که نیمه اولش یک ساعت و نیم بیشتر باشد، این چه وسط النهاری است؟ اذان ظهر از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب میانگینش حساب می‌شود دیگه، شاخص همین است دیگه، طلوع آفتاب تا غروب آفتاب حساب می‌شود، خورشید از بالای سر که رد شد می‌شود زوال الشمس، وسط النهار، منتصف النهار. این هم فهم عرفی خوبی است. باز عرض می‌کنم باید جواب ادله مشهور را بدهیم.

[سؤال: ... جواب:] اذا زال النهار، بله در روایت... دلوک الشمس زوالها، بعد در روایت دیگر داریم: وسط النهار، صلاة الظهر وسط النهار.

اشکال به دلیل دوم: منتصف الليل با قول مشهور هم می‌سازد

ولی آن استدلال ایشان به غسق الليل تمام نیست. غسق الليل یعنی اوج تاریکی شب. اوج تاریکی شب یک ساعت قبل از منتصف اللیلی که آقای خوئی می‌گویند با یک ساعت بعد از آن هیچ فرق محسوس ندارد. و لذا بعضی‌ها گفتند غسق الليل سقوط شفق است بعضی‌ها گفتند طلوع فجر است. روایات ما می‌گوید غسق الليل أي منتصف الليل اما منتصف الليل کی هست؟ ما بین غروب الشمس الی طلوع الفجر است؟ یا ما بین غروب الشمس الی طلوع الشمس است؟ واقعا این عنوان غسق الليل این را تبیین نمی‌کند.

ولی فهم عرفی را که ما قبول داریم، این کافی نیست. باید ببینیم در روایات کشف یک حقیقت شرعیه یا حقیقت متشرعیه در زمان ائمه می‌شود یا نمی‌شود؟

[سؤال: ... جواب:] عرفا و حتی علما وقتی که شما می‌گویند شب شد معنایش این است که خورشید در سمت دیگر می‌تابد، نور می‌دهد و چون خورشید بزرگتر از زمین را نور می‌دهد عملا آن قسمت مقابل زمین، پشت خورشید، یک سایه‌ای مثل حالت مخروطی به وجود می‌آید، مثل قیقی که دهانه بزرگش به سمت افق هست، بعد شما وقتی زمین، منطقه‌تان می‌چرخد دور خودش می‌رسید به ته آن قیف، آن قسمت بزرگش

فرائض ۷۷۳

می‌گویند غربت الشمس ولی هوا هنوز یک مقدار روشن است چون بالای سرتان روشن است. می‌روید داخل قیف، یک مقدار که رفتید داخل قیف دیگه وسط قیف و اطراف وسط قیف در تاریکی فرق نمی‌کنند نه عرفا نه عقلا؛ از نظر علمی هم فرق نمی‌کند آن اختلاف یک ساعت این طرف نیمه شب و یک ساعت آن طرف نیمه شب.

مشهور: انتهاء شب و ابتداء روز طلوع شمس است

بیاییم ببینیم روایات چی می‌گویند؟ آیات و روایات. یعنی ادله مشهور را کلاً بررسی کنیم.

دلیل اول (معنای عرف روز و شب همین است) و ضعف آن

مشهور که بعضی‌هایشان ادعای عرف عام می‌کنند. این برای ما یک مقدار پذیرش مشکل است. بحار صریحاً می‌گوید: لایفهم فی عرف الشرع و لا فی عرف العام و لا بحسب اللغة من الیوم او النهار الا ما هو من ابتداء طلوع الفجر و لم یخالف فی ذلك الا شذمه قليلة قد انقضوا. ما نمی‌فهمیم عرف عام که این‌طور نیست. لابد عرف عامی که علامه مجلسی می‌گویند عرف عامی است که مقدسین اطراف ایشان بیان می‌کردند.

[سؤال: ... جواب:] آقا! آن زمان با این زمان چه فرق می‌کند آخه؟ ... صبح هست، روز است؟ ... شب نیست؟ یعنی اذان صبح که شد می‌گویند شب تمام شد، روز شد؟ مردم اروپا و آمریکا دنبال این هستند که اذان صبح به افق شرعی کی هست تا بگویند صبح شد؟

دلیل دوم: آیات و روایات

اما روایات را و آیات را بررسی کنیم.

آیه اول: سلام حتی هی مطلع الفجر

آیاتی که استدلال کردند مشهور آیات زیادی است: انا انزلنا فی لیلة القدر، تا اینجا می‌رسد که سلام حتی هی مطلع الفجر.

صاحب جواهر می گوید که اصلاً لایصغی الیه که کسی بگوید که بعد از مطلع الفجر هم شب قدر هست ولی دیگه سلام بودنش تمام شد، مراسم سلام تمام شد.

جواب: استعمال مقید به قرینه مقابله بین لیل و صبح، نافی ظهور اطلاق لیل در مما یعم الصبح

نیست

جواب این است که چرا آقا. استعمال که علامت حقیقت نیست. لیل چون ما خودمان هم تمایل داریم، از حالا بگوییم تمایل داریم به نظر مرحوم آقای خوئی و استاد و معتقدیم که دلیل شرعی بر خلاف آنچه که قبلاً فکر می کردیم بر تعبد به این که منتهای شب طلوع فجر است تمام نشده، بر همان فهم عرفی خودمان باقی می مانیم و لذا از همین الان جواب استدلال های مشهور را یکی یکی می دهیم.

می گوییم آقا! لیل دو تا استعمال دارد گاهی لیل در مقابل صبح می گویند گاهی لیل در مقابل نهار می گویند. لیل در مقابل صبح مستعمل فیه آن ما یقابل الصبح است اما لیل در مقابل نهار نخیر، این طور نیست. فمحونا آیة اللیل و جعلنا آیة النهار مبصرة. آیة النهار مبصرة چیست؟ خورشید است دیگه. این یک استعمال لیل در مقابل نهار است. فمحونا آیة اللیل و جعلنا آیة النهار مبصرة.

[سؤال: ... جواب:] و جعلنا آیة النهار مبصرة، مبصرة ظاهرش این است که خورشید است دیگه.

گاهی شب در مقابل صبح به کار می رود. اشکال ندارد آیه انا انزلناه فی لیلة القدر شب در مقابل صبح به کار رفته. سلام هی حتی مطلع الفجر.

آیه دوم: و اللیل اذا عسعس و الصبح اذا تنفس

و یا آیات دیگر. این آیات دیگر هم همین جور است. و اللیل اذا عسعس و الصبح اذا تنفس.

جواب: استعمال مقید به قرینه مقابله بین لیل و صبح، نافی ظهور اطلاق لیل در مما یعم الصبح

نیست

خب ما هم قبول داریم. در اینجا شما لیل را در مقابل صبح قرار دادید. صبح جزئی از شب است بالمعنی الاعم. ولی در مقابل شب قرار گرفت آن وقت معنایش این است که شب بالمعنی الاخص استعمال شده. مثل

فرائض ۷۷۵

فقیر و مسکین. فقیر عند الاطلاق اعم است از مسکین ولی وقتی در مقابل هم ذکر کنند، اذا اجتماعا افترقا. لیل و صبح هم همین است: اذا اجتماعا افترقا. لیل به قول مطلق شامل ما بین الطلوعین هم می شود اما اگر بگویید لیل و فجر، لیل و صبح، در مقابل هم هستند. و اللیل از ادبر و الصبح اذا اسفر. در مقابل هم به کار رفتند ما هم قبول داریم. اینجا ظهور لیل در مقابل صبح است.

[سؤال: ... جواب:] ما ادعای مان این است: ظهور عرفی لیل اعم است از طلوع فجر. شما با شما یک مشت مقدسینی که همش با مسائل شرعی آشنا هستند [قرار دارند]، ما در کنارمان فسقه و فجره و عرف عام [هستند]. همه همین را می گویند. هنوز شب است، هنوز روز نشده. و لذا استدلال به این آیاتی که لیل در مقابل صبح قرار گرفته استدلال ناتمامی است. ... و اللیل از ادبر و الصبح اذا اسفر، مشهور می گویند ببینید لیل را در مقابل صبح گذشت، بله، لیلی که در مقابل صبح است لیل بالمعنی الاخص است. ... و الصبح اذا اسفر یعنی طلوع فجر دیگه. ... عرض می کنم لیل در مقابل صبح یعنی لیل بالمعنی الاخص. ... شما دارید استدلال می کنید به این آیات بر این که لیل در اطلاقش شامل صبح نمی شود، ما می گوییم استعمال حقیقت نیست، استعمال در یک جا با قرینه مقابله منافات ندارد با این که ظهور اطلاقی لیل شامل ما بین الطلوعین بشود.

و لذا جواب از اکثر آیات داده می شود که مشهور ذکر کردند، در جواهر ذکر کرده.

آیه سوم: فأسر بأهلك بقطع من الليل ان موعدهم الصبح

فأسر بأهلك بقطع من الليل، بعد می گوید ان موعدهم الصبح أليس الصبح بقريب. می گوید ملائکه به حضرت لوط گفتند که فأسر بأهلك بقطع منه، پاره ای از شب از اینجا برو! ان موعدهم الصبح، صبح عذاب نازل می شود.

[سؤال: ... جواب:] نه. سحر، نجیناهم بسحر.

جواب: استعمال مقید به قرینه مقابله بین لیل و صبح، نافی ظهور اطلاقی لیل در مما یعم الصبح

نیست

خب باز هم الکلام الکلام. آقا! در اینجا قرینه داریم لیل ما یقابل الصبح است.

آیه چهارم: انکم لتمرون علیهم مصبحین و باللیل أفلاتعقلون

انکم لتمرون علیهم مصبحین و باللیل أفلاتعقلون. استدلال می کنند می گویند لیل در مقابل صبح است پس لیل معنایش این است که تا طلوع فجر، بعد از آن دیگر صبح است.

جواب: استعمال مقید به قرینه مقابله بین لیل و صبح، نافی ظهور اطلاقی لیل در مما یعم الصبح

نیست

ما می گوییم قرینه مقابله دلیل نمی شود که ظهور اطلاقی لیل اگر مقابله نداشت با صبح، او هم تا طلوع فجر باشد. هر کجا قرینه مقابله بود، اللیل و الصبح، ما ملتزم می شود به اینجا لیل در اینجا ظهور دارد در معنای اخص.

[سؤال: ... جواب:] شما دارید استدلال می کنید به این آیات، ما داریم استدلال شما را جواب می دهیم. شاید بر عکس باشد که نشد استدلال. ... مگر ما به این آیات استدلال می کنیم که شب تا طلوع شمس است؟ ما می گوییم استدلال مشهور درست نیست. مشهور به قرینه مقابله می گویند شب با صبح در مقابل هم ذکر شده پس شب تا طلوع فجر است.

فالقی الاصباح و جعل اللیل سکنا، و الفجر و لیال و عشر و الشفع و الوتر، صبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و من آناء اللیل، یا کتب علیکم الصیام ایاما معدودات که مسلم مراد از یوم طلوع فجر است. چون کلا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر.

خب آقا! یوم در اینجا استعمال شده در معنایی اوسع که از طلوع فجر است. ما که منکر نیستیم صحت استعمال یوم را در معنای موسعی که شامل طلوع فجر بشود و استعمال لیل را در آن معنای اخص که ما قبل طلوع الفجر است.

بحث ما در ظهور اطلاقی لیل و نهار است.

فرائض ۷۷۷

[سؤال: ... جواب:] بعضی از الفاظ معنای موسع و معنای مضیق دارند. ... معنای موسع و معنای مضیق گاهی موضوع له یک لفظ است. بحث ما در ظهور اطلاق این لفظ لیل است که ادعا می‌کنیم عرفا شامل ما قبل طلوع الشمس می‌شود.

مرحوم شیخ طوسی استدلال کرده به آیه اقم الصلاة طرفی النهار و زلفا من اللیل بر این که آخر شب طلوع فجر است. می‌گوید اجماع داریم که مراد از اقم الصلاة طرفی النهار، نماز صبح و نماز عصر است. عجیب است ها! صحیحه زراره می‌گوید که مراد از طرفی النهار نماز صبح و نماز مغرب است، شیخ طوسی شیخ الطائفة در کتاب خلاف می‌گوید اجماع داریم که مراد از اقم الصلاة طرفی النهار نماز صبح و نماز عصر است.

بعد گفته که خب وقتی که طرفی النهار شد یک طرفش عصر که داخل در روز است، خب آن طرفش هم که نماز صبح است باید داخل در روز باشد دیگه. طرفی النهار یک طرفش، طرف آخر شد نماز عصر، داخل در روز است، طرف اولش هم که نماز صبح است باید داخل در روز است و الا خلاف وحدت سیاق می‌شود. خب این هم جوابش این است که روایت صحیحه می‌گوید صلاة الغداة و المغرب. بر عکس است اتفاقا. نماز مغرب که طرف النهار است، خارج از نهار است بگویند صلات صبح هم طرف اول و خارج از نهار است. تأمل بفرمایید ان شاء الله بقیه مطالب فردا.

جلسه ۷۴

یکشنبه - ۹۵/۱۲/۰۸

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله فی الارضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به این بود که منتصف اللیل ما بین غروب آفتاب و طلوع آفتاب است كما علیه السید الخوئی و شیخنا السیاد قدس سرهما و یا منتصف ما بین غروب آفتاب و طلوع فجر است كما علیه المشهور بلکه شیخ طوسی در خلاف گفت علیه عامة اهل العلم.

مشهور استدلال کردند غیر از ظهور عرفی به آیات و روایات. آیاتی که ذکر کردند عمدتاً به قرینه مقابله بین شب و صبح، مطلع الفجر عرض کردیم به قرینه مقابله ظهور پیدا کرده است در لیل بالمعنی الاخص که با طلوع فجر تمام می‌شود. مثل و اللیل از ادبر و الصبح اذا اسفر.

و لکن این منافات با این ندارد که ظهور اطلاق لیل در عرف عام شامل ما بعد طلوع فجر هم می‌شود. کما هو المحسوس بالوجدان.

آیه پنجم: قم اللیل الا قليلا

اما برخی از آیات مثل این که خطاب به پیامبر شد که قم اللیل الا قليلا نصفه او انقص منه قليلا او زد علیه و رتل القرآن ترتیلاً که گفته‌اند که مسلم پیامبر صلی الله علیه و آله مخاطب بود که تا طلوع فجر بیدار بماند و عبادت بکند و الا بعد از طلوع فجر و اداء نماز صبح دیگر پیامبر نمازی نمی‌خواند. این معلوم می‌شود که مراد از شب در این آیه تا طلوع فجر است.

جواب اول: استعمال مع القرینه نافی ظهور اطلاق لیل در ما یعم الصبح نیست

این هم جوابش این است که استعمال اعم از حقیقت است، استعمال اعم از ظهور اطلاق است. اگر به پیامبر خطاب کنند قم اللیل الا قليلا نصفه او انقص منه قليلا او زد علیه و مراد لیل تا طلوع فجر باشد به قرینه، این که دلیل نمی‌شود در موارد فقد قرینه هم ما بگوییم ظهورش در همین است.

جواب دوم: آیه ظهور در لیل به معنای تا طلوع فجر ندارد

وانگهی چه لزومی دارد در این آیه بگوییم مراد از لیل تا طلوع فجر است؟ نخیر لیل تا طلوع شمس است. مگر خدا فرمود قم اللیل کله؟ قم اللیل الا قليلا او انقص منه او زد علیه. حالا ما بین الطلوعین هم داخل در شب در این آیه باشد، داخل است در آن شبی که این بخشش امر به قیام للصلاه ندارد، این چه مشکلی ایجاد می‌کند؟

آیه ششم: اقم الصلاه طرفی النهار، به ضمیمه اجماع بر این که دو طرف نهار، نماز صبح و عصر

است

فرائض ۷۷۹

رسیدیم به آخرین آیه که اقم الصلاه طرفی النهار هست که شیخ طوسی فرمود که اجماع داریم که مراد از اقم الصلاه طرفی النهار صلاه الغداة است و صلاه العصر است و چون صلاه العصر داخل در نهار است، طرف اخیر نهار صلاه العصر است و او داخل در نهار است، ظاهرش این است که صلاه الغداة هم که طرف اول نهار است داخل در نهار است.

جواب: در کلام شیخ اشتباه شده. مقصودش تمسک به آیه صلاه الوسطی است به ضمیمه

تفسیرش به نماز ظهر

به نظر می‌آید که اشتباه شده در کلام شیخ. آنی که ایشان می‌خواهد استدلال کند ظاهراً این جمله است که حافظوا علی الصلوات و الصلاه الوسطی که در صحیح زراره تفسیر شده به صلاه الظهر التي هی وسط بین الصلواتین بالنهار که در صحیح زراره است. در همان صحیح زراره‌ای که اقم الصلاه طرفی النهار گفت و هما الغداة و المغرب نه الغداة و العصر، در ادامه دارد که و حافظوا علی الصلوات و الصلاه الوسطی و الصلاه الوسطی هی صلاه الظهر و هی وسط بین الصلواتین بالنهار، نماز ظهر واقع شده است بین دو نماز در روز، نماز صبح و نماز عصر. اگر ایشان به این مطلب استدلال می‌کند این قابل توجیه است.

ولی ظاهر آن استدلال ایشان که فرمود اجماع داریم که مراد از اقم الصلاه طرفی النهار صلات غداة و صلات عصر است چطور می‌شود که بر خلاف روایت صحیح که خود شیخ نقل کرده است اجماع داشته باشیم در این مسئله که انصافاً ادعای اجماع جزاف خواهد بود. ولی شبیه این ادعای اجماع در کلام قاضی ابن البراج در جواهر الفقه مطرح شده. ولی به نظر ما اشتباه شده. ظاهراً مقصود همان حافظوا علی الصلوات و الصلاه الوسطی هست.

که ما هم سابقاً می‌گفتیم این صحیح زراره قرینه واضحی است بر این که نهار در عرف متشرعی از طلوع فجر بوده است. چون صحیح زراره می‌گوید که صلاه الظهر هی الصلاه الوسطی و هی وسط بین الصلواتین بالنهار.

جواب از استدلال به آیه صلاه الوسطی به ضمیمه تفسیرش به نماز ظهر

اول: تهافت بین صدر و ذیل

و لكن بعد دیدیم که این استدلال قابل مناقشه است. چون که این صحیحه زراره مشتمل بر دو کلام متهاافت هست. از یک طرف اقم الصلاة طرفی النهار را تفسیر می کند و هما صلاة الغداة و المغرب و ظاهرش این است که همان طور که نماز مغرب خارج است، طرف خارج است نه طرف داخل، طرف خارج از نهار است، مرز بیرون از نهار است، ظاهر سیاق این است که صلاة الغداة هم مرز بیرون از نهار باشد؛ طرف خارج از نهار باشد از طرف اول. و الا خلاف ظاهر است که نماز مغرب را که می گوید، طرف خارج از نهار را بگوید، ولی صلاة الغداة را که می گوید صلات طرف داخل در نهار را بگوید.

متن این روایت صحیحه را بخوانم، سألت اباجعفر عليه السلام عما فرض الله عز و جل من الصلاة فقال خمس صلوات في الليل و النهار فقلت هل سماهن الله و بينهن في كتابه؟ قال نعم قال الله لنبيه اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل و دلوكها زوالها و في ما دلوك الشمس الى غسق الليل اربع صلوات سماهن الله و بينهن و غسق الليل هو انتصافه ثم قال تبارك و تعالى و قرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا فهذه الخامسة، چهار نماز را، ظهر عصر مغرب و عشاء، بعد در این آیه هم فرمود نماز صبح فهذه الخامسة، و قال تبارك و تعالى في ذلك اقم الصلاة طرفي النهار و طرفاه المغرب و الغداة و زلفا من الليل و هي صلاة العشاء الاخرة و قال تعالى حافظوا على الصلوات و الصلاة الوسطى و هي صلاة الظهر و هي وسط النهار و وسط صلاتين بالنهار صلاة الغداة و صلاة العصر.

اگر مرحوم شیخ طوسی مقصودش استدلال که ما بعید نمی دانیم، مقصودش استدلال به این باشد که حافظوا على الصلوات و الصلاة الوسطی که مراد نماز ظهر است بالاجماع و طبق این روایت صحیحه و نماز ظهر وسط الصلاة بین بالنهار صلاة الغداة و صلاة العصر ما با این فقره اشکال نداریم فعلا و لكن اشکال مان این است که قبل از این فقره گفته اقم الصلاة طرفی النهار و طرفاه المغرب و الغداة، اگر مراد نماز مغرب و نماز صبح باشد که ظاهرش هم همین است که می خواهد در رابطه با نماز صبح صحبت کند، ثم قال تبارك و تعالى ان قرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا فهذه الخامسة و قال تبارك و تعالى في ذلك اقم الصلاة طرفي النهار و طرفاه المغرب و الغداة، می خواهد بفرماید نماز مغرب هم داخل در این آیه است، نماز صبح

فرائض ۷۸۱

هم داخل در این آیه است نماز عشاء در زلفا داخل است. خب ظاهرش این است که اقم الصلاة طرفی النهار یعنی دو طرف نهار نماز بخوان نماز صبح را اولین طرف نهار بخوان نماز مغرب را طرف آخر نهار بخوان. این ظاهرش این است. و طرف آخر اگر نماز مغرب باشد این، طرف خارج است نه طرف داخل.

[سؤال: ... جواب:] وقتی که ظاهر این بود که نماز مغرب را می گوید طرف اخیر نهار است و نماز مغرب طرف خارج است، بیرون از نهار است، ظاهر سیاق این است که غداة هم که طرف اول نهار است او هم طرف خارج است و بیرون است از نهار.

دوم: استعمال اعم از حقیقت است. استعمالات بر خلاف وجود دارد

علاوه باز این بیان می آید که استعمال اعم از حقیقت است. در این روایت نهار و هی وسط بالنهار نهار بالمعنی الاعم بکار رفته اما آیا این کشف می کند از یک ظهور عرفی و متشرعی که هر کجا بگویند نهار یعنی از ابتدای طلوع فجر؟ فی نهار شهر رمضان اگر مراد از طلوع فجر است پس باید همه جا نهار به معنای طلوع فجر باشد؟ خب ما که شواهدی بر خلاف عرض کردیم. این که در روایات داریم: انتصف النهار، خود وسط النهار، زوال شمس وسط نهار است، این عرفی نیست که نیمه اول یک ساعت و نیم بیشتر از نیمه دوم باشد. این که به زوال شمس در هنگام اذان ظهر بگویند انتصف النهار که در روایات هست این عرفی نیست که نصف اول یک ساعت و نیم بیشتر باشد از نصف دوم. خب این ها را با هم ضمیمه کنیم. دیگر می توانید ادعا کنید ظهور عرفی و وسط الصلاة بنهار در این است که نهار عند اطلاقه یا در عرف عام یا لاقل در عرف شارع به معنای مطلع الفجر است الی غروب الشمس؟ لاقل ثابت نیست. ما نمی گوییم شما حتما بگویید که ابتداء نهار طلوع شمس است و انتهاء لیل طلوع شمس است، لاقل تشکیک کنید در این نظر مشهور که می گویند ابتداء نهار طلوع فجر است، انتهاء لیل طلوع فجر است.

اگر شما بگویید که اقم الصلاة طرفی النهار (این اشکالی که آقا مطرح کردند) ندارد و طرفاه وقت المغرب و الغداة، یعنی دو طرف نهار اذان مغرب است و اذان صبح، خب مرزی است که اذان مغرب انتهاء نهار است، اذان صبح هم ابتداء نهار است، دیگر معنا ندارد بگویید و طرف داخل یا خارج. طرف داخل یا خارج در جایی است که خود این نماز مغرب مراد باشد که می گوییم نماز مغرب را بعد از اذان مغرب می خواند، نماز صبح را

بعد از اذان صبح می‌خواند. اما اگر می‌گویید مراد از مغرب اذان مغرب است، مراد از غداء وقت الغداء است، دیگه مرز دقیق می‌شود اقم الصلاه طرفی النهار و لكن نگفت اقم الصلاه ما بین طرفی النهار. این احتمال درست نیست که بگویید طرفی النهار یعنی طرف وقت المغرب و الغداء. چون اگر این جور می‌بود می‌گفتند اقم الصلاه ما بین طرفی النهار. پس می‌خواهد بگوید اقم الصلاه طرفی النهار یعنی نماز را بعد از اذان مغرب بخوان که همان می‌شود نماز مغرب و قبلا هم بحث نماز بود، خمس صلوات. اینجا هم اقم الصلاه است، اقم الصلاه طرفی النهار یعنی دو طرف نهار نماز بخوان.

[سؤال: ... جواب:] خلاف ظاهر است که شما وقتی می‌گویید که طرفی النهار صلاه المغرب و صلاه الغداء، اگر مراد این باشد، این خلاف ظاهر است که صلاه المغرب طرف خارج است و صلاه الغداء طرف داخل باشد، داخل نهار. خب این خلاف ظاهر است. اگر می‌گویید نه مراد طرفاه الغداء یعنی طرف النهار وقت المغرب است که اول اذان مغرب است و از آن طرف هم وقت صبح است که اول اذان صبح است، بله این از این جهت مشکل ندارد ولی خلاف ظاهر است که از این عبارت شما وقت المغرب استفاده کنید. این ظاهرش این است که می‌خواهد صلاه المغرب را بگوید، صلاه الغداء را بگوید.

توضیح جواب اول: به نظر عرف اجمالا یک عنایتی در این روایت هست

و عمده اشکال ما این است که وقتی این روایت را بدهیم به دست عرف و این دو تا فقره را بدهیم به دست عرف، عرف می‌گوید یک جایش عنایتی در آن هست. اما کجایش عنایت است؟ نمی‌گوییم مجاز. حرف از مجاز نمی‌زنم. عنایت. ببینید! شما گاهی لفظی را که ظهور و انصراف دارد به آن فرد مشهور، استعمال می‌کنید، مرادتان فرد غیر مشهور است، این مجاز نیست ولی خلاف ظاهر انصرافی است؛ نیاز به قرینه دارد. در این روایت یک جا گفتند اقم الصلاه طرفی النهار و طرفاه الغداء و المغرب، یک جا گفتند وسط الصلاهین بالنهار صلاه الغداء و صلاه العصر، یکی از این دو جا در آن عنایت شده، توسع بوده حالا یا در آن و وسط الصلاهین بالنهار نهار را بالمعنی الاعم بکار بردند که شامل ما بین الطلوعین بشود یا این که اگر نهار در وسط الصلاهین بالنهار در معنای ظاهر عرفی عام یا عرفی متشرعیش استعمال شده است پس اقم الصلاه طرفی

فرائض ۷۸۳

النهار عنایتی در آن بوده که به لحاظ طرف آخر، طرف خارج را لحاظ کردند، به لحاظ طرف اول، طرف داخل را بناء بر این که نماز صبح داخل در نهار باشد اما کجا عنایت بوده کجا عنایت نبوده این روشن نیست. و اگر این اشکال را نپذیرید از ما، اصرار کنید، بگویید آقا! هیچ تنافی بین صدر و ذیل این روایت صحیح نیست و یا لااقل ذیل صحیح که دارد وسط الصلوةین بالنهار و هما صلوة الغداة و العصر قرینه است بر این که مراد از اقم الصلوة طرفی النهار و طرفاه المغرب و الغداة این است که و طرفاه وقت المغرب و وقت الغداة، بر فرض این را بگویید باز ما می‌گوییم خب این یک استعمال است، استعمال‌های دیگر هم داریم که انتصف النهار؛ انتصف النهار این خلاف ظاهر است که نصف اول را یک ساعت و نیم بگیریم بیشتر از نصف دوم و استعمال هم اعم از ظهور اطلاقی است. و لذا ما باید رجوع کنیم به ظهور اطلاقی.

اما بقیه روایات.

[سؤال: ... جواب:] ظهور انصرافی و انصراف یک بحث است حقیقت و مجاز بحث دیگری است. زید منصرف است به فرد مشهور، اگر بخواهید زید غیر مشهور را بگویید با قرینه می‌گویید. نه این که مجاز است، نخیر، مشترک لفظی است بین زید مشهور و زید غیر مشهور. مجاز نیست یعنی هر جا بگویند علی آقا در کل فامیل مراد آن علی آقا معروف در فامیل هست، اگر بگویید علی آقا تا ساعت دوازده خواب بود می‌گویند علی آقا؟ علی آقا ساعت شش صبح می‌رود سر کار تاجر موفق یا استاد موفق حوزه است، بگویید بابا! من مقصودم این علی آقای خودمان است. می‌گوید چند سالش است می‌گوید شش ماه و دوه روزش است این خلاف ظاهر است، ولی مجاز نیست؛ مشترک لفظی است. هر انصرافی که دلیل نیست که بگوییم حقیقت است در آن معنای منصرف الیه و مجاز است در آن معنای منصرف عنه. ما اگر ادعا می‌کنیم لیل ظهور انصرافیش در ما یعم طلوع الفجر است از این قبیل می‌گوییم، نهار ظهور انصرافیش در چیزی است که مبدئش طلوع شمس است از این قبیل می‌گوییم. و الا نمی‌گوییم استعمال، مجازی است.

[سؤال: ... جواب:] ما اشتراک لفظی می‌گوییم بین معنای موسع و بین معنای مضیق. ... بله لیل یک معنای موسع دارد که تا طلوع شمس است یک معنای مضیق دارد که تا طلوع فجر است. مثل خیلی از الفاظ. مثلا رأس. رأس یک معنای مضیقی دارد، رأس در مقابل صدر و رجل. یک معنای موسعی دارد،

می‌گویید چند رأس گوسفند خب این به معنای سر نیست که، به معنای عدد است، یعنی کل این گوسفند را می‌گویند. حالا در مثال مناقشه نکنید. کرمانشاه هم اسم شهر است هم اسم استان. این مشترک لفظی است دیگر. حالا اگر کرمانشاه انصراف داشت به شهر معنایش این نیست که اگر مرادتان استان باشد مجاز است. ما می‌خواهیم ببینیم معنای اخص و معنای اعم که موضوع له یک لفظ بود با تبادر عند الاطلاق و عدم القرینة کشف کنیم که ظهورش در کدامیک از این دو معنا است. ما ادعای مان این است که ظهور اطلاق لیل در معنای اعم است که شامل طلوع الفجر می‌شود.

دلیل سوم: روایات

استدلال به روایات دیگر را هم بررسی کنیم که مشهور استدلال کردند.

روایت اول (روایت ملائکه شب و روز): در تاریکی بعد از اذان صبح، نماز بخوانید

یکی از ادله مشهور این است که می‌گویند در روایات داریم مستحب است غلس در نماز صبح و روایات تعلیل کرده گفته اول اذان صبح در تاریکی شب، در تاریکی بعد از اذان صبح، نماز صبح بخوانید. نگذارید هوا روشن بشود. چرا؟ برای این که آن زمان زمانی است که ملائکه شب و ملائکه روز هر دو شهادت می‌دهند به نماز شما. اگر بخواهی دیر نماز بخوانی ملائکه شب می‌گویند خدا ما نماز صبح خواندن این آقا را ندیدیم. گفت نماز خواندنش را ندیدیم اما روزه خوردنش را دیدیم. ملائکه شب می‌گویند ما نماز خواندنش را دیدیم. آن وقت ملائکه روز باید پیدا کنند بگویند آره چند دقیقه مانده بود به طلوع آفتاب بلند شد نقر کنقر الغراب، یک نمازی خواند. اما اگر اول طلوع فجر نماز بخوانید هم ملائکه اللیل شهود می‌کنند نماز شما را هم ملائکه النهار. این در روایت رزیک هست عن ابی عبدالله علیه السلام انه کان یصلی الغداة اول ما یبدو قبل ان یستعرض عند طلوع الفجر الصادق. اول ما یبدو قبل ان یستعرض، قبل از این که کل فضا روشن بشود، و کان یقول ان ملائکه اللیل تصعد و ملائکه النهار تنزل عند طلوع الفجر فانا تحب ان تشهد ملائکه اللیل و ملائکه النهار صلاتی.

فرائض ۷۸۵

[سؤال: ... جواب:] بله دیگه، از ادله مشهور است. ما روایاتی را که مشهور به نفع خودشان استدلال می‌کنند، می‌گویند منتهای شب طلوع فجر است و مبدأ روز طلوع فجر است داریم ذکر می‌کنیم تا جواب بدهیم .

در معتبره اسحاق بن عمار می‌گوید قلت لابی عبدالله علیه السلام اخبرنی عن افضل المواقیت فی صلاۀ الفجر قال مع طلوع الفجر ان الله يقول ان قرآن الفجر كان مشهودا یعنی صلاۀ الفجر تشهده ملائکة اللیل و ملائکة النهار فاذا صلی العبد صلاۀ الصبح مع طلوع الفجر أثبتت له مرتین تثبته ملائکة اللیل و ملائکة النهار.

جواب اول (محقق خوئی): به قرینه احتیاط در تأخیر نماز، استعمال، مجازی است

مرحوم آقای خوئی یک جواب داده از این روایات، مرحوم استاد جواب دیگری داده.

آقای خوئی فرموده که خب قطعا یک عنایتی در این روایت هست و الا لازمه شهود ملائکه شب و ملائکه روز این است که در اول طلوع فجر دقیق نماز صبح بخوانی، کی آن آن اول طلوع فجر نماز صبح می‌خواند؟ اصلا بخواند اشکال دارد چون سیأتی ان شاء الله که بهترین اذان در کشور ما که این مراعات احتیاط در آن شده این اذانی است که حدودا دیروز ما حساب کردیم نه دقیقه بعد از اذان رادیو و تلویزیون است که مؤسسه ژئوفیزیک اعلام کرده، پنج و بیست و هفت دقیقه بود، همین دیروز، ولی مؤسسه ژئوفیزیک پنج و هیجده دقیقه بود، نه دقیقه [فرق است] ما همین کسانی که در همین مؤسسه لواء آمدند تنظیم کردند گفتند پنج و بیست و هفت دقیقه، فیلمش را هم برای ما فرستادند، ما باز دقیق که شدیم دیدیم باز هم این‌ها چند دقیقه زودتر می‌گویند و حدودا می‌شود پنج و سی و دو دقیقه. و مطابق بود با جامعه اسلامی آمریکای شمالی. آمریکا بد است دیگه؛ جامعه اسلامیش که بد نیست. که می‌گویند پانزده درجه باید خورشید نزدیک افق بشود. مؤسسه لواء شانزده درجه حساب می‌کند. مؤسسه ژئوفیزیک هفده درجه و هفت دهم درجه حساب می‌کند. تازه خدا خیرشان بدهد. و الا سال‌های ۱۴۱۵ بود که نوزده و چهار دهم درجه حساب می‌کردند، ده دقیقه زودتر اذان صبح می‌گفتند، بعد رفتند تحقیق کردند دیدند چقدر زود دارند اذان می‌گویند. یکی از ائمه جماعات حرم گفت هر چی نماز صبح پشت سر من خواندید اعاده کنید. ده دقیقه زودتر می‌گفت. رادیو هم آن روزها اعلام می‌کرد می‌گفت نماز صبح‌تان را چند دقیقه تأخیر بیندازید، این

اذان هم که ما می‌گوییم دقیق نیست، بخاطر این که روزه‌هایتان مشکل نشود ما یک مقدار زود اذان می‌گوییم، احتیاط کنید نماز صبح‌تان را تاخیر بیندازید همین اذانی که بر اساس آن گفته شده منتها دیگه یادشان رفته دچار فراموشی شدند دیگه یادشان رفته بگویند، احتیاط کنید تاخیر بیندازید. ولی همان اذان را حفظ کردند اول نوزده و چهار دهم درجه بود نزدیکی خورشید به افق اذان می‌گفتند، بعد از آن جریان شد هفده درجه و هفت دهم، ولی مؤسسه لواء درست هم می‌گویند تحقیق کردند این هم زود است، شانزده درجه، ما بررسی کردیم این هم زود است، پانزده درجه.

خب شما چه جوری می‌خواهید اول اذان صبح دقیق، نماز صبح بخوانید تا ملائکه اللیل بگویند که آره ما نماز صبح را دیدیم؟ خب این که خراب می‌شود کار. پس یک عنایتی شده در آن، یعنی اوائل طلوع فجر. [سؤال: ... جواب:] نه الان هم محسوس است. ... ان شاء الله خواهیم گفت که سر اختلاف این است که سه حالت هست در مشرق. آن حالت سوم که لواء ادعا می‌کند در شانزده درجه می‌شود، ما می‌گوییم نه در پانزده درجه می‌شود، این است که عرفا بگویند بیاض الفجر، خیط الابیض. قبلش اختلاف لون می‌شود، قبلش سیاهی کم رنگ می‌شود، اما سفیدی نمی‌شود عرفا در افق. سفیدی افق که در روایات گفته نهر سؤراء مثل سفیدی نهر سؤراء مثل قبطیه بیضاء مثل لباس سفید قبطی، او دیرتر است، این منشأ اختلاف است.

مقصود این است که آقای خوئی می‌فرمایند پس باید یک عنایتی در این روایت بشود. می‌خواهد بگوید اوائل طلوع فجر نماز بخوانید. حالا ملائکه اللیل دیرتر می‌روند، تا بخواهد بار و بندیش را بردارد برود آسمان یک مقدار طول می‌کشد، ملائکه النهار هم آمدند. یک بیان عرفی است. آقای خوئی می‌فرمایند این روایت می‌شود مجمل. چرا؟ برای این که یک تاویلی ما باید بکنیم دیگه. بالاخره اول دقیق طلوع فجر که نمی‌شود که. باید بگوییم که ملائکه اللیل یک مقدار دیرتر می‌روند یا ملائکه النهار یک مقدار زودتر می‌آیند. خب شاید ملائکه النهار یک مقدار زودتر می‌آمدند.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره امام هم که نماز صبح را در لحظه طلوع فجر که نمی‌خوانده؛ با یک مقدار تاخیر می‌خوانده، اذان می‌گفته اقامه می‌گفته.

خب این توجیه آقای خوئی که می‌گویند روایت مجمل می‌شود از این جهت. بالاخره ممکن است ملائکه النهار عجله دارند، زودتر از نهار می‌آیند. مثل مدیر اداره که حالا ممکن است یک ساعت زودتر از وقت اداری بیاید برای این که کارها را جور کند. ملائکه النهار هم قبل از نهار می‌آیند تا بالاخره برای بررسی. تامل کنید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۷۵

دوشنبه - ۹۵/۱۲/۰۹

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در ادله مشهور بود بر این که لیل تا طلوع فجر است و منتصف اللیل ما بین غروب آفتاب هست تا طلوع فجر.

استدلال کردند به برخی از روایات.

اولین آن روایاتی بود که مفادش این بود که ملائکه شب طلوع فجر بالا می‌روند و کارشان تمام می‌شود و ملائکه نهار هم همان وقت کارشان شروع می‌شود که این نشان می‌دهد که ملائکه شیفت شب تا طلوع فجر کار می‌کنند در زمین، ملائکه شیفت روز هم از طلوع فجر کارشان شروع می‌شود.

بررسی جواب‌های مرحوم تبریزی از روایات ملائکه شب و روز

جواب اول: این روایات ضعیف السند است

که مرحوم استاد جواب دادند، فرمودند که اولاً: این دلیلش دو روایت است که هر دو روایت ضعیف السند است. اما روایت رزیک که سند ندارد. و اما روایت اسحاق بن عمار در سندش عبدالرحمن بن سالم هست که نجاشی تضعیفش کرده و همین‌طور غیر نجاشی. بله، بزنطی از او نقل حدیث کرده و لکن ما قائل نیستیم به وثاقت مشایخ بزنطی. چون آنچه که شیخ در کتاب عده فرموده که عرفوا بانهم لایروون و لایرسلون الا عن ثقة اجتهدی است که در کلام کشی راجع به اصحاب اجماع کرده مرحوم شیخ و از کلام کشی در اصحاب اجماع

توثیق مشایخ اصحاب اجماع را فهمیده. اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عن هؤلاء. و این اجتهاد درست نیست.

صدوق این روایت اسحاق بن عمار را نقل کرده از غیاث بن کلوب که آن هم وثاقتش ثابت نیست.

جواب دوم: این روایات نفی نمی‌کند نزول زودهنگام ملائکه روز را

اما اشکال دلالتی: ایشان فرمودند که خب ملائکه النهار شیفت اصلی‌شان روز است، دلیل نمی‌شود که زودتر از روز نازل نشوند به زمین، یک ساعت و نیم قبل از طلوع شمس که هنوز شب است، خب ملائکه النهار می‌آیند، این اشکال دارد؟ و الا اگر شب با طلوع فجر تمام بشود خب ملائکه اللیل چه کار می‌کنند؟ شیفت شب تمام شد دیگه، بروند منزل‌شان، چه کار می‌کنند روی زمین که نماز صبح این مؤمنین را ملائکه اللیل احصاء می‌کنند؟ معلوم می‌شود لیل هنوز باقی است منتها ملائکه النهار برای این که از فیوضات بین الطلوعین در زمین بهرمند بشوند یک ساعت و نیم زودتر از شیفت روزشان سر کارشان حاضر شدند.

جواب سوم: مفاد این روایات بیان یک امر تکوینی است و ربطی به تنقیح موضوع احکام شرعی

ندارد

ثانیا: بر فرض مفاد این روایات این باشد که ملائکه اللیل شیفت‌شان تا طلوع فجر است، ملائکه النهار هم شیفت‌شان از طلوع فجر است، در اینجا که یک امر تکوینی است، تقسیم شدند، ملائکه شیفت شب، ساعت کاری‌شان تا طلوع فجر است، ملائکه شیفت روز ساعت کاری‌شان اصلا از طلوع فجر است، این دلیل می‌شود که ما از ظهور عرفی لیل و نهار در موضوع احکام شرعی رفع ید کنیم؟ چه وجهی دارد؟

اشکالات به جواب اول

اول: تضعیف عبدالرحمن بن سالم ثابت نیست

به نظر ما اشکال سندی مرحوم استاد به روایت اسحاق بن عمار تمام نیست. برای این که ابوالعلاء عبدالرحمن بن سالم تضعیف ندارد توسط نجاشی، بله، ابن غضائری تضعیفش کرده ولی کتاب ابن غضائری ثابت نیست. خب می‌فرمودید لم یثبت وثاقتہ نه این که ثبت تضعیفه.

دوم: اصالة الحس در شهادت شیخ در عده جاری است

ولی ما چون شهادت شیخ طوسی در عده را قبول داریم که راجع به بنطی و صفوان و ابن ابی عمیر گفت عرفوا بانهم لایروون و لایرسلون الا عن ثقة و دلیل نداریم که این اجتهاد شیخ طوسی است، منشأ اجتهادش فهم اشتباه کلام کشی است که مرحوم آقای خوئی هم اصرار دارند در کتاب معجم الرجال بر این مطلب، ما هیچ دلیلی بر این مطلب پیدا نکردیم.

[سؤال: ... جواب:] شهادتی شیخ طوسی داده، اصالة الحس جاری می‌شود در این شهادت و تا علم به خلاف پیدا نکنیم حجت است.

سوم: غیاث بن کلوب (واقع در سند شیخ صدوق) ثقة است

وانگهی سند ثواب الاعمال چه مشکلی داشت؟ غیاث بن کلوب توثیق خاص ندارد ولی شیخ طوسی در عده در کنار روایات عامه مثل سکونی، ایوب بن نوح گذاشته. عده‌ای از عامه هستند گفته که اصحاب عمل کردند به روایات این‌ها.

بله، یک شبهه‌ای هست و آن این است که نگفته این‌ها ثقة هستند، گفته که اگر ما در اخباری که از ائمه هست حکم یک مطلبی را پیدا نکردیم، لم یوجد ما یخالف او یوافق در یک مطلبی، رجوع می‌کنیم به روایات عامه مثل سکونی و غیاث بن کلوب لقول الصادق علیه السلام اذا نزلت بکم حادثة لاتجدون حکمها فی ما روی عنا فانظروا الی ما رووه عن علی علیه السلام. تعبیر نکرد که حتما باید این راوی عامی ثقة باشد. در واقفی و فطحی گفت اذا کان متحرجا عن الکذب و ان کان منحرفا فی اعتقاده اما در عامی نگفت اذا کان متحرجا عن الکذب، استدلال کرد به قول الصادق علیه السلام انظروا الی ما رووه عن علی.

و لکن قرینه لبیه دارد، شیعه غیر متحرز از کذب را ما قبول نمی‌کنیم حرفش را، بعد سنی‌آی که کاذب هست، پرهیز از دروغ نمی‌کند، در فرض فقد نص از ائمه متاخرین برویم سراغ حدیثش از علی علیه السلام و لو این راوی سنی کاذب است، متهم به کذب است؟!]

[سؤال: ... جواب:] متحرز از کذب نیست. ... فانظروا الی ما رووه عن علی یا انصراف دارد بما رواه ثقاتهم یا این‌که اگر انصراف ندارد پس مطلق است و لو افرادی که متحرز از کذب نیستند. و اگر تعبد است پس باید

نگاه کنیم فانظروا الی ما رووه عن علی نه فانظروا الی ما رووا عن صادق علیه السلام. ولی این عرفی نیست. عرف استظهار می کند از این تعبیر توثیق سکونی را، توثیق غیاث بن کلوب را، توثیق ایوب بن نوح را و امثال آن را.

اشکال به جواب دوم: توصیه روایات به خواندن نماز در اول وقت، قرینه است بر استظهار

مشهور

اما اشکال دلالتی مرحوم استاد: آن اشکال اول که انصافا وارد نیست. ظاهر این روایت این است که اگر من نماز صبحم را بگذارم هوا روشن بشود بخوانم، ملائکة اللیل دیگه نیستند؛ شیفتشان تمام شده. و لذا در غلس اللیل اول طلوع فجر نماز می خوانم تا هنوز ملائکة اللیل نرفته باشند، ملائکة النهار هم آمدند، هر دو گواهی بدهند نسبت به نماز صبح من. اگر ملائکة اللیل هنوز شیفت شبشان تا طلوع شمس باقی است خب چه فرق می کند؟ پنج دقیقه به طلوع آفتاب هم من نماز صبح بخوانم، خب ملائکة النهار که می گویند یک ساعت و نیم قبل از شیفت روزشان آمدند سر کار، ملائکة اللیل هم که هنوز شب تمام نشده به نظر شما، طلوع شمس آخر شب است، پس چرا عجله کنیم نماز صبح را اول وقت بخوانیم؟ خود این ظاهر است در این مطلب که در این روایت منتهای شب طلوع فجر حساب شده؛ مبدأ نهار طلوع فجر حساب شده.

و اینی هم که آقای خوئی فرمود که آقا! بالاخره اول طلوع فجر که من می خواهم نماز بخوانم آن هم با احتیاط در تاخیر، چند دقیقه، اگر ملائکة اللیل شیفتشان تمام شده پس دیگه نیستند گواهی بدهند، اگر هستند هنوز بعد از طلوع فجر ملائکة اللیل، ملائکة النهار هم هستند، آقای خوئی هم فرمود که پس معلوم می شود یک تسامحی در این وسط رخ داده حالا یا ملائکة النهار زودتر آمدند یا ملائکة اللیل دیرتر می روند، می گوئیم نه این یک بیان عرفی است. همین که بگویند اول اذان صبح نماز صبح بخوان تا ملائکة شب هم ببینند ملائکة روز هم ببینند چون ملائکة لیل، ملائکة شیفت شب در حال صعود هستند شیفتشان تمام شده، ملائکة نهار هم در حال نزول هستند شیفتشان شروع شده این بیان عرفی است برای این که طلوع فجر منتهای لیل است، طلوع شمس مبدأ نهار است. ظاهرش این است.

فرائض ۷۹۱

بله، معلوم می‌شود که بعد از طلوع فجر هم هنوز ملائکة اللیل کاملاً صعود نکردند از زمین که نتوانند ببینند نماز ما را ولی دلیل نمی‌شود که ملائکة اللیل شاید زود دارند می‌روند. آخه ظاهرش این است که ملائکة اللیل تا طلوع شمس نیستند چون تا طلوع شمس لیل باقی نیست، ظاهرش این است، خب از این ظهور نمی‌شود رفع ید کرد. از این روایت فهمیده می‌شود که در بحث ملائکة اللیل و ملائکة النهار، لیل به معنای مضیق است که شامل بعد از طلوع فجر نمی‌شود و نهار هم به معنای موسع است که از طلوع فجر نهار است.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که می‌گویند ملائکة النهار آمدند، شهادت می‌دهند گواهی می‌دهند نماز اول وقت را. ... این که بین الطلوعین نه روز است نه شب، این که مطلب نادرستی است. فعلاً بحث ما در او نیست. او که خلاف آیات و روایات است. خلاف آیه یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل است، این که بگوییم بین الطلوعین نه روز است نه شب. خلاف آیه و جعلنا اللیل و النهار خلفه است. فعلاً بحث ما در او نیست؛ او بحث بعدی است. فعلاً بحث ما در این است که دو نظر است: یک نظر مشهور که منتهای شب طلوع فجر است و اول روز طلوع فجر، نظر دیگر هم نظر آقای خوئی و استاد که منتهای شب طلوع شمس است و مبدأ روز طلوع شمس. ما می‌گوییم ظاهر این روایت این است که در این روایت ملائکة اللیل که صعود می‌کنند طلوع فجر حساب کرده طلوع فجر منتهای شب است، ملائکة النهار هم که موقع طلوع فجر می‌آیند ظاهرش این است که طلوع فجر مبدأ نهار است. این ظهور را که نمی‌شود انکار کرد. ... ملائکة اللیل پس چرا می‌روند؟ می‌گویند ملائکة اللیل اگر اول وقت نماز نخوانی می‌روند. ... خب یک ربع دیگه نیستند نیم ساعت دیگه نیستند. پس چرا حضرت عجله می‌کرد اول وقت نماز می‌خواند؟ نیم ساعت بعد نماز بخواند، ملائکة اللیل که حالا هستند.

تایید و توضیح جواب سوم: ضم استعمالات دیگر هم مشکل را حل نمی‌کند

بله، این اشکال اخیر مرحوم استاد که فرمود فوقش این روایت دلالت می‌کند که در بحث صعود ملائکة اللیل و نزول ملائکة النهار معیار طلوع فجر است، ولی دلیل نمی‌شود که سایر احکام شرعیه که بر لیل و نهار بار شده، او هم مراد از لیل در آنجا منتهایش طلوع فجر باشد یا مبدأ نهار طلوع فجر باشد. بله، ملائکة اللیل

طلوع فجر که بشود می‌روند، ملائکة النهار طلوع فجر بشود می‌آیند، در حال نزول هستند، اما آیا هر کجا شارع تعبیر کرد به لیل و نهار پس مراد از لیل ما یکون منتهاه طلوع الفجر است و مراد از نهار ما یکون مبدئه طلوع الفجر است؟ این ثابت نمی‌شود. مگر ضم استعمالات دیگر هم بکنیم و لکن مشکل ما این است که در استعمالات دیگر گاهی مثل انتصف النهار ما در آنجا می‌بینیم انتصاف النهار ما بین طلوع الشمس و غروب الشمس لحاظ شده است.

پس عمده اشکال که ما فعلا قبول کردیم در این روایات ملائکة اللیل و ملائکة النهار این دلیل نمی‌شود که ظهور عام لیل و نهار این است که در حقیقت شرعیه باشد در این که شب یعنی تا طلوع فجر، روز یعنی از اول طلوع فجر.

روایت دوم (یحیی بن اکثم): نماز صبح جزء نمازهای روزانه است

روایت دوم روایتی است که صدوق در فقیه نقل می‌کند از یحیی بن اکثم که می‌گوید از امام کاظم علیه السلام سؤال کرد از نماز صبح لم یجهر فیها بالقراءة؟ و هی من صلوات النهار و انما یجهر فی صلاة اللیل، حمد و سوره را در نمازهای شب مثل مغرب و عشاء بلند می‌خوانند، نماز صبح که نماز روز است، صلاة النهار است، امام فرمود لان النبی کان یغلس بها فقربها من اللیل، چرا نماز صبح را حمد و سوره‌اش را با صدای بلند می‌خوانند؟ چون پیامبر در تاریکی شب ابتداء طلوع فجر نماز صبح می‌خواند که نزدیک شب بود، فقربها من اللیل. اگر شب تا طلوع شمس است که امام خوب بود جواب بدهند صلاة الفجر من صلوات اللیل. تا طلوع شمس لیل باقی است.

جواب اول: ضعف سند

مرحوم آقای خوئی فرموده دیگه اینجا ما می‌پذیریم. فقط مشکل ضعف سند هست.

جواب دوم: امام علیه السلام از یحیی بن اکثم تقیه کرده است

فرائض ۷۹۳

استاد فرمودند که ما قبول نداریم. غیر از ضعف سند، امام علیه السلام شاید محذور داشت اعتراض کند به یحیی بن اکثم قاضی جور که بگویند خیر این مطلب تو درست نیست. محذور داشت، امام جواب دیگری داد.

اشکال: تعلیل امام علیه السلام قرینه بر عدم تقیه است

خب انصافاً این خلاف ظاهر است. اگر سند روایت تمام بشود، خب دلیل می‌شود که صلاۀ الفجر من صلاۀ النهار است. و جهتش این است که امام تعلیل آورد: فقربها من اللیل نه فقط سکوت کرد؛ تایید کرد. فقربها من اللیل. یعنی نماز صبح را پیامبر در تاریکی می‌خواند، نزدیک شب، قریب شب، این صرف سکوت نیست که بگوییم محذور داشت حضرت انکار کند کلام یحیی بن اکثم را بلکه کلام او را تایید کرد. [سؤال: ... جواب:] خب اصالة الجدم محکم است.

روایت سوم (صحیحه زراره): نماز ظهر بین دو نماز در روز واقع شده

روایت سوم این روایت است: صحیحه زراره، با دید جدید بررسی می‌کنیم، در صحیحه زراره دارد که عن ابی جعفر علیه السلام الصلاۀ الوسطی هی صلاۀ الظهر و هی وسط صلاتین بالنهار صلاۀ الغداة و صلاۀ العصر. گفته می‌شود که این واضح الدلالة است بر این که نماز صبح جزء صلوات نهاریه است. صلوات ظهر وسط الصلاۀین بالنهار است. دو نماز در روز داریم، نماز صبح، نماز عصر که نماز ظهر بین این دو نماز در روز واقع شده.

جواب اول (محقق خوئی): صدر روایت قرینه است بر تجوز در ذیل

آقای خوئی فرمودند ما قبول نداریم دلالت این روایت را. چرا؟ برای این که این عبارت درست است، فی حد ذاته مفادش این است که نماز صبح جزء صلوات نهاریه است، اما در همین روایت دارد که، ایشان تعبیرش این است، فرموده که ما قرینه داریم در این روایت که از این ظهور رفع ید کنیم. قرینه چیه؟ قرینه این است که قبل از این جمله امام فرموده اقم الصلاۀ طرفی النهار و طرفاه المغرب و الغداة. طرفین نهار نماز مغرب و نماز صبح است، خب این هم ظاهرش این است که همان طور که نماز مغرب طرف خارج است،

طرف اخیری است که خارج است از نهار، نماز صبح هم طرف اولی است که خارج است از نهار. و الا خلاف ظاهر است که بگوییم طرفین نهار، طرف اخیرش نماز مغرب ذکر شده که خارج است از نهار ولی طرف اولش نماز صبح ذکر شده و او داخل است در نهار. این خلاف وحدت سیاق است. و بناء بر این می فهمیم که در آن و هی وسط الصلأین بالنهار تجوزی به کار رفت، به علاقه مجاورت و مشارفت مجازگویی کردند. و هی وسط الصلأین بالنهار چرا گفتند صلاۀ الصبح صلات بالنهار است؟ چون تا طلوع آفتاب وقت دارد، آقای خوئی فرموده نوعاً هم مردم نزدیکی طلوع آفتاب نماز صبح شان را می خوانند دیگه حالا پنج دقیقه قبل از طلوع آفتاب را به علاقه مجاورت و مشارفت در حکم بعد از طلوع آفتاب حساب کردند گفتند نماز صبح نماز روز است. چون نوع مردم هم در روز نماز می خوانند یعنی پنج دقیقه به روز حقیقی که طلوع شمس است. و لذا ایشان این جور توجیه کردند.

جواب دوم: روایت مجمل است و ترجیحی بین صدر و ذیل نیست

ما دیروز می خواستیم ادعا کنیم اجمال را نه ظهوری که آقای خوئی فرموده که قرینه بگیریم طرفی النهار را بر این که وسط الصلأین بالنهار تجوز است. می گفتیم نه احتمال عکسش هم هست. احتمال دارد که و هی وسط الصلأین بالنهار قرینه باشد بر تجوز در اقم الصلأ طرفی النهار. مراد از این که نماز صبح یک طرف نهار است، طرف داخل باشد و این که نماز مغرب طرف دیگر نهار است طرف خارج باشد. خلاف ظاهر است ولی ذیل را قرینه بگیریم بر او. می گفتیم ترجیح ندارد اقم الصلأ طرفی النهار و طرفاه المغرب و الغداه قرینه بشود بر تجوز در وسط الصلأین بالنهار و یا بر عکس ذیل قرینه بشود. می شود حدیث، مجمل.

اشکال (طبق نقل کافی): ذیل نص است و مراد از صدر (بخاطر قرینه ذیل و قرینه لبیه) وقت

نماز صبح است

و لکن به نظر می رسد که از این ادعای اجمال می شود جواب داد. جواب این است: ذیل روایت که می گوید وسط الصلأین بالنهار نص است در این که امام نماز صبح را صلاۀ النهار دانسته. حالا استعمال، حقیقی است مجازی است بحث دیگری است، اما در این که نماز صبح را نماز نهار دانسته نص است. اما صدر روایت: اقم

فرائض ۷۹۵

الصلاة طرفی النهار، اگر حدیث نداشت: و هما صلاة المغرب و الغداة، داشت: و هما المغرب و الغداة که در نقل کافی، فقیه، علل الشرائع، تهذیب، صلات ندارد، بر خلاف نقل معانی الاخبار که در بحار هم نقل می‌کند از معانی الاخبار دارد: و هما صلاة المغرب و الغداة، اگر صلات نداشته باشد، طبق نقل کافی و فقیه و تهذیب، به نظر ما واضح است که ذیل: وسط الصلاةین بالنهار مقدم است بر این صدر. چرا؟ برای این که صدر می‌گوید آقا! اقم الصلاة طرفی النهار دو طرف نهار صبح است و مغرب، صبح یک طرف نهار است، مغرب یک طرف دیگر نهار است، طرف اول نهار هنگام اذان صبح فرا می‌رسد، اقم الصلاة، طبیعی است وقتی طرف اول نهار موجود بشود یعنی صبح بشود نماز ما واقع می‌شود بعد از طرف اول نهار، طرف اخیر نهار هم که مغرب است وقتی محقق می‌شود به ما می‌گویند نماز بخوان طبیعی است که نماز که می‌خوانیم بعد از تحقق طرف اخیر بعد از مغرب است.

اصلا قرینه لبیه دارد که نماز مغرب واقع می‌شود بعد از نهار چون طرف اخیر نهار که آمد نهار تمام شده، تازه می‌گویند اقم الصلاة خب یعنی بعد از آن نماز بخوان ولی در طرف اول نهار وقتی محقق می‌شود می‌گویند نماز صبح بخوان تازه نهار محقق شده و لذا طرف اول نهار که شد، اذان صبح که شد، می‌گویند اقم الصلاة صلات می‌شود در نهار، صلات صبح، طرف اخیر که مغرب است می‌گویند اقم الصلاة خودبخود نماز مغرب می‌شود بعد از خروج نهار. این یک چیز طبیعی است. و هیچ منافات ندارد با این که مرز اولش، طرف اولش وقت صبح است، وقت آخرش مغرب است، اقم الصلاة می‌گوید بعد از تحقق طرف اول نهار که نهار شروع می‌شود که طلوع فجر است نماز صبح بخوان، طبیعی است که نماز صبح در نهار می‌شود و بعد از تحقق طرف آخر نهار که وقت مغرب است می‌گویند نماز مغرب بخوان خب نماز مغرب در خارج از نهار واقع می‌شود.

و لذا طبق این نقل اصلا تنافی نیست بین صدر و ذیل.

اشکالات (طبق نقل معانی الاخبار)

اول: نقل شیخ صدوق در این کتاب با نقلش در فقیه معارضه دارد

و اگر بگویید شاید نقل معانی الاخبار درست باشد و هما صلاۀ المغرب و الغداه و اگر صلاۀ المغرب و الغداه باشد ظاهرش این است که نماز مغرب طرف النهار است، خب نماز مغرب طرف خارج است آن وقت یک طرف دیگرش که نماز صبح است اگر او بشود طرف داخل این خلاف ظاهر است.

جواب می‌دهیم می‌گوییم اولاً، دقت کنید! نقل صدوق متعارض است. خود صدوق در معانی الاخبار گفته و وقتها صلاۀ المغرب و الغداه، در علل و فقیه گفته و وقتها المغرب و الغداه، وقتی یک راوی دو نقل متعارض داشت ساقط می‌شود نقلش از اعتبار، رجوع می‌کنیم به نقل کلینی و شیخ که گفته‌اند و وقتها المغرب و الغداه. هذا اولاً.

[سؤال: ... جواب:] ظاهراً سند یکی است.

دوم: وقت نماز صبح طرف روز است نه خود نماز صبح

ثانیا بر فرض باشد و وقتها صلاۀ المغرب و الغداه و طرفاه صلاۀ المغرب و الغداه قطعاً در آن عنایت اعمال شده. نماز صبح که طرف روز نیست؛ وقت نماز صبح طرف روز است، نماز مغرب که طرف اخیر نهار نیست؛ وقت نماز مغرب طرف اخیر نهار است. قرینه عرفیه دارد و طرفاه صلاۀ المغرب و الغداه هم می‌شود و طرفاه وقت صلاۀ المغرب و الغداه.

پس طبق این اشکال دوم شد و طرفاه وقت صلاۀ الصبح و وقت صلاۀ المغرب. شد مثل همان بیان اول که می‌گفت و طرفاه المغرب و الغداه که گفتیم یعنی وقت مغرب، وقت غداه.

[سؤال: ... جواب:] شروع وقت نماز صبح طلوع فجر است، شروع وقت نماز مغرب هم غروب شمس است. ... خب ظاهر عرفیش این است. و الا معنا ندارد که وقت نماز مغرب تا آخر حساب بشود؛ اول وقت را حساب می‌کنند. و طرفاه وقت صلاۀ المغرب یعنی اول وقت صلات مغرب. و وقت صلاۀ الغداه می‌شود اول وقت صلات غداه. باز هم تعارضی با ذیل ندارد.

سوم: ظهور ذیل اقوی است

ثالثاً: بر فرض شما بگویید ظهور اولی طرفاه صلاۀ المغرب و الغداه در این است که همان‌طوری که نماز مغرب طرف خارج است، بیرون از نهار است پس صلاۀ الغداه هم طرف خارج است، بیرون نهار است و نهار از

فرائض ۷۹۷

طلوع شمس حساب می‌شود ولی عرف این جمله را در کنار آن جمله ذیل بگذارد که صلاة الظهر وسط الصلاةین بالنهار و هما الغداة و العصر، واقعا این ذیل که صریحا می‌گوید نماز صبح صلات بالنهار، اقوی ظهورا نیست؟ انصافا اقوی ظهورا است. اگر ظهور اقم الصلاة طرفی النهار در آن فرمایش آقای خوئی که گفت ظهور این که صلات مغرب طرف اخیر خارج نهار است پس باید طبق وحدت سیاق نماز صبح هم طرف خارج نهار باشد وقت نماز صبح و نماز صبح، می‌گوییم بر فرض این ظهور فی حد نفسه باشد ولی انصافا شما این دو جمله را به عرف بدهید یک جا بگوید اقم الصلاة طرفی النهار، طرفین نهار نماز صبح و نماز مغرب است، از آن طرف بگوید نماز صبح نماز در نهار است، عرف این را اظهر می‌داند که نماز صبح نماز در نهار است.

جواب سوم: در خود ذیل تهافت وجود دارد

می‌ماند اشکال دیگر که به این صحیح زراره می‌شود غیر از اشکال آقای خوئی و اشکال دیروز ما که تعارض صدر و ذیل بود که امروز جواب دادیم. اشکال این است که در همین ذیل دارد که الصلاة الوسطی هی صلاة الظهر و هی وسط النهار و وسط صلاتین بالنهار، گفته می‌شود کی نماز ظهر وسط النهار است؟ وقتی که طلوع شمس مبدأ نهار باشد و الا اگر طلوع فجر مبدأ نهار باشد که اذان ظهر که وسط النهار نیست، وسط النهار یعنی دقیق وسط در حالی که اگر طلوع فجر مبدأ نهار باشد یک ساعت و نیم اضافه می‌شود به نصف اول نهار آن وقت وسط النهار می‌شود چهل و پنج دقیقه قبل از اذان ظهر. خود این ذیل مشتمل بر تهافت است. این اشکال دومی است.

اشکال: استهجان تهافت، قرینه است که مراد از نهار، نهاری است که مبدئش طلوع فجر است

می‌گوییم نه، بعد از این که شارع در این ذیل محتمل نیست، مستهجن است در یک جمله بگوید صلاة الظهر وسط النهار و بعد بگوید و صلاة الظهر وسط الصلاةین بالنهار الغداة و العصر، مرادش از نهار در وسط النهار ما بین طلوع الشمس تا غروب شمس باشد و مرادش از وسط صلاتین بالنهار الغداة و العصر نهاری باشد که مبدئش طلوع فجر است تا نماز صبح بشود نماز بالنهار. این مستهجن است. پس نهار در هر دو تعبیر به یک معنا است. خب وقتی به یک معنا شد، صلاة الظهر وسط النهار عرف می‌گوید این وسط مسامحی است، وسط غیر دقی است چون راه دیگری برای شناخت وسط النهار نبود غیر از زوال الشمس، تسامح عرفی

می‌کنند نیمه روز اذان ظهر را می‌گویند وسط النهار. عرف رائج هم بود، منتصف النهار، وسط النهار. و لذا قرینه می‌شود نهار که استعمال شده مسلم در این ذیل در آن نهاری که مبدئش طلوع فجر است و لذا گفتند صلاة الغداة صلاة النهار.

اشکال به جواب اول: وجه تجوز (آخر وقت نماز خواندن عرف) غیر واقعی است

این عرفی نیست که بگوییم نوع مردم نماز صبح‌شان را آخر وقت می‌خوانند به علاقه مجاورت و مشارفت گفتند نماز روز به نماز صبح. کی مردم این جور بودند؟ مردم نوعاً مقید بودند اول وقت نماز می‌خواندند. خب این قرینه می‌شود که نهار یعنی طلوع فجر و مسامحه در آن وسط النهار است. وسط مسامحی است. و لذا دلالت این روایت را بر این که نهار از طلوع فجر است ما می‌پذیریم ولی اشکالات دیگری هست که ان شاء الله روز شنبه بیان می‌کنیم.

از فردا به مناسبت شهادت صدیقه طاهره سلام الله علیها تعطیل می‌کنیم. از همه شما هم التماس دعا داریم.

جلسه ۷۶

شنبه - ۹۵/۱۲/۱۴

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به روایاتی بود که مشهور استفاده کردند از آن که منتهای لیل طلوع فجر است و از طلوع فجر روز و نهار آغاز می‌شود.

که عمده استدلال شان به صحیح زراره بود که فرمود صلاة الظهر وسط الصلاةين بالنهار صلاة الغداة و صلاة العصر. و همین‌طور روایتی بود که معتبره اسحاق بن عمار بود و مفادش این بود که نماز صبح را در تاریکی اول طلوع فجر بخوانید که ملائكة اللیل هنگام بازگشت به آسمان و ملائكة النهار هنگام نزول به زمین هستند و هر دو گواهی بدهند بر نماز شما.

که به نظر ما دلالت صحیحه زراره تمام بود.

و اینکه استاد وفاقا للسید الخوئی فرمودند که ظهور این وسط صلاتین بالنهار در اینکه صلاه الغداء، نماز صبح جزء صلات نهاریه است باید از آن رفع ید بشود بخاطر اقوائیت ظهور صدر صحیحه که فرموده است و طرفاه المغرب و الغداء، طرفین روز، مغرب و صبح هستند، نماز مغرب طرف خارج نهار است و اگر وقت نماز صبح بخواهد جزء نهار باشد می شود طرف داخل نهار و این خلاف وحدت سیاق است و این صدر اقوی ظهورا است و عرف توجیه نمی کند این صدر را که بگوید مغرب طرف خارج باشد و لکن صبح طرف داخل و جزء نهار باشد و لکن حمل ذیل (وسط صلاتین بالنهار) بر معنای اعم نهار که مبدئش طلوع فجر است به عنوان یک معنای مجازی، این عرفی است و یا به تعبیر مرحوم آقای خوئی ذیل که می گوید وسط صلاتین بالنهار، نهار مبدئش همان طلوع شمس است و اینکه نماز صبح را گفته اند نماز نهاریه، چون نوعا نماز صبح شان را قریب طلوع آفتاب می خواندند، به علاقه مشارفت و مجاورت گفته اند صلاه الغداء صلات بالنهار.

که ما عرض کردیم انصافا این مطالب خلاف ظاهر است. اینکه در روایت گفته اند صلاه الظهر وسط صلاتین بالنهار صلاه الغداء و صلاه العصر، این اقوی ظهورا است در اینکه نماز صبح صلاه النهار است، ولی صدر می گوید که طرفین نهار مغرب و صبح است، چرا نمی گویند وقت مغرب و وقت صبح؟ اذان صبح اول وقت نهار است، اذان مغرب هم آخر وقت نهار و طبیعی است نمازی که بعد از اذان صبح که طرف اول نهار است می خوانیم داخل در نهار می شود و باز طبیعی است نماز مغربی که بعد از تحقق طرف آخر نهار که اذان مغرب است می خوانیم خارج از نهار خواهد بود.

پس ما انصاف این است که دلالت این صحیحه زراره را بلکه دلالت معتبره اسحاق بن عمار را می پذیریم. فقط مشکل ما این است که ما می گوییم استعمال نهار در این دو روایت در معنای اعم که مبدئش طلوع فجر است تا غروب آفتاب، آیا عرفا کشف می کند از ظهور متشرعی لفظ لیل و نهار در اینکه منتهای لیل طلوع فجر است و مبدأ نهار، طلوع فجر؟ اینکه کشف نمی کند از یک ظهور متشرعی؛ استعمال اعم است. و حکومت هم که ندارد بر خطابات دیگر که لفظ لیل و نهار در آن بکار رفته است بگوید مراد ما از نهار در آن روایات آن است که مبدئش طلوع فجر است و مراد ما از لیل در سایر روایات آن است که منتهایش طلوع

فجر است. و لذا ما به ظهور عرفی باید رجوع کنیم. ظهور عرفی، امروز و بلکه مطمئناً در گذشته قبل از اسلام در لیل و نهار این بوده است که بعد از طلوع فجر هم تا تاریکی شب است لیل باقی است و نهار شروع نشده است. آن هایی که قائل هستند به استصحاب قهقرایی است و یا به تعبیر دیگر اصالة الثبات در ظهورات که می گویند سیره عقلاء بر این است که آن معنایی که عرف امروز از یک لفظ می فهمد در زمان شارع هم همان معنا را می فهمیدند، به نظر ما اگر کسی قائل شد به استصحاب قهقرایی و یا اصالة الثبات در لغت مقتضای صناعت این است که مثل آقای خوئی و آقای تبریزی فتوی بدهد.

ما مشکل مان از اینجا شروع می شود که استصحاب قهقرایی را قبول نداریم، اصالة الثبات در لغت را قبول نداریم، می گوییم یا اطمینان است به اینکه این معنای امروز از این لفظ می فهمیدیم در زمان صدور روایات هم همین معنا را می فهمیده اند؟ و یا اگر احتمال عقلائی بدهیم اختلاف ظهور را راهی برای دفع این احتمال نداریم. و چطور احتمال ندهیم ظهور متشرعی لفظ لیل را در آن که منتهاش طلوع فجر است؟ چطور احتمال عرفی ندهیم ظهور متشرعی لفظ نهار را در آنچه که مبدئش طلوع فجر است در حالی که شیخ طوسی، شیخ الطائفة در کتاب خلاف گفت علیه عامة اهل العلم، عامه اهل علم گفته اند منتهای شب طلوع فجر است، مبدأ روز طلوع فجر است. ما چون معتقدیم احراز نشده است بناء عقلاء در موارد احتمال عقلائی معتدبه در اختلاف ظهور لفظ در زمان ما با ظهور لفظ در زمان شارع راهی برای نفی این احتمال نداریم؛ شاید در عرف متشرعه لفظ لیل ظهور داشت در ما منتهاه طلوع الفجر، لفظ نهار ظهور داشت در ما مبدئه طلوع الفجر. این محتمل است.

و لذا نوبت به شک می رسد. شک می کنیم در اینکه ظهور لفظ لیل در زمان شارع چه بود، ظهور لفظ نهار چه بود. چه باید بکنیم در هنگام شک این را عرض خواهیم کرد.

ولی قبل از اینکه مقتضای قاعده را در فرض شک در معنای لیل و نهار عرض بکنم، دو مطلب را اینجا مطرح کنیم:

مطلب اول این است که مرحوم آقای خوئی استدلال کرد برای اینکه مبدأ نهار طلوع شمس است نه طلوع فجر، منتهای لیل هم طلوع شمس است نه طلوع فجر، به بعضی از روایات که از زوال شمس تعبیر کرده به

فرائض ۸۰۱

انتصاف النهار. مثل صحیحه حلبی. در صحیحه حلبی می گوید که اگر شخص به سفر برود قبل از انتصاف النهار، الرجل یخرج من بیه و هو یرید السفر و هو صائم قال ان خرج من قبل ان ینتصف النهار فلیفطر و ان خرج بعد الزوال فلیتم یومه. یا در صحیحه محمد بن مسلم: اذا سافر الرجل فی شهر رمضان فخرج بعد نصف النهار فعليه صیام ذلك الیوم. گفته است انتصاف نهار هنگام زوال توجیهی ندارد جز اینکه مبدأ نهار طلوع شمس باشد و الا نصف النهار قبل از اذان ظهر می شود، چهل و پنج دقیقه حدوداً قبل از اذان ظهر می شود منتصف ما بین طلوع الفجر الی غروب الشمس. یک ساعت و نیم ما بین الطلوعین طول می کشد یا یک ساعت و ربع، نصف آن هم، یعنی مبدأ نهار که شد طلوع فجر و از طلوع فجر را تا غروب شمس دو نیم بکنیم حدوداً چهل و پنج دقیقه به اذان ظهر مانده می شود انتصاف النهار.

به نظر ما این مطلب، مطلب تازه ای نیست. شکی نیست که عرف عام انتصاف النهار را به زوال الشمس منطبق می کند. چون ذهن عرف عام این است که مبدأ نهار طلوع شمس است یا روشن شدن هوا، در دقائقی قبل از طلوع آفتاب. بحث در این نیست. انتصاف النهار را امام بیان کرد برای فهم مخاطب که مخاطب زوال الشمس می فهمید. ما که در این بحث نداریم. بحث در این است که شارع تعبد کرده است که صلاة الغداة صلات بالنهار، عرف شارع را فهمیدیم. مشهور این را می گویند.

س: عرف آن زمان ممکن است از شارع متأثر باشد، نهار را طلوع الفجر بداند ولی هنوز هم می گوید منتصف النهار مراد عرفی از آن زوال شمس است و لو به نحو تسامح در منتصف النهار. این مقدار تسامح قابل اغماض است. علامت دیگری نداشت نصف النهار غیر از زوال شمس. چهل و پنج دقیقه قبل از اذان ظهر چه علامتی دارد که به او بگویند منتصف النهار؟ یک تعبیر عرفی بود، رایج بود و همه می فهمیدند که انتصاف النهار یعنی زالت الشمس.

بحث در این است که آیا در عرف شارع که منشأ ظهور متشرعی می شود، نهار از طلوع فجر است؟ مشهور می گویند این روایات: ملائكة اللیل در هنگام اذان صبح صعود می کنند و ملائكة النهار در هنگام اذان صبح نزول می کنند یا نماز صبح صلات بالنهار، اینها کشف از عرف شارع می کند و لذا این بیان مرحوم آقای خوئی تمام نیست. ما اشکال مان به مشهور این است که با دو تا روایت نمی شود عرف شارع و ظهور

متشرعی را کشف کرد. بله، موجب اجمال می شود و لو بخاطر شهرت فقهیه و فتواییه اینکه آخر شب طلوع فجر است، ابتداء روز طلوع فجر است.

مطلب دوم این است که برخی که مرحوم شیخ طوسی در خلاف نقل کرده گفته اند ما بین الطلوعین نه روز است نه شب. و لذا هر جا بحث نهار است، از طلوع شمس حساب می کنیم، هر جا بحث لیل است، منتصف اللیل است، از طلوع فجر حساب می کنیم. دعوا نداریم. لیل تا طلوع الفجر، منتصف اللیل از غروب آفتاب تا طلوع فجر. هر جا هم بگویند نهار، منتصف النهار، بله، از طلوع شمس حساب می شود. مرحوم شیخ طوسی می گوید جماعتی این را قائل هستند. بعد مرحوم شیخ اشکال می کند می گوید این خلاف آیات هست: یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل. یولج اللیل فی النهار یعنی شب را داخل روز می کند. یولج النهار فی اللیل نهار را داخل شب می کند. اگر ما بین الطلوعین نه روز است نه شب پس یولج النهار فی اللیل یعنی چه؟ یولج اللیل فی النهار یعنی چه؟ و جعلنا اللیل و النهار خلفه. خلفه یعنی جایگزین دیگری. معنای خلفه این است. خلفه: جانشین. خلف که حالا خلف مقام ابراهیم ده ها متر هم قبل از مقام ابراهیم صدق می کند خلف مقام ابراهیم. خلفه. خلفه یعنی جانشین او، پشت سر او.

س: مشکوک نیست، می گوید نه روز است نه شب.

پس انصافا که عرف نمی پذیرد این مدعا را.

س: یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل یعنی شب داخل روز می شود. چطور؟ خوب دقت کنید! شما امشب و فردا شب را در نظر بگیرید! قرآن می گوید که ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا فمن یأتیکم بضیاء ان جعل النهار ضیاء فمن یأتیکم بلیل تسکنون فیه، در مقابل سرمد بودن و همیشگی بودن لیل و نهار، می فرماید که شب را داخل در روز کردیم یعنی بین دو تا روز شب فاصله شده است و روز را هم داخل شب کردیم یعنی بین دو تا شب روز فاصله شده است که شما در روز کار کنید و در شب استراحت کنید. و لذا ظاهر یولج اللیل فی النهار این است که نهار داخل در شب می شود و الا اگر فاصله بیفتد بین شب و روز که یولج اللیل فی النهار نیست، یولج النهار فی اللیل نیست. بابا! اصلا ما شما را ارجاع می دهیم به عرف بی سواد. عرف بی سواد ممکن است بگوید منطقه مشکوک داریم ولی بگوید واقعا بین الطلوعین شب

فرائض ۸۰۳

نیست، روز هم نیست، این عرفی نیست. بله، ممکن است بگویند من نمی دانم اما نه شب است نه روز، عرف از شما نمی پذیرد.

پس چرا این جماعت این استدلال را کردند و گفته اند ما بین الطلوعین نه روز است نه شب؟ اینها دلیل شان چند روایت است. چند روایت را پیدا کردند که مفادش این هست که ما بین الطلوعین نه شب است نه روز.

روایت اول این است: روایت صدوق به سندش از ابی هاشم خادم قلت لابی الحسن الماضی علیه السلام لم جعل صلاة الفریضة و السنة خمسین رکعة لایزاد فیها و لاینقص فیها؟ این ظاهرا احدی و خمسین رکعة باید باشد، پنجاه و یک رکعت، وجهش را خواهیم گفت، امام فرمود لان ساعات اللیل اثنتاعشر ساعة و ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس ساعة و ساعات النهار اثنتاعشر ساعة فجعل الله لكل ساعة رکعتین، دوازده ساعت روز، ما بین الطلوعین هم یک ساعت، شب هم دوازده ساعت، مجموعا می شود بیست و پنج ساعت. فجعل لكل ساعة صلاتین شد پنجاه رکعت. روز دوازده ساعت، ما بین الطلوعین هم یک ساعت، شب هم دوازده ساعت، بیست و پنج ساعت شد و هر ساعتی دو رکعت نماز دارد، می شود پنجاه رکعت. بعد فرمود و ما بین غروب الشمس الی سقوط الشفق غسق فجعل للغسق رکعة، ما بین غروب آفتاب تا سقوط شفق هم غسق هست، برای غسق اللیل هم یک رکعت قرار دادند، آن پنجاه رکعت با این یک رکعت می شود چقدر؟ پنجاه و یک رکعت.

خب پس ساعات روز شد دوازده ساعت، ساعت شب هم دوازده ساعت، ما بین الطلوعین هم جداگانه حساب شد یک ساعت، معلوم می شود ما بین الطلوعین نه روز است نه شب.

روایت دوم روایت عمر بن ابان ثقفی: سأل النضرانی الشامی، یک مردی نصرانی از شام آمد خدمت امام باقر علیه السلام. البته اصل مطلب این است که امام علیه السلام تشریف بردند به مکان آن نصرانی که معروف بود که مسیحی ها جمع می شوند نزد او و او اخبار غریبه به آنها می گوید. سؤال کرد که شما از علماء امت اسلام هستید یا از جهال شان؟ حضرت فرمود از جهال شان نیستم. بعد سؤال هایی کرد. گفت خب اگر از جهال شان نیستی یعنی از علماء شان هستی بگو ببینم چه ساعتی است که نه از شب است نه از روز؟ امام

فرمود ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس. نصرانی گفت اگر نه روز است نه شب، نه ساعت روز است نه ساعت شب، پس از چه ساعت هایی هست؟ فقال ابوجعفر علیه السلام من ساعات الجنة و فیها تفریح؟؟ مرضانا فقال النصرانی اصبت، نصرانی گفت درست گفتم.

روایت سوم روایت سیاری از فضل بن ابی قره؟؟ رفعه عن ابی عبدالله علیه السلام سئل عن خمسين و الواحدة رکعة آن هم دارد شبیه همان روایت اول که ساعات روز دوازده ساعت است، ساعات شب دوازده ساعت است، ما بین الطلوعین یک ساعت است، شد بیست و پنج ساعت، برای هر ساعتی هم دو رکعت قرار دادند شد پنجاه رکعت، ما بین الغروب الی سقوط الشفق غسق و للغسق رکعة، شد پنجاه و یک رکعت. س: حالا چه کار داریم نافله صبح را جزء چی حساب کردند. مهم این است که هر یک ساعت دو رکعت دارد. ... توضیح می شود دیگه. به احترام هر ساعتی دو رکعت قرار دادند نه اینکه هر ساعتی دو رکعت بخوانی.

خب گفته می شود که این روایت حاکم است بر سایر روایات. حتی آن روایاتی که می گوید ساعات اللیل و النهار اربع و عشرون ساعة، ساعات شب و روز بیست و چهار ساعت است، خب قید می خورد که یک ساعت بیست و پنجم هم داریم، ساعت بیست و پنجم ما بین الطلوعین [است]. جواب این است:

اولا: این سه روایت ضعیف السند است.

نگویید سه تا روایت [است. چون] روایت سومش که مرفوعه ابن ابی قره بود، این ابن ابی قره، فضل بن ابی قره مرفوعه اش شاید مطابق باشد با همان روایت اول: ابی هاشم خادم. س: حالا مرفوعه است دیگه. ... حالا شاید اشتباه گفته، شاید بعضی روایت هست که هر چی از من شنیدی می توانی به پدرم نسبت بدهی، می توانی به جدم نسبت بدهی.

سه تا روایت، آن هم سند ابن ابی قره و ابی هاشم خادم و روایت دوم هم عمر بن ابان ثقفی، ضمنا آن سیاری راوی روایت سوم که آن شخص غالی کذاب هست که احادیث تحریف کتاب را او جعل کرده. خب واقعا وثوق به صدور به دست می آید؟!

فرائض ۸۰۵

مخصوصا مخالف هست با روایات دیگر. مخالف هست با نصوص. مخالف هست با کتاب: و جعلنا الليل و النهار آيتين فمحونا آية الليل و جعلنا آية النهار مبصرة. خب فمحونا آية الليل بساعة الصبح، ثم بعد ساعة جعلنا آية النهار مبصرة، این تحریف قرآن می شود یا تفسیر قرآن؟ و هو الذی جعل الليل و النهار خلفه لمن اراد ان يذكر او اراد شكورا. خلفه یعنی عدم الفصل. و آية لهم الليل نسلخ منه النهار. نسلخ منه النهار معنایش چیه؟

س: نه، نهار را از شب می کشیم بیرون نه اینکه شب را از نهار می کشیم بیرون. و آية لهم الليل نسلخ منه النهار، نهار را می کشیم از لیل بیرون. ... شما نهار را که از صبح می کشید بیرون طبق این مبنا.

یولج الليل فی النهار و یولج النهار فی الليل هم که شیخ طوسی استدلال کرد.

یک مطلبی آقای خوئی فرموده در اشکال به این روایتی که گفت و للغسق رکعة. آقای خوئی گفت که دیگه این قابل تحمل نیست (در روایت اول و سوم) غسق را هم ساعت قرار داد، ما بین غروب الشمس الی سقوط الشفق، آن هم شد ساعت؟!

این اشتباه است. در روایت نگفت او ساعت است.. روایت گفت شبانه روز با ما بین الطلوعین بیست و پنج ساعت. منتها یک امتیازی برای ما بین غروب الشمس الی سقوط الشفق که جزء ساعات شب است، یک امتیاز ویژه ای قرار دادند نه اینکه ساعت دیگری است که آقای خوئی فکر کرده و اشکال کرده. نه از این جهت نمی شود به روایت اشکال کرد.

اشکال به روایت اولاً ضعف سند است. ثانیاً: مخالفت با آیات و روایات است که می گوید ساعات الليل و النهار اربع و عشرين ساعة. اینها عرفاً قابل توجیه نیست که ما بیاییم بگوییم نه، بیست و پنج ساعت، یک ساعت ما بین الطلوعین را حساب نکردیم.

و از اینها گذشته، آقا! شاید ساعات الليل و النهار عندالله همین باشد. عندالله. ما چه کار به عندالله داریم؟ ما [به] عندالناس کار داریم. به قول آن مرحوم دید یک طلبه ای از خانه یک مرجعی می آید بیرون، ناراحت است، گفت رفتم خدمت آقا، گفتم نیازمندم، آقا گفت شاهد بیاور، گفتم شاهد خداست، او قبول نکرد، گفت برگردیم، برگشتیم به آن مرجع گفت این آقا صحبتی با شما کرده بود، اجازه بدهید بگویم

صحبتش چیه؟ آن آقا گفت بله، ما خدمت آقا رسیدیم، گفت شاهد بیاور، گفتم شاهد خداست، آن آقا که دوست آن مرجع بود گفت من هم به او گفتم برو یک شاهی بیاور که حاج آقا بشناسدش. ما باید یک عرفی بیاوریم که می شناسیم، چه کار داریم به عندالله. عندالله ساعات الليل و النهار و ما بین الطلوعین بیست و پنج ساعت [است]، عرف باید ببینیم چی می گوید. و الا در روایت داریم: کسی که ازدواج می کند و می خواهد مهر زنش را ندهد فهو عندالله زان، چه کار داریم به زنا عندالله. ما زنا عند العرف را می گوییم حد دارد، زنا عندالله خودش و خدایش می داند و این آقا، فهو عندالله زان. این است دیگه. عندالله را ما کار نداریم، مفاهیم عرفی است، باید ببینیم مفهوم عرفی لیل و نهار چی هست.

و لذا این هم اشکال سوم به این روایت.

س: این می گوید ما بین الطلوعین از ساعات جنت است... عرض من این است که این روایت ظهور ندارد که شب و روز عرفی را دارد تفسیر می کند، یک بیان به قول آقا عرفانی، حالا تعبیر عرفانی نکنید که منشأ نزاع بشود، یک تعبیر ما ورائی است که خلاف ظهورات است. ما تابع ظهورات هستیم.

و لذا این مطلب دوم هم درست نیست.

ما عرض کردیم چون استصحاب قهقرایی را قبول نداریم، روز اول گفتیم که به نظر ما حق با مرحوم آقای خوئی و استاد است، بله، الان هم می گوییم اما طبق مبنای مشهور که قائل به استصحاب قهقرایی هستند اما ما چون استصحاب قهقرایی قبول نداریم، بیننا و بین الله احتمال می دهیم در عرف متشرعه لیل وقتی می گفتند تا طلوع فجر می فهمیدند، نهار که می گفتند از طلوع فجر می فهمیدند. و لذا نوبت می رسد به شک. باید رجوع کنیم به اصل عملی که با توجه به اختلاف اصل عملی در موارد و بخاطر فتوی مشهور، ما احتیاط می کنیم که احتیاط بشود مراعات بشود هم قول مشهور و هم قول مخالف مشهور که نتیجه احتیاط در موارد مختلف، مختلف است.

یک توضیح مختصری راجع به این بحث می دهیم ان شاءالله و وارد بحث طلوع فجر می شویم.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به مفهوم شب و روز به اینجا رسید که عرض کردیم ما در ظهور عرفی متشرعی این لفظ لیل و نهار تردید داریم و لو ظهور عرف عام روشن است که تا طلوع فجر شب تمام نمی‌شود، حالا یا تا طلوع آفتاب شب صادق است یا نزدیکی طلوع آفتاب که هوا تاریک است.

و لکن چه کنیم که مجموعه‌ای از روایات و کلمات فقهاء خلاف این را به لحاظ عرف متشرعی در زمان شارع بیان می‌کند. روایات را مطرح کردیم. یک سری روایاتی هم هست که می‌گوید آخر اللیل اگر زن از حیض پاک شد نماز مغرب و عشاء را بخواند، خب آخر اللیل را بر قبل از طلوع فجر منطبق کرد. اذا طهرت المرأة من آخر اللیل فلتصل المغرب و العشاء. یا در روایت دیگر دارد که: کان یصلی رسول الله صلی الله علیه و آله صلاه اللیل فی آخر اللیل. انی اقوم آخر اللیل و اخاف الصبح. اذا قام الرجل من اللیل فظن ان الصبح قد ضاع فاوثر ثم نظر فرأى ان علیه لیلاً. می‌گوید شخصی نگران بود که اذان صبح شد، فقط نماز وتر خواند بقیه نماز شب را نخواند، بعد نگاه کرد دید شب هنوز باقی است فرأى ان علیه لیلاً.

خب کلام شیخ طوسی هم در خلاف گفت علیه عامه اهل العلم و عامه اهل علم می‌گویند طلوع فجر منتهای شب است، برخی قائل شدند مثل اعمش که منتهای شب طلوع شمس است و این‌ها منقرض شدند. همان که علامه مجلسی در بحار می‌گفت که نسل قائلین به این که شب تا طلوع شمس است منقرض شده، شیخ طوسی هم در خلاف این را مطرح کرده. البته نمی‌خواهیم بگوییم این ادعا درست است. کجا نسل‌شان منقرض شده؟ هم در عامه قول هست هم در خاصه. ولی با وجود این مطالب انصافاً جزمی که آقای خوئی و استاد قدس سرهما دارند که ظاهر لفظ لیل تا طلوع شمس است، ظاهر لفظ نهار از طلوع شمس تا غروب شمس است این نهایت شجاعت است که انسان جزماً این جور استظهار کند.

اگر از استعمالات متعدد لیل و نهار در کتاب و سنت در خصوص طلوع فجر و ثوق حاصل نشود،

مرجع در مورد نصف شب، اصل برائت است

و لذا اگر مجموع آن استعمالات در کتاب و سنت و ثوق آورد به این که ظاهر لفظ لیل در عرف متشرعی تا طلوع فجر بوده، خب مطلب حل است؛ نظر مشهور تثبیت می شود. اما اگر و ثوق پیدا نکردیم ما دیگر استظهار این که در عرف متشرعی لیل تا طلوع شمس بوده انصافا دونه خطر القتاد و لذا نوبت می رسد به شک؛ چه بکنیم.

در مورد منتصف اللیل اگر شک بکنیم و طبق صناعیت بخواهیم حرف بزنیم، نه این که بخواهیم احتیاط واجب بکنیم که انصافا جای احتیاط واجب همین جاها هست، ولی اگر بخواهیم مقتضای صناعیت بگوییم عند الشک، مقتضای صناعیت این است که حق با آقای خوئی و مرحوم استاد هست؛ اصل برائت می گوید که می شود نماز مغرب و عشاء را در این چهل و پنج دقیقه اختلاف میان مشهور و خلاف مشهور که مشهور می گویند حدودا نیمه شب ساعت یازده و ربع است ولی مخالفین مشهور می گویند حدودا ساعت دوازده است، اصل برائت می گوید که می شود در این سه ربع نماز مغرب و عشاء بخوانید.

بله، گاهی مکلف علم به این پیدا می کند که من در آینده دور یا نزدیک عذری پیدا می کنم که تا نیمه شب به نظر مشهور نمی توانم نماز مغرب یا عشاء بخوانم، حالا اگر زن است می گوید بالاخره یک روزی می شود که ما خون حیض مان در همین سه ربع، بین یازده و ربع و دوازده قطع می شود یا اگر زن نیست می گوید بالاخره یک روزی ممکن است ما خواب بمانیم، فراموش کنیم، نماز مغرب و عشاء بخوانیم در این سه ربع متوجه بشویم و آن روز مقتضای اصل برائت چیه؟ مقتضای اصل برائت گفته می شود که این است که من لازم نیست عجله کنم. چرا؟ برای این که اصل تکلیف به وجوب اداء نماز مغرب و عشاء در این وقت مضیق ثابت نیست. کسی که از اول قادر بود و ملتفت بود اصل تکلیف به نماز مغرب و عشاء در حقش منجز شد، بله، او باید نماز مغرب و عشاء را در وقت بخواند، اصل برائت می گفت اجباری نیست که قبل از یازده و ربع بخوانی. ولی کسی که تا ساعت یازده و ربع نمی تواند نماز مغرب و عشاء بخواند، اصل تکلیفش به نماز مغرب و عشاء ادائی مشکوک است، اصل برائت است. آن وقت کسی که علم دارد در آینده مبتلا می شود به این عذر، یک علم اجمالی تدریجی برایش شکل می گیرد که یا من در حال اختیار باید قبل از ساعت یازده و ربع نماز مغرب و عشاء را بخوانم اگر حرف مشهور درست باشد که می گویند نیمه شب یازده و ربع تمام

می‌شود و یا اگر حرف غیر مشهور درست باشد تا دوازده وقت نماز مغرب و عشاء باقی باشد، در آن حالات عذر نمی‌توانم اصل برائت جاری کنم از وجوب اداء چون ساعت یازده و ربع زن می‌گوید من پاک می‌شوم، مرد می‌گوید من قادر می‌شوم، ملتفت می‌شوم و وقت نماز مغرب و عشاء اگر تا دوازده ادامه دارد باید تا قبل از دوازده اداء بکنم این نماز مغرب و عشاء را. آن وقت علم اجمالی تدریجی چون منجر است به نظر ما باید احتیاط کرد. ولی عادتاً چه کسی همچون علم اجمالی تدریجی پیدا می‌کند؟!

س:

در مبیت به منی بله، مقتضای اصل برائت این است که تا نیمه شب به نظر مشهور بیتوته کنید کافی است؛ لازم نیست تا ساعت دوازده بیتوته کنید در منی، تا همان یازده و ربع کافی است. از این جهت اصل برائت در آنجا به نفع مشهور است. آن وقت این اصل برائت که به نفع مشهور است، در بحث بیتوته در نیمه اول شب یازدهم و دوازدهم در منی، معارضه می‌کند با اصل برائتی که در نماز مغرب و عشاء بود که می‌گفت می‌توانی تا بعد از ساعت یازده و ربع نماز مغرب و عشاء بخوانی. اگر نیمه شب ساعت یازده و ربع است، پس اصل برائت که می‌گوید می‌توانی نماز مغرب و عشاء را تا بعد از یازده و ربع بخوانی خلاف واقع است. اگر نیمه شب ساعت دوازده است، پس اصل برائتی که در منی می‌گوید که تا یازده و ربع بیتوته کافی است، سه ربع از بیتوته را از شما ساقط کرده و مخالفت با تکلیف به وجود می‌آید.

و لکن یک مطلبی از آقای خوئی و استاد بگویم، هم آقای خوئی هم استاد در بحث منی موافق مشهورند. می‌گویند نیمه شب در لیالی مبیت به منی تا طلوع فجر حساب می‌شود نه تا طلوع شمس. و لذا آنجا آقای خوئی و استاد هم با مشهور موافقند، ما هم می‌گوییم نتیجه این است که بیتوته تا یازده و ربع بیشتر لازم نیست حتی به نظر آقای خوئی و استاد بعد سریع سوار ماشین بشو بیا مکه نماز مغرب و عشاء بخوان، می‌گویند این چه وضعیش هست؟ می‌گویند هر کسی جای خود را دارد، بیتوته در منی آقای خوئی گفته تا طلوع فجر نیمه شب را حساب کنیم ولی نماز مغرب و عشاء را گفته تا طلوع شمس حساب کنیم نیمه شب را.

البته ما قبول نکردیم این مطلب را. گفتیم که در لیالی مبیت به منی آنی که روایات می گوید می گوید بعد از اذان صبح بیتوته لازم نیست حتی کسی که نیمه اول را درک نکند در منی، بخواهد نیمه دوم را درک کند، تا طلوع شمس لازم نیست بماند، تا طلوع فجر بماند کافی است. بله، از ادله این استفاده شده. اما چه ربطی دارد به تعیین نیمه شب؟ اگر نیمه شب ساعت دوازده است ما بین طلوع الشمس و غروب الشمس، چرا در لیالی به مبیت به منی عوض کنیم نیمه شب را؟ نه، دلیل داریم که برای بیتوته نیمه دوم اذان صبح که گفتند تکلیف بیتوته نداریم در مابین الطلوعین، هر کجا می توانیم برویم. چرا در موضوع منتصف اللیل تصرف کنیم.

و لذا ما این مطلب اول را از آقای خوئی و استاد قبول نکردیم.

[سؤال: ... جواب:] بله در لیالی مبیت به منی گفته منتصف اللیل ما بین غروب الشمس الی طلوع الفجر.

حالا برای این که حق مراجع، چون ما به همه احترام قائلیم و قدس الله اسرارهم به آقای خوئی اشکال کردیم یک اشکال هم به امام بکنیم. امام در نماز می فرمایند که نیمه شب ما بین غروب شمس است و طلوع فجر؛ مثل مشهور، اما در لیالی مبیت به منی احتیاط می کنند. طلوع فجر حساب کنیم یا طلوع آفتاب؟ احتیاط واجب این است که برای بیتوته نصف اول تا ساعت دوازده بمانید احتیاطا با این که ایشان نیمه شب را ساعت یازده و ربع می داند. دیگه یک جا فتوی یک جا احتیاط یک جوری است.

مطلب دوم این است که بنا بر اصل عملی ما قبول می کنیم، برائت در لیالی مبیت به منی اقتضاء می کند که ما تا ساعت یازده و ربع بیشتر لازم نیست بیتوته کنیم در نیمه اول، چون ما استصحاب در شبهات حکمیه را که قبول نداریم استصحاب وجوب بیتوته تا ساعت دوازده، اصل برائت جاری می کنیم بیش از ساعت یازده و ربع لازم نیست بمانیم در منی، آن وقت چون مطلب اول را هم از آقای خوئی قبول نکردیم اصل برائت جاری می کنیم، تعارض می کند با اصل برائت در نماز مغرب و عشاء که توضیح دادیم. چون نیمه شب یا ساعت یازده و ربع است پس چرا اصل برائت در نماز مغرب و عشاء جاری کردی گفتی می توانی نماز مغرب و عشاء را تاخیر بیندازی، اگر نیمه شب ساعت دوازده است، پس چرا در لیالی مبیت به منی برائت

جاری می‌کنی ساعت یازده و ربع از منی خارج می‌شوی؟ جمع بین این دو برائت می‌شود ترخیص در مخالفت قطعی علم اجمالی.

اما در لیالی مبیّت به منی ما عام فوقانی داریم. عام فوقانی می‌گوید لاتبت بغیر منی؛ اصل برائت نمی‌توانیم جاری کنیم. اصل برائت جای است که دلیل و عام فوقانی نداشته باشیم. عام فوقانی می‌گوید تمام شب باید بیتوته بکنی در منی، دلیل منفصل مجمل آمد گفت بیتوته در نیمه اول کافی است، خب نیمه اول مجمل است، نمی‌دانیم تا ساعت یازده و ربع است یا تا ساعت دوازده، اصل برائت نمی‌توانیم جاری کنیم با وجود عام فوقانی. در شبهه مفهومیّه مخصص منفصل باید به عام فوقانی رجوع کرد. مراد شارع معلوم نیست، نمی‌دانیم شارع که می‌گفت لیل، منتصف اللیل عرف آن روز چه می‌فهمید، آیا منتصف ما بین غروب الشمس الی طلوع الشمس می‌فهمید که آقای خوئی می‌گویند یا منتصف غروب الشمس الی طلوع الفجر می‌فهمید که مشهور می‌گویند. باید به عام فوقانی رجوع کنیم. آنجا جای اصل برائت نیست. آنجا باید تا ساعت دوازده بمانی. این یک چکیده‌ای است از بحث اصل عملی که خواستیم اصول فراموش‌تان نشود. ولی مقتضای احتیاط واجب این است که در همه موارد بین نیمه شب مشهور و نیمه شب آقای خوئی احتیاط کنیم.

یک نکته هم عرض کنم در ادامه بحث اصل عملی که ناقص نماند:

کسانی که استصحاب موضوعی در شبهات مفهومیّه را قبول دارند، در فرضی که عام فوقانی نداریم ها!، استصحاب بقاء لیل تا طلوع شمس، استصحاب عدم نهار قبل از طلوع شمس، این می‌شود موافق آقای خوئی. اگر استصحاب موضوعی در شبهات مفهومی را جاری کردیم در فرض انتفاء عام فوقانی، چون عام فوقانی مانع از جریان استصحاب است، آن وقت استصحاب موضوعی در شبهه مفهومیّه لیل و نهار موافق آقای خوئی می‌شود. استصحاب در شبهه مفهومیّه. شک می‌کنیم لیل با طلوع فجر تمام شد یا با طلوع شمس تمام می‌شود، استصحاب می‌گوید لیل هنوز باقی است.

[سؤال: ... جواب:] وقتی شما استصحاب کردید که لیل از غروب شمس تا طلوع شمس است طبق استصحاب موضوعی در شبهه مفهومیّه لیل، خب لیل مشخص شد که دوازده ساعت است. ... لیل را وقتی شما توسعه دادید منتصف این لیل مشخص است دیگه؛ ضم الوجدان الی الاصل می‌شود دیگه. ... حالا

استصحاب کنید هنوز منتصف الليل نشده است. اصل مثبت نیست ولی اگر ما دل شما را می‌خواهیم نرنجانیم استصحاب کنید عدم منتصف الليل را؛ باز به نفع آقای خوئی است.

از این بحث بگذریم.

تحدید طلوع فجر

راجع به طلوع فجر صاحب عروه گفته که ابتداء وقت نماز صبح طلوع فجر صادق است.

ما یک فجر صادق داریم یک فجر کاذب. فجر کاذب این است که یک نوری به شکل عمودی در افق در مشرق پدید می‌آید که می‌گویند حالت مثلث پیدا می‌کند که قاعده مثلث در افق است ولی دو ساقش مرتفع است و مایل هم هست. فجر کاذب یک نوری است به شکل عمودی؛ متصاعد. فجر صادق نوری است به شکل افقی؛ معترض یعنی هم خط با افق. در حالی که فجر کاذب یک نوری است متصاعد الی السماء و به شکل مثلث هست فجر کاذب نوعاً. یک مثلثی که قاعده آن روی افق است ولی ساقین این مثلث به طرف بالا هستند. بعد از مدتی فجر صادق پدید می‌آید. علت این که آن فجر را گفتند فجر کاذب چون برخی آن را مبدأ صبح می‌دانند و دروغ است؛ شده فجر کاذب.

خب فجر صادق معنایش روشن است: تبیین الخبط الابيض من الخیط الاسود، اما اختلاف تجربی پیش آمده. جهتش این است که سه حالت در هنگام فجر صادق پدید می‌آید.

من متن مطلبی را که برخی از افرادی که کارشناس هستند بیان کردند می‌خوانم. فجر کاذب: نوری مثلث‌مانند می‌باشد که قاعده آن نزدیک افق قرار گرفته و ساق‌های آن معمولاً به صورت مایل به سمت آسمان کشیده شده و به دم‌گرگ تشبیه شده. در روایت داریم ذنب السرحان. خب کارشناس‌ها فجر کاذب را می‌شناسند اشتباه نمی‌کنند با فجر صادق. حالا می‌رسیم سراغ فجر صادق. پدیده‌های مرتبط به طلوع فجر صادق سه پدیده است: یک، ابتداء نور ضعیفی در شرق مشاهده می‌شود، نور ضعیفی است در مشرق در همان مطلع الشمس ولی اینقدر این نور ضعیف است که حتی خط افق هم شناسایی نمی‌شود؛ آن خط افق متمایز نمی‌شود. دو، با ازدیاد تدریجی آن نور، خط افق قابل تشخیص می‌شود.

فرائض ۸۱۳

[سؤال: ... جواب:] در حالت اول شما نمی‌توانید بگویید اینجا خط افق است، بالاترش آسمان است، اما در حالت دوم خط افق آن سیاهی‌ای که پایین افق است با آن نور بالای افق متمایز می‌شود، خط افق را شناسایی می‌کنید. ... مرز بین افق و بالای آن که نورانی است.

حالت سوم: با افزایش مستمر نور، نوار سفید رنگی بر افق شرقی گسترده می‌شود. این را بدانید! ما چیزی در صبحگاه به نام خط باریک سفید نداریم؛ اصلاً. این که در قرآن فرموده است الخیط الابیض و برخی اشتباه کردند فکر کردند در ابتداء صبحگاه یک خط باریک افقی سفید تشکیل می‌شود، بعد این خط باریک عریض می‌شود، به شکل نوار سفید می‌شود، ابداء. اصلاً از ابتداء روشنائی عریض است، یک هاله بیضی‌شکل است. این سه حالت شدت نور و ضعف نور هست. حالت اول: آنقدر نور در این هاله بیضی‌شکل در مشرق ضعیف است که حتی خط افق هم شناسایی نمی‌شود. در حالت دوم این نور آن هاله بیضی‌شکل زیاد می‌شود؛ خط افق شناسایی می‌شود. حالت سوم: آنقدر آن هاله بیضی‌شکل زیاد می‌شود که عرف می‌گوید سپیدی صبح.

اختلاف بین آن حالت اول و حالت سوم در برخی از کشورهای اروپایی حدوداً بیست دقیقه است، اما در عرف ما حدوداً نه دقیقه است. کارشناس‌ها هیچ اختلاف ندارند سر این مطلب. بحث در این است که خیط ابیض چیست؟ کارشناس تجربی هیچ مشکلی ندارد؛ می‌گوید من این تجربه را دارم. و لذا در بم در تاریخ حدوداً هیجده بهمن کارشناسی که کردند بین آن حالت اول که پنج و یک دقیقه و نیم بوده و حالت دوم پنج و سه دقیقه و نیم بوده و حالت سوم که پنج و هشت دقیقه و نیم بوده، هفت دقیقه فاصله بوده بین حالت اول و حالت سوم. ولی الان که ما بررسی کردیم همین اذان ژئوفیزیک را بنزید با اذان لواء، نه دقیقه فاصله است. ژئوفیزیک بر اساس همان حالت اول اذان می‌گوید. می‌گوید بالاخره افق فرق کرد اما مؤسسه لواء، لواء آن حالت سوم را در نظر می‌گیرند، می‌گویند آقا! موضوع در روایات سپیدی صبح است، روایات را هم می‌خوانیم و انصافاً هم حق با این‌ها است.

[سؤال: ... جواب:] الان حدوداً اذان لواء با اذان ژئوفیزیک نه دقیقه فاصله است.

ما با این فیلمی که دیدیم خب باید رفت تجربه کرد ولی ما با این فیلمی که دیدیم باز مطمئن نیستیم به این اذان لواء. این‌ها می‌گویند شانزده درجه خورشید به افق نزدیک بشود آن حالت سوم به وجود می‌آید.

حالت اول کی به وجود می‌آید؟ هفده درجه و هفت دقیقه، یعنی هفت دهم درجه. هفده درجه و هفت دهم درجه آن حالت اول به وجود می‌آید. بعد از نه دقیقه این روزها، شانزده درجه خورشید نزدیک افق می‌شود. ما دیدیم هیچ چیزی ما نمی‌بینیم، صبر کردیم از پنج و بیست و هفت دقیقه روز شنبه هفته قبل تا پنج و سی و دو دقیقه که حدودا چهار دقیقه، پنج دقیقه صبر کردیم تا احساس کردیم بله، این حالت سوم به وجود آمد. در این فیلم عرض می‌کنم خودم مستقیم ندیدم. و قبلا که اذان بر اساس نوزده درجه و چهار دهم می‌گفتند، بعدا خیلی پیشرفت کردند رساندند به هفده و هفت دهم، تازه آن موقع هم می‌گفتند احتیاط کنید، روزه‌تان را امساک کنید ولی نمازتان را تاخیر بیندازید، این دومی را فراموش کردند که نماز را تاخیر بیندازید و اذان می‌گویند و خیلی‌ها را می‌بینید که نماز می‌خوانند. این فرق بین این‌ها.

ما به ادله که مراجعه می‌کنیم به نظرم هیچ اختلافی نیست. این که بعضی از این آقایان گفتند روایات مختلف است، بعضی‌ها حالت اول را می‌گویند، بعضی‌ها حالت دوم را می‌گویند، بعضی‌ها حالت سوم را می‌گویند، نخیر. نه قرآن نه روایات هیچ اختلافی ندارند. بیش از حالت سوم ظهور ندارند بلکه ظهور آیه و روایاتی واضح در آن حالت سوم است. خود خیط ابیض اصلا آن حالت اول و دوم ابیض نیست؛ تاریکی کم رنگ است، روشن می‌شود مثل شب‌های مهتاب. روشن می‌شود یعنی از تاریکی کم می‌شود اما خیط ابیض تشکیل نمی‌شود.

[سؤال: ... جواب:] هر نوری که خیط ابیض نیست. باید عرفا بگویند ابیض.

در روایت هم دارد که می‌گویند مثل نهر سؤراء، کبیاض نهر سؤراء. می‌دانید مجلسی اول چی می‌گوید در لوامع صاحبقرانی؟ می‌گویند تا نهر سؤراء را نبینی ندانی. حالا بگویم بعضی از روایات دارد کالقبطیة البیضاء. ایشان آن هم را گفته. می‌گویند وقت نماز صبح وقتی است که سفیدی صبح در عرض افق ظاهر شود و خوب روشن شود، سفیدی مانند سفیدی جامع مصری که بسیار سفید می‌باشد، کالقبطیة البیضاء. قبطیه بیضاء معنایش این است که شدیداً سفید [باشد]. و یا مانند نهر حله باشد. می‌گویند در سحری بار کرده بودیم از حله و نهر فرات چنان ظاهر بود از جانب مغرب که گمان می‌کردیم صبح طالع شده است از طرف مغرب.

فرائض ۸۱۵

یعنی نهر سؤراء به سمت مغربشان بود. فکر می کردند طلوع فجر آنجا است. تا کسی نبیند وجه تشبیه را خوب نمی یابد. روایات تشبیه کرده طلوع فجر را به بیاض نهر سؤراء، به بیاض قبطیه بیضاء. و لذا ان شاء الله مختصری از این روایات را می خوانیم. ما نظرمات این حالت ثالثه است. حالا اگر شک هم بکنیم اصل عملی چیست، آن هم ان شاء الله فردا بحث می کنیم. وارد بحث لیالی مقمره هم ان شاء الله همان فردا می شویم.

جلسه ۷۸

دوشنبه - ۹۵/۱۲/۱۶

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به این بود که در طلوع فجر آیا صرف روشن شدن بخشی از افق شرقی کافی است و لو صدق سپیدی صبح نکند و یا لازم است به حدی برسد که عرفا صدق کند الخيط الابيض؟ و این منشأ اختلاف در اذان ها شده.

اذان رسمی در وقت صبح بر مبنای کفایت تغییر لون در افق شرقی است

شورایی هست به نام شورای تقویم؛ خود این ها هم اختلاف دارند. اکثریت شان فعلا بر این نظرند که همان تغییر در روشنایی افق شرقی کافی است. که عرض کردم در بم در هیجده بهمن رصد کردند ساعت پنج و یک دقیقه و سی ثانیه احساس شد که افق شرقی روشن تر شده، ساعت پنج و هشت دقیقه و سی ثانیه ادعا شد که عرفا سفیدی صبح آشکار شده.

ما که نگاه کردیم باز فیلم را با دستگاه های پیشرفته تر که روشن تر است دیدیم تا پنج و حدودا دوازده دقیقه سفیدی صدق نمی کند. و لو این ادعایی که برخی از کارشناس ها کرده بودند که نظرشان بر خلاف اکثر شورای تقویم بر همان حالت اخیره هست که پنج و هشت دقیقه و سی ثانیه در آن روز هیجده بهمن بم را طلوع فجر می دانند و معتقدند قبل از آن عنوان فقهی لون ابیض و القبطیه البیضاء یا بیاض النهر

السؤراء صدق نمی‌کند، آنها نوشته بودند به ما که اصلا ما یک چیزی به نام خیط یعنی نخ یا ریسمان سفید در فضا نداریم، همان روشنایی یواش یواش تبدیل می‌شود به سفیدی ولی این فیلم را که ما دیروز با دقت نگاه کردیم در ساعت پنج و حدودا دوازده دقیقه سریع یک خط سفید از پایین افق می‌آید بالا که خیلی فاصله ندارد ولی آن هم عرض کردم ساعت پنج و حدودا دوازده دقیقه بود یعنی حدودا پنج دقیقه می‌گذشت از آنچه که همین نظر اخیر قائل هستند. حالا یا این فیلم نشان نمی‌دهد یا عرفا تا پنج و دوازده دقیقه نشده باشد سفیدی صدق نمی‌کند بهر حال احراز نکردیم قبل از آن سفیدی هست.

علم عرفی به تحقق لون ابیض در افق بر حسب ثانیه ممکن نیست. مهم احراز لون ابیض در آن

فعلی است

و این را هم عرض کنم رنگ سیاه تا سفید این مرز دقیق ندارد. مثال بزنم. می‌گویید کوچک میانسال بزرگ. شما تعیین کنید که تا چه روزی کوچک بودید از چه روزی میانسال شدید و چه روزی ان‌شاءالله پیر می‌شوید؟ چه روزی؟ روز ندارد. دقیق اصلا تحدید عرفی ندارد. شما یک رنگ سیاه بگذارید این طرف و یک رنگ سفید کامل بگذارید آن طرف و بین این دو رنگ سیاه و سفید رنگ‌هایی که سیاهیش کمتر است آن طرف هم رنگ‌هایی که سفیدیش کمتر است بگذارید و بینهما متوسطات، می‌رسید به آن وسط فرق بین سیاه و سفید دقیق نیست که بگویید این آخرین رنگ سیاه است و این اولین رنگ سفید است. اینقدر ظریف است اختلاف که دیگر عرف معلوم نیست در مقام وضع لفظ سفید و سیاه برای این مرز فکری کرده باشد. در بحث افق هم همین است. واقعا نمی‌شود دقیق گفت که این ثانیه سفیدی صادق است قبلش سفیدی صادق نیست. بله، آنی که ما می‌توانیم بگوییم قبلش تبیین لنا نشده است خیط ابیض.

نقد و بررسی قول به کفایت تغیر لون در تحقق فجر صادق

آن‌هایی که فائلند که همان تغیر لون کافی است خودشان گفتند، گفتند آقا! ما بررسی کردیم همان بم که رصد کردیم پنج و یک دقیقه و سی ثانیه تغیر لون پیدا کرد افق شرقی، پنج و سه دقیقه و سی ثانیه خط افق متمایز شد و تا پنج و هشت دقیقه و سی ثانیه آن روشنایی محو و مبهم بود، در عین حال گفتند که به

نظر ما و اکثریت شورای تقویم همان حالت اول (پنج و یک دقیقه و سی ثانیه) طلوع فجر است. خب به چه دلیل؟ روایات ظاهرش این است که باید سفید بشود فضای افق شرقی نه این که رنگش روشن تر بشود، آن سیاهی کم رنگ است که در کنار سیاهی پر رنگ روشن تر می شود، خب یک انسان سیاه پوست را هم ببرند حمام و کیسه بکشد و سفیدآب به او بزنند می آید پیش هم رنگ هایش متمایز می شود این دیگه اللون الابيض بين اللون الاسود نمی شود این اللون الاخف سوادا می شود. و روایات هم به نظر ما خلاف این استظهار نیست.

عرض می کنم این بحث، بحث مهمی است. در اروپا گاهی اختلاف بین آن تغییر لون و بین آن بیان لون چهل دقیقه است. ما دیروز اشتباه کردیم گفتیم بیست دقیقه؛ چهل دقیقه است. و گاهی، این را هم دقت کنید! چون بعدا بحث خواهیم کرد، اصلا ما در برخی از مناطق نزدیک به قطب شمال یا قطب جنوب خیط ابیضی نداریم که آن، بحث دیگری است که خواهیم کرد، اما آن جایی که خیط ابیض داریم چون از ما نزدیک ترند به قطب گاهی فاصله چهل دقیقه است بین آن تغییر لون افق شرقی با تبیض لون آن.

ظاهر آیه خیط ابیض، لون ابیض است

خب آیه قرآن که دارد حتی یتبین لكم الخیط الابيض، خیط مهم نیست. حالا بعضی ها گفتند تشبیه بخاطر شکل خیط نبود چون ما اصلا شکل خیطی نداریم در افق، خب چرا، شکل خیط بعید نیست آنی که ما دیدیم سریع یک رنگ سفید است می آید بالا می شود نوار سفید همان نوار سفید هم می شود اسمش را گذاشت خیط با تسامح و قبل از اسلام هم می گفتند خیط ابیض. منتها پس چرا حالا می گویند خیط اسود؟ دیگه سیاهی شب که خیط نیست، بدت الخیط الاسود، یعنی شب فرا رسید. خب شاید آن به قرینه مقابله باشد. چون خیط ابیض گفتند خیط اسود هم گفتند. ولی بعضی ها می گویند نه فقط تشبیه شده به خیط از حیث رنگش نه از حیث شکل خیط و الا خیط اسود که شکل خیط نیست. که ما می گوییم بعید نیست به قرینه مقابله با خیط ابیض گفته شده خیط اسود. و خیط ابیض هم بعید نیست در افق صدق کند و لو با تسامح که هذا خیط ابیض. چون در عرض افق است آن نوار سفید در مطلع الفجر.

می‌گویند عدی بن حاتم (در در المنثور دارد) مسلمان که شد خب پیامبر به او فرمود نمازهای پنجگانه را بخوان، ماه رمضان هم کل و اشرب حتی یتبین لك الخیط الابيض من الخیط الاسود. خب این عدی هم خیلی انسان منزهی بود و از وفاداران به امیرالمؤمنین بود تا آخر. آمد در خانه پیامبر یا رسول الله! من رفتم یک موی سیاه و یک موی سفید پیدا کردم گذاشتم در خانه‌مان شب هی نگاه می‌کنم کی رنگ این موی سیاه از موی سفید متمایز می‌شود که دیگه دست از غذا خوردن بردارم روزه بگیرم، می‌بینم نشد. می‌گویند پیامبر ضحک حتی بدت نواجده، دندان‌های مبارک پیامبر آشکار شد از شدت تبسم. بعد فرمودند نه مراد از خیط ابیض و خیط اسود این نیست، قرآن می‌گوید من الفجر. ألم اقل لك من الفجر؟ انما هو ضوء النهار من ظلمة الليل.

خیط ابیض یعنی رنگ سفید، شما می‌گویید تغییر لون و لو سیاهی کم رنگ بشود؟! خب خلاف ظاهر آیه است.

اما الروایات.

[سؤال: ... جواب:] قرآن می‌گوید خیط ابیض. اذان که الان رسمی می‌گویند تغییر لون را کافی می‌دانند. اذان رادیو و تلویزیون تغییر لون را کافی می‌دانند. ما گفتیم مثل این می‌ماند که یک سیاه پوست را ببرید حمام، سفیدآب به او بزنید بعد بگویید سفید شد. می‌گوید جئنی بانسان ابیض، می‌گوید بسم الله هذا انسان ابیض، این عرفی است؟ می‌گوید در آفریقا دیگه این انسان ابیض است تا بگویند این دنبال انسان ابیض هزینه می‌برد. خب این عرفی نیست که. خیط ابیض هم همین است. شما سیاهی کم رنگ می‌شود می‌گویید خیط ابیض؟!]

[سؤال: ... جواب:] بله، ما هم نگفتیم سفیدی مثل سفیدی برف ولی عرفا بگویند سفید. آقا! تغییر لون در این ساعتی که گفتند، حالا ما آن فیلم را دیدیم پنج و یک دقیقه و سی ثانیه حتی پنج و دوازده دقیقه ما نگاه کردیم اصلا تغییر لون است، این تغییر لون که عرفا خیط ابیض نیست. حالا روایات را هم ببینید.

ظهور روایات در لون ابیض

سریع روایات را می‌خوانم:

صحیحہ ابی بصیر: فجر مانند لباس سفید مصری‌ها است

إذا عترض الفجر فکان کالقبطیۃ البیضاء، هنگامی که فجر معترض بشود، معترض بشود در مقابل فجر کاذب که مستطیل است. فکان کالقبطیۃ البیضاء. مرحوم مجلسی اول گفت من در مکه دیدم لباس‌هایی که مصری‌ها می‌پوشیدند؛ لباس سفید به شدت سفیدی.

[سؤال: ... جواب:] حالا دیگه اینی هم که شما می‌گویید که تغیر لون افق، این هم که دیگه قبطیۃ بیضاء نیست.

روایت علی بن مهزیار: فجر صادق، خط سفید پهن است

روایت دوم روایت علی بن مهزیار: الفجر هو الخیط الابيض المعترض و لیس هو الابيض صعدا. اینجا ممکن است شما بگویید این روایت موافق با همان تغیر لون است. چرا؟ برای این که مسلم فجر کاذب سفیدی نیست؛ تغیر لون است ولی در این روایت به او گفت الابيض صعدا و در مقابلش به فجر صادق گفت که الابيض المعترض یعنی افقی. بله، اینجا استعمال کرد ابیض را در فجر کاذب، اما این ظهور ندارد در این که بخواهد معنای فجر صادق را توضیح بدهد بین تغیر لون یا تبیض لون.

[سؤال: ... جواب:] فجر کاذب تبیض به نحو مجاز هست.

سند این روایت دوم آقای خوئی اشکال کرده گفته یک سندش سهل دارد یک سندش حصین دارد. حالا سهل که یک عده می‌گویند الامر فی سهل سهل. حصین هم بله توثیق ندارد. و لکن ادعا می‌شود (در روایت دارد ابوالحسن بن حصین) این تصحیف ابوالحصین بن حصین است. علی بن مهزیار قال کتب أبو الحسن بن الحصین، حصین بن ابوالحصین توثیق ندارد. ولی در رجال ابوالحصین بن حصین را توثیق کرده. دقت کنید! این روایت دارد ابوالحصین بن حصین. و رواها الشیخ باسناده عن الحصین بن ابی الحصین. این توثیق ندارد ولی در رجال ابو الحصین بن الحصین را توثیق کرده. ظاهرا این‌ها یک نفر هستند. بعید است با این اسم‌های سخت دو نفر باشند این‌ها. ظاهرا یک نفر هستند این‌ها جابجا شده. اگر کسی وثوق پیدا کند

حالا یا به تعدد سند وثوق به صدور پیدا کند یا وثوق پیدا کند که اینها یک نفر هستند، الحصین بن ابوالحصین همان ابوالحصین بن حصین است خب مشکل سند حل می شود.

صحیح زرارہ: پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ در وقتی نماز صبح می خواندند کہ فضا را روشنایی

نیکویی گرفته بود

روایت سوم کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ یصلی رکعتی الفجر اذا اعترض الفجر و اضاء حسنا، پیامبر هنگامی نماز صبح می خواند کہ اضاء حسنا، اضاء حسنا یعنی روشن بشود، اضاء حسنا ضوء پیدا کند ضوئا حسنا.

البته ممکن است کسی بگوید پیغمبر آن وقت نماز می خواند، دلیل نمی شود زودتر از این نشود نماز خواند.

ولی خب ظاهر این اضاء حسنا با همین تبیضی کہ ما عرض کردیم مساعد است.

[سؤال: ... جواب:] بله، این کہ پیغمبر در آن وقتی نماز می خواند کہ اذا اعترض الفجر اضاء حسنا دلیل نمی شود کہ واجب باشد، این را من قبول دارم. ... یعنی دلیل نمی شود زودتر از این نشود نماز صبح خواند.

[سؤال: ... جواب:] منافات با اول وقت ندارد کہ ... فوqش پنج دقیقه فرق می کند. پنج دقیقه فرق کردن کہ منافات ندارد. پیغمبر هم نماز جماعت می خواند؛ تا مردم حاضر بشوند. ... پیغمبر نماز جماعت می خواند؛ پس فرادی نماز صبح می خواند؟!

صحیحہ علی بن عطیہ: صبح مانند سفیدی نہر سؤراء است

روایت چهارم صحیحہ علی بن عطیہ: الصبح هو الذی اذا رأیته کان معترضاً کانه بیاض نہر سؤراء. بیاض نہر سؤراء، نہر سؤراء حالا یا نہر فرات است در بین دجلہ و بابل یا انشعابی است از نہر فرات. می گویند آنقدر سفیدیش در چشم می زند، مرحوم مجلسی اول گفت، گفت تا آدم نبیند متوجہ نمی شود. خب این مناسبتش با همان تبیض لون است نہ تغیر لون.

فرائض ۸۲۱

[سؤال: ... جواب:] معترض در مقابل فجر کاذب است که فجر مستطیل است الی السماء، متصاعد است الی السماء.

ولی کانه بیاض نهر سؤراء، تا کسی نبیند وجه تشبیه را خوب نمی‌یابد. مرحوم مجلسی اول فرمود.

صحیحہ حلبی: خیط ابیض، سفیدی روز است

روایت پنجم: الخیط الابيض من الخیط الاسود بياض النهار من سواد الليل. بياض النهار، سفیدی روز نه سیاهی کم رنگ.

روایت زریق: معصوم علیه السلام نماز صبح را قبل از توسعه سفیدی می‌خواندند

روایت ششم روایت زریق: کان یصلی الغداة بغلس اول ما یدو قبل ان یتعرض. معصوم علیه السلام نماز صبح‌شان را در غلس، در تاریکی شب می‌خواندند، اول طلوع فجر قبل ان یتعرض. بعضی‌ها گفتند خب این معلوم می‌شود که همان تغیر لون را می‌گوید. قبل ان یتعرض. آقا! قبل ان یتعرض، استعراض یعنی توسعه سفیدی. یک معترض داریم یک مستعرض داریم. این‌ها با هم خلط نشود. اعترض البياض یعنی سفیدی صبح افقی شد در مقابل فجر کاذب که عمودی است. استعرض البياض یعنی توسعه پیدا کرد بياض در افق یعنی هوا سفید شد، فضا سفید شد، خب امام به مجرد اعتراض فجر، به مجرد فجر معترض نماز صبح می‌خواندند قبل از این‌که استعراض پیدا کند، توسعه پیدا کند این سفیدی. تنافی ندارد با هم.

معتبره ابی‌بکر حضرمی: فجر همان چیزی است که عرب به او صدیع می‌گوید

روایت هفتم معتبره ابی بکر حضرمی می‌گوید متی اصلی رکعتی الفجر قال حین یتعرض الفجر و هو الذی تسمیه العرب الصدیع. صدیع یعنی ظرف شکافته شده. افق شکافته می‌شود.

روایت، فجر را تبیین نکرده است لذا اطلاق ندارد

خب حالا شکافته می‌شود سفیدی می‌آید بالا یا سیاهی کم رنگ می‌آید؟ این را که نگفته. نمی‌شود بگوییم اطلاق دارد. نه. حین يعترض الفجر باید ببینیم فجر عرفا اسم چیست. عرب به چه چیزی صدیع می‌گوید. بله شکافته شده با آن تغییر لون افق شرقی هم می‌سازد ولی اطلاق ندارد که به اطلاقش تمسک کنیم.

[سؤال: ... جواب:] حین يعترض الفجر دارد تعریف می‌کند می‌گوید کی نماز صبح بخوان می‌گوید موقعی که اعترض الفجر. ... بستگی دارد فجر چی باشد. اگر فجر به مجرد تغییر لون صدق کند با او هم می‌سازد. تغییر لون هم شکافت ایجاد می‌کند در افق شرقی. ولی ما می‌گوییم ظهوری در این ندارد.

صحیحہ حلبی: فجر، وقت انشقاق آن است

روایت هشتم: وقت الفجر حین ینشق الفجر.

روایت، فجر را تبیین نکرده است لذا اطلاق ندارد

انشقاق الفجر باید ببینیم فجر چیه. ما می‌گوییم از روایات قبیطۃ البیضاء، بیاض نهر سؤراء، آیه الخیط الابيض فهمیدیم صبح نور سفید دارد، او طلوع فجر است.

[سؤال: ... جواب:] آقا! آن که گفتند فجر کاذب؛ اشتباه نکنید! ... فجر کاذب که فجر نیست. مثل روحانی‌نما؛ روحانی نیست. فجر کاذب یعنی فجرنما. بحث فجر صادق است. ... اگر عرف فجر صادق را سپیدی صبح بداند نه تغییر لون در افق شرقی و لو تغییر لون معترض و افقی اما کافی نیست.

پس به نظر ما هیچ تنافی بین این روایات نیست. روایات مثل آیه شریفه ظاهرند در این که باید عرفا صدق کند بیاض النهار، سپیدی صبح. صرف تغییر لون که سپیدی نیست.

[سؤال: ... جواب:] یعنی همان انسان سیاه پوست هم بفرستیمش حمام سفیدآب بمالد بگوییم سفید شد!! ... بالنسبة خلاف ظاهر است دیگه. ... حالا اگر شک کردیم... ما هم شک نمی‌کنیم می‌گوییم ظاهر خیط ابیض سفیدی صبح است. بابا! فاصله‌اش پنج و یک دقیقه و نیم تا پنج و دوازده دقیقه حدودا ده دقیقه است، خب ده دقیقه دیرتر بخوابید. با ده دقیقه واقعا می‌توانید بگویید آن ده دقیقه قبل طلوع فجر است نه این ده دقیقه بعد؟! بحث در این است که اولاً استظهارم این است که بیاض همان ده دقیقه بعد است، ولی شما اگر تشکیک بکنید در عرض ما لااقل بگویید ما متحیر و مترددیم؛ نوبت می‌رسد به اصل عملی.

فرائض ۸۲۳

وقت الفجر حین ینشق الفجر آن هم گفتیم انشقاق الفجر بستگی دارد فجر چی باشد. اگر فجر بیاض النهار که روایات دیگر تفسیر کرد بیاض صدق نمی‌کند.

[سؤال: ... جواب:] ببینید ما اختلاف‌مان با لواء این است که سفیدی صبح کی محقق می‌شود. و الا آن‌ها هم می‌گویند سپیدی صبح در مقابل تغیر لون که مؤسسه ژئوفیزیک می‌گوید. آن قدیم که نوزده درجه و چهار دهم، آن زمان ایرج ملک‌پور بود، او تقویم را تنظیم کرده بود که او اصلاً خیلی عجیب بود. آن وقت همه آن نمازهایی که مردم خوانده بودند آن موقع، ما نوجوان بودیم پدر ما خدا رحمتش کند اصرار داشت که نمازت را بخوان چرا دچار وسواس هستی؟ فکر می‌کرد ما وسواس داریم. خب ما صبر می‌کردیم یک ربع بعد نماز می‌خواندیم، می‌گفتیم ما مطمئن نیستیم. که بعداً هم اعلان کردند در سال هفتاد و دو بود یا هفتاد و سه، یکی از آقایان ائمه جماعات حرم بعد از نماز صبح گفت تا حالا هر چه نماز صبح پشت سر ما خواندید قضا کنید چون رفتیم تحقیق کردیم این وقتی که اذان می‌گفتند و نماز می‌خواندیم طلوع فجر نشده بود. تازه بعدش هم عرض کردم آن هم خوب ندیده بودند طلوع فجر را، گفتند حالا که دیگه نمی‌شود دیرتر از این اذان بگوییم و مردم سحری می‌خورند روزه هایشان خراب می‌شود گفتند صبر کنید نماز را دیرتر بخوانید. و عجیب است گاهی می‌بینید یک شهر بزرگ تهران شمالش با جنوبش اختلاف افق دارد. گاهی مناطق مرتفع، هر چی شما بالاتر از سطح دریا باشید و هوا هم سردتر باشد زودتر سفیدی صبح را می‌بینید. همان جایی که، روستایی که بالاتر است از دریا که زودتر سفیدی صبح را می‌بینند در زمستان ممکن است هوا سرد باشد دیرتر ببینند. یا روستایی هم‌جوارشان که پایین‌تر هستند از نظر ارتفاع آنها زودتر ببینند بیاض را. آن وقت می‌گویند اذان صبح به افق فیروزکوه. مردم روستاهای اطراف هم نماز می‌خوانند دیگه. بابا! این کجا و آن کجا؟! این از مشکلات است.

[سؤال: ... جواب:] حدوداً پنج دقیقه. بعد از شروع اذان لواء. شروع اذان لواء پنج دقیقه بعد.

ما در این مطلب موافق شدیم با تقویم جامعه اسلامی آمریکای شمالی. در صبح‌ها آمریکایی هستیم، شب‌ها نه.

عند الشک با توجه به عدم جریان استصحاب در شبهات مفهومیه نوبت به اصل حکمی می‌رسد

حالا اگر شک بکنیم، یک وقت شما استصحاب در شبهات مفهومی را قبول دارید استصحاب موضوعی می‌گوید هنوز شب باقی است، هنوز طلوع فجر نشده است. موافق با ما. اگر نه، استصحاب در شبهات مفهومی را قبول نکردیم کما هو الصحيح نوبت می‌رسد به اصل حکمی.

[سؤال: ... جواب:] حالا مطمئن نشدن در شبهات موضوعیه است نه شبهات حکمیه. در شبهات موضوعیه باید مطمئن بشوید.

بعد از تعارض اصل برائت در دو موضوع روزه و نماز، باید احتیاط کرد

اما در شبهات حکمیه ما نسبت به روزه اگر نوبت به اصل حکمی برسد اصل برائت داریم. در این هشت دقیقه سریع سحری بخور، اصل برائت می‌گوید امساک واجب نیست اما مشکل می‌دانید چیه اگر نوبت به اصل عملی برسد؟ مشکل این است که ببینید راجع به نماز صبح اصل عملی چی می‌گوید؟ راجع به نماز صبح اصل عملی طبق ظاهرا نظر امام و صریح نظر آقای خوئی این است که حق نداری نماز صبح را زودتر بخوانی. چرا؟ برای این که استصحاب عدم وجوب داری، استصحاب می‌گوید واجب نیست نماز صبح. آخه این چه جور نماز صبح را الان بخوانی در حالی که استصحاب عدم وجوب، استصحاب عدم امر می‌گوید این نماز امر ندارد؛ مطابق با امر نیست. و لذا مشکل حل است. اما ما متأسفانه یک اساسی را بناء کردیم گفتیم هیچ اشکالی ندارد در این موردی که شک داریم در حدوث وجوب نماز صبح اصل برائت از شرط واجب جاری کنیم. بگوییم خب من شک دارم بالاخره که شرط صحت نماز صبح این است که بعد از هشت دقیقه انتظار باشد یا همین پنج و یک دقیقه و نیم می‌شود نماز صبح را بخوانیم. ما ادعای مان این بود دیگه، در بحث‌های گذشته گفتیم: اصل برائت از شرطیت نماز صبح می‌گوید می‌توانی الان رجاء نماز صبح را بخوانی. ما این جور گفتیم، گفتیم اصل برائت داریم.

شبهه بحث زکات فطره که نمی‌دانستی زکات فطره از شب واجب می‌شود یا از اذان صبح. می‌گفتیم همان شب برو زکات فطره بده اصل این است که مشروط نیست زکات فطره به این که بعد از اذان صبح بدهی؛ اصل برائت از شرطیت زایده جاری می‌کنیم. آقای خوئی می‌فرمود نه. فرمود استصحاب عدم وجوب حاکم است.

فرائض ۸۲۵

استصحاب عدم وجوب می گوید شرط وجوب (در زکات فطره ایشان می گفته) که از طلوع فجر است پس شرط واجب هم طلوع فجر است.

اینجا هم شرط وجوب می شود تبیض افق شرط واجب هم می شود تبیض افق. آقای خوئی طبق بیان این جور می شود و لذا زودتر نمی توانی نماز بخوانی. ظاهر کلام امام در لیالی مقمره هم همین است ها! می گویند استصحاب حکمی می گوید نمی توانی نماز بخوانی.

اما با این بیان ما که اصل براءت می گوید می توانی نمازت را بخوانی تعارض می کند با آن براءت از وجوب امساک در صوم. براءت از وجوب امساک در صوم می گوید می توانی در این هشت دقیقه بخوری، براءت از اشتراط نماز صبح به این که باید صبر کنی تا هشت دقیقه می گوید می توانی الان نماز صبح بخوانی، آخه این که نشد، این چه مسلمانی است؟ نماز صبح را بخوانم بعد سحری بخورم؟! نماز صبح بخوانم طبق آن اصل براءت، سحری هم بخورم طبق این اصل براءت. این دین مجوسی هم نیست تا دین مسلمانی. و لذا این براءت ها تعارض می کند باید احتیاط کرد.

[سؤال: ... جواب:] ترخیص در مخالفت قطعیه علم اجمالی لازم می آید. با این دو تا براءت یقینا خلاف شرع مرتکب می شویم. چون یا طلوع فجر پنج و یک دقیقه و نیم است پس نباید الان سحری بخوریم، آن اصل براءت در صوم دروغ می گوید و یا طلوع فجر ساعت پنج و مثلاً هشت دقیقه و نیم است یا پنج و دوازده دقیقه است پس نباید الان نماز بخوانیم. ... در جایی که وضوء گرفتیم به ماء مشکوک البولیه و المائیه استصحاب می گوید بدنت پاک است ولی حدث باقی است آنجا به مخالفت قطعیه تکلیف نمی افتیم چون شاید این مایع آب باشد بدنت پاک است. خب استصحاب حدث هم که من را به خلاف تکلیف نمی اندازد فوقش یک بار دیگر می روم وضوء می گیرم، احتیاط می کنم. استصحاب حدث بر فرض آن مایع آب باشد که خلاف تکلیف نیست؛ خلاف ترخیص است، تجدید وضوء می کنم. اما اینجا دو تا براءت خلاف تکلیف من را می اندازد. و لذا مقتضای اصل عملی احتیاط می شود.

هذا تمام الكلام في هذا البحث. اما الكلام في الجهة الثانية ليالي مقمره. بحث، بحث مهمی است. محقق همدانی می گوید شب های مهتاب باید صبر کنی تا هوا بالفعل روشن بشود. بیست دقیقه حدودا باید بعد از

اذان صبر کنی. امام هم که همین‌جور فرمود. در معاصرین هم که آقای زنجانی نظرشان این است. ولی مشهور معاصرین قبول ندارند.

تامل بفرمایید ببینیم در این مسئله چه باید کرد.

جلسه ۷۹

سه‌شنبه - ۹۵/۱۲/۱۷

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

تفاوت شب‌های مهتابی با شب‌های عادی

بحث راجع به طلوع فجر در این جهت واقع می‌شود که در لیالی مقمره بخاطر غلبه نور ماه سفیدی صبح دیده نمی‌شود مگر بعد از بیست دقیقه حدوداً از اذان صبح کل فضا روشن می‌شود که مشخص می‌شود که این روشنایی صبح است که غلبه کرده است بر نور ماه. یعنی عملاً در لیالی مقمره ما خیط ابیضی را هیچوقت نمی‌بینیم نه اول اذان نه بیست دقیقه بعد. بیست دقیقه بعد دیگر خیط ابیضی نیست. مگر این‌که بگوییم غلبه روشنایی فضا در کل مشرق بر نور ماه نامش بشود خیط ابیض و الا سفیده صبح اصلاً که در شب‌های دیگر دیده می‌شد در شب‌های مهتاب با تاخیر هم دیده نمی‌شود.

محقق همدانی، مرحوم امام: باید در شب‌های مهتابی نماز صبح را تاخیر انداخت

دلیل اول: ظهور عناوین در فعلیت

محقق همدانی فرموده است شب‌های مهتاب باید صبر کنیم تاخیر بیندازیم نماز صبح را. چرا؟ ایشان فرموده چون ما گفتیم در فقه که عناوین ظهور در فعلیت دارند. ایشان مثال می‌زنند می‌گویند ما در بحث تغیر آب به اوصاف نجس گفتیم، اگر شما رنگ سرخ پاکی را در آب بریزید آب مطلق است و لکن رنگ سرخی در این آب مطلق ریختید بعد مقداری خون نجس در این آب ریختید که اگر این رنگ سرخ را نیم ساعت قبل در این آب نریخته بودید این خون رنگ این آب را تغییر می‌داد و او را نجس می‌کرد اما دیگر این

فرائض ۸۲۷

آب نجس نمی‌شود چون صدق نمی‌کند الدم النجس غیر لونه نخیر رنگ این آب سرخ شد با آن صبغ احمر و عرفا این خون در اشتداد حمره ما مؤثر نبوده و لذا این آب پاک است. یا شما در یک آب بیابید میته طاهره‌ای بیندازید، چند تا ماهی متعفن بیندازید در آب، یک بوی متعفنی این آب را بردارد بعد بروید یک گربه مرده‌ای بیندازید در این آب یک گربه مرده هم بیندازید در آن آب حوض بغلی. آب حوض بغلی بعد از مدتی بوی متعفن این گربه مرده را به خودش گرفت از آن آب باید اجتناب کنید ولی این آب حوض اول ما احساس بوی متعفن جدیدی نمی‌کنیم. از دو ساعت قبل که ما ماهی‌های بد بوی متعفن را در این آب حوض اول انداختیم هر کس که می‌رسید دست به بینی‌اش می‌گرفت و می‌گفت این چه بوی متعفنی می‌دهد. الان هم همین را می‌گوید. فرق نکرده است. پس صدق نمی‌کند که میته نجسه تغییر داد بوی این آب را. آب اول پاک است با این که هیچ فرقی با آب دوم نمی‌کند در اقتضاء این که این میته نجسه که در آب دوم انداختیم در آب اول هم انداختیم اگر این آب اول بوی متعفن ماهی مرده را نداشت که میته طاهره است مطمئنا بوی بد این میته نجسه را به خود می‌گرفت و لکن به این نمی‌گویند تغییر فعلی. موضوع منجسیت آب تغییر فعلی بو یا رنگ یا مزه آن است به اوصاف نجس. و این در آب حوض اول محقق نشد. اینجا هم همین‌طور است. اگر شب مهتاب نبود یا همین شب مهتاب خسوف شد، ماه‌گرفتگی شد، سفیدی صبح متشکل می‌شد در افق اما چه کنیم این ماه نورش غلبه کرده است و مانع از سپیده صبح هست مگر بعد از بیست دقیقه. و لذا طلوع فجر تاخیر پیدا می‌کند.

اشکال: "تبیین" ظهور در طریقت محضه دارد

ایشان فرموده است نگویید که آقا! تبیین ظهور در طریقت محضه دارد، مثل علم و لذا در هوای ابری طبق محاسبات نجومی مطمئن می‌شوید که سپیده صبح پشت ابر هست، مشکل نداریم نماز می‌خوانیم با این که تبیین خیط ابیض نکردیم. اینجا هم پشت این مهتاب سپیده صبح هست ما این را می‌دانیم، تبیین ظهور در موضوعیت ندارد، طریقت محضه دارد که ما از راه دیگر طریق داریم برای احراز سفیده صبح.

پاسخ: نور ماه در شب‌های مهتابی مانع تشکل خیط ابیض است نه تبیین آن

محقق همدانی این فقیه بزرگ گفته است که قیاس، مع الفارق است. در لیالی مقمره اصلاً نور ماه جلوی تشکیل خیط ابیض را می‌گیرد نه این که جلوی تبیین آن را بگیرد. مثل ابر نیست. شما در روز آیا عرفی است بگوئید ستاره نور دارد یا سیاره نور دارد، ماه نور دارد؟ ماه در روز عرفاً نور ندارد. وقتی که خورشید هست غلبه نور خورشید، غلبه ضوء خورشید مستهلک می‌کند نور ستاره‌ها و نور ماه را که چه بسا در روز هم وقتی خورشید آرام آرام پنهان می‌شود می‌گویند حتی اِذَا رَأَى كَوْكَبًا یا رَأَى ضَوْءَ النَّجْمِ، رَأَى ضَوْءَ الْقَمَرِ. قبلاً اصلاً عرفاً ضوء تشکیل نشده بود عرفاً برای ستاره یا برای ماه در روز. شما اگر در روز یا در شب یک نورافکن قوی روشن کنید بعد یک لامپ ضعیفی هم روشن کنید که اصلاً وجودش کالعدم است، بعد می‌گویند من نور این لامپ را می‌بینم؟ اصلاً این لامپ در جایی نورش عرفاً موجود می‌شود که اطراف تاریک باشد.

امام قدس سره فرموده کاملاً متین است این مطالب.

آقای زنجانی هم تایید کردند؛ فرمودند این مطالب درست است.

و لذا اشکالی که آقای خوئی می‌کند به محقق همدانی که آقا! تبیین ظهور در طریقت محضه دارد، جواب می‌دهند می‌گویند ما هم قبول داریم تبیین ظهور در طریقت محضه دارد و لذا در جایی که ما بدانیم پشت ابر سپیدی صبح دمیده است نماز صبح می‌خوانیم. اما در شب‌های مهتاب این‌طور نیست. شب‌های مهتاب بخاطر غلبه نور ماه اصلاً نور ضعیف خورشید که از شانزده درجه افق می‌خواهد جو مشرق را روشن کند، جو مشرق روشن هست با نور ماه. الضوء لایتضوء ثانیاً. در شب‌های مهتاب افق شرقی روشن هست. تاریک را روشن می‌کنند؛ روشن را که نور ضعیف روشن نمی‌کند. بله، ضوء تقدیری که اگر نور مهتاب نبود یا همین شب‌های مهتاب خسوف شد، ماه گرفتگی شد، بله، آن وقت خورشید با آن نور ضعیفش از شانزده درجه منفی افق شرقی را روشن می‌کند به یک روشنایی ضعیف اما در شب‌های مهتاب وقتی ماه بالای سر است افق شرقی روشن است. با یک نور ضعیفی که نور خورشید می‌خواهد بر آن بتابد او روشن‌تر نمی‌شود.

انصافاً اشکال، قوی است.

دلیل دوم: روایت علی بن مهزیار: تا قبل از تبیین، نماز صحیح نیست

فرائض ۸۲۹

امام قدس سره به روایات هم استدلال کردند. فرمودند که همین روایت علی بن مهزیار که در سندش سهل بن زیاد هست دلیل بر مدعای ما است. در روایت علی بن مهزیار سؤال می‌کند از لیالی مقمره، می‌گوید که کیف اصنع مع القمر و الفجر لایتبین معه حتی یحمرّ و یصبح و کیف اصنع مع الغیم فکتب بخطه علیه السلام الفجر هو الخیط الابیض المعترض فلاتصل فی سفر و لاحضر حتی تبینّه فان الله لم يجعل خلقه فی شبهة من هذا فقال کلو و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود فالخیط الابیض هو المعترض الذی یحرم به الاکل و الشرب فی الصوم و كذلك هو الذی یوجب الصلاة.

امام فرمودند روایت واضح است که می‌خواهد بفرماید در لیالی مقمره باید تبیین کنی خیط ابیض را.

عند الشک استصحاب موضوعی و حکمی مقتضی تفصیل بین شب‌های مهتابی و غیر آن است

بعد ایشان فرمودند حالا اگر کسی شک هم بکند مقتضای استصحاب موضوعی و حکمی این است که نمازش را تاخیر بیندازد. استصحاب موضوعی یعنی استصحاب موضوعی در شبهه مفهومی. استصحاب عدم طلوع فجر. خود ایشان هم توجه دارند که این استصحاب در شبهه مفهومی است و لذا فرمودند علی خدشه فیه. ولی استصحاب حکمی را خدشه نکردند، استصحاب عدم امر به نماز صبح تا بیست دقیقه بعد از اذان رسمی.

ما با این که این اشکال را قوی می‌دانیم، اشکال محقق همدانی و امام را قوی می‌دانیم و عملاً هم احتیاط کردیم و می‌کنیم و لکن بعید نمی‌دانیم که فرمایش مشهور درست باشد. حالا این را عرض کنم: امام از محقق همدانی نقل می‌کنند و خودشان هم تایید می‌کنند که ظاهر مشهور این است که موافق با ما هستند یعنی موافق هستند که در لیالی مقمره باید صبر کرد. نه، مشهور عناوین کلی را گفتند، شما دارید تطبیق می‌کنید بر مبنای خودتان. پس مشهور در لیالی مقمره نظر خاصی ندادند. ولی مشهور معاصرین را عرض می‌کنم. مشهور کسانی که متعرض لیالی مقمره شدند این است که تفصیل نمی‌دهند بین لیالی مقمره و غیر آن مثل آقای خوئی و آقای تبریزی و آقای سیستانی و امثالهم. اولین کسی که ما دیدیم مطرح کرده محقق همدانی است. قبلاً هم حدس ممکن بود بزنند که با وجود این نور شدید ماه سفیدی صبح که دیده نمی‌شود

..... اوقات فرائض

و این را هم عرض کردم که بعد از بیست دقیقه تازه آن سفیدی شبیه سفیدی روزهای دیگر را نمی بینند، روشنایی فضا را که بیشتر از ضوء قمر است متوجه می شوند و می گویند خب پس صبح شده. و لذا آقا اشکال می کند که خب خیط ابیض که هنگام اذان نبود به نظر محقق همدانی و امام بعد از بیست دقیقه هم که خیط ابیض نیست پس نماز نخوانیم.

خب این جوابش این است که اگر نور سفید را اعم بگیریم نه مجرد آن نوار، نوار سفید چرا، نور سفید در کل فضا پخش می شود منتها با تاخیر. علاوه بر این که خب بر فرض خیط ابیض نداشته باشیم مقتضای اصل عملی گفتند که تاخیر نماز است تا آن وقتی که یقین کنیم که صبح شده.

اشکال: برای قادرین بر روزه، اصل برائت در روزه با اصل برائت در نماز تعارض می کنند

البته ما قبول نداریم مقتضای اصل عملی این باشد ها! ما می گوییم فی حد ذاته اصل برائت جاری می شود. مثل امام قائل نمی شویم که استصحاب عدم وجوب نماز صبح تا بیست دقیقه بعد از اذان صبح می گوید حق نداری نماز صبح بخوانی، خیر. برائت از اشتراط نماز صبح به این که حتما بیست دقیقه بعد از اذان صبح باشد جاری می کنیم، رجاء نماز می خوانیم در این بیست دقیقه. معذر داریم. استصحاب عدم وجوب که ثابت نکرد تقید واجب را به بعد از بیست دقیقه از اذان صبح؛ اصل مثبت است. برائت جاری می کنیم از اشتراط نماز صبح به تاخیر بیست دقیقه ای در لیالی مقمره. ولی مشکل ما این است که معارضه می کند با برائت از وجوب امساک در صوم. برائت از وجوب امساک می گوید در این بیست دقیقه می توانی سحری بخوری. برائت از وقت نماز صبح هم می گوید می توانی در این بیست دقیقه نماز صبح بخوانی. این می شود مخالفت قطعی علم اجمالی. بالاخره یا طلوع فجر موقع اذان رسمی است پس نباید سحری بخورم یا بیست دقیقه با تاخیر است پس نباید نماز بخوانم در این بیست دقیقه.

بله، این تعارض برای کسانی است که قادر بر صوم هستند. اما یک آقایی که از ابتداء زخم اثنی عشر داشته می گوید حالا فعلا که زخم اثنی عشر داریم روزه بگیریم نه تابستان نه زمستان، ما طرف علم اجمالی نیستیم. شما هر کدام طرف علم اجمالی بروید خودتان احتیاط کنید. حرف حسابی هم می زند. می گوید من مشکلم فقط نماز است. خب ماه رمضان هم چون کافر حربی می شویم سحری نخوریم بلند می شویم سحری

فرائض ۸۳۱

می‌خوریم اما روزه نمی‌توانیم بگیریم، نماز صبح‌مان را هم می‌خواهیم سریع بخوانیم شماها که مبتلا هستید به صوم علم اجمالی دارید در این بیست دقیقه نه غذا بخورید نه نماز صبح بخوانید. اما بنده در این بیست دقیقه اصل برائت جاری می‌کنم از تقید نماز به تاخیر از این بیست دقیقه، نماز صبحم را می‌خوانم می‌روم استراحت می‌کنم. حرف منطقی هم می‌زند. اگر نوبت به اصل عملی برسد همین است.

اشکال به دلیل دوم: احراز خیط ابیض در زمان فعلی مشکل نیست

اما راجع به روایت سهل بن زیاد ما نفهمیدیم امام چه جوری فرمودند اظهر هست از بقیه روایات در مختار ایشان. امام فرمود لاتصل حتی تبینه، تا احراز نکنی خیط ابیض را نماز نخوان اما خیط ابیض چطور احراز می‌شود؟ آن زمان احرازش مشکل بود ولی الان مشکل نیست. آن زمان ساعت نداشتند نمی‌توانستند محاسبه کنند که قبل از شب‌های مهتاب ساعت مثلاً پنج و ربع اذان بوده حالا هم دیگه همان ساعت پنج و ربع است دیگه. می‌رفتند افق را می‌دیدند. شب‌های مهتاب از کجا بفهمند سپیده صبح شده؟ باید صبر کنند تا هوا تغییر پیدا کند. امام هم فرموده صبر کن تا احراز کنی صبح شده. روایت علی بن مهزیار بر فرض سهل بن زیادش مشکل نداشته باشد به نظر ما دلالتی نمی‌کند بر نظر امام وفاقاً للمحقق الهمدانی.

ما هستیم و اطلاقات. اطلاق کلا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابيض.

[سؤال: ... جواب:] خیط ابیض به معنای رنگ سفید است نه نوار باریک. رنگ سفید بعد از بیست دقیقه در کل فضای شرق شکل می‌گیرد. کما این که رنگ سیاه به معنای نوار سیاه که نیست، خیط ابیض هم یعنی رنگ سفید در افق. بله، در لیالی مقمره رنگ سفید به شکل نوار نداریم ولی به شکل یک فضای عریض سفیدرنگ که غلبه دارد بر نور ماه بعد از بیست دقیقه پیدا می‌کنیم. ... عرض من این است که این روایت، کلی گفته وظیفه ظاهری این است که احراز کنی خیط ابیض را اما کی احراز می‌شود؟ الان احرازش آسان است بنابر قول مشهور. حالا خیط ابیض چیه؟ باید برویم سراغ اطلاقات. روایت سهل بن زیاد مطلب جدیدی نمی‌گوید و الا بله، راجع به اطلاقات باید بحث کنیم.

ما بعید نمی‌دانیم حق با مشهور باشد خلافاً للمحقق الهمدانی و السید الامام.

توضیح بدهم:

ما معتقدیم...

[سؤال: ... جواب:] امام فرمود نماز نخوان تا احراز کنی. ... یک مقدار انصاف که شما دارید امام فرمود اظهار روایات هست در این که شب‌های مهتاب باید تاخیر بیندازید. شما فوqش بگویید نه ظهور در فرمایش امام ندارد ولی دیگه این که بگویید ظهور دارد در ابطال فرمایش امام نه، نه ما قبول نمی‌کنیم نه دوستان.

اشکال به دلیل اول: تبین خیط ابیض و سایر عناوین مشابه، ظهور در تمیز دارند نه تشکل

راجع به اطلاقات که کلو و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابيض، فصار كالقبطیة البيضاء، بیاض نهر سؤراء [هست] خب امام به آنها هم استشهاد کردند محقق همدانی هم به آنها استشهاد کردند گفتند بیست دقیقه صبر کنید تا بیاض نهر سؤراء آشکار بشود. موجود بشود قبلش اصلا موجود نیست. می‌گوییم چرا، موجود است، متمیز نیست. فرق است بین عدم تمیز سپیدی صبح ناشی از خورشید و بین عدم تشکل آن. مثال بزنیم:

شما سیر زیادی خوردید، دهان‌تان خب بوی سیر می‌دهد، رفقای‌تان هم می‌گویند این چه وضعیه؟ یکی به شما می‌گوید ببین بعد از این هر وقت سیر خوردی یک اسپری قوی سیر داریم هر جا رفتی این اسپری را بزن فضا همه سیری می‌شود، هیچکس احساس نمی‌کند بوی سیر دهان شما را. همه می‌گویند عجب فضای آلوده ای!! باید دولت تعطیل عمومی اعلام کند. اینجا وجود ندارد بوی سیر دهان شما؟ یا متمیز نیست از بوی سیر فضا؟ انصافا متمیز نیست و الا دهان شما بوی سیر می‌دهد.

مثال دوم: شما قبل از این که خون بریزید در این آب حوض، آمدید فضا را سرخ کردید، یعنی یک نورافکن‌های قرمز رنگ گذاشتید، این فضا شد فضای معنوی، چند تا لاله هم آوردید آنجا همه چیز سرخ، بوی شهادت می‌دهد. خب اینجا این آب حوض رنگ سرخ گرفت یا نگرفت بر اثر خون؟ قطعاً گرفت، منتها تمیز ندارد از رنگ سرخ فضا.

مثال سوم: شما فضا را متعفن با ماهی‌های مختلف در اطراف حوض قرار دادید به جوری که وارد این سالن که می‌شوید، هر کی که وارد می‌شود باید ماسک بزند و سریع هم خارج بشود چون اینقدر بوی تعفن شدید است و لکن یک مرده نجسی هم داخل حوض است او هم موجب تغیر بوی حوض شده.

فرائض ۸۳۳

مانحن فیه از این قبیل است. مانحن فیه خورشید تاثیر گذشته است در جو افق شرقی، منتها شما آمدید یک نور قوی انداختید در افق شرقی که آن نور ضعیف در مقابل این نور قوی متمیز نیست نه این که موجود نیست.

[سؤال: ... جواب:] مهم خیط اسود نیست عرفا. عرفا خیط اسود دخالت ندارد در طلوع فجر. آن که دخالت دارد در طلوع فجر خیط ابیض است که خورشید نزدیک بشود شانزده درجه یا حالا ما طبق آن جامعه اسلامی کذا گفتیم پانزده درجه، حالا شانزده یا پانزده درجه نزدیک بشود به افق شرقی به جوری که نور خورشید در فضا بتابد، نور خورشید در فضا می تابد و لکن نور قوی تمیز آن نور ضعیف را در افق شرقی از بین می برد نه تشکل آن را.

ما نمی گوئیم، دقت کنید! ما نمی گوئیم در مقابل محقق همدانی و مرحوم امام که تشکل خیط ابیض علامت رسیدن خورشید است به شانزده درجه افق تا بعد محقق همدانی و امام بفرمایند این خلاف ظاهر است، حمل خیط ابیض بر علامت به درجه قرب خورشید به افق، خلاف ظاهر است، ظاهر این است که موضوعیت دارد. آن وقت مطلب هم منطقی است. و لکن عرف می گوید موضوعیت برای واقع سپیدی است و لو مقهور نور قوی ماه باشد.

قرینه عرفیه اش هم این است که عرف می گوید خورشید دارد نزدیک می شود به افق و این سپیدی صبح تاثیر نزدیکی خورشید است. نمی خواهم بگویم علامت دارد سپیدی صبح برای اقتراب خورشید تا اشکال کنید. می خواهم بگویم تاثیر می گذارد نکته اقتراب خورشید به افق و تاثیر این اقتراب در افق شرقی که در شب های مهتاب هم عرف بگوید بابا! آن تاثیر [را] خورشید دارد در افق شرقی آخه چه کار کنیم این ماه بالای سر ایستاده و چنان نور قوی می تابد که ما تمیز نمی دهیم نور خورشید را از این نور قوی.

[سؤال: ... جواب:] پس بوی سیر دهان آن شخص که هر کجا می رود قبل از این که سیر بخورد آن روز را پر کرد آن فضا را از اسپری سیر، از شب قبل هر کی وارد آنجا بشود اصلا مثل مواد مخدر منگ می شود، بعد هم می گویند حالا سیر بخوریم هیچ کس نمی فهمد، هیچکس نمی فهمد قبول، ولی نه این که بوی سیر ندارد دهان این شخص.

منشأ تفاوت شب‌های مهتابی با روز که نور ماه دیده نمی‌شود، نظر عرف است

[سؤال: ... جواب:] ببینید! در مثال ضوء القمر که ما تایید نظر امام و محقق همدانی مثال می‌زدیم می‌گفتیم که در روز نمی‌گویند تبیین ضوء القمر با این که قمر در افق هست در برخی از شب‌های ماه، از روز حتی از همین موقع‌ها ماه هست ولی دیده نمی‌شود بخاطر غلبه ضوء شمس، خب بگویند تبیین لک ضوء القمر نمی‌گویند، ما این را قبول داریم. و لکن عرفا در روز اصلا ضوء ندارد قمر، عرف می‌گویند نور ندارد ماه ولی خورشید هم نور ندارد؟ این عرفی است؟ خورشید که نزدیک افق می‌شود نورش در افق شرقی منعکس نمی‌شود؟ این عرفی نیست. منعکس می‌شود و لکن چه کنیم که نور قوی ماه انعکاس نور خورشید را در افق شرقی به ما منعکس نمی‌کند. به ما منعکس نمی‌کند و الا انعکاس دارد نور خورشید در افق شرقی. متمیز نیست چون نور قوی ماه افق شرقی را روشن کرد ولی مانع از این نیست که خورشید هم در افق شرقی منعکس شده است و مقداری از نور را عرفا ایجاد کرده و انما استتر عنا بخاطر غلبه ضوء قمر.

تشبیه مانحن‌فیه به بحث تغییر تقدیری آب، مع الفارق است

حالا راجع به آن بحث تغییر تقدیری هم درست است که محقق همدانی مثال زد گفت آن رنگ سرخ که در آب ریختیم مانع از استناد تغییر است به آن خون که بعدا می‌ریزیم ولی این درست نیست آنجا هم درست نیست. عرفا آنجا تغییر، تقدیری نیست. این خون وصف این آب را تغییر داد عرفا و آب قاهر نیست، غالب نیست بر این خون. شاهدش این است که آن حوض بغلی که رنگ قرمز در او نریخته بودیم چنان از رنگ خون که کمتر از این مقدار خونی است که در این حوض اول ریختیم متاثر شد که رنگ سرخش کاملا دیده می‌شود. عرف می‌گویند که بابا! خون در این حوض اول هم رنگ این آب را قرمز کرده منتها قرمزی این رنگ پاک مانع از دید است و لذا در آنجا هم ما معتقدیم به تغییر فعلی.

ولی بر فرض آنجا قائل نشویم تشبیه مقام به آنجا مع الفارق است. باید تشبیه کنیم به آنجایی که فضا را سرخ کردیم به نورافکن‌های سرخ‌رنگ. عینک قرمز دادیم به افراد، همه می‌آیند اینجا می‌گویند همه چیز سرخ است، این آب هم سرخ است، این آب سفید زلال هم سرخ است. دیگه خبر ندارند که این آب سرخ شده بخاطر انداختن خون در آن. مانحن‌فیه تقریبا شبیه این مثال است.

و لذا لایبعد که در لیالی مقمره فرقی با لیالی غیر مقمره نباشد و آن کان الاحتیاط لاینبغی ترکه.

انشاءالله بقیه مسائل جلسه بعد.

جلسه ۸۰

شنبه - ۹۵/۱۲/۲۱

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به لیالی مقمره بود، شبهای مهتاب که برخی اشتباه فکر می کنند که شبهای مهتاب یعنی لیالی البیض، شب سیزدهم و چهاردم و پانزدهم. در حالی که شبهایی است که غلبه نور ماه مانع تبیین سفیدی صبح می شود. گاهی حتی شب سیزدهم در شبهای زمستان هنگام طلوع فجر ماه غروب کرده و لذا بین تابستان و زمستان فرق می کند لیالی مقمره. تابستان ساعت سه که اذان صبح می شود ماه بالای افق هست. آقای زنجانی هم فرمودند از شب دوازدهم تا شب بیست و پنجم لیالی مقمره است. البته نوسان دارد، در فصول، مختلف است. ایشان خواستند دست بالا را بگیرند که از این شبها که دیگه چیزی نبود برای لیالی غیر مقمره، باید تاخیر انداخت نماز صبح را.

ما بیان محقق همدانی و امام را مطرح کردیم. در مقابل بیانی هم از آقای خوئی ذکر کردیم. خودمان با این که اشکال محقق همدانی و امام به نظرم قوی می رسد و قوی می رسد، تلاش کردیم جواب بدهیم از این بیان و خلاصه جواب ما این بود که در شبهای مهتاب تشکیل می شود سفیدی صبح، نور ماه مانع از تمیزش است و لکن مطلب به این سادگی نیست.

ما باز بحث را تکرار می کنیم، بحث، بحث مهمی هست. ابتداء دلیل مرحوم آقای خوئی را کامل ذکر می کنیم در رد نظر محقق همدانی:

مرحوم آقای خوئی در رد نظر محقق همدانی گفته اند که ضوء قمر مانع از رؤیت است نه مانع از مرئی. تبیین به معنای رؤیت موضوعیت ندارد، طریقت دارد. طریقت دارد به آن ما یتبیین. یعنی اصل تشکیل سپیدی صبح، ایشان فرموده است که غلبه نور ماه در شبهای مهتاب جلوی تشکیل سپیدی صبح را

نمی‌گیرد و این غلبه نور ماه مانع از فعلیت رؤیت است و لذا می‌بینید در هنگام ماه‌گرفتگی آن سپیدی هست، پس چرا شب‌های مهتاب که ماه‌گرفتگی نباشد، آن سفیدی را نمی‌بینید؟ مانع از رؤیت دارید.

بعد ایشان فرموده نقش مهتاب مثل نقش روشنایی شهرها است. الان روشنایی شهرها به نحوی است که مانع از دیدن سپیدی صبح در ابتداء آن است. چه جور نور برق در شهرها هیچکس نگفته است که جلوی تبیین خیط ابیض را به معنای قابلیت خیط ابیض للتبیین را می‌گیرد، اینجا هم همین‌طور، قصور در رائی است، قصور در ناظر است نه در مرئی و منظورالیه.

بعد ایشان فرموده که قیاس محقق همدانی این بحث را به بحث تغییر تقدیری، قیاس مع الفارق است. در تغییر تقدیری که اگر این آب در تابستان بود بوی میته را به خود می‌گرفت ولی در زمستان چون هست بوی میته را به خودش نگرفته است، خب معلوم است، ما هم می‌گوییم نجس نمی‌شود، چون موضوع عنوان تغییر است و تغیر ثابت نیست، این چه ربطی دارد به بحث شب‌های مهتاب که نور مهتاب مانع از دیدن خیط ابیض است و نه مانع از تشکل آن.

این فرمایش مرحوم آقای خوئی است.

ما به نظرمان فرمایش محقق همدانی اقوی‌تر از این است که بخواهیم با این مقدار از اشکال کلام محقق همدانی را ابطال بکنیم.

اولا به آقای خوئی عرض می‌کنیم که این که شما فرمودید نور ماه مانع از رؤیت است و نه مانع از مرئی و فرمودید که شبیه نور برق در شهرها است، انصافا قیاس، مع الفارق است. برای این که شما اگر بالاتر بروید از این فضای محدود شهرها، کاملا سپیدی صبح را می‌بینید، بر جو زمین که این نور غالب نیست.

اگر فرض کنید دنیا پیشرفت کند یک قمر مصنوعی درست کند که بر جو زمین در حال طلوع فجر مسلط بشود، آنجا باید از خارج کمک بگیریم که علم داریم به عدم تاثیر این قمر مصنوعی در اوقات شرعی. و الا اگر واقعا یک چیزی فرض کنید قمر مصنوعی که مسلط است بر جو زمین نه این نور برق‌ها، این نور برق‌ها مثل ابر می‌ماند. حالا ابر مانع از روشنایی است، نور برق‌ها روشنایی است اما فوق این ابر و فوق این برق در شهرها سپیدی صبح هست، طالع هست. اگر می‌خواهید تشبیه کنید تشبیه کنید به یک قمر مصنوعی که درست

فرائض ۸۳۷

بکنند کل جو زمین را در منطقه ما روشن بکند در حد روشنایی شب‌های مهتاب. آنجا هم همین‌طور. آنجا هم محقق همدانی می‌گوید مانع از سپیدی صبح می‌شود، فقط چون مصنوعی است از خارج احتمال نمی‌دهیم که شارع حکم اوقات شرعی را تابع آن قرار بدهد. چه ربطی دارد به ماه که یک مانع طبیعی است. پس قیاس شما بحث نور ماه را در شب‌های مهتاب به مثال نور برق در شهرها قیاس مع الفارق است.

ثانیا: این که فرمودید که نور مهتاب مانع از رؤیت است نه مانع از تشکل سپیدی صبح، این هم درست نیست. یعنی این قابل اشکال است. چطور؟ سپیدی صبح یعنی چه؟ اگر سپیدی صبح یعنی مقداری از نور خورشید، بله، این درست است اما ظاهر خیط ابیض من الخیط الاسود من الفجر گفته می‌شود که یعنی انعکاس نور خورشید در جو افق شرقی، این منشأ تشکل سفیدی صبح می‌شود.

من مثال بزنم:

اگر به شما بگویند هر گاه نور چراغ‌قوه باغبان را دیدی فتصدق، باغبان این چراغ‌قوه را که شب‌ها می‌گیرد می‌آید یک جایی، کلبه‌ای دارد بیرون کلبه شب‌های تابستان می‌نشینند نماز شب می‌خواند، این چراغ‌قوه‌اش را که روشن می‌کند در آن فضای تاریک انعکاس پیدا می‌کند به منزل ما، اما در شب‌های مهتاب اگر نور چراغ‌قوه ضعیف باشد، نمی‌تواند این روشنایی شب‌های مهتاب را تغییر بدهد، نیاز به یک نور قوی‌تری داریم. و الا در روز اگر همین باغبان بیاید چراغ‌قوه‌اش روشن باشد، یادش رفته خاموش کند شما می‌گویید اذا تبین لک ضوء چراغ‌قوه هذا الباعبان فتصدق شامل می‌شود؟ کی تبین؟ بله، قطعاً چراغ‌قوه آن نوری که دارد روز و شب فرق نمی‌کند، روز و شب چه فرق می‌کند در نور چراغ‌قوه اما وقتی روز است، همه روشن است انعکاس ندارد نور چراغ‌قوه در فضا. شب مهتاب هم همین است. شب مهتاب اگر نور چراغ‌قوه ضعیف باشد، نتواند شب‌های مهتاب را تغییر بدهد در آن روشنایی‌اش و روشنای‌اش را بیشتر بکند، خب این هم صدق نمی‌کند تبین ضوء او.

مشکل محقق همدانی و امام این است. می‌گویند در شب‌های مهتاب آن بخشی که بناء بود روشن بشود توسط نزدیک شدن خورشید به افق، قبلاً توسط ماه روشن شده، کار نداریم به آن سیاهی اطراف. اصلاً آن سیاهی اطراف به کنار، همان نقطه مرکزی که شب‌های قبل خورشید وقتی به شانزده یا پانزده درجه افق

می‌رسید آنجا را روشن می‌کرد، امشب که شب مهتاب است، آن قسمت، کار به اطراف نداریم، آن قسمت آنقدر روشن بوده است به خاطر نور ماه که وقتی خورشید رسید به شانزده یا پانزده درجه افق هیچ تغییر محسوسی در آن نگذاشت، چه جور می‌فرمایید که اینجا نور ماه مانع رؤیت است؟ نخیر، مانع مرئی است. یعنی مانع انعکاس نور خورشید است در افق شرقی. انعکاس نور خورشید یعنی این که نور خورشید در افق شرقی تاثیر بگذارد. خب تاثیر گذاشتنش به این است که از تاریکی او بکاهد و در شب‌های مهتاب در ابتداء رسیدن خورشید به پانزده درجه افق از تاریکی او خورشید نمی‌کاهد. چرا؟ برای این که اصلا کاهش تاریکی افق بخاطر نور ماه ساعت‌ها است محقق شده. و این افق اصلا این شب‌ها کاهش تاریکی دارد. سیاهیش کاهش پیدا کرده. رسیده به یک حدی از روشنایی که شب‌های مهتاب ساعت دو بلند می‌شویم اصلا فکر می‌کنیم نزدیکی‌ها طلوع آفتاب است، نگران می‌شویم نکند نمازمان دیر شد. برای خودمان این محسوس است. چون هوا روشن است، کل فضا روشن است. خب وقتی کل فضا روشن بود این خورشید چقدر می‌تواند این فضای روشن را روشن‌تر بکند در افق شرقی؟ بله، اگر همان لحظه ماه گرفتگی بشود، خب می‌شود مثل شب‌های اول ماه. اما این تمسک به چی هست آقای خوئی؟ این تمسک به این است که خیط ابیض تشکیل شده است چون اگر ماه دچار گرفتگی بشود خیط ابیض هست؟ نه آقا. وقتی ماه دچار ماه گرفتگی بشود آن وقت تازه تاثیر می‌گذارد خورشید در روشن کردن جو سیاه و تاریک اما شب‌های مهتاب جو روشن هست.

و اگر بخواهیم، باز نقض را تکرار می‌کنیم، با نقض‌های بیشتر، یک نقض کردیم به نور ماه در روز، نور ماه در روز در ایامی که ماه در روز طلوع می‌کند ولی محسوس نیست حالا در روزهای بعد تقریباً محسوس است، دقیق بشوید ماه را می‌بینید و لکن بعدش دیگه محسوس نیست چون نور ماه کمتر می‌شود حالت تربیع و این‌ها پیدا می‌شود نور ماه کم است و لذا خورشید چنان روشن است که اصلا نمی‌بینید ماه را در افق ولی قطعاً نور دارد. خب صدق می‌کند تبیین لک ضوء القمر؟ آقا! تبیین و و لو طریق محض است اما طریق است به چه؟ طریق است به قابلیت للتبیین بالنظر الحسی. تبیین موضوعیت ندارد ولی طریقت دارد به چه؟ طریقت دارد به قابلیت للتبیین الحسی. محقق همدانی و امام اشکال‌شان این است که در شب‌های مهتاب اصلا خیط ابیض نه این که چون خیط اسود در کنارش نیست، نخیر، آن نقطه مرکزی که می‌خواست در شب‌های دیگر

روشن تر بشود در شب‌های مهتاب اصلاً قابل تبیین حسی نیست. بله، اگر ماه نبود، ماه‌گرفتگی می‌شد او قابل تبیین می‌شد اما احتمال نمی‌دهید شما شارع مقدس قابلیت سفیدی صبح را برای تبیین حسی ملاک قرار بدهد برای نماز صبح؟ یک ملاکی که دم دست عموم مردم هست و قبلاً هم همین‌طور حساب می‌کردند. مردم نگاه می‌کردند به افق، اول شب افق روشن است در شب‌های مهتاب، آنقدر صبر می‌کرد تا افق تغییر کند، افق کی تغییر می‌کرد در شب‌های مهتاب؟ حدوداً بیست دقیقه بعد از روزهای دیگر. الان است که ما ساعت را معیار قرار می‌دهیم می‌بینیم در شب‌های دیگر پنج و ربع اذان صبح است پس چرا الان پنج و نیم بشود، چرا هوا عوض نمی‌شود؟ و الا در گذشته هوا عوض نمی‌شده دیگر، ساعت هم که نداشتند.

چند تا نقض کردم غیر از آن نقض به نور چراغ‌قوه آن باغبان، این نقض‌های فقهی که می‌کنم، نقض به نور ماه، نقض به نور ماه در شب اول ماه، این نقض دوم را گوش بدهید که اثر شرعی دارد.

ماه در شب اول، چرا قابل رؤیت است؟ خوب دقت کنید! چون وقتی خورشید غروب می‌کند، حالا شب‌هایی که بعد از ماه پر باشد، چون حدوداً یک ساعت و این‌ها می‌ماند ماه در افق معمولاً خب بزرگ است و فاصله‌اش هم با خورشید زیاد است راحت تر دیده می‌شود اما در شب‌هایی که اول ماه که ماه قبل بیست و نه روز بوده که چشم‌های ضعیف هم خیلی موقع‌ها نمی‌بینند این چه جوری است که دیده می‌شود؟ بعد از غروب آفتاب که نور خورشید از بین می‌رود، اگر فاصله داشته باشد هلال با نقطه غروب خورشید خب قابل رؤیت است. اما اگر فاصله‌اش کم باشد هر چی نزدیک بشود ماه به سقوط از افق نورش ضعیف‌تر می‌شود. چرا وسط روز شما نمی‌توانید خورشید را نگاه کنید اما اول روز و آخر روز راحت نگاه می‌کنید، چون نورش ضعیف می‌شود. هر چی خورشید یا ماه بیایند بالا نورشان بیشتر است، هر چی بروند آخر افق یا اول افق این نورشان ضعیف می‌شود. ماه اگر نزدیک باشد به نقطه غروب خورشید نورش ضعیف است و لذا ممکن است نبینی. چند ساعت که گذشت مثلاً در مصر، در لیبی آنها می‌بینند. چرا؟ برای این که هر چی می‌گذرد فاصله ماه از خورشید بیشتر می‌شود. یک شبانه روز چهل و پنج دقیقه فاصله ماه از خورشید بیشتر می‌شود و لذا امشب اگر مثلاً ساعت هشت ماه غروب کند، فردا شب ساعت هشت و چهل و پنج دقیقه غروب می‌کند، تاخیر دارد چهل و پنج دقیقه، این برای این است که فاصله بیشتر می‌شود. و لذا در مصر و لیبی قابل رؤیت

می‌شود چون فاصله که زیاد شد نورش قوی‌تر می‌شود. خب سوال: مگر شما نمی‌گویید که نور ماه مانع رؤیت خیط ابیض است؟ خب نور خورشید هم مانع از رؤیت هلال است. و لذا دانشمندان می‌آیند می‌گویند اگر این نور خورشید نبود، قبل از غروب آفتاب ماه چون بالا است، از افق بالاتر است می‌توانستیم نور هلالش را می‌دیدیم اما چرا نمی‌بینیم؟ چون قبل از غروب خورشید بالای سر است نمی‌گذارد نور ماه را ببینیم، بعد از غروب هم خود همین ماه آمده نزدیک افق و خیلی دیگه در افق نمی‌ماند و غروب می‌کند، نورش ضعیف است نمی‌بینیم اما اگر قبل از غروب فرض می‌کردیم این خورشید دچار خورشید گرفتگی می‌شد، فرض است ها! همچون چیزی پیش نمی‌آید. خورشید گرفتگی فقط در ایام تقارن است، بعد از خروج ماه از تقارن خورشید گرفتگی دیگه محال است اما اگر فرض کنیم خورشید گرفتگی را ماه دیده می‌شد، هلال دیده می‌شد. پس آنجا هم بگویید که طبق محاسبات علمی اگر من قطع پیدا کنم اگر این خورشید نبود، یعنی خورشید مانع نمی‌شد، نور هلال قابل رؤیت بود این کافی است در حالی که این را کافی نمی‌دانید. و خود شما فرمودید رؤیة الهلال طریقت محضه دارد. طریق محض است رؤیت به تصریح خود آقای خوئی و لذا می‌گویند اگر ماه را ندیدی، سی پر شد ماه جدید شروع می‌شود. اگر ماهی را شب بیست و نهم ببینید معلوم می‌شود یک روز دیرتر ماه قبل را شروع کردید. این‌ها علامت این است که رؤیت طریقت محضه دارد اما طریقت محضه دارد برای چی؟ برای قابلیۃ الهلال للرؤیۃ الحسیۃ، قابلیۃ البیاض للرؤیۃ الحسیۃ. محقق همدانی و امام فرمایش‌شان این است که در شب‌های مهتاب، بخاطر غلبه نور مهتاب اصلاً فضای افق شرقی اینقدر روشن است که هیچ تاثیری نگذارد آن نور خورشید در افق شرقی. مثل این که فضای روز اینقدر روشن است که نور ماه هیچ تاثیر نمی‌گذارد و صدق نمی‌کند که تبیین لک ضوء القمر یا تبیین لک ضوء الزهرۃ، تبیین لک ضوء نجم فلان. همین ستاره‌هایی که می‌بینید در روز هم هست. خیلی از این ستاره‌ها که ستاره‌های قطبی هستند، شب و روز ستاره‌های قطبی هستند. چون در قطب هستند. شما هر چی دور خودتان هم در دور زمین می‌گردید ستاره‌های قطبی را می‌بینید. اما در روز چرا نمی‌توانید ببینید؟ چون نور خورشید مانع است. سؤال این است که اگر گفتند اذا تبیین لک ضوء الكواكب القطبیۃ می‌توانید بگویید آقا!

فرائض ۸۴۱

نور خورشید مانع است و الا ضوء کواکب قطبیه که هست، موضوع این است که کواکب ذا ضوء باشند؟ بله هستند اما این که منعکس بشود نور این‌ها در افق ما، منعکس نمی‌شود بخاطر غلبه نور خورشید.

اشکال این است و لذا این اشکال را نباید دست‌کم بگیرید.

[سؤال: ... جواب:] در این که مهتاب از بالای سر مهیمن است بر افق شرقی. این ابر ضعیف نمی‌دانم کمی ابری چه تاثیری دارد؟ اصلا ابر سیاه، چه تاثیری دارد. این ابر پایین است. ماه از آن بالا افق شرقی را چنان روشن کرده است که خورشید می‌گوید افق شرقی! بر سر تو چه آمده که ما دیروز بیست دقیقه قبل تو را روشن کردیم امروز هر چی می‌آییم جلو تو روشن نمی‌شوی؟ می‌گوید چون الابیض لایتبیض ثانیاً، باید آنقدر تو بیایی جلوتر تا غلبه کند بر آن بیاض ناشی از ضوء قمر. و الا مثل همان چراغ‌قوه می‌ماند، چه فرق می‌کند؟ چراغ‌قوه‌ای که آن باغبان در روز می‌گیرد، فضا را روشن می‌کند؟ تبیین لک ضوء چراغ‌قوه؟ بله. منعکس شد در افق شما؟ ظاهر ادعای محقق همدانی و مرحوم امام این است که خیط ابیض من الفجر یعنی انعکاس ضوء شمس در افق و الا شمس که نیست، شمس که غائب است، پس یعنی انعکاس ضوء خورشید در افق شرقی. انعکاس فرع بر این است که تاریک باشد، افق شرقی تا نور خورشید بر آن منعکس بشود و الا اگر آنقدر روشن است که نور خورشید بر آن منعکس نمی‌شود، عرفاً این مانع از تشکل است.

این فرمایش محقق همدانی و امام است. این فرمایش را نباید دست‌کم گرفت. ما به نظر خودمان ما هم دست‌کم داشتیم می‌گرفتیم این فرمایش را. و لو از قدیم این اشکال امام و محقق همدانی به نظر ما قوی می‌آید ولی خواستیم بگوییم که در لیالی مقمره تشکل هست ولی تمیز نیست. به نظر ما نه، اشکال قوی‌تر از این هست. حالا مواردی که ما مثال زدیم بعداً عرض خواهیم کرد که فرق این مثال‌ها با مقام چیست.

حالا اشکال سوم به آقای خوئی را بگوییم. اشکال سوم به مرحوم آقای خوئی این است: آقا! شما فرمودید لایقاس المقام بالتغیر التقدیری. اشکال کردید به محقق همدانی. محقق همدانی که مقصودش از تغیر تقدیری آن آب در زمستان نیست. معلوم است آب در زمستان با بوی میته متغیر نمی‌شود به این زودی چون هوا سرد است، در تابستان متغیر می‌شود. مثل محقق همدانی آن جایی است که قبلاً آب با رنگ سرخ، سرخ شده است، حالا می‌آییم مقداری از خون را به او اضافه می‌کنیم که اگر این آب، سفید بود او را سرخ یا

زرد می‌کرد. یا قبلا به بوی میته طاهره این آب متعفن شده است بعدا میته نجسه در او انداختیم، بله، هیچ بویش عوض نشد. شما می‌توانستید بفرمایید که لایقال چون در این مثال‌ها ممکن است محقق همدانی بگوید و می‌گوید که این آب پاک است چون تغییر یعنی حدوث حالت جدید در رنگ آب و یا بوی آب. بله، این اشکال به محقق همدانی می‌توانستیم بکنیم که تغییر یعنی حدوث حالت جدید در رنگ یا بوی آب، آنجا حدوث حالت جدید نشده، چون این آب سرخ بود، خون رنگ او را عوض نکرد اما بفرمایید که موضوع در لیالی مقمره تغییر نیست، بیاض النهار است و بیاض النهار عرفا شکل گرفته.

پس خلاصه اشکال سوم ما این است که جناب آقای خوئی! قیاس مقام به تغیر تقدیری مثال آب در زمستان و تابستان نیست. مثالش به این است که آبی را با صوغ احمر ملون بکنند بعد خون در او بریزند، شما در این مثال قائل شدید به انفعال. جناب آقای خوئی! خود شما بر خلاف محقق همدانی فتوی دادید این مصداق تغیر است، گفتید این آب نجس می‌شود. آن جایی هم که به بوی میته طاهره آب متعفن شده بعد میته نجسه در او می‌ریزیم آنقدر می‌گذاریم که اگر این بوی میته طاهره نبود میته نجسه این آب را بدبو می‌کرد، شما می‌گویید آقای خوئی فرمودید این آب نجس می‌شود، آنجا فرمودید تغیر فعلی است. پس این که به محقق همدانی بگویید لایقاس بحث لیالی مقمره به بحث تغیر، نخیر. اتفاقا محقق همدانی قیاسش می‌کند به این مثال صوغ احمر یا ریح میته طاهره که بعد دم یا میته نجسه رنگ یا بوی این آب را هیچ تغیر نداد.

بله، شما در آنجا هم قائل شدید که تغیر، فعلی است اینجا هم قائل می‌شوید که بیاض النهار فعلی است در لیالی مقمره ولی محقق همدانی هم در آنجا گفت تغیر فعلی نیست، تغیر، تقدیری است و هم در اینجا می‌گوید که حدوث بیاض النهار تقدیری است و ما فقط می‌توانیم بگوییم اگر آقای خوئی این جور می‌فرمود که در آنجا موضوع تغیر است، تغیر یعنی حدوث حالت جدید و اینجا موضوع تغیر نیست، خب این حالا یک حرفی بود، منتها آیا با این مقدار حرف محقق همدانی و امام قانع می‌شوند؟ ادا. می‌گویند اینجا هم موضوع این است که خیط الابیض من الفجر یعنی تغیر در افق شرقی، این هم ظاهرش یعنی تغیر در افق شرقی و این افق شرقی که از ساعت‌ها قبل روشن است، هنگام پانزده درجه خورشید به افق نزدیک شدن روشن‌تر نمی‌شود.

فرائض ۸۴۳

ما اتفاقاً یک شاهدهی آوردیم به نفع محقق همدانی در بحث تغییر. گفتیم اگر آبی بود زلال، این آب‌هایی که از برف تشکیل می‌شوند دیدید؟ حتما دیدید. چنان سفید است، چنان زلال است. حالا حوضچه‌ای درست کردید این آب سفید آنجا بود، یک مقدار خون در او ریختید، چنان سریع رنگ می‌گیرد، ولی آب حوض منزل پدربزرگ‌تان در روستا سالی چند بار خالی می‌کنند؟ آنقدر زیر آفتاب رنگ گرفته، آنقدر لجن موجب رنگش شده، طبیعی است، همه آب‌ها که آب زلال نیست. آب فرات، به قول مرحوم استاد می‌فرمود اگر این آب فرات نبود این وسواس‌ها اگر این آب فرات در عراق نبود که مسلم است از نظر اسلام که این آب طاهر مطهر، وسواس می‌گفتند این که آب نیست، این آب مضاف است، چون اینقدر گلش زیاد است در بعضی از ایام سال خیلی گل‌آلود است آب فرات. خب مسلم این مقدار خونی که آن آب زلال را رنگی می‌کند آب فرات را رنگی نمی‌کند، آب حوض منزل پدربزرگ شما را فرض کنید در روستا رنگی نمی‌کند. چرا؟ برای این که اینقدر خودش رنگ دارد که این مقدار تغییر نمی‌دهد. آقای خوئی! شما ملتزم می‌شوید که اینجاها عرفاً این خون تغییر داد آب فرات را یا آب حوض روستا را؟ کی تغییر داد؟ الان شما یک نوزادی که سفید است، خیلی سفید است، یک نیشگون مختصری بگیرید، بچه است تقبیلش می‌کنید، نوزاد خودتان است، نوزاد فامیل‌تان است، یک مقدار اگر فشار بدهید رنگ می‌گیرد از بس سفید است. حالا آن‌هایی که سفید نیستند، گندم‌گون هستند، سیاه‌چهره هستند، دوبرابر این هم تغییر نمی‌کند. بگوییم اینجا تغییر بود ما نمی‌بینیم، مانع از رؤیت است نه مانع از مرئی؟ مثال اگر می‌خواهید بنزید شب‌های مهتاب را مثل این است دیگه. شب‌های مهتاب مثل آن نوزاد سفید است، شب‌های غیر مهتاب مثل آن نوزاد سیاه‌چهره است.

[سؤال: ... جواب:] اگر استقرار داشته باشد آن کبودی در بدن آن نوزاد سفیدچهره، بله، ملتزم می‌شویم دیه دارد دیگه. جنایت بکند دیه دارد. زد آن نوازده سفیدچهره را که مثل برف می‌ماند بعد جای دستش ماند. می‌گوید بابا! اینقدر پدر ما، ما را کتک می‌زد فرض کنید که هیچ تاثیر نداشت، می‌گویند خب تو سیاه بودی، انتظار نداشته باش همه مثل تو باشند. این احکام فرق نمی‌کند؟ چه جور فرق نمی‌کند؟

و لذا این مقدار از جوابی که مرحوم آقای خوئی خواست بدهد از محقق همدانی به نظر ما کافی نیست.

و خلاصه اشکال ما به آقای خوئی این است که همان مرکز خیط ابیض، کار نداریم به اطراف که سیاه است، فرض کنید اصلا اطراف وجود نداشت، همان مرکزی که شب‌های غیر مهتاب روشن می‌شود، شب‌های مهتاب از ساعت‌ها قبل روشن هست، کل شب روشن است، روشنایی جدید پیدا نمی‌کند.

و آن مثالی که ایشان می‌زند که عینک سرخ بگذاری، این آب ملوث به لون دم را سرخ ببینی، خب این‌ها که از باب تعبد است دیگه و الا چه ربطی دارد. می‌خواهد ایشان بگوید نظر ما مثل این می‌ماند. خب واقعا این مثال که اصلا تغییر حاصل شده. خب من یک عینک سیاه می‌زنم، عینک دودی می‌زنم هیچ چی نمی‌بینم نه این که هیچ چی نیست. این مثال که نمی‌شود قیاس بشود به مقام. بله، آن مثال‌هایی که ما می‌زدیم، دهانش را با یک گاز شیمیایی جوری کرد که اصلا دهانش مثل این که بوی سیر می‌دهد، بعد رفت سیر خورد، الکلام الکلام. کی می‌گوید اینجا صدق می‌کند که تبیین لک رائحة الثوم می‌گویند این بی‌انصاف دیگه دست شیطان را هم از پشت بسته. گفتند اذا تبیین لک رائحة الثوم من فم زید فتصدق، این رفته قبلا یک گاز شیمیایی به دهانش زده، از چند روز قبل می‌گوید که آقا ببخشید این لبم یک مقدار زخم است، این گاز شیمیایی زدم بوی بد سیر هم می‌دهد ببخشید، می‌گویند خدا ببخشد که خدا مشکل‌تان را حل کند یک مراجعه به دکتر هم بکنید، در همین اثناء کلی سیر هم می‌خورد که هیچ فرق نمی‌کند بوی دهانش، الکلام الکلام. محقق همدانی حق دارد بگوید آقا کی می‌گوید تبیین لک ریح الثوم.

تامل بفرمایید امروز ما نقش مدافع بزرگانی مثل محقق همدانی و امام را خواستیم ایفاء کنیم، بگوییم اشکال این بزرگان اشکال قوی است و با این جواب‌ها جواب داده نمی‌شود، تامل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۸۱

یک‌شنبه - ۹۵/۱۲/۲۲

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در لیالی مقمره به اینجا رسید که عرض کردیم طبق صناعت فرمایش محقق همدانی و امام قدس سره فرمایش قوی هست.

فرائض ۸۴۵

چون در شب‌های مهتاب بخاطر روشنایی افق خورشید تغییری در افق ایجاد نمی‌کند واقعا نه این که تغییر موجود می‌شود و ما احساس نمی‌کنیم و این هم نه بخاطر این است که در اطراف افق شرقی سیاهی نیست، روشنایی هست در لیالی مقمره، نخیر. این مهم نیست. بر فرض اطراف را ما اصلا توجه نکنیم، خود آن افق شرقی که روزهای قبل در هنگامی که خورشید به شانزده درجه افق می‌رسید روشن می‌شد امروز که شب مهتاب است ساعت‌ها قبل روشن بوده است و باید خورشید نزدیک‌تر بیاید تا بتواند آنجا را روشن‌تر بکند. و امام قدس سره فرمودند روایت سهل بن زیاد هم همین را می‌گوید. چون سهل بن زیاد از علی بن مهزیار نقل می‌کند که به امام علیه السلام نوشتم که در شب‌های مهتاب نور ماه باعث می‌شود که لایتبین الفجر حتی یحمرّ. فجر آشکار نمی‌شود مگر هنگام سرخی جو. امام هم فرمود کتب علیه السلام الفجر هو الخیط الابيض المعترض و لاتصل الفجر حتی تبینه.

که البته ما عرض کردیم الان هم عرض می‌کنیم که این روایت ساکت است از بیان این اختلاف بین محقق همدانی و مشهور. تابع این است که ما فجر را چه بدانیم. اگر فجر را معتقد باشیم در لیالی مقمره تشکیل می‌شود و لکن دیده نمی‌شود به قول آقای خوئی مشکل رائی است نه مرئی خب علی بن مهزیار می‌گوید چه بکنیم در شب‌های مهتاب؟ آشکار نمی‌شود برای ما طلوع فجر مگر بعد از سرخی هوا امام هم بفرماید تا آشکار نشود نماز نخوانید. می‌شود حکم ظاهری. حکم ظاهری چون شک دارید در طلوع فجر واقعا.

البته ممکن هم هست که منشأ اشکال این است که در لیالی مقمره اصلا فجر تشکیل نمی‌شود واقعا و روشنایی صبح هنگامی بود که هوای صبح سرخ می‌شد قبل از آن روشنایی پیدا نمی‌کرد امام هم بفرماید تا هوا روشن نشده است نماز نخوان که می‌شود موافق نظر محقق همدانی.

و لذا این روایت قابل استدلال بر هیچکدام از دو طرف نیست.

و تعجب است که نقل شده برخی گفتند ما روایتی پیدا کردیم بر علیه فرمایش امام، همین روایت علی بن مهزیار را مطرح کردند. خب این روایت را که خود امام متوجه است، استدلال می‌کند به این روایت بر نظر خودش، شما پیدا کردید بر علیه نظر امام این روایت را، فکر می‌کنید که گم شده‌ای پیدا شده علیه نظر امام، این درست نیست.

در عین حالی که ما معتقدیم که نظر امام هم از این روایت ظاهر نیست. امام لبّ مطلب را بیان کرد که آقا! وظیفه ظاهریه شما این است که تا یقین نکنید به طلوع فجر نماز صبح نخوانید، ظن به طلوع فجر کافی نیست. مخاطب حکم شرعی ظاهری اش را فهمید و همین کافی است. اتفاقا در آن زمان ها بیش از این نمی شد فهمید و چاره ای جز این نبود. مثل الان نیست که با ساعت می شود تشخیص داد.

[سؤال: ... جواب:] خیط ابیض به معنای روشنایی صبح در لیالی مقمره هم مفروض است. ... پس اگر فجر خیط ابیض است، در لیالی مقمره که ما خیط ابیض نداریم طبق نظر صحیح. خیط ابیض یعنی نوار سفید رنگ اما چطور خیط اسود یعنی سیاهی شب، خیط ابیض هم یعنی سفیدی روز. سفیدی روز در لیالی مقمره با تاخیر محقق می شود. ... خیط ابیض یعنی سفیدی صبح، سفیدی روز. ... چه اشکالی دارد در لیالی مقمره سپیدی صبح وقتی محقق می شود در کل آن فضای مشرق محقق بشود منتها با تاخیر، این اشکالی ندارد.

و لذا این روایت علی بن مهزیار ما نه استظهار امام را قبول داریم که به نفع خودشان این روایت را استظهار کردند به این بیان که علی بن مهزیار گفت در لیالی مقمره لایتبین الفجر حتی یحمرّ و امام هم فرمود در لیالی مقمره باید تبین کنید فجر را یعنی صبر کنید تا احمرار بشود، هوا سرخ بشود که می شود نظر امام، نه، ممکن است این معنایش این باشد که تا آشکار نشده برای شما طلوع فجر انتظار بکش و لو از باب حکم ظاهری. و نه آن مطلبی را که کسانی فکر کردند که این روایت را پیدا کردند و با این روایت که خود امام به نفع مدعی خودشان استدلال کرده است برخی فکر کرده اند با پیدا کردن این روایت رد واضحی بر نظر امام پیدا کردند. خیر، این روایت نه رد واضحی است بر نظر امام و نه البته دلیل واضحی است بر مدعی امام.

و طبق مقتضای صناعیت حق با محقق همدانی و امام است. فقط آنی که مانع می شود ما جزم پیدا کنیم به این نظر که همیشه برای ما این نظر قوی به نظر می رسیده و ما را دچار مشکل می کرده وجهی که مانع می شود از جذب به این نظر و تمایل به نظر مشهور، تناسب حکم و موضوع است که عرفا متفاهم عرفی به مناسبت حکم و موضوع ممکن است این بوده که خورشید به جایی برسد که تاثیرگذار است بر افق لو خلی و نفسه. حالا اگر افق روشن است این مشکل خورشید نیست، این مشکل این است که شب روشن است و الا

این خورشید همان کاری که شب‌های دیگر می‌کرد امروز هم همان کار را می‌کند و تناسب اوقات، عرفا این است که مثلاً زوال شمس وقت نماز ظهر و عصر است، غروب شمس وقت نماز مغرب و عشاء است، منتصف اللیل وقت نماز شب است، طلوع فجر را هم عرف متوجه می‌شد که ناشی است از رسیدن خورشید به نزدیکی‌های افق. و بعید نیست بخاطر تناسب حکم و موضوع بگوییم ظاهر طلوع فجر یعنی سپیدی صبح لولا غلبه ضوء القمر و لکن این مطلب یک استظهاری است که بر خلاف قاعده اولیه است. چون قاعده اولیه اقتضاء می‌کند که عناوین ظهور در فعلیت داشته باشند و ما معتقدیم که در لیالی مقمره عنوان روشنایی صبح محقق نمی‌شود. مثال بزمن این بحث را تمام بکنم:

مثل این می‌ماند که شما بگویید اگر رنگ سفید روی این کاغذها دیده شد، این کاغذها را نگه بدار، کاغذها نوعاً فرض کنید که زردرنگ هستند، تا یک رنگ سفید و لو کم رنگ روی آن بکشید معلوم می‌شود اما یک کاغذی است آنقدر سفید است که این رنگ سفیدی که شما بطور ضعیف در دست‌تان است روی آن می‌کشید هیچ مشخص نمی‌شود با این که همین رنگ را ریختید روی آن کاغذهای زرد، سفیدی‌اش آشکار شد اما روی این می‌ریزید سفیدی‌اش آشکار نمی‌شود باید زیاده‌تر بریزید چند قطره دیگر بریزید تا سفیدی‌اش آشکار بشود. وقتی آن قطره اول را ریختید که جاهای دیگر را سفید می‌کرد اما اینجا را هنوز سفید نکرده، چرا؟ برای این که آنقدر این صفحه سفید است که با این یک قطره رنگ سفید، سفیدتر نمی‌شود. خب صدق نمی‌کند که هنگامی که سفیدی این رنگ را روی این کاغذ دیدی، خب من نمی‌توانم سفیدی رنگ را روی این کاغذ ببینم، قابلیت ندارد این سفیدی این رنگ در این کاغذی که ذاتاً سفید بوده است؛ برای دیدن قابلیت ندارد. مشکل این نیست که ما رؤیت را برایش موضوعیت قائل بشویم. قابلیت رؤیت حسیه که موضوعیت دارد، رؤیت موضوعیت ندارد. و اینجا قابلیت رؤیت نیست. فقط مناسبت حکم و موضوع را باید مطرح کنیم و لیس‌الا.

و لذا الاحوط الذی لاینبغی ترکه تاخیر نماز صبح است در لیالی مقمره تا زمانی که هوا مقداری روشن بشود. امام هم قبلاً فتوی می‌دادند به تاخیر و لکن نقل شد که بعدها احتیاط واجب کردند.

خب علم اجمالی که مطرح کردیم، علم اجمالی داریم که یا روزه باید مثلاً ساعت پنج و ربع امساک بشود اگر نظر مشهور درست باشد یا نماز صبح باید پنج و نیم خوانده بشود با تاخیر یک ربع اگر نظر محقق همدانی درست باشد. یک علم اجمالی دیگر هم که منجر است و منشأ احتیاط است بگویم. بنا بر این نظر که نیمه شب از غروب آفتاب است تا طلوع فجر که نظر مشهور است، که ما هم احتیاط کردیم، خب علم اجمالی داریم در لیالی مقمره یا نظر مشهور درست است در لیالی مقمره، پس نباید نماز مغرب و عشاء را تاخیر بیندازیم از ساعت یازده و ربع. یا نظر محقق همدانی درست است که در لیالی مقمره حدوداً بیست دقیقه تاخیر هست مثلاً از اذان رسمی صبح، می‌توانیم ده دقیقه تاخیر بیندازیم نماز مغرب و عشاء را، چون نیمه شبش دیرتر می‌شود و لکن نماز صبح را نمی‌توانیم هنگام اذان رسمی بخوانیم. علم اجمالی منجز تشکیل می‌شود که یا جایز نیست تاخیر نماز مغرب و عشاء از آن نیمه شب رسمی تا ده دقیقه بعد از آن که منتصف اللیل در لیالی مقمره است به نظر محقق همدانی و یا اگر جایز باشد تاخیر نماز مغرب و عشاء در لیالی مقمره تا ده دقیقه بعد از نیمه شب رسمی و نظر محقق همدانی درست باشد پس نماز صبح را باید بیست دقیقه با تاخیر بخوانیم. و این علم اجمالی منجز است.

البته این علم اجمالی اخیر که گفتیم طبق نظر کسانی که نیمه شب را ما بین غروب آفتاب تا طلوع آفتاب می‌دانند مثل مرحوم آقای خوئی و استاد این علم اجمالی اخیر شکل نمی‌گرفت. چون طلوع فجر هر کی باشد، مهم نیست برای این‌ها. این‌ها منتصف اللیل را ما بین غروب شمس و طلوع شمس می‌دانند. که برخی از روایات هم مؤید این‌ها بود. حالا ما آن موقع خیلی روایت خواندیم در تایید نظر مشهور و احتیاط کردیم ولی گفتیم خب استعمال اعم از حقیقت است، نمی‌شود جازم شد. خب لیل و نهار دو استعمال دارد، روایات زیادی داریم موافق مشهور اما یک سری روایات هم موافق این است که آخر شب طلوع شمس است، این‌ها را نخواندیم. فقط اشاره کنم به یک روایتش که در روایت داریم شب به مردم خطاب می‌کند می‌گوید استفاده کنید از من برای عبادت و الا اگر آفتاب طلوع بکند، دیگه من را نمی‌بینید. قریب به این مضمون: فلاترونی بعد طلوع الشمس. لیل نداء می‌کند می‌گوید که اذا طلعت الشمس فلاترونی. خب این هم موافق نظر آقای خوئی است برای این‌که بالاخره خیلی هم بی‌انصافی نکرده باشیم یک روایت هم به نفع آقای خوئی

بخوانیم. خب معنایش این است که تا طلوع شمس نشده من هستم، وقتی طلوع شمس شد من می‌روم دیگه من را نمی‌بینید.

و لذا ما کلا این روایات مختلف را که دیدیم و استعمال هم که اعم از حقیقت است، در آن مسئله وفاقا للسید الصدر فی تعلیقہ المنہاج احتیاط کردیم و فتوی طبعاً طبق فرمایش آقای خوئی و استاد برای ما سخت است. کما این که فتوای طبق مشهور سخت است. و بهترین راه این است که انسان احتیاط کند و الاحتیاط طریق النجاء.

اما آن روایتی که اشاره کردیم به نفع آقای خوئی است این روایت را عرض کنم خدمت‌تان: ابن طاووس می‌گوید و رأیت فی کتاب مسعده بن زیاد عن الصادق علیه السلام عن ابیه علیه السلام اللیل اذا اقبل نادی مناد یابن آدم! انی خلق جدید فخذ منی انی علی ما فیّ شهید فانی لو طلعت الشمس لم ارجع الی الدنیا و لم تزد فیّ من حسنہ و كذلك یقول النهار اذا ادبر اللیل. این روایت به نفع آقای خوئی است. و لذا بنا بر این نظر که منتصف اللیل ما بین غروب شمس الی طلوع الشمس است، نه، آن علم اجمالی که عرض کردیم پیش نمی‌آید. علم اجمالی در صورتی پیش می‌آید که منتصف اللیل تحت تاثیر طلوع فجر باشد.

آخرین مطلب در این بحث یک سری مسائل مستحدثه است راجع به اوقات الصلاه که در کتب فقهیه متداوله مطرح نیست و لکن هم بحث‌های فنی دارد و هم به علم روز آقایان دوست دارند مجهر بشوند، بالاخره این هم فروع روز هست.

یک فرع این است که در مناطقی که نزدیک قطب هستند، این‌ها گاهی شب‌شان بیست و دو ساعت هست، روزشان دو ساعت است و گاهی بر عکس. سوئد این‌طور است. سوئد مناطق بالایش بالاتر از ۶۶ درجه و نیم از خط استواء در ایامی از سال شب و روز ندارد، همه‌اش شب است یا همه‌اش روز است. چون ملحق به قطب است. کمتر از ۶۶ درجه و نیم به خط استواء باز، قم حدوداً ۳۴ الی ۳۵ هست، شمال ایران ۳۹ درجه حدوداً هست، شما هر چی بالاتر می‌روید به سمت اروپا از خط استواء دورتر می‌شوند، سوئد آن مناطق بالایش بیش از ۶۶ درجه و نیم از خط استواء دور هستند و لذا در حرکت انتقالی زمین، زمین به جایی می‌رسد که دیگه خورشید نسبت به آن مناطق بالای سوئد طلوع و غروب ندارد. شب و روز دیگه ندارد.

این که می گویند قطب شش ماه شب است شش ماه روز است آن قطب مرکزی است و اطراف نزدیک آن. و الا مناطقی هستند بالای ۶۶ درجه و نیم از خط استواء آنها نه، خیلی از ایام سال شب و روز دارند، بعضی از ایام سال که مثلا خورشید می رسد به برج رأس السرطان یا می آید پایی می رسد به برج رأس الجدی آن وقت دیگه شب و روز ندارند. به اوج رسیده حالا یا اوج حضيض، رأس الجدی یا اوج صعود، رأس السرطان. حالا آن مناطقی که پایین تر از ۶۶ درجه و نیم هستند نه، همیشه شب و روز دارند. اما گاهی شب شان بیست و دو ساعت روزشان دو ساعت، گاهی بر عکس. روزشان دو ساعت است، در زمستان روزشان دو ساعت است. روزه مستحب می گیرند قرءه الى الله به تلافی آن بیست و دو ساعت روز تابستان که روزه باید می گرفتند.

حالا در آن مناطق خورشید حرکت رحبیه؟؟ دارد. یعنی دور سرشان می چرخد یعنی دور افق شان می چرخد نه بالای سر. دور افق. حالا آن جایی که شب و روز دارند مثلا بیست و دو ساعت روز است، خورشید دور افق شان نزدیک آن منتهی الیه افق ها! فکر می کنید دارد خورشید غروب می کند، بیست و دو ساعت در افق است فکر می کنید همین لحظات است که دارد غروب می کند ولی دارد می چرخد. آن دو ساعت شب خورشید می رود بغل گوش افق که اگر با هواپیما یک مقدار بروی بالاتر می بینیدش و لذا روز آنها مثل چند دقیقه به غروب آفتاب ما است، شب آنها مثل چند دقیقه بعد از غروب آفتاب است. نه شب شان شب است نه روزشان روز است. اگر شنیدید که وقتی در اروپا یک روز آفتابی می شود همه با وضع کذایی می ریزند بیرون، روز آفتابی شان را آفتاب بگیرند این یک جهتش این است که آفتاب نمی بینند.

آنها اصلا طلوع فجر به این معنای مرسوم ما ندارند. روزشان نزدیک غروب آفتاب ما است و شب شان نزدیک بعد از غروب آفتاب ما است. برخی از مناطق شان اصلا حمزه مشرقیه ندارد یا اگر حمزه مشرقیه بعضی از مناطق داشته باشد چندین ساعت طول می کشد. یک مشکلی است. فعلا مشکل ما در طلوع فجر است. يتبين الخيط الابيض من الخيط الاسودى در کار نیست. آن دو ساعت شب کل شب هوا مثل فرض کنید پنج دقیقه بعد از غروب آفتاب ما است. چه جویری مشخص بشود که هوا تاریک بود روشن تر شد. بله، دو ساعت شب از یک ساعت بعد یواش یواش هوا روشن تر می شود. حالا اگر بیست و دو ساعت شب باشد در زمستان، آن هم همین است. بیست و دو ساعت شب است اما مثل پنج دقیقه بعد از غروب آفتاب ما است.

فرائض ۸۵۱

یعنی خورشید زیر افق آنها است به چند درجه. این طور نیست که بگویید شانزده درجه فاصله دارد با افق. نه، نخیر، این طور نیست. به صورت کج زیر افق است، یواش یواش می آید بالا. همان بالا همان نزدیک خط منتهی الیه افق می ماند در روز و می گردد تا این که دوبرتبه غروب بکند.

و لذا آقای سیستانی سؤال که شد گفتند نمازشان را قبیل طلوع آفتاب بخوانند. خب مشکل نماز حل شد به لطف خدا. می شود مثل نماز بعضی از مراجع بزرگ ما که گفتند که به ایشان می گویند نماز شما بعد از طلوع آفتاب است ایشان فرموده بود یک رکعتش قبل از طلوع آفتاب هست، بس است. اما روزه چی؟ روزه اش چه کار کنند؟ کی بگویند طلوع فجر است؟ و لذا این یک مشکلی است برای طلوع فجر. خب در شب هایی که کوتاه است مثلاً دو ساعت است، خب حالا می گوئیم که یک ساعت اول را غذا بخورند یک ساعت دوم دیگه طلوع فجر از نیمه شب زودتر نیست که. خب دیگه امساک می کنند. اما در شب هایی که بیست و دو ساعت شب است، یعنی دوازده دوم شب را احتیاط کنند؟ این که خیلی مشکل است.

من فکر می کنم متفاهم عرفی این است که نسبت را بین طلوع فجر و کل شب در شهرهایی که خیط ابیض دارند، ملاحظه کند، شهرهایی که خیط ابیض دارند، البته منحصر به بلاد متعدله نیست که نزدیک به خط استواء هستند، دوازده ساعت روز دوازده ساعت شب، نه، آن هایی که روزشان و شبشان مختلف است آخرین منطقه ای که بالاخره شب و روزشان مختلف است اما خیط ابیض دارند، نسبت را به آنها بسنجند. حالا یک ساعت و نیم ما بین الطلوعین نسبتش با چهارده ساعت شب چقدر می شود؟ آن جور ی حساب کنند حدودا و مراعات کنند. خیط ابیض اصلاً آنجا معنا ندارد. فقط هوا روشن تر می شود از نیمه شب به بعد. هی روشن تر می شود، هی روشن تر می شود. کدام درجه از روشنائی طلوع فجر است؟ ضابطه ندارد.

این فرع اول.

فرع دوم: نسبت ما بین الطلوعین به کل شب را در بلادی که خیط ابیض دارند حساب می کنند. این متفاهم عرفی است. مثلاً می شود به قول ایشان یک دهم. یک دهم از شبشان را بیست و دو ساعت می شود مثلاً دو ساعت و بیست دقیقه، حالا سه ساعت. این ها امساک کنند. ... گفتند مرحوم حاج آقا حسین قمی در کربلا استفتاء می کردند راجع به حجاج ایشان هم می فرمود احتیاط شود، احتیاط شود. آقای خوئی نقل

می فرمود که یک آقای گفت آقا شما اینجا نشسته اید آب خنک هم روبروی تان هی احتیاط شود هی احتیاط شود، آن حاجی بدبخت در آن گرمای عرفات و منی آخه این احتیاطها می کشدش. ... آخه ما اولاً شما بگوئید که این احتیاط اینجا کشنده نیست ما می گوئیم طبق موازین چه باید کرد. میزان به نظر می آید همین باشد. ... روزه را عرض کردم. نماز صبح شان را که آقای سیستانی راحت کرد گفت قبیل طلوع آفتاب بخوانند. روزه را نسبت سنجی می کنند. مثلاً در بلادی که طلوع فجر دارند، یک دهم شب شان طلوع فجر است. خب متفاهم عرفی این است. ما نمی خواهیم استحسان و قیاس بکنیم. متفاهم عرفی این است که آنجا هم تقریباً به همین نسبت حساب می شود. البته به قول آقا راست می گوید، پر خوری نکنند. بیست و دو ساعت شب شان است یازده ساعتش را بگذارند برای عبادت و خواب و دو ساعت هم روز شان است. همچنین قیامت که نمی شود. دو ساعت روز است یازده ساعت هم از شب امساک کنند احتیاطاً. مشکل خاصی پیش نمی آید ولی طبق موازین این می شود. آن موقعی که بیست و دو ساعت روز است که مقتضای قاعده این است که کل روز را امساک کنند.

و عجیب است ما نمی دانیم چه جور بعضی ها از این فتواها می دهند. گفتند نگاه کنند ببینند شهرهای متعارف روز شان چند ساعت است. مثلاً روز شان دوازده ساعت است، این ها روز شان و لو بیست و دو ساعت است، آفتاب بالای سر شان، سفره افطار را پهن می کنند، اللهم لك صمنا و علی رزقك افطرنّا. چرا؟ برای این که انصراف دارد طبیعت به فرد متعارف.

ما هم گفتیم اگر این جوری باشد، اولاً: آن موقعی هم که شب دو ساعت است یک چند ساعت هم از روز باید امساک کنند. آن را هم باید بگوئید. و ثانیاً این افراد هیکل مند که صورت شان به اندازه چهار تا صورت من و شما است، طبق این بیان آقایان باید دور بینی شان را بشورند. چون دور بینی شان به اندازه کل صورت ماست. فاغسلوا وجوهکم انصراف دارد به فرد متعارف. آخه این حرفها گفتن دارد. وجوهکم هر وجهی تناسب دارد به خودش.

فرع دوم: خود مناطق قطب که شب و روز ندارند، حالا آن مرکز قطب شش ماه روز است شش ماه شب است و آن شش ماه که روز است هر بیست و چهار ساعت خورشید یک بار مثل سنگ آسیاب دور زمین

فرائض ۸۵۳

می چرخد یعنی آن منتهی الیه افق را می بینند خورشید هی دارد راه می رود، می رود دور این زمین می چرخد باز می گردد همانجا. بیست و چهار ساعت را می توانند تشخیص بدهند همین جور با حرکت خورشید یعنی حرکت زمین به دور خودش اما در آنجا طلوع و غروبی در کار نیست.

امام قدس سره فرمودند کل یوم و نهار بحسبه. روز مناطق قطب شش ماه طول می کشد، شش شش ماه، در کل سال پنج نماز بر آنها واجب است. یوم و لیل آنها همین است دیگه. شش ماه روز، شش ماه شب. خب در آن شش ماه که روز است سه ماهش که گذشت زوال شمس می شود. واقعا زوال می شود دیگه. این جوری می گویند زوال یعنی منتصف ما بین طلوع الشمس و غروب است دیگه. سه ماه قبل طلوع پیدا کرد آفتاب و سه ماه بعد غروب پیدا می کند. زوال یعنی منتصف النهار دیگه. نماز ظهر و عصر می خواند و این وقت نماز ظهر و عصر سه بار طول می کشد. دیگه عجله هم نمی خواهید بکنید که آقا! زود بروید نمازمان را بخوانیم دیر می شود، سه ماه وقت دارید. بعد که غروب آفتاب می شود آن هم تا آخر شب تا طلوع آفتاب شش ماه وقت دارید.

اما روزه: روزه واجب نیست. اصلا واجب نیست. خوب دقت کنید! روزه چرا واجب نیست؟ چون معنا ندارد که امر کنند به انسان که شش ماه یا یک بار کل ماه رمضان غذا نخورید. دقت کنید! امام چون معتقد است لیل و نهار چه جور در کرات دیگر می روید کره ماه، پانزده روز است پانزده روز شب، می روید بعضی کرات دیگر، روزش فرق می کند با روز زمین، شش فرق می کند با شب زمین، خب قطب هم شش ماه روز، شش ماه شب. ولی اگر شب و روز نداشت، مثال می زنند امام، مثل این که شما سوار هواپیما بشوید موقع طلوع آفتاب یک هواپیمایی را اختصاص به شما بدهند که از شرق به غرب حرکت بکند و حرکتش مساوی حرکت زمین باشد، زمین آن مقدار که حرکت می کند دور خودش یک هواپیمایی از بس شما مورد احترام هستید گفتند یک هواپیمایی به شما اختصاص می دهیم موقع طلوع آفتاب حرکت می کند به سمت غرب، اندازه حرکت زمین دور خودش و شما همیشه می بینید خورشید در حال طلوع است، امام می فرمایند این حرام است. سوار این هواپیما شدن حرام است. چرا؟ برای این که نماز کی می خواهی بخوانی؟ شما بیست و چهار ساعت می گذرد همه اش در حال طلوع شمس، حالا نماز صبحت را قبلا خواندید در مسجد محل سوار

هواپیما شدی، خب این بیست و چهار ساعت نه زوال شمسی می‌شود نه غروب شمسی می‌شود، نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء هیچ. خب این تفویت واجب است.

و لذا امام در قطب شمال و جنوب می‌فرمایند بروید مسافرت چون آنجاها واقعا در یک سال یک شبانه روز دارید و نماز اطلاقش آنجا این است که پنج نماز بخوان در کل این.

در مقابل این نظر، نظر مرحوم آقای خوئی است. فرمودند سفر به قطب شمال و قطب جنوب حرام مؤکد است. چرا؟ برای این که تفویت می‌شود واجب. آقا! نماز صبح باید بین الطلوعین باشد، نماز ظهر و عصر بین الزوال و الغروب باشد، شرط واجب است، نماز عمود دین است و شرط صحت آن وقت است. شما می‌روید قطب شمال، نماز واجب را تفویت می‌کنید، روزه واجب را تفویت می‌کنید و این گناه است.

حالا اگر مضطر شدی، مجبور شدی بروی قطب شمال حکمش چیه، ان شاء الله فردا دنبال می‌کنیم.

جلسه ۸۲

دوشنبه - ۹۵/۱۲/۲۳

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

راجع به لیالی مقمره یک نکته‌ای باقی مانده عرض کنم:

اشکال مرحوم فاضل به استدلال به روایت علی بن مهزیار بر تفصیل در لیالی مقمره به دو قرینه

تقابل بین فجر و تبیین و قرینه مقارنت بین شب‌های ابری و شب‌های مهتابی

بعضی از تلامذه امام در کتاب تفصیل الشریعة کتاب الصلاة بحث لیالی مقمره را که مطرح کردند به امام اشکال کردند گفتند همین روایت علی بن مهزیار قرینه است بر خلاف فرمایش امام. دو تا قرینه ذکر کردند. یکی این که در این روایت سائل فجر را غیر از تبیین قرار داد و خود امام علیه السلام هم این مطلب را تایید کرد. سائل گفت و الفجر لایتبین، این ظاهر در این است که و الفجر قد یتبین و قد لایتبین، در لیالی مقمره الفجر لایتبین. فجر چه بسا هست ولی تبیین نمی‌شود. امام هم فرمود الفجر هو الخیط الابيض فلا تصل الفجر حتی تبینه. بین فجر و تبیین فرق گذاشت. پس صحیح نیست بگوییم فجر همان تبیین است. تبیین طریق

است به فجر. قرینه ثانیه این است که امام در شب‌هایی که ابری است که مسلم جواب این که لاتصل حتی تبینه بیان حکم ظاهری است، در شبی که ابری است امام فرمود نماز نخوان تا تبین کنی فجر را و یقیناً این حکم ظاهری است بلاکلام چون ابر که مانع از طلوع فجر نیست مانع از احراز آن است آن وقت با یک کلام هم راجع به شب‌های ابری هم راجع به شب‌های مهتابی که بگویند لاتصل الفجر حتی تبینه این عرفی است که ما بگوییم نسبت به شب‌های ابری حکم ظاهری است ولی نسبت به شب‌های مهتاب حکم واقعی است؟ این عرفی نیست.

پاسخ:

به نظر ما این اشکال به امام وارد نیست. البته ما قبول کردیم که این روایت دلالت بر فرمایش امام نمی‌کند فی حد ذاته ولی این که ما بگوییم دلالت این روایت ظاهر است در رد نظر امام، خیر. هیچ ظهوری ندارد در رد نظر ایشان. چرا؟ برای این که قرینه اولی که ایشان ذکر کرد، خلط شده بین تبین به معنای تمیز و تشکل سپیدی صبح در افق که تعبیر می‌کنند امام از آن الامتیاز النفس الامری و بین تعبیر حتی تبینه، تبین للمكلف. این دو با هم فرق می‌کنند. آنی که امام می‌فرمایند که در لیالی مقمره محقق نمی‌شود مگر با تاخیر، تبین به معنای تمیز نفس الامری است که واقعا هم همین است. یعنی در شب‌های مهتاب افق شرقی مثل بقیه آسمان روشن است در کل شب و خورشید افق شرقی را روشن‌تر نکرد و لذا صحیح است که بگوییم در افق تبین نشد بیاض النهار، خیط ابیض. این فرق می‌کند با آن تبین به معنای انکشاف للمكلف. و هیچ قرینه‌ای ما نداریم در روایت که بین تبین به معنای اول که تمیز نفس الامری است و طلوع فجر فرق گذاشته شده است. چون سائل گفت که در لیالی مقمره الفجر لایتبین حتی یحمر، فجر آشکار نمی‌شود خب این دلیل بر این نیست که فجر هست، نه. فجر لاینکشف لنا، این درست است اما این که فجر وجود دارد حتماً، همان زمانی که در روزهای قبل موجود می‌شد امروز هم موجود شده است و تمیز نفس الامری دارد؟ نه، از روایت علی بن مهزیار این فهمیده نمی‌شود. تبین به معنای تبین لنا؟ انکشاف لنا؟ بله، این حکم ظاهری است، این طریق است. این غیر از آن تبینی است که در کلام امام است. تبین در کلام امام یعنی امتیاز نفس الامری، یعنی کون الشیء بحیث یکون قابلاً للتبیین و در لیالی مقمره ادعا این است و درست هم

هست که آن افق شرقی قابل تبیین نیست. چرا؟ برای این که از اول شب آنقدر افق روشن بوده است که این خورشید هیچ تاثیری در روشن تر شدن افق نگذارد.

و حاصل الاشکال بر صاحب کتاب تفصیل الشریعۀ این است که در روایت بین فجر و تبیین للمکلف به معنای انکشاف للمکلف بله فرق گذاشته شده است، این درست است اما امام که نمی گویند فجر مساوی است با انکشاف للمکلف، فجر مساوی است با امتیاز نفس الامری سپیدی صبح از سیاهی آن. تعبیر ایشان این است که الامتیاز نفس الامری. و این حرف درستی است. انصافا حرف درستی است.

و اما آن قرینه دوم ایشان که فلاصل الفجر حتی تبینه هم جواب است از شبهای ابری هم جواب است از شبهای مهتاب، در تفصیل الشریعۀ گفته اند که نسبت به شبهای ابری که قطعا حکم ظاهری است پس نسبت به شبهای مهتاب هم اگر بخواهد حکم واقعی باشد این خلاف ظاهر است، پس باید هر دو حکم ظاهری باشند، چه اشکالی دارد آقا که امام وظیفه فعلیه مکلف را در این روایت بیان کردند؟ تا منکشف نشود برای تو طلوع فجر، حتی تبینه، تا برای تو منکشف نشود طلوع فجر وظیفه فعلیهات این است نماز صبح بخوانی، اما این وظیفه فعلیه گاهی بخاطر حکم ظاهری است، در موارد شبهای ابری، گاهی نه، واقعا هم حکم تغییر پیدا کرده است [در] شبهای مهتاب. قابل جمع است در هر دو. وظیفه فعلیهات اعم از ظاهریه و واقعیه این است که منکشف بشود برای تو طلوع فجر تا بعد بتوانی نماز صبح بخوانی. اما این وظیفه فعلیه گاهی متأثر است از حکم ظاهری، گاهی متأثر است از حکم واقعی در لیالی مقمره.

مثل این می ماند که شما بگویید آقا! گاهی یک خمیری است، ما حس شامه مان مشکل پیدا کرده نمی توانیم تشخیص بدهیم سرکه شده یا نه چون از حس شامه گاهی انسان می فهمد، بعضی روستایی ها بو می کشند می گویند این دیگه سرکه شده. می گوید سرما خوردم حس شامه ام کار نمی کند نمی دانم این سرکه شده یا نه. و گاهی هم سالمم اما یک تغییرمایی کرده با ابزارهای علمی می شود تشخیص داد یک مقدار تغییر کرده، بوی سرکه گرفته، جواب بدهند که لاتشریه حتی تبینه انه صار خمرا، خلاف ظاهر است؟ نسبت به آن فرض اول که مشکل در حس شامه است حکم ظاهری است، استصحاب عدم کونه خلا، نسبت

به آن فرض دوم حکم واقعی است که تا خل عرفی نشود هنوز نجس است. خل لبرأتواری و آزمایشگاهی کافی نیست. این چه اشکال دارد؟ لاتشریه حتی تبیین آنه صار خلا.

این اشکال در تفصیل الشریعة به امام در این حد اگر بود که این روایت علی بن مهزیار ظاهر نیست در فرمایش امام، این مهم نبود چون امام استدلال می کند به اطلاقات. این روایت را به عنوان تایید ذکر کرده. تا این مقدار ما مشکل نداشتیم. خودمان هم این را می گوییم. و اما این که بگوییم دلالة هذه الرواية ظاهرة فی ابطال التفصیل بین لیالی المقمرة و غیر المقمرة، نه، این مطلب تمام نیست.

بله ما عرض کردیم که اگر مناسبت حکم و موضوع را مطرح کنیم که آقا! بقا، خوب دقت کنید! یک تقریب جدیدی می خواهم بگویم، بقا این سپیدی صبح مستند است به دو چیز عرفا، مستند است به ضوء قمر و قرب شمس به حیثی که هر کدام اگر از بین برود دیگری سر جای خودش تاثیر می گذارد. مثل داعیین مستقلین. شما داعی قربی داشتی روز جمعه بروی غسل جمعه کنید، بعد یک داعی مستقل هم پیدا کردید بخاطر گرمی هوا که آب تنی کنید، حالا می روید داخل آب سر، هم تحت تاثیر آن داعی قربی هم تحت تاثیر داعی نفسی. مشهور می گویند این غسل صحیح است و لو تحت تاثیر داعیین مستقلین است، احدهما قربی. اینجا هم بقا این سپیدی صبح اگر عرف ملتفت بشود به این که هیچ فرقی با شب های دیگر ندارد خورشید، نزدیک شده است به افق، اگر یک لحظه هم ماه گرفتگی بشود این سپیدی صبح تحت تاثیر خورشید آشکار می شود این منشأ می شود این سپیدی صبح تحت تاثیر دو عامل است در آن افق شرقی، عامل ماه و عامل نزدیک شدن خورشید. و ما خالی از وجه نمی دانیم بخاطر این تقریب که مناسبت حکم و موضوع است که بگویید همین مقدار کافی است.

و لکن این یک نوع ادعایی است، مصادره ای است در مقابل فرمایش محقق همدانی و امام که می گویند عرفا در شب های مهتاب تغییری در افق ایجاد نشد که این هم حرف درستی است، تغییر ایجاد نشد، سفید بود هوا کل شب، سفیدتر نشد. و اگر استظهار ما از ادله این باشد که در هنگام صبح انشقاق یعنی رنگش عوض بشود افق شرقی خب واقعا رنگش عوض نشده است. فقط این مناسبت حکم و موضوع مانع می شود که ما موافق بشویم با محقق همدانی و امام ولی احتیاط ما سر جای خودش محفوظ است.

[سؤال: ... جواب:] ما هم می‌گوییم اگر حاصل شدن تغییر موضوع حکم باشد تغییر حاصل نشده است، واقعا حاصل نشده است. و لکن لایخلو من وجه که بگوییم مناسبت حکم و موضوع می‌گوید همین مقدار کافی است که کل من الشمس و القمر یصلحان و علتان مستقلتان برای این سپیدی در افق شرقی. بله، چون این سپیدی افق شرقی از شب تحت تاثیر ضوء قمر بود، دیگر شمس هیچ تاثیری در زیاد شدن این سفیدی افق شرقی فعلا نگذاشته است.

[سؤال: ... جواب:] ما در مورد افق شرقی می‌گوییم مناسبت حکم و موضوع لایخلو من وجه که این باشد. ما که ادعا نکردیم عرفا صدق می‌کند تغییر تا نقض کنید به جاهای دیگر. ... حالا مرز بین استحسان و استظهار یک مقدار ظریف است. برای چی ما می‌گوییم الاحوط رعایه التأخیر فی لیالی المقمره؟ برای این که همین مشکل را داریم که مبدا این حرف‌ها، این مناسبات حکم و موضوع به حد استظهار عرفی نرسد. و الا اگر جازم بودیم به استظهار عرفی که مثل مشهور می‌گفتیم.

فروعات مستحدثه

فرع اول: مناطق قطبی

راجع به فروع مستحدثه، اولین فرع نماز در مناطق قطب هست. آن نود درجه قطب که مرکز قطب است، آنجا حدودا شش ماه یا دقیقا بگوییم شش ماه شب است شش ماه روز. حالا آنجا را حساب می‌کنیم. صاحب عروه چهار نظر را ذکر کرده.

نظر اول که نظر خودش است می‌گوید رعایت بکنیم بلاد متعارفه را. بلاد متعارفه را رعایت کنیم و در بیست و چهار ساعت نمازمان را بر اساس بلاد متعارفه تنظیم کنیم.

حالا این که چه دلیلی دارد ملاحظه بلاد متعارفه با این که انما علیک مشرقک و مغربک. این یک اشکال به صاحب عروه که دلیل بر این چیست که ما بلاد متعارفه را حساب کنیم.

و انگهی خب بلاد متعارفه هم به لحاظ خط عرض و هم به لحاظ خط طول یک نواخت نیستند. هم به لحاظ خط عرض و هم به لحاظ خط طول یک نواخت نیستند. هم به لحاظ خط عرض بلاد متعارفه همین الان بعضی جاها یازده ساعت روز است سیزده ساعت شب است مثلا، بعضی جاها بر عکس، بعضی‌ها در خط

فرائض ۸۵۹

استواء حدودا دوازده ساعت روز است دوازده ساعت شب، بعضی از بلاد متعارفه که از خط استواء دورتر می‌شوند، هفت ساعت روز است، بقیه‌اش شب، همین الان، بعضی جاها هم هفت ساعت شب است بقیه‌اش روز. همین جور کلی گفتن معیار بلاد متعارفه است، این مشکل را حل نمی‌کند. این به لحاظ خطوط عرض یعنی خط استواء و دوری و نزدیکی به آن. و همین‌طور به لحاظ خطوط طول. خب بلاد متوسطه، زمین دارد می‌چرخد، هر آن یک جا طلوع آفتاب است، یک جا غروب آفتاب. خب بلاد متوسطه که حتی در خطوط عرض در فاصله با خط استواء مثل ایران هستند، سی و پنج درجه دور کره زمین همین‌جوری هی هر آن، طلوع شمس می‌شود بر یک جا، هی می‌رود جلو، می‌چرخد. معیار کجاست؟ طلوع شمس کجا؟ زوال شمس کجا؟ معیار نداد ایشان. حتی برای مطلب بدون دلیل هم معیار نداریم.

[سؤال: ... جواب:] اطلاق اذا طلع الفجر يجب صلاة الفجر، اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل و قرآن الفجر، در قطب قرآن الفجر نیست، دلوك الشمسی نیست، ارجاع می‌دهید این بنده‌های خدا را به بلاد متعارفه، وجهش چیه؟ ... خطاب شامل‌شان نمی‌شود، حکم دیگری صادر کنید، بدون دلیل ارجاع ندهید این‌ها را به بلاد متعارفه. مثلاً بگویید حرام است رفتن به مناطق قطب و یا اگر می‌دانید نماز ساقط نمی‌شود دلیل نداریم رجوع کنیم به بلاد متعارفه.

قول دوم این است که بگوییم اصلاً در مناطق قطب تکلیف ساقط است چه به نماز چه به روزه. نسبت به نماز و روزه کالبهائیم هستند. حق‌شان هست، اینقدر سختی می‌کشند. چرا؟ برای این که لیل و نهاری ندارند. اذا طلع الفجر فصل صلاة الفجر. خب مثل اذا استطعت فحج. این آدم‌های فقیر هیچوقت حج نمی‌روند شرط الاستطاعة را ندارند. خب مناطق قطب هم نماز صبح نمی‌خوانند چون طلوع فجر ندارند زوال شمس ندارند. اما روزه آن هم همین‌طور است. شهر رمضان دارند اما صم فی نهار شهر رمضان، نهار ندارند.

صاحب عروه گفته این بعید است. حالا چرا بعید است، لابد دینی که در آن، نماز و روزه نباشد که دین نیست. که این را بعداً در کلام آقای خوئی مطرح می‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] نه شب است نه روز.

..... اوقات فرائض

احتمال سوم احتمالی است که امام فرمود اقرب الاحتمالات. گفت روزه ندارند، درست است. چون اصلاً شش ماه روز که نمی‌شود روزه باشد اما نماز دارند خب نماز آن‌ها هر سال پنج تا است. روزشان شش ماه طول می‌کشد شب‌شان هم شش ماه. قضیه حقیقه است دیگه. فی کل یوم و لیلة خمس صلوات. یوم و لیلة آن‌ها این جور است دیگه. زوال یعنی منتصف النهار، در این شش ماه نصفش را می‌گیریم سه ماه مثلاً، مؤذن بعد از سه ماه تازه اذان ظهرشان را می‌گوید، سه ماه بعد هم نماز مغرب را می‌گوید. چه اشکال دارد؟ کل یوم و لیلة در مورد آنها این جور است.

صاحب عروه فرموده این هم بعید است. درست هم هست. چون واقعا اصلاً این شش ماه روز مجازی است، این که روز نیست، ظاهر نهار و لیل همان نهار و لیلی است که جزئی از سنه است نه این که تمام السنه باشد این لیل و نهار. ولی امام فرموده این اقرب الاحتمالات است.

یک نکته بگوییم:

امام فنی بحث کرده، فقط راجع به نماز این را می‌گوید ها! می‌گوید اطلاق یوم و لیلة قضیه حقیقه است شامل این اهالی قطب می‌شود شش ماه روز است شش ماه شب، خود شما الان دارید می‌گویید که شش ماه روز است شش ماه شب، امام می‌گوید این مجاز است؟ خب اگر مجاز نیست خب اطلاقات هم می‌گوید کلفهم فی کل یوم و لیلة خمس صلوات. ولی در سایر احکام امام می‌گوید آن‌هایی که مقدار زمان در آن اخذ شده، و لذا علامتش این است که تلفیق می‌کنیم در آنها، مثل سه روز حیض، سه روز حیض کمتر نیست و لو ملفق از ظهر امروز تا ظهر سه روز بعد، ظهر روز چهارم می‌شود سه روز کامل، در قطب هم همین مقدار را حساب می‌کنیم یعنی هفتاد و دو ساعت. خیار حیوان. یک وقت طمع نیفتید بخاطر، زبان حال امام است دیگه، به قول آن بنده خدا می‌گفت، هر چی می‌گفت امام هم این را گفتند می‌گفتیم کی امام را گفته خب حالا نگفته بعدا می‌گوید. زبان حال امام این است که می‌گوید یک وقت به طمع نیفتید ها! نماز را گفتم در سال پنج تا، می‌روید یک جوجه از طرف می‌خرید سه شانه روز من خیار حیوان دارم، سه سال، این خیار حیوان طول بکشد، نه دیگه، آنجا چون تلفیقی است به اندازه هفتاد و دو ساعت. اقامه عشره ایام، دویست و چهل ساعت. یا راجع به عده. عده هم اگر حیض می‌بیند که هیچ، عده متعه دو تا حیض است خب دو تا

فرائض ۸۶۱

حیض بشود دیگه، عده طلاق سه تا طهر است، خب آن مشکلی نیست. ولی آنهایی که عده با ایام و اشهر است مثل عده وفات چهار ماه و ده روز، عده طلاق زنی که خون نمی‌بیند سه ماه، خب آنجا تلفیقی هم چون کافی است، حساب کنید، سه ماه مثلا نود روز حدودا حساب کنید، نود روز ضرب در بیست و چهار کنید مشخص می‌شود دیگه. ایشان در حقیقت فرمودند می‌شود ربع سنه. سه ماه ربع سنه می‌شود دیگه. چون آنجا مقدار کافی است و لو به نحو تلفیقی.

امام فرموده بله، می‌ماند بیتوته با زن. این موضوعش لیل است. ولی احتمال ندارد که بگوییم شش ماه باید پیشش بیتوته کنید، شش ماه حقش است که با او باشید. این که محتمل نیست. این را هم بگوییم حق بیتوته ندارد این زن قطبی خب این که خلاف حقوق بشر است. پس چی بگوییم؟ ظاهر عرفی این است که مقدار زمان. مثلا شب دوازده ساعت است آنجا به اندازه دوازده ساعت پیشش بماند.

[سؤال: ... جواب:] در تلفیق این طور نبود. ... در مناطق قطب که نمی‌توانیم بگوییم طلوع فجر تا غروب روز دهم، آنجا باید حکم تلفیق را بار کنیم یعنی بگوییم دویست و چهل ساعت، اقامه عشره ایام.

اشکال این قول سوم که قول، تعبیر امام این است که اقرب الاحتمالات است این است که خلاف ظاهر عرفی یوم و لیل است. ظاهر عرفی یوم و لیل آن است که جزء السنه است نه تمام السنه.

[سؤال: ... جواب:] ظاهر یوم آن یومی است که با حرکت وضعی زمین حاصل می‌شود نه با حرکت انتقالی زمین. به او عرفا روز نمی‌گویند. روز و شب که خدا خطاب کرد به مردم این نبود، این شش ماه روز شش ماه شب نبود انصافا.

قول چهارم که صاحب عروه ذکر می‌کند می‌گوید آن که بگوییم معیار آن بلد سابقش است. اهل کجایی؟ می‌گوید بنده از شهر مقدس قم آمدم در این مناطق قطب برای ارشاد اسکیموها می‌گویند خب بین قم افقش چه جور بود. یکی دیگه می‌گوید من از کابل آمدم، یکی می‌گوید من از آفریقا آمدم.

[سؤال: ... جواب:] اینهایی که از جای دیگر می‌آیند.

خب این هم که صاحب عروه می گوید یحتمل. انصافا این احتمال هم ضعیف است دیگه. آخه چه دلیلی دارد. قبلا اهل قم بود چه ربطی دارد به الان؟ باید الان ببینیم حکمش چیست؟ موضوع عوض شده است، موضوع این است که الان طلوع فجر ندارد، قبلا طلوع فجر داشت.

[سؤال: ... جواب:] حالا شاید استصحاب جاری کند ولی درست نیست. چون آن استصحاب موضوعش طلوع فجر بود الان دیگه طلوع فجر ندارد.

آقای خوئی فرمودند که به نظر ما هیچکدام از این چهار قول درست نیست. قول درست این است که بگوییم شرع مقدس نماز را بر همه واجب کرد بلااستثناء، ان الصلاة كانت على المؤمنين کتابا موقوتا، الصلاة عماد دینکم، بنی الاسلام علی خمس الصلاة و الصوم و الزکاة و الحج و الولاية، پایه اسلام نماز است و همین طور پایه اسلام روزه است، می شود گفت اهالی قطب نماز ندارند؟ روزه ندارند؟ پایه های اسلام را ندارند؟ خب حالا نگوید حج ندارند آن هایی که فقیرند، زکات ندارند آن هایی که غلات ندارند، انعام ندارند، آن هایی که مریض و پیرند صوم ندارند، خب اهالی قطب هم نماز و روزه نداشته باشند، خب این خلاف ظاهر است. چون در خطابات اخذ شد ان استطعت فحج می گوییم مستطیع نشدی حج نرو، اگر نصاب زکات رسید نصاب بده خب آنی که نصاب نرسید زکات ندارد. اما ادله صلات ظاهرش این است که الصلاة عماد دینکم.

و لذا آقای خوئی فرموده این که ما احتمال بدهیم که اهالی قطب نماز بر آنها واجب نیست، چرا؟ برای این که شرط وجوب نماز صبح طلوع فجر است در بلد مکلف و شرط وجوب حاصل نمی شود، شرط وجوب نماز ظهر زوال شمس است در بلد مکلف، این شرط حاصل نمی شود و همین طور غروب شمس برای نماز مغرب و عشاء در بلد مکلف و این در قطب حاصل نمی شود، این مطلب قابل گفتن نیست، خلاف امر واضح است که دین منهای نماز دین نیست. و واقعا هم وجدان متشرعی همین را می گوید. و وجدان متشرعی از همین ادله استفاده شده. الصلاة عماد دینکم، لآخر فی دین لاصلاة فیه.

[سؤال: ... جواب:] ان الصلاة كانت على المؤمنين کتابا موقوتا ای مفروضا.

پس یقینا نماز واجب است، یقینا روزه واجب است، کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم، بنی الاسلام علی الصلاة و الصوم، خب وقتی این جور شد شرط صحت نماز رعایت وقت است، شرط صحت

فرائض ۸۶۳

صوم هم رعایت وقت خودش است. آقا! اگر بروید قطب نمی‌توانی شرائط صحت نماز را مراعات کنید پس حرام است بروید. ای اهالی قطب! شما در جایی هستید که نمی‌توانید شرط صحت نماز و روزه را مراعات کنید، کوچ کنید! ألم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها؟ بروید جاهایی که می‌توانید وظیفه‌تان را انجام دهید. یک روایت داریم شخص رفت جایی که برف بود آب نبود، امام فرمود نرود جایی که یوبق دینه، با این که می‌خواست تیمم کند. اینجا اصلاً می‌خواهد نماز را ترک کند در مناطق قطب. خب جایی برود که یوبق دینه؟

این در صورتی که بتواند نرود. اما اگر مضطر است که برود یا مضطر است در مناطق قطب به دنیا آمده و بماند، تکلیف به اداء نماز ساقط می‌شود چون قادر نیست. قادر نیست بر اداء شرطش، شرطش وقت است. بیست و چهار ساعت که گذشت قضاء آن نماز بر عهده‌اش می‌آید. حالا بیست و چهار ساعت قضاء پنج تا نماز به عهده‌اش می‌آید. پس بیست و چهار ساعت اول کاری نکند حدوداً بعد شروع کند قضاء آن بیست و چهار ساعت اول را بخواند. می‌خواهد هم نخواند، می‌خواهد جمعش کند یک دفترچه یادداشت بگوید ما مثلاً شش ماه سفر سیاحتی به قول آقا طبق آیه فسیروا فی الارض رفتیم قطب شش ماه نمازمان قضاء شد آقای خوئی می‌گوید اگر مضطربید بروی، برو ولی باید نمازهای قضاء را بخوانی و لو در وقت موسع، ما اصرار نداریم همانجا نمازهای قضاء را بخوانی.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که فریضه فوت شده. مثل فاقد الطهورین می‌شود دیگه. ... باید صدق کند فات، صدق کند قضاء. ... چون قضاء محقق نمی‌شود، قضاء موضوعش فوت است. باید فوت محقق بشود، فوت فعلی بشود تا قضاء واجب بشود و بعد که قضاء واجب شد واجب موسع است.

این فرمایش آقای خوئی که ایشان فرموده و مما ذکرنا ظهر که نه تنها رفتن به قطب حرام است رفتن به کره ماه هم حرام است. چرا؟ برای این که کره ماه که پانزده روز پانزده روز شب دارد او که روز و شب نیست. قبله‌اش رو به زمین می‌خوانی اما او که روز و شب نیست. کره ماه رفتنش حرام شد. رفتن قطب هم حرام شد. آیه سیروا فی الارض هم دلیل نمی‌شود که هر کار خلاف شرعی مرتکب بشویم تمسکاً به آیه سیروا فی الارض.

گفت یک آقای غصب کرده بود خانه ارثی را از برادرش، می گفتند آخه چرا خانه ارثی برادری را تقسیم نمی کنی می گفت چون حدیث نبوی داریم من سعادة المرء سعة داره. این سیروا فی الارض هم مثل همین می ماند.

دو اشکال به آقای خوئی می شود.

اشکال اول: اشکالی است که در تعلیقه عروه بعضی از آقایان ذکر کردند. گفتند آقا! این که ما بگوییم حرام است آدم برود قطب این خلاف شریعه سمحه سهله است. این همه خدا امکانات در قطب شمال و جنوب گذاشته. این امکانات را برای کی گذاشته؟ شما می گوئید نروید قطب، هم خلاف شریعت سمحه سهله است هم خلاف این منابع طبیعی است که در قطب است که خدا برای استفاده مردم گذاشته. و لذا نه حرام است قطب برویم و نه حرام است در قطب بمانیم. هر بیست و چهار ساعت تنظیم می کنیم نماز را و طبق این بیست و چهار ساعت نماز می خوانیم.

این انصافا مطلب فنی نیست. آقا! اگر حرجی نیست کوچ کردن از قطب، این خلاف شریعت سمحه سهله است که شارع بگوید حق ندارید بروید قطب؟ اگر حرجی نیست افرادی که اهل قطب هستند بیاوند بروند اطراف که شب و روز دارد زندگی کنند چه اشکالی دارد شارع واجب کند به آنها این کار را؟ کجا خلاف شریعت سمحه سهله است؟ آخه منابع طبیعی دارد چه ربطی دارد به ما؟ اصلا خدا منابع طبیعی آنجا گذاشته برای این که ما نماز را ترک کنیم؟ برویم آنجا نمازمان ترک شود؟

و لذا این جواب اول درست نیست.

جواب دوم که ما می دهیم می گوییم ظاهر انصرافی ادله اوقات نماز جایی است که وقت باشد. اقم الصلاة لدلوك الشمس یعنی اذا كان في بلدك دلوك الشمس. اذا زالت الشمس وجبت الظهر و العصر یعنی اذا زالت الشمس اذا وجد زوال الشمس في بلدك. اصلا دلیل بر شرطیت وقت برای صحت نماز اطلاق ندارد نسبت به مناطق قطب. دلیل وجوب اطلاق دارد، الصلاة عماد دینکم ولی دلیل شرطیت اوقات صلات برای صحت آن، اطلاق ندارد. وقتی اطلاق نداشت چه لزومی دارد اهالی قطب نماز که ما اسمش را می گذاریم نماز صبح بین الطلوعین بخوانند؟ دلیل نداریم بر این شرطیت.

تأمل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۸۳

سه‌شنبه - ۹۵/۱۲/۲۴

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در قطب شمال و جنوب بود که شش ماه روز و شش ماه شب است.

مرحوم آقای خوئی فرمود چون نماز و روزه بر همه مکلفین واجب است و شرط صحت نماز رعایت وقت است و همین‌طور شرط صحت صوم، عقلاً حرام است انسان در قطب بماند که سبب تفویت نماز واجب یا روزه واجب می‌شود. و اگر مضطر بود به بقاء در قطبین، تکلیف به اداء ساقط می‌شود، قضاء واجب است؛ جمع کند کل این نمازهای قطبین را بعداً قضائش را بخواند.

ما اشکال کردیم. عرض کردیم این فرمایش مبتنی بر این است که دلیل شرطیت وقت در نماز اطلاق داشته باشد، شامل مناطقی که شب و روز ندارند هم بشود. در حالی که انصافاً یا مطمئنیم به انصراف خطاب اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل و قرآن الفجر به آن جایی غسق الليل داریم، دلوك الشمس داریم، قرآن الفجر داریم و یا لا اقل من شبهة الانصراف.

و لذا بعید نیست ما بگوییم که اطلاقی نداریم در دلیل شرطیت وقت در نماز. اصل تکلیف به نماز ثابت است، الصلاة عماد دینکم، اما ما برائت جاری می‌کنیم از شرطیت وقت در مناطق قطب. و لذا اشکالی ندارد انسان در هر بیست و چهار ساعت پنج نماز بخواند و این اداء است. و چون در روایت صحیح آمده که مثل نماز مثل شستشوی پنج بار در شبانه روز است در نه‌ری که باعث می‌شود که اوساخ انسان از بین برود، احتیاط این است که این پنج نماز را توزیع کند بر بیست و چهار ساعت نه این که پنج نماز را با هم بخواند و به دنبال کارش برود تا بیست و چهار ساعت دیگر. این خلاف احتیاط است.

[سؤال: ... جواب:] ما وقتی که واجب شد پنج نماز، خب در بیست و چهار ساعت پنج نماز واجب بوده دیگه. ... دیگه محتمل نیست که بگوییم در یک سال پنج نماز. این خلاف الصلاة عماد دینکم است، این از

این انصراف دارد. ظاهرش این است که همان نماز پنجگانه در بیست و چهار ساعت بر همه واجب است. وقتی دلیل بر شرطیت وقت هم نداشتیم ما می‌گوییم جایز است انسان در مناطق قطب بماند و در بیست و چهار ساعت پنج نماز بخواند.

بله، نسبت به روزه، خب دیگه خب روزه دیگه قوامش به امساک فی نهار شهر رمضان است.

[سؤال: ... جواب:] ما قائل شدیم چون دلیل بر شرطیت وقت در مناطق قطب نداریم، انصراف دارد ادله شرطیت وقت برای صحت نماز به جایی که وقت موجود باشد در بلد مکلف و لذا دلیلی بر منع سفر به مناطق قطب یا دلیلی بر وجوب هجرت از مناطق قطب ما نداریم نسبت به نماز.

[سؤال: ... جواب:] عرض کردم الصلاة عماد دینکم ظاهرش این است. و ان الصلاة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا ای مفروضا، این ظاهرش این است.

راجع به روزه خب شبهه قوی‌تر است. چون مبدأ وجوب روزه دخول شهر رمضان است، من شهد منکم الشهر فلیصمه و طلوع فجر قید واجب است و لذا این هم که نمی‌شود بگوییم که در روزه قید واجب هم منصرف است به جایی که نهار باشد. اصلا صوم قوام عرفیش به امساک فی النهار است. و لذا مقتضای قاعده گفته می‌شود این است که در ماه رمضان اگر می‌توانند کوچ کنند، بیایند مسافرت، مثل بعضی از مؤمنین که اهل عراق بودند رفتند ساکن آن مناطق نزدیک قطب شدند حالا یا بالای سوئد یا پایین سوئد، این‌ها ماه رمضان را می‌آیند مشهد قصد اقامه می‌کنند و روزه می‌گیرند.

ولی هم آقای سیستانی هم امام فرمودند نه، واجب نیست انسان ماه رمضان را روزه بگیرد به این نحو که سفر بکند از قطب به مناطقی که شب و روز دارد تا بتواند روزه بگیرد. نه. آقای سیستانی که گفتند خب بعدا قضائیش را بگیرد. امام مطرح کردند که نه، اداء واجب است نه قضاء واجب است. آن نماز بله، در کل سال پنج نماز واجب بود، روزه واجب نیست لا ادا تا لا قضا.

آقای سیستانی و امام که می‌گویند لازم نیست در ماه رمضان انسان کوچ کند از مناطق قطب به جاهای دیگر تا بتواند روزه بگیرد، لابد وجهش این است که گفته می‌شود آقا! ما در آن شهری که هستیم نمی‌توانیم روزه بگیریم، من شهد منکم الشهر فلیصمه یعنی من اهل هلال شهر رمضان فی بلده فلیصمه، ما در شهری

که هستیم نمی‌توانیم روزه بگیریم، این که واجب باشد برویم جای دیگر تا بتوانیم روزه بگیریم این دلیل ندارد. مثلاً شخصی که در یک منطقه گرمسیر زندگی می‌کند گرمای تابستانش شصت درجه است، خب این نمی‌تواند روزه بگیرد. بگوییم اگر به حرج نمی‌افتی واجب است بروی آن مناطق سردسیر یک ویلا بگیری یک ماه رمضان آنجا روزه بگیری، یا بگیری سفری که موجب قصر است، دلیل ندارد. من شهد منکم الشهر فلیصمه. این که آقا در این روستای گرمسیر خودش نمی‌تواند روزه بگیرد، خب اضر به الصوم، روزه برای او ضرر دارد روزه‌اش را می‌خورد. دیگه بنا نیست که اگر حرج نبود فکر بکند که من می‌توانم بروم مناطق سردسیر آنجا روزه بگیرم یا بروم سفر، روزه‌ام را بخورم.

یا این بیان است که منشأ می‌شود بگویند چه لزومی دارد اهالی قطب که نمی‌توانند روزه بگیرند بروند جای دیگر یا سفر شرعی بکنند روزه‌شان را بخورند یا قصد اقامه بکنند روزه‌شان را بگیرند. یا ممکن است کسی بگوید که ظاهر کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط السود من الفجر این است که شرط متاخر است. درست است وجوب صوم از شب می‌آید اما مشروط است به شرط متاخر که بعداً طلوع فجر باشد. وقتی طلوع فجر نبود در قطب در ماه رمضان، شرط متاخر محقق نیست.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که تفسیر شده است کتب علیکم الصیام به شهر رمضان، ایما معدودات. تفسیر شده است وجوب صوم به وجوب صوم شهر رمضان و وجوب صوم شهر رمضان مشروط به شرط متاخر طلوع الفجر است. خب شرط متاخر اگر حاصل نشود در مناطق قطب پس وجوب از ابتداء ماه رمضان نمی‌آید. این هم بیان دوم است.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که وجوب صوم از ابتداء هلال می‌آید مشروطاً به شرط متاخر که بعداً طلوع فجر بشود، اهالی قطب می‌گویند بعداً طلوع فجر در ماه رمضان نمی‌شود. ... هلال چرا، حداقل برخی از ماه‌های رمضان قابل رؤیت است در قطب. وانگهی دیگه معنا ندارد که بگوییم این‌ها ماه رمضان ندارند. بالاخره خداوند سال را دوازده ماه قرار داده. ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً فی کتاب الله منها اربعة حرم. این که نمی‌شود بگوییم ماه ندارند. منتها فوقش بگویند چون آنجا هلال را نمی‌بینند اکتفاء کنند به هلالی که در اطراف دیده می‌شوند. و الا عرفا هم ماه رمضان دارند شب قدر دارند، حالا بحث شب و روز

نیست بالاخره ماه رمضان دارند. آخه این چه ماهی. پس شما بگویید نه ماه دارند نه برج دارند. خب ماه دارند دیگه. چه لزومی دارد بگویید حتما باید در افق آنها دیده بشود؟ حداقل هلال در اطراف دیده بشود کافی است اگر نگوییم که برای کل زمین رؤیت هلال در یک شهر کافی است که نظر برخی است با تفصیلی که در جای خودش آمده.

این بیان مشترک بین امام و آقای سیستانی که بگوییم اداء واجب نیست. امام فرمودند قضاء هم واجب نیست. وجهش هم لابد این است که وقتی اداء واجب نبود فوت الصوم صدق نمی کند که قضاء واجب بشود. ولی آقای سیستانی می گویند قضاء دیگه واجب است. چرا؟ برای این که از ادله استفاده کردیم تعدد مطلوب را یکی صوم شهر رمضان یکی صوم ثلاثین یوما فی السنه. از کجا؟ قرآن می گوید و لتكملوا العده. اگر مریض بودی مسافر بودی فعدّه من ایام اخر یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم العسر و لتكملوا العده. یعنی واجب است صوم شهر فی السنه. یا آیه کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم می فهماند که طبیعی صوم در یک ماه واجب و صوم شهر رمضان هم واجب از باب تعدد مطلوب.

[سؤال: ... جواب:] ظاهر و لتكملوا العده این است که هدف نهایی، واجب نهایی اکمال عده است یعنی صوم شهر کامل است. و حالا ماه رمضان مشکل دارید ماه دیگر روزه بگیرید.

و لذا فرمایش آقای سیستانی به نظر اقرب می آید. بلکه از نظر فنی ممکن است کسی جواب بدهد از آن دو وجه که می گفت اداء واجب نیست.

وجه اول این بود که گفته می شد که در مکان خودش نمی تواند روزه بگیرد، دلیل بر وجوب سفر به مکانی که بتواند روزه بگیرد نداریم. اطلاق دلیل همین را اقتضاء می کند. آقایی که در شهر خودت دچار گرمای شدید شدید نمی توانید روزه بگیرید یک وقت مریض هستید، المریض لایصح منه الصوم، یک وقت روزه بر تو حرجی است، روزه حرجی است در این شهر اما روزه بر تو حرجی نیست در شهر سردسیر، فامیلت هم که آنجا هست یا بحمدالله مکنت برو یک ماه یک جایی را اجاره کن روزه ات را بگیر، ییلاق و قشلاق بکن. اطلاق دلیل می گوید واجب است. بله می توانی خودت را داخل در عنوان مسافر بکنی، بکن. اما اگر خودت را داخل در عنوان مسافر نمی کنی می توانی با اقامه در یک شهر دیگر مثلا کثیر السفر هستی که هر کجا بروی سفرت

فرائض ۸۶۹

موجب قصر نیست مثلا یا نمی‌خواهی قصد سفر شرعی که موجب قصر و افطار است انجام بدهی خب چرا گیر کردی در این شهر گرمسیر؟ برو در جای دیگر روزه ات را بگیر اگر به حرج نمی‌افتی.

[سؤال: ... جواب:] نحن ابناء الدلیل. اتفاقا نماز می‌گویند هر روز هست، ندیدید این بی نمازها نماز نمی‌خواند روزه‌اش را نمی‌گیرد، یک ماه در سال را اهمیت می‌دهد. مقتضای دلیل اگر این بود چه اشکالی دارد؟ دلیلی بر اشتراط وقت در نماز نداشته باشیم ولی در صوم، خب صوم در شب که اصلا خلاف ارتکاز متشرعی است، آخه این که صوم اصلا فی نهار شهر رمضان است من طلوع الفجر الی غروب اللیل است. در مناطق قطب که غروب اللیل و طلوع الفجر و نداریم، خب اطلاق دلیل باید برود در جای دیگر روزه بگیرد. ... من شهد منکم الصوم فلیصمه. شهد منکم الشهر ای دخل علیکم شهر رمضان فلیصمه ما لم یکن مریضا او مسافرا. ... حدوث موضوع دخول شهر رمضان است. منتها در کاشان چون گرم است می‌گویند حرجی است روزه بگیرم خب بیاید قم منزل فامیل‌هایش، امکانات شاید بیشتر باشد یک ماه روزه بگیرد، پذیرایی هم شاید از او بکنند، اصلا به حرج نمی‌افتد. خب چرا اطلاق نداشته باشد من شهد منکم الشهر فلیصمه؟ حالا دوست دارد برود سفر قصد اقامه نکند اگر کثیر السفر نیست ولی این که بماند در شهر گرمسیر با این که مسافر شرعی نیست روزه‌اش را بخورد، یک وقت مریض است، اشکال ندارد شیخ کبیر است اشکال ندارد اما فقط به صرف حرج خب شما که طبیعی صوم بر شما حرجی نیست. چه فرق می‌کند با این که یک آقای می‌گوید دو تا خانه دارد در این شهر، یک خانه‌اش امکانات ندارد یک خانه‌اش امکانات دارد، خب این خانه‌ای که امکانات ندارد می‌مانی که حرجی باشد برایت صوم، برو در آن خانه‌ای که کولر گازی هست، صبح تا شب روشن بکن خنک بشوی روزه ات را بگیری.

[سؤال: ... جواب:] کسی که بخاطر غیر ضرورت سفر می‌رود نعم الشیء الفرار من الحرام الی الحلال،

خودش را عنوان مسافر کرده. اما کسی که داخل در عنوان مسافر نمی‌کند خب چرا روزه نمی‌گیرد؟

اما وجه دوم که شرط متاخر بود که گفته می‌شد ایجاد شرط متاخر لازم نیست او خالی از وجه نیست. نه از باب برهان عقلی. برهان عقلی نمی‌خواهیم ادعا کنیم. چرا؟ چون برهان عقلی اقتضاء نمی‌کند در جایی که می‌توانی از قطب بیایی ایران یا اصلا بیایی یک کم پایین‌تر از قطب طلوع فجر را درک کنی باز هم بگوییم

طلوع فجر شرط متاخر است، نه، چرا قید واجب نباشد؟ امکان تحصیلش هست. امکان تحصیلش هست چرا شرط متاخر وجوب باشد؟ شرط متاخر وجوب در جایی است که امکان تحصیل ندارد. مثل این که برای طلوع فجر امکان تحصیل ندارد باید خودش بشود. اما از قطب بیاید جای دیگر که طلوع فجر دارد این امکان تحصیل دارد طلوع فجر برای او. چرا برای او شرط متاخر باشد برای وجوب؟ نخیر قید واجب باشد. پس مشکل عقلی نداریم. ولی شبهه انصراف اینجا هم هست. شبهه انصراف این که کلا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابيض یعنی انصراف دارد به جایی که این آقا در جایی است که خیط ابیض دارد، لیل دارد اتموا الصیام الی اللیل. همانی بیانی که در نماز بود اینجا هم می شود از باب انصراف عرفی بگوییم. و لذا روزه ادائش واجب نیست ولی قضائش به قول آقای سیستانی واجب است و لو امام قضائش را هم واجب ندانستند. این محصل عرض ما در حکم نماز و روزه در قطبین.

[سؤال: ... جواب:] کلا و اشربوا راجع به حکم وضعی است دیگه. یعنی تا طلوع فجر امساک واجب نیست، بعد از طلوع فجر امساک تا شب واجب است به عنوان حکم وضعی. خب این منصرف است به جایی که طلوع فجری هست، دخول لیلی هست.

مسئله دوم که از مسائل مستحدثه اوقات الصلاة است، هم در تحریر آخر جلد دوم مسائل مستحدثه هم در منهج الصالحین جلد اول، این مسائل را سریع بگوییم.

فرع دوم: بعد از اتیان به نماز، با هواپیما مسافرت کند به جایی که هنوز اذان نگفتند

مسئله دوم این است: نماز صبح را خواندی در قم، سوار هواپیمایی شدی که به سمت فرض کنید استامبول می رفت، چنان سریع رفتی استامبول که آنجا هنوز طلوع فجر نشده. امکانش هست ها! حداقل با هواپیمای سریع السریع امکانش هست. رفتی آنجا استامبول دیدی تازه آنجا مؤذن ترک دارد در مأذنه اذان می گوید، باید یک نماز صبح دیگر بخوانی یا نه؟

امام و آقای سیستانی فرمودند ظاهر این است که نه واجب نیست نماز صبح دیگر بخوانی. یک نماز صبح خواندی دیگه با طلوع فجر در قم.

آقای خوئی و استاد قدس سرهما فرمودند احتیاط واجب این است که یک نماز صبح دیگه بخوانی.

فرائض ۸۷۱

چرا احتیاط واجب کردند که یک نماز صبح بخوانی؟ ظاهراً وجهش اطلاق اقم الصلاة لدلوك الشمس و قرآن الفجر است دیگه. اذا دخل الوقت فصل، حالا دخل الوقت دوبار دخول وقت شده.

ولی انصاف این است که این انصراف دارد از این فرض‌ها که غیر متعارف هم هست. انصراف دارد از ایجاب دو نماز صبح در یک روز. مخصوصاً در صحیح هاشم بن سالم هم داریم که انما کلفهم فی الیوم و اللیلة خمس صلوات و هم یطیقون اکثر من ذلک. خدا پنج تا نماز در شبانه روز واجب کرده نه بیشتر با این که می‌توانستند بیشتر بخوانند.

ممکن است شما بگویید چرا در روزه غیر از این را گفتید؟ در روزه ظاهراً امام هم غیر از این را می‌گوید. چطور؟ روزه چیه مسئله‌اش؟

شما فرض کنید در بیروت که حدوداً یک ساعت و نیم بلکه اگر با افق مشهد حساب کنید دو ساعت تاخیر دارد غروب آفتاب و در این یک دو ساعت خیلی از حوادث ممکن است پیش بیاید، یعنی هلال شوال را در شب جمعه در بیروت دیدید، خب همه عید فطر را به هم تبریک گفتند، ناگهان به شما گفتند هواپیمای بیروت مشهد بلیط ارزان دارد، شما هم که دنبال جنس ارزان بودید، سریع رفتید بلیط تهیه کردید به سمت مشهد یا حالا تهران، رسیدید اینجا گفتند آقا! هر چی تلاش کردیم هلال ماه شوال را نتوانستیم پیدا کنیم، خب آقا! شما می‌گویید من سی روز روزه گرفتم در بیروت، سی پر بود آن سال ماه رمضان، سی روز روزه گرفتم، خب با این فردا که می‌شود سی و یک روزه بگیرم، گفتند باشد دیگه باید روزه بگیری، می‌شود ماه رمضان باشد و تو روزه بخوری؟

خب لقائل ان يقول چه فرق می‌کند؟ شما اینجا می‌گویید نه، باید فردا روزه بگیری، خب ماه هم از سی روز بیشتر نمی‌شود.

[سؤال: ... جواب:] ماه که سی و یک روزه نمی‌شود. شما دارید به من واجب کردی سی و یک روز روزه بگیرم.

می‌گوییم اشکال ندارد. قابل جمع است این دو تا مسئله. خب ما در مورد ماه رمضان دلیل داریم من شهد منکم الشهر فلیصمه، آن دلیلی که می‌گوید ماه رمضان یا هر ماهی سی روز بیشتر نمی‌شود ذات ماه را می‌گوید، نظر ندارد به انتقال مکلف از یک شهر به یک شهر دیگر.

[سؤال: ... جواب:] حالا او مریض بود مسافر بود گفتند و لتكملوا العدة. عده چقدر است؟ عده این آقای که انتقل من بیروت الی مشهد سی و یک روز است. ... بله، این آقای مریض اگر مریض نبود که بلند نمی‌شد این جوری بیاید مشهد دردرس برای خودش و دیگران درست کند، بله مریض بود، سی روز آنجا روزه‌اش را خورد یک روز هم در مشهد روزه‌اش را می‌خورد، سی و یک روز، و لتكملوا العدة، بله، عددی که بر این واجب بود روزه بگیرد سی و یک روز بود. این که ماه بیشتر از سی روز نمی‌شود به لحاظ ماه فی حد نفسه است نه به لحاظ انتقال مکلف از بلدی به بلد آخر. این بر خلاف بحث طلوع فجر است. خب آنجا اذا طلع الفجر فصل صلاة الفجر خب کلام در این است که اطلاقش آن فرد ثانی از طلوع فجر در استامبول را شامل نمی‌شود.

و جالب این است که این به آن در که گاهی بر عکس می‌شود. ماه رمضان بیست و نه روز است این هم در مشهد بود، شب بیست و نهم، بیست و هشت روزه گرفته، شب بیست و نهم که بناء است فردا را مشهد روزه بگیرند، اعلام هم کردند فردا بیست و نهم ماه است، یک وقت زنگ زنید به دفاتر مراجع و بزرگان که ماه دیده شده یا نه، این هم گفت من هم بدم چه کار کنم، سوار هواپیمای مشهد بیروت شد، آمد بیروت، در بیروت گفتند هلال را ما خودمان دیدیم در بیروت چون با دو ساعت تاخیر قبل رؤیت می‌شود، امکان رؤیتش هست. این بیست و هشت روزه گرفته عیب نداره. عده این بیست و هشت روز است. حالا احتیاط می‌کنند که یک روز قضاء کن چون ممکن است لتكملوا العدة معنایش این باشد که دیگه حداقل ماه را روزه گرفته باشی، حداقل ماه که بیست و هشت روز نیست، این هم احتیاط است، در حد احتیاط خوب است. ولی بهر حال قیاس روزه به نماز نکنید. انصافاً نماز همانی است که آقای سیستانی و امام دارند: الاظهر عدم وجوب تکرار صلاة الصبح. خب اذا طلع الفجر فصل الصبح این انصراف دارد از آن طلوع فجر دوم در استامبول.

[سؤال: ... جواب:] می‌تواند بخورد ولی حالا این یک مسئله جدیدی است باشد بعد.

فرع سوم: وجوب مسافرت با هواپیما به جایی که هنوز اذان نگفتند، برای کسی که نمازش قضاء

شده

مسئله سوم: اگر نماز صبحش را در قم نخواند، آفتاب بزند، هواپیما می گوید که سریع می برمت استامبول هنوز آفتاب نزده، مجانی، رسید آنجا یک پنج دقیقه ای مانده به طلوع آفتاب، امام فرمودند واجب است نماز صبح را ادائا بخوانی.

یکی می گوید آقا! طبق این مبنا که می گوید اداء، حالا پس من واجب بود سوار این هواپیما بشوم بیایم اینجا؟ امام می فرمایند بله، واجب بود. اگر به حرج نمی افتی هر کس آفتاب بزند از خواب بیدار بشود، امکانش را داشته باشد که سوار هواپیما بشود برود استامبول قبل از طلوع آفتاب واجب است این کار را بکند تا نماز صبحش فوت نشود. ضرر می کند؟ بکند، لاضرر نفی حکم ضرری نمی کند. کنار فرودگاه مهرآباد آنجاها از خواب بیدار شدی، دیدی آفتاب زده، او هم می گوید مسافری استامبول سوار هواپیما بشوند! برو سریع سوار بشود برس به استامبول نماز صبحت را بخوان، فوقش دو میلیون ضرر می کنی، بکن. مگر به حرج بیفتی، به حرج بیفتی لاجرم تکلیف را بر می دارد اما ضرر امام می فرماید رافع تکالیف نیست، ضرر مالی است دیگه. مگر این که گفت پول که نیست جان است. آن معنایش این است که به حرج می افتد. خب اگر به حرج می افتد یک بحث دیگری است.

آقای سیستمی می گویند نه؛ احتیاط واجب این است که آنجا نمازش را بخواند و نیت ما فی الذمه بکند. چون معلوم نیست اداء باشد.

می دانید معنای فرمایش آقای سیستمی چیه؟ حالا این نماز صبح بود، اگر نماز ظهر و عصر بود، نماز ظهر و عصرش غروب آفتاب شد، سریع می تواند سوار هواپیما بشود برود استامبول که هنوز آفتاب غروب نکرده، امام می گویند شما مسافری، در استامبول مسافر شرعی هستی، نماز دو رکعتی بخوان اداء است دیگه، آقای سیستمی که می گویند اعم از اداء و قضاء، باید احتیاط بکند؛ هم نماز ظهر و عصر دو رکعتی بخواند چون شاید اداء باشد و هم نماز ظهر و عصر چهار رکعتی بخواند البته آن را هم بعدا بخواند چون شاید قضاء باشد.

خب انصافاً من فکر می‌کنم فرمایش امام درست است. چرا؟ برای این که فائتة فريضة صدق نمی‌کند. بابا! حدیث رد الشمس همین است دیگه. پیغمبر رد کرد شمس را، نماز حضرت علی اداء بود دیگه. نیت ما فی الذمّة کرد حضرت علی؟! خب خورشید غروب کرده بود، حضرت صلی الله علیه و آله، رد الشمس کرد برای این که حضرت علی نماز اداء بخواند. و لذا حق با امام است در این مسئله

[سؤال: ... جواب:] حرج نوعی را ما قبول نداریم؛ تابع حرج شخصی هستیم.

فرع چهارم: مسافرت با هواپیمایی که سرعتش مساوی با حرکت زمین است

مسئله چهارم: می‌گویند اگر یک هواپیمایی سوار بشوید، از شرق به غرب بروید، اینقدر این هواپیما حرکتش تند است که مساوی است با حرکت زمین، این نتیجه‌اش چیه؟ نتیجه‌اش این است: اگر هنگام طلوع آفتاب سوار هواپیما بشوی، هر چی می‌روی احساس می‌کنی هنگام طلوع آفتاب است. می‌گوید چرا این خورشید بالا نمی‌آید؟! همین جور ایستاده. می‌گویند نه، خورشید نایستاده تو داری هی از شرق به غرب می‌روی مساوی حرکت زمین؛ احساس نمی‌کنی.

امام و آقای خوئی فرمودند اولاً به شما بگوییم این سفر حرام شرعی است. امام هم اینجا طرفداری می‌کند از این نظر. می‌گوید ما در آن قطب گفتیم حلال است چون گفتیم سَنَه یک روزه و شبی داشت، شش ماه روز شش ماه شب، اینجا که نمی‌توانیم این را بگوییم، اینجا معنا ندارد، اینجا در بلدای داری شما می‌گردی که شب و روز دارد، شما داری تفویض می‌کنی نماز واجب را.

خب انصافاً هم حرف خوبی است دیگه. اینجا بلدی است که لیل و نهار است. برای چه این جور سفر می‌روی. شما داری روی بلدای حرکت می‌کنی که شب و روز دارد.

[سؤال: ... جواب:] الصلاة عماد دینکم، نماز واجب است. موضوع این است که در بلدی باشی که لیل و نهار دارد، در بلدی هستی که لیل و نهار دارد. و لذا واجب است از این سفرها اجتناب کنید.

[سؤال: ... جواب:] چرا بایستد؟ ... سوار هواپیما شده، پر مخزن بنزین، اصلاً سوخت‌گیری در هوا می‌کند، هیچ توقف ندارد، حداقل بیست و چهار ساعت یکسره می‌رود. خب این واجب است پنج تا نماز بخواند، نماز هم که مشروط به وقت است، نماز صبح باید بین الطلوعین باشد، نماز ظهر و عصر باید بین الزوال و الغروب

فرائض ۸۷۵

باشد. دارد تفویت می کند نماز واجب را. قیاس نکنید این را با بلاد قطب. آقای خوئی که می گفت آنجا را همین را می گوییم. ولی امام که آنجا اجازه می دهد چون می گفت آنجا شش ماه شب است شش ماه روز است. یا ما می گفتیم انصراف دارد ادله اوقات از آنجا. اما اینجا چه انصرافی دارد. ما در شهرهایی هستیم که شب و روز دارد. باید مراعات بکنیم و شب و روز را در نظر بگیریم نماز بخوانیم.

امام فرمودند البته اگر کسی قائل به جواز همچون سفری بشود نظر ما این است که نماز بر او واجب نیست لا ادائاً و لا قضاءً. اگر قائل به جواز همچون سفری بشویم نه اداء نماز واجب است نه قضاء نماز.

که به نظر ما این فرمایش وجهی ندارد. چرا؟ برای این که فرض کنید من مضطربم یا به زور سوار این هواپیما کردند ما را که نمازهای مان فوت بشود، خب من فاتته فریضة فلیقضها. چرا اطلاق نداشته باشد؟ و لذا این مسئله هم روشن شد.

یک مسئله مانده دیگه گذشت برای بعد از ایام تعطیلات می گوییم. و آن این ایستگاههای فضایی، هر شبانه روز ما هیجده بار می گویند دور زمین می چرخد. یعنی هیجده بار اوقات نماز دارد. چه کار کنند این بیچاره ها. این آدم های متدینی که رفتند آنجا، نماز شب شان ترک نمی شد حالا به آنها بگویند چه کار کنند. آیا پنج تا نماز در کل این بیست و چهار ساعت بخوانند کافی است و چه جوری بخوانند؟ این مسئله ای است که ان شاء الله دیگه بعد از تعطیلات، روز یکشنبه ششم فروردین سال آینده ان شاء الله دنبال می کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.

فردا بحث محرمات هست.

فرع پنجم: مسافرت با سفینه های فضایی که سرعت شان بیشتر از سرعت زمین است

جلسه ۸۴

یکشنبه - ۹۶/۰۱/۰۶

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

آخرین مسئله‌ای که از مسائل مستحدثه اوقات الصلاه مانده این است که اگر شخصی در این سفینه‌های فضایی قرار بگیرد، دور زمین حرکت می‌کند با سرعت زیاد به نحوی که چه بسا در بیست و چهار ساعت، دو تا روز و دو تا شب دارد و گاهی هم بیشتر، حتی هفت روز و هفت شب هم گفته شده، بحث در این است که وظیفه این شخص چیست؟ آیا برای هر طلوع فجر یک نماز صبح دارد و برای هر زوال شمسی نماز ظهر و عصر دارد و هر غروب شمسی نماز مغرب و عشاء دارد که عملاً در بیست و چهار ساعت حداقل اگر دو برابر سرعت این سفینه فضایی باشد نسبت به حرکت زمین، ده تا نماز بر او واجب می‌شود.

اختلاف هست. امام قدس سره فرمودند در بیست و چهار ساعت ما بیش از پنج نماز نداریم. و لذا این مکلف در یکی از این طلوع فجرها باید نماز بخواند؛ در همه این‌ها لازم نیست نماز بخواند و در یکی از این زوال شمس‌ها باید نماز ظهر و عصر بخواند و در یکی از این غروب شمس‌ها باید نماز مغرب و عشاء بخواند. و حتی بعید نیست بگوییم می‌تواند در طلوع فجر اول نماز صبح بخواند، صبر کند زوال شمس که بشود نماز ظهر بخواند، نماز عصر هم بخواند. یعنی اولین نماز یومی‌اش شده نماز ظهر، غروب آفتاب هم شده نماز عصرش را نخوانده، بعد حالا که غروب آفتاب شده، نماز مغربش را می‌خواند، می‌گذارد طلوع فجر بعدی که شد نماز صبحش را می‌خواند، زوال شمس بعدی که شد نماز عصرش را می‌خواند، غروب شمس بعدی که شد نماز عشاءش را می‌خواند. فیتشاک الظهران و العشاءان.

ایشان فرمودند البته حالا احتیاط این است که آدم این‌جور نکند و ترتیب را مراعات کند؛ نماز ظهرش را بعد از نماز صبح بخواند و موقعی که نماز ظهر را می‌خواند نماز عصر را هم همان موقع بخواند. این نظر امام.

آقای خوئی قدس سره یک تفصیلی دادند در اینجا که وجهش معلوم نیست. فرمودند اگر حرکت این سفینه فضایی دو برابر زمین باشد که عملاً بیست و چهار ساعت می‌شود دو روز و دو شب، اظهر این است که واجب است ده تا نماز بخواند، برای این دو طلوع فجر دو تا نماز صبح بخواند و برای این دو زوال شمس هر کدام نماز ظهر و عصر واجب می‌شود و همین‌طور برای دو غروب شمس هر کدام مستقلاً نماز مغرب و عشاء واجب می‌شود. و اما اگر این سفینه فضایی آنقدر حرکتش شدید است که هر سه ساعت مثلاً یک بار دو

فرائض ۸۷۷

زمین می‌چرخد، یعنی عملاً هر سه ساعت یک شبانه روز می‌شود، اثبات وجوب نماز بر او به این نحو که هر سه ساعت پنج نماز بر او واجب بشود مشکل است جدا و احتیاط این است که هر بیست و چهار ساعت پنج نماز بخواند.

تعبیر ایشان است، می‌گویند و لکن لو دارت حول الارض بسرعة فائقة بحيث تتم كل دورة في ثلاث ساعات او اقل فعندئذ اثبات وجوب الصلاة عليه عند كل فجر و زوال و غروب بدلیل مشکل جدا فالاحوط الاتيان بها في كل اربع و عشرين ساعة.

این تعبیر، فنی نیست. اول شما می‌گویید که اثبات وجوب نماز در این مورد که هر سه ساعت یک دور این سفینه فضایی دور زمین می‌چرخد که ظاهراً سفینه‌های فضایی الان حدوداً در بیست و چهار ساعت هفت بار دور زمین می‌چرخد، ایشان می‌فرمایند اثبات وجوب نماز مشکل است که هر طلوع فجر یک نماز صبح، هر زوالی یک نماز ظهر و عصر، هر غروب آفتابی یک نماز مغرب و عشاء. ایشان اول می‌فرماید اثبات وجوب نماز به این نحو مشکل است جدا فالاحوط الاتيان بها في كل اربع و عشرين ساعة خب این که احتیاط نیست. یعنی ایشان اصل وجوب پنج نماز را در بیست و چهار این را هم می‌گویند احتیاط؟ یعنی مراعات احتیاط به این نحو است که هر بیست و چهار ساعت پنج نماز بخوانیم یا این قدر متیقن است؟ این که احتیاط نیست.

اگر شما می‌فرمایید که اصلاً ادله طلوع و غروب شامل این نمی‌شود، اگر این را می‌فرمودید خب اصلاً سفر به این نحو باید بگویید حرام است. شما نفرمودید این سفر حرام است، در اینجا نفرمودید و وجهی هم ندارد. خب طلوع فجر دارد این آقا. چه فرق است بین دوبار یعنی هر بیست و چهار ساعت دوبار روز داشته باشد دو تا شب برای این سفینه فضایی یا هفت بار روز داشته باشد، هفت بار شب؟ چه فرق می‌کند؟ اگر طلوع فجر انصراف دارد از این موارد، خب فرقی بین دو تا و هفت تا نیست. اگر انصراف ندارد، خب چرا می‌فرمایید که احوط در جایی که هفت بار دور زمین در بیست و چهار ساعت می‌چرخد این سفینه فضایی این است که پنج تا نماز بخوانیم؟ این که احوط نیست.

آقای سیستانی هم نظیر این را دارند. ایشان دارند: اذا كانت الدورة تتم في كل اثنا عشر ساعة، آقای خوئی گفت فالظاهر، اظهر این است که اگر بیست و چهار ساعت دو تا روز دارد این سفینه فضایی دو تا شب، اظهر این است که برای هر دو تا نماز صبح بخواند، برای هر زوال شمس، دو تا زوال شمس دارد دو تا نماز ظهر و عصر بخواند، دو تا غروب آفتاب دارد دو تا نماز مغرب و عشاء را بخواند، آقای سیستانی الاظهر را تبدیل کرده به الاحوط، الاحوط وجوب الصلاة عليه عند كل فجر و زوال و غروب. ولی ادامه اش را مثل آقای خوئی بیان کرده با این توضیح که می گوید و لكن لو دارت حول الارض بسرعة فائقة بحيث تتم كل دورة في ثلاث ساعات مثلا او اقل فالظاهر عدم وجوب الصلاة عليه عند كل فجر و زول و غروب و الاحوط حينئذ الاتيان بها في كل اربع و عشرين ساعة بنية القرية المطلقة مراعي وقوع صلاة الصبح بين الطلوعين و صلاة الظهرين بين زوال و غروب بعدها و العشائين بين غروب و نصف ليل بعد ذلك.

مرحوم استاد هم شبیه آقای خوئی بیان کردند.

به نظر ما حق با امام است. چرا؟ برای این که ادله ای که می گوید که اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل و قرآن الفجر، که اذا طلع الفجر صل صلاة الصبح، انصراف دارد به همین طلوع فجرهای عادی نه طلوع فجرهای سفینه فضایی. اذا زالت الشمس وجب الظهر و العصر، اذا غربت الشمس وجوب المغرب و العشاء انصراف دارد به همین زوال شمس عادی، غروب شمس عادی. و لذا اصلا ما دلیل نداریم بر این که این شخص در سفینه فضایی باید برای هر طلوع فجر نماز بخواند، برای هر زوال شمس نماز ظهر و عصر بخواند، برای هر غروب شمس نماز مغرب و عشاء بخواند. حتی دوبارش هم، حتی اگر این سفینه فضایی هر دوازده ساعت یک بار دور زمین بچرخد که عملا بیست و چهار بشود دو روز و دو شب، ما دلیل نداریم که باید این آقا ده بار نماز بخواند. به چه دلیل؟

نمی خواهیم بگوییم، خوب دقت کنید! نمی خواهیم بگوییم این که در صحیح هاشم آمده است: انما كلفهم في اليوم و الليلة خمس صلوات، خداوند واجب کرده است در روز و شب پنج نماز را، نمی خواهیم بگوییم این روایت دلیل ما است بر این که در هر روز و شبی بیش از پنج نماز واجب نیست، نه، ما به این استدلال نمی کنیم. چون اولاً لقائل ان يقول این آقا در سفینه فضایی دو روز داشت در این بیست و چهار و دو شب،

صدق می‌کند کلفهم فی الیوم و اللیلۃ خمس صلوات، هر دوازده ساعت یک شبانه روز است برای این آقا. پس از این روایت نمی‌شود استفاده کرد هر بیست و چهار ساعت پنج نماز بخواند، این آقا در سفینه فضایی هر دوازده ساعت یک یوم دارد و یک لیلۃ. پس از این روایت نمی‌شود چیزی استفاده کرد.

هذا اولاً و ثانیاً: این روایت در مقام بیان حکم شرعی نیست. در مقام بیان این است که خدا حداکثر توان مردم را به آنها تکلیف نکرده. کلفهم فی الیوم و اللیلۃ خمس صلوات و هم یطیقون اکثر من ذلک کلفهم بالحج مره واحده و هم یطیقون اکثر من ذلک. روایت می‌گوید خدا تسامح کرده در تکالیف، حداکثر توان مردم را به آنها تکلیف نکرده، مردم می‌توانستند بیش از پنج نماز بخوانند ولی همان پنج نماز را از مردم خواست. ظهور ندارد در تشریع. در مقام بیان یک حیث دیگری است.

شبهه آنچه که در بحث تلقیح مصنوعی مطرح است که اگر تخمک را از یک زنی بگیرند و داخل رحم زن دیگری پرورش بدهند و بچه بدنیا بیاید، آن زنی که این بچه را زاییده تخمک ندارد، فرض کنید، بحث این است که مادرش کیه؟ پدرش خب معلوم است، همان صاحب اسپرم است، صاحب نطفه است. هر کی هست. حالا این کار حلال است یا حرام، بحث دیگری است، اما شرعاً و عرفاً پدرش صاحب نطفه است. خلافاً للسیّد الحکیم قدس سره که می‌فرمود این آقا بی‌پدر است. نه، در عرف عقلاء پدرش را همان صاحب نطفه می‌دانند. مؤیدش هم همان روایتی است که زنی با شوهرش همبستر شد بعد رفت با یک دختری مساحقه کرد، این زن با دختری مساحقه کرد، نطفه شوهرش را منتقل کرد به آن دختر و دختر حامله شد، روایت می‌گوید که پدر این نوزاد آن آقای است که صاحب نطفه است. اما بحث در این است که مادرش کیه؟ مادرش در این مثال مانحن فیه بحث است صاحبۃ البویضۃ است؟ صاحب تخمک است یا صاحبۃ الرحم هست؟ اختلاف است: مرحوم آقای خوئی و استاد فرمودند مادرش همین صاحبۃ الرحم است. چون قرآن می‌گوید ان امهاتهم اللائی ولدنهم. مادران‌شان آن‌هایی هستند که این‌ها را زاییدند، پس معلوم می‌شود که مادر آنی است که می‌زاید این نوزاد را. و آنی که زاییده این نوزاد را این صاحبۃ الرحم است.

انصافاً به این آیه استدلال کردن عرفی نیست. چون در مقام تشریع نیست این آیه. یک امر تکوینی غالبی را دارد می‌گوید که بابا! ظاهر که می‌کنی می‌گوید ظهر که علیّ کظهر امّی، مگر این مادر تو است که این جور

880 اوقات فرائض

به او می‌گویی؟ ان امهاتهم اللائی ولدنهم و انهم ليقولون منکرا من القول و زورا، مادر آنی است که تو را زاییده، تو داری به زنت می‌گویی ظهرک علی کظهر امی؟! این در مقام تشریع قانون است که ما بیاییم به این آیه استدلال کنیم که در شرع اسلام مادر آن زنی است که انسان را می‌زاید؟!

مانحن فیه هم همین است. انما کلفهم فی الیوم و اللیلة خمس صلوات و هم یطیقون اکثر من ذلک در مقام تشریع نیست که قانون بدهد که هر بیست و چهار ساعت پنج نماز بیشتر واجب نیست. این در مقام بیان یک مطلب دیگری است.

[سؤال: ... جواب:] اگر تخمکی را از زنی بگیرند و در دستگاه پرورش بدهند آقای خوئی می‌گوید هذا بلام، این بی‌مادر است. نوزاد که در دستگاه پرورش دادنش، رحم مصنوعی، صریحا ایشان می‌گوید که این بی‌مادر است.

[سؤال: ... جواب:] اشکالی ندارد. جمعه به لحاظ زمین حساب می‌شود ولی این آقا دو تا جمعه دارد دیگه. در همان بیست و چهار ساعتی که... ایام که تغییر پیدا نمی‌کند دیگه، این اعتباری است. ... اشکال ندارد. ببینید! ادله نماز جمعه حالا خیلی دیگه این سفینه فضایی‌ها را متدین فرض کردیم نماز جمعه‌شان هم ترک نمی‌شود، خب روز جمعه زمین روز جمعه آنها هم هست. ... آن در مقام بیان وجوب نماز جمعه است در هر هفته یک بار، هفتگی که عوض نمی‌شود. هفته این هر روز معمولی دو تا روز دارد و دو تا شب ولی کلا شب‌هاش دو تا روز دارد دو تا شب، یک‌شنبه‌اش دو تا روز دارد دو تا شب. این‌طور می‌گویند. روز جمعه‌اش هم دو تا روز دارد دو تا شب. خب در یکی از این دو تا زوال شمس‌ها نماز جمعه را می‌خواند دیگه. ... این که این روایات که می‌گوید که خدا در کل هفته بیش از سی و پنج تا نماز واجب نکرده که یکی نماز جمعه است، این همان اشکال اول ما پیش می‌آید که این ناظر به متعارف است نه ناظر به این کسی که در سفینه‌های فضایی است. و لذا خود آقای خوئی هم گفت اگر دو بار دور زمین بچرخد در هر بیست و چهار این سفینه فضایی باید ده بار نماز بخواند، خود آقای خوئی هم به این مطلب شما ملتزم نبود.

ما ادعای مان این است: ما نه بخاطر این روایت انما کلفهم فی الیوم و اللیلة خمس صلوات می‌گوییم، می‌گوییم اصلا اطلاق نداریم در دلیل وجوب نماز صبح عند طلوع الفجر نسبت به این طلوع فجرهای غیر

فرائض ۸۸۱

طبیعی که در سفینه‌های فضایی به وجود می‌آید، اطلاق نداریم. ولی از آن طرف می‌دانیم هم در هر بیست و چهار ساعت پنج نماز قطعاً واجب است، نتیجه می‌شود همان فرمایش امام. اصل وجوب نماز در بیست و چهار ساعت پنج بار، پنج نماز در کل بیست و چهار ساعت قدرمتیقن است، مازاد بر آن مشکوک است، اصل برائت جاری می‌کنیم. و مقتضای اصل برائت همین است که امام فرمودند که می‌شود یکی از این طلوع‌های فجر را برای نماز صبح انتخاب کند، یکی از این زوال‌های شمس را برای نماز ظهر انتخاب کند، یکی از این زوال‌های را برای نماز عصر انتخاب کند ولی باید توجه داشته باشد که نماز عصر را بعد از نماز ظهر بخواند، نماز عصر قبل از نماز ظهر خوانده نشود و همین‌طور نماز مغرب و عشاء.

[سؤال: ... جواب:] حالا بحث سفینه‌های فضایی است. ... اگر واقعا هر چهل و هشت ساعت، یعنی یک جوری بود که عقب‌گرد کرد این سفینه فضایی... سفینه فضایی بحثش است نه کره مریخ، سفینه فضایی حرکت قهقری بکند... اگر این جور باشد خب ممکن است ملتزم باشیم هر چهل و ساعت پنج نماز واجب است. ... برای این که در این بیست و چهار ساعت طلوع و غروب دارد، زوال شمس دارد. ما می‌گوییم دلیل نداریم بر این که بیش از پنج نماز واجب است در کل بیست و چهار بر این شخصی که در این بیست و چهار ساعت طلوع فجر داشته، غروب شمس داشته، زوال شمس داشته و نسبت به مازاد بر آن، برائت جاری می‌کنیم. و لذا فرمایش امام به نظر، قوی می‌آید.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که طلوع فجر شرط نماز صبح هست و این متمکن از تحصیل این شرط هست. ... دلیل وجوب نماز صبح عند طلوع الفجر انصراف دارد که هر طلوع فجری که می‌شود یک نماز صبح بخواند. حداقل مقتضای احتیاط این است که وقتی که می‌تواند طلوع فجر را درک بکند، این محتمل نیست که بگویند در طلوع فجر نماز نخوان، بگذار آفتاب بالا آمده نماز صحبت را آن وقت بخوان. این محتمل نیست. لاقلاً مطابق با احتیاط هم همین است. هم محتمل نیست که شارع بیاید بگوید نماز صبح بخوان اما نه در طلوع فجر، عند غروب الشمس. این احتمال، عرفی نیست. و لاقلاً مقتضای احتیاط هم همین است که یکی از این طلوع فجرها را نماز صبح بخواند، یکی از این زوال شمس‌ها را نماز ظهر و عصر بخواند، یکی از

این غروب شمس‌ها را نماز مغرب و عشاء بخواند. بیشتر از این مقتضای اصل برائت این است که چیزی واجب نیست.

اما نسبت به روزه، حالا بحث نماز ما داریم ولی چون روزه را هم مناسب بود مطرح می‌کردند، البته حالا روزه چه جوری محقق می‌شود؟ آقا کثیر السفر است دیگه، یا سفرش سفر معصیت است، اصلاً چه حقی داشت بدون اجازه پدر و مادرش رفته سفینه فضایی، خب باید روزه بگیرد، خب این چه جوری روزه بگیرد؟ یک ماه رمضان شصت روز دارد برای این آقا حداقل. این خودش یک معضلی است. به نظر می‌رسد که اینجا هم بگوییم که به اندازه سی روز روزه بگیرد. حالا بیشتر از این دلیل نداریم بر روزه گرفتن.

[سؤال: ... جواب:] خب روزش کوتاه بشود، لطف خداست در حق این شخص. مگر این‌هایی که در سوئد زندگی می‌کنند، در زمستان ماه رمضانی که در زمستان واقع می‌شود این‌ها دو ساعت روز دارند. الان هم که ماه رمضان افتاده در تابستان ما، در نیمکره جنوبی که بعضی جاها هست که دو ساعت روز دارند، خب خدا این جوری خواسته برای‌شان. این که اشکال ندارد. کلام این است که ما دلیل نداریم که بیش از سی روز روزه بگیرد. اصل برائت جاری می‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] دیگه مقتضای احتیاط همین است. مقتضای احتیاط کامل این است کل این شصت روز، عملاً می‌شود شصت روز، یعنی هر دوازده ساعت یک شبانه روز برایش می‌شود، خب این عملاً یک ماه می‌شود شصت روز برای این شخص و شصت شب، احتیاط کامل این است که کل شصت روز را روزه بگیرد ولی اصل برائت می‌گوید نه، این لازم نیست. احتیاط ناقص این است که هر دو روز را مخیرا، یکی از این دو روز را روزه بگیرد.

[سؤال: ... جواب:] عرض می‌کنم ظهور ندارد ادله در این که کل این شصت روز را روزه بگیر. ... من شاهد منکم الشهر فلیصمه، اصل صوم شهر رمضان واجب است اما این کیفیت، اطلاقی در ادله نیست که ما بیایم به اطلاق این ادله تمسک کنیم بگویید این آقا شصت روزه بر او واجب است.

[سؤال: ... جواب:] هلال را که مشکل ندارد، هلال را می‌بیند که.

فرائض ۸۸۳

مسئله دوم از مسائل اوقات الصلاة این است که صاحب عروه می گوید المراد باختصاص اول الوقت بالظهر و آخره بالعصر و کذا فی المغرب و العشاء عدم صحة الشریکه فی ذلك الوقت مع اداء صاحبته فلان مانع من اتيان غير الشریکه فيه.

مراد از وقت مختص ظهر این است که ما نمی توانیم نماز عصر را در این وقت مختص ظهر بخوانیم ولی معنایش این نیست که نماز دیگر را نمی توانیم بخوانیم. نماز صبح مان قضا شده، اذان ظهر که گفتند اول نماز صبح را می خوانیم در وقت مختص عصر.

خب این که واضح هست و نیاز به بحث ندارد.

و کذا لمانع من اتيان الشریکه اذا ادّی صاحب الوقت. صاحب عروه می گوید که و همین طور اگر یک شخصی نماز ظهرش را قبل از اذان ظهر خواند به اعتقاد دخول وقت، سلام نمازش داخل وقت شد، این نماز محکوم به صحت است. این نماز ظهر محکوم به صحت است بخاطر روایت اسماعیل بن رباح. روایت اسماعیل بن رباح این است: اذا صليت و انت ترى انک فی وقت و لم یدخل الوقت فدخل الوقت و انت فی الصلاة فقد اجزأت عنک. اگر نماز خواندی به اعتقاد دخول وقت ولی وقت داخل نشده بود، فدخل الوقت و انت فی الصلاة، هنگامی که اثناء نماز بودی وقت داخل شد فقد اجزأت عنک، این نماز مجزی است. و لذا صاحب عروه فرموده است که در این مورد بلافاصله می توانی بلند بشوی نماز عصر را بخوانی، با این که هنوز چهار رکعت از اول اذان ظهر نگذشته، یک السلام علیکم گفتی، چون در سلام نماز یک السلام علیکم کافی است دیگه، تشهد را خوانده بودی قبل از اذان ظهر، یک السلام علیکم را فقط موقع اذان ظهر گفتی و بعد متوجه شدی که بابا! وقت داخل نشده بود، مگر موقع همان السلام علیکم گفتن. خب این روایت اسماعیل بن رباح گفت فقد اجزأت عنک، بلافاصله بلند شو نماز عصر را بخوان. مراد از وقت مختص این نیست که نتوانی نماز عصر بخوانی، همین جور بنشیننی اطرافت را تماشا کنی تا به مقدار چهار رکعت از اذان ظهر بگذرد بعد بلند شوی نماز عصر را بخوانی، نه، معنایش این نیست.

دو اشکال به صاحب عروه مطرح شده.

اشکال اول آقای خوئی مطرح کرده. گفته که خب این روایت اسماعیل بن رباح سنداً ضعیف است، توثیق ندارد اسماعیل بن رباح و لذا اشکال کرده آقای خوئی به صاحب عروه. به نظر ما این اشکال طبق مبنای صحیح خلافاً للسیّد الخوئی که مشایخ ابن ابی عمیر به نظر ما ثقات هستند قابل تصحیح است. درست است که در سند اسماعیل بن رباح است ولی راوی از او ابن ابی عمیر است و ابن ابی عمیر طبق شهادت شیخ طوسی لایروی و لایرسل الا عن ثقة.

اشکال دوم به صاحب عروه مهم‌تر است. اشکال دوم این است که آقای صاحب عروه! شما که قائل به وقت مختص ظهر هستید، دلیل‌تان هم روایت داوود بن فرقد است، روایت داوود بن فرقد مگر نمی‌گفت اذّا دخل وقت الظهر حتی یمضی مقدار ما یصلی المصلی اربع رکعات فاذا مضی ذلک فقد دخل وقت الظهر و العصر، هنگام زوال خورشید وقت نماز ظهر داخل می‌شود، بعد از گذشت مقدار چهار رکعت وقت نماز عصر داخل می‌شود. خب وقت نماز عصر این آقا داخل نشده که. روایت می‌گوید حتی یمضی مقدار اربع رکعات. اگر وقت مختص را قائل نباشید، بگویید نه، ما دلیلی بر وقت مختص ظهر نداریم حرفی نیست اما شما که قائل به وقت مختص ظهر هستید، دلیل‌تان هم این روایت داوود بن فرقد است، روایت داوود بن فرقد می‌گوید مقدار چهار رکعت از اذان ظهر تا نگذشته وقت نماز عصر نمی‌رسد. و لذا چه جوری این آقا می‌خواهد نماز عصرش را بخواند با این که وقت نماز عصر نرسیده.

تأمل بفرمایید در این اشکال ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۸۵

دوشنبه - ۹۶/۰۱/۰۷

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به مسئله دوم بود که صاحب عروه فرمود مراد از وقت مختص ظهر یا وقت مختص عصر این است که در وقت مختص ظهر نمی‌شود نماز عصر خواند و یا در وقت مختص عصر اگر نماز عصر نخواندیم باید نماز عصر بخوانیم، حق نداریم که نماز ظهر بخوانیم و نماز عصرمان قضاء بشود.

بعد نتیجه می‌گیرد، می‌گوید حالا اگر وقت مختص ظهر است ولی ما نماز ظهرمان را خواندیم، قبل از دخول وقت فکر کردیم وقت داخل شده شروع کردیم نماز ظهر خواندیم، سلام نمازمان داخل وقت بود بعد از سلام نماز فهمیدیم ما اشتباه کردیم و زودتر از وقت نماز را شروع کردیم ولی روایت اسماعیل بن رباح گفت فقد اجزأت عنک، این نماز ظهر صحیح است چون بعضی از آن داخل وقت بوده. حالا لزومی ندارد که بعد از این نماز ظهری که خواندیم و شرعا هم صحیح است صبر کنیم به مقدار چهار رکعت از اذان ظهر بگذرد تا ما نماز عصر را شروع کنیم، نه، معنای وقت مختص ظهر این است که اگر نماز ظهر را نخواندیم حق نداریم نماز عصر را بخوانیم، ما که نماز ظهرمان را خواندیم. و لذا هیچ مشکلی نداریم، نماز عصرمان را فوراً می‌خوانیم با این‌که هنوز مقدار چهار رکعت از اذان ظهر نگذشته.

ما عرض کردیم چون مشهور استناد کردند در قول به وقت مختص به روایت داوود بن فرقد که البته مرسله هست و ما قبول نکردیم این روایت را و لکن مشهور گفته‌اند که این روایت معتبره هست بخاطر اعتماد قدماء بر آن، در روایت داوود بن فرقد صریحا گفته بود که اذان ظهر که شد، وقت نماز ظهر می‌شود، فاذا مضی مقدار اربع رکعات فقد دخل وقت العصر.

شما لابد می‌فرمایید که انصراف دارد از همچون فرضی که ما قبل از دخول وقت نماز ظهر را شروع کردیم و سلام نماز ظهر داخل وقت بود، در اینجا نیازی به مضی مقدار اربع رکعات برای این‌که وقت نماز عصر داخل بشود نیست، روایت از این فرض منصرف است.

و لکن منشأ این انصراف چیه؟ ما چه می‌دانیم. شاید شارع وقت نماز عصر را بعد از مقدار چهار رکعت از اذان ظهر قرار داده باشد وقت نماز عصر را. البته مسافر اگر بود وقت نماز عصر بعد از گذشت مقدار دو رکعت بود. اما این‌که بگوییم این آقایی که سلام نمازش را در داخل وقت فقط داده و روایت اسماعیل بن رباح گفت فقد اجزأت عنک، نماز صحیح است چون فکر می‌کردی وقت داخل شده، بخشی از نماز هم داخل بود نماز صحیح است، بگوییم انصراف دارد روایت داوود بن فرقد بگوییم اینجا هم همین مقدار کافی است برای دخول وقت نماز عصر؟ حالا مناسبت حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که این مقدار اربع رکعات در این

روایت، به لحاظ غالب هست که در حضر بودند، حالا کسی در سفر بود ظهور عرفیش این است که اذا مضی مقدار رکعتین.

[سؤال: ... جواب:] این مطلب که انصراف داشته باشد این روایت به این که مقداری بگذرد از وقت که شما نماز ظهر صحیح بخوانی، البته نماز ظهر صحیح بالفعل خواندن که مهم نیست برای این که شما مقدار چهار رکعت از اذان ظهر که گذشت و لو نماز ظهر را نخواندید، وقت نماز عصر داخل می شود طبق نظر وقت مختص. وقت مختص می گوید که اگر مقدار چهار رکعت در حضر یا مقدار دو رکعت در سفر که گذشت و لو نماز ظهر نخواندید وقت نماز عصر داخل می شود، و این ثمره هم دارد. حالا بحث در این است که این آقای که سلام نمازش را بعد از اذان ظهر داده، و شارع هم گفته که خب عمده نماز بعد از اذان ظهر بود ولی چون فکر می کردی وقت داخل شده، سلام نماز هم که بعد از دخول وقت بوده این نماز صحیح است، کلام در این است که آیا روایت داوود بن فرقد اینجا هم انصراف دارد به این که نه دیگه، اینجا نیازی به گذشت چهار رکعت نیست، وقت نماز عصر همان چند لحظه بعد از اذان ظهر فرا می رسد چون تا شما گفتی السلام علیکم، نماز ظهرت تمام شد، چند ثانیه از اذان ظهر نگذشته می توانی نماز عصر بخوانی؟ عرض ما این است که ادعای انصراف منشأش چیه؟

[سؤال: ... جواب:] دلیل بر تقیید چیه؟ روایت اسماعیل بن رباح می گوید نماز عصری که خواندی مجزی است اما نمی گوید نماز عصر را می توانی همین الان شروع کنی بخوانی. بله، نمازی که خواندی مجزی است، اما می توانی نماز عصر را شروع کنی؟ روایت می گوید وقت نماز عصر موقعی داخل می شود که اذا مضی اربع رکعات من الزوال. بله، قطعاً مقدار اربع رکعات همه جا لازم نیست، در سفر مقدار رکعتین هم بگذرد کافی است. اما این منشأ می شود که ما دیگه اینقدر توسعه بدهیم انصراف را بگوییم در این موردی هم که شما نماز را قبل از وقت شروع کردی، نماز ظهرت را، نماز ظهرت جزئیش داخل وقت باشد که صحیح هست طبق روایت اسماعیل بن رباح، این هم کافی است برای دخول وقت نماز عصر؟ این ادعا مشکل هست.

و لذا مرحوم آقای حکیم هم فرموده این خلاف احتیاط واجب هست. احتیاط واجب این است که این آقا صبر کند تا مقدار چهار رکعت بگذرد از اذان ظهر بعد شروع کند نماز عصر را بخواند. اما ما چون مبنای وقت

مختص را قائل نیستیم مشکل نداریم اما صاحب عروه که مبنای وقت مختص را قائل است ما به ایشان اشکال می‌کنیم که شما چرا ادعای انصراف می‌کنید، می‌گویید انصراف روایت داوود بن فرقد این است که یا مقدار چهار رکعت از اذان ظهر بگذرد در حضر یا مقدار دو رکعت بگذرد در سفر یا نماز ظهر صحیح خوانده باشی.

[سؤال: ... جواب:] بهر حال در هر موردی که شارع خودش گفته که نماز صحیح است، مثل صلات در موارد خوف، خب بله، بعدش می‌تواند، بعد از نماز ظهر نماز عصر بخواند. این مقدار انصراف را ما قبول داریم. اما این که نماز ظهرش را با ارفاق قبول کردند، ان کنت تری انه دخل الوقت فصلیت، فدخل الوقت و انت فی الصلاة فقد اجزأت عنک، روایت داوود بن فرقد از این مورد انصراف داشته باشد، این مورد را بگوییم نه، دیگه همین که نماز ظهر صحیح را خواندی بلند شو نماز عصر را بخوان، انصراف حالا یا جزما یا احتمالا مشکل هست.

صاحب عروه در فرضی که این آقا نماز ظهر را نخواند، حالا نماز ظهر را چرا نخوانده، یک فرض این است که حواسش نبود فکر کرد قبلا نماز ظهرش را خوانده، شروع کرد نماز عصر را خواند، اول اذان ظهر شروع کرد نماز عصرش را خواند، فکر کرد نماز ظهرش را خوانده، توجه ندارد که بابا! الان اذان ظهر گفتند، در وقت ظهر نماز عصر را خواند، یا این که نه، فکر می‌کرد، وقت داخل شده نماز ظهرش را خواند، کل نماز ظهرش قبل از وقت بود، سلام نماز ظهرش هم قبل از وقت بود، خب باطل است دیگه، ولی توجه نداشت، بعد از این که نماز ظهرش را به این نحو خواند که باطل است، قبل از وقت بوده، بلند شده نماز عصر را در همان وقت مختص ظهر خوانده، صاحب عروه معتقد است که این نماز عصر باطل است. مگر این که به عنوان نماز ظهر پذیرفته بشود و الا اگر به عنوان نماز ظهر پذیرفته نشود به عنوان نماز عصر باطل است. چرا؟ برای این که نماز عصر را در وقت مختص ظهر خوانده و اخلال کرده به شرطیت وقت. اخلال به شرطیت وقت که دیگه معفو نیست، حدیث لاتعاد در مواردی که اخلال به وقت بشود جاری نمی‌شود. لاتعاد الصلاة الا من خمس الوقت و القبلة و الركوع و السجود و الطهور. خب این آقا اخلال کرده به وقت. و الا اگر در وقت مشترک این آقا نماز عصر را زودتر می‌خواند قبل از نماز ظهر، مشکل نداشتیم، در وقت مشترک نماز عصر را

مقدم کرد بر نماز ظهر سهوا، ما مشکل نداشتیم، اخلال به شرطیت ترتیب بود. اما در وقت مختص ظهر نماز عصر را بخواند، این مشکل اخلال به شرطیت وقت است و این نماز محکوم به بطلان است.

مرحوم آقای بروجرودی فرمودند که باید تفصیل بدهیم: این نماز عصر که این آقا خوانده، بالاخره بخشیش در وقت مشترک قرار می گیرد یا نمی گیرد؟ می شود فرض کرد که این آقا حداقل مقدار چهار رکعت را که کمترین مقدار چهار رکعت فرض کنید، دو دقیقه است که انسان در دو دقیقه بتواند چهار رکعت نماز بخواند، آن وقت این آقا در همین دو دقیقه نماز عصرش را خواند؟ این متعارف نیست. بالاخره یک مقدار قنوت می گیرد، بعضی از اذکار مستحبیه را می گوید، یک مقدار مکث می کند در اثناء، حداقل به مقدار سلام نمازش، این نماز عصر بیشتر می شود از آن مقدار اربع رکعات، یک بخشی و لو کوچک از این نماز عصر، داخل در وقت مشترک می شود. وقتی این جور شد، روایت اسماعیل بن رباح شامل این نماز عصر می شود. اگر فرض بکنیم کل این نماز عصر در وقت مختص ظهر بود، بله، این نماز عصر باطل است. اما معمولاً این طور نیست. معمولاً و لو حداقل یک سلام این نماز در وقت مشترک واقع می شود. چون انسان می تواند که مختصرتر از این هم نماز بخواند، به جای سوره توحید می تواند سوره کوثر بخواند، زودتر.

[سؤال: ... جواب:] نه، حداقل چهار رکعت به این است که نه قنوت بگیرد، نه سه تا سلام را بدهد، یک سلام کافی است، نه سه تا تسبیحات اربعه را بگوید، یک تسبیحات اربعه کافی است. مقدار اربع رکعات یعنی اربع رکعات با اکتفاء به واجبات. ... حالا من دیگه از این سریع تر نمی خواند چهار رکعت را. حالا نماز عصر من بعد از این حداقل مقداری است که من چهار رکعت می توانم نماز ظهر را بخوانم. خب این طور نیست که نماز عصرم دقیقاً همین مقداری که من متمکنم که چهار رکعت نماز بخوانم قرار بگیرد. خب انسان یک مستحباتی را یا غیر مستحبات، تأنی و مکثی که می کند در اثناء این منشأ می شود که حداقل سلام نماز عصرش داخل در وقت مشترک بشود و روایت اسماعیل بن رباح شاملش می شود که می گوید اگر فکر می کردی وقت داخل شده و نماز خواندی، بعد وقت داخل شد در اثناء نماز، نماز صحیح است.

[سؤال: ... جواب:] چه فرق می کند. روایت اسماعیل بن رباح مگه نمی گفت تری انک فی وقت فصلیت فدخل الوقت و انت فی الصلاه فقد اجزأت عنک. ... چه فرق می کند دیگه. بالاخره بعضی از این نماز عصر

داخل وقت است. وقت نماز عصر بعد از گذشت مقدار چهار رکعت از اذان ظهر است، خب من فکر می‌کردم وقت نماز عصر شده، شروع کردم نماز عصر را خواندن. بله، اگر مدلول مطابقی روایت اسماعیل بن رباح را در نظر بگیرید، خب این مدلول مطابقیش مواردی است که آدم در تشخیص وقت اشتباه می‌کند. این آقا در حقیقت در تشخیص وقت نماز عصر چه بسا اشتباه نکرده، فکر می‌کرده که نماز ظهرش را خوانده. ولی این خصوصیت ندارد عرفا. علاوه بر این که گاهی هم آدم در وقت اشتباه می‌کند. این کسی که فکر می‌کند وقت شده، هم در اذان ظهر دچار اشتباه می‌شود هم در دخول وقت نماز عصر دچار اشتباه می‌شود دیگه. کسی که دچار اشتباه می‌شود فکر می‌کند الان اذان ظهر شده در حالی هنوز اذان ظهر نشده، هم در وقت نماز ظهر اشتباه می‌کند، هم در وقت نماز عصر. در وقت نماز عصر هم دچار اشتباه شده دیگه. و لذا روایت اسماعیل بن رباح مانعی ندارد.

بحثی که هست در اینجا این است: صاحب عروه می‌گوید اگر نماز ظهر را نخوانده نماز عصر را بخواند سهوا، در وقت مختص ظهر باشد، نمازش باطل است. چون اخلال کرده به شرطیت وقت بناء بر قول به وقت مختص. ولی اگر در وقت مشترک باشد، نماز عصرش به جای نماز ظهر می‌نشیند. شما فرض کنید ساعت دو بعدازظهر است، ساعت دو بعدازظهر فکر می‌کردید نماز ظهرتان را خواندید، آمدید وضوء گرفتید نماز عصر را خواندید، بعد از نماز عصر متوجه شدید که نماز ظهرتان را نخوانده بودید و وقت هم وقت مشترک بوده، صاحب عروه می‌گوید که مشهور می‌گویند این نماز به عنوان نماز عصر صحیح است. حدیث لاتعاد هم می‌گوید اخلال کردی به شرطیت ترتیب بین نماز ظهر و عصر، مهم نیست، لاتعاد الصلاة. اما صحیحه زراره، صاحب عروه فرموده است که صحیحه زراره گفته که این نمازی که تو خواندی به عنوان نماز عصر، فانوها الاولى فانما هی اربع مکان اربع. این نماز خوانده شده را به عنوان نماز عصر نیت کن نماز ظهر بشود. فانوها الاولى فانما هی اربع مکان اربع. این مفاد صحیحه زراره است. صاحب عروه می‌گوید که ما بر اساس مفاد این صحیحه فتوی می‌دهیم و می‌گوییم که این نماز به عنوان نماز ظهر قبول می‌شود.

در رابطه با این روایت صحیحه زراره که فانما هی اربع مکان اربع، مطالبی هست که عرض می‌کنیم:

مطلب اول این است که مشهور در مورد کسی که در اثناء نماز عصر یادش بیاید که نماز ظهرش را نخوانده، پذیرفتند که عدول می‌کند به نماز ظهر و روایاتی هم داریم که در اثناء نماز عصر اگر ملتفت شدی که نماز ظهرت را نخواندی، عدول کن به نماز ظهر و مشهور هم به این فتوی می‌دهند. اما بعد از فراغ از نماز مشهور فتوی ندادند به این که این نماز عصری که خواندی، عدول کن به نماز ظهر و بگو این نماز عصری که خواندم نماز ظهر است. و این یعنی اعراض مشهور از صحیحه زرارہ. و بعید است که صاحب عروه اعراض مشهور را موهن نداند. و لذا علمایی که تعلیقہ زدند به عروه خیلی‌ها متعرض این مطلب شدند که این صحیحہ زرارہ قابل عمل نیست لاعراض الاصحاب عنها.

البته ما اعراض مشهور را موهن نمی‌دانیم و لذا چون اعراض مشهور را موهن نمی‌دانیم می‌توانیم به این روایت عمل کنیم.

اینی هم که آقای سیستانی در تعلیقہ عروه فرمودند که معلوم نیست که این فقره حدیث از امام باقر علیه السلام باشد، شاید فتوی زرارہ است...

[سؤال: ... جواب:] همین فقال اذا نسيت الظهر فصليت العصر فذكرت وانت في الصلاة او بعد ما تفرغ منها فانوها الاولى فانما هي اربع مكان اربع.

این فقره معلوم نیست که حدیث امام باقر علیه السلام باشد. شاید این فتوی زرارہ است. زرارہ اول از امام باقر حدیثی را نقل می‌کند و لذا حریز می‌گوید که زرارہ قال قال ابو جعفر علیه السلام، دو تا قال دارد، حریز عن زرارہ قال قال ابو جعفر علیه السلام. خب آن فقره اولی حدیث از امام باقر است، در ادامه که می‌گوید و قال اذا نسيت الظهر فصليت العصر فذكرت بعد فراغك منها فانوها الاولى فانما هي اربع مكان اربع شاید این و قال معنایش این است که حریز می‌گوید قال زرارہ، زرارہ این‌جور گفت. پس احتمال دارد که این فتوی زرارہ باشد. معلوم نیست که و قال یعنی و قال الامام علیه السلام.

آقای سیستانی در تعلیقہ عروه این اشکال را کردند و فرمودند ممکن هست بلکه محتمل است قویا، قریب به این مضمون، که منشأ اعراض مشهور همین مطلب بوده که مشهور دیدند این معلوم نیست حدیث امام علیه السلام باشد، شاید این فتوی زرارہ باشد که برای ما حجیت ندارد.

عن زراره عن ابي جعفر عليه السلام قال: اذا نسيت صلات او صليتها بغير وضوء و كان عليك قضاء صلوات فابدأ باولهن. اين يك مطلب. و قال قال ابو جعفر عليه السلام، بينيندا دو بار تکرار شد، و قال قال ابو جعفر، اینجا دو بار تکرار شد قال، و ان كنت قد صليت الظهر و قد فاتتک الغداة فذكرتها فصل الغداة ای ساعة ذکرتها و لو بعد العصر و قال، اینجا یک بار تکرار شد، قبلش که می خواست حدیث امام را نقل کند دوبار گفت قال، یعنی حریر گفت و قال، حریر گفت قال زراره قال ابو جعفر عليه السلام، اینجا یک بار گفت قال، حریر یک بار گفت قال، خب یک بار گفت قال، یعنی قال زراره دیگه، زراره گفته اذا نسيت الظهر حتی صليت العصر فذكرتها و انت فی الصلاة او بعد فراغک فانوها الاولى ثم صل العصر فانما هی اربع مکان اربع.

و لذا ایشان می فرمایند که این محتمل هست قویا که فتوی زراره باشد و هیچ اعتباری برای ما ندارد. به نظر ما این فرمایش ناتمام است. برای این که ظاهر این فقرات این است که حدیث امام علیه السلام هست، "و قال" زراره دارد می گوید، همان که و قال قال ابو جعفر، زراره می گفت قال ابو جعفر، حالا هم دارد زراره می گوید و قال. قرینه ما بر این مطلب چیه؟ قرینه ما بر این مطلب ذیل روایت است. در ذیل روایت بعد از این که امام علیه السلام احکام را بیان کرد، آخرین حکمی که بیان کرد این است: فان كنت قد نسيت العشاء حتی صليت الفجر فصل العشاء و ان كنت ذکرتها و انت فی الركعة الاولى او فی الثانية من الغداة فانوها العشاء ثم قم فصل الغداة و ان كانت المغرب و العشاء قد فاتتاک جميعا فابدأ بهما قبل ان تصلی الغداة فان خشیت ان تفوتک الغداة فابدأ بالمغرب ثم الغداة ثم صل العشاء. کسی که نماز مغرب و عشاءش را فراموش کرده امام فرمودند صبح که بلند شد، اول نماز مغرب و عشاء را بخواند بعد نماز صبح را بخواند و اگر می ترسد که نماز صبح فوت بشود اول مغرب را بخواند بعد نماز صبح را بخواند بعد عشاء را بخواند و اگر می ترسد که نماز مغرب را هم بخواند باز نماز صبحش فوت بشود اول نماز صبح را بخواند بعد نماز مغرب را بخواند. و ان خشیت ان تفوتک الغداة ان بدأت بالمغرب فصل الغداة ثم صل المغرب و العشاء ابدأ باولهما. قلت و لم ذاک؟ قال لانک لست تخاف فوتها. امام فرمود که اگر می ترسی نماز صبحت فوت بشود اگر قضاء نماز مغرب و عشاء را بخوانی، نماز صبحت را اول بخوان، نماز مغرب و عشاء را قضائش را کی بخوان؟ بعد از شعاع شمس، بعد از این که خورشید بیاید بالا، اول شعاع شمس بخوان، بعد از شعاع شمس بخوان، زراره می گوید و

لم ذاک؟ چرا؟ قال لانک لست تخاف فوتها چون دیگه نماز مغرب و عشاءت فوت شده، دیگه تاخیرش که مشکلی ایجاد نمی‌کند و لذا تاخیر بیندازد بعد از شعاع شمس نماز مغرب و عشاء را بخوان. خب این قال قلت و لم ذاک، این قال به کی می‌خورد؟ خوب دقت کنید! با توجیه ما این قال قلت حریر دارد می‌گوید. حریر می‌گوید قال زرارہ قلت، زرارہ با کی صحبت می‌کرد؟ با امام علیه السلام، حریر دارد می‌گوید قال زرارہ قلت و لم ذاک؟ قال لانک لست تخاف فوتها. اما آقای سیستمی این قال را باید بگوید که قبل از حریر، قال حریر را کی می‌گوید؟ حماد باید بگوید. یعنی حماد هم باید بیاید وسط. این خلاف ظاهر است دیگه. بحث در این بود که حریر می‌گفت قال زرارہ قال ابوجعفر علیه السلام، حالا...

[سؤال: ... جواب:] این قال را کی گفته؟ ... می‌دانم، زرارہ به کی گفته قلت؟ ... خب همین را می‌گوید دیگه. ما می‌گوییم این مطلبی است که زرارہ از امام سؤال کرده و امام جواب داده. پس حدیث است نه فتوی زرارہ. قال قلت و لم ذاک؟ قال لانک لست تخاف فوتها.

اینی که آقای سیستمی احتمال دادند این خلاف ظاهر است. چرا؟ برای این که معنای احتمال آقای سیستمی این است که بگوییم قال قلت یعنی حماد دارد می‌گوید قال حریر قلت لزرارہ و لم ذاک؟ فقال زرارہ لانک لست تخاف فوتها. خب این خلاف ظاهر است.

دقت بفرمایید! ما این احتمال را که ایشان از آن فقره "و قال اذا نسیت الظهر حتی صلیت العصر فذکرتها و انت فی الصلاۃ او بعد فراغک فانوها الاولى ثم صل العصر فانما هی اربع مکان اربع" احتمال می‌دهند که این معنایش این باشد که حریر می‌گوید و قال زرارہ و این قول زرارہ باشد نه قول امام علیه السلام، این را خلاف ظاهر می‌دانیم.

تأمل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

و این مطلب را هم دنبال کنیم که بر فرض این روایت تمام بشود چرا صاحب عروه در وقت مختص ظهر اگر نماز عصر را خواندیم به این روایت تمسک نکرد که بگوید این نماز عصری که در وقت مختص ظهر هم خواندید، انما هی اربع مکان اربع و به جای نماز ظهر حساب می‌شود. این را تأمل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

سه‌شنبه - ۹۶/۰۱/۰۸

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

بحث راجع به مسئله دوم و سوم از عروه بود.

صاحب عروه فرموده مراد از وقت مختص صرفا این است که مثلا وقت مختص ظهر عمدا نمی‌شود در آن نماز عصر خواند و اگر بخوانید باطل است و در وقت مختص عصر هم عمدا نمی‌شود نماز ظهر خواند و اگر بخوانید باطل است.

و ثمره دیگری هم که پیدا می‌کند، مثلا زنی که اول وقت پاک بود، بعد از گذشت چهار رکعت از اول وقت، حیض شد، می‌گوییم این فقط نماز ظهر را باید قضاء کند و نماز عصر قضاء ندارد. اگر از اول هم می‌دانست که بعد از گذشت چهار رکعت حیض می‌شود وظیفه‌اش این است که نماز ظهر بخواند نه نماز عصر. و اگر آخر وقت زنی از حیض پاک بشود، به اندازه چهار رکعت به غروب آفتاب مانده باشد وظیفه‌اش این است که نماز عصر بخواند و نماز ظهرش قضاء ندارد. مراد از وقت مختص این است.

و این در حقیقت قول به وقت مختص نیست. قائلین به وقت مشترک هم همین را می‌گویند. و لذا ما برای روشن شدن مطالب عروه این مطالب را بررسی کنیم.

ایشان در فرضی که شخصی نماز عصر می‌خواند قبل از نماز ظهر، فرموده که اگر عمدا باشد که خب باطل است، چون اخلال کرده به ترتیب، الا ان هذه قبل هذه، اگر سهوا باشد، نماز عصرش را سهوا قبل از نماز ظهر بخواند، مشهور می‌گویند اگر در وقت مختص ظهر بخواند این نماز عصر را، باطل است و اگر در وقت مشترک بخواند این نماز عصر را صحیح است و به عنوان نماز عصر تلقی می‌شود. حدیث لاتعاد نماز عصری را که در وقت مشترک خواندیم سهوا پیش از آن که نماز ظهر را بخوانی تصحیح می‌کند چون ما اخلال کردیم به شرطیت ترتیب سهوا اما اگر در وقت مختص ظهر نماز عصر بخوانیم اخلال به شرطیت وقت است به نظر مشهور.

اما صاحب عروه فرموده است که ما روایت صحیحہ داریم که اذا نسیت الظهر فصلیت العصر فذکرت و انت فی الصلاه او بعد فراغک منها فانوها الاولى فانما هی اربع مکان اربع. و لذا، دقت کنید! صاحب عروه فرموده به نظر ما، این مطلب را صاحب عروه در مسئله سوم به صراحت بیان کرده، فرموده به نظر ما چه در وقت مختص ظهر نماز عصر را بخواند سهوا، چه در وقت مشترک، چه در اثناء نماز متذکر بشود چه بعد از نماز، عدول می کند به نماز ظهر. انما هی اربع مکان اربع. بله، اگر در نماز مغرب و عشاء بود و در رکعت اخیره نماز عشاء ملتفت شد به این که نماز مغرب را نخوانده، آن، حسابش جداست، آن نماز محکوم به بطلان است برای این که محل عدول گذشته، رفته داخل رکوع رکعت رابعه نماز عشاء شد، چه در اول وقت هنگام اذان مغرب شروع کرد نماز عشاء را یا در وقت مشترک، این مهم نیست، چون هنگامی متذکر شده است که محل عدول به نماز مغرب گذشته داخل در رکوع رکعت رابعه شده و لذا راهی برای تصحیح این نماز عشاءش وجود ندارد.

در مقابل این فرمایش صاحب عروه مطالبی بیان شده که عرض می کنیم:

مطلب اول این بود که گفته شد مستند صاحب عروه در این که مطلقا عدول می کند این شخص از نماز عصر به نماز ظهر چه در اثناء نماز ملتفت بشود چه بعد از نماز، مستندش صحیحہ زرارہ است از ابی جعفر علیه السلام و روایت حلبی است و مشهور از این دو روایت اعراض کردند و اعراض موهن حجیت خبر است.

آقای سیستانی گفتند ما وجه دیگری ذکر می کنیم غیر از اعراض اصحاب و آن وجه این است:

اما روایت حلبی: خب روایت حلبی دلالتش تمام است و لکن مشکلیش این است که در سندش محمد بن سنان است و لذا نمی توانیم به این روایت اعتماد کنیم. مضمون روایت این است: ابن سنان عن ابن مسکان عن الحلبي: قال سألته عن رجل نسي ان يصلي الاولى حتى صلى العصر قال عليه السلام: فليجعل صلاته التي صلى الاولى، نيت نماز ظهر بکند، ثم لیستأنف العصر، نماز عصر را از نو بخواند. خب این در سندش ابن سنان است که راوی از ابن مسکان همان محمد بن سنان معروف است که ثقه نیست.

و اما صحیحہ زرارہ عن ابی جعفر علیه السلام: ایشان فرموده که آن هم ممکن است اصلا فتوی زرارہ باشد.

به نظر ما این فرمایش آقای سیستانی که منشأ شده بگویند ما به این دو روایت نمی‌توانیم عمل کنیم باید رجوع کنیم به قاعده اولیه. آن وقت قاعده اولیه را چه می‌دانند؟ قاعده اولیه این است که بعد از نماز عصر اگر ملتفت بشود به این که نماز عصر را نخواند حدیث لاتعداد این نماز را تصحیح می‌کند، اخلال به شرطیت ترتیب مشمول حدیث لاتعداد است، نماز ظهر را بخواند ولی اگر در اثناء نماز ملتفت بشود، عدول کند به نماز ظهر، مشکلی نیست. فرموده است که ما اگر قائل به وقت مختص ظهر بودیم، ممکن بود بگوییم آن نماز عصر را که در وقت مختص ظهر خوانده باطل است ولی قائل به وقت مختص که نیستیم که، ما قائلیم از ابتداء اذان ظهر وقت نماز ظهر و عصر فرا رسیده، فقط ترتیب بین نماز ظهر و عصر معتبر است. و لذا اگر کل چهار رکعت نماز عصر داخل در اول وقت نماز ظهر بشود، چون قائل به وقت مختص نیستیم به عنوان نماز عصر می‌پذیریم.

و راجع به آن فرضی که صاحب عروه گفت که بعد از رکوع رکعت رابعه نماز عشاء ملتفت شد که نماز مغرب را نخوانده که صاحب عروه نمازش باطل است ایشان تبعاً للمحقق النائینی فرموده چرا باطل است؟ حدیث لاتعداد اثناء نماز را هم شامل می‌شود. در اثناء نماز موقعی ملتفت شده این آقا به این که نماز مغرب را نخوانده که کار از کار گذشته و راهی هم برای عدول نیست. حدیث لاتعداد هم شاملش می‌شود و لذا این نماز را به عنوان نماز عشاء تمام می‌کند بعدش هم نماز مغرب را می‌خواند.

این محصل مطالب آقای سیستانی.

به نظر ما این مطالب ایراد دارد.

اما راجع به روایت حلبی درست است، سندش در آن، محمد بن سنان است، اشکال سندی به آن وارد است. ولی یک دقتی بکنید در یک سند صحیح که کلینی نقل می‌کند از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از حلبی، همین مضمون روایت حلبی نقل شده، ولی برای این که اشتباه پیش نیاید عرض می‌کنم، فرقی با این روایتی که مطرح شد این است: در صحیح حلبی که به سند صحیح هست، دارد: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل أمّ قوماً في العصر فذكر و هو يصلي بهم انه لم يكن صلى الاولي قال فليجعلها الاولي، این ظاهرش این است که در اثناء نماز، فذكر و هو يصلي بهم. و لذا این روایت سندش خوب است اما

ربطی به بحث ما فعلا ندارد که بعد از فراغ از نماز عصر متذکر شده. بعد از فراغ از نماز عصر اگر متذکر بشود، دلیلش همین روایت ابن سنان است از ابن مسکان از حلبی که در اینجا دارد که رجل نسی ان یصلی الاولی حتی صلی العصر قال فلیجعل صلاته التی صلی الاولی ثم لیستأنف العصر. پس اشکال سندی به روایت حلبی وارد است.

اما اشکال سندی به صحیح زرارہ وارد نیست. چرا؟ برای این که خلاف ظاهر است که می‌گویید این فتوی زرارہ است. ما دیروز عرض کردیم، برای توضیح امروز هم عرض می‌کنم:

طبق فرمایش آقای سیستانی این روایت این جوری است: حماد عن حریز عن زرارۃ عن ابی جعفر علیہ السلام قال اذا نسیت، مربوط به بحث ما نیست، بعد از دو سطر: و قال قال ابوجعفر علیہ السلام، خب این و قال قال ابوجعفر علیہ السلام یعنی حریز می‌گوید که قال زرارۃ قال ابوجعفر علیہ السلام، این است دیگه، و قال، چه کسی این تعبیر "و قال" را گفته است؟ حریز این تعبیر را به کار برده دیگه، حریز می‌گوید قال، یعنی آی زرارۃ قال ابوجعفر علیہ السلام.

آقای سیستانی نظرش به این است که می‌گوید در فقره بعدی دیگه قال تکرار نشده، آمده در حدودا یک سطر بعد: و قال اذا نسیت الظهر حتی صلیت العصر فذکرتها و انت فی الصلاة او بعد فراغک فانوها الاولی فانما هی اربع مکان اربع، ایشان می‌گوید خب اگر دوبار تکرار می‌کرد می‌گفت و قال قال، خب حریز باز می‌گوید قال زرارۃ قال ابوجعفر علیہ السلام، ولی یک بار تعبیر شد، خب شاید اینجا حریز می‌خواهد بگوید قال زرارۃ و این کلام زرارہ است.

ما دیروز اشکال کردیم گفتیم این و قال دیگه تکرار نشده تا آخر حدیث که می‌رسد به اینجا که قال قلت و لم ذاک؟ قال لانک لست تخاف فوتها. خب آقای سیستانی چه جور معنا می‌کنند این را؟ اگر بناء باشد آن و قال یعنی حریز می‌گوید قال زرارۃ، این جوری معنا کنیم، و قال زرارۃ اذا نسیت الظهر، بعد این قال قلت چی می‌شود؟ خب این قال قلت اگر و قال اذا نسیت معنایش این باشد که حریز می‌گوید قال زرارۃ، قال قلت این را هم ضمیرهایش را مشخص کنید به کی بر می‌گردد؟ باید این جور بگویید، بگویید قال حریز قلت لزرارۃ، چون سخن اگر سخن زرارہ است، آن که سؤال می‌کند دلیل می‌خواهد باید حریز باشد که از زرارہ

دلیل می‌خواهد یعنی قال حریر قلت لزراره، خب چه کسی تعبیر می‌کند قال حریر؟ خود حریر که تعبیر نمی‌کند قال حریر، باید بگویید حماد تعبیر کرده قال حریر، اگر حماد را داخل کنیم در این مضمون روایت که این خیلی خلاف ظاهر است. برای این که از اول ما حماد را در متن روایت داخل نکردیم. خود شما فرمودید که دو تا قال داشتیم، و قال قال ابوجعفر، یعنی حریر می‌گوید قال زراره قال ابوجعفر علیه السلام، در حالی که اگر حماد را در متن حدیث داخل بکنی باید بگویید حماد اگر بخواهد حرف بزند حماد باید بگوید قال حریر قال زراره قال ابوجعفر علیه السلام. خیلی خلاف ظاهر است. ظاهر این است که متن این حدیث متنی است که دارد حریر بیان می‌کند، حریر بیان می‌کند. خب حریر وقتی بیان کرد خب کاملاً درست می‌شود. حریر می‌گوید زراره از امام باقر این حدیث را نقل کرد، بعد می‌گوید زراره گفت امام باقر این جور فرمود، دیگه تا آخرش می‌شود کلام زراره، حریر دارد کلام زراره را نقل می‌کند. زراره دارد حرف می‌زند، می‌گوید که و قال الامام علیه السلام اذا نسیت الظهر، آخرش هم می‌گوید حریر که قال زراره قلت للامام که این مطلب شما برای چیست؟ و لم ذاک؟ امام هم در جواب فرمود لانک لست تخاف فوتها. و لذا خیلی خلاف ظاهر است که ما بگوییم این تعبیر فتوی زراره است.

بله، اعراض اصحاب حرف متینی است. گفتند فقط در متاخرین صاحب مفاتیح فیض کاشانی این فتوی را داده و صاحب عروه، قدمات اصلاً این فتوی را ندادند. بله، اعراض مشهور منشأ احتیاط می‌شود. ولی به قول آقای خوئی مقتضای صناعیت این است که مثل صاحب عروه فتوی بدهیم و اشکال آقای سیستانی وارد نیست.

مطلب دوم: و اگر اشکال آقای سیستانی وارد باشد این صحیح زراره از کار افتاد، شد فتوی زراره، خوب دقت کنید! روایت حلبی هم که سندش ضعیف است، شما دلیل تان بر این که در اثناء نماز اگر ملتفت بشود انسان به این که نماز ظهرش را نخوانده، عدول کند از نماز عصر، در اثناء نماز، عدول کند به نماز ظهر، دلیل تان چیه؟ فقط یک روایت معتبره است و آن، صحیح حلبی که به اسناد ابن ابی عمیر بود، دلیل دیگری نداریم، رجل أمّ قوماً فی العصر فذكر و هو یصلی بهم انه لم یکن صلی الاولی قال فلیجعلها الاولی التي فاتته، و این، اطلاق ندارد نسبت به وقت مختص ظهر. چرا؟ برای این که این ظاهرش این است که در وقت

مشترک نماز عصر را خواند، رجل أمّ قوماً فی العصر فذكر و هو یصلی بهم انه لم یکن صلی الاولی قال فلیجعلها الاولی التي فاتته و یتأنف العصر و قد قضی القوم صلاتهم، مأمومین نماز ظهر خوانده بودند قبلاً، امام می‌فرمایند مأمومین نماز عصرشان صحیح است، امام که در اثناء نماز عصر ملتفت شده که نماز ظهر نخوانده عدول کند به نماز ظهر، خب این وقت مشترک است. قطعاً مراد اثناء نماز است. آقای سیستانی در اثناء نماز اگر ملتفت بشود نماز ظهر را نخواندند تنها دلیل‌شان این صحیح‌ه حلبی است و این اطلاق ندارد نسبت به وقت مختص ابتداء اذان ظهر.

این را توجه داشته باشید. بله، ممکن است آقای سیستانی بفرمایند من که قائل به وقت مختص نیستم، آن، بحث دیگری است اما از نظر فنی ما دیگه اطلاقی نسبت به عدول از نماز عصر به نماز ظهر حتی در اثناء نماز در جایی که این نماز عصر را در وقت مختص ظهر شروع نکنیم نداریم، تنها اطلاق مان همین صحیح‌ه زراره است که آقای سیستانی اشکال کرد در سند آن.

[سؤال: ... جواب:] بخیر. ایشان می‌گویند ما دلیل داریم بر این که اذا دخل الوقت، اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر معاً، جميعاً.

مطلب دوم [سوم] این است که آقای حکیم فرمودند که ما حتی اگر صحیح‌ه زراره را هم قبول کنیم که مؤید است به روایت حلبی، ولی در وقت مختص ظهر اگر کسی عصر را بخواند باز باید علی القاعدة حرف بزنیم بگوییم این نماز باطل است همان‌طور که مشهور می‌گویند. چرا؟ ایشان فرموده است که چون این صحیح‌ه زرارۀ که می‌گوید انما هی اربع مکان اربع، آن نماز عصری را به عنوان ظهر قبول می‌کند که واجد شرائط من سایر الجهات است، فقط مشکلش این است که نیت نماز عصر کردی، می‌گوید عیب ندارد، انما هی اربع مکان اربع فانوها الاولی، الان نیت نماز ظهر بکن در این نمازی که خواندی، قبول است. این نماز عصری که شما در وقت مختص ظهر حالا یا تمام کردی یا در اثناش تمام کردی، این فاقد شرطیت وقت است. مثل این که اگر فاقد شرطیت وضوء بود، بدرد می‌خورد؟! نه. خب این هم فاقد شرطیت وقت است، به چه درد می‌خورد؟ و لذا انما هی اربع مکان اربع این نماز عصر در وقت مختص ظهر را نمی‌تواند تصحیح کند، به عنوان نماز ظهر قبول کند چه در اثناء ملتفت بشویم چه بعد از فراغ.

فرائض ۸۹۹

انصافاً این اشکال درست نیست. چرا؟ برای این که اگر یک نمازی بعد از حکم به این که این نماز ظهر است، مشکلش برطرف نشود، مثل این که فاقد وضوء باشد، بله، لغو است انما هی اربع مکان اربع شاملش بشود. اما اگر شاملش بشود و بگوید این نمازی که خواندی به عنوان عصر حالا در اثناء ملتفت شدی یا بعد از فراغ، این را به عنوان نماز ظهر نیت کن و شما وقتی نیت می کنی نماز ظهر بشود نماز ظهر تعبداً، با همین، مشکل برطرف بشود چرا اطلاقی شاملش نشود؟ خب می شود نماز ظهر، دیگه نماز عصر نیست، خب این نماز ظهر است در وقت خودش خواندی، چه مشکلی دارد؟

بالاخر بگوییم: این که آقای حکیم معتقد است که برای تصحیح این نماز باید حتماً نیت بکند مکلف بعد از نماز یا وسط نماز که هذه الصلاة ظهر فانوها الاولى، بعد اشکال بکند که خب اول این نماز را تصحیح بکنی از سایر جهات تا بعد من بتوانم که این نماز ظهر است، ما می گوییم این هم خلاف ظاهر است. فانوها الاولى ظهورش در ارشاد است به این که این نمازی که تو خواندی نماز ظهر است. چون تعلیل می کند، می گوید فانما هی اربع مکان اربع. ظهور عرفی فانوها الاولى در این نیست که دست خودت است، اگر نیت بکنی نماز قبلی ظهر است، ظهر می شود، نیت نکنی عصر می ماند، این خلاف ظاهر است.

[سؤال: ... جواب:] عرض کردم این خلاف ظاهر است. فانوها الاولى مثل روایاتی است که می گوید يجعلها عمره، یبني على الاربع، این ها یعنی چی؟ مثلاً می گوید اگر کسی قدم مکه و قد فاته الموقوفان يجعلها عمره، این خلاف ظاهر است بگوییم يجعلها عمره تا نیت نکنی این عمره نمی شود. خب نیت نمی کنیم، عمره نشود. ... چرا؟؟. حالا این هم گناه کرده این هم روش، اما دیگه محرم نیست. زنش بر او حرام نیست، حالا یک گناهی در مسجد کرد، نیت نکرد، آن احرام حش بعد از فوت موقوفین عمره مفرده باشد، آمد وطنش می گوید استغفر الله ربی و اتوب الیه، اما زنش بر او حرام نمی شود؟ خب این خلاف ظاهر است. ظاهر فلیجعلها عمره ارشاد است که بابا! این احرامت تبدیل شد به عمره. اینجا هم و انوها الاولى ظاهرش ارشاد است به این که بابا! این نماز ظهر است، چون نماز ظهر با نماز عصر چه فرق می کند؟

[سؤال: ... جواب:] چهار رکعت به جای چهار رکعت است. در اثناء نسبت به آینده خب باید نیت کنی، بحث گذشته است، نسبت به آینده، خب بله، باید نیت ظهر بکنم دیگه. اما نسبت به گذشته هم نیت ظهر

900 اوقات فرائض

بکنم، اگر نیت نکنم ظهر نمی‌شود این خلاف ظهر است. و لذا این نماز که به عنوان عصر خواندم اصلاً نماز ظهر است. من اشتباهاً نیت عصر کردم. خدا می‌گوید اشتباه نیت کردی مهم نیست، انما هی اربع مکان اربع، نه این‌که این نماز عصر است، باید صحیح من سایر الجهات باشد باید نیت کنی تا به عنوان نماز ظهر قبول بشود.

[سؤال: ... جواب:] عرض کردم اشکال اول ما این بود که حتی اگر شرط تصحیح صلات این باشد که فانوها الاولی اطلاقش این مورد را می‌گیرد که با این فانوها الاولی مشکل وقت را هم حل کردیم. اضافه بر این مطلب عرض می‌کنم که ما اصلاً فانوها الاولی را جوری دیگه معنا می‌کنیم و اشکال اوضح می‌شود دفعش و آن این است که از اول این نماز، نماز ظهر است و در وقتش خودش خوانده شده و نماز عصر نیست و شما اشتباه در تطبیق کردی که قصد نماز عصر کردی.

[سؤال: ... جواب:] بله، این روایت انما هی اربع مکان اربع اشکال ندارد مخصص حدیث لاتعداد باشد. راجع به این صحیح زراره مطلب سومی که هست این است که ما ممکن است بگوییم مبتلا به معارض هست. باید از معارضش جواب بدهیم. و آن روایت حسن بن زیاد صیقل هست: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل نسي الأولى حتى صلى ركعتين من العصر قال: فليجعلها الأولى و ليستأنف العصر. خب تا اینجا موافق است با صحیح زراره. ادامه‌اش را ببینید! قلت فانه نسي المغرب حتى صلى ركعتين من العشاء ثم ذكر قال: فليتم صلاته ثم ليقض بعد المغرب. صحیح زراره راجع به نماز مغرب و عشاء هم می‌گفت اگر کسی فراموش کرد نماز مغرب را تا این‌که دو رکعت از نماز عشاء را خواند، در صحیح زراره چی می‌گفت؟ می‌گفت فانوها المغرب ثم سلم ثم قم فصل العشاء الآخرة که آقایان فقهاء هم گفتند قبل از رکوع رکعت رابعه اگر ملتفت بشود، از نماز عشاء که نیت کرده عدول می‌کند به نماز مغرب، روایت حسن بن زیاد صیقل معارض است با آن. چی می‌گوید؟ می‌گوید قلت له فانه نسي المغرب حتى صلى ركعتين من العشاء ثم ذكر قال فليتم صلاته ثم ليقض بعد المغرب قلت له جعلت فداك! قلت حين نسي الظهر ثم ذكر و هو في العصر يجعلها الأولى ثم يستأنف، در نماز عصر که فراموش کرده بود نماز ظهر را بعد از دو رکعت نماز عصر ملتفت شد فرمودید عدول کند به نماز ظهر، و قلت لهذا يتم صلاته ثم ليقض بعد المغرب، اما دو رکعت نماز عشاء را

فرائض ۹۰۱

خوانده می‌گویید ادامه بدهد و لو ملتفت شده نماز مغرب را نخوانده مهم نیست، فقال لیس هذا مثل هذا ان العصر لیس بعدها صلات و العشاء بعدها صلات. فرق می‌کند این دو تا با هم. بعد از عصر دیگه نمازی نیست ولی بعد از عشاء نماز هست، نافله هست دیگه، نافله عشاء هست، ولی بعد از عصر که نافله نیست دیگه، خب نماز عصر را شما عدول کن به نماز ظهر به عنوان نماز ظهر قرار بده بعد نماز عصر را بخوان اما نماز عشاء بعدش نافله است، چون بعدش نافله است و لذا عدول نکن به نماز مغرب، نماز عشاء را تمام بکن.

[سؤال: ... جواب:] دیگه روایت این است. ان العصر لیس بعدها صلات و العشاء بعدها صلات.

این روایت با بعضی فقرات صحیح زراره تعارض به تباین دارد، با آن فقره‌ای که راجع به نماز مغرب و عشاء هست.

این که صاحب وسائل آمده این جور حمل کرده، گفته این روایت حسن بن زیاد صیقل را حمل می‌کنیم بر تنگی وقت، این جمع عرفی نیست. با تعلیل امام نمی‌سازد: ان العصر لیس بعدها صلات و العشاء بعدها صلات. این ظاهرش این است که بین نماز عشاء و نماز عصر فرق است نه این که در نماز عصر ما فرض کردیم سعه وقت را ولی در نماز عشاء فرض کردیم ضیق وقت را. این اصلاً خلاف نص روایت است. و لذا این توجیه درست نیست.

عمده اشکال به این روایت ضعف سندش است بخاطر حسن بن زیاد صیقل. و اما کسانی که اسناد کافی را قبول دارند یا حسن بن زیاد صیقل را از مشاهیر می‌دانند، این دو تا روایت با هم تعارض و تساقط می‌کند. اما بقیه مطالب ان شاء الله در جلسه بعد. دوشنبه ان شاء الله.

جلسه ۸۷

دوشنبه - ۹۶/۰۱/۱۴

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله في الارضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در فرمایش صاحب عروه بود در مسئله دو و سه.

خلاصه فرمایش ایشان این شد که فرمود ما و لو قائل به وقت مختص ظهر هستیم اما عملاً هیچ فرقی با منکرین وقت مختص ظهر نداریم. چون ثمره‌ای برای این قول ما به وقت مختص ظهر بار نمی‌شود مگر در آن جایی که مکلف اول وقت به اندازه چهار رکعت متمکن باشد از نماز و بعد عاجز بشود حالا یا زن است پاک بود بعد از چهار رکعت از اذان ظهر حیض می‌شود و یا این که شخصی است بالغ و عاقل، بعد از چهار رکعت از اذان ظهر دچار اغماء یا جنون می‌شود، طبق نظر وقت مختص فقط نماز ظهر را باید قضاء کند اما طبق نظر وقت مشترک که می‌گویند از اول وقت اذان ظهر وقت مشترک است بین ظهر و عصر، این باید بحث بشود که آیا نماز ظهر را قضاء کند یا نماز عصر را یا هر دو را یا مخیر است در قضاء یکی از این دو. این فرمایش صاحب عروه است.

به نظر ما این فرمایش صاحب عروه ناتمام است:

اولاً: شما که قائل به وقت مختص ظهر هستید یا قائل به وقت مختص مغرب هستید، این طور نیست که ثمره منحصر باشد به این فرض که زنی در ابتداء وقت پاک بود به اندازه چهار رکعت بعد حیض شد که می‌گویید طبق نظر وقت مختص فقط قضاء نماز ظهر بر او واجب است، نخیر، ثمره دیگری هم بلااشکال هست و آن این است که اگر مسافر نماز عشاءش را زودتر از نماز مغرب بخواند سهواً، نماز عشاء مسافر دو رکعت است، اذان مغرب را که گفتند این شروع کرد نماز عشاء دو رکعتی را خواند سهواً، بعد از سلام نماز متوجه شد، اگر صاحب عروه در این فرع ملتزم بشود به بطلان این نماز عشاء نشان می‌دهد که ثمره وقت مختص را پذیرفته. چون اگر سه رکعت اول اذان مغرب وقت مختص نماز مغرب باشد که نظر مشهور است و صاحب عروه هم ظاهر این است که این نظر را قبول کرد بخاطر مرسله داوود بن فرقد خب این نماز عشاء قبل از وقت خودش خوانده شده است. تنها کسی می‌تواند این نماز را تصحیح کند که قائل به وقت مختص نباشد. صاحب عروه این ثمره را ذکر نکرد. صاحب عروه بحث را برد روی نماز ظهر و عصر و نماز عشاء در حضر و دید هیچ ثمره‌ای آنجا پیدا نمی‌کند قول به وقت مختص و قول به وقت مشترک از نظر صاحب عروه. چرا؟ برای این که صاحب عروه نسبت به نماز ظهر و عصر دید که اگر کسی اول اذان ظهر نماز عصر بخواند سهواً و کل این چهار رکعت نماز عصر در داخل وقت مختص ظهر باشد، صاحب عروه گفته که خب مشهور

فرائض ۹۰۳

قائلند به بطلان این نماز چون اخلال به وقت نماز عصر شده اما من قائل به صحت آن هستم، چرا؟ بخاطر صحیح زراره که اذا نسیت الظهر فصلیت العصر فذكرت و انت فی الصلاة او بعد فراغک منها فانوها الاولى فانما هی اربع مکان اربع و لذا صاحب عروه می گوید من این نماز عصر را به عنوان نماز ظهر می گویم حساب می شود چه در اثناء این نماز عصر که در وقت مختص نماز ظهر خواندی، چه در اثناء این نماز ملتفت بشوی چه بعد از آن طبق صحیح زراره. و لذا عملا در اینجا ثمره وقت مختص را انکار کرد چون گفت این نماز دلیل داریم که احتساب ظهرا، دیگه نماز عصر نیست تا بگوئید در وقت نماز عصر شما این نماز را نخواندید، این نماز ظهر است و در وقت خودش خوانده شده است.

نسبت به نماز مغرب و عشاء هم ایشان طبعاً فرضش این است که می گوید اگر کسی نماز مغرب نخواند، سهوا نماز عشاء را بخواند، اگر کل نماز عشاء را بخواند و ملتفت بشود که لااقل یک رکعت از این نماز عشاء در وقت نماز عشاء است، چون رکعت چهارم می شود بعد از وقت نماز مغرب و طبق روایت اسماعیل بن رباح کسی که بخشی از نمازش داخل وقت قرار بگیرد و بعد از نماز ملتفت بشود نمازش مجزی است. خب این هم نماز عشاء را اگر بخواند و لو اول اذان مغرب، خب سه رکعتش می شود داخل وقت اختصاصی نماز مغرب، یک رکعتش که می شود بعد از وقت نماز مغرب، این نماز صحیح می شود. این یک فرض.

فرض دیگر این است که بعد از رکوع رکعت رابعه ملتفت بشود که ای وای! من نماز مغرب را نخوانده بودم این چه نمازی است که شروع کردم به عنوان نماز عشاء؟ صاحب عروه گفته اینجا هم که ما اصلا این نماز را باطل می دانیم، وقت مختص و مشترک ندارد. اصلا بگو ساعت هشت یا نه شب این نماز عشاء را خواند و بعد از رکوع رکعت چهارم ملتفت شد نماز مغرب را نخوانده، این نماز محکوم به بطلان است. پس فرقی ندارد به حال این نماز که این نماز را کی بخواند، در وقت مختص مغرب بخواند یا در وقت مشترک.

و لذا صاحب عروه دیگه ثمره ای پیدا نکرده برای قول به وقت مختص الا همان زنی که اول اذان پاک است به اندازه چهار رکعت نماز ظهر یا سه رکعت نماز مغرب و بعد حیض می شود. گفته ثمره وقت مختص اینجا ظاهر می شود.

در حالی که همان طور که عرض کردم اگر فرض می کرد صاحب عروه این آقایی که نماز عشاء خوانده قبل از نماز مغرب، در سفر بوده و نماز عشاءش دو رکعتی بوده، کاملاً ثمره تصویر می شود. اگر قائل به وقت مختص نماز مغرب بشویم، از اول اذان مغرب به اندازه دو رکعت نماز عشاء خواند داخل وقت مختص نماز مغرب، طبق نظر وقت مختص باید این نماز عشاء باطل باشد. چون هیچ بخشیش در داخل وقت مشترک نبود. دیگه بحث انما هی اربع مکان اربع هم که اینجا مطرح نمی شود که.

و لذا این ثمره را مناسب بود ایشان ذکر کند.

یک ثمره هم آقا اشاره کردند شبیه همین است. و آن این است که اگر فرض بکنیم این مکلف در حضر بود، ولی اشتباهاً یک رکعت زودتر از نماز مغرب نماز عشاء را شروع کرد، به جوری که کل نماز عشاءش موقعی تمام شد که هنوز سه رکعتی نماز مغربش وقتش نگذشته، چون یک رکعت اول نماز عشاء قبل از اذان مغرب این آقا خوانده سهواً، طبق نظریه وقت مختص هیچ بخشی از این نماز عشاء داخل وقت خودش نبوده و لذا این نماز عشاء محکوم به بطلان است. مثل نماز ظهر و عصر هم نیست که بگوییم که انما هی اربع مکان اربع، نماز مغرب سه رکعتی است نماز عشاء چهار رکعتی. ولی اگر قائل به وقت مشترک بشویم از اول اذان مغرب این آقا نماز عشاءش بخشیش داخل وقت شرعی بوده و این نماز طبق روایت اسماعیل بن رباح تصحیح می شود.

مطلب دوم این است که مرحوم نائینی و همین طور آقای حکیم و همین طور آقای سیستانی و همین طور امام با یک دید دیگر، اشکال کرده اند به صاحب عروه. گفته اند اگر کسی بعد از رکوع رکعت رابعه عشاء ملتفت بشود به این که نماز مغربش را نخوانده، جناب صاحب عروه! چرا می گوید این نماز محکوم به بطلان است چه در وقت مختص باشد چه در وقت مشترک. خیر، این نماز قابل تصحیح است. چطور؟

مرحوم نائینی فرموده برای این که حدیث لاتعداد اختصاص به بعد از فراغ از نماز ندارد، شامل اثناء نماز هم می شود. تعبیر لاتعداد الصلاة در مقابل تعداد الصلاة که در روایات متعددی در اثناء نماز تعبیر کردند تقطع الصلاة و تعیدها، یعنی اعاده نماز را اطلاق کردند حتی بر اثناء نماز که استیناف عملاً می شود این نماز ولی استیناف نماز هم، از نو گرفتن نماز هم، یک نوع اعاده نماز است.

فرائض ۹۰۵

خب این مقدار که کافی نیست. برای این که کسی نمی گوید که حدیث لاتعاد در اثناء نماز جاری نشود، البته یک تشکیکی هست که در کتاب مبانی منهاج الصالحین تشکیک کردند در جریان حدیث لاتعاد در اثناء نماز، ولی مشهور که این تشکیک را نمی کنند و لذا انسان اگر در اثناء نماز ملتفت بشود به وقوع خللی قبل از التفات، رکعت دوم نماز ملتفت بشود که رکعت اولش ستر عورت نداشته، مشکل ندارد. و لکن مشکل اساسی این است که صاحب عروه مد نظر دارد مشککش این است: می گوید آقا! حدیث لاتعاد شامل ملتفت حال الخلل نمی شود، باید هنگام خلل باید یا غافل باشی یا معتقد باشی عملت صحیح است. شما در هنگام اخلال ملتفت باشی به این خلل، هنوز کاری نکردی تا حدیث لاتعاد جاری بشود، حدیث لاتعاد ظاهرش این است که کسی عملی انجام داد به اعتقاد این که این عمل صحیح است بعد کشف خلل شد، حالا که کشف خلل شده، عقل می گوید اعد صلاتک، شرع امتنانا می گوید لاتاعد صلاتک.

و لذا می بینید فقهاء در رساله شان دارند، می گویند جاهل متردد که نمی داند وظیفه اش این است که مثلاً آیا این دو سوره را با هم بخواند چون کل این دو سوره یک سوره است الضحی و الم نشرح یا فیل و قریش و یا نه، اگر این دو را با هم بخواند می شود قران بین السورتین؟ خب این بنده خدا و الضحی را شروع کرده با یک صدای غرایبی خواندن، مانده الم نشرح را بخوانم یا نخوانم؟ نخوانم شاید یک سوره باشد، ناقص گذاشتم، بخوانم شاید یک سوره باشد بشود قران بین السورتین که برخی قائلند که مبطل نماز فریضه است. این هم گفت رجائاً یک طرف را انتخاب می کنیم، می خوانیم، شروع کرد بعد از و الضحی الم نشرح را خواندن، نماز که تمام شد رفت رساله را نگاه کرد دید بله اتفاقاً رساله هم گفته که این ها یک سوره هستند و باید هر دو را بخوانید، گفت الحمدلله. حالا اگر یک رساله ای می دید که او گفته بود نخیر این ها هر کدام یک سوره مجزا هستند و نباید این دو را با هم می خواندی، خب این باید نمازش را اعاده کند. چرا؟ برای این که موقعی که داشت این عمل را انجام می داد مردد بود، جازم نبود، شاید عملم درست باشد شاید درست نباشد، اینجا که جای حدیث لاتعاد نیست.

در مانحن فیه هم صاحب عروه حرفش این است، آقای خوئی هم تاییدش کرده، گفته وقتی سر از رکوع رکعت رابعه بر می داری، الان ملتفتی که داری نماز عشائی را می خوانی که نماز مغرب قبل از آن نیست،

شرط نماز عشاء این است که قبل از آن، نماز عشاء باشد، از این به بعد ملتفی به این خلل به شرطیت

ترتیب، چطور حدیث لاتعداد شامل بشود؟ گذشته را شامل می‌شود اما آینده را چه جور شامل بشود؟

آقای سیستانی در جواب گفتند که آقا! حدیث لاتعداد چه اختصاصی دارد به غیر ملتفت؟ حدیث لاتعداد

مطلق معذور را شامل می‌شود مخصوصا آن ذیلش که یک قاعده عامه است که السنه لاتنقض الفریضه. فرق

بین سنن و فرائض این است که اخلال به سنن عن عذر مبطل فرائض نیست. چه فرق می‌کند؟ عذر، عذر

است چه غفلت باشد چه اضطرار. این آقا در این نماز دیگه مضطر است، کاری نمی‌تواند بکند مگر این

نمازش را ابطال کند و الا دیگه شروع کرده، رسیده به رکوع رکعت رابعه نه جایی برای عدول هست، نه جایی

برای نماز مغرب خوانده فعلا، یا باید به او بگویید اعد صلاتک یا باید به او بگویید اتم صلاتک، لاتعداد می‌گوید

نخیر لاتعد صلاتک. ایشان فرمودند ما همه جا همین را می‌گوییم. اگر کسی شروع کرد در نماز مهرش را از

دست داد، الله اکبر، اصلا یا مهر داشت یا فکر می‌کرد مهر دارد، هی دست کرد در جیبش، این ور جیبش

مهر نیست، آن ور جیبش مهر نیست، کاغذ نیست، اطراف هم چیزی نیست که بر آن سجده کرد مگر این که

نمازش را باطل کند، ایشان فرموده همین نماز را بخوان تا آخر، سجده هم بکن به هر فرشی، هر موکتی، هر

چیزی مهم نیست، به گردن من. چرا؟ برای این که شما عمدا که اخلال نمی‌کنی به شرائط شرعی سجود و

این شرائط شرعی سجود هم که شما عمدا به او اخلال نکردی بلکه غیر عمدی به او اخلال کردی، جزء

فرائض نیست، در قرآن که نیامده است اسجدوا علی الارض، قرآن می‌گوید که اسجدوا، سجده بر فرش هم

سجده است دیگه، سنت گفته که لاتسجد الا علی الارض او ما نبت علی وجه الارض.

خب این یک فرع که ایشان می‌گویند. فرع‌های دیگری هم که ما ضمیمه کردیم. گفتیم یک آقای در

حمام فرض کنید یک لنگی بسته بود به خودش حالا این جور فرض کنید الله اکبر که گفت این لنگه افتاد و

یک گربه‌ای آنجا بود و آمد این لنگه را برد، این هم که خلقه الله در مقابل این قرار گرفته، طبق فرمایش

آقای سیستانی اذان مغرب را یا اذان صبح را تازه گفتند، لازمه فرمایش ایشان این است که نمازش را بخواند

به همین نحو عاریا. چون اگر برود آن صندوق پشت سرش را باز کند لباسش را بپوشد پشت به قبله می‌شود

نمازش باطل می‌شود، با همین وضع فجیع نماز بخواند.

فرائض ۹۰۷

انصافاً این فرمایش آقای سیستانی عرفی نیست. چرا؟ برای این که وقتی اول وقت است و من می‌توانم این نماز را بهم بزنم، یک نماز جدید بخوانم با شرائط، کی عرف به من می‌گوید تو مضطری؟ حدیث لاتعاد اگر شامل مضطر هم بشود، آن مضطری که مضطر است به ترک واجب و فرض این است که واجب صرف الوجود نماز است از اول وقت تا آخر وقت نه نماز در این نماز. خب این نماز را رها کند نماز دیگر بخواند، قحط که نیست. و لذا انصاف این است که لاتعاد الصلاة منصرف است از همچون فرضی که من ملتفتم به خلل و مضطر هم نیستم تا آخر وقت، السنة لاتنقض الفریضة هم مقرون به این کلمه لاتعاد الصلاة است و انصراف لاتعاد الصلاة به شخصی است که یا غافل است یا مضطر فی تمام الوقت است. این مطلبی است که به نظر می‌آید.

البته یک نتایج سختی هم دارد: این زن‌هایی که یک مقدار موی‌شان بیرون زده از چادر، ملتفت می‌شوند در اثناء نماز به این که موی‌شان بیرون است، به مقداری که مخل است به نماز، و الا به نظر ما مقدار کمی از مو اگر بیرون هم باشد مبطل نماز نیست چون دلیلی بر اشتراط ستر شعر به این مقدار ما نداریم، به آن مقدار که عرفاً صدق کند و لیضربن بخرمهن علی جیوبهن، همین که به مقدار متعارف خمار را دور سرش می‌اندازد و لو مقداری از موها دیده بشود این نماز اشکال پیدا نمی‌کند، ولی اگر بیشتر از این مقدار بود...

[سؤال: ... جواب:] ما در مورد نماز دلیلی بیشتری از این نداریم که باید تلبس خمارها و تصلی. ... ما ادله‌ای که داریم این است دیگه، سیره را خبر نداریم. ... عرفاً و لیضربن بخرمهن علی جیوبهن بطور متعارف بود کافی است.

حالا اگر بیشتر از این مو بیرون بود، از نظر صاحب عروه و آقای خوئی و آنی که ما عرض می‌کنیم وقتی که ملتفت شد مو هایش بیرون است نمازش محکوم به بطلان است. اما از نظر آقای سیستانی نه، سریع چادرش را می‌آورد جلو، مو هایش را می‌پوشاند، نمازش را ادامه می‌دهد. اما لازمه این فرمایش همانی است که عرض کردم که آن مرد در حمام را هم نمازش را تصحیح کنید. دیگه این‌ها با هم فرق نمی‌کند.

و لذا به نظر ما حدیث لاتعاد شامل این نماز عشاء نمی‌شود بعد از این که ملتفت شده در اثناء نماز عشاء به نسیان نماز مغرب.

امام قدس سره وجه دیگری ذکر کردند. وجهی که ایشان ذکر کرده این است، فرموده ما اصلاً دلیل نداریم به ترتیب بین کل نماز عشاء با نماز مغرب. الا ان هذه قبل هذه یعنی ماهیت نماز عشاء باید بعد از ماهیت نماز مغرب باشد، ماهیت نماز عشاء شکل گرفته، همین که داخل رکوع رکعت رابعه شد ماهیت نماز عشاء شکل گرفته. بعد از این که ملتفت می‌شود بعد از آن به این که من نماز مغرب را نخواندم مثل آنی است که بعد از رکوع ملتفت بشود من حمد و سوره را نخواندم، چه جور بعد از رکوع کسی ملتفت بشود من حمد و سوره را نخواندم می‌گویند آقا! وقت زمان حمد و سوره خواندن گذشت، قبل از رکوع بود، آن موقع هم که ملتفت نبود، حالا هم که ملتفت شدی، وقت حمد و سوره خواندن نماز نیست، اینجا هم امام فرموده وقت ترتیب بین نماز مغرب و عشاء قبل از رکوع رکعت رابعه است، بعد از او دیگه ماهیت نماز عشاء محقق شده و شما خلل رساندی به این شرطیت ترتیب، نسیاناً هم بوده حدیث لاتعداد شامل می‌شود. بعد از این دیگه شما خلل نمی‌رسانی به شرطیت ترتیب.

خب این فرمایش هم خلاف ظاهر است. ظاهر الا ان هذه قبل هذه این است: کل نماز عشاء مشروط است به سبق نماز مغرب حتی رکعت رابعه نماز عشاء. چون نماز عشاء اسم برای مجموع این چهار رکعت است نه صرفاً برای ماهیت این نماز عشاء. و لذا اگر بگویند نماز عشاء مشروط است به سبق نماز مغرب مثل این است که بگویند نماز عشاء مشروط است به وضوء، خب رکعت رابعه‌اش هم مشروط می‌شود.

و لذا به نظر ما در این مطلب حق با صاحب عروه است و این نماز عشاء بعد از رکوع رکعت رابعه که ملتفت شده نماز مغربش را فراموش کرده قابل تصحیح نیست. این ثمره همان‌طور که صاحب عروه گفتند برای وقت مختص و مشترک نباید ذکر بشود.

مطلب سوم: اینی که صاحب عروه فرمود تظهر ثمره وقت المختص در آن زنی که اول وقت پاک بود به اندازه چهار رکعت بعد حیض شد که فقط نماز ظهر را باید قضاء کند، به نظر ما این مطلب حتی بناء بر قول به وقت مشترک هم هست. این که ثمره نشد. جناب صاحب عروه! شما که بقیه ثمرات را به لطف فقاہت‌تان زیرآبش را زدید، خب این را هم زیرآبش را می‌زدید تمام می‌شد می‌رفت دیگه. حالا ما قائل به وقت مختص نیستیم، از اذان ظهر وقت ظهر و عصر هر دو داخل می‌شود و لکن ترتیب بین نماز ظهر و عصر که اطلاق

فرائض ۹۰۹

دارد: الا ان هذه قبل هذه و لو نسبت به این زنی که به اندازه چهار رکعت بیشتر پاک نیست باز اطلاق دلیل می‌گوید شرط وضعی نماز عصر این است که بعد از نماز ظهر خوانده بشود و این زن متمکن نیست از نماز عصر. چون نماز عصر بخواند بدون نماز ظهر، فاقد شرط ترتیب، نماز ظهر بخواند بعد تا بخواهد نماز عصر بخواند حیض می‌شود. پس متمکن نیست از نماز عصر. و لذا طبق ادله بر او اصلاً قضاء نماز عصر واجب نیست و لو ما قائل به وقت مختص نباشیم.

و این مطلب را از روایات هم می‌شود استفاده کرد که بعد اشاره می‌کنیم.

و همین‌طور این که صاحب عروه فرموده ثمره وقت مختص نماز عصر و نماز عشاء در آخر وقت این است که اگر این زن حائض چهار رکعت مانده به آخر وقت پاک بشود، فقط بر او لازم است آن نماز عصر را بخواند یا نماز عشاء را بخواند، خواندن نماز ظهر نه ادائاً واجب است نه قضااً. خواندن نماز مغرب نه قضااً واجب است نه ادائاً، به نظر ما این هم ثمره وقت مختص نیست. ما هم که قائل به وقت مشترکیم تا غروب آفتاب می‌گوییم وقت نماز ظهر و عصر ادامه دارد، تا نیمه شب وقت نماز مغرب و عشاء ادامه دارد. ما باید همین را بگوییم. چرا؟ برای این که اما این که واجب است در این چهار رکعت آخر وقت نماز عصر را بخواند، نماز عشاء را بخواند، حق ندارد نماز ظهر یا نماز مغرب بخواند، این بخاطر روایات است. ما در روایت داریم که واجب است اگر خوف ضیق وقت هم داشت، اگر خوف وقت ضیق وقت هم داشت واجب است نماز اول را رها کند نماز دومی را بخواند. این مستفاد از روایات است و لو ما قائل به وقت مختص نباشیم:

مؤثقه ابی بصیر: ان نام رجل و لم یصل صلاۃ المغرب و العشاء او نسی فان استیقظ قبل الفجر قدر ما یصلیهما کلتیهما فلیصلهما و ان خشی ان تفوته احدهما فلیبدأ بالعشاء الآخره.

یا معتبره ابن مسکان، این هم به همین مضمون است: ان نام رجل او نسی ان یصلی المغرب و العشاء فان استیقظ قبل الفجر قدر ما یصلیهما کلتیهما فلیصلهما و ان خاف ان تفوته احدهما فلیبدأ بالعشاء الآخره.

کسی که وقت ندارد به اندازه بیش از چهار رکعت، نماز مغرب و عشاءش مانده این حتماً باید نماز عشاءش را بخواند و نماز مغربش را بگذارد بعداً قضاء کند. حالا بقیه روایات را بعداً متعرض می‌شویم.

مرحوم آقای خوئی یک مطلبی دارد اینجا، فرموده نیاز به روایت هم نیست، اگر روایت هم نبود مقتضای ترتیب همین است. همین که شارع بپاید به اندازه هشت رکعت نماز واجب کند، نماز عصر و ظهر، می شود هشت رکعت و بپاید بگوید نماز ظهر اول خوانده بشود بعد، نماز عصر، این معنایش این است که باید تقسیط کنید وقت را بر این دو نماز، اگر به اندازه هشت رکعت وقت داری هر دو نماز را بخوانید، وقت ندارید، نماز اولی می پرد، نماز دومی را باید بخوانید. بعد ایشان فرموده که غیر از این شما می خواهید چی بگویید؟ می خواهید بگویید چهار رکعت وقت داری، به اندازه هشت رکعت نماز بخوان؟ این که تکلیف مالایطاق است، بیایید به این آقا بگویید مخیری یا نماز ظهر بخوان یا نماز عصر؟ این خلاف ترتیب است. پس تنها راهش این است که برای حفظ ترتیب بگویند نماز عصر بخوان.

و این مطب عجیبی است، ما نفهمیدیم. الان اگر بیایند بگویند ما از ساعت دوازده تا یک مجلس داریم، نیم ساعت مداحی بعد نیم ساعت منبر یا بر عکس: نیم ساعت اول منبر نیم ساعت آخر مداحی، حالا اگر برق ها برود، نتواند آن نیم ساعت اول مجلس را برگزار کنند، فقط به اندازه نیم ساعت وقت باشد، شما از آن دلیلی که می گفت اول منبر رفته بشود بعد آخر مجلس مداحی، شما می فهمید حالا که وقت نیست منبر تعطیل؟ چه ظهور عرفی در این دارد؟ آقا! وقتی شرط مداحی این شد که بعد از منبر باشد، حالا آن وقت نیست هم برای منبر هم برای مداحی، مقتضای قاعده چیه؟ مقتضای قاعده اتفاقا این است که منبر بروند، چون شرط صحت منبر این نیست که بعدش مداحی باشد، شرط صحت مداحی این است که بعد از منبر باشد.

اینجا هم همین است. به اندازه هشت رکعت گفتند نماز ظهر و عصر، حالا چهار رکعت وقت داری، شرط صحت نماز ظهر این نیست که بعدش نماز عصر بخوانی، شرط صحت نماز عصر این است که قبلش نماز ظهر بخوانی. شمای آقای خوئی! چه جووری می فرمایید حالا که اینجر شد نماز ظهر را بخوان همان نماز عصر را بخوان، خب نماز عصر را بخوانم آن نماز عصرم هم باطل می شود چون فاقد شرط ترتیب است.

فرائض ۹۱۱

و لذا اگر نبود روایت که می‌گوید که باید آن نماز آخری را بخوانید، این که آقای خوئی فرموده مقتضای صناعیت هم همین است که ما بگوییم نماز آخری بخوانی و نماز اولی قضاء می‌شود، این فرمایش آقای خوئی درست نیست.

ان شاء الله تامل بفرمایید تا فردا.

جلسه ۸۸

سه‌شنبه - ۹۶/۰۱/۱۵

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در فرمایش صاحب عروه بود که فرمود ثمره وقت مختص در جایی ظاهر می‌شود که مثلاً زنی در اول وقت پاک بود، به اندازه چهار رکعت نماز ظهر بعد از اذان ظهر پاک ماند بعض حیض شد که طبق نظر وقت مختص که ما قائلیم فقط باید نماز ظهر را قضاء بکند، نماز عصر قضاء ندارد. و اگر در چهار رکعت به آخر وقت مانده زن حائض پاک بشود، در این صورت فقط باید نماز عصر را بخواند و اگر نخواند نماز عصر قضاء دارد.

ما عرض کردیم این نظر مبتنی بر نظریه وقت مختص نیست. ما هم که قائل به وقت مختص نیستیم باید این را باید بگوییم. هم این مطلب را می‌شود از روایات استفاده کرد و هم مقتضای قاعده ترتیب بین نماز ظهر و عصر این است که در اول وقت شما فرض کردید این زن بیش از چهار رکعت وقت ندارد و اگر بخواهد نماز عصر بخواند نماز عصرش فاقد شرط ترتیب است پس نماز عصر را قادر نیست بطور صحیح بخواند فقط نماز ظهر را قادر است بطور صحیح بخواند تکلیف به اداء نماز عصر که ندارد اما تکلیف به قضاء آن هم خلاف اصل اولی است که اصل عدم وجوب قضاء است چون فوت صادق نیست و هم خلاف مفاد روایاتی است که می‌گوید زن حائض قضاء نماز بر او واجب نیست.

ما قبل از این که روایات را بخوانیم مرحوم آقای حکیم در اینجا مطالبی دارند عرض کنیم:

ایشان فرموده است این زن یک وقت از هنگام اذان ظهر می‌دانست که بعد از چهار رکعت حیض می‌شود و تاره نمی‌دانسته و اتفاقاً حائض شده، اگر می‌دانسته که اذان ظهر که الان گفتند فقط به اندازه چهار رکعت وقت دارد، اشکالی نیست که واجب است خصوص نماز ظهر را بخواند بناء بر قول به وقت متخص چون وقت نماز عصر داخل نشده، وقت نماز عصر بعد از گذشت چهار رکعت داخل می‌شود که آن وقت هم این زن حائض است. اما بناء بر قول به وقت مشترک، ایشان فرموده که باید ببینیم که در این فرض هم ما قائل به ترتیب می‌شویم بین نماز ظهر و عصر یا قائل می‌شویم اطلاقی در دلیل ترتیب که شامل این فرض بشود ما نداریم. اگر گفتیم که اطلاقی نداریم در دلیل ترتیب که شامل این فرض بشود، ادله ترتیب بین نماز ظهر و عصر منصرف است به جایی که هر دو نماز واجب است، اذا زالت الشمس وجب الظهر و العصر الا ان هذه قبل هذه، پس شامل این فرض نمی‌شود که نمی‌توان گفت هر دو واجب هستند چون فرصت نیست برای هر دو. اگر این را بگوییم که نتیجه‌اش این می‌شود که تراحم بشود بین نماز ظهر و نماز عصر. چون می‌شود دو تا واجب غیر مترتب بر هم. اگر اطلاق نداشته باشد دلیل شرطیت ترتیب نسبت به این فرض می‌شود دو تا واجب متراحم. احکام تراحم را پیاده می‌کنیم که اگر مساوی بودند مخیرید، اگر احتمال اهمیت در یکی از این دو بدهیم ترجیح با او است. و چه بسا گفته می‌شود چون نماز ظهر نماز وسطی است و حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی دلیل بر اهمیت نماز ظهر است و لا اقل باعث می‌شود احتمال اهمیتش را ما تعیین بدهیم، خب از باب محتمل الالهیة می‌گوییم این زن نماز ظهر بخواند. اگر ما قائل بشویم به ترتیب بین نماز ظهر و عصر حتی نسبت به این فرض که هو الصحیح، اطلاقات ترتیب بین نماز ظهر و عصر بیان حکم وضعی می‌کند که شرط صحت نماز عصر که بعد از نماز ظهر خوانده بشود، الا ان هذه قبل هذه ظاهرش این است که نماز عصر مشروط است به سبق نماز ظهر مطلقاً، خب اگر این را بگوییم متعین است این زن نماز ظهر بخواند چون اگر نماز عصر بخواند فاقد شرط ترتیب می‌شود و باطل می‌شود.

بعد مرحوم آقای حکیم فرمودند نماز ظهر را این خانم می‌خواند و فرض این است که قائل به وقت مشترک هستیم، بعد از این که نماز ظهر خواند، حالا یا از باب تعیین یا از باب تخییر، ایشان فرموده بعید نیست بگوییم نماز عصرش را هم بعد از پاک شدن باید قضاء کند. چرا؟ برای این که فرض این است که ما

فرائض ۹۱۳

قائل به وقت مختص نشویم، قائل به وقت مشترک بشویم، بگوییم از هنگام اذان ظهر موضوع پیدا می‌کند نماز ظهر و عصر هر دو با هم، وقت هر دو داخل می‌شود، پس نماز عصر هم فی حد ذاته واجب شد. وقتی نماز ظهر و عصر هر دو واجب شد و بخاطر تراحم گفتیم نماز ظهر بخواند تعییناً او تخییراً و نماز عصر را ترک کند، خب این منافات با صدق فوت ندارد نسبت به نماز عصر، بلکه مکلف معذور است در ترک نماز عصر اما صدق فوت می‌کند.

پس مرحوم آقای حکیم فرموده است باید تفصیل بدهیم در این فرض، بگوییم این زنی که به اندازه چهار رکعت اول وقت پاک است و بعد حیض می‌شود و می‌داند این حالت برایش پیش می‌آید، بناء بر قول به وقت مختص روشن است که نماز عصر بر او واجب نیست، نماز ظهر بر او واجب است، قضاء هم ندارد نماز عصر چون قبل از این که وقتش داخل بشود این زن حائض شد. و اما بناء بر قول به وقت مشترک: اگر قائل بشویم به ترتیب بین نماز عصر و نماز ظهر حتی نسبت به این فرض، باز هم نماز ظهر واجب است، نماز عصر واجب نیست، چون غیر مقدور است نماز عصر صحیح خواندن بر این زن، چون شرط صحیح بودن نماز عصر رعایت ترتیب است. قضاء هم ندارد چون عاجز بود داخل وقت از انجام نماز عصر صحیح، تکلیف به اداء نداشت، تکلیف به قضاء هم که در حق حائض نیست. اما بناء بر قول به وقت مشترک و این که ترتیب بین نماز ظهر و عصر در این حال ساقط است، دلیل نداریم بر لزوم ترتیب بین نماز ظهر و عصر در این فرض ولی این زن نماز ظهر خواند، حالا یا از باب احتمال اهمیت یا از باب تخییر، اینجا را صاحب مستمسک (مرحوم آقای حکیم) فرموده بعید نیست نماز عصر هم قضائش بر این زن واجب باشد.

[سؤال: ... جواب:] اگر ترتیب بین نماز ظهر و عصر ساقط باشد، به اندازه چهار رکعت وقت دارید ولی نماز ظهر و عصر هر دو بر گردن شماست، عاجزید از امتثال هر دو با هم، می‌شود تراحم دیگر. ... بالاخره بخاطر ضیق وقت و این که این زن چهار رکعت که گذشت حیض می‌شود، نمی‌تواند امتثال کند هر دو تکلیف را. ... مثل این می‌ماند که در کنار استخر قرار گرفتید، دو نفر دارند غرق می‌شوند، زمان گنجایش ندارد که هر دو را با هم نجات بدهید، چون این را بروید نجات بدهید او جان می‌دهد او را نجات بدهید این جان می‌دهد، می‌شود تراحم دیگر و لو عجز از امتثال ناشی است از این که فرصت نیست عملاً برای نجات هر دو غریق.

این فرمایش آقای حکیم در فرضی که این زن از اول بداند که بعد از چهار رکعت اول وقت حیض می‌شود. بعد فرموده است که اگر هم این مطلب را نداند و مفاجئه بشود حیض بعد از گذشت چهار رکعت و فرض این است که این زن نمازش را نخوانده، خب بناء بر وقت مختص می‌گوییم وقت نماز عصر که نرسیده بوده، باید نماز ظهر می‌خواندی، خب نخواندی، حالا قضائش را بخوان، بناء بر قول به وقت مشترک هم همان تفصیل می‌آید که اگر قائل بشویم به سقوط شرطیت ترتیب در این حال این زن هم باید نماز ظهر را قضاء کند و هم نماز عصر را. چون دو نماز از او فوت شده. ولی اگر قائل بشویم به این که شرطیت ترتیب در این حال هم هست، بله، این زن فقط نماز ظهر را قضاء می‌کند و نماز عصر دیگره قضاء ندارد.

فرق فرض علم از اول با این فرض این است که در فرض علم از اول وظیفه فعلیه‌اش هم این است که در آن چهار رکعت اول وقت نماز ظهر بخواند ولی در فرضی که از اول علم نداشت بعد اتفاق افتاد چون نماز ظهرش را نخوانده بحث قضاء پیش می‌آید و طبق یک فرض که وقت، مشترک باشد و ترتیب هم شرط نباشد قضاء هر دو واجب می‌شود.

این محصل فرمایش ایشان.

بعد وارد فرع بعدی می‌شوند که صاحب عروه هم مطرح کرده که در اثناء وقت مشترک به اندازه چهار رکعت این آقا وقت دارد، ساعت سه بعد از ظهر فرض کنید حالا یک دختر خانمی را فرض کنید بالغ شد، چهار رکعت وقت دارد که بعدش حیض بشود، در این چهار رکعت در وقت مشترک چه کار باید بکند، آن هم آقای حکیم متعرض شد تبعا لصاحب العروه که ما هم مطرح می‌کنیم.

اما راجع به اصل فرمایش آقای حکیم: به نظر ما مدعای ایشان قابل قبول است که اگر قائل بشویم به وقت مشترک و دلیل بر ترتیب بین نماز ظهر و عصر نداشته باشیم، می‌شود تراحم بین دو تا واجب و تراحم که شد بین دو تا واجب، خب این زن نماز ظهر می‌خواند، نماز عصر نمی‌خواند عن عذر، بناء بر مسالک معروفه در تراحم، تکلیف به نماز عصر هم فعلی بوده، چون اشتغال به امتثال احد الضدین در باب تراحم مانع از فعلیت امر به ضد آخر نیست. و لذا طبق مسالک مشهوره وجوب نماز عصر در حق این زن ثابت بوده و لو عن عذر ترک کرده و ادله‌ای که می‌گوید نماز حائض قضاء ندارد، لاتقض الصلاه، ظاهر است در مواردی که اداء

فرائض ۹۱۵

هم بر او واجب نیست. این که در روایات گفته‌اند زن حائض لازم نیست نمازهایی را که نخوانده قضاء کند ظاهرش این است که آن نمازهایی که ادائش بر او واجب نبود، از باب این که عاجز بود از امتثال آن بخاطر حیض. اما در فرض تزاحم و این که عاجز نبود از خواندن نماز عصر چون شرط ترتیب مطرح نبود، قادر بود بر نماز عصر و لکن عن عذر بخاطر این که نماز ظهر خواند، نماز عصر را ترک کرد بعید نیست که بگوییم ادله عدم وجوب قضاء نماز بر حائض از این منصرف است و قضاء این نماز بر او واجب است.

و لکن الذی یسهل الخطب این که وجهی ندارد ما ادله شرطیت ترتیب بین نماز ظهر و عصر را شامل این مورد ندانیم.

روایاتی هم هست در مقام که این روایات را مطرح می‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] ما در باب تزاحم مسالک مختلفه‌ای داریم. این که در فرضی که همین زن مثلاً نماز ظهر می‌خواند و نماز عصر را ترک می‌کند بخاطر این که یا مخیر است یا نماز ظهر محتمل الاهیة است، خب فی حد ذاته بر او واجب بوده نماز عصر، معذور است در ترک آن. ... فرض این است که تضاد دائمی که نیست، تضاد اتفاقی است، اینجا مشکل پیش آمده. ... شما اگر می‌خواهید مثال واقعی پیدا کنید فرض کنید زنی در وقت خورشیدگرفتگی به اندازه دو رکعت وقت دارد که نماز بخواند بعد حیض می‌شود، هم نماز صبح بر او واجب است، هم نماز آیات... ماه‌گرفتگی، خورشیدگرفتگی، هر چی بگویید، فرصت ندارد که هم نماز صبح بخواند و هم نماز آیات بخواند، به اندازه دو رکعت وقت دارد، ترتیب که بین نماز آیات و نماز صبح که نیست یا بین سایر نمازهای یومیه و نماز آیات که ترتیب نیست، آمد انتخاب کرد نماز یومیه را چون اهم است، کلام در این است که بعداً نماز آیات را قضاء بکند یا نه؟ بالاخره دارد حیض می‌شود. اذان صبح گفتند دو رکعت وقت دارد نماز بخواند ماه‌گرفتگی هم شده، بعد از دو رکعت هم حیض می‌شود، شما می‌فرمایید که نماز صبح را بخوان نماز آیات قضاء ندارد؟ خب چرا ندارد؟ ... آقا! باب تزاحم است، دو تا خطاب فعلی نیست. ... فعلی نیست یعنی منجز نیست، شارع عقاب نمی‌کند این زن را که چرا نماز آیات نخواندی اما این که تکلیف انشائی به نماز آیات شاملش بشود که مشکل ندارد که.

بله، در باب تزاحم مسالک دیگری هست که طبق مسالک دیگر با اشتغال به آن واجب اهم یا مساوی کشف می‌شود اصلاً تکلیف نداشتی شما به آن مزاحمی که ترک کردی امثال او را، اگر این مسالک را انتخاب کنیم که بگوییم این زن وقتی نماز صبحش را می‌خواند بخاطر احتمال اهمیتش یا بخاطر مساواتش اصلاً تکلیف ندارد به اداء نماز آیات، تکلیف ندارد بخاطر وجود مزاحم، خب اینجا جای این شبهه هست که صدق فوت این نماز آیات محرز نیست. و لکن این هم به نظر ما قابل جواب است. چرا؟ برای این که فوت یعنی از دست دادن مصلحت و در ارتکاز متشرعی این زن دارد مصلحت نماز آیات را از دست می‌دهد، خب نماز آیات عبادت خداست، عبادت مصلحت دارد، خب فوت می‌شود این مصلحت از این زن. و لذا ما در مورد زن حائض دلیل خاص داریم که قضاء بر او واجب نیست. دلیل خاص می‌گوید قضاء نماز واجب نیست بر زن حائض و الا اطلاق من فاتته فريضة فليقضها في حد ذاته شامل زن حائض هم می‌شود.

مانحن فیه اگر می‌گویید اطلاق دارد دلیل لاتقضها الصلاة آن بحث دیگری است اما فرض این است که ما گفتیم اطلاق ندارد نسبت به این فرضی که می‌تواند این زن نماز بخواند ولی بخاطر رعایت واجب اهم یا مساوی این نماز را ترک کرد، از این فرض انصراف دارد دلیل عدم وجوب قضاء نماز حائض، اگر انصراف داشت از این فرض یا شبهه انصراف داشت اطلاق من فاتته فريضة فليقضها می‌گیردش.

و الشاهد علی ذلک، خوب دقت کنید! و الشاهد علی ذلک اگر این زن به اندازه دو رکعت که وقت دارد تا حیض بشود، می‌خواهد نماز آیات بخواند، نماز واجبیه هم به گردنش نیست، اما مشغول انقاذ غریق شد، رفت یک غرقیه را نجات داد، تا آمد نماز آیات بخواند حیض شد، اینجا را چی می‌گویید؟ اول ماه گرفتگی که خواست نماز آیات بخواند بچه‌ای افتاد در استخر، این زن هم رفت بچه را نجات داد، آمد، تا شروع کرد الله اکبر نماز آیات را بگوید حیض شد، می‌گویید این قضاء ندارد؟ خب وجهی ندارد شما بگویید این قضاء ندارد. من فاتته فريضة فليقضها. فقط بحث در این است که اطلاق ما در دلیل لاتقض الحائض الصلاة اگر پیدا کنیم نسبت به این فرض قبول می‌کنیم ولی همچون اطلاقی ما نداریم.

روایات راجع به حائض عده‌ای از روایات است، این‌ها را بخوانیم:

فرائض ۹۱۷

حسن بن محبوب عن الفضل بن یونس عن ابی الحسن الاول علیه السلام فی حدیث: اذا رأت المرأة الدم بعد ما یمضی من زوال الشمس اربعة اقدام فلتمسک عن الصلاة فاذا طهرت من الدم فلتقض صلاة الظهر لان وقت الظهر دخل علیها و هی طاهر و خرج عنها وقت الظهر و هی طاهر فضیعت صلاة الظهر فوجب علیه [علیها] قضائها.

ظاهر این روایت این است که اگر زنی تضييع بکند نماز را قبل از حائض شدن و بعد حائض بشود، این قضاء دارد. ممکن است بگوییم از این روایت استفاده می‌شود که در مورد تراحم که نماز ظهر می‌خواند، خب نماز عصر را نمی‌خواند، تضييع نکرده نماز عصر را، چون تضييع نکرده و لذا از این روایت استفاده می‌شود قضاء بر او واجب نیست. بله، تعبد خاصی است که ممکن است ما به آن ملتزم بشویم.

روایت دوم روایت علی بن رثاب عن ابی الورد: المرأة التي تكون فی صلاة الظهر و قد صلت رکعتین ثم تری الدم قال تقوم من مسجدها و لاتقض الركعتین و اذا كانت رأت الدم و هی فی صلاة المغرب و قد صلت رکعتین فلتقم من مسجدها فاذا تطهرت فلتقض الركعة التي فاتتها من المغرب.

خب این روایت هم سنداً مشکل دارد، ابی الورد هست در سندش و هم این که مضمونش قابل التزام نیست، تفصیل داده بین نماز ظهر و نماز مغرب. گفته نماز ظهر را دو رکعت زن می‌خواند بعد حیض می‌شود قضاء ندارد اما نماز مغرب را دو رکعت می‌خواند بعد حیض می‌شود، قضاء کند نماز مغرب را، آن هم تعبیر این است که فلتقض رکعة التي فاتتها من المغرب، این مضمون ملتزم به بین اصحاب نیست، خلاف تسالم اصحاب هست.

[سؤال: ... جواب:] قطعاً اصحاب اعراض کردند از این روایت.

روایت سوم روایت یونس بن یعقوب هست: امرأة دخل علیها وقت الصلاة و هی طاهر فأخرت الصلاة حتی حاضت قال تقضى اذا طهرت.

خب این در موردی است که زنی نمازش را تاخیر بیندازد از اول وقت تا حیض بشود فرمودند قضاء کند این نماز را اما این زنی که نماز ظهرش را خواند قبل از این که نماز عصر را بخواند و وقت پیدا کند برای خواندن نماز عصر، حیض می‌شود خب این روایت شاملش نمی‌شود. چون تعبیر آخرت الصلاة در مورد نماز

عصر برای این زن فرض نمی‌شود، چون چهار رکعت اول وقت فرصت داشت بعد حیض شد تعبیر نمی‌کنند آخرت الصلاة حتی حاضت تا روایت بگوید تقضی حتی طهرت.

روایت دیگر روایت موثقہ سماعه هست: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن امرأة صلت من الظهر ركعتين ثم انها طمست و هي جالسة فقال تقوم من مكانها و لاتقض الركعتين.

این هم می‌گوید که قضاء ندارد نماز ظهر. البته اطلاق دارد چه اول وقت نماز می‌خواند چه اثناء وقت ولی روایت موثقہ عبید بن زرارہ هست که آخرین روایت است که می‌خوانیم و این فصل خصومت می‌کند بین این روایات:

موثقہ عبید بن زرارہ عن ابی عبد الله عليه السلام: ایما امرأة رأت الطهر و هي قادرة علی ان تغتسل فی وقت صلات ففرطت فیها حتی یدخل وقت صلات اخرى قال کان علیها قضاء تلك الصلاة التي فرطت فیها. اگر پاک بشود و بتواند نماز را در وقت بخواند و نخواند قضاء دارد. اگر پاک بشود، و هي قادرة علی ان تغتسل فی وقت صلات ففرطت فیها حتی یدخل وقت صلات اخرى، پاک شد می‌توانست نماز با غسل بخواند ولی نخواند، باید قضاء کند. و ان رأت الطهر فی وقت صلات فقامت فی تهيئته ذلك فجازت وقت صلات و دخل وقت صلات اخرى فلیس علیها قضاء، اما اگر فرصت نداشت غسل کند و نماز بخواند، وقت تنگ بود، دیگه قضاء آن نماز لازم نیست و برای نماز بعدی باید غسل کند و نماز بخواند.

و لذا این روایات هم خلاف قاعده‌ای که ما استفاده کردیم نیست.

از این بحث بگذریم.

[سؤال: ... جواب:] قطعاً برای زنی که آخر وقت پاک می‌شود مقدمه نمازش طهارت از حدث است حالا یا غسل یا تیمم، آن را باید در نظر بگیریم، اما آن زنی که اول وقت پاک بود، به اندازه چهار رکعت اول وقت پاک بود و بعد حیض می‌شد، بحث است که آیا خب این زن که می‌توانست قبل از اذان ظهر وضوء بگیرد و اول اذان ظهر نماز ظهرش را بخواند، اما وضوء نگرفت قبل از اذان، اول اذان که شد تازه می‌خواهد وضوء بگیرد و اگر وضوء بگیرد به اندازه چهار رکعت نماز ظهر هم وقت نیست، آیا این وظیفه‌اش چیه؟ قضاء کند این نماز را یا نه، از این روایات چیزی استفاده نمی‌شد، مقتضای قاعده اولیه این است که قضاء بکند. چون

فرائض ۹۱۹
می‌توانسته نماز ظهر بخواند و لو با وضوء گرفتن قبل از وقت. پس از او فوت شده نماز ظهر و اطلاقاتی که می‌گوید قضاء نکند نماز هایش را حائض شامل این فرض نمی‌شود همان‌طور که توضیح دادیم. و لذا بعید نیست که قضاء بر این زن واجب باشد.

اما آخرین فرعی که در این مسئله چهارم هست تامل بفرمایید این است که صاحب عروه می‌گوید در اثناء وقت مشترک به اندازه چهار رکعت وقت دارد، دختری ساعت سه بعدازظهر نه ساله شد، چهار رکعت وقت دارد بعدش حائض می‌شود فرض کنید یا دچار اغماء می‌شود، خب این چهار رکعت را چه بکند؟ دیگه اینجا بحث وقت مختص که نیست.

این فرعی است که این را مطرح می‌کنیم و ان شاء الله وارد مسئله چهارم می‌شویم به خواست خدا و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۸۹

شنبه - ۹۶/۰۱/۱۹

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

تکلیف کسی که در اثناء وقت فقط به اندازه چهار رکعت فرصت دارد

آخرین نکته‌ای که در مسئله سه از مسائل اوقات عروه مانده این است که صاحب عروه فرموده است: اگر در اثناء وقت نماز ظهر و عصر مثلا که وقت مشترک هست، به اندازه چهار رکعت مکلف بتواند نماز بخواند، مثلا دختری ساعت سه بعدازظهر بالغ شد به اندازه چهار رکعت وقت دارد نماز بخواند بعدش حیض می‌شود، یا پسری ساعت سه بالغ شد به اندازه چهار رکعت وقت دارد نماز بخواند بعدش دچار اغماء می‌شود یا دچار جنون می‌شود العیاذ بالله! چه بکند؟

قول اول (صاحب عروه): مخیر است بین نماز ظهر و عصر

صاحب عروه فرموده مخیر است، می‌خواهد نماز ظهر بخواند می‌خواهد نماز عصر بخواند.

این فرمایش صاحب عروه مبتنی بر دو مطلب است: یکی این که ترتیب بین نماز ظهر و عصر در این حال معتبر نباشد. اذا زالت الشمس وجبت الظهر و العصر الا ان هذه قبل هذه گفته بشود که ظاهر در این است که جایی ترتیب معتبر است که واجب باشد هر دو نماز و بتوانی هر دو نماز را بخوانی اما اگر نتوانی هر دو نماز را بخوانی دلیلی بر لزوم ترتیب بین نماز ظهر و عصر نیست. مطلب دوم این است که اختیار نماز ظهر اهم یا محتمل الالهیة نباشد و الا اگر بگوییم نماز ظهر نماز وسطی است طبق روایات و قرآن کریم اهتمام به نماز و صلات وسطی دارد، حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی، این منشأ علم به اهمیت نماز ظهر یا احتمال اهمیت آن می شود.

اشکال اول: اطلاق دلیل ترتیب بین نماز ظهر و عصر شامل فرض است

اگر ما در یکی از این دو مطلب با صاحب عروه مخالفت کنیم، یا بگوییم دلیل ترتیب بین نماز ظهر و عصر اطلاق دارد، الا ان هذه قبل هذه، ذات نماز عصر مشروط است به این که بعد از نماز ظهر باشد، و لو در این حالی که اتفاقاً ضیق وقت است یعنی در اثناء وقت متمکن نیست از اتیان به نماز ظهر و عصر با هم، و لذا اطلاق دلیل می گوید باید نماز ظهر بخوانی. چون اگر نماز عصر بخواند نماز عصرش فاقد ترتیب است.

اشکال دوم: نماز ظهر محتمل الالهیة است

و اگر مطلب دوم را مطرح کنیم، بگوییم بر فرض اطلاق نداشته باشیم در شرطیت ترتیب بین ظهر و عصر ولی طبق حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی نماز ظهر اهم یا محتمل الالهیة است، باز متعین می شود اتیان نماز ظهر.

و لذا این کلام صاحب عروه که تخییر را قائل شدند درست نیست.

قول دوم: روایات ضیق وقت شامل فرض است و لذا باید نماز عصر را بخواند

برخی مطرح کردند که باید نماز عصر را بخواند این شخص در این فرصت چهار رکعت. چون عملاً می شود ضیق وقت و روایات می گوید اگر خوف داشتی که نماز عصر فوت بشود نماز ظهر را رها کن برو نماز عصر بخوان، ان خاف ان تفوته احدهما بدأ بالعصر که در روایت حلبی هست و یا در بعضی روایات دیگر شبیه آن وارد شده.

اشکال: مورد روایات ضیق وقت، ضیق تکوینی (آخر وقت) است

این مطلب هم درست نیست. چرا؟ برای این که این روایاتی که می‌گویند در خوف فوت نماز عصر نماز عصر را بخوان، نماز ظهر را قضاء کند این در ضیق وقت تکوینی است. یعنی به اندازه چهار رکعت به غروب آفتاب بیشتر نمانده، روایت حلبی در این مورد است. مثلاً در روایت حلبی این جور آمده، می‌گویند که: ان خاف ان تفوته احدهما بدأ بالعصر. یا در روایت معتبره ابی بصیر این جور آمده: ان استيقظ قبل الفجر قدر ما يصليهما کلتيهما فليصلهما و ان خشي ان تفوته احدهما فليبدأ بالعشاء الآخرة، خب این در فرض ضیق وقت تکوینی است. و یا در صحیح ابن سنان شبیه همین آمده که ان استيقظ قبل الفجر قدر ما يصليهما کلتيهما فليصلهما و ان خاف ان تفوته احدهما فليبدأ بالعشاء الآخرة.

[سؤال: ... جواب:] این اصلاً موردش ضیق وقت است تکویناً، ربطی به اثناء وقت ندارد. ... بهر حال این روایاتی که ما داریم، در این مورد است که ضیق وقت تکوینی شده امام می‌فرمایند که بدأ بالعصر یا بدأ بالعشاء الآخرة اما در اثناء وقت به اندازه چهار رکعت بیشتر نمی‌تواند نماز بخواند ما دلیلی بر لزوم مبادرت به نماز عصر نداریم. ... مقتضای اطلاقات شرطیت ترتیب این است که اگر نماز عصر بخوانید این نماز عصر باطل است. پس وظیفه این است که نماز ظهر بخوانید. ما طبق اطلاقات شرطیت ترتیب می‌گوییم نماز عصر بخواند باطل است. پس وجهی برای تخییر [ترجیح عصر] نیست.

روایت حلبی را هم متنش را بخوانم: رجل نسي الاولى و العصر جميعا ثم ذكر ذلك عند غروب الشمس قال ان كان في وقت لا يخاف فوت احدهما فليصل الظهر ثم ليصل العصر و ان هو خاف ان تفوته فليبدأ بالعصر و لا يؤخرها فتوته فتكون قد فاتتاه جميعا و لكن يصلی العصر فی ما قد بقی من وقتها. اصلاً موردش مورد ضیق وقت تکوینی است که قریب به غروب آفتاب است، بیش از چهار رکعت وقت ندارد می‌گویند نماز عصر بخواند.

قول مختار: باید نماز ظهر را بخواند

و لذا متعین است این شخص نماز ظهر بخواند و نماز عصرش را نباید در این وقت بخواند.

تکلیف این شخص نسبت به قضاء نمازی که نمی‌خواند

اما این که قضاء دارد یا نه، بحث دیگری است. اگر این آقا مشمول ادله‌ای است که می‌گوید قضاء ندارد مثل آن زنی که ساعت سه بالغ شد چهار دقیقه بعد حیض شد، خب این نماز ظهرش را در آن چهار دقیقه می‌خواند نماز عصرش قضاء ندارد چون الحائض لاتقضى الصلاة شاملش می‌شود. و همین‌طور اگر دچار اغماء شد، دچار جنون شد، مغمی‌علیه قضاء ندارد، مجنون قضاء ندارد. بله، اگر فاقد الطهورین شد، به اندازه چهار رکعت واجد الطهورین است بعدش وضویش باطل می‌شود نه آب دارد نه خاک، می‌شود فاقد الطهورین، خب نماز ظهرش را می‌خواند، نماز عصرش می‌شود فاقد الطهورین. فاقد الطهورین دلیل نداریم که قضاء ندارد نمازش. باید رجوع کنیم به اطلاقات اولیه.

قول اول: موضوع وجوب قضاء، فوت فریضه فعلیه است و لذا شامل این شخص نمی‌شود

در اطلاقات اولیه دو تا مبنا است. یک مبنا این است که موضوع وجوب قضاء فوت فریضه فعلیه است. و این آقا وقتی عاجز شد از اتیان نماز عصر، فریضه فعلیه نداشته پس وجوب قضاء بر او موضوع ندارد، من فاتته فریضة فلیقضها شامل او نمی‌شود. این یک مبنا.

قول مختار: موضوع وجوب قضاء، فوت ذات فریضه است و لذا شامل این شخص می‌شود

مبنای دوم که مبنایی است که ما اختیار کردیم این است که من فاتته فریضة شامل این شخص می‌شود. چون ما یک مشکل از ناحیه عنوان فوت داریم، یک مشکل از ناحیه عنوان فریضه داریم.

اشکال: فوت محرز نیست چون کاشف از ملاک ملزم نداریم

این که بگوییم معلوم نیست فوت صدق کند نسبت به این شخص که نماز ظهرش را فرصت داشت بخواند نماز عصرش را نتوانست بخواند، فوت محرز نیست چون که ما نمی‌دانیم ملاک ملزمی داشته است در حق او، کاشف از ملاک ملزم به قول مرحوم آقای خوئی خطاب امر است، وقتی خطاب امر نداشت، کاشف نداریم از ملاک ملزم.

جواب: فوت تابع ملاک ملزم نیست بلکه صدق فوت بخاطر احتیاج انسان به عبادت است

جوابش این است که فوت تابع ملاک ملزم نیست. فوت یعنی از دست دادن مصلحت. عرف متشرعی می‌گوید هر انسانی محتاج است به عبادت خدا و لذا اگر نتواند عبادت کند فوت شده از او عبادت. جایی فوت

فرائض ۹۲۳

صدق نمی‌کند که انسان احتیاج نداشته باشد. مثل این که در هوای سرد ما احتیاج به کولر نداریم، کسی که کولر ندارد در هوای سرد چیزی از او فوت نمی‌شود چون احتیاج ندارد به کولر، به این می‌گویند چون محتاج نیست فوت صدق نمی‌کند. اما در مورد عبادت خدا که نمی‌شود عرفا بگوییم که شخص محتاج نیست به عبادت خدا، حتی آن زن حائض، حتی فاقد الطهورین، محتاجند به عبادت خدا. وقتی نمی‌توانند عبادت بکنند خدا را عرفا صدق می‌کند که فوت شده از آنها. پس عنوان فوت صادق است.

اما عنوان فریضه که آقای خوئی فرمود فوت الفریضة صادق نیست، جوابش این است که خود آقای خوئی در بحث استحباب اعاده نماز فرادی فرموده است این که در روایت داریم اگر نماز جماعتی بود مستحب است اعاده کنی آن نماز را که فرادی خواندی و يجعلها الفریضة ان شاء، آقای خوئی در اصول فرموده ظاهر فریضة، ذات فریضه است نه فریضه فعلیه. و انصافا مطلب درستی است. ما از روایات استفاده کردیم وقتی می‌گویند من فاتته فریضه مراد فریضه فعلیه نیست مراد عنوان مشیر است به آن فرائض الهیه. و لذا در روایت آمده است که فرمود نام عن الصلاة، در انتها دارد که فریضه را قضاء کند، خب این که تعبیر کردند نام عن الصلاة در عین حال گفتند فریضه را قضاء کند، خب این ظاهر در این است که مراد فریضه شأنیه است. صحیحه زراره را ببینید! رجل صلی بغیر طهور او نسی صلات لم یصلها او نام عنها فقال علیه السلام یقضیها اذا ذکرها و لایتطوع برکعة حتی یقضی الفریضة کلها. قضاء کند آن فریضه را با این که نام عنها.

[سؤال: ... جواب:] آقا! رفع عن النائم. نائم که تکلیف ندارد، ناسی که تکلیف ندارد ولی این روایت می‌گوید باید قضاء کند فریضه را. این ظاهر در این است که فریضه یعنی همان فرائض شأنیه و لو بالفعل واجب نباشد. و يجعلها الفریضة ان شاء یعنی همین. یعنی و يجعلها صلاة الظهر الادائیة نه این که الآن که نماز جماعت می‌خواند و نماز فرادایش را اعاده می‌کند این نماز واجب بالفعل است. ابداء. این نماز مستحب است، منتها ذات این نماز، نماز فریضه است. ظاهر ادله تعبیر فرائض این است. فرائض یعنی ما قدره الله و لو بالفعل واجب نباشد. من فاتته فریضة فلیقضها این ظهور عرفیش یعنی من فاتته الفریضة الشانیة و لو بالفعل نائم بود، فاقد الطهورین بود. اطلاق من فاتته فریضة فلیقضها می‌گیردش.

پس طبق این بیان ما معتقدیم مقتضای قاعده اولیه این است که این کسی که به اندازه نماز عصر فرصت ندارد، نماز ظهرش را می‌خواند چون اثناء وقت است، به اندازه چهار رکعت فقط وقت نماز دارد بعدش اطلاق اولی می‌گوید من فاتته فریضة فلیقضها نماز عصر را قضاء کند فقط در جایی که ظهور دلیل می‌گوید حائض لاتقضى الصلاة، المغمی علیه لایقضى الصلاة آنجا ما ملتزم می‌شویم به اطلاق دلیل می‌گوییم قضاء بر او لازم نیست اما فاقد الطهورین چطور؟ نه. او باید طبق من فاتته فریضة فلیقضها قضاء کند این نماز عصر را.

و من هنا تبین آن مطلبی که آقای حکیم فرموده است در همین مثال، آقای حکیم فرموده که بناء بر سقوط ترتیب بین نماز ظهر و عصر و عدم اهتمام نماز ظهر، این جایی که فقط به اندازه چهار رکعت وقت دارد اثناء وقت، نماز ظهر می‌خواهد بخواند، نماز عصر می‌خواهد بخواند بخواند، مخیر است ولی هر کدام را که نخواند باید بعدا قضاء کند و اگر قائل بشویم به این که نماز ظهر اهم است و از باب ترجیح اهمیت بگوییم نماز ظهر بخواند، ولی این دلیل نمی‌شود نماز عصر را قضاء نکند. چون بخاطر تراحم نماز ظهر را انتخاب کند لکونه اهم. مصداق من فاتته فریضة فلیقضها می‌شود و باید نماز عصر را قضاء کند.

به نظر ما این مطلب به لحاظ من فاتته فریضة فلیقضها درست است. و لکن اشکال مرحوم آقای حکیم این است که اطلاق دلیل الحائض لاتقضى الصلاة را در نظر نگرفته فقط من فاتته فریضة فلیقضها را در نظر گرفته. آقا! اگر مصداق حائض بشود بعد از چهار رکعت، ساعت سه بالغ بشود به مقدار چهار رکعت بعد حائض بشود خب اطلاق می‌گوید لاتقضى الصلاة، این حائض است. و لو از باب تخییر نماز ظهر را خواند، بالاخره نماز عصر را بخاطر حیض نخواند، الحائض لاتقضى الصلاة. بخاطر حیض هر دو نماز را نخواند.

فرق می‌کند با آن مثالی که آن روز می‌زدیم، می‌گفتیم زنی اول وقت پاک بود بخاطر انقاز غریق رفت مشغول انقاز غریق شد، تا انقاز غریق کرد آمد نماز بخواند حیض شد، بله، آنجا ما قبول داریم باید قضاء کند. انصراف دارد الحائض لاتقضى الصلاة از این فرض چون وقت داشت نماز بخواند بخاطر انقاز غریق نماز نخواند. چه ربطی دارد به کسی که دو تا نماز بر او واجب است، این زنی که در حال طهر دو تا بر او واجب است ولی فرصت ندارد، طهرش چهار رکعت بیشتر وقت ندارد. خب این اطلاق الحائض لاتقضى الصلاة چرا این زن را

فرائض ۹۲۵

نگیرد؟ دو تا نماز را بخاطر حیضش نتوانست بخواند، یکی را خواند حالا یا از باب تخییر یا از باب ترجیح خب

اطلاق دلیل می‌گوید الحائض لاتتقضى الصلاة.

[سؤال: ... جواب:] چرا اطلاق ندارد؟ الحائض لاتتقضى الصلاة.

مثال بزمن، حالا این مثال نماز ظهر و عصر که به نظر ما ترتیب بینش معتبر است، اصلاً متمکن نیست از نماز عصر و لذا قطعاً مشمول الحائض لاتتقضى الصلاة است، مثال بزمن به جایی که اصلاً ترتیبی در کار نیست: اول اذان ظهر به اندازه یک نماز وقت دارد، یا نماز یومیه‌اش را بخواند یا نماز آیات بخواند، هر دو نماز را نمی‌تواند بخواند چون حیض می‌شود، فرض کنید می‌داند که حیض می‌شود، خب وظیفه‌اش این است که نماز یومیه‌اش را بخواند دیگه، نماز یومیه‌اش را می‌خواند، نماز یومیه‌اش را که می‌خواند حیض می‌شود، به چه دلیل شما می‌گویید این نماز آیاتش را قضاء کند؟ خب اطلاق دلیل می‌گوید الحائض لاتتقضى الصلاة. اگر ما مسلک مرحوم آقای خوئی را بگوییم که باب تزاحم که شد شما نماز یومیه را که فرض کردید این زن می‌خواند یا تعییناً یا تخییراً اصلاً امر فعلی ندارد به نماز آیات، امر فعلی که به نماز آیات نداشت من فاتته فریضة صادق نیست، چون ظهور دارد من فاتته فریضة در فریضة فعلیه خب واضح است که می‌گوییم این قضاء ندارد چون فوت فریضة فعلیه نشده از او. اشتغال به نماز یومیه معنایش عدم تکلیف فعلی به نماز آیات است، پس فوت فریضة فعلیه نشده، دلیل بر قضاء نداریم. حالا می‌خواهیم بگوییم حتی بناء بر مسلک ما که مسلک آقای حکیم هم ظاهراً هست که من فاتته فریضة اطلاقش فوت فریضة شأنیه را می‌گیرد، می‌گوییم آقا! خب دلیل المرأة الحائض لاتتقضى الصلاة را هم نگاه کنید جناب آقای حکیم؟ هیچ انصرافی ندارد الحائض لاتتقضى الصلاة از این فرض. خب شما به این زن می‌گویید که بعداً نماز آیات را که نخواندی قضاء کن خب اطلاق الحائض لاتتقضى الصلاة است.

[سؤال: ... جواب:] حالا در انقاذ غریق چون می‌تواند نماز بخواند، مزاحمش یک چیزی است غیر از نماز. ...

آنجا بخاطر حیضش نماز از او فوت نشد، بخاطر انقاذ غریق عرفاً نماز فوت شد و الا وقت نماز بود. این فرق می‌کند با جایی که بخاطر حیض نمی‌تواند دو تا نماز را بخواند.

و لذا قدرت بر جمع بین دو تا نماز ندارد. وقتی قدرت ندارد یکی از این دو نماز را از باب ترجیح که نماز یومیه ترجیح دارد بر نماز آیات یا از باب تخییر خواند، نماز آیات را نخواند، اطلاق دلیل می گوید الحائض لاتقضى الصلاة. چرا اطلاق این مورد را نگیرد؟

و لذا با دو بیان گفته می شود که این نماز دوم که فرصت نداشت این زن بخاطر حائض شدن بخواند قضاء ندارد. بیان اول بیان آقای خوئی است که من فاتته فريضة فليقضها نمی گیردش چون ظهور دارد در فوت فريضة فعلیه. که ما این بیان را نپذیرفتیم. بیان دوم این است که الحائض لاتقضى الصلاة شاملش می شود. اما فاقد الطهورین حسابش جداست. آنی که به اندازه چهار رکعت واجد الطهورین است در اثناء وقت. و لذا نماز فرض کنید نماز ظهرش را می خواند برای نماز عصر، دیگه فاقد الطهورین است. حتی مرحوم آقای خوئی می گوید باید قضاء کند نماز عصرش را. چرا؟ با این که آقای خوئی می گفت من فاتته فريضة فليقضها مختص است به فوت فريضة فعلیه. چون الغاء خصوصیت می کند از این صحیحه زراره که می گفت من نسی الفريضة او نام عنها. می گوید چه خصوصیتی دارد؟ کسی که خوابش ببرد نماز نخواند می گوید باید قضاء کند یعنی ملاک ملزم از او فوت شده، خب فاقد الطهورین هم عرفا مثل نائم می ماند دیگه، چه فرق می کند؟ و لذا ایشان هم به این دلیل خاص و لو اطلاق من فاتته فريضة فليقضها کافی نباشد در فاقد الطهورین و امثال آن اثبات می کند وجوب قضاء را.

از این بحث بگذریم.

اما مسئله چهارم: صاحب عروه، خوب دقت بفرمایید! فرموده که اگر به اندازه چهار رکعت به غروب آفتاب مانده، باید نماز عصر را بخواند، نماز ظهر قضاء می شود ولی اگر به اندازه پنج رکعت مانده به غروب آفتاب اول نماز ظهر را می خواند، بعد یک رکعت از نماز عصر را داخل وقت می خواند سه رکعتش هم خارج وقت است، قاعده من ادرك شاملش می شود. من ادرك ركعة من الصلاة فقد ادرك الصلاة. این یک مطلب.

مطلب دوم که صاحب عروه فرموده، فرموده اما نماز مغرب و عشاء: در نماز مغرب و عشاء، اگر به اندازه پنج رکعت وقت باشد تا نیمه شب، آنجا هم می گوییم، می گوییم نماز مغرب را بخوان، دو رکعت از نماز عشاء در وقت درک می کنی، خدا قبول کند! اما اگر فقط به اندازه چهار رکعت وقت داری تا نیمه شب،

فرائض ۹۲۷

مبادا یک وقت بگویی خب ما نماز مغرب مان که سه رکعتی است، می خوانیم، یک رکعت از عشاء هم که داخل وقت درک می کنیم. نه، از این اشتباه ها نکن، باید نماز عشاءت را داخل وقت بخوانی، کامل، چهار رکعت، نماز مغرب قضاء می شود. خوب دقت کنید! در نماز ظهر و عصر یک رکعت بیشتر از نماز ظهر اگر وقت باشد، یعنی پنج رکعت وقت داشته باشی صاحب عروه گفته نماز ظهر را بخوان بعد نماز عصر را و لو یک رکعتش را داخل وقت درک می کنی کافی است اما در نماز مغرب و عشاء یک رکعت بیشتر از نماز مغرب سه رکعتی وقت داشته باشی یک وقت به اشتباه نیفتی ها! نگویی خب اینجا هم من نماز مغرب سه رکعتی می خوانم یک رکعت از نماز عشاء را قبل از نیمه شب درک می کنم. مثل این که در آن مثال یک رکعت از نماز عصر را قبل از غروب آفتاب درک می کردم. ایشان می گوید ابد. همچون حرفی نادرست است. اگر به اندازه پنج رکعت وقت داشته باشی تا نیمه شب قبول است، نماز مغرب را بخوان بعد نماز عشاء را دو رکعتش را در وقت درک می کنی. اما اگر چهار رکعت وقت داری تا نیمه شب، باید نماز عشاء را بخوانی و نماز مغرب قضاء بشود.

مرحوم آشیخ علی جواهری در تعلیقه عروه گفته چرا آقا!!؟ خب اینجا هم نماز مغرب را بخواند، یک رکعت از نماز عشاء را هم قبل از نیمه شب درک می کند، من ادرك رکعة من الصلاة فقد ادرك الصلاة. چرا اینجاها می گویند چون بیش از چهار رکعت فرصت نداری، نماز عشاء بخوان، نماز مغرب نخوان؟

به نظر ما حق با صاحب عروه است که نظر مشهور هم همین است که صاحب عروه گفته. سر فرق را دقت کنید! قاعده من ادرك اصلش دلیلش چیه، این را ان شاء الله فردا بحث می کنیم، به نظر ما دلیلش تسالم اصحاب است و الا سندش ضعیف است کما سنبین. قاعده من ادرك موضوعش کسی است که مضطر است به عدم ادراک تمام رکعات نماز. کسی که مضطر است به عدم ادراک تمام رکعات نماز ولی یک رکعت را درک می کند، قاعده من ادرك شاملش می شود.

در نماز ظهر و عصر که شما به اندازه پنج رکعت وقت دارید، بهر حال موضوع دارد قاعده من ادرك. چرا؟ برای این که اگر قائل بشویم به وقت مختص عصر خب یک رکعت مانده به وقت مختص عصر، پنج رکعت تا غروب آفتاب مانده، چهار رکعت وقت مختص عصر است، پس این یک رکعتی که اضافه است داخل در وقت

ظهر است، قاعده من ادرک هم نسبت به نماز ظهر موضوع دارد هم نسبت به بعد از این که نماز ظهر را خواندید نسبت به نماز عصر موضوع دارد. و همین طور اگر قائل به وقت مختص نشویم بگوییم تا غروب آفتاب وقت نماز ظهر و عصر باقی است باز ما قاعده من ادرک برای مان موضوع دارد. چرا؟ برای این که یا اول نماز ظهر می خوانیم، یک رکعت برای نماز عصر باقی است، پنج رکعت وقت داریم دیگه، قاعده من ادرک موضوع دارد، یا برعکس می کنیم، نماز عصر را اول می خوانیم، باز هم یک رکعت برای نماز ظهر قبل از غروب آفتاب وقت داریم.

قائل به وقت مختص هم نشویم ما موضوع داریم برای قاعده من ادرک، چه اول نماز ظهر بخوانیم بعد نماز عصر موضوع قاعده من ادرک است چون یک رکعتش را در وقت درک می کنیم، اگر هم برعکس بکنیم اگر اول نماز عصر بخوانیم، دیگه آخرش این است، باز یک رکعت قبل از غروب آفتاب برای نماز ظهر وقت است، قاعده من ادرک در او موضوع دارد. پس قاعده من ادرک در جایی که پنج رکعت مانده به غروب آفتاب خودبخود موضوع پیدا کرده است نسبت به نماز ظهر و عصر و لذا حکم قاعده من ادرک می آید: فقد ادرک الوقت، اما در نماز مغرب و عشاء قاعده اولیه این است که لولا قاعده من ادرک این است که یک نماز عشاء بخوانیم، چهار رکعت به آخر وقت تا نیمه شب وقت نیست. دلیل اولی می گوید اگر خوف فوت نماز عشاء دارید بدأ بالعشاء خب وقتی نماز عشاء را بخوانی دیگه موضوع ندارد قاعده من ادرک. چهار رکعت مانده به نیمه شب نماز عشاء را می خوانی دیگه یک رکعتی هم برای نماز مغرب نمی ماند.

و لذا قاعده من ادرک در نماز مغرب و عشاء که چهار رکعت به نیمه شب مانده موضوع ندارد. شما می خواهید از قاعده من ادرک مجوز تفویت وقت اختیاری نماز عشاء را بگیرید؟ همچون اطلاقی قاعده من ادرک ندارد. قاعده من ادرک می گوید اگر مضطر شدی به عدم ادراک تمام رکعات نماز در وقت، من قاعده من ادرک می آیم به کمکت. شما که مضطر نیستی، نماز عشاء را کلش را در وقت درک می کنی، موضوع ندارد قاعده من ادرک. نماز مغرب را حتی یک رکعتش را هم در وقت درک نمی کنی، او هم موضوع ندارد. و لذا اگر فرض کنید نماز مغرب و عشاء به اندازه پنج رکعت وقت داشته باشید تا نیمه شب، او می شود مثل نماز ظهر و عصر. چون یا این است که نماز عشاء را اول می خوانید باز یک رکعت برای نماز مغرب وقت داری،

یا اول نماز مغرب را می‌خوانید دو رکعت برای نماز عشاء وقت دارید. دلیل شرطیت ترتیب می‌گوید اول نماز مغرب را بخوان و این فرمایش صاحب عروه را تصحیح می‌کند.

تأمل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۹۰

یکشنبه - ۹۶/۰۱/۲۰

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

صاحب عروه در مسئله چهار مطالبی را فرمود که محصل آن این بود که اگر شخص حاضر قبل از غروب آفتاب به اندازه پنج رکعت وقت داشته باشد اول نماز ظهر می‌خواند بعد نماز عصر و لو سه رکعت نماز عصر بعد از غروب آفتاب واقع می‌شود. و همین‌طور مسافر اگر به اندازه سه رکعت وقت داشته باشد تا غروب آفتاب، اول نماز ظهر دو رکعتی می‌خواند بعد نماز عصر دو رکعتی یک رکعتش را در وقت درک می‌کند.

اما در نماز مغرب و عشاء ایشان فرمودند شخص حاضر اگر به اندازه چهار رکعت وقت دارد تا نیمه شب، باید نماز عشاء بخواند نماز مغرب قضاء می‌شود. مبدا بگوید نماز مغرب را می‌خوانم یک رکعت از نماز عشاء را در وقت درک می‌کنم و من ادرک رکعة فقد ادرک الوقت، نخیر. اینجا جای این تطبیق نیست. بله، اگر به اندازه پنج رکعت وقت دارد تا نیمه شب نماز مغربش را بخواند بعد نماز عشاءش را بخواند. اما اگر به اندازه چهار رکعت وقت داشت حق ندارد نماز مغرب بخواند فقط نماز عشاء، بگذارد نماز مغربش قضاء بشود.

اما شخص مسافر به اندازه چهار رکعت وقت دارد، نماز مغربش را می‌خواند، چهار رکعت وقت دارد تا نیمه شب و بعد نماز عشاء دو رکعتی می‌خواند. اما اگر به اندازه سه رکعت وقت دارد، حق ندارد نماز مغرب بخواند. چون نماز مغرب بخواند نماز عشاءش قضاء می‌شود. اول نماز عشاء دو رکعتی را می‌خواند بعد می‌بیند یک رکعت به نیمه شب وقت دارد سریع بلند می‌شود نماز مغربش را می‌خواند یک رکعت داخل وقت، دو رکعت خارج وقت، قاعده من ادرک شاملش می‌شود. و این هم نماز اداء است. مبدا بگوید نخیر این نماز، قضاء

است بعدا می خوانم، نخیر، اداء است باید همین الان نماز مغرب را بعد از نماز عشاء بخواند. هر چند احتیاط مستحب این است که نیت ما فی الذمه بکند اما فتوی این است که نماز مغرب اداء است. این محصل فرمایش صاحب عروه.

راجع به آن بخش اول کلام صاحب عروه که مثلاً پنج رکعت مانده به غروب آفتاب، فرمود که نماز ظهر را بخوان، بعد نماز عصر، هیچکس مخالفت نکرده. فقط یک شبهه‌ای هست، باید آن شبهه را جواب بدهیم. و آن شبهه این است که آقا! شما طبق قاعده اولیه که از روایات استفاده شد اگر خوف فوت نماز عصر دارید، باید نماز عصر بخوانید نه نماز ظهر و طبق قاعده اولیه نماز عصر فوت می‌شود. چون نماز ظهر بخوانید، نماز عصر بعضش در خارج وقت قرار می‌گیرد. شما اختیاراً می‌آیید نماز ظهر را می‌خوانید و نماز عصرتان بخشیش خارج وقت قرار می‌گیرد، این کار طبق قاعده اولیه جایز نیست.

در جواب می‌گویند خب قاعده من ادرک داریم. قاعده من ادرک توسعه می‌دهد در وقت. خب من ادرک رکعه من الصلاه فقد ادرک الصلاه، خب ما یک رکعت از نماز عصر را قبل از غروب آفتاب درک می‌کنیم مثل این است که کل نماز عصر را داخل وقت خواندیم.

گفته می‌شود که آقا! ما الفرق بین هذا المثل و مثال الوضوء؟ شما در جایی که اگر وضوء بگیرید، فقط یک رکعت نماز صبح را داخل وقت درک می‌کنید ولی اگر تیمم بکنید دو رکعت نماز صبح را داخل وقت درک می‌کنید، فقهاء گفتند باید تیمم بکنید حق ندارید وضوء بگیرید. حالا اگر وضوء بگیرید و نماز بخوانید یک رکعت داخل وقت باشد این نماز صحیح است بحث دیگری است اما حق ندارید این کار را بکنید تکلیفاً، باید تیمم بکنید نماز دو رکعتی را قبل از طلوع آفتاب بخوانید. خب در آنجا هم کسی بگوید و لو روایت می‌گوید اذا خاف الوقت فلیتیمم اما قاعده من ادرک توسعه می‌دهد. چرا آنجا نمی‌گویید؟ چرا آنجا نمی‌گویید و لو روایت می‌گوید اذا خاف الوقت فلیتیمم اگر ما بودیم و قاعده اولیه می‌گفتیم وضوء نگیر چون اگر وضوء بگیری خوف فوت وقت است اما قاعده من ادرک می‌آید می‌گوید من ادرک رکعه من الصلاه فقد ادرک الصلاه، پس شما اگر وضوء بگیرید چون یک رکعت نماز صبح را درک می‌کنید در وقت مثل این است که کل نماز صبح را درک کردید. چطور شما این را در بحث وضوء نمی‌گویید، می‌گویید نخیر قاعده من

فرائض ۹۳۱

ادرک را بگذار کنار، ولی در بحث نماز ظهر و عصر که می‌رسد پنج رکعت مانده به غروب آفتاب اینجا می‌گویید نه، اگر قاعده من ادرک نبود می‌گفتیم نماز عصر را بخوان، ان خاف ان تفوته العصر بدأ بالعصر ولی قاعده من ادرک می‌آید می‌گوید نه، من توسعه در وقت می‌دهم، شما یک رکعت نماز عصر را که درک می‌کنی در وقت مثل این است که کل نماز را درک کردی و لذا اول نماز ظهر بخوان بعد نماز عصر.

جوابی که ما به این شبهه می‌دهیم این است که در مثال وضوء ما طبق قاعده اولیه مصداق من ادرک نیستیم. چرا؟ برای این که طبق قاعده اولیه آیه می‌گوید اذا قمتم الى الصلاة، یعنی فی الوقت، فلم تجدوا ماء فتیمم اگر درخواستید برای نماز در وقت، نمی‌توانستید وضوء بگیرید برای نماز در وقت، تیمم کنید، مقتضای این آیه چیه؟ مقتضای این آیه این است که من در فرض ضیق وقت تیمم کنم تا بتوانم نماز صبح را در وقت بخوانم، پس من مصداق قاعده من ادرک نیستیم. اول شما مصداق باید درست کنید برای قاعده من ادرک بعد بروید سراغ این قاعده. نمی‌شود که از حکم به موضوع برسیم، اول موضوع باید محقق بشود با قطع نظر از حکم، بعد حکم را بر آن تطبیق کنیم. با قطع نظر از قاعده من ادرک ما موضوع قاعده من ادرک نیستیم در وضوء. ما وظیفه‌مان این است که نماز با تیمم بخوانیم طبق آیه شریفه، طبق همین روایت اذا خاف الوقت فلیتمم. اگر این کار را بکنیم موضوع قاعده من ادرک نیستیم. و قاعده من ادرک که موضوع ساز برای خودش نیست.

[سؤال: ... جواب:] ظاهر اذا قمتم الى الصلاة صلات ادائیة است. ... فلم تجدوا ماء أى لم تتمكنوا من الصلاة الادائیة من الوضوء فتیمموا.

اما در نماز ظهر و عصر ما موضوع قاعده من ادرک هستیم. چرا؟ برای این که یا قائلیم به وقت مختص عصر یا قائل به وقت مشترک. دو مبنا هست دیگه فعلا. اگر قائل به وقت مختصیم، چهار رکعت آخر وقت برای نماز عصر است، خب الان پنج رکعت مانده به آخر وقت، پس ما یک رکعت از نماز ظهر وقتش را درک کردیم، قاعده من ادرک موضوع دارد. قاعده من ادرک در نماز ظهر و عصر موضوع دارد. چرا؟ برای این که فوقش یا این است که می‌گویید الان نماز ظهر بخوانیم، یک رکعت از نماز ظهر در وقت مشترک است، سه رکعت در وقت مختص، موضوع قاعده من ادرک هستیم و بعد هم نماز عصر می‌خوانیم یک رکعتش قبل از

غروب است سه رکعتش بعد از غروب، موضوع قاعده من ادرک هستیم. یا این که می‌آیید می‌گویید الان نماز عصر بخوان، آخرش این است دیگه، بعد که نماز عصر خواندیم، یک رکعت تا غروب آفتاب وقت است، یک رکعت تا غروب آفتاب که وقت است، خب نماز عصرمان هم که خواندیم، نماز ظهر باید بخوانیم دیگه. می‌شود قبل از غروب آفتاب نماز ظهر نخواندیم و نخوانیم.

پس قاعده من ادرک چه اول نماز ظهر بخوانیم رعایتاً للترتیب چه اول نماز عصر بخوانیم، موضوع دارد. چون پنج رکعت مانده به غروب آفتاب، اگر ما قائل به وقت مختص بشویم برای نماز عصر یک رکعت از نماز ظهر ما الان در وقت مشترک است، قاعده من ادرک دارد دیگه و بعد که نماز ظهر خواندیم طبق قاعده من ادرک، یک رکعت می‌ماند به غروب آفتاب برای نماز عصر، او هم قاعده من ادرک دارد. و اگر قائل به وقت مشترک بشویم هم، خب نماز عصر ما کلهش در وقت می‌شود، اما نماز عصرمان [ظهر] یک رکعتش در وقت است بقیه‌اش بعد از وقت است. پس هر کاری بکنیم، در نماز ظهر و عصر که پنج رکعت بیشتر تا غروب آفتاب نیست، از موضوع قاعده من ادرک بیرون نیستیم. فلایقاس به مثال وضوء و تیمم که طبق قاعده اولیه مستفاده از آیه ما باید تیمم می‌کردیم و اگر تیمم می‌کردیم اصلاً قاعده من ادرک در مورد ما منطبق نبود چون کل نماز صبح می‌شد قبل از طلوع آفتاب.

خب حالا نسبت به نماز ظهر و عصر، هر کاری کنیم قاعده من ادرک موضوع دارد. این طور نیست که حکم موضوع بسازد. ما بهر حال موضوع من ادرک رکعه هستیم، چون نماز ظهر و عصر باقی است و بیش از پنج رکعت تا غروب آفتاب نداریم. موضوع قاعده من ادرک هستیم، اینجا قاعده من ادرک می‌آید و اطلاق دلیل شرطیت ترتیب هم می‌آید، نتیجه این می‌شود که اول نماز ظهر می‌خوانیم بعد نماز عصر. آن وقت قاعده من ادرک وقتی آمد توسعه می‌دهد و حکومت دارد بر آن روایت که گفت ان خاف ان تفوته العصر، بدأ بالعصر و لایؤخرها فتفوته فتکون قد فاتتاه جميعاً.

[سؤال: ... جواب:] قاعده من ادرک حاکم است دیگه بر ادله اولیه به شرط این که قطع نظر از این حکم من ادرک رکعه فقد ادرک الوقت، قطع نظر از این حکم فقد ادرک الوقت موضوع داشته باشد قاعده من ادرک.

فرائض ۹۳۳

و من هنا تبیین که چرا صاحب عروه در نماز مغرب و عشاء که چهار رکعت به نیمه شب مانده، نگفت اول مغرب را بخوان بعد یک رکعت عشاء را در وقت درک می‌کنی و قاعده من ادرک داری. چرا نگفت؟ وجهش روشن است. اگر قائل بشویم به این که چهار رکعت قبل از نیمه شب وقت مختص عشاء است، که اصلاً شما مغرب را درک نکردی، چهار رکعت مانده به نیمه شب. اصلاً نماز مغرب مصداق من ادرک نیست. چهار رکعت مانده به نیمه شب، وقت مختص عشاء است دیگر. بله، اگر پنج رکعت مانده باشد به نیمه می‌شود مثل همان نماز ظهر و عصر. ولی اگر چهار رکعت مانده بناء بر قول مختص عشاء، دیگر وقت مغرب گذشت. و بناء به قول مشترک مقتضای قاعده اولیه چیه؟ مقتضای قاعده اولیه که از روایات استفاده کردیم این بود که بدأ بالعشاء، ان خاف ان تفوته العشاء بدأ بالعشاء، پس طبق قاعده اولیه ما باید در این چهار رکعت نماز عشاء بخوانیم در حضر، وقتی نماز عشاء باید بخوانیم موضوع نداریم برای قاعده من ادرک. چهار رکعت مانده به نیمه شب وظیفه ما هم نماز عشاء است، نماز عشاء هم بخوانیم نیمه شب می‌شود نماز مغرب هم قضاء شده. کجا قاعده من ادرک موضوع دارد؟

[سؤال: ... جواب:] اول باید من ادرک بیاید بعد حکم من ادرک این است که فقد ادرک الصلاة. من ادرک موضوع ندارد اینجا چون طبق قاعده اولیه باید نماز عشاء بخوانی در این چهار رکعت، نماز عشاء هم بخوانی، نماز عشاء کفش در وقت است، قاعده من ادرک ندارد و نماز مغرب هم هیچیش در وقت نیست، همه‌اش قضاء است. قاعده من ادرک کجا می‌خواهد جاری بشود؟

اما آن فرع اخیر: فرع اخیر این است که مسافر سه رکعت وقت دارد، این چه بکند؟ صاحب عروه گفت نماز عشاء دو رکعتی را بخواند، بعد یک رکعت که می‌ماند نماز مغرب را بخواند و این نماز مغرب اداء است.

سه مبنا هست در اینجا. خوب دقت کنید! این سه مبنا را باید بررسی کنیم.

مبنای اول مبنای صاحب عروه است که قائل به وقت مختص نسبی است.

مبنای دوم مبنای کسانی که قائل به وقت مشترک هستند. مثل ما وفاقاً للسید الخوئی و الشیخ الاستاد.

مبنای سوم کسانی هستند که قائلند به وقت مختص مطلق.

توضیح بدهم:

مبنای صاحب عروه این است که قائل به وقت مختص عشاء هست مثلاً، ولی می‌گوید معنای وقت مختص این است که نباید نماز مغرب را در این وقت مختص عشاء مزاحم نماز عشاء قرار بدهی. یعنی اگر نماز عشاء بر عهده‌ات بود، نماز مغرب مزاحم این نماز عشاء نباید باشد. اما طبق این نظر وقت مختص نسبی اگر نماز عشاء را قبلاً خواندی در وقت مشترک، حالا یا سهوا یا عذراً، و لو الان یک رکعت مانده به نیمه شب قائل به وقت مختص نسبی می‌گوید آقا! یک وقت نگویید دیگر وقت مغرب گذشت، مسافر دو رکعت به نیمه شب که بماند وقت مغربش می‌گذرد. وقت مغرب برای کسی می‌گذرد که نماز عشاءش را نخوانده، نماز عشاء به عهده‌اش هست. اما کسی که نماز عشاءش را خوانده، حالا یا نسیاناً یا عذراً، حالا دو رکعت مانده به نیمه شب مانده نماز عشاءش را هم خوانده باید نماز مغربش را بخواند، اینجا که وقت مختص عشاء نیست. وقت مختص عشاء نسبی است یعنی لایزاحمه المغرب. اما اگر نماز عشاء را قبلاً خواندی بحث مزاحمت که نیست که، باید نماز مغرب را بخوانی و لو در این دو رکعت یا یک رکعت به نیمه شب مانده.

این نظر صاحب عروه است. صاحب عروه از مرسله داوود بن فرقد که می‌گوید نماز مغرب تا چهار رکعت به نیمه شب است فاذا بقی اربع رکعات من منتصف الليل فقد خرج وقت المغرب و بقی وقت العشاء، این جور معنا می‌کند، می‌گوید یعنی لایزاحم المغرب العشاء فی الوقت المختص. و الا اگر نماز عشاء را قبلاً خواندی حالا یا سهوا یا عذراً، نماز عشاء را خواندی، حالا یک وقت می‌بینی وقت مختص عشاء است، دو دقیقه مانده به نیمه شب، بگویند خب دیگه، نماز مغرب مان که قضاء شده بعد می‌خوانیم؟! این حرف‌ها چیه؟! بلند شو نماز مغرب بخوان! هنوز نیمه شب نشده.

طبق این مبنای اول، صاحب عروه می‌گوید سه رکعت مانده این مسافر تا نیمه شبش بشود، نماز مغرب و عشاءش را نخوانده، اگر نماز مغرب بخواند خب نماز عشاءش فوت می‌شود. و لذا حق ندارد نماز مغرب را در این وقت بخواند که منجر به فوت عشاء بشود. و لذا نماز عشاء می‌خواند. نماز عشاء که خواند، بعد از نماز عشاء یک رکعت وقت دارد، یک رکعت که وقت خب نماز مغرب را باید بخواند. و قاعده من ادرك نماز مغربش را تتمیم می‌کند، می‌گوید من ادرك رکعة من المغرب فقد ادرك المغرب. و این نماز مغربش اداء هست.

این طبق مبنای صاحب عروه.

مبنای دوم: مبنای دوم هم که مبنای وقت مشترک است همین است که گفته می‌شود که آقا! تا نیمه شب وقت نماز مغرب و عشاء هست، ولی ما یا از روایات که می‌گفت بدأ بالعشاء، ان خاف ان تفوته العشاء بدأ بالعشاء یا از مناسبات حکم و موضوع استفاده کردیم که در تنگی وقت اگر نماز مغرب را بخوانیم منجر بشود به فوت عشاء حق نداری نماز مغرب را بخوانی، حفظ عشاء مقدم است که قبلاً بحث شد و لو وقت مشترک است ولی حفظ عشاء مقدم است بر حفظ مغرب در ضیق وقت حالا یا روایت می‌گفت ان خاف ان تفوته العشاء بدأ بالعشاء که داشتیم روایات یا آقای خوئی توجیه کردند گفتند مقتضای تقسیط وقت این است که اگر ضیق وقت شد، آن وقت آخر برای آن نماز آخر است نه برای نماز اول.

[سؤال: ... جواب:] عملاً و لو روایت نگوید که آن آخر وقت، وقت مختص عشاء است، عملاً اثر عملیش همان هست.

طبق این مبنا هم نماز عشاء را می‌خواند، بعد یک رکعت از نماز مغرب را درک می‌کند در وقت، من ادرک رکعة من الصلاة فقد ادرک الصلاة.

اما مبنای سوم: مبنای سوم وقت مختص مطلق و یا به تعبیر دیگر "افراطی" البته این تعبیر شاید جسارت باشد چون آقای خوئی می‌گوید مشهور قائلند به این. طبق این مبنا، که مقتضای اطلاق ظاهری مرسله داوود بن فرقد هم همین است دیگه، که: اذا بقى مقدار اربع ركعات من منتصف الليل فقد خرج وقت المغرب و بقى وقت العشاء. گفته می‌شود این اطلاق دارد و لو نماز عشاء را قبلاً خواندی اما چهار رکعت مانده به نیمه شب دیگه وقت نماز مغرب نیست، نماز مغرب قضاء شده. طبق این مبنا اشکال می‌شود: آقا! گفته می‌شود که چرا ما در این سه رکعت مانده به نیمه شب شما می‌گویید نماز عشاء بخوانید؟ خب اگر نماز عشاء بخوانیم نماز مغرب مان فوت می‌شود، چون نماز مغرب مان می‌افتد به یک رکعت قبل از نیمه شب و قائل به وقت مختص مطلق می‌گویند که وقت مغرب گذشته، الان وقت مختص عشاء است، در سفر هم وقت مختص عشاء دو رکعت به نیمه شب است، الان یک رکعت مانده به نیمه شب، دیگه وقت مغرب نیست که، اصلاً نماز مغرب را الان نخوان، بگذار بعداً بخوان. گفته می‌شود که آقا! چه ترجیحی دارد شما طبق نظریه وقت مختص مطلق

که نظریه مشهور هست بیا بگوئید نماز عشاء را بخوان، خوب نماز عشاء را بخوانم نماز مغرب قضاء می‌شود، نماز مغرب را بخوانم نماز عشاء قضاء می‌شود. چه ترجیحی دارد؟

آقای خوئی خواسته جواب بده، گفته که طبق این مبنای سوم هم باز ما می‌گوییم عشاء مقدم است. ایکاش مرحوم آقای خوئی استدلال می‌کرد به اطلاق روایات که می‌گفت ان خاف ان تفوته العشاء بدأ بالعشاء و این خطاب‌ها را حاکم می‌گرفت. اما اصلاً این خطاب‌ها را مطرح نکرده. علی القاعده آمده به میدان. مثل بعضی‌ها که اصول می‌خوانند، هی فقه را علی القاعده جواب می‌دهند که اکثر جواب هایشان خلاف روایات است. علی القاعده آقای خوئی اینجا مشی کرده، کار به روایات ندارد.

می‌گویند علی القاعده عشاء مقدم است. چرا؟ خوب دقت کنید! ایشان گفته آقایان قائلین به وقت مختص مطلق! حرف‌تان را خوب تصور نکنید! شما می‌گویید در این مسافر دو رکعت به نیمه شب که بشود، دیگه وقت مغرب گذشته، حالا سه رکعت مانده به نیمه شب، چقدر از وقت مغرب مانده؟ یک رکعت، شمای قائلین به وقت مختص مطلق می‌گویید دو رکعت به نیمه شب مانده وقت عشاء است برای مسافر، خوب الان هم که سه رکعت مانده به نیمه شب، پس چقدر به وقت مغرب مانده؟ یک رکعت، اگر این مسافر نماز مغرب بخواند یک نماز مغربی خوانده که یک رکعتش در وقت حقیقیش است، دو رکعت دیگرش را با قاعده من ادرک باید وقت تعبدی برایش درست کند، اما اگر نماز عشاء بخواند، کل نماز عشاء در وقت حقیقیش است چون وقت نماز عشاء تا نیمه شب است. امر دائر است که نماز عشاء بخواند اول که کلش در وقت حقیقیش است یا نماز مغرب بخواند که فقط یک رکعتش در وقت حقیقی مغرب است، دو رکعتش در وقت مختص عشاء است، با قاعده من ادرک، با سریش قاعده من ادرک باید بچسبانیم بگوییم هذا وقت تعبدی، و لا اشکال در این که اولویت با رعایت وقت اختیاری حقیقی نماز عشاء است. بله، طبق این مبنای سوم نماز عشاء را که خواند، بعدش می‌تواند نماز مغرب نخواند، بگذارد بعداً فردا قضاء کند چون وقت نماز مغرب گذشته، اما اولویت لزومیه این است که اول نماز عشاء بخواند.

[سؤال: ... جواب:] مگه در وقت مشترک نمی‌شود نماز عشاء خواند؟

فرائض ۹۳۷

این فرمایش آقای خوئی اشکالش این است که آقا! شما در اینجا بحث ترتیب را چکار کردید؟ خب اگر نماز عشاء بخواند باید مشکل ترتیب را حل کنید، خب الا ان هذه قبل هذه، نماز عشاء شرطش این است که بعد از نماز مغرب باشد. پس باید مشکل ترتیب را حل کنید.

اینجا آقای خوئی حرف از مشکل ترتیب و حل آن نزده و لکن قبلا این جور گفته بود. ببینیم با مطالب قبلیش می شود این مشکل را حل کرد؟ گفته بود ما مشکل ترتیب را در ضیق وقت از دو راه حل می کنیم. این را قبلا طبق آن مبنای وقت مختص نسبی و وقت مشترک که مبنای اول و دوم بود این بحث را مطرح کرده است و لکن در این مبنای سوم سخنی از این مطالب نگفته، به نظر ما باید اینجا هم می گفت چون وقتی توضیح بدهی معلوم می شود که نتیجه چیه؟ ایشان از دو راه مشکل ترتیب را خواسته حل کند. چون تا مشکل ترتیب حل نشود واضح ترین اشکال به آقای خوئی این است که آقای خوئی! شما می گوید در باب تراحم بین این که نماز عشاء کلش در وقت حقیقی باشد و یا نماز مغرب بخوانیم که یک رکعتش در وقت حقیقی است و دو رکعتش در وقت عشاء است که وقت من ادراکی نماز مغرب می شود، لا اشکال در اولویت انتخاب وقت اختیاری حقیقی عشاء، او را مقدم کنیم، اما این اشکالی که ترتیب مختل می شود را حل کنید. آقای خوئی دو تا جواب در کلماتش هست در رابطه به بحث شرطیت ترتیب:

جواب اول این است: گفته اصلا اطلاق نداریم در شرطیت ترتیب. چرا؟ برای این که روایت قاسم بن عروه که سندش را ایشان ضعیف می داند و روایت سهل بن زیاد که او هم سندش ضعیف است، دو تا روایت داریم دارد الا ان هذه قبل هذه، در این دو روایت این است: اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جميعا الا ان هذه قبل هذه. یا روایت سهل بن زیاد از او نماز مغرب و عشاء هم فهمیده می شود. آقای خوئی می گوید ببینید! اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جميعا، در فرض سعه وقت است که می گوید الا ان هذه قبل هذه، اما در آخر وقت که ضیق وقت است، اطلاق ندارد الا ان هذه قبل هذه و لذا اصلا ما اطلاق نداریم اقتضاء کند در این ضیق وقت که این مسافر سه رکعت وقت دارد تا نیمه شب، بگوید آقا! نماز عشاءت باید بعد از نماز مغرب باشد، نه. ضیق وقت است دیگه. من نماز عشاء بخوانم، نماز مغرب فوت می شود طبق این وقت مختص مطلق، نماز مغرب بخوانم نماز عشاءت فوت می شود. اینجا اطلاق ندارد الا ان هذه قبل هذه. وقتی

اطلاق نداشت می‌شود دو تا نماز مستقل، بی ارتباط با هم. بی ارتباط با هم که شد و مستقل از هم که شد، می‌شود باب تزاحم، آن وقت می‌گوید اولویت با رعایت وقت حقیقی عشاء است.

دلیل دوم ایشان این است که بر فرض اطلاق داشته باشد شرطیت ترتیب، ولی الصلاه لاتسقط بحال...

س: حالا در ضیق وقت.

دلیل دوم ایشان این است که بر فرض الان ان هذه قبل هذه اطلاق داشته باشد از روایت استفاده کردیم الصلاه لاتسقط بحال، یعنی چی؟ یعنی اداء نماز در وقت مقدم است بر سائر شرائط نماز، از جمله شرط ترتیب. پس رعایت وقت شد، مقدم. پس رعایت کنید وقت عشاء را، وقت حقیقی عشاء را، او مقدم است بر شرطیت ترتیب.

انصافا این فرمایش آقای خوئی ناتمام است.

اما بیان اول ایشان که گفته اطلاق ندارد شرطیت ترتیب در ضیق وقت: آقا! الا ان هذه قبل هذه چه مشکلی دارد؟ می‌گوید اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جميعا الا ان هذه قبل هذه مشروط است به سبق نماز ظهر، نماز عشاء مشروط است به سبق نماز مغرب، اطلاق دارد.

[سؤال: ... جواب:] اطلاق دارد، اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر الا ان هذه قبل هذه، تا غروب آفتاب هم الا ان هذه قبل هذه.

و ثانيا: بر فرض اطلاق نداشته باشد شرطیت ترتیب، بشود دو تا واجب مستقل، چه اولویتی دارد، وقت حقیقی عشاء که نماز عشاء اگر بخوانیم کلهش در وقت حقیقی عشاء است، ولی اگر نماز مغرب بخوانیم یک رکعتش در وقت حقیقی مغرب است، دو رکعتش در وقت مختص عشاء، این چه اولویتی دارد؟! چون نماز عشاء دو رکعتش در وقت حقیقی واقع می‌شود، وقت حقیقی یعنی وقت اختیاری ولی نماز مغرب اگر بخوانیم یک رکعتش در وقت اختیاری است، دو رکعتش در وقت اضطراری، این دلیل بر ترجیح نماز عشاء می‌شود؟! خب چه ترجیحی دارد؟ خب احتمال اهمیت نماز مغرب را هم می‌دهیم. چون نماز مغرب سه رکعت است، کل سه رکعت و لو با قاعده من ادرک درست می‌شود، اما آن نماز عشاء دو رکعت است، ما چه می‌دانیم؟ چه

فرائض ۹۳۹

اهمیت تعیینیه یا محتمل الاهیة بعینه در نماز عشاء هست؟ بالاخره ما احتمال می‌دهیم در اینجا شارع بگوید از این سه رکعت برای سه رکعت مغرب استفاده کن. چه می‌دانیم. ما که ملاکات دست‌مان نیست. این راجع به بیان اول ایشان.

اما راجع به بیان دوم ایشان که بر فرض ترتیب اطلاق داشته باشد، دلیل الصلاة لاتسقط بحال حاکم است: آقا! الصلاة لاتسقط بحال نسبت به نماز مغرب و عشاء چه فرقی می‌کند؟ آقا! امر دائر است طبق این مبنای سوم که نماز عشاء حفظ بشود، نماز مغرب فوت بشود، چون می‌رود به وقت اختصاصی عشاء طبق این مبنای سوم که مبنای وقت مختص مطلق است و یا نماز مغرب حفظ بشود و لو به برکت قاعده من ادرك، نماز عشاء فوت بشود، خب الصلاة لاتسقط بحال چه ترجیح می‌دهد نماز عشاء را بر نماز مغرب؟ فوقش الصلاة لاتسقط بحال جایی که یک نماز است، اگر بخواهم این نماز را در وقت بخوانم باید بعضی از شرائطش را خراب کنم، فوقش استفاده کنید بعضی از شرائط را خراب کن تا وقت حفظ بشود، فوقش، اما چه ربطی دارد به اینجا که دو تا نماز است؟ یکی از این دو نماز را باید وقتش را فدای دیگری بکنیم. الصلاة لاتسقط بحال می‌گوید وقت نماز مغرب را فدای نماز عشاء بکن؟!

و لذا این بیان تمام نیست.

تنها دلیل، روایات است که می‌گوید ان خاف ان تفوته العشاء بدأ بالعشاء. عمده این روایات است. این مطلبی است که در اینجا هست. ان شاءالله یک تتمه‌ای دارد، عرض می‌کنیم، وارد مسئله بعدی می‌شویم.

جلسه ۹۱

دوشنبه - ۹۶/۰۱/۲۱

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث به اینجا رسید که صاحب عروه فرمود: اگر در سفر سه رکعت مانده باشد به نیمه شب مکلف هم نماز مغرب و عشاءش را نخوانده باشد، وظیفه‌اش این است که اول نماز دو رکعتی عشاءش را بخواند، بعد یک

رکعت نماز مغربش داخل وقت می شود بقیه اش هم قاعده من ادرک درستش می کند. صاحب عروه فرمود که نماز مغربش هم نماز ادائی است و لو احتیاط مستحب این است که نیت ما فی الذمه بکند.

مرحوم آقای خوئی هم تایید کرد کلام ایشان را و فرمود که امر دائر است که این مکلف نماز مغرب بخواند، کل نماز عشاءش فوت بشود یا نماز عشاء بخواند اول، نماز عشاءش در وقت می شود، بعدش هم نماز مغرب می خواند که آن هم با قاعده من ادرک می شود نماز ادائی.

دو راه وجود دارد: یکی این که نماز مغرب بخواند، عشاءش فوت بشود، دوم این که نماز عشاء اول بخواند، هم او امتثال بشود و هم بعدش نماز مغربش امتثال می شود و لو امتثال اضطراری از باب قاعده من ادرک. خب بلاشکال عقل می گوید که راه دوم متعین است. فقط مشکل ترتیب بین نماز عشاء و مغرب می ماند که او هم حل است؛ هم اطلاق ندارد دلیل شرطیت ترتیب نسبت به این حال و هم این که اگر هم اطلاق داشت، الصلاة لاتترک بحال حاکم بر او است؛ می گوید شما نماز مغرب که فوت نمی شود، الان بخوانی یا بعد از نماز عشاء ولی اگر نماز مغرب بخوانی نماز عشاءش فوت می شود، اداء نماز عشاء در وقت اهم است از حفظ ترتیب بین آن و نماز مغرب چون الصلاة لاتترک بحال فی الوقت است دیگه، یعنی نماز در وقت مقدم است بر سائر شرائط.

ما اصل این مدعی را پذیرفتیم گفتیم چون اگر قائل بشویم به وقت مختص مطلق برای نماز عشاء که دو رکعت آخر وقت مختص نماز عشاء مسافر است، خب در این صورت امر دائر است بین این که نماز مغرب را بخوانیم و نماز عشاء فوت بشود یا نماز عشاء را بخوانیم، نماز مغرب فوت بشود یا نماز عشاء را بخوانیم، نماز مغرب فوت بشود. و از روایات استفاده کردیم که در تراحم بین نماز مغرب و عشاء عشاء در آخر وقت، عشاء مقدم است، بدأ بالعشاء.

ولی اگر قائل بشویم به این که نه، وقت مختص عشاء، ما نداریم بطور مطلق، یا قائل بشویم به وقت مشترک تا آخر وقت یا قائل بشویم به مسلک صاحب عروه که وقت مختص نسبی قائل بود که معنایش این است که اگر اول، نماز مغرب را، نخوانی، نماز عشاء بخوانی بعد یک رکعت وقت داری، دیگه مزاحمتی هم که با نماز عشاء ندارد، نماز عشاء را که خواندی، یک رکعت وقت داری برای نماز مغرب، نماز مغرب را بخوان،

فرائض ۹۴۱

با قاعده من ادرک نماز مغرب تصحیح می‌شود خب پرواضح است که این آقا نماز مغربش علی‌آیّ حال اداء است طبق نظر وقت مشترک یا وقت مختص نسبی، یا الان بخواند یا بعد از نماز عشاء بخواند، نماز مغربش ادائی است ولی اگر الان نماز مغرب را بخواند نماز عشاءش فوت می‌شود.

ما عرض کردیم روایاتی که می‌گوید اگر نماز مغرب بخوانی نماز عشاءت فوت می‌شود باید نماز عشاء را مقدم کنی، بدأ بالعشاء، حکم را مشخص کرده است.

مرحوم آقای خوئی خواست علی‌القاعده مطلب را حل کند. فرمود که اگر نماز عشاء بخوانیم او اداء شده، نماز مغرب هم که بعدش اداء می‌شود و لو اداء اضطراری من ادرکی، و این مقدم است بر این که ما اول نماز مغرب را بخوانیم و نماز عشاء کلا فوت بشود.

ما به ایشان عرض می‌کنیم: علی‌القاعده چه جور می‌خواهید شما بگویید نماز عشاء مقدم است؟ شرطیت ترتیب را چکار می‌کنید؟ ایشان می‌گویند اطلاق ندارد شرطیت ترتیب، الا ان هذه قبل هذه، نسبت به این فرض که اگر نماز مغرب را بخوانم نماز عشاء فوت می‌شود. که ما عرض کردیم این خلاف اطلاق الا ان هذه قبل هذه است. و بعد از اطلاق الا ان هذه قبل هذه تنها راه ایشان این بود که بگویند الصلاة لاتسقط بحال حاکم است بر اطلاق شرطیت ترتیب.

ما این را اشکال داریم. باید ایشان توضیح می‌دانند مراد از روایت الصلاة لاتسقط بحال کدام روایت است؟ یک روایت صحیحه داریم در باب مستحاضه، می‌فرماید مستحاضه غسل کند نماز صبحش را بخواند که مراد مستحاضه کثیره است، غسل بکند نماز ظهر و عصرش را بخواند، غسل کند نماز مغرب و عشاءش را بخواند، پنبه را عوض کند، بعد دارد که و لاتدع الصلاة بحال فان رسول الله صلى الله عليه و آله قال الصلاة عماد دینکم. اگر مراد ایشان این روایت است انصافا این روایت در مقام وعظ است نه در مقام تشریع. این روایت ظهور در این دارد که مستحاضه به لحاظ سختی کار مبدا تن ندهد به انجام وظیفه. مثل این می‌ماند: یک آقایی بیمار است، دستش شکسته است، باید با زحمت وضوء جبیره بگیرد، با زحمت نماز بخواند، شما می‌گویید وظیفه‌اش این است وضوء جبیره بگیرد و نماز بخواند و لایدع الصلاة بحال، مبدا نمازش را ترک

کن، پیغمبر فرموده نماز عمود دین است، این ظهور ندارد در این که در مقام تشریع ثانوی است که وقت، مقدم است بر سائر شرائط. همچون ظهوری ندارد.

بله، ما استدلال کردیم به صحیحہ عبدالله بن سنان. گفتیم صحیحہ عبدالله بن سنان می گوید ان الله فرض الركوع و السجود، ألتاری لو ان رجلا دخل فی الاسلام لایحسن ان یقرأ القرآن اجزأه ان یکبر و یسبح و یصلی. این صحیحہ می گوید خدا رکوع و سجود را فرض کرده در نماز، شاهدش این است که قرائت را اگر نمی توانست مکلف انجام بدهد نماز ساقط نیست، منتقل می شود به جای قرائت، به تسبیح، اجزأه ان یکبر و یسبح و یصلی، ولی اگر عاجز بشود انسان از رکوع و سجود به جمیع مراتب آن، نماز ساقط است. خب این ظاهرش این است که فریضه مقدم است بر سنت. وقت، فریضه است، اقم الصلاة لدلوك الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر، وقت فریضه است، مقدم است بر ترتیب که سنت است. این، خوب است.

[سؤال: ... جواب:] ترتیب، سنت است دیگه. ظاهر این روایت این است که فریضه مقدم است بر سنت. بخاطر عجز از فریضه نماز ساقط می شود ولی بخاطر عجز از سنت نماز ساقط نمی شود. این ظاهرش این است.

و لذا اگر مقصود آقای خوئی این روایت باشد، خوب باشد. و ثابت می کند که نماز عشاء را اگر بخوانی و لو ترتیب بهم بخورد این مقدم بر این است که اول نماز مغرب را بخوانی و نماز عشاء قضاء بشود، فوت بشود. و لکن نیازی به این نبود. روایت بدأ بالعشاء کافی است.

در اینجا سه مطلب هست، عرض کنیم و این فرع و مسئله چهارم را تمام کنیم.

مطلب اول این است که آقایان فرمودند، ما هم عرض کردیم که شخصی که مسافر نیست، چهار رکعت نماز عشاء را باید بخواند حالا یا بخاطر این که وقت مختص عشاء است، یا بخاطر روایت که می گوید بدأ بالعشاء ولی حالا اگر این آقا گفت من به دلم نمی چسبم، اول نماز مغرب را می خوانم بعد یک رکعت نماز عشاء را هم که درک می کنم و قاعده من ادرک او را می گیرد این نماز مغربش باطل است یا باطل نیست؟

این فرع ظاهرا مطرح نشده در این فروعی که ما دیدیم. ولی مقتضای صناعه به نظر ما این است که این نماز مغرب صحیح باشد. کسی چهار رکعت مانده به نیمه شب، وظیفه اش این است که نماز عشاء بخواند نماز

فرائض ۹۴۳

مغربش را بعدا قضاء کند ولی اگر خلاف وظیفه عمل کرد نماز مغرب را خواند، بعد نماز عشاءش را یک رکعت در وقت درک می کند یا اصلا فرض کنید او را هم درک نمی کند، به نظر ما این نماز مغربش صحیح است. چرا؟ برای این که امر به اتیان نماز عشاء که مقتضی نهی از ضد نیست. اطلاق دلیل نماز مغرب ادائا او قضائا شامل این نماز مغرب می شود. دلیل نداریم که بگویند این نماز مغرب باطل است. حال یا اداء است یا قضاء، مهم نیست، این نماز مغرب صحیح است. اطلاق دلیل شامل این نماز می شود. من فاتته فريضه فليقضها، فوقش این نماز، قضاء است. اگر هم وقت باقی است که اطلاق شامل آن می شود. ما دلیل نداشتیم ترک المغرب، دلیل می گویند بدأ بالعشاء.

[سؤال: ... جواب:] ترک المغرب ارشاد به حکم عقل است که برو این واجب اهم را انجام بده. مثل این که شما یک بیان عرفی می کنید: اگر شخصی مشغول نماز مستحب بود نماز واجبش داشت فوت می شد به او می گویند نماز مستحب را ترک کن برو نماز واجب بخوان. این ظهور عرفی ندارد که نهی کردید از این نماز مستحب، این ارشاد است به ترک این نماز مستحب مقدماتا به اتیان واجب. علاوه بر این که ما نداریم ترک المغرب. پس بدأ بالعشاء ظهور در نهی از این نماز مغرب ندارد.

بله، در روایت محمد بن سنان از حلبی آمده بود که آن خاف ان تفوته العصر بدأ بالعصر و لايؤخرها فتفوته فتكون قد فاتتاه جميعا، اگر خوف فوت نماز عصر داشتی، نماز عصر را بخوانید، نماز عصر را تاخیر نیندازی، آن وقت هم نماز ظهرتان فوت شده است هم نماز عصرتان.

ممکن است کسی بگوید این معنایش این است که اگر نماز ظهر بخوانی این نماز ظهر در حکم فوت است، روایت می گویند نماز ظهر بخوان تاخیر نینداز نماز عصر را، آن وقت اگر تاخیر بیندازی نماز عصر را هر دو نماز از تو فوت شده است هم نماز ظهر و هم نماز عصر، یعنی اگر الان نماز ظهر بخوانی این که کالعدم است، ملحق به فوت است، برو نماز عصر بخوان تا او فوت نشود.

می گوئیم این روایت در کجایش آمده است در این حال که این آقا نماز عصر نمی خواند نماز ظهر می خواند و این نماز ظهرش محکوم به بطلان است؟ از کجا؟ این روایت می گویند آقا! نماز ظهرت فوت شده، اگر الان نماز عصر نخوانی نماز عصرت هم فوت می شود، فتكون قد فاتتاک جميعا، اما نماز ظهرت فوت شده

یعنی این نماز ظهري که الان می‌خوانی باطل است؟ قضاء ما فات نیست؟ چرا نیست؟ لایؤخرها، نماز عصر را تاخیر نینداز، نماز ظهري که فوت شده، چون الان وقت مختص نسبی عصر است طبق روایت ابن سنان، نماز ظهري که فوت شده، اگر نماز ظهر را الان بخوانی، بر فرض، روایت این را فرض کند، خب الان نماز ظهر بخوانی که از فوت نجات پیدا نمی‌کنی چون او فوت شده چون وقت مختص نسبی عصر است الان، چون عصر را نخواند و لذا دلیل نمی‌شد که نماز ظهر فوت شده است پس این نماز ظهر که می‌خوانی باطل است. چرا باطل باشد؟ فوقش قضاء ما فات است.

[سؤال: ... جواب:] حالا بحث در این است که این نماز ظهر می‌خواند به نیت ما فی الذمه بخواند. به نیت اداء هم بخواند خطا در تطبیق است. این نماز ظهر چه اشکالی دارد؟ بله، نباید این کار را می‌کرد ولی حالا که نماز ظهر خواند چرا باطل باشد؟ در اینجا هم این آقایی که باید نماز عشاء می‌خواند، نماز مغرب خواند، چرا نماز مغربش باطل باشد؟ نماز مغربش صحیح است إما ادائاً و لا اقل قضاء عما فات. بعد نماز عشاءش هم صحیح است، من ادرک رکعة من الصلاة فقد ادرک الصلاة.

این مطلب اول.

[سؤال: ... جواب:] ما که قائل به وقت مشترکیم چون این روایت را روایت محمد بن سنان می‌دانیم. آنی که این روایت را قبول دارد قائل به وقت مختص نسبی است ملتزم می‌شود که نماز ظهرش فوت شده است ولی دلیل نمی‌شود که این نماز ظهر در وقت مختص عصر باطل است. چرا قضاء ما فات نباشد؟

مطلب دوم این است که مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی، آن مرجع بزرگ و مرحوم آشیخ محمدرضا آل یاسین، این فقیه بزرگ، یک مطلبی در تعلیقه عروه گفتند. خوب دقت کنید! راجع به این مسافر که سه رکعت مانده به نیمه شب که صاحب عروه گفت یقدم العشاء ثم یأتی بصلاة المغرب، مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی گفته و یحتمل، مرحوم آل یاسین گفته الاحوط، بلند شود یک رکعت نماز مغرب بخواند، بعد از سجده دوم نماز مغرب برخیزد، الله اکبر نماز عشاء را شروع بکند، دو رکعت عشاء را بخواند، بعد از آن، نیمه شده، ولی مهم نیست، طبق قاعده من ادرک، آن یک رکعت نماز مغربش را، با دو رکعت دیگر ضمیمه می‌کند، نماز عشاءش در وقت، نماز مغربش هم طبق قاعده من ادرک در وقت می‌شود.

چرا این را فرموده‌اند؟

اولا: این مطلب را باید بعد از پذیرش کبری جواز اقحام صلات فی صلات بحث کنیم. چون اولین مطلب این است که گفته می‌شود این کار شما اقحام صلات فی صلات هست. اقحام صلات فی صلات منصوص است در یک مورد، در نماز آیات. روایت صحیح داریم که نماز آیات شخصی می‌خواند ناگهان دید فریضه یومیه‌اش دارد قضاء می‌شود، وسط نماز آیات نماز فریضه‌اش را شروع می‌کند، نماز فریضه‌اش را که تمام کرد، از همانجا که نماز آیات را نیمه کاره گذاشته، تکمیلش می‌کند. اقحام کرده نماز یومیه‌اش را در ضیق وقت در نماز آیات. این منصوص است. ولی در جاهای دیگر اقحام صلات فی صلات منصوص نیست. ولی برخی از بزرگان مثل مرحوم نائینی و همین مطلبی که از مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی نقل شد، گفتند اشکال ندارد، اقحام صلات فی صلات علی القاعدة جایز است. و لذا آمدند اینجا تطبیق کردند.

ولی به نظر ما اقحام صلات فی صلات جایز نیست مگر در همان مورد نص نماز آیات. به سه بیان:

بیان اول این است که این نماز متخلل که اسمش را می‌گذارند الصلاة المقحمة، مثل نماز عشاء که در این نماز مغرب گنجانده شد، سلام دارد یا ندارد؟ خب شما لااقل آخرش می‌گویید السلام علیکم، همین السلام علیکم کلام آدمی است. مبطل آن نماز مغرب شماست. اذا تکلمت فاعد الصلاة. هنوز در اثناء نماز مغربید. شما در اثناء نماز مغرب به بهانه نماز عشاء گفتید السلام علیکم، آخر نماز عشاء، خب این مخرج از نماز عشاء است ولی مبطل نماز مغرب است. وسط نماز مغرب گفتی السلام علیکم، فاذا تکلمت فاعد الصلاة.

[سؤال: ... جواب:] در اثناء نماز اگر عمدا سلام بدهی خب نماز باطل است دیگه. ... تکلم به سلام غیر از زیاده است. تکلم به سلام عنوان من تکلم اعاد الصلاة بر آن منطبق است. نه ذکر الله است، نه ذکر الرسول است، نه دعاء است، فقط انشاء تحیت است. فقط آخر نماز مجوز داری برای خروج از آن نماز بگویی السلام علیکم.

بیان دوم این است که این رکوع و سجودی که برای نماز عشاء می‌آورید، این زیاده در آن نماز مغرب است.

نگویید که آقا! زیاده متقوم به قصد جزئیت است، ما که قصد جزئیت این رکوع و سجود نماز عشاء را نسبت به نماز مغرب نداریم، پس عرفا صدق نمی‌کند زاد رکوعاً فی صلاۀ المغرب، زاد سجوداً فی صلاۀ المغرب.

جواب می‌دهیم بله، و لذا ما فقط زیاده رکوع و سجود را در بیان دوم مطرح می‌کنیم نه مطلق زیاده را. در رکوع و سجود دلیل خاص داریم که سجود و لو به قصد جزئیت نباشد زیاده در فریضه است. و بالاولویه رکوع هم و لو به قصد جزئیت نباشد زیاده فی الفریضه است. چون در روایت داریم آیه سجده نخوانید، چون اگر آیه سجده بخوانید مجبورید بروید سجده و این سجده مبطل نماز است. لاتقرأ فی المكتوبة بشيء من العزائم فان السجود زیاده فی المكتوبة. خب این سجود تلاوت که قصد جزئیت در او نداری، سجده واجب نماز که نیست، سجده واجب تلاوت وسط نماز، قصد نداری جزء نماز باشد ولی روایت تعبداً گفته این سجود و لو بدون قصد جزئیت زیاده در فریضه است. و بالاولویه می‌گوییم رکوع هم همین‌طور است. این نماز عشاء رکوعی که در او بجا می‌آوری، سجودی که در او بجا می‌آوری و لو قصد جزئیت برای نماز مغرب نداری ولی زیاده فی المكتوبة و مبطل نماز مغرب هست.

بیان سوم بیانی است که ممکن است بگوییم و آن این است که اقحام خلاف مرتکز متشرعی است. عرف متشرعی می‌گوید این چه نمازی است؟ این شعبده‌بازی است یا نماز است؟ نماز مغرب را شروع می‌کند رکعت اولش را تمام می‌کند، ناگهان نماز عشاء می‌خواند؛ سلام نماز عشاء را می‌دهد بعد می‌رود نماز مغرب می‌خواند. حالا خدا رحم کرده دو تا نماز را در هم ادغام می‌کند. این‌هایی که جایز می‌دانند لابد می‌گویند مثل شبکه‌ای، هی این نماز را در آن نماز ادغام کند، یک نماز دیگر را در این نماز دوم ادغام کند، خودش هم گیج بشود ملائکه هم گیج بشوند. این خلاف مرتکز متشرعی است.

اگر این بیان سوم را قبول کنید، نگویید آقا! این ارتکاز متشرعی ناشی از فتاوی است و ناشی از عدم تعارف اینگونه نمازها است، اگر این بیان تمام بشود، این بیان اوسع از بیان اول و دوم است. چرا؟ برای این که وسط نماز واجب ناگهان یک میتی را بگذارند جلوی شما، حاج آقا! نماز میت این مرحومه مغفوره را بخوانید! خب آن بیان اول و دوم شامل نماز میت نمی‌شود چون نماز میت نه السلام علیکم دارد نه رکوع و سجود و

فرائض ۹۴۷

لذا آقای خوئی باید بپذیرد که وسط نماز آوردند این مرحومه مغفوره را جلوی شما گذاشتند، آقا! نماز میت را بخوانید، شما هم همان وسط نماز با اشاره گفتید چشم، الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله، همان پنج تکبیر را گفتید، آخرش هم اللهم اغفر لهذه المیتة، خب آن هم که دعاء است، تا تکبیر پنجم را گفتید، ادامه می‌دهید نماز واجب خودتان را. فقط مشککش این است که این خلاف مرتکز متشرعی است. و الا نه سلام در او مطرح است نه زیاده رکوع و سجود.

ما خیلی اصرار نداریم به این بیان سوم. چون واقعا این اشکال، اشکال وجیهی است که این جور ارتکازها معلوم نیست متصل باشد به زمان معصوم. و لذا بیان سوم که واضح نیست، اگر کسی وسط نماز واجبش ده تا نماز میت هم بخواند، نباید اشکال داشته باشد.

[سؤال: ... جواب:] موالات در نماز از باب صدق عرفی صلات است دیگه و الا وسط نماز دعای کمیل بخوان! اشکال دارد؟ حالا آخرش ده تا نماز میت نصف دعای کمیل هم نمی‌شود.

این کبری اقحام صلات فی صلات.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که نماز مغربش هنوز تمام نشده، دو رکعت دیگر دارد. ... آقا می‌فرمایند که نماز عشاء را بخواند، سلام نماز عشاء را ندهد، بگذارد بعد از این که دو رکعت نماز مغرب را بعدش خواند، یک سلام بدهد برای هر دو. تداخل سلام برای هر دو نماز خلاف قاعده است. باید دو تا سلام بدهد. دو تا سلام که بدهد سلام اولی مبطل آن نمازی است که سلام دومی را برای آن می‌دهید. و لذا این هم درست نمی‌شود. بناء بر جواز اقحام صلات فی صلات ببینیم کلام مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم آل یاسین درست می‌آید یا نه.

ما می‌گوییم آقا! برای چی این کارها؟ حالا بر فرض اقحام صلات فی صلات جایز باشد، بر فرض جایز باشد این کار که یک رکعت نماز مغرب را بخواند، بعد دو رکعت عشاء بخواند، بعدش دو رکعت مغرب را به دنبالش بخواند، بر فرض این جایز باشد چرا احتیاط؟ وجه احتیاط چیه؟ دو وجه می‌تواند داشته باشد این احتیاط:

وجه اول رعایت ترتیب: آقا! الضرورات تتقدر بقدرها. شما اگر الان نماز عشاء بخوانی قبل از نماز مغرب، صدر در صد ترتیب را خراب کردی و لذا پیشنهاد کردند، گفتند احتیاط این است که یک رکعت نماز مغرب

بخوانی تا این مقدار از ترتیب را حفظ بکنی، دیگه بعدش چاره‌ای نیست. بعد از آن می‌گویند نماز عشاء بخوان.

جواب این است که آقا! ترتیب انحلالی نیست. نماز عشاء باید بعد از کل مغرب باشد. این انحلال ندارد که نماز عشاء باید بعد از رکعت اول مغرب باشد، یک حکم، بعد از رکعت دوم مغرب باشد، یک حکم، بعد از رکعت سوم مغرب باشد، یک حکم. همچون چیزی نیست، یک حکم بیشتر نیست. نماز عشاء باید بعد از تمام نماز مغرب باشد. بله، اجزاء نماز عشاء همه‌شان مشروطند به سبق مغرب ولی شرط، یک چیز بیشتر نیست و هو سبق المغرب بتمامه. انحلال ندارد نسبت به رکعات مغرب. و لذا شما چه اصلاً نماز مغرب را نخوانی، چه یک رکعت مغرب را بخوانی و بعد نماز عشاء بخوانی اخلال کردی به شرطیت ترتیب و باید مشکل شرطیت ترتیب را حل کنیم. و ما مشکل شرطیت ترتیب را با روایات بدأ بالعشاء حل کردیم.

[سؤال: ... جواب:] چه لزومی دارد یک رکعت مغرب را بخواند؟ می‌گویید رعایت ترتیب. بالاخره ترتیب چه یک رکعت بخوانی، چه این یک رکعت را نخوانی، ترتیب خراب می‌شود. چون ترتیب به این است که عشاء را بعد از کل مغرب بخوانید و قطعاً این کار را نمی‌کنید. ... بحث در شرطیت ترتیب است. شرطیت ترتیب با این که یک رکعت مغرب را بخوانید حفظ نمی‌شود چون شرطیت ترتیب این است که نماز عشاء بعد از کل مغرب باشد و شما نماز عشاء را بعد از کل مغرب نخواندید پس شرط ترتیب را مراعات نکردید دیگه حالا یک رکعت مغرب را بخوانید که شرطیت ترتیب زنده نمی‌شود که.

بیان دوم که بیان اوجه تری هست این است که بگوییم با این کار مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی خواسته هم نماز مغرب اداً انجام بشود، هم نماز عشاء. چون اگر نماز عشاء بخوانی اول، کل نماز مغرب را بگذاری بعد، آن نماز مغرب می‌شود در وقت مختص عشاء، می‌شود قضاء و لذا گفتند اول نماز مغرب بخوان یک رکعت که هنوز وقت مختص عشاء در سفر نرسیده، این را بگذار در آب‌نمک، بعد نماز عشاء بخوان، بعد از نماز عشاء با قاعده من ادرک آن نماز مغرب را تکمیل می‌کنی. این وجه، وجه خوبی است. ولی به شرط این که ما قائل به وقت مختص مطلق بشویم. و مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی قائل به وقت مختص مطلق نیست. در وسیله النجاة گفته، گفته اگر نماز عشاء را خواندی و لو در آخر وقت نماز مغرب بخوان. وقت

فرائض ۹۴۹

مختص عشاء برای کسی است که نماز عشاء نخوانده. و لذا نماز عشاء هم اول بخواند، بعد نماز مغرب بخواند، نماز مغربش هنوز یک رکعت وقت دارد به نظر مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی.

فقط این وجه دوم برای کسی خوب است که قائل به وقت مختص مطلق باشد. انصافا اگر قائل به وقت مختص مطلق شدیم، اقحام صلات فی صلات را هم تجویز کردیم، متعین همین است که یک رکعت نماز مغرب را بخوانید، بعد وسطش نماز عشاء را بخوانید، بعدش هم دو رکعت نماز مغرب را.

این هم مطلب دوم.

مطلب سوم را عنوان کنم:

اصل این بحث مبتنی بود بر قاعده من ادرك که من ادرك رکعة من الصلاة فقد ادرك الصلاة. و لکن این قاعده دلیل معتبر ندارد؛ تنها دلیلش ادعای تسالم است. ان شاء الله روایاتش را روز شنبه بررسی می‌کنیم.

روز چهارشنبه بحث محرمات فی الشریعة ان شاء الله هست؛ برای کسانی که مثل ما موفق به اعتکاف نیستند و مثل خیلی از دوستان ان شاء الله بحث روز چهارشنبه ادامه دارد.

جلسه ۹۲

سه‌شنبه - ۹۶/۰۱/۲۶

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث به مناسبت راجع به این واقع شد که دلیل قاعده من ادرك چیست؟

ظاهرا تسالم هست بین اصحاب بر این که اگر کسی یک رکعت از نماز فریضه را درک کند واجب هست اتيان کند به این نماز ادائا و شارع توسعه اضطراریه داده در وقت. البته شکی نیست، اختیارا کسی نمی‌تواند تاخیر بیندازد نماز را تا یک رکعت به آخر وقت، ولی اگر تاخیر انداخت و لو عمدا، یک رکعت را داخل وقت درک کرد، فقد ادرك الوقت. قدر متیقن البته جایی است که عمدا تاخیر نیندازد، سهوا، اضطرارا تاخیر بیندازد که قدر متیقن از قاعده من ادرك است. و لکن به نظر ما و لعله المشهور اگر کسی عمدا هم تاخیر

بیندازد و لو معاقب هست بر این تاخیر عمدی اما بعد از این که تاخیر انداخت موضوع قاعده من ادرک می شود.

و لکن غیر از تسالم اصحاب دلیل روائی آن چیست؟

ما در روایات که بررسی می کنیم، می بینیم که یک عده روایات مرسله ذکر شده با یک روایت معتبره. روایت معتبره روایت عمار ساباطی است. روایت عمار ساباطی این است که می فرماید اگر کسی یک رکعت از صلات غداة را بخواند و بعد خورشید طلوع بکند، فلیتمها و قد جازت صلاته، بعد فرمود و لکن اگر خورشید طلوع بکند قبل ان یأتی برکعة من الغداة، ان طلعت الشمس قبل ان یصلی رکعة فلیقطع الصلوة و لا یصل حتی تطلع الشمس و یذهب شعاعها.

تقریب استدلال به این روایت موثقه بر قاعده من ادرک این است که گفته می شود امام فرمود که اگر یک رکعت از نماز صبح را قبل از طلوع شمس درک کند، فلیتم الصلوة و قد جازت صلاته.

ولی به نظر ما این استدلال تمام نیست. چون قاعده من ادرک می گوید اگر یک رکعت وقت داری باید نماز بخوانی و این نماز اداء است، این روایت فرض کرده این آقا یک رکعت خوانده و اتفاقاً خورشید طلوع کرده و روایت نمی گوید نماز قضاء است می گوید باید نماز را به پایان ببری، و قد جازت صلاته، این نماز صحیح است، در مقابل این که ان طلعت الشمس قبل ان یصلی رکعة فلیقطع الصلوة و لایصل حتی تطلع الشمس و یذهب شعاعها چون نماز در ابتداء طلوع آفتاب مکروه است. اگر یک رکعت نماز صبح را خواندی نصفش تمام شده، نصف دیگرش را هم بخوان، اما اگر یک رکعت نخواندی نماز را قطع کن، صبر کن تا خورشید شعاعش تمام بشود تا نهی از نماز در ابتدای طلوع آفتاب از بین برود. در برخی از روایات داریم نهی کردند از نماز در هنگام طلوع خورشید. تعبیر این است: ان الشمس اذا طلعت تطلع بقرنی الشیطان و اذا غربت تغرب بقرنی الشیطان. و لذا در ابتدای روز و در انتهای روز نماز نهی دارد. برخی قائل به حرمت هستند ولی مشهور علماء امامیه قائل به کراهت هستند.

فرائض ۹۵۱

[سؤال: ... جواب:] بالاخره ما این روایت را نمی‌توانیم حمل کنیم بر قاعده من ادرک، تعدی کنیم از نماز صبح به بقیه نمازها و بگوییم واجب هم هست اگر یک رکعت درک می‌کردی بروی نماز ادائی بخوانی. ... دلالت این روایت ربطی به قاعده من ادرک ندارد.

بله روایات مرسله هست، مثل مرسله ذکر: روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال من ادرک رکعة من الصلوة فقد ادرک الصلوة. و عنه علیه السلام من ادرک رکعة من العصر قبل ان یغرب الشمس فقد ادرک العصر. ولی این ضعف سند دارد، دلالتش مشکل ندارد، ضعف سند دارد.

پس عمده دلیل در قاعده من ادرک، تسالم اصحاب است. اگر کسی سختگیر باشد، این تسالم اصحاب را هم به اجماع برگرداند، اجماع را هم مدرکی بکند یا محتمل المدرک، دیگر در مقابل او جوابی جزء توسل به ذوات مقدسه ما نداریم. ما از این تسالم اصحاب وثوق پیدا می‌کنیم. چون بالاتر از اجماع می‌دانیم این را. [سؤال: ... جواب:] شما مقصودتان تسالم اصحاب است. عرض کردیم تسالم اصحاب هست بر این که قاعده من ادرک از این روایات فهمیده‌اند.

خب ما قاعده من ادرک را قبول کردیم استناداً الی تسالم الاصحاب. منتها قاعده من ادرک تاخیر اختیاری را تجویز نمی‌کند. نه این که اگر کسی تاخیر اختیاری انداخت، بعداً هم قاعده من ادرک شامل او نمی‌شود، نخیر، این را نمی‌گوییم، من ادرک صدق می‌کند. کسی که تاخیر بیندازد عمداً نماز را تا یک رکعت به آخر وقت، این من ادرک رکعة من الصلوة فقد ادرک الصلوة شاملش می‌شود.

این که آقای خوئی فرمودند قاعده من ادرک در جایی است که بدوی به دنبالش و نرسی مگر به این مقدار، پس شامل تاخیر اختیاری نمی‌شود، نخیر، شامل تاخیر اختیاری می‌شود. من عمداً درس یکی از بزرگان شرکت نکردم تا سال آخر عمر ایشان، صدق نمی‌کند ادرکته فی آخر سنه حیاته؟ صدق می‌کند.

[سؤال: ... جواب:] این تسالم منشأ اعتبار این روایات می‌شود. منشأ می‌شود ما هم به این روایات اعتبار قائل بشویم. و تسالم هم تسالم بر عنوان من ادرک هست، عنوان من ادرک رکعة من الصلوة فقد ادرک الصلوة مورد تسالم هست و این عنوان به نظر ما صادق است حتی بر تاخیر اختیاری و لو تاخیر اختیاری جایز نباشد.

ما بحث‌های قاعده من ادرک را اجمالاً اشاره کردیم. فقط یک فرعی هست ما قبلاً مطرح کردیم راجع به این که کسی که اگر تیمم بکند کل نماز را در وقت درک می‌کند ولی اگر وضوء بگیرد کل نماز را در وقت درک نمی‌کند، نیاز به قاعده من ادرک دارد، گفتیم اینجا جای قاعده من ادرک نیست. چون با قطع نظر از قاعده من ادرک وظیفه این شخص مشخص است. ان لم تجدوا ماء فتيمموا، تیمم بکن نماز بخوان و اگر تیمم بکنی و نماز بخوانی کل رکعات در وقت است، موضوع ندارد قاعده من ادرک. بله، اگر عمداً برود وضوء بگیرد یک رکعت از نماز را در وقت درک کند ما این نماز را صحیح می‌دانیم.

و لکن یک فرعی مانده است روی آن تأمل کنید! شخصی می‌گوید آقا! آب از سر من گذشته، تیمم هم بکنم چهار رکعت نماز عصر را قبل از غروب آفتاب درک نمی‌کنم، سه رکعتش را درک می‌کنم، فقط فرقی این است که اگر وضوء بگیرم، فقط یک رکعت درک می‌کنم، یا تیمم بگیرم سه رکعت در وقت، یک رکعت خارج وقت، یا وضوء بگیرم یک رکعت داخل وقت سه رکعت خارج وقت، کدامیک مقدم است؟ علی‌ای حال قاعده من ادرک می‌خواهیم، لابد منه است. و لذا آقای خوئی فرمودند در این فرع (که مطرح نیست در کلمات فقهاء ولی ایشان مطرح کردند در بحث تیمم، فرمودند) پس شما علی‌ای حال قاعده من ادرک نیاز دارید. قاعده من ادرک می‌آید می‌گوید من ادرک رکعة من الصلاة فقد ادرک الصلاة وقتی قاعده من ادرک این را گفت اذا قمتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهكم و ایدیکم من المرافق می‌گوید شرط این نماز وضوء است و لذا باید وضوء بگیرد.

ما یک شبهه‌ای مطرح می‌کنیم، جواب نمی‌دهیم. جوابش با شما. شبهه این است...

[سؤال: ... جواب:] آقای خوئی فرموده شما بهر حال نیاز به من ادرک دارید، تیمم هم بکنید یک رکعت خارج وقت می‌شود، قاعده من ادرک نیاز دارید، وضوء هم بگیرید سه رکعت خارج وقت می‌شود باز قاعده من ادرک نیاز دارید. علی‌ای حال قاعده من ادرک مورد نیاز شماست. باید وقت شما را با قاعده من ادرک توسعه بدهیم. بعد از توسعه وقت اطلاق دلیل شرطیت وضوء می‌آید می‌گوید باید برای این نماز وضوء بگیری.

فرائض ۹۵۳

شبهه ما این است: می‌گوییم قاعده من ادرک برای کسی که سه رکعت را داخل وقت درک می‌کند فقط یک رکعت خارج وقت، مجوز اختیاری می‌دهد که خب آب از سر شما گذشته حالا بنشین یک چایی بخور، شما که دیگه از این چهار رکعت یک رکعت می‌شود خارج وقت، حداقل سلام نماز می‌شود خارج وقت، قاعده من ادرک می‌خواهی، حالا دیگه مهم نیست، چایی بخور قشنگ، به اندازه یک رکعت به غروب آفتاب درک کنی کافی است، این است قاعده من ادرک؟ یا نه، قاعده من ادرک می‌گوید الضرورات تنقذر بقدرها. آقا! رکعت چهارم لابد منه است خارج وقت باشد، دلیل نمی‌شود رکعت دوم و سوم را هم بیندازی خارج وقت. شبهه این است که قاعده من ادرک به اندازه ضرورت یک رکعت را گفت می‌تواند خارج وقت باشد. شما وضوء می‌گیری رکعت دوم و سوم را هم می‌خواهی بیندازی خارج وقت. خب این مجوزش چیه؟

[سؤال: ... جواب:] بحث تکلیفی است. مجوز تکلیفی داری که وضوء بروی بگیری رکعت دوم و سوم نماز را هم بیندازی خارج وقت با این که اضطرار به آن نداری؟

این شبهه هست. چون مورد بحث اصلی ما نیست و می‌خواهیم هم یک مقدار هم تمرین فقه بشود جواب نمی‌دهیم از این شبهه فعلا. وارد بحث مسئله پنج می‌شویم.

[سؤال: ... جواب:] چون قاعده من ادرک بیش از این که توسعه اضطراریه بدهد ظهور ندارد و الا لغو می‌شود تحدید وقت، ثم انت فی وقت حتی تغرب الشمس، توسعه اضطراریه می‌دهد نه این که عمدا تاخیر بیندازی.

راجع به مسئله پنج که آخرین مسئله این بحث هست، صاحب عروه این جور فرموده، فرموده که اگر کسی نماز ظهر می‌خواند، در اثناء نماز ظهر، فهمید که نماز ظهرش را قبلا خوانده بوده و باید الان نماز عصر می‌خواند، در این صورت حق ندارد عدول کند از نماز ظهر به نماز عصر. چرا؟ برای این که عدول از سابقه به لاحقیه یعنی عدول از نماز ظهر به نماز عصر، دلیل ندارد. آنی که دلیل داریم عدول از لاحقیه است به سابقه. دلیل داریم: فانوها الاولى یا اذا صلیت من العصر رکعتین ثم تذکرت لم تصل العصر فاتمها ظهرا. اما کسی که فکر می‌کرد نماز ظهر نخوانده است قصد نماز ظهر داشت، وسط نماز متذکر شد که نماز ظهر را خوانده این

نماز ظهر محکوم به بطلان است؛ حق عدول به نماز عصر ندارد. نماز ظهرش را باید قطع کند از نو نماز عصرش را بخواند.

این فرمایش ایشان علی القاعده است. عنوان نماز ظهر و عصر عنوان قصدی است. ایشان می‌فرمایند که این آقا قصد نماز عصر نداشت، قصد نماز ظهر داشت. این که قصد نکنیم نماز ظهر را یا نماز عصر را ولی خودبخود یا با عدول نیت در اثناء این نماز، نماز ظهر بشود یا نماز عصر بشود، این نیاز به تعبد خاص دارد. در اثناء نماز عصر متذکر بشویم دلیل خاص داریم که عدول در اثناء مصحح نماز ظهر است اما در نماز ظهر که در اثناش متذکر می‌شویم که نماز ظهر را خواندیم و الان باید نماز عصر بخوانیم، دلیل نداریم بر عدول. این فرمایش صاحب عروه باید توضیح داده بشود. ایشان در مسئله ۳۰ احکام النیه تفصیل داده بین خطاء در تطبیق و تقیید. گفته این آقا که نماز ظهرش را قبلاً خوانده بود، بلند شده به خیال این که نماز را نخوانده قصد نماز ظهر کرد، وسط نماز فهمید بابا! من نماز ظهر خوانده بودم، صاحب عروه گفته اگر از باب خطاء در تطبیق است، نمازش به عنوان نماز عصر صحیح است علی القاعده. اگر تقیید است، بله؛ نمازش باطل است. خطاء در تطبیق چیه؟ صاحب عروه می‌گوید خطاء در تطبیق این است، خوب گوش کنید! اگر این آقا می‌دانست نماز ظهر را خوانده، الان نماز عصرش را می‌خواند یا می‌گذاشت بعداً بخواند یا اصلاً نخواند؟ کدام‌ها؟ اگر می‌دانست الان نماز عصر بر او واجب است و نماز ظهرش را قبلاً خوانده، نماز عصر می‌خواند، پس در واقع این قصد امتثال امر فعلی دارد، خطاء در تطبیق کرده که قصد کرده نماز ظهر را. مقصود اصلیش امتثال امر فعلی است که فی علم الله به نماز عصر تعلق گرفته است. نمازش صحیح است به عنوان عصر. اما اگر تقیید باشد. تقیید یعنی چه؟ یعنی اگر می‌فهمید نماز ظهرش را قبلاً خوانده الان نماز نمی‌خواند، نمی‌گوییم اصلاً نماز عصر نمی‌خواند، اینقدر بی دین نیست، می‌گفت نماز ظهرمان را که خواندیم اول وقت بگذار یک ناهاری بخوریم بعد یک استراحتی بکنیم بعد نماز عصر می‌خوانیم، صاحب عروه می‌گوید این شد تقیید. معنایش این است که اگر الان نماز ظهر را می‌دانستی خواندی نماز عصر را نمی‌خواندی، نماز عصرت باطل است.

خب مناسب بود ایشان این تفصیل را اینجا هم ذکر می‌کرد.

فرائض ۹۵۵

مرحوم آقای خوئی، زبان حالش این است، که چه بهتر که این تفصیل را ذکر نکرد. چون این تفصیل اصلاً درست نیست. کجا این را آقای خوئی گفته؟ در همان مسئله ۳۰. چون آنجا گفته این تفصیل یعنی چه؟ خطای در تطبیق در عناوین قصديه معنا ندارد. عنوان قصدي مقومش قصد است. شما قصد نماز عصر نکردی و لو به خیال این که نماز ظهر بر تو واجب است، قصد نماز ظهر کردی، قصد نماز عصر نکردی، وقتی قصد نماز عصر نکردی قصد نماز ظهر کردی و نماز ظهر مباین است با نماز عصر، خب ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد. شما قصد نکردی نماز عصر را و نماز عصر تا قصد نشود واقع نمی‌شود.

مثل این می‌ماند که شما فکر می‌کردی بر شما واجب است هبه مالت به زید، بعد فهمیدی قرض دادن به زید واجب بوده، پدرت اینقدر هم بی انصافی نمی‌کند در حق تو که ولدی هب مالک من زید، نه، گفته: اقراض مالک من زید، ولی شما خطاء در تطبیق کردی، آمدی فکر کردی پدرت امر به هبه کرده، گفتی آقای زید! بیا! جهنم! چه کنیم دیگه؟ پدر ما گفته که این جور، بیا این یک میلیون! قصد هبه کردی دیگه، بعد بیاییم بگوییم این اداء دین واقع می‌شود چون خطاء در تطبیق است؟! شما قصد امثال امر پدر داشتی و الا اگر پدرتان نمی‌گفت زید بال بال می‌زد جلوی چشم‌هایتان چیزی به او نمی‌دادی، خب قصد امثال امر فعلی داشتید دیگه، ولی فکر می‌کردید، امر پدر به هبه است، قصد هبه کردید، بعد ما بگوییم این اداء دین واقع می‌شود با این که قصد نکردی اداء دین را. عنوان اداء دین قوامش به قصد است.

بله، یک وقت اصلاً قصد نمی‌کنی آن عنوان را، در همین مثال هبه، می‌گویی قصد می‌کنم ما امرنی به ابی، منتها خیال می‌کنی امر پدرت به هبه است، قصد هبه نمی‌کنی، او خوب است، او در واقع تقارن خطاء در اعتقاد است، او که مشکل ندارد. خطاء در اعتقاد مقارن شد با نیت شما، او مشکل ندارد. مشکل در جایی است که شما آن خطاء در اعتقاد را منشأ قصد قرار بدهی و آن معتقد اشتباه را قصد کنی، نیت کنی، فرض این است. و الا خطاء در اعتقاد مقارن باشد با عمل شما، مشکل ندارد.

به قول آقای خوئی شما فکر می‌کردی اجیر شدی از طرف زید برای نماز، بعد که یک سال نماز خواندی بعد گفتند آقا! اجیر از طرف عمرو بودی. آقای خوئی فرموده خب گاهی تقارن در اعتقاد است. یعنی شما قصدت در هنگام نماز افراغ ذمه من استؤجرت عنه بوده منتها در کنارش اعتقاد اشتباهی داشتی که آن من

استؤجرت عنه کی بود؟ زید بود. خب عیب ندارد. این تقارن در خطاء در اعتقاد است. اما اگر واقعا قصد کنی، قصد کنی من نماز می خوانم از طرف زید، خب یک سال نماز خواندی برای زید، بعد فهمیدی که اجیر بودی از طرف عمرو نماز بخوانی، زید یک سال نماز مجانی گیرش آمده، برای عمرو هم که نماز نخواندی، باید اجاره بها را پس بدی. خدا وقتی بخواهد به کمک بعضی ها بیاید این جور است. زید بدون این که پولی بدهی یک سال نماز استیجاری از طرفش خواندی، قصد زید را کردی. فرق می کند با تقارن در خطاء در اعتقاد.

انصافا تقارن در خطاء در اعتقاد نادر است. معمولا انسان قصد می کند دیگه. معمولا شما وقتی فکر می کنی نماز ظهر نخواندی، قصد نماز ظهر می کنی دیگه، نه این که بگویی قصد می کنم امتثال امر فعلی را که فکر می کنم امر فعلی به نماز ظهر تعلق گرفته است. این کار طلبه ها است. عوام الناس که خیلی از طلبه های غیر وسواس هم هنگام نیت عوامی نیت می کنند، صریح می گوید نماز ظهر می خوانم قربه الی الله. کی می گوید قصد امتثال امر فعلی می کنم که فکر می کنم به نماز ظهر تعلق گرفته است؟

و انصافا این اشکال آقای خوئی اشکال قوی است.

این که بعضی ها می گویند عقلاء اعتناء نمی کنند به این قصد ثانوی، نگاه می کنند به آن قصد اولی شما، شما قصد اولی تان انجام وظیفه بوده و لو بخاطر این که فکر کردید نما ظهر بر شما واجب است به نحو ثانوی قصد نماز ظهر کردی، بعضی ها می گویند عقلاء و عرف تابع آن قصد اولی شما هستند، الغاء می کنند این قصد ثانوی را.

واقعا این دلیل ندارد. کی می گوید الغاء می کنند این قصد ثانوی را. خب من در همین مثال هبه اداء دین، قصد ثانوی کردم هبه را دیگه و الا قصدم امتثال امر پدر بود. کی عقلاء الغاء می کنند. می گویند بالاخره شما عنوان هبه را انشاء کردی به ما چه ربطی دارد. شما عنوان اقراض را، اداء دین را، این ها را قصد نکردی که. بله، اگر می دانستی پدرت گفته که اقراض زیدا یا ادّ دینک من زید قصد اقراض یا اداء دین می کردی اما فعلا که قصد هبه کردی.

و لذا بیان صاحب عروه در مقام بیان تامی هست.

یک مطلبی مانده از این بحث، عرض کنم.

فرائض ۹۵۷

برخی گفتند درست است، علی القاعدة همین است که این نمازی که به قصد نماز ظهر خواندیم، بعد فهمیدیم ما قبلا نماز ظهر خوانده بودیم، این نمازمان باید نماز عصر باشد، علی القاعدة این نماز باطل است، قبول، ولی حدیث لاتعاد که هست. السنة لاتنقض الفریضة، لاتعاد الصلاة الا من خمس. چرا نمازم را اعاده کنیم؟ لاتعاد الصلاة الا من خمس و السنة لاتنقض الفریضة. این را بعضی ذکر کردند.

ولی به نظر ما این ناتمام است. چرا؟ برای این که مفاد لاتعاد این است که لاتعاد الصلاة، باید عرفا اگر به شما بگویند آقا! این نمازی که قصد ظهر داشتی کالعدم است، باید نماز عصر از نو بخوانی، آیا عرف می گوید به من گفتند اعاده کن نمازت را؟ یا عرف می گوید به من گفتند نماز عصر بخوان؟ انصاف این است که عرف نمی گوید به من گفتند نمازت را اعاده کن. چرا؟ برای این که اعاده، تکرار عملی است که متحد الذات است. آن نماز ذاتش نماز ظهر است و لو نماز ظهر تکراری. الان به من می گویند نماز عصر بخوان، خواندن نماز عصر تکرار نماز ظهر قبلی نیست، اعاده آن نیست، یک نماز جدید است. به من می گوید إئت بصلاة العصر، نمی گویند أعد ما صلیت. تا نمی گویند أعد ما صلیت لاتعاد الصلاة نمی آید. لاتعاد الصلاة در مقابل أعد الصلاة است. اینجا که بحث أعد الصلاة نیست.

و لذا تمسک به حدیث لاتعاد هم مشکل این نماز را حل نمی کند.

می ماند یک وجه دیگری که ممکن است بعضی ذکر کنند. بگویند خب حدیث لاتعاد که نشد، ولی ما حسرت این که این نماز را باطل کنی به دل تان می گذاریم. این نماز باید صحیح بشود به عنوان عصر. می گوییم چرا؟ می گوید چون در صحیح زراره امام تعلیل کرد، فرمود اذا نسیت الظهر فصلیت العصر ثم ذكرت فانوها الاولى فانما هی اربع مکان اربع. تعلیل کرد امام. فرمود نماز عصر داشتی می خواندی فهمیدی نماز ظهرت را نخواندی، نیت نماز ظهر کن، چرا؟ برای این که انما هی اربع مکان اربع، چون چهار رکعت جای چهار رکعت است دیگه. و العلة تعمم. چه فرق می کند؟ حالا هم این نماز ظهری که خواندم، بعد فهمیدم نماز ظهرم تکراری است، قبلا خوانده بودم انما هی اربع مکان اربع العصر.

به نظر ما، ما هم حسرت قبول این وجوه را به دل این آقایان می گذاریم. چرا؟ برای این که العلة تعمم ولی الحکم لایغیر. ان جائك زيد فاکرمه فانه عالم بله، العلة تعمم، زيد خصوصیت ندارد، ولی می شود حکم را

تغییر بدهیم؟ ان جائک فاکرمه را بکنیم مثلا یک چیز دیگه، این که نمی شود که. ان جائک زید فاکرمه فانه عالم یعنی ان جائک عالم فاکرمه. حکم را که نمی شود عوض کرد. علت الغاء خصوصیت از مورد می کند. آقا! حکم در این روایت فانوها الاولى است. فانوها الاولى نه فانوها الثانية. حکم این است. علت بله، موجب می شود نماز ظهر و عصر خصوصیت نداشته باشد. هر نماز مترتبی که شبیه نماز ظهر و عصر بود، همین است. اما حکم چیه؟ حکم این است که فانوها الاولى. حکم را که نمی شود عوض کرد.

[سؤال: ... جواب:] اذا نسيت الظهر فصليت العصر فانوها الاولى، چرا فانوها الاولى چون این چهار رکعت جای آن چهار رکعت پس فانوها الاولى. شما می گوئید نه، فانوها الثانية. این مثل این می ماند که ان جائک زید فاکرمه لانه عالم بعد می خواهید تعدی کنید به یک احکام دیگه. ... فانوها الاولى را دارید عوض می کنید دیگه. فانوها الاولى این، حکم است. العلة تعمیم یعنی ظهر و عصر خصوصیت ندارد برای این حکم فانوها الاولى. اما شما دارید حکم را عوض می کنید. فانوها الاولى را دارید می کنید فانوها الثانية. ... پس ان جائک زید فاکرمه لانه عالم، بگوئید ان جائک زید فاکرمه مهم نیست، لانه عالم چون لانه عالم پس... برای چه حکمی؟ حکم می گوید اذا جائک زید فاکرمه.

ما یک چیزی عرض کردیم بارها. گفتیم در روایت داریم که انهاکم عن بعضی چیزها لانه غرر، مثلا نهی کرد از بیع سمک فی الآجام لانه غرر، گفتیم این لانه غرر باید ببینیم به چی بر می گردد؟ حکم را که نمی شود تغییر داد با تعلیل. اگر لانه غرر یعنی بیع سمک نهی دارد چون سمک غرر است، معنایش این است که نهی دارید از بیع هر چیزی که غرر است. اما حکم، بیع است. سمک خصوصیت ندارد، هر چیزی که غرر است. و اگر نهی النبی عن بیع السمک لانه غرر، لانه غرر به بیع بخورد، لان بیع السمک غرر، بله، آن می شود نهی النبی عن الغرر، هر غرری چه بیع السمک چه اجاره مکان غرری نهی پیدا می کند. باید ببینید تعلیل از مورد الغاء خصوصیت می کند اما حکم را عوض نمی کند.

آخرین مطلب که ان شاء الله فردا بررسی می کنیم این است: کسی مسافر بود، چهار رکعت مانده به آخر وقت، نماز ظهر شکسته را شروع کرد، ناگهان به او گفتند باید تا ده روز اینجا بمانی، وسط نماز حکم دادگاه

را به او نشان دادند که تا ده روز حق رفتن از این شهر را نداری، خب این بیچاره قصد اقامه نمی‌تواند نکند دیگه. حالا چکار کند؟ چهار رکعت هم به آخر وقت نمانده.

تأمل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۹۳

یکشنبه - ۹۶/۰۱/۲۷

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

راجع به قاعده من ادرك نكاتی هست که مناسب هست برای توضیح بیشتر عرض کنیم.

در کلمات فقهاء قاعده من ادرك مطرح شده، مرحوم شیخ در خلاف این جور دارد: اذا صلى من الفجر ركعة ثم طلعت الشمس او صلى من العصر ركعة و غابت الشمس فقد ادرك الصلوة جميعها في الوقت و هو ظاهر مذهب الشافعي و به قال احمد (احمد بن حنبل) و اسحاق و عامة الفقهاء و ذهب طائفة من اصحاب الشافعي الى انه يكون مدركا للركعة الاولى في وقتها و قاضيا للأخرى في غير الوقت، يك ركعت اداء هست طبق نظر طائفة‌ای از اصحاب شافعی و بقیه رکعات قضاء هست، و قال المرتضى رحمه الله انه يكون قاضيا لجميع الصلوة، سيد مرتضى گفته كل نماز قضاء است، دليلنا اجماع الفرقة المحقة فانهم لا يختلفون في ان من ادرك ركعة من الفجر قبل طلوع الشمس يكون مؤديا في الوقت. فأما انه وقت الاداء فلا خلاف بينهم فيه.

در مبسوط هم راجع به نماز عصر گفته: ان لحق بركعة من العصر قبل غروب الشمس لزمه العصر كلها و يكون مؤديا لها لا قاضيا لجميعها و لا لبعضها على الظاهر من المذهب. شما می‌بینید که ایشان در خصوص نماز صبح و نماز عصر این ادعا را مطرح کرده اما راجع به نماز ظهر که پنج رکعت مانده به آخر وقت، اینجا قاعده من ادرك می‌گوید نماز ظهر اول بخوان بعد نماز عصر، یا اگر نماز مغرب و عشاء بود، پنج رکعت مانده بود به نیمه شب قاعده من ادرك می‌گوید اول مغرب بخوان بعد عشاء، این در عبارات این بزرگان نیست.

در مختلف صریحا با این که قاعده من ادرك را پذیرفته، گفته اگر پنج رکعت مانده باشد به غروب آفتاب این وقت عصر است. و يكون وقت العصر. با این که قاعده من ادرك را قبول دارد. ممکن است قاعده من ادرك

را برای آن نماز آخر قبول داشته باشد. مثل نماز صبح که نماز آخر است که دیگه بعد از او که نمازی نیست تا طلوع شمس یا نماز عصر و یا نماز عشاء، نه نماز ظهر که بعدش عصر است یا مغرب که بعدش عشاء است. در مختلف عبارت این است: لو ضاق الوقت عن الفريضة و تمكن من صلات ركعة منها في الوقت وجبت عليه تلك الفريضة و هل يكون مؤديا لها اجمع او قاضيا لها اجمع او مؤديا لتلك الركعة و قاضيا لباقيها. ایشان اختلاف را نقل می‌کند. می‌گوید قال الشيخ بالاول یعنی بگونه مؤدیا لجمعیهها. این هم کلام مختلف.

بعد استدلال می‌کند مختلف به قاعده من ادرك. می‌گوید لنا قوله و المعتمد الاول، معتمد همین است که کشف قضاء است، لنا قوله تعالى اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل، آیه شریفه می‌گوید که تا نیمه شب نماز بخوان، خب اطلاق دارد و لو یک رکعت را درک کنی، باید نماز بخوانی دیگه. اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل و لو تا نیمه شب یک رکعت از نماز عشاء مانده، یک رکعت فقط می‌توانی بخوانی، اقم الصلاة.

اگر بگویند نیم رکعت بماند به نیمه شب هم آیه اطلاق دارد، ایشان می‌گویند اجماع داریم که کمتر از یک رکعت اگر مانده باشد به نیمه شب، این دیگه آب از سر گذشته و دیگه قضاء شده.

ایشان این جور استدلال کرده. می‌گوید و هو يدل على وجوب الصلاة الى حد الغسق خرج عنهما اذا لحق اقل من ركعة للاجماع. اگر کمتر از یک رکعت وقت باشد اجماع داریم که خارج شده از این آن.

البته این استدلال ناتمام است. برای این که اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل، خب این ظاهرش این است که نماز را قبل از غسق الليل بخوانی. نماز عشاء چهار رکعتی است، خب وقتی چهار رکعت به آخر وقت مانده باشد من می‌توانم نماز عشاء را تا غسق الليل بخوانم. ولی اگر فقط یک رکعت مانده که عاجزم از امتثال این تکلیف و این آیه شاملش نمی‌شود.

بعد استدلال کرده به روایت عمار سابطی. همان روایتی که دیروز ما مطرح کردیم که داشت: ان صلی ركعة من الغداة ثم طلعت الشمس فليتم الصلاة و قد جازت صلاته و ان طلعت الشمس قبل ان يصلي ركعة فليقطع الصلاة و لا يصلي حتى تطلع الشمس و يذهب شعاعها. به این روایت استدلال می‌کند که ما دیروز مطرح کردیم.

این روایت سندش ضعیف است. در سندش علی بن خالد هست که توثیق ندارد.

باز استدلال می‌کند برای این که نماز که یک رکعت را در وقت درک می‌کنی اداء است، به روایت اصبع بن

نباته: من ادرک رکعة من الغداة رکعة قبل طلوع الشمس فقد ادرک الغداة تامة.

که این هم باز سندش ضعیف است. در سندش مفضل بن صالح هست. سندش ضعیف است. ابی جمیله

مفضل بن صالح در سندش هست که تضعیف شده. و موردش هم مورد نماز صبح است.

عمده دلیل که آقای خوئی هم فرموده که تنها دلیل قاعده من ادرک است، این روایت موثقه عمار است

که سندش هم خوب است: سعد بن عبدالله، شیخ طوسی باسناده عن سعد بن عبدالله، عن احمد بن الحسن

بن علی بن الفضال، عن عمرو بن سعید، عن مصدق بن صدقة، عن عمار بن موسی، عن ابی‌عبدالله علیه السلام

فی حدیث، قال: فان صلی رکعة من الغداة ثم طلعت الشمس فلیتم و قد جازت صلاته.

مرحوم آقای خوئی در رابطه با این موثقه مطالبی مطرح کرده که اشکالات ما هم که دیروز مطرح بود، در

کلمات ایشان ذکر شده و ایشان خواسته جواب بده.

ایشان فرموده که ممکن کسی اشکال کند به این روایت که موردش نماز صبح است و ما احتمال

خصوصیت برای نماز صبح می‌دهیم. ایشان فرموده چه احتمال خصوصیتی هست برای نماز صبح؟! اتفاقاً نماز

صبح اسوء حالا است. چون شما یک رکعت از نماز صبح را که در وقت درک کردی، یک رکعت بعدیش

مصادف می‌شود با طلوع شمس که نماز مکروه است. چه جوری می‌فرمایید که احتمال خصوصیت ما

می‌دهیم برای نماز صبح؟

بعد اشکال دومی مطرح می‌کند، سعی می‌کند از او هم جواب بدهد. اشکال دوم این است که اشکالی بود

که ما دیروز اشاره کردیم که این روایت که نمی‌گویید که اگر یک رکعت وقت بود به طلوع شمس، سریع برو

نماز صبح بخوان. می‌گویید فان صلی من الغداة رکعة ثم طلعت الشمس فلیتم الصلاة فقد جازت صلاته. پس

این دلیل بر قاعده من ادرک نیست.

ایشان جواب می‌دهد. می‌گوید که این روایت که می‌گویید فلیتم صلاته و قد جازت صلاته خب ظاهر جازت

صلاته چیه؟ یعنی وقت صلاته ادا. ظاهرش این است دیگه. وقتی ظاهرش این بود خب معنایش این است

که وقت باقی است دیگه. ظاهر قضیه شرطیه در آن صلی رکعه من الغداه ثم طلعت الشمس فلیتم الصلاه و قد جازت صلاته این نیست که اگر این مطلب اتفاق افتاد که شما یک رکعت از نماز صبحتان را خواندید بعد اتفاقاً آفتاب زد حکمش چیست. این قضیه شرطیه به نحو قضیه حقیقیه است. ظاهرش این است که وقت نماز صبح برای کسی که یک رکعت از نماز صبح را قبل از طلوع شمس درک کند توسعه پیدا می کند و می شود وقت ادائی اضطراری. و الا تعبیر فقد جازت صلاته نمی کردند. ظاهر و قد جازت صلاته یعنی نمازش صحیح هست و تام است به همان نحوی که متوقع بود. به همان نحوی که متوقع بود این بود که اداء باشد. و لذا این که بگوییم این قضاء است یا تلفیق از اداء و قضاء است، این خلاف ظاهر ادله است.

ما به نظرم اشکال فنی به این فرمایشات آقای خوئی وارد است. عرض کردیم لولا این که ما از تسالم بین اصحاب که حتی سید مرتضی هم که می گوید کلش قضاء است، نگفته است که آزادید که الان نخوانید، بگذارید بعدا بخوانید. او هم نگفته است نماز صبح را که یک رکعتش را قبل از طلوع شمس درک می کنید و لو قضاء است اما نگفته است که الان نخوانید. بله، الان باید بخوانید ولی کلش قضاء است چون نتیجه تابع اخس مقدمات است.

و مؤید این تسالم این است که عامه، گفت و به قال عامه الفقهاء، عامه فقهاء اهل سنت هم قائل به قاعده من ادرک هستند. و از ائمه نه تنها خلاف آن صادر نشده بلکه این احادیث به عنوان مؤید آن هم صادر شده. و این موجب وثوق می شود. وقتی عامه فقهاء اهل سنت قاعده من ادرک را بگویند و علماء امامیه هم بگویند، این موجب وثوق می شود به این که در زمان ائمه این قاعده من ادرک مطرح بود. اگر زمان ائمه قاعده من ادرک بوده بین شیعه و عامه و لو مدرکی باشد، ما معتبر می دانیم. ما این که می گوییم اجماع مدرکی معتبر نیست، چون اجماع در عصر غیبت اگر مدرکی بود، کشف از نظر اصحاب ائمه در زمان ائمه نمی کند. و الا اگر ما نظر اصحاب ائمه را در زمان ائمه بفهمیم و لو مدرکی باشد، ائمه ردع نکردند، سکوت کردند بلکه مؤیدهایی از ائمه صادر شد نسبت به همین قاعده من ادرک. و این موجب وثوق به تمامیت قاعده من ادرک می شود.

فرائض ۹۶۳

ولی اگر این تسالم را نادیده بگیریم، از نظر فنی اشکال‌هایی هست که عرض می‌کنم. بلکه لقائل ان یقول که این تسالم در نماز صبح و نماز عصر بود، فوqش نماز عشاء هم ملحق به او باشد، اما راجع به نماز ظهر در پنج رکعت به غروب آفتاب یا نماز مرغب در پنج رکعت مانده به نیمه شب تسالم ثابت نیست؛ روایتی هم نداریم.

این که مرحوم آقای خوئی در وجه اول که اشکال شد احتمال خصوصیت برای نماز صبح هست، ایشان در جواب فرمود: نماز صبح که اسوء حالا هست، چه احتمال خصوصیتی دارد؟ انصاف این است که این فرمایش تمام نیست. ما احتمال می‌دهیم فرق کند نماز صبح و نماز عصر که آخرین نماز در وقت است، با نماز ظهر که بعد از آن، نماز عصر است. پنج رکعت به غروب آفتاب مانده است، شما می‌فرمایید که طبق نظر مشهور نماز ظهر بخوانید، قاعده من ادرك داریم، ما احتمال خصوصیت نمی‌دهیم برای نماز صبح که لاصلاة بعدها قبل طلوع الشمس و نماز عصر که لاصلاة بعدها الی غروب الشمس؟ واقعا احتمال خصوصیت می‌دهیم.

[سؤال: ... جواب:] تعدی از نماز صبح و نماز عصر به نماز ظهر و مغرب، مشکل هست.

[سؤال: ... جواب:] شبهه این است که به قول علامه در مختلف شاید این وقت عصر باشد. ... نماز عصرت الان وقت دارد، چرا این را نمی‌خوانی؟ شبهه این است. ... کلام در این است که شما چه جور تعدی می‌کنید؟ [سؤال: ... جواب:] عرض می‌کنم حکم پنج رکعت به غروب آفتاب را. ما فعلا مستند مرحوم آقای خوئی را داریم بحث می‌کنیم. ما فعلا قاعده کلیه را داریم بحث می‌کنیم بعد تطبیق می‌کنیم که در مورد پنج رکعت به غروب آفتاب باید چه کرد. فعلا داریم می‌گوییم دلیل شما بر قاعده من ادرك عبارت است از این روایات، این روایات راجه به نماز صبح هست، راجع به نماز عصر هست. نمی‌شود الغاء خصوصیت جزمیه بکنیم. و بلکه راجع به تسالم هم قد یستشکل که تسالم دلیل لبی است، قدر متیقنش نماز صبح و نماز عصر است. حالا این مقدار را داشته باشید، بعد مطالبی را عرض خواهم کرد.

راجع به وجه ثانی که آقای خوئی فرمود این قضیه حقیقیه است، ان صلی رکعة من الغداة ثم طلعت الشمس فلیتم الصلاة و قد جازت صلاته، آقا! از کجای این قضیه حقیقیه شما استفاده کردید که واجب است کسی که یک رکعت تا طلوع آفتاب مانده نماز صبح بخواند؟ خب این روایت می‌گوید اگر خواندی یک رکعت

قبل از طلوع آفتاب بعد آفتاب طلوع کرد باید نماز را قطع نکنی، نماز را تمام نکنی. از کجای و قد جازت صلاته شما استفاده کردید که و قد وقت صلاته ادائاً؟ و قد جازت صلاته یعنی و قد صحت صلاته. نماز صحیح هست یعنی اداء هست؟

[سؤال: ... جواب:] فلیتم الصلاة در مقابل یقطعهها است.

اتفاقاً و لو آن روایت دیگر عمار ساباطی است، ضعیف السند بود، علی بن خالد در سندش بود که سندش را ضعیف می کرد و لکن اصلاً نیاز نداریم به آن ذیل. متفاهم عرفی از همین جمله که ان صلی رکعة من الغداة ثم طلعت الشمس فلیتم الصلاة و قد جازت صلاته، اصلاً از این می فهمیم که نیم رکعت از نماز صبح را تا قبل از طلوع آفتاب درک کند این حکم را ندارد. چرا این حکم را ندارد؟ یعنی فلیتم الصلاة ندارد. او امر ندارد به اتمام این نماز. یعنی این نماز را قعط می کند. کسی که نیم رکعت از نماز صبح را خواند، بعد آفتاب زد، فلیتم الصلاة ندارد، یعنی نماز را قطع می کند. قد جازت صلاته ندارد. همانی که در آن روایت علی بن خالد عن عمار ساباطی گفت فلیقطعهها و لایصلی حتی یذهب شعاع الشمس، از این موثق عمار هم همین مطلب استفاده می شود و لو آن ذیل را ندارد.

انصافاً این که ما بیاییم از این روایت بفهمیم که این نماز صبحی که یک رکعتش قبل از طلوع شمس است، اداء است و تجب المبادرة الیه، این فی غایة الاشکال.

پس عمده به نظر ما تسالم است. تسالم هم بعید نمی دانیم که در کل نمازها باشد. خود شیخ طوسی در خلاف، قاعده من ادرك را و لو تطبیق کرد بر نماز صبح و نماز عصر، ولی تعبیر این بود...

[سؤال: ... جواب:] مرحوم شیخ طوسی بعدش گفت مؤدیا لجمیعها. همه اش اداء است. خب موضعش را مشخص کرد. وقتی همه اش اداء است، یعنی تجب المبادرة الیه. ولی روایت که این را نگفت... ما هم همین را می گوییم. ما هم می گوییم اصل خواندن یک رکعت نماز صبح را مفروغ عنه گرفت. مفروغ عنه گرفت یعنی نمی گوید بخوان، می گوید اگر خواندی یک رکعت نماز صبح، بعد آفتاب زد فلیتم الصلاة. ما بعید نمی دانیم تسالم اعم باشد از نماز صبح و نماز عصر.

فرائض ۹۶۵

حالا یک تعبیری در خلاف هست شاید این متن خلاف نباشد. می‌گوید حکم من ادراک من الوقت رکعة، مسئله ۱۱، ولی در ادامه می‌گوید اذا صلی من الفجر رکعة او صلی من العصر رکعة فقد ادراک الصلاة جميعها فی الوقت. راجع به بقیه نمازها نگفته.

در مختلف که مطلق بود: لو زاد الوقت عن الفریضة و تمكن من صلات رکعة منها فی الوقت وجبت علیه تلك الفریضة. او مطلق بود؛ اختصاص به یک نماز یا نماز دیگر نداشت.

و لذا ما بعید نمی‌دانیم تسالم اصحاب هم اعم باشد از نماز صبح و عصر و بقیه نمازها و لو احتیاط این است که در آن پنج به غروب آفتاب آن دو تا نماز را به نیت ما فی الذمة بخواند. چون شاید آن اولی به قول علامه در مختلف نماز عصر باشد، دومی باشد نماز ظهر. و لذا احتیاط این است که به نیت ما فی الذمة نماز بخواند. البته در نماز مغرب و عشاء که عددش فرق می‌کند، اگر پنج رکعت مانده به نیمه شب، آنجا دیگه عملا اول باید سه رکعت نماز مغرب بخواند بعد چهار رکعت عشاء، دیگه راهی برای احتیاط تام نیست. دیگه با نیت ما فی الذمة مشکل حل نمی‌شود. آنجا طبق همین استظهارمان از تسالم می‌گوییم اول مغرب بخواند بعد عشاء اگر پنج رکعت مانده به نیمه شب. اما در نماز ظهر و عصر احتیاط این است، راه احتیاط هم ممکن است، نیت ما فی الذمة بکند. گرچه بعید نیست قول مشهور درست باشد. اول نماز ظهر بخواند بعد نماز عصر. چون قاعده من ادراک بعید نیست در تسالم اصحاب مطلق باشد.

ما در اینجا خواستیم اشکال‌های بحث را بگوییم و غرض این است که مستند این قاعده را عرض کنیم که چیست. از این بحث بگذریم.

[سؤال: ... جواب:] اگر واقعا انسان احتمال تخییر بدهد، باید بگوید در فرض تخییر هم اول قصد ظهر می‌کنم بعد قصد عصر. بالاخره باید نیتش را اجمالا درست کند.

فرع ششم که در اینجا مانده، این فرع را بگوییم بحث را تمام کنیم.

فرع ششم این است: کسی در سفر داشت نماز ظهر و عصرش را چهار رکعت مانده به غروب آفتاب می‌خواند، نماز ظهر شکسته قربة الی الله. وسط نماز ظهر نیت اقامه کرد، وظیفه‌اش چی می‌شود؟ وظیفه‌اش این می‌شود که نماز عصر چهار رکعتی بخواند دیگه. چون وقت نماز ظهر بر حاضر گذشته. می‌تواند عدول

کند از نماز ظهر شکسته به نماز عصر چهار رکعتی؟ ابداء. چون می‌شود عدول از سابقه به لاحق که دلیل ندارد. این، روشن.

حالا اگر عکسش شد، یک آقای قصد اقامه کرده بود، چهار رکعت مانده به غروب آفتاب دید نماز ظهرش که گذشته، نماز عصر باید بخواند، نماز ظهرش دیگه قضاء شده، شروع کرد نماز عصر خواندن، هنوز به رکعت سوم نرسیده بود، از نیت اقامه برگشت، گفت این سفر معلوم می‌شود که میمنت نداشته که نمازمان این‌جوری شد، ولش کن، فردا می‌رویم یک شهر دیگر، عدول کرد از نیت اقامه، صاحب عروه می‌گوید عیب ندارد، عدول می‌کند از نیت نماز عصر چهار رکعتی که می‌خواست بخواند به نماز ظهر دو رکعتی. سلام بدهد می‌شود نماز ظهر دو رکعتی. سریع بلند شود نماز عصر دو رکعتی بخواند و قد جازت صلاته. چون این می‌شود عدول از لاحق به سابقه. فانوها الاولی فانما هی اربع مکان اربع.

اشکال به صاحب عروه می‌شود، ما این اشکال را داشتیم دیدیم آقای خوئی هم دارند که آقا! دلیل عدول از لاحق به سابقه مختص است به جایی که وظیفه این مکلف اتیان به نماز سابقه بوده است، وظیفه‌اش اتیان به نماز ظهر بوده است، از روی نسیان نماز عصر را شروع کرد. روایات در این مورد است. و لذا می‌گوید عدول کن از نماز عصر که نیت کردی به نماز ظهر. و در مانحن‌فیه این آقا وقتی نیت اقامه عشره ایام داشت، شروع کرد نماز عصر خواندن، در ضیق وقت نماز ظهرش را ترک کرد، وظیفه‌اش نماز عصر بود، وظیفه‌اش نماز ظهر نبود.

نیت اقامه کاشف نیست، خوب دقت کنید! یک فرع فقهی بگویم: شما اگر قصد اقامه عشره ایام کردید بعد یادتان رفت نماز ظهر و عصرتان را بخوانید، اذان مغرب را که گفتند یادتان آمد، من امروز نماز ظهر و عصرم را نخواندم. قصد اقامه هم کردم. بعد گفتید حالا که این جور شد، من دیگه اینجا نمی‌مانم. از این شهری که نمازم را فراموش کردم دیگه خوشم نمی‌آید، می‌روم. قضاء آن نماز ظهر و عصر را باید چه جور بخوانید؟ قضاء آن نماز ظهر و عصر را باید چهار رکعتی بخوانید. چرا؟ برای این که تا مادامی که قصد اقامه عشره ایام دارید وظیفه واقعی‌تان نماز تمام است. بعد که عدول می‌کنید، عدول قاطع من حین است، نه کاشف از این که از اول وظیفه‌تان تمام نبوده است. از زمان عدول وظیفه واقعی‌تان عوض می‌شود. بله، عدول بعد از رباعیه تامه

فرائض ۹۶۷

اثر ندارد. اگر یک نماز چهار رکعتی خواندید بعد عدول کردید آن عدول اثر ندارد. ولی اگر قبل از نماز چهار رکعتی عدول بکنید آن عدول اثر دارد، ولی اثرش این است که از این به بعد وظیفه ات می شود قصر، تا حالا وظیفه ات تمام بوده. خب این آقا وظیفه اش تمام بود وقتی شروع کرد به نماز عصر. وظیفه اش نماز عصر بود تماماً بعد که عدول کرد، وظیفه اش منقلب شد. وقتی وظیفه اش منقلب شد، دلیل عدول اینجا نمی آید. دلیل عدول در جایی می آید که از اول نماز عصر، وظیفه اش این بود نماز ظهر بخواند فراموش کرد آن را. اذا نسیت الظهر فصلیت العصر فذکرت فانوها الاولی. فانوها الاولی یعنی فانوها ما وجب علیک اولاً. فانوها الاولی، آن نمازی که واجب بود اول بخوانی به او عدول کن. اینجا که نماز ظهر که من می خواهم به او عدول کنم واجب نبود بخوانم قبل از عدول از نیت اقامه. بعد از عدول از نیت اقامه وظیفه ام تمام می شود. و لذا باید این نماز عصرم را بشکنم، بعد شروع کنم نماز ظهر بخوانم شکسته و بعدش هم نماز عصر.

حالا اگر بگویید آقا! من در حال تشهد اول نماز عصر بودم، صاحب عروه به من گفت عدول کن به نماز ظهر بعد از این که نیت اقامه ات شکست. خیلی صاحب عروه مشکل را حل می کند. سریع می گوید السلام علیکم، نماز ظهرم تمام می شود، بلند می شوم نماز عصر دو رکعتی می خوانم. شما می گوید این عدول فایده ندارد، نمازت را قطع کن. نمازم را قطع کنم فقط دو رکعت وقت دارم برای نماز عصر.

می گوییم چه کنیم. مقتضای قاعده این است. مقتضای قاعده این است که نمازت را قطع کنی، خب سه رکعت، وقت نداری برای نماز ظهر و عصر شکسته، خب فقط نماز عصر می خوانی نماز ظهرت می شود قضاء.

[سؤال: ... جواب:] مقتضای صناعه این است که این نماز را بشکنند دیگه. ... چون این نمازی که تا حالا خوانده، فرض این است که تا حالا می گفتند اربع رکعات بخوان، نماز دو رکعتی این جور می گوییم ما دیگه نداریم، نماز عصر دو رکعتی این جور. و لذا این نماز را می شکنند، وقت هم برای ظهر شکسته ندارد، فقط نماز عصر شکسته می تواند بخواند. مقتضای صناعه این است.

[سؤال: ... جواب:] آن نمازی را که شروع کرد، نماز عصر، آن به عنوان نماز تمام به او گفتند بخوان. الان عدول کرد از نیت اقامه. ... کلام در این است که وظیفه اش این است که در سفر از این به بعد ضیق وقت است. از این به بعد به او می گویند ابدأ بالعصر. قبلش که می گفتند ابدأ بالعصر به عنوان حاضر بود. از این به

بعد حداقل مقتضای احتیاط این است که بشکنند، نماز عصر جدید بخواند. ... به قول آقا راه بهتر این است که این نماز عصر را که سر تشهد اولش عدول کرد از نیت اقامه، تمام کند، دو رکعت هم که مانده، آن موقع یک نماز به نیت ما فی الذمه بخواند. دیگه مقتضای احتیاط این است. من که نمی‌توانم از خودم حدیث بتراشم. صناعیت این است و مقتضای احتیاط هم این است.

تامل بفرمایید! بحث در نماز ظهرش را باید بعداً قضاء کند، فوت شده نماز ظهر. ما راجع به این که نیت اقامه می‌تواند بکند با این شرائط اضطراری یا نیت عدول می‌تواند بکند بحث نکردیم ها!، حکم تکلیفیش. نه، بحث این است که حالا که نیت اقامه کرده یا حالا که عدول کرده از نیت اقامه، وظیفه‌اش چیه؟ اما این که می‌توانسته نیت اقامه کند در فرض اول و در فرض دوم می‌توانسته عدول کند از نیت اقامه، این بحثی است که چون اینجا مطرح نشده ما دنبال نمی‌کنیم. فرض کنید در جایی که اضطرار دارد، چاره‌ای ندارد. کلام واقع می‌شود در این بحث فضیلت وقت نماز که ان شاء الله از فردا شروع می‌کنیم.

جلسه ۹۴

دوشنبه - ۹۶/۰۱/۲۸

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

راجع به فرع دیروز مطلبی باقی مانده عرض کنم.

فرع این بود شخصی نیت اقامه کرده در سفر، نماز ظهر و عصرش را نخوانده، می‌بیند چهار رکعت به غروب آفتاب نمانده، نماز عصرش را شروع می‌کند، قبل از این که وارد رکوع رکعت سوم بشود، عدول می‌کند از نیت اقامه.

ما گفتیم نمی‌تواند بگوید من دیگه نماز عصرم چهار رکعتی نیست، پس می‌توانم نماز ظهر دو رکعتی و عصر دو رکعتی بخوانم، پس عدول می‌کنم از این نماز عصر به نماز ظهر، نماز ظهر دو رکعتی می‌خوانم، بعدش هم نماز عصر دو رکعتی، خلافاً لصاحب العروة. باید این نماز را قطع کند، اگر سه رکعت به آخر وقت فرصت هست، نماز ظهر را شروع کند و بعد نماز عصر که هر دو شکسته‌اند بخواند.

فرائض ۹۶۹

ولی این مطلب در جایی نمی‌آید که اگر نمازش را بشکنند، بیش از دو رکعت به غروب آفتاب وقت ندارد، باید دومرتبه نماز عصر بخواند. برای چی نمازش را بشکنند؟ نماز عصر چهار رکعتی می‌خواند. موقع تشهد اول نماز در رکعت دوم، عدول کرد از نیت اقامه، شما می‌گویید نمی‌تواند عدول کند به نماز ظهر، قبول، ولی ما این جور عرض کردیم وفاقا للسید الخوئی و هنوز هم عرض می‌کنیم، اما اگر نمازش را قطع کند، باز هم باید نماز عصر بخواند، نماز ظهر وقت ندارد بخواند. پس در این حال ترتیب ساقط است جزما. ترتیب بین ظهر و عصر ساقط است. چون متمکن از رعایت ترتیب نیست. پس همین نماز عصر را که شروع کرده به عنوان چهار رکعتی حالا که عدول کرده از نیت اقامه سر دو رکعت سلام می‌دهد. نماز تمام و قصر عنوان قصدی نیست خلافا لما عن السید المیلانی قدس سره. نخیر، نماز تمام و قصر اختلاف‌شان واقعی است نه اختلاف قصدی. شما اگر اشتباه کنید یا نه، اصلا اشتباه هم نکنید، نماز ظهرتان را با نیت اقامه شروع نکنید، چهار رکعت، قبل از این که وارد رکوع رکعت سوم بشوید عدول کنید از نیت اقامه وظیفه‌تان این است که همین نمازی را که به عنوان چهار رکعتی شروع کردید سلام بدهید به عنوان قصر قبول می‌شود. و یا بر عکس نماز شکسته شروع کردی نیت اقامه نداشتی، قبل از این که سلام نماز را بدهی در دو رکعتی تصمیم گرفتی ده روز بمانی اینجا. بلند شو دو رکعت دیگه را بخوان به عنوان نماز چهار رکعتی قبول است. عنوان قصر عنوان قصدی نیست. و لذا همین نماز عصری که شما چهار رکعتی شروع کردی، سر دو رکعت چون عدول کردی از نیت اقامه باید سلام بدهی به عنوان نماز عصر و بعد هم چون ما قائل به وقت مختص عصر نیستیم، می‌گوییم دو رکعت وقت است نماز ظهر را بخوان. بله، آن‌هایی که قائل به وقت مختص مطلق هستند، می‌گویند وقت نماز ظهر قضاء شده، آن‌ها می‌گویند قضاء شده ولی ما که این جور نیستیم، صاحب عروه هم این جور نبود. خب دو رکعت نماز عصر را که خواندی، صحیح هم خواندی، خدا قبول کند، حالا دو رکعت وقت است، نماز ظهر را بخواند، و لو ترتیب مختل شده عن عذر و هیچ مشکلی نیست.

و لذا اگر قطع کند این نماز عصر را، سه رکعت وقت دارد، باید قطع کند. هم نماز ظهر را استیناف کند هم نماز عصر را. ولی اگر قطع کند، بیش از دو رکعت وقت نیست تا غروب آفتاب حق ندارد این نماز را قطع کند. همین نمازی را که به عنوان عصر شروع کرد، می‌خواست عصر چهار رکعتی بخواند، حالا که عدول کرده

از نیت اقامه یتمها عصرا، منتها به عنوان نماز قصر. و بعد از این نماز عصر دو رکعت که وقت است، نماز ظهر می‌خواند و قضاء هم ندارد.

این تصحیح مطلبی بود که دیروز عرض کردیم.

[سؤال: ... جواب:] اگر سه رکعت وقت دارد نماز عصر را که شروع کرده قطع می‌کند، نماز ظهر را از نو می‌خواند، بعد هم نماز عصر می‌خواند. ... نماز ظهر نخوانده، فرض این است. ... سه رکعت وقت دارد تا غروب آفتاب. ... آخه سه رکعت وقت دارد. ... وقتی عدول کرد از نیت اقامه، شد مسافر، سه رکعت وقت دارد، خب اول باید نماز ظهر بخواند بعد نماز عصر. سه رکعت وقت دارد، دو رکعت نماز ظهر می‌خواند یک رکعت هم نماز عصر. ... آخه این که قبلا بحث کردیم، همه تسالم بود الا آنی که علامه در مختلف گفت، گفت اگر مثلا در حال حضر پنج رکعت مانده به غروب آفتاب اول ظهر را بخوان بعد عصر را یک رکعتش را در وقت بخوان، اگر در سفری سه رکعت مانده به غروب آفتاب اول ظهر را بخوان بعد یک رکعت از عصر را در وقت. و ما هم پذیرفتیم. تسالم بود بین مشهور. حالا از علامه در مختلف عبارتی پیدا کردیم که گفت که این وقت عصر است، این هم مقصود ایشان چیه، الله اعلم.

بحث واقع می‌شود راجع به این مطلب، این مسئله که مشهور همان طور که صاحب عروه در مسئله ۷ گفته، قائلند که تفریق بین نماز ظهر و عصر مستحب است و همین طور بین نماز مغرب و عشاء. جمع بین نماز ظهر و عصر مکروه است، مرجوح است، جمع بین نماز مغرب و عشاء مرجوح است. با هم نخوانید نماز ظهر و عصر را، با هم نخوانید نماز مغرب و عشاء را.

حالا بحث کردند که تفریق بین نماز ظهر و عصر به مقدار اتیان نوافل عصر صدق می‌کند؟ همین طور تفریق بین نماز مغرب و عشاء به مقدار اتیان به نوافل مغرب صدق می‌کند یا نه؟ خیلی‌ها گفتند صدق می‌کند و همین مقدار کافی است.

خوب دقت کنید! صاحب عروه هم فتوی به همین می‌دهد، می‌گوید يستحب التفریق بین الصلاةین المشترکین فی الوقت كالظهرین والعشاءین و یکفی مسماہ.

فرائض ۹۷۱

این مطلب غیر از بحث رعایت اوقات فضیلت است. رعایت اوقات فضیلت از مسلمات است استحبابش. نماز مغرب باید عند غروب الشمس مستحب است خوانده بشود، نماز عشاء مستحب است عند سقوط الشفق، زوال حمزه مغربیه خوانده بشود. در این بحثی نیست. مستحب است نماز ظهر را قبل از رسیدن سایه به دو هفتم شاخص بخوانید. اینها بحث ندارد. بحث در این است که آیا من که فرض کنید ساعت چهار بعدازظهر ناهارم را خوردم، استراحتم را کردم، حالا تازه یاد خدا افتادم، می‌گویم بلند شویم نماز ظهر و عصرمان را بخوانیم. نماز ظهرم را می‌خوانم، فرض هم بکنید حالا یا نافله عصر را نمی‌خواهم بخوانم یا اصلاً نافله عصر ساقط است از من چون مسافرم یا روز جمعه اصلاً بین نماز جمعه و نماز عصر نافله‌ای نیست، بحث نافله را بگذارید کنار، نافله یا نمی‌خواهم بخوانم یا اصلاً ساقط است از من. اینجا اثر ظاهر می‌شود. ظاهر مشهور این است که می‌گویند آقا! یک مقدار صبر کن، نماز ظهر خواندی، یک ده دقیقه‌ای برو یک چایی بخور. چرا؟ چون تفریق بین نماز ظهر و عصر مستحب است. می‌گوییم آخه دیگه وقت فضیلت ظهر که گذشت، چه بسا وقت فضیلت عصر هم گذشته است، می‌گویند نخیر، کاری به وقت فضیلت اینها نداریم، اصلاً جمع بین نماز ظهر و عصر، پشت سر هم خواندن نماز ظهر و عصر مرجوح است.

[سؤال: جمع، مکروه است یا تفریق مستحب است؟ جواب] تفریق می‌گویند افضل است.

تنها دلیل امر به اتیان فرائض در وقت فضیلتشان کافی نیست برای اثبات این فتوی مشهور. باید یک دلیل‌های قوی‌تری پیدا کرد.

استدلال شده برای فتوی مشهور به عده‌ای از روایات. قبل از این که این روایات را مطرح کنیم، عرض می‌کنم، این فتوی مشهور را همه قبول ندارند. برخی از محشین عروه گفتند ثابت نیست استحباب تفریق بعنوانه. مثل مرحوم آقای خوئی. و اشکال کردند در این روایات.

این روایاتی که استدلال به اینها شده، یکی روایت شهید است در ذکری. روایت شهید در ذکری این است، می‌گوید روی عبدالله بن سنان فی کتابه عن ابی عبدالله علیه السلام: ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان فی السفر یجمع بین المغرب و العشاء و الظهر و العصر انما یفعل ذلک اذا کان مستعجلاً و کان علیه

..... اوقات فرائض

السلام و تفریقهما افضل. پیامبر وقتی مستعجل بود، در سفر جمع می کرد بین ظهر و عصر، و مغرب و عشاء و لکن تفریق افضل است.

انصاف این است که دلالت این روایت تمام است دیگه. تفریقهما افضل.

[سؤال: ... جواب:] و تفریقهما افضل اطلاق دارد. ... و لو پیامبر در سفر نماز ظهرشان را با تاخیر می انداختند. اذا كان مستعجلا جمع می کرد بین ظهر و عصر. ... و تفریقهما افضل نه این که اتیانهما فی وقت فضیلتها افضل. خلاف ظاهر است این که ما توجیه کنیم تفریق را، عنوان مشیر بگیریم به رعایت وقت فضیلت. و تفریقهما افضل. دلالت این روایت انصافا تمام است. ... کان فی السفر یجمع. ... کی می گوید؟ در مزدلفه با تاخیر دو ساعته حضرت نماز مغرب و عشاء را می خواند. از عرفات حرکت می کرد، دو ساعت طول می کشید تا بیاید مشعر، بعدش کان یجمع بین المغرب و العشاء فی المزدلفه.

دلالت این روایت تمام است اما سندش: اشکال در سند همان طور که آقای خوئی مطرح کردند به این نحو است که می گویند شهید در ذکری که از کتاب عبدالله بن سنان نقل می کند سندی ذکر نکرده به کتاب. مجهول است طریق شهید اول به کتاب ابن سنان. شبیه آن اشکالی که در مستطرفات سرائر دارد.

بعد مرحوم آقای خوئی فرمودند اصلا ممکن است ادعا کنیم که اطمینان هست به اشتباه شهید اول. چرا؟ برای این که مگر می شود این کتاب که توسط متقدمین به متاخرین باید برسد، مشتمل بر همچون حدیثی باشد ولی نه کلینی در کافی بیاورد، نه صدوق در کتبش بیاورد، نه شیخ در تهذیب و استبصار بیاورد؟ اطمینان انسان پیدا می کند که اشتباهی رخ داده.

این اشکال مرحوم آقای خوئی به نظر ناتمام می آید:

اما این که ایشان فرمود طریق ذکر نکرده شهید به کتاب عبدالله بن سنان، خود ایشان در ابتداء بحث طهارت عمل می کرد به روایات شهید از کتب اصحاب مثل کتاب عیص بن قاسم ولی بعدا نظرشان برگشت. به نظر ما این اشکال که سند ذکر نشده است توسط شهید به کتاب عبدالله بن سنان، قابل جواب است. چرا؟ برای این که حالا اگر شهید اول سند هم ذکر می کرد، این سند به نسخه کتاب عبدالله بن سنان بود؟ پس ذکر سند و عدم ذکر سند آن چه تاثیری دارد؟ شهید اول همان طور که شهید ثانی مطرح فرموده است،

فرائض ۹۷۳

برای نوزادهای خودش اجازه نقل حدیث می‌گرفت و به دیگران اجازه که می‌داد یک اجازه عامی می‌داد: اجزت له ان یروی مثلاً جمیع ما صح لی روایتہ. اصلاً این‌طور نبود که بگویند آقا! این نسخه کتاب عبدالله بن سنان است، من از استادم گرفتم یا بر استادم خواندم، او هم از استادش گرفته یا بر استادش خوانده تا برسد به شیخ طوسی، حالا هم من به شما مثل ابن خازن که شاگرد شهید است، همین نسخه را یا می‌خوانم یا می‌دهم این‌جوری نبوده که. عناوین زیادی بوده، اجازه نقل حدیث می‌دادند، بعد می‌رفتند در بازار نسخه‌هایی را پیدا می‌کردند با قرائن مطمئن می‌شدند که این نسخه معتبره از کتاب مثلاً عبدالله بن سنان است.

می‌گویید آقا! شاید اجتهاد کرده است شهید.

خب اصالۃ الحس کجا رفته؟

پس عرض ما این است که ذکر سند و عدم ذکر آن تاثیر ندارد. ما احتمال می‌دهیم که شهید اول کتاب عبدالله بن سنان که به دستش رسیده قرائن حسیه و قریبه به حس بوده که وثوق پیدا کرده این نسخه، معتبره است. مثل این که خطوط علماء به قول صاحب وسائل بر این نسخه بوده. خود صاحب وسائل وقتی در جلد ۳۰ وسائل می‌گوید راه‌های اعتماد به کتب را ذکر می‌کند، می‌گوید راه‌های ما همین است که ببینیم خطوط علماء بر یک نسخه‌ای بوده است و امثال ذلک، خب شاید شهید هم از همین قرائن قریبه به حس وثوق پیدا کرد و لذا این اشکال که سند ذکر نکرده است شهید به کتاب ابن سنان وارد نیست.

و اما این که ایشان فرمودند اطمینان داریم که اشتباهی رخ داده است، اگر این حدیث در کتاب ابن سنان بود، کلینی، صدوق، شیخ طوسی این را نقل می‌کردند. آقا! شما از کتاب علی بن جعفر که صاحب وسائل نقل می‌کند و نه در تهذیب است متن آن حدیث، نه در کافی است، نه در فقیه است، تا آخر عمر شریف‌تان استدلال می‌کردید می‌گفتید و فی صحیحۃ علی بن جعفر چون صاحب وسائل گفته رواها علی بن جعفر فی کتابه، منتها آنجا می‌گفتید صاحب وسائل سند دارد به این کتب و اتفاقاً سندش هم از طریق شهید اول می‌گذشت، حالا به خود شهید اول که رسیده می‌گویید نه، یا سند ندارد، سند ذکر نکرده است یا اصلاً

می‌گویید ما اطمینان داریم که اشتباه کرده است. خب مگر نمی‌شود کتاب ابن سنان به شهید برسد ولی این متن حدیث در کافی و تهذیب و استبصار نیامده است چون یا از مسلم‌ات می‌دانستند یا به هر علتی.

شبهه آنچه که روایات علی بن جعفر را شما اعتماد می‌کنید با این که در کتب اربعه نیست متن آن. و اتفاقاً این فرمایش شما که مدینه العلم صدوق رسیده به این علماء تا زمان شهید اول ولی بعد گم‌شده، خیلی از احادیث در همین مدینه العلم بوده که کتاب کبیر است و بعد گم شده. کتاب عبدالله بن سنان هم همین است.

و لذا به نظر ما این روایت هم سندش قابل تصحیح است و هم دلالتش همان‌طور که آقای خوئی پذیرفتند از نظر ما پذیرفته شده است.

[سؤال: ... جواب:] احتمال شهرت در این کتاب می‌دهیم و این احتمال، موهوم نیست؛ احتمال عقلایی است. تا زمان صاحب وسائل ما کارمان مشکل است. چون صاحب وسائل متاخر بوده، کتب زمان صاحب وسائل الان موجود است. چون خود ایشان کتاب هایش را وقف امام رضا کرده ولی شهید اول فاصله‌اش با زمان ما خیلی زیاد است. حوادثی که بر شیعه بعد از شهید اول تا به امروز پیش آمد، در عراق و ایران، باعث شد خیلی از کتاب‌ها از بین رفت.

و لذا احتمال عقلایی می‌دهیم یک سری کتب دست این بزرگان مثل محقق، علامه، شهید اول، آنها بوده و وقتی شهید اول می‌گوید که روی عبدالله بن سنان فی کتابه، این رجل متقی و عالم، ما احتمال عقلایی ندهیم که ایشان این کتاب به طرق حسیه به دستش رسیده؟! چه جور احتمال ندهیم؟ مهم این است که احتمال عقلایی حس بدهیم. حالا احتمال عقلایی حس یکی شهرت کتاب است یکی مقدمات قریبه به حس مثل وجود خطوط علماء گذشته بر یک نسخه که موجب وثوق می‌شود.

پس این روایت دلالت و سنداً تمام است. و فتوی مشهور را فی حد ذاته ثابت می‌کند که تفریق افضل است. [سؤال: ... جواب:] ما نقل کتاب را می‌گوییم؛ استناد به کتاب. اگر صدوق هم بگوید روی عبدالله بن سنان فی کتابه آنجا هم ما نیاز به سند نداریم. ... در مورد نقل حدیث‌های مرسل فرقی با این نقل کتاب چیه، ما قبلاً بحث کردیم. راجع به نقل حدیث‌های مرسل: اولاً ما علم اجمالی داریم که این بزرگان مثل صدوق همان

فرائض ۹۷۵

سندهایی که در جاهای دیگر بود که خیلی هایش هم از نظر ما ضعیف است حذف می کردند، بعد می گفتند، قال رسول الله. که اصلاً معلوم نیست عنایت هم روی قال باشد، شاید آن روی عن رسول الله مد نظرشان بوده. علم اجمالی به این مطلب داریم با تتبعی که در نقل بزرگانی مثل صدوق شده. علاوه بر این که در حدیث مرسل ما سیره عقلاییه‌ای اثبات نکردیم که اگر شما بیایید مثلاً از شیخ انصاری مطلبی نقل کنید مرسل، بگویید قال شیخ الانصاری، ما بناء عقلاء را احراز نکردیم که بگویند ان شاء الله شما به واسطه ثقه نقل می کنید، او هم از ثقه نقل کرده است تا شیخ انصاری. می گویند ایشان که شیخ انصاری را ندیده، پس باید سند داشته باشد، سندش را هم که ذکر نکرده، ما نمی دانیم سندش معتبر است یا معتبر نیست. ولی راجع به وصول کتاب به افراد، نه، اینجا بحث ارسال نیست. بحث این است که این کتاب مال ابن سنان است، الان شما می گوید این کتاب مال شیخ انصاری است، خب قرائن قریبه به حس را می بینید، حالا یا خط شیخ انصاری را شناسایی می کنید یا خطوط علماء را بر کتاب ملاحظه می کنید، خب احراز می کنید این کتاب شیخ انصاری است و نقل می کنید. اینجا چرا اخبار شما حجت نباشد به عنوان اخبار ثقه؟

روایت دوم موثقه زراعه است. در سند این روایت عبدالله بن یحیی کاهلی است. عبدالله بن یحیی کاهلی قابل توثیق است. هم مروی عنه صفوان، بزنی، ابن ابی عمیر است، هر سه. و شیخ طوسی گفته که انهم عرفوا بانهم لایروون و لایرسلون الا عن ثقه. علاوه بر این که عبدالله بن یحیی کاهلی را نجاشی می گوید کان وجهها عند ابی عبدالله علیه السلام، این طور به خاطر هم هست که عند ابی عبدالله علیه السلام می گوید، بهر حال کان وجهها عند الامام علیه السلام و وصی به علی بن یقظین فقال اضمن لی عبدالله بن یحیی کاهلی و عیاله اضمن لك الجنة. خب وقتی نجاشی می گوید کان وجهها عند الامام علیه السلام، این توثیق نیست؟! کسی وجه باشد نزد امام، قطعاً ثقه است.

آقای خوئی استدلال می کند به این که از رجال کامل الزیارات بوده. خب این دیگه مبنایی است که ایشان قبلاً داشت که می گفت ابن قولویه در اول کامل الزیارات گفته که ما در این کتاب فقط از ثقات نقل می کنیم، بعد هم عدول کرد و حق هم در همین بود که عدول کند، فقط مشایخ بلاواسطه ابن قولویه را صاحب کتاب کامل الزیارات را توثیق می کرد و کاهلی جزء مشایخ بلاواسطه ابن قولویه نیست.

متن روایت: قلت لابی عبدالله علیه السلام اصوم فلا اقیل، روزه می‌گیرم، فلا اقیل حتی تزول الشمس، تا اذان ظهر هم خواب نمی‌روم، فاذا زالت الشمس صلیت نوافلی ثم صلیت الظهر ثم صلیت نوافلی ثم صلیت العصر ثم نمت و ذلك قبل ان یصلی الناس، اذان ظهر که می‌شود نافله ظهر را می‌خوانم بعد نماز ظهر بعد نافله عصر بعد نماز عصر، می‌خواهم بروم بخوابم، هنوز مردم نمازشان را نخواندند. حالا می‌شود همان نماز ظهر هم گاهی نمی‌خوانند چون بلوغ سبعی الشاخص قبلا محاسبه می‌کردیم نزدیک یک ساعت و اندی بعد از اذان ظهر است، خب این تمام نمازهایش را هم می‌خوابد هنوز سبعی الشاخص نشده، فاقبل یا زرارۃ اذا زالت الشمس فقد دخل الوقت و لکنی اکره لک ان تتخذہ وقتا دائما، من دوست ندارم تو این را کار دائم خودت قرار بدی.

راجع به این روایت انصافا اشکال دلالی هست. چون آنی که استدلال می‌کند می‌گوید امام فرمود زرارہ من دوست ندارم این کار را همیشه انجام بدی که جمع کنی بین نماز ظهر و عصر.

اشکال دلالی این است که شاید حضرت مراعات حال زرارہ را کرد چون کار، خلاف روش عامه است. زرارہ شخص معروفی بود، خب اگر کارش این بود که اول اذان ظهر، نافله ظهر می‌خواند بعد نماز ظهر می‌خواند بعد نافله عصر، خب عامه حساس می‌شدند می‌گفتند بابا! وقت نماز عصر، عصر است نه الان. زرارہ هم آدم معروفی بود و لذا امام فرمود انی اکره لک ان تتخذہ وقتا دائما. دائما این کار را نکن، حالا گاهی این کار را می‌کنی خیلی حساس نمی‌شوند اما بخواهی این کار را بکنی مشار بالبنان می‌شوی و خلاصه انگ به تو می‌زنند به قول امروزی‌ها. پس دلالت این روایت ناتمام است.

این یک اشکال. اشکال دوم هم به روایت اول هم به روایت اخیر این است که این‌ها مبتلا به معارض هستند. روایاتی داریم می‌گویند بعد از نافله ظهر نماز عصر بخوان چون لیس بین الظهر و العصر الا سبحتک، فقط نافله عصر است که فاصله می‌اندازد بین ظهر و عصر. خب حالا اگر نافله نخواندی، مثل این که در سفر بودی این فاصله هم از بین می‌رود. و الا ظاهر برخی از روایات این است که فضیلت عصر بعد از نماز ظهر شروع می‌شود. اگر نافله داشت عصر، نافله بخوان، نافله نداشت خود عصر را بخوان.

تأمل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۹۵

سه‌شنبه - ۹۶/۰۱/۲۹

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

قبل از این که بحث فتوی مشهور را به استحباب تفریق بین نماز ظهر و عصر و همین طور بین نماز مغرب و عشاء را دنبال کنیم، مناسب دیدم یک بحثی را که مربوط به فرع ششم هست، و اشاره به آن کردیم در بحث ولی خالی از فایده نیست توضیح بدهم.

در فرع ششم بحث در این بود که مسافر اگر نیت اقامه نکرده بود و چهار رکعت به آخر وقت مانده بود وظیفه اش این است که نماز ظهر دو رکعتی بخواند و نماز عصر دو رکعتی. در اثناء نماز ظهر، نیت اقامه کرد، وظیفه اش می شود که نماز عصر چهار رکعتی بخواند. که گفتیم نماز ظهرش را قطع کند، نماز عصر چهار رکعتی شروع کند. و همین طور اگر مسافری نیت اقامه کرده بود، در چهار رکعت به آخر وقت مانده، گفتند دیگه فرصت نیست، نماز عصر چهار رکعتی بخوان، عدول کرد از نیت اقامه، ما گفتیم اگر سه رکعت به غروب آفتاب وقت است، باید این نماز را قطع کند، چون عدول کرده از نیت اقامه، نماز ظهر و عصر شکسته بخواند و لو یک رکعت نماز عصر خارج وقت قرار می گیرد، مشکلی نیست.

یک بحث استطرادی مطرح است، چون این مطرح نشده در کتاب الصلاة ما عرض می کنیم:

اصلا جایز هست اختیارا این شخص در فرع اول که چهار رکعت بیشتر به غروب آفتاب نمانده، خب نماز ظهر شکسته بخواند و نماز عصر شکسته، آیا جایز است نیت اقامه کند که نماز ظهرش فوت بشود؟ مجبور بشود فقط نماز عصر بخواند در وقت؟ حالا یک وقت مجبور است نیت اقامه کند، حرفی نیست، اختیارا می تواند نیت اقامه کند؟ و همین طور در فرض دوم که نیت اقامه کرده، ببیند فرصت نیست برای نماز ظهر و عصر چهار رکعتی، آیا واجب نیست عقلا که عدول کند از نیت اقامه عند التمكن تا بتواند نماز ظهر و عصر دو رکعتی را در وقت بخواند؟

مرحوم آقای خوئی در صلات مسافر فرموده: در این فرع دوم که نیت اقامه کرده بوده در سعه وقت، اتفاقاً وقت تنگ شده، دیگه نمی‌تواند نماز ظهر چهار رکعتی بخواند، نه، واجب نیست عدول از نیت اقامه. چرا؟ برای این که این موضوع است برای الحاضر یصلی الظهر اربع رکعات ثم یصلی العصر اربع رکعات، بعد می‌گوید من نمی‌توانم، وقت نیست برای نماز ظهر چهار رکعتی و عصر چهار رکعتی، مرحوم آقای خوئی فرموده خب به او می‌گوییم حال که نماز ظهر چهار رکعتی وقت نیست، نماز عصر چهار رکعتی بخوان، نماز ظهر را قضاء کن. هیچ عقلی نمی‌گوید که خودت را از موضوع این تکلیف که عاجز از امتثال آن هستی باید خارج کنی. عقل هیچوقت این را نمی‌گوید. آیا عقل می‌گوید به زوج که قادر بر انفاق نیست که خودت از موضوع زوج خارج کن، همسرت را طلاق بده چون قادر بر انفاق او نیستی؟! خب الزوج ینفق علی زوجته، اگر قادر بر انفاق بودم انفاق می‌کنم، نبودم لایکلف الله نفساً الا وسعها. اخراج از موضوع که لازم نیست در فرض عجز از امتثال. و لکن در فرض اول که نماز ظهر شکسته شروع کرده، الان موضوع مسافر است، مکلف است به این که نماز ظهر دو رکعتی و نماز عصر دو رکعتی بخواند، باید این تکلیف را امتثال کند. چه حقی دارد که با این که عنوان المسافر یصلی الظهر قصراً و العصر قصراً بر او منطبق است و قادر بر امتثال اوست، آن را امتثال نکند به این نحو که قصد اقامه بکند، آن تکلیف را که موضوعش بر او منطبق شده است امتثال نکند، عقل او را مستحق عقاب می‌داند؛ معذور نمی‌داند.

این، فرمایش آقای خوئی.

به نظر ما باید تفصیل داد. ما دو مبنا داریم در قصر و تمام:

یک مبنا این است که کل مکلف مأمور بالجامع بین القصر فی السفر و التمام فی الحضر. ما هم که الان در وطن هستیم، اذان ظهر که می‌شود به ما می‌گویند يجب عليك إما ان تصلی الظهر و العصر تماماً فی الحضر او قصراً فی السفر. آنی هم که مسافر است همین نحو تکلیف به جامع دارد. که این نظر بحوث است. و این طور استظهار می‌کند از ادله.

فرائض ۹۷۹

و شاهد این استظهار این است که انسان اول وقت در وطنش هست، نماز چهار رکعتی می‌تواند بخواند، اما لازم نیست، مجاز است سفر برود، نماز دو رکعتی بخواند. این معنایش تخییر است. اگر تخییر نبود که مجاز نبود که از نماز تمام عدول کند به نماز قصر فی السفر. این نشانه تخییر است. این یک مبنا.

مبنای دوم این است که عنوان مسافر و حاضر موضوع تکلیف است و نه بر طبق مبنای اول که مبنای بحوث است، سفر و حضر قید متعلق تکلیف بودند و موضوع تکلیف مطلق المکلف بود. مبنای دوم می‌گوید مکلف مسافر موضوع یک تکلیف است، مکلف حاضر موضوع تکلیف دیگر است. المکلف المسافر یجب علیه القصر تعیناً، المکلف الحاضر یجب علیه التمام تعیناً.

ما کدام مبنا را انتخاب می‌کنیم؟

اگر مبنای اول را انتخاب کردیم، در هر دو فرع عقل می‌گوید عاجز از یک عدل واجب تخییری عقلاً باید عدل دیگر را انتخاب کند. آقا! شما مکلفید به جامع بین نماز ظهر و عصر قصر فی السفر و یا ظهر و عصر تماماً فی الحضر. می‌گویید من متمکن از این عدل دوم نیستم، ضیق وقت است، متمکن از نماز ظهر تماماً فی الحضر نیستم، خب عقل می‌گوید عدل دیگر را انتخاب کن. چهار رکعت به آخر وقت است، متمکن از صلات قصر فی السفر که هستی، چگونه بشود فی السفر، عدول کن از نیت اقامه، می‌شود سفر. عقل متعین می‌داند، عاجز از یک عدل واجب تخییری باید یک عدل دیگر را انتخاب کند عقلاً. پس در فرع دوم هم باید هدم کند نیت اقامه را اگر می‌تواند. چون مکلف است به جامع بین قصر و تمام، عاجز از ظهر تمام است در وقت، عقل می‌گوید عدول کن از نیت اقامه تا عدل دیگر را بجا بیاوری.

[سؤال: بنابراین در این فرض باید به سفر برود؟ جواب] اگر می‌تواند، مثلاً رسیده است به یک متری حد ترخص، چهار رکعت به آخر وقت است، خب خوش انصاف! یک متر برو جلو، حالا که دیگه تابلو زدند حد ترخص شرعی، حالا مثلاً، یک متر برو جلو، بشوی مسافر، نماز ظهر و عصر دو رکعتی بخوان. می‌گوید نه، ما پارک کردیم، جای پارک قبل از این حد ترخص خوب است، زیر درخت است، سایه است، چهار رکعت به آخر وقت است خب نمی‌توانیم نماز ظهر بخوانیم، نماز عصر بخوانیم، عقل می‌گوید نه، یک متر برو جلوتر. حالا شوخی می‌کنم، با یک متر که حد ترخص که معلوم نمی‌شود، ولی بالاخره، آن مقدار که معلوم می‌شود.

[سؤال: ... جواب:] اداء واجب است. شما مثل بعضی‌ها که نماز اداء را نمی‌خوانند می‌گویند خدا برای چی قضاء را گذاشته؟ آن جور می‌گویید؟ ... جامع بین دو فرد از اداء واجب است.

اما طبق مبنای دوم: آقا! طبق مبنای دوم در فرع اول که نیت اقامه نکرده، چه اشکال دارد نیت اقامه بکند از موضوع وجوب قصر خارج می‌کند خودش را، داخل می‌کند در موضوع تمام، بعد می‌گوید خدایا! من که نیت اقامه کردم، در آن فرع اول که نیت اقامه نکرده بود، داشت نماز ظهر دو رکعتی می‌خواند، سریع نیت اقامه می‌کند، در دلش می‌گوید خدایا! خوش آمد از زرنگیم؟ تو گفتی المسافر یصلی الظهر و العصر قصرًا، الحاضر یصلی الظهر و العصر تماما، ما خودمان عنوان مسافر را از خودمان برداشتیم، عنوان الحاضر را بر خودمان منطبق کردیم، بر ما نماز تمام واجب شد، خودت هم گفتی اگر نماز ظهر مفوت نماز عصر بود برو نماز عصر بخوان.

[سؤال: ... جواب:] ملاک را از کجا ما احراز کنیم؟ غیر این است که از خطاب احراز کنیم؟

مثل این می‌ماند که شخصی ازدواج نکرده، پول هم ندارد، آه هم در بساط ندارد (علی القاعدة می‌گوییم ها! و الا بحث فقهی نمی‌کنیم، حکم فقهیش روش است) آقای خوئی می‌گوید تو حق نداری ازدواج کنی تا مکلف بشوی به انفاق با این که قادر بر انفاق نیستی. اگر ازدواج کردی، عاجز بشوی از انفاق لازم نیست طلاق بدهی زنت را اما اگر ازدواج نکردی چرا خودت را داخل در موضوع تکلیفی می‌کنی که عاجز از امتثال او هستی؟ مثل این می‌ماند دیگه. خب چه اشکال دارد؟ می‌خواهم بکنم، می‌خواهم خودم را داخل بکنم در موضوع یک تکلیفی که عاجز از امتثال او هستم. مگه شارع گفته نکن این کار را؟ پس در فرع اول هم مشکلی پیش نمی‌آید.

این دو مبنا باید بین‌شان خلط نشود.

ما قبلاً استظهارمان همان مبنای اول بود، شاهد هم عرض کردیم که کسی که در اول وقت در وطنش هست، مجاز است که در اثناء وقت سفر برود و نماز قصر در سفر بخواند و این علامت تخییر است.

فرائض ۹۸۱

[سؤال: ... جواب:] عرض می‌کنم استظهار ما این بود. نگفتیم بر گشتیم. استظهار ما مبنای اول بوده به این خاطر که کسی که اول وقت در وطن هست، این، مکلف به نماز تمام تعیین نیست. چون جایز است به سفر برود و نماز قصر بخواند.

مرحوم آقای خوئی زرنگی کرده. چون مبنای آقای خوئی مبنای دوم است. گفته آره، قبول دارم. در یکی از بحث‌ها گفته. گفته کسی که در اثناء وقت سفر می‌رود، یک وقت شما اول تا آخر وقت در وطن هستی، نه، موضوع تعیینی تمام هستید. یک وقت از اول وقت تا آخر وقت موضوع تعیینی قصر هستید. اما کسی که در اول وقت وطن هست، وسط وقت می‌رود سفر. او مکلف است مخیرا به جامع بین تمام فی الحضر او القصر فی السفر. جالب است، ایشان می‌گویند بعد هم که رفت سفر، ساعت سه بعد از ظهر ماشین سوار شد، رفت کاشان، نماز نخوانده هنوز، تا رفت سفر آن وجوب تخییری بین التمام فی الحضر او القصر فی السفر، بعد از احداث سفر تبدیل می‌شود به وجوب تعیینی قصر. جالب است ها! آن‌هایی که کل وقت را حاضرند در وطن، تکلیف تعیینی به تمام [دارند] کل وقت را مسافرنند تکلیف تعیینی به قصر [دارند] خب آقای خوئی گیر کرده آنی که اول وقت حاضر است، ساعت سه بعد از ظهر می‌رود سفر او که نمی‌تواند مکلف به تمام بشود تعیینی. اگر مکلف به تمام است تعیینی پس چه جور اجازه می‌دهید برود سفر نماز قصر بخواند؟ ایشان می‌گویند آن سه ساعت اول مکلف به جامع است بین التمام فی الحضر او القصر فی السفر، تا سوار ماشین شد از حد ترخص خارج شد، ناگهان در عالم تکالیف آن وجوب تخییری محو می‌شود، جایش را وجوب تعیینی صلات قصر بر این شخص پر می‌کند، چون دیگر در ادامه راه مسافر است تا آخر وقت.

[سؤال: ... جواب:] اگر فرض کنید ساعت مثلا چهار هم برمی‌گردد دومرتبه وطنش باز وجوب تخییری باقی است تا آن حالی که تا آخر وقت مستقر است. آن حالی که تا آخر وقت مستقر است، هر چه هست، آن موقع دیگه وجوب تعیینی مناسب با آن حال آخر وقت دارد. ولی قبل از او از اول وقت وجوب تخییری هست تا آن زمانی که آخرین حال قبل الوقت بر او مستقر می‌شود. آخرین حال قبل الوقت کی بر او مستقر می‌شود؟ آن موقعی که برود سفر تا آخر وقت در سفر بماند یا برگردد به حضر تا آخر وقت در حضر بماند آن وقت متناسب با آن تکلیف آخر وقت وجوب تعیینی پیدا می‌کند.

انصافا این عرفی نیست. این‌ها شواهدی است که برای قول اول ذکر کردیم. این‌جور تفصیل‌ها را عرفی نمی‌دانیم.

[سؤال: ... جواب:] ما برنگشتیم از مبنای اول. گزارش کار داریم می‌دهیم. منتها باید در جای خودش بحث کنیم.

[سؤال: ... جواب:] اول وقت. برای کسی که اول وقت می‌رود سفر. ... فی علم الله می‌رود سفر به نحو شرط متاخر. اول وقت مخیر است، تا رفت سفر و سفرش تا اذان مغرب می‌ماند، دیگه بعد از این‌که سفر رفت مکلف می‌شود تعیین‌نا به آن نماز قصر اگر قبلا نماز تمام نخوانده. این‌جوری فرض کردیم. ... فرق نمی‌کند. ببینید مهم این است که آخر وقت چکاره است این؟ ناوی اقامه است؟ مسافر است؟ حاضر است؟ چیه آخر وقت؟ تکلیف تعیینیش اگر قبلا نماز نخوانده متناسب با آن آخر وقت است. ولی اگر فی علم الله حالش در اثناء وقت متبدل می‌شود از حضر به سفر، از سفر به حضر، اول وقت مکلف به جامع تخییری است. آخرین حالش قبل از غروب آفتاب اگر سفر است و قبلا نماز تمام نخوانده در حضر، تکلیف تعیینی به قصر پیدا می‌کند. آخرین حالش اگر حضر است و قبلا نماز در سفر نخوانده تکلیف تعیینی به تمام پیدا می‌کند.

و انصافا این عرفی نیست. این را فکر می‌کنم آقایان موافق باشند با ما. این‌جور بیان عرفی نیست.

[سؤال: ... جواب:] عرف برای تشخیص مفهوم و ظهور خطاب است.

این بحثی بود که مناسب بود مطرح کنیم.

اما راجع به استحباب تفریق:

مشهور قائلند تفریق بین نماز ظهر و عصر مستحب است به عنوان تفریق. استدلال کرده‌اند به عده‌ای از روایات. دو تا روایت را خواندیم. روایت شهید در ذکری، موثقه زراره.

راجع به موثقه زراره امام به زراره فرمود تو می‌خواهی اول اذان ظهر نماز ظهر و عصر را با هم بخوانی، نوافلش را هم می‌خوانی، اگره لک ان تتخذہ وقتا دائما، خوشایند من نیست که همیشه این کار را بکنی. ما اشکال کردیم که این دلیل نیست که امام می‌خواهد بفرماید پس مکروه است جمع بین نماز ظهر و عصر. نه، شاید چون خلاف روش عامه بود که نماز عصر را قبل از بلوغ ظل به اندازه مثل شاخص ما نماز عصر بخوانیم،

فرائض ۹۸۳

این خلاف روش عامه است، خلاف تقیه است، زراره هم مشارالبنان بود، امام فرمود اگره لک ان تتخذہ وقتا دائما.

علاوه بر این که شاید اگر ما دلیل معارضی پیدا نکنیم، فضیلت نماز عصر هم این است که بعد از بلوغ ظل مثل الشاخص خوانده بشود که روش پیغمبر بود عادتاً. از این جهت اگره لک. اما حالا اگر نه، بحث وقت فضیلت نیست، نمی‌خواهد در وقت فضیلت نماز ظهر نماز ظهر را بخواند، در وقت فضیلت نماز عصر نماز عصر را بخواند، ساعت فرض کنید پنج بعدازظهر می‌خواهد نماز ظهر و عصرش را بخواند که وقت فضیلت هر دو گذشته، باز هم بگوییم جمع بین این دو نماز مکروه است؟ از این روایت استفاده نمی‌شود.

روایت سوم احمد بن ابی بشر، عن معاویة بن میسرۃ قلت لابی عبدالله علیه السلام اذا زالت الشمس فی طول النهار، للرجل ان یصلی الظهر و العصر؟ اول اذان ظهر انسان می‌تواند نماز ظهر و عصر را با هم بخواند؟ قال نعم و ما احب ان یفعل ذلک کل یوم، ولی من دوست ندارم همیشه جمع کند بین نماز ظهر و عصر. گفته‌اند این دلیل بر کراهت جمع بین نماز ظهر و عصر است.

جوابش این است که اولاً سندش ضعیف است. این احمد بن ابی بشر کیه؟ ما که نشناختیم. احراز نشد وثاقتش.

دلالتش هم مشکل دارد. چرا؟ برای این که الان عرض کردیم، شاید اتیان به نماز ظهر در وقت فضیلتش و اتیان به نماز عصر در وقت فضیلتش که مسلم مستحب است، اقتضاء بکند که ما نماز عصر را بعد از بلوغ الظل مثل الشاخص بخوانیم که سنت پیامبر بوده و این منشأ تفریق می‌شود بین نماز ظهر و عصر. اما اگر در غیر وقت فضیلت نماز ظهر و عصر بخوانیم باز هم تفریق مستحب است؟ خب از این روایت استفاده نمی‌شود. و اصلاً احتمال هم دارد این روایت هم به همان ملاک تقیه باشد. و ما احب ان یفعل ذلک کل یوم از باب این است که شیعه هست، شناخته می‌شود که این تعمد دارد بر خلاف عامه عمل کند و از این جهت من دوست ندارد. ترغیب به تقیه مداراتیه است در اوقات نماز. اشکال ندارد.

مرحوم آقای خوئی اشکال دیگری کرده. مرحوم آقای خوئی فرموده که آقا! این بنده خدا می‌خواست نافله عصر را نخواند. للرجل ان یصلی الظهر و العصر نگفت نافله عصر را هم می‌خوانم بین‌شان. خب معلوم است نافله عصر را نخوانی مرجوح است دیگه. این که گفتن ندارد.

ولی انصافا این اشکال وارد نیست. خب کی گفته این نمی‌خواست نافله عصر را بخواند. این می‌خواست نماز ظهر و عصر را با هم بخواند اما وسطش نافله عصر را نخواند؟ خب این که نیست در روایت. و لذا این اشکال آقای خوئی وارد نیست.

روایت چهارم روایت کلینی است به سندی که مشتمل بر سهل بن زیاد است. می‌گوید عبدالله بن سنان گفت شهدت صلاة المغرب لیلۃ مطیره، شب بارانی، مردم حین کان قریبا من الشفق اقاموا الصلاة فصلوا المغرب، نزدیک به سقوط حمرة مغریه نماز مغرب خواندند، دو رکعت هم نافله خواندند، بعد نماز عشاء خواندند، فسألت ابا عبدالله علیه السلام عن ذلک، عبدالله بن سنان می‌گوید از امام کردم این چه کاری بود که این‌ها کردند؟ قال نعم قد کان رسول الله صلی الله علیه و آله عمل بهذا، اشکال ندارد، شب بارانی بوده لابد. به این خاطر.

گفته می‌شود ببینید عبدالله بن سنان تعجب کرد از جمع بین نماز مغرب و عشاء. آمد از امام با تعجب سؤال کرد که من همچون چیزی دیدم. حرام نیست. ارتکاز عبدالله بن سنان نشان می‌دهد که این عمل، عمل مرغوب‌عنهی بوده در عرف متشرعه.

[سؤال: ... جواب:] مرجوح بوده. ولی امام تجویز کرده، فرمود نعم، پیغمبر هم این کار را می‌کرد. ... یا ارتکاز بر مرجوح بودن بوده.

این روایت اشکالش این است که اولاً سندش مشتمل بر سهل بن زیاد است. ثانیاً نماز مغرب را از اول وقتش تاخیر انداختند. خب این خلاف فضیلت است. حالا عشاء را هم شاید قبل از سقوط شفق خواندند چون خیلی سریع خواندند نماز مغرب و عشاء را. خب خلاف وقت فضیلت عمل کردند. نمی‌گوید تفریق بین نماز مغرب و عشاء بعنوانه مستحب است. این را نگفته که. نماز مغرب را دیرتر از وقت شرعی فضیلتش خواندند،

فرائض ۹۸۵

نماز عشاء را هم ظاهراً زودتر از وقت فضیلتش که ذهاب حمزه مغربیه است خواندند، خب این منشأ اشکال عبدالله بن سنان بود. این عدم رعایت وقت فضیلت را می‌رساند. خب معلوم است این مکروه است.

[سؤال: ... جواب:] پیامبر در شب بارانی مراعات نمی‌کرد وقت فضیلت را.

روایت پنجم: باز روایت کافی هست از صفوان جمال: صلی بنا ابوعبدالله علیه السلام الظهر و العصر عند ما زالت الشمس باذان و اقامه و قال انی علی حاجه، من یک حاجتی دارم، فتنفلوا، نافله عصر را که می‌شود قضاء دیگه، چون بعد از نماز عصر دیگه نافله عصر قضاء است، من حاجت دارم، دارم می‌روم، نماز ظهر و عصر را هم با هم خواندم شما که حاجت ندارید و بیکارید فتنفلوا، نافله عصر را بخوانید.

گفته‌اند معلوم می‌شود که امام بخاطر حاجت جمع کرد بین نماز ظهر و عصر. معلوم می‌شود اگر حاجت نبود مرجوح بود این کار.

آقا! این چه استدلالی است. امام نافله عصر را ترک کرد. خب معلوم است مرجوح است منتها امام حاجتی داشت، نافله عصر را ترک کرد و چه بسا بعداً هم می‌خواست قضااتش را بخواند. مرجوح بودنش بخاطر این بود که بخاطر حاجت نافله عصر را ترک کرد. این چه ربطی دارد به استحباب تفریق بین الصلاهین و کراهت جمع بینهما؟

[سؤال: ... جواب:] اما اگر مثلاً در سفر نافله ظهر و عصر ساقط است باز هم جمع بین نماز ظهر و عصر مکروه است؟ یا کسی که نمی‌خواهد نافله بخواند، جمع بین نماز ظهر و عصر بکند، مکروه است؟ این را که نمی‌فهماند.

روایت ششم صحیح حلبی: کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا کان فی سفر او عجلت به حاجه یجمع بین الظهر و العصر و بین المغرب و العشاء و قال ابوعبدالله علیه السلام لا بأس ان یعجل العشاء فی السفر قبل ان ینغیب الشفق.

گفته شده ببینید، سند صحیح، دلالت هم تام. امام می‌فرماید پیغمبر در سفر یا در حاجت جمع می‌کرد بین ظهر و عصر و بین مغرب و عشاء. معلوم می‌شود اگر حاجت نبود، اگر سفر نبود مکروه است جمع کردن بین ظهر و عصر یا بین مغرب و عشاء.

جوابی که داده شده، البته ما قبول نداریم، این است که گفته شده آقا! این ترک وقت فضیلت در آن بوده. چون ذیل روایت هم دارد که نماز عشاء را در سفر قبل از ذهاب حمزه مغربیه می‌توانید بخوانید ولی در حضر این کار را نکنید چون خلاف وقت فضیلت است. جمع بین نماز مغرب وعشاء تفویض وقت فضیلت است. چون مغرب را بخواهی تاخیر بیندازی وقت فضیلت مغرب فوت می‌شود، عشاء را مقدم کنی از ذهاب حمزه مغربیه وقت فضیلت عشاء فوت می‌شود. این چه ربطی دارد به این که مکروه است جمع بین الصلاهین بعنوانه. آقای خوئی این‌طور جواب داده.

به نظر ما این جواب درست نیست. چرا؟ برای این که در نماز ظهر و عصر چی می‌گویید؟ ادا کان فی سفر او عجلت به حاجه یجمع بین الظهر و العصر. می‌گوید پیغمبر یا در سفر یا عند الحاجة جمع می‌کرد بین ظهر و عصر. آقای خوئی! شما که فرمودید نماز ظهر را اگر خواندی، بعدش نافله عصر را می‌خواستی بخوانی و او را خواندی، مستحب است همان اوائل زوال نماز عصر را بخوانی. شما این جور می‌گویید. شما می‌گویید نماز ظهر را حالا نافله‌اش را می‌خواهید بخوانی خواندی بعد نماز ظهر خواندی، بعدش هم می‌خواهی نافله عصر را بخوانی نافله عصر را هم خواندی، مگر چقدر طول می‌کشد، خیلی سریع، سوره‌اش را هم نخوان ببین چقدر سریع می‌شود. شما که می‌گویید ان هی الا سبحة، درست هم می‌گویید، روایات می‌گوید آقا! وقتی نافله عصر را خواندی بعد از نماز ظهر دیگه برای چی نماز عصر را نمی‌خوانی، بخوان نماز عصر را.

[سؤال: ... جواب:] اشکال فعلا به آقای خوئی داریم می‌کنیم. می‌گویید آقای خوئی! چرا شما به دلالت این روایت مناقشه می‌کنید. خب دلالت این روایت یک چیزی است که با مبنای شما نمی‌سازد. این روایت می‌گوید پیغمبر در سفر یا عند الحاجة جمع می‌کرد بین ظهر و عصر در حالی که شما می‌گویید که آدم بعد از این که نماز ظهر خواند اگر می‌خواهد نافله عصر را بخواند، او را هم خواند بعد مستحب است سریع نماز عصرش را بخواند.

[سؤال: ... جواب:] شاید با نافله بوده. مگر با نافله جمع صدق نمی‌کند؟ کی می‌گوید معنای جمع این است که نافله عصر را نخواند؟ عرف می‌گوید جمع کرد. الان این آقایانی که نماز ظهر و عصر می‌خوانند، نافله هم

فرائض ۹۸۷

بین‌شان می‌خوانند نمی‌گویند جمع می‌کنند بین ظهر و عصر؟ عرف می‌گوید جمع کرد بین ظهر و عصر، نافله‌اش را هم خواند.

و لذا ما عرض‌مان این است: دلالت این روایات فی‌الجملة، در بعضی از این روایات بر این‌که جمع بین دو نماز مرجوح است، تفریق بین دو نماز، ظهر و عصر، مستحب است، انصافاً قابل مناقشه نیست. دلالت می‌کند. [سؤال: ... جواب:] یکی همان روایت ذکر می‌کند. .. عرض کردم بعض روایات. ... روایت ذکر دلتا و سندا تمام بود. برخی دیگر از روایات هم می‌فهماند که جمع بین نماز ظهر و عصر، پیغمبر عند الحاجة و فی السفر می‌کرد، ظاهرش این است که عند حاجة نباشد، عند السفر نباشد، جمع نمی‌کرد بین ظهر و عصر. یعنی جمع بین ظهر و عصر مرجوح است.

و لکن روایات متعدده‌ای داریم، روایت صحیح‌ه هم هست، امام فرمود نماز ظهر را که خواندی، بعد نافله عصر را که خواندی فأت بالعصر، فاصله میان نماز ظهر و عصر بخاطر نافله عصر است، انما هی سبحتک. خب روایت مفادش این است. و مثلاً یک نمونه از این روایت را بخوانم. چندین روایت هست که برخی از این روایات هم صحیح هست، تعبیر می‌کند انما هی سبحتک، ببینند! صحیح ذریح محاربی، متی اصلی الظهر؟ قال صل الزوال ثمانية ثم صل الظهر ثم صل سبحتک ثم صل العصر. یا در روایت مسمع هست: اذا صلیت الظهر فقد دخل وقت العصر الا ان بین یدیها سبعة یعنی نافله العصر و همین‌طور روایت سماعة بن مهران: اذا زالت الشمس فصل ثمان رکعات ثم صل الفریضة اربعا فاذا فرغت من سبحتک، یعنی از نوافل عصر فصل العصر.

و لذا از روایات می‌فهمیم پیغمبر برای رعایت حال مردم، نماز عصر را می‌گذاشت عند بلوغ الظل مثله می‌خواند اما وقت فضیلت نماز عصر از کی شروع می‌شود؟ از آن وقتی که شما نافله ظهر را خواندی، نافله عصر را هم بعدش بخوان، وقت فضیلت عصر شروع می‌شود. و لذا قرینه می‌شود این روایاتی که می‌گفت پیغمبر جمع می‌کرد بین ظهر و عصر عند الحاجة و السفر، یا بعض روایات می‌گفت التفریق معنایش این باشد: پیغمبر برای رعایت حال مردم، بله، تاخیر می‌انداخت نماز ظهر و عصرش را، نماز ظهرش را دو هفتم شاخص می‌شد می‌خواند، نماز عصر هم عند بلوغ الظل مثله می‌خواند، رعایتاً لحال الناس، اما دلیل نمی‌شود

که وقت فضیلت ظهر از دو هفتم شاخص شروع بشود، از اول اذان بعد از نافله ظهر شروع می‌شود. وقت فضیلت عصر هم بعد از نافله عصر شروع می‌شود. و آن روایاتی که می‌گویند التفریق افضل ناظر به این است که نافله بخوان، نافله را ترک نکن. این قرینه بین این روایات هست.

و لذا ما وفاقاً لجماعه من الفقهاء این فتوی مشهور را قبول نداریم که التفریق افضل. می‌گوییم نخیر التفریق بین الظهر و العصر بالنوافل افضل اما در سفر که نوافل ساقط است یا کسی که حال نافله ندارد افضل این است که بلافاصله بعد از [نماز] ظهر نماز عصر بخواند، این هی الا سبحتک. و از روایات استفاده کردیم که اول وقت افضل آن است. و سارعوا الی مغفره من ربکم. این اقتضاء می‌کند اول وقت نماز عصر را بخوانیم. و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۹۶

شنبه - ۹۶/۰۲/۰۲

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

... راجع به این که وقت فضیلت نماز عصر آیا بعد از این که انسان نماز ظهر را خواند شروع می‌شود که جمع بین نماز ظهر و عصر خلاف فضیلت نباشد که ما در جلسه قبل مطرح کردیم و خواستیم از روایات استظهار کنیم که می‌فرمود ان هی الا سبحتک. که بعد از این که انسان نماز ظهر خواند وجه تاخیر نماز عصر استحباب نوافل عصر است. حالا اگر نماز عصر نوافلش ساقط بود مثل سفر و یا روز جمعه که بین نماز جمعه و نماز عصر نافله عصر نیست و یا مکلف خودش نمی‌خواهد نافله عصر بخواند ما می‌خواستیم وفاقاً للسیّد الخوئی بگوییم که فضیلت ندارد تاخیر نماز عصر. این که مشهور می‌گویند تفریق بین نماز ظهر و عصر مستحب است، نه، به این شکل دلیل ندارد.

به نظر می‌آید یک روایتی هست بخاطر آن روایت ما باید دست بر داریم از آن مطلبی که گفتیم. بله، بعید نیست اگر ما باشیم و این روایاتی که خواندیم مثل صحیح ذریح محاربی که می‌گفت که بعد از این که نماز ظهر خواندی، صل الزوال ثمانیه ثم صل الظهر ثم صل سبحتک طالت او قصرت ثم صل العصر، یا روایت

فرائض ۹۸۹

مسمع بن عبدالملک که در سندش سهل بن زیاد هست، آن هم دارد که اذا صلیت الظهر فقد دخل وقت العصر الا ان بین یدیها سبحة فذلک الیک ان شئت طولت و ان شئت قصرت و یا مشابه آن روایت سماعه است که اذا زالت الشمس فصل ثمان رکعات ثم صل الفریضة اربعا فاذا فرغت من سبحتک طولت او قصرت فصل العصر و همین طور روایت محمد بن احمد بن یحیی هست: قال کتب بعض اصحابنا الی ابی الحسن علیه السلام: روی عن آبائک القدم و القدمین و الاربع و القامة و القامتین و ظل مثلک و الذراع و الذراعین، روایات مختلف است راجع به وقت فضیلت نماز ظهر و عصر، به کدام عمل کنیم؟ فکتب علیه السلام لا القدم و لا القدمین اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الصلاة و بین یدیها سبحة و هی ثمان رکعات فان شئت طولت و ان شئت قصرت ثم صل الظهر فاذا فرغت کان بین الظهر و العصر سبحة و هی ثمان رکعات ان شئت طولت و ان شئت قصرت ثم صل العصر. که البته سند این روایت مرسل است. چون محمد بن احمد بن یحیی ظهور ندارد که شهادت می دهد به جواب امام. می گوید کتب بعض اصحابنا الی ابی الحسن فکتب علیه السلام. این ظهور ندارد که خبر مستقل می دهد. بلکه ممکن است به استناد نقل همان بعض اصحاب بگوید. شما وقتی می گوئید یکی از اصحاب نامه نوشت به امام و امام این جور فرمود، این ظهور معلوم نیست در این که دارید خبر می دهید از ارسال سؤال و جواب، مستقیم. ممکن است به استناد خود آن شخص که نقل می کند باشد. بله اگر بگوئید فکتب و رأیت جوابه بخطه، این خوب است. کما این که در بعضی از روایات است. اما این یک مقدار مشکل است.

بهر حال اگر ما بگوئیم ظهور این نقل محمد بن احمد بن یحیی این است که نه، اخبار از صدور سؤال و جواب می دهد و اصالة الحس هم محکم است، از ارسال خارج می شود ولی ما همچون ظهوری را احراز نکردیم. الا این که مجموع این روایات یک مضمون دارد و طبق این مجموع روایات هم آقای خوئی فرمود که وقت فضیلت عصر بعد از نماز ظهر شروع می شود. اگر نافله عصر داشتی، نافله عصر بخوان، نداشتی یا نخواستی بخوانی نماز عصر را بخوان، برای چی تاخیر می اندازی نماز عصر را؟ که ما هم همین را عرض می کردیم.

و لکن روایتی هست که این روایت، معتبره است، ظاهرش این است که امام وقت فضیلت را این هی الا سبحتک قرار نداده، قدمان و اربعه اقدام قرار داده. برای نماز ظهر دو هفتم شاخص، قدمان، برای نماز عصر چهار هفتم شاخص، اربعه اقدام. روایت این است: حسین بن سعید، شیخ طوسی به اسنادش از حسین بن سعید نقل می‌کند، از عبدالله بن محمد. عبدالله بن محمد مشترک بین ثقه و غیر ثقه است. صاحب مدارک اشکال کرده در روایاتی که متضمن عبدالله بن محمد هست. چون چهار تا عبدالله بن محمد داریم. عبدالله بن محمد حنینی اهوازی ثقه است، عبدالله بن محمد حجال ثقه است، اما عبدالله بن محمد اهوازی که احتمال دارد غیر از حنینی باشد توثیق ندارد و همین‌طور عبدالله بن محمد بن علی بن عباس. چهار نفر شدند؛ دو نفرشان ثقه هستند، دو نفرشان توثیق ندارند.

که البته به نظر ما و لو آقای خوئی فرموده چهار نفرند اما بعید نیست آن عبدالله بن محمد اهوازی همان عبدالله بن محمد حنینی باشد که ثقه است. می‌شوند سه نفر. همین که یک نفر غیر ثقه باشد کافی است برای این اشکال.

اما همان‌طور که باز آقای خوئی در کتاب‌شان دارند، عبدالله بن محمد بن علی بن عباس از معاریف نیست و در کتب اربعه از او حدیثی نقل نکردند و همین‌طور از عبدالله بن محمد اهوازی، اگر غیر از عبدالله بن محمد حنینی اهوازی باشد. و لذا انصراف عبدالله بن محمد که حسین بن سعید از او نقل می‌کند، خود حسین بن سعید هم اهوازی است، انصرافش به همان عبدالله بن محمد حنینی اهوازی است یا عبدالله بن محمد حجال. و لذا بعید نیست روایت، معتبره باشد.

متن روایت این است: کتبت الیه، حالا به امام رضا علیه السلام ظاهراً نوشته، جعلت فداک! روی اصحابنا عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیه السلام انهما قالا اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الصلأین الا ان بین یدیها سبحة ان شئت طولت و ان شئت قصرت و روی بعض موالیک عنهما ان وقت الظهر علی قدمین من الزوال، دو هفتم شاخص، و وقت العصر علی اربعه اقدام، چهار هفتم شاخص، فان صلیت قبل ذلک لم یجزئک و بعضهم یقول یجزی و لکن الفضل فی انتظار القدمین و الاربعه اقدام، سه تا نقل شده: نقل اول: روی اصحابنا که اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الصلأین الا ان بین یدیها سبحة، نقل دوم این‌که قبل از دو هفتم

فرائض ۹۹۱

شاخص نماز ظهر بخوانی مجزی نیست و قبل از چهار هفتم شاخص نماز عصر بخوانی مجزی نیست، نقل سوم این است که نه، خلاف فضیلت است نماز ظهر قبل از دو هفتم شاخص یا نماز عصر قبل از چهار هفتم شاخص، و قد احببت جعلت فداک! ان اعرف موضع الفضل فی الوقت فکتب علیه السلام: القدمان و الاربعه اقدام ثواب جميعا.

ظاهرش این است که حضرت قول اخیر را، نقل اخیر را تایید کردند که دو قدم و چهار قدم درست است. خب این ظاهرش این است که به قرینه این که قطعا مجزی است قبل از آن، نماز ظهر و عصر خواندن که وقت فضیلت نماز ظهر و عصر این است. در مقابل ان هی الا سبحتک. این معلوم می شود ان هی الا سبحتک، در مقام جمع عرفی یعنی تاخیر لازم نیست. عامه اشتباه می کنند فکر می کنند باید نماز عصر را تا بلوغ الظل مثل الشاخص تاخیر بیندازند و الا نماز عصر نمی شود. نه، جایز است نماز عصر را زودتر بخوانیم و لکن این روایت می گوید فضیلت با این است که نماز عصر را وقتی بخوانیم که چهار هفتم شاخص بشود سایه. این یک نوع حکومت پیدا می کند بر روایات ان هی الا سبحتک.

و لذا بعید نیست که ما بگوییم اول وقت فضیلت نماز عصر این است که سایه به اندازه چهار هفتم شاخص بشود. البته این وقت فضیلت امتداد دارد تا بلوغ الظل مثل الشاخص.

[سؤال: ... جواب:] ان هی الا سبحتک را حمل کردیم بر این که فالافضل است ولی وقت فضیلت این نیست. جایز است بعد از نماز ظهر بلافاصله نماز عصر بخوانیم. ان هی الا سبحتک. بر خلاف عامه که می گویند جایز نیست. اما وقت افضل همین است که بلوغ الظل اربعه اقدام.

این روایت هم سندش خوب است هم دلالتش خوب است.

البته این روایت هم باز نظر مشهور را تامین نمی کند که می گفتند التفریق بین الصلاهین افضل من الجمع. نه، این هم مربوط به وقت فضیلت نماز ظهر و عصر می شود. حالا اگر کسی بیاید در ساعت چهار بعد از ظهر نماز ظهر و عصر بخوانیم باز هم می گوییم التفریق افضل؟ نه، وجهی ندارد.

حالا اگر ما گفتیم استحباب دارد تفریق بین الصلاهین، این که مشهور گفتند یک نماز نافله دو رکعتی هم بخوانی صدق می کند تفریق، دو رکعت نماز بخوان بین نماز ظهر و عصر، دیگه صدق می کند جمع نکردی

بین این دو نماز، دو رکعت بین مغرب و عشاء بخوان، صدق می‌کند جمع نکردی بین این دو نماز. این

دلیلش چیه؟

استدلال کردند برای این مطلب به روایت محمد بن حکیم یا حکیم: عن ابی الحسن علیه السلام سمعته يقول اذا جمعت بین صلاتین فلاتطوع بینهما یا فلاتطوع بینهما. یا در نقل دیگر از محمد بن حکیم است: الجمع بین الصلواتین اذا لم یکن بینهما تطوع فاذا کان بینهما تطوع فلاجمع. ظاهرش این است که یک حدیث است، نقل به معنا شده. که مفادش گفتند این است که اگر شما بین دو نماز، نماز نافله بخوانی دیگه جمع نکردی بین این دو نماز، تفریق کردی بین این دو نماز، اگر جمع، مکروه باشد و تفریق، مستحب با یک نماز نافله مشکل را حل می‌کنی، عمل می‌کنی به این استحباب تفریق.

این روایت اشکال سندی دارد. حالا محمد بن حکیم توثیق خاص ندارد ولی به نظر ما چون از مشایخ صفوان، بزندی، ابن ابی عمیر است، ما راجع به محمد بن حکیم مشکل نداریم. ولی در سند حدیث اول محمد بن موسی است که ابوجعفر همدانی یا همدانی سمان است که نجاشی می‌گوید ضعفه القمیون بالغلو و کان ابن الولید يقول انه کان یضع الحدیث. در سند دوم سلمه بن خطاب است که او را هم نجاشی تضعیف کرده. دو تا سند، هر کدام یک راوی دارد که نجاشی تضعیفش کرده. حالا دیگه چه جوری ما وثوق پیدا کنیم از دو سند ضعیف، انصافاً مشکل هست. ولی محمد بن حکیم مشکل ندارد.

[سؤال: ... جواب:] و کان یضع الحدیث. ابن الولید می‌گفت انه کان یضع الحدیث. توثیق ندارد بهر حال این محمد بن موسی ابوجعفر همدانی سمان و یا سلمه بن خطاب. توثیق ندارد؛ این مهم است. تضعیف هم که دارد.

از لحاظ دلالت ممکن است بگوییم این روایت یک امر تکوینی را معلوم نیست بیان کند که هر کجا نافله بخوانی جمع محقق نمی‌شود بین دو نماز، هر کجا بین نماز ظهر و عصر نافله بخوانی، جمع نکردی بین این دو نماز، نه معلوم نیست این را بگوید. شاید می‌خواهد حکم شرعی بگوید، می‌خواهد بگوید که استحباب جمع بین صلاتین هر کجا باشد، یک شرط دارد. شرطش این است که نافله ساقط شده باشد. اگر نافله بین دو نماز ساقط نشده باشد آنجا جمع بین صلاتین مستحب نیست. روایت را نگاه کنید! اذا جمعت بین صلاتین

فرائض ۹۹۳

فلا تطوع بینهما، هر کجا جمع بین دو نماز خواستی بکنی آن جایی است که بین این دو نماز نافله ساقط شده باشد. یا در روایت دیگر می‌گویند که الجمع بین الصلّاءین اذا لم یکن بینهما تطوع فاذا کان بینهما تطوع فلاجمع، هر کجا نافله بین دو نماز مستحب باشد، اینجا از موارد استحباب جمع بین الصلّاءین نیست. هر کجا گفتند جمع رسول الله بین الصلّاءین، مستحب شد جمع بین دو نماز، بدانید جاهایی است که نافله بین آن دو نماز ساقط شده. مثل نماز ظهر و عصر در سفر، نماز مغرب و عشاء در مزدلفه. خب این چه ربطی دارد به بیان یک امر تکوینی که هر کجا شما نافله بخوانی بین دو نماز، تفریق حاصل می‌شود و جمع بین دو نماز محقق نمی‌شود؟ معلوم نیست این را می‌خواهد بگوید. مخصوصاً آن نقل دوم: فاذا کان بینهما تطوع فلاجمع. شاید می‌خواهد بگوید اذا کان بینهما التطوع مستحباً فلاجمع ای لایستحب الجمع. نه این که بگوید اذا تحقق التطوع و الصلّاء النافله بین الصلّاءین فلایتحقق الجمع خارجاً. معلوم نیست این را می‌خواهد بگوید.

[سؤال: ... جواب:] شاید حکم شرعی می‌خواهد بگوید. ... نه، حکم شرعی به این که هر کجا نافله شرعاً ساقط بشود، آنجاست که مستحب است جمع بین الصلّاءین؛ نه جاهایی که نافله بین دو نماز مشروع است. آنجا جای استحباب جمع بین الصلّاءین نیست. اما این که خارجاً شما برای تحقق جمع بین الصلّاءین دو رکعت نماز نافله بخوانی، دلت را خوش کنی که فتحقق تفریق بین صلاتین، کاری کردم که دیگر جمع بین صلاتین محقق نشد، نه، از این روایت این استفاده نمی‌شود. از این روایت استفاده می‌شود هر کجا نافله ساقط بشود بین دو نماز، آنجا مستحب است جمع بین الصلّاءین. ... فلاجمع ای لایستحب الجمع. ... الجمع بین الصلّاءین اذا لم یکن بینهما تطوع فاذا کان بینهما تطوع فلاجمع. شاید معنایش این است که ای لایستحب الجمع نه لایتحقق الجمع خارجاً لوجود النافله بین الصلّاءین. این معلوم نیست. معلوم نیست مراد این باشد. اجمال هم کافی است.

[سؤال: ... جواب:] چه فرق می‌کند؟ فلاجمع، ما می‌گوییم شاید معنایش این باشد که ای لایستحب الجمع، شما می‌گویید ای لم یتحقق الجمع خارجاً. ... فلاجمع که از شارع صادر می‌شود شاید معنایش این است که لاجمع ای لایستحب الجمع، نه لاجمع ای لم یتحقق الجمع خارجاً. ... بهر حال همچون ظهوری مشکل هست. سندش هم که ضعیف بود.

پس معیار در تفریق بین الصلّاءین بناء بر استحباب آن، تابع صدق عرفی است. با دو رکعت نافله عرفا صدق نمی‌کند که فرقت بین الصلّاءین. حتی با نافله مغرب هم صدق نمی‌کند فرقت بین المغرب و العشاء؛ کنار هم خواندیم دیگه.

[سؤال: ... جواب:] شما مؤیدید. که می‌فرمایید اذا جمعت بین الصلّاءین فلا تطوّعُ بینهما یعنی فلاتطوع، پس نهی می‌کند از تطوع. یعنی نماز جایی که جمع بین صلاتین مشروع است، در آنجا نافله بین الصلّاءین ساقط است. ... حالا ایشان این جور می‌فرمایند. ما بیان ایشان را عرض کردیم. ما هم می‌گوییم اجمال دارد این روایت؛ ظهور ندارد در بیان یک امر عرفی که اذا اتیت بصلّاء تطوع بین الظهر و العصر مثلاً فلم یتحقق الجمع بینهما. نه، همچون ظهوری برای ما محرز نیست. شاید می‌خواهد حکم شرعی بگوید، می‌خواهد بگوید هر کجا مستحب بود صلات تطوع بین صلاتین، آنجا جایی است که جمع بین صلاتین مستحب نیست. جایی جمع بین صلاتین مستحب است که تطوع بین الصلّاءین ساقط شده باشد. مثل تطوع بین صلات ظهر و عصر در سفر.

[سؤال: ... جواب:] اخبار من بلغ را که ما قبول نداریم که. ... ظهور عرفی دلیل تفریق که و التفریق افضل، اقتضاء می‌کند که باید تفریق، عرفی باشد تا افضل بشود. اماره داریم بر این که تفریق عرفی افضل است.

وقت فضیلت نماز عشاء

مسئله ۸:

روشن است که وقت فضیلت نماز عشاء از زمانی است که ذهاب حمزه مغربیه می‌شود تا یک سوم شب. بعد صاحب عروه می‌گوید وقت فضیلت عصر هم از زمانی است که سایه مساوی با شاخص می‌شود، برابر با شاخص می‌شود تا دو برابر.

و لکن بعد می‌گوید که قبلاً ما گفتیم، صاحب عروه می‌گوید که این نظر، نظر مشهور است ولی به نظر ما ابتداء وقت فضیلت نماز عصر از زوال شمس است.

لابد ایشان هم به این ان هی الا سبحتک تمسک می‌کند که ما این را اشکال کردیم امروز.

تقدم وقت فضیلت بر نماز جماعت

فرائض ۹۹۵

مسئله ۹: يستحب التعجيل في الصلاة في وقت الفضيلة بل كلما هو اقرب الى الاول يكون افضل الا اذا كان

هناك معارض كانتظار الجماعة او نحوه.

یک بحثی مطرح هست که آیا وقت فضیلت مقدم است یا نماز جماعت؟ صبر کنیم نماز جماعت برگزار

بشود، نماز جماعت بخوانیم؟ یا وقت فضیلت نماز بخوانیم؟

اصل اولی این است که وقت فضیلت اگر فوت می شود با انتظار جماعت، وقت فضیلت مقدم است. بخاطر

نصوص کثیره در اهتمام به وقت فضیلت و این که اگر کسی تاخیر بیندازد از وقت فضیلت مضیع نماز است؛

فذلک المضيع. این اقتضاء می کند که وقت فضیلت اگر با انتظار جماعت فوت بشود وقت فضیلت درکش

مقدم است.

اما اگر نه، اول وقت فضیلت است، می خواهیم نماز بخوانیم، ولی اگر انتظار جماعت بکشم، در اثناء وقت

فضیلت یا قبل از فوت وقت فضیلت نماز جماعت شروع می شود، بلااشکال اینجا انتظار برای نماز جماعت

افضل است. چون تنافی نیست بین انتظار جماعت با درک وقت فضیلت. و اصحاب پیغمبر هم اصلا و اصحاب

ائمہ هم همین کار را می کردند. اول اذان نماز نمی خواندند؛ صبر می کردند با پیغمبر نماز می خواندند و لو

نماز ظهر پیغمبر وقتی بود که دو هفتم شاخص بشود و نماز عصر چهار هفتم. و گاهی در هوای گرم،

هنگامی بود که سایه به اندازه مثل شاخص می شد یا حتی در شدت غیظ چه بسا دوبرابر شاخص می شد که

از بعض روایات استفاده می شود که هوا اگر خیلی گرم بود، وقت فضیلت که بلوغ الظل مثلی الشاخص، در

شدت حرّ صبر می کردند.

پس اگر وقت فضیلت فوت نمی شود با انتظار جماعت، انتظار الجماعة افضل، اگر وقت فضیلت فوت

می شود، قاعده اولیه این است که ادراک وقت الفضيلة افضل.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره این روایاتی که راجع به اهتمام به اوقات فضیلت مطرح شده، همین است دیگه.

... این همه روایاتی که حتی صاحب حدائق قائل به وجوب شد در حال اختیار، بخاطر روایات قوی که بود. ...

چه نماز پیغمبر چه نمازهای دیگر، انتظار می کشیدند جماعت را اما به شرط این که وقت فضیلت فوت نشود.

مشهور نقل شده یا حداقل جماعتی از فقهاء گفتند اصلا انتظار جماعت و لو منجر به فوت وقت فضیلت بشود، اشکال ندارد و انتظار جماعت افضل است. و لو منجر به فوت وقت فضیلت بالمره بشود. یک آقایی است می گوید اگر می خواهید به من اقتداء کنید، من ساعت پنج بعد از ظهر نماز ظهر و عصر را امروز می خواهم بخوانم، انتظار بکشیم؟ برخی گفتند بله، انتظار بکشید! صاحب عروه هم ظاهر کلامش همین است. دلیل شان چیه؟ دلیل شان این روایت جمیل بن صالح هست که صدوق می گوید سأل جمیل بن صالح اباعبدالله علیه السلام أيهما افضل، یصلی الرجل لنفسه فی اول الوقت او يؤخرها قليلا و یصلی باهل مسجده اذا كان امامهم؟ قال: يؤخر و یصلی باهل مسجده اذا كان الامام. و لذا صاحب عروه این جوری می گوید، می گوید که يستحب التعجيل فی الصلاة فی وقت الفضيلة بل كلما هو اقرب الى الاول يكون افضل الا اذا كان هناك معارض كانتظار الجماعة او نحوه.

به نظر می رسد که این روایت قابل استدلال نیست. و اگر تزاحم باشد بین انتظار جماعت و ادراک اصل وقت فضیلت، ادراک اصل وقت فضیلت مقدم هست و اولی هست. این روایت هم سندش مشکل دارد، هم دلالتش.

اما سندش:

صدوق می گوید سأل جمیل بن صالح، سند ذکر نمی کند به این حدیث. حدیث می شود مرسل. برخی خواستند تصحیح کنند این سند را؛ گفتند جمیل بن صالح کسی است که شیخ در فهرست می گوید له اصل اخبرنا به ابن ابی جید عن ابن الولید. وقتی شیخ طوسی با واسطه از ابن الولید کتاب جمیل بن صالح را نقل می کند، خب شیخ صدوق که جمیع روایات ابن الولید را به آن، سند صحیح دارد، اصلا خودش شاگرد ابن الولید است و جمیع کتب و روایات ابن الولید را صدوق سند دارد و در فهرست هم می گوید و لذا مشکل حل است دیگه. ابن الولید روایت کرده کتاب جمیل بن صالح را، شیخ طوسی هم گفته: ما از طریق ابن الولید کتاب جمیل را نقل می کنیم، منتها به واسطه ابن ابی جید و قطعاً روایات ابن الولید هر کتابی را روایت کرده، صدوق از او تحمل کرده این روایت را. پس مشکل حل است دیگه.

فرائض ۹۹۷

جواب این است که شیخ در فهرست می گوید له اصل اخبرنا به ابن ابی جید عن جمیل بن صالح. از کجا معلوم این حدیث در آن اصل جمیل بن صالح باشد؟ شاید در یک کتابی از جمیل بن صالح این حدیث نقل شده است؛ هیچ ربطی به اصل جمیل بن صالح ممکن است نداشته باشد.

[سؤال: ... جواب:] چرا؟ مرسل است. وقتی مرسل است ما چه می دانیم موثق است یا ضعیف. خود جمیل بن صالح ثقه است، اما این روایت مرسل است.
و لذا سند مشکل دارد.

[سؤال: ... جواب:] مراسیل صدوق را اگر بخواهیم حجت بدانیم که دیگه... مثل قال الصادق علیه السلام، قال النبی، مراسیل صدوق را ما عرض کردیم که این مراسیل اعتبار ندارد. چون یقین داریم اگر بگویند و فی کتاب مثلاً جمیل بن صالح ما اصالة الحسن به کتاب جاری می کنیم، چون کتاب با قرائن حسیه می رسید دست بزرگان، اما مراسیل صدوق را بارها عرض کردیم اعتبار ندارد. ... آخه معلوم نیست از این کتاب اصل باشد. ... پس مراسیل صدوق را کلاً معتبر بدانید. خب این بحث را ما قبلاً کردیم و تمام نیست. ... کی می گویند از آن کتاب نقل کرده؟ ... پس اگر این جور باشد بگویند قال ابو عبدالله علیه السلام او هم اصالة الحسن می گویند لابد از کتب معتبره نقل کرده، این که نیست. سیره عقلائیه هم بر این نیست که اگر یک شخصی حدیث مرسل نقل کند بگویند ان شاء الله از ثقات نقل کرده.

اما راجع به دلالت این روایت:

آقای خوئی اشکال کردند که این روایت در مورد امام جماعت است. خب امام جماعت مستحب است تاخیر بیندازند برای این که یک عده ای به فیض برسند. اما ماموم چی؟ ماموم هم مستحب است تاخیر بیندازد؟ بعد ایشان می گویند مفهوم هم دارد، می گویند: یصلی باهل مسجده اذا کان الامام، اگر امام است این را من می گویم.

بهتر است اشکال دیگری هم بکنیم. این روایت می گویند یؤخرها قليلاً. اول الوقت اول الزوال است، یؤخرها قليلاً فوقش می شود مثلاً دو هفتم شاخص دیگه. دیگه تا ساعت پنج بعد از ظهر و یؤخرها قليلاً نیست.

و لذا مقتضای قاعده همان تفصیل است بین ادراک وقت فضیلت و لو تا آخر آن یا فوت وقت فضیلت که انتظار جماعت دیگه مستحب نیست.

ان شاء الله بقیه مطالب روز دوشنبه.

جلسه ۹۷

دوشنبه - ۹۶/۰۲/۰۴

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به مسئله نه بود که صاحب عروه فرمود: يستحب التعجيل في الصلاة في وقت الفضيلة و في وقت الاجزاء بل كل ما هو الاقرب الى الاول يكون افضل الا اذا كان هناك معارض كانتظار الجماعة.

صاحب عروه همین مطلب را که بحث تزاحم بین وقت فضیلت و ادراک جماعت هست، در مسئله سیزده هم مطرح کرده. می گوید: قد مر ان الافضل في كل صلات تعجيلها و يستثنى من ذلك موارد، تا می رسد، می گوید: السادس انتظار الجماعة اذا لم يفض الى الافراط في التاخير، می گوید استثناء می شود از استحباب درک فضیلت وقت این که انسان انتظار جماعت بکشد، اما به شرط این که منجر به افراط در تاخیر نماز نشود.

این یک مطلبی است که باید بحث کنیم. مرحوم آقای حکیم فرموده است حتی اگر منجر به افراط در تاخیر نماز از وقت فضیلت بشود، انتظار نماز جماعت افضل است.

مشکل این است که اگر ما علی القاعدة بحث کنیم، قطع نظر از روایت جمیل بن صالح که داشت: امام يؤخر قليلا، از اول وقت مختصری تاخیر می اندازد برای این که مامومین بیایند نماز جماعت بخواند که این مختص امام است و تاخیر یسیر هم فرض شده است و لذا ما باید علی القاعدة بحث کنیم. چون هم مورد این روایت تاخیر یسیر از طرف امام جماعت است و از طرف دیگر سندش هم که اشکال داشت.

[سؤال: ... جواب:] ممکن است امام افضل باشد تاخیر بیندازد که امام جماعت بشود عده ای اقتداء بکنند اما ماموم افضل این است که اول وقت نماز بخواند. ... احتمال خصوصیت که می دهیم در امام. چون در معرض این است که جمع کثیری به او اقتداء بکنند. وانگهی موردش هم که عدم تاخیر زیاد هست.

فرائض ۹۹۹

علی القاعده که بحث می‌کنیم مرحوم آقای خوئی فرمود که ما معتقدیم اگر انتظار نماز جماعت منجر به فوت وقت فضیلت بشود، اینجا وقت، مقدم است. که آقای سیستانی مشابه این را دارند که وقت فضیلت بر نماز جماعت مقدم است. آن وقت این را ضمیمه کنید به این که وقت فضیلت نماز عشاء بعد از ذهاب حمرة مغربیه است، حدودا پنجاه دقیقه بعد از اذان مغرب وقت فضیلت نماز عشاء است، و اتفاقا صاحب عروه در مسئله سیزده یکی از استثنائات استحباب درک اول وقت را می‌گوید: الحادی عشر العشاء تؤخر الی وقت فضیلتها و هو بعد ذهاب الشفق، بعد ادامه می‌دهد: بل الاولى تاخیر العصر الی بلوغ الظل مثله، آن وقت معنایش این است که این نماز جماعت‌هایی که الان برگزار می‌شود، نماز مغرب را بخوانیم با امام، اما افضل این است که عشاء را تاخیر بیندازیم تا ذهاب حمرة مغربیه مگر یک امامی پیدا کنیم مثل خودمان که وقت ذهاب حمرة مغربیه نماز عشاء بخواند.

بالاتر بگوییم: اگر ما بگوییم که وقت فضیلت نماز ظهر طبق آن روایت صحیحه، موقعی است که سایه دو هفتم شاخص بشود و وقت فضیلت نماز عصر آن وقتی است که سایه چهار هفتم شاخص بشود، قبل از آن، فضیلت ندارد نماز ظهر یا نماز عصر که مفاد آن روایت بود که: القدم و اربعه اقدام ثواب جمیعا، آن وقت معنایش این است که نماز ظهر و عصر هم عملا جماعتش تأویل مصدر می‌رود، طرف می‌گوید و لو بخاطر این که حال ندارد نماز جماعت بخواند می‌گوید آقا! افضل این است که ما وقت فضیلت نماز ظهر را درک کنیم که موقعی است که سایه به حد دو هفتم شاخص برسد، وقت فضیلت نماز عصر هم موقعی است که سایه به حد چهار هفتم شاخص برسد، این امام جماعت‌ها که مراعات نمی‌کنند که. یا دیگه این مسلم است که نافله عصر مانع از این است که فضیلت داشته باشد مبادرت به نماز عصر. طرف می‌گوید که خب من نمی‌رسم نافله عصر را بخوانم، سریع امام جماعت بعد از نماز ظهر بلند می‌شود نماز عصر می‌خواند، آن وقت عملا نافله عصر من، قضاء می‌شود، یا حتی نافله ظهر، تا اذان می‌گویند امام بلند می‌شود نماز ظهر می‌خواند، من نمی‌توانم نافله ظهر بخوانم. نادر است امام جماعت‌هایی که مقیدند نافله ظهر بخوانند، نافله عصر بخوانند. یک مورد ما سراغ داریم؛ بیشتر ما سراغ نداریم. شاید باشد. آن وقت می‌دانید معنای این حرف این است که رعایت درک فضیلت وقت مانع بشود از ادراک نماز جماعت، صبح‌ها که آقا شک می‌کند که وقت داخل شده

..... اوقات

1000 فرائض

یا نه، می گوید: احتیاط می کنم، یک ده دقیقه ای تاخیر می اندازم، در لیالی مقمره هم بیست دقیقه ای الی نیم ساعت تاخیر می اندازم، نماز جماعت شرکت نمی کنم، ظهرش هم که این جور می شود، عصرش هم این جور می شود، عشاءش هم که آن جور می شود، بهانه خوبی است برای ترک نماز جماعت. خود این یک شبهه ای است.

آقای حکیم خیال ها را راحت کرده. فرموده که آقا! آنقدر نماز جماعت ثوابش در روایات زیاد است که فدای سرتان، اگر یک امام جماعتی است، می گوید ببین! من ساعت شش بعد از ظهر نماز می خوانم، زودتر نمی خوانم، شما هم بگویید خب الحمدلله، ما که امام جماعت در این روستا، در این منطقه امام جماعت عادل غیر از این آقا نداریم، این آقا هم که می گوید من شش زودتر نماز ظهر و عصر را نمی خوانم، آقای حکیم می گوید خب چه بهتر، تاخیر بینداز تا آن موقع. چرا؟ چون روایات ثواب نماز جماعت را خیلی رویش تاکید کرده.

ما این را بررسی کنیم. ما راجع به ثواب نماز جماعت ببینیم چقدر است، ثواب ادراک وقت فضیلت ببینیم چقدر است، کدام ها بیشتر ثواب داره، خب معلوم می شود او اهم است دیگه، او افضل است. در واجب و مستحب نمی شود گفت اگر ثواب مستحب مثلا این مقدار باشد، ثواب واجب باید بیشتر از آن باشد. نه. ممکن است چون واجب است، وظیفه است، ثوابش کمتر باشد. و لذا می گویند جواب سلام ثوابش کمتر از خود بدء به سلام است با این که جواب سلام واجب است، بدء به سلام، مستحب. آن را می گویند وظایفاته بوده؛ جای تشکر ندارد. حالا خدا دیگه چون رثوف رحیم، حالا ثوابی می دهد که شما وقتی به شما گفتند سلام کردند شما جواب دادی، اما آنی که بدء به سلام کرد، نه، او ثوابش خیلی بیشتر است. اما در مستحبات، عرفی نیست که مستحب افضل ثوابش کمتر باشد از مستحب مفضول. مستحب افضل ثوابش باید بیشتر باشد به تناسب افضل بودن آن مستحب. حالا اگر آمد نماز جماعت ثوابش بیشتر شد از درک فضیلت وقت، معلوم می شود که درک جماعت اهم است و می شود کلام آقای حکیم.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره فی حد ذاته می گوید جماعت این مقدار فضیلت دارد.

حالا نفرمایید من رجاء اول وقت نماز فرادی بخوانم، بعد نماز جماعت هم شرکت می‌کنم و لو آن نماز جماعت از باب صلات معاد جماعتا مستحب است و ثواب دارد.

بر فرض آن استحباب نماز جماعت شامل این نمازی بشود که قبلا فرادی خواندی با علم به این که بعدا جماعتی برگزار می‌شود و شرکت می‌کنی، بر فرض اطلاق داشته باشد، حالا فرض بگیرد که این آقا می‌گوید من حال ندارم دو تا نماز بخوانم، یکی از این دو نماز را می‌خواهم بخوانم، فقط شما به عنوان فقیه به من بگویید کدامها افضل است، برای من تعیین تکلیف نکنید که بهتر است هر دو نماز را بخوانید، خیر، نمی‌خواهم بخوانم، یک نماز می‌خواهم بخوانم بگویید کدامها افضل است. آقای حکیم فرموده خب انتظار جماعت افضل است دیگه.

[سؤال: ... جواب:] نه، عرفی نیست که مستحب افضل... احتمال عقلی هست که یک چیزی مستحب افضل است ولی چون رغبت نوعیه به سمتش هست، خیلی نیاز نیست ثوابش را چرب کنند. مثلا در روایت هست استحباب اتیان نساء در اول ماه رمضان که در روایات می‌گوید مستحب است، دیگه مردم را همین که تحریم نکنند، خودشان داعی نفسانی دارند، حالا بیایند ثواب هم به آنها بدهند، خب یک کمی به آنها ثواب می‌دهند اما بعضی کارها رغبت نوعیه به طرفش نیست، مثل آن قطعه خبزی که در مکان غیر نظیف پیدا شد که امام او را شستند، در روایت داریم، و به عبدشان دادند، فرمودند من می‌روم برای تطهیر، بر می‌گردم این را بخورم، آمدند دیدند عبدشان آن قطعه خبز را خورده، حضرت فرمود تو آزادی، این قطعه خبز وارد شکم کسی نمی‌شود مگر این که اهل بهشت است. خب او برای این که رغبت نوعیه نیست که آدم قطعه خبزی که در مکان قذر پیدا شده، بخورد. این را، ثوابش را خیلی می‌کنند. ما حرفی نداریم. امکان ثبوتی دارد. اما این که بیایند مثلا بگویند نماز جماعت این مقدار ثواب دارد، صد درجه ثواب دارد، نماز در وقت فضیلت پنجاه درجه ثواب دارد مثلا، بعد بگوییم ولی نماز در وقت فضیلت افضل است، آخه نکته عرفیه ندارد که. اگر افضل است پس چرا پنجاه درجه به آن، ثواب می‌دهید، نماز جماعت که غیر افضل است نسبت به او صد درجه ثواب می‌دهید؟ این عرفی نیست.

..... اوقات

1002 فرائض

[سؤال: ... جواب:] حالا این که شما می‌فرمایید با واجبات انسان بیشتر نزدیک به خدا می‌شود، آنی که داریم که: لاقریبه للنوافل اذا اضرت بالفرائض. ... حالا اگر نوافل و فرائض با هم بود چطور؟ خب تقریبش بیشتر است دیگه. معلوم است کسی که فرائض را ترک کند، نوافل را انجام بدهد، او نزدیک شدنش به خدا کمتر است از کسی که فرائض را انجام می‌دهد، می‌گوید حال ندارم نوافل را انجام بدهم. شما فرض کنید فرائض فقط یا فرائض و نوافل معا. این جور حساب کنید! بحث ما در این است که دو تا مستحب است، یکی ثوابش بیشتر از دیگری است، آیا این ظهور عرفیش این نیست که اینی که ثوابش بیشتر است افضل است که عند التزاحم او را انتخاب کنیم؟ ظاهرش این است دیگه.

روایت جماعت را اول ببینیم! روایات جماعت، صحیحہ عبدالله بن سنان دارد: الصلاة فی جماعة تفضل علی کل صلاة الفرد باربع و عشرين درجة تكون خمسا و عشرين صلات. هر نماز جماعتی بیست و پنج برابر نماز فردی است. تفضل علی کل صلاة الفرد باربع و عشرين درجة تكون خمسا و عشرين صلات. اگر نماز فردی پله اول است، نماز جماعت پله بیست و پنجم است که فرقشان چقدر می‌شود؟ بیست و چهار پله دیگه. تفضل علی کل صلاة الفرد باربع و عشرين درجة.

این روایتی است که سندش تمام است.

روایات دیگری هم داریم که سندش ضعیف است ولی گفته می‌شود که اخبار تسامح در ادله سنن می‌گوید که هر چی ثواب و لو در حدیث ضعیف رسید، اوتی ذلک الثواب و ان لم یکن کما بلغه، و ما در نماز جماعت روایاتی داریم و لو سندا اشکال دارد، اما خیلی ثواب ذکر کرده.

[سؤال: ... جواب:] ثواب بیشتر است. ... تقریب بیان این بود که ثواب بیشتر. ... خیلی هم زیاد نیست این روایات ضعیفه.

ببینید! یکی حدیث مناهی است که سندا ضعیف است: حسین بن زید عن شعيب بن واقد، روایت این است که می‌گوید که: من مشی الی مسجد یطلب فیہ الجماعة کان له بكل خطوة سبعون الف حسنة و یرفع له من الدرجات مثل ذلک، هر گامی که بر می‌دارد به سمت مسجد برای نماز جماعت، هفتاد هزار ثواب برایش می‌نویسند. خب خیلی می‌شود.

[سؤال: ... جواب:] بله، این روایت در مورد مسجد است.

روایت تحف العقول که بعضی‌ها می‌گویند سند احادیث تحف العقول معتبر هست چون ابتداء تحف العقول، ابن شعبه حرانی می‌گوید که خلاصه تلقی کنید و قبول کنید ما نقله الثقات عن الائمة السادات علیهم السلام. گفتند این معنایش این است که این اخبار را می‌خواهد بگوید اخبار ثقاتند. که ما البته مناقشه کردیم. ولی بهر حال این روایت این است: فضل الجماعة علی الفرد لكل رکعة الف رکعة، دو هزار رکعت هست هر رکعت جماعتی فضلش نسبت به رکعت فرادی.

مرحوم صاحب عروه در فضیلت نماز جماعت دو تا روایت دیگر ذکر می‌کند. یک روایت، روایت محمد بن عماره است که توثیق ندارد. ارسلت الی الرضا علیه السلام أسئله عن الرجل، خوب دقت کنید! یصلی المكتوبة وحده فی مسجد الکوفة افضل أو صلاته مع جماعة؟ نماز در مسجد کوفه افضل است یا نماز در غیر مسجد کوفه با جماعت؟ فقال علیه السلام الصلاة فی جماعة افضل، نماز در جماعت در غیر مسجد کوفه افضل است از نماز فرادی در مسجد کوفه.

صاحب عروه می‌گوید این را داشته باشید، بعد بروید سراغ نماز مسجد کوفه، ببینید نماز مسجد کوفه چقدر فضیلت دارد، آن وقت نماز در مسجد کوفه، فضیلتش خیلی زیاد است، آن وقت نماز جماعت در غیر مسجد کوفه از او افضل باشد، دیگه ببینید چی می‌شود؛ نماز جماعت چیه؟!

[سؤال: ... جواب:] بحث ما در این است که ثواب نماز جماعت ببینیم چقدر است، بعد برویم سراغ نماز در وقت فضیلت، ببینیم او چقدر ثواب دارد، مقایسه کنیم. ما که نمی‌گوییم روایات مقایسه کرده بطور مستقیم. ما می‌خواهیم مقایسه کنیم.

نماز جماعت در غیر مسجد کوفه افضل از نماز فرادی در مسجد کوفه است. آن وقت نماز در مسجد کوفه چقدر فضیلت دارد؟ روایت این است، روایت هارون بن خازنه: ان الصلاة المكتوبة فيه، یعنی در مسجد کوفه، لتعدل بألف صلات، یک نماز فریضه در مسجد کوفه برابر است با هزار نماز فریضه در غیر مسجد کوفه، و ان النافلة فيه لتعدل بخمس مائة صلات و ان الجلوس فيه بغير تلاوة و لا ذکر، افراد بی حال مثل ما این ذیل را خوب یاد بگیرند، و ان الجلوس فيه بغير تلاوة و لا ذکر لعبادة و لو علم الناس ما فيه لأتوه و لو حبوا.

..... اوقات

1004 فرائض

[سؤال: ... جواب:] در سند این روایت سهل بن زیاد است و محمد بن عبدالله بن خراز که او هم توثیق ندارد.

صاحب عروه می گوید ببینید! مسجد کوفه نماز فریضه در او برابر است با هزار نماز فریضه در غیر مسجد کوفه، آن وقت نماز جماعت در غیر مسجد کوفه در این نماز در مسجد کوفه افضل است. ببینید! چقدر نماز جماعت فضیلت دارد.

این هم استدلال صاحب عروه.

استدلال دوم صاحب عروه را هم بگوییم. به روایت دیگری هم ایشان استدلال می کند که این روایت، معروف است، در رساله ها هم هست که در مستدرک الوسائل آمده که خلاصه همان که می گوید اگر دو نفر باشند در نماز جماعت، هر رکعتی صد و پنجاه نماز حساب می شود، کتب الله لكل واحد بكل ركعة مأة و خمسين صلات، برای هر رکعتی صد و پنجاه نماز، نگفت صد و پنجاه رکعت می نویسد، صد و پنجاه نماز. که حداقل نماز دو رکعت است دیگه، عملاً می شود سیصد، هر رکعتی می شود سیصد رکعت.

[سؤال: ... جواب:] این جور است، روایت دارد دیگه. لكل واحد بكل ركعة مأة و خمسين صلات.

تا می رسد به ده تا. ده تا که شد، کتب الله لكل واحد منهم بكل ركعة سبعين الفا و الفين و ثمان مأة صلات، هفتاد و دو هزار و هشتصد نماز. حالا اگر از ده تا تجاوز کنند، بشود یازده تا، فان زادوا على العشرة فلو صارت السموات كلها قرطاس و البحار مدادا و الاشجار اقلاما و الثقلان مع الملائكة كتابا لم يقدروا ان يكتبوا ثواب ركعة. اینقدر ثواب دارد جماعت. بعد فرمود در این روایت که تكبيرة يدرکها المؤمن مع الامام خير من ستين الف حجة و عمرة.

صاحب عروه این را هم مطرح می کند. لابد طبق تسامح در اخبار سنن، این هم می گوید من بلغه ثواب على عملٍ که حدیث هم نبوی است، من بلغه عن النبي هم که در روایت است، دیگه این قدر متیقنش است، من بلغه عن النبي ثواب على عمل فعمله اوتی ذلک الثواب و ان لم یکن کما بلغه.

[سؤال: ... جواب:] این روایت اصلاً سند ندارد. در مستدرک الوسائل نقل می کند. مستدرک الوسائل جلد

شش، صفحه ۴۴۳ از شهید ثانی. ولی اخبار تسامح که طبق نظر مشهور می گیردش.

این راجع به فضیلت نماز جماعت.

به نظر ما همان روایت بیست و پنج برابر سندش معتبر بود. و الا این روایات که خب اولاً سند ندارد، اخبار تسامح در ادله سنن را هم ما دلیل بر حجیت خبر ضعیف نمی‌دانیم. بله، دلیل بر اعطاء ثواب می‌دانیم و لکن مشروط است به جایی که، و انصراف دارد از جایی که خبر معتبر معارض داشته باشد؛ اینجا خبر معتبر معارض داریم. خبرهای معتبر گفت: نماز جماعت بیست و پنج برابر نماز فرادی است. نه دو هزار برابر. خبر ضعیف گفت: دو هزار برابر.

[سؤال: ... جواب:] نه. این ظاهرش این است که می‌خواهد ترغیب کند به نماز جماعت، بیست و پنج برابر شد نماز جماعت از نماز فرادی. وقتی خبر معتبر این را گفت، یک خبر ضعیف گفت: دو هزار برابر، این انصراف دارد اخبار من بلغ از او.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که آن خبر صحیح است، این خبر، ضعیف است. خبر صحیح گفت بیست و پنج برابر، خبر ضعیف گفت دو هزار برابر. ... فرق است بین جایی که امکان اطلاق و تقیید باشد، مثل این که ثواب زیارت امام حسین حج است، خب این جنس حج را می‌گویند، نمی‌گویند یک حج... متوجه هستم، جنس حج است، بعد جای دیگر توضیح می‌دهد، می‌گویند هزار حج. اما اینجا عدد را مشخص کرد در هر دو حدیث. یک حدیث می‌گویند بیست و پنج برابر و یک حدیث می‌گویند دو هزار برابر و این حدیثی که می‌گویند دو هزار برابر سندش ضعیف است.

هذا با غمض عین از این که بعضی مثل آقای سیستانی و آقای زنجانی می‌گویند انصراف اخبار من بلغ با قرائنی که ذکر می‌کنند، حالا آقای زنجانی قبلاً این جور می‌گفتند، آقای سیستانی که در کتاب‌شان است که جایی است که بلغ خبر صحیح. نه بلغ خبر و لو کان ضعیفاً. البته آقای زنجانی ظاهراً از این اشکال عدول کردند، گفتند تعبیر در برخی از روایات، عنوان من بلغ نیست و من سمع هست، من سمع اطلاقش خبر ضعیف را هم می‌گیرد.

ما این اشکال را جواب دادیم. این اشکال که من بلغ شامل خبر ضعیف نمی‌شود را جواب دادیم و اشکال آقای سیستانی را هم جواب دادیم که می‌گفت در روایات گفت من بلغه شیء من الثواب علی شیء من

..... اوقات

1006 فرائض

الخیر، پس باید خیر بودن محرز باشد، خب این اشکال اگر وارد باشد که به نظر ما وارد نیست چون خطابات مطلق داریم، اینجا خیر بودن نماز جماعت که مسلم است دیگه، اینجا که ما مشکل نداریم، اشکال آقای سیستمی اینجا نمی آید.

عمده اشکال همین است که عرض کردم. ما از اخبار تسامح در ادله سنن، حجیت خبر ضعیف را نفهمیدیم. بلوغ ثواب منشأ اعطاء این ثواب می شود، این را قبول داریم، اما اولاً: انصراف دارد از این جایی که خبر صحیح ثواب مباین با آن را بگوید. بگوید بیست و پنج برابر است نماز جماعت نسبت به نماز فرادی. ثانیاً: اعطاء ثواب تفضلی برای ترغیب مردم بر اساس اخبار تسامح در ادله سنن، افضلیت فقهیه درست نمی کند. افضلیت فقهیه باید دلیلی داشته باشد معتبر که بگوید این فعل ملاکا از آن فعل افضل است. حالا یک خبر ضعیفی نسبت به آن فعل دوم ثواب زیادی را گفت، اما شاید این ثواب تفضلی و ترحمی است، نه این که آن فعل دوم افضل است. پس فقیه نمی تواند بگوید آن فعل دوم افضل است.

و اما آن روایت مسجد کوفه غیر از ضعف سند، معارض هم دارد، چون در روایت داریم، در یک روایت دیگر که در سندش البته محمد بن سنان هست، می گوید الصلاة فی مسجد الکوفة فرادی افضل من سبعین صلات فی غیره جماعة. در مقابل آن روایت که می گفت، الجماعة افضل عن الصلاة فی مسجد الکوفة که روایت معاویه بن عماره بود که او هم ضعیف السند بود، در مقابلش روایت محمد بن سنان است که فقط مشککش محمد بن سنان است، دارد که: نماز فرادی در مسجد کوفه افضل است از هفتاد نماز جماعت. و لذا این معارضش است.

حالا ما همان بیست و پنج برابر نماز جماعت را از نماز فرادی بگذاریم یک طرف، بعد برویم سراغ روایات فضیلت وقت. که راجع به وقت فضیلت ثواب معینی نداریم؛ مجمل است. مسلم ثواب دارد، اما چقدر ثواب دارد؟ در روایات ما پیدا نکردیم.

اما این را دقت کنید که گاهی انتظار جماعت وقت فضیلت را که می سوزاند، هیچ، داخل می کند مکلف را در آن روایاتی که می گوید من آخر الصلاة الی کذا فذلک المضيّع. کسی که نمازش را از چهار هفتم شاخص

تاخیر بیندازد، نماز ظهرش را، نماز عصرش را از شش هفتم شاخص تاخیر بیندازد فذلک المضیع. این جناب آقای حکیم! غیر از بحث ثواب فضیلت است، اینجا تزاحم بین نماز جماعت و تضييع نماز است.

تأمل بفرمایید! ان شاء الله این بحث را بعدا ادامه می دهیم.

جلسه ۹۸

شنبه - ۹۶/۰۲/۰۹

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به این بود که صاحب عروه فرمود تاخیر نماز از اول وقت برای انتظار جماعت و یا انتظار حضور در مسجد فضیلت دارد مگر منجر به افراط در تاخیر نماز بشود.

مرحوم آقای حکیم اعتراض کرد؛ فرمود و لو منجر به افراط در تاخیر بشود ثواب عظیم نماز جماعت منشأ می شود که تاخیر برای درک این ثواب عظیم اولی باشد از اتیان به نماز در وقت فضیلت آن و لو منجر به افراط در تاخیر بشود.

مرحوم استاد هم مشابه همین فرمایش مرحوم آقای حکیم را بیان کردند. مرحوم استاد فرمودند که ما در دو مقام باید بحث کنیم: یکی در رابطه با تاخیر نماز از اول وقت در جایی که قبل از فوت وقت فضیلت نماز جماعت برگزار می شود. در اینجا شکی نیست که تاخیر برای ادراک فضیلت جماعت اولی هست. چون در روایات معتبره گفتند الصلاة في جماعة افضل على كل صلات فرد باربع و عشرين درجة تكون خمسا و عشرين صلات، بیست و پنج برابر است نماز جماعت نسبت به نماز فردی در ثواب و فضیلت اما در نماز اول وقت ما همچون تعبیرهایی نداریم. بله، ان الله يحب من الخير عاجله، اول الوقتين افضلهما. اینها دلیل بر افضلیت اول وقت نسبت به نماز جماعت نیست. در نماز صبح داریم که در ابتداء طلوع فجر نماز بخوانید تا ملائکه شب و ملائکه روز هر دو آن را ثبت کنند که عملا می شود دو تا نماز. نماز اول طلوع فجر ثوابش معادل

..... اوقات

1008 فرائض

می‌شود با دو تا نماز، این کجا تا این که بیست دقیقه، نیم ساعت صبر کنیم نماز جماعت برگزار بشود که حداقل بیست و پنج برابر نماز فرادی است.

اما اگر فرض کنید نماز جماعت منشأ فوت وقت فضیلت بشود، در اینجا مرحوم آقای خوئی اشکال کردند در فضیلت درک جماعت. گفتند این روایات فضیلت نماز جماعت انصراف دارد به نماز جماعت‌هایی که در وقت فضیلت خوانده می‌شده. متعارف در زمان ائمه این بوده، الان هم همین است. چطور ما بگوییم که تاخیر نماز برای درک فضیلت جماعت اولی هست در حالی که در روایات برای تاخیر نماز تعبیرهای تندی آمده است، تعبیر به این که این، تضييع است کسی بخواند نماز عصر را از شش هفتم شاخص، از آن زمانی که سایه به شش هفتم شاخص برسد تاخیر بیندازد، فذلک المضيعة، این تضييع نماز است. برخی از فقهاء مثل صاحب حدائق گفتند واجب تکلیفی است برای مختار که در همین وقت معروف به وقت فضیلت نماز بخواند. مرحوم استاد فرمودند ما این مطلب را قبول نداریم. اگر تضييع نماز عصر مثلاً به این باشد که نزدیک غروب آفتاب جماعت برگزار بشود، بله، آن را قبول داریم که نباید تاخیر بیندازیم یعنی خلاف فضیلت است که نماز واجب‌مان را، نماز عصرمان را مثلاً تاخیر بیندازیم با جماعت در نزدیکی غروب آفتاب بخوانیم، اما این که شش هفتم شاخص می‌گذرد، خب بگذرد. دلیل شما بر این که تاخیر نماز عصر از شش هفتم شاخص تضييع است، صحیحه سلیمان بن خالد است که می‌گوید العصر علی ذراع فمّن ترکها حتی تصیر علی ستّة اقدام فذلک المضيعة، نماز عصر فضیلتش موقعی است که چهار هفتم شاخص بشود سایه، اگر کسی ترک کند تا بشود شش هفتم شاخص، این شخص مضیع است، مرحوم استاد فرمودند خب این را ما باید حمل کنیم بر تضييع وقت فضیلت نه تضييع نماز. چرا؟ برای این که در روایت موثقه تضييع نماز عصر را گفتند به این است که یدعها حتی تصفر و تغیب یا أو تغیب. فرمودند نماز عصر تضييعش به این است که نماز عصر نخواند تا خورشید زرد بشود و دیگه در شرف غائب شدن باشد، آن، تضييع است نه این که شش هفتم شاخص بگذرد. شش هفتم شاخص بگذرد تضييع وقت فضیلت است. بله، ما قبول داریم. اگر نماز فرادی عصر را نخواند، بگذارد نماز جماعت عصر بخواند بعد از اصرار شمس، ما هم می‌گوییم این خلاف فضیلت است. این تضييع نماز عصر است. اما وقت فضیلت می‌گذرد، بگذرد.

این که ایشان، آقای خوئی فرمودند که ادله فضیلت جماعت انصراف دارد به نمازهای متعارف که در وقت فضیلت خوانده می شده، این وجهی ندارد. همه نماز جماعت ها که در مساجد نبوده که آقا در خانه شان نماز می خواندند و لو جماعت دو نفره؛ خودش امام، خانمش ماموم، خودش امام، فرزندش ماموم، دوستش ماموم. حتما باید در وقت فضیلت نماز جماعت برگزار بشود؟ خب روایت اطلاق دارد دیگه. الصلاه جماعه تعدل خمسا و عشرين صلات، این مطلق است دیگه.

[سؤال: ... جواب:] متعارف در مساجد را چرا فقط نگاه می کنید؟ اطلاق دارد این حدیث.

و لذا مرحوم استاد فرمودند ما هم نظرمات این است که حتی اگر به افراط در تاخیر منجر بشود، صبر کنید نماز جماعت بخوانید. مگر آن چیزی که نامش تضييع گذاشته شد که يدعها حتی تصرف او تغیب. ایشان فرمودند ما در تاخیر نماز اول وقت برای درک فضیلت نماز در مسجد هم همین را می گوییم. الان وسیله نقلیه فراهم نیست که برود مسجد، چند ساعت باید صبر کند بعد برود مسجد نماز بخواند، صبر کند. اقل مساجد در فضیلت مسجد سوق است، مسجد بازار است. مسجد بازار دوازده برابر است نماز در آن نسبت به نماز فرادی. دوازده برابر. بعدش مسجد قبيله است، بیست و پنج برابر است نماز در مسجد قبيله نسبت به نمازهای در منزل. موثقه سکونی عن علی علیه السلام صلات فی بیت المقدس تعدل الف صلات و صلات فی المسجد الاعظم مأه صلات. مسجد اعظم ظاهرا مسجد جامع است. و الا مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد کوفه و بیت المقدس دارد که صلات در آن تعدل حجه، نافله در آن تعدل عمره. صلات فریضه در مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه، بیت المقدس صلات فریضه در آن تعدل حجه. صدوق نقل می کند باسناده عن ابی حمزه الثمالی. و نافله در آن تعدل عمره. این روایت تعبیر می کند مسجد اعظم مأه صلات یعنی مسجد جامع. و صلات فی مسجد القبيله خمس و عشرون صلات و صلات فی مسجد السوق اثنتا عشره صلات و صلاه الرجل فی بیه و حده صلات واحده. بیست و پنج برابر است نماز در مسجد قبيله. حالا مساجد ما که مسجد قبيله هم نیست، دیگه از مسجد قبيله پایین تر که نیست مساجد ما. حداقل بیست و پنج برابر است نماز در آن اما راجع به نماز در وقت فضیلت اینقدر ثواب نگفتند.

این محصل فرمایش مرحوم استاد.

..... اوقات

1010 فرائض

ما این مطلب برای مان خالی از اشکال نیست. همان طور که آقای خوئی دارند، آقای سیستانی دارند که تاخیر نماز از وقت فضیلت برای درک جماعت، این فضیلتش برای ما ثابت نیست. چرا؟ برای این که این روایاتی که می گوید صلات جماعه تعدل خمسا و عشرین صلات این ناظر است به ذات این دو نماز. نماز جماعت منهای امتیازات دیگر با نماز فردای منهای امتیازات دیگر را حساب می کند. عرفیش این است. دقت کنید مثال بزعم! در روایت داریم: فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سایر النجوم فی لیله البدر. این یعنی یک عالمی است چهار تا مسئله یاد گرفته، خب آجره الله! اما یک عابدی است اورع الناس، اتقی الناس، این را می خواهد بگوید که فضل العالم علی العابد؟ این حیثی است. عالم من حیث انه عالم، عابد هم من حیث انه عابد. فضل عالم من حیث انه عالم بر عابد من حیث انه عابد این است. کفضل القمر علی سایر النجوم فی لیله البدر.

این هم می گوید فضل نماز جماعت من حیث انه جماعه بر نماز فردای من حیث انه نماز فردای بیست و پنج برابر است. اما همین نماز فردای اگر امتیازهای دیگری دارد، حضور قلب دارد، وقتی می رود مسجد، پشت سر این امام جماعت که نماز می خواند حضور قلب ندارد، حالا نه این که شیطان وسوسه می کند که از فیض جماعت محروم بشود، نه، بالاخره شرائطی است در مسجد که این، حضور قلبش را از دست می دهد، که مجسمه ها، صور ذوات ارواح که در روایات نهی کراهتی از آن شده، یک مقدارش شاید برای همین باشد دیگه که نصب نشود در مساجد. حضور قلب ندارد، بگوییم این نماز فردای که در خانه می خوانی با حضور قلب ولی این نماز جماعت بدون حضور قلب بیست و پنج برابر آن نماز فردای با حضور قلب است؟ این معلوم نیست.

[سؤال: ... جواب:] ما همه را می گوییم حیثی است. ... اگر گفتند فضل عالم علی الجاهل، حالا این روایت بود فضل العالم علی الجاهل، یک روایت دیگه بیاید بگوید فضل العالم علی الجاهل، این فضل العالم علی الجاهل این یعنی و لو آن جاهل یک امتیازهای دیگری دارد؟ اورع الناس است، منتها جاهل است، به این معنا که فرض کنید عامی است، اما عامی متدین است، معنایش این نیست که. عالم من حیث انه عالم بر جاهل من حیث انه جاهل نه جاهل با امتیازهای دیگر نه آن جاهلی که امتیاز این را دارد که فرض کنید مجاهد فی سبیل الله است. آن را که نمی گوید. حیثی است.

ما عرض مان این است. و لذا نمی شود بگویید این روایت می گوید نماز جماعت بر نماز فرادی آی که وقت فضیلت خوانده می شود افضل است به بیست و پنج برابر، اما نماز جماعت در غیر وقت فضیلت. نه. نماز جماعت من حیث هو بر نماز فرادی من حیث هو امتیاز بیست و پنج برابری دارد. اما اگر نماز فرادی امتیاز دیگری داشت، او را نمی گوید که.

[سؤال: ... جواب:] حالا در تاخیر مختصر از وقت فضیلت سیره قطعیه بوده. ... مگر امراء همه شان ظالمند؟ ... امراء زمان امیرالمؤمنین. امام به محمد بن ابی بکر مگر نفرمود در اوقات فضیلت نماز بخوان؟ ... در نهج البلاغه هست که اذا بلغ الظل مثله صل العصر. خب بلغ الظل مثله تاخیر از اول وقت فضیلت است دیگه. چون اول وقت فضیلت نماز عصر حالا یا بعد از نماز ظهر و نوافل عصر است که آقای خوئی می گویند یا بعد از دو هفتم شاخص است که بعضی می گویند یا بعد از چهار هفتم شاخص است که بعض دیگر می گویند.

ببینید! بحث در این است: امراء و علماء همیشه که سر وقت نماز نمی خواندند که، بالاخره یک مقدار تاخیر می افتد. طرف بگوید ان الله يحب من الخير عاجله، آقا! ده دقیقه صبر کن تا امام جماعت بیاید، خیر، ان الله يحب من الخير عاجله. این خلاف سیره است. علاوه بر این که این مقدار ما دلیل نداریم بر افضلیت تعجیل. چون آن هم حیثی است افضلیت تعجیل. نه این که ده دقیقه صبر کنی نماز جماعت می خوانی، بگوییم نه، صبر نکن ان الله يحب من الخير عاجله، خب نماز جماعت هم خیر است. این مثل این می ماند که نماز شب اول نیمه شب می خواند می گوید ان الله يحب من الخير عاجله یا می گوید سارعوا الی مغفره من ربکم، بیخود می کنید شما نماز شب تان را می گذارید در سحر می خوانید، و بالاسحار هم یستغفرون، نماز شب تان را همان نیمه اول شب بخوان چون سارعوا الی مغفره من ربکم، ان الله يحب من الخير عاجله. خب این درست نیست. برای این که ان الله يحب من الخير عاجله همان عاجله با حفظ این که دو چیز خیر هستند و مساوی هستند من جمیع الجهات خب ان الله يحب من الخير عاجله اما اگر آن فرد متاخر اشد خیر است، آن مرتبه شدید از خیر که در آن فرد متاخر است، خب خدا او را هم دوست دارد، از آن حیث شما برای درک آن فضیلت آن فرد متاخر مثل نماز شب قبیل طلوع فجر، خب برای درک او مجبوری تاخیر بیندازی نماز شب را، افضل این است. سارعوا الی مغفره من ربکم که متعلقش مسارعت به مغفرت خداست نه این که اگر یک مستحب یا

..... اوقات

1012 فرائض

واجب موسعی بود سریع تر برویم آن واجب یا مستحب را انجام بدهیم. سارعوا الی مغفره. این سارعوا الی مغفره یعنی پیشی بگیرید بر هم، بشتابید به سمت مغفرت خدا، خب گاهی مغفرت خدا در تاخیر زمانی یک فعل است، گاهی مغفرت خدا به این است که نماز شب را قبل از طلوع فجر بخوانی، ثواب بیشتر دارد، غفران بیشتر دارد، آن وقت سارعوا الی مغفره به این است که صبر کنی نماز شب را آخر شب بخوانی. نماز عشاء را مثلاً صبر کنی بعد از ذهاب حمرة مغربیه بخوانی. این است سارعوا الی مغفره، این است ان الله يحب من الخير عاجله.

پس ما عرض مان این است: در تراحم بین نماز جماعت و وقت فضیلت ما دلیل نداریم بر استحباب درک جماعت و لو منجر به فوت وقت فضیلت بشود. اما قبل از فوت وقت فضیلت اگر نماز جماعت خوانده بشود، آن، تاخیرش مشکلی ندارد کما علیه السید الخوئی.

این خلاصه این بحث هست.

[سؤال: ... جواب:] من نمی دانم این روایت را از نهج الفصاحه می خوانید، از کجا می خوانید. انتظار الجماعة عبادۀ، خب چی؟ و لو به فوت وقت فضیلت. خیلی چیزها عبادت است. انتظار الجماعة عبادۀ و لو قبل از دخول وقت، بروید در صف بنشینید، از یک ساعت به اذان بروی جا بگیرید، انتظار جماعت بکشی تا اذان بشود نماز بخوانی، این هم انتظار الجماعة است. معنای انتظار الجماعة این نیست که و لو منجر به فوت وقت فضیلت بشود.

از این بحث بگذریم.

یک نکته ای راجع به بحث قبل مانده عرض کنم:

در بحث قبل داشت که صاحب عروه گفت التفریق افضل، يستحب التفریق بین الصلاةین، آقای خوئی فرمود فيه اشکال، آقای سیستانی دارند که لم یثبت استحباب التفریق بعنوانه.

بعضی ها به ما اشکال کردند گفتند شما وقتی روایت ذکرری را قبول کردید سنداً و دلالتاً که می گوید التفریق افضل، چرا ملتزم نمی شوید به این التفریق افضل؟ قرینه ای بر خلاف این که ما پیدا نکردیم. ان هی الا سبحتک که آقای خوئی فرمود قرینه بر خلاف است، بلکه معارض است با این روایاتی که می گوید تفریق

افضل است، برخی روایات می‌گویند تفریق افضل است ولی برخی دیگر از روایات می‌گویند که بعد از نماز ظهر نافله عصر را بخوان بعد نماز عصر را بخوان، فاصله میان نماز ظهر و نماز عصر به آن نافله عصر است، ان هی الا سبحتک، فمتی صلیت فصل العصر یا در روایت دیگر داریم: انما شرع این وقت عصر علی ذراعین لمکان النافله، بخاطر نافله عصر است که گفتند نماز عصر را چهار هفتم شاخص بخوانید و نماز ظهر را دو هفتم شاخص. پس معلوم می‌شود ملاک تفریق نافله است. حالا اگر نافله من نمی‌خواهم بخوانم، نافله عصر نمی‌خواهم بخوانم یا اصلاً نافله عصر از من ساقط است، کما فی السفر، این روایت می‌گوید برای چی دیگه تاخیر می‌اندازی نماز عصر را؟

آقای خوئی فرمود این روایاتی که می‌گویند ان هی الا سبحتک یا شرع وقت العصر علی ذراعین و وقت الظهر علی ذراع لمکان النافله این روایات معارض می‌شوند با آن روایاتی که مفادش این است که تفریق بین نماز ظهر و عصر افضل است.

البته ما قبول نداریم معارضه را. ما می‌گوییم اگر این روایات ان هی الا سبحتک یا شرع لمکان النافله تمام بشود جمع عرفی دارد. کشف می‌کند که آن التفریق افضل بخاطر این که نافله عصر خوانده بشود بین نماز ظهر و عصر گفته شده، یا نافله مغرب بین نماز مغرب و عشاء خوانده بشود گفته شده، تعارضی ندارند. چرا آقای خوئی گفتید تعارض می‌کنند؟ این که آقای خوئی فرموده این روایات استحباب تفریق با این روایات ان هی الا سبحتک تعارض می‌کنند، نه، ما این را قبول نداریم. وجهی برای این تعارض نیست. جمع عرفی بین این دو هست. آن وقت بعد از تعارض آقای خوئی چه کار می‌کنند؟ حالا تعارض نکنند. خب آقای خوئی می‌گویند برای همین من فتوی ندادم، گفتم فی استحباب التفریق اشکال، خب خوبه ولی بعد از تعارض ما به چه می‌خواهیم رجوع کنیم؟ آقای خوئی بیان نکردند عام فوقانی چیه؟

شاید در نظر مبارک‌شان این بود که بعد از تعارض عام فوقانی ان الله یحب من الخیر عاجله که از روایات استفاده شده استحباب تعجیل نماز در اول وقت مرجع ایشان باشد.

ولی بهر حال ما عرض مان این است که معارضه ندارند؛ جمع عرفی دارند. ولی به شرط این که روایات ان هی الا سبحتک یا شرع الذراع و الذراعان لمکان النافله تمام بشود. ما عرض مان این بود که این روایات در

..... اوقات

1014 فرائض

مقابلش روایتی هست که آن هم صحیحه هست، از امام علیه السلام سؤال کرد، گفت بعضی از اصحاب گفتند ان هی الا سبحتک، این جور روایت نقل کردند، بعضی از اصحاب گفتند نماز عصر را در وقتی بخوان که ذراعین باشد و نماز ظهر را در وقتی بخوان که ذراع باشد سایه، چه بکنیم؟ حضرت فرمود القدمان و اربعه اقدام ثواب جمیعا، همین که گفتند نماز ظهر را روی ذراع یعنی دو هفتم شاخص بخوان که می شود قدمان و نماز عصر را روی ذراعین که اربعه اقدام یعنی چهار هفتم شاخص بخوان، این ثواب است. یعنی آن روایت ان هی الا سبحتک مربوط به فضیلت نماز نیست، مربوط به جواز است. ظاهر روایت این است دیگه. این روایت صحیحه تعیین تکلیف کرد. گفت این روایاتی که می گوید ان هی الا سبحتک، بعد از نماز ظهر نافله عصر بخوان بلافاصله نماز عصر بخوان، تاخیر نماز عصر بخاطر این نافله است، ان هی الا سبحتک ان شئت طولت و ان شئت قصرت فمتی صلیت فصل العصر، خب امام این روایت را ترجیح ندارد، روایتی را ترجیح داد که می گوید القدمان افضل، اربعه اقدام افضل. این معنایش این است که آن ان هی الا سبحتک جواز است نه استحباب. بر خلاف عامه که می گفتند واجب است تاخیر نماز عصر تا بلوغ الظل مثله امام می فرمایند نه، واجب نیست، جایز است بعد از نافله عصر نماز عصر را بخوانی.

[سؤال: ... جواب:] حالا کسی که نافله می خواند خب طبعاً تاخیر می اندازد نماز عصر را به بعد از نافله. در مقابل قول عامه که می گفتند جایز نیست نماز عصر را قبل از بلوغ الظل مثله بخوانی.

آن وقت عرض ما در اینجا این می شود که حالا که روایت ان هی الا سبحتک حمل بر ترخیص شد بخاطر این روایت صحیحه که می گفتند القدمان و الاربعة اقدام ثواب جمیعا، خب گفته می شود که دیگه تعارض یا جمع عرفی بر طرف شد. التفریق افضل، خب روایت ان هی الا سبحتک جایز است بعد از نماز ظهر نماز عصر را بخوانی. چون این جور حمل کردیم ان هی الا سبحتک را به قرینه این روایت صحیحه که می گفت القدمان و الاربعة اقدام ثواب جمیعا. آن وقت ان هی الا سبحتک شد جواز تقدیم نماز عصر. خب جواز تقدیم نماز عصر منافات با التفریق افضل ندارد.

این اشکالی است که به ما می شود. فقط جواب ما یک کلمه است. و آن این است که اصلاً ما ضیق فم الرکیه می خواهیم بکنیم. معتقدیم التفریق افضل در ارتکاز متشرعی در آن زمان ظهوری بیش از این نداشت

که می‌خواست بگوید جمع بین صلاتین به این که در غیر وقت فضیلت بخوانید نماز ظهر و عصر را بخوانید، نماز مغرب و عشاء را بخوانید، اما بتقدیم العصر أو بتأخیر الظهر و این خلاف فضیلت است. التفریق افضل در آن عرفی که در مقابل جمع که جمع رسول الله صلی الله علیه و آله بین الصلواتین من غیر مطر و لا سفر، تفریق در مقابل جمع است. جمع یعنی در غیر وقت فضیلت هر دو نماز را با هم بخوانیم. این روایت می‌گوید التفریق افضل. بیش از این ظهور ندارد که آقا! تفریق یعنی اتیان هر نمازی در وقت فضیلتش افضل است. بیش از این ظهوری ندارد. و لا اقل من الاجمال.

و لذا ما هم مثل آقای خوئی و آقای سیستانی می‌گوییم لم یثبت استحباب التفریق بعنوانه.

از این مسئله هم گذشتیم.

اما مسئله بعد مسئله ۱۰: یستحب الغسل بصلاء الصبح أى الاتیان بها قبل الاسفار فی حال الظلمة. این را قبلاً بحث کردیم. روایت داشت که اگر شما در ابتداء طلوع فجر، در تاریکی شب نماز صبح بخوانی، هم ملائكة اللیل ثبتش می‌کنند هم ملائكة النهار. و این دلیل بر افضلیت نماز صبح در این وقت است. مسئله ۱۱ هم راجع به قاعده من ادرك است. کل صلات ادرك من وقتها فی آخره مقدار رکعة فهو اداء و یجب الاتیان به فان من ادرك رکعة من الوقت فقد ادرك الوقت لکن لایجوز التعمد فی التأخیر فی ذلک. که این را هم ما بحث کردیم.

از این فصل گذشتیم.

فصل بعد راجع به اوقات رواتب است. ما این فصل را زیاد بحث نمی‌کنیم. از لابلای بحث‌های گذشته یک مقدار روشن شد. روایت می‌گوید وقتی شما دو هفتم شاخص شد، دیگه نافله ظهر نخوان نماز ظهر بخوان، وقتی چهار هفتم شاخص شد، دیگه نافله عصر نخوان خود نماز عصر بخوان، ترک التناقله. این را ما قبلاً بحث کردیم. و لذا به نظر ما این مباحث تکرارش لازم نیست.

مهم در مسئله ما این است که وقت نماز شب را بحث کنیم در این اوقات الرواتب. که آیا وقت نماز شب برای حاضر از ابتداء شب است کما علیه جماعة منهم السید السیستانی یا از نیمه شب است؟ اگر از ابتداء شب باشد دیگه بهانه برای نماز شب نخواندن کم می‌شود.

ان شاء الله این را بحث کنیم و بعد احکام اوقات را دنبال کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.

فرع محقق خوئی در ذیل قاعده من ادرك

جلسه ۹۹

یکشنبه - ۹۶/۰۲/۱۰

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

یک فرعی در فرمایش مرحوم آقای خوئی مطرح شده در ذیل قاعده من ادرك در مسئله یازدهم که در عروه مطرح شده. و آن فرع این است:

اگر کسی وضوء بگیرد یک رکعت از نمازش را هم در وقت درک نمی کند، اگر تیمم بکند یک رکعت را درک می کند، آیا واجب است تیمم کند و نماز ادائی بخواند یا واجب نیست؟

ممکن است گفته بشود که ما دلیلی بر مشروعیت تیمم در این حال نداریم. چون این آقا مریض که نیست تا بگوییم و ان کنتم مرضی فتیمموا، به ملاک ضیق وقت می خواهد تیمم کند. ملاک ضیق وقت در جایی است که این شخص بتواند کل نماز را در وقت با تیمم درک کند. می گویند نمی توانی وضوء بگیری برای این نماز، پس تیمم کن. ان خاف الوقت فلیتیمم.

[سؤال: ... جواب:] صحیحه زراره: ان خاف الوقت فلیتیمم.

اما اگر بهر حال وقت تنگ است، تیمم هم بکنی کل رکعات را داخل وقت درک نمی کنی، دلیل بر مشروعیت تیمم چیه؟ می گویند قاعده من ادرك توسعه می دهد در وقت. اطلاقی در قاعده من ادرك نسبت به این فرض ما نداریم. چون مستشکل می گوید دلیل قاعده من ادرك موثقه عمار سباطی است که می گفت فان صلی رکعة من الغداة ثم طلعت الشمس فليتم الصلاة و قد جازت صلاته. خب این ظاهرش این است که صلی رکعة من الغداة حسب وظيفته. اما این که وظیفه اش وضوء بود یا تیمم در مقام بیان آن نیست.

ممکن است کسی بگوید که فرق می‌کند که ما از قاعده من ادرك چه استفاده‌ای بکنیم. آیا استفاده کنیم تنزیل در وقت را، به این معنا که من ادرك بعض الوقت فقد ادرك تمام الوقت؟ یا تنزیل به لحاظ رکعت را، من ادرك رکعة من الصلاة فقد ادرك الصلاة. گفته می‌شود که اگر ما تنزیل را به لحاظ وقت بفهمیم، من ادرك بعض الوقت فقد ادرك الوقت کله، بله. خب ما اگر کل وقت را درک می‌کردیم وظیفه‌مان این بود که حال که نمی‌توانیم وضوء بگیریم تیمم کنیم. من ادرك جزئا من الوقت فقد ادرك الوقت کله. اما اگر تنزیل به لحاظ رکعت باشد، من ادرك رکعة من الصلاة فقد ادرك الصلاة خب آن رکعة من الصلاة رکعة مشروعة من الصلاة است. رکعة مشروعة من الصلاة اول الکلام است که این آقا که یک رکعت را با تیمم درک می‌کند، درک کرده باشد، رکعت مشروعه از نماز را. و ظاهر تنزیل هم تنزیل رکعت است نه تنزیل جزء وقت به منزله تمام وقت.

دلیل شما بر این که رکعت مشروعه این شخص به این است که با تیمم این رکعت را برگزار کند چیست؟ گفتند این دوری است که شما بخواهید با قاعده من ادرك مشروعیت این تیمم را اثبات کنید در حالی که توقف دارد هر کدام بر دیگری. چرا؟

برای این که قاعده من ادرك توقف دارد بر این که این رکعت با تیمم مشروع باشد تا صدق کند ادرك رکعة مشروعة فی الوقت. و الا اگر تیمم مشروع نباشد، مثل این می‌ماند که یک آقای بگوید آقا! من یک رکعت را درک می‌کنم بدون وضوء و تیمم، می‌گوییم خب این به درد کی می‌خورد؟ اگر تیمم مشروع نباشد که ادراک رکعة مشروعة فی الوقت نمی‌شود. پس قاعده من ادرك توقف دارد بر این که در رتبه سابقه تیمم برای این رکعت مشروع باشد تا بشود ادرك رکعة مشروعة من الصلاة. از طرف دیگر تا قاعده من ادرك نیاید تیمم عند ضیق الوقت در حق این شخص مشروع نمی‌شود. حالا اگر این آقا تیمم بکند نیم رکعت را در وقت درک کند، کافی است برای مشروعیت تیمم؟ نه.

پس قاعده من ادرك تا نیاید، شامل این شخص نشود، تیمم لضیق الوقت او مشروع نمی‌شود. چون تیمم او و ادراک یک رکعت او با قطع نظر از قاعده من ادرك مثل این است که تیمم کند و نیم رکعت را درک کند در وقت، آیا این مشروع است؟ کسی که تیمم کند نیم رکعت را در وقت درک کند؟ ابد. پس چرا تیمم

..... اوقات

1018 فرائض

و ادراک یک رکعت در وقت کافی است؟ چون قاعده من ادراک می‌خواهد جاری بشود. قاعده من ادراک پس تا جاری نشود، این تیمم مشروع نیست و تا این تیمم مشروع نباشد، صدق ادراک رکعه مشروعه فی الوقت نمی‌کند و موضوع پیدا نمی‌کند قاعده من ادراک، فصار شمول قاعده من ادراک لهذا الفرض دوریا. چرا؟

دو کلمه: تا قاعده من ادراک شامل این فرض نشود، مشروعیت تیمم عند ضیق الوقت شاملش نمی‌شود. تیمم برای ادراک یک رکعت از این نماز مثل تیمم برای ادراک نیم رکعت از این نماز در وقت می‌شود. فارق این دو به این است که قاعده من ادراک یکی را می‌گیرد، دیگری را نمی‌گیرد. پس مشروع بودن تیمم برای این شخص فرع بر شمول قاعده من ادراک است نسبت به این که یک رکعت را با تیمم درک کند، قاعده من ادراک آن را بگیرد. از طرف دیگر، تا این تیمم مشروع نباشد هم، قاعده من ادراک او را نمی‌گیرد. چون قاعده من ادراک موضوعش من ادراک رکعه مشروعه فی الوقت هست. فتوقف شمول قاعده من ادراک علی مشروعه تیمم و توقف مشروعیه تیمم علی شمول قاعده من ادراک. فصار دوریا.

این، اشکال.

مرحوم آقای خوئی دو تا جواب داده. ببینید جواب ایشان چیه! اشکال، اشکال قوی است. مرحوم آقای خوئی خواسته از این اشکال دو تا جواب بدهد:

جواب اول: آقا! الان شما دو دقیقه به غروب آفتاب مثلا وقت است، می‌گویید من یک دقیقه تیمم طول می‌کشد یک رکعت نماز عصر را می‌خواهم بخوانم، بعد می‌گویید چه کنم آیا مشروع است تیمم برای من در این حال یا نه؟ یک مقدار بروید عقب‌تر. آن وقتی که پنج دقیقه به غروب آفتاب وقت بود. آن وقت که قبول دارید، به شما می‌گفتند تیمم کن، تیمم یک دقیقه‌ای، چهار دقیقه هم برای چهار رکعت نماز عصر وقت است، آن موقع که مشکل نداشتی، آن موقع می‌گفتند اذا خاف الوقت فلیتیمم. خب آن وقتی که پنج دقیقه به غروب آفتاب بود اذا خاف الوقت فلیتیمم در حق شما جاری بود. حالا هم که چیزی عوض نشده. حالا هم همان مشروعیت تیمم ادامه خواهد داشت.

[سؤال: ... جواب:] آن وقتی که پنج دقیقه مانده بود به غروب آفتاب، این را که قبول دارید، اذا خاف الوقت فلیتیمم که یک دقیقه تیمم طول می‌کشید، شاید هم اگر وضوء می‌خواستی بگیری زیاده طول می‌کشید،

یک دقیقه تیممت طول می کشید چهار دقیقه هم نماز عصرت در وقت. تعبیر ایشان این است که: هذه الوظيفة باقية الى اوان بقاء مقدار الركعة اذ لم يطرء ما يوجب ارتفاعها او انقلابها الى وظيفة اخرى.

[سؤال: ... جواب:] گفته از آن وقتی که پنج دقیقه مانده به غروب آفتاب به شما گفتند تیمم کن. ... آنی که ایشان دارد این است. الان هم می گوید وظیفه که فرق نکرده که چیزی منشأ نشده که وظیفه شما عوض بشود.

دلیل دوم ایشان این است که الصلاة لاتسقط بحال. شما می خواهید بگویید این آقا یک رکعت وقت دارد تا غروب آفتاب، تیمم کند می تواند نماز ادائی بخواند ولی لازم نیست بخواند؟ الصلاة لاتسقط بحال. اداء نماز هیچ گاه ساقط نمی شود از مکلف.

[سؤال: ... جواب:] الصلاة لاتسقط بحال مربوط به اداء است. فانها لاتدع الصلاة بحال یعنی اداء آن را ترک نمی کند.

انصافا هر دو دلیل ناتمام است.

اما دلیل اول: آقا! یادتان رفته؟ جلد دهم از موسوعه در بحث تیمم صفحه ۱۵۸، صریحا فرمودید، فرمودید اگر پنج دقیقه مانده باشد به غروب آفتاب، تیمم بکند کل نماز عصر را می تواند در وقت بخواند، باید تیمم کند، دلیل ما آیه شریفه است که اذا قمتم الى الصلاة، تا اینجا می رسد و کنتم مرضی فلم تجدوا ماء فتيمموا، یعنی اگر قیام کردید برای اداء نماز در وقت، نتوانستید برای آن وضوء بگیرید تیمم کنید، روایت صحیحه هم که می گفت اذا خاف الوقت فليتيمم، ولی فرمودید که اگر وقت کمتر باشد، بخواند تیمم کند سه رکعت از نماز عصر را در وقت درک می کند ولی بخواند وضوء بگیرد یک رکعت را درک می کند، فوت یک رکعت از نماز عصر قهری است، قطعی است چه در حال وضوء چه در حال تیمم، آقا! شما فرمودید که يجب الوضوء، وضوء واجب می شود؟ چرا؟ برای این که گفتید مقتضای قاعده اولیه این است که تکلیف ساقط است ولی دلیل ثانوی که قاعده من ادرک است می گوید من ادرک رکعة من الوقت فقد ادرک الصلاة، خب این توسعه می دهد. و لذا دلیل شرطیت وضوء می گوید اذا قمتم الى الصلاة فاغسلوا. خود شما فرمودید. خود شما فرمودید این کسی که پنج دقیقه به غروب آفتاب دارد تیمم کند، تیمم یک دقیقه طول می کشد، آن چهار

..... اوقات

1020 فرائض

دقیقه هم نماز عصر بخواند اما اگر چهار دقیقه وقت دارد تا غروب آفتاب وضوء بگیرد و لو وضوئش سه دقیقه طول می کشد و فقط یک رکعت از نماز عصر را در وقت درک می کند. پس وظیفه عوض شده.

وانگهی حال غیر از فرمایش خود شما، یعنی چی که چیزی پیش نیامده که وظیفه عوض بشود؟ چی می خواست پیش بیاید؟ بالاخره حال جدیدی است. قبلاً پنج دقیقه بود تا غروب آفتاب خب موضوع بود برای اذا خاف الوقت فلیتیمم، حالا چهار دقیقه تا غروب آفتاب است مثلاً، دو دقیقه تا غروب آفتاب است، فقط می تواند تیمم کند و یک رکعت از نماز عصر را داخل وقت بکند، خب اینجا عوض شده حالتش دیگه. استصحاب می خواهید بکنید بقاء مشروعیت تیمم را؟ استصحاب در شبهات حکمیه؟ آن هم استصحاب در شبهات حکمیه انحلالیه؟ مشروعیت تیمم برای کسی بود که کل رکعات نماز عصر را در وقت درک کند. او دلیل داشت اما کسی که کل رکعات نماز عصر را در وقت درک نمی کند با تیمم دلیل بر مشروعیت این تیمم چیه؟ اصل برائت می گوید واجب نیست این آقا نماز بخواند. بلکه اگر نماز با تیمم بخواند استصحاب حدث جاری است، استصحاب عدم طهارت جاری است.

پس این وجه اول شما تمام نیست.

اما وجه دوم: الصلاة لاتسقط بحال:

آقا! ما عرض کردیم بارها، این عبارت اقتباس از یک روایت است در مستحاضه، صحیح زراره می گوید که المستحاضة تغتسل و تحتشی الکرسف و لاتدع الصلاة بحال، بارها عرض کردیم این وعظ است. یعنی سختی نماز بر مستحاضه با انجام وظیفه مستحاضه منشأ نشود مستحاضه سهل انگاری کند، مبادا نمازش را در هیچ حالی ترک کند. این در مقام تشریع نیست که بخواهد شامل مانحن فیه بشود.

هذا اولاً و ثانياً: خب لاصلاة الا بطهور، این حاکم بر الصلاة لاتسقط بحال است. و لذا خود شما فرمودید، ما از شما یاد گرفتیم، فاقد الطهورین بر او اداء نماز واجب نیست. پس چرا آنجا نگفتید الصلاة لاتسقط بحال؟ یک آقایی را در جایی باج بگیریها زندان کردند که نه آب هست نه خاک، فاقد الطهورین است، شما فرمودید اداء نماز ساقط است، بعداً قضاء بکند، خب چرا آنجا نفرمودید الصلاة لاتسقط بحال. چون بر فرض اطلاق داشته

باشد الصلاه لاتسقط بحال، لاصلاه الا بطهور بر او حاکم است؛ می‌گوید این نماز بی طهور نماز نیست. ما گفتیم لاتسقط الصلاه بحال، این که نماز نیست. لاصلاه الا بطهور.

و لذا با این بیان مرحوم آقای خوئی مشکل حل نشد.

ولی انصاف این است که که حق با آقای خوئی است از حیث مدعا نه از حیث دلیل. این که ما بگوییم این آقا نماز در وقت را ترک کند با این که می‌تواند یک رکعت با تیمم درک کند، بگوییم لازم نیست این کار، اصل برائت جاری کنیم، یا استصحاب عدم طهارت جاری کنیم بگوییم این نماز باطل است بعدا قضاء بکن، این خلاف اطلاق ادله بدلیت تیمم است. آقا! ادله بدلیت تیمم مثل صحیحه حلبی: الرجل یمر بالركیة و لیس معه دلو شخصی از بیابان رد می‌شد، رسید به چاه آب، ولی دلو ندارد آب بکشد، امام فرمود لیس علیه ان یدخل الرکیة، لازم نیست برود توی چاه، ان رب الماء هو رب الارض، همان خدای آب خدای خاک هم هست، فلیتیمم. خب این ظاهرش این است که در فرضی که ما نسبت به وضوء مشکل پیدا می‌کنیم، بدل اضطرار تیمم است.

[سؤال: ... جواب:] تعلیل ان رب الماء هو رب الارض فلیتیمم.

یا در روایت دیگر داریم یکفیک عشر سنین، خاک ده سال هم جای آب را می‌گیرد برای کسی که عذر دارد در استعمال آب، خب این عذر دارد در استعمال آب دیگه. فرصت ندارد و الا خب وضوء می‌گرفت یک رکعت از نماز را درک می‌کرد دیگه. چون وقت برای همین هم تنگ است که وضوء بگیرد و یک رکعت از نماز را در وقت درک کند و الا وظیفه‌اش این بود که وضوء بگیرد، یک رکعت نماز را در وقت درک کند دیگه. شارع می‌گوید بابا! ان رب الماء هو رب الصعيد. حالا که وضوء بگیری نمی‌توانی یک رکعت نماز را در وقت درک کنی، خدای خاک همان خدای آب هم هست. ظهور عرفیش انصافا این است. و ما در مدعای آقای خوئی با ایشان موافق هستیم. این راجع به این بحث.

[سؤال: ... جواب:] تعلیل: ان رب الماء هو رب الارض فلیتیمم.

شما می‌گفتید دور لازم می‌آید. آقا! دور معی است. دور معی که اشکال ندارد. دور معی یعنی چی؟ یعنی توقف دارد هر شیئی بر وجود شیء آخر و لو در طول آن. مثلا شما استصحاب می‌خواهید بکنید عدالت زید

..... اوقات

1022 فرائض

را و استصحاب کنید عالم بودن زید را. موضوع هم مرکب از علم او و عدالت او، هر دو هم مشکوکند، استصحاب بقاء عدالت بدون استصحاب بقاء علم چه اثری دارد؟ استصحاب بقاء علم بدون استصحاب عدالت چه اثری دارد؟ هر کدام از این دو استصحاب متوقف بر دیگری است چون بدون دیگری لغو است. ولی این، دور معی است. دور معی یعنی توقف دارد هر کدام بر وجود تعلیقی دیگری. یعنی استصحاب عدالت زید می‌گوید آقای استصحاب علم زید، آیا تو جاری می‌شوی و لو در طول جریان من؟ استصحاب علم زید می‌گوید آره، در طول جریان تو که من حرفی ندارم جاری بشوم. می‌گوید خیلی خب، همین که من تضمین گرفتم که استصحاب عالم بودن زید جاری خواهد شد و لو در طول جریان استصحاب عدالت، پس استصحاب عدالت جریانش لغو نیست. استصحاب عدالت جاری می‌شود. استصحاب علم هم جاری می‌شود. به این می‌گویند دور معی.

دور معی از نظر فلسفی دور نیست. نگویند آقا! دور است ولی محال نیست، آن وقت می‌گویند این آقا خوب فلسفه نخوانده. نه، اصلاً ما يتوقف عليه چیز دیگری است، وجود تعلیقی است. مثال عرفی بزنم: به شما می‌گویند آقا! امشب می‌آیی مهمانی منزل ما؟ آنی که می‌گوید، خیلی آدم سخی هست، همه که مثل ما نیستند، شما می‌گویید چی؟ می‌گویید اگر زید می‌آید من هم می‌آیم، این آقای سخی، می‌گوید من به زید هم گفتم، زید هم همین جواب را داد، به زید گفتم امشب می‌آیی شام منزل ما؟ او هم گفت اگر این آقای عمرو بیاید من می‌آیم. خب آمدن زید توقف ندارد بر آمدن فعلی عمرو با قطع نظر از آمدن زید. نخیر. آمدن زید توقف دارد بر یک قضیه شرطیه که اذا جاء عمرو یجیء زید، آن قضیه شرطیه، موقوف علیه قضیه شرطیه است. اذا جاء عمرو یجیء زید، این قضیه شرطیه صادق است. چون خود زید گفته اذا جاء عمرو سأجیء، این قضیه شرطیه صادق است. وقتی این قضیه شرطیه صادق بود موقوف علیه آمدن عمرو این قضیه شرطیه است که اذا كان عمرو یجیء عمرو فیجیء زید معه. موقوف علیه وجود فعلی مجیء زید نیست تا بگویند دور لازم می‌آید.

اینجا هم همین است. وقتی اطلاق بدلیت تیمم در فرضی که قاعده من ادرک می‌آید و لو در طول دلیل بدلیت تیمم، وقتی این جور شد، این اطلاق بدلیت مشکل ندارد. هم اطلاق بدلیت اینجا هست چون در طول اطلاق بدلیت قاعده من ادرک جاری است و هم قاعده من ادرک جاری می‌شود و هیچ مشکلی پیش نمی‌آید. این راجع به این مسئله.

اوقات نوافل

مسئله دیگر این است که راجع به اوقات نوافل یومیه ما صلاح دیدیم چون بحث، بحث فنی است، و مورد نزاع هم هست، ثمره عملیه هم دارد، بحث کنیم که نافله ظهر تا کی امتداد دارد؟ نافله عصر تا کی امتداد دارد؟ نافله مغرب که برخی می‌گویند تا سقوط حمزه مغربیه بیشتر وقت ندارد یا نافله صبح می‌گویند تا حمزه مشرقیه بیشتر وقت ندارد، آن نزدیکی‌های طلوع آفتاب نافله صبح برای چی می‌خوانی؟ این بحث‌هایی است که مناسب است بکنیم بعد وارد بحث وقت نماز شب بشویم که محل ابتلاء علماء اعلام هست.

نافله ظهر و عصر

اما بحث اول: نافله ظهر و عصر تا کی ادامه دارد؟

سه قول در مسئله هست:

قول مشهور: می‌گویند نافله ظهر تا دو هفتم شاخص، سایه برسد به دو هفتم شاخص، بلوغ ذراع. و نافله عصر این است که تا چهار هفتم شاخص سایه برسد، بلوغ ذراعین. این قول مشهور است.
دو قول در مقابل این قول مشهور است:

یکی قول شیخ در خلاف، محقق در معتبر، علامه در بعض کتبش که گفتند وقت نافله ظهر تا این است که سایه برابر با شاخص بشود و وقت نافله عصر این است که سایه دوبرابر شاخص بشود.

قول دیگر قول صاحب عروه است که مرحوم فاضل نراقی در مدارک پذیرفته، مرحوم استاد هم خلفا لاستاده السید الخوئی که قائل به قول اول است که قول مشهور است، مرحوم استاد این قول اخیر را انتخاب کرده است که نافله ظهر و عصر تا غروب آفتاب ادامه دارد به شرط این که نماز ظهر را نخوانی. و الا نماز ظهر را بخوانی بعدش می‌خواهی نافله ظهر بخوانی او قضاء است. اگر مرد مردانه قول می‌دهی تا ساعت هفت بعدازظهر نماز ظهر و عصر را نخوانی مرحوم استاد فرمودند ما هم مثل صاحب عروه به تو قول می‌دهیم نافله ظهر و عصر ساقط نمی‌شود.

خب دلیل این اقوال چیه؟

قول اول دلیلش روایاتی است که صریحا می گوید، می گوید وقتی سایه به اندازه یک ذراع شد ترک النافله و بدأت بالفريضة، در نافله ظهر و در نافله عصر هم وقتی که سایه به اندازه چهار هفتم شاخص شد که می شود ذراعین، ترک نافله العصر و بدأت بفريضة العصر. روایات متعدده ای داریم. چندین روایت است. این دلیل بر قول مشهور.

[سؤال: ... جواب:] چون محاسبه که شده، قامت انسان که اندازه شاخص حساب می شود، این را هفت هفتم بگیرد، هر قدمی عاداتا یک هفتم قامت است. قدم، کف پا، طول کف پا یک هفتم است. و هر ذراعی قدمین است، دو هفتم. این نظر مشهور.

قول دوم قول شیخ در خلاف، محقق در معتبر، علامه در بعض کتبش: گفتند آقا! نخیر، بلوغ الظل مثله، تا هفت هفتم سایه شاخص نرسد وقت نافله ظهر باقی است. تا چهارده هفتم یعنی دو برابر نشود ظل شاخص وقت نافله عصر باقی است، بعدش می شود قضاء. دلیل این ها یکی کلام محقق در معتبر است. محقق در معتبر می گوید در روایت علی بن حنظله آمده است که الذراع قامه و الذراعان قامتان، مراد از ذراع یک قامت است. یعنی این که در روایت گفتند که بعد از زوال شمس تا یک ذراع صبر می کردند، در این یک ذراع نافله ظهر می خواندند و بعد فريضة ظهر، مراد از ذراع قامت است. قامت یعنی چی؟ این را توضیح بدهم. در روایت داریم: دیوار مسجد النبی به اندازه قامت انسان بود و شاخص در مدینه منوره همین دیوار مسجد پیامبر بود. و لذا گفتند قامه انسان. آن وقت الذراع قامه، مراد از ذراع دو هفتم شاخص نیست، یعنی هفت هفتم شاخص. مراد از ذراعان دو برابر ظل شاخص است.

این استدلال محقق در معتبر.

و واقعا این استدلال عجیب است.

اولا: به یک روایت ضعیف السند، روایت علی بن حنظله استدلال می کنید شما، جناب محقق! شمایی که اینقدر سختگیر هستید در رجال، می گوید باید خبر صحیح امامی عدل باشد، یک خبر ضعیف را مستند قرار دادید؟! قرار دادید؟!

وانگهی این خبر قابل عمل نیست. فوqش می گوید در یک موردی مراد از ذراع قامت بوده و الا نمی شود در همه روایات مراد از ذراع قامت بوده. در همین صحیحه زراره دارد که در مقابل قامت ذراع را قرار می دهد. یعنی در یک خبر هم قامت ذکر شده هم ذراع، در مقابل هم، آن وقت بگوییم معنای ذراع همان قامت است؟ کان جدار النبی قدر قامۃ انسان فاذا بلغ الظل ذراعا منه صلی النبی الظهر، آن وقت بگوییم مراد از ذراع قامت است؟ این قابل التزام است؟

مرحوم شهید ثانی در شرح لمعه دلیل دیگری آورده. تعبیر ایشان این است که المتناسب مع فعل النبی و اللئمة این بوده که تا آن لحظه آخری که می خواستند نماز ظهر بخوانند نافله شان ادامه داشت. البته تفریق می کردند. چهار تا نماز دو رکعتی که می خواندند با هم نمی خواندند، جدا جدا می خواندند. آخرین نماز متصل بود به نماز ظهر. حضرت آخرین نماز نافله ظهر را که می خواندند بعد نماز ظهر را شروع می کردند، آخرین نافله عصر را که می خواندند بعد نماز عصر را شروع می کردند. پس حتما باید بگوییم نافله ظهر تا هفت هفتم شاخص ادامه دارد، چون نماز پیغمبر و ائمه، نماز ظهرشان موقعی بود که هفت هفتم شاخص می شد سایه، بلوغ الظل مثله و نماز عصرشان موقعی بود که سایه مثلین شاخص می شد، چهارده هفتم یعنی دو برابر ظل شاخص می شد.

این هم برای ما عجیب است. این تاریخ چقدر گم است، چقدر مبهم است؟! اولاً: خود اهل سنت هم همه شان این را نگفتند، اهل سنت گفتند پیغمبر اذا بلغ الظل مثله صل العصر، نه بلغ الظل مثليه، مثلی الشاخص. خود اهل سنت هم همه شان نگفتند. خیلی های شان می گویند موقعی نماز عصر را حضرت می خواند که سایه برابر با شاخص می شد. روایات معتبره ما که این هم در آن نیست. روایات معتبره ما این است که اذا بلغ الظل ذراعا، دو هفتم شاخص، صلی الظهر و اذا بلغ الذراعین صلی النبی العصر، چهار هفتم شاخص که می شد حضرت نماز عصر را می خواند. بلوغ الظل مثله و بلوغ الظل مثلین و این ها دلیلش چیه که پیغمبر این موقع نماز ظهر و عصر می خواند.

علاوه بر این که کی گفته پیغمبر نافله اش را متصل می خواند به نماز فریضه. نافله را حضرت در حجره می خواند. نماز فریضه را می آمدند در مسجد می خواندند. مردم علم غیب داشتند که پیغمبر بلافاصله تا نماز

نافله ظهرش تمام می‌شود می‌آید مسجد نماز فریضه ظهر می‌خواند؟ از کجا؟ این‌ها همه دعوی بلاحجه قطعیه است.

و لذا این دلیل هم تمام نیست.

تأمل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۱۰۰

دوشنبه - ۹۶/۰۲/۱۱

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به این بود که نوافل ظهر و عصر آیا تا غروب آفتاب امتداد دارد به عنوان اداء و یا وقت نافله ظهر و عصر تا بلوغ ظل است به یک ذراع و دو ذراع و یا نظر برخی مثل محقق در معتبر که می‌گویند تا بلوغ ظل مثل شاخص نافله ظهر وقت دارد، تا بلوغ ظل تا دوبرابر شاخص نافله عصر وقت دارد.

مرحوم آقای خوئی فرمودند حق با مشهور است که قائل شدند به این که نافله ظهر تا بلوغ ظل به یک ذراع، دو هفتم شاخص بیشتر وقت ندارد و نافله عصر هم تا بلوغ ظل به دو ذراع، چهار هفتم شاخص بیشتر وقت ندارد. چون روایات صحیحه داریم که مفادش این است مثل صحیحه زراره که فاذا بلغ فيك ذراعا من الزوال بدأت بالفريضة و تركت النافلة و اذا بلغ فيك ذراعين بدأت بالفريضة و تركت النافلة و همین‌طور فرمود لك ان تتنفل من زوال الشمس الى ان يمضي ذراع و همین‌طور در موثقه عمار: للرجل ان يصلي من نوافل العصر ما بين الاولى الى ان تمضي اربعة اقدام فاذا مضت الاربعة اقدام، که همان دو ذراع است، و لم يصل من النوافل شيئا فلا يصل النوافل.

اما كلام محقق در معتبر که استدلال کرد به این که نافله ظهر تا رسیدن سایه به مثل شاخص وقت دارد و نافله عصر تا رسیدن شاخص [سایه] به دوبرابر شاخص به این که در روایت علی بن حنظله آمده است که: القامة ذراع و القامتان ذراعان.

خب این روایت سندش ضعیف است. وانگهی این روایت نگفته الذراع قامه و الذراعان قامتان؛ تفسیر ذراع نکرده، تفسیر قامت کرده. یعنی اگر ما در یک جایی لفظ قامت بکار بردیم مقصودمان ذراع بوده، اگر در یک جایی گفتیم که اذا مضی من الزوال قامه صل الظهر و اذا مضی من الزوال قامتان صل العصر، مقصودمان همین ذراع و ذراعان بوده. نه این که هر کجا گفتیم ذراع مقصودمان قامت بوده. مثل این که بگویند الفقاع خمر غیر از این است که بگویند الخمر فقاع. این ها با هم فرق می کند. القامه ذراع، مراد از قامت در روایات ما ذراع است نه این که مراد از ذراع در روایات ما قامت است.

یک روایت دیگری هم ایشان نقل می کند از علی بن حنظله که: و کانت قامه رجل النبی ذراعا. اصلا این روایت به این شکل بی معناست. اندازه قدم پیامبر یک ذراع بود؟! این ظاهرا رحل است. و کان قامه رحل النبی ذراعا. اندازه رحل پیغمبر، آن بارانداز روی شتر، به اندازه یک ذراع بود. برای همین وقتی گفتند قامت مقصود ذراع بوده.

پس این استدلال محقق در معتبر درست نیست.

برخی به نفع محقق در معتبر استدلال کردند گفتند اطلاقات کافی است دیگه. اطلاقات گفته که نوافل ظهر بخوانید، نوافل عصر بخوانید. این روایاتی هم که شما خواندید که لک ان تتنفل من الزوال الی ان یمضی ذراع، آقایان که جواب دادند گفتند در باب مستحبات ما حمل مطلق بر مقید نمی کنیم؛ حمل می کنیم بر اختلاف مراتب استحباب.

واقعا این استدلال عجیب است.

اولا: کدام اطلاق؟ شما یک اطلاق پیدا کنید که به لحاظ وقت نوافل مطلق باشد نه این که در مقام تشریع اصل نوافل باشد، در مقام تعداد نوافل باشد، یا در مقام بیان وقت اجزاء فرائض. ما روایاتی داریم در ضمنش امر به نوافل هم می کنند. ما یک حدیثی که راجع به وقت نوافل مطلق باشد ما نداریم. یا تعداد نوافل را بیان کرد و یا ترغیب به نوافل کرد و یا در مقام بیان وقت فرائض بود، در ضمنش امر به نوافل هم کرد قبل از فرائض.

این مطلب را مرحوم آقای خوئی هم در اینجا فرمودند. این را داشته باشید! که ما اطلاقی نداریم به لحاظ وقت نوافل.

[سؤال: ... جواب:] ان شئت قصرت او طولت دیگه چقدر تطویل؟ تا غروب آفتاب؟ از اذان ظهر تا غروب آفتاب کسی نافله ظهر و عصرش طول می کشد؟ این تطویل متعارف است. تطویل متعارف تا بلوغ ذراع و ذراعین بیشتر نیست. مگه چقدر می خواهد نافله ظهر و عصر را تطویل بدهد؟ آن هم ناظر است به حیث تطویل نه ناظر است به حیث خروج وقت نوافل.

بر فرض اطلاقی داشته باشیم که بگویند نوافل مطلقاً مشروع است، اطلاقی اقتضاء کند که موقت به وقت خاصی نیست، این مطلب درست نیست که ما در اوامر مستحباب حمل مطلق بر مقید نباید بکنیم. جایی که مطلق و مقید مثبتین هستند، مثل زر الحسین علیه السلام با زر الحسین علیه السلام فی یوم عرفه یا مع الغسل بماء الفرات، بله، ما حمل مطلق بر مقید نمی کنیم. اما اگر یکی مثبت بود، دیگری نافی، یک حدیث بگویند زر الحسین علیه السلام، یک حدیث بگویند لاتزر الحسین علیه السلام و انت محدث مثلاً، چرا حمل مطلق بر مقید نکنیم؟ اوامر شرطیه در مستحبات ظهور در تقیید مستحبات دارد به این که مشتمل بر آن شرط باشد.

اینجا هم آن صحیح زراره و موثقه عمار گفت: لک ان تتنفل من الزوال الی بلوغ ذراع فاذا بلغ ذراعاً بدأت بالفریضة و ترکت النافله. چطور این منشأ حمل مطلق بر مقید نباشد؟!

و اگر شما واقعاً دلیل بر قول محقق در معتبر را تمسک به اطلاقات می دانید، چرا قول محقق در معتبر؟ بیاید قول صاحب عروه را بگویید، قول مرحوم استاد را بگویید که می گویند نوافل ظهر و عصر تا غروب آفتاب امتداد دارند. چرا حال که مطلق می دانید اوامر به نوافل را، مختص می کنید آن را به ما قبل بلوغ الظل مثل الشاخص أو مثلی الشاخص.

از اینجا یک توقعی ایجاد می شود. توقع این است که بسیار خوب، ما که در مقابل حق تکبر نداریم، بیاید همین قول را بپذیریم، عناد با حق را که نداریم. می پذیریم طبق اطلاقات که وقت نوافل تا غروب آفتاب امتداد دارد. و دلیل هم بر این ذکر می کنیم. مرحوم استاد فرموده اند: ما یک روایتی پیدا کردیم موثقه ابی

بصیر. در موثقه ابی بصیر آمده که: عن ابی عبدالله علیه السلام الصلاة فی الحضر ثمانية رکعات اذا زالت الشمس ما بینک و بین ثلثا القامة، دو سوم شاخص و اذا ذهب ثلثا قامه بدأت بالفريضة.

خب دو سوم شاخص یعنی چهار هفتم و یک مقدار اضافه، بیشتر از دو هفتم شاخص است که ذراع است، بیشتر از چهار هفتم شاخص است که ذراعین است. مرحوم استاد فرمودند پس معلوم می‌شود آن روایاتی که می‌گفت اذا بلغ فیئک ذراعا بدأت بالفريضة و ترک النافله او از باب مراتب استحباب است. یعنی اولی این است که نماز نافله ظهر را تا دو هفتم شاخص نرسیده بخوانی، ولی اگر نخواندی تا دو سوم شاخص که می‌شود چهار هفتم و اندی فرصت داری.

بعد مرحوم استاد فرمودند یک وقت به ما نگوید پس چرا شما می‌گویید تا غروب آفتاب وقت است؟ ایشان فرمودند وقتی این دو روایت همدیگر را شکاندند و آن روایتی که نهی دارد، ترک النافله حمل شد بر مراتب استحباب، خب این موثقه ابی بصیر که ظهور ندارد در این که نهی می‌کند از اتیان به نافله بعد از بلوغ دو سوم شاخص. اگر روایت ناهیه از نافله را حساب کنید که صحیحه زراره و موثقه عمار بود، این موثقه ابی بصیر آن را شکاند، صریحا گفت تا دو سوم شاخص فرصت دارید، موثقه ابی بصیر هم که نهی نکرده است از اتیان به نافله بعد از آن، صرفا گفته بدأت بالفريضة؛ نگفته ترک النافله که. بدأت بالفريضة از باب این که بدأ به فريضة، اولی است. معلوم است در مقام افضل و غیر افضل می‌گویند بدأت بالافضل دیگه اما نهی که نمی‌کنند از غیر افضل.

پس ما این روایات مقیده را شکاندیم، صلاحیتش را برای تقیید از بین بردیم. بر می‌گردیم به اطلاقات. کدام اطلاق؟ مرحوم استاد فرمودند بگذار یک اطلاق برای پیدا کنم. صحیحه ذریح محاربی: قلت لابی عبدالله علیه السلام متى اصلی الظهر؟ از وقت سؤال می‌کند، متى اصلی الظهر؟ قال صل الزوال ثمانية، هشت رکعت نافله ظهر است دیگه، ثم صل الظهر ثم صل سبحتک طالت او قصرت ثم صل العصر، این را هم می‌توانید بگویید در مقام اطلاق از حیث وقت نوافل نیست؟ خود سائل دارد سؤال از وقت می‌کند، متى اصلی الظهر؟ پس این روایت مطلقه پیدا شد. ببینید! چه جور فنی مطرح کردند. این روایت مطلقه پیدا شد، روایات ناهیه از نافله بعد بلوغ الظل ذراعا توسط موثقه ابی بصیر حمل شد بر اختلاف مراتب فضل، موثقه ابی بصیر

هم که نهی نمی‌کرد از نافله بعد از بلوغ الظل ثلثی القامه، دیگه همه چیز دست به دست هم داده، ثابت می‌کند که استحباب نوافل ظهر و عصر تا غروب آفتاب امتداد دارد.

به نظر ما این فرمایش استاد قابل مناقشه است. راجع به موثقه ابی بصیر ما احتمال قوی می‌دهیم که مراد از این که اذا ذهب ثلثا القامه بدأت بالفريضة، فريضة عصر باشد، طبق همان روایت که می‌گفت اذا بلغ ذراعين صل العصر. ذراعين یعنی چهار هفتم شاخص. دو سوم شاخص هم حدودا چهار هفتم شاخص است، بقیه می‌شود کسر اعشاری؛ دیگه عرفی نیست بیانش. و اصلا ما معتقدیم آن که فرمود که الصلاة في الحضر ثمان ركعات اصلا معلوم نیست نوافل را بگوید. شاید همان نماز ظهر و عصر معمولی را می‌گوید که در حضر چهار رکعت نماز ظهر است، چهار رکعت نماز عصر است در سفر قصر می‌شود. اما اگه بگویید بعید است، مطلب که واضح بوده، برای چی بگویند، پس لابد نوافل را می‌گویند، حرفی نداریم، نوافل را بگویند، اما این که اذا بلغ ثلثي القامه بدأت بالفريضة روشن نیست که مراد بدأت بالظهر باشد. به قرینه سایر روایات این یعنی دیگه رها کن نوافل را، نماز فريضة را بخوان که طبعاً نماز فريضة الان نماز عصر است دیگه.

[سؤال: ... جواب:] نه. مفروغ عنه گرفته که این آقا قبلا ظهر را خوانده. دیگه بعد از این که چهار هفتم شاخص شد جنس نوافل هم وقتش می‌گذرد. جنس نوافل یعنی بما فيه نوافل عصر. دیگه بر سراغ جنس فرائض.

ما این احتمال را می‌دهیم.

اگه شما بگویید آخه هر احتمالی مطرح کردنش درست نیست، این احتمال شما خلاف ظاهر است، ظاهر این روایت همانی است که مرحوم استاد گفتند که مراد از بدأت بالفريضة این است که وقتی دو سوم شاخص شد دیگه نافله ظهر را نخوان خود فريضة ظهر را بخوان، بر فرض شما این احتمالی که ما دادیم که معنای بدأت بالفريضة یعنی چهار هفتم شاخص شد جنس نوافل را بگذر کنار، سراغ جنس فريضة که طبق روایات دیگر جنس فريضة‌ای که الان وقت فضیلتش است نماز عصر است، اگر این احتمال ما را نپذیرید، عرض ما این است: جناب استاد! این روایت که می‌گوید بدأت بالفريضة ظاهرش نهی از نافله است؛ ظاهرش این است که دیگه حد نوافل تمام شد. لازم نیست صریح بگوید تركت النافله؛ همین که می‌گوید لك، تعبیر روایت این

است: الصلاة في الحضر ثمانی رکعات اذا زالت الشمس ما بینک و ما بین ثلثا القائمة. شما این را به نوافل زدید، به نوافل ظهر زدید، خب ما بینک و ما بین ثلثا القائمة، فاذا ذهب ثلثا القائمة بدأت بالفريضة يعنى وقت نوافل ظهر تمام شد. ظاهرش این است که دیگه. خب خود همین می شود مقید اطلاقات. البته این قولی است که هیچکس قائل نشده که بگوییم حد اقصى نوافل ظهر چهار هفتم شاخص است. یعنی دو سوم شاخص. ولی روایت ظاهرش این می شود دیگه. ظاهرش این است که این حد اقصى نوافل ظهر را بیان می کند اگر استظهار می کنید که مراد از آن، نوافل ظهر است.

ثانیا: این که شما فرمودید ما رجوع می کنیم به اطلاق صحیحه ذریع محاربی واقعا این صحیحه اطلاق دارد؟! ظاهر این صحیحه این است که از هنگام زوال، متى اصلی الظهر؟ صل الزوال ثمانی، از اذان ظهر شروع می کند هشت رکعت نافله ظهر می خواند، ثم صل الظهر، بعد نماز ظهر می خواند، ثم صل سبحتک قصرت او طولت ثم صل العصر، این واقعا متعارف است که تا اینقدر طول بکشد که تا غروب آفتاب طول بکشد یا حتی بلوغ الظل مثليه طول بکشد؟ این متعارف نیست. این عرفی نیست. دیر شروع کند نوافل را حرفی نیست اما فرض این است که در این روایت می گوید متى اصلی الظهر؟ قال صل الزوال.

[سؤال: ... جواب:] صل الزوال یعنی صل عند الزوال ثمان رکعات، نافله ظهر. زوال شمس که خواندنی نیست. این یعنی صل عند الزوال؛ زوال ظرف است دیگه.

[سؤال: ... جواب:] طالت او قصرت در نافله عصر... آخه متعارف نیست. ... نخیر ظاهر این روایت این است که از هنگام زوال شروع می کنی این نمازها را می خوانی. هشت رکعت نافله را، نافله ظهر را هنگام اذان ظهر می خوانی، بعد نماز ظهر را می خوانی، بعد نافله عصر را می خوانی. خود سبحتک ظاهرش این است که فاصله بین این نمازها را فقط این سبحه، این نمازهای نافله ایجاد کرده. می دانید چهار هفتم شاخص حدودا نزدیک دو ساعت و اندی بعد از اذان ظهر است. بابا ! دو ساعت اندی می خواست سوره بقره را هم بخواند تمام می شود. این خلاف ظاهر است فصل به غیر نماز. وانگهی در این روایت که وقت نوافل را نپرسید؛ او گفت متى اصلی الظهر؟ وقت ظهر را بیان می کند نه وقت نوافل را.

[سؤال: ... جواب:] کدام روایت را می‌گویید؟ ... آقا! موثقه عمار سبابطی او اصلاً متنش را کامل نخواندیم چون متنش مضطرب است. اگر می‌خواهید متنش را بخوانید آقای خوئی هم مجبور بوده متن را تصحیح کند. متن این است: للرجل ان یصلی الزوال ما بین زوال الشمس الی ان یمضی قدما، دو هفتم شاخص، فان کان قد بقی من الزوال، خب اشتباه کرده عمار، این ظاهرش این است که فان کان قد بقی من الزوال نیست، این، فان کان قد بقی من الذراع است، اگر مستنسخ اشتباه کرده باشد، زوال نیست. ذراع است. یعنی به ذراع، همان قدمین، اگر دیر کردی نوافل ظهر را، جوری خواندی که به اندازه یک رکعت مانده به ذراع، به دو هفتم شاخص، یک رکعت مانده، فان کان قد بقی من الزوال، قد بقی من الزوال یعنی کی؟ آقا! می‌گوید فان کان قد بقی من الزوال رکعة واحدة او قبل ان یمضی قدما اتم الصلاة حتی یصلی تمام الركعات. می‌گوید اگر قبل از این که دو هفتم شاخص بشود، شروع کردی به نوافل ظهر ولی تمامش نکردی، خب تمامش بکن، فان کان مضی قدما، ولی اگر قبل از این که یک رکعت نافله ظهر بخوانی، دو قدم یعنی دو هفتم شاخص گذشت، بدأ بالاولی، دیگه نافله نخوان. بدأ بالاولی. وقتی دو هفتم شاخص شد، ان مضی قدما قبل ان یصلی رکعة از آن نافله ظهر، بدأ بالاولی یعنی بدأ بالظهر و لم یصل الزوال، دیگه آن نوافل ظهر را نمی‌خواند مگر بعدا به عنوان قضاء. بعد می‌گوید و للرجل ان یصلی من نوافل الاولی، خوب گوش دهید حالا که می‌گویید موثقه عمار چی می‌گوید؟ بعد می‌گوید و للرجل ان یصلی من نوافل الاولی، این هم اشتباه است، این هم من نوافل العصر باید باشد، للرجل ان یصلی من نوافل العصر ما بین الاولی الی ان تمضی اربعة اقدام. مکلف بین نماز ظهر که خواند و بین چهار هفتم شاخص فرصت دارد برای نوافل عصر. للرجل ان یصلی من نوافل العصر که آقای خوئی هم همین جور تصحیح کرده، ما بین الاولی یعنی ما بین الظهر، الی ان تمضی اربعة اقدام، فان مضت الاربعة اقدام و لم یصل من النوافل شیئا فلا یصل النوافل، اگر چهار هفتم شاخص نوافل عصر را نخوانی دیگه بگذار کنار، نماز عصر بخوان بعدا نافله عصر را قضاء کند. این که به نفع ما است.

و لذا به نظر ما این صحیح ذریح محاربی ظهوری در اطلاق وقت نوافل ندارد که به او رجوع کنیم و اگر ظهور هم داشت، این موثقه ابی بصیر حد اقصی آن را ذکر کرده است.

از این بحث می‌گذریم. فالظاهر ما علیه المشهور وفاقا للسید الخوئی من ان وقت نافله الظهر ینتهی بعد از این‌که سایه به دو هفتم شاخص برسد. بعدش دیگه مشروع نیست نماز نافله ظهر خواندن مگر رجاءا. اگر می‌خواهید مشروع باشد، قصد جزمی بکنی، نذر کردی نافله ظهر بخوانی، به نذرت وفاء بکنی، اول نماز ظهر را بخوان، بعدش می‌خواهی نافله ظهر را قضاء کنی، بعضی‌ها می‌گویند لاتطوع فی وقت الفریضه، حالا دیگه وقت فضیلت نماز عصر است. ما این را بعدا خواهیم گفت حمل بر کراهت می‌کنیم لاتطوع فی وقت الفریضه. و لذا می‌گوییم بعد از این‌که نماز ظهر خواندی می‌توانی نافله ظهر را قضاء کنی. و این قضاء است چون در وقتش نیاوری یعنی قضاء. ولی اولی این است که نافله عصر را الان بخوانی نماز عصر را بخوانی بعد از نماز عصر نافله ظهر را قضاء کنی که دیگه مصداق تطوع در وقت فریضه هم نباشد.

اما مسئله دوم: المشهور عدم جواز تقدیم نافلتین الظهر و العصر فی غیر يوم الجمعة علی الزوال. لکن الاقوی جوازه خصوصا ان علم بعدم التمكن من اتیانهما بعده.

صاحب عروه می‌گوید: مشهور گفتند نافله ظهر و عصر را در غیر روز جمعه حق ندارید بر اذان ظهر مقدم کنید و لو بدانید بعد از اذان متمکن نیستید از اتیان نوافل ظهر و عصر و لکن اقوی جواز تقدیم نوافل ظهر و عصر است حتی در غیر روز جمعه مطلقا و لو در حال اختیار. در مسئله سه قول است:

قول اول قول مشهور: عدم جواز تقدیم نافله ظهر و عصر بر زوال مطلقا.

قول دوم همین قول صاحب عروه که جمعی از متاخر المتأخرین هم قائل شدند: جواز تقدیم مطلقا.

قول سوم تفصیل مرحوم شیخ. مرحوم شیخ تفصیل داده. فرموده اگر کاری داری که مانع می‌شود نافله ظهر و عصر را بعد از اذان بخوانی می‌توانی تقدیم کنی بر اذان.

مرحوم آقای خوئی نوعا تمایل به خلاف مشهور زیاد دارد دیگه. اینجا هم فرموده که همین قول شیخ طوسی خوب است. خلاف مشهور است، باشد مهم نیست. به چه دلیل؟ ایشان فرموده صحیحہ اسماعیل بن جابر: قلت لابی‌عبدالله علیه السلام انی اشتغل (خوب دقت کنید!) من مشغول کاری هستم قال فاصنع کما تصنع، همان کاری که می‌کنی بکن، یعنی به کارت ادامه بده، صل ست رکعات، آن شش رکعت نافله ظهر را

می‌گوید، حالا دو رکعتش می‌ماند، می‌گوییم، اذا كانت الشمس في مثل موضعها من صلاة العصر یعنی ارتفاع الضحی و اعتد بها من الزوال. آقای خوئی می‌گوید می‌دانید معنایش چیه؟ معنایش این است که امام می‌فرماید تو مشغولی، حالا که مشغولی بگذار حکمت را بگویم، فاصنع، حالا که مشغولی حکمت این است: از اذان ظهر تا وقت نماز عصر چهار هفتم شاخص می‌گذرد، قرینه سازی بکن، نقطه مقابلش، قبل از زوال خورشید در جایی است، نقطه مقابل با آن جایی که خورشید در هنگام وقت نماز عصر هست، چهار هفتم شاخص از آن طرف، بعدش این جور حساب کن، نماز نافله ظهر را بخوان.

مرحوم صاحب عروه چرا قائل شده به جواز تقدیم مطلقاً؟ چون ایشان معتقد است ما روایت مطلقه داریم دال بر جواز تقدیم مطلقاً.

ما پس بحث‌مان در دو مرحله واقع می‌شود: یکی این‌که مشهور که قائلند به عدم جواز تقدیم، این صحیح‌ه اسماعیل بن جابر را چی می‌کنند؟ دوم این‌که روایات مطلقه را که دال بر جواز تقدیم است مطلقاً چی می‌کنند؟

تأمل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۱۰۱

سه‌شنبه - ۹۶/۰۲/۱۲

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

راجع به فرع گذشته در رابطه با وقت نوافل ظهر و عصر مطالبی مانده که عرض کنیم و بعد وارد بحث تقدیم این نوافل بر اذان ظهر بشویم.

در رابطه با وقت نوافل ظهر و عصر ما عرض کردیم ظاهر ادله این است که نافله ظهر وقتش تا دو هفتم شاخص است و نافله عصر وقتش تا چهار هفتم شاخص است. استدلال هم کردیم به برخی روایات از جمله صحیح‌ه زراره که: لک ان تتنفل من زوال الشمس الى ان يبلغ فيئك ذراعاً فاذا بلغ فيئك ذراعاً بدأت

بالفريضة و تركت النافلة و اذا بلغ فيئك ذراعين بدأت في الفريضة و تركت النافلة. ما عرض كردیم ظاهر این صحیحہ زرارہ این است کہ بعد از دو ہفتم شاخص دیگہ نافلہ ظہر مشروع نیست؛ وقتش گذشتہ. این کہ ما بگوئیم ظہور ندارد این صحیحہ در این مطلب، بلکہ شاید از باب این باشد کہ مزاحمت پیدا می کند این نافلہ ظہر با وقت فضیلت ظہر و اتیان بہ نماز مستحب در وقت فضیلت نماز فريضة یا حرام است یا مکروہ است، این بحثی است کہ ان شاء اللہ بعدا مطرح می کنیم، نسب الی علماء الشیعۃ یا اکثر علماء شیعہ کہ اینہا نامشروع می دانند تطوع در وقت فريضة را، مرحوم شیخ در کتبش دارد، علماء دیگر ہم ذکر کردند، ما بعدا خواهیم گفت کہ مکروہ است تطوع در وقت فريضة، گفتہ می شود کہ شاید امام بخاطر ہمین نہی از تطوع در وقت فضیلت فريضة فرمودہ ترک النافلة، بدأت بالفريضة و تركت النافلة.

انصاف این است کہ این خلاف ظہور اطلاقی این صحیحہ است. این صحیحہ می گوید بدأت بالفريضة و تركت النافلة. ما چہ می دانیم کہ ملاک این حکم بخاطر تطوع در وقت فريضة است. اطلاق تركت النافلة اقتضاء می کند کہ مشروع نیست نافلہ در این حال. شما می گوئید نہ، چون ما تطوع در وقت فريضة را مکروہ می دانیم پس این حدیث ہم حمل می شود بر کراہت یعنی اقلیت ثواب، خب این قرینہ می خواہد.

[سؤال: ... جواب:] بدأت بالفريضة و تركت النافلة یعنی امر داری بہ اتیان فريضة و نہی داری از اتیان بہ نافلہ و ظہور نہی، نہی بہ نحو عزیمت است. یعنی نامشروع است نافلہ ظہر در این حال.

شاهد بر این عرض ما موثقہ اسماعیل جعفری است: قال أُنْذِرِي لِمَ جَعَلَ الذَّرَاعُ وَ الذَّرَاعَانِ؟ قُلْتُ لِمَ؟ قَالَ لِمَكَانِ الْفَرِيضَةِ لِثَلَاثِئِخْذٍ مِنْ وَقْتِ هَذِهِ وَ يَدْخُلُ فِي وَقْتِ هَذِهِ. این کہ خداوند نافلہ را تا دو ہفتم شاخص قرار داد، در نافلہ ظہر، نافلہ عصر تا چہار ہفتم شاخص، می دانی برای چی بودہ؟ عرض کرد برای چی بودہ؟ امام فرمود بخاطر فريضة ظہر و عصر بودہ، تا از وقت یکی داخل در وقت دیگری نکنند. یعنی قبل از بلوغ ذراع وقت نافلہ است، بعد از بلوغ ذراع وقت فريضة است.

ظاہرش این است دیگہ. شما می گوئید نہ، وقت نافلہ ممتد است، این خلاف ظاہر نیست؟ لِثَلَاثِئِخْذٍ مِنْ وَقْتِ هَذِهِ وَ يَدْخُلُ فِي وَقْتِ هَذِهِ، برای این کہ تداخل در وقت نافلہ و وقت فريضة ظہر نشود، حد مائز ذراع

بود، دو هفتم شاخص، قبلش وقت نافله است، بعدش وقت فضیلت فریضه ظهر. خب این ظاهرش این است که وقت نافله تا دو هفتم شاخص بیشتر نیست.

بله، در یک روایت دیگر اسماعیل جعفری تعلیلی ذکر کرده، آن هم موثقه است: عن ابی جعفر علیه السلام انما جعل الذراع و الذراعان لئلا یكون تطوع فی وقت فریضه. چرا ذراع را قرار دادند؟ برای این که قبل از ذراع دو هفتم شاخص نافله ظهر خوانده بشود، دیگه نافله ظهر را نبرند بعد از دو هفتم شاخص که بشود تطوع در وقت فریضه.

این ممکن است مستند قرار بگیرد بگویند پس معلوم می شود این صغری کبری تطوع در وقت فریضه است. اگر ما در کبری تطوع در وقت فریضه قائل شدیم که مکروه است یعنی اقل ثوابا است این تطوع در وقت فریضه و نامشروع نیست، خب در اینجا هم ملتزم می شویم که بعد از بلوغ ذراع نافله ظهر اقل ثوابا است نه این که نامشروع باشد.

جواب این است که خب شاید این حکمت است نه علت. شاید حکمت است. لئلا یكون تطوع فی وقت فریضه حکمت است برای توقیت نافله ظهر و اطلاق روایات سابقه می گوید و لو شما در تطوع فی وقت الفریضه نهی تان را حمل کنید بر نهی کراهتی به معنای اقل ثوابا، دلیل نمی شود که نهی در اتیان به نافله ظهر بعد از بلوغ ذراع را هم حمل کنید بر نهی کراهتی یعنی اقل ثوابا. چون ظهور در علت که ندارد که لئلا یكون تطوع فی وقت فریضه.

[سؤال: ... جواب:] انما جعل بخاطر این حکمت. ... حکمت جعل است. انما جعلت بخاطر این هدف، بخاطر این حکمت. ظهور در علت ندارد که بعد ما بیاییم بگوییم، می دانید اگر ظهور در علت داشت، گاهی الان افضل تاخیر فریضه است چون نماز جماعت با تاخیر برگزار می شود. دو هفتم شاخص شد ولی امام جماعت ما یک امام جماعت پیری است، تا از خانه حرکت کند بیاید به جای دو هفتم شاخص می شود سه هفتم شاخص، خب این یک هفتم شاخصی که ما وقت داریم، مستحب است تاخیر نماز چون وقت فضیلت ظهر از دو هفتم شاخص تا چهار هفتم شاخص امتداد دارد، فوت که نمی شود وقت فضیلت، نماز جماعت را تاخیر می اندازیم، اینجا تطوع در وقت فریضه اشکال ندارد دیگه، بخاطر فضیلت جماعت تاخیر انداختیم. ولی این

حکمت است. اطلاق آن روایت می‌گفت لک ان تتنفل ما بین زوال الشمس الی بلوغ ذراع. حالا شما ممکن است بگویید آن هم داشت فاذا بلغ فیئک ذراعا بدأت بالفریضة و ترکت النافله، حالا این فرضی که ما فریضه ظهر را نمی‌خواهیم بخوانیم، مستحب است صبر کنیم با جماعت بخوانیم او را شامل نمی‌شود، اما آن موثقه اسماعیل جعفی چطور؟ لئلا یدخل وقت هذه فی وقت هذه. او که دیگه اطلاق دارد. او می‌گوید که وقت نماز نافله قاطی وقت نماز فریضه نشود.

[سؤال: ... جواب:] وقت هذه، خود روایت ممکن است لئلا یؤخذ حکمت باشد، او را نمی‌گوییم اما این تعبیر که وقت هذه یعنی وقت نافله الظهر، وقت نافله ظهر داخل نشود در وقت فریضه ظهر، معلوم می‌شود وقت تعیین کردند برای نافله ظهر. این را ما به او استدلال می‌کنیم. ... بله، وقت نافله ظهر با وقت فضیلت ظهر تداخل نکنند شارع بلوغ ذراع را معیار قرار داد. ... منافات با هم ندارد که. حکمت را ذکر کرده. ما به تعبیر وقت هذه تمسک می‌کنیم. نگویید آقا! او هم که گفت لئلا یؤخذ، در هر دو حکمت است. ما به تعبیری که در حکمت ذکر شد گفت لئلا یؤخذ من وقت هذه و یدخل فی وقت هذه تمسک می‌کنیم که معلوم می‌شود وقت هذه یعنی وقت نافله الظهر را تعیین کردند تا بلوغ الذراع.

[سؤال: ... جواب:] حکمت که مکرر هم می‌تواند باشد، دو تا حکمت ذکر می‌کنند، یک جا اینجا. ... حکمت یعنی وجه غالب. وجه غالب این است که تطوع در وقت فریضه می‌خواستند نشود، دیگه بطور مطلق بدون این که قانون تابع آن حکمت باشد گفتند بلوغ ذراع معیار آخر نافله ظهر است.

[سؤال: ... جواب:] خلاف ظاهر است این یک روایت باشد با دو متن مختلف. ... هر دو از امام باقر علیه السلام است. یک روایت این است: أُنْذِرِي لِمَ جَعَلَ الذَّرَاعَ وَ الذَّرَاعَانِ قِلْتَ لِمَ قَالَ لِمَكَانِ الْفَرِيضَةِ لئلا یؤخذ من وقت هذه و یدخل فی وقت هذه. روایت دیگه اسماعیل جعفی عن ابی جعفر علیه السلام انما جعل الذراع و الذراعان لئلا یتکون تطوع فی وقت فریضة. بر فرض هم یک روایت باشد، شما می‌خواهید بگویید ذراع منتهای وقت نافله ظهر نیست باید اثبات اطلاق بکنید در ادله. ما معتقدیم اطلاقی در ادله نافله ظهر و عصر نداریم که بگوید تا غروب آفتاب ممتد است خلاف للشیخ الاستاذ که این مطلب بعدی است که عرض خواهیم کرد.

مرحوم آقای داماد فرمودند یک وجه فنی و صناعی هست برای این که بگوییم نافله ظهر و عصر تا غروب آفتاب ممتد است. البته این وجه مبتنی بر این است که قضاء عنوان قصدی نباشد. اختلاف هست: قضاء نیاز به قصد دارد یا همان فعل در خارج وقت را می گویند قضاء و لو شما قصد قضاء نکنید و هذا هو الصحيح. ما هم معتقدیم قضاء عنوان قصدی نیست. البته قضاء دیروز با اداء امروز بخاطر متعلقش دو چیز است، اما اداء امروز و قضاء امروز، اداء نماز صبح امروز و قضاء نماز صبح امروز، نه، این عنوان قصدی نیست. اگر قبل از طلوع شمس نماز صبح بخوانید اداء است و لو قصد قضاء بکنید، قضاء امروز، فکر می کنید آفتاب طلوع کرده است. و اگر قصد اداء بکنید بعد ببینید آفتاب طلوع کرده بود عملاً می شود قضاء، نیاز به قصد ندارد. طبق این مبنا مرحوم آقای داماد گفتند که ما معتقدیم نماز نافله ظهر هر کی بخوانی امر دارد و صحیح است. بعد از بلوغ ذراع وقت فضیلتش تمام می شود. چطور؟

ایشان فرمودند یک مبنایی ما داریم و آن این است که اگر امر کردند به یک فعلی در یک وقت مثل صل صلاه الفجر بین الطلوعین، یک خطاب دیگری اگر نیاید بگوید يجب قضائه اذا فات، شاید وحدت مطلوب باشد، نماز صبح در مابین الطلوعین وحدت مطلوب دارد. اصلاً قضاء ندارد. اما اگر دلیل ثانوی آمد گفت اقض ما فات کما فات، کشف می کنیم طبیعی نماز صبح ملاک دارد. نماز صبح در ما بین الطلوعین هم ملاک دارد، تعدد ملاک. نتیجه اش چه می شود؟ نتیجه اش این می شود که یک امر دارید به طبیعی صلات صبح چه در داخل وقت چه در خارج وقت، یک امر هم دارید به صلات صبح در داخل وقت. تعدد مطلوب.

این مطلب را مرحوم آقای حکیم هم در مستمسک دارد. و ثمره هم بار می کند.

عرف می گوید که یک کسی به شما بگوید روز جمعه به ما یک مهمانی بده، یک ناهار بده، بعد بگوید حالا جمعه اگر نشد یک روز دیگه، ولی تا می شود جمعه، عرف تعدد مطلوب می فهمد دیگه، می فهمد اصل ناهار دادن شما یک مطلوب، ناهار دادن روز جمعه مطلوب دیگر. تعدد مطلوب. می گویی نان سنگک بگیر، اگر نان سنگک نبود نان بگیر، عرف می گوید تعدد مطلوب دیگه. اصل نان گرفتن مطلوب، نان سنگک مطلوب آخر. عرفی نیست بگوییم که خود ترک نماز داخل وقت منشأ می شود نماز خارج وقت به وصف خارج وقت بودن

ملاک جدید پیدا کند. این عرفی نیست. درست هم هست. مطلب درستی است. اما ثمره بار کردنش را می‌خواهیم ببینیم درست است یا نه.

مرحوم آقای حکیم یک ثمره‌ای بار کرده، گفته نتیجه این است که ما کشف می‌کنیم یک امر به طبیعی نماز صبح را. بعد از طلوع آفتاب اگر شک کنیم آن طبیعی را به جا آوردیم یا نه، طبیعی را داخل وقت به جا آوردیم یا نه، قاعده اشتغال می‌گوید الاشتغال الیقینی يقتضی الفراغ الیقینی، شما یقین دارید مکلف بودید به طبیعی نماز صبح و مکلف هم بودید به نماز صبح در داخل وقت. محل نماز صبح در داخل وقت گذشت، اما محل طبیعی نماز که نگذشته. الاشتغال الیقینی يقتضی الفراغ الیقینی. حالا دلیل خاص بیاید بگوید اعتناء به شک بعد الوقت نکن بحث دیگری است. اما این که می‌گویید برائت از وجوب قضاء جاری می‌کنیم، چون شک در فوت داریم، قضاء به امر جدید است، این‌ها اشتباه است. وقتی دلیل بر وجوب قضاء آمد کشف می‌کنیم امر به طبیعی نماز صبح را، بخاطر وجود ملاک در این طبیعی.

[سؤال: ... جواب:] می‌گوید احکام تابع ملاکات هستند. وقتی ملاک در طبیعی بود امر هم باید برود روی طبیعی.

این یک ثمره. که ما این ثمره را انکار کردیم. گفتیم قبول داریم ملاک در طبیعی نماز صبح است اما اراده مولی طابق النعل بالنعل باید تابع ملاک باشد. خب ملاک در طبیعی نماز صبح است اما چاره بخاطر مصالحی اراده خودش را اینگونه تنظیم می‌کند: می‌گوید من اراده دارم شما نماز صبح داخل وقت بخوانید، کسانی که نماز صبح داخل وقت‌شان فوت بشود، اراده دارم آن را قضاء بکنند. اراده‌اش را این‌جور شکل می‌دهد و لو ملاک در طبیعی نماز صبح باشد.

[سؤال: ... جواب:] عرف ملاک را کشف می‌کند از همین اقض ما فات کما فات، اما اراده هم کشف می‌شود تعلق گرفته به طبیعی، آن هم از اول اذان صبح دو تا اراده دارد مولی؟ ... اصلاً تعدد اراده عرفی است که مولی وقتی می‌گوید نان بخر، تا می‌شود نان سنگک بخر دو تا اراده دارد، یکی نان بخر، یکی نان سنگک بخری. معلوم نیست به قول آقای سیستانی این عرفی باشد. عرفیش این است که نان سنگک بخر، اگر نان سنگک نشد، یک نان دیگر بخر. این عرفی است. عرفی این است که بگوید اذان صبح که شد نماز صبح

داخل وقت بخوان، اگر نشد، فوت شد، بعدا بخوان. اما از اول اذان صبح بگو دو تا تکلیف به گردنت آمد، نماز صبح بخوان، نماز صبح در وقت بخوان، این لاقل اگر مثل آقای سیستانی نگوییم خلاف روش عرفی است، مشکوک هم باشد، کافی است که دیگه استظهار نکنیم این مطلب را. ... قطعاً وقتی امر به قضاء بشود عرف نمی‌پذیرد که فوت اداء برای قضاء یک ملاکی درست می‌کند از باب کفاره. کفاره نیست که. برای تدارک مقدار ممکن از ملاک است در طبیعی فعل. اما ملاک کشف می‌شود در طبیعی نماز.

مرحوم آقای داماد همین مطلب را در بحث نوافل ظهر و عصر پیاده کرده. گفته ما تا امر به قضاء نداشته باشیم، اصلاً معلوم نیست وحدت مطلوب است یا تعدد مطلوب. اما وقتی امر به نوافل ظهر داریم بعد از فوت، پس معلوم می‌شود ما یک امر به طبیعی نوافل ظهر داریم، یک امر به نوافل ظهر قبل بلوغ ذراع. حالا چه ارزشی دارد ما کشف بکنیم که بعد از بلوغ ذراع آن طبیعی نوافل ظهر قضاء است یا اداء. عنوان قصدی که نیست. بله، قطعاً فرد افضل نماز نافله ظهر است قبل از بلوغ ذراع اما بعد از بلوغ ذراع هم امر به طبیعی نوافل ظهر داریم. عنوان قضاء و اداء هم که مهم نیست. پس این بحث ثمره ندارد.

انصاف این است: این فرمایش هم ناتمام است. چرا؟ برای این که ما دلیل نداریم قضاء نوافل ظهر بعد از بلوغ ذراع مطلقاً. کی می‌گوید؟ بدأت بالفريضة و تركت النافلة، تا نماز ظهر نخوانی کی می‌گوید امر داری به قضاء نافله ظهر؟ یک خلأیی هست. بلوغ ذراع که شد امر به نوافل ظهر تمام بشود، کی می‌گوید امر به قضاء به نوافل ظهر تعلق گرفته؟ نه. شاید این خلأ، مابین بلوغ ذراع و قبل از اتمام فريضة ظهر امر نداری به طبیعی نوافل؛ مانعی هست از این امر. شاید این‌طور باشد. و اصل هم عدم مشروعیت است. اصل عدم استحباب این نافله ظهر است بعد از بلوغ ذراع و قبل از اتیان به فريضة ظهر.

مرحوم استاد تمسک کرده بودند برای اثبات این که طبیعی نافله ظهر تا غروب آفتاب امر دارد به صحیحه ذریح محاربی. صحیحه ذریح محاربی این بود که می‌گفت متی اصلی الظهر؟ امام فرمود: صل الزوال ثمانیة. مطلبی برخی گفتند؛ مراجعه کردیم دیدیم درست است. به نوافل ظهر در روایات گفتند "صلاة الزوال". روایات متعددی داریم. در همین موثقه عمار می‌گوید که اگر صلات زوال را نخواندی تا دو هفتم شاخص شد، بعد دیگر نماز ظهر بخوان، نوافل عصر بخوان، نماز عصر بخوان، بعد از نماز عصر صل الزوال، آن صلات زوال را

بخوان بعد از فریضه عصر اگر صلات زوال قبلاً خوانده نشده. خب این صلاه الزوال یعنی نوافل ظهر. روایات دیگری هم داریم؛ متعدد است. از جمله این روایت می‌گوید کیفیت صلات زوال را از امام سؤال می‌کند، امام می‌فرمایند که هشت رکعت است و در هر رکعتی مثلاً حمد بخوان و این سوره را. روایت محسن میثمی هست: یقرأ فی صلاه الزوال کذا و کذا، بعد، فاذا دخل فی الركعة الثامنة قرأ، مثلاً این سوره را. یا مثلاً صحیحه زراره دارد که: ما جرت به السنة فی الصلاه ثمان رکعات الزوال. یعنی صلاه الزوال، نوافل ظهر. پس این صل الزوال ثمانیه یعنی صل نوافل ظهر را هشت رکعت. ما قبول داریم. ثم صل الظهر ثم صل سبحتک طالت او قصرت ثم صل العصر. مرحوم استاد فرمودند این وقت تعیین نشد برایش؛ تا غروب آفتاب وقت هست، اطلاق دارد. آن روایات مقید هم که جوابش داده شد ما رجوع می‌کنیم به این اطلاق.

ما جواب‌مان این است که درست است که صلات زوال اسم برای نوافل ظهر است، اما عند الاطلاق انصراف دارد به این که مقارن با زوال بخوانیم. و لااقل این است که این روایت در مقام بیان از حیث وقت نوافل نیست، سؤال این است: متى اصلی الظهر؟ کی نماز ظهر بخوانم؟ حضرت می‌فرماید نافله ظهر را که اسمش صلات زوال است که هشت رکعت است بخوان، بعداً نماز ظهر را بخوان، بعداً نوافل عصر را که سبحة اسمش شده، ثم صل سبحتک، آن را بخوان، طالت او قصرت، ثم صل العصر، اما انصافاً اطلاق این تا غروب آفتاب مدعای مشکلی هست.

[سؤال: ... جواب:] این مطلب هم مطلب خوبی است که اگر بخواند صلات نافله ظهر را بگذارد بعد از بلوغ دو هفتم شاخص، آن وقت بگویند باز هم نافله ظهر را بخوان، آخه امر کرده، یک وقت می‌گوید مرخصی در این کار، یک وقت امر می‌کند که این کار را بکن، این عرفی نیست. درست است که مرحوم استاد حمل کردند بر مراتب استحباب، فرمودند آن ترک النافله از باب این که افضل بدأ بالفريضة است ولی مشروع است اتیان به نافله ظهر بعد از دو هفتم شاخص، ولی مشروع بودن را با لسان امر و ترغیب ذکر نکنند با این که افضل مبادرت به نماز ظهر است، این عرفی نیست. بله، این مطلب هم مطلب خوبی است.

ما اگر ظهور این روایات مقیده را در تحدید وقت نافله ظهر اشکال کنیم بگوییم آقا! بدأت بالفريضة و ترک النافله شاید از باب امر به اهم است نه از باب ارشاد به عدم مشروعیت نافله ظهر، ما احتیاج به اطلاق

نداریم، آقای خوئی و استاد هم نیاز نداشتند به اطلاق، خود اصل برائت: شک می‌کنیم نافله ظهر مقید به وقت محدودی هست یا مقید به آن وقت محدود نیست. در اجزاء و شرائط مستحبات، ما تبعاً للسید الخوئی و الشیخ الاستاذ پذیرفتیم اصل برائت را از شرط مشکوک در مستحب، خلافاً للبحوث. و لذا ما به اصل برائت می‌توانیم تمسک کنیم.

راجع به این فرع جدید که تقدیم نماز ظهر و عصر است بر زوال، روایاتی هست که بعضی از این روایات ممکن است بدرد همین فرع قبلی بخورد. از بعضی از روایاتی که راجع به تقدیم نوافل ظهر و عصر بر زوال، ذکر شده، استفاده ممکن است بشود که آقا! روایت می‌گوید صلات تطوع مثل هدیه است، آن شئت قدمت و آن شئت آخرت. تقدیمش به این است که قبل از زوال بخوانیم، تاخیرش هم به این است نزدیک غروب آفتاب بخوانیم. اول روایاتش را بررسی کنیم ببینیم برای اصل فرع ما که تقدیم نافله ظهر و عصر قبل از زوال است این روایات دلالت می‌کند؟ اگر دلالت کرد آن وقت این بحث حاشیه‌ای را مطرح کنیم که نسبت به جواز تاخیرش تا غروب آفتاب دلالت می‌کند یا نمی‌کند.

[سؤال: ... جواب:] شما در واجب چی می‌گویید؟ نمی‌دانید نماز صبح فقط باید قبل از طلوع حمره مشرقیه باشد یا تا طلوع شمس وقت دارد چکار می‌کنید؟ برائت جاری می‌کنید دیگه. اداء اثبات نشود، نفی تکلیف مضیق می‌کنیم دیگه، راحت بشویم، ما دنبال راحتی هستیم. ما دنبال این هستیم چوب نخوریم، دنبال این نیستیم که عنوان اداء ثابت بشود یا عنوان اداء ثابت نشود. ... فرض این است که ما در اجزاء و شرائط مشکوک مستحب اصل برائت را قبول کردیم. ... برای ادراک فضیلت و ثوابش. ... شما با استصحاب بقاء وضوء برای نماز شب چه کار می‌خواهید بکنید؟ ... چه فرق می‌کند. استصحاب وضوء می‌کنید برای نماز شب، می‌خواهید چوب نخورید؟ حالا نماز شب بی وضوء حرام است؟ نه او برای این است که می‌خواهید ثواب نماز شب صحیح را نائل بشوید. خب همین کار را با اصل برائت در اجزاء شرائط مستحبات می‌کنیم برای این که نائل به ثواب نماز نافله صحیح بشویم.

راجع به این بحث تقدیم عرض کردیم سه قول هست:

یک قول این است که گفته می‌شود که جایز است تقدیم نوافل ظهر و عصر بر زوال شمس مطلقاً.

قول دوم که قول مشهور است عدم جواز تقدیم است.

قول سوم تفصیل است. که مرحوم شیخ تفصیل داده، آقای خوئی هم پذیرفته.

راجع به این تفصیل می‌خواستیم ببینیم دلیلش چیست؟ دلیل این تفصیل این روایت بود که مفادش این بود که، صحیحہ اسماعیل بن جابر: انی اشتغل، قال فاصنع کما نضع، در بعضی از کتاب‌ها دارد فاصنع کما تصنع، ما هم دیروز همین جور خواندیم، اما در استبصار و تهذیب و وسائل دارد فاصنع کما نضع، یعنی ما هم همین کار را بکنیم شما هم همین کار را بکن، ما هم همین کار را می‌کنیم: صل ست رکعات اذا کانت الشمس فی مثل موضعها من صلاة العصر، یعنی ارتفاع الضحی الاکبر و اعتد بها من الزوال. آقای خوئی گفته ببینید در فرض اشتغال، در فرض این که کاری دارد، تجویز شده تقدیم نوافل بر ظهر، در همین حد ما ملتزم می‌شویم.

یک اشکال به آقای خوئی این است که این در خصوص نوافل ظهر است، آن هم نه کل هشت رکعتش، شش رکعتش. پس نمی‌شود بطور مطلق بگوییم يجوز تقدیم نوافل الظهر و العصر علی الزوال.

اشکال دوم اشکال استاد رضوان الله علیه است. ایشان فرموده آقا! شما چه جور معنا می‌کنید این روایت را؟ اذا کانت الشمس فی مثل موضعها من صلاة العصر شما می‌گویید یعنی نقطه مقابل عصر که خورشید چهار هفتم شاخص سایه می‌اندازد بعد از زوال، قبل از زوال نقطه مقابل که چهار هفتم شاخص خورشید به سمت غرب، سایه بیندازد در مقابل سایه در هنگام وقت عصر. در حالی که این معلوم نیست روایت این را می‌خواهد بگوید. روایت شاید می‌خواهد بگوید حالا که گرفتار بودی موقع اذان نافله نخواندی، گاهی هم ما گرفتار می‌شویم، ما هم همینجوریم. صبر کن موقع نماز عصر، اذا کانت الشمس فی مثل موضعها من صلاة العصر یعنی موقعی که در هنگام نماز عصر می‌شود و خورشید در وقت نماز عصر است، یعنی نماز عصر را بخوان، آن وقت صل ست رکعات. اصلا این مربوط به تاخیر نافله ظهر است نه تقدیم آن. اذا کانت الشمس فی مثل موضعها. یعنی در حدود موضعش باشد خورشید در وقت نماز عصر.

این فرمایش مرحوم استاد که اصلا استظهارشان یا احتمال‌شان در این روایت اصلا فرق می‌کند با استظهار

مرحوم آقای خوئی. ببینیم کدامیک درست استظهار کردند ان شاء الله در جلسه آینده.

شنبه - ۹۶/۰۲/۱۵

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

بحث راجع به این بود که آیا تقدیم نوافل ظهر و عصر بر اذان ظهر در غیر روز جمعه جایز هست یا جایز نیست؟

برخی قائل به جواز تقدیم شدند بخاطر برخی از روایات. و نسبت داده شده به مشهور عدم جواز تقدیم و لو بداند مکلف که بعدا متمکن از نافله ظهر و عصر نخواهد بود.

مرحوم آقای خوئی فرموده ما قائل به یک قول متوسط می شویم. نه مثل مشهور که قائل بودند به عدم جواز تقدیم مطلقا و نه مثل بعض المتأخرین از جمله صاحب عروه که قائل شدند به جواز تقدیم مطلقا، ما قائل می شویم به همان قول شیخ طوسی که فرمود اگر می داند که بخاطر کاری بعد از اذان مشکل دارد برای خواندن نافله ظهر و عصر، تقدیم مشروع است و الا تقدیم مشروع نیست.

دلیل ایشان صحیحہ اسماعیل بن جابر هست. قلت لابی عبدالله علیه السلام انی اشتغل قال فاصنع کما نضع صل ست رکعات اذا کانت الشمس فی مثل موضعها من صلاۃ العصر یعنی ارتفاع الضحی الاکبر و اعتد بها من الزوال.

ایشان فرمودند این روایت در فرض اشتغال، کاری دارد مکلف، فرمود که شما شش رکعت نماز بخوان آن زمانی که خورشید بالا آمده و چهار هفتم شاخص فاصله دارد تا اذان ظهر، اذا کانت الشمس فی مثل موضعها من صلاۃ العصر.

مرحوم استاد فرمودند که نه، این روایت معنایش این نیست. این روایت می گوید که در هنگام اذان ظهر و عصر اگر گرفتار بودی، کار داشتی، صبر کن نماز عصرت را که خواندی، بعدش شش رکعت نافله بخوان به

عنوان نافله ظهر. اذا كانت الشمس في مثل موضعها من صلاة العصر یعنی خورشید برسد به حدود آن موضعش در هنگام نماز عصر که می شود چهار هفتم شاخص بعد از اذان ظهر.

این فرمایش استاد خلاف ظاهر است. اذا كانت الشمس في مثل موضعها من صلاة العصر اگر مراد فرمایش استاد بود، غیر عرفی بود تعبیر از وقت نماز عصر به این بیان. می فرمودند که اذا كان بعد اربعة اقسام من الزوال، اذا كان بعد ذراعين من الزوال. این که بگویند في مثل موضعها من صلاة العصر، این ظاهر در این است که می خواهند بگویند شبیه آن زمانی که خورشید در وقت نماز عصر هست، شبیه او باشد. شبیه او یعنی قرینه سازی می کند، نقطه تقابل ایجاد می کند که خورشید یک وقت في موضعها من صلاة العصر است، یک وقت خورشید في مثل موضعها من صلاة العصر است.

مؤید این عرض من این جمله یعنی ارتفاع الضحی الاکبر است. البته "یعنی" معلوم می شود کلام امام علیه السلام نیست. چون تعبیر "یعنی" از خود متکلم عرفی نیست که خود متکلم وقتی سخن می گوید بگوید یعنی. خب "یعنی" یعنی یقصد. خود متکلم که نمی گوید یقصد، مقصودش این است. این را راوی می گوید. البته الان دیگه در لغت فارسی زیاد تعبیر می کنیم خودمان که برای توضیح مقصودمان می گوییم یعنی این، ولی لغت عربی ظاهرش این است که وقتی خود متکلم می خواهد تفسیر کند کلام خودش را، بگوید أعنی، عنیت بذلک، اما خود متکلم بیاید بگوید "یعنی"، "یعنی" معنایش یقصد هست، یرید هست، خب این عرفی نیست که خود متکلم بعد از سخنی که گفت برای توضیح مقصودش بگوید یرید، یقصد. ولی بهر حال راوی این را که گفته، امام این را نفرموده، راوی که این را گفته، "یعنی ارتفاع الضحی الاکبر". ارتفاع اکبر ضحی، قبل از زوال است دیگه. بعد از زوال که عشیه هست. ضحی یعنی چاشت. اول یک ارتفاعی دارد خورشید در چاشت، این ارتفاع که زیاد می شود، می شود ارتفاع اکبر ضحی، دیگه بعد از ظهر تعبیر ضحی نمی کنند، تعبیر عشیه می کنند. عشیه او ضحیها، یعنی قبل از ظهر و بعد از ظهر.

و لذا بعید نیست که استظهار مرحوم آقای خوئی مطابق با فهم عرفی باشد.

بعدش هم دارد که و اعتد بها من الزوال. و اعتد بها من الزوال اگر بعد از نماز عصر، ما نافله ظهر را بخوانیم، این شبهه ندارد که. بالآخره یا اداء یا قضاء نافله ظهر است دیگه. بعید نیست این هم قرینه باشد که

مقصود این است که قبل از اذان ظهر شش رکعت بخوان، و این را به حساب صلات زوال بگذار. حالا عمده عرض ما و تکیه‌گاه ما به آن کلمه مثل است. ظاهر "مثل" همین شبیه است نه حدود. اذا کانت الشمس فی مثل هذا یعنی در حدود جایگاهش از نماز عصر. خب اگر این را حضرت می‌خواست بفرماید بیان‌های عرفی واضح‌تری بود برای بیان وقت عصر، نیاز به این تکلف نبود.

و لکن ما قبول داریم که استدلال به این صحیحیه بر مطلق حکم به جواز تقدیم عند الاشتغال درست نیست. چون این اولاً در خصوص نافله ظهر است؛ شامل نافله عصر نمی‌شود. و انگهی این روایت فقط شش رکعت را گفته که بخوان، آن دو رکعت را نفرموده قبل از اذان ظهر بخوان.

صاحب عروه برای جواز تقدیم نوافل ظهر و عصر بر اذان ظهر به عده‌ای از روایات می‌تواند استناد بکند: یکی صحیحیه محمد بن عذافر: قال ابو عبدالله علیه السلام: صلاة التطوع بمنزلة الهدية متى ما اتى بها قبلت فقدم منها ما شئت و اخر منها ما شئت.

گفته می‌شود صلاة التطوع و لو اعم است از نوافل و صلوات مبتدئه، اختصاص به نوافل یومیه ندارد، صلاة التطوع: نمازهای مستحب بی نام که از آن تعبیر می‌کنند به نوافل مبتدئه در مقابل رواتب و لکن گفته می‌شود به قرینه فقدم منها ما شئت و اخر منها ما شئت، ناظر است به آن صلات تطوعی که موقت به وقت خاصی است و او منحصر است به رواتب، رواتب هستند که وقت دارند، غیر رواتب که وقت ندارند. پس می‌فرماید رواتب یومیه، نوافل یومیه به منزله هدیه هستند، هر وقت انجام بدهی قبول است، هر مقدار را که دوست داشتی، جلوتر انجام بده، هر مقدار که دوست داشتی با تاخیر انجام بده. به این صحیحیه هم استدلال می‌شود به جواز تقدیم نوافل ظهر و عصر بر اذان ظهر و هم بر جواز تاخیر آن تا غروب آفتاب.

روایت دوم: روایت قاسم بن ولید غسانی هست: عن ابي عبدالله عليه السلام قلت له جعلت فداك! صلاة النهار صلاة النوافل فی كم هي؟ قال ست عشر، شانزده رکعت، هشت رکعت نافله ظهر، هشت رکعت نافله عصر است، فی ایّ ساعات النهار شئت ان تصلیها صلیتها الا انک اذا صلیتها فی مواقیتها افضل.

انصافاً دلالتش خیلی واضح است. مشکل، سند است. که سندش مشتمل است بر مجاهیل. عمار بن مبارک عن ظریف بن ناصح عن القاسم بن ولید غسانی سند، سند مجهولی هست. مشکل، مشکل سندی است.

روایت سوم مرسله علی بن حکم عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله علیه السلام: قال لی صلاۃ النهار ست عشر رکعة ایّ النهار شئت ان شئت فی اوله و ان شئت فی وسطه و ان شئت فی آخره.

این ظاهرش این است که ان شئت فی اول النهار حملش بر ان شئت فی اول الزوال عرفی نیست. ان شئت فی اول النهار و ان شئت فی وسط النهار و ان شئت فی آخر النهار.

این هم مرسله علی بن حکم است که اعتبار ندارد سنداً.

روایت سوم روایت علی بن حکم عن سیف عن عبدالاعلی. بعض نسخ سیف بن عبدالاعلی، ظاهراً اشتباه است سیف بن عبدالاعلی، عن سیف عن عبدالاعلی هست. که سندش را ان شاء الله بررسی می‌کنیم. قال سألت ابا عبدالله علیه السلام النافلة النهار قال ست عشرة رکعة متى ما نشطت، هر وقت حال داشتی بخوان، ان علی بن الحسین علیه السلام کانت له ساعات من النهار یصلی فیها فاذا شغله ضیعة او سلطان قضاها انما النافلة مثل الهدیة متى ما اتی بها قبلت.

این هم ظاهراً دلالتش تمام است دیگه. سؤال از نوافل ظهر و عصر است، حضرت فرمود هر وقت حال داشتی بخوان. این تقریب استدلال هست. انما النافلة مثل الهدیة متى ما اتی بها قبلت.

اشکالی که به دلالت این روایت می‌شود این است که گفته می‌شود که شاید مقصود این باشد که هر روزی که حال داشتی، نافله ظهر و عصر را بخوان، هر روزی که حال نداشتی بخوان، نه این که هر زمانی در روز حال داشتی و لو ساعت هشت صبح، نه صبح بخوان نافله ظهر و عصر را. روایت را دقت کنید! ست عشرة رکعة متى ما نشطت، متى ما نشطت یعنی هر وقت حال داشتی بخوان! و لذا در ادامه‌اش دارد: ان علی بن الحسین علیه السلام اذا شغله ضیعة او سلطان قضاها. حضرت وقتی که گرفتاری داشت نافله ظهر و عصر را نمی‌خواند ولی بعد قضاء می‌کرد. ان النافلة مثل الهدیة متى ما اتی بها قبلت. نافله مثل هدیه است، هر وقت هدیه را آوردند طرف تشکر می‌کند دیگه، قبول می‌کند. حالا اگر نیاوردی که مؤاخذه‌ات نمی‌کنند که، کتکت نمی‌زنند که چرا نیاوردی.

[سؤال: ... جواب:] متى ما نشطت یعنی هر زمانی که حال داشتی بخوان، یعنی هر روزی که حال داشتی بخوان. ... من یک نکته‌ای عرض کنم خدمت شما. ما برای این که دلیل بر جواز تقدیم داشته باشیم نص

خاص می‌خواهیم. و الا تعبیر متی ما شئت، متی ما نشطت، این قرینه نمی‌شود. چون نوافل اگر مقید به یک وقت خاصی بودند، مثل نوافل ظهر و عصر که مشهور می‌گویند مقیدند به ما بعد الزوال، خب می‌گوید این نوافل را علی وجه صحیح که یک وجه صحیحش این است که در وقت آن بخوانیم، هر وقت نشاط داشتی بخوان. ... در صورتی این روایت می‌گوید که قبل از اذان ظهر صحیح است که نص خاص باشد نه به اطلاق بخواهد بگوید. چون اگر اطلاق باشد اطلاقش منصرف به نماز نافله مشروعه است و اطلاقات دیگر می‌گفت: لک ان تتنفل ما بین الزوال. متی ما نشطت ممکن است معنایش این باشد که هر روزی که حال داشتی بخوان. ... این روایت را می‌گوییم، این روایت در آن، قدموا ندارد.

[سؤال: ... جواب:] هر وقت، خب می‌شود هر روز دیگه.

روایت آخر روایت چهارم هست: روایت قرب الإسناد عن عبدالله بن الحسن عن جده علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیهما السلام: نوافلکم صدقاتکم فقدموا صدقاتکم انی شئتم، آقا! نوافل شما صدقات شما هستند، تقدیم کنید صدقات‌تان را هر وقت خواستید. گفته می‌شود به قرینه تقدیم معلوم می‌شود آن نوافل، موقت هستند نه نوافل مبتدئه که وقت ندارند. یعنی نوافل یومیه. فقدموا صدقاتکم انی شئتم.

این روایت هم به نظر ما دلالتش اشکال دارد. قدموا به معنای تقدیم بر وقت خودش معلوم نیست باشد. قدموا یعنی قدموا الی عالم الآخرة. اذا مات الرجل، اهلش می‌گویند ماذا خلفت؟ ملائکه می‌گویند ماذا قدم؟ یعنی چی فرستاد پیشتر از خودش به عالم آخرت؟ که وقت رفتی به عالم آخرت یک زاد و توشه‌ای داشته باشد. فقدموا صدقاتکم انی شئتم، صدقات‌تان را بفرستید به عالم آخرت. هر وقت خواستید، یعنی هر روزی که تصمیم گرفتید نافله بخوانید، خوب کاری است، نافله بخوانید اما نافله مشروعه، نافله مشروعه اگر شرط مشروعتش وقت است، باید وقتش هم مراعات بشود.

و لکن مهم نیست. برای این که ما روایت قاسم بن ولید غسانی را که داریم که صریح است در دلالت و مرسله علی بن حکم هم داریم، آن هم ظاهر است در دلالت در جواز تقدیم نوافل ظهر و عصر بر اذان ظهر. فقط ما دو تا روایت اخیر را، دلالتش را خراب کردیم، برای این جهت خوب است که کسی نگوید چهار

روایت داریم، وثوق به صدور پیدا می‌کنیم، مخصوصاً که روایت عبدالاعلی سنداً ممکن است تصحیح بشود، این عبدالاعلی همان عبدالاعلی بن اعین باشد که توثیق دارد. عبدالاعلی بن اعین معروف که ثقة است، مولی آل سام. چون صفوان از او نقل حدیث می‌کند و توثیق هم دارد.

[سؤال: ... جواب:] سیف بن عمیره که از اجلاء است.

می‌ماند این دو روایت اول که داریم.

مرحوم آقای خوئی فرموده که حالا بر فرض این دو تا روایت یا این چهار روایت دلالت‌شان تمام بشود، سندشان هم تمام بشود، خب این صحیحہ اسماعیل بن جابر قابل و صالح برای تقیید این اطلاقات است. صحیحہ اسماعیل بن جابر می‌گوید: انی اشتغل قال فاصنع کما نضع.

انصافاً این فرمایش تمام نیست. چرا؟ برای این که شما از این روایت چه جور مفهوم‌گیری کردید آقا؟ خب این منطوقش در مورد سؤال اسماعیل بن جابر است که انی اشتغل، کاری برایم پیش می‌آید. شما مفهوم‌گیری می‌کنید از این صحیحہ اسماعیل بن جابر که اگر کاری پیش نیاید مشروع نیست تقدیم نماز نافله ظهر و عصر بر اذان ظهر؛ این دیگه از کجا؟ ایشان می‌فرمایند به قرینه فاء. این فاء به این ظریفی، به این کوچکی، اینقدر بار دارد. فاصنع، گفت انی اشتغل امام فرمود فاصنع، یعنی حال که تو کار داری پس همان کاری را بکن که ما می‌کنیم: صل ست رکعات اذا کانت الشمس فی مثل موضعها من صلاۃ العصر.

انصاف این است: این فاء ظهور در مفهوم ندارد که اگر این‌طور نباشد پس مشروع نیست نافله ظهر و عصر را قبل از اذان بخوانید. یکی می‌آید از شما می‌پرسد آقا! من موقع اذان ظهر گرفتاری دارم، نافله ظهر و عصر را مشکل دارم بخوانم، شما بیایید بفرمایید که فاصنع کما اصنع، این می‌سازد با این که این کاری که پیشنهاد می‌کنید، کار غیر متعارف باشد، کاری باشد که فالافضل است و آن فعل اول که شخص گفت گرفتارم و نمی‌توانم انجام بدهم افضل باشد. همین کافی است در این تعبیر فاء. شما اگر یکی به شما بگوید که آقا! من نماز ظهرم را گرفتارم، اول اذان مشکل دارم بخوانم، شما بگویید که پس بیا هنگامی که مثلاً سایه به دو هفتم شاخص می‌رسد بخوان، خب این یعنی فقط مشروعیت در این فرض هست؟ نه. چون فرد افضل را او

مطرح کرد گفت گرفتارم، شما در این فرضی که او گرفتار است از انجام فرد افضل، پیشنهاد می‌کنید فرد مفضول را، فرد فالافضل را. بیش از این ظهور ندارد.

و لذا اگر دلالت این روایات، دو تا روایت اول که دلالتش تمام است، سندش هم تمام باشد، ما به اطلاقش اخذ می‌کنیم.

و این بحث ما ربطی ندارد به آن بحث اصولی که آقای خوئی اشاره می‌کند که در اصول ایشان می‌گوید که ما در خطاب‌های مطلق و مقید قبول نداریم که اگر مربوط بشود به مستحبات حمل مطلق بر مقید نباید بکنیم، باید حمل کنیم بر اختلاف مراتب استحباب. آقای خوئی چون آنجا فرمودند ما این را باطله قبول نداریم، در جایی قبول داریم که مطلق و مقید مثبتین باشند مثل زر الحسین علیه السلام، زر الحسین علیه السلام فی يوم عرفه. اما اگر خطاب مقید نافی باشد، خطاب مطلق را تقیید می‌زند. زر الحسین علیه السلام، او می‌گوید لاتزر الحسین علیه السلام محدثا. تقیید می‌زند، می‌گوید نباید در حال زیات امام حسین علیه السلام محدث باشی. حمل مطلق بر مقید می‌کنیم. اینجا هم آقای خوئی می‌گوید باید حمل مطلق بر مقید کنیم. آقا! ربطی به آن مبنا نیست. ما حرف‌مان این است که این نافی نیست. با بیان ترغیب به فرد فالافضل هم می‌سازد.

پس عمده اشکال، اشکال در سند این دو روایت هست.

بله، یک روایت دیگری هست غیر از صحیحہ اسماعیل بن جابر، روایتی که سندش ضعیف است: برید بن ضمرة اللیثی عن محمد بن مسلم: قال سألت اباجعفر علیه السلام عن الرجل یشتغل عن الزوال أیجزل من اول النهار؟ قال نعم اذا علم انه یشتغل فیجعلها فی صدر النهار کلها. این دیگه واقعا مفهوم دارد. می‌گوید که شخصی هنگام زوال گرفتار است، نسبت به صلاة الزوال، باز هم ما می‌گوییم اطلاق ندارد نسبت به نافله عصر، یشتغل عن الزوال، قبلا عرض کردیم زوال عرفا اسم همان صلاة الزوال است، یعنی نافله ظهر، یشتغل عن الزوال، أیجزل من اول النهار؟ قال نعم اذا علم انه یشتغل فیجعلها فی صدر النهار کلها. اول روز انجام بدهد نافله ظهر را. بله، این مفهوم دارد. ولی سندش ضعیف است. صحیحہ اسماعیل بن جابر که سندش خوب است مفهوم ندارد، این روایت مفهوم دارد ولی سندش ضعیف است. برید بن ضمرة لیثی مجهول است.

و لذا پس اشکال اساسی به صاحب عروه این است که آن دو تا روایتی که شما استدلال می‌کنید، سنداً ضعیف هست. این راجع به این مطلب.

مؤید و مؤکد این که نافله ظهر و عصر را نمی‌شود تقدیم کرد بر زوال، مرحوم آقای خوئی فرمودند این است که ائمه اطهار هیچکدام این کار را نکردند. یک جا سراغ نداریم ائمه قبل از زوال نافله ظهرشان را خوانده باشند. و این را از روایات هم می‌شود استفاده کرد:

صحيحه ابن ابي عمير عن عمر بن اذينة عن عدة من اصحابنا انهم سمعوا اباجعفر عليه السلام كان اميرالمؤمنين عليه السلام لا يصلي من النهار شيئاً حتى تزول الشمس و لا من الليل بعد ما يصلي العشاء الآخرة حتى ينتصف الليل. حضرت بعد از طلوع آفتاب نماز نمی‌خواندند تا اذان ظهر. می‌گوید اگر بناء بود مشروع باشد یک بار امیر المؤمنین خلاف اینی که در این روایت است باید عمل بکند و نافله ظهر را قبل از اذان ظهر بخواند.

[سؤال: ... جواب:] این روایت می‌گوید ائمه این کار را نمی‌کردند. فوقش تعارض می‌کند با روایات دیگر، تساقط می‌کند.

روایت دوم هم موثقه زراعه است: كان رسول الله صلى الله عليه و آله لا يصلي من النهار شيئاً حتى تزول الشمس فإذا زال النهار قدر نصف اصبع صلى ثمانى ركعات.

به نظر ما این استدلال آقای خوئی تمام نیست. ائمه طاهرين و نبی اکرم عليهم افضل الصلوة و السلام از این روایات استفاده می‌شود که مقدم نمی‌کردند نوافل ظهر و عصر را، این می‌سازد با این که اهتمام داشتند به فضیلت وقت نافله ظهر و عصر، دلیل نمی‌شود بر این که مشروع نباشد تقدیم. دلیل بر عدم مشروعیت تقدیم نیست.

مگر بگویید این روایات می‌گویند که ما مقدم نمی‌کنیم، آن روایت می‌گفت اصنع کما نضع، ما هم گاهی مقدم می‌کنیم.

خب این جوایش این است که این‌ها با هم تعارض ندارند. برای این که اصنع کما نصنع در فرض اشتغال بود، خاص است. او در فرض اشتغال می‌گفت فاصنع کما نصنع. آنی که خود ایشان هم پذیرفت در فرض اشتغال.

و لذا این روایاتی که می‌گویند پیغمبر و ائمه علیهم السلام مقدم نمی‌کردند نافله ظهر و عصر را، یا نافله ظهر را بر اذان ظهر، دلیل نمی‌شود که پس مشروع نیست.

بله، یک چیزی در اینجا می‌شود مطرح کرد. و آن این است که این جور بگوییم، بگوییم اطلاق آن دو روایت که روایت محمد بن عذافر هست و آن روایتی که خواندیم، این‌ها قابل التزام نیست. چون اطلاق صحیحه محمد بن عذافر اگر بخواهیم عمل کنیم، صحیحه محمد بن عذافر این است: صلاة التطوع بمنزلة الهدیه متى ما أتى بها قبلت، این که سندش خوب است دیگه، اگر مرحوم صاحب عروه بگوید ما به این روایت عمل می‌کنیم که سندش خوب است، ما به نظرم اشکالی که این روایت دارد این است که اگر بخواهیم به اطلاق این روایت تمسک کنیم پس قبل از روز هم می‌شود نافله ظهر و عصر را خواند، متى ما أتى بها قبل. اصلا نافله ظهر و عصر فردا را امشب می‌خوانیم، متى ما أتى بها قبلت دیگه.

[سؤال: ... جواب:] اگر این جوری می‌گویید، صلات نافه ظهر برای بعد از زوال است. ... آقا! این روایت می‌گوید صلاة التطوع، صحیحه محمد بن عذافر می‌گوید صلاة التطوع بمنزلة الهدیه متى ما أتى بها قبلت، اگر بخواهید به اطلاقش عمل بکنید در روایت که نداشت نوافل در روز خوانده بشود. خب این روایت می‌گوید صلاة التطوع را هر کی بخوانی پس من نافله ظهر و عصر فردا را می‌گذارم امشب می‌خوانم، ندارد که روز بخوان. ... چه انصرافی دارد؟ این قرینه می‌شود که بابا! اصلا این روایت راجع به تقدیم زمانی نیست. فقدم منها ما شئت و آخر منها ما شئت چیز دیگری می‌خواهد بگوید. دقت کنید چی می‌خواهیم بگوییم! این روایت محتمل است این مطلب را بخواهد بگوید، بگوید بابا! نماز نافله مثل هدیه است، هر مقدار که انجام بدهی پذیرفته می‌شود. فقدم منها ما شئت، هر مقدار که حال داری، زود بخوان، هر مقدار که حال نداری، بعدا بخوان، زود خواندن معنایش مقدم کردن بر وقت نیست. بابا! شما بناء است کادو بدهی، الان حال نداری بروی خانه برادرت کادو ببری به مناسبت ازدواجش ولی الان خانه خواهرت نزدیک است، به مناسبت ولادت

فرزند او می‌شود کادو ببری، می‌گوید کادو بردن هدیه است، فقدم منها ما شئت و آخر منها ما شئت، آنی که دوست داری زودتر انجام بده، آن مقدار سنگین است برایت، دیرتر انجام بده. معنایش شاید این باشد. کی گفته معنایش تقدیم نافله ظهر و عصر است؟ آخه مگه در خصوص نافله ظهر و عصر آمده این روایت؟ پس چرا در نافله مغرب نمی‌گویید این را؟ پس نافله مغرب هم بگویید زودتر بخوان، نافله عشاء هم بگویید زودتر بخوان. چرا نمی‌گویید؟ نافله شب را هم بگذارد ساعت پنج بعدازظهر نافله شب فردایش را بخواند. چرا نمی‌گویید این‌ها را؟ اصلاً این که در روایت نیامده نافله ظهر و عصر. این روایت با آن قرینه‌ای که عرض کردیم بیش از این ظهور ندارد که بابا! نماز مستحب مثل هدیه است، هر مقداری که دلت راغب است، زودتر انجام بده، هر مقدار که دلت راغب نیست بگذار هر وقت دلت راغب شد و زمینه پیدا کردی و مشکلات کم شد، آن وقت انجام بده. الان نافله شبت را بخوان، صلات جعفرت را حال نداری بگذار روز بخوان. بیش از این ظهور ندارد.

و لذا ما هم مثل مشهور معتقدیم که جایز نیست تقدیم نوافل ظهر و عصر بر اذان ظهر. فقط صحیحه اسماعیل بن جابر را در خصوص نافله ظهر، آن هم شش رکعت تقدیمش را عند ارتفاع الضحی الاکبر پذیرفتیم. بیشتر از این را نپذیرفتیم.

و الحمد لله رب العالمین. وارد مسئله بعد می‌شویم.

نوافل روز جمعه

جلسه ۱۰۳

یک‌شنبه - ۹۶/۰۲/۱۷

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به نوافل روز جمعه هست.

نوافل روز جمعه مشهور گفته‌اند که جایز هست تقدیمش بر زوال. و این مطلب از روایات مختلفی استفاده شده.

صاحب عروه هم در مسئله سه فرموده که نافله یوم الجمعة عشرون رکعة و الاولى تفریقها بان یأتی ستا عند انبساط الشمس. شش رکعت را در هنگامی بخواند که اول روز است که خورشید منبسط می‌شود بر آسمان، یعنی ابتداء طلوع آفتاب که خورشید بالای آسمان منبسط می‌شود، و ستا عند ارتفاعها، در هنگامی که خورشید بالا می‌آید شش رکعت بخواند، و ستا قبل الزوال، نزدیکی زوال شمس هم شش رکعت بخواند، می‌شود هیجده رکعت، و رکعتین عند الزوال، دو رکعت هم عند الزوال بخواند، مجموعاً می‌شود بیست رکعت. ستا قبل الزوال یعنی نزدیکی‌های اذان ظهر شش رکعت آخر را می‌خواند و رکعتین عند الزوال دیگه همان هنگام خود زوال دو رکعت را می‌خواند.

دلیل‌شان هم برخی از روایات است. مثل:

صحیحه بزنطی: قال سألت أبا الحسن عليه السلام عن التطوع يوم الجمعة قال ست ركعات في صدر النهار و ست ركعات قبل الزوال و ركعتان اذا زالت، این شش رکعت در صدر نهار هست، شش رکعت قبل از زوال هست، رکعتان اذا زالت، این مجموعاً می‌شود چهارده رکعت.

در این روایت دارد: و ست ركعات بعد الجمعة. اصل جواز تقدیم نوافل روز جمعه بر زوال، از این روایت استفاده شده. ولی این کیفیتی که صاحب عروه می‌گوید از این روایت استفاده نمی‌شود. چون بعد از این: و ركعتان اذا زالت، دارد: و ست ركعات بعد الجمعة، بعد از نماز جمعه شش رکعت بخواند، فذلک عشرون رکعة. اصل جواز تقدیم نوافل روز جمعه و لو بخشی از آن بر زوال از این صحیحه بزنطی استفاده شده اما این کیفیتی که در عروه مطرح کرده، این از برخی از روایات دیگر که متعرض خواهیم شد، ممکن است استفاده بشود. ما فعلاً مجموع روایات را که قدر مشترک‌شان این است که نوافل روز جمعه را می‌شود قبل از زوال خواند و لو فی الجملة، داریم مطرح می‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] با جمع بین روایات حمل شده بر جواز یا برخی گفته‌اند افضل این هست. و الا مشروعیتش مختص به این کیفیت نیست. چرا حمل شده بر جواز؟ بخاطر صحیحه علی بن یقطین که

می‌گوید: سألت اباالحسن عليه السلام عن النافلة التي تصلى يوم الجمعة وقت الفريضة قبل الجمعة افضل او بعدها؟ قال قبل الصلاة. نافله‌ای که در روز جمعه در وقت فريضة خوانده می‌شود، این را قبل از نماز جمعه بخوانیم افضل است یا بعد از نماز جمعه؟ حضرت می‌فرماید قبل از نماز جمعه بخوانید. اما تعبیر این است که النافلة التي تصلى يوم الجمعة وقت الفريضة. پس خواندن نافله در روز جمعه در وقت فريضة مشروع است و قبل از وقت فريضة یعنی قبل از زوال که روایات می‌گفت نافله روز جمعه را بخوانید حمل می‌شود بر رخصت. ... حالا روایات را کلاً بخوانیم.

روایت سوم در این باب صحیحه سعد بن سعد الاشعري هست عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال سألته عن الصلاة يوم الجمعة كم ركعة هي قبل الزوال؟ قال ست ركعات بكرة و ست بعد ذلك اثني عشر ركعة و ست ركعات بعد ذلك ثمانی عشر ركعة و ركعتان بعد الزوال فهذه عشرون ركعة و ركعتان بعد العصر فهذه ثنتان و عشرون ركعة.

صحیحه سعد بن سعد اشعري کیفیت و حتی عدد نوافل روز جمعه را جور دیگری بیان کرده. در صحیحه بزنطی گفت نوافل روز جمعه بیست رکعت است و کیفیتش را هم که گفت، گفت شش رکعت در اول روز، شش رکعت قبل از زوال، دو رکعت هنگام زوال، شش رکعت بعد از نماز جمعه. صحیحه بزنطی این جور گفت. ولی صحیحه سعد بن سعد اشعري می‌گوید بیست و دو رکعت است نافله روز جمعه. شش رکعت اول روز و شش رکعت بعد از آن و شش رکعت دیگر بعد از آن، اما تعیین نکرده بعد از آن، کی؟ ست رکعات بكرة و ست بعد ذلك اثنا عشر ركعة و ست ركعات بعد ذلك ثمانی عشر ركعة و ركعتان بعد الزوال فهذه عشرون ركعة و ركعتان بعد العصر فهذه ثنتان و عشرون ركعة.

این هم کیفیتش با آن کیفیتی که صاحب عروه گفت مطابقت ندارد. ولی اصل این که نافله روز جمعه قبل از زوال خوانده می‌شود فی الجملة، از این روایت هم استفاده می‌شود.

روایت چهارم صحیحه سعید الاعرج یا سعد اعرج: قال سألت ابا عبدالله عليه السلام عن صلاة النافلة يوم الجمعة فقال ست عشرة ركعة قبل العصر، شانزده رکعت قبل از عصر و كان على عليه السلام يقول ما زاد فهو خير و قال ان شاء رجل ان يجعل منها ست ركعات في صدر النهار، شش رکعت را در اول روز قرار بدهد و

ست رکعات نصف النهار، شش رکعت را موقع زوال شمس، نصف النهار بخواند، و یصلی الظهر و یصلی منها اربعه، بعدش هم چهار رکعت بخواند، ثم یصلی العصر. مجموعاً می شود شانزده رکعت.

خب این هم نه با عددی که صاحب عروه گفت جور می آید و نه با کیفیتی که صاحب عروه گفت. [سؤال: ... جواب:] ما زاد فهو خیر، این دلیل می شود شما تعیین کنید ست رکعات، اینی که صاحب عروه گفته این است دیگه، ست رکعات عند انبساط الشمس و ستا عند ارتفاعها و ستا قبل الزوال و رکعتین عند الزوال، این از آن استفاده می شود؟ ... و ما زاد فهو خیر پس چرا بگویید بیست رکعت؟ ما زاد فهو خیر بگویید چهل رکعت. ... آن روایت که می گفت اثنتا و عشرون رکعة. پس این فرمایش صاحب عروه با هیچکدام از این روایات از نظر کیفیت سازگار نیست. بله به لحاظ عدد با صحیح بزنطی سازگار است. به لحاظ عدد. باز به لحاظ کیفیت با آن سازگاری ندارد.

[سؤال: ... جواب:] آخه مستحبات، دیگه هرج و مرج، معنا ندارد هر چی دل مان خواست بگوییم. موثقه عمر بن حنظله، خب موسی بن بکر عن زرارہ عن عمر بن حنظله. ما بخاطر موسی بن بکر می گوئیم موثقه است. یک مطلبی عرض کنم چون مرحوم آقای خوئی یک اشتباهی پیش آمده و این اشتباه را تکرار می کنند، این را بد نیست عرض کنیم. به یک عبارتی در تهذیب استناد کرده که کأنه کتاب موسی بن بکر طبق شهادت صفوان مورد اتفاق اصحاب است. چون در روایت این جور دارد: حسن بن محمد بن سماعه می گوید دفع الی صفوان کتابا لموسی بن بکر فقال لی هذا سماعی من موسی بن بکر و قرأته علیه. حسن بن محمد بن سماعه می گوید صفوان کتاب موسی بن بکر را به من داد، گفت من از خود موسی بن بکر این کتاب را شنیدم و بر او خواندم. حالا و قد قرأته ممکن است به این معنا باشد که ابن سماعه می گوید و قرأته علی صفوان. یعنی موسی بن بکر کتابی داشت، صفوان به ابن سماعه داد، گفت من خودم شنیدم این را از موسی بن بکر، ابن سماعه هم می گوید و قرأته علیه، من خواندم بر صفوان این کتاب را. فاذا فیه، موسی بن بکر عن علی بن السعید عن زرارہ قال هذا مما لیس فیه اختلاف عند اصحابنا. آقای خوئی فرمودند این قال یعنی قال صفوان، قال صفوان هذا مما لیس فیه اختلاف عند اصحابنا، یعنی این کتاب موسی بن بکر مورد اختلاف نزد اصحاب ما نیست.

انصافاً این برداشت، برداشت ناتمامی است. این قال یعنی زرارہ گفت: هذا مما ليس فيه اختلاف عند اصحابنا عن ابي عبدالله و عن ابي جعفر عليهما السلام انه سئل عن امرأة، مورد اتفاق اصحاب است، زرارہ گفته است، مورد اتفاق اصحاب است این حدیث از امام صادق و امام باقر علیهما السلام راجع به ارث. شاهد بر این عرض ما این است که مشارالیه "لاختلاف" به این حدیث می‌خورد نه به کتاب موسی بن بکر. قال به معنای قال صفوان نیست که آقای خوئی معنا می‌کند، قال صفوان هذا ای کتاب موسی بن بکر مما ليس فيه اختلاف بين اصحابنا. خیر. قال زرارہ هذا مما لا اختلاف فيه بين اصحابنا عن ابي عبدالله و ابي جعفر عليهما السلام انه سئل عن امرأة.

شاهد بر این عرض ما این است که یک روایت دیگر است، تهذیب نقل می‌کند در جلد ۹ صفحه ۲۴۸: عن موسی بن بکر عن علی بن سعید قلت لزاره ان بكير حدثني عن ابي جعفر عليه السلام ان السهام لاتعول قال هذا مما ليس فيه اختلاف بين اصحابنا عن ابي جعفر و ابي عبدالله عليهما السلام. آنجا هم زرارہ این تعبیر را کرد. گفت این حدیثی را که می‌گویم هیچ اختلافی نیست که این حدیث امام باقر و امام صادق علیهما السلام است.

[سؤال: ... جواب:] در این مورد دوم بله. مورد همین‌طور است. مورد دوم اول حدیث است بعد این کلام. مورد اول که استشهاد آقای خوئی به او بود اول هذا مما ليس فيه اختلاف عند اصحابنا است، بعد دارد عن ابي عبدالله و عن ابي جعفر عليهما السلام انه سئل عن امرأة.

بله ایشان می‌گویند موسی بن بکر از حیث ورود در تفسیر قمی هم قابل توثیق است. که ما او را هم قبول نداریم. و به نظر ما موسی بن بکر چون از مشایخ صفوان است و شیخ طوسی گفته لایروی و لایرسل الا عن ثقة قابل توثیق هست. و لذا ما به این خاطر موسی بن بکر را قبول می‌کنیم.

موسی بن بکر عن زرارہ عن عمر بن حنظله عن ابي عبدالله عليه السلام قال صلاؤه التطوع يوم الجمعة ان شئت من اول النهار و ما تريد ان تصليه يوم الجمعة فان شئت عجلته فصليته من اول النهار ای النهار شئت قبل ان تزول الشمس.

این روایت که می‌گوید کل نوافل روز جمعه را می‌توانی قبل از زوال بخوانی؛ یعنی کل آن بیست و دو رکعت را. این هم موافق با کلام صاحب عروه نیست. چون این روایت می‌گوید آن شئت عجلته فصلیته من اول النهار.

خود لفظ عجلته ممکن است ظهور داشته باشد در این که افضل تاخیر است. عجل یعنی تعجل بکنید، تقدیم کنید بر وقت فضیلت. آن شئت عجلته. و طبیعی است که تعبیر تعجیل ظهور دارد در این که از وقت خودش جلوتر خواندن. یعنی از وقت فضیلت جلوتر خواندن اما دلیل بر مشروعیت تعجیل هست.

[سؤال: ... جواب:] آن شئت عجلته فصلیته من اول النهار ای النهار شئت قبل آن تزول الشمس. تعبیر آن شئت عجلته، اگر خواستی عجلته، این که افضل باشد تقدیم بر زوال، خب این قطعا با این آن شئت عجلته نمی‌سازد. و اما این که افضل اتیان به نوافل جمعه است در وقت مقرر خودش، ممکن است کسی به همین آن شئت عجلته تمسک کند یا به همان صحیحه علی بن یقطین که می‌گفت قبل الجمعة افضل، خب این می‌گوید نوافل وقت فریضه را بهتر این است که قبل از نماز جمعه بخوانی. خب ظاهرش این است که توقیت کرد نوافل را به نوافل وقت الفریضة.

این راجع به این روایات است. که ما دلیل واضحی بر این کیفیتی که صاحب عروه ذکر کرده، پیدا نکردیم. الا این که مشهور این را قائل شدند و فتوی مشهور موضوع تسامح در ادله سنن را بخواهد درست کند، البته این بحثی است در اصول مطرح شده. ما بحث کردیم: آیا فتوی مشهور می‌تواند من بلغ را درست کند یا نه، بعید ندانستیم اخبار تسامح در ادله سنن شامل فتوی فقیه فضلا عن فتوی المشهور بشود. ولی اخبار تسامح در ادله سنن منشأ فتوی به استحباب نمی‌تواند بشود.

این راجع به این بحث.

[سؤال: ... جواب:] ما این روایاتی که دیدیم در آن، مؤیدی برای فتوی مشهور پیدا نکردیم. روایات معتبره این‌ها بود که ما خواندیم.

[سؤال: ... جواب:] صحیحه سعد بن سعد با آن کیفیتی که صاحب عروه گفت فرق داشت. می‌گفت که ست رکعات بکره ست بعد ذلک اثنتی عشرة رکعة، نگفت کی، ست رکعات بعد ذلک ثمانی عشر رکعة، آن

هم نگفت کی، رکعتان بعد الزوال، فهذه عشرون رکعة و رکعتان بعد العصر فهذه ثنتان و عشرون رکعة، عددش شد بیست و دو نه بیست، کیفیتش هم دقیقاً همانی نیست که صاحب عروه می گوید. ... رکعتان بعد العصر را بله، آن رکعتان بعد العصر را در مصباح المتهجد نقل نکرده. و لکن ظاهراً این سقط شده و الا چه جوری بیست و دو رکعت رکعت حساب می کنند. بیست و دو رکعت چه جوری حساب می شود؟ این ظاهراً سقط شده. بله، در مصباح المتهجد نیست. مصباح المتهجد "و رکعتان بعد العصر" را ندارد؛ درست است. ولی باز کافی نیست. چون تعیین نکرد و ست رکعات عند ارتفاع النهار، این را صاحب عروه از کجا در آورده؟ ... کدام روایت؟ در این روایت دارد: ست رکعات بکره و ست رکعات بعد ذلک و ست رکعات بعد ذلک و رکعتان عند الزوال. ... دیگه مشهور این جور گفتند. از این بحث بگذریم.

[سؤال: ... جواب:] راجع به مصباح المتهجد ندارد که رکعتان بعد العصر فهذه ثنتان و عشرون رکعة، بسیار خوب. این صحیحه سعد بن سعد اشعری در مصباح المتهجد ناقص نقل شده. نفی زیاده که نکرده مصباح المتهجد. نگفته که روایت همین مقدار است و بیش از این نیست. خب در نقل های معتبر دیگر بعد از "و رکعتان بعد الزوال فهذه عشرون رکعة" دارد و رکعتان بعد العصر فهذه ثنتان و عشرون رکعة. این جمله اخیر را در مصباح المتهجد ذکر نکرده، عدم الذکر به معنای نفی زیاده نیست. تعارض نمی کند با آن نقل هایی که این زیاده را دارد. تعارض در صورتی است که ظاهر نقل این راوی این باشد که هر چه هست نقل می کنم. نه، شاید در مصباح المتهجد غرضش تعلق گرفته بود همین مقدار را نقل کند نه بیشتر را، نه این که بگوید بیشتر نیست. و لذا نقل های دیگر معتبر که داریم که روایت را کامل نقل کرده، حجت بلامعارض است. علاوه بر این که فرمایش صاحب عروه در آن نیست که و ست رکعات عند ارتفاع الشمس و ست رکعات قبل الزوال. اولین ست رکعات دارد: بکره، اما ست رکعات دوم، آن را صاحب عروه گفت عند ارتفاع الشمس، در روایت نداریم. ست رکعات سوم را هم گفت قبل الزوال. آن را هم در روایت نداریم به این شکل.

عبارت مصباح المتهجد این است: ثم تصلى نوافل يوم الجمعة على ما وردت به الرواية عن الرضا عليه السلام انه قال: تصلى ست رکعات بکره و ست رکعات بعدها اثنتا عشرة و ست رکعات بعد ذلک ثمان عشرة و

رکعتین عند الزوال. ست رکعات دوم را چرا می‌گویید عند ارتفاع الشمس، این را از کجا می‌گویید؟ صاحب عروه این جوری گفت.

[سؤال: ... جواب:] اصل مشروعیت تقدیم نوافل روز جمعه بر زوال، مسلم است، از روایت هم استفاده شد. اما کیفیتش ثابت نیست و لذا نمی‌شود به این کیفیت فتوی داد. و مهم این است که اصل مشروعیتش را ما توانستیم ثابت کنیم.

اما مسئله بعد:

مسئله بعد راجع به نافله مغرب هست. مشهور گفته‌اند که نافله مغرب تا ذهاب حمرة مشرقیه است.

[سؤال: ... جواب:] مرحوم آقای خوئی، این مطلبی که ایشان اشاره می‌کنند، عرض کنم، فراموش کردیم بگوییم، وارد بحث بعد بشویم. مرحوم آقای خوئی فرمودند این که در روایت دارد: و رکعتان عند الزوال، یعنی عند الشک فی الزوال و الا اگر احراز بکنید زوال را، این می‌شود تطوع فی وقت الفریضه و روایت می‌گوید که بروید نماز فریضه را بخوانید. این که در روایت دیگر آمده است که رکعتان عند الزوال، یعنی آن رکعتانی که در هنگامی می‌خوانید که فکر می‌کنید شاید زوال شمس شده. اما اگر علم پیدا کنید به زوال شمس نخی، فریضه را مقدم کنید. چون صحیحه عبدالله بن سنان می‌گوید که اذا زالت الشمس يوم الجمعة فابدأ بالمکتوبه، صحیحه حریر هم می‌گوید: اما انا اذا زالت الشمس يوم الجمعة بدأت بالفریضه و اخرت الركعتین اذا لم اکن صلیتهما. این روایت می‌گوید اخرت الركعتین اذا لم اکن صلیتهما، پس معلوم می‌شود آن رکعتان قبل الزوال، یعنی آن وقتی که توقع این است که زوال شمس بشود ولی هنوز یقین به زوال پیدا نکردیم.

انصافا این مطلب خلاف ظاهر است. صحیحه بزنی [سعد بن سعد] گفت رکعتان بعد الزوال، چه جور می‌خواهیم توجیه کنیم؟! رکعتان بعد الزوال قابل توجیه نیست. آنی که قابل توجیه است رکعتان عند الزوال، خب عند را به معنای قریب بگیرید. اما رکعتان بعد الزوال اصلا ظهور دارد در این که بعد از زوال این دو رکعت را بخوانید. صحیحه سعد بن سعد اشعری [بزنی] هم داشت: و رکعتان اذا زالت. این را حمل کنیم بر این که علم به زوال نداشته باشیم، این خلاف ظاهر است.

و لذا جمع عرفی اقتضاء می‌کند بگوئیم رکعتان بعد الزوال رخصت است اما ائمه فرمودند افضل تقدیم فریضه است یا اگر کسی بگوید این جمع، عرفی نیست، فوقش می‌شود تعارض بین روایات. یا باید این روایت رکعتان بعد الزوال را یا رکعتان اذا زالت را حمل کنیم بر رخصت و آن که امام فرمود من مقدم می‌کنم فریضه را، قرینه بر این حمل است و یا اگر کسی بگوید این جمع، عرفی نیست فوقش می‌شود تعارض بین روایات. این وجهی که آقای خوئی فرمودند وجه عرفی نیست. بله، منافات ندارد با آن صحیحہ ابن یقطین که خواندیم: النافلة التي تصلى يوم الجمعة وقت الفريضة قبل الجمعة افضل او بعدها؟ قال قبل الصلاة، او قابل حمل است. من که راجع به او بحث نمی‌کنم. او قابل حمل است بر این که قبل از این که زوال بشود بخوان! مقارن با دخول وقت فریضه، یعنی حوالی اذان ظهر آن نماز را بخوان تا اول زوال نماز فریضه را بخوانی. من راجع به صحیحہ علی بن یقطین اشکال نمی‌کنم، بله، آن قابل حمل است بر این که تصلى يوم الجمعة وقت الفريضة یعنی قریب به وقت فریضه. این قابل حمل است. به قرینه این روایاتی که می‌گوید تا اذان ظهر بشود من فریضه را مقدم می‌کنم بر نافله اما من عرضم این است که با آن روایت رکعتان بعد الزوال چه کار می‌کند آقای خوئی که در صحیحہ بزنطی [سعد بن سعد] بود یا با صحیحہ سعد بن سعد [بزنطی] چه کار می‌کند که داشت: رکعتان اذا زالت. بله، صحیحہ علی بن یقطین را اگر ایشان مد نظر داشت که النافلة التي تصلى يوم الجمعة وقت الفريضة یعنی حمل کنی بر قریب به وقت فریضه، بله، آن اشکالی نداشت. اما این ملاحظه جمیع روایات در آن نشده، در این جمعی که آقای خوئی کردند.

[سؤال: ... جواب:] تعبیر مرحوم آقای خوئی این است، می‌فرمایند که به قرینه این روایاتی که داشت: اذا زالت الشمس فإبدأ بالمكتوبة ما باید بگوئیم این رکعتان عند الزوال، یعنی قریب به زوال، قبل از علم به زوال، آنی که آقای خوئی داشتند این است که ما معتقدیم اگر نظر دارند به صحیحہ علی بن یقطین اشکال ندارد. صحیحہ علی بن یقطین نافله فی وقت الفريضة بگوئیم یعنی نافله قریب به وقت فریضه اما صحیحہ بزنطی یا صحیحہ سعد بن سعد قابل توجیه نیست. آنها را یا باید حمل کنیم بر رخصت یا اگر آقای خوئی می‌گویند این حمل، عرفی نیست فوقش می‌شود متعارض و بعد از تعارض و تساقط باید رجوع کنیم به اطلاقات. و لذا مشروع می‌شود این نافله، چه بعد از زوال چه قبل از زوال.

راجع به نافله مغرب مشهور گفتند بعد از ذهاب حمرة مغربیه دیگره نافله مغرب وقتش می‌گذرد و باید نماز عشاء بخوانیم.

اما مرحوم آقای خوئی اشکال کرده. فرموده نخیر، ما هیچ دلیلی بر این‌که ذهاب حمرة مغربیه موجب این بشود که دیگره نافله مغرب فوت بشود، نداریم. همان‌طور که شهید در ذکر و صاحب مدارک و کاشف اللثام گفتند نافله مغرب تا نیمه شب ادامه دارد وقتش.

در جواهر گفته نخیر؛ حق با مشهور است. نافله مغرب تا ذهاب حمرة مغربیه بیشتر وقت ندارد. دلیلهایی ذکر کرده:

دلیل اول: گفته که پیغمبر و ائمه علیهم السلام نافله مغرب را بعد از ذهاب حمرة مغربیه نمی‌خواندند. جواب داده شده که فوقش این دلیل بر این است که افضل است نافله مغرب را قبل از ذهاب حمرة مغربیه بخوانیم. دلیل بر این نیست که مشروع نیست خواندن بعد از ذهاب حمرة مغربیه. دلیل دومی که ایشان ذکر می‌کند انصراف را ادعا می‌کند. می‌گوید انصراف دارد اتیان به نافله مغرب که بعد از نماز مغرب باشد نه با فاصله زیاد.

جواب این است: چه انصرافی دارد. چه بسا نافله مغرب را حوالی سقوط حمرة مغربیه می‌خواند، نماز مغربش آن موقع است، نافله مغربش را بعد از او می‌خواند. وانگهی مگه موالات معتبر است بین نافله مغرب و مغرب؟ این همه شارع گفته نافله مغرب را ترک نکن فی سفر و لاضرر، خب چرا اطلاق نداشته باشد؟ و لذا این دلیل هم تمام نیست.

تأمل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۱۰۴

دوشنبه - ۹۶/۰۲/۱۸

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

یک مطلب راجع به بحث دیروز مانده، عرض کنم.

راجع به روایات رکعتان بعد الزوال که در برخی از روایات فرمود که اگر آن دو رکعت روز جمعه را تا زوال نخوانی بعد از زوال نماز فریضه را بخوان، مرحوم آقای داماد فرمود که من تعارض را قبول دارم. تعارض می‌کنند. برخی از روایات مفادش این است که رکعتان بعد الزوال، صحیحہ سعد بن سعد، صحیحہ بزنی، صحیحہ علی بن یقطین، این‌ها تعبیرشان این است که رکعتان اذا زالت الشمس، رکعتان بعد الزوال. صحیحہ سلیمان بن خالد دارد: و رکعتان عند الزوال و القراءة فی الاولى بالجمعة و فی الثانية بالمنافقین. در مقابل هم روایاتی هست که خلاف این را می‌گوید. صحیحہ علی بن جعفر: سألتہ عن رکعتی الزوال يوم الجمعة قبل الاذان او بعده؟ قال قبل الاذان. قبل از زوال شمس این دو رکعت نافله روز جمعه را بخوانید. یا در موثقہ سلیمان بن خالد هست که تصلیہما بعد الفریضۃ. یا در صحیحہ بزنی هست که اذا زالت قبل ان تصلی الركعتین فلاتصلہما و ابدأ بالفریضۃ و اقض رکعتین بعد الفریضۃ.

مرحوم آقای داماد فرموده تعارض می‌کنند این دو طائفه از روایات باید طائفه اولی را حمل بر تقیه بکنیم. چرا؟ برای این که ما قرینه داریم در روایات عمل عامه را مشخص می‌کند. عمل عامه بر این بود که بعد از اذان ظهر روز جمعه و قبل از اقامه دو رکعت نماز می‌خواندند. و لذا در صحیحہ حریر دارد: اما أنا اذا زالت الشمس يوم الجمعة بدأت بالفریضۃ و آخرت الركعتین. این "اما انا" یعنی من این‌طور هستم بقیه این‌طور نیستند. یا در این روایت موثقہ محمد بن مسلم بخاطر این که در سند حسن بن محمد بن سماعه هست تعبیر می‌کنیم به موثقہ، عن ابی جعفر علیہ السلام قال لی رجل من اهل المدينۃ یا اباجعفر! ما لی لا اراک تتطوع بین الاذان و الاقامۃ كما یصنع الناس؟ فقلت انا اذا اردنا ان نتطوع کان تطوعنا فی غیر وقت الفریضۃ فاذا دخلت الفریضۃ فلاتطوع. ایشان فرموده ببینید! تعبیر می‌کند که ما لی لا اراک تتطوع بین الاذان و الاقامۃ كما یصنع الناس، عمل عامه مشخص شد، عمل عامه بر اتیان به این رکعتین بوده بعد از زوال، امام بر خلاف عامه عمل می‌کرد. طبعا این روایاتی که می‌گوید بعد از زوال این دو رکعت را نخوان، اول نماز فریضه را بخوان و بعد این دو رکعت را، می‌شود مخالف عامه و ترجیح با اوست.

این فرمایش، فرمایش خوبی است ولی ایرادی که می‌شود به آن گرفت این است که اگر جمع عرفی بین این روایات باشد که نوبت به حمل بر تقیه نمی‌رسد. این موثقه محمد بن مسلم که اصلاً مربوط به نافله یوم الجمعة نیست. عامه بعد از اذان، کسانی که مکه مشرف شدند می‌دانند، سریع بلند می‌شوند دو رکعت نماز می‌خوانند. اصلاً نافله ظهر نیست، نافله مغرب نیست، نافله صبح نیست. حالا ممکن است گاهی هم قصد نافله بکنند، خب نافله مغرب که دیگه اول اذان نیست؛ بعد از اذان مغرب است. بلند می‌شوند دو رکعت نماز می‌خوانند به عنوان تطوع. این موثقه محمد بن مسلم مربوط به نافله یوم الجمعة نیست. اما صحیحه حریز: اما انا، او مربوط به نافله یوم الجمعة است اما با لفظ "اما انا" ما بفهمیم یعنی خلافاً للعامة یا نه، من مقیدم فرد افضل را انجام بدهم که رکعتان بعد الفریضة است، اما اصراری ندارم شما هم حتماً این کار را بکنید، شما می‌توانید این دو رکعت را عند الزوال بخوانید. خب اگر این جوری باشد دیگه ما چطور بیاییم بگوییم حمل بر تقیه می‌کنیم؟ خب جمع عرفی داریم. موثقه محمد بن مسلم که راجع به نافله یوم الجمعة نیست. این روایت "اما انا" هم قابل حمل بر افضلیت است. و لذا ممکن است جمع کنیم به این که این روایات رکعتان عند الزوال رخصت را می‌گوید.

و ممکن است کسی بگوید که برخی از این روایات که می‌گویند رکعتان بعد الزوال، این‌ها صریح نیستند در رکعتان بعد الزوال و قبل صلاة الفریضة. نه، رکعتان بعد الزوال اصلاً یعنی افضل این است که این دو رکعت را بعد از زوال بخوانید، تا می‌خواهید بعد از زوال بخوانید می‌گویند افضل این است که بعد از فریضة بخوانید. رکعتان بعد الزوال ندارد: و قبل الصلاة. فقط یک روایت سهل بن زیاد است که آنجاست که رکعتان اذا زالت الشمس ثم صل الفریضة. می‌گویند الصلاة النافلة یوم الجمعة ست رکعات، آن هم سندش سهل بن زیاد است، و ست رکعات صدر النهار و رکعتان اذا زالت الشمس ثم صل الفریضة. آنجا بله، آنجاها صریح در این است که قبل از صلات فریضة خوانده بشود. و لکن عرض کردیم قابل حمل بر رخصت است این‌ها. بخاطر این که وقت مشخصی دارد سخت نیست بر مکلف با اذان شروع می‌کند این دو رکعت را خواندن امام می‌فرماید این کار را بکن یعنی می‌توانی این کار را بکنی "اما انا" من می‌روم سراغ فرد افضل که لااصلیهما حتی اصلی الفریضة.

نافله مغرب

اما راجع به مسئله نافله مغرب:

راجع به نافله مغرب مشهور گفتند با ذهاب حمرة مغربیه وقت نماز نافله مغرب تمام می‌شود.

صاحب جواهر استدلال کرد به وجوهی برای مدعای مشهور که ما برخی از این وجوه را مطرح کردیم. عمده آن این بود که روایت می‌گوید که اربع رکعات بعد المغرب. ایشان گفته بعد المغرب دیگه خیلی تاخیر نیندازید که بعد المغربش، می‌گوید بعد از نماز سفره را پهن کنید، بعد از نماز شده ساعت چهار، می‌گوید خدا خیرت بدهد! این است بعد از نهار سفره را پهن کنید؟! ایشان هم می‌گوید اربع رکعات بعد صلاه المغرب، نه این که دیگه اینقدر تاخیر بیندازید، فصل طویل بشود.

خب جوابش این است که اولاً فصل طویل از کجا؟ خب من نزدیک شفق، ذهاب حمرة مغربیه نماز مغربم تمام شد، با فاصله کم نافله مغرب را خواندم. این که دیگه فصل طویل نیست. ولی بعد از ذهاب حمرة مغربیه است.

وانگهی قرینه اگر نباشد، و طواف بعد الحج، این معنایش این است که فاصله زیاد نیندازید بین طواف نساء و حج؟ نه، طواف بعد الحج، طواف نساء بعد از حج است و لو با فاصله یک هفته، دو هفته؛ مشکلی نیست. استدلال کرده صاحب جواهر باز به این که در روایت گفته: وقت المغرب ضیق. وقتی وقت نماز مغرب ضیق باشد وقت نافله مغرب ضیق نیست؟ اولویت دارد. وقت فریضه مغرب ضیق است وقت نافله مغرب که به طریق اولی باید ضیق باشد.

خب این هم جوابش واضح است. اولاً آن وقت المغرب ضیق است که حمل شد بر افضلیت. خب وقت نافله مغرب هم ضیق باشد ما که مشکل نداریم. ثانیاً: چه قیاسی می‌کنید؟ وقت فریضه مغرب ضیق است پس باید وقت نافله مغرب هم ضیق باشد؟! شارع در نافله تسهیل کرده، گفته هر وقت خواستید نافله مغرب را بخوانید، چه اشکال دارد؟

مرحوم محقق حلی برای تایید قول مشهور وجه دیگری ذکر کرده. فرموده وقتی که سقوط شفق شد، ذهاب حمرة مغربیه شد، وقت فضیلت نماز عشاء فرا می‌رسد، و لاتطوع فی وقت الفریضة. در وقت فضیلت نماز عشاء حرف از صلات تطوع نزنید.

این فرمایش محقق حلی هم اشکال صغروی دارد هم اشکال کبروی.

اشکال صغرویش این است که ظاهر این که لاتطوع فی وقت الفریضة این است که انسان مبادرت کند به فریضه و الا اگر مستحب است تاخیر فریضه، بخاطر ادراک نماز جماعت، اینجا که دیگه مزاحم نیست نماز تطوع با وقت فضیلت فریضه. اینجا که اشکال ندارد ما نماز بخوانیم. این را از روایات هم استفاده کردیم کما سیأتی که تطوع در وقت فریضه موقعی نهی دارد که ما فریضه را رها کنیم، برویم سراغ صلات تطوع. اما ما منتظر نماز جماعتیم، چه اشکال دارد نماز مستحب بخوانیم و لو اول وقت؟

اشکال کبروی:

اشکال کبروی این است که تطوع در وقت فریضه حرام نیست؛ مکروه است. یعنی اقل ثوابا است. خب نافله مغرب را بعد از ذهاب حمرة مغربیه بخوانیم، قبل از نماز عشاء می‌شود مکروه، اقل ثوابا نه این که نا مشروع باشد.

راجع به تطوع فی وقت الفریضة مقداری توضیح بدهم:

ما در باب صوم از مسلمات فقه‌مان هست که کسی که روزه قضاء به گردنش است، مجاز نیست روزه مستحب بگیرد. این مفاد روایات هست: لاتطوع لمن علیه الفرض.

حالا جزئیات مورد نزاع است که آیا من علیه الفرض حتما صوم قضاء است یا صوم کفاره را هم شامل می‌شود؟ خب برخی قائل شدند که اختصاص به صوم قضاء ندارد، هر صوم واجبی، هر صوم واجب تعیینی و لو صوم قضاء نباشد، صوم کفاره باشد، مانع است از صوم تطوع.

و یا بحث کرده‌اند که صوم تطوع مراد چیست؟ مورد اختلاف است بین فقهاء. قدر مسلم این است که کسی که روزه قضاء دارد روزه مستحب بگیرد، این نهی دارد و این روزه مستحب باطل است.

اما اگر بخواهد روز قضاء دیگران را بگیرد، با این که خودش روزه قضاء دارد، آقای سیستانی گفتند نه، این تطوع نیست. تطوع عنوان مشیر است به آن صومی که ذاتا فریضه نیست؛ صوم شهر رمضان ذاتا فریضه الله است و لو بر شما واجب نباشد قضاء صوم شهر رمضان دیگران را بگیرید اما این صوم ذاتا و شأناً فریضه الله است. ان شهر رمضان فريضة من فرائض الله، صوم شهر رمضان فريضة الله است. و لذا کسی که روز قضاء دیگری را بگیرد و لو خودش روزه قضاء دارد اشکال ندارد.

و یا اگر کسی روزه مستحب بگیرد اما روزه مستحب با نذر، برخی مثل مرحوم آقای خوئی می گویند اشکال ندارد. چرا؟ برای این که تا نذر کردی روزه مستحب بگیری این از تطوع خارج می شود، می شود واجب، این دیگر تطوع نیست. ورود دارد دلیل وجوب وفاء به نذر بر عنوان تطوع. و لذا مرحوم آقای خوئی یک، حیل الربا می گویند، اینجا هم حیل الصوم الاستیجاری، آقای خوئی فرمودند کسی که اجیر بشود برای صوم قضاء دیگران، بخاطر وجوب وفاء به اجاره، این صومش دیگر تطوع نیست؛ واجب است این صوم استیجاری را بگیرد. و لو قبل از این وجوب وفاء به اجاره آقای خوئی معتقد است این صوم قضاء غیر تطوع است اما وقتی واجب می شود وفاء به اجاره، دیگر تطوع نیست، دیگر شما متطوع نیستی؛ عامل به واجب هستی.

این اختلاف ها هست. که امام قدس سره در مقابل هر دو قول ایستادند. می فرمایند: روزه قضاء دیگران را می گیری، با این که خودت روزه قضاء داری، هر کلکی بزنی من ابطال می کنم. می گویی این صوم تطوع نیست، چرا تطوع نیست؟ بر شما که واجب نیست صوم قضاء دیگران را بگیری. می گویی وفاء به اجاره واجب شد بر من و بخاطر وفاء به اجاره، دیگر تطوع نیست، ایشان می فرماید عنوان وفاء به اجاره واجب بشود صوم را از تطوع بودن خارج نمی کند؛ عنوان صوم قضاء غیر لایزال مستحبا. آنی که واجب شد عنوان وفاء به اجاره بود؛ چه ربطی دارد صوم قضاء عن الغیر. و لذا صوم قضاء عن الغیر چه اجیر بشوی، چه نذر بکنی، که اگر نذر بکنی، می توانی صوم مستحب خودت را نذر کنی، و لکن بهر حال از تطوع بودن خارج نمی شود و لذا این صوم، باطل است.

این یک اجمالی از بحث لاتطوع لمن علیه الفرض در باب صوم.

در باب نماز هم شبیه این روایات آمده، به عنوان لاتطوع فی وقت الفریضة.

شیخ مفید، شیخ طوسی، علامه در جمله‌ای از کتبش، صریح محقق حلی در معتبر، این است که حرام است صلات تطوع در وقت فریضة. محقق حلی در معتبر می‌گوید: فکر نکنید من این را می‌گویم، هذا مذهب علمائنا.

ولی شهید اول و ثانی گفتند نخیر، ما قائل به جواز صلات تطوع در وقت فریضة هستیم. در دروس می‌گوید هذا القول اشهر.

حالا واقعا تعجب است، محقق حلی در معتبر می‌گوید مذهب علمائنا عدم الجواز، شهید اول در دروس می‌گوید الجواز هو الاشهر، حالا این چطور می‌شود؟ لابد شهید اول زمان خودش را، استاد خودش را که فخر المحققین است و شاگردان خودش را دیده است و معاصرین خودش را، گفته اشهر عدم جواز صلات تطوع است و الا محقق حلی در معتبر گفت مذهب علمائنا عدم الجواز. حالا کاری به این مطلب نداریم.

مشهور برای عدم جواز تطوع در وقت فریضة استدلال کردند به صحیحه زراره. در صحیحه زراره دارد که: سئل عن رجل صلی بغیر طهور أو نسی صلوات لم یصلها أو نام عنها، قال یقضیها اذا ذکرها، تا اینجا می‌رسد که، و لا یتطوع برکعة حتی یقضی الفریضة کلها، کسی که نماز قضاء دارد یک رکعت نماز مستحب نباید بخواند. اول برو نمازهای قضاات را بخوان بعد بیا نماز مستحب بخوان. بعد گفتند مورد این صحیحه البته لا تطوع لمن علیه صلاة القضاء هست و لکن کسی که صلات اداء به گردنش است، او که به طریق اولی حکمش معلوم است. نماز قضاء که واجب موسع است، واجب غیر موقت است، اگر نماز قضاء بر گردنت هست، حق نداری نماز مستحب بخوانی، خب کسی که نماز اداء به گردنش هست و نخوانده است به طریق اولی حکمش این است. این یک روایت.

روایت دیگر، دومین روایت شهید در ذکری می‌گوید روی زراره فی الصحیح، تعبیر شهید این است: روی زراره فی الصحیح، قال رسول الله صلی الله علیه و آله، از امام باقر علیه السلام این حدیث را نقل می‌کند که پیامبر فرمود: اذا دخل وقت صلات مکتوبة فلا صلاة نافلة حتی یبدأ بالمکتوبة، حق نافله خواندن ندارید بعد از دخول وقت نماز واجب مگر نماز واجب بخوانی.

[سؤال: ... جواب:] اگر وقت صلات نبود، نماز قضاء هم به عهده شما نیست که دیگه مشکل ندارد. آنی که نماز قضاء دارد تطوع نکند، آنی هم که وقت داخل شد، تطوع نکند. البته نوافل مرتبه که حکمش واضح است، او مقدم است در وقت خودش. اما کسی که وقت داخل نشده، نماز قضاء هم ندارد نماز مستحب می خواند.

در مستطرفات سرائر از کتاب حریر نقل می کند از زراره: لاتصل من النوافل شیئا فی وقت الفریضة فانها لاتقضى نافله فی وقت فریضة فاذا دخل وقت الفریضة فابدا بالفریضة.

عمده روایاتی که نهی می کند از صلات تطوع در وقت فریضه ادائا و قضاا این روایات است. و لذا مشهور گفتند حرام است تشریعا. نه این که گناه کردی عقاب می شوید. نه، حرام تشریعی است، حرام تشریعی است یعنی امر ندارد، قصد امر جزمی نباید بکنید، اگر نماز قضاء به عهده تان هست یا اگر نماز ادائی که نخوانده اید، نماز مستحب نخوانید که امر ندارد. مشهور این جور گفته اند.

[سؤال: ... جواب:] ما راجع به سند ابن ادریس به کتب اصحاب قبل بحث کردیم. گفتیم فرقی چندان بین ابن ادریس که حدودا صد سال با شیخ طوسی فاصله دارد با خود شیخ طوسی نیست. همان اصالة الحسی که جاری می کنیم در شیخ طوسی نسبت به کتاب هایی که نقل می کند راجع به ابن ادریس همین اصالة الحس را جاری می کنیم کما علیه السید الزنجانی. بله، آن روایت ذکر کردیم که می گوید روی زراره فی الصحیح، خب آن مشکل دارد. چون نگفت کتاب حریر یا کتاب زراره، روی زراره فی الصحیح. صحیح عند الشهد الاولی کی می گوید صحیح عندنا است؟ ما مثال می زدیم: می گفتیم یک آقای می گوید این مرجع واجب التقلید است، می گوییم آقا! بشین، خیلی تند نرو، چرا واجب التقلید است؟ می گوید چون اورع است و واجب است تقلید اورع. می گوییم مگه ما مقلد حضرت عالی هستیم که می گوید واجب است تقلید از این مرجع چون تقلید از مرجع اورع واجب است؟ شما خبر بده از این که این آقا اعلم است در فتوی یا اعلم نیست. فتوی به ما نده. تشخیص موضوع به ما بده. اینجا هم روی زراره فی الصحیح. خب ما که مقلد شهید اول نیستیم که بگوئیم این خبر، صحیح است. شاید او معتقد است که در صحیح بودن خبر توسعه هست.

[سؤال: ... جواب:] شهید با سنی‌ها مشکل داشت، با واقفی‌ها مشکل داشت، با فطحی‌ها مشکل داشت. اما با شیعه اثنی‌عشری مشکل داشت مگر ثابت بشود عادل است، شیعی عدل را مطرح می‌کرد، این البته بعید نیست ولی خیلی واضح نیست که در شیعی چقدر سخت می‌گرفت، چقدر آسان می‌گرفت، این برای ما خیلی واضح نیست. ولی از استدلال‌هایی که از امثال ایشان نقل شده که گفتند ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا، بعید نیست که بگوییم این‌ها دنبال این بودند که امامی‌ای که فاسق نباشد. این هم که آقای خوئی می‌گویند این‌ها اصالة العدالةای بودند، علامه اصالة العدالةای بوده این به نظر ما درست نیست. خود این‌ها می‌گویند باید پشت سر امامی نماز بخوانیم که شاهد عادل بگوید که این امام، عادل است. همین جوری نمی‌شود پشت سر هر کسی نماز خواند. شهود بر عدالت را مطرح کردند. و لذا ما مظنون به ظن قوی برای ما این است که شهید اول مبنایش اضیق از مبنای ما بوده، یعنی خبر امامی عدل را قبول می‌کرده چون امثال ایشان استدلال می‌کردند ان جائکم فاسق فتبینوا، وای فسق اعظم من ترک الولاية و لذا می‌گفتند خبر عامی معتبر نیست. خبر امامی اثناعشری هم اگر فاسق باشد او همین جور است. او هم فاسق است. این بیان بزرگان می‌آید. و لذا مظنون به ظن قوی این است که صحیح عند الشهید الاول صحیح عندنا هم هست. ولی در حدی که ما جزم به این مطلب پیدا کنیم فعلا جازم نیستیم. و لکن روایت اول و سوم کافی است.

ما چه بگوییم؟ قائل بشویم به عدم جواز صلات تطوع در وقت فریضه؟ نه، قائل نمی‌شویم. چرا؟ بخاطر برخی از روایات.

یکی صحیح محمد بن مسلم که دیگه این هم خبر امامی عدل است، قلت لابی عبدالله علیه السلام: اذا دخل وقت الفریضة اتنفل او ابدأ بالفریضة؟ قال ان الفضل ان تبدأ بالفریضة. فضیلت دارد شروع در فریضة، یعنی واجب نیست، و انما اخرت الظهر ذراعا من عند الزوال من اجل صلاة الاوابین، این که گفتند نماز ظهر را دو هفتم شاخص تاخیر بیندازید بخاطر این که به نماز اوابین نائل بشوید، نوافل ظهر را بخوانید.

[سؤال: ... جواب:] نوافل ظهر را بخوانید. ... صدر روایت که در خصوص اذان ظهر نیست. فرض کنید نماز مغرب می‌خواند، اذا دخل وقت الفریضة اتنفل او ابدأ بالفریضة؟ قال ان الفضل ان تبدأ بالفریضة. در خصوص اذان ظهر حضرت یک مطلب جدیدی فرمود. مطلب قبلی که در خصوص نماز ظهر نیست. مطلب جدید این

بود که اشتباه نکنید، در نماز ظهر که گفتند دو هفتم شاخص که یک ذراع است تاخیر بیندازید، آنجا یک خصوصیتی دارد که به صلات اوابین نائل بشوید، صلات نافله ظهر را بخوانید، هشت رکعت، اما در غیر آن، نه، اذان مغرب را می‌گویند، فرض این است که نماز فریضه را بخوانی. اذا دخل وقت الفریضة اتنفل او ابداء بالفریضة قال ان الفضل ان تبدا بالفریضة. وقت فضیلت نماز عشاء هم که رسید الفضل ان تبدأ بالفریضة. خود این گزینه است که فضل است؛ واجب نیست.

روایت دوم موثقه سماعه است. این موثقه سماعه را طبعاً آن‌هایی که دنبال خبر امامی عدل هستند یا مطلقاً یا در جایی که معارض بشود با خبر امامی عدل می‌گویند خبر عامی معتبر نیست. آن وقت این موثقه سماعه اگر معارض بشود با آن خبرهای صحیحه مثل صحیحه زراره، طبعاً یک عده‌ای می‌گویند معتبر نیست مثل آقای زنجانی. اما ما وفاقاً للمشهور بین المتأخرین موثقه را در حد صحیحه می‌دانیم، اگر تعارض کنند هر دو تساقط می‌کنند. و لذا این روایت در حجیت در حد یک صحیحه هست.

سألته عن الرجل يأتي المسجد و قد صلى اهله أیبتداً بالمكتوبة او يتطوع؟ فقال ان كان فی وقت حسن فلابأس بالتطوع قبل الفریضة. اگر وقت دارد، اشکال ندارد تطوع قبل از فریضه، و ان خاف الفوت من اجل ما مضى من الوقت فلیبدا بالفریضة ثم لیتطوع ما شاء ألا هو موسع ان یصلی الانسان فی اول دخول الفریضة النوافل الا ان یخاف فوت الفریضة و الفضل اذا صلى الانسان وحده ان یبدأ بالفریضة اذا دخل وقتها. فضل این است که انسانی که نماز منفرد می‌خواند هر وقت خواست راحت نماز فریضه‌اش را می‌تواند شروع کند، فضل این است که نماز فریضه را شروع کند. فضل این است نه واجب، و لیس بمحذور علیه ان یصلی النوافل من اول الوقت الی قریب من آخر الوقت. ولی محذور نیست، حرام نیست که نوافل بخواند تا نزدیک به آخر وقت، آخر وقت که شد، نماز فریضه بخواند. این ممنوع نیست.

و لذا عملاً جمع عرفی بین روایات اقتضاء می‌کند بگوییم تطوع در وقت فریضه مرجوح است مگر در جایی که ما الان مستحب نیست فریضه را شروع کنیم. مثل این که تاخیر انداختیم این فریضه را برای ادراک نماز جماعت و یا برای این که اذان کامل بشود. اذان اعلام دارند می‌گویند چه اشکال دارد من دو رکعت نماز بخوانم تا این اذان اعلام تمام بشود و بعد نماز جماعت بخوانیم یا نماز فردی بعد از تمام شدن اذان بخوانیم.

می‌ماند یک روایتی که از پیامبر هست در مزدلفه، پیامبر نماز نافله مغرب را بعد از عشاء می‌خواندند. اول عشاء را می‌خواندند با تاخیر دو ساعته حدوداً، بعد نافله مغرب را می‌خواندند، ببینیم آیا این دلیل می‌شود که نافله مغرب قبل از عشاء مشروع نباشد؟

که جوابش این است که نه، پیغمبر افضل را انتخاب کرد. دلیل بر نامشروع بودن که کسی نافله مغرب را قبل از عشاء بخواند و لو چند ساعت بعد از اذان مغرب نخواهد بود.

تأمل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۱۰۵

سه‌شنبه - ۹۶/۰۲/۱۹

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

راجع به نافله مغرب فرمودند که مشهور و لو گفته‌اند تا ذهاب حمرة مغربیه وقت دارد اما اطلاق ادله اقتضاء می‌کند که تا نیمه شب وقت داشته باشد. این مطلبی است که مرحوم آقای خوئی و استاد بیان کردند بر خلاف نظر صاحب عروه وفاقاً للمشهور که گفت وقت نافله مغرب تا زوال حمرة مغربیه است.

تمسک کرد مرحوم آقای خوئی به اطلاق ادله. بعد فرمودند مؤید آن صحیحہ ابان بن تغلب هست. در صحیحہ ابان بن تغلب آمده است که امام علیه السلام در مزدلفه یک سال بلافاصله بعد از نماز مغرب نماز عشاء خواندند، سال دیگر بعد از نماز مغرب نافله مغرب را خواندند و بعد عشاء را خواندند. مزدلفه دو ساعت حدوداً راه دارد تا این‌که انسان بعد از غروب آفتاب از عرفات پیاده یا با شتر بخواند برود مزدلفه. دو ساعت بعد حضرت رسیده بودند آنجا حدوداً، ابان بن تغلب می‌گوید صلیت خلف ابی عبدالله علیه السلام المغرب بالمزدلفه فقام فصلی المغرب ثم صلی العشاء و لم یرکع فی ما بینهما، نافله مغرب نخواند حضرت، ثم صلیت خفله بعد ذلك بسنة فلما صلی المغرب قام فتنفل باریع رکعات. این معلوم می‌شود که مشروع است نافله مغرب قبل از نماز عشاء و لو ذهاب حمرة مغربیه شده باشد.

بله، افضل این است که بعد از نماز عشاء خوانده بشود، اشکالی ندارد؛ حالا حضرت اقل ثوبا را انتخاب کردند لمصلحه و لو مصلحت این است که بیان کنند رخصت آن را، جواز آن را. علت این که می‌گوییم افضل است تاخیر صحیحه عنیسه بن مصعب هست: عن الركعات التي بعد المغرب ليلة المزدلفه فقال صلها بعد العشاء. فرمودند بعد از عشاء بخوان این چهار رکعت نافله مغرب را. این ظاهرش این است که افضل است این. این راجع به بحث نافله مغرب که خلاصش این است که مرحوم آقای خوئی و استاد تمسک کردند ابتدائاً به اطلاق ادله نافله مغرب و بعد به این صحیحه ابان بن تغلب.

ما به نظرمان مهم تمسک به همین صحیحه ابان بن تغلب است و الا اطلاق در ادله نافله مغرب خیلی واضح نیست. خود آقای خوئی در اطلاق نوافل ظهر و عصر مناقشه کرد که اطلاق داشته باشد به لحاظ وقت. راجع به نافله مغرب هم ادعا اطلاق مشکل هست. لاتدعهن فی سفر و لا حضر، نافله مغرب بعد از مغرب است، ترک نکن آن را چه در سفر چه در حضر، خب این که بیان اطلاق از حیث وقت نیست. بیان اهتمام به نافله مغرب است. لاتدعهن با شرائط که شاید یکی از شرائط مراعات وقت است که قبل از ذهاب حمرة مغریه خوانده بشود.

پس مهم همین صحیحه ابان بن تغلب است. و البته مقتضای اصل براءت را هم ما در مستحبات براءت از شرائط مشکوکه می‌دانیم. اگر شک کردیم نماز نافله مغرب شرط صحتش این است که قبل از ذهاب حمرة مغریه خوانده بشود یا همچون شرطی ندارد، براءت از وجوب شرطی این وقت خاص را جاری می‌کنیم کما بین فی الاصول وفاقاً للسید الخوئی و الشیخ الاستاد و خلافاً لجماعه منهم السید الصدر که قائلند براءت در اجزاء و شرائط مستحبات جاری نیست چون اثر عملی ندارد. شما اگر رجاء می‌خواهید نماز بخوانید که احتیاج به براءت ندارید. اگر می‌خواهید قصد امر جزمی کنید حق ندارید قصد امر جزمی کنید حتی بعد از جریان اصل براءت. این جور اشکال کردند چون براءت علم که نمی‌آورد شما قصد امر جزمی کنید. ما سعی کردیم در اصول از این اشکال جواب بدهیم. وارد بحث اصولی نمی‌شویم. مسئله پنج را دنبال می‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] دیگه احتمال را باید بگوییم نیست. ... در مزدلفه حضرت با این که ذهاب حمرة مغریه شد، افضل هم این است که بعد از عشاء بخوانیم، حضرت قبل از عشاء نافله مغرب را خواندند. البته ممکن

است شما بگویید شاید حضرت قضاء کرد نافله مغرب را ولی خیلی بعید است قضاء نافله مغرب اگر باشد، خب چرا قبل از عشاء؟ این که تطوع در وقت فریضه می شود. خلاف متفاهم عرفی است که احتمال بدهیم حضرت در سال دوم نافله مغرب را که بعد از ذهاب حمزه مغربیه خواندند نیت قضاء کردند. این احتمال بعید است. ظاهرش این است که نیت اداء کردند و مزدلفه هم خصوصیت ندارد عرفا. اما اگر شما این جور سخت گیری بکنید که نتیجه اش این می شود که علی می ماند و حوضش در فقه، دیگه اینقدر جمود بر این خصوصیات، دیگه باید دنبال اطلاق در ادله نوافل مغرب بروید که بحثش گذشت.

[سؤال: ... جواب:] یعنی طی الارض کرده باشد حضرت؟ آخه این ها عرفی نیست. ابان بن تغلب همراه حضرت بود، حدودا دو ساعت طول می کشد از عرفات تا مزدلفه بیایند بدون ماشین.

نافله عشاء

مسئله ۵: وقت نافله العشاء و هی الوتیره یمتد بامتداد وقتها.

صاحب عروه می گوید اما نافله عشاء تا نیمه شب وقت دارد. اولی این است که خیلی فاصله نیدازند بین نماز عشاء و وتیره.

این هم موافق با نظر مشهور است.

صاحب جواهر گفته نه، ما نذر نکردیم همه جا موافق مشهور بشویم. ظاهر بعد العشاء بعدیت عرفیه است. نمی شود که نماز عشاء را اول شب بخوانیم بعد مشغول تماشای تلویزیون بشویم، نزدیکی های نیمه شب بگوییم بچه جان! آن مهر را بیاور دو رکعت نافله عشاء بخوانم. اینقدر فاصله که معهود نیست.

مرحوم آقای خوئی فرموده که بعید نیست این روایاتی که دارد که رکعتین بعد العشاء، انصراف داشته باشد از این تاخیر فاحش. ولی دلیل که منحصر به این نیست. دلیل هایی داریم که لفظ بعد در آن نیامده است. مثل صحیح زرارۀ: قال ابو جعفر علیه السلام من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يبیتن الا بوترا. کسی که ایمان به خدا و قیامت دارد قبل از خواب نماز وتر را بخواند. ایشان می فرمایند در روایت هم که وتر را تفسیر کردند به وتیره عشاء. پس حرف مشهور درست است. با فاصله زیاد هم از نماز عشاء وتیره عشاء را

بخوانید اشکال ندارد. البته فرمودند دیگه از نیمه شب تاخیر نیندازید. بعید نیست که دیگه نیمه شب که شد، وقت نماز وتیره عشاء بگذرد. از آقای خوئی می پرسند حتی اگر نماز عشاء تا اذان صبح وقتش ممتد باشد یا للمضطر، باز هم می گوئید نافله عشاء را از نیمه شب تاخیر نیندازند؟ ایشان می گوید بله. چرا؟ بخاطر همین روایت: فلا یبیتن الا بوتر. بیتوته قبل از نیمه شب می شود. خب کسی تا ساعت یک نصف شب بیدار بماند بعد دو رکعت نماز نافله عشاء بخواند بخوابد به این می گویند قبل از بیتوته نافله عشاء خواند؟ این بیتوته است؟ خواب سحرگاهی که بیتوته نیست. بیتوته خواب در شب است. همان متعارف بین مردم که قبل از نیمه شب می خوابند. در خود روایات بیتوته در منی بیتوته بر نیمه اول اطلاق شده که فان بت فی من فلا بأس ان ینتصف اللیل و انت فی غیر منی. اگر بیتوته کردی در منی اشکال ندارد که نیمه شب که شد خارج بشوی از منی.

راجع به این فرمایش آقای خوئی باید حساب کنیم:

اما این که فرمودند که آن روایاتی که دارد که رکعتین بعد العشاء، تؤدان برکعة واحدة، آن قبول داریم انصرافش را به این که فصل طویل نشود بین نماز عشاء و نماز وتیره. به نظر می رسد که نه، وجهی برای انصراف نیست. عرض کردم طواف بعد الحج و هو طواف النساء، باید حتما فصل طویل نشود بین آخرین مناسک حج با طواف نساء؟ فقیهی به این ملتزم شده است؟ نه. طواف بعد الحج و هو طواف النساء. اینجا هم رکعتان يؤدان برکعة بعد العشاء و لو با فاصله چند ساعت. اطلاق دارد.

[سؤال: ... جواب:] گاهی قرینه عرفیه است. اگر بگویند بعد از اذان مغرب افطار بخورید یعنی حتما بلافاصله بعد از اذان مغرب؟ حالا اگر کسی ساعت ده بیاورد افطار بخورد شما می گوئید چرا رعایت بعدیت نکردید؟ ... چرا قرینه می گیرید بعدیت را بر فوریت؟ قرینه بر فوریت اگر نبود ظاهر بعدیت ترتیب است. ... ببینید! قبول دارم برای بیان زمان گاهی همین هست که شب قبل بیاید نمی گویند قبل از ظهر آمد. شب بیاید نمی گویند بعد از ظهر آمد. این ها بیان زمان است. اما اگر بگویند بعد از این که چک شما وصول شد بیا معامله کنیم، حالا بعد از ده روز از وصول چک آمد، به او بگویند نه، ده روز فاصله شد از زمان وصول چک، برو، دیگه با تو معامله نمی کنم، این عرفی نیست. این بعدیت اگر قرینه خاصه نداشته باشد ظهور دارد در

ترتیب. الا ان هذه قبل هذه، نماز عصر باید بعد از نماز ظهر باشد، حتما باید با فاصله باشد؟ و لو با تاخیر فاحش.

[سؤال: ... جواب:] و رکعتان بعد العشاء. می گوید بعد از نماز عشاء بخوان. در مقابل نافله ظهر و عصر که قبل الظهر و قبل العصر هست، این بعد العشاء هست. مثل نافله مغرب که بعد المغرب است. اما این که ایشان فرمود که روایت من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یبیتن الا بوتر، این اطلاق دارد، بله، قبول داریم اطلاق دارد. اما به شرط این که وتر به معنای صلات و تیره باشد. خود شما در بحث های گذشته فرمودید که وتر ظهور دارد در نماز وتر نماز شب و این روایتی که وتر را در این فلایبیتن الا بوتر تفسیر کرده به و تیره عشاء، گفتید سندش ضعیف است. صدوق در علل الشرائع نقل می کند از علی بن احمد از محمد بن ابی عبدالله از موسی بن عمران از حسین بن یزید از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام که: من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یبیتن الا بوتر قلت تعنی الركعتین بعد عشاء الآخرة؟ قال نعم. خب این که اکثر روایتش مجهولند. حالا علی بن ابی حمزه را بشود درست کرد که آقای خوئی قبول ندارد ضعیف می داند، بقیه روات را که نمی شود درست کرد.

بله، ما همان موقع که بحث می کردیم گفتیم انصافا لایبیتن الا بوتر ظاهرش این است که قبل از بیتوته نماز وتر را بخوانند و وقتی می گویند لایبیت الرجل الا علی کذا معنایش این است که قبل از دخول در بیتوته نه قبل از تمام شدن بیتوته، قبل از دخول در بیتوته این کار را انجام بدهد. ما نماز وتر از نماز شب را که در آخر بیتوته شب می خوانیم.

[سؤال: ... جواب:] می گوید تا صبح نخواب؟! خود پیامبر تا صبح نمی خوابید که ما نخوابیم؟ ... فلایبیتن ظهور در دخول بیتوته دارد نه در انتهاء بیتوته. فلایبیتن یعنی بیتوته نکند الا علی وتر. ... مثل فلاینامن الا علی وتر. ... مثلا بگویند من کان یحب بطنه فلایبیتن الا علی سحور، کسی که شکمش را دوست دارد، سلامتیش را دوست دارد بیتوته نکند مگر بر سحری خوردن، این عرفی است؟ چون قبل از اذان صبح سحری می خوریم، این عرفی است؟ عرف این را نمی گوید. عرف از فلایبیتن، روایات زیادی هم داشتیم مؤید این مطلب که استفاده می کند عرف یعنی قبل از شروع بیتوته این کار را بکند. ... می گوید ینبغی للرجل اذا اسنّ

ان لایبیت الا و جوفه من الطعام ممتلی، چه جور معنا می‌کنید. مرد مسن سزاوار است که بیتوته نکند مگر با شکم پر. ... خب اگر سحری بخورد تا نیم ساعت به اذان صبح گرسنه بماند، بیدار بشود سحری بخورد، خب این امثال کرده این حکم را، پس فلایبیتن الا علی وتر هم کافی نیست که قبل از اذان صبح بلند شود نماز وتر بخواند. یعنی دخول در بیتوته نکند مگر با نماز وتر و این قرینه می‌شود که مراد از نماز وتر همان وتر عشاء هست که از آن در کلمات فقهاء تعبیر شده به وتیره عشاء.

و لذا ما این استدلال را قبول داریم. اما آقای خوئی نباید قبول می‌کرد. یا حالا ممکن است بگویید عدول کرده از آن نظر سابقش، اما باید وجه عدول مشخص می‌شد. حدیث علی بن ابی حمزه که صحیح نشد، باید وجهش را ذکر می‌کرد آقای خوئی که ذکر نکرده.

[سؤال: ... جواب:] آخه استدلال کرده است ایشان به این روایت علی بن ابی حمزه، می‌گوید در روایات تفسیر شده به وتیره العشاء، خب این که روایتش ضعیف السند است، باید مثل ما می‌فرمود اصلاً ظهور فلایبیتن الا بوتر در این است که حدوث بیتوته باید بعد از نماز وتر باشد که طبعاً می‌شود نماز وتر عشاء نه نماز وتر شب که قبل از اذان صبح است و معنا ندارد که بگویند کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد قبل از خوابیدن باید نماز وتر نماز شب را بخواند. خود پیغمبر اکرم قبل از اذان صبح نماز وتر را می‌خواند. بعد از نماز عشاء کان یذهب الی فراشه و لایصلی حتی ینتصف اللیل، تا نیمه شب می‌خوابید حضرت، نیمه شب بلند می‌شد، مسواک می‌زد، وضوء می‌گرفت، چهار رکعت نماز شب می‌خواند، باز دومرتبه می‌خوابید، مقدار می‌خوابید بلند می‌شد، مسواک می‌زد، وضوء می‌گرفت، چهار رکعت دیگر نماز شب می‌خواند، باز می‌خوابید، بعد آخر شب بلند می‌شد نماز شفع و وتر را می‌خواند حضرت، نماز وتر را می‌گذاشتند نزدیک طلوع فجر می‌خواندند نه این که قبل از حدوث بیتوته می‌خواندند. پس این لایبیتن الا بوتر وتیره عشاء هست.

[سؤال: ... جواب:] راجع به آن بیتوته در منی، آن دارد: ان بتّ فی منی، نمی‌گوید لایبیت بمنی الا و قد فعل کذا. او می‌گوید ان بات فی منی، اول شب، بعد از نیمه شب می‌تواند بیرون برود. نمی‌گوید لایبیت بمنی الا علی کذا. و الا اگر می‌گفت لایبیت بمنی الا علی کذا می‌گفتم قبل از این که بیتوته کند در منی این کار را

بکند. آنجا به نحو فعل ماضی گفته ان بات، یعنی بیتوته محقق بشود اول شب، بعد از نیمه شب می‌تواند از منی خارج بشود. قیاس مقام به بیتوته در منی قیاس مع الفارق است.

اما راجع به این که بعد از نیمه شب نافله عشاء را دیگه نمی‌شود خواند:

اینی که آقای خوئی فرمودند، بعید نیست انصراف داشته باشد این روایات از نافله بعد از نیمه شب. ولی دلیلی که ایشان ذکر کرد قانع کننده نیست. ایشان فرمود که لایبیتنّ الا بوتّر، قبل از بیتوته باید نماز شب را بخواند، خب یک کسی می‌گوید آقا! ما در روایات داریم: شما اگر اول شب را خارج منی بودی در آن شب یازدهم و دوازدهم یا بر عکس، اول شب را در منی بودی تا نیمه شب، فللبأس ان تبیت فی غیر منی، اگر اول شب را تا نیمه شب داخل منی بودی، فللبأس ان تبیت فی غیر منی. برای بعد از نیمه شب هم تعبیر به بیتوته کرده. شما می‌گویید فلایبیتنّ الا بوتّر صدق نمی‌کند که انسان ساعت یک نافله عشاء را بخواند و بعد بخوابد، در روایات بیتوته منی که دارد که اگر تا نیمه شب در منی بودی، للباس ان تبیت فی غیرها، می‌توانی در غیر منی تا بعد از نیمه شب بیتوته کنی. این اشکال ممکن است به آقای خوئی وارد بشود.

ولی انصاف قضیه این است که ظهور اطلاقی لایبیتنّ الا علی وتر این است که قبل از تحقق عرفی بیتوته نماز نافله عشاء را بخواند. و ما آنی که دلیل داریم این است که اول شب لازم نیست اما دیگه بعد از نیمه شب هم می‌تواند نافله عشاء بخواند تا اذان صبح، این انصافا خلاف ظهور اطلاقی فلایبیتنّ الا بوتّر هست. ما ادعای انصراف را قبول داریم؛ از نیمه شب انصراف دارد مشروعیت نافله عشاء.

یک مطلب هم صاحب عروه گفته او را هم عرض کنم.

صاحب عروه گفته اولی این است که آخرین نمازی که می‌خوانید نماز وتیره عشاء باشد. بعد از نماز عشاء دوست داری نماز مستحب بخوانی، بخوان، خدا قبول کند ان شاء الله، اما اذا اراد فعل بعض الصلوات الموظفة فی بعض اللیالی بعد العشاء، بعضی از نمازهایی که وارد شده در برخی از شبها، این قبل از وتیره عشاء خوانده بشود، وتیره عشاء بشود آخرین نماز که بعد از او دیگه نماز نمی‌خوانی.

این فرمایش صاحب عروه ظاهرا دلیلش صحیحه زراه است که می‌گوید و لیکن آخر صلاتک وتر لیلته، آخرین نمازت را نماز وتر عشاء باشد، نماز وتیره عشاء باشد. این جور معنا کردند. ولی وقتی روایت را بررسی

می‌کنیم می‌بینیم اشتباه معنا کردند. کی معنای و لیکن آخر صلاتک وتر لیلته این است که نماز و تیره عشاء آخرین نماز باشد در امشب؟ کی معنایش این است؟

روایت را کامل ببینید! اذا اجتمع علیک وتران أو ثلاثه أو اکثر فاقض ذلک کما فاتک تفصل بین کل وتر بصلاة لان الوتر الآخر لاتقدم شیئا قبل اوله الاول فالاول تبدا اذا انت قضیت صلات لیلته ثم الوتر، بعد ادامه دارد که: و قال ابو جعفر علیه السلام لایکن وتران فی لیلۃ الا و احدهما قضاء و قال ان اوترت من اول اللیل و قمت فی آخر اللیل فوترک الاول قضاء و ما صلیت من صلات فی لیلته کلها فلیکن قضاا الی آخر صلاتک فانها للیلته و لیکن آخر صلاتک الوتر وتر لیلته.

بحث در وتر نماز شب است. می‌گوید آخرین نمازی که می‌خوانی در شب، نماز وتر نماز شب باشد نه وتر قضاء. وتر لیلته باشد نه وتر لیالی سابقه. اولش هم گفت اگر دو نماز وتر می‌خوانی اولی را قضاء بده، آخری را اداء بده. روایت صریح در این مطلب است. می‌خواهد بگوید آخرین نماز وتر که می‌خوانی در نماز شب، نماز وتر قضاء شب‌های گذشته نباشد. و لیکن آخر صلاتک الوتر، آخرین نماز وتر تو، وتر لیلته، نماز وتر امشب باشد نه نماز وتر قضاء شب‌های گذشته. خب این چه ربطی دارد به این تفسیری که کردند که و لیکن آخر صلاتک وتر لیلته، آن معنایی که کردند آخرین نمازی که امشب می‌خوانی نماز نافله عشاء باشد. معنایش این نیست که. رجوع نکردند به متن اصلی و حدیث بطور کامل؛ دچار اشتباه شدند.

نافله صبح

مسئله ۶: وقت نافله الصبح بین الفجر الاول و طلوع الحمرة المشرقیة.

صاحب عروه می‌گوید که وقت نماز نافله صبح که قرآن هم اینقدر تاکید کرده: و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا، در برخی از تفاسیر به ذهنم هست تفسیر شده به نافله فجر، نافله فجر وقتش از اذان صبح است تا طلوع حمرة مشرقیه. قبل از طلوع آفتاب، در شرق حمرة می‌آید، حدودا یک ربع الی بیست دقیقه به طلوع آفتاب یک حمرة مشرقیه‌ای پدید می‌آید. مشهور می‌گویند دیگه بعد از او نافله صبح را نخوانید؛ مشروع نیست.

این بحث دو تکه دارد: تکه اولش مبدأ وقت نافله صبح است. تکه دومش منتهای وقت نافله صبح است. راجع به مبدأ نافله صبح صاحب عروه طبق مشهور گفته از اذان صبح است. بعد ادامه داده، گفته و يجوز دسّها، می‌توانید دسیسه کنید. چه بکنیم؟ و يجوز دسّها فی صلاة اللیل قبل الفجر. اگه می‌خواهید نافله صبح را قبل از اذان صبح بخوانید دسیسه کنید، این نافله فجر را آخر نماز شب بخوانید و لو نماز شب‌تان اول شب باشد، مثل این که گفتند برخی اختیاراً هم جایز است نماز شب اول شب، برخی گفتند در سفر جایز است، برای پیرمرد جایز است. می‌تواند همان نماز شب را که می‌خواند بعدش بلافاصله نافله فجر را بخواند بگیرد بخوابد، بعد نماز صبح که بلند شد فقط نماز صبح را بخواند. الا ان الافضل اعادتها فی وقتها. ولی افضل این است که اگر این جور نماز نافله فجر را خواندی اعاده کنی بعد از نماز صبح.

مرحوم آقای خوئی فرمودند به لحاظ اول وقت، ما ملتزمیم به این که اگر می‌خواهید کنار نماز شب بخوانید اشکال ندارد، اما اگر کنار نماز شب نمی‌خوانید، باید قریب به اذان صبح بخوانید، لازم نیست بعد از اذان صبح بخوانید، قریب به اذان صبح بخوانید. اختلاف ایشان با صاحب عروه این است: صاحب عروه می‌گوید اگر در نماز شب داخل نکنید نافله صبح را که بعد از نماز وتر نافله صبح را بخوانید بدون فصل طویل باید نافله فجر را بعد از اذان صبح بخوانید. آقای خوئی می‌گویند نه، نزدیکی‌های اذان صبح که عرفاً بگویند نافله الفجر می‌توانید بخوانید. اما کسی که نماز شب نمی‌خواند بیاید ساعت دو نصف شب یا سه نصف شب بگوید حالا دو رکعت نافله صبح بخوانم، نمی‌شود. یا باید دس کنید در نماز شب، کنار نماز شب بخوانی یا قبیل طلوع فجر و بعد از آن بخوانید. آقای خوئی فرمودند ما این را از روایات استفاده کردیم: صحیحہ بزندی می‌گوید: قلت لابی الحسن علیه السلام رکعتی الفجر اصلیهما قبل الفجر او بعد الفجر؟ قال ابوجعفر علیه السلام أحشُ بهما صلاة اللیل و صلّهما قبل الفجر. احش یعنی داخل کن، از حشو می‌آید، حشو یعنی داخل کردن. احش بهما صلاة اللیل. این نافله فجر را کنار نماز شب قرار بده که بشود حشو و صلّهما قبل الفجر و در این صورت می‌توانی قبل از اذان صبح نافله فجر را بخوانی.

صحيحه زرارۀ عن ابی جعفر عليه السلام: قال سألتہ عن ركعتی الفجر قبل الفجر او بعد الفجر فقال قبل الفجر انهما من صلاۀ الليل، نافله فجر جزء نمازهای شبانه است، ثلاث عشر ركعۀ صلاۀ الليل، نماز شبانه، همان صلاۀ الليل، يازده ركعت نيست سيزده ركعت است، دو ركعتش همين نافله فجر است.

آقای خوئی فرمودند این دو تا روایت راجع به دس نماز نافله فجر در نماز شب. اما بدون دس مستقلاً بخوانید نافله فجر را بخوانید یا بدون نماز شب یا با فصل طویل از نماز شب، او جایز نیست مگر قبیل طلوع فجر. چرا؟ برای این که ایشان می فرمایند اگر بخوانید با تقدیم فاحش از اذان صبح این دو ركعت را بخوانید دیگر نامش نافله الفجر، قرآن الفجر نیست. نافله فجر گفتند بخوان نه نافله شب.

بعد هم گفتند مؤیدش هم روایت محمد بن مسلم است: سألت اباجعفر عليه السلام عن اول وقت ركعتی الفجر قال سدس الليل الباقي، یک ششم آخر شب، یک ششم آخر شب، آقای خوئی این جور حساب می کند، یک ششم آخر شب می گوید آخر شب کی تمام می شود؟ با طلوع شمس، آخر شب با طلوع شمس تمام می شود، یک ششم شب حدوداً سه ساعت و نیم الی چهار ساعت هست که نصفش می شود ما بین طلوع الفجر و طلوع الشمس، نصف دیگرش می شود قبل از آن. یک ششم شب از غروب آفتاب حساب کن تا طلوع آفتاب، یک ششمش اگر شب دوازده ساعت باشد، یک ششمش می شود دو ساعت. اگر بیشتر باشد بیشتر. سدس لیل باقی می شود همان یک ساعت قبل از اذان صبح. چون از دوازده ساعت دو ساعت می شود سدس اللیل. یک ساعتش که بین الطلوعین است، یک ساعت هم قبل از بین الطلوعین، می شود سدس اللیل الباقي. تأمل بفرمایید. البته این روایت سندش ضعیف است. ایشان به عنوان مؤید ذکر کرده. ببینیم فرمایش ایشان درست است یا نه.

جلسه ۱۰۶

شنبه - ۹۶/۰۲/۲۳

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

صاحب عروه در مسئله ۶ گفت: وقت نافله الصبح بین فجر الاول و طلوع الحمرة المشرقية. وقت نافله صبح از فجر کاذب هست تا طلوع حمرة مشرقیه.

فجر کاذب در روایات ذکر نشده؛ صاحب عروه از کجا فجر کاذب را استفاده کرده معلوم نیست. بهرحال در ادامه فرمود که بله، جایز است ادخال نافله صبح در نماز شب و لو در ابتداء شب.

مرحوم آقای خوئی فرمودند این جمله اخیره قابل قبول است. روایاتی داریم که فرمود که نماز نافله صبح را داخل کنید در نماز شب. صحیحه بزنطی هست: احش بهما صلاة الليل و صلها قبل الفجر. در صحیحه زرارة هست: انهما من صلاة الليل ثلاث عشر ركعة صلاة الليل. در این بحثی نیست. اما اگر همراه نماز شب خوانده نشود ایشان فرموده که ما یا باید نافله فجر را بعد از طلوع فجر بخوانیم یا قبیل طلوع فجر بخوانیم و الا صدق نافله فجر نمی‌کند؛ یعنی می‌شود نافله شب.

بعد ایشان فرموده مؤید مطلب ما روایت محمد بن مسلم هست که سندش احمد بن حمزة بن بیض هست، بخاطر این شخص سندش ضعیف شده ولی متنش این است: سألت ابا جعفر علیه السلام عن اول وقت ركعتی الفجر قال سدس الليل الباقي، یک ششم آخر شب. آقای خوئی فرموده انتهاء شب با طلوع خورشید است، اگر شب دوازده ساعت باشد، یک ششمش می‌شود دو ساعت، یک ساعت و ربع الی یک ساعت و نیم ما بین الطلوعین است، بقیه دو ساعت می‌شود قبل از طلوع فجر. یعنی حدودا سه و ربع الی نیم ساعت قبل از اذان صبح می‌شود نافله فجر را خواند مگر این که همراه با نماز شب خوانده بشود که او وقتش موسع است. این روایت که انصافا حالا قطع نظر از ضعف سند، ظاهرش یک ششم شب است تا طلوع فجر نه تا طلوع شمس و لو ما انتهاء شب را با طلوع شمس بدانیم ولی نوافل و فرائض که توزیع شدند بر شب و روزی که حدش طلوع فجر است، دیگه این را که نمی‌شود انکار کرد. حالا شما در بحث‌های دیگر تامل دارید در این که طلوع شمس آخر شب است یا طلوع فجر، استظهار می‌کنید که طلوع شمس آخر شب باشد، خلافا للمشهور، اما دیگه راجع به نوافل شب و روز که صحبت می‌کنند که خب این ظاهر شب یعنی تا طلوع فجر، آن صحیح‌ه‌ای که می‌گفت انهما من نافله الليل یعنی شبهه بود، کسی فکر می‌کرد نافله روز بعد از طلوع آفتاب

است؟ خب انهما من نافله الليل یعنی نافله تا قبل از طلوع فجر و الا نافله شب تا طلوع شمس گفتن ندارد؛ خب معلوم است که نافله صبح بعد از طلوع شمس نیست.

مرحوم آقای خوئی در ادامه فرمودند ما به نظرمان اگر قبیل طلوع فجر نافله فجر را بخواند اشکال ندارد. دلیلش صحیحه زراعه است: قلت لابی جعفر علیه السلام الركعتان اللتان قبل الغداء این موضعها؟ دو رکعت نافله فجر زمانش کی هست؟ فقال علیه السلام قبل طلوع الفجر فاذا طلع الفجر فقد دخل وقت الغداء، هنگام طلوع فجر وقت نماز صبح است. این روایت نه تنها جواز تقدیم نافله صبح را بر طلوع فجر می فهماند، بلکه افضلیت آن را هم می فهماند. چون فرمود فاذا طلع الفجر فقد دخل وقت الغداء، موضع نافله فجر قبل از طلوع فجر است.

البته آقای خوئی فرمودند که دو روایت داریم آنها هم صحیحه اند، ممکن است استظهار بشود از آنها که افضل نافله فجر هست بعد از اذان صبح. یکی صحیحه عبدالرحمن بن حجاج است: صلها بعد ما یطلع الفجر، امر کرده نماز نافله فجر را بعد از اذان صبح بخوانید، بعد از طلوع فجر بخوانید. روایت دوم صحیحه یعقوب بن سالم: قال ابو عبدالله علیه السلام صلها بعد الفجر و اقرأ فیهما فی الاولى قل یا ایها الکافرون و فی الثانیة قل هو الله احد. گفته می شود صحیحه زراعه گفت این موضعها؟ امام فرمود قبل طلوع الفجر، این دو صحیحه امام فرمود صلها بعد ما یطلع الفجر، تعارضاً تساقطاً.

آقای خوئی فرمودند که نه، ما قبول نداریم تعارض و تساقط می کنند.

البته یک نکته ای عرض کنم: بر فرض تعارض و تساقط بکنند، آقای خوئی مشکل ندارد با امر به نافله فجر قبل از اذان صبح به نحو مشروع بودن آن قبل از اذان صبح. چون فرمود صدق می کند نافله الفجر اگر قبیل اذان صبح بخوانیم. این تعارض اگر مشکلی ایجاد کند برای افضلیت تقدیم نافله فجر بر اذان صبح مشکل درست می کند.

مرحوم آقای خوئی فرموده ولی به نظر ما تعارض هم نمی کند. اولاً کی می گوید این دو صحیحه راجع به نافله فجر هستند شاید راجع به فریضه صبح هستند. صلها بعد طلوع الفجر یعنی نماز صبحت را بعد از طلوع فجر بخوان. ضمیر که ذکر نشده که. بله، مرحوم شیخ طوسی و اصحاب حدیث در نوافل این را ذکر

کردند، و لکن فهم آنها که برای ما حجت نیست. شاید این دو تا روایت صحیحه ناظر باشند به فریضه. بعد فرموده بر فرض این‌ها در مورد نافله صبح باشند، صحیحه زراره صریح است در افضلیت تقدیم، صریح است در این‌که افضل تقدیم نافله فجر است بر طلوع فجر. خب قرینه می‌شود که این دو تا صحیحه را حمل کنیم بر اصل جواز. بگوییم جایز است تاخیر نافله فجر از اذان صبح، اما افضل تقدیم نافله فجر است بر اذان صبح. تا اینجا انصاف این است که فرمایشات آقای خوئی اشکال دارد. اشکالش را بگوییم تا بعد آخرین مطلب را که مطلب درستی هست عرض کنیم.

یک اشکال فرمایش آقای خوئی این است که نافله الفجر در کجایش خوابیده که باید مقارن با فجر باشد؟ نافله صلات فجر است، صلات فجر یعنی نماز صبح. خب دو رکعت نافله صلات فجر را اسمش را گذاشتند نافله الفجر. مثل نوافل مغرب، وتیره العشاء، نوافل الظهر، نوافل العصر؛ این نوافلی که مربوط به فریضه مغرب هستند یا مربوط به فریضه ظهر و عصر هستند، این هم نافله‌ای است که مربوط به فریضه صبح است.

[سؤال: ... جواب:] نافله ظهر یعنی نافله نماز ظهر دیگه. ... اصلا اضافه شده در روایات، این نوافل به نمازهای فریضه. ... ببینید! وقتی می‌گویند نافله فجر بیش از این ظهور ندارد یعنی نافله مربوط به نماز صبح. و الا اگر این جور است پس قبل از اذان صبح که نافله الفجر نیست، نافله السحر است. شما مسامحه عرف که قابل قبول نیست که بگویید نیم ساعت قبل از اذان صبح اگر نافله صبح را بخوانیم صدق می‌کند نافله الفجر. ... نه، آن روایت سدس الباقی که سندش ضعیف است. بحث این است که اگر نافله الفجر اگر به معنای نافله زمان فجر است خب ظاهرش این است که مقارن حقیقی فجر، نماز نافله فجر را بخوانیم و الا اگر این جور است نافله اللیل، بگذاریم قبل از طلوع آفتاب بخوانیم، این نافله اللیل است؟ قبل از غروب آفتاب بخوانیم بگوییم نافله اللیل است؟ قبل از اذان بخوانیم نافله الظهر را بگوییم نافله الظهر است؟ ... نافله الفجر اگر به معنای نافله فریضه الفجر است که هیچ؛ نافله فریضه فجر است هر کی بخوانی. اگر به معنای نافله‌ای است که زمان این نافله فجر است، خب مسامحه عرف که اعتباری ندارد که ما بگوییم عرف نیم ساعت قبل از اذان صبح هم اگر نافله صبح را بخوانیم به او می‌گوید نافله الفجر؟ عرف دقیق هیچوقت به این نمی‌گوید نافله الفجر.

[سؤال: ... جواب:] عند الزوال یعنی حوالی زوال. اما اگر بگویند صلاه الفجر، صلاه اللیل، صلاه النهار یعنی نماز مقارن با لیل باشد، مقارن با نهار باشد، مقارن با فجر باشد نه قبیل فجر.

و اما این که فرمودید که این روایات، صحیحه زراره با این دو صحیحه تعارض ندارند، فرمودید چرا؟ برای این که شاید این دو روایت راجع به فریضه صبح باشد، آخه شما را به وجدان تان کسی احتمال بدهد امام راجع به فریضه صبح بفرماید: آدم حسابی! صلهما قبل طلوع الفجر؟ آخه کسی توهم می کند که نماز صبح را قبل از طلوع فجر بخواند تا بیاید امام بفرماید صلهما بعد طلوع الفجر؟

[سؤال: ... جواب:] مگر اهل سنت بعد از فجر کاذب نماز صبح می خواندند؟ ... حالا اشتباه می کنند بعضی ها فجر کاذب را به فجر صادق بحث دیگری است. اما همه می گویند طلوع فجر صادق مبدأ نماز صبح است؛ کسی غیر از این نمی گوید. صلهما بعد الفجر یعنی إئت بصلاه فریضه الصبح، مگر جای توهم چیز دیگری بود. اما این که ایشان در جواب دوم فرمود جمع عرفی دارد، صلهما بعد الفجر را حمل بر ترخیص می کنیم ولی صلهما قبل الفجر را حمل می کنیم بر افضلیت، انصافا این عرفی نیست. امر دارد می کند به صلات نافله فجر بعد الفجر.

: اگر توهم حضر است، توهم لزوم هم هست. یعنی همان طوری که احتمال می دهد که نافله فجر را قبل از اذان صبح بخواند، بعد از اذان صبح دیگه نخواند، اگر همچون احتمالی را بدهد احتمال این که قبل از اذان صبح نشود نافله صبح را بخواند که بیشتر هست.

[سؤال: ... جواب:] نه، این طور نیست. عامه نافله فجر را بعد از اذان فجر می دانند. می گویند کسی حق ندارد نافله فجر را قبل از اذان صبح بخواند. خب صلهما بعد الفجر بگوییم در مقام ترخیص است؟ چه وجهی دارد؟ مگه توهم حضر فقط هست؟ جهل به وظیفه داشت، نمی دانست کی بخواند نافله فجر را؟ همان طور که احتمال می دهد بهتر است قبل از اذان صبح بخواند، احتمال می دهد اصلا مشروع نباشد قبل از اذان صبح کما علیه العامه.

[سؤال: ... جواب:] بحث در این است: آن صلهما قبله و بعده که می فرمایید، آن یک روایت دیگری است. بحث در صحیحه زراره است و این صحیحه عبدالرحمن بن حجاج و صحیحه یعقوب بن سالم است. فعلا

روایت دیگر را بگذارید کنار. تعارض بین این روایات را با این دو راهی که آقای خوئی مطرح کرد نمی‌شود حل کرد. تعارض بین این‌ها مستقر است.

بله، جواب سوم آقای خوئی جواب خوبی است.

[سؤال: ... جواب:] صلحاً بعد الفجر. آخه چرا می‌گویید این در مقام توهّم حظر است که یعنی طرف فکر می‌کرد نمی‌شود نافله فجر را بعد از اذان صبح خواند. کی همچون فکری می‌کرد؟ بر عکس است اتفاقاً. عامه می‌گویند قبل از اذان صبح نمی‌شود نافله فجر را بخوانی، حتماً باید بعدش بخوانی و الا در این که بعدش مشروع است نافله فجر را خواندن، مگه کسی تردید داشت؟ ... توهّم عرفی نبود که ما بیاییم صلحاً بعد الفجر را بگوییم در مقام توهّم حظر عرفی است.

بهترین جواب، جواب سوم است. جواب سوم چیه؟ جواب سوم این است: آقا! وقتی عامه مشروع نمی‌دانستند نافله فجر قبل از اذان صبح را و لذا حمل می‌کنیم این دو تا صحیح را، صحیح عبدالرحمن بن الحجاج و صحیح یعقوب بن سالم را بر تقیه. می‌گوییم امام رعایت تقیه کرده. قرینه بر این تقیه چیه؟ اتفاقاً در روایات ما قرینه بر این تقیه هم آمده. روایتی هست از علی بن ابی حمزه که در سندش واقع شده که ما البته با استصحاب وثاقت قبول کردیم روایات علی بن ابی حمزه را. گفتیم شیخ طوسی در عده می‌گوید عملت الطائفة بما رواه علی بن ابی حمزة البطائنی. بعد از وقف. چون بحث این است که واقفی بودن مانع از عمل به حدیث نیست اذا كان متحرّجا عن الكذب. بعد می‌گوید و لذلك عملت الطائفة بما رواه علی بن ابی حمزة بطائنی چون علی بن ابی حمزة بطائنی متحرّز از کذب بود. شخص منحرفی بود که در کتاب الغيبة دارد: اصابته فتنه. حالا اصابته فتنه یا حب حطام دنیا، مال دنیا که سی هزار درهم پیشش بود از امام کاظم علیه السلام، دید اگر قبول کند امامت امام رضا را مجبور می‌شود سی هزار درهم را به امام رضا بدهد، گفت نه، امام کاظم زنده است، بعد از مدتی بر می‌گردد. اول می‌گفت هفت ماه بعد بر می‌گردد بعد از هفت ماه که بر نگشت امام رضا فرمود فما استبان لكم كذبه؟ حالا معلوم شد دروغ گفتن علی بن ابی حمزة بطائنی. مرحوم شیخ طوسی شهادت داده كان متحرّزا عن الكذب.

[سؤال: ... جواب:] راجع به همه این‌ها غیر از عامه گفته متحرّزا عن الكذب.

در مقابل ابن فضال گفته کذاب ملعون. خب فما استبان لکم کذبہ را ہم در کنار این قرار بدهید.

البته توجیه فما استبان لکم کذبہ این است که این حرفش دروغ است که می گوید بعد از هفت ماه امام بر می گردد.

ما گفتیم تعارض می کند تضعیف ابن فضال با توثیق شیخ طوسی و چون وثوق هست که علی بن ابی حمزہ بطائنی زمان امام کاظم علیه السلام حسن ظاهر داشته، ثقه بوده استصحاب می کنیم بقاء وثاقتش را.

[سؤال: ... جواب:] دیگه کذاب ملعون. ... لالاستحل ان اروی عنه. ... بهر حال ما استظهار کردیم بقاء وثاقت علی بن ابی حمزہ را.

روایت این است: علی بن ابی حمزہ البطائنی عن ابی بصیر: متی اصلی رکعتی الفجر؟ خوب دقت کنید! روایت، روایت جالبی است، متی اصلی رکعتی الفجر؟ قال بعد طلوع الفجر، ابی بصیر می گوید از امام صادق علیه السلام کی نماز نافله فجر را بخوانم؟ حضرت فرمود بعد از طلوع فجر، قلت له ان اباجعفر علیه السلام امرنی ان اصلیهما قبل طلوع الفجر، امام باقر علیه السلام به من فرمود نافله صبح را قبل از طلوع فجر بخوان شما به من می فرمایید بعد از طلوع فجر بخوان، امام چه جوابی داد؟ فرمود یا ابامحمد ان شیعه اتوا ابی مسترشدین فاتاهم بمرّ الحق و اتونی شکاکا فافتیتهم بالتقیة. اصحاب پدرم هنگامی که از پدرم سؤال کردند از زمان نافله فجر، دنبال کشف حق بودند و لذا امام باقر علیه السلام رعایت تقیه نکرد، مر حق را بیان کرد، اما من ابتداء کارم هست، شیعه برای این که آزمایش کند، هنوز لیطمئن قلبی نشده که آیا بعد از امام باقر علیه السلام امام بعدی امام صادق علیه السلام است یا مثلاً زید بن علی بن الحسین؟ اتونی شکاکا. و لذا می آمدند آزمایش می کردند نه فقط پیش امام معصوم، مدعی های دیگر را هم آزمایش می کردند. می رفتند سراغ زید می دیدند غیر از جهاد و جنگ مسلحانه چیز دیگری بلد نیست یا زمان امام کاظم علیه السلام چون امام کاظم علیه السلام فرزند سوم امام صادق علیه السلام است، فرزند اول اسماعیل بود که زمان خود امام صادق فوت کرد، اسماعیلیه درست شدند، گفتند اسماعیل زنده است بعداً ظهور خواهد کرد، یک عده ای فطحی شدند، عبدالله افطح فرزند دوم امام صادق بود، رفتند سراغ عبدالله افطح او هم زیاد عمر نکرد، حدود هفتاد روز عمر کرد، بعد از او همه برگشتند به امام صادق علیه السلام، حالا یا از فطحی بودن دست برداشتند

یا امام صادق را امام هشتم، آنها که می‌گویند فطحی، باقی بودند بر فطحی بودن، مثل عمار ساباطی، این‌ها کسانی هستند که امام کاظم علیه السلام را امام هشتم می‌دانند، ولی یک عده هم فطحی شدند و توبه کردند. وجه توبه‌شان این بود که می‌رفتند پیش عبدالله افطح می‌دیدند هیچ چیز بلد نیست، آخه این چه امامی هست؟ می‌آمدند خدمت امام کاظم علیه السلام می‌دیدند نه، بحر علم است. و لذا یکی از ائمه حالا امام صادق علیه السلام بود یا امام کاظم وقتی دید شیعیان را گفت الیّ الیّ و لا الیّ المرجئ و لا الیّ القدریه. و لذا امام صادق علیه السلام را آمدند آزمایش کردند. آزمایش که کردند امام صادق درست جواب داد اما با شکل‌بندی تقیه. فرمود بعد از طلوع فجر نماز بخوان چون مشروع است. فرد افضل را نفرمود، نه این‌که فرد نامشروع را بیان کرد. تقیه در این امور اسهل است. فرد مشروع را می‌گویند.

مثل این‌که الان از شما بپرسند می‌روید شهرها، روستاها برای تبلیغ، روزهای اول آن پیرمردهای مسئله‌دان که سال‌های متمادی است مسئله یاد گرفتند، روزهای اول می‌آیند امتحان می‌کنند طلبه را و لذا طلبه روز اول اگر بگویند آقا! کسی غسل جمعه را روز جمعه نکرد، از همان شب می‌تواند غسل جمعه کند یا بگذارد فردا بعد از طلوع فجر، اگر بیايید فتوی آقای سیستانی را بگویید که از همان اول شب شنبه می‌تواند غسل جمعه کند، به همدیگر می‌گویند نه، این حاج آقا چیزی بارش نیست. دیگه تا آخر ماه رمضان مبتلا هستید، هر چی بگویید باور نمی‌کنند. و لذا از همان روز اول بگویید بعد از طلوع فجر روز شنبه قضاء غسل جمعه بجا بیاورید. فتوای مشهور را بگویید، درست هم گفتید، جواب، جواب متینی است. در شرائط تقیه و لو تقیه که در این روایت است، تقیه خاصی است نه تقیه خوفیه، تقیه اختباره، صلها بعد الفجر. ابوبصیر وقتی که لو داد خودش را، گفت یابن رسول الله! حضرت امام! ما از امام باقر پدر بزرگوراتان پرسیدیم فرمود صلها بعد الفجر، امام فرمود بله، من برای جواب عمومی این جور گفتم و الا حق همان است. معنای روایت این است دیگه.

پس صلها بعد الفجر حمل بر تقیه می‌شود. و افضل اتیان به نافله فجر است قبل از طلوع فجر. چون آن روایت این‌جوری گفت: این موضعها؟ صحیحه زراره می‌گوید قلت لابی جعفر علیه السلام، امام باقر علیه السلام...

[سؤال: ... جواب:] خود فافتاهم بمر الحق هم همین است دیگه. یعنی فضیلت داشت نافله فجر قبل از طلوع فجر، زراره هم از امام باقر علیه السلام که سؤال کرد این موضعهما؟ امام فرمود قبل طلوع الفجر فاذا طلع الفجر فقد دخل وقت الغداة، خب این معنایش افضل بودن نافله فجر است قبل از اذان صبح. ... محتمل نیست که نافله فجر بعد از اذان صبح قضاء باشد. روایاتی داریم که می گوید قبل از طلوع حمره مشرقیه می شود نافله فجر را خواند. بحث این است که قبل از طلوع فجر افضل است نافله صبح.

بحث در این است که قبل از طلوع فجر، عرفا چقدر صادق است؟

روایاتی داریم، روایات صحیحه هم داریم: صحیحه محمد بن مسلم، صحیحه ابن ابی یعفور: صل رکعتی الفجر قبل الفجر و بعده و عنده. روایات صحیحه هست. خب صل رکعتی الفجر قبل الفجر و بعده و عنده یا همان این موضعهما؟ قال قبل طلوع الفجر، قبل طلوع الفجر از اول شب را می گیرد؟ اگر گفتند قبل از طلوع فجر بلند شو سحری بخور، یعنی ساعت ده شب سحری بخور؟ بعید نیست همان طور که مرحوم آقای خوئی دارند، برخی از بزرگان دیگر هم دارند، انصراف دارد قبل طلوع الفجر به قبل قریب نه قبل بعید؛ شامل فصل طویل نمی شود.

[سؤال: ... جواب:] اگر زمانی را که مشخص کنند بگویند شما نافله فجر را قبل از طلوع فجر یا مقارن با طلوع فجر یا بعد از طلوع فجر بخوان، این اطلاق ندارد به قبل بعید. و الا، مثال بزمن برای تان: یکی می آید از امام سؤال می کند که من أتیت أهلی قبل أن أطوف طواف النساء یا أتیت أهلی قبل أن أفرغ من السعی یا قبل أن أقصر، أتیت أهلی قبل أن أقصر، خب این یعنی هیچ کاری نکرده بود، محرم شده بود، آمده بود مکه، نه طواف نه سعی نه تقصیر، او هم می گوید اتیت اهلی قبل ان اقصر این عرفی است؟ خب این عرفی نیست. قبل ان اقصر یعنی کارهای دیگر را کرد فقط مانده بود تقصیر، کارهای دیگر را کرده بود، فقط مانده بود طواف نساء، می گوید قبل ان اطوف طواف النساء.

[سؤال: ... جواب:] بیش از این ظهور ندارد. ما نمی خواهیم ظهور دارد در تقیید به قبل قریب. بیش از این ظهور ندارد؛ شامل قبل بعید نمی شود.

و لذا ما دلیلی بر مشروعیت نافله فجر قبل بعید نداریم. همانی که گفتند، نیم ساعت قبل از اذان صبح اگر نافله صبح را بخواند، و لو نماز شب نخواند، عرفا صدق می کند که صلها قبل طلوع الفجر، صل رکعتی الفجر قبل الفجر، این مقدار صادق است.

این راجع به مبدأ نافله فجر.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! دیگه ما حرف هایمان با هم تناقض ندارد. ما آنجا که گفتیم نوافل المغرب بعد المغرب گفتیم ظهوری بیش از ترتیب ندارد. می خواهد بگوید نوافل مغرب بر خلاف نوافل ظهر و عصر که قبل از ظهر و عصر است، نوافل مغرب بعد از مغرب است. ظهور ندارد در تحدید زمانی. اما این روایت ظهور دارد در تحدید زمانی. می گوید صل رکعتی الفجر در زمان قبل از فجر و عند الفجر و بعد الفجر. این تحدید زمانی است. و لذا در اینجا ما می گوییم بیش از قبل قریب ظهور ندارد. و لذا دلیلی بر مشروعیت نافله فجر در قبل بعید اذان صبح نداریم. ما اطلاقی هم در ادله نداریم تا به او رجوع کنیم، بخواهیم بگوییم وقت نافله فجر از ابتداء شب است.

اما راجع به منتهای وقت نافله فجر، صحیحہ علی بن یقطین تکلیف را مشخص کرده: سألت اباالحسن عليه السلام عن الرجل لا يصلی الغداة حتی یصفر و تظهر الحمره و لم یرکع رکعتی الفجر أیرکعهما أو یؤخرهما؟ قال یؤخرهما. راوی می گوید شخصی حمرة مشرقیه ظاهر شد، حدودا یک ربع، بیست دقیقه قبل از طلوع آفتاب، این آقا نافله فجر را نخوانده، آیا نافله فجر را بخواند یا نماز صبح را بخواند، نافله فجر را بعد قضاء کند یا بعد از نماز صبح بخواند؟ قال یؤخرهما، امر کرده است که تاخیر بیندازد نافله فجر را بعد از طلوع حمرة مشرقیه.

آقای خوئی فرموده از این روایت استفاده می شود که ارتکاز سائل این بوده که تا طلوع حمرة مشرقیه وقت نافله فجر هست؛ سؤال کرده از بعد از طلوع حمرة مشرقیه. گفته طلوع حمرة مشرقیه شد نافله فجر را نخوانده، چه کار بکند؟ اما اگر طلوع حمرة مشرقیه نشده بود، ظاهر این روایت این است که ارتکاز سائل بر مشروعیت نافله فجر بوده.

ما این مطلب را قبول نداریم. اگر دو رکعت مانده به طلوع حمره مشرقیه، نافله فجر را بخوانی، نماز صبحت می‌شود بعد از طلوع حمره مشرقیه، می‌رسی نافله فجر را بخوانی قبل از طلوع حمره مشرقیه اما فریضه صبحت می‌شود بعد از طلوع حمره مشرقیه. از روایت استفاده می‌شود اینجا هم مشروع است نافله صبح؟ کی از روایت این استفاده می‌شود. راوی آمده گفت آقا! شخصی از خواب بیدار شد، طلوع حمره مشرقیه شده بود نافله صبح را نخوانده بود، چه کار بکند؟ حالا اگر موقعی بیدار می‌شد که دو رکعت مانده بود به طلوع حمره مشرقیه، امام شاید راجع به او هم می‌فرمود که چون نماز صبح را نباید تاخیر بیندازید و لو به لحاظ وقت فضیلت از طلوع حمره مشرقیه و لذا دیگه نافله صبح را نخوان. شاید امام این را می‌فرمود. چه می‌دانیم. شاید دو رکعت قبل از طلوع حمره مشرقیه هم دیگه فرصت برای نافله فجر باقی نگذارد.

ما از ارتکاز سائل نمی‌توانیم استفاده کنیم که دو رکعت قبل از طلوع حمره مشرقیه نافله فجر مشروع است. ولی روایاتی داریم تحدید می‌کند وقت فضیلت نماز صبح را به طلوع حمره مشرقیه. از او استفاده می‌کنیم به ضمیمه آنچه که در نافله ظهر و عصر بود: و لاتطوع فی وقت الفریضه و لو حمل بر کراهت شد، اما در روایات گفت نافله ظهر را نخوان، ظهر را بخوان حتی لایکون تطوع فی وقت الفریضه. خب استفاده می‌شود که به مناسبت حکم و موضوع که اگر دو رکعت مانده به طلوع حمره مشرقیه نافله صبح را نخواند، نماز صبح را بخواند.

تامل بفرمایید ان شاء الله فردا یک نکته‌ای باقی مانده وارد بحث وقت نماز شب می‌شویم که محل ابتلاء علماء اعلام هست. ان شاء الله این را دنبال می‌کنیم.

جلسه ۱۰۷

یکشنبه - ۹۶/۰۲/۲۴

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به وقت نافله صبح بود از حیث مبدأ وقت و منتهای وقت.

راجع به مبدأ وقت مشهور گفتند برای کسی که نماز شب نمی‌خواند، مبدأ نافله فجر از فجر کاذب است و منتهایش هم طلوع حمره مشرقیه است. که صاحب عروه هم همین را مطرح کرد.

آقای سیستانی فرمودند مبدأ نافله فجر از اول وقت نماز شب است و لو نماز شب نخوانید. به اندازه خواندن نماز شب که گذشت، از اول وقت نماز شب، وقت نافله فجر می‌رسد. جالب این است، ان شاء الله خواهیم گفت ایشان رأی‌شان بر این است که نماز شب حتی در حال اختیار و قتش از ابتداء شب است. آن وقت معنایش این می‌شود که شما حدوداً ده دقیقه بعد از اذان مغرب بگویید نافله صبح می‌خوانم قربه الی الله، ملائکه وحشت می‌کنند، می‌گویند این هنوز نماز مغرب نخوانده، چه جوری نافله صبح می‌خواند؟! ولی ظاهر کلام ایشان این است.

ما وجهی هم پیدا نکردیم برای فرمایش ایشان. چون روایات گفت: احش بهما صلاة اللیل، نماز شب که می‌خوانی، نماز نافله فجر را کنار و در ردیف نماز شب قرار بده، داخل در نماز شب بکن، اما وقت نماز شب را مطرح نکرد، خود نماز شب. روایات این را گفت.

اگر ایشان می‌خواهند بفرمایند صلحاً قبل الفجر اطلاق دارد و لو از ابتداء شب، صدق می‌کند قبل الفجر که انصافاً این بعید است. اگر صدق می‌کند پس چرا استثناء کردید مقدار امکان اتیان نماز شب را که حدوداً ده دقیقه است، گفتید این ده دقیقه وقت نافله صبح نیست. خب اگر تمسک می‌کنید به صلحاً قبل الفجر و می‌گویید اطلاق دارد، خب اطلاقش ده دقیقه بعد از اذان مغرب را می‌گیرد یا ده دقیقه بعد از نیمه شب را می‌گیرد چرا از اول نگیرد؟ چرا وقت نماز شب را در اول وقت نماز شب استثناء می‌کنید؟

[سؤال: ... جواب:] ایشان که فرمود نماز شب بخوان و بعد نافله صبح. تعبیر ایشان این است که مبدأ وقتها اول وقت صلاة اللیل بعد مضي مقدار یفی بادائها. حالا من نماز شب نخوانم دیگه نمی‌توانم نماز نافله صبح بخوانم چون نماز نافله صبح باید بعد از نافله شب باشد؟ این را که کسی نگفته. منتها مشهور می‌گویند اگر نماز شب بخوانی، نافله فجر بعد از نماز شب، جایز است، هر کی باشد و اگر نماز شب نخوانی، گفتند از اول طلوع فجر کاذب تا طلوع حمره مشرقیه. آقای سیستانی فرمودند نه، از اولین زمان مشروع بودن نماز شب به استثناء آن مقدار اقل فرصت برای نماز شب که حدوداً ده دقیقه هست و منتهای نافله فجر هم

خواهیم گفت ایشان می‌گویند تا طلوع آفتاب است. دو رکعت مانده به طلوع آفتاب نافله صبح وقت دارد که این را بعدا بحث می‌کنیم.

ما به نظرمان با توجه به روایت محمد بن مسلم که می‌گفت وقت نافله فجر سدس اللیل الباقی هست. اگر سندش را بشود تمام کرد که به وجهی که خواهیم گفت، اول شب تا طلوع فجر را حساب می‌کنیم، مثلاً دوازده ساعت بشود، دو ساعت قبل از طلوع فجر وقت نافله فجر است برای کسی که نماز شب نخواند. این قید را بعدا توضیح می‌دهیم.

روایت محمد بن مسلم این بود: محمد بن حمزه بن بیض یا بیض عن محمد بن مسلم سألت اباجعفر علیه السلام عن اول وقت رکعتی الفجر فقال سدس اللیل الباقی.

سند این روایت محمد بن حمزه بن بیض است در آن که گفتند توثیق ندارد. و لکن در استبصار بر خلاف تهذیب که محمد بن حمزه نقل کرده می‌گویند مخلص بن حمزه بن بیض. مخلص بن حمزه بن بیض مروی عنه صفوان است. یک روایتی هست صفوان می‌گوید که من نقل می‌کنم از محمد بن مسلم به واسطه مخلص بن حمزه بن بیض. مخلص بن حمزه بن بیض که در تهذیب و استبصار مروی عنه صفوان است، اگر این روایت که الان خواندیم، راجع به سدس اللیل الباقی، توسط مخلص بن حمزه بن بیض نقل شده باشد که در استبصار هست، داخل می‌شود در بحث مشایخ صفوان که ما گفتیم که صفوان و بنی‌عمیر ممن عرفوا بانهم لایروون و لایرسلون الا عن ثقة که شیخ طوسی در عده می‌گوید.

مشکلی که اینجا هست گفته بشود شاید نسخه تهذیب درست باشد که گفته محمد بن حمزه بن بیض و محمد بن حمزه بن بیض در رجال شیخ طوسی هم ترجمه شده: الحنفی الکوفی. خب پس تهذیب می‌گوید محمد بن حمزه، رجال شیخ طوسی که می‌گویند محمد بن حمزه، پس چه جور ما بگوییم استبصار درست نقل کرده است، مخلص بن حمزه و با توثیق مشایخ صفوان مشکل را حل کنیم؟

جواب این است که اگر در رجال شیخ طوسی، مخلص بن حمزه هم ترجمه شده بود می‌گفتیم این دو برادر هستند، یکی محمد یکی مخلص. ولی در رجال شیخ طوسی فقط محمد بن حمزه بن بیض ترجمه شده. و در اینجا هست که استبصار گفته مخلص، در تهذیب گفته محمد و در یک روایت دیگر که فقط همین دو روایت

هست از این شخص، هر دو گفتند مخلد، هم تهذیب و هم استبصار. همان جایی که صفوان نقل می‌کند. خیلی بعید است که ما هم محمد بن حمزه بن بیض داشته باشیم و هم مخلد بن حمزه بن بیض داشته باشیم، هر دو راوی از محمد بن مسلم باشند، ولی رجال شیخ فقط محمد را ترجمه کند و از مخلد نامی نبرد. این قرینه می‌شود بر این که یا محمد تصحیف مخلد است، چون شبیه هم نوشته می‌شد در خط کوفی و یا بر عکس. اما این که این‌ها دو نفر باشند، وثوق حاصل می‌شود به خلافش. وثوق حاصل می‌شود که این‌ها یک نفرند. و اگر یک نفر باشند صفوان توثیق کرده با نقلش از مخلد بن حمزه بن بیض.

پس بعید نیست ما به این نحو روایت را تصحیح کنیم. دلالتش هم که خوب است دیگه. می‌گوید که سدس لیل باقی یعنی حدودا دو ساعت به طلوع فجر نه آنی که آقای خوئی فرمود که سدس اللیل الباکی را تا طلوع شمس حساب کنیم، آن وقت سهم نماز نافله صبح تا قبل از طلوع فجر می‌شود نیم ساعت الی سه ربع. این خلاف ظاهر است. ظاهر این است که سدس اللیل الباکی همان‌طور که مرحوم استاد در کتاب‌شان فرمودند تا طلوع فجر حساب می‌شود. البته استاد سند این روایت را قبول ندارند. ما بعید نمی‌دانیم سند روایت تمام باشد و لذا می‌شود به مضمون روایت فتوی داد.

آن وقت اینجا یک مشکلی درست می‌شود. که این روایت می‌گوید سألت اباجعفر علیه السلام عن اول وقت رکعتی الفجر فقال سدس اللیل الباکی، روایات دیگر می‌گفت احش بهما صلاۃ اللیل حشوا، خب این‌ها مثبتین هستند، چرا ملتزم شدید که کنار نافله شب نافله فجر خواندن باعث می‌شود که از اول وقت نماز شب انسان بتواند نافله فجر را بخواند؟ گفته می‌شود که آقا! این خلاف این روایت محمد بن مسلم است. آن روایات می‌گفت احش بهما صلاۃ اللیل حشوا اما فوقش به اطلاق می‌گفت هر وقت نماز شب خواندی و لو ابتداء شب، و لو ابتداء نیمه شب نافله فجر بخوان، خب این روایت می‌گوید که اول وقت رکعتی الفجر سدس اللیل الباکی. بر فرض با هم تعارض کنند، در جایی که ما نماز شب می‌خوانیم ولی قبل از سدس اللیل الباکی، تعارض نکنند تساقط می‌کنند، باید رجوع کنیم به اصل اولی. حالا اصل اولی آقای خوئی فرمود نافله الفجر ظهور دارد در نافله قریب به فجر.

ما گفتیم همچون ظهوری ندارد چون ممکن است نافله فجر یعنی نافله فریضه فجر باشد و لکن اطلاقی در ادله نافله فجر نیست که از اول شب را شامل بشود. اطلاقی نداریم. صل بهما قبل طلوع الفجر اطلاق ندارد نسبت به قبل بعید. بله، یکی بگوید آقا! وقتی که ما دلیل بر خلاف پیدا نکردیم به اصل براءت رجوع می‌کنیم. نماز نافله فجر را بعد از نماز شب می‌خوانیم در این مورد تعارض، بعد از نماز شب می‌خوانیم متمسکا باصل البرائة، بله، ما هم مشکلی نداریم با اصل براءت و لکن آن‌هایی که مشکل دارند چه بکنند؟ روایت می‌گوید سدس اللیل الباقي فوقش تعارض می‌کند با آن روایتی که راجع به نماز شب می‌گوید احش بهما صلاة اللیل حشوا در جایی که نماز شب می‌خواند قبل سدس اللیل الباقي، بعد از تعارض اگر اصل براءت را قبول نداشتیم یا مثل آقای خوئی شدیم گفتیم صل قبله اصلا ظهور دارد در قبل قریب یا اصلا نافله فجر ظهور دارد در قبل قریب و الا نافله فجر صدق نمی‌کند، اگر این را بگوییم که دیگه به اصل براءت هم نمی‌شود رجوع کرد چون آقای خوئی دلیل لفظی اقامه می‌کند بر این که نافله فجر قبل از قریب به طلوع فجر مشروع نیست، فقط ایشان به اطلاق احش بهما صلاة اللیل حشوا تمسک کرد کما علیه المشهور، اگر ما سند این روایت محمد بن مسلم را تمام بدانیم و تعارض بکنند با احش بهما صلاة اللیل حشوا، کسی که می‌گوید اصل اولی عدم مشروعیت نافله فجر است زودتر از قبل قریب به طلوع فجر باید به اصل اولی رجوع کند، بگوید نافله الفجر صدق نمی‌کند، قبل الفجر صدق نمی‌کند. اما ما می‌توانیم به اصل براءت رجوع کنیم، با اصل براءت مشکل را حل کنیم.

راجع به منتهای وقت نافله فجر، مشهور گفته‌اند که تا طلوع حمرة مشرقیه وقت دارد.

یک مطلبی راجع به قول مشهور بگوییم. مشهور می‌گویند من طلوع الفجر الاول نافله فجر برای کسی که نماز شب نمی‌خواند یا نمی‌خواهد نافله صبح را بچسباند به نافله شب، وقت نافله فجر از طلوع فجر کاذب است تا طلوع حمرة مشرقیه. حالا راجع به طلوع حمرة مشرقیه الان بحث می‌کنیم. اما راجع به این که آخه مشهور دلیل‌شان بر این که از فجر، فجر کاذب را تفسیر می‌کنند، چیه، این برای ما معما است.

[سؤال: ... جواب:] سدس اللیل الباقي که مساوق با طلوع فجر کاذب نیست. سدس اللیل الباقي حدودا دو

ساعت قبل از اذان صبح است. ... مشهور که می‌گویند آخر شب طلوع فجر است نه طلوع شمس.

یک توجیهی ممکن است کلام مشهور را بکنیم. توجیه این است، بگوییم: مشهور جمع کردند بین روایات. برخی از روایات بود که صلهما قبل الفجر، برخی از روایات بود که صلهما بعد الفجر، گفتند خب الجمع مهما امکن اولی من الطرح، صلهما قبل الفجر یعنی قبل الفجر الصادق، صلهما بعد الفجر یعنی بعد از فجر کاذب. الصلح خیر. بالاخره صلح برقرار کردند بین این دو دسته از روایات.

خب انصافا این جور جمع ها جمع عرفی نیست. ظاهر فجر، فجر صادق است. فجر کاذب خلاف ظاهر است. و لذا معنا ندارد بگوییم مراد از صلهما بعد الفجر یعنی بعد الفجر الکاذب. نه، ظاهرش این است که بعد الفجر الصادق.

[سؤال: ... جواب:] ظاهر فجر که تفسیر نمی خواهد. همه می فهمند فجر یعنی فجر صادق. ... در روایات طلوع فجر تعریف کردند می گفتند بیاض معترض، و لیس البیاض الممتد الی السماء، در آن روایات بود. او می خواهد بگوید بشناس فجر صادق را، اشتباه نگیر فجر صادق را با فجر کاذب. ولی ظهور عرفی فجر که در فجر صادق است دیگه. ... یا به قرینه می شود صلهما بعد الفجر حمل کنیم بر جواز، بگوییم جایز است صلات نافله بعد الفجر.

[سؤال: ... جواب:] کجا مسلم بوده صلات فجر قبل از اذان صبح؟ این که شما می گوید مسلم، نبود. از ائمه می آمدند سؤال می کردند.

پس این فرمایش مشهور درست نشد.

راجع به منتهای نافله فجر که گفتند طلوع حمره مشرقیه خب مستندشان صحیحه علی بن یقطین است. صحیحه علی بن یقطین دیروز خواندیم مفادش این بود که تا طلوع حمره مشرقیه اگر کسی نافله صبح را نخواند، یؤخرهما، تاخیر بیندازد نافله صبح را از نماز صبح.

ظاهر یؤخرهما انصافا ارشاد به عدم مشروعیت نافله فجر است بعد از طلوع حمره مشرقیه. این که آقای سیستانی فرمودند نه، دو رکعت مانده به طلوع آفتاب که نماز صبح می شود خواند تا آن موقع وقت نافله فجر است. نمی دانیم دلیل ایشان این است که می خواهند بفرمایند یؤخرهما بیش از این ظهور ندارد که افضل این است که فریضه صبح را بخوانید الان، خب جواب این است که نه، این خلاف ظاهر است. یؤخرهما امر می کند

به تاخیر نافله صبح؛ می گوید نافله صبح بخوان. نهی است. ظاهر نهی هم عزیمت است نه کراهت. یؤخرهما ارشاد است به عدم مشروعیت نافله فجر بعد از طلوع حمزه مشرقیه. انصافا این ظهور را نمی شود انکار کرد.

بله، این دلیلی که آقای خوئی ذکر کرده بر این که نمی شود نافله فجر را بعد از طلوع حمزه مشرقیه خواند غیر از استدلال به این صحیحیه علی بن یقطین ایشان گفته صلاۀ الفجر صادق نیست. صلاۀ الفجر یعنی نافله در هنگام فجر نه نیم ساعت بعد از طلوع فجر. و آن روایتی که می گوید صلّهما قبل الفجر و بعده و عنده، او هم قبل بعید را شامل نمی شود. نه قبل بعید را شامل می شود نه بعد بعید را. نه، حوالی اذان صبح. اما بعد از طلوع فجر به فصل طویل بخواند نافله صبح بخواند این نافله فجر است؟ چه ربطی دارد به نافله فجر.

یکی می گوید خب آقا! قبل از طلوع حمزه مشرقیه هم پس اشکال کنید. آنجا هم صدق نمی کند نافله فجر. حالا یک ربع، بیست دقیقه مانده به طلوع آفتاب که هنوز حمزه مشرقیه نشده می گوید می شود نافله فجر خواند. آنجا هم صدق نمی کند نافله الفجر بعد قریب.

ایشان می گوید بله، قبول دارم. اما چه کار کنم صحیحیه علی بن یقطین، در ارتکاز علی بن یقطین این بود که می شود قبل از طلوع حمزه مشرقیه نافله فجر را خواند، امام هم این ارتکاز سائل را تایید کرد فقط برای بعد طلوع حمزه مشرقیه فرمود یؤخرهما. من به این خاطر می گویم. و الا اگر دست من بود، صحیحیه علی بن یقطین نبود، می گفتم یا حوالی اذان صبح نافله صبح را می خوانی یا دیگه فایده ای ندارد.

انصافا این فرمایش آقای خوئی ناتمام است. نافله فجر گیرم به معنای نافله صلات فجر باشد که ما احتمال می دادیم، نافله زمان فجر باشد، کافی است در صدقش این که حوالی طلوع فجر شروع می شود وقت نافله فجر. همین کافی است در صدق نافله الفجر. آقا! نافله الظهر، صلاۀ الظهر: برای چی می گویند نافله الظهر، صلاۀ الظهر. اگر مراد از نافله الظهر یعنی نافله وقت الظهر برای این که مبدأ نافله ظهر وقت ظهر است، مبدأ نافله مغرب وقت مغرب است. و الا خود شما هم فرمودید یمتد الی منتصف اللیل پس چرا آنجا نفرمودید که نافله المغرب انصراف دارد به نافله حوالی اذان مغرب؟ ممکن است آقای خوئی بفهمانند ما یادمان رفت آنجا بگوییم شما استدراک کنید. ولی انصاف این است: درست نیست. نافله مغرب یا نافله صلات مغرب یا اگر نافله وقت مغرب باشد یعنی از وقت مغرب شروع می شود اما تا کی ادامه دارد؟ حتما باید حوالی اذان مغرب

خوانده بشود و الا نافله مغرب صدق نمی‌کند؟ این عرفیت ندارد. انصافا بعده صدق می‌کند، تا طلوع شمس بعده صدق می‌کند. عرفا این جور است، هیچ انصرافی ندارد بعد از نماز صبح نافله صبح بخوان، از نافله صبح قبل از طلوع شمس. پس مهم صحیحه علی بن یقطين است.

[سؤال: ... جواب:] صحیحه علی بن یقطين موردش کسی است که نماز فریضه صبح را نخوانده و الا بعد از فریضه صبح... نافله صبح را چرا نخواند؟ ... فراموش کرد یا نافله صبح باطل شده بود، خب بعدش می‌خواند، اشکال ندارد. حالا یا اداء است یا قضاء، آن بحث دیگری است. ما بحث‌مان در کسی است که قبل از نماز فریضه صبح می‌خواهد نافله صبح بخواند. مشهور آنجا را می‌گویند. می‌گویند تا طلوع حمره مشرقیه وقت بیشتر ندارد. ... بعد از فریضه صبح خود روایت می‌گفت یؤخرهما، یعنی بعد از فریضه صبح می‌توانی نافله صبح را بخوانی؛ نگفت یؤخرهما بعد طلوع الشمس. خود آن صحیحه علی بن یقطين می‌گفت می‌توانی بعد از نماز فریضه صبح نافله صبح را بخوانی؛ زودتر بخوان اگر طلوع حمره مشرقیه شده بوده و نافله صبح را نخوانده بودی، نافله صبح از نماز فریضه صبح زودتر بخوان. ... حالا قضاء که عنوان قصدی نیست. آخرش این است که عنوان قصدی هم باشد، نیت ما فی الذمه می‌کند. شما به او گیر ندهید.

در مقابل صحیحه علی بن یقطين روایاتی هست که باید این روایات را بررسی کنیم.

[سؤال: ... جواب:] ما هر چه اینجا گفتیم قبلا ظاهرا خلافش را نگفتیم. بدأت بالفریضه و ترک النافله می‌گفتیم وقتی ذراع شد، دو هفتم شاخص شد دیگه نافله ظهر بخوان، مشروع نیست، برو نماز فریضه ظهر بخوان و بعد از او، اگر اطلاقی داشتیم در ادله نافله ظهر به او رجوع می‌کنیم. ما آنجا می‌گفتیم اطلاقی نداریم تا قبل از فریضه عصر بخوایم نافله ظهر را بخوانیم. بعد از نماز ظهر و قبل از فریضه عصر بخوایم نافله ظهر را بخوانیم می‌گفتیم اطلاقی نداریم. یؤخرهما می‌گوید از نماز صبح تاخیر بینداز یعنی از نماز صبح تاخیر بینداز حالا هر کی خواندی.

در مقابل صحیحه علی بن یقطين گفته می‌شود معارض‌هایی هست. آن معارض‌ها را باید بررسی کنیم.

یکی روایت قاسم بن محمد عن الحسين بن ابی العلاء قال قلت لابی عبدالله علیه السلام: الرجل يقوم و قد نور الغداة قال فليصل السجدين اللتين قبل الغداة ثم ليصل الغداة.

گفته می‌شود که این روایت می‌گوید که اگر شخصی از خواب بیدار شد، ببیند که صبح روشن شده، چه بکند؟ امام می‌فرماید که نافله صبح را بخواند بعد نماز صبح را بخواند. فلیصل السجدين اللتين قبل الغداء ثم لیصل الغداء. گفته می‌شود که آقا! روشن شدن صبح ملازم است با ظهور حمرة مشرقیه. پس این روایات با هم تعارض می‌کنند. روایت علی بن یقطین با روایت حسین بن ابی العلاء.

در جواب اشکال سندی می‌شود به این روایت حسین بن ابی العلاء و اشکال دلالی.

اشکال سندی: گفته می‌شود آقا! این قاسم بن محمد در درجه اول مردد بین اصفهانی و جوهری است. قاسم بن محمد اصفهانی که توثیق ندارد، المعروف بکاسولا. قاسم بن محمد جوهری توثیق شده توسط ابن داوود حلی. ابن داوود حلی تقریباً معاصر محقق حلی است و یک مقدار هم شاید بعد از او است و می‌شود توثیق متاخرین. مثل توثیقات علامه که اجتهادی است و اعتبار ندارد.

مرحوم آقای خوئی در این بحث گفته بود مهم نیست، جزء رجال کامل الزیارات است قاسم بن محمد جوهری.

نفرمایید که این قاسم بن محمد چه کسی گفت جوهری است؟ شاید اصفهانی است که توثیق ندارد. ایشان می‌گویند نه، مروی عنه حسین بن سعید، قاسم بن محمد جوهری هست که کامل الزیارات جزء رجالش همین قاسم بن محمد جوهری است و در اول کامل الزیارات گفته که ما وصل الینا من طریق الثقات من اصحابنا، ما این احادیث را نقل می‌کنیم.

بعد آقای خوئی برگشت. با برگشتنش مقلدین را در تحیر گذاشت که برخی از فتاوی ایشان مستند بود به این توثیق عام در رجال کامل الزیارات. فقط گفت مشایخ بلاواسطه ابن قولویه، صاحب کتاب کامل الزیارات توثیق دارد و قاسم بن محمد جوهری جزء این‌ها نیست.

به نظر ما جواب از این اشکال این است که قاسم بن محمد جوهری مروی عنه مشایخ ثلاث است. مروی عنه ابن ابی عمیر است. و لذا قابل توثیق است و از این حیث اشکالی وارد نمی‌شود. هم ابن ابی عمیر از او نقل حدیث کرده هم صفوان. در کافی باب مولد امیر المؤمنین علیه السلام حدیث شش و در تهذیب تفصیل احکام النکاح جلد هفتم حدیث ۱۱۳۵. البته آقای خوئی قبول ندارد شهادت شیخ طوسی در عده را

که صفوان و بزنتی و ابن ابی عمیر، لایروون و لایرسلون الا عن ثقة، ولی ما جواب دادیم از اشکالات ایشان در اصول در بحث براءت.

پس سند این حدیث تمام است. اشکال سندی وارد نیست.

مرحوم استاد فرمود قاسم بن محمد جوهری از مشاهیری است که لم یرد فیهم قدح.

ما زیاد این مبنای استاد را تکرار کردیم. امروز یک مقدار توضیح بدهم:

ایشان می فرمود مشاهیر افرادی بودند که اگر مشکل داشتند از چشم روات که نقاد رجال بودند مخفی نمی ماند. وقتی هیچکس قدحی در مورد این ها ذکر نکرد، کشف می کنیم حسن ظاهر این ها را. حسن ظاهر اماره عدالت است. عدالت هم متقوم و متضمن وثاقت و تحرز از کذب است.

به ایشان اشکال شد که بر فرض شما این اطمینان شخصی را پیدا کنید که این فرمایش استاد قاعده تعبدیه نیست، اطمینان شخصی است، بر فرض این اطمینان شخصی به حسن ظاهر این فرد را پیدا کنید، شما چرا در غیر امامی اثناعشری به این مبنا تمسک می کنید؟ در آنجا هم می فرمایید که این ها از مشاهیری بودند که لم یرد فیهم قدح، تضعیف. آنجا که بحث حسن ظاهر و اماره بودن آن بر عدالت مطرح نیست.

ایشان بیان شان را عوض کردند. فرمودند ما وثوق پیدا می کنیم، اطمینان پیدا می کنیم به این که این شخص ثقه بوده. اطمینان پیدا می کنیم که این شخص متحرز از کذب بوده. دیگه حسن ظاهر بودن را از واسطه گری انداختند. مستقیم فرمودند ما اطمینان پیدا می کنیم که این شخص، ثقه بوده. حالا آن بیان اول هم در افرادی که امامی عدل هستند خوب است که وثوق به حسن ظاهر او پیدا می کنیم، حسن ظاهر اماره شرعیه عدالت است. عدالت هم یعنی تحرز از کذب.

این راجع به بحث دلالتی [سندی]. وجه مختار استاد برای کسی که وثوق شخصی پیدا کند، مثل ما قلبش سیاه نباشد خوب است. البته ما یک اکثار روایت اجلائی را قبول داریم که فرق او با مبنای استاد را در جایی خواهیم گفت. اکثار روایت اجلاء از یک شخص در احکام الزامیه فقهیه. این یک مبنای دیگری است که اجلاء از یک شخصی اکثار بکنند روایت را در احکام الزامیه فقهیه. ما وثوق پیدا می کنیم، علم پیدا می کنیم به این که این آقا ثقه بوده نزد این اجلاء. این یک مبنای دیگری است که ما قبول داریم.

از این اشکال سندی گذشتیم. سند درست شد. می ماند اشکال دلالتی. ان شاء الله فردا.

جلسه ۱۰۸

دوشنبه - ۹۶/۰۳/۲۵

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به انتهاء وقت نافله صبح بود. که مشهور گفتند تا طلوع حمزه مشرقیه هست. برخی مثل آقای سیستانی وفاقا للشهید الاول فی الذکری فرمودند تا طلوع آفتاب وقت دارد. مشهور استدلال کرده بودند به صحیحہ علی بن یقطین که فرمود بعد از طلوع حمزه مشرقیه اگر نافله صبح را نخواندی تاخیر بینداز نافله صبح را تا بعد از نماز صبح.

در مقابل این روایت، روایاتی ذکر شده:

اولین روایت این روایت بود که مطرح شد، صحیحہ حسین بن ابی العلاء: الرجل يقوم و قد نور الغداء قال فليصل السجدين اللتين قبل الغداء ثم ليصل الغداء.

گفته شد که آقا! تنور الغداء خب ملازم هست با ظهور حمزه مشرقیه. روشن شدن صبح یعنی سپید شدن آسمان در صبحگاه. خب این ملازم هست با ظهور حمزه مشرقیه.

این صحیحہ حسین بن علاء می گوید که: فليصل السجدين اللتين قبل الغداء ثم ليصل الغداء. صحیحہ علی بن یقطین می گوید يؤخرهما. با هم تعارض می کنند. حالا یا جمع عرفی این است که حمل کنیم بر این که افضل این است که بعد از طلوع حمزه مشرقیه نافله صبح را نخوانید، نماز صبح را بخوانید بعدش نافله صبح را بخوانید و این صحیحہ حسین بن ابی العلاء را حمل کنیم بر رخصت، جایز است و لو اقل ثوابا است، جایز است بعد از طلوع حمزه مشرقیه نافله صبح را بخوانید و بعد نماز صبح را. و یا اگر کسی بگوید این جمع، عرفی نیست، هر دو امر است، این امر می کند يؤخرهما و این امر می کند ليصلهما، و این قابل جمع عرفی نیست، تعارضا تساقطا، بعد رجوع می کنیم به اطلاق اولی که اطلاق اولی اقتضاء می کرد که جایز است نافله فجر را تا طلوع آفتاب بخوانیم.

البته این که بعد از تعارض مرجع اطلاق اولی باشد که می شود نافله صبح را تا طلوع آفتاب بخوانیم، مبتنی بر این است که فرمایش آقای خوئی را نپذیریم که می فرمود یصل الركعتین قبل الفجر و بعده و عنده. مرحوم آقای خوئی فرمود یعنی بعد قریب، حوالی طلوع فجر. اگر فرمایش آقای خوئی را بپذیریم که بر عکس می شود. اصل اولی می شود عدم مشروعیت نافله فجر بعد از طلوع حمرة مشرقیه. ولی اگر گفتیم نه، این فرمایش درست نیست، بعده اطلاق دارد، تا طلوع آفتاب عرفا بعده هست که انصافا هم همین طور است، خب اطلاق بعده می شود محکم و فرمایش مرحوم شهید اول در ذکری و آقای سیستانی ثابت می شود.

اما مشکل این است که نور الغداة کی می گوید که مراد طلوع حمرة مشرقیه است؟ قبل از طلوع حمرة مشرقیه هوا روشن می شود. هوا روشن می شود ولی هنوز طلوع حمرة مشرقیه نشده. پس نور الغداة ملازم نیست با طلوع حمرة مشرقیه. خب صحیحہ حسین بن ابی العلاء می گوید بعد از تنور غداة، روشن شدن آسمان در صبحگاه هنوز هم مجال هست شما نافله صبح را بخوانید و بعد نماز صبح را، صحیحہ علی بن یقطین می گوید به شرط این که طلوع حمرة مشرقیه نشده باشد. جمع عرفی دارد. چرا تعارض بکنند؟

پس با این بیان قول مشهور نتوانست ابطال بشود با استدلال به صحیحہ حسین بن ابی العلاء.

[سؤال: ... جواب:] سجدتین چون نماز نافله مشتمل بر سجدتین است دیگه. ... گاهی تعبیر شده از نافله به سبحة، گاهی تعبیر شده به سجده. حالا دیگه روایت این است. فلیصل السجدتین اللتین قبل الغداة یعنی همان رکعتین نافله فجر دیگه. این که روشن است.

مرحوم شهید اول در ذکری به روایت دیگری هم برای قول خودش، استدلال کرد. و آن، صحیحہ سلیمان بن خالد است. گفته صحیحہ سلیمان بن خالد دلیل بر این است که تا طلوع آفتاب وقت دارد نافله فجر. صحیحہ سلیمان بن خالد در تهذیب یک جور نقل شده، در استبصار جور دیگری نقل شده. حالا نقل تهذیب را می خوانیم: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الركعتين قبل الفجر قال تركعهما حين تترك الغداة انهما قبل الغداة. می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم از رکعتین نافله صبح، عن رکعتین قبل الفجر یعنی آن رکعتین نافله صبح، قال ترکعهما حين تترك الغداة انهما قبل الغداة. مرحوم شهید فرموده این دلیل است بر امتداد نافله فجر تا طلوع آفتاب. ایشان این روایت را این جور معنا می کند که صاحب وسائل هم در حاشیه

وسائل ذکر کرده. که ترکعهما یعنی تاتی بنافله الفجر حین تترک الغداء، تا آن زمانی که اگر دیگر نماز صبح را نخوانی، نماز صبحت ترک می‌شود. ترکعهما حین تترک الغداء یعنی ترکعهما الی حین تترک الغداء. یعنی تا آن زمانی که زمان فوت نماز صبح است، زمان فوت نماز صبح است دو رکعت مانده به طلوع آفتاب است. اتفاقاً در صحیحہ فضلاء راجع به قاعده حیلولة شبیه همین تعبیر آمده. می‌گوید: متی شککت فی وقت فریضة او وقت فوتها انک لم تصلها صلیتها. اگر در وقت فریضة یا وقت فوت فریضة شک کردی در اتیان نماز فریضة احتیاطاً اتیان کن. خب وقت فوت فریضة کی هست؟ آن زمان ضیق وقت است که اگر دیگر نماز فریضة را نخوانی فوت می‌شود. و متی شکک بعد وقت فریضة انک لم تصلها لم تصلها، ولی اگر بعد از وقت فریضة شک کردی نماز فریضة را خوانی یا نه، نیاز به خواندن ندارد.

به قول امروزی‌ها می‌گویند دقیقه نود، دقیقه نود می‌شود زمان فوت، می‌شود زمان ترک. حین تترک الغداء یعنی آن دو رکعت به طلوع آفتاب مانده که اگر نماز صبح را نخوانی قضاء می‌شود، تا آن موقع وقت داری برای نماز نافله صبح. بعد تعلیل کرد حضرت: انهما قبل الغداء. خب معنا ندارد نافله صبح را بگذاری بعد از نماز صبح؛ نافله صبح قبل از نماز صبح است نه بعد از نماز صبح.

مرحوم آقای خوئی اشکال کرده به شهید اول در ذکر. گفته که جناب شهید! این عبارت پنج تا نسخه دارد؛ همین ترکعهما حین تترک الغداء.

یک نسخه این است: ترکعهما حین تترک الغداء.

این نسخه را خود شهید اول در ذکر به آن اشاره می‌کند. خود شهید در ذکر این روایت را که می‌گوید، می‌گوید قال علیه السلام تترکهما و فی خط الشیخ ترکعهما. تهذیب به خط شیخ نزد شهید اول موجود بود. و بعد رسید به شهید ثانی. و بعد رسید به صاحب معالم و در منتقى الجمان صاحب معالم تصریح می‌کند، می‌گوید تهذیب به خط شیخ طوسی نزد من است. پس نقل اول در کتاب ذکر آمده. ترکعهما حین تترک الغداء.

نقل دوم: ترکعهما حین ترک الغداء. هر دو، رکوع. ترکعهما حین ترک الغداء. این کجا هست؟ این را مرحوم فیض کاشانی در کتاب معتصم الشیعة نقل کرده. ترکعهما حین ترک الغداء.

آقای خوئی فرموده اگر یکی از این دو نقل ثابت بشود فرمایش شهید اول در ذکری تمام می‌شود. یا باشد تترکهما حین تترک الغداة یا باشد ترکعهما حین ترکع الغداة. یکی از این دو نقل ثابت باشد استدلال شهید در ذکری تمام است. چون معنایش این می‌شود: تترکهما حین تترک الغداة، آخر وقت نافله فجر همان آخر وقت فریضه فجر است. تترکهما حین تترک الغداة. ترکعهما حین ترکع الغداة هم معنایش این است: تا زمانی که وقت است برای نماز فریضه صبح، وقت برای نافله صبح هم هست. طبق یکی از این دو نقل استدلال شهید اول در ذکری تمام است. اما مرحوم آقای خوئی فرموده سه تا نقل دیگر هم هست که باید آنها را هم در نظر بگیرید. ثابت نیست که یکی از این دو نقل درست باشد. سه تا نقل دیگر هم هست، با آن سه تا نقل دیگر استدلال شهید در ذکری تمام نیست. آن سه تا نقل دیگر چیه؟

یکی: ترکعهما حین تنزل الغداة. یعنی اتیان می‌کنی به نافله فجر تا زمان نزول غداة. نزول غداة کی هست؟ تا زمان نزول نماز صبح. زمان نزول صبح کی هست؟ اصل نزول نماز صبح یعنی چی؟ اول وقت نماز صبح. چون در صحیح زراره شبیه همین ترکعهما حین تنزل الغداة بود که صریحا در صحیح زراره این جور آمده بود که فرمود نافله فجر را قبل از فجر بخوان، بعد در ادامه فرمود: رأیت ان اردت ان أقایس، بعد فرمود اگر بخواهی بعد از اذان صبح نافله بخوانی می‌شود تطوع در وقت فریضه. صحیح زراره دارد: سألته عن رکعتی الفجر قبل الفجر او بعد الفجر قال قبل الفجر انهما من صلاة اللیل اترید ان تقایس لو کان علیک من شهر رمضان؟ أکنت تتطوع؟ اگر قضاء ماه رمضان داشتی روزه مستحب می‌گیری؟ اینجا هم همین طور است. اذا دخل علیک وقت الفریضة فابدا بالفریضة، وقتی اذان صبح خواندند دیگر نافله صبح نخوان، نافله صبح مربوط به قبل از اذان صبح است، اذان صبح را که گفتند فریضه صبح را بخوان بعدش نافله صبح را بخوان.

طبق این نقل سوم می‌شود ترکعهما حین تنزل الغداة یعنی حین یحلّ وقت الغداة.

[سؤال: ... جواب:] تا آن موقع. ظاهر ترکعهما حین تنزل الغداة... آخه سؤال از این بود. می‌گفت عن الرکعتین قبل الفجر. سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرکعتین قبل الفجر، طبق این نقل سوم می‌شود ترکعهما حین تنزل الغداة. یک معنا به قرینه رکعتین قبل الفجر این است که تا اذان صبح وقت داری بعد از دو نماز صبح بخوان، یک احتمال هم همین است که شما می‌فرمایید که امام دارد ردع می‌کند سائل را.

می‌گویند اصلاً قبل از فجر نخوان. ترکعهما حین تنزل الغداة، از اذان صبح به بعد نافله صبح را بخوان. که آن روایاتی بود که صلحاً بعد الفجر. باز هم استدلال شهید در ذکر تمام نمی‌شود دیگه.

این نقل سوم را کی دارد؟ منتقی الجمان. منتقی الجمان در جلد یک صفحه ۴۵۰ همین منتقی الجمان صاحب معالم که می‌گوید تهذیب به خط شیخ پیش من هست و قبل از این حدیث هم اتفاقاً حدیث دیگری نقل می‌کند، آخرش می‌گوید متن این حدیث مضطرب است ولی چه کنم همین عین خط شیخ است که دارم برای شما گزارش می‌کنم. بعد حدیث بعد هم همین حدیث است که در منتقی الجمان می‌گوید ترکعهما حین تنزل الغداة.

آقای خوئی می‌گوید خب این نقل که محتمل هست، بدرد شهید نمی‌خورد.

چهارمین نقل: ترکعهما حین تترک الغداة.

شهید اول در ذکر خودش گفت که به خط شیخ طوسی این‌جوری است در تهذیب؛ و فی خط الشیخ ترکعهما حین تترک الغداة. در تهذیبی که هم الان چاپ شده همین‌جور است. در وسائل هم از تهذیب همین‌جور نقل می‌کند. ترکعهما حین تترک الغداة.

آقای خوئی می‌گوید این هم بدرد شهید اول نمی‌خورد. چون ترکعهما حین تترک الغداة یعنی چی؟ یعنی ترکعهما حین تترک الغداة یعنی بعد از این که نماز صبح ترک شد، وقتش گذشت، طلوع آفتاب شد که دیگر ترک شد نماز صبح، آن وقت است که می‌توانی نافله فجر را بخوانی، اما بین الطلوعین که هنوز ترک نکردی فریضه صبح را حق نداری نافله صبح را قبل از نماز صبح بخوانی. معنایش این می‌شود دیگه. ترکعهما حین تترک الغداة. آقای خوئی این‌جور معنا می‌کند. ترکعهما حین تترک الغداة یعنی آن زمانی که غداة را ترک کردی. ترک کردی یعنی دیگه فوت شد نماز صبح، آن وقت بعد از او می‌گویند حالا دیگه نافله صبح را بخوانی چه کار کنیم بخوان اما قبل از فوت نماز صبح باید نماز صبح را بخوانی قبل از نافله آن.

نقل پنجم نقل استبصار است. در استبصار دارد: ترکعهما حین تنور الغداة. اتیان کن به نافله فجر در هنگام

تنور صبحگاه، در هنگام نورانی شدن صبحگاه.

آقای خوئی می‌گوید این هم که تنافی ندارد با حرف ما. ما هم می‌گوییم تا هنگام نورانی شدن صبحگاه می‌توانی نافله فجر را بخوانی. ما می‌گوییم بعد از طلوع حمره مشرقیه دیگه نخوان نافله فجر را، طبق صحیحہ علی بن یقطين. این نقل پنجم هم با مدعای شهید اول که تا طلوع آفتاب وقت دارد نافله فجر، تناسب ندارد.

بعد آقای خوئی فرموده: شما را به وجدان و انصاف‌تان! پنج تا نقل است. از کجا شما مطمئن شدید به یکی از آن دو نقل اول که متوقف است استدلال شهید بر آن؟

انصاف این است که می‌گوییم آقای خوئی! شهید اول در ذکری گفت بخط الشیخ، خط شیخ طوسی این است که: ترکعهما حین تترك الغداء یعنی همین احتمال و این نقل چهارم.

منتقی الجمان هم که دارد: ترکعهما حین تنزل الغداء، انصاف این است که معنای واضحی ندارد ترکعهما حین تنزل الغداء. به احتمال قوی این اشتباهی است از نسخ منتقی الجمان. نسخ منتقی الجمان اشتباه کردند احتمالاً. چون منتقی الجمان که به دست ما، به خط صاحب معالم نرسیده. صاحب معالم خط شیخ را دارد اما ما که خط صاحب معالم را نداریم. اما شهید اول استدلال کرد به این حدیث و در تهذیب حدیث اصلاً این جور آمده: ترکعهما حین تترك الغداء، در کتب فقهاء هم هر کس نقل کرده بیان کرده. ترکعهما حین تترك الغداء. یعنی همین نقل چهارم.

پس به نظر می‌رسد که نقل چهارم معتبر است.

[سؤال: ... جواب:] آن حدیث قبل از این را گفت مضطرب است و هو بخط الشیخ.

استبصار هم ما وثوق نداریم که نسخه صحیح استبصار چی بوده. ما که نسخه به خط شیخ به دست ما نرسیده. ما که شهید اول نیستیم. آن شهید بود، با آن مقام منیع، بله، کتاب شیخ طوسی هم در دستش بود، گفت بخط الشیخ ترکعهما حین تترك الغداء. استبصار را برداشتند چند تا نسخه‌اش را از کجا گیر آوردند چاپ کردند دادند دست ما، این که حجت شرعیه نیست که. باید وثوق پیدا کنیم. ما هم وثوق پیدا نمی‌کنیم بعد از این اختلاف نقل‌ها. اما شهید اول در ذکری به خط شیخ طوسی می‌گوید ترکعهما حین تترك الغداء وجود دارد. و استدلال می‌کند به این. دیگه نمی‌شود بگوییم مستنسخ ذکری اشتباه کرده است.

آقای خوئی فرمود نقل رابع بدرد نمی خورد.

آقا! چرا بدرد نمی خورد؟ ترکعهما حین تترک الغداء آخه معنایش غیر از این عرفی نیست که ما معنا کردیم و صاحب وسائل در حاشیه رسائل معنا کرد. ترکعهما حین تترک الغداء، یعنی تا زمانی که اگر نماز صبح را نخوانی در آن زمان که دو رکعت مانده به طلوع آفتاب، دیگه نماز صبح ترک می شود. یعنی ترکعهما الی حین فوت صلاة الصبح. ظاهرش این است دیگه.

[سؤال: ... جواب:] پس الان هم شما نماز صبح را ترک می کنی. این عرفی نیست. تترک الغداء یعنی در وقت خودش.

[سؤال: ... جواب:] اولاً: تنزل از کجا معلوم که این مستنسخ منتقی الجمان اشتباه نکرده است و لکن شهید اول در ذکری استدلال کرد و گفت به خط شیخ این هست که ترکعهما حین تترک الغداء. و ترکعهما حین تنزل الغداء معنای عرفیش چیه؟ ... مگه آیه قرآن است نازل بشود؟ ... عرفی است این وقت نازل شد؟ ... و الله در دهات ما که نمی گویند وقت نازل شد. ... خورشید نزول کرد؟! ما راجع به سلاطین شنیدیم نزول اجلال فرمود. ... نزول ماه در أبراج، نزول خورشید در أبراج می گویند اما راجع به خود خورشید، نزلت الشمس ای طلعت؟ نزلت الغداء ای حلّ وقتها؟ عرفی نیست. علاوه بر این که عرض کردم نقل شهید اول در ذکری به خط شیخ طوسی است و استدلال می کند. و ظاهر ترکعهما حین تترک الغداء این است: یعنی تاتی بنافله الفجر الی حین یوجب الاتیان بهما ترک الغداء. یعنی دیگه آن دو رکعت آخر قبل از طلوع آفتاب را بگذار برای خود نماز صبح؛ دیگه آن موقع نافله صبح نخوان.

[سؤال: ... جواب:] تناسبش این است که حضرت می فرمایند مبدا نماز صبح را اول بخوانی بعد نافله صبح را. انهما قبل الغداء. نافله صبح قبل از نماز صبح است. تا وقت داری اول نافله صبح را بخوان بعد نماز صبح را.

و لذا به نظر ما دلالت این روایت تمام است.

ولی سؤال این است: دلالت صحیحه علی بن یقطین هم تمام بود، باید جمع کنیم بین این دو روایت. صحیحه علی بن یقطین می گفت بعد از حمره مشرقیه اخرهما، تاخیر بینداز نافله فجر را، بعد از فریضه فجر

بخوان، این صحیحہ سلیمان بن خالد می‌گوید که ترک‌ههما. یکی امر می‌کند به تاخیر یکی امر می‌کند به اتیان.

آقای سیستانی احتمالا که گفتند افضل این است که بعد از طلوع حمرة مشرقیه فریضه فجر را بخوانید، بعد نافله فجر را ولی مشروع است، مشروع است یک کسی تا قبل از طلوع آفتاب اول نافله فجر را بخواند بعد فریضه فجر را، افضل بعد از طلوع حمرة مشرقیه این است که اول فریضه فجر را بخوانید بعد نافله فجر را، ولی نامشروع نیست کسی بیاید اول نافله فجر را بخواند، تا دو رکعت مانده به طلوع آفتاب. احتمالا ایشان هم صحیحہ سلیمان بن خالد را قبول کرده ولی جمع کرده بین این صحیحہ و صحیحہ علی به یقطین به حمل بر افضلیت این که بعد از طلوع حمرة مشرقیه افضل تاخیر نافله فجر است از فریضه فجر.

ولی به نظر ما این جمع عرفی نیست. چون هر دو امر دارد. یکی می‌گوید إئت بهما، یکی می‌گوید لاتأت بهما. احدهما یأمر و الآخر ینهی. این جمع عرفی ندارد. و لذا با هم تعارض می‌کنند، تساقط می‌کنند. بعد از تساقط، ما که قائل به عام فوقانی بودیم: صلھما قبل الفجر او بعده او عنده می‌گوییم بعده مطلق است. و لذا تا طلوع آفتاب به اطلاق بعده اخذ می‌کنیم و می‌گوییم مشروع است. و لذا به این خاطر ما به فتوی مشهور مخالفت می‌کنیم و مثل آقای سیستانی و شهید اول در ذکری می‌گوییم یمتد وقت نافله الفجر الی قبیل طلوع الشمس. نه بخاطر استدلال به صحیحہ سلیمان بن خالد بلکه بعد از تعارض این صحیحہ با صحیحہ علی بن یقطین رجوع به عام فوقانی می‌کنیم که ما قبول کردیم بعده اطلاق دارد، فقط اختصاص به بعد قریب به طلوع فجر ندارد.

[سؤال: ... جواب:] ما اتفاقا گفتیم "بعد" شامل بعد بعید هم می‌شود. ... آخه تا یک ساعت که قبل شامل می‌شود، ما گفتیم از اول شب قبل صادق نیست، بعد از اذان صبح تا یک ساعت و ربع بعد شامل نمی‌شود؟ چرا شامل نمی‌شود؟ قبل از اذان صبح هم تا یک ساعت، چرا شامل نشود؟

یک روایت دیگر هم هست که آن، مرسله اسحاق بن عمار است: صل الركعتین ما بینک و بین ان یکون الضوء حذاء رأسک. می‌گوید رکعتین نافله فجر را تا مادامی می‌توانی بخوانی که نور، نور شب، در مقابل تو باشد ولی اگر نور شب از بین رفت، هوا روشن شد، فابدا بالفجر، دیگر نافله فجر نخوان، فریضه فجر بخوان.

این سندش ضعیف است.

آقای خوئی فرموده که اگر سندش خوب بود، می شد طرف معارضه با بقیه روایات. چون یکنون الضوء حذاء رأسک قبل از طلوع حمرة مشرقیه است. بلکه بعید نیست بگوییم قبل از روشن شدن هوا است که الضوء یکنون بحذاء رأسک، نور شب یعنی آن روشنائی شب، آن ضوء شب، در مقابل تو باشد نه آن بیاض النهار، بیاض النهار هنوز نیامده باشد، بیاض، آن سفیدی نیامده باشد. آقای خوئی می گوید که انه مساوق لتنور الغداة لو یکن اسبق منه. اگر سندش خوب بود معارض می شد با بقیه روایات ولی سندش خوب نیست.

ما هم خیلی برای مان روشن نیست الضوء یکنون حذاء رأسک شاید با همان طلوع حمرة مشرقیه مساوق باشد. خیلی واضح نیست. الضوء یکنون حذاء رأسک کی هست؟ یک بیان مجملی است؛ ما نمی فهمیم. شاید مساوق با همان طلوع حمرة مشرقیه بوده؛ منافات با مذهب مشهور ندارد. ولی منافات با مذهب شهید اول در ذکری دارد. اگر سندش درست بود کار خراب می شد. منتها کار خراب می شد، ما که مهم نیست برای مان، چون گفتیم بعد از تعارض همه روایات باز جا دارد که رجوع کنیم به اطلاق بعده. و اطلاق بعده شامل نافله صبح تا قبیل طلوع آفتاب می شود.

و لذا اقوی امتداد نافله صبح است تا قبیل طلوع آفتاب. دو رکعت مانده به طلوع آفتاب دیگه نماز صبح را بخوان بالاغیرتا، دیگه آنجا نگو من نافله صبح می خوانم. اما قبلش می توانی بخوانی. ولی این که افضل چیست صحیحه زراره که اصلاً می گفت افضل اتیان به نافله فجر است قبل از اذان فجر، بعد از اذان فجر می گفت ابداً بالفریضة، شاید بگوییم افضل این است که بعد از اذان صبح فریضة صبح را اول بخوانیم ولی این حمل می شود بر مراتب فضل. چون روایات دیگری داشتیم می گفت که: ما لم یتنور شما نافله فجر را بخوان. این جور بود. خود صحیحه علی بن یقطین بعد از طلوع حمرة مشرقیه می گوید اخرهما. ظاهرش این است که ارتکاز سائل را در این که قبل از طلوع حمرة مشرقیه اگر بلند شود نافله فجر را بخواند امام تایید کرده. خب این معلوم می شود که حمل می شود بر مراتب استحباب.

[سؤال: ... جواب:] نه. سکوت امام بیش از این تایید نمی کند که بله، قبل از طلوع حمرة مشرقیه فضیله مایی دارد نافله فجر را خواندن اما افضل چیه، شاید افضل این باشد که شما بیاید اول فریضة فجر را

بخوانید بعد از اذان صبح، بعد نافله فجر را، این با هم تنافی ندارد. مقتضای صحیحه زراره این است که اذا دخل وقت الفریضة فابدا بالفریضة این است که نافله صبح را قبل از اذان صبح بخوانی و بعد از اذان صبح فریضه صبح را بخوانیم و بعد از آن نافله صبح را. این می شود افضل.

این راجع به این بحث.

یک مطلبی ما دیروز گفتیم که روایت محمد بن مسلم می گوید که وقت نافله فجر سدس آخر شب است. و اشکال کردیم که کسانی که نماز شبشان را قبل از آن می خوانند چه جور نافله فجر را قبل از این سدس بخوانند، اما این اشکال بر طرف می شود با ملاحظه روایات دیگر مثل موثقه زراره که می گوید بعد از نصف شب، بلند شو، اذا انتصف اللیل صل ثلاث عشر رکعات، سیزده رکعت نماز بخوان، نماز شب. خب سیزده رکعت نیست نماز شب، آن دو رکعت آخر نافله فجر است. بعدش هم امام فرموده من این کار را می کنم، می خوابم، وقتی هنگام طلوع فجر از خواب بیدار شدم، اعدتهما، آن دو رکعت نافله فجر را اعاده می کنم که حمل می شود بر استحباب، معلوم می شود که نافله فجر بعد از نیمه شب، در کنار نماز شب مشروع است و اختصاص به سدس آخر شب ندارد.

ان شاء الله یک نکته ای مانده عرض می کنیم وارد مسئله نماز شب می شویم ان شاء الله.

جلسه ۱۰۹

سه شنبه - ۹۶/۰۳/۲۶

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

راجع به منتهای وقت نافله صبح عرض کردیم اگر صحیحه علی بن یقطین بلامعارض باشد، ظاهرش این است که بعد از طلوع حمزه مشرقیه دیگه مشروع نیست قبل از فریضه صبح، نافله صبح را بخوانیم.

عمده مشکل این بود که صحیح سلیمان بن خالد در مقابلش بود که مرحوم شهید به آن استدلال کرد برای جواز اتیان به نافله صبح تا نزدیکی طلوع آفتاب. شهید گفت تترکهما و فی خط الشیخ ترکهما حین تترک الصلاۃ.

ظاهرا مرحوم شهید این روایت را می‌خواهند بگویند خط شیخ و لو ترکهما است ولی این اشتباه است. شیخ اشتباه کرده. ترکهما معنا ندارد. و لذا اول نوشته شهید تترکهما بعد نوشته و فی خط الشیخ ترکهما. تترکهما حین تترک الغداۃ معنایش روشن است. یعنی وقتی که شما نماز صبح دیگه نمی‌توانی بخوانی نافله صبح نمی‌توانی بخوانی. یعنی نافله صبح مثل خود نماز صبح وقتش ممتد است تا طلوع آفتاب. که انصافا بعید نیست این معنا. اما وقتی خط شیخ ترکهما حین تترک الغداۃ است ما باید یک معنای ظاهری برای همین خط شیخ پیدا کنیم.

ما وفاقا لصاحب الوسائل در حاشیه وسائل این جور معنا کردیم که ترکهما الی حین تترک الغداۃ یعنی الی حین تفوت الغداۃ. اتیان بکن به نافله صبح تا آن لحظه‌ای که دو رکعت مانده به طلوع آفتاب که اگر نماز صبح را نخوانی نماز صبحت فوت می‌شود. و لذا مثل شهید استظهار کردیم امتداد وقت نافله فجر را تا طلوع آفتاب ولی با حفظ بر خط شیخ.

اما انصاف این است که این در حد استظهار نیست. ما هر چی فکر می‌کنیم واقعا این کلام پیچیده درست است ما یک معنایی برایش کردیم اما واقعا در حد استظهار عرفی است؟ خب تترکهما حین تترک الغداۃ یک مقدار ابهام و تعقید دارد. بله، این عبارت معنای دیگر صحیحی ندارد الا همین معنا که ما کردیم اما این معنا ظاهر از این جمله نیست. مثل این می‌ماند که یک آقای یک جمله‌ای بگوید که باید توجیه کنیم ولی توجیهی صحیحی ندارد الا این معنای معین؛ این که کافی نیست. ما ملزم به توجیه نیستیم. این کلام ظاهر اگر در این معنا بود فهو، ظاهر در این معنا نبود، صرف این که معناهای دیگر محتمل نیست که ظاهر نمی‌کند این کلام را در این معنا.

[سؤال: ... جواب:] آخه نقل دیگر که به خط شیخ نیست. ... تصحیح شهید است. شهید می‌گوید تترکهما و فی خط الشیخ ترکهما. چون اصل این حدیث از شیخ است در تهذیب و استبصار. چه در تهذیب چه در

استبصار ترکعهما است. ... نسخه ذکری مشخص است همین است چون شهید در مقام استدلال بوده. اما کلام در این است که ما بیاییم بگوییم ترکعهما تصحیف تترکهما است، خب از کجا؟ یا بگوییم ترکعهما حین تترک الغداة معنایش جز این نمی تواند باشد، خب این که کافی نیست. آیا ظاهر است در این معنا؟

مثل این که کسی به شما می گوید که زید در منزل است، یقینا زید در منزل نیست، بگوییم خب تصحیح این کلام این است که مقصود از مثلا زید، زید معروف نیست، زید نامعروف است، خب ظاهر زید، زید معروف است، حمل زید بر زید نامعروف خلاف ظاهر است. زید معروف یقینا در خانه نیست خب شاید این آقا اشتباه کرد در این که گفت زید در خانه است. می خواست بگوید عمرو در خانه است. یا می خواست بگوید زید در خانه نیست. ما چه می دانیم. ما تابع ظهوریم.

مشکلی که من منشأ می شود که جازم نشوم به این معنایی که کردیم تبعا لصاحب الوسائل برای ترکعهما حین تترک الغداة این است که بله، معنای صحیح دیگری این تعبیر ندارد اما ما ملزم نیستیم که کلام را بر خلاف معنای ظاهر آن، معنا کنیم یا کلام مجمل را جوری معنا کنیم که تصحیح بشود. ما یا ظهور کلام هست به آن عمل می کنیم یا به کلامی که ظاهر نیست در معنا نباید عمل کنیم.

[سؤال: ... جواب:] اگر از امام علیه السلام می شنیدیم، چون احتمال خطا نیست در امام، قطع پیدا می کردیم به مراد. ... وثاقت موضوع حجیت ظهور درست می کند. وقتی ظهور ندارد کلام در این معنایی که ما کردیم، صرفا برای توجیه صحیح یک کلام است، ما ملزم نیستیم توجیه کنیم کلام دیگران را. ... نخیر. ما تعبد شدیم به این که به ظهور کلام عمل کنیم. اگر کلام ظهور در معنایی نداشت، ما عمل نمی کنیم.

مثل این می ماند، خوب دقت کنید! مثل این می ماند که یک حدیث آمده که الکر الف و مأتا رطل، یک حدیث آمده که الکر ستماء رطل، آقایان گفتند الکر الف و مأتا رطل، مراد هزار و دویست رطل عراقی است، الکر ستماء رطل مراد ششصد رطل مکی است که دو برابر رطل عراقی است. ظاهرا رطل مکی است. خب ما آنجا هم اشکال کردیم. گفتیم آقا! ظهور دارد رطل در الکر الف و مأتا رطل در رطل عراقی؟ ظهور دارد ستماء رطل در رطل مکی؟ ظهور که ندارد. شما می خواهید بگویید که ما مجبوریم جوری معنا کنیم که هر دو کلام درست بشود و حتی در بحوث فی شرح العروة الوثقی مرحوم آقای صدر هم در دفاع از این ها بر آمده. ما آنجا

اشکال کردیم. گفتیم ما هیچ قولی، هیچ تعهدی به کسی ندادیم که کلام را به هر نحوی شده است تصحیح کنیم. شاید مراد از رطل در هر دو رطل عراقی است و این دو خبر با هم متعارضند.

[سؤال: ... جواب:] ما اگر خودمان می‌شنیدیم قطع پیدا می‌کردیم به کلام امام. طبعاً امام اشتباه نمی‌کند. اما دلیل تعبد به خبر ثقه در چهارچوب عمل به ظهورات است و نه بیشتر.

و لذا ما از مطلب دیروز که بر اساس استظهار ترکعهما حین ترک الغداه بود صرف نظر می‌کنیم و میل داریم بگوییم این حدیث در حد ظهور نیست و لو مظنون است که مراد همان باشد که شهید می‌گوید اما الظن لا یغنی من الحق شیئاً. مقتضای صناعه عمل به صحیحه علی بن یقطین است که حد نافله فجر را تا طلوع حمرة مشرقیه قرار داده. اگر کسی بعد از آن نافله فجر بخواند، قصد رجاء بکند، قصد امر جزمی نکند. مطلب آخر در این بحث این است که مرحوم آقای خوئی فرموده که ظاهر صحیحه علی بن یقطین این است که اگر دو رکعت هم به طلوع حمرة مشرقیه بیشتر نمانده بود، شما مجازید نافله فجر را بخوانید و لو فریضه فجرتان تاخیر می‌افتد از طلوع حمرة مشرقیه. چرا؟ برای این که ظاهر ارتکاز سائل این بود که مشکل برای نافله فجر این است که طلوع حمرة مشرقیه شد و امام این ارتکاز را تایید کرد گفت اخرهما اما اگر قبل از طلوع حمرة مشرقیه باشد فقط دو رکعت وقت دارد آن هم برای نافله فجر، ظاهر سکوت امام در مقابل ارتکاز سائل این است که مانعی ندارد. در این دو رکعت باقی مانده نافله فجر بخوان.

ما قبلاً هم به این اشاره کردیم که این درست نیست. یک نکته‌ای می‌خواهم عرض کنم. می‌خواهم عرض کنم که شاید مرتکز سائل این بود که نافله‌ای که مزاحم وقت فضیلت فریضه است مشروع نیست و لذا فرض را برد به جایی که طلوع کرده است حمرة مشرقیه که وقت فضیلت نماز صبح تمام شد، سؤال می‌کند حالا چه کار کنم؟ شاید ارتکازش این بوده. کی می‌گوید ارتکازش این بوده که قبل از طلوع حمرة مشرقیه جایز است نافله فجر خواندن قبل از نماز صبح و لو دو رکعت مانده است به طلوع حمرة مشرقیه؟ نه. شاید ارتکازش این بوده که در وقت فضیلت نماز صبح مشروع نیست نافله صبح خواندن. فرض کرد یک جایی را که وقت فضیلت نماز صبح گذشته باشد. و لذا واقعا از این صحیحه استفاده نمی‌شود ارتکاز سائل که دو

رکعت مانده به طلوع حمزه مشرقیه مشروع است نافله فجر خواندن و لو فریضه صبح به بعد از طلوع حمزه مشرقیه می افتد.

و این مطلب، مطلبی است که مرحوم استاد در اشکال به مرحوم آقای خوئی ذکر کردند. اشکال واردی هست.

از این بحث بگذریم.

آخرین مطلبی که صاحب عروه مطرح می کند این است، می گوید: اذا دسها فی صلاۃ اللیل فالافضل اعادتها فی وقتها. کسی که نافله فجر را در کنار نماز شب بخواند، قبل از وقت نافله فجر، افضل این است که اعاده کند نافله فجر را در وقت خودش. این مطلب، مطلبی است که مشهور به آن قائل هستند. دلیل شان دو تا روایت معتبره است.

یکی صحیح حماد: قال لی ابو عبد الله علیه السلام ربما صلیتهما و علیّ لیل فان قمت و لم یطلع الفجر اعدتهما. امام می فرمایند که چه بسا من دو رکعت نافله فجر را می خوانم در اثناء شب، بعد که بر می خیزم می بینیم باز هنوز طلوع فجر نشده، اعاده می کنم نافله فجر را. پس معلوم می شود اعاده مستحب است.

یا موثق ابن بکیر از زراره نقل می کند: سمعت ابا جعفر علیه السلام انی لاصلی صلاۃ اللیل و افرغ من صلاتی و اصلی الرکعتین فانما ما شاء الله قبل ان یطلع الفجر فان اسیتقظت قبل الفجر فاعدتهما.

یک اشکالی دارد این دو روایت که مشهور استدلال کردند به این دو روایت بر این که اعاده نماز نافله فجر عند طلوع الفجر مستحب است و لو قبلا همراه نماز شب خوانده باشی. اشکالش این است که این در مورد کسی است که خواب برود بعد از نافله شب. آقای که شب زنده داری می کند تا اذان صبح، حالا ساعت دوازده شب، دوازده قدیم که وقت نیمه شب شرعی فرا رسیده، نماز شب را می خواند بعد نافله فجر را می خواند ولی باز تا اذان صبح مشغول شب زنده داری است یا مشغول گعده است، خواب نرفته دلیل نداریم بر استحباب اعاده نافله فجر در حق او. چه می دانیم شاید خصوصیت دارد. ما احکام تعبیه که نمی دانیم خصوصیت دارد یا ندارد.

مسئله ۷: اذا صلى نافلة الفجر في وقتها او قبله و نام بعدها يستحب اعادتها. ببینید! صاحب عروه اینجاها نام بعدها را می‌آورد. دلیلش هم صحیحہ حماد و موثقہ ابن بکیر است. و لکن هر دو روایت موردش نوم قبل طلوع الفجر هست و بیدار شدن قبل از طلوع فجر است، هم خوابش قبل از طلوع فجر است و هم بیداریش قبل از طلوع فجر است. روایت این است: فان قمت و لم يطلع الفجر فانام ما شاء الله قبل ان يطلع الفجر فان استيقظت عند الفجر اعدتهما. خب روایت صحیحہ حماد که واضح‌تر است، می‌گوید فان قمت و لم يطلع الفجر اعدتهما. موردش این است. اما ما اگر نماز شب را بخوانیم، نافله فجر را هم بخوانیم بگیریم بخوابیم، می‌گوییم چون لیالی مقمره است این شب‌ها، یک نیم ساعت هم بعد از اذان صبح بخوابیم، بعد مستحب نیست ما اعاده کنیم نافله فجر را. وجهی ندارد قائل به استحباب بشویم. روایت داریم که استیقظ قبل طلوع الفجر.

[سؤال: ... جواب:] روایت این است: شخصی که بعد از طلوع فجر بیدار می‌شود اصلاً اصل استحباب نافله فجر بر او مشکوک است. ... خب رجاء می‌خواهید نماز بخوانید اهلاً و سهلاً.

نافله شب

تحدید اول وقت نماز شب

مسئله ۸: وقت نماز شب.

صاحب عروه می‌گوید که وقت نماز شب از نیمه شب شروع می‌شود تا فجر صادق. افضل این است: در وقت سحر بجا بیاوری که یک سوم آخر شب است. افضل از آن این است که نزدیکی طلوع فجر نماز شب را بخوانی.

خب اولین بحث این است که آیا اول وقت نماز شب منتصف اللیل است یا نه؟ اول اللیل مبدأ صلات لیل است؟

قول اول (مشهور): مبدأ نماز شب برای غیر ذوی الاعذار، نیمه شب است

مشهور گفتند نه، مبدأ صلات لیل برای غیر ذوی الاعذار مثل مسافر، پیرمرد، مریض، برای غیر اینها از نیمه شب است.

قول دوم (آقای سیستانی): مبدأ نماز شب اول شب است

اما جماعتی قائل شدند نه، برای مختار هم نماز شب از اول شب مشروع است. یکی از کسانی که قائل به این نظر هست آقای سیستانی است.

دلیل اول: اطلاقات

دلیل اینهایی که بر خلاف مشهور گفتند از اول شب نافله شب مشروع است مطلقا، دلیل اینها چیه؟ دلیل اولشان اطلاقات است. گفتند اطلاقات تقیید نکرده نافله لیل را به بعد از نیمه شب. یا ایها المزمّل قم اللیل الا قليلا نصفه أو انقص منه قليلا أو زد علیه.

برای فقه القرآن عرض می کنم:

چرا قليلا تکرار شده؟ قم اللیل الا قليلا نصفه أو انقص منه قليلا. لعل آن الا قليلا به لحاظ شبهای متعدد است. یعنی هر شب بیدار شو مگر برخی از شبها که بیمار هستی. قم اللیل الا قليلا یعنی در کل زندگیت گاهی برخی از شبها بیدار نشوی برای نماز شب، مجازی یا لااقل به لحاظ این که اکثر شب را بیدار بمانی. اکثر شب، نصفه او انقص منه قليلا او زد علیه، یعنی نیمی از شب تقریبا یا یک مقدار کمتر یا یک مقدار بیشتر، نصفی از شب یا مقداری کمتر یا بیشتر، تمام شب فرض کنید، اما وجوب این همیشگی نیست؛ برخی از شبها استثناء است: شبهای جنگ، شبهای بیماری، اصلا وجوب ندارد. همه شبها وجوب ندارد. گاهی شرائط جنگ است، بیماری است. قم اللیل الا قليلا یعنی فی بعض الیالی. اما همان قم اللیل را توضیح می دهد: نصفه او انقص منه قليلا او زد علیه و رتل القرآن ترتیلا.

گفتند اطلاق دارد نگفتند نیمه دوم شب.

جواب: بر فرض اطلاقات در مقام بیان باشند اما مقید دارند

جوابش این است که اصلاً این آیه در مقام بیان نیست به لحاظ وقت نماز شب. بر فرض هم در مقام بیان باشد مشهور ادعا کردند مقید دارد این اطلاق.

[سؤال: ... جواب:] نه، یا ایها المزمّل، چه بسا در آن زمانی که این آیه به او خطاب شد، مزمّل بود. ... قم اللیل یعنی کن قائماً فی اللیل. ... بسیار خوب، یک ساعت بعد از نماز مغرب و عشاء می‌خواهد باز قم اللیل است. ... این که محتمل نیست. یا نیمه شب به بعد نماز شب وقت دارد یا کل شب؛ دیگه احتمال شق ثالثی که نیست.

پس صرف این که یک اطلاق پیدا کنید اگر در مقام بیان هم باشد کافی نیست. برای این که مشهور قائل به تقیید این اطلاقات هستند به مثل موثقه زراره. موثقه زراره می‌گوید که انما علی احدکم اذا انتصف اللیل ان يقوم فیصلی صلاته جملة واحدة ثلاث عشر رکعة. مشهور می‌گویند ببینید! امام فرمود انما علی احدکم اذا انتصف اللیل ان يقوم فیصلی صلاة اللیل. که این را ان شاء الله بعد بیشتر بحث می‌کنیم. که مفهومی این است که اذا انتصف اللیل امر دارید به نماز شب؛ امر ندارید قبل از انتصاف لیل به نماز شب. پس این دلیل اول برای قول به این که مبدأ نماز شب از اول شب است درست نشد.

دلیل دوم: روایات:

روایت اول: موثقه سماعه: نماز شب از اول شب تا آخر شب اشکال ندارد

دلیل دوم موثقه سماعه است: عن ابی عبدالله علیه السلام لا بأس بصلاة اللیل فی ما بین اوله الی آخره الا ان افضل ذلک بعد انتصاف اللیل. فرمود اشکال ندارد نماز شب از اول شب تا آخر شب، افضل این است که بعد از نیمه شب باشد.

نه سند مشکل دارد نه دلالت.

روایت دوم: صحیح محمد بن عیسی: نماز شب در هر وقتی از شب جایز است

دلیل سوم معتبره محمد بن عیسی، پدر احمد بن محمد بن عیسی که نجاشی می‌گوید کان شیخ القمیین و وجه الشاعر. اشاعره، اشعری‌های قم بودند که اصالتاً از یمن بودند، آمدند کوفه، بعد هم آمدند قم، مهمان

مردم قم شدند. شیخ قمیین و وجه اشاعره، این ظاهرش این است که یعنی آدمی بود که حسن ظاهر داشت و الا به یک فاسق فاجر که نمی‌گویند شیخ القمیین و وجه الاشعریین.

[سؤال: ... جواب:] نه، قم مرکز نواصب بود، اشعری‌ها آمدند ولایت اهل بیت را در قم گسترش دادند.

[سؤال: ... جواب:] نه این اصلاً ظاهر در حسن ظاهری است که اماره عدالت است.

قال كتبت اليه أسأله يا سیدی! روی عن جدك انه قال للبأس بان يصلى الرجل صلاة الليل فى اول الليل فكتب عليه السلام: فى اى وقت صلى فهو جاز ان شاء الله. هر كى از شب نماز شب بخواند جاز است ان شاء الله.

این هم، سند، خوب؛ دلالت هم خوب.

روایت سوم: روایت ابن بلال: نماز شب در اول شب و آخر شب جاز است

دلیل چهارم روایت حسین بن علی بن بلال است. آن هم دارد که کتبت الیه فی وقت صلاة الليل فكتب عند زوال الليل و هو نصفه افضل، نماز شب در هنگام زوال لیل که نصف شب است افضل است، فان فات فاوله و آخره جاز.

این آقایانی که مخالف مشهورند مثل آقای سیستانی این جور معنا می‌کنند می‌گویند فان فات یعنی اگر نمی‌توانی در نیمه شب نماز بخوانی، فاوله و آخره جاز، اول و آخر شب مشروع است نماز، اگر می‌توانی نیمه شب به بعد، نمی‌توانی، اول و آخر جاز است؛ هر کى بخوانی مشروع است.

ولى اشكال می‌شود که ظاهر فان فات یعنی فان مضى نصف الليل و فاتك صلاة الليل، فاوله و آخره جاز یعنی دیگه بعد از نیمه شب، دیگه وقت مشخصی ندارد، هر کى شد. اول می‌گوید نیمه شب نماز شب بخوان حالا اگر فوت شد، یعنی گذشت نیمه شب و نخواندی فاوله و آخر جاز.

ولى انصاف این است که این توجیه، عرفی نیست. فان فات فاوله و آخره جاز یعنی چى؟ هر چى برسیم به طرف صبح که افضل می‌شود نماز شب. پس استظهار آن مخالف مشهور عرفی است. فان فات یعنی اگر فوت می‌شود از تو نماز شب در نیمه شب، اما دست بر نداری از نماز شب، اول شب و آخر شب نماز شب

مشروع است. ما ترغیبت می‌کنیم به نماز شب در نیمه شب به بعد، ان فات یعنی ان کان یفوت. ظاهرش این است به مناسبت حکم و موضوع. مشهور می‌گویند فان فات یعنی اگر نیمه شب گذشت و نماز شب نخواندی، بعدش که نیمه شب گذشته، هر کی خواندی جایز است. اول فرمود عند زوال اللیل و هو نصفه افضل، فان فات یعنی فان مضي نصف اللیل و لم تصل صلاة اللیل فاوله و آخره جایز، دیگه بعد از آن هر کی نماز شب بخوانید تا اذان صبح مشروع است. مخالفین مشهور می‌گویند این خلاف ظاهر است. فان فات یعنی فان کان یفوت. یعنی اول شب است، اما می‌گویی من خسته‌ام، اگر بخوابم، نیمه شب بیدار نمی‌شوم. فان فات یعنی فان کان یفوت. اگر فوت می‌شود از تو نماز در نیمه شب، فاوله، یعنی فاول اللیل و آخره جایز.

ما هم به نظرمان این استظهار خلاف مشهور عرفی تر است. چون اگر قول مشهور را بگوییم یعنی فان فاتک صلاة اللیل فی منتصف اللیل، بعد از او جایز است هر کی نماز شب بخوانی [و حال آن‌که] بعد از او که هر چه نماز شب دیرتر بشود افضل است.

[سؤال: ... جواب:] کتبت الیه فی وقت صلاة اللیل فکتب عند زوال اللیل و هو نصفه افضل فان فات، فان فات را مشهور می‌گویند یعنی فان مضي زمان نصف اللیل و لم تصل صلاة اللیل، بعد از او دیگر چه اول چه آخر، بعد از نیمه شب جایز است نماز شب خواندن. این عرفی نیست. برای این‌که اگر نیمه شب بگذرد نماز شب نخوانی، اولاً هر چی به صبح نزدیک بشود افضل است. و ثانیاً تعبیر اوله ظاهرش این است که ضمیر بر می‌گردد به لیل. فان مضي منتصف اللیل و فاتک صلاة اللیل معنا ندارد فاوله یعنی فاول اللیل جایز. خب این قرینه می‌شود بر این‌که یعنی فان کان سیفوت. اگر نماز شب در نیمه شب از تو فوت خواهد شد، بدان که نماز در شب در اول لیل و آخر لیل هر دو مشروع است و لذا دست از نماز شب در اول شب برندار. ... فان فات فاوله یعنی اول اللیل پس این فات یعنی اذا کان سیفوت منك صلاة اللیل فی منتصف اللیل فاول اللیل و آخره جایز. فرقی نمی‌کند نماز شب در اول شب یا آخر شب هر دو مشروع است و اطلاقش اقتضاء می‌کند که برای مختار هم جایز باشد.

[سؤال: ... جواب:] چون دوست دارم بخوابم نه این‌که مسافرم، نه این‌که پیرمردم. صدق می‌کند فان کان سیفوت دیگه. ... کجا موضوع تقدیم غسل جمعه روز پنجشنبه فوت غسل جمعه روز جمعه است. آخه ما از

خودمان حدیث درست کنیم بعد بگوییم معنایش چی می‌شود؟ ... از بس گعده شیرین است حال ندارد نماز شب بخواند نیمه شب، فوت می‌شود دیگه.

روایت چهارم: صحیحہ یعقوب بن سالم: کسی که نسبت به غسل جنابت خوف دارد، می‌تواند

اول شب نماز شب بخواند

دلیل پنجمی که محقق همدانی ذکر کرده برای جواز تقدیم نماز شب از اول شب یعنی از اول شب می‌شود نماز شب خواند، فرموده آقا! روایت، صحیحہ هم هست، صحیحہ یعقوب بن سالم می‌گوید: سألتہ عن الرجل يخاف الجنابة في السفر او البرد أيعجل صلاة الليل في اول الليل؟ قال نعم. آقا می‌ترسد جنب بشود می‌گویید برود غسل جنابت کند، می‌گوید هوا سرد است، نصف شب غسل جنابت سخت است، حالا اگر جنب شد برای نماز صبح هوا روشن می‌شود نزدیکی‌های طلوع آفتاب می‌رود غسل جنابت می‌کند اما برای نماز شب اگر جنب بشود حال غسل جنابت ندارد در سرما، أيعجل صلاة الليل؟ اجازه می‌دهی نماز شب را در اول شب بخواند؟ حضرت فرمود بله.

محقق همدانی فرموده مگر جنابت مسوغ تقدیم نماز است از وقتش؟ خب فوقش سخت است، معذور هستی در غسل جنابت، تیمم می‌کنی. معنا ندارد تقدیم نماز شب از وقتش به صرف این که من می‌ترسم جنب بشوم و غسل کردن در هوای سرد در نیمه شب برایم سخت است. این که معنا ندارد. شما در نماز واجب این را می‌گویید؟

جواب: روایت دلیلی است بر این که انسان می‌تواند بخاطر عذر نماز شبش را زودتر از وقت

بخواند و چنین دلیلی در نماز واجب نداریم

جوابش این است که نه، در نماز واجب نمی‌گوییم چون دلیل نداریم، خب اینجا دلیل داریم. این چه استدلالی است جناب محقق همدانی؟ شارع گفته خوف جنابت مسوغ تقدیم نماز شب است در اول شب در جایی که هوا سرد است یا در سفر هستی و از غسل جنابت دچار سختی می‌شوی.

[سؤال: ... جواب:] مذاق شرع را ما از کجا کشف کردیم؟ مذاق شرع اتفاقاً بر تساهل و تسامح در این امور است.

این راجع به این ادله.

پس عمده دلیل برای جواز تقدیم نماز شب از اول شب، حتی برای مختار موثق سماعه هست و صحیحه محمد بن عیسی. اما مشهور در مقابل این دو صحیحه چه جوابی دارند ان شاء الله جواب آنها را روز شنبه عرض می‌کنیم به حول و قوه الهی.

و الحمد لله رب العالمین.

فردا بحث افعال محرمه هست.

جلسه ۱۱۰

شنبه - ۹۶/۰۳/۳۰

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به وقت نماز شب بود که آیا از ابتداء شب هست و یا از نیمه شب؟

مشهور گفتند وقت نماز شب برای مختار از نیمه شب است.

ولی از برخی از روایات استفاده می‌شود که وقت نماز شب مطلقاً از اول شب است. عمده موثق سماعه

است: لأبأس بصلاة الليل في ما بين أوله إلى آخره إلا أن أفضل ذلك بعد انتصاف الليل. و معتبره محمد بن

عیسی هست: لأبأس بأن يصلي الرجل صلاة الليل في أول الليل.

جواب مشهور از دلیل دوم مخالفین (روایات):

جواب اول: اطلاق این روایات مقید به فرض عذر است

وجه اول: اجماع

در جواب از این استدلال که مورد قبول برخی از فقهاء قرار گرفته است این استدلال و فتوی هم دادند که نماز شب از اول شب است، مثل آقای سیستانی، در جواب از این استدلال وجوهی ذکر شده:

وجه اول این است که گفته شده که این قول خلاف اجماع هست و ما اطلاق این روایات را باید تقیید بزنییم به اجماع.

در جواهر می گوید: وقت صلاة اللیل بعد انتصافه بلاخلاف أجده. بعد می گوید که: فلأبأس بدعوى الاجماع كما فى المعتبر و المدارك و عن المرتضى و الخلاف و المنتهى و غيرها لشهادة المتبع له و هو الحجة. اجماع داریم بر عدم مشروعیت نماز شب از ابتداء شب.

[سؤال: ... جواب:] لشهادة المتبع له. تتبع هم شهادات می دهد این اجماع که در کلمات واقع شده مطابق با واقع است.

اشکال: این اجماع مدرکی یا محتمل المدرک است

جواب این است که این اجماع اگر هم ثابت بشود، اجماع محصل [هم] باشد، مدرکی است یا محتمل المدرک است.

ما بارها عرض کردیم یک اجماع در اصحاب ائمه داریم، آن اجماع مدرکی هم باشد حجت است. چون امام علیه السلام اصحاب شان را بر یک رأى فقهی اگر می دیدند و مخالف بودند، حتما مطرح می فرمودند که این رأى فقهی شما درست نیست. و لو لزومی هم ندارد این کار در برخی از موارد. مثل مانحن فیه: اگر اصحاب ائمه نماز شب را از نیمه شب مشروع بدانند و قبل از آن مشروع ندانند، خلاف شرعی مرتکب نمی شوند، فوقش نماز شب را قبل از نیمه شب نمی خوانند، چه بهتر، و لکن به حساب احتمالات اگر اصحاب ائمه قائل می شدند که وقت نماز شب از نیمه شب است، امام مخالفت نمی کردند، به حساب احتمالات منشأ می شد و ثوق بکند انسان که رأى آنها موافق است با رأى امام علیه السلام. اما ما احراز نکردیم نظر اصحاب ائمه را؛ فقهاء گفتند وقت نماز شب از نیمه شب است. فتوی فقهاء در عصر غیبت کاشف از رأى معصوم نیست مگر جایی که هیچ دلیلی ندارد الا ارتکاز متشرعه؛ آن وقت ارتکاز متشرعه می خواهد کاشف بشود از رأى معصوم.

مانحن فیه که این طور نیست؛ مانحن فیه ممکن است مستند باشد به روایاتی که بعداً مطرح می شود یا مستند باشد به اصالة الاحتیاط که قدر متیقن از نماز شب بعد از نیمه شب است.

پس این استدلال اول تمام نیست.

وجه دوم: معارضه با روایات دیگر

روایت اول: مرسله صدوق: وقت نماز شب ما بین نصف شب تا آخر شب است

استدلال دوم مرسله صدوق هست: قال ابو جعفر علیه السلام وقت صلاة الليل ما بین نصف الليل الى آخره. گفته می شود که این روایت صریح است در این که وقت نماز شب از نیمه شب است.

اشکال سندی: ضعف سند

مرحوم آقای خوئی هم فرموده ما مشکل مان سند این روایت است که مرسله است و الا مشکل دیگری نداریم.

اشکال دلالی: ادله مقابل، قرینه است بر حمل این روایت بر وقت فضیلت یا تعجیل

ولی به نظر ما غیر از ارسال که اشکال در سند پیدا می کند این روایت، می شود اشکال دلالی هم به آن گرفت. خب وقتی روایتی داریم که می گوید اول شب جایز است نماز شب، موثقه سماعه و صحیحه محمد بن عیسی، حمل می کنیم این "وقت صلاة الليل من منتصف الليل" را یا بر وقت فضیلت یا بر این که واقعا وقت نماز شب از نیمه شب است و لکن مشروع شده است تعجیل. چطور؟ غسل جمعه در روز پنجشنبه فی الجملة مشروع است؟ خب وقت غسل جمعه روز جمعه است اما مشروع است فی الجملة غسل جمعه را روز پنجشنبه انجام بدهند اگر خوف نبودن آب داشته باشند در روز جمعه. به این می گویند تعجیل. عجله عن وقته.

[سؤال: ... جواب:] شارع وقت اولی نماز شب را از نیمه شب قرار داده و لکن برای تسهیل امر بر مکلفین گفته است جایز است تقدیم آن بر وقت. این اشکال دارد؟ ... اصلا تعبیر بشود که این تعجیل عن الوقت است و لو از نظر فنی، وقت چیزی نیست مگر زمان مشروعیت و وقتی که از ابتداء مشروع بشود نماز شب پس

وقتش زودتر می‌شود اما از نظر تشریفاتی حکم اولی وقت اشکال ندارد این جور باشد که وقتی که ابتدائاً شارع برای نماز شب قرار داد از نیمه شب بود تا اذان صبح؛ برای تسهیل، به حکم ثانوی که تسهیلی هست، گفتند لابیأس بتعجیله، لابیأس بتقدیمه عن اول الوقت. این اشکالی ندارد. ... حتی در حال اختیار که بحث ما همین است که در حال اختیار هم اشکال ندارد.

[سؤال: ... جواب:] وجه اول این است که ما بگوییم ما دو وقت داریم، یکی وقت اجزاء یک وقت فضیلت. مثل این که در نماز مغرب نگفتند وقت المغرب الی سقوط الشفق؟ نگفتند وقت العشاء من سقوط الشفق الی منتصف الليل؟ خب این وقت فضیلت است. یک وقت اجزاء هم هست که از اذان مغرب است تا نیمه شب. اما وقت فضیلت برای نماز مغرب تا سقوط شفق است، وقت فضیلت نماز عشاء هم از سقوط شفق است. دو تا وقت داریم: وقت اجزاء، وقت فضیلت. اینجا هم بگوییم وقت فضیلت نماز شب از نیمه شب است. وجه دوم این است که بگوییم نه، اصلاً شارع وقتی را که تعیین کرده است برای نماز شب از نیمه شب است، ما قبل نیمه شب قبل از وقت نماز شب است ولی به عنوان ثانوی تسهیلی تشریع کردند و تجویز کردند نماز شب قبل از نیمه شب را.

پس این روایت دلالتا هم قابل توجیه [مناقشه] است حتی اگر سندش تمام باشد.

روایت دوم: صحیح زرارہ: نماز شب بعد از نیمه شب است

روایت دیگر روایت صحیح زرارہ است، که این می‌شود وجه سوم برای رد این قول و این که از ابتداء شب نماز شب شروع می‌شود. وجه سوم این است که صحیح زرارہ مقید این روایات هست. صحیح زرارہ این است: قلت لابی جعفر علیه السلام انی رجل تاجر اختلف و اتجر فکیف لی بالزوال و المحافظة علی صلاة الزوال و کم تصلی، یا کم تصلی، سؤال می‌کند از حضرت که شما چه مقدار نماز می‌خوانید، کم تصلی، یا کم تصلی؟ قال تصلی ثمانی رکعات اذا زالت الشمس و رکعتین بعد الظهر و رکعتین قبل العصر فهذه اثنتا عشرة رکعة و تصلی بعد المغرب رکعتین و بعد ما ینتصف اللیل ثلاث عشر رکعة منها الوتر و منها رکعتا الفجر فتلك سبع و عشرون رکعة سوی الفریضة. این روایت از زرارہ است که به امام علیه السلام عرض می‌کند که

من تاجرم، زیاد تردد می‌کنم به جاهای مختلف، یعنی می‌خواهد عرض کند یا بن رسول الله! برای من یک مقدار سخت است التزام به همه مستحبات، آن مقداری که باید محافظت بکنم چه مقدار است؟ حضرت فرمود که علاوه بر نافله ظهر و عصر و نافله مغرب، سیزده رکعت هم بعد از نیمه شب بخوان که دو رکعت آخرش نافله فجر است.

گفته می‌شود که این روایت تقیید زد نماز شب را به بعد از نیمه شب.

اشکال: ادله مقابل، قرینه است بر حمل این روایت بر وقت فضیلت

این هم جوابش روشن است. جوابش این است که عرف این خطاب را با موثق سماعه کنار هم بگذارد، حمل می‌کند بر مراتب فضیلت. نماز شب بعد از نیمه شب خیلی فضیلت دارد، منافات ندارد که موثق سماعه و معتبره محمد بن عیسی می‌گویند نماز شب از اول شب مشروع است. اما خود موثق سماعه هم که گفت افضل ذلک بعد انتصاف اللیل.

روایت سوم: موثق زراره: زمانی که نصف شب شد، امر به نماز شب می‌آید

وجه چهارم تمسک به موثق زراره است. در موثق زراره آمده: انما علی احدکم اذا انتصف اللیل ان یقوم فیصلی صلاته جمله واحدة ثلاث عشر رکعة.

گفته می‌شود که امام قید زد فرمود بعد از نیمه شب شما امر استحبابی دارید به نماز شب سیزده رکعتی که دو رکعتش نافله فجر است؛ مفهومی این است که قبل از نیمه شب شما همچون امری ندارید.

اشکال اول: مفاد روایت، نماز شب به همراه نافله صبح است

این هم جوابش این است که:

اولا: محتمل است که نیمه شب شرط مشروعیت نماز شب سیزده رکعتی با هم، جمله واحدة، باشد. یعنی اگر می‌خواهید نماز شب بخوانید با هم که یازده رکعت نماز شب است با شفع و وترش، دو رکعت هم نافله فجر است، بگذارید بعد از نیمه شب بخوانید؛ اما اصل نماز شب را از اول شب بخوانید یا نخوانید، مفهومی این نیست که از اول شب اصل نماز شب را هم نمی‌توانید بخوانید. مفهومی این است که امر به صلات لیل

جمله واحد ثلاث عشر رکعة ندارید قبل از نیمه شب؛ منافات ندارد با این که امر به اصل نماز شب هشت رکعتی یا یازده رکعتی داشته باشید.

اشکال دوم: روایت از بیان حکم نماز شب در اول شب ساکت است

ثانیا: این روایت ظهور ندارد در این که نماز شب از اول شب مشروع نیست. این می خواهد بگوید نماز در شب آن مقداری که لازم است، به عنوان مستحب مؤکد بر هر مؤمنی، نوافل همراه با فرائض که ترغیب شده است در روایات، این است که سیزده رکعت نماز بخوانی، مازاد بر آن پیشکش، دیگه آن بستگی دارد به کرامت خودتان. انما علی احدکم اذا انتصف اللیل ان یقوم فیصلی صلاته جمله واحد ثلاث عشر رکعة. در مقام بیان این نیست که قبل از نیمه شب نخوانید نماز شب را؛ در مقام بیان این است که بیش از نماز شب سیزده رکعتی که دو رکعتش نافله فجر است، ما اصرار نداریم شبها بجا بیاورید. شب زنده داری از اول شب تا آخر شب را ما از شما توقع نداریم، همین مقدار که سیزده رکعت بخوانید. پس ممکن است از این حیث روایت در مقام بیان باشد. اذا انتصف اللیل نه بخاطر این که می خواهد مفهوم گیری بکند که قبل از انتصاف لیل شما مشروع نیست نماز شب بخوانید، نه، ما قبل از نیمه شب بیشتر از این از شما نمی خواهیم، اصلا کار نداریم که قبل از نیمه شب بخوانید نماز شب یا نخوانید، ما بعد از نیمه شب انتظار نداریم بلند شوید ساعتها عبادت کنید.

[سؤال: ... جواب:] انما علی احدکم اذا انتصف اللیل ان یقوم فیصلی صلاته جمله واحد ثلاث عشر رکعة. آن که اشکال اول بود که دارید تکرار می کنید. خب اشکال اول ما همین بود که امر ترغیبی شدیم به صلات جمله واحد ثلاث عشر رکعة. قبل از نیمه شب امر به صلات جمله واحد ثلاث عشر رکعة نداریم نه این که امر به اصل نماز شب نداریم. آن اشکال اول بود. اشکال دوم این است که معلوم نیست که این روایت ناظر به این است که قبل از نیمه شب مشروع نیست نماز شب. می خواهد بگوید آقا! بیشتر از این شما نمی خواهیم که نیمه شب شد بلند شوید نماز شب بخوانید. چون متعارف این است بعد از نیمه شب نماز شب می خوانید قید زد اذا انتصف اللیل و الا نظر به این دارد: بیشتر از این از شما توقع نداریم.

[سؤال: ... جواب:] توهّم این است که و بالاسحارهم یستغفرون. سحر بلند شوند ساعت‌ها استغفار کنند. ...

کی رسول خدا سیره‌اش این بود که فقط سیزده رکعت نماز بخواند؟ قم اللیل الا نصفه قلیلا او انقص منه قلیلا او زد علیه. حدود نیمی از شب را حضرت بیدار بود اما ما از شما توقع نداریم این جور باشید؛ همان [سیزده رکعت] با هم. پیغمبر جمله واحد نمی‌خواند، پیغمبر چهار رکعت نماز شب می‌خواند، استراحت می‌کرد، بعد بلند می‌شد، چهار رکعت دیگر نماز شب می‌خواند باز استراحت می‌کرد، آخرهای شب بلند می‌شد شفع و وتر و نافله فجر می‌خواند. جمله واحد نمی‌خواند، جمله واحد خواندن آسان است، سریع به هم می‌چسباند سیزده رکعت نماز شب را و نافله فجر را، چشم‌ها را هم می‌بندد که خوابش نبرد، بعد می‌رود در رختخواب. می‌گوید ما از شما توقع نداریم مثل پیغمبر این جور نماز شب بخوانید که جدا از هم نماز شب را بخوانید. نه، نیمه شب بلند شوید با هم نماز شب بخوانید. بیش از این از شما نمی‌خواهیم. ... نظر دارد به جمله واحد که ما از شما نمی‌خواهیم مثل پیغمبر نماز شب بخوانید.

اشکال سوم: ادله مقابل، قرینه است بر حمل این روایت بر وقت فضیلت

ثالثا: بر فرض ظهورش این باشد، ظهورش این باشد که مفهوم دارد، خب مستحبات حمل مطلق بر مقید نمی‌شود که. یک روایت می‌گوید که از اول شب نماز شب جایز است، این روایت می‌گوید اذا انتصف اللیل علی احدکم ان یقوم، می‌شود ترغیب به فرد افضل. این که اشکال ندارد. جمع عرفی این را اقتضاء می‌کند.

[سؤال: ... جواب:] چرا اشکال‌ها را با هم خلط می‌کنید؟ اشکال سوم که می‌کنیم با قطع نظر از جواب‌های دیگر ما است. ... ما می‌گوییم شما اصرار دارید که اذا انتصف اللیل می‌خواهد بگوید قبل از نیمه شب نماز شب امر ندارد، شما این را گفتید، مفهوم این جوری می‌خواهید بگیرید، ما به این ایراد داریم. می‌گوییم این بر فرض مفهوم داشته باشد جمع عرفی اقتضاء می‌کند بگوییم قبل از نیمه شب امر استحبابی مؤکد ندارید، امر به افضل ندارید، ولی اصل امر در حد مشرعیّت نماز شب دارید. ... شما اصلا جواب اول و دوم ما درست نباشد، باید این جور حساب کنید. جواب سوم ما درست است یا درست نیست؟ این جور حساب کنید. جواب سوم ما این است که آقا! سلمنا انما علی احدکم اذا انتصف اللیل جمله شرطیه است مفهوم دارد، یعنی لیس علی احدکم ما لم ینتصف اللیل ان یصلی ثلاث عشر رکعة، ما آن ثلاث عشر رکعة به معنای نماز شب است،

ما می‌گوییم فوقش این ظهور پیدا می‌کند در عدم مشروعیت نماز شب قبل از نیمه شب اما وقتی نص داریم که از اول شب جایز است نماز شب، می‌گوییم این بیان مرتبه فضیلت کرده، انما علی احدکم یعنی افضل این است که بعد از نیمه شب بلند شوید نماز شب بخوانید. این عرض ما اشکالش چیه من نمی‌فهمم. پس این وجه چهارم هم درست نیست.

روایت چهارم: صحیحہ معاویہ بن وهب و روایت محمد بن سنان: نماز شب قضاء بهتر از نماز

شب اول شب است

وجه پنجم استدلال است به این روایت محمد بن سنان. در روایت محمد بن سنان این جور آمده: محمد بن سنان عن ابن مسکان عن محمد بن مسلم: قال سألتہ عن الرجل لایستیقظ من آخر اللیل حتی یمضی لذلك العشر و الخمس عشر فیصلی اول اللیل احب الیک؟ ام یقضی؟ یابن رسول الله! آخر شب این آقا بیدار نمی‌شود، ده روز، پانزده روز می‌گذرد، بیدار نمی‌شود برای نماز شب، آخر لیل یعنی نیمه دوم شب، فیصلی اول اللیل احب الیک؟ ام یقضی؟ شما بیشتر دوست دارید که اول شب نماز شب را بخواند یا بعدا قضائش را بجا بیاورد؟ قال بل یقضی احب الیّ انی اگره ان یتخذ ذلک خلّقا و کان زرارۃ یقول کیف تُقضی صلاۃ یا کیف تُقضی صلاۃ لم یدخل وقتها؟ انما وقتها بعد نصف اللیل.

در این روایت که سندش البته محمد بن سنان هست دارد که از امام سؤال می‌کند که نماز شب اول شب احب است به شما یا قضاء آن در روز؟ حضرت فرمود نخیر نماز شب اول شب احب نیست، بل یقضی احب الیّ انی اگره ان یتخذ ذلک خلّقا، من دوست ندارم که اخلاقش این بشود. حالا اخلاقش این بشود که نماز شب را نخواند بعدا قضاء بخواند؟ این است مراد؟ یعنی همین که قضاء بخواند بهتر از اداء اول وقت است ولی همین قضاء را هم من دوست ندارم اخلاقش بشود، سعی کند همان نیمه اول شب بیدار بشود. اگر این باشد که یک معنا است. معنای دیگر این است که بگوییم نه، علت این که من احب است برایم قضاء، این است: می‌ترسم اول وقت اگر این آقا بگویم نماز بخواند اول شب، عادت بکند به این کار؛ راحت تر است دیگه. انی اگره ان یتخذ ذلک، معنای دوم این است که بگوییم ذلک یعنی الاتیان بصلاء اللیل فی اول اللیل، می‌ترسم

این را به عنوان اخلاق برای خودش قرار بدهد و لذا دوست ندارم این کار را، همان برود قضاء بکند نماز شبش را بعد از اذان صبح. زرارہ می گفت که چطور آدم نمازی بخواند که وقتش نشده؟ وقت نماز شب بعد از نیمه شب است.

به این هم استدلال می شود بر این که نماز شب از اول شب مشروع نیست.

جواب دوم: در فرض تعارض روایات، مرجع عام فوقانی است

و آن وقت آن روایاتی که می گوید نماز شب از اول شب مشروع است مثل موثقہ سماعه یا باید حمل بشود بر غیر مختار مثل مسافر، مثل پیرمرد، و یا این است که تعارض می کنند و تساقط می کنند، باید رجوع کنیم به ادله اولیه که اقتضاء می کند وقت نماز شب از نیمه شب است؛ آن اطلاقاتی که قابل جمع عرفی است و اقتضاء می کند که وقت نماز شب از نیمه شب باشد اما چون نص نیست، عام فوقانی قرار می دهیم.

این را توضیح بدهم در تقریب این وجه خامس:

گفته می شود که ما سه طائفه روایات داریم:

یک طائفه روایات ظاهر در این است که از نیمه شب وقت نماز شب است. مثل چی؟ مثل صحیحہ زرارہ که می گوید، همان صحیحہ زرارہ ای بود که: انی رجل تاجر، می گوید: و بعد ما ینتصف اللیل ثلاث عشر رکعۃ، خب این قابل حمل است بر فرد افضل. چون گفت تصلی، شما چه جور نماز می خوانید؟ حضرت فرمود نماز نافله این است و من این جور نماز می خوانم. این می شود طائفه اولی.

طائفه ثانیہ این موثقہ سماعه و معتبرہ محمد بن عیسی است که نص است در جواز نماز شب از اول شب.

طائفه ثالثہ این روایت محمد بن مسلم است که می گوید نماز شب قبل از نیمه شب مشروع نیست.

طائفه ثانیہ و ثالثہ نص هستند در مشروع بودن نماز شب از اول شب یا عدم مشروعیت آن. بعد از تعارض و تساقط رجوع می کنیم به طائفه اولی که عام فوقانی است. ظاهر است در این که وقت نماز شب از نیمه شب است، نص نیست که طرف معارضه باشد با آن طائفه ثانیہ و ثالثہ. مرجع فوقانی ما است.

شبهه این روایت محمد بن سنان هم یک روایتی است، او را هم بخوانیم که آن روایت فقط دارد: القضاء

افضل. آن جمله اول را دارد. صحیحہ معاویۃ بن وهب: عن ابی عبداللہ علیہ السلام قلت له ان رجلا من

موالیک من صلحائهم شکا الیّ ما یلقى من النوم، یکی از صلحاء به من شکایت کرد از خواب که مانع از بیدار شدن برای نماز شب من هست و قال انی ارید القيام باللیل فیغلبنی النوم حتی أصبح فربما قضیت صلاتی الشهر المتتابع و الشهرین، دو ماه نماز شب من قضاء می‌شود، آن وقت می‌نشینم آن نمازهای شب را قضاء می‌کنم، أصبر علی ثقله، تحمل می‌کنم قضاء این نماز شب یک ماه یا دو ماه را، فقال قرء عین و الله، نماز شب مایه نورانی چشم انسان است، و لم یرخص فی النوافل اول اللیل، ولی حضرت اجازه نداد که اول شب این آقا نماز شبش را بخواند، و قال القضاء بالنهار افضل، همان که شب نخواند، روز قضاء بکن بهتر از این است که بخواند اول شب نماز شب بخواند.

[سؤال: ... جواب:] قضاء افضل است از نماز شب اول شب. القضاء بالنهار افضل. ... القضاء بالنهار در مقابل الاداء باللیل است دیگه. و لم یرخص فی النوافل اول اللیل و قال القضاء بالنهار افضل. ... آخه در مقام بیان این نیست که بگوید نماز شب را می‌خواهی قضاء بکنی، بگذار شب بعد بشود قضاء کن، مبدا روز قضاء بکنی. نه فقهاء این را ظاهرا فی ما نعلم گفته و نه سیاق، سیاق این مطلب است که آقا! قضاء می‌کنی روز قضاء نکنی بگذار شب قضاء کن. ... حالا این فرمایش شما هم راجع به القضاء بالنهار یک احتمالی است باید بررسی کنیم.

خلاصه این وجه خامس این است: به دو بیان استدلال می‌شود بر رد این قول به کفایت نماز شب از اول شب برای مختار:

یکی این که امام قضاء نماز شب را افضل دانست از اداء آن در اول شب، مگه می‌شود قضاء از اداء افضل باشد؟ قضاء از اداء افضل باشد؟ می‌شود؟ قضاء، فوت وقت است، می‌شود از ادائی که وقت را حفظ می‌کنی افضل باشد؟ پس معلوم می‌شود که اول وقت نماز شب بخوانی، مشکل این را داری که اخلال به وقت نماز شب کردی. آن وقت باید بگوییم القضاء بالنهار افضل یعنی اگر یک روز هم مسافر بودی، نماز شب اول شب خواندی، بدان نماز شب اول وقت افضل نیست، اما این که به این آقا می‌گویند قضاء بکن، اداء نکن اول وقت، به این آقای که در وطنش هست، این معلوم می‌شود که این اصلا امر به اداء ندارد و الا اداء مگه می‌شود نسبت به مکلف واحد از قضاء کمتر باشد؟ این بیان اول.

بیان دوم هم این که زرارہ گفت کیف تقضی صلات کہ اصلاً مشروع نبود، وقتش داخل نشده بود قبل از

نیمه شب؟

تأمل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.

جلسه ۱۱۱

یکشنبه - ۹۶/۰۳/۳۱

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در این بود کہ در حال اختیار نماز شب از اول شب آیا وقتش شروع می شود یا از نیمه شب؟ مشهور گفتند از نیمه شب شروع می شود. ولی قولی هم در مقابل بود کہ گفتند از ابتداء شب نماز شب شروع می شود وقتش. البته آنهایی هم کہ گفتند از ابتداء شب معمولاً می گویند بعد از نماز مغرب و عشاء کہ بعداً عرض خواهیم کرد.

مشهور استدلال کرده بودند به عده ای از روایات. مخالفین مشهور هم استدلال کرده بودند به دو روایت: یکی موثقه سماعه و دیگری معتبره محمد بن عیسی که وقت نماز شب فرمود از اول شب هست. لابیاس بصلاة الليل في ما بين اوله الى آخره الا ان افضل ذلك بعد انتصاف الليل که در موثقه سماعه آمده است و یا در معتبره محمد بن عیسی آمده است: لابیاس بان یصلی الرجل صلاة الليل في اول الليل. این حدیث را محمد بن عیسی سؤال می کند از امام علیه السلام در مکاتبه، امام هم در جواب می فرماید فی ای وقت صلی فهو جایز ان شاء الله.

مشهور در مقابل این دو روایت معتبره وجوهی ذکر کردند کہ رسیدیم به وجه رابع کہ گفته شد در دو روایت آمده است کہ القضاء افضل. یکی روایت محمد بن سنان بود عن ابن مسکان عن محمد بن مسلم: سألت عن الرجل لا يستيقظ من آخر الليل حتى يمضي لذلك العشر و الخمس عشرة فيصلی اول الليل احب اليك ام يقضي؟ قال لا بل يقضي احب الي انی اگر ان یتخذ ذلك خلقاً و كان زراراً يقول کیف تقضی صلات لم یدخل وقتها انما وقتها بعد نصف الليل. گفته می شود کہ غیر از کلام زرارہ کہ صریحاً می گوید وقت نماز

شب از نیمه شب است، ولی چون فتوی زراره است، برای ما حجت نیست، صدر این روایت صریحا می گوید یقزی احب الیّ، قضاء احب است. یا در صحیحہ معاویہ بن وهب صریحا می گوید: و لم یرخص فی النوافل اول اللیل و قال القضاء بالنهار افضل.

بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی فرموده اند: معقول نیست که قضاء از اداء افضل باشد. چون اداء همان طبیعی نماز شب است بعلاوه حفظ وقت، قضاء نماز شب است با فوت وقت، چطور می شود قضاء افضل باشد از اداء؟ این نشان می دهد که نماز شب قبل از نیمه شب خارج از وقت است و صحیح نیست مگر در موارد اضطرار.

وجه چهارم (محقق خوئی): تطبیق کبری انقلاب نسبت در مقام

این صحیحہ معاویہ بن وهب و روایت محمد بن مسلم تعارض می کنند با موثقہ سماعه و معتبره محمد بن عیسی. و اگر ما با انقلاب نسبت حمل نکردیم موثقہ سماعه و معتبره محمد بن عیسی را بر فرض اضطرار، یعنی نیامدیم بخاطر روایاتی که بعدا خواهیم گفت که پیرمرد، مسافر و امثال این ها مانعی ندارد نماز شب را اول شب بخوانند، این روایات منشأ انقلاب نسبت اگر بشود بین این دو طائفه فهو. یعنی یک طائفه موثقہ سماعه است و معتبره محمد بن عیسی بطور مطلق می گوید لباّس بتقدیم نافله اللیل فی اول اللیل، صحیحہ معاویہ بن وهب و روایت محمد بن مسلم می گوید القضاء بالنهار افضل، یعنی اداء قبل از نیمه شب، این اداء نماز شب است قبل الوقت و صحیح نیست. نسبت بین این دو طائفه تباین است. اگر آمدیم با این طائفه سوم که در خصوص معذورین تجویز می کند نماز شب در اول شب را، انقلاب نسبت درست کردیم و این را جمع عرفی دانستیم، از این راه جمع عرفی می کنیم. که نظر مرحوم آقای خوئی است.

شبهه این که یک خطاب می گوید اکرم العالم، یک خطاب می گوید لاتکرم العالم، تباین است بین این دو. خطاب سوم می گوید لاتکرم العالم الفاسق. این خطاب سوم که می گوید لاتکرم العالم الفاسق اول اکرم العالم را تخصیص می زند، حمل می کند آن را بر عالم عادل. اکرم العالم مقدار حجیتش می شود اکرم العالم العادل.

بعد اکرَم العالم که شد اکرَم العالم العادل می شود اخص مطلق از آن خطاب لاتکرَم العالم. کأنَّه این اکرَم العالم بود اکرَم العالم العادل، اخص مطلق بود از لاتکرَم العالم. که نامش انقلاب نسبت است.

اگر این انقلاب نسبت را قائل شدیم کما علیه السید الخوئی فهو؛ مشکل حل است. اگر قائل نشدیم و تعارض کردند موثقه سماعه و صحیحه محمد بن عیسی از یک طرف و از طرف دیگر روایت محمد بن مسلم و صحیحه معاویه بن وهب، تعارضاً تساقطاً، مرجحیت شهرت را هم نپذیریم مهم نیست، رجوع می کنیم به آن عام فوقانی. عام فوقانی صحیحه زراره بود که ظاهر بود در این که اذا انتصف الليل تصلى ثلاث عشر رکعة. نص نیست، ظاهر است در این که وقت نماز شب از نیمه شب است و الا قابل حمل بر استحباب مؤکد هست.

اشکال به جواب دوم مشهور و جواب محقق خوئی (فرض تعارض و رجوع به عام فوقانی و فرض

انقلاب نسبت): محبوبیت قضاء نسبت به تعجیل وقت است نه اداء

به نظر ما این مطلب ناتمام است. چرا؟ برای این که مبنای این استدلال این است که می گویند قضاء ممکن نیست از اداء افضل باشد؛ اداء هم افضل از قضاء است، عکسش ممکن نیست. اما اگر بگوییم نه، چه اشکال دارد، ما یک اداء داریم، یک قضاء داریم، یک تعجیل داریم. غسل جمعه در روز جمعه اداء است، غسل جمعه در روز پنجشنبه برای کسی که خوف فقدان آب دارد در روز جمعه، تعجیل است، غسل جمعه در روز شنبه قضاء است. اشکال دارد شارع قضاء را افضل قرار بدهد از تعجیل نه از اداء؟

آقا! ما نماز شب را سه درجه برایش در نظر می گیریم: نماز شب درجه یک: نماز شب از نیمه شب تا طلوع فجر. این نماز شب در وقت است. نماز شب درجه دو: نماز شب بعد از طلوع فجر است. که می شود قضاء. نماز شب درجه سه: نماز شب قبل از نیمه شب است. که می شود تعجیل. یعنی اتیان العمل قبل وقته من باب العجلة. چه اشکالی دارد؟ نماز قضاء از این حیث که آن وقت تام که ما بین نصف الليل الى طلوع الفجر است که وقت تام نماز شب است که ملاک نماز شب را صددرصد استیفاء می کند، به لحاظ این وقت تام، نماز قضاء فاقد این وقت تام است و لذا درجه دو است، اما بالاخره بعد از نیمه شب است، درست است قبل از طلوع فجر نیست ولی بعد از نیمه شب است، وقت ناقص را دارد، وقت ناقص نماز شب از نیمه شب است تا آخر عمر، این وقت ناقص است، خب این می شود چون وقتش ناقص است درجه دو، اما نماز شب قبل از نیمه شب نه

وقت تام را دارد که ما بین منتصف الليل الی طلوع الفجر است، نه وقت ناقص قضاء را دارد که ما بین منتصف الليل الی آخر العمر است. برای همین نماز شب در اول شب شد نماز شب درجه سه، و القضاء بالنهار افضل.

حکمت تشریعش هم این است که اگر خداوند متعال نماز شب اول شب را که مصداق تعجیل است، تشریع نمی فرمود، فقط اداء از نیمه شب تا طلوع فجر را تشریع می کرد و قضاء بعد از آن را، یک عده ای نیمه شب که وقت خوابشان است، تازه برنامه های تلویزیون را دیدند، خسته اند، می خوابند، نماز صبح را به زور بلند می شوند می خوانند، این که از دستشان فوت می شود. می ماند نماز قضاء شب در روز، یک عده همت نماز قضاء ندارند، چون می گویند آنقدر نماز قضاء به گردن مان هست که دیگر آب از سرمان گذشته، تا آخر عمر وقت دارد، هم برای قضاء هم برای فوت شدن نماز شب، می مکرر فوت هم می شود از او نماز شب. مردم نمازهای واجبش را به این زودی قضاء نمی کنند، داعی نفسانی به قضاء نماز شبهای زیاد، ضعیف است در انسانهای متعارف. اما اگر به اینها بگویند امشب که نماز شب می توانی بخوانی، همین ساعت نه شب نماز شب بخوان برو بخواب، وقت که داری، می گویم آره وقت دارم، می شود بخوانم؟ خب اگر بگویند اشکالی ندارد، خیلی ها انگیزه پیدا می کنند نماز شب بخوانند، شارع هم بخاطر این که الصلاة قربان کل تقی، به هر نحوی به هر بهانه ای می خواهد ما را ببرد بهشت، چرا ما بخیل باشیم، یکی از بهانه ها این است که نماز شب درجه یک و دو و سه درست کرده.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! نماز شب قبل از نیمه شب ملاک وقت ندارد، بی وقتی است نه ملاک وقت، ملاک وقت بعد از نیمه شب است، اما خود بی وقت هم یک نوع وقت است. مثل بی نظمی بعضی ها یک نوع نظم است. حالا به این معنا اشکال ندارد. اما به لحاظ ملاکات، این نماز شب اول شب مصداق اتیان الصلاة فی وقته الاولى نیست؛ مصداق تعجیل الصلاة عن وقتها هست. ... خب وقتی شارع آمده گفته لبأس بالصلاة اللیل فی اول اللیل ما اسمش را نماز روز بگذاریم؟

1136 اوقات نوافل

و لذا این که زرارہ گفت و کیف لاتقضى صلات لم یدخل وقتها و هو منتصف اللیل؟ جواب زرارہ و لو زرارہ افقه الاولین و الآخرین شمرده است این است کہ جناب زرارہ! ما می گوییم نماز شب اول شب مصداق تعجیل است نہ مصداق اداء و یا قضاء؛ اشکالی ندارد.

[سؤال: ... جواب:] اداء در مقابل قضاء حساب می کنید؟ این اداء است. اما اداء به معنای اتیان الفعل فی وقتہ، نہ، این اتیان الفعل قبل وقتہ است و مصداق تعجیل است.

و لذا اگر نباشد اجماع بر خلاف این مطلب به نظر ما این مطلب، مطلب وجیہی است کہ نماز شب از اول شب مشروع است طبق موثقہ سماعہ و معتبرہ محمد بن عیسی.

و لکن ما یک استدلالی شدہ بر تقیید این موثقہ سماعہ و معتبرہ محمد بن عیسی به این کہ این مختص معذورین است، خب این را ہم جواب بدهیم:

وجه سوم از جواب اول: روایات وارده در توسعه وقت برای معذورین، مقید روایات اول شب

است

روایاتی هست کہ راجع به نماز شب اول شب کہ تجویز می کند، در خصوص معذورین تجویز کردہ و لذا گفته می شود کہ این روایات مفهوم دارد، مفہومش این است کہ برای مختار این کار صحیح نیست.

معذور اول: مسافر

یکی روایاتی است کہ راجع به مسافر آمده:

صحیحہ عبدالرحمن بن ابی نجران: سألت ابا الحسن علیه السلام عن الصلوة باللیل فی السفر فی اول اللیل فقال اذا خفت الفوت فی آخره.

موثقہ سماعہ: انه سأل ابا الحسن الاول علیه السلام عن وقت صلوة اللیل فی السفر فقال من حین تصلی العتمۃ الی ان ینفجر الصبح.

صحیحہ حلبی: ان خشیت ان لاتقوم فی آخر اللیل أو کانت بک علة أو أصابک برد فصل و أوتر فی اول اللیل فی السفر.

این روایات در مورد مسافر تجویز کرده تقدیم نماز شب را از اول شب.

و همین طور روایت دیگری است: صحیحہ لیث مرادی: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الصلاة في الصيف في الليالي القصار صلاة الليل في اول الليل فقال نعم ما رأيت و نعم ما صنعت يعني في السفر. این هم در مورد مسافر به این نحو تجویز کرده.

[سؤال: ... جواب:] احتمال این هست که "یعنی فی السفر" کلام صدوق باشد. ولی روایاتی که راجع به سفر هست گفته می شود که این ها نشان می دهد که اختیار، در حضر، نمی شود نماز شب را از اول شب خواند و الا چرا در خصوص این سفر این روایات وارد شده؟

معذور دوم: خائف از جنابت

و همین طور روایاتی که در خوف جنابت هست:

صحیحہ لیث مرادی: سألته عن الرجل يخاف الجنابة في السفر أو في البرد فيعجل صلاة الليل و الوتر في اول الليل فقال نعم. در خصوص خوف جنابت، حالا یا در سفر یا در هوای سر، تجویز کرده نماز شب را اول شب بخوانند.

و همین طور است صحیحہ یعقوب بن سالم: عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الرجل يخاف الجنابة في السفر أو البرد أيعجل صلاة الليل و الوتر في اول الليل؟ قال نعم. این هم در مورد خوف جنابت که گفته تقدیم نماز شب بر اول شب عند خوف الجنابة مشروع است. خب می ترسد شخص بخوابد جنب بشود.

نگویید آقا! تیمم بکند. نه، در حد تیمم نیست، حرج نیست، ولی سرد است هوا، حالا برای نماز صبح ان شاء الله غسل خواهد کرد اما نیمه شب در هوای سر حال ندارد برود غسل بکند خب می گویند اول شب نماز شب بخوان.

این هم راجع به خوف جنابت است که روایات وارد شده.

معذور سوم: شیخ

روایاتی هم راجع به شیخ وارد شده، پیرمرد؛ تجویز کرده نماز شب را اول شب برای پیرمرد:

صحيحه ابان بن تغلب: خرجت مع ابي عبدالله عليه السلام في ما بين مكة و المدينة فكان يقول: أما انتم فشاباب تؤخرون و أما انا فشيخ أعجل فكان اصلي صلاة الليل اول الليل. امام صادق عليه السلام می فرمودند شما جوانید، نماز شبتان را بعد از نیمه شب خواهید خواند، اما من پیرم، نماز شبم را اول شب می خوانم. در برخی از روایات حضرت از خودشان تعبیر کردند شیخ کبیر با این که سن وفات امام صادق علیه السلام شصت و پنج [بوده]. شصت و پنج، حالا آخرین سال زندگانی حضرت هم این روایات صادر شده باشد تعبیر می کنند شیخ کبیر: أمّا شیخ کبیر مثلی و مثلك.

این هم راجع به پیرمرد.

معذور چهارم: دختر جوان

راجع به دختر جوان که ضعف بر او می دارد که قضاء کند نماز شب را، اینجا هم روایت داریم، این هم شد مورد چهارم:

صحيحه معاوية بن وهب: قلت ان من نسائنا اباكارا الجارية تحب الخير و اهله و تحرص على الصلاة، جاريه یعنی دختر جوان در مقابل غلام یعنی پسر جوان، به معنای أمه نیست، غلام هم به معنای عبد نیست، جاريه و غلام یعنی دختر جوان و پسر جوان، ان من نسائنا اباكارا، دخترهای بکر یعنی دخترهای جوان هستند، دوست دارند کار خوب را، حرص می ورزند بر نماز، فيغلبهن النوم حتى ربما قضت و ربما ضعفت عن قضاؤه و هي تقوى عليه اول الليل، اما اول شب بگویند دختر خانم! می توانی نماز شب بخوانی، می گوید خیلی دوست دارم نماز شب بخوانم، اگر مشروع باشد می خوانم، فرخص لهن الصلاة اول الليل اذا ضعفن و ضيعن القضاء، حضرت تجویز کرد به این ها، این دخترهای جوان که اول شب نماز شب بخوانند اگر ضعف پیدا کنند و قضاء نماز شب را تضييع کنند بخاطر ضعف.

این هم مورد چهارمی که بخاطر عذر دختر جوان بودن و ضعف از اداء و قضاء تجویز شد نماز شب اول شب.

[سؤال: ... جواب:] عرض کردم که وقتی که روز شد نماز شب نخوانده دیگه حال ندارد قضاء بکند. بابا! ندیدید این‌هایی که می‌آیند قبل از حج دست گردان می‌کنند؟ دست گردان می‌کند، همه اموالش را پاک می‌کند، با دست گردان می‌رود مکه، بر می‌گردد یک ریال هم نمی‌دهد. قبل از حج احساس می‌کند حجت باید درست باشد، علماء هم ترساندنش می‌گویند اگر لباس غصبی باشد حجت باطل است، زنت بر شما حرام است، این هم می‌آید اموالش را تخمیس می‌کند به این نحو که دست گردان می‌کند. یک فرض کنید پانصد هزار تومانی هم می‌دهد بابت خمس از آن یک میلیارد یا بیشتر خمس، می‌رود حج، بر می‌گردد نه شما او را می‌بینید نه او شما را. این هم همین است دیگه. شب است، می‌گوید نماز شب بقیه می‌خوانند من چرا نخوانم. روز که شد دیگه هواسش به بازی‌های روزانه خودش است.

[سؤال: ... جواب:] قضاء شب‌های قبل؟ اگر اسمش را قضاء بگذارید نمی‌خواند می‌گوید این همه نماز قضاء واجب دارم آنها را بخوانم، از سرم هم زیاد است. بگویید قضاء است نمی‌خواند. ضعف عن القضاء. ضعف که همش ضعف جسمی نیست که، ضعف معنوی است. [ضعف] بعضی‌ها در مقابل نماز قضاء ضعف معنوی است. یعنی می‌گوید قضاء است؟ خب حالا بعدا می‌خوانم، امروز نشد، فردا؛ فردا نشد، پس فردا.

معذور پنجم: خائف از فوت نماز شب در وقتش

مورد پنجم را هم عرض کنیم: خوف فوت نماز شب در وقت خودش.

دلیلش صحیحہ ابی بصیر است: عن ابی عبد الله علیه السلام اذا خشیت ان لاتقوم آخر الليل أو کانت بک علة أو أصابک برد فصل صلاتک و أوتر من اول الليل. این هم در خوف این‌که آخر شب بلند نشود برای نماز شب، فرموده که اول شب نماز بخواند.

البته این مورد پنجم اشکال دارد. برای این‌که در روایت دیگر قید فی السفر آمده. یک روایت دیگر است که صحیحہ حلبی است، عین همین متن صحیحہ ابی بصیر است، دارد: ان خشیت ان لاتقوم فی آخر الليل أو کانت بک علة أو أصابک برد فصل و أوتر فی اول الليل فی السفر. در نقل صدوق که در صحیحہ حلبی هست همین متن آمده با قید فی السفر؛ در صحیحہ ابی بصیر قید فی السفر نیامده.

[سؤال: ... جواب:] صحیحہ ابی بصیر در ذهنم هست که در تہذیب هست. ... یعنی صدوق یک یعنی ہم نگوید، ہمین جوری بگوید فی السفر، آن وقت اگر این جوری است باید من لایحضرہ الفقیہ را بایگانی کنیم در کتاب ہایمان، دیگرہ نگاہ نکنیم، دیگرہ از وثوق می افتد. ... نمی شود. وقتی می گوید فی السفر، نمی گوید من دارد اضافہ می کنم... او گفت یعنی. خب می گوید من قرینہ گذاشتم: یعنی فی السفر. "یعنی" یعنی من دارم توضیح می دہم کلام امام را [اما] اینجا کہ "یعنی" نبود. ... یک متن است فقط یکش فی السفر دارد یکی فی السفر ندارد.

محصل این استدلال این شد کہ ما حالا یا پنج مورد یا چہار مورد پیدا شد کہ امام تعجیل نماز شب را در اول شب، تجویز کرد اما در موارد خاص و این مفہوم دارد، مفہومش این است کہ در غیر این موارد مشروع نیست تقدیم نماز شب در اول شب. اگر مشروع باشد تقدیم نماز شب در اول شب مطلقا، این قیودی کہ در این موارد ذکر شدہ، الغاء عنوان در آن لازم می آید و این خلاف ظاہر هست. این محصل استدلال.

اگر مفہوم شرط قائل بشویم کہ در برخی از این روایات تعبیر جملہ شرطیہ بود، خب مفہوم شرط مشہور می گویند مفہوم مطلق است. ان کان العالم عادلا فاکرمہ مفہوم مطلق دارد؛ یعنی ان لم یکن عادلا فلا یجب اکرامہ و آن خطاب اکرم العالم را تقیید می زند. و اگر مفہوم وصف باشد کہ برخی دیگر از روایات بود، این مفہوم فی الجملہ دارد. اکرم العالم العادل مفہوم فی الجملہ دارد. ممکن است اکرام عالم عادل است، اکرام عالم ہاشمی ہم و لو عادل نباشد واجب باشد.

و لذا ما در اصول بہ آقای خوئی اشکال کردیم. وقتی آقای خوئی فرمود اکرم العالم العادل مفہوم وصف دارد و بہ مفہومش تخصیص می زنیم اکرم العالم را، بہ آقای خوئی اشکال کردیم، گفتیم آقای خوئی! مفہوم وصف فی الجملہ است، چطور شما اکرم العالم را بطور مطلق تقیید می زنید می گوید اکرم العالم العادل؟ نخیر. این اکرم العالم العادل می گوید اکرام عالم مطلقا واجب نیست اما اکرام عالم ہاشمی چطور؟ اطلاق اکرم العالم می گوید اکرام عالم ہاشمی واجب است، اکرام عالم عادل ہم واجب است. اکرام عالمی کہ نہ عادل است نہ ہاشمی، هیچ امتیازی ندارد، بلہ، او اکرامش واجب نیست. اگر اکرام عالم محض کہ هیچ، نہ عادل است نہ بدیلی دارد عادل بودن او، امتیاز دیگری ہم ندارد کہ بدیل عادل بودن باشد، اگر او ہم واجب الاکرام

بود لغو بگویند اکرم العالم العادل. اما اکرام عالم عادل، اکرام عالم هاشمی که محتمل است هاشمی بودن بدیل عادل بودن باشد در وجوب اکرام، وجوب اکرام عالم عادل و عالم هاشمی هر دو ثابت باشد، وجهی ندارد ما از اکرم العالم نسبت به وجوب اکرام عالم هاشمی رفع ید کنیم.

در این روایاتی که وصف می‌خواهد مفهوم داشته باشد، ما فی الجملة می‌فهمیم که استحباب نماز شب از اول شب مطلقا ثابت نیست. بله، استحباب نماز شب در اول شب منحصر به این چهار مورد یا پنج مورد است یا موارد دیگری هم هست، نه، ممکن است موارد دیگری هم باشد که نماز شب مستحب است اما بطور مطلق نمی‌شود نماز شب در اول شب مطلقا برای همه مشروع است. این نتیجه مفهوم وصف فی الجملة است.

اشکال از جواب سوم:

اما قبل از این که بررسی کنیم ادعای مفهوم شرط و یا مفهوم وصف را در این روایات، یک نکته عرض کنم. و آن این است که نه شرط و نه وصف در کلام سائل هیچکدام اگر در کلام سائل باشد، مفهوم ندارد. اگر سائل بگوید فی السفر، اگر سائل بگوید الجاریة تخاف ان یفوتها صلاة اللیل، جواب امام مفهوم پیدا نمی‌کند. قید در کلام امام علیه السلام مفهوم دارد، مفهوم فی الجملة. اما اگر قید در کلام سائل است و امام علیه السلام این قید را تکرار کرد، چون در کلام سائل ذکر شده بود، این مفهوم پیدا نمی‌کند. این مطلبی است که در این روایات باید مد نظر داشته باشیم.

و مطلب دیگر هم که باید مد نظر ما باشد که فردا ان شاء الله روز آخر دنبال کنیم این بحث را این است که اگر از حمل مطلق بر مقید لازم بیاید حمل حکم در خطاب بر حکم ثانوی، بر بیان حکم مضطر و معذور، این حمل، عرفی نیست. امام بطور مطلق بفرماید یجوز شرب الماء، بعد قید در خطاب دیگر بیاید که اذا کان مضطرا، این جمع عرفی نیست.

[سؤال: ... جواب:] اگر غالبا مضطر هستند مثل اضطرار به ذبح هدی در خارج منی، بله این اشکال ندارد که بگویند اذبح خارج منی بعد بگویند هذا لمن لایتمکن من الذبح فی منی، چون غالب حجاج عاجزند از ذبح در منی. اما این که بطور مطلق بگویند مثلا یجوز شرب الماء بعد در خطاب [دیگر] بگویند یجوز شرب

الماء للمضطر، خب این عرفی نیست. چون خطاب اول را باید حمل کنیم بر بیان حکم اضطراری و این خلاف طریقه محاوره است که حکم اضطراری را در قالب حکم اولی بیان بکنند.

این مطالبی است که باید توجه کنید. این‌ها را تطبیق کنیم بر این روایات ببینیم چه می‌شود.

و الحمد لله رب العالمین.

جلسه ۱۱۲

دوشنبه - ۹۶/۰۲/۰۱

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث در این بود که در دو روایت جواز تقدیم نماز شب در اول شب وارد شده بود، موثقه سماعه و معتبره محمد بن عیسی و لکن گفته شده بود که باید آن را تقیید بزنییم به مفهوم روایاتی که در حالات خاصه تجویز کردند تقدیم نماز شب را. مثل سفر و یا برای خائف جنابت و یا برای پیرمرد و امثال ذلک. به نظر ما با بررسی این روایات معلوم می‌شود که این مطلب درست نیست و این‌که گفته می‌شود که ما باید موثقه سماعه را حمل کنیم بر معذورین، این جمع عرفی نیست. ما این روایات را بررسی کنیم، اول از جواز تقدیم نماز شب در سفر شروع می‌کنیم:

موثقه سماعه می‌گوید وقت صلاه اللیل فی السفر من حین سأل ابالحسن الاول علیه السلام عن وقت صلاه اللیل فی السفر فقال من حین تصلی العتمه الى ان ینفجر الصبح. وقت نماز شب را در سفر سؤال کرد حضرت فرمود از آن وقتی که نماز عشاء را می‌خوانی تا اذان صبح. در پرائتز عرض کنم، آن‌هایی که مثل رساله جامع، آقای سیستانی قید زدند که نماز شب بعد از نماز عشاء هست، دلیل‌شان این روایت است: من حین تصلی العتمه، از آن زمانی که نماز عشاء را بخوانی. ولی آن‌هایی که اشکال می‌کنند، می‌گویند این عبارت شاید باشد من حین تصلی العتمه، از آن زمانی که نماز عشاء بطور متعارف خوانده می‌شود که یعنی همان بعد از ذهاب حمرة مغریه. حالا این بحثی است که باید ان شاء الله بعدا بکنیم. آن‌هایی که مثل آقای سیستانی می‌گویند نماز شب را می‌شود از اول شب خواند ولی بعد از این‌که نماز عشاء را خواندی این

روایت دلیل‌شان است و این روایت را این‌جور معنا می‌کنند که من حین تصلی العتمه، از زمانی نماز شب وقتش شروع می‌شود که شما نماز عشاءت را خوانده باشی. کسانی که مخالفند، می‌گویند این روایت دلالت نمی‌کند می‌گویند شاید روایت باشد: من حین تصلی العتمه، بطور متعارف نماز عشاء را بعد از ذهاب حمرة مغربیه می‌خوانند و این روایت می‌گویند آن موقع خوانده می‌شود.

ولی انصاف این است که قدر متیقنش این است که بعد از نماز عشاء باشد دیگه. من حین تصلی العتمه هم باشد ظاهرش این است که بعد از نماز عشاء نه این‌که وقت متعارف نماز عشاء رسید ولی شما نمی‌خواهی نماز عشاء بخوانی می‌خواهی اول نماز شب بخوانی، این خلاف ظاهر است. و لذا ما بعید نمی‌دانیم استظهار آقای سیستانی و جماعتی را که می‌گویند این روایت دلالت می‌کند که بعد از نماز عشاء نماز شب شروع می‌شود.

من حین تصلی العتمه الی ان ینفجر الصبح. خب این روایت اگر کسی بگوید دلالت می‌کند بر این‌که در سفر مبدأ نماز شب از اول شب است، مفهومش این است که در حضر این‌طور نیست، یک کلمه جوابش است: قید در سؤال سائل مفهوم ندارد. تمام شد و رفت. قید در کلام امام که نیست؛ در کلام سائل است؛ مفهوم ندارد.

[سؤال: ... جواب:] ولی مفهوم ندارد. بگوییم لغو است امام این را در کلام خودش اخذ کند، در حالی که در حکم دخیل نیست، امام اخذ نکرد.

روایت دوم: صحیحہ محمد بن حمران: سألتہ عن صلاۃ اللیل اصلہا اول اللیل قال نعم انی لافعل ذلک فاذا اعجلنی الجمال صلیتہا فی المحمل. محمد بن حمران می‌گوید یابن رسول الله! من اول شب نماز شبم را می‌خوانم حضرت می‌فرماید من هم همین‌طور. اگر جمال عجله کند پیاده نمی‌شوم، همان نماز شب را در محمل می‌خوانم.

معلوم می‌شود موردش مورد سفر است که در محمل حضرت نماز خواند. ولی مفهوم ندارد؛ حکایت فعل است. حضرت می‌فرماید من هم همین کار را می‌کنم. بعد فرمود اگر جمال عجله کند در همان محمل نماز شب را می‌خوانم، این مفهومش این است که در حضر نمی‌شود نماز شب اول شب خواند؟ این را برای نکته

دیگری حضرت ذکر کرد، نه برای احتراز از حالت حضر، برای این که بفرماید اگر جمال عجله داشت من در محمل نماز شبم را می خوانم نه در روی زمین.

روایت سوم در این باب سفر صحیحہ عبدالرحمن بن ابی نجران است: سألت اباالحسن عليه السلام عن الصلاة بالليل في السفر في اول الليل فقال اذا خفت الفوت في آخره.

روایت بعدی هم صحیحہ حلبی است. دارد: ان خشيت ان لاتقوم في آخر الليل او كانت بك علة أو اصابك برد فصل و أوتر في اول الليل في السفر.

این دو روایت هم قید سفر دارد. اما صحیحہ عبدالرحمن بن ابی نجران قید سفرش در سؤال سائل است. سألت اباالحسن عليه السلام عن الصلاة بالليل في السفر في اول الليل. صحیحہ حلبی قید فی السفرش در کلام امام علیه السلام است ولی این صحیحہ حلبی را ابوبصیر با همین متن نقل کرده بدون قید فی السفر؛ قید فی السفر ندارد. به قول آقای خوئی اما احتمال نمی دهیم این ها دو روایت باشند، متنش یکی است، فقط صحیحہ حلبی قید فی السفر دارد، صحیحہ ابی بصیر همین متن را دارد بدون قید فی السفر. و لذا انصافا روایت مجمل می شود.

این که مرحوم استاد فرمودند چه اشکال دارد دو تا روایت باشد خلاف وثوق نوعی است؛ دلیل حجیت خبر ثقه شاملش نمی شود.

مرحوم آقای خوئی فرموده: این دو تا روایت دلیل بر این است که مطلق مسافر حق ندارد نماز شب را تقدیم کند در اول شب، در فرضی این کار را می کند که به تعبیر صحیحہ عبدالرحمن بن ابی نجران: اذا خفت الفوت في آخره یا به تعبیر صحیحہ حلبی: ان خشيت ان لاتقوم في آخر الليل أو كانت بك علة أو اصابك برد. مطلق سفر مجوز تقدیم نماز شب در اول شب نیست. چون در این دو صحیحہ ای که الان خواندیم، صحیحہ عبدالرحمن ابی نجران که داشت: فی السفر، امام فرمود اذا خفت الفوت في آخر الليل و همین طور صحیحہ حلبی، این ها تقیید می زند اطلاقات جواز تقدیم نماز شب در سفر را؛ حملش می کنیم بر فرض خوف فوت در آخر شب. خسته است، راه آمده، شب می ترسد اگر بخوابد تا دیگه تا اذان صبح بیدار نشود، فرمودند اول شب نماز شبت را بخوان و بخواب.

انصافاً فرمایش متینی است فرمایش آقای خوئی. اما فوقش در حضر هم همین قید را بزنید، بیشتر از این که نیست. در حضر هم بگوییم: کسی که یخاف الفوت ان نام، اگر بخواهد، خوف دارد که بیدار نشود تا اذان صبح و لو در حضر، او هم مشروع است نماز شب بخواند. این که اشکالی ندارد. از تقیید جواز تقدیم نماز شب در سفر به آن فرضی که خوف دارد خواب بماند و نماز شبش فوت بشود، بالاولویة کشف می کنیم که اگر در حضر هم تقدیم جایز بود در اول شب، در فرضی است که خوف دارد که خواب بماند، بسیار خوب، قید می زنیم. موثقه سماعه مقید می شود به فرض خوف فوت که اگر بخوابد شاید خواب بماند؛ در این صورت جایز است تقدیم نماز شب در اول شب. این مقدار را ما چرا از موثقه سماعه رفع ید کنیم؟ این مقدار را چرا از معتبره محمد بن عیسی رفع ید کنیم؟ جواز تقدیم نماز شب حتی در حضر عند خوف الفوت اذا نام، می ترسد خواب بماند، اینجا چرا جایز نباشد تقدیم؟ فرض این است که قید فی السفر مفهوم که ندارد بگوید حضر با سفر فرق دارد؛ در سؤال سائل بود، در صحیحه عبدالرحمن بن ابی نجران و ثابت نشد در صحیحه حلبی چون اختلاف نقل پیدا کرد با صحیحه ابی بصیر.

مورد دوم: جواز تقدیم نماز شب در شب های کوتاه تابستان: صحیحه لیث مرادی: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الصلاة في الصيف في الليالي القصار صلاة الليل في اول الليل قال نعم، نعم ما رأيت نعم ما صنعت. گفته می شود که در خصوص نماز شب در شب های تابستان که کوتاه است امام تجویز کرد تقدیم را. جوابش روشن شد. خب این در سؤال سائل آمده. امام فقط فرمود نعم، در کلام امام که این قید لیالی القصار اخذ نشد.

[سؤال: ... جواب:] شبهه داشته سائل. ارتکاز نشان نمی دهد؛ شبهه داشته، نمی دانسته چه بکند.

علاوه: می گوئید مفهوم دارد، قبول، سلمنا، قبول که نداریم قید سائل که مفهوم ندارد، سلمنا، مماشتا که مفهوم دارد، مفهومش این است که نعم ما صنعت نیست. در شب های کوتاه، خب نعم ما صنعت که اول شب نماز بخوانیم و ظهور عرفیش این است که خوف فوت است و الا شب کوتاه تابستان با شب بلند زمستان چه فرق می کند عرفاً؟ این شب کوتاه برای این که خیلی ها نماز صبح شان هم در شب های تابستان قضاء می شود اما زمستان مجبور است برود سر کار، هوا هنوز تاریک است، نماز صبحش را می خواند، معمولاً ندید مردم؟

نماز شب که شب‌های تابستان اوحدی من الناس ساعت دو و نیم صبح، یعنی دو و نیم قدیم بلند شود نماز شب بخواند، مگه نخواهد. پس انصراف دارد این تجویز تقدیم در لیالی قصار به فرض خوف فوت. ولی این هم در سؤال سائل است؛ مفهوم ندارد. و اگر هم مفهوم داشت فوقش این است که آقا! در لیالی قصار خوب کار می‌کنی اول شب می‌خوانی اما در لیالی طوال زمستان، نه، آنجا من نمی‌گویم خوب کاری می‌کنی اما مشروع هم نیست؟ مگه هر چیزی که مشروع باشد باید تعبیر کند امام: نعم ما صنعت؟

[سؤال: ... جواب:] بعید نیست از این روایت استفاده بشود که در شب‌های تابستان افضل... افضل از قضاء نه افضل از نماز شب در آخر شب. ... افضل نه به لحاظ این که از آخر شب افضل است، به لحاظ این که از قضاء افضل می‌شود در لیالی قصار.

[سؤال: ... جواب:] همین نعم ما صنعت می‌شود زرنگی در دین. صدوق همین روایت را که نقل کرده در ادامه گفته که یعنی فی السفر. یعنی لیالی قصار هم که نماز شب را اول شب می‌خوانید، در سفر نه در حضر.

انصافاً یا ظاهر این تقیید این است که نظر صدوق است. چون صدوق تصریح کرده گفته مشروع نیست در حضر تقدیم نماز شب. و اگر هم ظهور نداشت در این که کلام صدوق است لااقل مجمل است. دأب صدوق این بود که بالاخره یا حدیث را کم می‌کرد یا زیاد. قائل به ولایت فقیه بود در زیاده و نقصان در احادیث. واقعا همین جور بود، شواهد زیادی دارد. حدیث‌هایی را نقل می‌کند، عوض می‌کند متن حدیث را. و توجیهش هم لابد این است که آن متن حدیث که قابل قبول نیست پس باید حدیث این جور باشد. "یعنی فی السفر" فوقش این است که محتمل است کلام صدوق باشد اگر ظاهر نباشد در این معنی.

نقل شیخ طوسی در تهذیب و استبصار که یعنی فی السفر ندارد می‌شود بلامعارض و لکن مفهوم ندارد دیگه، چون در کلام سائل اخذ شده لیالی القصار.

[سؤال: ... جواب:] و لذا این مؤید این است که کلام امام که نیست، اما کلام راوی از امام است یا کلام صدوق است، این محل بحث است. آیا لیث مرادی گفته یعنی که بگوییم اصالة الحس جاری می‌شود یا

صدوق گفته یعنی که اجتهاد کرده؟ این مردد است و الا بعید نیست که این یعنی کلام امام نباشد. چون اگر کلام امام بود امام می فرمود اعنی.

مورد سوم: خوف جنابت: صحیحه لیث مرادی: سألته عن الرجل يخاف الجنابة في السفر او في البرد فيعجل صلاة الليل و الوتر في اول الليل فقال نعم.

خب این هم که در سؤال سائل است قید يخاف الجنابة؛ مفهوم ندارد که. خب این فرض را امام فرمود اشکال ندارد تقدیم؛ مفهوم ندارد.

مورد بعدی: راجع به شیخ، شیخ در مقابل شاب. صحیحه ابان بن تغلب: خرجت مع ابي عبدالله عليه السلام في ما بين مكة و المدينة فكان يقول أما انتم فشاب تؤخرون و اما انا فشيخ أعجل فكان يصلي صلاة الليل اول الليل.

خب این موردش سفر است. ما بین مکة و المدينة سفر است. ولی مفهوم که ندارد که.

[سؤال: ... جواب:] شما جوانید تاخیر می اندازید، من پیرم عجله می کنم، دلیل نمی شود که آن ها اگر اول شب نماز شب می خواندند نامشروع بود. نه، شما جوانید تاخیر می اندازید و لو بخاطر درک فرد افضل اما من پیرم، خسته می شوم، فكان يصلي صلاة الليل اول الليل. نفی مشروعیت نماز شب اول شب نمی کند برای غیر شیخ کبیر. موردش هم شیخی است در سفر. این که مشهور گفتند مطلق شیخ و لو در حضر اول شب می تواند نماز شب بخواند، از این روایت استفاده نمی شود؛ این روایت موردش سفر است. این یک بحث است؛ ولی مهم نیست برای ما. مهم این است که ما می گوییم مفهوم ندارد که بگوید نامشروع است تقدیم نماز شب در اول شب برای شاب یا برای حاضر، نه. اما انتم فشاب تؤخرون نه يجب عليكم التأخير، تؤخرون و لو از باب درک فرد افضل.

لااقل این است که موثقه سماعه را هم نگاه کنید که می گفت: اول شب می شود نماز شب خواند الا ان آخره افضل، لااقل جمع عرفی اقتضاء می کند این معنایی که ما می گوییم معنا کنید، حمل کنید بر مراتب استحباب.

[سؤال: ... جواب:] این روایت معارض ندارد. ... سندش چیه؟ ... بیاورید روایت را ببینم! ... سألته عن صلاة الليل في ليالي القصار في اول الليل قال نعم، نعم ما رأيت و نعم ما صنعت ثم قال ان الشاب يكثر النوم فأنا آمرک به. خب این در لیالی قصار است که. این که ذیل لیالی قصار است. آن را که گفتیم قبلاً.

مورد بعدی، آن دختر جوانی بود که ضعف عن القضاء داشت: اذا ضعفن و ضیعن القضاء، امام فرمود عیب ندارد اول شب نماز شب بخواند که دیروز نقل کردیم، صحیحه معاویه بن وهب بود.

آقای خوئی در بقیه موارد می گفت وقت توسعه دارد، در لیالی قصار مثلاً یا در خوف جنابت، ولی راجع به این مورد فرموده: ظاهر این روایت این است که از باب تعجیل است نه توسعه وقت. چرا؟ برای این که وقت روایت می گوید اذا ضعفن و ضیعن القضاء معلوم می شود قضاء افضل است از این تقدیم نماز شب در حق این جاریه و لذا می گوید اگر ضعف از قضاء دارد این جاریه، نماز شب اول شب بخواند. این دلیل می شود بر این که معلوم می شود نماز شب اول شب، نماز شب در وقت نیست، اگر در وقت بود که معنا نداشت که قضاء افضل باشد و امام بفرماید که اگر ضعف از قضاء دارد اول شب نماز بخواند. پس معلوم می شود که نماز شب در اول شب برای این جاریه نماز شب قبل از وقت است، از باب تعجیل است نه از باب توسعه ولی بقیه روایات، نه، ایشان می گوید آنها از باب توسعه در وقت است.

ما به نظرم اصل این فرمایش آقای خوئی خوب است، در برخی از این موارد از باب توسعه وقت است، مثل همان سفر، ظاهرش توسعه وقت است و این روایت ظاهرش تعجیل است چون می فرماید اگر ضعف از قضاء دارند این دخترچه ها اول شب نماز بخوانند.

و لکن آنی که مربوط به بحث ما می شود این است که بگوییم آقا! فوقش این روایت می فهماند که جواز تقدیم نماز شب در اول شب مختص به کسی است که ضعف از قضاء دارد. حال ندارد قضائش را بخواند بعداً، می گوید اگر بعداً من قضاء بناء بشود بخوانم، سهل انگاری خواهیم کرد، خودتان می دانید. مثل همین جاریه: ربما ضعفن و ضیعن القضاء. حالا این جاریه نبود غلام بود، غلام نبود حجة الاسلام بود. می گوید ببین! حجة الاسلامی من به جای خودش، به قول آن بنده خدا، یکی از آقایان می گفت، گفتم به صاحبخانه که ما را بیدار کن برای نماز، گفت حاج آقا! شما که حاج آقا هستید، گفت خودم حاج آقا هستم خوابم که حاج آقا نیست،

دیگه سهل انگاری می کند. بله، در این فرض تقدیم نماز شب در اول شب مشروع می شود. فوقش این جور قید می زنیم.

و این قیدها هم من ارجح به نظرم این است که عرفی نیست که شرط مشروعیت باشد، مثلاً بگویند شرط مشروعیت نماز شب اول شب این است که حال نداشتی باشی قضائش را بخوانی، این یک بیان عرفی است برای این که قضاء افضل است؛ اگر قضاء نمی خواهی بکنی خب اول شب نماز شب بخوان. این که بگوید در صورتی مشروع است نماز شب اول شب که حال نداشتی باشی قضاء را بعداً بجا بیاوری، این عرفی نیست. ظاهرش این است که مشروع است به قول مطلق. البته قبلاً قید زدیم در فرضی که خوف دارد که نیمه شب بیدار نشود برای نماز شب، آنها از روایت دیگر قید زدیم: اذا خاف الفوت فی آخره اما نیست به این که حال ندارد روز قضاء کند من فکر می کنم این بیان عرفی است نه این که بگوید اگر حال داری مشروع نیست اول شب نماز شب بخوانی. نه، یک بیان عرفی است می خواهد بگوید اگر حال دارد قضائش را روز بخوانی، او مقدم است، او افضل است. ما این جور می فهمیم از روایت.

مورد دیگری که هست خوف فوت نماز شب است: صحیحه ابی بصیر: اذا خشیت ان لاتقوم آخر اللیل او کانت بک علة او اصابک برد فصل صلاتک و اوتر من اول اللیل. خب می گوید به نحو جمله شرطیه: اگر خوف داری که آخر شب بیدار نشوی، یا بیماری داشتی، اول شب نماز شب بخوان. گفته می شود که مفهوم دارد دیگه، یعنی اگر این شرائط نبود، اول شب نماز شب حق نداری بخوانی.

جواب از این استدلال این است که عرف جمع می کند بین این روایت و بین موثقه سماعه که می گوید نماز شب از اول شب مشروع است؛ جمع می کند به حمل بر مراتب استحباب. می گوید نماز شب از اول شب مشروع است بعد یک خطاب دیگر می گوید که اگر می ترسی که آخر شب بلند نشوید نماز بخوانی همان اول شب نماز بخوان، یعنی ترغیب می شوی به نماز اول شب در این صورت. او کانت بک علة او اصابک برد.

[سؤال: ... جواب:] حمل بر مراتب استحباب می کند دیگه. ... اذا خشیت ان لاتقوم آخر اللیل او کانت بک علة او اصابک برد فصل صلاتک و اوتر من اول اللیل، اما اگر نه، بیمار نبود، سرما نخورده بودی، اصابک برد نبود، کانت بک علة نبود، ما تشویق نمی کنیم شما را به این که اول شب نماز بخوانی. تشویق نمی کنیم نه

این که جایز نیست. ... بحث در موثقه سماعه است که می گوید: اول شب نماز شب مشروع است و لکن آخر شب افضل است. منافات ندارد با این روایت، جمع عرفی می شود با این روایت که می گوید اگر مریض بودی همان اول شب نماز شب بخوان خب می گوییم ترغیب کردند این آقا را که اگر اول شب مریض بودی، نماز شب بخوان اما اگر مریض نبودی می خواهی بخوابی ترغیب نمی کنند الان نماز شب بخوان ولی مشروع کردند در حق تو نماز شب را، جائز.

آخرین روایت را هم بخوانم: آخرین روایت، روایت علل است.

کتاب علل الفضل بن شاذان، آقای سیستانی گفت کتاب تألیف است، نظر خود فضل است، فضل اصلا امام رضا را درک نکرده است. آقای خوئی هم گفت: نه، من این جور نمی گویم، سندش ابن عبدوس دارد، قتیبی دارد، ضعیف است. ما یک رساله ای نوشتیم تلاش کردیم که هر دو اشکال را جواب بدهیم و لذا بعید نمی دانیم روایت علل تام باشد سندا.

اما دلالتش: انما جاز للمسافر و المریض ان یصلیا صلاه اللیل فی اول اللیل لاشتغاله و ضعفه فیستریح المریض فی وقت راحته و لیشتغل المسافر باشتغاله و ارتحاله و سفره. جایز شد مسافر و مریض نماز شب اول شب بخوانند چون مریض نمازش را بخواند استراحت کند، مسافر هم نمازش را بخواند برود دنبال کارهای سفرش، خب این مفهومی این است که مطلقا جایز نیست تقدیم نماز شب در اول شب و الا چرا می گوید انما جاز للمسافر و المریض؟

[سؤال: ... جواب:] انما، یعنی جاز للمسافر و المریض لاجل هذه الحکمة.

[سؤال: ... جواب:] این متنی که ما نقل کردیم با این متنی که ایشان می گویند فرق می کند. در من لایحضر، انما است، آقا کامپیوتر جلوی شان است جای دیگر می آید، خود علل را شما زدید؟ ... که در عیون اخبار الرضا و خود علل الشرایع هست. فقط در علل الشرایع دارد این طور؟ در علل الشرایع وجب دارد. اگر وجب باشد علل الشرایع که احتمال دارد علل الشرایع نقل درست کرده، که فان قیل لم وجب علی المسافر و المریض ان یصلیا فی اول اللیل؟ خب این اصلا دلالت نمی کند بر مفهوم. مستحب است برای مریض و مسافر اول شب نماز شب بخوانند. وجب یعنی مستحب است. ... نه، استحباب نماز شب اول شب برای مریض و

مسافر برای این جهت است. برای بقیه مستحب نیست اول شب نماز شب بخوانند. مشروع است از باب تعجیل. اما آن نقل فقیه و عیون اخبار الرضا که ثابت نیست؛ اگر باشد بله، مفهوم فی الجملة دارد.

چرا گفت جاز للمریض و المسافر طبق نقل فقیه؟ نه بخاطر انما، انما برای حکمتش است. می گوید حکمتش منحصر در این است، اما چرا گفت انما جاز للمریض و المسافر، اگر برای همه جایز بود چرا گفت انما جاز للمریض و المسافر. این مفهوم فی الجملة دارد که گفت جاز للمریض و المسافر نگفت جاز لكل احد. این مفهوم فی الجملة دارد. اما دیروز اشاره کردیم: مفهوم فی الجملة فقط اطلاق را از بین می برد. اکرم العالم العادل فقط می گوید اکرام عالم مطلقا واجب نیست، همین. انما جاز للمسافر و المریض ان یصلیا فی اول اللیل، چون گفته مسافر و مریض معلوم می شود غیر مسافر و مریض فی الجملة فرق می کنند. مفهوم بالجملة ندارد.

انما ظهور در حصر نسبت به مریض و مسافر ندارد؛ انما برای حصر حکمت است. حکمت جواز تقدیم بر مسافر و مریض فقط این است که استراحت کند مریض، مسافر هم به کارهایش بپردازد. اما مفهوم وصف است که می گوید چرا فقط مسافر و مریض گفت، نگفت جاز لكل احد، این مفهوم وصف فی الجملة است. و کافی است در مفهوم حصر [وصف] فی الجملة این است که مطلقا جایز نباشد تقدیم. ما هم قبول داریم مطلقا جایز نیست تقدیم؛ قید زدیم: اذا خاف الفوت فی آخره، همین کافی است. دیروز گفتیم اکرم العالم با اکرم العالم العادل وقتی حساب بشود فقط می گوید اکرام عالم مطلقا واجب نیست، نه این که منحصر است وجوبش به اکرام عالم عادل. نه، اکرام عالم هاشمی هم ممکن است واجب باشد. اینجا هم همین طور است. برای مسافر و مریض مطلقا جایز است تقدیم؛ برای غیر او عند خوف الفوت فی آخر اللیل جایز است تقدیم. لولا الاجماع قول آقای سیستانی به جواز تقدیم نماز شب در اول شب حتی در حضر عند خوف فوت صلاه اللیل فی آخر اللیل اقوی است لولا الاجماع. و لذا این بحث را به این نحو تمام می کنیم.

انشاءالله به شرط حیات و توفیق روز نوزدهم ذیحجه سال آینده بحث را دنبال می کنیم. و از همه شما

التماس دعا داریم.

1152 اوقات نوافل

اللهم كل لوليك الحجة بن الحسن صلواتك عليه و على آبائه في هذه الساعة و في كل ساعة و ليا و حافظا
و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتى تسكنه ارضك طوعا و تمتعه فيها طويلا و صلى الله على محمد و آله
الطاهرين.